

مپراتوری اشکانی

و ساد و مدفع آن

جبریل
www.taharoshan.info



گردآوری:

وزیر امور خارجه



تبرستان
www.tabarestan.info

امپراتوری اشکانی

و اسناد و منابع آن

با سپاس فراوان از توجه خاص سرکار
خانم دردانه و جناب آقای ارجمند (بیژن)
ترقی که همدلانه برای شناخت و نشر آثار
کهن با حمایت معنوی و مادی خویش، به
ترجمه و انتشار این اثر، از مجموعه
مطالعات ایران باستان، یاری رسانده است.



امپراتوری اشکانی

و اسناد و منابع آن

(مجموعه مقالات)

گردآوری: یوزف ویزهوفر

مترجمان: هوشنگ صادقی، خسایار بهاری،

فرید جواهر کلام، آرزو رسولی (طاقانی)



Wieschofer, Josef

میراث ایران و نام پدیدآور: امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن: مجموعه مقالات/ یوزف ویزهوفر/ ترجمه هوشنگ صادقی، فرید جواهر کلام.

مشخصات نشر: تهران، نشر فرزان روزان ۱۳۹۰، ۸۰۹ ص: مصون، ۹۷۸-۴۶۲-۳۲۱-۳۲۷-۳.

وضمیت فهرست نویس: فیبا

عنوان اصلی: پادشاهی: Das Partherreich und seine Zeugnisse= The Arsacid empire - sources and documentation: Beiträge des internationalen colloquiums, eutin(27.-30.juni 1996)

موضوع: ایران -- تاریخ -- اشکانیان، ۲۲۹ ق م - ۲۲۶ م -- کنگرهها.

موضوع: ایران -- تاریخ -- اشکانیان، ۲۲۹ ق م - ۲۲۶ م -- اسناد و مدارک.

شناسه افزوده: صادقی، هوشنگ، ۱۳۲۲ - مترجم:

شناسه افزوده: جواهر کلام، فرید، ۱۳۹۲ - مترجم: DSRF۱۳۹۲

رده بندی کنگره: ۹۰۰/۰۲
رده بندی دیجیتال: ۲۳۵۷۶۷

ایران
www.tabarestan.info
پیرستان



فرزان

امپراتوری اشکانی

و اسناد و منابع آن

گردآوری: یوزف ویزهوفر

مترجمان: هوشنگ صادقی، خشایار بهاری،

فرید جواهر کلام، آرزو رسولی (طلاقانی)

چاپ اول: ۱۳۹۲؛ تیراز: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

ناظر چاپ: مجتبی مقدم

حروفتگاری: شبستری؛ لیتوگرافی: ارغوان

چاپ: شمشاد؛ صحافی: مهر آکین

حق چاپ و نشر محفوظ است.

مجموعه مطالعات ایران باستان

ایران هزاران سال تاریخ مداوم دارد، تاریخی سریشان از فراز و نشیبهای عبرت آموز.

در این میان یکی از بارزترین جلوه‌های فرهنگ و تمدن مردم ایران زمین دوران باستان است، دورانی شکوهمند که تمدن بشری را پربارتر کرد و بر غنای آن افزود.

هدف از «مجموعه مطالعات ایران باستان» آن است که ترجمه مهمترین و تازه‌ترین آثار پیرگزیده راجع به ایران باستان را از هزاره‌های دور دست مقابله تاریخ تازوال ساسانیان، در دسترس فارسی زبانان قرار دهد. و نیز بانشر آثار تألیفی ایران شناسانه بر جسته که تاکنون منتشر نشده‌اند، کمبود اطلاعات راجع به ایران باستان را جبران کند و با انشان دادن وضع کنونی مباحث تحقیقی، بر علاقه و توجه به تاریخ و زبان و دین و هنر ایران باستان بیفزاید، و از این راه شناخت مبهم و محدودی را که امروزه بر حوزه‌های تحقیقاتی درباره ایران سایه انداخته است، به شناختی آگاهانه و پذیرشی پویا بدل نماید و بن ماهیت فضای تحقیقات تاریخی و فرهنگی اثر گذارد.

از آنجا که میراث ایران باستان کمتر مورد توجه بوده است، می‌کوشیم از یاری افراد ایراندوست و حمایت معنوی و مادی هم‌دانه آنها برای شناخت و نشر آثار ایران کهن بهره‌مند شویم، و در آغاز هر مجلد به نام از آنان سپاسگزاری نماییم.

امید است «مجموعه مطالعات ایران باستان» که در واقع نگاهی گسترد و گشوده به تاریخ و فرهنگ و هنر و دین و زبان و ادبیات ایران دارد، موجب گسترش دانش ایران پژوهان و تمام دوستداران و شیفتگان فرهنگ ایرانی شود.

مجموعه مطالعات ایران باستان

کتابهای این مجموعه در پنج بخش منتشر می‌شود:

۱) تاریخ ایران باستان

- الف) تاریخ و هنر اسلامی، شوش هخامنشی
- ب) تاریخ امپراتوری هخامنشی
- ج) تاریخ سلوکیان
- د) تاریخ پارتیان
- ه-) تاریخ ساسانیان

۲) تاریخ مذاهب باستانی ایران

- الف) تاریخ زردشتی
- ب) تاریخ مانوی‌ها در ایران باستان
- ج) تاریخ کلیسای نستوری در ایران باستان
- د) تاریخ یهودیت در ایران باستان

۳) راهنمای مقدماتی زبانهای باستانی

- الف) راهنمای زبان کهن و نوی اوستا
- ب) راهنمای زبان پارسی
- ج) راهنمای زبان سغدی
- د) راهنمای زبان ختنی
- ه-) راهنمای زبان پهلوی
- و) راهنمای زبان پارسی میانه و پارتی

۴) منابع مطالعاتی درباره ایران باستان

کتبهای هخامنشی
کتبهای بیستون، نقش رستم و تخت جمشید

۵) تاریخ ادبیات شفاهی سنتی

حماسه و تاریخ در ایران باستان

زیر نظر و با انتخاب :

مدیر مجموعه :

کامران فانی

پروفسور ریچارد ن. فرای

دانشگاه هاروارد

پروفسور اوکتور شرو

دانشگاه هاروارد

به سرپرستی :

تورج اتحادیه

پروفسور محمد رحیم شایکان

دانشگاه لوس آنجلس

iran.info
تبرستان

مشاوران علمی :

ژاله آموزگار

استاد دانشگاه تهران

بدرالزمان قربیب

استاد دانشگاه تهران

شاهرخ رزمجو

استاد دانشگاه تهران

دارمیوش شایکان

نشرفیزان روز

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

تبرستان

www.tabarestan.info

یازده	مقدمه مترجمین
سیزده	پیشگفتار

اسناد باستان‌شناسی درباره امپراتوری اشکانیان

۱	فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت کوچگر و یکجانشین
۵۷	نسا در دوره اشکانی: پرتوهای تازه در پژوهش
۷۵	لباس و پوشش سر در دوره اشکانیان
۹۷	معماری و پیکرتراسی در عهد پارتیان
۱۲۳	فریبندگی دشمن، تصاویر پارتیان و خاورزمین در رُم

اسناد (نوشتاری) از ایران و میان‌رودان

۱۹۷	اوستا در دوران اشکانی
۲۲۳	مدارکی درباره زبان و نام‌های پارتی از عهد اشکانیان
۲۷۵	پیوست ۱. شواهد زبان غیرپارتی از دوران اشکانیان
۲۷۹	پیوست ۲. شهرب کوهزاد <i>Kωφασίτης / Kōfzāt</i>
۲۸۱	پیوست ۳. فهرست الفبایی اسمای شخصی توضیح داده شده
۲۹۵	اسناد میخی درباره تاریخ اشکانیان: آرشیو رحیم‌سو، داده‌هایی برای مطالعه زندگی معمول

نوشته‌های یونانی و رومی با خترزمین

- ۲۸۵ ۹. پارتیان و تاریخ پارت در اثر پومپیوس تروگوس - یوستینوس
- ۴۱۷ ۱۰. آنچه استرابو درباره سرزمین پارت و اشکانیان نوشته است
- ۴۴۷ ۱۱. پارتیان و تاریخ پارت در اثر تاکیتوس

نوشته‌های ارمنی و چینی

- ۴۷۱ ۱۲. اشکانیان در [نوشته] ژوزفوس
- ۴۹۵ ۱۳. اشکانیان در منابع ارمنی
- ۵۴۳ ۱۴. منابع چینی در مورد اشکانیان

شواهد سکه‌شناختی اشکانیان و هند و پارتیان

- ۵۶۳ ۱۵. چگونگی و وظایف سکه‌شناختی اشکانیان
- ۰۹۷ ۱۶. هند و پارتیان

مدارکی راجع به بخش‌های امپراتوری و شهرهای اشکانی

- ۶۲۷ ۱۷. مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ خاراکته پارتی
- ۶۴۳ ۱۸. مدارکی درباره الیمانیس و شوشان پارتی
- ۶۵۷ ۱۹. مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان
- ۶۷۵ ۲۰. منابعی در مورد تاریخ ماد آتروپاتنه و هیرکانیا در عهد اشکانیان
- ۷۴۵ ۲۱. دورا-أروپوس در دوره اشکانی
- ۷۶۵ ۲۲. هترا و پادشاهی اعراب
- ۸۲۵ ۲۳. ملاحظات پایانی و نتیجه‌گیری

مقدمهٔ مترجمین

تبرستان

www.tabarestan.info

کتاب فراروی خواننده به دلیل گردآوری مجموعه آگاهی‌های مربوط به اشکانیان و بازگویی تقریباً همه برداشت‌های دانشوران در خصوص تاریخ و فرهنگ اشکانیان، برآن است با توجه به نتایج به دست آمده در پژوهش‌های هخامنشیان که موجب دیدگاه‌های نو و سرنوشت‌سازی برای تاریخ آن دوران شد، با این روش به تاریخ دوران اشکانیان و مسائل آن نیز بپردازد.

هرچند هنوز هم پاره‌ای بر مردمه‌ریگ یونانی در آسیای پیشین تأکید می‌کنند، و از این‌رو، دستاورد هخامنشیان را دست‌کم یا حتی نادیده می‌گیرند، اما امید می‌رود ادامه بحث به نزدیکی آراء و نظرات دانشوران رشته‌های مختلف بینجامد و مالاً امکان دستیابی به مسائل ناگشوده تاریخ اشکانیان را فراهم آورد.

در ضمن از آنجا که موضوع‌های متنوع کتاب از سوی نویسنده‌گان مختلف نگاشته شده است، طبعاً پاره‌ای دیدگاه‌های متضاد و حتی گاه نامتعارف! در کتاب بازتاب می‌یابد که درست هدف و خواست یوزف ویزهوفر، استاد تاریخ جهان باستان در دانشگاه کیل، نیز رفع این ناهمسانی‌ها و رسیدن به یک دیدگاه جامع در مورد اشکانیان است.

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار

بیزستان

دوران فرمانروایی پارتیان برخاسته از دودمان ارشک (سده ۳ پیش از میلاد تا سده ۳ پس از میلاد) دارای اهمیت برجسته‌ای برای تاریخ خاور نزدیک در عهد باستان بوده است. البته بررسی و بازنمایی آن تا امروز همچون فرزند ناتنی پژوهش باقی مانده است. در هر حال، شاهنشاهی اشکانیان در میان افراد فرهیخته، در درجه اول نامدار به عنوان هماورده بزرگ خاوری حکومت‌های هلنیستی و امپراتوری روم، در برگیرنده قلمرویی بود که از شمال غربی هند و آسیای مرکزی تا فرات امتداد داشت. گوناگونی شیوه زندگی اقوام و گروه‌های زبانی را برای این امپراتوری که سن ایرانی، یونانی- مقدونی، بین‌النهرینی، عربی، یهودی و آسیای مرکزی در آن باهم تلاقی می‌کردند و روابط دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی تاروم در باختر و نیز هند و چین در خاور داشت، انبویی از سبک‌ها، زبان‌ها، زبان‌نگاره‌ها و مندرجات استاد متفاوت مدلل می‌کنند. البته آگاهی ما درباره طولانی ترین شاهنشاهی ایران بر اثر نویافته‌های باستان‌شناسخی، کتبیه‌ای و سکه‌شناسخی مهم و نیز پیشرفتی در زمینه‌های مختلف پژوهش، به میزان درخور توجهی افزایش یافته و از این رو، بازنگری و ارزیابی روایات و شرایط تاریخی و فرهنگی معکس در آنها را ایجاد می‌کند. در تناقض با تاریخ و فرهنگ امپراتوری هخامنشیان که در سال‌های اخیر - به ویژه به یمن <کارگاه‌های تاریخ هخامنشیان> در گروینینگ^۱، لندن و آن آربرور^۲ - موضوع پژوهش و همکاری عمیق میان رشته‌ای بود، همتای دوران اشکانیان آن تا امروز از سوی نمایندگان رشته‌های دست‌اندرکار (تاریخ باستان، ایران‌شناسی، زبان‌شناسی تاریخی کلاسیک، اکدشناسی، باستان‌شناسی آسیای پیشین، باستان‌شناسی کلاسیک، سکه‌شناسی

و غیره) بارها و بارها هنوز هم بدون بحث آماده یا علمی با نمایندگان هریک از رشته‌های دیگر بررسی می‌شود. اگرچه باز نمایی‌های محملی وجود دارد، اما تاریخ گذشته هستند و پیش از انتشار اسناد جدید نوشته شده‌اند (دبواز، تاریخ سیاسی پارت^۳، بر جنبه‌ها یا پدیده‌های خاص آن دوران متتمرکز هستند (دبواز، تاریخ سیاسی پارت؛ کالج، پارتیان^۴؛ فرهنگ دوران پارتیان) یا فرمانروایی اشکانیان را تنها در چارچوب تاریخ پیش از اسلام ایران به کوتاهی معرفی می‌کنند (ریچارد فرای، تاریخ ایران باستان^۵؛ ویزهوفر، ایران باستان^۶). کتاب‌شناسی در مورد امپراتوری پارت، به تازگی در دست اقدام است. اگرچه مقاله‌های متعددی درباره تک‌مسائل تاریخ فرهنگ اشکانیان در دهه‌های اخیر نگاشته شده‌اند، اما اغلب آنها کل امپراتوری پارت را در چشم‌انداز قرار نمی‌دهند؛ این امر پی‌آیند توجه به رشته خاص (برای نمونه: تاریخ باستان به سیاست خاوری روم یا اکدشناسی به شرایط زبان و فرهنگ در میان‌رودان در دوران پس از هخامنشیان) و آشنایی هریک با اسناد مربوط به آن خود است، و نیز برای یک پژوهشگر امر محالی است که بتواند به همه پیش‌شرط‌های تاریخی و مشخصه‌های این امپراتوری بزرگ چندملیتی و چندفرهنگی پی برد و به یک اندازه در تمامی رشته‌های علوم مربوط اشراف داشته باشد.

پژوهش تاریخ و فرهنگ هخامنشیان اینکه موجب همکاری و بحث علمی که بالاتر توضیح داده شد، نه تنها شتاب بسیار زیادی گرفته است؛ بلکه تبادل میان رشته‌ای در رشته‌های مستقل از یکدیگر به منزله امکان و پیش‌بایسته دلخواه اسلوبمندی نیز درک شده است. اکنون هر دو به یافته‌ها و ارزیابی‌های تازه‌ای نیز انجامیده‌اند که پاره‌ای از آنها در اینجا به موجب اهمیت‌شان نام برده می‌شوند:

- شناختی که یک چنان امپراتوری بزرگ باستانی نه تنها از مرکز، بلکه از بخش‌های امپراتوری و از پیرامون نیز قابل بررسی و درک است؛

- بینشی که پژوهش تاریخی به تجزیه و تحلیل انواع روایات مختلفی وابسته است که به نوبه خود بسته به زمان پیدایی، محل پیدایی و نیت تأثیر با هم متفاوت هستند و نیز توجه به این پیش‌بایسته‌ها باید بررسی شوند؛

3. N. C. Debevoise, *A Political History of Parthia*, Chicago 1938.

4. M. A. R. Colledge, *The Parthians*, London 1967.

5. R. N. Frye, *The History of Ancient Iran*, München 1984.

6. J. Wiesehöfer, *Das antike Persien*, Zürich/ München 1994 (engl. London/ New York 1996).

- دیدگاهی که تاریخ امپراتوری هخامنشیان بدون نظر بر تاریخ پیشین مناطق و بخش‌هایی که امپراتوری هخامنشی در طول موجودیتش به انضمام خود درآورد، غیرقابل فهم می‌ماند؛

- برداشتی که دیدی تطبیقی به ویژگی مشابه، اما خاص هریک از امپراتوری‌های بزرگ باستان، شرط لازم و اساسی برای ارزیابی منصفانه توامندی‌ها و ناتوانی‌ها، شرایط شوند^۷، موجودیت و فروپاشی و مآل سقوط آنها است.

احتیاجی به توضیح ندارد که مبادله عمیق و میان رشته‌ای پژوهش مستقل مختص اشکانیان را باید با بخشی درباره روایات آغاز کنیم: نه تنها برای آنکه شواهد باید مبدأ هر پرسش تاریخی باشند، بلکه برای آنکه در مورد پژوهش پارتیزان می‌تواند متنوع‌ترین ارزیابی‌های پژوهش و طرح پرسش‌های مختلف را تکمیل کند، یعنی خواه آنهایی که به نوع خاص و خواه آنهایی که به نوع فراگیری متمایل هستند و نیز چه آنهایی که مرکز چه آنهایی که بخش‌های امپراتوری و مناطق مرزی را مطمح نظر دارند. مطالب زیر به منزله پرسش‌های اساسی برای بحث مطرح هستند: آیا نویافته‌ها یا مدارک نومنشرهای وجود دارد؟ اگر آری، در کجا و با چه گویایی؟ نوشه‌ها با در نظر گرفتن کدام مسائل تاکنون بررسی شده‌اند؟ آیا پرسش‌های دیگری نیز قابل تصور است؟ کدام داده‌های تحقیق قابل تشخیص هستند؟ پژوهش آتی باید از کجا شروع شود و آنها چگونه باید باشند؟

تدوین‌گر برای بازنگری و بررسی اولیه این پرسش‌ها از همکاران اروپایی رشته‌های علوم مختلف، از جمله آنهایی که پیشتر با مقاله‌هایی درباره تاریخ و فرهنگ پارت معروف بودند و آنهایی که امید پیشرفت شناختی از تخصص‌شان در حوزه‌های ذی‌ربط می‌رفت، به اوین^۸، شهر تختگاهی کهن هولشتاین شرقی^۹ در فاصله میان کیل^{۱۰} و لوبک^{۱۱} دعوت به عمل آورد. در آنجا مقاله‌های شرکت‌کنندگان در فضای صمیمانه کتابخانه ایالتی (که با کتاب‌های قدیمی اش و محل پژوهش متصل بدان برای سفرنامه‌ها امید و امکان فرهنگی را مهیا می‌کرد)، در نزدیکی قصر و دریاچه اوین در سه روز به دقت بحث شد. در عین حال، مفید از کار درآمد که این اظهارنظرها – بنا بر الگوی <کارگاه‌های تاریخ هخامنشی> – از مدت‌ها پیش به تمامی شرکت‌کنندگان برای مطالعه ارسال شده بودند و

7. Werden

8. Eutin

9. Ostholstein

10. Kiel

11. Lübeck

مدت زمان موجود در دسترس برای هر مقاله توانست کم و بیش صرفاً تنها برای بحث مورد استفاده قرار گیرد. علاوه بر انضباط شرکت‌کنندگان که مقالات خویش را پیش‌پایش ارسال کردند، و اشتیاق بحث همه حاضران در اوین، همچنین باید تعهد دیر همایش نیز سوده شود که نه تنها تبادل اندیشه عمیقی را ممکن ساخت، بلکه مواظف بود که برنامه زمانی مراعات شود و پرسش‌های تعدادی متخصصان در زمینه غیراشکانی نیز به طور شایسته‌ای مورد توجه قرار گیرد. پاره‌ای از ایده بحث‌ها در مقاله‌های حک و اصلاح شده منتشره در اینجا نیز ملحوظ شده‌اند. متأسفانه سه تن از همکاران که مقاله ارسال کرده بودند (بپراخچی، ارهارد، میلار)، به دلایل شخصی توانتند ^{۱۰} بحث نیز مورد توجه قرار گرفتند، ولی امکان نداشت که به تمام و کمال منظور شود.

تدوین‌گر پس از اختتام همایش از همکار گرامی، هاوسر^{۱۲} خواهش کرد، مقاله‌ای نیز درباره استاد هترا (و پیرامون) در کتاب همایش بر عهده گیرد، زیرا این فرصت هم‌زمان برای ایشان درخور توجه به نظر آمد. از این رو، صمیمانه از آقای هاوسر به خاطر آمادگی‌شان برای این کار سپاسگزارم.

از آنجا که کنفرانس نه تنها در فضای بیش از اندازه خوشایند و آموزنده‌ای سپری شد، بلکه از سوی بسیاری شرکت‌کنندگان درخواستی برای تداوم همکاری اظهار شد، از این رو، تدوین‌گر مقدمات طرح «پژوهش پارتیان» را در دانشگاه کیل آماده می‌کند تا تمام علاقه‌مندان امکان یابند با کمک آن در جریان اهداف پژوهش همه همکاران قرار گیرند (از طریق اینترنت و نامه‌نگاری). هم‌زمان – با همکاری سایر شرکت‌کنندگان سمینار در اوین – باید کتاب راهنمای تاریخ و فرهنگ امپراتوری پارت آماده شود، کتاب راهنمایی که در سلسله کتابهای مرجع شرق‌شناسی متشر خواهد شد.

در خاتمه، وظیفه سپاسگزاری از تمامی کسانی که بدون همیاری آنها برگزاری همایش و تدوین همایش‌نامه ممکن نمی‌بود: در جایگاه نخست باید سپاس خود را از سرپرست کتابخانه اوین، بانو برنین - اسرائیل^{۱۳} اعلام کنم که به اتفاق همکاران خویش، بانو تریب واسر^{۱۴}، بانو کیسر^{۱۵} و بانو بلاسیوس^{۱۶} همه گونه تلاش ممکن را مبذول داشتند، تا اقامت

پیشگفتار [هفده]

در اوایل هرچه دلپیشتر و از نظر فکری آموزنده‌تر برگزار شود و هر خواست ما را در این مورد برآورده کردند. به ویژه سپاس من شامل آقای گرف^{۱۷} می‌شد که قابلیت خود را در وظایف مختلفی، از جمله دستیار سازماندهی و نیز تنظیم وسائل صوتی و مدیریت حمل و نقل نشان دادند. در ضمن مایلم سپاس خود را از دیگر نیروهای کمکی انتستیتوی خودم: خانم گراسنیک^{۱۸}، خانم یاگنو^{۱۹} و خانم بلاسیوس به خاطر تشریک مساعی در پذیرایی از شرکت کنندگان و همچنین آقایان اشویگر^{۲۰} و کنور^{۲۱} به خاطر حمایت بی‌دریغ شان اعلام کنم. در عین حال نباید خدماته آقای دکتر کراک^{۲۲} (برلین)، که در خاتمه همایش آثار دیدنی تاریخی شهر قدیمی لوبک را بتعهد و صلاحیت برایمان توضیح دادند، فراموش شود. همچنین باید از منشی‌های مؤسسه متبوعم، خانم راتکه^{۲۳} و خانم فراتس^{۲۴} که خدمات ارزنده‌ای در سرپرستی وجود انجمن پژوهش آلمان^{۲۵} و تدارک همایش کرده‌اند، و نیز بانو دکتر میتلر^{۲۶} (هايدلبرگ) که در وارسی نقل قول‌های بی‌شمار به من کمک کردن، تشکر کنم. سرانجام از همسر خود اورسولا^{۲۷} به خاطر حمایتش در آن روزها و پسرم توomas^{۲۸} به خاطر کمک فنی اش در تنظیم همایشنامه سپاسگزارم.

مخارج همایش از سوی انجمن پژوهش آلمان و وزارت علوم ایالت شلسیگ هولشتاین^{۲۹} تأمین شد. سپاس من شامل هر دو مؤسسه می‌شد. همچنین مایلم صمیمانه از ناشر تکنوشهای تاریخ^{۳۰}، به ویژه همکاران هایین^{۳۱} (تریبر^{۳۲}) و والسر^{۳۳} (برن)، به خاطر پذیرش همایشنامه در سری تحت سرپرستی ایشان سپاسگزاری کنم. و سرانجام باید از آقای سیفکینگ^{۳۴} به خاطر همکاری مطلوبی که در طول زمان چاپ کتاب داشتند تشکر کنم.

-
- | | | |
|--------------------------------------|------------------|------------------------|
| 16. E. Blasius | 17. G. Gräf | 18. U. Graßnick |
| 19. P. Jagenow | 20. F. Schwieger | 21. Th. Knorr |
| 22. D. Kraack | 23. Ch. Rathke | 24. M. Frantz |
| 25. Deutschen Forschungsgemeinschaft | | 26. B. Mittler |
| 27. Ursula | 28. Thomas | 29. Schleswig-Holstein |
| 30. Historia-Einzelschriften | 31. H. Heinen | 32. Trier |
| 33. G. Walser | 34. V. Sieveking | |

تبرستان
www.tabarestan.info

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمعیت کوچگر و یکجانشین

تبرستان
نوشه مارک اولبریخت (کراکو)
ترجمه هوشنگ صادقی
www.tabarestan.info

درآمد

موقعیت امپراتوری اشکانیان را در شمال و شمال خاوری به وسیله همسایگی و گاهی نیز گرایش‌های گسترنده اقوام پهنه استپ‌های جنوب شرقی اروپا و آسیای مرکزی، به خصوص کوچگران، توصیف کرده‌اند. متنها روابط متقابل میان اشکانیان و اقوام استپ‌ها، به ندرت از سوی تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان پژوهیده شده است^(۱). روستوفس^۲ اولین نفری بود که تاریخ اشکانی را در ارتباط فراگیری با تاریخ اقوام استپ‌ها، به ویژه سرمت‌ها بررسی کرده است^(۲). گذشته از این، وُلسکی^۳ به کمبودی که نیروهای پویای همسایگان آسیای مرکزی امپراتوری پارتیان نیز در پژوهش گنجانده شوند، به تأکید اشاره کرده است^(۴).

گروه‌های قبایل کوچگر که به نیمن جنبندگی و قدرت ضربتی خود توانستند در جریان چند سده اوضاع نظامی و سیاسی و در نتیجه فرهنگی را نیز در کمربند استپی اروآسیا به میزان زیادی تحت تأثیر قرار دهند، بارها و بارها به قلمروهای مجاور مراکز فرهنگی «یکجانشینان» نفوذ کردند. البته پایه‌گذاری دولت اشکانیان در سده ۳ پیش از میلاد و تکوین بعدی آن به قدرتی جهانی، برجسته‌ترین پیانند فشار نظامی قبایل کوچگر بر مناطق

1. Marek J. Olbrycht (Kraków)

2. M. I. Rostowzew

3. Sarmaten

4. J. Wolski

کشاورزی آسیای پیشین بود. گذشته از این، اقوام کوچگر توانستند در سده ۲-۱ پیش از میلاد به چیرگی نظامی- سیاسی قاطعی بر جمعیت یکجانشین ترکستان غربی (به ویژه در سعد و باکتریا) و نیز گستره مرزی ایران و هند نایل آیند؛ امپراتوری کوشان از این اوضاع و احوال به وجود آمد. دوران شکوفایی قبایل سرمت در جنوب اورال و نیز منطقه استپی ولگا و گسترش تدریجی آنها به سوی غرب در پهنه پونت شمالی^۵ در همین ایام رخ داد.

تصویف‌های کلی متعددی صرف تاریخ اقوام کوچگر آسیای مرکزی شده است^(۴). در ضمن مناسبات اقوام استپ‌ها با چین، به موج و پُر مطلب منابع مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته است^(۵). پژوهش‌های باستان‌شناسانه فرهنگ کوچگران اروآسیا موقفيت‌های قابل توجهی در دهه‌های اخیر کسب کرده است^(۶). نتایج کاوش‌های در پهنه استپی آسیای مرکزی و جنوب شرقی اروپا این اواخر در گزارش‌های عام پرچجمی منتشر شده‌اند^(۷). پژوهش‌هایی در ترکمنستان، به ویژه در منطقه اسبو^۸ از اهمیت تراز اولی برای بررسی فرهنگ کوچگران در مرزهای شمالی امپراتوری اشکانیان برخوردار است^(۸).

مدارک باستان‌شناسانه در پاره‌ای از نواحی استپی، برای نمونه در منطقه شمالی دریای سیاه «اصولاً پایه بسیار معتری برای گاهمندی^۷ تمام عیار تاریخی» محسوب می‌شود^(۹). وضعیت پژوهش در آسیای مرکزی به هیچ وجه رضایت‌بخش نیست، زیرا مدارک از نظر زمانی و مکانی کاملاً به طور نامساوی و پر از افتادگی پخش شده‌اند. اما باورپذیری^۸ یافته‌های باستان‌شناختی به مثابة تکمله ارزشمندی برای سایر شواهد است. گهگاه نتایج باستان‌شناسانه، یگانه منبعی را تشکیل می‌دهد که ما را از اقوام استپ‌ها آگاه می‌سازند.

شرح مختصر باستان‌شناختی - تاریخی پیش روی خواننده درباره فرهنگ اقوام کوچگر پهنه استپ‌ها و روابط متقابل آنها با امپراتوری اشکانی به منظور تکمیل‌گری طرح ریزی نشده است. این مقاله باید تنها مهم‌ترین خصوصیات شواهد باستان‌شناختی را در پیوستگی با عوامل اساسی تطور تاریخی جمع‌بندی کند. از بحث مژروح مشکلات جزئی گاهشناختی^۹ و جانگارانه^{۱۰} چشم‌پوشی شد. این مشکل باید جایگاهش را در تحلیل‌های دیگری پیدا بکند.

5. Pont

6. Usboi

7. Periodisierung

8. Fundevidenz

9. chronologisch

10. topografical

نبود فرق‌گذاری^{۱۱} میان شکل‌گیری متفاوت فرهنگ‌های استپی در بسیاری از بررسی‌ها چشمگیر است. برای اینکه پیچیدگی و همچنین ماهیت پیوند پارتی-کوچگرانه به طور شایسته درک شود، باید خصوصیات کلی اقوام استپی مورد توجه قرار گیرد. تحلیل موارد مشابه قوم‌شناسخنی و فرایند‌های تاریخی با هم، نقطه آغاز شمربخشی از کار درمی‌آید. بررسی فرهنگ‌های کوچگران باشیوه زندگی و ساختار اجتماعی خاص خود و نیز کوچگری به منزله یکی از اشکال تخصصی فعالیت اقتصادی در دهه‌های اخیر به طور فوق العاده‌ای پیشرفت کرده است^{۱۰}.

^{۱۰} www.tabarestan.info
کوچگری شبانی، شیوه زندگی خاص کمربند استپی اروآسیا بود^{۱۱}. زندگی کوچگران در گستره ترکستان با استپ‌ها، بیابان‌ها، دشت‌های کوهساری و گوشه‌های اشکال مختلفی را بروز می‌داد و در ضمن، اغلب به صورت نیمه کوچگری^{۱۲} پدیدار می‌شود. با این همه، انواع منطقه‌ای کوچگری اروآسیایی وجود داشت^{۱۳}. گذشته از این، باید در نظر داشت که منطقه کشاورزی و سرزمین استپی هرگز به طور کامل از هم جدا نبودند؛ ارتباط سیاسی و داد و ستد اقتصادی تنگاتنگی میان هر دو محدوده معلوم شد^{۱۴}.

با این مسیر کوچگران برای تحلیل تبادل فرهنگی و اقتصادی حائز اهمیت درجه اولی هم در میان کوچگران، هم میان استپ‌ها و مناطق زراعی است. برخوردهای مکرر روی داده در هنگام حرکت قبایل به پخش سریع عناصر متنوع فرهنگی در پهنه‌های وسیعی کمک کردند^{۱۵}.

۱. فرهنگ اقوام کوچگر اروآسیا—مشکلات عمدۀ و یافته‌های جدید

شمال خاوری ایران (هیرکانیا، پارتیا، آريا و مرغیانا) و سرزمین‌های استپی ماورای خزر^{۱۶} (ترکمنستان امروزی) هم مرز در شمال، جایگاه مهمی را در مناسبات امپراتوری اشکانیان با اقوام استپ‌ها بر عهده داشتند^{۱۷}. از این رو، بدینه است که شرح مختصر شواهد باستان‌شناسخنی فرهنگ کوچگران را از آنجا آغاز کنیم. درست آن گسترش معطوف به جنوب اپارن^{۱۸} های کوچگر از فروبوی^{۱۹} ماورای خزر در کنار اسبو/اخوس^{۲۰} آغاز شد که

11. Differenzierung

12. Transkasiens

13. Aparner

14. Tiefebenen

به تصرف شمال خاوری ایران متهی شد^(۱۷). از سوی دیگر، این منطقه ارتباط سرزنده‌ای با کوچگران جنوب اورال و نیز استپ‌های غرب قزاقستان داشت.

منطقه تماس پهناور دیگری با استپ‌ها در حوضه آمودریا – و سیردریا – در باکتریا، سغد و خوارزم امتداد داشت. جمعیت گله‌پرور در دشت و استپ، اغلب مستقیماً در محدوده مرزی منطقه یکجانشینان می‌کوچیدند. بالاخص خوارزم واقع در پایین دست آمودریا، کانون واحدهای حاصلخیز و تمدن شهری با استپ‌ها در ارتباط بود^(۱۸). دلایلی درباره برقراری مناسبات سیاسی و شاید فرهنگی میان این منطقه و امپراتوری اشکانیان وجود دارد که برای نمونه مسکوکات مکشوفه اشکانی در خوارزم قابل ذکر هستند^(۱۹). به نظر می‌آید بعضی برونداد^(۲۰) سکه‌های خوارزم تحت تاثیر مضروبات اشکانیان متأخر بوده باشد^(۲۱). باکتریا، سغد و مناطق همسایه فرارودان (منطقه میان دو رود آمودریا و سیردریا) با مرکز تجاری و دست‌سازی‌شان به محل کششی برای قبایل کوچگر استپ‌های قزاقستان تبدیل شدند^(۲۲). در عین حال، آنها از نظر سیاسی و به عبارت دیگر اقتصادی نیز با امپراتوری پارت در ارتباط بودند^(۲۳). واحه تاشکند و فرغانه، دو منطقه زراعی و تمدن شهری در شمال سیردریا واقع بودند^(۲۴). کوچگران از سده ۲ پیش از میلاد به بعد مناطق باکتریا، سغد و حتی خاور ایران را یکسر به انتیاد خود درآورده بودند. اما سرزمین انتهایی فاتحان در پهنه استپی عظیم آسیا قرار داشت.

اگر بخواهیم روابط پارتیان را با قبایل شمال سرمتی شمال ماوراء قفقاز تحلیل کنیم، ناگزیر باید سرزمین‌های قفقاز مورد توجه قرار گیرد. کل منطقه قفقاز با احتساب ایران، آلبان و ارمنستان از نظر سیاسی و اقتصادی به انحصار گوناگونی با امپراتوری اشکانیان ارتباط داشتند^(۲۵). شاهد تراز اولی به نفع آن را کشف سکه‌های بی‌شمار مضروبات اشکانی تشکیل می‌دهد که ظهور انبوه آنها از دوران میترادات دوم تا سده اول پس از میلاد پیش می‌آید^(۲۶). از جانب دیگر، قفقاز روابط متقابل گوناگونی با اقوام ماوراء قفقاز داشت. اغلب، قبایلی از منطقه استپی کاسپی - پونت شمالی از راه قفقاز به جنوب نفوذ کرده‌اند. گذشته از این، روابط تجاری و فرهنگی میان اقوام واقع در شمال و جنوب این رشته کوه عظیم توسعه یافت. استفاده از برخی گذرگاه‌های قفقاز در منابع نوشتاری^(۲۷) و مدارک

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت کوچکرویکجانشین [۵]

باستان شناختی^(۲۷) اثبات پذیر است. در ضمن، آلبان نقش پُل ارتباطی را میان شمال غربی ایران (ماد آتروپاتنه) و مناطق استپی شمال قفقاز بر عهده داشت.^(۲۸) به علاوه این برای واقع در غرب نیز همانند آلبان تماس تنگاتنگی با اقوام فراسوی ماورای قفقاز داشت.^(۲۹) اقوام مختلفی، به طور عمده قبایل سرتیم، در پهنه شمالی ماورای قفقاز به سر می‌بردند.^(۳۰)

اینک توصیف فشرده زیر، با استناد به شروط مذکور در بالا و اشاره به مهم‌ترین مناطق فرهنگی کمریند استپی به فرهنگ‌های استپ‌ها در دوران اشکانیان در سه قلمروی فرهنگی بزرگ می‌پردازد که عبارتند از: ماورای خزر، یعنی پهنه میان دریای مازندران و حوضه آموریا (امروزه بخش اعظم ترکمنستان)؛ فراز و بالان و مناطق جز این واقع در شمال و غرب آسیای مرکزی، یعنی آن حوزه‌ای که ساکنان کوچک‌ترین در تماس تنگاتنگی با فرهنگ‌های زراعی خاور ایران، سغد و باکتریا بودند و از سده ۲ پیش از میلاد به بعد وسیعاً در نواحی زراعی پیشروی می‌کردند؛ سرانجام مناطق پونت شمالی، کاسپی و نیز شمال غرب قراقستان که روی هم رفته گستره پخش فرهنگ‌های «سرمتی» را تشکیل می‌دادند.

توصیف مشروح و جامع فرهنگ کوچک‌گران بلاfacile به جزئیات بی‌شماری تجزیه می‌شود. از این رو، مایلمن تنها توصیف فشرده‌ای درباره استپ‌ها ارائه کنم؛ طرحی به راستی کلی که با نویافته‌های جدید و نیز بازبینی بنیادین مدارک موجود می‌تواند تکمیل شود. البته باید در نظر داشت که بسیاری از مجموعه کشف‌های نام برده به‌طور موقت منتشر شده‌اند. و به مطالب زیادی تنها می‌توان اشاره‌ای کرد؛ بسیاری از مطالب نیز باید نامعلوم باقی بمانند.

الف. فرهنگ کوچک‌گران ماورای خزر (در مناطق میان دریای مازندران و حوضه آموریا)

تعدادی گورستان عصر برنز متاخر و اوایل عصر آهن کوچک‌گران با گورپشته^{۱۷} هایی از جنس سنگ و خاک در استپ‌های ماورای خزر، ترکمنستان امروزی، و آن هم در نزدیکی کوهستان بالخان^(۳۱) و در حاشیه شمال غرب کوه‌داغ^(۳۲) کشف شد. از حدود میانه سده

اول پیش از میلاد به بعد، رشد گسترده فرهنگ کوچگرانه ماورای خزر به وقوع پیوست. در آن هنگام فرهنگ خاصی^(۳۳) در حوضه اسبو، میان دریای مازندران، ساری قمیش و فلات اوستا اورت^{۱۹} به وجود آمد. به یمن کاوشهای دامنه دار یوسوب‌آف^{۲۰} تاکنون سی گورستان با بیش از چند صد گور در این پهنه به دست آمده است^(۳۴). ریخت گورها به صورت پشته‌های گرد، یا به عبارت بهتر بیضوی از جنس خاک و سنگ به بلندی حدود ۰/۲۰ متر و قطر ۴ تا ۱۵ متر است. این گوریناهای مستطیلی یا بیضوی سنگی، در اصل بر روی سطح زمین با گوردهخمه‌ای در وسط بودند. دیوارهای سرداشی علی القاعدۀ با تخته‌سنگ‌های مسطحی پوشیده (گاهگاهی بلادو لایه)، و گاهی اوقات با همان نوع سنگ نیز مسقف شده‌اند. گورها اغلب در بردارنده تدفین‌های جنبدارهای تا ۱۰-۱۵، گاهی حتی تا ۲۰-۳۰ اسکلت بودند. مردان روى زمين قرار داشتند؛ اما بجهت گيری غالبي نمى توانند مشخص شود^(۳۵). گوریناهای مشابهی همچون گورهایی که در بالا توضیح داده شد، توسط مندل اشتام^{۲۱} در بخش شمالی اسبو کشف شده‌اند^(۳۶).

گورآوند گورهایی از منطقه اسبو به دو مرحله گاهشناسیک تقسیم‌بندی می‌شوند: مرحله I (سده ۴ تا ۲ پیش از میلاد) و مرحله II (سده ۲ پیش از میلاد تا سده ۴ پس از میلاد). مواد مرحله I – به طور عمده جنگ‌افزار (قمه، سرپیکان‌های آهنی و همچنین برنزی) و اشیایی از جنس فلز – دارای شباهت‌های خاصی با مواد مکشوفه فرهنگ «اوایل سرمتی» (فرهنگ پروخوروفکا^(۲۲) منطقه جنوب اورال هستند^(۳۷). گورآوندهای مرحله II شامل به ویژه ظروف سفالی، اشیای تزئینی (النگو، منجوق)، پیکرک‌های انسانی از جنس رخام و سنگ و معدودی آیینه^(۳۸)، اما بیشتر خردشده بودند. جنگ‌افزارها در ابتدا نسبتاً متداول، اما در مرحله پسین فرهنگ اسبو^(۳۹) غایب هستند.

در میان ماترک کوچگران در پهنه اسبو بناهای آیینی در خور توجه ویژه‌ای هستند. یکی از این بناهای در ایچیانلى تپه^(۴۰)^(۲۳) واقع است. یک بنای بزرگی (۴۰ × ۳۶ متر، هنوز به ارتفاع ۳ متر) که از جنس بلوک ماسه ساخته شده، در محدوده گورستان آنجا کشف شده است. کاشفان، کل مجتمع ساختمانی را مرکز آیین پرستش آتش تفسیر می‌کنند. در قراول تپه^(۴۱)

19. Ustjurt

20. Ch. Jusupov

21. A. M. Mandel'stam

22. Prochorovka

23. Içjanly-depe

24. Garauldepe

درست در میان کوهستان بالخان ظاهراً یک مجموعه دیگر مذهبی کشف شده است که در دوره ۲-۳ پیش از میلاد تا سده اول پس از میلاد سال یابی می‌شود. در ضمن، طرح بناهای بزرگ ساخته شده‌ای از جنس سنگ و نیز بقایای آتش خاکبرداری شده است^(۴۱).

فرهنگ محلی در اسبوی سفلی، در شبه جزیره کراسنوفودسک^{۲۵} و در غرب قلعه کل کُر^{۲۶} گسترش یافت. مشخصه این فرهنگ بیش از همه گورهایی با استودان و همچنین تدفین‌هایی با استخوان‌های پاک شده در گورگودال‌های ساده‌ای است. گذشته از این، تعدادی گورهای گورکانی در ساحل غربی قلعه کل کُر، در گورستان بزرگ کل کُر ۲ کشف شد. به علاوه سه زیستگاه در نزدیکی قبرستان خاکبرداری شد. از قرار معلوم، شرایط طبیعی در اسبوی سفلی به پاره‌ای از کوچگران امکان داده به کشاورزی روی آورند^(۴۲).

حضور کوچگرانهای در منطقه زراعی پارت (ترکمنستان جنوبی) با اطمینان تضمین شده است: چون که موفق شدند تعدادی گورستان‌های گورکانی عهد اشکانی را در حاشیه شمالی سرزمین پارت باستان کشف کنند. در ضمن، گورکان‌هایی با پشتنه خاک از ویژگی‌های این گورستان هستند. گورها متشكل از راهرو^{۲۷} (مدخل ورودی) و گودال بیضوی واقع در جنوب آن، به اصطلاح گور دخمه^{۲۸} هستند^(۴۳). تدفین شدگان در گور دخمه‌ها به پشت و با سر به طرف جنوب قرار داشتند. گورها در بردارنده تدفین‌های تکی و چندباره بودند. وسایل داخل گور بسیار ساده و شامل ظروف سفالی، بخاروران، جنگ‌افزار و نیز استخوان گوسفند هستند. نخستین بررسی علمی یادمان‌های کوچگرانه دوران اشکانیان در ترکمنستان جنوبی، ۱۹۵۳، از افتخارات علمی ماروشچنکو^{۲۹} است. در ضمن، در سه گورگان به کاوش پرداخته شد: در بزمین^{۳۰} بر سر جاده عشق‌آباد- گوک‌تپه، در قیزیل چشم و خاس‌کیاریز^(۴۴). مندل اشتام در سال ۱۹۶۱ آغاز به کاوش در گورپشتنهای باستانی جنوب ترکمنستان کرده است. از ۱۲ گورگان مکشوفه در مشربی تخته^{۳۱} (در فاصله ۴ کیلومتری چوکور^{۳۲})، ده گورگان «باستانی» کاوش شده‌اند^(۴۵). گورستان در دره خوجه کال^{۳۳}، در نزدیکی تختگاه کهن اشکانی در نسا کهن واقع

25. Krasnovodsk

26. kel'kor

27. Dromos

28. Katakomben

29. A. A. Maruščenko

30. Bezmein

31. Mešrepi-Tachta

32. Čukur

33. Chodža-kal

است^(۴۶). گورستان پرخای^{۳۴} واقع در سمت راست ساحل سمبر در نزدیکی قاراقلعه^{۳۵} (در ناحیه کوهستانی شمال خاوری ایران کهن) دارای نه کورگان است که روی هم رفته تنها سه تا از آنها کاوش شده‌اند. گورستان در سده اول پیش از میلاد تا سده ۲ ب.م سال یابی می‌شود^(۴۷). تعدادی گورهای عصر «باستان»، به طور عمده در گورستان‌های عصر برنز در منطقه سمبر کشف شده‌اند. آنها دارای گوردخمه‌های فراوانی هستند که مردگان در جهت جنوب در آنها به خاک سپرده شده بودند^(۴۸).

گورهای پیش گفته منطقه کوهپایه‌ای کوپه‌داغ، ویژگی یکپارچه‌ای را نشان می‌دهند. این گورپیشه‌ها روی هم رفته دارای مدخل ورودی در جهت شمال-جنوب و گوردخمه متصل به آن در جنوب هستند. مردگان روی یک طرف جنوب تنظیم شده‌اند. گوردخمه‌های مشابهی همچون در پارت در جهت شمال-جنوب، علاوه بر این، به طور پراکنده در شمال، در ماورای خزر، و آن هم در سر راه به آقینیش^{۳۶}، در فلات دردول^{۳۷} (در ساحل طرف راست اسبو)، در پای کوه بگارسلان^{۳۸} و در منطقه بکینت^{۳۹} یافت می‌شود. گذشته از این، کورگان‌هایی با گورهایی با تاقچه‌هایی در طرفین^{۴۰} در گورستان‌های نامبرده مدلل شده‌اند (مدخل‌های ورودی در جهت شمال-جنوب با تاقچه‌هایی در سمت غربی گورها)^(۴۱).

نزدیک به یقین است که دو دوره فرهنگی کاملاً خاص در اشیای مکشوفه باستان‌شناسنی ماورای خزر از هم تمیز داده می‌شوند: گورسنگی^{۴۱}‌های منطقه اسبو و گوردخمه‌هایی در منطقه کشاورزی و نیز در استپ‌ها در کناره اسبو و بالخان. طبعاً تعبیر قومی یافته‌هایی از منطقه استپ‌های ماورای خزر و پارت کار مخاطره‌آمیزی است.

فرهنگ باستان‌شناسانه منطقه اسبو با گورسنگی‌های خاصی در کل به قبایل ماساژت^(۴۲)^(۵۰)، از جمله به دربیک^{۴۳}‌ها و آپاسیاک^{۴۴}‌های نسبت داده می‌شود^(۵۱). بسط دوره فرهنگی گورهایی با سردابی‌های جنوبی، مستند در دره سمبر، در منطقه کوهپایه‌ای کوپه‌داغ، در کناره اسبوی سفلی، در کناره بالخان و علاوه بر این، در منطقه ساری قمیش

34. Parchaj

35. kara-kala

36. Aginsky

37. Dordul'

38. Begarsalanberges

39. Bekibent Gebiet

40. Seitennischengräber

41. Steingrab

42. Massagetischen

43. Derbikern

44. Apasiaken

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت کوچگر و یکجانشین [۹]

(در اینجا اغلب به همراه گورهایی با تاقچه‌هایی در طرفین)، پذیرفتی تراز همه می‌تواند با دامی‌های دوران هلنیستی و اشکانی مرتبط دانسته شود. ماروشچنکو از پیشتر کورگان‌های منطقه کوهپایه‌ای کوپیداغ را به نظر من به درستی به اپارن- داهی^{۴۵} ها ربط داده است^(۵۲). مدل اشتام و نیکونوروف^{۴۶} این حدس را تأیید کرده‌اند^(۵۳).

بر پایه ساختار گورها، شیوه تدفین و اشیاء، اقدام به تعیین منطقه انتهاهای قبایل کوچگر ترکمنستان باستان کرده‌اند. در ابتدا قضیه بر سر آن گورهایی با گوردخمه‌های جنوبی است که در ترکمنستان به داهی‌ها تخصیص داده می‌شود^(۵۴). گورهای مشابهی از گورستان‌های سغدی در نزدیکی بخارا، در کویومزا^{۴۷} قربل په و همچنین لوندک^{۴۸} معروف هستند (از سوی کاشفان در دوره سده ۲ پیش از میلاد تبا سده اول پس از میلاد سال یابی شده است)^(۵۵). علاوه بر این، گورهای مشابهی با گوردخمه از منطقه فرنگ سورمتی^{۴۹} و فرنگ پروخوروفکا اوایل سرمتی در جنوب اورال شناخته هستند^(۵۶). جهت تدفین مردگان به طرف جنوب که مشخصه‌ای برای گوردخمه‌های ماورای خزر و فرارودان است، به ویژه در فرنگ پروخوروفکا^(۵۷) و در فرنگ سوسلوفو^(۵۸) ای منطقه سرمتی بسیار متداول بود. گذشته از این، گورآوندهای گوردخمه‌های ماورای خزر همانندی‌های زیادی را با اشیای گورهای پهنه سرمتی نشان می‌دهند^(۵۹). از این رو، در نوشته‌های باستان‌شناسی از دیدگاهی دفاع می‌شود که منطقه انتهاهای داهی یا در محدوده قلمروی فرنگی «سرمتی»^(۶۰) یا در منطقه مرزی میان فرنگ «سکایی» و «سرمتی» قابل مکان‌یابی است^(۶۱). به نظر می‌آید نظریه راجع به تبار داهی‌ها از جانب حوزه فرنگی سرمتی پذیرفتی تر باشد، با این همه به بررسی‌های بیشتری نیاز دارد^(۶۲).

فلات اوستاوت واقع در میان دریاچه آرال و دریای مازندران یک منطقه ارتباطی میان کوچگرانی از منطقه اسپو و ساری قمیش در جنوب و فرنگ استپی جنوب اورال در شمال^(۶۳) بود. این وضعیت بستگی به راه‌های حرکت کوچگران داشت. البته باید تأکید شود که تاکنون گشته‌های میدانی و کاوش‌های روشنمندی تنها شامل بخش کوچک پهنه اوستاوت شده است. یک گورستان کوچگرانهای در کاسکاژل^{۵۱} در حاشیه خاوری

45. Aparnern-Dahern

46. V. P. Nikonorov

47. Kuju-mazar

48. Ljavandak

49. Sauromat

50. Suslovo

51. kaskažol

اوست اورت (۴۵ شمال غرب چومنی^{۵۲}) کشف شده است. گورستان شامل ۷ کورگان می باشد که یکی از آنها کاوش شده است. اشیا و نحوه تدفین می تواند به متزله دوره اوائل سرمتی محسوب شود^{۶۴}. کورگان های بی شماری با پشتہ های سنگی از سده ۲-۵ پیش از میلاد در شمال خاوری اوست اورت به اثبات رسانده شده اند^{۶۵}. در بایته^{۵۳} (واقع در غرب اوست اورت، در فاصله ۴۵-۵۰ کیلومتری شرق سای اوتس^{۵۴}) اخیراً کورگان ها و مجموعه ای از تدیس های بزرگ انسان گونه^{۵۵} کشف شده اند^{۶۶}. در بایته I جدا از سه کورگانی با پشتہ سنگی (واخر سده ۵ و سده ۴ پیش از میلاد)، قطعات تقریباً ۳۰-۲۵ تدیس انسان گونه (اغلب مردانه) مورد بررسی قرار داده شکسته شده اند^{۶۷}. کشیفات مشابهی در بایته III نیز به اثبات رسانده شده اند (کورگان ها و ۲۰-۲۵ تدیس و همچنین میز قربانی شکسته ای). علاوه بر این، پنج گورپشته در بایته II کشف شد. تدیس های مکشوفه در بایته روی هم رفته ارتفاعی در حدود ۰/۵ تا ۴ متر دارند. جنگ افزارهای بازنموده در تدیس ها سرنخی برای سال یابی کشیفات از حدود واخر سده ۵ تا ۲ پیش از میلاد ارائه می دهند.

شرایط مساعدی برای رشد کوچگری در ساری قمیش وجود داشت. و گورستان های کوچگرانه زیادی در آنجا کاوش شده است^{۶۸}. فرهنگ کوچگران آنجا عمدها تحت تأثیر خوارزم قرار داشت. بزرگ ترین گورستان های کورگانی ناحیه در تاریم قیه I^{۵۶}، تیز قیر^{۵۷}، تومک کیچیدزیک^{۵۸}، یاسی قیر^{۵۹} و شاه صنم واقع هستند و در سده های آخر پیش از میلاد و سده اول پس از میلاد سال یابی می شوند. رسوم تدفین معلوم شده از هم متفاوت بودند. مردگان در کورگان هایی با گور دخمه و گورهایی با تاقچه هایی در طرفین با سر به طرف جنوب قرار داشتند^{۶۱}. گورهای دیگری در بردارنده تدفین استودانی بودند. اشیای گور در درجه اول شامل ظروف سفالی، سلاح، استخوان گوسفند و ظروف بخار دان بودند.

ب. کوچگران در میان رودان آسیای مرکزی (حوضه آمودریا و سیر دریا)
تاریخ فرهنگ های کوچگرانه عصر آهن آسیای مرکزی تا عصر برنز واپس می رود.

52. Čumanaj

53. Bajte

54. Saj-Utes

55. anthropomorphen

56. Tarym-kaja

57. Tyzgyr

58. Tumek-kicidžik

59. Jasy-gyr

فرهنگ به اصطلاح گورهای اتفاک چوبی^{۶۰} در سده ۲ ب.م در محدوده استپ‌های جنوب روسیه به وجود آمد. همزمان فرهنگ آندرونوفو^{۶۱} در منطقه شرقی گسترشش از رود اورال تا ینیسی^{۶۲} بسط یافت. در آثار فرهنگ استپی اوائل عصر آهن، تمایزی منطقه‌ای ظاهر می‌شود: اشیایی از فلات اوستاوت و غرب قراقستان نشانگر ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ «ستروماتی» در پهنه جنوب اورال هستند. در عوض، فرهنگ آسیای مرکزی و غرب قراقستان دارای مشخصه‌های دیگری بود که در عین حال، کوچگران آنجایی می‌توانند سکایان دوران هخامنشی شناسایی شوند^{۶۳}.

ارتباط تنگاتنگ میان مناطق مرزی امپراتوری هخامنشیان و ساکنان استپ‌ها را منابع باستان و مواد باستان‌شناسخانی مدلل می‌کنند. اقوام استپی بر اثر قلعه‌های مقدونیان امکان دسترسی به بازارهای تجاری را در مناطق مرزی، به ویژه در سیردریا^{۶۴} از دست دادند. اقوام استپی مختلفی در پی مهاجرت بزرگ سده ۲ پیش از میلاد، مناطق کشاورزی پهناور غرب ترکستان، خاور ایران و شمال غرب هند را به زیر سلطه خود درآورده و سکونت اختیار کرده‌اند^{۶۵}.

فرهنگ کوچگران که تهاجم‌شان به حکومت یونانیان در باکتریا پایان داد و روایات می‌توانند تنها اسمی قبایل صرفی را در موردشان ذکر کنند، تا اندازه‌ای از لحاظ باستان‌شناسخانی ملموس هستند. شماری گورستان‌های کورگانی در سغد و باکتریا کشف شد که در دوره‌ای از نیمة دوم سده ۲ ق.م تا سده اول پس از میلاد سال‌یابی و به فاتحان کوچگران باکتریا نسبت داده می‌شود^{۶۶}. یک گروه متشکل از سه گورستان بزرگ (تولخار^{۶۷}، اروق‌تاو^{۶۸} و کُک‌قوم^{۶۹}) در دره بشکند^{۷۰} قرار دارد. گذشته از این، محوطه گورستانی بزرگ چهارم کوچگران-باباشف^{۷۱} – در طرف راست ساحل آمودریا در نزدیکی مکری واقع است. در خور توجه است که همه گورستان‌ها در مناطق متروک دور از واحدهای مکان‌یابی شده‌اند.

گورپشت‌های تولخار دارای پشت‌هایی از جنس سنگ و خاک هستند و بیشتر گوربنایها متشکل از مدخل^{۷۲} و تاقچه‌ای واقع در شرق آن (گورهای تاقچه‌دار) هستند. اسکلت‌ها به

60. Holzkammergrab

61. Andronovo

62. Jenissej

63. Tulchar

64. Aruk-tau

65. Kok-kum

66. Biškent

67. Babašov

68. Eingangsgrube

حالی تاق باز درازکش با سر به طرف شمال قرار داشتند. نحوه تدفین در اروق تاو کم و بیش یکسان بود. اما در اینجا نیز همچون کک قوم، پشتنهای از سنگ ساخته شده‌اند و تاقچه گورها اغلب در طرف غربی حجره گور قرار داشتند. گورینهای خاصی در محوطه گورستان باباشف وجود دارند که آنها را سنگ‌چین می‌نامند. گورها در وسط سنگ‌چین با پوششی از سنگ قرار داشتند. گورگوдал‌های ساده‌ای به منزله شکل گور غالب بودند، ولی گورهای تاقچه‌داری نیز مدلل شده‌اند. اسکلت‌ها با سر به طرف شمال قرار داشتند. می‌توان تأکید کرد که گروه بشکند و بباباشف دارای خصوصیات همخوان بسیاری با هم هستند^(۷۴). یک نتیجه حیرت‌آور پژوهش در گورستان‌های شمال باکتریا آن است که ماترک باستان‌شناسانه کوچگران آنجا از بسیاری جهات تاقچه‌های کناری، شمشیر بلند، بعضی قمه‌ها و سنجاق‌ها – ویژگی‌های مشترک و همانندی‌هایی^{tabarestan.org} با اشیای مکشوفة فرهنگ «سرمتی» دربردارند^(۷۵).

با کاوش‌های دنیزف^(۶۹) در کسیرف^(۷۰) (باکتریای شرقی، قسمت شرقی و خش^(۷۱)) حتی یک گروه فرهنگی دیگر کوچگرانهای به دست آمد. گورپشتنهایی با پشتنهای از جنس سنگ رایج بودند؛ در میان آنها گورگوдал‌های ساده‌ای گاهی تاقچه‌دار (در جهت غرب-شرق) وجود دارند. مردگان بر پشت و با سر به طرف غرب به خاک سپرده شده بودند^(۷۶).

تعدادی محوطه‌های گورستانی کوچگران در سغد و زرافشان، در نواحی پیرامونی واحه‌های بخارا و سمرقند کشف شد که بخش اعظم آنها مقارن سده‌های آخر سال‌شمار و اول ب.م. هستند (شهریورون^(۷۲)، قیزیل‌تپه، لوندک، کوی مزار^(۷۳)، آق‌ئار^(۷۴)، آتالیک^(۷۵)، سازاگان^(۷۶)، آقسای^(۷۷) و غیره)^(۷۷). مشخصه آنها گورکان‌های تاقچه‌دار و گوردخمه‌ها بودند. جهت مردگان اغلب به طرف جنوب بود. اشکال گورها و گورآوندهای شباهت‌های چشمگیری با گورستان‌های فرهنگ «سرمتی» در جنوب اورال، و نیز ولگا را نشان می‌دهند^(۷۸). گذشته از این، عناصر سرمتی در گورستان کوچگرانه کورگان تپه در نزدیکی سمرقند قابل تشخیص می‌باشد (سدۀ ۱-۲ پیش از میلاد)^(۷۹).

69. E. P. Denisov

70. Ksirov

71. Wachš

72. Šachrivajron

73. Kujimazar

74. Akčar

75. Atalyk

76. Sazagan

77. Aksaj

کوشیده‌اند ماترک ذکر شده باستان‌شناسانه ملموس فرهنگ کوچگران را به محدودی از اقوام ربط دهند. مندل اشتام محتمل می‌داند که فرهنگ یونه‌چی^{۷۸} ها خصایل مشابهی همانند فرهنگ سرمت‌ها داشته است؛ از این رو، امکانش هست که عناصر «سرمتی» در اشیای مکشوفه گورستان‌های کوچگرانه باکتریا پیش آیند.^{۸۰} گورستان‌های گروه بشکند ارسوی قربون اووا^{۷۹} و زادنپرسکی^{۸۰} به یونه‌چی‌ها نسبت داده می‌شود.^{۸۱}

برای روشن‌سازی این مشکل، گزاره‌های زیر حائز اهمیت هستند: اگر آسی^{۸۱}‌ها (که در نزد استرابون در میان فاتحان باکتریا ذکر می‌شوند) قومی «سرمتی» مد نظر قرار داده شوند^{۸۲}، حضور عناصر فرهنگی «سرمت‌وار» می‌تواند به طور پذیرفتی در موجودی گورهای باکتریا و به عبارت دیگر، سغد توجیه شود. در عوض، گورستان کسیرف هیچ مورد مشابه نزدیکی در غرب آسیای مرکزی پیدا ننمی‌کند. گورهای تاقچه‌دار مشابهی همانند کسیرف در منطقه هفت‌رودان مدلل شده‌اند.^{۸۳} این امر ارتباط آنها را با یونه‌چی‌ها که از میان این منطقه گذر کردند، قابل درک می‌کند. از آنجا که منابع نشانه‌های بسیار اندکی را در دسترس قرار می‌دهند تا انتساب‌های مذکور بازآزمونی شوند، این برداشت‌ها تنها می‌توانند به منزله دلایل ممکنی ارزیابی شوند.

مراکز مختلف قدرت کوچگرانه‌ای می‌تواند در باکتریای سده ۱-۲ ق.م. تا سده اول ب.م. معلوم گردانده شود. مهم‌ترین مجتمع مکشوفه، متعلق به خالچایان^{۸۴} در دره سرخان دریا است. بانو پوگاچنکوا^{۸۵}، کاوشگر مجموعه، متماطل است کاخ آنجا را تختگاه فرمانروای پیش از عهد کوشان، هرایوس^{۸۶} در نظر گیرد. آذین برجسته کاری خالچایان با بازنمودهای پیکارش، نشانگر تأثیرات مختلفی است و روی هم رفته شاهد مهمی برای رشد فرهنگ ترکستان غربی در دوره میان فروشد باکتریای یونانی و برآمد سلسله کوشان می‌باشد.^{۸۷}

محوطه‌های گورستانی کوچگرانه بزرگی تاکنون در باکتریای جنوبی (شمال افغانستان) کاوش نشده است^{۸۸}. با این همه، کشفیاتی در تیلیا^{۸۹} په حضور کوچگران را در این منطقه نیز تأیید می‌کنند. برای اینکه در آنجا گورستان سرکردگانی با حدود

78. Yüeh-chih

79. N. G. Gorbunova

80. A. Zadneprovskij

81. Asioi (Strabon 11.8.2)

82. Chačajan

83. G. A. Pugačenkova

84. Heraios

85. Tillja

۲۰۰۰۰ شیشی، اغلب از جنس طلا خاکبرداری و پژوهیده شد. گورستان می‌تواند در حدود ۵۰ ق.م. - ۵۰ ب.م سالیابی شود. اشیای وارداتی از روم، هند و چین دلیلی برای مناسبات فراگستر تیره باکتریایی کوچگران ارائه می‌دهند.^(۸۶)

پ. محدوده «سرمتی» - استپ‌های کاسپی و پونت شمالی

استپ‌های شمال کاسپی در کنار ولگا در منطقه اورال جنوبی و قزاقستان غربی میهن اصلی سرمتشا را تشکیل می‌داد. البته باید در نظر داشت که اصطلاح «سرمت»‌ها حتی در منابع باستان به قبایلی با تبارهای مختلف ربط داده می‌شود. لذا، این نام باید تنها به عنوان اصطلاح مرکب‌بیشتر متداول سنتی برای اقوام کوچگرانی دوران پس اسلامی در استپ‌های شمال کاسپی و پونت شمالی به کار برده شود.^(۸۷) قلمروی فرماتروا ای سرمتشا با گسترش تدریجی به خصوص در سمت غرب، به داخل استپ‌های پونت شمالی و حتی تا حوضه کارپات گسترش یافت.

فرهنگ به اصطلاح سنورمتی (۶/۷ ق.م) که مراحل بعدی فرهنگ سرمتشی بر پایه‌های آن توسعه یافته، از دن در باخترا تا اینبورگ^(۸۸)، چلاینسک^(۸۹) و آکیوبینسک^(۸۸) در خاور می‌رسید. روابط منطقه شرقی آنها (گروه ساما-اورال^(۸۹)) با فرهنگ استپی آسیای مرکزی انکارناپذیر است.^(۸۹)

فرهنگ اوایل سرمتشی (فرهنگ پروخوروفکا) (سده ۲-۴ ق.م) سنن کهن، به ویژه نحوه تدفین (مردگان در جهت جنوب تنظیم شده‌اند) را در اشکال گورها (که اغلب گورهای تاقچه‌دار هستند، اما گور‌دخمه‌ها و گورهای اریب نیز وجود دارد)، در مواردی در اشیای گورهای نیز (برای نمونه ظهور استخوان گوسفند)^(۹۰) ادامه می‌دهد.

فرهنگ سرمتشی در دوره سرمتشی میانه (فرهنگ سولوفو، اواخر سده ۲ ق.م - اوائل سده ۲ ب.م) در سمت غرب تا دانوب گسترش یافت.^(۹۱) اشکال گورها مختلف بودند: گور‌گودال‌های مستطیلی، دراز مستطیلی و نیز مریع، گورهای تاقچه‌دار، گورهای اریب (اینها عمدها در کناره‌های ولگا) و گور‌دخمه‌ها مدلل شده‌اند. حالت غالب، جهت جنوب

مردگان بود. گوربناهای سرمتی سده ۲-۳ ق.م به صورت یادمان‌های مکشوفه پراکنده‌ای در پهنه پونت شمالی، بالاخص به منزله تدفین‌های پسین‌تری در کورگان‌های دوره کهن‌تری نمایان می‌شوند. یادمان‌های سرمتی سده اول ق.م در مناطق پونت شمالی اشکال حجمی به خود گرفته‌اند^(۹۲).

اشیایی به وضوح با خاستگاه شرقی، در سده اول ب.م و اوائل سده ۲ ب.م در کنار دُن و مناطق ساحلی دریای سیاه پدیدار می‌شوند. آنها در کورگان‌های مجللی در کنار آزوف^(۹۳)، در کورگان^(۹۴) ۱ در گُسیکا^(۹۵)، کورگان^(۹۶) ۱۰ در سکیپیاکفو^(۹۷) در نزدیکی رُست^(۹۸) و فراتر در غرب، در کورگان^(۹۹) سوکولووا موگیلا^(۱۰۰) مدلل شده‌اند. اشیای مکشوفه این گورها (در زمرة آنها، آیینه چینی دوره هان و اشیایی که نظایرشان در تیلیا تپه یافت می‌شود) می‌تواند به حضور قومی ترکستانی در دن و ولگا، قومی که روابط تنگاتنگی با فرهنگ آسیای مرکزی داشت، اشاره کند. به احتمال بسیار قوی این مواد را می‌توان با خیزش آلان‌ها به قدرت ارتباط داد. اما این مشکل نیازمند بحث مژروحی است^(۱۰۱). اگر رشد قدرت سرمت‌ها در غرب نسبتاً خوب شناخته شده است، اما گسترش شرقی سرمت‌ها به موجب فقدان اخبار صحیح، ناشناخته است. تراکم استقراری مناطق سرمتی در پهنه جنوب اورال و شمال غرب قزاقستان – به هر دلیلی که باشد – در مرحله پروخوروفکار کاهش یافت. به هر حال، محتمل است که در مواردی این نمود، حداقل با مهاجرت سرمت‌ها به سمت باکتریا و خوارزم بستگی داشته است^(۱۰۲).

تحول فرهنگ سرمتی پسین (از حدود سده ۲ ب.م) مدیون تأثیر فراینده شرق^(۱۰۳) بود. اینکه آیا در اینجا یک موج مهاجرت جدید پس‌آلانی رخ داده، روشن نیست. دُشیسگی^(۱۰۴) جمجمه و جهت‌گیری مردگان به شمال چشمگیر است. گورهای تاقچه‌دار به خصوص به منزله شکل گور پیش می‌آیند^(۱۰۰).

بازسازی تاریخ سرمت‌ها اهمیت ویژه‌ای برای پژوهش تاریخ هنر دارد^(۱۰۱). اوج هنر سرمتی را سده اول ب.م می‌نمایاند. اشیای این دوره با چندرنگی^(۹۵) و نیز ترکیبی از چسب و سنگ‌های رنگارنگ با فلزات قیمتی مشخص می‌شوند^(۱۰۲).

90. Kosika

91. Kobjakovo

92. Rostow

93. Sokolova Mogila

94. Schädeldeformierung

95. Polychromic

تاکنون ممکن نشده است شواهد باستان‌شناختی فرهنگ سرمتی را به طور مناسبی با منابع نوشتاری ارتباط داد. از منابع موجود در دسترس، تصویر ناقصی از کهن‌ترین ادوار تاریخ سرمت‌ها و همچنین تبارشان^(۱۰۳) به دست می‌آید. چندی از مؤلفان باستان، اطلاعاتی درباره گسترش آنها به سمت غرب فراهم می‌کنند. اما از سده ۳ ق.م به بعد می‌توان نفوذ سرمت‌ها را به مناطق اسکیتی غرب دن از لحاظ باستان‌شناختی دنبال کرد (اشیایی تکی به سده ۴ ق.م تعلق دارند). فروپاشی «مهین-اسکیت‌ها» زیر فشار سرمت‌ها^(۱۰۴) نمی‌تواند زودتر از اوائل سده ۳ ق.م شروع شده باشد.

به دنبال مهاجرت بزرگ سده ۲ ق.م کوچکتر^{شاید} جایگاه سیاسی در استپ‌های کاسپی-پونتی پیش آمده بود. استرابون اطلاعاتی درباره توپون قدرت جدید ارانه می‌دهد. گزارش وی از یازیگی سرمت‌ها^{۹۶} که شاهی نیز نامیده می‌شوند، اورگوی^{۹۷}‌ها و رکولان^{۹۸}‌هانام می‌برد^(۱۰۵). گذشته از این، سیراک^{۹۹}‌ها، آنورس^{۱۰۰} و آنورس‌های علیاذ کر می‌شوند^{۱۰۱}. اتحادیه قدرتمند قبایل آنورس‌های علیا و آنورس در سده اول ق.م - اول ب.م بر استپ‌های آرال تا منطقه دریای سیاه حاکم بودند^(۱۰۶). آنورس‌های علیا را با قوم آنتسای/ینتسای^{۱۰۲} توصیفی در سالنامه‌های چینی دوره هان یکسان دانسته‌اند^(۱۰۷). آنورس‌ها در نیمة دوم سده اول ب.م زیر فشار آلان‌ها به طرف غرب عقب نشستند. اما منابع، اطلاعات اندکی در مورد تحول تاریخی آلان‌ها، به ویژه در مورد تبارشان به جای گذاشته‌اند^(۱۰۸). میهن اولیه آنها در آسیای مرکزی قرار داشت^(۱۰۹). اتحادیه قبایل آلان ظاهرآ بر پایه جمعیت کهن پهنه ماورای خزر با شرکت گروه‌های قبایل ماساث^(۱۱۰) شکل گرفت. به نظر می‌آید مؤلفان رومی^(۱۱۱) تازه در دهه شصت سده اول ب.م آگاهی دقیقی در مورد آلان‌ها به دست آورده باشند^{۱۱۲}. دوره سرمتی در محدوده کاسپی و پونت شمالی در سده ۴-۳ ب.م پایان یافت. با حملات هون‌ها بخش اعظم آلان‌ها به غرب رانده شده یا مادون حاکمان جدید استپ‌ها شدند^(۱۱۲).

96. lazyges Sarmatai

97. Urgoi

98. Roxolanoi (Strabon. 8.3.18; 2.5.7)

99. Siraken

100. Aorser

101. Strabon. 11.2.1; 11.5.8-9.

102. An-ts'ai / Yen-ts'ai

103. Lucan. Phars. 8.223; 10.454; Sen. Thyest. 630.

۲. روابط میان کوچگران و جمیعت یکجانشین

الف. پارت و جهان استپ‌ها: شواهد باستان‌شناسی

ماترک باستان‌شناسی فرهنگ کوچگران، چنان‌که در سطور بالا توضیح داده شد، در منطقه سرزمین کانونی اشکانیان کشف شد. اما دلایل دیگری نیز به نفع تماس‌های پارتی-کوچگرانهای در شمال خاوری ایران و موارای خزر وجود دارد. لازم است به حق به تدفین زن به منصة ظهور آمده در تختگاه پارتی حاکان تپه ^{۱۰۳}_{www.tabarestan.info} (در ۳۵ کیلومتری شمال خاوری عشق‌آباد، بنابراین در منطقه کشاورزی) تأکید شود^{۱۱۳}. جمجمه زن تدفینی به طور مصنوعی دُشیسه شده بود. دشیسگی جمجمه، چنان‌که ^{۱۱۴}_{www.tabarestan.info} فرم می‌دانند، در میان کوچگران در اسبو انجام می‌گرفت^{۱۱۴}. بنابراین، می‌توان تدفین را دلیلی برای ارتباط میان ساکنان پارت و استپ‌های همجوار ارزیابی کرد.

مناسبات میان مناطق کشاورزی و محدوده استپ‌ها از اشیای مکشوفه باستان‌شناسی پنهانه اسبو به وضوح قابل درک است. در میان ظروف سفالی مکشوفه در آنجا، اشیایی وارداتی از پارت وجود دارد. اما سفال خوارزم چندان رایج نیست^{۱۱۵}. واردات آنچنانی به ویژه اغلب در قراول تپه پیش می‌آید^{۱۱۶}. محتملاً قطعات وارداتی از مناطق کشاورزی ایران، آسیای مرکزی و حتی قفقاز در میان سفال به منصة ظهور آمده در ایچانلی تپه ^{۱۱۷}_{www.tabarestan.info} ظاهر می‌شوند^{۱۱۷}. پاره‌ای از اشیای زیستی شناخته شده از منطقه اسبو می‌تواند به خوارزم تعلق داشته باشد، در عوض به نظر می‌آید بعضی جنگ‌افزارها از حوزه فرهنگ سرمتی وارد شده باشند. ولی مشکل اشیای وارداتی در اسبو به تحلیل بیشتری نیازمند است^{۱۱۸}. حتی کم و بیش مشابهت‌هایی در نتایج انسان‌شناسی میان کوچگرانی از قبیچ گلدنی^{۱۱۹} و روستاییان مقیم منطقه جنوب ترکمنستان و نیز میان ساکنان ناحیه اسبو و جمیعت گورستان مشرپی تپه مهم‌تر است^{۱۱۹}.

دز ایقدی قلعه ^{۱۱۷} دارای جایگاه ویژه‌ای در بررسی نفوذ پارتیان به موارای خزر است. این تأسیسات دفاعی پارتی در عمق بیابان قراقروم، در ساحل اسبو، در حدود ۱۵۰ کیلومتری شمال خاوری قزیل اروات واقع است^{۱۲۰}. سفال خاص عصر اشکانی و

104. Çakan-depe

105. İçanly-depe

106. Giç-Gel'dy

107. Igdy-kala

سفالنوشهای پارتی (از لحاظ پارین نویسه^{۱۰۸} ای قابل سالیابی در سده اول و اوائل سده ۲ ب.م) جای شک و شبهمای در سالیابی مجتمع باقی نمی‌گذارد. تولید سفال در آبادی مجاور مدلل شده است. کاوش ایندی قلعه برداشت‌های قبلی از شعاع حاکمیت اشکانیان را در منطقه ماورای خزر به طور اساسی تغییر داده‌اند.

مرغیانا، پایگاه شمال خاوری اشکانی مستقیماً با محدوده منطقه کوچگران قراقروم هم مرز بود. تعدادی آبادی و دژهای کوچک در پیرامون مرو احداث شد. درخور توجه دژین تپه^{۱۰۹} با بقایای کوره‌های سفالگری متعددی است. این آبادی واقع در مرز استپ‌ها گویا در وهله اول به خاطر تولید سفال برای کوچگران ساخته شده است^(۱۱۰).

روابط پارتیان با آن کوچگرانی که فرارودان و باکتریا به زیر سلطه خود درآوردند و در آنجا و همچنین در ایران خاوری اقامت اختیار کردند، جنبه ایمپریالیگری جز کوچگرانی، برای نمونه ماورای خزر داشت. نفوذ سیاسی و تجاری - اقتصادی امپراتوری اشکانیان در محیط زیست متجاوزانی از استپ‌ها توسط موجودی مسکوکات اشکانی و تقلیدشان در خاور امپراتوری اشکانیان و نیز ظهور دوباره ضرب محلی بر سکه‌های اشکانیان مدلل می‌شود. برونداد سکه‌های پارتی سده اول ق.م تائیمه نخست سده اول ب.م در افغانستان^(۱۱۱)، در کنار آموردیا (به ویژه در کامپیر تپه^(۱۱۰))^(۱۱۲) در تاجیکستان و در جنوب ازبکستان^(۱۱۳) در کنار آموردیا (به ویژه در کامپیر تپه^(۱۱۰))^(۱۱۴) در تاجیکستان و در جنوب ازبکستان^(۱۱۵) مدلل هستند. در ضمن، مسکوکات ارد دوم و فرهاد چهارم از نظر شمار غالب هستند. پاره‌ای از این کشفیات سکه می‌تواند به مناسبات اقتصادی با امپراتوری اشکانی ربط داده شود. اما آنها در مواردی شاهدی بر اعمال قدرت اشکانیان بر بعضی نواحی، برای نمونه باکتریای غربی هستند. مرغیانا با ضرایخانه‌اش در آنجا^(۱۱۶) جایگاه مهمی را در روابط اقتصادی - سیاسی این منطقه بر عهده داشت.

ماترک فوق العاده ارزشمند کوچگرانهای در تیلیاتپه (شمال افغانستان) کشف شد. در ضمن، سکه‌های اشکانی میترادات دوم، فرهاد چهارم (دوباره ضرب) و نیز یک تقلید طلای یک سکه اشکانی نوع ۳۳ مطابق طبقه‌بندی سلوود^(۱۱۷) (که به نظر من می‌تواند به سیتروک نسبت داده شود) در این میان از گیرایی چشمگیری برخوردار هستند. تفسیر یافته‌های تیلیا تپه درست مانند انتساب قومی اش بحث‌انگیز است. عناصر هندی،

108. paläographisch

109. Džin-tepe

110. Kampyr-tape

111. Sellwood

هلنیستی، باکتریایی، کوچک‌گرانه و شاید پارتی نیز می‌تواند در میان اشیای هنری تیلیاتپه تشخیص داده شود. ساریانیدی^{۱۱۲}، کاشف گورستان، به هم‌خانوادگی سبکی نتایجی از تیلیاتپه در قیاس با هنر کوچک‌گران جنوب سیری و آلتای اشاره می‌کند و گورستان را به قبیله‌ای از یونه‌چی‌ها^{۱۱۳}^(۱۲۶) تخصیص می‌دهد. در عوض، پوگاچنکوا^{۱۱۴} و ریمپل^{۱۱۴}^(۱۲۷) به رابطه تنگانگ مواد مورد بررسی قرار گرفته با هنر پارتی، سکایی، به عبارت بهتر هند و پارتی^(۱۲۷) تأکید می‌کنند. البته دیدگاه دوم پذیرفتنی تر به نظر می‌آید؛ همچنین می‌توان گورستان تیلیاتپه را بر پایه روابط تاریخی به احتمال بسیار زیاد به قبیله‌ای سکایی نسبت داد که آشکارا از زیر سلطه اشکانیان قرار داشت^(۱۲۸).

روابط ایران اشکانی با اقوام «سرمتی» چندجانبه بود. تهاجمات گواهی شده سرمتشا در منابع نوشتاری بر مناطق پارتی ظاهرآ با رخنه‌گری کوچک‌گرانه‌ای همراه بود. این امر بر اثر کشف گورهایی در منطقه دیلمان، جنوب غربی دریای مازندران، مدلل می‌شود. گوردهخمه‌هایی با تدفین به پهلو در جهت شمال در گورستان اسپری واقع در آنجا خاکبرداری شد^(۱۲۹) که به سده ۳-۲ ب.م. تعلق دارند^(۱۳۰). همچنین گوردهخمه‌ها و گورگودال‌های ساده‌ای در گورستان نوروز محل کاوش شد که مردگان غالباً به طرف شمال تنظیم شده بودند^(۱۳۱). از خرم رود تها گوردهخمه‌ها معلوم هستند که در عین حال، یگانه اسکلت سالم مانده به طرف جنوب تنظیم شده بود^(۱۳۲). سرانجام در شاهپیر، در فاصله ۳۰ کیلومتری دیلمان، تعدادی گوردهخمه با مردگانی به طرف جنوب تنظیم شده کاوش شدند^(۱۳۳). ساختار گور، نحوه تدفین و اشیای گورها (بیشتر از همه شمشیرهای آهنه-برنزی و نیز قمه‌ها و اجزای لگام) به اشیای سرمتشا شباهت دارند. در این رابطه خیلی مهم‌تر آئینه‌های مکشوفه از جنس فلز در گورهای منطقه دیلمان هستند که مختص فرهنگ «سرمتی» استپ‌های کاسپی-پونت شمالی است^(۱۳۴). مهاجرت کوچک‌گران به شمال ایران به احتمال بسیار قوی از طریق قفقاز، آلبان و آتروپاتنه رخ داد^(۱۳۵). گورهای مشابهی همانند گورهای واقع در منطقه دیلمان^(۱۳۶) در گورستان قفقازی مینگچور^{۱۱۵} نیز مدلل شده‌اند.

تحرکات سرمتشا در جنوب مأموری قفقاز در اشیای مکشوفه باستان‌شناسی مناطق

112. V. I. Sarianidi

113. Pugačenkova

114. L. I. Rempel

115. Mingečaur

استپی مدلل است. یک گوربنای مجللی در محدوده ولگای سفلی در کسیکا کشف شد^(۱۳۷). در ضمن بشقابی با نام شاهانه ارمنی آرتاوازد حفاری شد که ظاهرآ توسط آلانها در سده اول ب.م از ارمنستان ریوده شده بود^(۱۳۸).

در کنار رود مالی اوزن^{۱۱۶} در نزدیکی دژانگالی (غرب قراقستان) یک دوک سفالی کشف شد. شیء مزبور دارای نوشته کوتاهی به پارتی است. هارماتا^{۱۱۷} آن را به لحاظ پارین نویسه‌ای در سده ۲ ب.م سال یابی می‌کند و به حمله آلانها در سال ۱۳۵ ب.م به امپراتوری پارت^(۱۳۹) ربط می‌دهد.

مشکل خاصی را شرکت کوچگران در توسعه تجارت‌نشستگی تشکیل می‌دهد. نوشته‌های باستان دلیلی برای مبادله تجاري پررونق کوچگرانهای پار در سواحل دریای سیاه^(۱۴۰) ارائه می‌دهند. بنا بر گفته استرابون، آنورس‌های علیا گویا بر بخش عظیم سواحل دریای کاسپی مسلط بوده‌اند. راه تجاري مهمی از منطقه آنها می‌گذشت که در عین حال، کالاهای تجاري هندی و بابلی با میانجیگری مادان و ارمنیان به آنجا می‌رسید^(۱۱۸). اين خبر شاهد بسیار مهمی است که امکان بازسازی وضع سیاسی و تجاري-اقتصادی را در حاشیه شمالی امپراتوری اشکانی در سده اول ق.م می‌دهد. در این رابطه معنی دار است که شمار قابل توجهی از سکه‌های پارتی (از مهرداد دوم به بعد) در منطقه ولگای سفلی - یعنی در محدوده حکمرانی آنورس‌های علیا - کشف شده‌اند^(۱۴۱). این کشفیات و نیز شهادت استрабون پایه انکارناپذیری را برای نظریه‌ای درباره وجود تماس تنگاتنگ میان امپراتوری پارت و اقوام حوزه سرمتی می‌سازد. گذشته از این، باید تأکید شود که اطلاعات استрабون در مورد جریان تجارت ترازیتی از طریق ماد و ارمنستان تأییدش را در محدوده پخش سکه‌های پارتی در خود ایران نیز می‌یابد. این چنین برونداد مسکوکات اشکانی به مقدار زیاد، همچنین از میترادات دوم به بعد، در سرتاسر سده اول ق.م در فرقا نمایان^(۱۴۲) و در ماد آتروپاتنه نیز مدلل می‌شوند^(۱۴۳).

دلایل دیگری نیز برای تجارت پارتیان با مناطق سرمتی وجود دارد. در این مورد می‌توان در درجه اول از کشف سکه‌های اشکانی در منطقه جنوب اورال نام برد^(۱۴۴). علاوه بر این، اشیای ساخت پارتی در نواحی جنگلی روسیه امروزی^(۱۴۵) و در منطقه شمالی دریای سیاه مدلل شده‌اند^(۱۴۶).

شهراههای حمل و نقل تجاری مهمی از میان منطقه آسیای مرکزی می‌گذشتند که اروپای شرقی و نیز آسیای پیشین را به خاور دور وصل می‌کردند. منابع نوشتاری و شواهد باستان‌شناسی به استفاده از راه‌های تجاری مهمی در استپ‌های میان چین و غرب اشاره می‌کنند که پارتیان در ضمن این کار، نقش عمده‌ای بر عهده داشتند^(۱۴۷). یکی از راه‌های اصلی تجاری در شمال، از چوشی^(۱۱۹) (تورفان) از فراز کوهستان تسونگ لینگ^(۱۲۰) تا تایوان^(۱۲۱) (فرغانه)، کوانگ‌چو^(۱۲۲) و بهین‌تسای^(۱۲۳) (احتملاً آنورس‌های علیا) متنه‌ی می‌شد. یکی دیگر، راه جنوبی از سوچو^(۱۲۴) (پارکند) از طریق تسونگ لینگ به تایونه‌چی^(۱۲۵) (در باکتریا) و به آن‌هی^(۱۲۶) (پارت) می‌گرفت. به نظر می‌آید راه استپی شمالی از سده اول ق.م به بعد به صورت فشرده مورد استفاده قرار گرفته باشد^(۱۴۸). مجموعه‌های کشف زیادی با اشیای چینی^(۱۴۹) در منطقه استپی کاسپی-پونت شمالی وجود دارد. پوست از جنوب اورال، ظروف بلوری و منسوجات پشمی از آسیای مرکزی و خاور نزدیک به چین وارد می‌شد^(۱۵۰). به نظر می‌آید کشف سکه‌های پارتی در استپ‌های داخلی آسیا با توسعه تجارت در طول راه‌های استپ‌ها به هم بستگی داشته است^(۱۵۱). سکه‌های اشکانی میترادات دوم در ترکستان چین کشف شده‌اند^(۱۵۲).

در صورت بررسی بعضی آثار هنری عصر اشکانی ایران، باید به صراحة عنوان کرد که آنها بعضاً مردمه‌ریگ جهان استپ‌ها را دربردارند. تعداد بی‌شماری از اشیای هنری و پیشه‌وری در به اصطلاح خانه مربع نساکهن/ باقر کشف شد^(۱۵۳). پاره‌ای از آنها چنان‌که پیدا است می‌تواند به سنت کوچگری ربط داده شود. در زمرة آنها آیینه‌ای برنزی با بازنمود گوزن، قابل سال‌یابی در سده ۲-۱ ق.م. مهم است^(۱۵۴). این شیء هیچ همانندی در هنر باستان ندارد. در عوض، شباهت آن با آثار سبک جانوری^(۱۵۵) سیبری-آلایی چشمگیر است. گوزن جزو دلپیشترین نقش مایه‌های هنر استپی درون آسیایی بود^(۱۵۶). یک قبضه نقره‌ای در شکل موجود مختلطی^(۱۵۷) از نساکهن است که یادآور اشیای هنری کوچگران قراقستان، به ویژه هفت‌رودان می‌باشد^(۱۵۸). افزون بر این، یک تبرزین نقره‌ای زراندو در خانه مربع پیدا شد^(۱۵۹) که بنا بر سبک و ریخت با جنگ‌افزار نموده شده در سکه‌های هند و

119. Chü-shih

120. Ts'ung-ling

121. Ta-yüan

122. K'ang-chü

123. Yen-ts'ai

124. So-chü

125. Ta yüeh-chih

126. An-hsi

پارتی، یکسان است^(۱۶۰). همچنین بشقاب سیمینی با بازنمود سر شیری^(۱۶۱) به خانه مربع تعلق دارد که نظایرش را در قبه‌های^(۱۶۲)^(۱۶۳) سرمتی دارد. علاوه بر این، در ناساکهن، به ویژه در سازه برج، موفق به کشف دیوار نقاشی‌هایی شدند. اگرچه آنها از نظر سبکی هلنیستی هستند، اما سواران جنگنده را در جامه‌ای می‌نمایانند که می‌توان کوچک‌گرانه به شمار آورد^(۱۶۴). تاکنون تنها اشیای اندکی با خاستگاه کوچک‌گران در غرب امپراتوری اشکانی کشف شده که در زمرة آنها یک پلاک استخوانی از دورا اروپوس^(۱۶۵) «به روشنی اثر وارداتی کار یک هنرمند اسکیت - سرمتی خاوری است».^(۱۶۶)

به دلیل نبود منابع مربوط به موضوع و تطبیقی نمی‌توان تصویر مقتضی از هنر عصر اشکانی ایران به دست داد. خاستگاه کوچک‌گرانه اشکانیان و ارتباطشان با استپ‌ها به طور مؤثری بر بعضی حوزه‌های هنر عصر اشکانی ایران تأثیر گذاشته است. بدون آنکه بخواهیم دقیق‌تر به خاستگاه و پس زمینه این به هم پیوستگی وارد شویم، تنها به چند مثال اشاره خواهیم کرد. مشابهت‌هایی میان بازنمودهای پیکار سواران و نیز صحنه‌های شکار در دیوار نگاری نساکهن / باقر و نگارکندها و نیز بشقاب‌های^(۱۶۷) پارتی از سویی، هنرست کوچک‌گرانه آسیای مرکزی (حالچایان، کورگان‌تپه)^(۱۶۸) و پهنه کاسپی - پونت شمالی (بازنمودهای مقتضی از پانچ کاپایون^(۱۶۹)، کسیکا)^(۱۷۰) از سوی دیگر، چشمگیر هستند. به دنبال کشفیاتی در پهنه اوست‌اورت، پیوندهای پارتی - کوچک‌گرانه‌ای در بایه در روشنایی تازه‌ای جلوه‌گر می‌شود. جامه و جنگ‌افزار نموده در تندیس‌های آنجا همانندی حیرت‌آوری را در نشانه‌های مهم به اشیای اشکانی، برای نمونه تندیس «شاهزاده»‌ای از شمی نشان می‌دهد.

ب. شاهنشاهی اشکانیان و پیرامونیان کوچک‌گوش - عوامل اصلی تحول تاریخی

در صورت اقدام به نمایاندن پیدایش امپراتوری اشکانیان باید همواره تغییراتی را که در اوخر سده ۴ ق.م تا ۳ ق.م در محیط زیستِ کوچک‌گران استپ‌های ترکستان صورت گرفت، در نظر داشت. بر اثر فتوحات یونانی و مقدونی در منطقه کشاورزی و پیامدهایش

جهان نسبتاً باثبات اقوام استیپی دوران هخامنشی عمیقاً منقلب شد^(۱۶۸). بدین ترتیب، فرایندی با عواقب دنباله دار به راه انداخته شد. پارهای از اقوام استیپی به حرکت در آمده آسیای مرکزی، در زمرة آنها به خصوص داهی‌ها، نیروی بالنده به منصة ظهور رسیده‌شان را متوجه ایران کردند. در ضمن، منطقه هلنیستی با ویژگی یکجانشینی ساکنانش در حاشیه شمال شرق ایران، قربانی کوچگران شد^(۱۶۹). تصرف پارت و هیرکانیا توسط اپارن‌ها و تأسیس پادشاهی اشکانیان باید یکی از پیامدهای تغییراتی در استپ‌ها تلقی گردد^(۱۷۰).

پیرستان
پادشاهی ارشک اول و جانشینان بلافصلش نه تنها تقابل مناطق کشاورزی ایران بلکه سرزمین دورافتاده کوچگران در استپ‌های مسکونی از سوی داهی‌ها و آپاسیاک^(۱۷۱) ها در ماورای خزر نیز بود که مشخصه‌اش جمیعت هم یکجانشین و هم کوچگر بود^(۱۷۲). پارت و استپ‌های ماورای خزر در کنار اسبو، میهن و سرزمین آبا و اجدادی اشکانیان بود. آنها از اینجا امپراتوری خود را برپا داشتند. آنجا بالاخص گویای مناسبات اشکانیان - کوچگران نیز بود. قدرت امپراتوری اشکانی به میزان زیادی متکی بر پشتوانه مناطق شمال و شمال خاوری ایران و ماورای خزر، با احتساب گروه‌های کوچگر آنجا بود^(۱۷۳). پلینیوس^(۱۷۴) مهین به طور حیرت‌آوری اطلاعات درستی در مورد جمیعت این پنهان در دوره اشکانیان در اختیار می‌گذارد. اهمیت استثنایی سرزمین کانونی پارتیان و کوچگران ماورای خزر و نیز درون آسیابی یک مؤلفه توضیحی مهمی برای جریان تاریخ اشکانیان است.

روابط سیاسی و فرهنگی اشکانیان با کوچگران آسیای مرکزی بسته به زمان و مکان صورت‌های مختلفی به خود می‌گرفت. امپراتوری پارت در عهد فرهاد دوم و اردوان اول در معرض خطری بود که آنها را از درون آسیا تهدید می‌کرد. بسیاری از اقوام، در وهله نخست یونه‌چی‌ها و سکاها بر اثر گترش هسیونگ‌نو^(۱۷۵) به حرکت درآمده بودند و از استپ‌های دورافتاده آسیای مرکزی سرازیر شدند. اشکانیان پس از شکست‌های اولیه تواستند دست به حمله متقابل زند و خطر دست‌اندازی به جبهه خاوری امپراتوری را در زمان میترادات دوم به طور کامل از میان بردارند. اما کوچگران در این میان، سرزمین باکتریای یونانی و مناطق مرزی ایران و هند را در هم کوبیدند و به تصرف خود درآوردند. قبایل کوچگر در سده ۲ ق.م در باکتریا، در کنار آمودریا و در سعد مستقر شدند که چینیان

از آنها به عنوان یونه‌چی خبر داشتند و در منابع غربی به صورت آسیوی^{۱۳۳}، تخار و سکه رئونگ^{۱۳۴} پیش می‌آیند. آن گروه‌ها و هم‌پیمانی‌های کوچگری که پاره‌ای توسط اشکانیان پس‌رانده یا به انقیاد خود آورده شدند (برای نمونه در سیستان)، نزدیک‌ترین اطرافیان امپراتوری پارت را تشکیل می‌دادند و از آن زمان به بعد نقش عمدت‌ای در امور سیاست داخلی و خارجی شاهنشاهی اشکانیان داشتند. البته تا پیدایش امپراتوری کوشان هیچ قدرت مهمی در منطقه وجود نداشت که بتواند به طور جدی موقعیت مسلط پارتیان را در ترکستان غربی به خطر اندازد.

در طول سده اول ق.م. به کرات عیان شده^{۱۳۵} که کوچگران خاور قادر بودند بر درگیری‌های درون پارتی، به ویژه در زمان سیستروک^{۱۳۶} و فرهاد چهارم^(۱۳۷) به طور سرنوشت‌سازی اثر بگذارند. حتی قبایل کوچگر ترکستان در ذوق اردوان دوم و گودرز دوم به عنوان عامل فعالی از کار درآمدند: هر دو از سوی داهی‌ها و محتملاً تیره سکایی حمایت می‌شدند.

نوشته‌های باستان بر موقعیت دشوار امپراتوری اشکانیان که مرزهایش نه تنها در غرب، بلکه در شرق و شمال نیز در معرض خطر بود، تأکید می‌کنند. پومپیوس تروگوس، بازمانده در تلخیص یوستینیوس، قاطعانه بر این مسئله تأکید می‌کند؛ او پس از آنکه به کوتاهی خیزش اشکانیان و نیز پیروزی‌های پارتیان را بر روم و باکتریا توصیف کرده است، تصریح می‌کند: «آنها همیشه درگیر پیکارهای سهمگینی بالسکیت‌ها و همسایگان بودند و به دلیل انواع و اقسام خطرات و سوانح تحت فشار بودند^{۱۳۸}». پلینیوس^{۱۳۹} نیز به اهمیت همسایگان شمالی خاوری امپراتوری اشکانیان اشاره می‌کند.

تحرکات اقوام سرتاسر تأثیرات حائز اهمیتی بر امپراتوری پارت، برای نمونه در درگیری‌های پارتی - ایرانی سال ۳۵ ب.م. در ارمنستان داشت^{۱۴۰}. پارتیان می‌باشد در پهنه مرز شمالی گاهی اوقات شکست‌های بزرگی را متحمل شوند: این چنین بخش اعظم امپراتوری پارت در سال ۷۳ ب.م^{۱۴۱} و ۱۳۵ ب.م^{۱۴۲} توسط آلان‌ها تاراج و ویران شد. البته مناسبات مسالمت‌آمیزی نیز با این قوم مدلل است^(۱۴۳).

133. Asioi

134. Sakarauker

135. Iust. 41. 1. 9.

136. Plin. nat. hist. 6. 50.

137. Ios. ant. 18.96ff.; Tac. ann. 6.31ff.

138. Ios. bell. 7.244-251.

139. Dio 69.15.1.

منابع چینی شواهد گویایی را درباره تاریخ همسایگان پارت در آسیای مرکزی فراهم می‌کنند. قدرت برتر حکومت کوچگر کوانگ چو^{۱۴۰} در حوضه سیردريا مشهود بود. تاریخ کوانگ چو متأثر از موقعیت راهبردی مهمش در آسیای مرکزی بود. قلمروی فرمانروایی اش در سده اول ق.م تا اویل ب.م شامل مناطقی از ایسیک کول^{۱۴۱} تا سیردريا و حتی تا فرارودان^(۱۷۶) بود. به این ترتیب، حوزه نفوذ امپراتوری پارتیان و کوانگ چو به احتمال قوی در سعد باهم تلاقی می‌کرد. امپراتوری پارت طبق شواهد چینی در شمال با آن‌تسای / ین‌تسای^{۱۴۲} هم مرز بود^(۱۷۷).

نیزستان

مناسبات ایرانی - آسیای مرکزی - کوچگرانه در سنت اسطوره‌ای ایران باستان، دارای اهمیت ویژه‌ای بود. به علاوه با توجه به وضع بسیار ناهمگون منابع باید چنان روایات حماسی نیز توسط پژوهندگان مورد توجه قرار گیرد. مقوله‌های حماسی تاریخ ایران از فریدون تا گشتاسپ متأثر از تضاد میان ایران و توران است. مفهوم توران عمدتاً به پهنه‌ای از فروبوم دریای مازندران و دریاچه آرال تا دره‌های متنهی به پاروپامیسوس^{۱۴۳} تا کوه‌های قرقیز^(۱۷۸) مربوط می‌شود. از مدت‌ها پیش در تحقیق انگاشته می‌شود که بسیاری از داستان‌های پیکارهای ایرانیان با توران واقعی واقعی را بازتاب می‌دهند^(۱۷۹). رستم، بزرگ ترین پهلوان شاهنامه درست مانند اسلامش، زال و سام، ساکن سیستان و زابلستان از پادشاهان ایران در برابر توران پشتیبانی می‌کند^(۱۸۰). او به عنوان سکایی (نک به صفت سگری وی) به روایات اصیل ایرانی زرتشتی تعلق ندارد؛ به نظر می‌آید تاریخ دودمان وی بیشتر ریشه در سنت کوچگرانه آسیای مرکزی داشته باشد^(۱۸۱).

این مشکل که فرهنگ و ساختار دولت ایران اشکانی تا چه میزان از اجزای سازنده خاستگاه «کوچگری» تأثیر گرفته، یا به عبارت بهتر متأثر شده است، در اینجانبی تواند با تمام طول و تفصیلش مورد بحث قرار داده شود^(۱۸۲). باشد تا تنها به عوامل و پدیده‌های چندی اشاره شود. شاخص سکه‌های اشکانیان نخستین، نشانه‌های هلنیستی، هخامنشی و حتی محتملاً کوچگری است^(۱۸۳). ایدنولوژی سیاسی اشکانیان نخستین^(۱۸۴) جدا از عناصر هلنیستی و هخامنشی متأثر از مؤلفه‌های آسیای مرکزی و کوچگرانه بود. اما سنت

140. K'ang-chü

141. Issyk-kul

142. An-ts'ai/ Yen-ts'ai

143. Paropamisos

کوچگرانه اشکانیان بالاخص عیان در حوزه دیگری بازتاب می‌باید. به ویژه هنر جنگاوری دوران اشکانیان تحت تأثیر آنها تحول یافت^(۱۸۵). میان سازماندهی نظامی و ساختار اجتماعی پارتیان که آن هم به الگوهای کوچگرانه برمی‌گردد، ارتباط تنگاتنگی وجود داشت^(۱۸۶).

به این ترتیب، اظهارات پارهای از نویسندهای باستان در خصوص سرآغاز «اسکیتی» پارتیان اشکانی از هر حیث قابل فهم است^(۱۴۴). یک رشته از منابع دیگر باستان تأکید می‌کنند که پارتیان، بسیاری از سنن «اسکیتی»، یعنی «کوچگری» را حفظ کرده بودند^(۱۸۷). البته در عین حال باید به تفاوت میان واقعیت و مجاز توجه داشت^(۱۸۸). استرابون^(۱۴۵) و تروگوس / یوستینوس^(۱۴۶) اخبار موثقی را درباره اهمیت سنت‌های کوچگرانه در امپراتوری پارتیان ارائه می‌کنند. این نویسندهای در فقره‌های مربوط، به ویژه از آپولودوروس ارتمیتی استفاده می‌کنند که خود اهل امپراتوری پارت و یک صاحب‌نظر تراز اول مسائل ایران بود^(۱۸۹).

نتیجه گیری

هیچ تحقیق جامعی در مورد نقش عناصر کوچگری در تاریخ و فرهنگ ایران پارتی و در خصوص اهمیت مرده‌ریگ کوچگرانه در سیاست و ایدئولوژی اشکانی وجود ندارد. این امر به خصوص ناشی از وضع روایات ناهمگون است. روایات نوشتاری درباره همسایگان کوچگر اشکانیان در شمال و شمال خاوری بالاخص در مورد حوادث تاریخی بسیار ناقص هستند. وضع پیچیده منابع موجب می‌شود که در درجه اول مدارک باستان‌شناسی به منزله اساسی در خدمت بازسازی مناسبات پارتیان با استپ‌ها قرار گیرد. با آنکه از مدت‌ها پیش پژوهش‌bastan شناختی - تاریخی فرهنگ‌های کوچگرانه باستان با عشق و علاقه دنبال می‌شود، اما مشکلات اساسی بی‌شماری تا امروز مورد اختلاف است. البته به یمن کاوش‌های فشرده باستان‌شناسی دهه‌های اخیر امکانش هست تصویر نسبتاً روشن فرهنگ کوچگران را در تک‌تک مناطق ترسیم کرد. این امر به ویژه در مورد ماورای خزر صدق می‌کند: فرهنگ حیرت‌انگیز ماهرانه دوره اشکانی کوچگران آنجا

144. Iust. 2.1.3; 2.3.6; Arr. Parth. Frg. 1.2; Strab. 11.9.2; Curt. 6.2.14.

145. Strab. 11.9.2.

146. Trogus/ Iustinus, 41.2-4.

حتی ۳۰ سال پیش کاملاً ناشناخته بود. همچنین شالوده منابع به سرعت فزاینده‌ای درباره فرهنگ گروه‌های سرتی و پیشرفت زیادی در پژوهش فرهنگ‌های کوچک‌گران فرارودان و استپ‌های قزاقی امکان می‌دهند، مسئله مناسبات پارتی-کوچک‌گران از منظر تازه‌ای مشاهده شود.

حال نقش تاریخی که کوچک‌گران در تاریخ اشکانی ایفا کرده‌اند چگونه باید ارزیابی شود؟ تأکید خاص بررسی حاضر نخست بر آن بود، معلوم کند که مناسبات متقابل فرهنگی و اقتصادی میان پارتیان دوران اشکانی با اقوام کوچک‌گران چه حدت و شدتی به کار انداخته شدند. در ضمن کار معلوم شد که این مناسبات چقدر تنگاتنگ بودند. همسایگی مستقیم کوچک‌گران و اهالی پارت، روابط امپراتوری اشکانی همچنین با اقوام استپی بسیار دوردست و نقش پراهمیت قبایل استپ‌ها در قلمرو امپراتوری پارتیان اهمیت سیاسی همچون فرهنگی برای رشد و تحول ایران اشکانی داشت. در ضمن، باید امکان اشکال مناسبات و نمودهای کاملاً مختلف بازی را در نظر گرفت.

یکی از نتایج بررسی فاروی خواننده آن است که سرزمین کانونی اشکانیان -پارت- با کوچک‌گران ماورای خزر ارتباط تنگاتنگ داشت. این امر را اشیای وارداتی از ایران در گورستان‌های کوچک‌گرانی در کنار اسبو درست مثل مشابهت‌هایی در مواد انسان‌شناختی باشندگان و کوچک‌گران و نیز ساخت گورستان‌های کوچک‌گرانه در نواحی کشاورزی پارت و وجود دژ پارتی ایگدی قلعه در میان استپ‌ها در کنار اسبو مدلل می‌کند.

برخورد میان عناصر «کوچک‌گرانه» و سنت گوناگون (بومی و نیز هلنیستی -یونانی) جهان «یکجانشین» ایران و ترکستان غربی در عهد اشکانی کیفیت تازه‌ای دریافت کرد. خصلت خاص یکه‌شاهی اشکانیان متأثر از شرایط پیدایش آن بود. امپراتوری اشکانیان با تصرف زمین و استقرار قبیله کوچک‌گرانی از آسیای مرکزی، اپارن‌ها، در شمال خاوری ایران بنیان نهاده شد. ساختار اجتماعی مرتبط با سازماندهی نظامی شاهنشاهی اشکانیان و نیز مهم‌ترین مؤلفه‌های هنر جنگ‌گاری پارتیان مبتنی بر مردیریگ استپی اشکانیان بود. این مؤلفه‌ها در واقع ارکان امپراتوری اشکانیان و قدرت نظامی اش را تشکیل می‌دادند.

پیش قرارگاه‌های برتری پارت در قفقاز، در کنار اسبو، آمودربیای میانه، مرغیان و باکتریای غربی قرار داشتند. گاهگاهی گسترش آنها باید اشکانیان را تا خوارزم و سغد

رسانده باشد. مناطق پیرامون امپراتوری اشکانیان در شمال و شمال خاوری - ماورای قفقاز و استپ‌های کاسپی، ماورای خزر و (از سده ۲ ق.م به بعد) باکتریا به همراه سعد - زیر سلطه کوچگران بود. مناسبات امپراتوری اشکانی با اقوامی از استپ‌هانه تنها سرشت جنگی داشت، بلکه متأثر از اقدامات و همیمانی‌های مشترک و نیز مبادله تجاری بود. یافته‌های بی‌شمار سکه‌ها و آثار هنری پارتنی در محدوده استپ‌ها در کنار ولگا، در جنوب اورال و در آسیای مرکزی باید در وهله نخست به عنوان دلیلی برای روابط تجاری میان پارتیان و کوچگران (که در گزارش استرابون چنان‌گویا مدلل هستند) ارزیابی شوند. اما اشیای ایرانی در مواردی نیز از راه غنیمت یا خراج به استپ‌ها رسیده‌اند.

مثال‌های توصیفی در بالا باید روشن کرده باشند که عناصری با خاستگاه کوچگری در هنر، شیوه زندگی و نظام حکومت یکه‌شاهی اشکانیان بی‌اندازه کارا باقی ماندند. گذشته از این، البته نباید سایر سenn هنری عصر اشکانی به فراموشی سپرده شود. این‌چنین، فرهنگ هلنیستی-یونانی بر فرهنگ‌های بومی پرتوافقنی می‌کرد. فرهنگ بومی پارت و اصولاً خود ایران نیز دارای توان پایداری درخور توجهی بود. اگر بخواهیم رشد تاریخ فرهنگ دوران اشکانیان را فرایند یکپارچه‌ای برآورد کنیم، مالاً باید عوامل گوناگونی را مورد توجه قرار دهیم که به طور پویایی تغییر می‌یافتد و به نوبه خود دارای ویژگی‌ها و نیز قانونمندی‌هایی بودند. چنین فرایند‌هایی می‌توانند از طریق تحلیل عمیق تاریخ پارت که بر وارسی انواع روایات مختلف استوار است، توضیح داده شود.

در مورد مشکل ما به موجب اهمیت عناصر کوچگر، نظری بر نقش سنت کوچگری در باکتریای دوران پیش از کوشان و کوشان (سده اول ق.م - سده ۲ ب.م) مهم است. بررسی‌های راجع به این دوره بر منابع نسبتاً گسترده‌ای - جز مورد امپراتوری پارت - استوار هستند. ماسون تیزهوشانه ثابت کرده است که شاخص فرهنگ باکتریای پروتوكوشانی و کوشان، چکیده سه‌گانه سenn فرهنگی - کوچگران، بومی باکتریا و هلنیستی یونانی - بود^(۱۹۰). حتی پس از سقوط باکتریای یونانی نیز تماس تنگاتنگی میان کوچگران، یونانیان و باکتریاییان، هریک با سنت‌های کاملاً متفاوت‌شان پدیدار شد. روی آوردن به میراث کوچگری حتی در عصر کوشان زنده بود؛ بسیاری از کوچگران، بیش از همه قشرهای رهبری کننده آنها از مدت‌ها پیش زندگی یکجانشینی را پیش گرفته

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت کوچگر و یکجانشین [۲۹]

بودند. بنابراین، سهم مشخص و مهم مؤلفه‌های کوچگری در امپراتوری کوشان، استثنایی در تاریخ آسیای پیشین و مرکزی نبود؛ کل مشکل باید در جریان بررسی‌های بیشتری به مرور دقیق‌تر شود. البته بررسی دوره اشکانی در ایران و ترکستان غربی هنوز در سرآغاز است.

(۱) پی‌نوشت‌های فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمعیت کوچگر و یکجانشین

۱. اگرچه در نوشهای علمی به کرات بر اهمیت ویژه سیاست‌اشکانیان در قبال اقوام حاشیه شمالی و شمال خاوری امپراتوری پارت، تأکید شده – برای نمونه نک:

Rostovtzeff 1936, 141; košelenko 1963; idem 1977, 20f.; Schippmann, k., *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt 1980, 74f.

–، اما موضوع پژوهش عمیقی نبوده است. بعضی دوره‌های روابط پارتیان با کوچگران استپ‌های آسیای مرکزی از سوی نویسنده‌گان زیر توضیح داده شده است:

Tarn, W.W., *The Greeks in Baktria and India*, Cambridge 1951², passim; Masson, M.E., “Narody i oblasti južnoi časti Turkmenistana v sostave parfjanskogo gosudarstva”, *TJutAKE* 5, Ašchabad 1955, 7-70; Daffinà 1967; Frye, R.N., *The History of Ancient Iran*, München (HdA III 7) 1984, 177ff. und 205ff.; Koshelenko/ Pilipko 1994.

اهمیت عناصر کوچگری در جنگاوری پارتی به طور مشروحی توسط نیکونورف نمایانده شده است. نگاهی به مناسبات متقابل سیاسی پارتی-کوچگری را البریخت ارائه می‌کند (Olbricht 1997 c).

2. Rostovtzeff 1936, 91-130.
3. Wolski, J., “Iran und Rom. Versuch einer historischen Wertung der gegenseitigen Beziehungen”, *ANRW* II 9.1, Berlin-New York 1976, 201; idem, “La frontière orientale dans la politique de l'Iran arsacide”, *Folia Orientalia* 21, 1980, 235-244; Wolski 1996a.
4. Junge, J., *Saka-Studien. Der ferne Nordosten im Weltbild der Antike*, Leipzig (Klio, Beiheft XLI, N. F., Heft 28); Mc Govern, W., *The Early Empires of Central Asia*, New York 1939; Jettmar, K., *Die frühen steppenvölker*, Baden-Baden 1964; Hambly, G. (ed), *Zentralasien*, Frankfurt 1966; Daffinà 1967; Grousset, R., *The Empire of the Steppes. A History of Central Asia*, New Brunswick 1970 (erste Edition 1939); Chazanov 1975; Daffinà 1982; Sinor (ed.) 1990, Mandel'Štam/Gorbunova 1992; Harmatta (ed.) 1994. Siehe auch Zeimal, E. V., “The Political History of Transoxiana”, *CHI* III 1, Cambridge 1983, 232-262; Frye, R.N., “Central Asia III. In Pre-Islamic Times”, *EncIr* V, 1992, 164-169; Zadneprovskij 1997.

5. Barfield, T.J., *The Perilous Frontier: Nomadic Empires and China*, Cambridge (Mass) 1989; Jagchid, S/Symons, V.Y., *Peace, War and Trade along the Great Wall. Nomadic-Chinese Interaction through Two Millenia*, Bloomington 1990; Di Cosmo, N., "Ancient Inner Asian Nomads: Their Economic Basis and Its Significance in Chinese History", *The Journal of Asian Studies* 53, 1994, 1092-1126.
6. Darüber Sulimirski 1970; Masson, V.M. (ed.), *Rannie kočevniki Srednej Azii i Kazachstana. Kratkie tezisy dokladov*, Leningrad 1975; Jettmar, K., "Geschichte der Archäologie in Sibirien und im Asiatischen Steppenraum", *BAVA* 5, 1983, 187-226; Meljukova/ Moškova/ Petrenko (edd.) 1984; Sulimirski, T., "The Scyths", *CHI* II, Cambridge 1985, 149-199.
7. Meljukova (ed.) 1989 und Moškova (ed.) 1992.
8. Jusupov 1986; Kosheleko, G.A./ Bader, A. N./ Gaibov, V.A., "Archaeological Studies in Turkmenistan", *Ancient Civilizations from scythia to Siberia* 1, 1994, 273-288.
9. Vinogradov/ Mařčenko 1989, 539ff.
10. Zum Nomadismus s. Akišev 1972; Markov 1976; Daffinà 1982; Khazanov 1984; Cribb 1991; Seaman (ed.) 1989, 1991 und 1992.
11. Khazanov 1984, 17. : در مورد خاستگاه و تعریف کوچگری، همچنین نک Vainshtein, S. I., "One of the Origin of Nomadism", Seaman (ed.) 1989, 75-79; Tosi, M., "Theoretical Considerations on the Origin of Pastoral Nomadism", Seaman (ed.) 1992, 26-30; Cribb 1991, 9ff.
12. Khazanov 1984, 40ff.
13. Markov 1976; Khazanov 1984, 46.

در میان آنها به خصوص کوچگری ترکمنی (به عبارت بهتر، آسیای مرکزی جنوبی) به موجب اهمیت کشاورزی و روابط نزدیک با یکجانشینان مشخص می شود. نک: 46 . Khazanov 1984, 46. ۱۴ بررسی جامع این مشکل را خازائف و... ارائه می دهد، نک:

Khazanov 1984. Vgl. Khazanov 1978, 124; Masson, V. M. 1986; idem 1987; Staviskij 1987; Golden, P.B., "Central Asia X. Economy before the Timurids", *Enclr* V, 1992, 211-216. ۱۵ قبایل کوچنده استپ‌ها و بیابان‌های ارواسیا علی القاعده اقامتگاه‌های زمستانی خود را در نزدیکی مناطق کشاورزی (از جمله در پهنه اوستا اورت، در سعد و خوارزم) داشتند؛ در عوض چراگاه‌های زمستانی فراتر در شمال (در منطقه جنوب اورال، در تُبل (Tobol)، تورگای و در مرز استپ‌های جنگلی) قرار داشت. نک: Gorbunova 1993/4 Akišev 1972; Tairov 1993, 15ff.; 7.3.17) از چنان کوچ‌هایی در پهنه دریای سیاه خبر می دهد. مراتع بیابانی استپ‌های ترکمن مستلزم یک کوچندگی «ساکنی» با مسیرهای کوچ نسبتاً کوتاهی است. نک: Markov 1976

۱۶ در مورد جغرافیا و فرهنگ استان‌های شمال خاوری ایران در جهان باستان، نک: Košelenko 1966, 11ff; idem 1977; Pilipko/ Košelenko 1985; Pilipko, V. N., *Stanovlenie i razvitiye parfjanskoy kul'tury na territorii Južnogo Turkmenistana* (Diss.), Moskva 1989; idem 1990.

۱۷. رود به کرات در منابع باستان ذکر شده اخوس در موارای خزر (نک: Strab. 11.7.3; 11.8.1) دقیقاً می‌تواند با اسبو یکی دانسته شود؛ در این مورد، نک:
- Olbrycht, M. J., "Problemy istoričeskoj geografii Turkmenistana v éllinističeskij i aršakidskij periody", *Merv v drevnej i srednevekovoj istorii Vostoka III: Merv i parfjanskaja epocha*, Ašchabad 1992, 21-22.
18. Vajnberg 1981; Jagodin, V.N./ Nikitin, A.B/ Košelenko, G.A., "Chorezm", Košelenko (ed.) 1985, 317ff.; Rapoport 1992.
۱۹. یک سکه وردان در حاشیه غربی خوارزم پیدا شده است، نک:
- Nikitin, A.B., "Monetnye nachodki iz rajona gorodišča Šach-senem", *Skotovody i zemledel'cy levoberežnogo Cherezma*, Mōskva 1991, 120 f.
- علاوه بر این، تعدادی سکه سانابارس، ضرب مرغوب خوارزم مدلل شده است. نک:
- Vajnberg, B. I., *Monety dřevnego Cherezma*, Moskva 1977, 176.
20. Etwa Typen A II-III und BI, B III, vgl. Vajnberg, B. I., op. cit., 85ff. Siehe Masson, V. M., "Choreym i kušany", *Epigrafika Vostoka* 17, 1966, 81 f.
۲۱. در مورد ششکنه Šiškina سعد، نک:
- G.V./ Sulejmanov, R.Ch./ Košelenko, (ed.) 1985, 293ff.
- طبق استرابون (Strab. 11.11.3) شیوه زندگی باکتریایی‌ها و به ویژه سعدیان مشابه کوچگران است.
22. Olbrycht 1997c, passim
۲۲. در مورد وضع پژوهش‌های باستان‌شناسی در واحه تاشکند، نک به:
- Burjakov, Ju.F./ košelenko, G.A., "Taškentskij oasis (Čač)", Košelenko (ed.) 1985, 297 ff.
- در مورد فرغانه، نک به: Zadneprovskij, Ju.A., "Fergana", Košelenko (ed.) 1985, 304ff.
۲۳. درباره فرهنگ ارمنستان، ایرانی و آلبان در دوران باستان و نیز در مورد روابط متقابلشان با کوچگران، نک به:
- Košelenko (ed.) 1985, 48ff.; Braund, D., *Georgia in Antiquity. A History of Colchis and Transcaucasian Iberia 550 BC - AD 562*, Oxford 1994, passim.
25. Zu dieser Problematik: Kapanadze, D.G., "O prodlžitel'nosti obraščenija denariev Avgusta i drachm Gotarza v drevnej Iberii", *SA* 1962, Nr. 4, 59-65; Abramišvili, T.Ja., *Katalog parfjanskich monet Gosudarstvennogo muzeja gruzii*, Tbilisi 1974, 130ff.; Golenko, K.V./Radžabli, A.M., "Ali-Bajramlinskij Klad i nekotorye voprosy obraščenija parfjanskich monet na Zakavkaze", *VDI* 1975, Nr. 2, 71-93; Dadaševa, S.A., "Osnovnye čerty denežnogo obraščenija Kavkazskoj Albanii", *VDI* 1976, Nr. 4, 79-88; Akopian, A. M., "Klad mednych parfjanskich monet iz Aparana", *VDI* 1982, Nr. 2, 84-89.
۲۶. درباره گردنده‌ای قفقاز، نک به:
- Strab. 11.3.5; Ptol. 5.9.11, 5.9.15. Vgl. Kretschmer, K., "Sarmaticae portae", *RE* IV A,

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت کوچگر و یکجاشین [۳۳]

1921, 13-14; Kolendo, J., "Sur le nom de Caspiae Portae appliquée aux cols du Caucase", *FO* 24, 1987, 141-148; Kettenhofen, E., "Darband", *EncIr* VII, 1994, 13-19.

۲۷. در باره رخته گری سرمتهای دریند، نک به:

Markovič, V.I., "O nekotorych nachodkach skifo-sarmatskogo vremeni s territorii Severo-Zapadnogo Prikaspija", Meljukova/ Moškova/ Petrenko (ed.) 1984, 182; idem, "Dagestan i jugo-vostočnaja Čečnja v skifo-sarmatskoe vremja", Meljukova (ed.) 1989, 289-291.

۲۸. در فقره‌ای از استراپون (Strab. 11.4.1-8) به تماس‌های تنگاتنگ آلبان‌ها با یک‌چگران تأکید می‌شود. نک به:

Aliev, I., "K interpretacij paragrafov 1, 3, 4 i 5 IV glavy XI knigi "Geografii Strabona", *VDI* 1975, Nr. 2, 150-165.

۲۹. روابط تنگاتنگ ایرانی را با قبایل سرمت می‌توان با یافته‌های باستان‌شناسی مدلل کرد. نک به:

Braund, D., "Prepariruju sarmatov. Problemy istočnikovedečeskoj i archeologičeskoy metodologii", *VDI* 1994, Nr. 4, 168ff.

۳۰. در مورد اقوام سرمت در این منطقه، نک به:

Abramova, M.P., "Central'nyj kavkaz v sarmatskiju épochu", Meljukova (ed.) 1989, 268-281; eadem, "Voprosy izučenija pamjatnikov central'nogo Predkavkaz'ja sarmatskogo vremeni", *KSLA* 204, 1991, 18-24; eadem, "Nekotorye osobennosti vzaimootnošenij iranojazyčnyx kočevnikov i osedlyx plemen Predkavkaz'ja", *R4* 1992, Nr. 2, 20-31.

31. Mandel'stam 1976, 21; Vajnberg/ Jusupov 1992, 123.

32. Mandel'stam A.M., "Pogrebenija srubnoj kul'tury v Južnoj Turkmenii", *KSLA* 108, 1966, 105ff.; idem, "Novye pogrebenija srubnogo tipa v Južnoj Turkmenii", *KSLA* 112, 1967, 61 ff.

33. Vajnberg/ Jusupov 1992, 123.

۳۴. اشیای کوچگرانه مکشوفه در کنار اسپو در یک رشته آثار منتشره توصیف شده‌اند، نک به:

Jusupov, Ch., "Kurgannye pamjatniki po beregam Uzboja", *LANT* 1973, Nr. 4, 72-78; idem 1977a; idem 1977b; idem 1978; idem, "Novye archeologičeskie materialy s verchnego Uzboja", *KD* 8, 1979, 6-26; idem, "Novye svedenija o drevnich kočevnikach Uzboja", *Novye archeologičeskie otkrytiya v Turkmenistane*, Ašchabad 1982, 52-71; idem, "Pogrebal'nye pamjatniki Kemal'kyra", *LANT* 1985, Nr. 6, 40-48; idem 1986; Vajnberg/ Jusupov 1992.

35. Siehe Jusupov 1973; idem 1986, 40ff.; Vajnberg/ Jusupov 1992, 123 f.

. Mandel'stam 1976; idem 1981، نک: Džanak 2 و Gek-Dag 2 در ۲۶

۳۷. در این مورد به طور مشروح، نک به: Vajnberg/ Jusupov 1992, 124. گورهای متعلق به این مرحله در گورستان‌های ڈر دول ۱، قیک داغ ۲ (Gek-Dag 2)، Džanak-Nanak ۲، در دول ۱۰، مله قوج ۳، قرایازی ۳، بالاشیم (Balaišem)، یالکیم ۶ (Akkylma ۱)، آکیاچلا ۱ (Jalkym 1)، Chanaly ۱۰، زنگی بابا ۱ ثابت شده‌اند.

۳۸. گورستان‌های این مرحله دارای شمار زیاد گورهایی (بخش اعظم در در دول و کمالی) می‌باشند که گوربنایی سنگی در میان آنها همچنان غالب استند. همچنین تدفین‌هایی در ظروف خاصی (استودان)، به ویژه در اسبو میانه، در در دول (در ۳۰۰ کیلومتری شرق نبیت داغ) پیش می‌آید: قضیه بر سر سنت پذیرفته شده از خوارزم است. نک به:

Vajnberg/ Jusupov 1992, 125.

پیرستان

۳۹. در مورد جنگ افزارهای مکشوفه در اسبو، نک به:
Jusupov, Ch., "Bronzovye nakonečniki strel kočevnikov Severo-zapadnogo Turkmenistana", *LANT* 1987, Nr. 4, 24-30; idem, "Materialy k charakteristike vooruženija drevnih nasel'nikov vostočnogo Prikaspija", *LANT* 1988, Nr. 6, 33-4; Vajnberg/ Jusupov 1992, 127.

40. Jusupov, Ch., "Ičjanly-depe", *USA* 4, 1979, 88-89; idem 1986, 119ff.; Vajnberg, B.I./ Jusupov, Ch., "Kul'tovyj kompleks drevnih skotovodov na Uzboje", *Kul'turnye svjazi narodov Srednej Azii i Kavkaza*, Moskva 1990, 30-44.

این مجموعه به وسیله سر پیکان‌های برنزی، در سده ۵ (یا ۶) تا ۲ ق.م. سال‌یابی می‌شود.

41. Vajnberg/ Jusupov 1992, 126.

۴۲. گورستان در حدود سده ۲ ق.م.—سده ۲/۲ ب.م. در مورد یافته‌های کل کُر (Kel'kor)، نک به:

Jusupov 1986, 143 und 114ff.; Vajnberg/Jusupov 1992, 127f.; Jusupov, Ch., "Archeologičeskie pamjatniki Severo-Zapadnogo berega Kel'kora", *Archeologičeskie issledovaniya v Turkmenistane*, Ašchabad 1992, 17-31.

۴۳. در نام‌گذاری از نوشه‌های علمی روسی پیروی می‌شود.

44. Maruščenko 1959; Nikonorov 1987, 32f.

45. Mandel'stam 1963.

46. Mandel'stam 1971.

47. Mandel'stam 1963, 34ff.

48. Chlopin, I. N., "Pogrebenija skifskogo vremeni v doline Sumbara", *USA* 3, 1975, 51-53; idem, "Antičnye pogrebenija na srednem tečenii Sumbara", *LANT*, Nr. 3, 1979, 75-82.

۴۹. در مورد گوردخمه‌ها و گورهای تاقچه‌داری در اسبو و منطقه بالخان، نک به:

Jusupov 1977a, 127-131; idem 1977b, 22-48; idem 1987, 59-61; idem 1986, 37ff.; Nikonorov 1987, 33ff.; Vajnberg/ Jusupov 1992, 128.

50. Jusupov 1986, 208.
51. Vajnberg/ Jusupov 1992, 128 f.
52. Maruščenko 1959.
53. Mandel'stam 1984, 174 f.; Nikonorov 1987, 34ff.

به عقیده ماسون، مراکز متعدد دشت مشهد مصریان (برای نمونه ارتادپسلیک (Ortadepeslik می تواند به داهی ها تخصیص داده شود که پاره ای از آنها باید یکجانشین بوده باشد؛ نک به: Masson, "K istorii parfjanskogo i rannesrednevekovogo Dachistana", *LANT* 1961, Nr. 2, 38 f.

۵۴. گورد خمده ها و گورهای تاقچه دار، موضوع تحلیل انجام گرفته توسط قربون اوآبودند. همچنین نک به:

Mandel'stam 1984, 175ff.

۵۵. گورکان هایی با گورد خمده در جهت شمال برای مرحله پسین (سدۀ ۴-۲ ب.م) مدلل شده اند. اما اکثریت را گورهای تاقچه دار تشکیل می دهند. نک به: Mandel'stam 1984, 175. درباره گورستان هایی در زرافشان و هم خانوادگی تنگاتنگ آنها با فرهنگ «سرمتی» ناحیه جنوب اورال و منطقه ولگا، نک به:

Obel'čenko, O.B., "Kurgannye mogil'niki epochi kušan v Bucharskom oazise", *CAKE* I, 1974, 202-209 und idem 1992, 219ff.

56. Smirnov, K. F., "Sarmatskie katakombnye pogrebenija Južnogo Priural'ja-Povolž'ja i ich otošenie k katakombam Severnogo Kavkaza", *SA* 1972, Nr. 1, 73-81.
- (Smirnov 1975, 78-81; Illek 91) قدیمی ترین گورد خمده ها در جهت جنوب از سده ۵ ق.م در حوضه ایلک؛ پدیدار می شوند. همچنین گورهای تاقچه داری در محدوده فرهنگ اوائل و میانی سرمتی، برای نمونه در ایلک و در پروخوروفکا مدلل هستند. در این مورد، نک به: Nikonorov 1987, 38

57. Moškova 1963, 21 f.
58. Moškova 1989, 179.
59. Nikonorov 1987, 33ff.

۶۰. طبق نیکونورف f 1987, 39 داهی ها در مرحله پروخوروفکا از پهنه فرهنگ سرمتی به آسیای مرکزی آمدند که در عین حال، آنها در ابتدا در مناطقی تارون بورگ، رود اورال و ایلک به سر برندند. نک به:

Cf. Smirnov, K.F., "Savromaty i sarmaty", *Problemy archeologii Evrazii i Severnoj Ameriki*, Moskva 1977, 136.

61. Mandel'stam 1984, 176 f.
62. Nikonorov/ Olbrycht (در دست تهیه)

صاحبان فرهنگ چیریک رباط (Čirikrabat) را در حوضه سیر دریا اخیراً با داهی ها یکی دانسته اند

نک به:

Vajnberg, B.I./ Levina, L.M., “Čirikrabatskaja kul’tura v nizov’jach Syrdar’i”, Moškova (ed.) 1992, 60 f.

اما استدلال‌ها قانع‌کننده نیستند.

63. Ol’chovskij, V. S., “Zapadnyj Ustjurt v sisteme evrazijskich kommunikacij épochi rannego železa”, *Vzaimodejstvie kočevych i osedlych kul’tur na Velikom šelkovom puti (tezisy dokladov meždunarodnogo seminara JuNESKO, Alma-Ata)* 1991, 40-42.
64. Jagodin, V.N., “Sarmatskij kurgan na Ustjurje”, *KSIA* 154, 1978, 83-89.
65. Ausführlich dazu: *Drevnjaja i srednevkovaja kul’tura Jugo-Vostočnogo Ustjurga*, Taškent 1976, 187.

.۶۶ در مورد یافته‌های بایته، نک به:

Ol’chovskij/ Galkin 1990; Zuyev, V. Yu./ Ismagilov, R.B., “Ritual complexes with statues of horsemen in the Northwestern Ustyurt”, Masson, V.M. (ed.), *New Archaeological Discoveries in Asiatic Russia and Central Asia* (Archaeological Studies 16), Sankt-Petersburg 1994, 54-57.

.۶۷ در این مورد به طور اختصار، نک به: Vajnberg 1981; eadem 1992

.۶۸ گوردخمه‌ها در جنوب ورودی گودال، و تاقچه‌های کناری در غرب آن قرار داشتند. در این مورد، نک به:

Lochovic, V.A., “Novye dannye o podbojnych pogrebenijach v Turkmenii”, *Istorija, archeologija i etnografija Srednej Azii*, Moskva 1968, 156ff.; Lochovic, V.A./ Chazanov, A. M., “Podbojnye i katakombnye pogrebenija mogil’nika Tyz-gyr”, Itina (ed.) 1979, 111-113; Lochovic, V.A., “Podbojno-katakombnye i kollektivnye pogrebenija mogil’nika Tumek-kičidžik”, Itina (ed.) 1979, 134-150; Vajnberg, B.I., “Kurgannyе mogil’niki Severnoj Turkmenii (Prisarykamyškaja del’ta Amudar’i)”, Itina (ed.) 1979, 167-177; Nikonorov 1987, 34 f.

در مورد گوردخمه‌هایی در محوطه کشف کالالی قیر ۱ و ۲ (Kalaly-gyr I und II)، نک به:

در مورد شاهصنم، نک به: Vajnberg 1981, 123 f.

Jusupov, Ch., “Kurgany Šasenem-kyra”, *Istorija i archeologija Srednej Azii*, Ašchabad 1978, 128-137; idem, “Novye dannye o kurganach Šasenemgyr”, Problemy archeologii Turkmenistana, Ašchabad 1984, 52-80; idem, “Novye raskopki kurgannych mogil’nikov na nozvyšennostjach Šachsenem i Tajkyr”, *LANT* 1986, Nr. 5, 29-38.

69. Kuz’mina/ Vinogradova 1983.

.۷۰ در مورد رشد فرهنگ در نیمة نخست سده اول ق.م در آسیای مرکزی، نک به:

Akišev, K.A., “Saki aziatckie i skify evropejskie”, *Archeologičeskie issledovanija v*

- Kasachstan, Alma-Ata 1973, 43-58; Jablonskij, L.T., "Problema formirovanija kul'tury sakov Južnogo Priaral'ja", SA 1990, Nr. 1., 72-89; Gorbunova, N.G., "Early Nomadic Pastoral Tribes in Soviet Central Asia During the First Half of the First Millennium A. D.", Seaman (ed.) 1992, 31-48; Itina, M.A., "The Steppes of the Aral Sea Area in Pre- and Early Scythian Times", Seaman (ed.) 1992, 49-58; Gorbunova 1993/4, 1ff.
- . Olbrycht 1996. Vgl. auch Mandel'stam 1977, 219
 . به تهاجمات کوچگران و مسیرهایشان در آثار زیر پرداخته شده است، نک به:
- Daffinà 1967; Puri, B.N., "The Sakas and Indo-Parthians", Harmatta (ed.) 1994, 191-207 und Olbrycht 1997c, 77ff.
73. Dazu Litvinskij 1972; Mandel'stam 1974; idem 1975; idem 1992, 107ff.; Pugačenkova/Rtveladze 1990, 47.
74. Mandel'stam 1978, 138.
- . در این مورد به طور مژروح، Mandel'stam 1978, 140 f. اشیای مکشوفه از تولخار — به استثنای سفال — می‌تواند سرمهتی محسوب شود؛ نک به: Skripkin 1984, 95ff.
75. Denisov, E.P., "Zagadočnye tocharji", Pamir 1989, Nr. 2, 137-138; Mandel'stam 1992, 114.
 . برای توصیف مژروحی در مورد ماترک فرهنگ کوچگرانه سغد، نک به: Obel'čenko 1992
 76. Obel'čenko 1992, 227.
- . در مورد این گورهای کورگانی، نک به: Pugačenkova, G.A., Iz chudožestvennoj sokroviščnicy Srednego Vostoka, Taškent 1987, 56ff.; eadem, Drevnosti Miankala, Taškent 1989, 147ff.
77. Mandel'stam 1974, 195 f.
78. Gorbunova, N.G., "Juēci. Pismennye istočniki i archeologija", Ērmitažnye čtenija. Pamijati V. G. Lukonina, Sankt-Peterburg 1995, 162-167.
- مطابق زادپر و فسکی گروه تولخار که باید شامل گورستان‌های جنوب تاجیکستان، بخارا و فرغانه باشد، می‌تواند به یونه‌چی‌ها نسبت داده شود، نک به:
 Ju. A. Zadneprovskij, "K istorii kočevnikov Srednej Azii kušanskogo perioda", CAKE II, 1975, 293ff.
80. So etwa Grantovskij, E. A., "O vostočnoiranskich plemenach kušanskogo areala", CAKE II, 1975, 76ff. bes. 78 f.
81. Denisov, op. cit.
- . در مورد یافته‌های باستان‌شناسانه‌ای از خالچایان، نک به: Pugačenkova, G. A., Chačajan, Taškent 1966; eadem, Skul'ptura Chačajan, Moskva 1971.
82. احتمالاً گورستان کوچگرانه‌ای در کندوز وجود داشته، اما در همان دوران باستان از بین برده شده است، نک به: Sarianidi 1989, 163.

۸۶ در مورد یافته‌های تیلیاپه، نک به:

Sarianidi 1984; idem 1985; idem 1989, 47ff.; Jacenko, S. A., "Kostjum i pokrovы kočevoj aristokratii iz nekropolja Tillija-tepe (Afganistan)", *Učenyе zapiski komissii po izucheniju pamjatnikov civilizacij drevnego i srednevekovogo Vostoka*, Moskva 1989, 251-293; Pugachenkova, G. A./ Rempel, L. I., "Gold from Tillia-tepe", *Bulletin of the Asia Institute*, NS 5, 1991, 11-25.

۸۷ سولیمیرسکی به تأکید بر این برداشت پافشاری می‌کند، نک به:

88. Smirnov, K. F., "Savromatskaja i rannesarmaskaja kul'tury", Meljukova (ed.) 1989, 165 ff.; Barbarunova, Z. A., "Nekotorye problemy istorii rannych Sarmatov (po pamjatnikam Južnogo Priural'ja i Nižnego Povolž'ja)", SA 1989, Nr. 3, 48-60.
89. Moškova, M. G., "K voprosu o priode schodstva i različija v kul'turarch kočevnikov Evrazijskikh stepej I tys. do n. e.", *VDJ* 1994, Nr. 1, 94 f.
90. Smirnov, K. F., "Savromatskaja i rannesarmatskaja kul'tury", Meljukova (ed.) 1989, 169 ff. Cf. Rostovcev, M., *Kurgannyе nachodki Orenburgskoj oblasti epochi rannego i pozdnego ellinizma*, Petrograd 1918; Rau, p., *Die Hügelgräber römischer Zeit an der unteren Wolga*, Pokrowsk 1927.
91. Moškova 1989.

۹۲ در مورد فرهنگ سرمتی در این مناطق، نک به:

- Kostenko, V. I., *Sarmatskie panjatniki Dnepro-Donskogo meždureč'ja III v. do n. e.*, III u. n. e., Dnepropetrovsk 1983; Maksimenko, V. E., *Savromaty i sarmaty na Nižnem Donu*, Rostov 1983; Rolle, R./ Müller-Wille, M./ Schietzel, K. (ed.), *Gold der Steppe. Archäologie der Ukraine*, Schleswig 1991, 212ff.; Polin, S. V., *Ot Skifii do Sarmatii*, Kiev 1992; Dzigovskij, O. M., *Sarmati*, Kiev 1993.
93. Bespalj, E. I., "Kurgan sarmatskogo vremeni u g. Azova", SA 1992, Nr. 1, 175-191.
 94. Vgl. Dvorničenko/ Fedorov-Davydov 1993, 178.

در مورد گورستان‌های دیگر سرمتی متعلق به این دوره نک به:

Dvorničenko/ Fedorov-Davydov 1989.

95. Guguev 1992.

96. Kovpanenko, G.T., *Sarmatskoe pogrebenie I v. n. e. Na Južnom Buge*, Kiev 1986.

۹۷. یاسنکو مشکل خاستگاه آلان‌ها بر اساس مواد باستان‌شناسی مورد بحث قرار می‌دهد و هفت نظریه مقتضی را فراهم می‌آورد، نک به:

Jacenko, S.A., "Alanskaja problema i central'noaziatskie élementy v kul'ture kočevnikov Sarmatii rubeža I-II vv. n. é", *PAV* 3, 1993, 60-72. Cf. auch Ščukin 1994, 208.

۹۸. راجع به مهاجرت احتمالی قبایل سرمت به سوی فرارودان، نک به:

Skripkin 1984, 92ff. und Nikonorov 1987, 40.

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت کوچکرو و یکجانشین [۳۹]

کورگانی در نزدیکی آزو ف پذیرفتی هستند، نک به: Skripkin 1984, 100, 112ff. ۹۹
Bespalyj 1990.

100. Moškova, M.G., "Pozdnesarmatskaja kul'tura", Meljukova (ed.) 1989, 191ff.; Skripkin 1984.

۱۰۱. درباره این مسئله، نک به 1991، فصل های مربوط در 1989 و Meljukova (ed.) 1991 درباره هنر سرمتها، نک به: Ščukin

Rostovtzeff 1922; idem 1929; Čežina, E.F., "Istorija i sovremennoe sostojaniye problemy" "savromatskogo" zverinogo stilja", ASGE 29, 1988, 59-64; Meljukova, A.I./ Moškova, M.G. (ed.), *Skifo-sibirskij zverinyj stil' v iskusstve narodov Evrazii*, Moskva 1976; Zaseckaja, I.P., "Problemy sarmatskogo zverinogo stilja", SA 1989, Nr. 3, 35-47. Prochorova, T.A., "Nekotorye aspekty ideologii sarmato-alan (Po materialam kurgana 10 Kobjakovskogo mogil'nika)", VDI 1994, Nr. 4, 174-182.

102. Vgl. Trejster 1994, 176ff.

۱۰۲. در مورد تاریخ سرمتها، نک به:

Kretschmer, K., "Sarmatae", RE I A, 1920, 2542-2550; Rostovtzeff 1922, 113ff; Rostovtzeff 1936, 91ff.; Harmatta 1970, 7ff.; Mačinskij 1971; idem 1974; Smirnov 1980; idem 1984; Moškova, M.G., "Kratkij očerk istorii savromato-sarmatskikh plemen", Meljukova (ed.) 1989, 153-158.

۱۰۴. راجع به رخدنه اقوام سرمت به غرب، نک به:

Rostowzew 1931, 101ff.; Smirnov 1980, 66ff.; Gardiner-Garden, J., "Eudoxos, Skylax and the Syrmatai", Eranos 86, 1988, 31-42; Vinogradov/ Marčenko 1989, 548f.; Ščukin 1994, 84ff.

105. Dazu Harmatta 1970, 14ff. und mačinskij 1974, 122ff.

۱۰۵. در مورد آنورس‌ها، نک به:

Tomaschek, W., "Aorsoi", RE I, 1894, 2659-2660; Harmatta 1970, 33 f. und 82-85; Vinogradov 1994.

107. Harmatta 1970, 33ff.

۱۰۷. در مورد آلان‌ها، نک به:

Kulakovskij, Ju., *Alany po svedeniam klasičeskikh i vizantijskich pisatelej*, Kiev 1899; Tomaschek, W., "Alani", RE 1/2, 1893, 1282-1285; Täubler, E., "Zur Geschichte der Alanen", Klio 9, 1909, 14-28; Barthold, W./ Minorsky, V., "Alān", EncIslam², I, 1960, 354; Humbach, H., "Die historische Bedeutsamkeit der alanischen Namen", Studia classica et orientalia Antonio Pagliaro oblata III, Roma 1969, 33-52; Abaev, V. I., "Alans", EncIr I, 1985, 801-803.

۱۰۸. Monchi-Zadeh, D., همارماتا (Harmatta 1970, 64) و میشیزاده (Amm. 31.2.16 .۱۰۹

- Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationalepos*, Wiesbaden 1975
 شواهد شرقی راجع به (Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes 41, 2), 204ff
 آلان‌ها در ترکستان مورد بحث قرار می‌دهند.
110. Olbrycht 1997c, 190ff.
۱۱۱. تغییرات بزرگی در حدود ۶۲ ب.م در قسمت غربی پهنهٔ پونت شمالی پدیدار شد که گریان روم را نیز گرفت؛ نک به: Vinogradov 1994, 165ff.; Zubari, V.M., "Ol'bija, sarmaty i Rim vo vtoroj polovine I v., VDI 1994, Nr. 3, 218-222". احتمالاً آلان‌ها در بطن این وقایع قرار داشته‌اند.
۱۱۲. منشن هلفن، تصویری کلی دربارهٔ مهاجرت آلان‌ها در سده ۴-۳ ب.م. به دست می‌دهد. نک به: Maenchen-Helfen, O. J., *Die Welt der Hunnen*, Wien/ Köln/ Graz 1978.
113. Pilipko 1990, 30 f. und 82 f.
۱۱۴. برای نمونه در دردول و قیچ گلدی؛ به طور مشروح در این مورد، نک به: Gel'dyeva 1986, 33 ff.
115. Pilipko/ Košelenko 1985, 224; Jusupov 1986, 146.
116. Vajnberg/ Jusupov 1992, 126.
117. Vajnberg/ Jusupov 1992, 125 f.
118. Jusupov 1986, 146; Vajnberg/ Jusupov 1992, 127.
119. Gel'dyeva 1986.
120. Jusupov 1986, 154ff.; Vajnberg, B.I./ Jusupov, Ch.Ju., "O fortifikacionnykh osobennostjach parfjanskoy kreposti Igdykala na Uzboe", *Pamjatniki Turkmenistana* 1984, Nr. 1, 23ff.
121. Košelenko 1966, 78ff.
۱۲۲. در مورد این یافته‌ها، نک به: Koshelenko/ Sarianidi 1992, 27 mit weiterer Literatur. Vgl. auch MacDowall, D.W./ Taddei, M., "The Early Historic Period: Achaemenids and Greeks", *The Archaeology of Afghanistan. From Earliest Times to the Timurid Period*, London/ New York/ San Francisco 1978, 210; MacDowall, D.W./ Ibrahim, M., "Pre-Islamic Coins in Kandahar Museum", *Afghan Studies* 1, 1978, 68.
123. Rtveladze 1993/4, 87; Rtveladze, É. V., "Découvertes en numismatique et épigraphie gréco-bactriennes à Kampyr-tepe", *RN* 150, 1995, 20-24.
۱۲۴. در مورد سکه‌های مکشوفه در جنوب ازبکستان و تاجیکستان، نک به: Zejmal' 1983, 129ff.; pugačenkova/ Rtveladze 1990, 45ff.; Rtveladze 1993/4, 82ff.
 سکه‌های مکشوفه (۱۹۷۸)، در تخت سنگین (تاجیکستان) با ۶۹ دراخم فرهاد چهارم با مهر دوباره در زمرة مهم‌ترین کشف‌ها می‌باشد.

[۴۱] فرهنگ مناطق استیپی و روابط میان جمیعت کوچگر و یکجانشین

۱۲۵. در اخم‌های دارای مهر دوباره فرهاد چهارم که در شمال باکتریا در گردش بودند (Sellwoods Typ 91.12) همگی در مرو ضرب شده‌اند. به طور مشروح در این باره، نک به: Loginov, S.D./ Nikitin, A.B., "Parthian Coins from Margiana. Numismatics and History",.
126. Vgl. Sarianidi, V., "Tillya Tepe: The Burial of a Noble Warrior", *Persica* 11, 1984, 16. ساریانیدی 1989, 174 از تخارها سخن می‌گوید. حال آنکه بر طبق رتولادزه Rveladze 1993/4, 92 f تیلیاته را پُش ارائه می‌دهد:
- Posch, W., *Baktrien zwischen Griechen und Kuschan. Untersuchungen zu kulturellen und historischen Problemen einer Übergangsphase. Mit einem kritischen Exkurs zum Shiji 123*, Wiesbaden 1995, 138ff.
127. Pugačenkova/ Rempel' 1986, 22; Pugachenkova, G.A./ Rempel', L.I., "Gold from Tillia-tepe", *Bulletin of the Asia Institute*, NS 5, 1991, 24.
۱۲۸. آثار تیلیاته و همچنین بروندادهای گروه اسپادبیس (مدل در غرب افغانستان و جنوب ازبکستان) حضور قبایل سکایی را در باکتریای غربی پذیرفتی می‌کند، نک به: (P. Bernard, *Abstracta Iranica* 10, 1987, 68 und Olbrycht 1997c, 120ff) از آثار پوگاچنکوا / رمپل 1986 و همچنین ساریانیدی 1985 افزون بر این، نک به:
- Bernard, P., *StIr* 20, 1991, 161ff.
129. Sono, T./ Fukai, S., *Dailaman III. The Excavations at Hasanli Mahale and Ghalekuti*, 1964, Tokyo 1968, 6-33, 64, Taf. 57-63; Litvinskij 1983, 98.
۱۳۰. همچنین گورگودال‌های خاکی ساده‌ای نیز کشف شد: Sono, T./ Fukai, S., op. cit., 34-56, Litvinskij 1983, 98، نک به: در مورد سال‌یابی آنها میان سده ۱ ق.م و سده ۲ ب.م، نک به: Taf. 74-88 f.
131. Egami, N./ Fukai, S./ Masuda, S., *Dailaman II. The Excavations at Noruzmahale and Khoramrud* 1960, Tokyo 1966, 1ff, Taf. 1-23, 34-50.
132. Op. cit., 1ff, Taf. 28-30, 54-56.
- در مورد سال‌یابی سده اول ق.م تا سده اول ب.م، نک به: Litvinskij 1983, 99 f.
133. Fukai, S./ Matsutani, T., "Preliminary Report on Survey and Soundings at Halimejan 1976", *Orient* 13, 1977, 42-43, 47-50, Taf. I-II, 5-8, 10-12;
- لیتوینسکی (Litvinskij 1983, 100)، گورستان را در محدوده زمانی سده ۱-۳ ق.م سال‌یابی می‌کند.
۱۳۴. به طور مشروح در این مورد: Zadneprovskij, Ju. A., "Nachodki zerkal sarmatskogo tipa v Severnom Irane", *Iskusstvo i archeologija Irana. Vsesojuznaja konferencija* 1969_g. *Daklady*, Moskva 1971, 133-141. آئینه‌های سرمتی دیگری از استان گیلان شناخته شده هستند (عیناً در همانجا).

۱۳۵. علی اف بدان اشاره کرده است:

Aliev, I., "Sarmato-alany na puti v Iran", *Istorija iranskogo gosudarstva i kul'tury*, Moskva 1971, 198ff.

۱۳۶. مواد پیدا شده در مینگچور (گوردخمه‌ها، جنگ‌افزارها و زیورآلات، جمجمه دُشیسه شده) حاکی از ارتباط تنگاتنگی با مواد سرمتی شمال موارای فققاز هستند، نک به:

Aliev, K., "K voprosu o nomadach Srednej Azii i drevnego Azerbajdzana", *CAKE* I, 1974, 176-179; Aliev, I./ Aslanov, G., "Plemena sarmato-massageto-alanskogo kruga v Azerbajdzane", *Drevnij Vostok* 2, Erevan 1976, 218-237.

۱۳۷. این گور جزو مجموعه تدفین‌های مجلل استپ‌های کاسپی - پونتی از سده اول تا اوائل سده ۲ ب.م. است؛ نک به:

Dvorničenko/ Fedorov-Davydov 1993, 145.

در مورد وسایل مکشوفه در گور به طور مشروح، نک به: Trejster 1994

. Vinogradov 1994, 156ff

۱۳۸. در مورد نبیشه، نک به: Vinogradov 1994, 156ff

139. Harmatta, J., "Iz istorii alano-parfjanskich otноšenij", *AAntASH* 13, 1965, 127-147.

۱۴۰. بدین ترتیب، تاثییس یک بازارگاه (Emporium) «کوچگران آسیایی و اروپایی» را تشکیل می‌داد. کوچگران، برده و پوست عرضه می‌کردند و در عوض، شراب، پوشک و کالاهای دیگری را می‌خریدند (Strab. 11.2.3). همچنین دیوسکوریاس Dioskurias، یک مرکز تجاری مهمی به ویژه برای اقوام سرمت منطقه موارای فققاز بود (Strab. 11.2.16).

۱۴۱. در مورد این مسائل، نک به: Luk'jaško 1984. البته موضوع باید بر سر سکه‌های میترادات دوم تا فرهاد سوم و گودرز دوم و شاهان بعدی باشد. لوکیاشکو به اثری قدیمی متعلق به زایکوفسکی استناد می‌کند. نک به:

Zajkovskij, B., "Iz monetnoj letopisi Nižne-Volžskoj oblasti. Topografija naibolee dostovernych monetnych kladov i otdeľnych monetnykh nachodok drevnego vremeni do XIII v. vključitel'no", *Trudy Nižne-Volžskogo oblastnogo naučnogo obščestva kraevedenija*, Saratov 1926, 35, 1, 41ff.

میلسزارک، شش سکه پارتی را از منطقه ولگا (ناحیه ساراتوف و ولگاگراد) طبقه‌بندی می‌کند، نک به:

Mielczarek, M., *Ancient Greek Coins Found in Central, Eastern and Northern Europe*, Wrocław/ Warszawa/ Kraków/ Gdansk/ Lódz 1989, 91ff.;

به استثنای یک دراخشم میترادات دوم موضوع بر سر مسکوکات نقره ناشناسی است. وینوگرادف، نقش آئورس‌ها و آئورس‌های علیا را در تجارت و نیز نحوه مناسبات تجاری را تحلیل می‌کند، نک به: Vinogradov 1994, 161, Anm. 64

142. Cf. Doudoua, G., *Géorgie antique*, *A Survey of Numismatic Research 1985-1990*, Bd. I, Brussels 1991, 164; *IGCH* 1737, 1442, 1744-1746.

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت‌کوچک‌رویک‌جاشین [۴۳]

143. Chalilov, D. A., "Atropatena", Košelenko (ed.) 1985, 106; *IGCH* 1816.
۱۴۴. سکه‌های بی‌شمار اشکانی در نزدیکی شهر اورالسک کشف شد؛ در این مورد، نک به: Moškova, M.G., "Chozjajstvo, občestvennye otноšenija, svjazi sarmatov s okružajuščim mirom", Moškova (ed.) 1989, 208.
۱۴۵. مسکوکات بررسی شده متعلق به سده اول ق.م—سده اول ب.م هستند. در این مورد، اجناس تجاری بايد پوست بوده باشد؛ پوست‌های روسیه در دوران بیزانس «پارتی» نامیده می‌شدند، نک به:
- Frye, R. N., "Commerce III. In the Parthian and Sasanian Periods", *EncIr* VI, 1993, 62; Vgl. Hesychios, v. στύωρ.
۱۴۶. موزه خانقی مانسیسک (ناحیه تیومن) در سال ۱۹۲۹ توانست یک پلاک سعیمنی با بازنمود چهره‌ای را که در منطقه کشف شد، به دست آورد. این شیء بر طبق معیارهای سبکی می‌تواند اشکانی (سده اول ق.م—سده اول ب.م) تعبیر شود. نک به:
- Kinžalov, R.V., "Serebrjanaja plastina s izobraženiem parfjanskogo carja", *SA* 1959, Nr. 2, 197-204.
۱۴۷. به این ترتیب، تندیس‌های پارتی استخوانی در آلبیا Olbia پیدا شده است؛ نک به: Košelenko 1966, 202. بررسی سبکی آرایش‌های بازنموده در آنها به نظر من به دوران متأخر اشکانی اشاره می‌کنند.
۱۴۸. سالنامه چینی کانشو، آگاهی‌هایی در مورد چنان راههای تجاری به دست می‌دهد؛ نک به: Hulsewé 1970, 72 f.
۱۴۹. آینه‌های چینی و منسوجات ابریشم دقیقاً از سده اول ق.م در فرغانه، در پایین دست ولگا و دن مدلل هستند، نک به:
- Guguev, V./ Ravich, I./ Trejster, M., "Han Mirrors and their Replicas in the Territory of South and Eastern Europe", *Bulletin of the Metals Museum* 16, 1991, 32-50; Guguev, V.K./ Trejster, M.Ju., "Chan'skie zerkala i podražanija im na territorii juga vostočnoj Evropy", *RA* 1995, Nr. 3, 153.
150. Lubo-Lesničenko 1988, 364ff.
۱۵۱. یک سکه پارتی، محتملاً ارد دوم، در قلب آسیای مرکزی، در نزدیکی کوکنده، و یک دراخشم دیگر اشکانی، احتملاً مهرداد چهارم، در قراکول در نزدیکی ایسیک کول کشف شده‌اند؛ در این مورد نک به:
- Masson, M.E., "Monetnye nachodki zaregistrovannye v Srednej Azii v 1930 i 1931 godach", *Materialy Uzkomstarisa* 5, Taškent 1933, 8.
152. Stein, A., *Serindia III*, Oxford 1921, 1340, sec. II und Abb. CXL 11.
153. Košelenko 1966, 33ff.

154. Pugačenkova 1967, 69, Taf. 47; Košelenko 1977, 116ff.
۱۵۵. نک به پلاک زری از چیلیکتی کورگان ۵ (Čilikty-Kurgan 5) (با بازنمود گوزن در حال گریز: Artamonov 1973, Taf. 39) همچنین نک به پلاک چوبی از کاتاندا (آلتای) با تصویر إلك (گوزن) (Artamonov 1973, Taf. 62) و یک پلاک برنزی افریزیندی شده در شکل گوزن است (Artamonov 1973, Taf. 139).
156. Členova, N.L., "Skifskij olen", *MLA*, Nr. 115, Moskva-Leningrad 1962, 167-203.
157. Pugačenkova 1967, 67 f., Taf. 49.
۱۵۸. کوشلنکو (Košelenko 1977, 122 f.) بدین مطلب اشاره کرده است. همچنین به محرابی مکشوفه در نزدیکی ایسیک در آلماتا (Artamonov 1973, 38, Taf. 43)، و شمعدانی آرایشی دسته دار از ناحیه آلماتا (Artamonov, 1973, Taf. 45).
159. Košelenko 1977, 122, Abb. 52, 53.
160. Cf. Alram, M., *Nomina Propria Iranica in Nummis. Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen*, Wien 1986, Nr. 948, 951.
- محتملاً تبر می‌تواند به منزله غنیمت پارتی در جنگ‌هایی با سکایان تعییر شود. من به خاطر این راهنمایی سپاسگزار نیکونورف هستم.
161. Pugačenkova 1967, Taf. 46.
162. So Pilipko/ Košelenko 1985, 223.
163. pilipko, V.N., "Parfjanske vsadniki", *Nauka v SSSR* 1988, Nr. 1., 50-55; idem, "Rospisi Staroj Nisy", Rtveladze, É.V. (ed.), *Meždunarodnaja konferencija Srednjaja Azija i mirovaja civilizacija, Tezisy dokladov*, Taškent 1992, 113-115.
164. Ghirshman 1962, pl. 127.
۱۶۵. در مورد این مشکل، نک به: v.Gall, H., *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch beeinflussten Kunst parthischer und sasanidischer Zeit*, Berlin 1990 (Teheraner Forschungen 6).
166. B. Brentjes, "Zu den Reiterbildern von Kurgan-tepe", *IrAnt* 15, 1990, 173ff.
- هنر کوشان که دارای خاستگاه کوچگرانهای بود، وجوه مشترک بی‌شماری نیز باست این است: در بردارد. در مورد این مشکلات، نک به:
- Rosenfield, J. M., *The Dynastic Art of the Kushans*, Berkeley/ Los Angeles 1967;
- Staviskij, B. Ja., *La Bactriane sous les Kushans. Problèmes d'Histoire et de Culture*, Paris 1986, 157ff.; idem 1987.
۱۶۷. درباره هنر گروههای سرمت، نک به: Rostovtzeff 1922; idem 1929. Vgl. zuletzt Trejster 1994, Abb. 7ff.
۱۶۸. درباره مناسبات کوچگران-هخامنشیان، نک به: Vogelsang, W., *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire: the Eastern*

- Iranian Evidence*, Leiden 1992, Passim; Dandamaev, M.A., "Media and Achaemenid Iran", Harmatta (ed.) 1994, 35-65.f
- در مورد وضعی مناطق استپی آسیای مرکزی در آن ایام، نک به: Daffinà 1982, 26ff. und Abetkov/ Yusupov 1994.
۱۶۹. استرابون (Strab. 11.8.2ff.) اطلاعاتی درباره اقوام گله پرور استپ‌ها و دشت‌های شمال خاوری ایران به دست می‌دهد.
۱۷۰. بطور مشروح در این باره، نک به: Olbrycht 1996.
۱۷۱. در مورد تأسیس امپراتوری اشکانیان، نک به: Wolski, J., "Arsace I^{er}, fondateur de l'État parthe", *Acta Ir* 3, idem 1974, 159-199; درباره اهمیت کوچگران، نک به: Olbrycht 1996.
۱۷۲. کوشلنکو (Košelenko 1963, 64ff.) به حق بر اهمیت شمال خاوری ایران و پسکرانه کوچگرانهای برای اشکانیان تأکید می‌کند. عیناً نک به: Bader, A.N., "Problema vznikovenija i političeskogo ustrojstva parsjanskogo carstva v sovremennoj istoriografii", *VDI* 1989, Nr. 1, 228.
۱۷۳. نشان‌های افسر سیتروک و پسرش، فرهاد سوم آشکارا—در درجه اول بازنمود گوزن—به نماد مذهبی قبایل کوچگر اشاره می‌کند؛ کوچگران در دستیابی سیتروک بر تاج و تخت نقش عمده‌ای داشتند، نک به: Olbrycht 1997a, 46ff.
۱۷۴. دخالت قبایل کوچگر در امور داخلی پارتیان به خصوص در سده اول ق.م. و نیمة نخست سده اول ب.م. آشکار شد. پیش از همه، کوشلنکو (Košelenko 1963, 56ff.) این وقایع را به طور مشروح تحلیل کرده است.
۱۷۵. یامبليخوس (Iamblichos, Babyl. 21 (ed. E. Habrich) = Phot. Bibl. 94 [78a] (ed. E. Habrich))، سده ۲ ب.م. از مزدوران آلان در بابل پارتی نام می‌برد. در مورد این مشکل، نک به: U. Schneider-Menzel bei Altheim, F., *Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum I*, Halle-Saale 1948, 48ff.
۱۷۶. توصیفی از کوانگ‌چوس (K'ang-chüs) (راهان‌شو) (Han shu 96 A (Hulsewé 1979, 123ff.) (به دست می‌دهد. درباره اهمیت و تاریخ کوانگ‌چوس، نک به: Litvinskij, B.A., "Das K'ang-chü-Sarmatische Farnah", *CAJ* 16, 1972, 241ff.; Zadneprovskij, Ju.A., "Usun' i Kanguj na trase Velikogo Šelkovogo puti", *Vzaimodejstvie kočevych i osedlych kul'tur na Velikom Šelkovom puti (tezisy dokladov meždunarodnogo seminara JuNESKO, Alma-Ata)*, Alma-Ata 1991, 36-38; Zadneprovskiy 1994, 463ff.
177. Cf. Watson 1961, 268.
178. Colpe, C., "Tūrān", Colpe, C.etal. (edd.), "Altiranische und zoroastrische Mythologie", Haussig, H.W. (ed.), *Wörterbuch der Mythologie, Bd. IV. Götter und Mythen der*

- kaukasischen und iranischen Völker*, Stuttgart 1986, 449. Vgl. Kowalski, T., "Les Turcs dans le Šah-nâme", *Rocznik Orientalistyczny* 15, 1936-1949, 84-99.
- توران تازه از سده ۶ ب.م در پی کشمکش‌های ایران با ترکان/T'u-kü، در مفهوم ترکستان استباط شده است.
179. Nöldeke, Th., *Das iranische Nationalepos*, Strassburg 1896, § 8. Vgl. auch Yarshater 1983, *passim*; idem, "Afrāstāb", *EncIr* I, 1985, 570-576.
۱۸۰. در مورد رستم و خاستگاه این حلقه افسانه سکایی، نک به: Colpe, C., "Rustum", Colpe, C. et al. (edd.), "Altiranische und zoroastrische Mythologie", Haussig, H.W. (ed.), *Wörterbuch der Mythologie, Bd. IV. Götter und Mythen der kaukasischen und iranischen Völker*, Stuttgart 1986, 425-427.
۱۸۱. نک: اهمیت خاندان وی از نظر تاریخی یادآور سورن در حکم شاه گرد است. Yarshater 1983, 455ff.
۱۸۲. نقش عناصر کوچگرانه در امپراتوری پارت مورد اختلاف است. در مورد تحلیل ویژگی‌های تحول تاریخی امپراتوری پارت، نک:
- Bader, A.N., *Problemy istočnikovedenija parfjanskoy kul'tury (Vostočnaja Parfija)* (unpubl. Diss.), Moskva 1990; idem 1995; Boyce, M., "The Sedentary Arsacids", *IrAnt* 29, 1994, 241-251; Olbrycht 1997c.
183. Zu dieser Problematik: Rajeckij, D. S., "K voprosu ob obosnovanii carskoj vlasti v Parfii ("Parfjanskij lučnik" i ego semantika)", *Srednjaja Azija drevnosti i srednevekov'e*, Moskva 1977, 81-86; Zejmal', E., "Parfjanskij lučnik i ego proischoždenie", *Soobščenija Gosudarstvennogo Ērmitaža* 47, 1982, 46ff.
184. Košelenko, G.A., "Carskaja vlast i ee obosnovanie v rannej parfii", *Istorija iranskogo gosudarstva i kul'tury*, Moskva 1971, 212-218.
۱۸۵. در این مورد بهترین تحلیل رانیکونوروف به دست می‌دهد، نک به: Nikonorov, V.P., "O roli kočevničeskogo plasta v voennom dele postéllinističeskogo Vostoka (na primere Parfii)", *Vzaimodejstvie kočevykh kul'tu i drevnih civilizacij. Tezisy dokladov sovetsko-francuzskogo simpoziuma Alma-Ata 1987*, Alma-Ata 1987, 106-107; idem 1987; idem, "Sredneaziatskie katafraktarii kak produkt vzaimodejstvija voennych škol Zapada i Vostoka v epochu rannego ellinizma", Masson, V. M. (ed.), *Vzaimodejstvie drevnih kul'tur i civilizacij i ritmy kul'turgeneza*, Sankt-Peterburg, 1994, 47-51; idem, "K voprosu o parfjanskoi taktike (na primere bitwy pri Karrach)", *Voennoe delo i srednevekovaja archeologija Central'noj Azii*, Kemerovo 1995, 53-61. Vgl. Mielczarek, M., *Cataphracti and Clibanarii. Studies on the Heavy Armoured Cavalry of the Ancient World*, Łódź 1993.

فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمیعت کوچک و یکجانشین [۴۷]

در مورد مشابهت‌هایی میان جنگ افزارهای پارتی و سرمتی، نک به:

Chazanov, A.M., *Očerki voennogo dela sarmatov*, Moskva 1971, 60.

۱۸۶. در مورد این مشکلات، نک به:

Košelenko 1980; idem, "Zaključenie", Košelenko (ed.) 1985, 344 f. Vgl. auch Wolski, J.,

"L'aristocratie parthe et les commencements du féodalisme en Iran", *IrAnt* 7, 1967,

133-144; idem, "L'aristocratie fonciere et l'organisation de l'armée parthe", *Klio* 63,

1981, 105-112; Nikonorov 1987; Wolski, J., "Die gesellschaftliche und politische

Stellung der großen parthischen Familien", *Tyche* 4, 1989, 221ff.; Nikonorov, V.P., "O

strukture voinskogo soslovija v parfjanskom gosudarstve", *Merv v drevnej i*

srednevekovoj istorii Vostoka III Merv i parfjanskaja épocha. Mary 1992, 18-20.

۱۸۷. در مورد تنظیم دلایل ذی‌ربط، نک به:

Sonnabend, H., *Fremdenbild und Politik: Vorstellungen der Römer von Ägypten und dem*

Partherreich in der späten Republik und frühen Kaiserzeit, Frankfurt am Main 1986, 278

f. Vgl. auch Altheim/ Stiehl 1970, 457ff. und Nikonorov 1987, passim.

۱۸۸. برداشت‌هایی در مورد پارتیان در منابع باستان، از سویی بالکلیشه‌های تکراری و تصورات

تصنیعی، و از سویی دیگر با تحریف و قلب ایدئولوژی فرمانروایی (به ویژه در رم) تلفیق شده

بودند.

189. Altheim/ Stiehl 1970, 455ff.

190. Masson 1986; idem 1987. Vgl. auch Staviskij 1987.

کوته نوشت

ASGE	Archeologičeskij sbornik Gosudarstvennogo Érmitaža
CAKE	Central'naja Azija v kušanskuju épochu. Trudy meždunarodnoj konferencii, Dušanbe 1968, Bd. I-II, Moskva 1974–1975
IANT	Izvestija Akademii nauk Turkmenskoj SSR. Serija obščestvennych nauk
IGCH	Thompson, M./ Mørkholm, O./Kraay, C.M. (edd.) 1973, <i>An Inventory of Greek Coin Hoards</i> , New York
KD	Karakumskie drevnosti (Ašchabad)
KSIA	Kratkie soobščenija Instituta archeologii ANSSSR
KSIMK	Kratkie soobščenija Instituta istorii material'noj kul'tury
MIA	Materialy i issledovaniya po archeologii SSSR
PAV	Peterburskij archeologičeskij vestnik
RA	Rossijskaja archeologija
SA	Sovetskaja archeologija
TIEAANT	Trudy Instituta istorii, archeologii i étnografii Akademii nauk Turkmenskoj SSR (Ašchabad)
TJuTAKE	Trudy Južno-Turkmenistanskoj archeologičeskoj kompleksnoj ékspedicii (Ašchabad)
USA	Uspechi sredneaziatskoj archeologii
VDI	Vestnik drevnej istorii

كتاب شناسی

- Abetekov, A./Yusupov, H. 1994, „Ancient Iranian Nomads in Western Central Asia“, Harmatta (ed.) 1994, 23–33
- Akišev, K.A. 1972, „K probleme proischoždenija nomadizma v aridnoj zone drevnego Kazachstana“, *Poisk i raskopki v Kazachstane*, Alma-Ata, 31–46
- Altheim, F/Stiehl, R. 1970, *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin
- Artamonov, M. I. 1973, *Sokrovиšča sakov*, Moskva
- Bader, A.N. 1995, „O nekotorych osobennostjach istoričeskogo razvitiija Parfii“, *Bosporskij sbornik* 6. V čest' 60-letija professora G. A. Koselenko, Moskva, 59–71.
- Bespalyj, E.I. 1990, „Pogrebenija pozdnesarmatskogo vremeni u g. Azova“, SA 1990, Nr. 1, 213–223
- Chazanov, A.M. 1975, *Social'naja istorija skifov. Osnovnye problemy razvitiija drevnih kočevnikov evropejskikh stepej*, Moskva
- Cribb, R. 1991, *Nomads in Archaeology*, Cambridge
- Daffinà, P. 1967, *L'immigrazione dei Sakā nella Drangiana*, Roma (Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente. Centro Studi e Scavi Archeologici in Asia. Reports and Memoirs, Vol. IX)
- Daffinà, P. 1982, *Il nomadismo centrasiatico* I, Roma
- Dvorničenko, V.V./Fedorov-Davydov, G. A. 1989, „Pamjatniki sarmatskoj aristokratii v nižnem Povolž'e“, *Sokrovиšča sarmatskikh voždej i drevnie goroda Povolž'ja*, Moskva, 5–12
- Dvorničenko, V.V./Fedorov-Davydov, G. A. 1993, „Sarmatskoe pogrebenie skeptucha I v. n.é. u s. Kosika Astrachanskoj oblasti“, *VDI* 1993, Nr. 3, 141–189.
- Gajdukevič, V.F. 1971, *Das bosphoranische Reich*, Berlin
- Gel'dyeva, G. 1986, „Kraniologičeskiy material Severo-zapadnogo Turkmenistana“, *IANT* 1986, Nr. 6, 33–39
- Ghirshman, R. 1962, *Iran. Parthians and Sasanians*, London
- Gorbunova, N.G. 1991, „O podbojno-katakombnyx pogrebenijach rannich kočevnikov Srednej Azii“, SA 1991, Nr. 3, 20–30
- Gorbunova, N.G. 1993/4, „Traditional Movements of nomadic Pastoralists and the Role of Seasonal Migrations in the Formation of Ancient Trade Routes in Central Asia“, *SRAA* 3, 1–10
- Guguev, V.K. 1992, „Kobjakovskij kurgan (K voprosu o vostočnyx vlijaniyah na kul'turu sarmatov I v. n.é. – načala II v. n.é.)“, *VDI* 1992, Nr. 4, 116–129
- Harmatta, J. 1970, *Studies in the History and Language of the Sarmatians*, Szeged
- Harmatta, J. (ed.) 1994, *History of Civilization of Central Asia, Vol. II: The Development of Sedentary and Nomadic Civilization: 700 B.C. to A.D. 250*, Paris: Unesco
- Hulsewé, A.F.P. 1979, *China in Central Asia. The Early Stage: 125 B.C.–A.D. 23. An Annotated Translation of Chapters 61 and 96 of the History of the Former Han Dynasty*, Leiden (Sinica Leidensia XIV)
- Itina, M.A. (ed.) 1979, *Kočevniki na granicach Chorezma*, Moskva.
- Jacenko, S.A. 1993, „Alany v Vostočnoj Evrope v seredine I – seredine IV vv. n. é (lokalizacija i političeskaia istorija)“, *PAV*, Nr. 6, 83–88

- Jusupov, Ch. 1973, „Kurgannye pamjatniki po beregam Uzboja“, *IANT* 1973, Nr. 4, 72–78
- Jusupov, Ch. 1976, „Uzboj v antičnoe vremja v svete novych archeologičeskikh dannyh“, *IANT* 1976, Nr. 6, 38–47
- Jusupov, Ch. 1977a, „Rezul'taty archeologičeskikh rabot v Severo-Zapadnoj Turkmenii vesnoj 1971 g.“, *KD* 5, 111–135
- Jusupov, Ch. 1977b, „Rezul'taty archeologičeskikh rabot v Severo-Zapadnoj Turkmenii vesnoj 1972 g.“, *KD* 6, 22–48
- Jusupov, Ch. 1978, „Rezul'taty archeologičeskikh rabot v Severo-Zapadnoj Turkmenii vesnoj 1973 g.“, *KD* 7, 48–77
- Jusupov, Ch. 1986, *Drevnosti Uzboja*, Ašchabad.
- Jusupov, Ch. 1988, „Novye dannye o drevnih nasel'nikach Severo-Zapadnogo Turkmenistana“, *IANT* 1988, Nr. I, 25–31
- Khazanov, A.M. 1978, „Characteristic Features of Nomadic Communities in the Eurasian Steppes“, Weis-sleder, W. (ed.), *The Nomadic Alternative. Modes and Models of Interaction in the African-Asia Deserts and Steppes*, The Hague/Paris, 1978, 119–126
- Khazanov, A.M. 1984, *Nomads and the Outside World*, Cambridge
- Košelenko, G.A. 1963, „Vnutripolitiečeskaja bor'ba v Parfii“, *VDI* 1963, Nr. 3, 56–68
- Košelenko, G.A. 1966, *Kultura Parfii*, Moskva
- Košelenko, G.A. 1977, *Rodina parfjan*, Moskva
- Košelenko, G.A. 1980, „Les cavaliers parthes. Aspects de la structure sociale de la Partie“, *DHA* 6, 177–199
- Košelenko, G.A. (ed.) 1985, *Drevneje gosudarstva Kavkaza i Srednej Azii*, Moskva
- Koshelenko, G.A./Pilipko, V.N. 1994, „Parthia“, Harmatta (ed.) 1994, 131–150
- Kuz'mina, E.E./Vinogradova, N.M. 1983, „Beziehungen zwischen bronzezeitlichen Steppen- und Oasenkulturen in Mittelasien“, *Beiträge zur Allgemeinen und Vergleichenden Archäologie*, Bd. 5, München, 35–55
- Litvinskij, B.A. 1972, *Drevnie kočevniki, „Kryši mira“*, Moskva
- Litvinskij, B.A. 1983, „Pogrebal'nye sooruzhenija i pogrebal'naja praktika v Parfii“, *Srednjaja Azija, Kavkaz i zarubežnyj Vostok v drevnosti*, Moskva, 81–123
- Litvinskii, B.A. 1989, „The Ecology of Ancient Nomads of Soviet Central Asia and Kazakhstan“, Seaman (ed.) 1989, 61–72
- Lubo-Lesničenko, E.I. 1988, „Velikij šelkovyj put“, Tichvinskij, S.L./Litvinskij, B.A. (edd.), *Vostočnyj Turkestan v drevnosti i rannem srednevekov'e*, Moskva, 352–391
- Lubo-Lesničenko, E.I. 1994: *Kitaj na šelkovom puti*, Moskva
- Luk'jaško, S.I. 1984, „O karavannoj torgovle aorsov“, Meljukova/Moškova/Petrenko (edd.) 1984, Moskva, 161–165
- Mačinskij, D.A. 1971, „O vremeni pervogo aktivnogo vystuplenija sarmatov v Podneprov'e po svidetel'stvam antičnych pis'mennych istočnikov“, *ASGE* 13, 30–54
- Mačinskij, D.A. 1974, „Nekotorye problemy etnogeografii vostočnoevropejskich stepej vo II v. do n. ē. – I v. n. ē.“, *ASGE* 16, 122–132
- Maksimenko, V.E. 1983, *Savromaty i sarmaty na Nižnem Donu*, Rostov
- Mandel'štam, A.M. 1963, „Nekotorye novye dannye o pamjatnikach kočevogo naselenija Južnogo Turkmenistana v antičnuju epochu“, *IANT* 1963, Nr. 2, 27–33
- Mandel'štam, A.M. 1971, „Mešrepitachtinskij mogil'nik“, *KSIA* 128, 66–72
- Mandel'štam, A.M. 1974, „Proischoždenie i rannjaja istorija kušan v svete archeologičeskikh dannyh“, *CAKE I*, 190–197
- Mandel'štam, A.M. 1975, *Pamjatniki kočevnikov kušanskogo vremeni v severnoj Baktrii*, Moskva
- Mandel'štam, A.M. 1976, „K charakteristike pamjatnikov rannich kočevnikov Zakaspija“, *KSIA* 147, 21–26
- Mandel'štam, A.M. 1977, „Rannie kočevniki v drevnej istorii Srednej Azii“, *Le Plateau Iranien et l'Asie Centrale des origines à la conquête islamique*, Paris, 215–223

- Mandel'štam, A.M. 1978, „K vostočnym aspektam istorii rannich kočevnikov Srednej Azii i Kazachstana“, *KSIA* 154, 19–25
- Mandel'štam, A.M. 1981, „Mogil'nik Džanak I“, *KSIA* 167, 73–80
- Mandel'štam, A.M. 1984, „Zametki o sarmatskikh čertach v pamjatnikach kočevnikov južnych oblastej Srednej Azii“, Meljukova/Moškova/Petrenko (edd.) 1984, 173–177
- Mandel'štam, A.M. 1992, „Kočevoe naselenie Sredneaziatskogo meždureč'ja v poslednie veka do našejer éry i pervye veka našejer éry“, Moškova (ed.) 1992, 107–115
- Mandel'štam, A.M./Gorbunova, N.G. 1992, „Obšcie svedenija o rannich kočevnikach Srednej Azii i ich gruppirovkah“, Moškova (ed.) 1992, 13–21
- Markov, G.E. 1976, *Kočevniki Azii*, Moskva
- Marušenko, A.A. 1959, „Kurgannyе pogrebenija sarmatskogo vremeni v podgornoj polose Južnogo Turkmenistana“, *TIIAEANT* 5, Ašchabad, 110–122
- Masson, V.M. 1986, „Kočevoičeskie komponenty kušanskogo archeologičeskogo kompleksa“, Košelenko, G.A. (ed.) *Problemy antičnoj kul'tury*, Moskva
- Masson, V.M. 1987, „Vzaimodejstvie raznouruvnyx tradicij v gorodskoj kul'ture Baktrii i Sogda“, *Gorodskaja kul'tura Baktrii-Tocharistana i Sogda. Antičnost', rannee srednevekov'e. Materialy sovetsko-francuzskogo kollokviuma Samarkand 1986*, Taškent, 72–76
- Masson, V.M. (ed.) 1989, *Vzaimodejstvie kočevoj kul'tur i drevnih civilizacij*, Alma-Ata
- Meljukova, A.I. (ed.) 1989: *Stepi evropejskoj časti SSSR v skifo-sarmatskoe vremja*, Moskva
- Meljukova, A.I./Moškova, M.G./Petrenko, V.G. (edd.) 1984, *Drevnosti Evrazii v skifo-sarmatskoe vremja*, Moskva
- Moškova, M.G. 1963, *Pamjatniki prochorovskoj kul'tury (Svod archeologičeskich istočnikov, DI-10)*, Moskva
- Moškova, M.G. 1989, „Srednesarmatskaja kul'tura“, Meljukova (ed.) 1989, 177–191
- Moškova, M.G. 1991, „Osnovnye problemy sarmatskoj archeologii“, *KSIA* 204, 10–18
- Moškova, M.G. (ed.) 1992, *Stepnaja polosa Aziatkoj časti SSSR v skifo-sarmatskoe vremja*, Moskva
- Nikonorov, V.P. 1987, *Vooruženie i voennoe delo v Parfii* (unpubl. Diss.), Leningrad
- Nikonorov, V.P./Olbrycht, M.J. (in Vorbereitung), *The Central Asian Steppe People of the Dahae and the Arsacid Empire: A New Look at the Significance of Nomadic Elements in the History and Culture of Parthian Iran*
- Obel'čenko, O.V. 1992, *Kul'tura antičnogo Sogda: po archeologičeskim dannym VIII v. do n.é. – VI v. n.é.*, Moskva
- Olbrycht, M.J. 1992, „Problemy istoričeskoj geografii Turkmenistana v ellinističeskij i aršakidskij Perio-dy“, *Merv v drevnej i srednevekovoj istorii vostoka III: Merv i parfianskaja epocha*, Ašchabad, 21–22
- Olbrycht, M.J. 1992/3, „Some Remarks on Hellenistic Influence upon the Fortification of Northeastern Iran in the Arsacid Period“, *Folia Orientalia* 29, 131–151
- Olbrycht, M.J. 1996, „Die Beziehungen der Steppennomaden Mittelasiens zu den hellenistischen Staaten (bis zum Ende des 3. Jahrhunderts vor Chr.)“, Funck, B. (ed.) *Hellenismus. Beiträge zur Erforschung von Akkulturation und politischer Ordnung in den Staaten des hellenistischen Zeitalters*, Tübingen, 147–169
- Olbrycht, M.J. 1997a, „Parthian King's Tiara – Numismatic Evidence and Some Aspects of Arsacid Political Ideology“, *Notae Numismatae* 2, 27–65
- Olbrycht, M.J. 1997b, „Vardanes contra Gotarzes II. – Einige Überlegungen zur arsakidischen Politik ca. 40–51 n.Chr.“, *Folia Orientalia* 33, 81–100
- Olbrycht, M.J. 1997c, *Parthia et Ulteriores Gentes. Die politischen Beziehungen zwischen dem arsakidischen Iran und den Nomaden der eurasischen Steppen* (Quellen und Forschungen zur antiken Welt, 30), München
- Ol'chovskij, V.S./Galkin, L.L. 1990, „Kul'tovyj kompleks na Ustjurje“, *SA* 1990, Nr. 4, 196–206
- Pilipko, V.N. 1990, *Pozdnjeparfianskie pamjatniki Achala*, Ašchabad
- Pilipko, V. N./Košelenko, G.A. 1985, „Severnaja Parfija“, Košelenko (ed.) 1985, 209–225
- Pugačenkova, G.A. 1967, *Iskusstvo Turkmenistana*, Moskva

- Pugačenkova, G.A./Rempel', L.I. 1986, „O zolote bezymjannych carej iz Tillja-tepe (k problemje stilja i svjazej)“, *Iz istorii kul'turnykh svjazej narodov srednej Azii i Indii*, Taškent, 5–24
- Pugačenkova, G.A./Rtveladze, É.V. 1990, *Severnaja Baktrija-Tocharistan*, Taškent
- Rapoport, Yu.A. 1992, „Chorasmia I. Archaeology and Pre-Islamic History“, *Enclr V*, 511–516
- Rostovtzeff, M. 1922, *Iranians and Greeks in South Russia*, New York (ND 1969)
- Rostovtzeff, M. 1929, *The Animal Style in South Russia and China*, Princeton (ND New York 1973)
- Rostovtzeff, M. 1936, „The Sarmatae and Parthians“, *CAH XI*, 91–130
- Rostowzew, M. 1931, *Skythien und der Bosporus. Band I. Kritische Übersicht der schriftlichen und archäologischen Quellen*, Berlin
- Rtveladze, É.V. 1993/4, „Coins of the Yuezhi Rulers of Northern Bactria“, *SRAA 3*, 81–95
- Sarianidi, V.I. 1984, „Zur Kultur der frühen Kušāna“, *Aus dem Osten des Alexanderreiches*, Köln, 98–109
- Sarianidi, V.I. 1985, *Baktrisches Gold*, Leningrad
- Sarianidi, V.I. 1989, *Chram i nekropol' Tillja-tepe*, Moskva
- Ščukin, M. 1994, *Na rubeže ér. Opyt istoriko-archeologičeskoy rekonstrukcii političeskikh sobyij III v. do n. é – I v. n. é v Vostočnoj i Central'noj Evrope*, Sankt-Peterburg
- Seaman, G. (ed.) 1989, *Proceedings of the Soviet-American Academic Symposium in Conjunction with the Museum Exhibition: Nomads – Masters of the Eurasian Steppe*, Los Angeles, Denver, Washington D.C. 1989. Vol. 1. *Ecology and Empire. Nomads in the Cultural Evolution of the Old World*, Los Angeles
- Seaman, G. (ed.) 1991, *Nomads: Masters of the Eurasian Steppe*, Vol. 2: *Rulers from the Steppe: State Formation on the Eurasian Periphery*, Los Angeles
- Seaman, G. (ed.) 1992, *Nomads: Masters of the Eurasian Steppes*, Vol. 3: *Foundations of Empire. Archaeology and Art of the Eurasian Steppes*, Los Angeles
- Sinor, D. (ed.) 1990, *The Cambridge History of Early Inner Asia*, Cambridge
- Skripkin, A.S. 1982, „Azjatskaja Sarmatija vo II–IV vv.“, *SA 1982*, Nr. 2, 43–56
- Skripkin, A.S. 1984, *Nížně Povolž'e v pervye veka našej éry*, Saratov
- Smirnov, K.F. 1975, *Sarmaty na Ileke*, Moskva
- Smirnov, K.F. 1980, „Sauromates et Sarmates“, *DHA 6*, 139–154
- Smirnov, K.F. 1984, *Sarmaty i utverždenie ich političeskogo gospodstva v Skifii*, Moskva
- Staviskij, B.Ja. 1987, „Stepnye elementy v iskusstve kušanskoy deržavy“, *Vzaimodejstvie kočevykh kul'tur i drevnih civilizacij. Tezisy dokladov sovetsko-francuzskogo simpoziuma Alma-Ata 1987*, Alma-Ata, 124–125
- Sulimirski, T. 1970, *The Sarmatians*, London
- Tairov, A.D. 1993, „Pastbiščno-kočevaja sistema i istoričeskie sudby kočevnikov uralo-kazachstanskich stepej v I tys.do novoj éry“, *Kočevniki uralo-kazachstanskich stepej*, Ekaterinburg, 3–23
- Trejster, M.Ju. 1994, „Sarmatskaja škola chudožestvennoj torevtiki (K otkrytiu serviza iz Kosiki)“, *VDI 1994*, Nr.1, 172–203
- Vajnberg, B.I. 1981, „Skotovodčeskie plemena v drevnem Cherezme“, *Kul'tura i iskusstvo drevnego Cherezma*, Moskva
- Vajnberg, B.I. 1992, „Pamjatniki skotovodčeskikh plemen v levoberežnom Cherezme“, *Moškova* (ed.) 1992, 116–122
- Vajnberg, B.I./Jusupov, Ch.Ju. 1992, „Kočevniki severo-zapadnoj Turkmenii“, *Moškova* (ed.) 1992, 122–129
- Vinogradov, J.A./Marčenko, K.K. 1989, „Das nördliche Schwarzmeergebiet in der skythischen Epoche“, *Klio 71*, 539–549
- Vinogradov, Ju.G. 1994, „Očerk voenno-političeskoy istorii sarmatov v I v. n. é.“, *VDI 1994*, Nr. 2, 151–170
- Watson, B. 1961, *Records of the Grand Historian of China*, transl. from the Shih chi of Ssu-ma Ch'ien, Vol. II., New York/London
- Wolski, J. 1993, *L'Empire des Arsacides*, Lovanii (=Acta Iranica 32)
- Wolski, J. 1996a, „Les débuts de l'état parthe et ses contacts avec l'Asie Centrale“, *Convegno internazionale sul tema: La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X secolo*, Roma 1994 (Atti dei Convegni

- Lincei 127), Roma, 179–185
Wolski, J. 1996b, „Quelques remarques concernant la chronologie des débuts de l'etat parthe“, *IrAnt* 31, 167–178
Yarshater, E. 1983, „Iranian National History“ in: *CHI* III 1, 359–477
Zadneprovskiy, Y.A. 1994, „The Nomads of Northern Central Asia after the Invasion of Alexander“, Har-matta (ed.) 1994, 457–472
Zadneprovskiy, Y.A. 1997, *Drevnie nomady central'noj Azii (Sbornik Statej)*, St. Petersburg
Zejmal', E. V. 1983, *Drevnie monety Tadžikistana*, Dušanbe

نقشه‌ها



۱- ایران، آسیای مرکزی و استپ‌ها در دوره اشکانیان نخستین (نیمه دوم سده ۳ ق.م.)



۲—امپراتوری اشکانیان و کوچگران در سده اول ق.م.



۳- امپراتوری پارت و همسایگان شمالی و نیز خاوری اش در دوران اشکانیان پسین (سده ۱-۲ ب.م.)

نِسا در دوره اشکانی: پرتوهای تازه در پژوهش

بنویشته آنتونیو اینورنیتزی (تورینو)

ترجمه خشایار بهاری

پژوهشگران تقریباً به اجماع رسیده‌اند که ویرانه‌های [امروزی] نِسا، که از دو مجموعه مجزای محصور (در شرق و غرب روستای امروزی بگیر، در ۱۸ کیلومتری غرب عشق‌آباد) تشکیل شده، همان شهر دوره اشکانی نِسا است که در متون کلاسیک (برای نمونه توسط ایزوودور خاراکسی) به آن اشاره رفته است. گاه به این باور جافتاده شک کرده‌اند؛ زیرا نتوانسته‌اند در آنجا گورهای شاهانه‌ای را بیابند که در نوشته‌های تاریخی درباره نِسا از آن یاد شده است (پیلیپکو ۱۹۸۹a). اما این‌گونه استدلالها بینان چندانی نداشته و هوادار چندانی هم در تأیید خود نیافته است. بی‌گمان کشف [احتمالی] گورهای شاهانه، تأیید چشمگیری بر شناسایی مکان نِسا خواهد بود؛ اما این نبود گواه باستان‌شناسختی، عملاً با نبود دیگر مراکز مدنی مهم در منطقه جبران می‌شود. در خود منطقه عمومی بگیر هم گواه کافی در پیوند مستقیم با پارت‌ها و بویژه با [دودمان] اشکالی یافت شده است؛ چه در نسای قديم، و چه در «نسای جدید» و در حوالی منصور- تپه (ماسون ۱۹۴۹، ۱۹۵۱، ۱۹۵۲، ۱۹۵۳؛ ماسون ۱۹۵۳؛ لاپشین ۱۹۹۰؛ کوشلینکو و دیگران ۱۹۸۹).

پژوهشگران بر این نکته نیز اجماع دارند که این ویرانه‌ها متعلق به نخستین پایتخت اشکانیان است. تا جایی که شواهد باستان‌شناسی امروزی نشان می‌دهد، این ادعا نیز درست است. مهم‌تر از آن این که مجموعه شاهی نسای قديم، براستی تنها مجموعه معماری است که در آن شواهدی غنی در پیوند با دودمان شاهی [اشکانی] یافت شده است. با این همه باید همواره به یاد داشت که داده‌های تاریخی مرتبط با دوره صدر

اشکانی، بسیار اندک است و همان نیز پر از ابهام و مایه سردرگمی است (لوزینسکی ۱۹۵۹؛ شپیمن ۱۹۸۰؛ بیوار ۱۹۸۳؛ فرای ۱۹۸۴؛ وُلسکی ۱۹۹۳). همچنین اگر یکی پنداشت نسای قدیم با «میترادات کرت» درست باشد، پس نسای قدیم همان دژ شاهی راستین بوده، و نه نسای جدید، که نمایانگر شهر است. پی افکنند این دژ شاهانه به زمان رخنه اشکانیان به قلمرو سلوکی تا بابل بازمی‌گردد که با زمان تأسیس امپراتوری مهرداد اول [=میترادات] یکی است. در زمان او، چندین دهه از حضور سیاسی اشکانیان در پارت می‌گذشت.

بنابراین اگر دژ نسای قدیم توسط مهرداد اول پی افکنده شده باشد، نمی‌توانسته است نخستین اقامتگاه شاهی اشکانیان نیز بوده باشد. شاهان مزبور با بنیان‌گذاری قلمرو خود بلاfacسله پس از میانه قرن سوم پ.م.، باید از یک ساختمان موجود به عنوان اقامتگاه خود استفاده کرده و یا بنایی جدید ساخته باشند. سرزمین پارت از زمان هخامنشیان دارای یک مرکزیت دولتی مجهز به یک مجتمع اقامتگاهی بوده که از خدمات رسانی کاملاً مکفی نیز برخوردار بوده است. به دنبال تغییرات سیاسی بوجود آمده پس از اسکندر، دیادوخها و سلوکی‌ها هم باید معیارهای ویژه خود را در حوزه معماری اعمال کرده باشند. باید به یاد داشت که بلاfacسله پیش از پیدایش دولت اشکانی، سرزمین پارت به همت فرماندار خود، آندراؤراس، از دولت سلوکی مستقل شده بود (وُلسکی ۱۹۵۰؛ ۱۹۶۹؛ ۱۹۷۵؛ فرای ۱۹۸۷؛ وُلسکی ۱۹۹۳).

از آنجا که در خاور نزدیک باستان، هر تغییر سیاسی، تغییرات نظری را در حوزه معماری در پی داشته است، هریک از رخدادهای اشاره شده در بالا نیز باید با ساخت بناهای مهم حکومتی همراه شده باشد. بنابراین می‌توان انتظار داشت که در پارت هم، پیش از این یک سنت کاخ‌سازی وجود داشته که در سالهای پیش از آن، نمودی بیش از آنی داشته است [که تا امروز رد آن باقی مانده است]. گرچه ارائه یک نظریه قطعی در این باره ناممکن است، اما این نتیجه‌گیری، به رغم سرشت منفی خود، دست‌کم از این خاصیت برخوردار است که به درک بهتر پیچیدگی و تنوع ویژگیهای فرهنگی بدست آمده در حفاریهای نیسا کمک می‌کند.

حتی اگر نسای قدیم الزاماً در بردارنده نخستین ساختارهای کاخهای اشکانی، داخل چارچوب دیوارهای خود نباشد، باید پذیرفت که این، نخستین و تنها سنده باقی مانده از

معماری سلطنتی اشکانی است که برای ما باقیمانده است. افزون بر این، حفاریهای انجام شده در این مکان، از قدیمی‌ترین و شکوهمندترین آنها توسط M. E. Masson گرفته، تا آخرین آنها توسط V. M. Masson (گرچه نتایج آنها چاپ نشده)، تا حفاریهای تیم عشق‌آباد به رهبری V. N. Pilipko و نیز مسکو به رهبری G. A. Koshelenko، و سرانجام تازه‌ترین حفاریها توسط تیم تورین (با همکاری تیمی به رهبری نگارنده به سال ۱۹۹۰)، همه و همه بر قدمت مجتمع شاهی مزبور صحه گذارده‌اند. نسای قدیم نه تنها قدیمی‌ترین بنای سلطنتی شناخته شده [از دوره اشکانی] است بلکه بر مبنای پژوهشها، عمری بسیار دراز نیز داشته است: استفاده دوباره از استراکن‌ها در سده‌هوم و اول پ.م.، بویژه نشانگر فرمانروایی دولتی شکوفا در نسا، بلافاصله پس از پایان دوره هخامنشی است. همچنین می‌توان مطمئن بود که زندگی متmodern به گونه‌های مختلف، در کل دوره حکومت اشکانیان، در منطقه جریان داشته است.

اما حتی این نتایج قطعی را نمی‌توان دلیلی بر حل معما بینای «جدول زمان‌بندی» شاهکارهای هنری یافته شده در نسا دانست؛ درست به همان‌گونه که نمی‌توان به زمان‌بندی نسبی بنای منفرد آنچا نیز پی‌برد. همگی اینها، موانعی جدی بر سر درک بهتر دلایل وجود چنین شاهکارهای هنری در نسا، و نیز درک اهمیت خود بنای مزبور شمرده می‌شوند. بویژه در حوزه هنر، و در مورد بی‌شمار شاهکارهای هنری یافته شده در نسای قدیم، که مهم‌ترین آنها به صورت اجمالي، اما ناگهانی توسط تیم ماسون چاپ شد و مبنای آن تحلیل «سبکی» است، نمی‌توان به هیچ شاهدی برای رسیدن به یک زمان‌بندی دقیق یا حتی نسبی، حتی در مورد مجسمه‌های گلی دست یافت که زمانی برای تزیین بنای یادمانی بکار می‌رفته‌اند. تأسف ما هنگامی بیشتر می‌شود که به تنوع و فراوانی کارهای هنری، از مجسمه‌های مرمر تا قطعات هنری کوچک متالوژیک، و تا یک گروه استثنایی از ریتونهای عاجی پی‌بریم. با وجود این، یک تحلیل روشمند نظاممند، می‌تواند کار دسته‌بندی دقیق تر آثار منفرد را ممکن سازد که امکان تمرکز بیشتر بر مسائل تاریخی- هنری متناظر با آنها را شدنی می‌کند (نگارنده در حال تنظیم کار مجسمه‌های هنری منفردی است که باید در موزه تاریخی عشق‌آباد قرار داده شوند).

بررسی ژرف‌تر و گسترده‌تر هنر دوره صدر اشکانی در نسای موقعيت ممتاز فرمهای ویژه هنری هلنی، و نیز آموزش‌های ناب هلنی هنرمندان، شامل کنده کاران، مجسمه‌سازان و حتی نقاشان را، آشکار و آشکارتر می‌کند (پیلیپکو ۱۹۸۸؛ ۱۹۹۲). اهمیت فرهنگ هلنی، از همان آغاز مورد توجه پژوهشگرانی چون م. ئی. ماسون و گ. آ. پوگاچنکووا قرار گرفت که به بررسی مجسمه‌ها و ریتونها می‌پرداختند؛ هرچند نتیجه گیریهای آنها اغلب از سرشت «کاهنده» برخوردار بود؛ برای نمونه در مورد مجسمه‌ها، بیشتر آنها را وارداتی پنداشته، و نمادشناسی آنها را تقریباً بطور قطعی، ایرانی دانستند. تحلیل آخر پ. برنارد درباره ریتونها را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که با هدف ارزیابی دوباره جنبه‌های ناب کلاسیک سبک و نمادشناسی این اشیاء، به گونه‌ای موشکافانه در پی نفی انتساب نظم بکاررفته در خلق این آثار، به دربار اشکانی است (برنارد ۱۹۸۵؛ ۱۹۹۱)؛ هرچند نظریه او به دشواری با مقبولیت مواجه خواهد شد.

دیدگاه غیرموجّه منفی و مشکوک در قبال اشکانیان، به گونه‌ای شگفت‌آور در میان پژوهشگران رواج دارد؛ در بین ایران‌شناسان، شاید به دلیل نبود شواهد کافی ریشه گرفته از خود امپراتوری پارت، که به گونه‌ای نشانگر پیوستگی میان هخامنشیان و ساسانیان باشد؛ و در بین باستان‌شناسان، به دلیل چندگونگی فرهنگی کشورهای تابعه اشکانی؛ هرچند دیدگاه مزبور، این حقیقت را نادیده می‌گیرد که دقیقاً همین چندگونگی، یکی از عوامل عظمت فرهنگی و دوام درازمدت شاهنشاهی اشکانی بوده است. از همین رو است که از یکسو، هایدنریش (۱۹۸۸)، به نامیدن «رُدوگونه» به عنوان مجسمه‌ای ساخته شده در خیوس [از جزایر یونانی نشین دریای اژه] توسط آفرودیته آنادیومن اشاره می‌کند؛ و از سوی دیگر، برنارد (۱۹۸۵) تا آنجا پیش می‌رود که به کلی دربار اشکانی را خارج از دربارهای هلنی دوران مزبور قلمداد می‌کند. البته نظریاتی ساده‌تر و مقبول‌تر از اینها نیز وجود دارند. در مورد اول، مبنای وارداتی بودن سنگ [مجسمه]، یک فرضیه معقول است که بنا بر آن، مجسمه مرمر را در پیوند با مجسمه‌های گلی یادمانی سبک ناب یونانی دانسته‌اند و پیش فرض آن، حضور هنرمندان شاغل یونانی در خود نسا است (اینورنیتزی ۱۹۹۴). در مورد دوم، باید دقت کرد که نوشته [یونانی] «استیاس» بر یکی از ریتونها، که خود یکی از دلایل پ. برنارد در یونانی پنداشتن این ظروف گرانبهای است، دیگر یک نوشته منحصر بفرد شمرده نمی‌شود؛ یک کتیبه یونانی دیگر در نسا و در بستری

«یادمانی تر» نیز بدست آمده است. این کتبیه اخیر را باید نوشته شده در خود محل پنداشت، زیرا آن را در نزدیکی صورت شخصی نوشته‌اند که خود بر دیوار مجتمع سلطنتی در نسای قدیم نقاشی شده است (پیلیپکو ۱۹۸۸).

بنابراین یا می‌توان همزبان با برنارد، «استیاس» را کاملاً منطبق بر واژه‌شناسی یونانی تعبیر کرد، و یا هم‌سخن با کوشلنکو (۱۹۶۷)، به تعبیری ایرانی متصل شد؛ گرچه آشنا بی [فرضی] دربار اشکانی با هستیا (Hestia)، الزاماً به معنی شباهت یا تناظر میان آتش ایرانی و هستیا، و پیوند ضمنی آن با مراسم خاکسپاری آن‌گونه که کوشلنکو فرض می‌کند، نیست. با این همه، اشکانیان نخستین را، دست‌کم از زمان مهرداد اول، باید در دنیای هنر هیلنی پنداشت. همچنین می‌توان وجود تأثیر شکل یونانی زندگی، بویژه از راه طراحی داخلی بنها و چیدمان اسباب و اثاث را در دربار نسا و هنگام برگزاری مراسم، بسیار محتمل فرض کرد.

به رغم بازسازی مشهور فضاهای معماری نسا توسط تیم ماسون، که حتی پیش از تکمیل کار میدانی آنان انجام شد، باید بر لزوم ارزیابی دوباره آرایه‌های معماری دربار نسا تأکید کرد. قطعاً می‌دانیم که بناهای یادمانی را با مجسمه‌هایی تزیین می‌کرده‌اند که برای هر وضعیت ویژه ساخته می‌شد، زیرا از جنس گل بودند و بنابراین جابجایی بعدی آنها ناممکن بود. از نقاشی با موضوع‌ها و سبک‌های گوناگون نیز برای این‌گونه تزیینات استفاده می‌شده است. به گونه‌ای معقول می‌توان تصور کرد که مجسمه‌های مرمر را که پس از گذشتن «تاریخ مصرف»، به تالار مریع شکل منتقل کرده‌اند، در آغاز در همان بناهای یادمانی جای داده بودند که به همراه صنایع دستی فلزی و ریتونهای بزرگ عاجی، که بعداً در همان تالار انبار شده‌اند، مجموعه‌ای را برای عظمت بخشیدن هرچه بیشتر به مراسم رسمی سلطنتی تشکیل می‌داده‌اند. با این همه باید گفت آگاهی مستقیمی از الگوی ثبت‌شده تزیین اتفاقهای مجموعه در دست نداریم و نباید هم فراموش کرد که پس از تاراجهای گسترده خزان سلطنتی، تنها بخش بسیار ناچیزی از آنها باقیمانده است که از دید ما چنان نیز چشمگیر می‌نماید.

آثار باقیمانده از اسباب اثاث فلزی، بسیار روشنگرند. بررسی دقیق و روشمند این اشیاء، شامل پیکرکهای آتنا، ارُس، ستارُس، گریفون، عقاب و سیرِن [همگی از اساطیر یونان]، که هریک، زمانی برای تزیین ظروف و دیگر دست-کارهای فلزی بکار

می‌رفته‌اند، نشان می‌دهند که اگر بیشتر آنها را از دید سبک و نمادشناسی، در حوزه دستآوردهای کارگاههای یونانی بدانیم، با این همه در بردارنده گونه‌هایی نیز هستند که نمی‌توان آنها را مستقیماً در پیوند با تولیدات مدیترانه‌ای [شامل یونانی] پنداشت. از این پژوهش، که بزودی توسط نگارنده منتشر خواهد شد، تنها به این «نتیجه‌گیری» اشاره می‌کنیم که به تداخل دستها و ذهنها مربوط بوده و حتی از دیدگاهی کاملاً هلنی نیز، نشانگر تأثیرات محلی آسیای میانه‌ای از دیدگاه کلان، و شاید هم دقیقاً ایرانی شرقی و پارتی-اشکانی باشد.

اما تولیدات مزبور در چارچوب هنر درباره‌ی هرغم گرایشها و برخوردار بودن از وجهه فرهنگی، ساخته‌هایی دست‌ساز با کیفیت بالا هستند که به هر حال از قابلیتهای ایکسپرسیونیستی محدودی برخوردار بوده و در این زمینه نمی‌توانند به پای هنرها یادمانی برسند. در این میان، مجسمه‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند، گرچه در این مورد نیز شاهد تجلی سبک هنر هلنی هستیم: هر دو گونه مجسمه‌های گلی و مرمرین، آشکارا نمایانگر فرهنگ ناب یونانی‌اند که خود، ریشه در فرهنگ کلاسیک قرن چهارم پ.م. داشته، اما همزمان با گرایش‌های معاصر جهان مدیترانه‌ای نیز همخوان است. یک نمونه ناب آن در سبکی بسیار قدیم، بمراتب بر نمونه‌های بی‌روح کمی شده نتو-کلاسیک رومی برتری دارد؛ و نمونه‌ای دیگر، یعنی همان آفرودیته آنادیومین، به خودی خود از سبکی ناب (original) برخوردار است که در جهان مدیترانه‌ای بسیار رواج داشته است: ویژگی سبک مزبور، طرح ویژه نمادشناسی (iconography) و نیز طرح پارچه پوشانده شده بر پاهای خدایانوی [آفرودیته] است.

از دید جزئیات نمادشناسی، همه‌چیز را می‌توان به آسانی در چارچوب مفهوم زیباشناسی قرار داد که در فرم‌های هلنی غلبه داشته‌اند. در نگاه نخست، شخص و سوسه می‌شود از دیدگاهی شرقی، به تعبیر جزئیاتی چون نقش آذرخش بپردازد که برای تزیین کلاه‌خود یافت شده در تالار مربع مورد استفاده قرار گرفته است (پیلیپکو ۱۹۸۹): می‌توان آن را با نقش آذرخشی مقایسه کرد که برای تزیین صندل مجسمه‌های سبک هلنی استفاده می‌شده است؛ آنها را در معابد مرتبط با میترا پرستش می‌کردند که نمونه‌ای از آن، معبد آی خانوم است. نقش میترا را بر سکه‌های یونانی-بانختری، با ویژگیهای زیوس و سرپیس می‌یابیم (بیوار ۱۹۷۹).

با این همه در مورد نسا، نقش آذربخش گرچه از دید مفهومی با زنوس در پیوند است که سلاح او شمرده می‌شود، اما عملاً به مفهوم عام نیروی برتر و عامل پیروزی در میدانهای نبرد بدل شده است. برای نمونه بار دیگر آن را بر نقش سریند فرمانروايان هلنی، کشیده شده بر نقش بر جسته‌های رومی-یونانی بر سنگهای قیمتی می‌یابیم (مثلًا در نقش دوتایی بطليموس دوم و آرسیونو). از نقش روی کلاه‌خود نسا، می‌توان پی بردن که این «جنگ‌افزار» تا شرقی‌ترین نقاط آسیای هلنی شده رسیده بوده است. سرشت جنگی تزیینات روی «گونه» کلاه‌خودها را از روی نمونه دیگر در www.tabarestan.info (ترایتون، نیمه‌خدا) جنگی روایتی تازه از ترایتون آنگوپید (Anguipedē) دیده می‌شود (ترایتون، نیمه‌خدا) جنگی دریاها را در تزیینات روی زره‌ها نیز می‌یابیم). شاید این نماد ویژه ترایتون، مسلح به شمشیر و سپری در دست، در پیوند با یک خدای محلی آسیای میانه باشد (از آنجا که نیمی از تنہ ترایتون به شکل ماهی است، پس این می‌توانسته است نظر اسکیت‌های آسیای میانه را به خود جلب کرده باشد که در فرهنگ آنان، ماهی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است – مترجم).

در هر حال شکی نیست که در همگی موارد با کارهای هنرمندان هلنی آسیای میانه سروکار داریم که البته بی‌گمان، نقوشی از پیکرهای ایرانی را نیز به تصویر کشیده‌اند. این نکته را از طرح لباسها و برخی جنبه‌های صورت آنان می‌توان پی بردن که نشان‌دهنده ویژگیهای مشابه چهره شاهان اشکانی، منقوش بر سکه‌های آنان است (پیلیپکو ۱۹۹۵، ۴). اکنون موضوع هویت این پیکرهای مطرح می‌شود؛ بویژه از آن رو که برخی از آنها لباس یا زره یونانی نیز بر تن دارند؛ حال آنکه شاهان اشکانی در نقوش سکه‌ها، لباس ایرانی پوشیده‌اند. پاسخ به این پرسش، تنها در چارچوب بررسی دقیق این پیکرکها ممکن است که البته کماکان تا حد زیادی منتشر نشده است. اکنون بنظر می‌رسد که چرخه نقوش تزیینی بکاررفته در تالارهای مجتمع نسای قديم، به موازات همان خطوطی پيش رفته است که نقوش متناظر، از آی خانوم تا خالچایان و دلورزین تپه تحول یافته‌اند (برنارد ۱۹۷۳؛ پوگاچنکووا ۱۹۷۱).

در این سیر تحول، چرخه نقوش نسا جایگاه ویژه‌ای دارد، چرا که شاید برای نخستین بار، شکلهای یونانی در موضوع و محتوای ظاهر می‌شوند که نمی‌تواند چیزی جز ایرانی باشد؛ هرچند در وضعیت کنونی پژوهش، نمی‌توان نظریه‌ای دقیق برای تعبیر مجسمه‌های

یافته شده در تالار مریع و مُدَوَّر نسا عنوان کرد. تنها می‌توان به این اکتفا کرد که گویا در حال حاضر، تفاوت آشکار در جنبه‌های کاملاً فنی مجموعه‌های نسا، در مقایسه با چرخه‌های بعدی، مجسمه‌ای بودن آنها در مقایسه با سنگ‌نگاره‌های بعدی است. تفاوتی دیگر نیز از دیدی کلان مشهود است: استادکاران نسایی، از یک حسِ سرشارِ هنری هلنی، اما با آموزش آسیای میانه‌ای، در مقایسه با روح شرقی ترِ آموزش و کارِ استادکاران بعدی برخوردارند که در موضوع، ترکیب و الگوهای کارها دیده می‌شود.

نتیجه آنکه در هنر دودمان اشکانی، شاهد برتری کامل شکل‌های هلنی هستیم که در خدمت خاندان شاهی درآمده است. گ. آ. پوگاچنکووا در بازسازی تزیینات تالار مُدَوَّر [مجتمع نسا]، نقش مجموعه‌ای از خدایان مُلْهَم از افریزهای ریتونهای عاجی را در فضاهای بین ستونهای بزرگ قرار داده است (۱۹۵۸، تصویر زنگی مقابل صفحه ۱۰۴). بعید است در تالار مُدَوَّر، شمار مجسمه‌ها به اندازه‌ای باشد که در بازسازی او آمده است؛ ضمن این‌که موضوع مجموعه بازسازی شده در کنار هم، مبهم به نظر می‌رسد. همچنین به دشواری می‌توان از باقیمانده‌هایی این اندازه ناچیز، به یک نتیجه‌گیری قطعی درباره شمار مجسمه‌ها در طولی معین از دیوارها رسید. در تالار مریع شکل، و بر مبنای اندک مقالات چاپ شده، حداقل می‌توان به حضور پیکرک افرادی بالباسهای دوره کلاسیک، لباسهای نظامی، و سرانجام لباسهای ایرانی اشاره کرد. اما دقیقاً همین ارتباط آنها با فضاهای این تزیینات معتمد نیست، بنگرید به اینورنیتزی ۱۹۹۱^b؛ ۱۹۹۵^c). این موضوع، شخص را به تصور محتوایی ایرانی و نه هلنی برای مجسمه‌ها رهنمون می‌سازد؛ گرچه آنها را بر مبنای الگوهای مُلْهَم از سبک هلنی ساخته‌اند.

اگر هنر درباری نسا، محصول گزینشی آگاهانه از سوی یونانیان مسلط [بر قلمرو کشور] و یا معین شده از سوی مهرداد اول بوده باشد، اما از سوی دیگر، معماری نسا تنها پیوند محدودی با معماری دربار هخامنشی دارد که البته بار دیگر مایه شگفتی نیست، چرا که صد و پنجاه سال میان پایان حکومت هخامنشی و پی افکنندن نسا توسط مهرداد اول، فاصله بوده است. بنابراین چندین نسل، زمان ساخت مجتمع نسا را از بنای کاخهای احتمالی ساتراپهای آسیای میانه [از دوره هخامنشی] جدا می‌کرده است. این کاخها البته

قطعاً وجود داشته و از مراکز مهم فرهنگی نیز بوده‌اند و شاید هم بعد‌ها مورد استفاده قرار گرفته و بنابراین می‌توانسته‌اند منشأ الهام قرار گرفته بوده باشند.

اما در موضوع معماری، توان قضاوت مابر مبنای بسیار غیرقطعی استوار، و در معرض محدودیت بسیار نیز هست: نخست به دلیل نبود گواه معماری کاخها در خود پارت از دوره پیش از اشکانی و سپس در خود دوره مزبور، و دوم، شکاف بزرگ در داشت ما از معماری کاخها در خود دوره هلنی (لوتر ۱۹۸۶؛ نیلسن ۱۹۹۴). این دومی نه تنها برای جهان مدیترانه‌ای، که برای آسیای هلنی شده نیز از همیت بالایی برخوردار است؛ زیرا دربارهای بزرگ هلنی، مانند بطالمه و سلوکی‌ها، الزاماً با این مسئله رویرو بوده‌اند که چگونه در برابر مردم کشورهای تابعه، و نیز مصالح سیاست داخلی، به نمایش قدرت شاهانه خود از راه ساخت کاخهای سلطنتی اقدام کنند تا دست‌کم بتوانند دستاوردهای قابل مقایسه‌ای با اسلاف بزرگ خود، مانند فرعونها، بابلیان، یا هخامنشیان ارائه دهند. در این میان شاید تنها کاخ باختری آی خانوم (برنارد ۱۹۷۳) بتواند نشانه‌هایی از چگونگی فرمانروایی سلوکیها بر قلمرو خود از سلوکیه دجله و سلوکیه آنتیوخ را فراهم آورده؛ زیرا [برای نمونه]، ویژگیهای فراتراکای تخت جمشید [از دوره پس از هخامنشی] بیش از آن از وضعیت محلی متأثر بوده است (ویزهافر ۱۹۹۴).

بنابراین مهرداد اول احتمالاً برای معماری دژ خود در نسا، در پی الهام گرفتن و برداشت ایده‌ها از جهات مختلف بوده است که در دسترس ترین آنها، کاخهای سلوکی و پیش-اشکانی به عنوان مدل بوده‌اند [که البته هنوز بر ما ناشناخته‌اند]. یکی از اندک مواردی که منشأ الهام را بی‌چون و چرا آشکار می‌کند، تصمیم آشکار [سازنده] در تزیین بنای خشتشی یادمانی است که به سبک یونانی مزین شده‌اند. فرمهای تزیین معماری نیز آشکارا طرحهای هلنی هستند که حتی از دید فنی نیز، از جهان سلوکی الهام گرفته شده است (نگارنده، ۱۹۹۵c). با این همه، صرف نظر از ستونها و سرستونها، که در هر حال از انعطاف بسیار بالایی بسته به شرایط برخوردارند، همه‌چیز در قاموصی جدید، به گونه‌ای غنی تحول یافته است، که برای نمونه می‌توان به میتوپها (metopes) اشاره کرد [فاصله میان تزیینات سه ترکی گچ‌کاری در معماری سبک دوریک، که اغلب با مُبَتَّکاری و نقوش بر جسته گل پر شده است – مترجم]. این «دستور کار» تزیین جدید، ابداعی دست اول و

بسیار سازگار با طرح کلی از کار درآمده است که روح ساختاری یونانی دیگر در آن جایی ندارد.

آرایه مجتمع نسای قدیم، که بنظر می‌رسد مجموعه‌ای از چند بنای منفرد نه چندان بزرگ باشد، نمایانگر یک ذهنیت معماری شفاف و کاملاً به سامان است که از یک دید، یادآور آرایه‌های پاسارگاد و تخت جمشید است: با این تفاوت که بجای گسترش بنها در فضایی وسیع [پاسارگاد]، بناهای نسا را بسیار نزدیکتر به هم، و با سطوحی متفاوت در کنار هم ساخته‌اند که یادآور [صفه مستقل] کاخ داریوش [بر روی صفة تخت جمشید] است. اما این شباهتها را باید چندان جدی گرفت؛ مستقل از این که بنها را همزمان یا در مراحل مختلف ساخته باشند، آنها را با مجموعه‌ای نسبتاً پیچیده و ابتکاری از دالانها به هم مرتبط کرده‌اند که نهایتاً برگرفته از معماری هخامنشی و سلوکی در آسیای میانه است (این دالانها از ویژگیهای بنیادین مجتمعهایی چون کاخ [محوطه] آی خانوم است. با این همه، استفاده از آنها محدود به آسیای میانه نیست؛ Lecuyot, 1993). نقش عناصر طبیعی مشهود [=باغ و درختان] در پاسارگاد را نیز نمی‌توان مستقیماً با نسا مرتبط کرد؛ که ظاهراً از بازسازی زمینهای گسترده اطرافی فرورفتگی بزرگ مرکزی استنباط می‌شود که بناهای یادمانی را برابر آن بنا کرده‌اند. حتی بنظر می‌رسد طرح نهایی این مجموعه، تقریباً مستقل از طرحهای اولیه هخامنشی [مانند پاسارگاد] باشد و بنابراین به آسانی نمی‌توان مدعی الگوبرداری از جایی دور یا نزدیک برای ساخت مجتمع نسا شد که از تأثیری ریشه‌ای نیز برخوردار بوده باشد.

اما شاید بنایی که بیش از همه با معماری شاهانه هخامنشی مرتبط بنظر می‌رسد، تالار مربع شکل باشد و آن، به دلیل رابطه میان فضای وسیع مرکزی و فضاهای دور و پر است. اما در اینجا فضای مرکزی متناسب با صحنه وسیع آن است، و به رغم نمونه‌هایی چون دهانه غلامان [در سیستان]، معماری آسیای میانه از غنای ویژه خود برخوردار است که از روایتهای گوناگون موجود بر مبنای همین طرح عام بر می‌آید: این خود ریشه‌ای بمراتب دورتر از دوره هخامنشی داشته و خبر از وجود یک سنت دقیق معماری می‌دهد (Hiebert, 1994). تالار مربع نسا در آخرین تحلیلهای تکرار طرحهای نمونه‌ای هخامنشی نیست که بازترین آنها را در تخت جمشید می‌یابیم. همچنین معماری نسا، در موضوع حجم و فضا، نشانی از ویژگیهای غنی با خود ندارد که بتوان وجه اشتراکی با معماری درباری

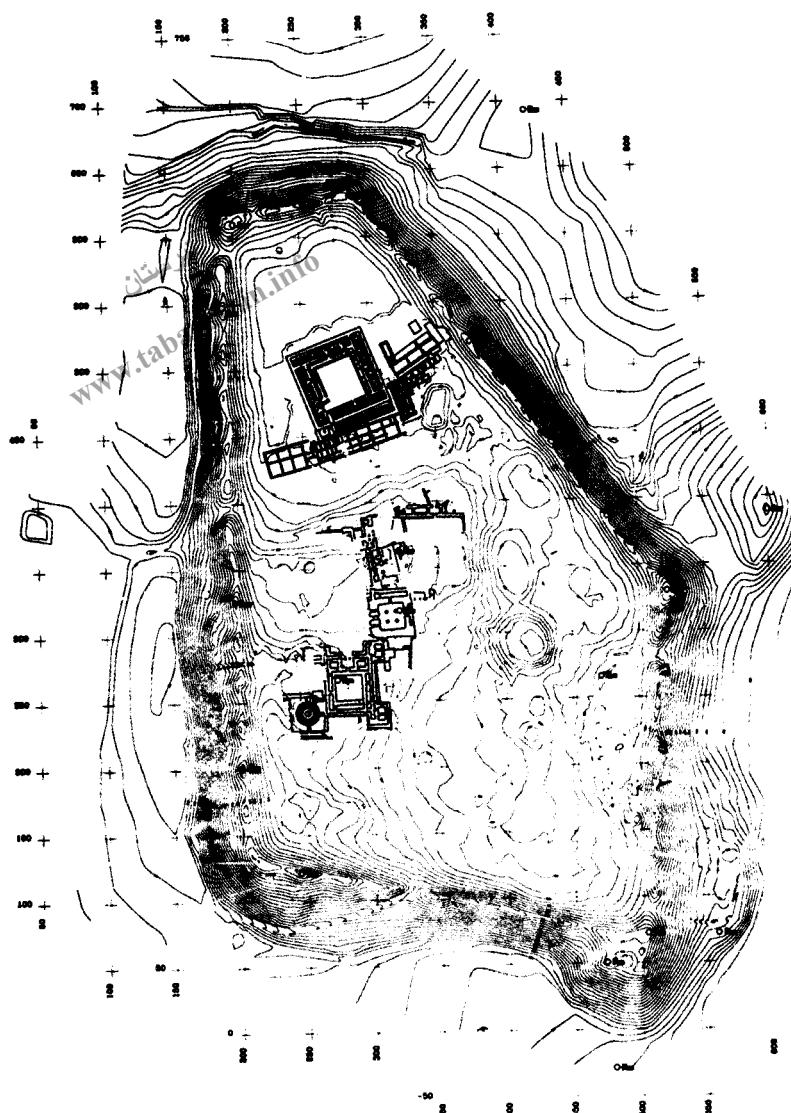
هخامنشی در آن یافت. اهمیت سنت معماری بومی را، گ. آ. پوگاچنکووا در بازسازی خود از سقف تالار نمایانده است (۱۹۵۱b). طرح آرایه برج-معبد، با زیرساختهای سیبری که ظاهراً بنایی کوچک را حمایت می‌کند نیز، دارای هیچگونه همتایی در زمان خود یا پیش از آن نیست.

سرانجام باید گفت تالار مدور نیز از هیچیک از معماریهای درباری هخامنشی یا سلوکی الهام نگرفته است؛ حتی اگر بدانیم تالارهای مدور در کاخهای هلنی، حتی در خود مقدونیه (در ورجینا) رواج داشته‌اند. ساختار بنا، بمنطقی کاملاً متفاوت از تفکر معماری استوار است؛ چرا که دایره و طاق قوسی را درون فضایی مربعی و جدا از آن درآورده‌اند. بازسازی طراحی داخلی که توسط آرسینوئیون ساموتراس (Arsionoeion of Samothrace) به پوگاچنکووا پیشنهاد شده است، پذیرفتی نیست؛ زیرا بررسی دقیق معماری و اندازه‌گیری دقیق ثابت می‌کند که طرح راستین فضای درونی، گرچه از اشکال هندسی الهام گرفته، نه بر مبنای نیمکره استوارشده بر استوانه، که بر طاق قوس پیوسته با مقطع بیضوی استوار است که مستقیماً از سقف آغاز می‌شود؛ این شکل خود به خود وجود ستونهای سنگین ساخته شده از آجر پخته را متنفسی می‌کند.

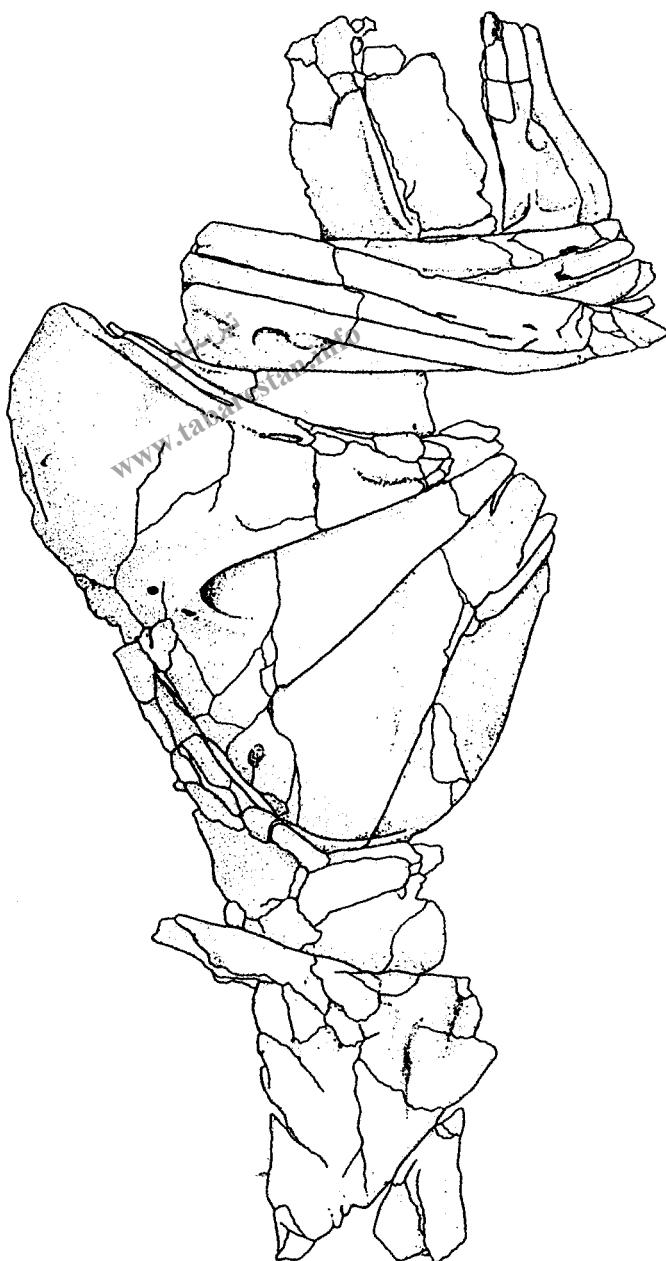
اما بویژه جزئیات را می‌توان مستقیماً با معماری هخامنشی مرتبط دانست: یعنی کاربرد سنگهای تخت، ستونهای چوبی، و شالی ستونهای چنبه‌ای سوارشده بر پایه‌های پله‌دار (پوگاچنکووا ۱۹۵۸: ۶۲). افزون بر این، باید تأکید کرد که تداوم سنت سنگ‌تراشی هخامنشی را، چه در فن کار و چه در گزینش فرمها می‌یابیم؛ گرچه باید یادآور شد که در بیشتر بخش‌های یادمانی دژ، نشانی از پیاده کردن الگوهای هخامنشی دیده نمی‌شود که در عوض، آنها را بر مبنای نمونه‌های یونانی و با ستونهایی با چیدمان آجر پخته و سرستونهای صورتکوار کوربیتی تزیین کرده‌اند. البته همین کار را نیز در بخش‌های ظاهرآ کم‌همیت‌تر، و در پیوند با آیین رسمی [حکومتی] انجام داده‌اند. بنابراین باید گفت معماری نسا، در مقایسه با معماری هخامنشی و هلنی، اساساً جدید شمرده می‌شود و می‌توان آن را محصول اندیشه‌ای خلاق پنداشت که از دل ستنهای بارور محلی رشد کرده است؛ هرچند این سنت کماکان تقریباً به طور کامل بر ما ناشناخته است: در هر حال سنت مزبور، به صورت ویژگهایی [معماری] با ریشه‌گوناگون نمود یافته و تلاشی آگاهانه برای

ساخت یک مجتمع درباری به عمل آمده است تا نیازهای فوری یک امپراتوری نوپا را برآورده کند.

در پایان و به عنوان نتیجه گیری می‌توان گفت، وضعیت کنونی تحقیقات درباره نسای دوره اشکانی، نشان‌دهنده دشواریهای بزرگی در تعبیر شواهد موجود، در فهم مفاهیم هنری، و نیز در طبقه‌بندی دقیق آشکال معماری است؛ اگرچه همان داده‌های موجود بسیار غنی و متنوع هم هستند که همین، همزمان بر دشواری کار افزوده است. اغلب به دشواری می‌توان داده‌ها را در بستری ویژه در گذشته قرار داد که خود آن بر ما ناشناخته است. شواهد بدست آمده در نسا کماکان بسیار ایزوله است، زیرا پژوهش‌های باستان‌شناسی در نواحی شرقی آسیای میانه، مانند باختر و سُعد، بیشتر از نواحی غربی آن، مانند مرگیانه و پارت پیشرفت کرده است. بررسی ژرفی که نسا شایسته آن هم هست، از یک‌سوی گمان از انتشار نتایج پژوهش‌های قدیم و جدید مُتَّفَع خواهد شد، و از سوی دیگر، نیازمند تداوم پژوهشها با استفاده از شیوه‌های نوین نخستین است.



اسنای قدیم: پلان کلی بناهای روی دز



۲-نسای قدیم: قطعات مجسمه‌گلی، از تالار مدور

کوته نوشت

AA	Archäologischer Anzeiger
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
BiOr	Bibliotheca Orientalis
CII	Corpus Inscriptionum Iranicarum
DAFA	Délégation Archéologique Française en Afghanistan
EPRO	Études Préliminaires aux Religions Orientales dans l'Empire Romain
JA	Journal Asiatique
JuTAKE	Južno-Turkmenistanskoy arheologičeskoy kompleksnoj ekspedicii
SA	Sovetskaja Arheologija
VDI	Vestnik Drevnej Istorii

كتاب شناسی

- Andronicos, M. 1984, *Vergina. The royal tombs and the ancient city*, Athènes
- Bernard, P. 1970, „Sièges et lits en ivoire d'époque hellénistique en Asie Centrale“, *Syria* 47, 327–343
- Bernard, P. (Ed.) 1973, *Fouilles d'Aï Khanoum, I. (Campagnes 1965, 1966, 1967, 1968)* (Mémoires de la DAFA, XXI), Paris
- Bernard, P. 1985, „Les rhytons de Nisa. I. Poétesses grecques“, *Journal des Savants*, 25–118
- Bernard, P. 1991, „Les rhytons de Nisa: à quoi, à qui ont-ils servi?“, *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique. Sources écrites et documents archéologiques*, ed. Bernard, P./Grenet F., Paris, 31–38
- Bickerman, E.J. 1966, „The Parthian Ostracon No.1760 from Nisa“, *BiOr* 23, 15–17
- Bivar, A.D.H. 1979, „Mithraic Images of Bactria: Are They Related to Roman Mithraism?“, *Mysteria Mithrae* (EPRO, 80), ed. Bianchi, U., Leiden, 741–750
- Bivar, A.D. H. 1983, „The Political History of Iran under the Arsacids“, *The Cambridge History of Iran, vol.3(1): The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*, ed. Yarshater, E., Cambridge, 21–99
- Chaumont, M.L. 1968, „Les ostraca de Nisa. Nouvelle contribution à l'histoire des Arsacides“, *JA* 256, 11–35
- Chaumont, M.L. 1971, „Etudes d'histoire parthe. I. Documents royaux à Nisa“, *Syria* 48, 143–164
- Chuvin, P. 1991, „Fêtes grecques sur les rhytons de Nisa“, *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique. Sources écrites et documents archéologiques*, ed. Bernard, P./Grenet, F., Paris, 23–29
- Coxon, P.W. 1973, „The Nisa Ostraca: Ur-ideographic Texts“, *Acta Antiqua* 21, 185–204
- Debevoise, N.C. 1938, *A Political History of Parthia*, Chicago
- De Callatay, F. 1994, *Les tétradrachmes d'Orodès II et de Phraate IV. Étude du rythme de leur production monétaire à la lumière d'une grande trouvaille* (Studia Iranica, Cahier, 14), Paris

- D'jakonov, I.M./D'jakonov, M.M./Livšic, V.A. 1951, „Dokumenty iz Drevnej Nisy“, *Materialy JuTAKE 2*, Moskva-Ašhabad, 21–65
- D'jakonov, I.M./D'jakonov, M.M./Livšic, V.A. 1953, „Parfjanskij arhiv iz Drevnej Nisy“, *VDI 4*, 114–130
- D'jakonov, I.M./Livšic, V.A. 1956, „O jazyke dokumenta iz drevnej Nisy“, *VDI 4*, 100–112
- D'jakonov, I.M./Livšic, V.A. 1960, *Dokumenty iz Nisy I v. do n.e. Predvaritel'nye itogi raboty*, Moskva
- Diakonoff, I.M./Livšic, V.A./MacKenzie, D.N. 1976, 1977, 1979, *Parthian Economic Documents from Nisa* (CII, II:2), 3 vols., London
- D'jakonov, M.M. 1954, „Nadpisi na parfjanskikh pečatjah iz Drevnej Nisy“, *VDI 4*, 169–173
- Frye, R.N. 1984, *The History of Ancient Iran*, München
- Frye, R.N. 1987, „Andragoras“, *Encyclopaedia Iranica*, ed. Yarshafer, E., vol. II, London/Boston/Henley, 26
- Gabutti, A./Mollo, P. 1996, „The Italian Excavations in Old Nisa“, *Mesopotamia XXXI*, 127–143
- Gall, H. von 1990, *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch-beeinflussten Kunst parthischer und sassanidischer Zeit* (Teheraner Forschungen, VI), Berlin
- Grenet, F. 1991, „Mithra au temple principal d'Aï Khanoum?“, *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique. Sources écrites et documents archéologiques*, ed. Bernard, P./Grenet, F., Paris, 147–151
- Gubaev, A./Košelenko, G.A. 1970, „Issledovanie parfjanskogo svyatilišča Mansur-depe i rannesrednevekovogo zamka Ak-depe“, *Karakumskie drevnosti 3*, 89–104
- Gullini, G. 1964, *Architettura iranica dagli Achemenidi ai Sasanidi. Il «palazzo» di Kuh-i Khwagia (Seistan)*, Torino
- Gutlyev, G./Invernizzi, A. 1993, *Nisa. Crossroads of Civilizations*, Firenze
- Heermann-Trömel, V. 1980, *Studien zur Makedonischen Palastarchitektur*, Phil Diss., Erlangen
- Heidenreich, R. 1988, „Griechisches aus Turkmenien“, AA, 81–85
- Hiebert, F.T. 1994, *Origins of the Bronze Age Oasis Civilization in Central Asia* (American School of Prehistoric Research Bulletin, 42), Cambridge/Mass.
- Hoepfner, W./Brands G. (Eds.) 1996, *Basileia. Die Paläste der hellenistischen Könige. Int. Symposium in Berlin 1992*, Mainz
- Invernizzi, A., 1991a, „De Hatra à Aïrtam: frises aux musiciens“, *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique. Sources écrites et documents archéologiques*, ed. Bernard, P./Grenet, F., Paris, 39–48
- Invernizzi, A. 1991b, „Terrakotovye elementy arhitekturnogo dekora v ellenizirovannoj Azii“, *Merv drevnej i srednevekovoj istorii vostoka*, Ašhabad, 30–31
- Invernizzi, A. 1992a, „New Archaeological Research in the Round Hall of Old Nisa“, *Meždunarodnaja konferencija Srednjaja Azija i mirovaja civilizacija*, tezisy dokladov, Taškent, 60–63
- Invernizzi, A. 1992b, „Review of v. Gall 1990“, *Mesopotamia XXVII*, 251–257
- Invernizzi, A. 1994 [1996], „Die hellenistischen Grundlagen der frühparthischen Kunst“, *AMI 27*, 191–203
- Invernizzi, A. 1995a, „The Jupiter Statuette from Veh Ardashir and the Iconographical Repertoire of 3rd Century Mesopotamia“, *Iranica Antiqua XXX*, 23–53
- Invernizzi, A. 1995b, „Review of Michel 1995“, *Mesopotamia XXX*, 313–315
- Invernizzi, A. 1995c, „Corinthian Terracotta Assembled Capitals in Hellenized Asia“, *In the Land of the Gryphons. Papers on Central Asian Archaeology in Antiquity*, ed. Invernizzi, A. (Monografie di Mesopotamia, V), Firenze, 3–12
- Invernizzi, A. 1996a, „Review of De Callataj 1994“, *Mesopotamia XXXI*, 299–300
- Invernizzi, A. 1996b, „Archaeological Research in Old Nisa, 1990–1994“, *La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X secolo, Roma, Accademia dei Lincei, 9–12 Novembre 1994*, Roma, 237–249
- Invernizzi, A. 1998, „New Archaeological Research in Old Nisa, 1990–1991“, *The Art and Archaeology of Ancient Persia*, ed. Curtis, V.S./Hillenbrand, R./Rogers, J.M., London/New York, 8–13
- Invernizzi, A. forthcoming, *Sculpture di metallo da Nisa. Cultura greca e cultura iranica in Parthia*
- Invernizzi, A./Košelenko, G.A. 1990, „Soviet-Italian Excavations in Old Nisa (Season 1990)“, *Mesopotamia XXV*, 47–50
- Khlopin, I. 1977, „Die Reiseroute Isidors von Charax und die oberen Satrapien Parthiens“, *Iranica Antiqua 12*, 117–165
- Košelenko, G.A. 1967, „Grečeskaja nadpis' na parfjanskom ritone“, *VDI 2*, 167–170

- Košelenko, G.A. 1977, *Rodina Parfjan*, Moskva
- Košelenko, G.A. (Ed.) 1985, *Drevnejsie gosudarstva Kavkaza i Srednej Azii*, Moskva
- Košelenko, G.A. 1996, „Review of Hiebert 1994“, *Mesopotamia XXXI*, 315–318
- Košelenko, G./Lapšin, A./Novikov, S. 1989, „Mansur-depe Excavations“, *Bulletin of the Asia Institute III*, 45–52
- Krašeninnikova, N.I. 1960, „K voprosu o vzaimosvazi «kruglogo xrama» s tak nazyvaemo «bašnej» Staroj Nisy“, *Izvestija Ak.Nauk Turkm.SSR* 4, 38–45
- Krašeninnikova, N.I. 1963, „Otval bitoj tary serediny I v.do n.e. iz vinoхranilišč Staroj Nisy“, *Izvestija Ak.Nauk Turkm.SSR* 5, 93–98
- Krašeninnikova, N.I. 1978, „Nekotorye nabljudenija na nekropole Parfavnisy“, in *Arheologija i istorija Srednej Azii*, Ašhabad, 115–127
- Krašeninnikova, N.I./Pugačenkova, G.A. 1964, „Kruglyj hram parfjanskoy Nisy“, *SA* 4, 119–135
- Kuraeva, L.A. 1969, „Srednevekovaja privoznaja kamennaja utvar' iz Merva i Nisy“, *Materialy po arheologii Merva* (Trudy JuTAKE, XIV), Ašhabad, 217–226
- Lapšin, A.G. 1990, „Dva portreta iz Mansur-depe“, *SA* 4, 223–230
- Lauter, H. 1986, *Die Architektur des Hellenismus*, Darmstadt
- Lecuyot, G. 1993, „Résidences hellénistiques en Bactriane, résidences parthes en Iran et en Mésopotamie. Diffusion ou communauté d'origine?“, *North Akkad Project Reports* 8, 31–45
- Lemmlejn, G.G., 1958, „Fragmenty kamennyykh izdelij iz raskopok v Staroj Nise“, *Materialy po istorii drevnej tehniki južnogo Turkmenistana* (Trudy JuTAKE, VIII), Ašhabad, 381–389
- Litvinskij, B.A./Pičikian, I.R. 1995, „River-deities of Greece Salute the God of the River Oxus-Vakhsh. Achelous and the Hippocampess“, in *In the Land of the Gryphons. Papers on Central Asian Archaeology in Antiquity*, ed. Invernizzi, A. (Monografie di Mesopotamia, V), Firenze, 129–149
- Livshits, V.A. 1977, „New Parthian Documents from South Turkmenistan“, *Acta Antiqua* 25, 157–185
- Livshits, V.A./Nikitin, A.B. 1994, „Parthian and Middle-Persian Documents from South Turkmenistan. A Survey“, *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia* 1:3, 312–323
- Lozinski, B.Ph. 1959, *The Original Homeland of the Parthians*, ‚s-Gravenhage
- Malizia, R. 1994, „L'attività dei regi ispettori degli scavi e monumenti di Terracina“, Grossi, V./Malizia, R./Pasquali, M.I./Innico P.C., *Antichità e Belle Arti a Terracina. La gestione dei beni culturali fra il 1870 e il 1915 nei documenti dell'Archivio centrale dello Stato*, Terracina
- Masson, M.E. e.a. 1949, „Reports“, *Trudy JuTAKE* I, Ašhabad, 5–259, 326–331, 373–421
- Masson M.E. e.a. 1951, „Reports“, *Trudy JuTAKE* II, Ašhabad, 31–36, 55–70, 105–168, 413–448
- Masson, M.E. 1953, „Novye arheologičeskie dannye po istorii rabovladel'českogo občestva na territorii Južnogo Turkmenistana“, *VDI* 1, 143–160
- Masson M.E. 1955, „Kratkaja hronika polevyh rabot Jutake za 1948–1952 gg.“, *Trudy JuTAKE* V, Ašabad, 198–245
- Masson, M.E. 1974, „Kratkaja hronika polevyh rabot Jutake 1953–1954 gg.“, *Materialy po arheologii Merva* (Trudy JuTAKE, XV), Ašhabad, 288–290, 302–303
- Masson, M.E. 1978, „Kratkaja hronika polevyh rabot Jutake za 1955–1957 gg.“, *Materialy po arheologii Merva* (Trudy JuTAKE, XVI), Ašhabad, 119, 142–143
- Masson, M.E./Pugačenkova, G.A. 1954, „Ottiski parfjanskikh pečatej iz Nisy“, *VDI* 4, 159–169
- Masson M.E./Pugačenkova, G.A. 1956, „Marmornye statui parfjanskogo vremeni iz Staroj Nisy“, *Ezegodnik Instituta Istorii Iskusstva* 7, 460–489 (Summary in *Bibliotheca Classica Orientalis*, 7:4 [1962], 219–222)
- Masson, M.E./Pugačenkova, G.A. 1956–1959, *Parfjanskie ritony Nisy* (Trudy JuTAKE, IV), Moskva/Ašabad (*The Parthian Rhytons of Nisa*, Firenze 1982)
- Michel, S. 1995, *Der Fisch in der skythischen Kunst. Zur Deutung skythischer Bildinhalte*, Phil. Diss. Hamburg 1994, Frankfurt a.M. e.a.
- Nielsen, I. 1994, *Hellenistic Palaces* (Studies in Hellenistic Civilization, 5), Aarhus
- Nikitin, A.B. 1993/94, „Parthian Bullae from Nisa“, *Silk Road Art and Archaeology* 3, 71–79
- Oppermann, M. 1968, „Beiträge zur parthischen Sakral- und Festungsarchitektur am Beispiel der Grabungsergebnisse in Nisa“, *Wiss. Zeitschrift der Universität Halle*, XVII, 68, G, Heft 6, 8, 43–110

- Oxus 1989, Oxus. 2000 Jahre Kunst am Oxus-Fluss in Mittelasien, Catalogue to the Exhibition Zürich*
Oxus 1993–1994, Oxus. Tesori dell'Asia Centrale, Catalogue to the Exhibition Rome
- Pilipko, V.N. 1988, „Die Reiter von Nissa“, *Wissenschaft in der UdSSR* (Akademie der Wissenschaften der UdSSR) 1, 50–55
- Pilipko, V.N. 1989a, „K voprosu o lokalizacii Parfavnisy“, *Izvestija Ak.Nauk Turkmenskoj SSR* 2, 17–25
- Pilipko, V.N. 1989b, „Golova v šleme iz Staroj Nisy“, *VDI* 3, 171–177
- Pilipko, V.N. 1991, „Una testa con elmo da Nisa Vecchia“, *Mesopotamia* 26, 155–164
- Pilipko, V.N. 1992, „Rospisi Staroj Nisy“, *Međunarodnaja konferencija Srednjaja Azija i mirovaja civilizacija*, tezisy dokladov, Taškent, 113–115
- Pilipko, V.N. 1995, „Clay Sculptures from Nisa“, *In the Land of the Gryphons. Papers on Central Asian Archaeology in Antiquity*, ed. Invernizzi, A. (Monografie di Mesopotamia, V), Firenze, 13–21
- Pilipko, V.N. 1996, *Staraja Nisa. Zdenie s kvadratnym zalom*, Moskva
- Pugačenkova, G.A. 1951a, „Arhitektura sredneaziatskoj antičnosti“, *VDI* 4, 185–199
- Pugačenkova, G.A. 1951b, „Rekonstrukcija «Kvadratnogo Zala» parfjanskogo ansambla Staroj Nisy“, in: *Trudy JuTAKE*, II, Ašhabad, 143–146
- Pugačenkova, G.A. 1952, „K harakteristike krepostnoj arhitektury Staroj Nisy“, *Izvestija Ak.Nauk Turkm.SSR* 1, 16–21
- Pugačenkova, G.A. 1953, „Hram i nekropol' v partjanskoy Nise“, *VDI* 3, 159–167
- Pugačenkova, G.A. 1958, *Puti razvitiya arhitektury Južnogo Turkmenistana pory rabovladeniya i feodalizma* (Trudy JuTAKE, VI), Moskva
- Pugačenkova, G.A. 1967, *Iskusstvo Turkmenistana*, Moskva
- Pugačenkova, G.A. 1969, „Trón Mitridata I iz parfjanskoy Nisy“, *VDI* 1, 161–171
- Pugačenkova, G.A. 1971, *Skul'ptura Halcajana*, Moskva
- Pugačenkova, G.A. 1978a, „K interpretacii i tipologii nekotoryh arhitekturnyh pamjatnikov Merva i Nisy“, in: *Materialy po arheologii Merva* (Trudy JuTAKE, XVI), Ašhabad, 16–30
- Pugačenkova, G.A. 1978b, *Les trésors de Dalverzine-tépé – Hudožestvennaja sokrovišča Dal'verzina*, Leningrad
- Serrato, U. 1966, „L'edificio sacro di Dahan-i Ghulaman (Sistan)“, *La Persia e il mondo greco-romano*, Roma, 457–470
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt
- Schmidt, E. 1994, *Katalog der antiken Terrakotten, Teil I, Die figürlichen Terrakotten*, Martin-von-Wagner-Museum der Universität Würzburg, Mainz
- Schoff, W.H. 1914, *Parthian Stations by Isidore of Charax*, London (rep. Chicago 1975)
- Semenov, A.A. 1955, „K istorii goroda Nisy v XII v.“, in: *Trudy JuTAKE* V, Ašhabad, 109–129
- Sznycer, M. 1955, „Ostraca d'époque parthe trouvés à Nisa“, *Semita* 5, 65–98
- TJuTAKE VIII 1958, „Stroitel'nye materialy arhitekturnyh pamjatnikov Nisy“, *Materialy po istorii drevnej tekhniki južnogo Turkmenistana* (Trudy JuTAKE, VIII), Ašhabad, 39–58
- TJuTAKE XVII 1980, „Kratkaja hronika polevych rabot Jutake 1958 g.“, *Kul'tura Turkmenii v srednie veka* (Trudy JuTAKE, XVII), Ašhabad, 138–140
- Trésors des empereurs d'Autriche 1994, *Trésors des empereurs d'Autriche. Les collections d'antiquités grecques et romaines du Kunsthistorisches Museum*, Vienne, Catalogue to the exhibition, Québec
- Weber, D. 1974, „Zur Interpretation der Pahlavi-Ostraca“, *Mémorial J. De Menasce*, ed. Gignoux Ph./Tafazzoli A., Louvain, 227–233
- Wiesehöfer, J. 1994, *Die „dunklen Jahrhunderte“ der Persis. Untersuchungen zu Geschichte und Kultur von Fārs in frührömischer Zeit (330–140 v.Chr.)* (Zetemata, 90), München
- Wolski, J. 1950, „Le problème d'Andragoras“, *Serta Kazaroviana, Bull. Inst. Arch. Bulg.* 16, 111–114
- Wolski, J. 1969, „Das Problem des Andragoras“, *Der Hellenismus in Mittelasien*, hg. v. Altheim, F./Rehork, J., Darmstadt, 275–280
- Wolski, J. 1975, „Andragoras était-il iranien ou grec?“, *Studia Iranica* 4, 159–169
- Wolski, J. 1993, *L'empire des Arsacides* (Acta Iranica, 32), Louvain
- Zeimal, E. forthcoming, „Andragoras and the So-called Arsacid Era“, *Ancient Iran and the Mediterranean World*, Proceedings of the Colloquium Crakow, 3rd–5th September 1996

۳

لباس و پوشش سر در دوره اشکانیان

* نوشتة و ستا سرخوش کرتیس

ترجمه فرید جواهر کلام

ویراستار آرزو رسولی (طالقانی)

مطالعات ما، درباره لباس اشکانیان – از جمله پوشش سر – فقط درباره مردان است، زیرا اکثریت زنان دوران اشکانی که در آثار هنری نشان داده شده‌اند یا لباس یونانیان را دربر کرده‌اند یا برهمه و نیمه‌برهمه هستند.

لباس مرد اشکانی در درجه اول تشکیل شده است از بالاپوش و شلوار، همان‌گونه که در سکه‌های دوره ارشک و مجسمه‌ها یا سایر یافته‌های باستان‌شناسی دیده می‌شوند (نک Pls.I-IV)، شلوار اشکانیان بلند و بالاپوش – مانند پیراهن یا قبا – آستین‌بلند بوده و کمربندی روی آن بسته می‌شده است. انواع دیگر آن نیز مانند کت آستین‌بلند مشاهده شده است. بر روی نقش سکه‌ها، این کت آستین‌بلند بر روی شانه‌های صاحب‌شش آویزان است (Pl.IIa, d, j-k, m-o). مجسمه‌ها و سنگ‌تراشی‌های برجسته قرن دوم و آغاز قرن سوم میلادی، طرز پوشیدن این لباسها را نشان می‌دهند، که دستها کاملاً درون آستینها می‌روند.^۱ در اوخر دوران اشکانیان، لباسهای دیگری باب شده بود، آنها عبارت بود از لباده و شنل که روی لباسهای قبلی می‌پوشیدند (b Pl. III). اما این‌گونه پوششها ظاهراً جزو لباس مرسوم اشکانیان نبود و به همین دلیل، بر روی سکه‌های اولیه اشکانی نقش نبسته است (۲ Pls. I and II).

به طور کلی دو نوع پوشش سر برای اشکانیان وجود داشته است. بر روی آثار به جا

* Vesta Sarkhosh Curtis

1. Safar/ Mustafa 1974, pls. 17-18, 197; Colledge 1976, pl. 102; von Gall (in diesem Band), Pl. 10b.

مانده، پادشاهان اشکانی یا فقط دیهیمی (diadem) به سر دارند که با بند بلندی به پشت سر بسته می‌شده (نک I c, e-h, k, l, n-q Pl. I b, d, i, j, m). دیهیمی که دورتادور کلاه بلندی به نام تیارا یا کلاه بسته می‌شده است (Pl. I b, d, i, j, m). دیهیمی که شاهان به تنهایی به دور سر می‌بستند، در حقیقت رسمی بوده مقتبس از اسکندر و سنت یونانی^۳ ولی لازم به تذکر است که چنین نواری با این طرز به سر بستن در هنر آشور هم نشان شاهان دانسته شده است.^۴ نخستین نشانه‌های کلاه پوشیدن در سکه‌های اولیه اشکانی مشاهده می‌شود و آن کلاه ساتراپی بوده که ظاهرآ از ماده‌ای نرم، احتمالاً نمد، درست می‌شده است (نک I a Pl.). معمولاً آن را به عنوان کلاه شهربانهای هخامنشی و سلوکی شناخته‌اند. شاهان اشکانی زمانی این کلاه را بر سر می‌گذاشتند که هنوز استقلال نداشته و از قید حکومت سلوکیان آزاد نشده بودند. تیارا یا کلاه با سرپوش شاهان سیستان، خاراسی، ادسا، ایلام و فارس نیز ارتباط پیدا می‌کند.^۵ شبیه این نوع پوشش سر، پیش از اشکانیان در آثار هخامنشیان مشاهده می‌شود که تیارای عمودی و کلاهی بلند بوده و آن نیز در حقیقت بخشی از تنپوش و لباس مادها بوده است.^۶

برای نخستین بار، لباس کامل اشکانی – همان شلوار و بالاپوش – همراه با کلاه در پشت سکه‌های نخستین شاهان اشکانی مشاهده شده است، مثلاً سکه درهم ارشک دوم (ح ۱۹۱-۲۱۱ق.م).^۷ در این سکه، کماندار معروف اشکانی لباس اشکانی را به طور کامل دربر کرده است. در این تصویر، جزئیات بخش‌های لباس، مانند شال‌گردن و روگوشی‌های کلاه و دیهیم با نوارهای بلند در پشت سر به وضوح نشان داده شده است. در همین نقش تای افقی شلوار و آستینها به خوبی آشکارند. ولی لباسی که روی سکه دیده می‌شود، متفاوت است. در این نقش ارشک دوم کلاه نرمی که همان کلاه ساتراپی باشد بر سر دارد، بالای کلاه خم شده و دور آن دیهیم بسته شده است. قسمت بالای لباس شباهتی با قبای

3. Ritter 1965, 168; Calmeyer 1976, 51.

4. مجسمه کوچک نقره‌ای گنجینه جیحون ترکیبی از تاج و دیهیم بر سر دارد. نک Dalton 1964, LXXVII-LXXVIII, figs. 40-41

5. Hill 1922, pl. XIII, 15, 16, XIV, 1-5, XVI, 7-11; Safar/ Mustafa 1974, pls. 12, 14, 198; Alram 1987a, pls. 15-18.

6. von Gall 1974, 146; Calmeyer 1976, 51; Goldman 1993, 52.

7. نک 52 Sellwood 1980, 5-6; Alram 1987a, pl. 13: 52

یقه گرد یا پیراهن یقه هفتی که در پیکره‌ها و سکه‌های بعدی دیده می‌شود، ندارد. ظاهرآ بیشتر شبیه ردای (chiton) یونانی است که بر روی شانه چپ نگه داشته می‌شده است. در دوران سلطنت مهرداد اول (ح ۱۷۱-۱۳۸ قم) تغییری در پوشش سر شاهان اشکانی پیدا شد که قابل ملاحظه است. در سکه‌های اولیه درهم (دراخما)، کلاه نرم بر سر شاهان دیده می‌شود (Pl. I a) ولی در سکه‌های درهم و چهاردرهمی بعدی دیهیمی جای آن را می‌گیرد (Pl. I K). حتی پیش از آنکه کلاه ساتراپی کنار گذاشته شود، عنوان و لقب شاهان تغییر می‌کند: «ارشک‌شاه» تبدیل می‌شود به «ارشک‌شاه بزرگ» (Pls. Ia, IIa).^۸ این مسئله به علت آن است که مهرداد دیگر یک شاه تابع و دست نشانده نیست بلکه یک شاه اشکانی است که در بخش‌های غربی سرزمینهای را به تصرف خود درآورده است. وی سرانجام موفق شد به سرزمین میان‌رودان (بین النهرين) برسد و در ۱۴۱ قم در شهر سلوکیه در کرانه رود دجله تاج‌گذاری کند.^۹ از آن پس، وی بر روی سکه‌های درهم (دراخما) و چهاردرهمی به صورت یک فرمانروای سلوکی ظاهر شد که فقط دیهیمی بر سر داشت (نک I ۱۰).^{۱۰}

لباس مهرداد اول بر نقش سکه‌اش هنوز هم یونانی است. در این نقش، وی بالاپوش یا قبا بر تن ندارد بلکه پارچه شتل مانندی را بر شانه چپش بسته و بدین ترتیب، لباسش شبیه ردای یونانی شده است (نک I k Pl.). از سوی دیگر در پشت سکه، همچنان بع کمانداری را نقش کرده‌اند که شلوار و بالاپوشی بر تن دارد (نک II k Pl.), ولی احتمالاً شاهان اشکانی با پیروی از سنت یونانی، لباس شلواردار به عنوان لباس رسمی نمی‌پوشیدند. از اوآخر قرن دوم پیش از میلاد به بعد، به نظر می‌رسد که تغییر عمدۀ ای در لباس و پوشش شاهان اشکانی به وجود آمد و این نکته‌ای است که از روی مشاهده سکه‌ها می‌توان بدان پی برد (Pl. I e). هرچند نمی‌توان مطمئن بود که این تغییر عمدۀ بر اثر پیروی از رسم روز بوده یا به علت مسائل سیاسی رخ داده است، ولی آشکار است که از این به بعد شاهان اشکانی ترجیح می‌داده‌اند که از پیراهن و تن‌پوش ایرانی و شلوار استفاده کنند. دوران سلطنت اردوان اول (ح ۱۲۷-۱۲۳ قم) در زمینه تغییر و تبدیل لباس اشکانیان

. Sellwood 1980, 9.1, 10.1, 13.5

9. Schippmann 1980, 24-25.

۱۰. نیز نک 13 . Sellwood 1980,

اهمیت فراوانی دارد، در این دوران تن پوش اشکانیان تکامل یافت و دیگر لباس سنتی یونانیان کنار نهاده شد. طرح و ترکیب نقش سکه ها، هم بر درهم و هم چهار درهمی ها، نیز دیگر یونانی نیست (نک e Pl. ۱۱)، بهسان لباس تشریفاتی شاهانِ دوران باستانِ خاور نزدیک نیز نیست، آنچنان که در هنر آشوری یا هخامنشی دیده می شود.^{۱۲} در عوض، اردوان اول پیراهنی ضربدری بر تن کرده، احتمالاً با شلواری شبیه شلوارهایی که پشت سکه های اولیه اشکانی دیده می شوند (Pls. I e, II a-b, k, m). این یک نوع کت و شلوار ایرانی است که منشأ آن، همانطور که خواهیم دید، از سوارکاران چادرنشین پارت بوده است. شاه اشکانی چنین لباسی را بر روی نقش سکه هایش معرفی می کند و از این زمان به بعد، به عنوان لباس رسمی شاهان اشکانی دیده می شود. بر روی شانه ها و یقه این لباسها نقش و نگارهایی دیده می شود.

اما از سوی دیگر کلاه و پوشش سر کماکان مانند گذشته باقی می ماند و دیهیم یونانی هنوز مرسوم است. این جریان همین طور ادامه می یابد تا زمان سلطنت مهرداد دوم (ح ۱۲۳-۸۸ق.م)، در این هنگام است که کلاه شاهی جدیدی رایج می شود (Pl. I m). این کلاه تیارا یا کلاهی است پرزرق و برق که روی آن مروارید دوزی شده و نقش ستاره هم دارد و دیهیمی دور آن بسته شده است. ولی باید در نظر داشت که نقش چنین کلاهی فقط بر روی درهمهایی دیده می شود که در شمال و مشرق ایران ضرب شده بودند. اما چهار درهمی های شاه که در شهر سلوکیه در کرانه دجله ضرب شده بودند، کماکان شاه را فقط با دیهیم نشان می دهند.^{۱۳} این جریانات کماکان تا قرن اول پیش از میلاد ادامه یافت که در آن زمان به طور کامل اما موقتاً ستھای یونانی کنار نهاده شد و شاهان اشکانی هم روی درهمها و هم چهار درهمی ها با تیارا / کلاه بر سر نشان داده می شوند (Pl. I f).^{۱۴}

از نیمة قرن اول پیش از میلاد به بعد نقش بالا پوشهای پرزرق و برق به عنوان بخشی از لباس مردانه بر روی سکه ها به صورت دقیق و مشخصی دیده می شود که بر روی آنها نقش و نگارهای متنوعی وجود دارند، نقشهای گل و گیاه، ستاره، نقشهای هندسی و حتی

11. Sellwood 1980, 19-22.

12. رک 1990, 162, 174, 210, 215, 218 .Roaf

13. Sellwood 1980, 24.

14. نیز نک 31 Sellwood 1980,

بن‌مایه‌های جانوری شکل (Pls. I g, q, II g, q).^{۱۵} آن روی سکه‌های فرهاد چهارم (۳۸-۲ قم) چنان واضح و دقیق هستند که حتی جزئیات آنها نیز مشاهده می‌شود، از قبیل پیراهن ضربدری با کمربند، با یقه باز برگردان و بالبه تکمه‌دار (g, II Pl.). پاها با شلوارهای گشادی پوشیده شده‌اند که اگر شکل دالبری آنها را که به دور رانها می‌پیچد، در نظر بگیریم، بیشتر به ساق پیچ می‌ماند تا شلوار. لباسهای تقریباً مشابهی در هنر اشکانی قرن اول پیش از میلاد و آغاز قرن اول میلادی دیده می‌شوند. بهترین نمونه شناخته شده مجسمه بزرگ برنزی شمی است (تصویر شماره یک)، که شلوار و لباس و پوشش سر وی شباهت فراوانی با نقش سکه‌های نیمة دوم قرن اول پیش از میلاد دارد (رک. I g, II g). در اینجا می‌توانیم بینیم چگونه ساق پیچهای لوله‌مانندی که احتمالاً برای محافظت پاها از خراسیدگی به هنگام سوارکاری استفاده می‌شد، در دو طرف بالا می‌رفت تا زیر بالا پوش که دیگر دیده نمی‌شد و احتمالاً در آنجا به بند شلوارهایی وصل می‌شد. در نقش بر جسته شاپور اول در اوائل عصر ساسانی، این شکل و حالت به خوبی مشاهده می‌شود، در آنجا نیم‌تنه بالایی شاه سوار بالا رفته و بند شلوارش آشکار است.^{۱۶} چنین بالا پوش‌های ضربدری و ساق پیچهایی در مجسمه مرمری کوچکی یافت شده از شوش و در لوح سنگی یادمانی سوم یافت شده از آشور نیز دیده می‌شود.^{۱۷} تاریخ این لوح را می‌توان از روی کتیبه‌ای آرامی که بر لوح یادمانی دیگری مرتبط با آن نوشته شده، حدود سال ۱۲ یا ۱۳ میلادی تخمین زد.^{۱۸}

پوشش سر مجسمه برنزی شمی (تصویر شماره یک) از دیهیمی برآمده تشکیل شده است. بندهای این دیهیم دیگر دیده نمی‌شوند ولی آثار گره‌های این بندها در پشت سر هنوز قابل رویت است. دیهیم‌های مشابهی بر سکه‌های شاهان اشکانی از نیمة قرن اول پیش از میلاد به بعد دیده می‌شود. اُرد دوم و فرهاد چهارم هر دو دیهیمی ساده همانند نمونه برآمده معروف بر سر دارند (Pl. I f-g, p-q). این نمونه اخیر تا دوران گودرز دوم (ح ۴۰-۵۱م) تنها پوشش سر شاهان اشکانی است (Pl. I h). و نون دوم (ح ۵۱م) بار دیگر

۱۵. نیز نک ۵۵ Sellwood 1980, 45-47, 50, 53,

۱۶. نیز نک ۵۵ Curtis 1993, pl. XXI c, d

۱۷. رک. ۳ a-b von Gall (in diesem Band), Pl. 3 a-b

18. Curtis 1993, pl. XXII d.

19. Curtis 1993, pls. XIX c, d and XXI a.

.von Gall (in diesem Band), Pl. 4 a-c; نیز نک Curtis 1993, 66. ۲۰

ترکیبی از کلاه بلند همراه با دیهیم را عرضه می‌دارد (نک ۱. Pl.). در همین دوران، تحول مشابهی در سکه‌های فارس رخ می‌دهد.^{۲۱}

در اواسط قرن اول میلادی، لباس و کلاه اشکانیان بسیار پرزرق و برق شد. این جریان در زمان مهرداد دوم آغاز شد که بالاپوش‌های او روی سکه‌ها با نقش و نگار گل و گیاه و ستاره دیده می‌شود. بر برگردان یقه بالاپوش‌های وی طرح‌هایی مشبک و نقطه‌هایی به صورت زیستی دیده می‌شود که احتمالاً مروارید هستند، این تزیینات در پشت سکه‌ها دیده می‌شود که در تصویر نشسته مهرداد، یقه بالاپوش و برگردان آن با یک ردیف نقطه (پولک یا مروارید) دوخته شده بر آن) بر جسته شده است (نک ۱. Pl.). به همین میزان تیاراهای شاهی نیز پرزرق و برق می‌شوند. هنگامی که ونون دوم پس از یکصد سال باز دیگر کلاه بلند را عرضه می‌دارد، تیارایش به صورت یک خط عمودی از مرکز به پایین مرواریدوزی (?) شده است. در هر دو طرف کلاه، شکلهایی شبیه شاخ وجود دارد (نک ۱. b Pl.). کلاه ولخش (بالاش) دوم (ح ۷۷ تا ۸۰ م) با رجهایی از مروارید و قلاب (?) زینت‌کاری شده است، ولی برخلاف تیاراهایی که نخستین شاهان اشکانی بر سر داشتند، آنچنان که از سکه‌هایشان بر می‌آید، ظاهرآ تیارای او دیگر روگوشی ندارد.^{۲۲} کلاه و تاج مشابهی در بخش شرقی شاهنشاهی اشکانی دیده شده که فرمانروایان هندواشکانی سیستان آن را به سر می‌گذاشتند، متشكل از تیارایی که با ظرافت و زیبایی نقش و نگار داشت همراه با یک دیهیم.^{۲۳}

تنوع و غنای پوشان اشکانیان در مجسمه‌های آنان متعلق به اواسط و اواخر عصر اشکانی نیز مشاهده می‌شود. تصویرهای فراوانی در این زمینه بر نقش بر جسته‌های صخره‌ای وجود دارند ولی اکثر آنها فرسوده شده و جزئیاتشان آشکار نیست.^{۲۴} از جمله آنها صحنه‌های نبرد است در بیستون که احتمالاً به سال ۵۰ میلادی مربوط می‌شوند و نقش بر جسته سرپل ذهاب احتمالاً متعلق به پایان قرن اول میلادی.^{۲۵} نقش بر جسته سرپل ذهاب تصویری است از مردی ایستاده که شلوار به پا دارد با احتمالاً بالاپوشی کوتاه

. Sellwood 1980, 72. نک ۲۲

. Alram 1987a, 129-130, pl. 16: 125, 127

. Alram 1987, 133, pl. 18: 150-160. نک ۲۳

. Vanden Berghe/ Schippmann 1985; Kawami 1987; von Gall 1990; Mathiesen 1992. نک ۲۴

25. Kawami 1987, pls. 3, 6.

و ضربدری. نقشهای دیگری از پوشش پیراهن و شلوار دیده شده است که مربوط می‌شوند به قرن دوم و آغاز قرن سوم میلادی. نمونهایی از این نقشها در گچبریهای یافت شده از قلعه یزدگرد واقع در شمال غربی ایران هست، و نیز در نقش بر جسته ایستاده بیستون، سنگ‌بر جسته‌هایی بر روی صخره یافت شده از خوزستان در جنوب غربی ایران به طور مشخص در هنگ نوروزی، *تنگ سروک*، *تنگ بوتان*، *مهرنان*، و بر مجسمه، نقش بر جسته‌ها و یافته‌های کوچکی از مسجد سلیمان و بر داشانده^{۲۶} و همچنین از محوطه باستان‌شناسی متعلق به عصر اشکانی در هیان و دان. این یافته‌های کوچک شامل قطعات و تکه‌هایی از مجسمه‌های سنگی و یک نقش *pithos* از آشور^{۲۷}، و نیز تصاویری روی تابوت‌ها از وارکا (Warka) و مجسمه‌های کوچک سفالی از محوطه‌های باستان‌شناسی مختلف است (نک Pl. IV a-c). شواهد به دست آمده از خوزستان غالباً نشانگر ماهیت پرزرق و برق تزیینات روی قبا و شلوار است و آن را می‌توان بر روی نقش بر جسته‌های ساختمانی و همچنین انواع مجسمه‌های یافته شده در مسجد سلیمان و بر داشانده و نیز سنگ‌بر جسته‌های صخره‌ای *تنگ سروک* مشاهده کرد.^{۲۸} نقش تزیینی رایج بر روی پیراهن و شلوار در اوایل عصر اشکانی نقطه و صلیب و مارپیچ بود.

اما بدون شک گرانبهاترین نمونه طرح لباس اشکانیان از دوناییه در مغرب به دست ما می‌رسد یکی هتره (الحضر) و دیگری پالمیر. باید دانست که هیچ یک از این دوناییه جزو شاهنشاهی اشکانی نبوده، ولی سرزمین هتره احتمالاً در جنگ و جدال این شاهنشاهی با روم، روابط سیاسی نزدیکی با اشکانیان داشته است. از سوی دیگر، پالمیر در طول قرن اول میلادی، هر از گاهی جزوی از امپراتوری روم شده است. امپراتور روم، هادریان، به پالمیر خود مختاری داده بود و هنگی از سواره‌نظام رومی در خلال قرن دوم میلادی در خارج از شهر پالمیر مستقر بوده‌اند.^{۲۹}

26. Ghirshman 1976, pls. XIII, 3, XXV, XXVIII, 1, XXIV, 5, LXXIX, 2, LXXVIII, 1, LXXIX, 2, LXXXVI, 1; Keall 1977, XI b; Vanden Berghe/ Schippmann 1985, pls. 2, 10, 11; Mathiesen 1992, 192, 195, figs. 1, 7, 9, 17-18, 26-28, 44 a-b, 47.

27. Andrae/ Lenzen 1933, 109, fig. 46 and pl. 58 e.

28. Ghirshman 1976, pl. XIII, GBN 30; Vanden Berghe/ Schippmann 1985, pl. 37; Mathiesen 1992, 136, fig. 18, 153, fig. 27, 156, fig. 28.

29. Colledge 1976, 17-20.

رسم پوشیدن شلوار را احتمالاً بازگنان پالمیری که غالباً به سمتِ شرق به قلمرو اشکانیان و کوشانیان سفر می‌کردند، به سرزمین پالمیر آوردند. از آغاز قرن اول میلادی به بعد، رسم پوشیدن شلوار میان مردم پالمیر رواج یافت و در معماری مذهبی و معماری تدفین این شهر مشاهده می‌شود که هم مردم و هم خدایان آنها شلوار به پا دارند.^{۳۰} در نقشهای بر جسته مربوط به مراسم تشییع و تدفین مردگان پالمیر، متعلق به قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی، قباهای و شلوارهای فاخری است که با نقطه‌ها و مغزی‌هایی به شکلهای هندسی تزیین شده‌اند، این تزیینات بر یقه، سرآستین، تودوزی و وسط قبا و نیز بر شلوار دیده می‌شود. مجسمه بدون سری که در قصر الایض در گورستان دره یافت شده و احتمالاً متعلق به اواسط قرن دوم میلادی است، شلوار گشاد و ساق پیچ پنهانی به پا دارد. این شلوار در دو طرف ران به بالا کشیده شده و احتمالاً وصل می‌شود به بند شلواری که زیر قرار دارد و خود قبا نیز دارای کمر بند است.^{۳۱} این شلوار و قبا بدین ترتیب زینت شده است که در سطح شلوار دو خط کشیده ظاهرآً مروارید دوزی وجود دارد و بین این دو خط، نقش و نگاری از گل و خطوط مارپیچ سوزن دوزی شده است. نمونه‌های دیگری از شلوارهایی که قسمتی از آنها با ساق پیچ یا روشنواری پوشانده شده، در تعدادی از سنگ‌بر جسته‌های مزار از پالمیر و حوالی آن یافت شده است.^{۳۲} چنین ترکیبی از زیرشلواری بلند و روشنواری پهن (ساق پیچ) در مجسمه‌های کوشانیان نیز دیده شده است که تا حدود شرق شاهنشاهی اشکانی هم راه یافته است، از جمله در بخارا.^{۳۳} در حالی که پوشانک نقوش پالمیر معمولاً شامل قبایی یقه گرد است که ممکن است کوتاه باشد یا بلند تا روی زانو، اما نمونه‌های کوشان مانند نمونه‌های یافت شده در کمپیر تپه شامل پیراهنی ضربدری شکل با ساق پیچ است.^{۳۴} تفاوت بین این نمونه‌های اخیر با انواع اولیه که از شمی، شوش و آشور به دست آمده‌اند، در آن است که انواع اولیه، شلوار بلند زیر ساق پیچ ندارند.^{۳۵} هم شلوار و هم ساق پیچ روی آن متعلق به قرن دوم و اوایل قرن سوم در پالمیر، اغلب به طرز جالب و زیبایی زینت کاری شده‌اند.^{۳۶}

. Colledge 1976, pl. 112. نک ۳۱

. Colledge 1976, 41, 65, figs. 21, 37, pls. 19, 20. نک ۳۰

. Colledge 1976, pl. 73. نک ۳۲

33. Curtis 1993, pl. XXII c.

34. Curtis 1993, pl. XX a.

. Curtis 1993, pls. XIX and XXI. نک ۳۵

36. Colledge 1976, pls. 61, 62, 99, 108.

انواع مشابهی از تنپوش پیراهن و شلوار که با نقش و نگار (گل و گیاه و اشکال هندسی) گلدوزی، یا پولکدوزی و مرواریدوزی شده است، در میان مجسمه‌های معاصر از هتره (الحضر) به دست آمده، در این مجسمه‌ها قبای بلندی تا سر زانو مانع آن می‌شود که بدانیم آیا زیر آن، شلوار پوشیده شده یا ساق پیچ.^{۳۷}

در میان مجسمه‌های یافت شده در هتره^{۳۸} و پالمیر^{۳۹}، نوعی بالاپوش آستانین بلند بهوفور دیده می‌شود، آستانینهای این بالاپوش دیگر از شانه آویزان نیست بلکه روی قبای آستانین بلند و یقه‌گردی پوشیده می‌شده است. شبیه این بالاپوش در یافته‌های بَرْدِیشانده و شاید هم در شَنگِ سَرُوك و در نقش مجسمه بی‌نام و نشانی در موزه حلب دیده شده است.^{۴۰} طرحهای موجودداری که روی یقه‌های پهن در آثار هتره دیده می‌شود، احتمالاً وجود خَر را می‌رساند.^{۴۱} باز هم در میان مجسمه‌های یافت شده از ناحیه شرقی، نمونه‌های فراوانی از این نوع بالاپوش که تصور می‌رود در میان شخصیت‌های سلطنتی رایج بوده است، دیده می‌شود.^{۴۲} این جریان با این حقیقت تأیید می‌شود که هم مجسمه‌های کانیشکا از ناحیه متورا و سرخ کُتل در اوائل قرن دوم میلادی، و هم نقوش سَکَه‌های شاهان کوشان نشان می‌دهند که چگونه تنپوش شاهان کوشان همانند لباس شاهان اشکانی از بالاپوش آستانین بلند ایرانی، کَنْدِیس، تشکیل می‌شده که روی قبا و شلوار پوشیده می‌شده است.^{۴۳} نمونه اولیه این بالاپوش آستانین بلند از ناحیه غربی شاهنشاهی اشکانی و در میان هنر قرن اول پیش از میلاد کومارزن به دست آمده است. در اینجا، هم افراد خاندان سلطنتی و هم خدایان «پوشش پارسی» شامل بالاپوشی آستانین بلند بر تن دارند. احتمالاً این بالاپوش با سنجاقی که در وسط سینه بسته می‌شد، بر تن نگه داشته می‌شده است.^{۴۴}

.von Gall (in diesem Band), pl. 10 c; Safar/ Mustafa 1974, pls. 9, 10.نک ۳۷

.von Gall (in diesem Band), pl. 10 b.نک ۳۸

39. Colledge 1976, pl. 102.

40. Curtis 1988, pl. LXXXIX.

41. Safar/ Mustafa 1974, pls. 17-18, 173, 197, 292, 305.

42. Rosenfield 1967, pls. 2, 98 a, 108; Pugachenkova 1971, pls. 129, 133, 134.

43. Rosenfield 1967, pl. 2; Errington *et al.* 1992, 67, 69-70, nos. 37-43; Alram 1996 b, 133-135, figs. 117-123.

Humann/ Puchstein 1890, pls. XXXV, 3, XXXVI, 1; Doerner/ Goell 1963, 43, 201, fig. 28.نک ۴۴

مجسمه‌هایی نیز از هتره یافت شده که دارای کلامهای بلندی هستند و در پاره‌ای موارد شباهت فوق العاده‌ای با تیاراهای اشکانی دارند که روی سکه‌ها (z, i, I, Pl.) و نیز روی سنگ یادمان اردوان که از شوش به دست آمده (Pl. IV b) دیده می‌شوند. مثلاً پوشش سر «شاه آتالو»^{۴۵} شبیه تیارای لخش ششم است (ح ۲۰۸-۲۱۲م)، این کلاه با خطوط افقی بر لبه بیرونی کلاه زینت‌کاری شده است. همین خطوط زیستی بر نواری که در وسط کلاه به صورت عمودی از بالا تا پایین آمده، تکرار شده است (z, I, i, Pl.).

نمونه دیگری از تیارا/کلاه با روگوشی و محافظت گردن، احتمالاً متعلق به اوآخر عصر اشکانی، از په احمدشاهی که قلعه نو هم خوانده می‌شود، در نزدیکی تپه مالیان در فارس در جنوب ایران (Pl. IV c-d)^{۴۶}، به دست آمده است. سر مجسمه‌ای از سنگ آهک که در ۱۹۷۶ کشف شد و بسیار آسیب دیده است، چهره مردی را با ریش و سیل نشان می‌دهد. موهای بلند و مُجَعَّد وی که در دو طرف سر آراسته شده، با کلاه نوک تیز بلندی پوشانده شده است. آثار مبهم و کمرنگی از دیهیم یا سربند را در کلاه می‌توان تشخیص داد.

در سطور بالا، کوشیدیم نشان دهیم که می‌توان برای تغییر و تحول پوشش در عصر اشکانی، ترتیبی زمانی مشخص کرد. قابل اعتمادترین شاهد از سکه‌های اشکانی به دست می‌آید که بر پشت آنها، نقش همان خدا - کماندار معروف ترسیم شده که شلوار به پا دارد. از دوران اردوان اول (ح ۱۲۷-۱۲۳ق) به بعد، مشاهده می‌کنیم که روی سکه‌ها، شاهان اشکانی با پیراهنی ضربدری به عنوان جزئی از بالاپوش و شلوارشان به تصویر کشیده شده‌اند. از اوایل این دوران، پیراهنها به صورت جالبی بر روی یقه و سرشارنه‌ها زینت‌کاری شده‌اند؛ و کشف پولکها و لوحه‌های طلا متعلق به قرن اول میلادی از محوطه باستانی تیلاتپه در شمال افغانستان، نشان می‌دهد که این تزیینات در واقع رسم روز بوده است.^{۴۷} نمونه‌های ابتدایی و اولیه اینگونه زینت‌دوزی پرزرق و برق، در گوری سکایی واقع در ایسیک کورگان در سیبری متعلق به قرن پنجم پیش از میلاد یافت شده است.^{۴۸}

چنین به نظر می‌رسد که در پاره‌ای از دوره‌های تاریخی، برخی اقلام پوشش رواج یافته است: قبای کوتاه ضربدری از اوائل عصر اشکانی تا نیمه آن رایج بوده در حالی که

45. von Gall (in diesem Band), pl. 10 b.

46. نیز Kawami 1987, figs. 31-32.

47. Sarianidi 1985, pl. 9, 10, 34, 42.

48. Akishev 1978, 51, fig. 69.

قبای یقه گرد که بیشتر آنها بلندیشان تازانو می‌رسید اما انواع کوتاه‌تری هم موجود بود، در اواخر عصر اشکانی رایج شد. ساق‌پیچ همیشه پوشیده می‌شد اما فقط وقتی بالاپوش کوتاه باشد، می‌توانیم انواع و اقسام شلوار را تشخیص دهیم. شلوارهای زینت‌دوزی شده که زیر ساق‌پیچ پوشیده می‌شد، در قرن دوم میلادی رواج یافت.

بالاپوش آستین‌بلند که از شانه آویخته می‌شد، فقط به عنوان جزئی از ملزومات کماندار خداگونه که در پشت سکه نقش شده، بر روی سکه‌های اشکانی ظاهر می‌شود. این بالاپوش شبیه بالاپوشی است که شاه / موبد ^{بررسی شده} سکه‌های پارس متعلق به قرن سوم یا دوم پیش از میلاد بر تن داشته‌اند.^{۴۹} این بالاپوش در قرون اول پیش از میلاد، در میان نیاکان ایزدان ایرانی ساکن در کوماژن رایج بود، بعدها در خلال قرون دوم و سوم میلادی، بالاپوش آستین‌بلند را افراد عادی و غیردرباری نیز در هتل و پالمیر می‌پوشیدند. آثار هنری و نیز سکه‌های کوشان شرقی حاکی از آن است که هم عبادت‌کنندگان معمولی و هم درباری شلوار و پیراهن آستین‌بلند بر تن داشته‌اند.

اصل و منشأ تن‌پوش اشکانیان بدون شک ایرانی بوده است، و نمونه‌های فراوانی از بالاپوش و شلوار در دوران هخامنشیان دیده می‌شود، مثلاً نقش‌هایی بر روی اشیاء طلایی از گنجینه جیحون.^{۵۰} نقش بر جسته‌های کاخ آپادانا در تخت جمشید متعلق به اوائل قرن پنجم پیش از میلاد نشان می‌دهد هیئت‌های اعزامی که به حضور شاه هخامنشی می‌رسند و از اقوام ایرانی هستند، همگی پیراهن و شلوار به تن دارند و در عین حال مشغول تقدیم شلوار به پیشگاه شاه هخامنشی هستند، همان‌طور که در مورد هیئت اولی می‌بینیم. این هیئت‌های اعزامی یا مادی هستند یا لباسهای مادی پوشیده‌اند.^{۵۱} حتی نجبا و اشراف ماد و افراد هیئت چهارم (آریاها) بالاپوش آستین‌بلند پوشیده‌اند که آستین آنها از سر شانه اویزان است.^{۵۲} هیئت اعزامی یازدهم (سکاها)، نهم (کاپادوکیان؟) و شانزدهم (سگریتان؟) نیز همگی شلوار به پا دارند و به همراه خود شلوار و بالاپوش‌های آستین‌بلند برای شاه هخامنشی هدیه آورده‌اند.^{۵۳} هیئت‌های اعزامی دیگر هم شامل هیئت‌های سوم،

.Alram 1987, pl. 21, 9; 1996, 97, fig. 81.^{۴۹}

50. Dalton 1964, pls. II 1, IV 7, XIII 2, 2a.

51. Schmidt 1953, pl. 27; Walser 1966, pl. 8; Muscarella 1969, 282-5; Roaf 1983, 50.

52. Walser 1966, pls. 8, 11. 53. Walser 1966, 16, 18, 23, 54, 57, 68.

هفتم، سیزدهم، هفدهم و بیست و یکم که پیراهن و شلوار پوشیده‌اند، همه ایرانی شناخته شده‌اند.^{۵۴}

اصل و منشأ بالاپوشهای آستین بلند به رو جامه‌هایی که مادها می‌پوشیدند، kandys، بازمی‌گردد (نک کسنوفون، تربیت کورش، VIII، iii، ۱ و ۳) و چنین بالاپوشهایی بر روی سنگ بر جسته‌های تخت جمشید، روی قالی پازیریک، و مُهرهای یونانی- ایرانی و همچنین بر روی الواح و مجسمه‌های کوچک گنجینه جیحون دیده می‌شوند.^{۵۵} همچنین در آثار هنری ایالتهای غربی هخامنشی در آسیای صغیر و بر نقاشیهای روی گور (مثل کارابارون دوم در لوکیه^{۵۶}) و نیز بر سنگ بر جسته‌های به دست آمده از داسکی لیون در فریجیه، مشاهده می‌شوند.^{۵۷} با این حال، نزدیکترین نمونه به بالاپوش آستین بلند اشکانیان در عصر هخامنشی بر سکه‌های نقره‌ای داتامیس شهریان (۲۶۸-۳۷۳ق.م) دیده می‌شود که در تارسوس واقع در کیلیکیه کشف شده‌اند.^{۵۸} پشت این سکه‌ها نقش کماندار نشسته‌ای را نشان می‌دهد که قبا پوشیده و شلوار و پیراهن آستین بلندی بر تن دارد که از روی شانه آویزان است.

شواهدی از پوشش پیراهن و شلوار برای پارسیان در بعد از دوران هخامنشی از صحنه‌های جنگ مربوط به اسکندر سارکوفاگوس کذایی از صیدا به دست آمده است که احتمالاً به اوآخر قرن چهارم پیش از میلاد مربوط می‌شود (Pl. III). نقش بر جسته‌های بعد از عصر هخامنشی که از قرقاپان^{۵۹} به دست آمده و احتمالاً متعلق به قرن چهارم/ سوم پیش از میلاد است و نیز نقش بر جسته فرترکه کذایی به دست آمده از تخت جمشید و سکه‌های پارس^{۶۰} متعلق به قرن سوم/ دوم پیش از میلاد شکلهای گوناگونی از پیراهن و شلوار را به تصویر کشیده‌اند، گرچه بیشتر این تصاویر صحنه‌های مذهبی است که در آنها درباریان و روحانیان با پوشش مذکور در حال عبادت‌اند.

54. Walser 1966, pls. 10, 14, 24, 28.

55. Schmidt 1953, pls. 19, 27, 1; Dalton 1964, pls. XIII 2-2 a, XV; Rudenko 1970, pl. 154; Boardman 1970, pls. 850, 864, 884; Curtis 1988, 331-353, pls. XC-C; Wiesehöfer 1994, pl. XIII B.

.نک ۵۶ Mellink 1972, pl. 4; 1974, pls. 67-8

.نک ۵۷ Metzger 1969, pls. 64, 66

58. Hill 1900, pl. XXIX 11-13; Alram 1996a, 83, fig. 55.

.Edmonds 1934, 186, fig. 2 and pl. XXIV

60. Alram 1987b, pl. 21, 9-12; 1996 a, 97, fig. 81.

معرفی پیراهن و شلوار به عنوان لباس رسمی شاهنشاهان اشکانی، از زمان اردوان اول در اوخر قرن دوم پیش از میلاد (Pl. I e)، خود نشانگر کنار نهادن لباسهای یونانی و لباسهای خاور نزدیک است. باید در نظر داشت که بنا به قول پلوتارک (Alexander XLV 1-3)، اسکندر کبیر با آنکه لباس و آرایش هخامنشیان را پذیرفته بود ولی از پذیرفتن شلوار اجتناب کرد و آن را کنار نهاد. در عین حال، باید دانست که خود شاهان هخامنشی نیز فقط در زمان جنگ لباس مشهور مادها را برتن می کردند، نه در موقع رسمی، و این را مثلاً در لباس داریوش سوم در موزائیک مشهور اسکندر در ویلا^{۶۱} فون در پمپئی می بینیم.^{۶۲}

پارتهای اشکانی با انتخاب پوشش پیراهن و شلوار مرکب از بالاپوش ضربدری و شلوار، و نشان دادن آن بر روی آثار گوناگون، در حقیقت مهر تأییدی بر رسمیت این لباس به عنوان لباس سنتی خود زندند. این پوشак شبیه بود به پوشاك سکاییان، گروه دیگری از اقوام ایرانی که منابع تاریخی کلاسیک پارتيان را با آنان مرتبط می دانند.^{۶۳} با توسعه قلمرو اشکانیان و تثیت قدرت سیاسی آنان در خاور نزدیک باستان، پیراهن و شلوار پارتی به صورت یکی از پوششهای خاص این دوره درآمد. این پوشش را باید یکی از مهمترین دستاوردهای ایرانیان در هنر خاور نزدیک در دوره پس از یونانی مابی دانست.

سپاسگزاری

از پروفسور یوزف ویزه‌هوفر، برگزارکننده همایش مربوط به اشکانیان در اوتین در تاریخ ژوئن ۱۹۹۶ بسیار سپاسگزارم. در عین حال، از پروفسور ویلیام م. سامر، مدیر کاوشهای تپه مالیان، و نیز از دکتر فیروز باقرزاده، رئیس سابق مرکز پژوهشی ایرانیان، به دلیل اجازه ایشان برای عکسبرداری از سرستنگهای تپه احمدشاهی و انتشار آنها، و از زهرا جعفر محمدی برای حمایتهای مداومش سپاسگزارم.

61. Maiuri 1953, 69; von Gall 1974, 145-146.

62. نک (Sherwin-White/ Kuhrt 1993, 86؛ نیز van Wickeyvoort Crommelin (in diesem Band)

کوته‌نوشت

AJA	American Journal of Archaeology
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
CDAFI	Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran
JNES	Journal of Near Eastern Studies
LNV	Litterae Numismatae Vindobonenses
MDAI	Mémoires de la Délégation Archéologique française en Iran
OIP	Oriental Institute Publications

كتاب‌شناسی

- Akishev, V.A. 1974, *Kurgan Issyk*, Moscow
- Alram, M. 1987a, „Die Vorbildwirkung der arsakidischen Münzprägung“, *LNV* 3, 117–146, pls. 11–19
- Alram, M. 1987b, „Eine neue Drachme des Vahbarz (Oborzos) aus der Persis“, *LNV* 3, 147–155
- Alram, M. 1996a, „Die Geschichte Irans von den Achaimeniden bis zu den Arsakiden (550 v.Chr.–224 n. Chr.)“, *Weihrauch und Seide. Alte Kulturen an der Seidenstrasse*, ed. Seipel, W., Vienna
- Alram, M. 1996b, „Die Geschichte Ostirans von den Griechenkönigen in Baktrien und Indien bis zu den iranischen Hunnen (250 v. Chr.– 700 n.Chr.)“, *Weihrauch und Seide. Alte Kulturen an der Seidenstrasse*, ed. Seipel, W., Vienna
- Andrae, W. 1977, *Das wiedererstandene Assur*, 2nd rev. ed., Munich
- Andrae, W./Lenzen, H. 1933, *Die Partherstadt Assur*, Leipzig
- Boardman, J. 1970, *Greek Gems and Fingerring*s, Oxford
- Calmeyer, P. 1976, „Zur Genese Altiranischer Motive IV.,‘Persönliche Krone’ und Diadem“, *AMI NF* 9, 45–63

- Colledge, M.A.R. 1976. *The Art of Plamyra*, London
- Colledge, M.A.R. 1977, *Parthian Art*, London
- Curtis, V.S. 1988, *The Parthian Costume: its Origin and Distribution*, unpublished PhD thesis, University of London
- Curtis, V.S. 1993, „A Parthian Statuette from Susa and the Bronze Statue from Shami“, *Iran* 31, 63–69
- Curtis, V.S. 1994, „More Parthian Finds from Elymais in Southwestern Iran“, *Iranica Antiqua* 29, 201–209
- Dalton, O.M. 1964, *The Treasure of the Oxus*, 2nd rev.ed., London
- Doerner, F.K./Goell, T. 1963, *Arsameia am Nymphaios. Die Ausgrabungen im Hierothesion des Mithrada-tes*, Berlin
- Edmonds, C.J. 1934, „A Tomb in Kurdistan“, *Iraq* 1, 183–192, fig.2, pl. XXIX
- Errington, E./Cribb, J./Claringbull, M. 1992, *The Crossroads of Asia*, Cambridge
- Gall, H. von 1974, „Die Kopfbedeckung des Persischen Ornats“, *AMI NF* 7, 145–161
- Gall, H. von 1990, *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch-beeinflussten Kunst parthischer und sasanidischer Zeit.*, Teheraner Forschungen VI, Berlin
- Ghirshman, R. 1962, *Persian Art. The Parthian and Sasanian Dynasties*, New York
- Ghirshman, R. 1976, *Terrasses sacrées de Bard-è Nechandeh et de Masjid-i Solaiman*, MDAI XLV, Leiden
- Goldmann, B. 1993, „Darius III, the Alexander Mosaic and the tiara orthe“, *Mesopotamia* 28, 51–69
- Hill, G.F. 1900, *Catalogue of the Greek Coins of Lycaonia, Isauria and Cilicia*, British Museum, London
- Hill, G.F. 1922, *Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and Persia*, British Museum, London
- Humann, K./Puchstein, O. 1890, *Reise in Kleinasien und Nord-Syrien*, Berlin
- Kawami, T. 1987, *Monumental Art of the Parthian Period*, Acta Iranica 26, Leiden
- Keall, E.J. 19977, „Qal'eh Yazdigird: The Question of its Date“, *Iran* 15, 1–9
- Mathiesen, H.E. 1992, *Sculpture in the Parthian Period*, 2 vols., Aarhus
- Maiuri, A. 1953, *Roman Painting*, Geneva
- Mellink, M.J. 1972/1973/1974, „Excavations at Karatas-Semayuk and Elmali Lycia“, *AJA* 76, 257–69, *AJA* 77, 293–303, *AJA* 78, 351–9
- Metzger, H. 1962, *Anatolia II*, London
- Muscarella, O.W. 1969, „Review of G. Walser, Die Völkerschaften auf den Reliefs aus Persepolis 1966“, *JNES* 28, 280–5
- Pugachenkova, G. 1971, *Skulptura Chalcyayana*, Moscow
- Ritter, H.W. 1965, *Diadem und Königsherrschaft*, Vestigia VII, Munich
- Roaf, M. 1974, „The Subject Peoples on the Base of the Statue of Darius“, *CDAFI* 4, 73–160
- Roaf, M. 1990, *Cultural Atlas of Mesopotamia and the Ancient Near East*, Oxford
- Rudenko, S.I. 1970, *Frozen Tombs of Siberia. The Pazyrik Burials of Iron-Age Horsemen*, London
- Safar, F./Mustafa, M.A. 1974, *Hatra. The City of the Sun God*, Baghdad
- Schmidt, E.F. 1953, *Persepolis I*, OIP LXVIII, Chicago
- Schmidt, E.F. 1972, *Persepolis III. The Royal Tombs and Other Monuments*, OIP LXX, Chicago
- Sellwood, D. 1980, *An Introduction to the Coinage of Parthia*, 2nd rev. ed., London
- Sherwin-White, S./Kuhrt, A. 1993, *From Samarkhand to Sardis*, London
- Vanden Berghe, L./Schippmann, K. 1985, *Les Reliefs rupestres d'Elymaïde (Iran) de l'époque parthe*, Gent
- Walser, G. 1966, *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis*, Teheraner Forschungen 2, Berlin
- Wiesehöfer, J. 1994, *Das Antike Persien*, Zurich/Munich

فهرست تصاویر

شکل یک: طرحی از مجسمه برنزی شمی، جنوب غربی ایران. تهران، موزه ملی.

تصویر یک a. روی سکه‌های اشکانی: a درهمهای مهرداد دوم، گودرز اول، وُنون اول و وُنون دوم؛ e-h چهاردرهمی‌های اردوان اول، آزاد دوم، فرداد چهارم و گودرز دوم؛ i-m درهمهای ولخش ششم، اردوان چهارم، مهرداد اول و مهرداد دوم؛ n-o درهمهای فرداد چهارم و مهرداد دوم؛ p-q چهاردرهمی‌های آزاد دوم و فرداد چهارم. موزه بریتانیا (بریتیش میوزیم).

تصویر دو a. پشت سکه‌های اشکانی. موزه بریتانیا (برای جزئیات، نک شرح تصویر یک).

تصویر سه a. مجسمه کوچک سفالین از وارکا (Warka). موزه بریتانیا.

تصویر سه b. لوح سفالین از کوجونجیک (Kujunjik). موزه بریتانیا.

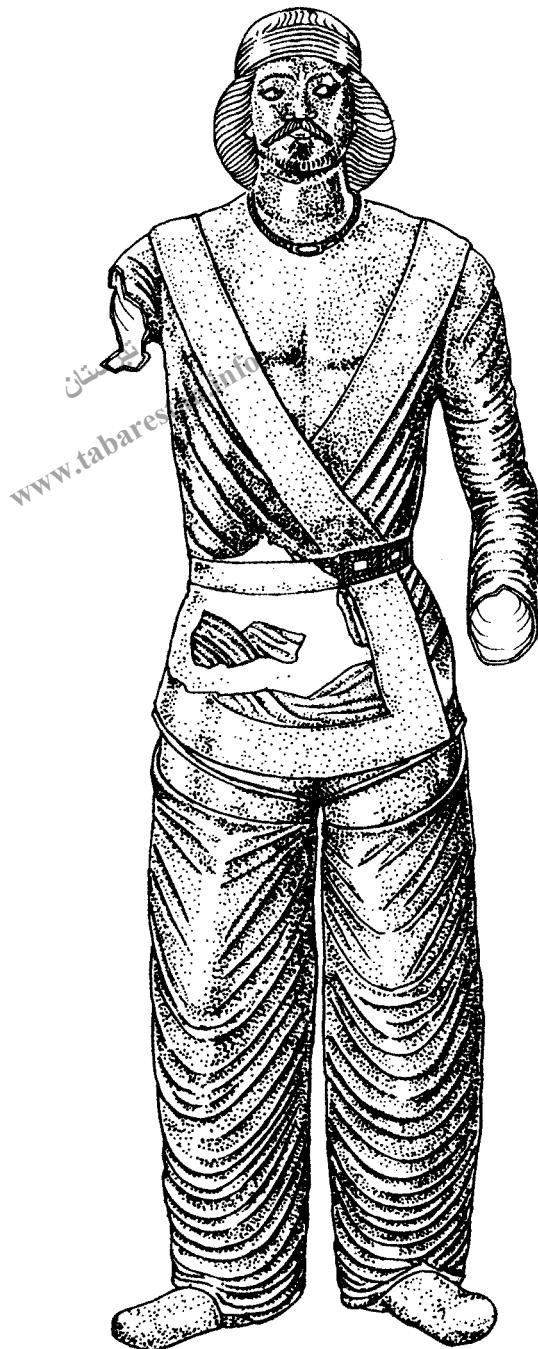
تصویر سه c. قسمتی از تابوت سنگی پایه‌دار از وارکا.

تصویر سه d. قسمتی از تابوت سنگی اسکندر از صیدا. موزه باستان‌شناسی استانبول.

تصویر چهار a. مجسمه‌ای از هتره. موزه باستان‌شناسی بغداد.

تصویر چهار b. لوح دیواری اردوان از شوش. تهران، موزه ملی.

تصویر چهار c-d. سرمجسمه سنگی از تپه احمدشاهی (قلعه نو)، نزدیک تپه مالیان فارس در جنوب ایران. تهران، موزه ملی.





a



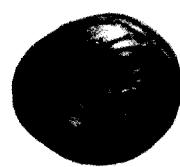
b



c



d



e



f



g



h



i



j



k



l



m



n



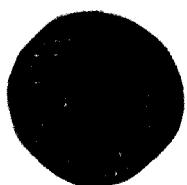
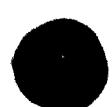
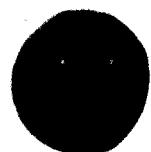
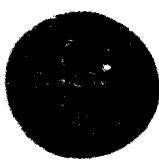
o



p



q



تبرستان
www.tabarstan.info



Pl. III a.



Pl. III b.



Pl. III c.



Pl. III d.

تبرستان
www.tabarestan.info



Pl. IV a.



Pl. IV b.



Pl. IV c.d.

تبرستان
www.tabarestan.info

۴

معماری و پیکرتراشی در عهد پاریان

^۱ نوشتہ هوبرتوس فون گال (برلین)

ترجمه هوشمنگ صادقی

تبرستان

www.tabarestan.info

اگر مبادرت به شرح مختصری درباره معماری و پیکرتراشی آسیای پیشین در دوران پاریان کنیم، می‌توانیم توصیف را به فراخور تاریخ گسترش جایگاه قدرت برین^۲ پارت پیگیری کنیم. در ضمن آن، طبقه‌بندی در سه مرحله اصلی به دست می‌آید: پاریان در سرزمین آبا و اجدادی اصلی‌شان، پارت (در خط میخی: پرثوه^۳، یونانی: پارتیا^۴ یا پارتینه^۵)، پاریان در فلات ایران با احتساب الیمایس^۶، و سرانجام در مرحله سوم، پاریان در میان‌رودان.

با آنکه این توالی از هر حیث زمانی است، اما نمی‌توان چارچوب مناسب گاهشماری از آن استنتاج کرد، زیرا پاریان پس از گشودن مناطق جدید نیز کماکان از اقاماتگاه‌های کهن خود دست نکشیدند. با وجود گرایش‌های شدید منطقه‌ای در حوزه هنر، یا به عبارت بهتر، هنرهای امپراتوری اشکانی، باز هم امکان ندارد گاهنگاری تنظیم کرد که به‌طور فرامنطقه‌ای الزام‌آور باشد^(۱). گذشته از این، توصیفی در مفهوم تاریخی - جغرافیایی امتیازی را در دسترس قرار می‌دهد، روند خاص هنری را در بخش‌های مختلف امپراتوری پارت دنبال و احياناً نتایج گاهشماری نیز از آنها استنتاج کرد.

در سرآغاز باید سرزمین آبا و اجدادی پاریان قید شود که شامل مناطق امروزی استان خراسان ایران و جنوب جمهوری ترکمنستان است. کاوش‌های روس‌ها از اواخر دهه

1. Hubertus von Gall (Berlin)

2. Vormachtstellung

3. Parthawa

4. Parthyia

5. Parthyene

6. Elymais

چهل به بعد در نسا، نسایا^۷ باستان در نزدیکی عشق‌آباد در جنوب ترکمنستان، شناخت قابل توجهی را در مورد فرهنگ مادی این حکومت اولیه اشکانیان فراهم کرده است. تنها بر این نکته تأکید می‌کنیم که تندیس‌های مرمر و آثار عاج کاوش شده در آنجا همگی کار هنرمندان یونانی است^(۲) و عناصر ایرانی تنها در معماری پدیدار می‌شوند^(۳).

پارتیان پس از آنکه خود را در حدود نیمة سده ۳ ق.م. از زیر سلطه سلوکیان آزاد کرده بودند، بی‌وقفه از مرز شمال خاوری سلوکیان به فلات ایران نفوذ کردند. آنها در حدود اوایل سده اول ق.م. به فرات رسیده بودند. این گسترش سریع را می‌توان در ارتباط با پیشرفت سوارکاری نیز در نظر گرفت که پارتیان با تاکتیک بیتری قادر به استفاده از آن بودند^(۴). ایستگاه‌های مهم در مسیر پیشوایی به میان‌روزان عبارت بودند از: شهرهای^(۵) هکاتومپیلوس^۸، رگا-ارساکیا^(۶) و اکباتان^(۷) که از سوی استرابوون^۹ در ایام آوگوستوس به منزله تختگاه تابستانی^(۸) نام برده می‌شود^(۹). پیش از این تختگاه‌ها و مراکز اشکانیان در هر دو شهر نام بردۀ نخست اسکان یافته بودند. از آنجا که رگا-ری باستان در نزدیکی تهران^(۱۰) بر اثر استقرار پیوسته‌ای هموار شده یا جدیداً ساخت و ساز شده است و کاوش‌های بریتانیایی‌ها در شهر قومس (نزدیک دامغان در کنار دشت کویر)^(۱۱) که هکاتومپیلوس باستانی را در آنجا حدس می‌زنند، تا انقلاب در ایران هنوز در مقدمات کار بود، اهمیت ویژه‌ای نصیب کاوش‌های تازه ایرانیان در اکباتان-همدان می‌شود^(۱۲).

همچنین باید از دو محل در ایران، قلعه ضحاک در آذربایجان و شمی در منطقه بختیاری، نام برد که به خصوص با معماری و پیکرتراشی دوران پارتیان توأم هستند. یک سازه آجری^(۱۳) کلاه فرنگی‌واری در قلعه ضحاک، بر بالای رود قرانقو در میان مراغه و میانه باقی مانده که به وضوح متعلق به دوران اشکانیان است (لوحة ۱). به خصوص فن آجرهای عمودی به کار برد شده که به طور متناوب نسبت به همدیگر تنظیم شده‌اند، همتایی را در کاخ پارتی آسور^(۱۴) دارد. در باقی مانده تاقچه‌های کاذب متصل به کنگره‌های پله‌ای ساختمانی تقریباً به بلندی ۱۲ متر، دو افریز روی هم قرار گرفته‌ای متشكل از صفحه‌های پوششی آرایه‌داری قرار دارد که نقش و نگاری کاملاً شبیه به آنها از کاخ کوه خواجه در سیستان^(۱۵) و از جاهای مختلفی در میان‌روزان^(۱۶) نیز (لوحة ۱ a.c) به دست

7. Nisaia

8. Hekatompylos

9. Rhagai-Arsakeia

10. Strabon. 11.13.1.

آمده‌اند. این صفحه‌های گچبری و نقش و نگارهایشان به نظر می‌آید مؤلفه‌هایی را نشان می‌دهند که می‌تواند به رغم نماهای فرهنگی^{۱۱} ۱۱ متأثر از ویژگی‌های مختلف محلی در کل امپراتوری یافت شود.

بانوع معماری کاملاً متفاوتی در شکل پرستشگاه‌های بزرگ حفاری شده توسط گیرشمن در مسجد سلیمان و برد نشانده^(۱۷) واقع در الیمائیس باستان مواجه می‌شویم. صفحه‌های ساخته شده بعضاً با بلوك سنگ‌های عظیم طبیعی در فن خشکه‌چینی به نظر می‌آید هنوز در سنت هخامنشی قرار دارند (لوحة a.b^(۱۸)، اما حاصل نه مجتمع کاخ بلکه معبد، به عبارت بهتر، پرسشتگاه بودند. در مسجد سلیمان سه معبد^(۱۹) بنا شده با طرح اتاق‌های پهن بر صفة وجود دارد، حال آنکه صفة بالایی برد نشانده دارای سکویی است که محتملاً محراب آتش بر روی آن قرار داشته است^(۲۰). یک سرستون جانور دوسر^(۲۱) مکشوفه در مسجد سلیمان، حداقل بسته به نوع خود هنوز می‌تواند از معماری هخامنشی منتج دانسته شود (لوحة c^(۶))، حال آنکه یک سرستون نقش‌داری^(۲۲) از برد نشانده به وضوح از الگوی هلنیستی تبعیت می‌کند (لوحة b.c^(۲۳)). تنہ ستون^{۱۲} های فقط به صورت تکه‌پاره باقی‌مانده‌ای از الیمائیس غریب هستند که به نقوش برجسته کاری آراسته‌اند^(۲۴). یک جرز^{۱۳} به طور کامل بازمانده چند ضلعی با چهار پیکرۀ بر روی هم تنظیم شده متعلق به برد نشانده^(۲۵) است و امروزه در حیاط موزه باستان‌شناسی شوش (لوحة ۶ a) قرار دارد. شاید پیکره‌ها خانواده اهداکننده را نمایش می‌دهند و به این ترتیب، بازتاب منطقه‌ای آن ویژگی بالاخص قابل توجه در پالمیرا هستند که چهرۀ شارمندان افتخاری شهر را بر روی پاپیکره‌های سه‌گوش^{۱۴} (امروزه خالی مانده) برپا می‌داشتند که به تنہ ستون‌بند^{۱۵} ها و معابد نصب شده بودند^(۲۶).

در حوزه پیکرتراسی می‌توان در دوره اولیه پارتیان به شرایط مشابهی در ایران، همچون نسا برخورد. تعدادی تکه‌پاره‌های مرمر به ویژه در شوش پیدا شده‌اند که آشکارا کار هنرمندان یونانی هستند^(۲۷). در میان آنها در درجه اول باید از پیکرۀ سر زنی نام برد که کمون^{۱۶} بر آن بود، موسا^{۱۷}، شاه‌بانوی پارتی را در آن تشخیص دهد. اما این احتمال نیز

11. Kulturlandschaften

12. Säulenschäfte

13. Pfeiler

14. Konsolen

15. Kolonnaden

16. F. Cumont

17. Musa

هست که موضوع می‌تواند بر سر عضوی از خاندان شاهی یا شهری بوده باشد^(۲۸). برای تحولی در ایران عصر پارتی بیش از همه پرستشگاه^(۲۹) مورد پژوهش قرار گرفته شمی توسط سراورل استاین^{۱۸} در منطقه بختیاری (الیماییس کهن) آثار فوق العاده‌ای به بار آورده است. در میان قطعات بی‌شمار مرمر و برنز^(۳۰) هلنیستی به خصوص یک تندیس برنزی^(۳۱) کم و بیش به طور کامل سالم‌مانده اندکی بزرگ‌تر از اندازه طبیعی درخور ذکر است، زیرا تاکنون این یگانه بازنمود بازمانده پیکره بزرگی از شاهزاده‌ای اشکانی است (لوحة ۳).

به نظر می‌آید برای فاتحان پارتی جبهه^{۱۹} در جلو سینه باز گُل‌مانندی بتابر شواهد سکه‌های اشکانی محفوظ نگه داشته بوده است، در صورتی که سرداری^{۲۰} در جلو بسته‌ای^(۳۲) را همه کسان دیگر، حتی اقوام زیر نفوذ شدید ایران این عصر، از جمله الیمایی‌ها (لوحة b 8; c 5 a; ۳۳) درست مانند میان‌رودانیان تا پالمیراییان^(۳۴) و اقوام خاص شمال سوریه همچون اسروننه^(۳۵) ای‌ها (لوحة b 6) نشان می‌دهند. این امکان نیز هست که در مناطقی که در اصل منحصرآ از سوی پارتیان متوطن نشده بود، جامه کت‌مانند سینه‌باز، امتیازی، یعنی نوعی تن‌پوش اداری بوده است.

به هر حال در هنگام بررسی به اصطلاح سه سنگ- افراشت یادمان پارتی در موزه هنر شرق باستان استانبول (لوحة ۴)^(۳۶) به این استنتاج می‌رسیم. صاحب منصبی در روی یکی از سنگ‌یادمان‌ها نتها مسلح نموده شده است، بلکه جامه‌ای را همانند پیکره برنزی شمی بر تن دارد.^{۲۲} از این رو، باید در مورد نیایشگر تمام رخ نموده (لوحة a 4)، در تناقض با هر دونیایشگر نمایانده از نیم رخ (لوحة b.c 4)، که ردایی^{۲۳} بر روی بالاتنه پوشیده است، موضوع بر سر یک پارتی حتی به مفهوم قومی بوده باشد. احتمالاً یک کارگزار دولتی پارت را فراروی خود داریم، زیرا تمام رخ‌نمایی این پیکره از روی قصد است^(۳۷).

در این مورد از لحاظ گاه‌شماری در ایامی (یکی از یادمان‌ها در سال ۱۳/۱۲ ب.م.^(۳۸) سال‌یابی شده است) سیر می‌کنیم که تمام رخ‌نمایی شاخص یک‌پارچه‌ای در تمامی نقوش

18. Sir Aurel Stein

19. Obergewand

20. Leibrock

21. Osrhoenern

23. Wickelgewand

۲۲. نک به پی‌نوشت ۳۱

منعکس در هنر برجسته کاری دوره اشکانی هنوز به طور کامل مرسوم نشده بود. ظاهراً با نمایش نماینده امپراتوری پارت از جلو می‌باشد یک ویژگی رسمی تصویری بیان شود که به نظر من مبنای یادمان‌های بعدی نیز هست. در نگارکندهای کهن‌تر اشکانی، به ویژه یادمان به صورت ناقص بازمانده بیستون، که به میترادات دوم (۱۲۴-۸۸ ق.م) مربوط می‌شود^(۳۹)، چهره‌ها هنوز از نیمرخ (لوحة a) نشان داده می‌شوند. به نظر می‌آید در حدود اوآخر سده اول ب.م. شیوه بازنمود تمام رخ (لوحة b) سرچشم‌گرفته از میان‌رودان در کل مورد قبول واقع شده باشد^(۴۰). درباره خاستگاه تمام رخ نمایی خواسته‌اند منشأ ایرانی، سامی یا یونانی را با جزئیات تمام مدلل کنند^(۴۱). اما در واقع هر سه مؤلفه با هم نسبت به شکل‌گیری بازنمود منحصرًا تمام رخ شکل انسان در قلمروی هنر پارتی تأثیر گذاشته‌اند^(۴۲). در واقع کهن‌ترین شواهد برای سبک بازنمود تمام رخ در پالمیرا اثبات‌پذیر هستند^(۴۳). این سبک بازنمود می‌تواند حداقل در سوریه به منزله تسهیل سه‌چهارم نیمرخ به کرات قابل مشاهده در هنر هلنیستی متأخر نیز دانسته شود^(۴۴)، ولو به دشواری می‌توان آن را تفسیر کلاً رضایت‌بخشی نامید. به هر حال، یکپارچگی شدید تمام رخ نمایی پدیده‌ای است که می‌تواند مشخصه هنر اشکانی قلمداد شود. ظاهراً ساسانیان تمام رخ نمایی شدید نقوش را چنان مشخصه‌ای برای حکومت پارتیان منفور برایشان تلقی کرده‌اند، که در یادمان‌هایشان به بازنمود نیمرخ صورت، درست همانند ایام هخامنشیان برگشته‌اند^(۴۵).

چهار بلوک نگارکنده پرستشگاه بزرگ رویاز تنگ سروک مثال فوق العاده مناسبی را برای کاربرد تمام رخ نمایی نابی نشان می‌دهند^(۴۶). در اینجا نه تنها همه نیاشکران و قربانی‌کنندگان تمام رخ نموده شده‌اند، بلکه در آعمالی نیز که نظاره هر دو طرف نقوش را ملزم می‌گرداند، چهره‌ها به بیرون روی کرده‌اند. از سویی این امر در مورد سوارکار زره‌پوش پیش‌تازنده بلوک III^(۴۷) و در درجه اول صحنه اصلی بلوک‌نشسته بزرگ II^(۴۸) صادق است. در اینجا بزم آیینی (نه تاج‌بخشی!)^(۴۹) شاهی الیمایی به همراه دو رب‌النوع مؤنث بر تخت جلوس کرده در پایین کتیبه الیمایی نموده شده است (لوحة b 7) که بیشتر به موجب سکه‌ها می‌توان با آتنا^{۲۴} و ارتمیس^{۲۵}، دو رب‌النوع اصلی از نظر تاریخی روایت

شده الیمائیس (لوحة b 7^(۵۰)) یکی دانست. با وجود ارتباط به لحاظ محتوایی آشکار نگاره‌ها با همدیگر، چهره هر چهار نگاره، یعنی با احتساب نگهدارنده شاخ و فور نعمت^(۶) واقع در پشت سر شاه (که در آن می‌توان تعبیر الیمایی فرشته نگهبان آوگوستی^(۷) رومی را تشخیص داد)^(۵۱)، روی به بیننده گردانده‌اند.

استقلال زیاد شهرها و شاهکنشین‌های کوچک از ویژگی‌هایی است که خود را در سبک‌های محلی از هر لحاظ نایکسان در معماری و هنر آشکار می‌سازد^(۵۲). در این رابطه می‌توان از شهرهای دورا اروپوس^(۵۳)، سلوکیه در کران دجله^(۵۴)، اروک - ارخه^(۵۵) عهد اشکانیان و از شاهکنشین‌های اسروهنه^(۵۶)، آدیابنه^(۵۷)، هترا^(۵۸) و خاراکنه^(۵۹) نام برد. برای نمونه در اینجا باید تنها اوضاع و احوال هتلر ایلان شود، زیرا نگاهداشت و کاوش آن به مراتب بر سایر محوطه‌های باستانی برتری دارد.

در معماری یک نمونه بالاخص خوب، به اصطلاح ساختار - ایوان به شکلِ معبد بزرگی^(۶۰) در این شهر متاثر از یزدان‌سالاری حفظ شده است. اینجا در هر دو طرف دیوار جداگانه دو مجموعه ایوان در کنار هم احداث شده است. هریک از آنها متشکل از تالاری با پوشش ضربی و به طرف جلوی بازی است که یک رشته اتاق‌های کوچک همچنین با پوشش ضربی در هر دو طرف واقع هستند (لوحة a 10، مقایسه شود با لوحة c 9).

در مورد پیدایش نحوه ساخت ایوان بسیار نوشته شده است^(۶۱)، متها در اینجا تنها باید تأکید شود که امکان ندارد این ایده ساختاری نخستین بار پدید آمده در عهد اشکانیان را بتوان از یک منشأ یگانه‌ای استنتاج کرد. از ویژگی‌های گنبذ ضربی می‌توان به خصوص به روش ساخت خشتنی اشاره کرد که این فن امکانی را برای هنر معماری فراهم می‌آورد که بدون چوب ساختمانی اضافی بتوانند کاملاً از عهده ساخت برآیند. نظر به نمای چشمگیر ساختمان معبد بزرگ هترا، توجه را به نمونه طاق نصرت سه طاق رومی جلب کرده‌اند^(۶۲).

در واقع دروازه سه طاقی در هترا از جلوخان^{۳۱} بزرگ به حیاطی متنه می‌شود که معبد اصلی را نیز در میان می‌گیرد. همچنین زهوارهای دور قوس^{۳۲} منقوش، سنگ تاج^{۳۳}‌های آراسته به نقوش یا بالاتنه که در اینجا به آذین‌بندی کامل دور طاق بسط داده شده‌اند^(۶۳)،

26. Füllhorntägers

27. Genius Augusti

28. Uruk-Orchoe

29. Osrhoene

30. Charakene

31. Vorhof

32. Archivolten

33. Schlußstein

مبتنی بر الگوی رومی هستند. با چند صد تندیس یافته شده بالاخص در حین حفاری‌های عراقی‌ها اهمیت ویژه‌ای در پیکرتراشی عصر پارتیان نصیب هترا می‌شود. تندیس‌های شاهان در درجه اول نشانگر پیوندی متأثر از عقاید ایرانی و سامی هستند. در حالی که شنل، سرداری و شلوار، و بیش از همه تیارا بیضی شکل خاص (لوحة b.10)^(۶۴) که به وضوح از شاهنشاهان اشکانی^(۶۵) اقتباس شده است، اما دیهیم^(۶۶) شاهین‌نشان شاه ستروق^(۶۷) را می‌توان به خدایان آسمان سامی ربط داد که حتی در خود هترا نماد خدای خورشید، مران^(۶۸) است^(۶۹). گلدوزی مجلل، ترئیتالک مروارید و منگوله (لوحة b.c.10) پیکرتراشی هترا وجه اشتراکی با پالمیرا^(۷۰) دارد. گذشته از این، پیکرهای هترا که بخش اعظم شان می‌توانند به سده ۳ ب.م اختصاص داده شوند^(۶۸)، نشانگر وجوده اشتراکی با تندیس‌های حفاری شده توسط گیرشمن در مسجد سلیمان هستند^(۶۹)، ولو تفاوت‌های زیادی هم در کیفیت و ظرافت شیوه تزیین هنر پیکر سازی داشته باشند (لوحة a.5). حجم ناچیز بدن و بت‌گونگی تقریباً خشک، صفات مشترکی هستند که بیش از همه معلول شرایط به لحاظ زمانی یکسانی است^(۷۰).

تا چه اندازه توانایی‌هایی مرکزی که باید ناشی از خود پارتیان بوده باشد، نیرومند بودند، به خصوص آن ساختارهای سیاسی‌ای نشان می‌دهند که تنها به طور گذرا به امپراتوری اشکانیان تعلق داشتند یا هرگز همچون پالمیرا، بدان تعلق نداشتند. این امر با برداشت اغلب بیان شده‌ای که یک هنر واقعی اشکانی وجود نداشته، بلکه تنها شماری از مراکز هنری منطقه‌ای در کنار یکدیگر، مغایرت دارد. به ویژه نتایج قلعه ضحاک و شمی نشان می‌دهند، گویا مؤلفه‌های شکل بخش فرادستی وجود داشته که نوعی تم اصلی برای ویژه – اشکال متعدد منطقه‌ای بوده است.

۳۴. نک به لوحة ۱ در مقاله کورتیس.

(۳) پی‌نوشت‌های معماری و پیکرتراسی در عهد پارتیان

1. So Mathiesen 1992 I 15ff.
2. Gutl'iev/ Invernizzi 1993, 19f.
3. Gutl'iev/ Invernizzi 1993, 16-18.
4. Ausführlich Hoffmann 1969 I 265-277; vgl. v.Gall 1990a, 73-78.
5. Forbiger 1843 II 548 f.; Debevoise 1938, 15 Anm. 64; Bivar 1983, 39 f.
6. Forbiger 1843 II 591 f.; Debevoise 1938, 15 Anm. 63.
7. Forbiger 1843 II 590 f.
8. نک، به پی‌نوشت ۱۲.
9. De Morgan 1896, 235-259.
10. درباره کاوش‌های قدیمی فرانسوی‌ها و حفاری‌های انجام‌گرفته امریکایی‌ها تحت سرپرستی اشميد (E. F. Schmidt 1934-36) در چشمۀ علی در نزدیکی ری، نک به: Vanden Berghe 1966, 121 f.; Bibliogr. 303/304.
11. Hansman 1968, 111-139; Hansman/ Stronach 1970, 29-62; Hansman/ Stronach 1974, 8-22.
12. Sarraf 1996, 812-840.
13. Kleiss 1973, 163ff.
14. Andrae/ Lenzen 1933, 25-54; Andrae 1938, 181-188.
15. Ghirshman 1969, 40 Abb. 54; Kröger 1982, 226 Taf. 103, 1.2.
16. Hopkins 1972, Abb. 61-67; vgl. Colledge 1977, 72-76.
17. Ghirshman 1976.
18. گیرشمن (Ghirshman 1976 I 55-70) مرحلۀ هخامنشی مسجدسلیمان را بررسی می‌کند.
19. Ghirshman 1976 I Plan III.
20. Ghirshman 1976 I Plan I-II.
21. Ghirshman 1976 I 110 f.; البته فقط سبک سرستون‌ها پارسی باستان است، پروتوم Protome چرباتمه نشسته، ابوالهولی ماده، هیچ نظیری در میان سرستون‌های هخامنشی ندارد.

22. Ghirshman 1976 I 45; II Taf. XXIV 1-4. Taf. 18 A-D.
۲۳. به خصوص نک به سرستون‌های آسیای صغیر – رومی، ۱۰۸-۱۱۲. از v. Mercklin 1962, 44ff. Nr. 108-112 لحاظ جغرافیایی نمونه‌های قابل قیام نزدیک به عصر پارتی عبارتند از سرستون‌های سنگ آهکی از سلوکیه در کران دجله و اروک - ورکاکه البه در اینجا بالاتنه‌ها میان طوماری سرستون‌ها پیش می‌آیند؛ نک به: v. Mercklin 1962 Nr. 91-96.
۲۴. گیرشمون (Ghirshman 1976 II Taf. 83,1) لوحه ۸۳، ۱ از مسجد سلیمان؛ لوحه ۱-۳ Taf. CXXIX از ناحیه ایذه. در باره مشکل بهطور کلی، نک به: Ghirshman 1976 I 44.
25. Ghirshman 1976 I 41-45 Abb. 19; II Taf. XXIVc.
26. Ghirshman 1976 I 44.
۲۷. به ویژه نک به بالاتنه سنگ آهکی در موزه لوور پاریس: Ghirshman 1969, Abb. 35B; Kawami 1987, 176 Nr. 16 Taf. 20.
28. Cumont 1939, 330-341; De Mecquenem 1943 Taf. 9.
29. Stein 1940, 141-159.
30. Stein 1940, 133f. Abb. 48. 49; Kawami 1987, 57-71. 172-174 Nr. 10-12; Godard 1937, 285-305, Abb. 126-134.
31. Stein 1940, 133 f. Abb. 48. 49; Godard 1937, 290, Abb. 115-125; Seyrig 1939, 177-183; Ghirshman 1969, Abb. 99; Kawami 1987, 59-63, 169-171 Nr. 8, Taf. 11; Mathiesen 1992 I 166 f. Nr. 80.
32. Vgl. So schon v. Gall 1969/70, 304-306.
۳۳. در مورد انواع الیمایی البسته عصر پارتی باشند در شانه چپ، نک به: Kawami 1987, 142-144.
34. Hatra: z.B. Mathiesen II 1992, Abb. 73. 75. 77. 79. 82. Vgl. hier Taf. 10 a.b Palmyra: Tanabe 1986 Taf. 466-474.
۳۵. نک به سنگنگاره‌ای در نزدیکی فینیک Finik در کران Segal 1970, Taf. 1-3 12. 14 16b. 17a. Nogaret 1984, 257-266, Abb. 3-5. در جله علیا در جنوب شرقی ترکیه: v. Gall 1969/70, 305 f., Taf. 60. 61, 2; Mathiesen 1992 II 190-192 Nr. 158-160, Abb. 41-43; v. Gall 1991, 12 f.
36. Andrae 1904, 48-52; Andrae 1920, 5 f. Nr. 3-5; Andrae/ Lenzen 1933, 105f., Taf. 59a-c; v. Gall 1969/70, 305 f., Taf. 60. 61, 2; Mathiesen 1992 II 190-192 Nr. 158-160, Abb. 41-43; v. Gall 1991, 12 f.
37. v. Gall 1969/70, 306.
۳۸. در مورد خوانش جدید تاریخ نک به: Aggoula 1985, 26-28 Nr.4; vgl. Mathiesen I 191 Anm. 2.
39. v. Gall 1996, 61-68, Taf. 10.
۴۰. میان رو دان معمول شده است؛ نک به پی نوشته Ploug 1988, 138; Mathiesen 1992 I 83 f.
۴۱. در این مورد، نک به توصیف مختصر Downey 1969, 283-287.
۴۲. به طور تقریبی کالج و داونی (Colledge 1977, 143 f.; downey 1969, 283) نیز به همین نحو که البه

هر دو اجزای سازنده ایرانی را در هنجارمندی تمام رخ نمایی بسیار اندک برآورد می‌کنند. سنگ یادمان‌های پارتی آسور (پی‌نوشت ۳۷) در اینجا بسیار مهم‌تر از آن است که بتوان آنها را در این رابطه نادیده گرفت. پارتی تمام رخ نموده در آنجا به وضوح مبتنی بر رسمیت خاصی است که در اصل تنها نصیب سروزان و کارگزاران پارتی می‌شد.

۴۳ در این مورد بـ ویژه پیکرک‌های در سال ۳۲ ب.م. وقف شده به معبد بعل در پالمیرا حاکی از آن هستند. همه پیکرهای در آنجا، حتی در اعمالی که نظارة هر دو طرف الزامی است، تمام رخ نموده شده‌اند؛ نک به: Downey 1969, 283.

44. Downey 1969, 286 Anm. 51.

45. So Colledge 1977, 143.

46. Henning 1951, 151-178; de Waele 1974, 254-266; Kawami 1987, 88-110. 188-206 Nr. 30-41; Vanden Berghe/ Schippmann 1985, 59-88; Mathiesen 1992 II 130. 132-149 Nr. 9-22.

47. v.Gall 1990, 18; Vanden Berghe/ Schippman Schippmann 1985, 79 Abb. 12.

48. Vanden Berghe/ Schippmann 1985, 67-76; Kawami 1987, 97-104. 196-198 (“Orodes”-relief) Taf. 44-46.

۴۹ این مسئله در نتیجه بررسی آبخوری‌ها هم در نزد شاه در حین میگساری و هم در نزد رب‌النوع‌های بر تخت جلوس کرده در سمت چپ نزدیک به یقین می‌شود؛ نک به طرح موجود در نزد واندن برگ. شپیمان (9) (انتقاد در 112 v.Gall 1990b Abb. 69) (Vanden Berghe/ Schippmann 1985, 69 Abb. 9) (Anm. 34). بر طبق آن نمی‌توانیم صحنه رانه به منزله تاج‌بخشی، بلکه فقط ضیافتی به مفهوم بگمار مقدسی (banquet sacré) در کنیم؟

v.Gall 1990, 103 f. C 1; vgl. Dentzer 1982, 484.

50. v.Gall 1971b, 212 f.

۵۱ به طور مشروح، نک به: 211 v.Gall 1971b. همان نگهدارنده شاخ نعمت و فور در روی نگارکند کوچکی از مسجد سلیمان نیز پدیدار می‌شود؛ نک به: 54 Kawami 1987, 99 Anm. 54. در حالی که من همچنان در مورد نگهدارنده شاخ نعمت و فور ارتباطی با سخن فرشته نگهبان (Genius) رومی را مشهود می‌دانم، امروزه مایلیم تفسیرهای ارائه شده در مفهوم تعبیر ایرانی به عنوان فرآوشی یا خوارنه را بذیرم که البته در اینجا بیشتر تفسیری الیمایی مطرح است. اما در این مورد نمی‌توانیم از هیچ‌رب‌النوعی نام ببریم.

52. Vgl. dazu besonders Colledge 1977, 141-144.

۵۲. نک به گزارش حفاری‌ها:

The Excavations at Dura-Europos. Preliminary Reports bzw. Final Reports, New Haven 1929ff. Allgemein: Hopkins 1979.

54. Hopkins 1972; Invernizzi/ Negro Ponzi Mancini 1985, 87-100.

55. Finkbeiner 1987, 233-250.

56. s. vor allem Segal 1970.

۵۷. نک به امتحان گال که سنگنگاره باتاس حریر (Batas-Harir) را به شاهی آدیابنه‌ای منتبس می‌کند: Boehmer/ v.Gall 1973, 75-77
58. Safar/ Mustafa 1974.
59. Hansman 1967, 21-58.
60. Andrae 1908; Andrae 1912; Lenzen 1955a, 334-375; Krunic 1964, 7-32.
61. v.Gall 1977, 128-131.
62. Lenzen 1955b, 128.
۶۳. در این مورد، نک به: این سبک تزئین، مشابهی را در <افریز> ایرتام (Airtam) در نزدیکی ترمذ دارد؛ Taf. 1-4 v.Gall 1970, 9-25 Taf. 46-49; Stawiski 1979, 133-135. این هشت بلوک سنگی می‌توانند از نمونه سرستون‌های نقش و نگاردار هلنیستی (Taf. 79-82) باشند؛ نک به: Mercklin 1962 Abb. 349-369. اما در حالی که برای مثال حداقل دو نقش و نگار در سرستون‌های ایتالیای سفلی در میان رجل‌الدب (Akanthus) یا طوماری (Voluten) تنظیم شده‌اند، <افریز> ایرتام تا هفت بالاتنه در یک <سرستون> دارد؛ نک به: Stawiski 1979, 135
۶۴. تندیس‌های شاهان هترای یگانه پیکرهای نیز هستند که این سرپوش را در شکل پیکرتراشی نشان می‌دهند. همچنین منگوله‌های پشمی جامه شاه، چنان‌که آنها را شاه ولخش هترایی بر تن دارد، (اینجا، لوحة ۱۰) احتمالاً منشأ ایرانی دارند و مجدداً در سرداری شاه دریافت‌کننده تاج دیوار عقب ایوان بزرگ طاق‌بستان پیش می‌آیند، نک به: Fukai/ Horiuchi 1972 Taf. 10-13.
65. Mathiesen 1992 II 214 f. Nr. 215, Abb. 18; Ghirshman 1969 Abb. 94; Kraus 1967 Taf. 401; Safar/ Mustafa 1974, 300 Abb. 301.
۶۶. علاوه بر این، یک خدا شاهین سمیا (Samya) خاصی در هترای وجود داشت؛ نک به: v.Gall, Text zu Kraus 1967 Taf. 401.
67. Tanabe 1986, Al-shawi 1986.
68. Mathiesen 1992 I 73. Vgl. Vattioni 1981.
۶۹. به خصوص با نگاره‌های صفحه‌مانند گیرشمن مقایسه شود: Ghirshman 1979 II Taf. LXXXII. LXIII 3-6, Taf. 20. 21. 70.
70. Vgl. so schon v.Gall 1969/70, 310 f.
- تصویر مطلوب تندیس در مجموعه رابنو در نیویورک: Ghirshman 1976 II Taf. CXXVI: اینجا لوحة 5a. این تندیس متعلق به شمی نیست، بلکه محتملاً از بردنشانده یا مسجد سلیمان نشست می‌گیرد؛ نک به: 3. Ghirshman 1976 I 239 Anm.

کوته نوشت

AA	Archäologischer Anzeiger
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
Bagh.Mitt.	Baghdader Mitteilungen
CRAI	Comptes-Rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres
JRAS	Journal of the Royal Asiatic Society
MDOG	Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft
MDP	Mémoires de la Mission archéologique en Iran. Mission de Susiane
WVDOG	Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen Orient-Gesellschaft

كتاب شناسی

- Aggoula, B. 1985, *Inscriptions et graffites araméens d'Assour* (Suppl. 43 zu Annali dell'Istituto Universitario Orientale 45), Neapel
- Andrae, W. 1904, „Die zwei Kalksteinstele aus Assur“, *MDOG* 22, 48–52
- Andrae, W. 1908, *Hatra I* (WVDOG 9), Leipzig/Berlin
- Andrae, W. 1912, *Hatra II* (WVDOG 21), Leipzig/Berlin
- Andrae, W. 1938, *Das wiedererstandene Assur*, Leipzig
- Andrae, W./Jensen, P. 1920, „Aramäische Inschriften aus Assur und Hatra aus der Partherzeit“, *MDOG* 60, 1–54
- Andrae, W./Lenzen, H. 1933, *Die Partherstadt Assur* (WVDOG 57), Leipzig/Berlin
- Bivar, A.D.H. 1983, „The Political History of Iran under the Arsacids“, *The Cambridge History of Iran* III 1, Cambridge, 21–99
- Boehmer, R.M./v. Gall, H. 1973, „Das Felsrelief bei Batas-Herir“, *Bagh.Mitt.* 6, 65–77
- Cumont, F. 1939, „Portrait d'une reine parthe trouvé à Suse“, *CRAI*, 330–341
- Colledge, M.A.R. 1977, *Parthian Art*, London
- Debevoise, N.C. 1938, *A Political History of Parthia*, Chicago
- Dentzer, J.-M. 1982, *Le motif du banquet couché dans le Proche-Orient et le Monde Grec du VIIe au IVe siècle avant J.-C.* (Bibliothèque des Écoles Françaises d'Athènes et de Rome 246), Paris

- Downey, S.B. 1969, *The Heracles Sculpture* (The Excavations at Dura-Europos. Final Report 3,1,1), New Haven
- Finkbeiner, U. 1987, „Uruk-Warka. The Late Periods“, *Mesopotamia* 22, 233–250
- Forbiger, A. 1843, *Handbuch der alten Geographie* II, Leipzig
- Fukai, Sh./Horiuchi, K. 1972, *Taq-i-Bustan* II, Tokyo
- v. Gall, H. 1969/70, „Beobachtungen zum arsakidischen Diadem und zur parthischen Bildkunst“, *Istanburger Mitteilungen* 19/20, 299–318
- v. Gall, H. 1970, „Zur figuralen Architekturplastik des großen Tempels von Hatra“, *BAGH. Mitt.* 5, 7–32
- v. Gall, H. 1971a, „Das persische Königszelt und die Hallenarchitektur in Iran und Griechenland“, Höckmann, U./Krug, A. (Hgg.), *Festschrift für Frank Brommer*, Mainz, 119–132
- v. Gall, H. 1971b, „Entwicklung und Gestalt des Thrones im vorislamischen Iran“, *AMI N.F.* 4, 207–235
- v. Gall, H. 1990a, *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch beeinflussten Kunst parthischer und sassanidischer Zeit* (Teheraner Forschungen 6), Berlin
- v. Gall, H. 1990b, „The Figural Capitals at Taq-e-Bostan and the Question of the so-called Investiture in Parthian and Sasanian Art“, *Silk Road Art und Archaeology* 1, 99–122
- v. Gall, H. 1991, „Die Araber zwischen Golf und Mittelmeer und ihre Rolle in der Kunst der Partherzeit“, Schippmann, K./Herling, A./Salles, J.-F. (Hgg.), *Golf-Archäologie* (Symposion Göttingen 1987) (Internationale Archäologie 6), Buch am Erlbach, 1–18
- v. Gall, H. 1995, „Die parthischen Felsreliefs unterhalb des Dariusmonuments“, Kleiss, W./Calmeyer, P. (Hgg.), *Bisutun. Ausgrabungen und Forschungen in den Jahren 1963–1967* (Teheraner Forschungen 7), Berlin, 61–72
- Ghirshman, R. 1969, *Parther und Sasaniden*, München
- Ghirshman, R. 1976, *Terrasses sacrées de Bard-é Néchandeh et Masjid-i Soleiman I-II* (MDP XLV), Paris
- Godard, A. 1937, „Les statues parthes de Shami“, *Afshar-é Iran* 2, 285–305
- Gutliev, G./Invernizzi, A. 1993, *Nisa – Crossroad of Civilizations*, Turin
- Hansman, J. 1967, „Charax und der Kharkheh“, *Iranica Antiqua* 7, 21–58
- Hansman, J. 1968, „The Problems of Qumis“, *JRAS*, 110–139
- Hansman, J./Stronach, D. 1970, „Excavations at Shahr-i Qumis 1967“, *JRAS*, 36–62
- Hansman, J./Stronach, D. 1974, „Excavations at Shahr-i Qumis 1971“, *JRAS*, 8–22
- Henning, W.B. 1951, „The Monuments and Inscriptions at Tang-e Sarvak“, *Asia Maior* N.S. 2, 151–178
- Hoffmann, D. 1969, *Das spätömische Bewegungsheer und die Notitia Dignitatum I-II*, Düsseldorf
- Hopkins, C. 1972, *Topography and Architecture of Seleucia on the Tigris*, Ann Arbor
- Hopkins, C. 1979, *The Discovery of Dura-Europos*, New Haven/London
- Invernizzi, A./Negro Ponzi Mancini, M.M. 1985, „Seleucia sul Tigris“, *La terra tra i due fiumi. Venti anni di archeologia italiana in Medio Oriente*, Turin, 87–100
- Kawami, T.S. 1987, *Monumental Art of the Parthian Period in Iran* (Acta Iranica 26), Leiden
- Kleiss, W. 1973, „Qal’eh Zohak in Azerbaïdjan“, *AMI N.F.* 6, 163–188
- Kraus, Th. 1967 (Hg.), *Das römische Weltreich* (Propyläen Kunstgeschichte, N.S. 2), Berlin
- Kröger, J. 1982, *Sasanidischer Stuckdekor* (Baghdader Forschungen 5), Mainz
- Krunić, J. 1964, „Hatra: L’architecture des temples au centre de la ville: questions relatives à leur construction“, *Revue Archéologique*, 7–32
- Lenzen, H.J. 1955a, „Ausgrabungen in Hatra“, *AA*, 334–375
- Lenzen, H.J. 1955b, „Architektur der Partherzeit in Mesopotamien und ihre Brückensetzung zwischen der Architektur des Westens und des Ostens“, *Festschrift C. Weickert*, Berlin, 121–136
- Mathiesen, H.E. 1992, *Sculpture in the Parthian Empire* I–II, Aarhus
- de Mecquenem, R. 1943, *Fouilles de Suse 1933–39* (MDP XXIX), Paris
- v. Mercklin, E. 1962, *Antike Figuralkapitelle*, Berlin
- de Morgan, J. 1896, *Mission Scientifique en Perse IV* 1, Paris
- Nogaret, M. 1984, „Le relief parthe de Finik“, *Syria* 61, 257–266
- Ploug, G. 1988, „East Syrian Art from 1st Century B.C. – 2nd Century A.D.“, *Acta Hyperborea. Danish Studies in Classical Archaeology* 1, 129–139

- Safar, F./ Mustafa, M.A. 1974, *Hatra. The City of the Sun God*, Baghdad
- Sarraf, M.R. 1996, „Tappeh Haghmataneh (Hamadan)“, *Tarih-e me'mari wa šahrsazi-ye Iran* (Geschichte der Architektur und der Städtebaukunst in Iran), Kongress-Ber. Bam (Kerman), Bd.II, 812–840
- Segal, J.B. 1970, *Edessa, The Blessed City*', Oxford
- Seyrig, H. 1939, „La grande statue parthe de Shami et la sculpture palmyrenienne“, *Syria* 20, 177–182
- Al-Shawi, N.A. 1986, *Sculptures of Hatrans. A Study of Costume and Jewelry*, Diss. Indiana Univ., Univ. Microfilms Internat. Ann Arbor Nr. 8627
- Stawiski, B. 1979, *Kunst der Kuschhan in Mittelasien*, Leipzig
- Stein, Sir A. 1940, *Old Routes of Western Iran*, London
- Tanabe, K. (Hg.) 1986, *Sculptures of Palmyra I* (Memoirs of the Ancient Orient Museum), Tokyo
- Trever, K. 1940, *Pamjatniki greko-baktrijskogo iskusstva*, Moskau
- Vanden Berghe, L. 1966, *Archéologie de l'Iran ancien*, Leiden
- Vanden Berghe, L./Schippmann, K. 1985, *Les reliefs rupestres d'Elymaide (Iran) de l'époque parthe* (Ira-nica Antiqua, Suppl.3), Gent
- Vattioni, F. 1981, *Le iscrizioni di Hatra* (Suppl. 28 zu Annali dell'Istituto Universitario Orientale 41), Neapel
- de Waele, E. 1974, „Nouvelle introduction aux reliefs rupestres de Tang-e Sarvak“, *Proceedings of the 1Ind Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1973*, Teheran, 254–266

فهرست تصاویر

- لوحة١. قلعةٌ ضحاك در آذربایجان. a. نمای کلی از طرف سرشاریبی سمت رود. b. قسمت بالای نما. c. افزایش پوششی.
- لوحة٢. مسجدسلیمان در خوزستان، صفةٌ آتشکده. a. پلکان رویان در طرف شرق. b. معبد بزرگ.
- لوحة٣. تهران، موزهٌ ایران باستان. تندیس بزرگ بر نزی از شجاعی. a. شکل کلی. b. سر تندیس. c. تندیس بی سر مردی در جامهٔ الیمایی، از شمعی.
- لوحة٤. استانبول، موزهٔ باستان‌شناسی، موزهٔ فرهنگ‌های شرق باستان، سنگ‌افراشتهای عهد اشکانی از آسور. a. سنگ‌افراشته‌ی با صاحب منصب تمام‌رخ. b.c. سنگ‌افراشته‌ی با نیاپیشگر نیمرخ.
- لوحة٥. a. نیویورک، مجموعهٔ رابینو^{۳۷}، تندیس یک الیمایی در حال نیاپیش، محتملاً از مسجدسلیمان. b. شوش، موزهٔ باستان‌شناسی، سرستونهای منقوش از مسجدسلیمان، دو طرفه.
- لوحة٦. a. شوش، موزهٔ باستان‌شناسی، جرزی با افریز-نگاره‌هایی از بردنشانده. b. موزائیکی در گور سخره‌ای در نزدیکی اورفا (ادسا) با خانوادهٔ متوفی. c. شوش، موزهٔ باستان‌شناسی. سرستون دوسر از مسجدسلیمان.
- لوحة٧. تنگ سروک (الیماییس)، بلوک II. a. صحنهٔ اصلی، گروه سمت چپ: بیغ بانوهای بر تخت نشسته. b. صحنهٔ اصلی، در کل: بگماز مقدس یک شاه الیمایی.
- لوحة٨. هنگ نوروزی در نزدیکی ایده. سنگ‌نگارهٔ الیمایی از دوره‌های مختلف. a. شهریار سوار بر اسب اشکانی، سر احتمالاً به پیش از میلاد تعلق دارد، و اسب بعداً بدان افزوده شده است. b. صاحب منصب تمام‌رخ نمودهٔ الیمایی از سدهٔ ۲/۳ ب.م.
- لوحة٩. هترا، معبد بزرگ، زهوار دور قوس یک ایوان (تالار^۹ بنا بر آندرآ). c. نمای کلی.
- لوحة١٠. a. معبد بزرگ، پلان b-d. تندیسهایی از هترا. b. تندیس اوatalo^{۳۸}، بغداد، موزهٔ عراق. c. تندیس بدون سر ولخش، شاه اعراب، هترا. d. تندیس دوسپاری^{۳۹}، تاریخ ۲۳۸ ب.م.، بغداد، موزهٔ عراق.



۱a



۱b

لوحة ۱



2a



2b

لوحة ٢



3a



3c



3b

لوحة ۳

تبرستان
www.tabarestan.info



لوحة ٤

تبرستان
www.tabarestan.info



5a



5b



5c

لوحة ۵



6a



6b



6c

لوحة ٦



7a



7b

لوحة ۷



لوحة الف



لوحة ب



٩أ



٩ب



٩ج

لوحة ٩



10a

0 50 100 150 M

تبرستان
www.tabarestan.info



10b-d



لوحة ۱۰

فریبندگی دشمن، تصاویر پارتیان و خاورزمین در روم^۱

رolf میشائل شنايدر (هایدلبرگ)^۲

تبرستان ترجمه هوشنگ صادقی

www.tabarestan.info

امپراتوری روم از بسیاری جهات متأثر از فرهنگ‌های غیررومی بود: که از طریق جنگ با دشمنان خارجی هویت خود را ثابت می‌کرد، ادعای جهان پیشوایی را به خود اختصاص داده، بر گستره وسیع جغرافیایی تسلط داشت، گروه‌های اقوام بی‌شماری با ذهنیت‌های بی‌اندازه مختلف، به یک تعبیر، تمدن‌ها را درهم ادغام می‌کرد، و با اقوام و حکومت‌هایی در فراسوی جهان رومی^۳ ارتباط داشت^(۱). یک چنان امپراتوری تنها زمانی می‌توانست در بلندمدت پایدار بماند که نمادهای هویتی تأثیرگذار بزرگی را بیافریند، آن هم نه تنها به نشانهٔ تجلی ایدئولوژیک، بلکه نمادهای کنش و واکنش فرهنگی. تثیت تصاویر منفی^۴ گروهی امکان داد که از جمله بربرا، یعنی همهٔ غیررومیان و غیریونانیان، جزو آنها محسوب شدند^(۲). تصویر منفی بربراها به‌طور کلی ناقرینه، یعنی «دشمن به طور

۱. صمیمانه از ویژه‌های خاطر دعوت به سمعینار پارتیان در اوین، علاوه بر این، از ایشان و شرکت‌کنندگان به سبب فضای صادقانه، علایق میان‌رشته‌ای و بحث‌های سازنده‌ای که بر گردهمایی اثر عمیقی گذاشتند، تشکر می‌کنم. در مورد واگذاری تصاویر سپاسگزار اشخاص و انسیتیوهای نامبرده در مرجع تصاویر، به ویژه ماریا داوید، Maria Dawid (این‌سبر وک) به سبب سه اسلامید افریز عاج افسوس که به زودی توسط وی منتشر خواهد شد (لوحة ۹, ۱, ۲ در این کتاب) و بورخارد برنتیس Burchard Brentjes (برلین) به خاطر تصویر دیپتیخون عاج اجمیادزین در ایروان (لوحة ۱۹ در این کتاب) هستم. راهنمایی‌ها و انتقادهای مهمی را مدمیون می‌شانیل آرام، باربارا بورگ، و ستاکورتیس، توئیر هلشتر، آملی کورت، کریستوف سلتسر، مارتین اشپان ناقل و گریگ ولف، در طول یک ترم مهمان و گذشته از این، بحث با همکارانم در مونیخ هستم. ارجاع نوشته تا حد امکان به موارد ضروری محدود است.

2. Rolf Michael Schneider (Heidelberg)

3. *orbis Romanus*

4. *Gegenbilder*

5. *Romanus Graiusque et barbarus* (Iuv. 10, 138).

نایکسان متناقضی^(۳) بود. در ناقرینگی تصویر منفی برابر، ساختاری فرهنگی از بیگانگی^۶ و دیگرگونگی^۷ به خصوص واضح آشکار می‌شود^(۴). مراد از برابر در رم نه تنها تصویری منفی از هویت فرهنگی، بلکه تصویر نمونه‌ای تمام عیاری نیز در کشمکش با کهنگی فرهنگی بود. نخستین تصاویر اثبات پذیر بربران در هنر رومی با آغاز گسترش توسعه طلبانه روم در دوره میانی جمهوری پدید آمدند^(۵). در عین حال، اخذ فعالانه شیوه بازنمایی هنر هلنیستی اهمیت عمده‌ای ایفا کرد. تصویر پارتیان در روم، در ابتدامشروع با روابط مسالمت‌آمیز میان روم و امپراتوری پارت، دیرهنگام شاید حتی در اواخر دوره جمهوری^(۶) مدلل هستند. شمایل‌نگاری پارتیان به منزله موضوع اصلی هنر نمایشی روم تازه در عهد آوگوستوس شکل گرفت.

شیوه بازنمود پارتیان در روم تاکنون نه به طور روشنمند، بلکه تنها به طور پراکنده بررسی شده است. بررسی علمی این موضوع ناشی از تک‌یادمان معروف، تندیس زره آوگوستوس در پریما پرتا^(۷) است. تندیس در ۲۰ آوریل ۱۸۶۳ در شمال رم در ولای لیویا^۹، همسر آوگوستوس پیدا شد^(۸). چهار روز بعد، ویلهلم هنزن^{۱۰} که در آن زمان دیر مؤسسه باستان‌شناسی^{۱۱} در رم بود، نگاره‌های زره تندیس را فی‌نفسه صحیح تعییر کرده و ارتباط تاریخی تصویر مرکزی را به درستی تشخیص داده بود. در اینجا آنچه آوگوستوس در سال ۲۰ ق.م. در خاورزمین به دست آورده بود، نموده شده است: یک پارتی درفش‌های از دست داده سرداران رومی را به یک رومی زره‌پوشی پس می‌دهد. نظر پژوهندگان از آن وقت به بعد با توجه به تصویر پارتیان در روم، بیش از همه به بازنمود پارتی این پیکره متمرکز شده است، و عمدتاً دیرینگی شمایل‌شناختی و همچنین تفسیر دقیق نقوش برابرها نظرها را جلب کرده بود^(۹). سایر نقوش پارتیان در روم، به ویژه آنهایی که به رویداد مشخص تاریخی ربط داده شده‌اند (برای مثال، سکه‌ها و نگارکندهای دولتی) اغلب به کوتاهی، یعنی توصیفی بررسی شدند، حتی در آثار جدیدی هم که مختص موضوع برابرهاي رومی هستند^(۹).

من در کتاب خود درباره «برابرهاي جوراجور» روش دیگري را در پيش گرفته‌ام^(۱۰).

6. Fremdheit

7. Andersheit

8. Prima Porta

9. Livia

10. Wilhelm Henzen

11. Instituto di Correspondenza Archeologica

من با تمرکز بر پیکرهای بزرگتر از اندازه طبیعی شرقیان زانوزده و سرپا ایستاده نگهدارنده شاهزاده‌ایی از جنس مرمر رنگی که تا آن زمان بدون توجه باقی مانده بودند، امکانات دریافت و بیان مختلف تصویر دشمن شرقی را در هنر تصویری روم مورد بحث قرار داده‌ام، تا آن را در زمینه واقعیت سیاسی و ایدئولوژیکی ارزیابی کنم. هم‌زمان اثر هلگر زونائیند^{۱۲} منتشر شد^(۱۱). او بر پایه منابع نوشتاری در روم جمهوری متاخر و دوره اواخر قیصرها، رابطه تنگاتنگ متقابلی از تصاویر بیگانه و سیاست را با تمرکز بر مصریان و پارتیان به مثابه دو مثال روشنمند با یکدیگر مقایسه شده نمونه‌ای پژوهشید است^(۱۲). اخیراً آتنونی اسپافورت^{۱۳} روزآمدی جنگ‌های پارسی یونانیان و در عهد قیصرهای روم، نه تنها به منزله «واکنش» از نظر ایدئولوژیکی پایه‌ریزی شده رومیان نسبت به درگیری‌هایی با پارتیان، بلکه نظر به هویت یونانیان عهد قیصری^(۱۴) نیز تحلیل کرده است. من به ویژه این سه اثر را مبنا قرار می‌دهم. من در صفحات زیر مایل نشان دهم چه پیام تاریخی – در مفهوم وسیع‌تری – را می‌توان از شمايلنگاری پارتیان به دست آوردن و چگونه آنها می‌توانند در چارچوب واقعیات تاریخی، ایدئولوژیکی و روان‌شناختی روم ارزیابی شوند^(۱۵). در ضمن برای من به خصوص پرسش‌های زیر مطرح هستند: ۱. شمايلنگاری پارتیان در روم تحت چه شرایط تاریخی و سیاسی شکل گرفته است؟ ۲. کدام آگاهی‌ها درباره پارتیان و خاورزمین تا اوائل عهد قیصرها به روم رسیده بود؟ ۳. کدام برداشت‌های ایدئولوژیک و سین شمايلنگاری بر تصاویر پارتیان و شرقیان در روم اثر گذاشته است؟ ۴. کی، کجا و چگونه آنها در دوره قیصرهای روم اخذ شده و چه مطلبی در مورد هویت یا به عبارت دیگر، ذهنیت رومیان بیان می‌کنند؟

پیش‌بایسته‌های تاریخی

نخستین ارتباط سیاسی میان رومیان و پارتیان دیرتر به وقوع پیوست. سولا در سال ۹۶ ق.م رابطه دوستانه^{۱۶} ای را به طور رسمی میان هر دو امپراتوری بنیان نهاد^(۱۵). اما بنا بر برداشت روم این رابطه نه تأیید و تصدیق حقوقی برایر، بلکه رابطه وابستگی واضحی را بروز می‌داد که روم بنا بر علائق و مصالح خود آن را تعریف می‌کرد. این وضع با کراسوس^{۱۶} به طور

12. Holger Sonnabend

13. Antony Spawforth

14. Sulla

15. amicitia

16. Crassus

اساسی تغییر یافت. او در سال ۵۴ ق.م به طور غیرقانونی به پارتیان حمله کرد، اما یک سال بعد در کره هه به طور مهله کی از آنها شکست خورد: سردار سپاه و بخش اعظم سربازان تلف شدند، درفش های رومی به دست دشمن افتادند، حدود ده هزار سرباز رومی به اسارت درآمدند. هر دو قدرت بزرگ از این زمان به بعد کم و بیش در شرایط جنگی آشکاری به سر می بردن. سزار^{۱۷}، شکست کراسوس را مغتنم شمرد، رومیان را به کینستانی از پارتیان وادارد. به این ترتیب، یک درخواست ملی خلق شده و موضوع بحث مرکزی ایدئولوژیکی بیان شده بود که سیاست داخلی و خارجی روم را در زمان آتی به طور اساسی تحت تأثیر قرار داده است^(۱۶). آوگوستوس^{۱۸} در سال ۲۰ ق.م موفق شد پارتیان را بدون درگیری نظامی ترغیب به استرداد غنایم پیوشه شان، درفش ها و اسیران بکند^(۱۷). به سرعت برداشت رسمی نمایندگی شده ای پخش و تثبیت شد که با این کار، خفت ملی رومیان تلافی شده، ایده جهان پیشوایی روم از لکه ننگ جنگ داخلی به تازگی خاتمه یافته پاک شده، و سرانجام انتقام به حق از پارتیان گرفته شده است. موقفيت مسالمت آمیز به دست آمده نه تنها با یادمان هایی در رم، بلکه در کل امپراتوری همانند پیروزی دوران ساز جهان رومی بر پنهانه های دور دست خاورزمین جشن گرفته شد و این رویداد، برجسته ترین اصل^{۱۹} سیاست خارجی آوگوستوس بود. کامیابی بر پارتیان هم زمان واقعه ای با پیامد کیهانی بود، چون در کل پیش باسته ای برای دوران طلایی محسوب شد که در ژوئن ۱۷ ق.م به طور رسمی با بازی های صد ساله شروع شد. به دنبال رفع مسئله پارتیان موقتاً توانش قدرت شرقی به حال تعادل درآمده بود و به این ترتیب، به تثبیت صلح آوگوستوس^{۲۰} بسیار کمک کرد^(۱۸).

نخستین تصاویر پارتیان در روم

در بستر موقفيت سال ۲۰ ق.م بر پارتیان، نخستین تصاویر با اطمینان قابل اثبات هنر رومی از پارتیان پدید آمد: ۱. پارتی سرپا ایستاده در زره تندیس آوگوستوس از پریما پرتا^{۲۱} ساخته شده در حدود ۱۷ ق.م (لوحة ۳، ۱. ۲)؛ ۲. پارتی زانوزده در پشتِ مضروباتِ دینار^{۲۲} شهر رم به

17. Julius Caesar

18. Augustus

19. principat

20. pax Augusta

21. Prima Porta

22. (سکه نقره روم) Denarius

تاریخ ۱۸/۱۹ ق.م (لوحة ۲، ۱)؛ ۳. پارتی سرپای استاده‌ای در طاق نصرت پارت شهر رم که آن را پشت سکه‌های طلا و نقره آوگوستوس از سکه‌خانه‌های مختلف نشان می‌دهند (لوحة ۱، ۲).

۱. نگاره روی زره از نظر قوم شناختی دقیق‌ترین بازنمود یک پارتی را در هنر رومی نشان می‌دهد (لوحة ۱.۲، ۳). در مرکز زمین که نقش جغرافیایی، کیهانی و خدایی دورادور آن می‌چرخد، هر دو نگاره اصلی کمپوسیزیون به صورت تصاویر متضاد، در عین حال به طور دیالوگ و ناقرینه نسبت به هم قرار دارند: پارتی کوچک‌تر در حالت تمام‌رخ در سمت راست، **<رومی>** بزرگتر (شاید مارس اوئلر^(۲۲)) در حالت نیم‌رخ در سمت چپ^(۱۹). با نمایش تمام‌رخ پارتی جلوه بیگانه‌اش با تمام جزئیات نموده شده است^(۲۰)؛ تنها سربی‌اندازه عقب‌گرفته به دقت در حالت تمام‌رخ نموده به سمت چپ برگشته‌اش، به **<رومی>** بزرگتر ربط داده شده است. پارتی با دست چپ متمایل به عقب و راست بالابرده یک علم^(۲۱) رومی را حمل می‌کند. شاهینی با بال‌های گشوده بر نوک میله درفش نشانده شده است که سه قبه^(۲۵) در فواصل زیاد بدان نصب شده‌اند. پارتی دارای سبیلی تا بنگوش در طرفین است. آرایش وی عبارت از موی فرفی دراز و ژولیده نامرتبی است که توسط نوار دیهیم‌مانندی بسته شده‌اند که در زیر آن یک حلقة گل در دورادور سر نمایان می‌شود^(۲۱). حدقة چشم کوچک است، بینی به طور بارزی نمایانده شده، استخوان گونه‌ها بیش از حد بیرون زده‌اند. پارتی ملبس به شلوار (آبی‌رنگ) دراز و جبهه آستین دار (قرمز صورتی) گشادی است که یقه باز به شکل ۷ اش تابستانگاه در کمرگاه می‌رسد^(۲۲). کفش‌های نرمی پاها را می‌پوشاند. از تسمه کشیده شده از روی شانه چپ، ترکیش به طور مورب متمایل به طرف عقب اویزان است که قسمت بالایی کمانی از آن بیرون می‌زند. جبهه آستین دار محکم شده با کمر، شلوار دراز و کفش‌های نرم از همان آغاز پوشانک عمومی اقوام شرقی، یعنی پارتیان نیز هست. تنگاتنگ با اینها در رم ظاهرًا جنگ‌افزارها، تیردان با کمان روی دوش انداخته را تلفیق کرده‌اند^(۲۳). از پیشتر پادشاهان هخامنشی و به ویژه اشکانی کمان را در نقش سکه‌های شرق مؤکداً به عنوان نماد فرمانروایی^(۲۴) مورد استفاده قرار داده‌اند. جبهه آستین دار با یقه باز به شکل ۷ مختص پارتیان است که نظایر

متعدد شمایل شناختی در حوزه فرهنگی پارت یونانی‌گرا و دوره قیصرها برای آن وجود دارد^(۲۵). پیکرک سوارکاری پارتی از جنس گل پخته^(۲۶) به ارتفاع ۲۳ سانتیمتر با شمشیر خمیده در برلین نشان می‌دهد که جامه شلواردار با یقه باز به شکل ۷ در سبک تصویری پارت تا چه مسافت‌های دوری پخش شده بود (لوحة ۴، ۲)^(۲۶). جبه آستین دار ظاهراً مانند کتی پوشیده می‌شد که لبه‌های توگذاشتہ به طور اریب بریده‌اش به شکل ۷ روی هم قرار می‌گرفت و با کمر سفت می‌شد. این جامه از پیشتر تنگاتنگ با مشرق زمین مرتبط بوده است. در یونان این جبه را اسکیت‌ها و پارسیان در نقوش گلستان‌های آتیکی از عهد عتیق متأخر، یعنی اوائل دوره کلاسیک، برای مثال پارسی شکست خورده در تصویر داخل پیاله قمرمزرنگ تریپتولموس^(۲۷) – نقاش از سال ۴۸۰ ق.م. در ادینبورگ^(۲۸) (لوحة ۶، ۱)، بر تن دارند^(۲۹). جبه آستین دار با یقه به شکل ۷ در گستره شرق در اثار طلای محلی سده ۴ ق.م. یکپارچه به نقوش اسکیت‌ها تعلق دارد^(۲۸). ارتباط تنگاتنگ میان پارتیان و اسکیت‌ها توسط نویسنده‌گان عهد قیصری به کرات گواهی شده است. پارتیان از زمان استرابون جزو اعقاب اسکیت‌ها محسوب می‌شدند، و هر دو قوم می‌توانستند حتی در مفهوم واحدی به کار برده شوند^(۲۹).

۲. یک پارتی زانوزده‌ای در حال ارائه درفش رومی که از نظر قوم شناختی نه چندان ریزه کارانه، اما اساساً در سازگاری با برابر زره تندیس است، در پشت سکه‌های سیمین سال ۱۹/۱۸ ق.م. نموده می‌شود که با کمک سجع (is AVGSTVS SIGN CAESAR RECE(uptis) شناسایی شده است (لوحة ۲، ۱). او دارای موهای دراز فرفری، ریش پرپشت، جبه آستین دار، شلوار و ردای آویزانی از پشت سر است. نقش پارتی سکه رومی، تصاویر سکه‌های شرقی شاهان اشکانی را تداعی می‌کند^(۳۰). همانند نقش پارتی زره تندیس، بالاخض بر بی‌کلاهی به منزله سیماشناصی بیگانه‌وار تأکید شده است. در حالی که پارتی در وضع دیالوگ ناقرینه زره تندیس قرار دارد، او در نقش سکه متزوى و زانو زده است. در هر دو شاهد مؤکداً فرو دستی پارتی بروز داده شده است، در زره تندیس با زمینه منقوش، در نقش سکه با حالت زانوزده.

۳. نقوش کوچک برابرهاش شرقی که در بالای ورودی‌های بیرونی طاق سه دروازه‌ای

در پشت دو سکه ضرب امپراتوری قرار دارند تنها به طور فشرده بازنمایی شده‌اند: در کولونیا پاتریسیا^{۲۹} در سری مسکوکات برونداده سکه‌های طلا (و دینار) سال ۱۷/۱۸ ق.م با سجع CIVIBVS ET SIGN(is) MILIT(aribus) A PART(his) RECVP(eratis) سکه‌های طلا (لوحة ۱)،^(۳۰) در روم، در یک سری دیناری که تحت نظر وینیسیوس^{۳۰} ضارب در سال ۱۶ ق.م با سجع S(enatus) P(opulus) Q(ue) R(omanus) IMP(eratori) سکه‌های طلا (لوحة ۱)،^(۳۱) در پشت سکه‌ها، طاق نصرتی را با تأکید متفاوتی نشان می‌دهند که پس از موفقیت آوگوستوس در مقابل پارتیان در میدانگاه رم [فروروم روماناوم Forum Romanum] برای شد.^(۳۲) دو پارتی بر روی بروندادهای اسپانیا (لوحة ۱)،^(۳۳) تهدید شده‌اند که دارای محاسن پرپشت، موی دراز و جبهه آستین دار با شلوار هستند. هر دو نگاره با دست راست بلند کرده علمی، پارتی سمت چپ یک درفش و پارتی سمت راست یک شاهین لژیون را رو به بالا نگه داشته‌اند. علاوه بر این، پارتی سمت راست کمانی را در دست چپ پایین آورده گرفته است. دو برج شرقی بر روی دینارهای شهر رم (لوحة ۲)، دارای جبهه آستین داری که تا ران می‌رسد و به موجب کمر بستگی در شکل ناقوسی به طرف پایین گشوده می‌شود، و در زیر آن چنان‌که پیداست دارای شلوار هستند. تصویر سمت چپ، کلاه نوک‌تیزی بر سر دارد که مشابهت‌هایی با کیداریس^{۳۴} ارمنی را در مسکوکات امپراتوری آوگوستوس، پس از موفقیت بر پارتیان نشان می‌دهد.^(۳۵) این نگاره کمانی را در دست بازوی دراز کرده راست، علمی (?) را در خمیدگی بازوی چپ دارد. سرپوش تصویر سمت راست ظاهرآ انگلی مسطح است. تصویر سمت راست، یک شاهین لژیون را نمایش می‌دهد، در حالی که با دست سمت چپ شاید کمانی را در دست دارد.

پارتیان در شمایل نگاری محلی

قیافه و جامه پارتیان حداقل از دوره آوگوستوس به بعد در رم شناخته شده بود (لوحة ۲، ۱، ۳، ۲). با آنکه جبهه آستین دار پارتی با یقه به شکل ۷ در هنر رومی بسیار متداول و مدت‌ها معمول بود^(۳۶)، اما شناخته شده نمی‌باشد. یک نگارکند کارزار بزرگی در رم تتمه تعدادی از دشمنان روم را نشان می‌دهد (لوحة ۵، ۱)^(۳۷). بهتر از همه بالاتنه یک پارتی

ریشدار با موهای فرفی، سبیل پرپشت و جبهه آستین دار با یقه باز به شکل ۷ باقی مانده است. تونیو هولشیر^{۳۲}، تکه شکسته نگارکنبد بدون زمینه را به طور مستدلی به جنگ نرون با پارتیان نسبت داده است که در ۶۶ ب.م پایان یافته بود^(۳۷). از بازنمودهای باقی مانده می‌توان صحنه جنگ مغلوبهای میان پارتیان و رومیان را بازسازی کرد^(۳۸). اندازه پارتی‌ها که از نگاره‌های افریز جنگ بزرگ ترایانوس در طاق نصرت کنستانسین پیشی می‌گیرند، گویای یادمانی عمومی در اندازه قابل توجهی است. اوگنیو لا روکا^{۳۹} اخیراً کوشیده است، این یادمان را شناسایی کند. او تمایل دارد تکه‌های نگارکندر را همراه با سایر تمثیلهایی و ساختمانی به طاق نصرت نرون نسبت دهد که به **گفتۀ تاکتوس**^{۴۰} در آغاز سده اول ب.م در رم – *medio Capitolini montis* – احداث شد^(۴۱).

به دنبال سبک تصویری یادمان‌های بزرگ دولتی رم، دو افریز عاج کوچک تنها به طور گذرا پخش شده‌ای از افسوس^{۴۲} می‌آید^(۴۰). آنها شرقیان ریشداری را نشان می‌دهند که با توجه به جبهه آستین داری با یقه به شکل ۷ به عنوان پارتی معلوم شده‌اند (لوحة ۸، ۲؛ ۹، ۱). ۲) جبهه آستین دار در زیر بستنگاه کمر در طرفین، علاوه بر این برش داده شده است. پارتیان به صورت مغلوبانی در افریز کارزار کوچکی (لوحة ۹، ۱) و چون شکست خورده‌گانی در افریز نمایشی بزرگی در مقابل قیصر روم، یا به عبارت بهتر، سردار رومی (لوحة ۸، ۲؛ ۹، ۲) نمایان می‌شوند. اگر تعبیر شخص مرکزی به منزله ترایانوس درست باشد، در این صورت باید افریزهای عاج به جنگ‌های این قیصر با پارتیان ربط داده شود. کارکرد و زمینه نگاره‌های این برجسته کاری مهم تاریخی تاکنون ناروشن هستند. یک نگاره نقش برجسته منتشر نشده تصویر شرقی سرپالیستاده با دستهای بسته در پشت، واقع در حیاط موزه کورینت (لوحة ۸، ۱) دقیقاً دارای جامه‌ای همانند پارتی افریز عاج است. با وجود سایند^{۴۳} شدید سطح نقش برجسته، هنوز یقه باز به شکل ۷ جبهه آستین دار و به این ترتیب، آثار برهنه اجزای سینه قابل تشخیص می‌باشد. نگاره نقش برجسته بر اهمیت زیادی که موضوع پارتیان در هنر نمایشی پایتحت ایالت آخایا^{۴۷} داشته است، تأکید می‌کند^(۴۱).

یک سلسه سکه که نقش و نوشهایی از پارتیان دارد، از موقیت جنگی ترایانوس

32. Tonio Hölscher

33. Eugenio La Rocca

34. Tacitus, ann. 15, 18, 1.

35. Ephesos

36. Verwitterung

37. Achaea

بر پارتیان (۱۱۷-۱۱۳ ب.م) تجلیل به عمل می آورند: یک ضرب اورئوس^{۳۸} با سجع^(۴۲) REX PARTHVS، تابعیت پارتاماسیریس^{۳۹}، پادشاه پارتیان را در مقابل ترایانوس، و یکی دیگر با سجع^(۴۳) PARTHIA CAPTA دو برابر چهارمته نشسته را (نشانهای شهریاری کمان و ترکش پارتی در نزد آنها) در برابر یادمان پیروزی^{۴۰} بازنمایی می کند. ریزه کارانه ترین نقش سکه پارتی این عصر بر سترنی^{۴۱} با سجع REX PARTHIS است که ترایانوس را در هنگام انتصاب پارتاماسپاتس^{۴۲} به پادشاهی پارت نشان می دهد (لوحة ۱، ۳)^(۴۴). ترایانوس بر سریر^{۴۳} بالابرکشیده ای نشسته و دیهیم بر سر شاه پارتی که مقابله ایستاده می گذارد. پارتاماسپاتس ^{۴۴} ریش است و کفش نرم، شلوار بلند و جبهه آستین دار کمرداری (با یقه به شکل ۷ بسیار باز^(۴۵)) و شنل به پشت انداخته شده ای پوشیده است. پارتیا با جامه متحدالشکل شرقی در مقابل شاه (آنو می زند).

تکه کاری برنسی از بربرهای سوارکار، سرنگون و از پای افتاده، صحنه های نبرد که به طور عمده گل سینه^{۴۶} های اسب های اوائل دوره قیصری را تزئین کرده اند، نشانگر رابطه دیگری نسبت به واقعیت هستند تا تصاویر پارتیان قبلًا عنوان شده. پیکر کهای کوچک به منزله قطعات جداگانه ای ساخته نشده، بلکه به صورت انبوه تولید شده اند و هم از جهت گستردگی مکانی، هم طول زمانی مکلف به رعایت انواع ثابتی بودند^(۴۵). بربرهای مغلوب اغلب دارای شلوار و جبهه آستین دار پارتی با یقه به شکل ۷، و نیز دارای ریش و موی دراز پرپشت (لوحة ۶، ۷؛ ۲. ۱)^(۴۶) هستند. در یک رشته تصاویری در گل سینه ها، رومیان در همان جنگ بربرهای خاوری و شمالی را شکست می دهند که در میان آنها پارتیان و گالی ها به صورت نمونه های کامل دشمنان روم، به طرز بارزتری ترسیم شده اند^(۴۷). در این تصاویر تنها یک پیکار مشخص تاریخی بازنمایی نشده، بلکه تصویر جنگ به طور ایدئولوژیک طرح ریزی شده با جزئیات قوم شناختی و تک تک نقش مایه های چشمگیر به طرز «واقع گرایانه» ای نمایانده شده است. برتری مطلق روم در تمایز آشکار فاتحان و مغلوبان، در تصاویر اغراق آمیزی از پیروزی و شکست چیده شده است.

به همین ترتیب رابطه میان رومیان و دشمنان در تصاویر کارزار تابوت سنگی شهر رم

38. Aureus

39. Parthamasiris

40. *Tropaeum*

41. Sesterzen

42. Parthmaspates

43. *sella castrensis*

44. Pectoral

توصیف شده است که با جنگ‌های مارکوس اورلیوس^{۴۵} با بربراها شروع می‌شوند و تا سده ۳ ب.م می‌رسند. بربرهای شرقی دست‌کم در دو تابوت سنگی از دوره آغازین، دارای جبهه آستین‌دار پارتی با یقه به شکل ۷ هستند (لوحة ۲، ۵)^(۴۶). مطابق برنارد آندرآ^{۴۶} در این تصاویر یونانیان با پارتیان می‌جنگند، که تعبیر روزآمد رومیان علیه پارتیان به همان خوبی ممکن است. این بار هم منحصرآ پیکار یگانه‌ای نموده نشده است بلکه تضاد ایدئولوژیکی میان نظام روم و آشتگی بربراها به نمایش درآمده است.

پارتی منقوش در تکه‌پاره سنگ آهک مکعب مستطیل در تریر^{۴۷} که شاید به گوری تعلق داشته است (لوحة ۴، ۱)^(۴۸)، به زمینه موضوعی دیگری می‌انجامد. بلوک مکشوفه در کوبلنツ^{۴۸} به اوخر سده ۲ ب.م تعلق دارد. نگاره یک مرد ریشدار تقریباً تمام رخی با موی فرفی که تا زانو محفوظ مانده است (به ارتفاع ۹۰ سانتی‌متر) در کنار یک ستون چهارگوشی^{۴۹} با برگ‌ها و پرنده‌گان بهشتی قرار دارد. مرد کلاه فریقی (بدون لبه؟) بر سر دارد^(۵۰). جبهه شلواردار با آستین بلند در جلو یقه باز به شکل ۷، جامه‌ای پارتی را نشان می‌دهد. پارتی یک سینی بیضی شکل دراز در دست دارد که بالاتنه وی را به بیننده نشان می‌دهد. اشیای باریک زیادی در شکل مستطیل در سینی قرار دارند که به طور موازی و قائم‌الزاویه نسبت به یکدیگر تنظیم شده‌اند. آنها تاکنون هیچ تعبیری نیافرته‌اند. چنان‌که پیداست گویا شمش طلا و شاید نقره بازنمود شده‌اند^(۵۱). نگاره نموده در کنار پیکر پارتی شکسته شده است. تنها ران راست یک نگاره بزرگتر باقی مانده است. پارتی در اینجا دشمنِ مغلوب به نظر نمی‌آید، بلکه همچون خدمتگزار مجلل نامتعارفی ظاهر می‌شود: در حالی که او خزایین خاورزمین دوردست را به نمایش می‌گذارد، در شمال روم – باخترازمین – هر دو به بازنمود، شکوه افسانه‌ای و اعتبار تاریخی اعطاء می‌کنند.

پارتیان در انتظار عمومی رم

تماس مستقیم میان پارتیان و رومیان به کرات نه تنها در حلقة کوچک قشر رهبری کننده سیاسی بلکه در انتظار عمومی رم نیز مدلل است. نخستین نمایاندن پارتیان در رم در حین مراسم پیروزی ونتیدیوس باسوس^{۵۰} (که به عنوان نخستین رومی در سال ۳۸ ق.م بر

45. Marcus Aurelius

46. Bernard Andreae

47. Trier

48. Koblenz

49. Pilaster

50. Ventidius Bassus

پارتبان چیره شده بود)^(۵۲)، به وقوع پیوست. پنج هیئت نماینده اشکانی تنها در ایام میان ۳۰ ق.م و ۸/۹ ب.م در رم مدلل است. گذشته از این، از زمان آوگوستوس به بعد گروگان‌های متعدد اشکانی، از جمله چهار پسر فرهاد چهارم، شهریار پارت، در رم زندگی می‌کردند. شرکت رسمی گروگان‌ها و هیئت‌های نماینده اشکانی در نمایش‌های عمومی در رم، و همچنین سور و هیجان زیادی که آنها به عنوان نماینده‌گان جهان بیگانه‌ای برانگیخته‌اند^(۵۳)، به تأکید گواهی شده است. حداکثر از سده اول ب.م به بعد می‌توان نیروهای کمکی پارتی را در نیمة غربی امپراتوری که در خدمت سپاه روم بودند، به اثبات رساند. تماس‌های مستقیم میان پارتبان و رومیان از دیدگاه رفوم، فاصله اساسی هر دو امپراتوری را به طور عمدۀ تغییر نداده‌اند. دلایلی برای این امر در شعور هویت‌شناسی عمیقاً ریشه دوانده رومیان، دوام نظام ارزشی‌شان و ادعای جهان‌بیشوایی مرتبط با آن بود^(۵۴): تفکر رومی نه تنها در زندگی سیاسی بلکه مدنی نیز چنان متاثر از مقولات جنگ‌طلبانه‌ای شده بود^(۵۵)، که رومیان «تضادهای» خارجی را به طور حیرت‌آوری مدت‌ها و آسیب‌ناپذیر تحمل کردند. آگاهی‌های موثقی درباره پارتبان از طریق تماس‌های مستقیم به رم رسیده است، که پیش از این در دسترس نبودند و در پایین سطح ایدئولوژیکی، امکان شکلهای دیگر رویارویی را تا مرزبندی کاملی فراهم آورده‌اند. حضور طولانی شاهزادگان اشکانی در رم و نیروهای کمکی پارتی در سپاه روم به طرز برخورد واقع‌نگرانه‌ای کمک کرده است که از تهمت‌زنی ایدئولوژیکی به دور بوده‌اند. تفاوت‌های مشابهی را می‌توان در ارزیابی ژرمن‌ها مدلل گرداند. آنها در ایدئولوژی رسمی، اغلب بربرهای حقیری هستند، اما هم‌زمان جزو جانداران قیصر هستند، همیشه مسئولیت‌های مهمی را در سپاه و دیوان سالاری بر عهده دارند، حتی در معیت مستقیم قیصر در نگارکندهای دولتی عتیق متأخر ظاهر می‌شوند^(۵۶).

باخت رومی و خاور پارتی

اما اطلاعات واقعی رومیان درباره پارتبان، در مقایسه با بیگانگان دیگری همچون مصریان، اسپانیایی‌ها، گالی‌ها و ژرمن‌ها ناچیز بود^(۵۷). هلگر زونابند^{۵۱} نشان داده است که اطلاعات قوم‌شناختی، موضع شناختی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی واقعی هنوز

در اوائل دوره قیصرها^{۵۸} بسیار اندک بود، و تصویر پارتیان از سوی رومیان بسیار متأثر از تصویر پارتیان از سوی یونانیان بوده است. این مقایسه نه تنها یک طرح ایدئولوژیکی باختزمین رومی بود، بلکه جوابگوی ظهور سیاسی خاورزمین پارتی نیز بود. خود پارتیان نیز آگاهانه به سنت هخامنشیان تظاهر کرده‌اند^{۵۹}. برداشت رومیان از محیط زندگی و گستره فرمانروایی واقعی پارتیان مبهم بود^{۶۰}. رومیان، شاهنشاهی پارت را در ابعادی تصور می‌کردند که امپراتوری هخامنشیان، اسکندر و سلوکیان الگوی مبهمی را برای آنها فراهم می‌آورد، بدون آنکه بتوانند واقعاً برداشت مکانی مشخصی را بدان ربط دهند^{۶۱}. پارتیان از نظر سیاسی برای رومیان فرمانروای مشرق زمین بودند. در متن این تصورات، برداشتی از «جهان دیگر» پارتیان در روم، از سپهیگانهای در دوردست‌های افسانه‌ای نسبت به روم، از جهان متفاوت^{۶۲} و جهان دیگر^{۶۳}، چنان‌که پومپیوس تروگوس، مانیلیوس^{۶۴} و تاکیتوس آن را فضای حیاتی^{۶۵} پارتیان نامیده‌اند^{۶۶}، رشد کرد. جهان دیگر پارتی در فراسوی جهان رومی^{۶۷} بود و از این رو با ایده جهان پیشوایی روم درگیری پیدا نمی‌کرد. طرح ایدئولوژیک یک جهان مخالف پارتی در خاورزمین، صورت قطعی خود را برای نخستین بار پس از موفقیت سال ۲۰ ق.م. آوگوستوس در برابر پارتیان پیدا کرد. و این نه فقط در سطح اعتقاد سیاسی بلکه در سبک تصویر سیاسی نیز بود که در این حوزه به ویژه متأثر از شمایل‌نگاری متوجه از الگوهای یونانی خاورزمینیان بود.^{۶۸}

پارتیان در شمایل‌نگاری شرقیان

شرقیان در دیدگاه باختزمین رومی همگی موجودات تبار خاوری بودند: برابرهای روزآمد و تاریخی (لوحة ۲، ۱۳-۱۰؛ ۲، ۱۴؛ ۱۵، ۲؛ ۲، ۱۶؛ ۲، ۱۷؛ ۱۹-۱۷)؛ شخص‌نمایی^{۵۷} جغرافیایی مانند پارتیا^{۶۹} (لوحة ۱، ۳)؛ موجودات کیهانی مانند حمل‌کنندگان در حال پرواز به آسمان خدایگان آوگوستوس^{۶۹} در گراند کامه دو فرانس^{۶۰} (لوحة ۱۷)^{۶۵}؛ موجودات میتوختنی مانند آریماسپ‌ها^{۶۱}، آتیس^{۶۲}، کائوتس^{۶۳} و

52. *alias orbis*53. *orbis alter*54. *Manilius*55. *Lebensraum*56. *orbis Romanus*57. *Personifikation*58. *Parthia*59. *Divus Augustus*60. *Grand Camée de France*61. *Arimaspes*62. *Attis*63. *Cautes*

کائوتوباتس^{۶۴}، گانومدنس^{۶۵} (لوحة ۱۵، ۱)، مین^{۶۶}، میترا، ارفئوس^{۶۷} و پاریس^{۶۸}. این اشکال در سبک تصاویر یونانیان و رومیان از شمايل نگاری یکپارچه‌ای پیروی می‌کردند. خصوصیات عمدۀ آنها عبارتند از: عدم محاسن، چهره جوان و موهای فرفی زیبایی که به حد کافی از زیر کلاه فریقی بیرون می‌زند^{۶۹}: گذشته از این، کفشهای نرم، شلوارهای دراز، جبهه آستین دار تقریباً بلندی تا زانو، باردا^{۷۰} و کمر دوگانه (به کرات به دو تکه جامه تقسیم شده) و نیز شنل بلند از پشت آویزانی که قسمت بالای آن به وسیله سنجاق قفلی با هم نگهداشته شده است^{۷۱}. در ضمن، هویت خاص شرقیان امکانش بود بیش از همه توسط صفات، حالت نقش مایه‌ها و زمینه بازنمود دقیق‌تر توضیح داده شود.

این نمونه ایده‌آل شرقی پس از موفقیت آوگوستوس بپارتیان در شمايل نگاری – بربرها در رم، بالاخص با تندیس‌های بزرگتر از اندازه طبیعی شرقیان زانوزده و سرپانگهدارنده [ستون] از جنس مرمر رنگی^{۷۲}، مرسوم شد. در [تندیس‌های] بربان رنگین (لوحة ۱۱، ۱)، عضلات، سرها و دست‌های جداگانه کارشده را در عصر جدید اغلب با مرمر سیاه تکمیل کرده‌اند. آنها در ابتدا از مرمر سفید تراشیده شده بودند که سرهای بدون ریش به علاوه شرقیان جوان سال را در شمايل نگاری می‌نمایاند (لوحة ۱۲، ۱۶؛ ۱۷، ۲).

تندیس‌های رنگارنگ شرقیان سرپا ایستاده باید به منزله نگاره‌های نگهدارنده ساختمانی بازسازی شوند، چنانکه آنها را نگارکند گوری از اوائل دوره قیصر ویرتیوس کراونوس^{۷۳} نشان می‌دهد (لوحة ۱۲، ۱۳؛ ۲، ۲)^{۷۴}. این نمونه برای نخستین بار در مجسمه‌سازی کلان در مورد بازیلیکا امليای^{۷۵} مرمت شده در سال ۱۴ ق.م در میدانگاه رم گواهی شده است (لوحة ۱۲، ۱). تکه مجسمه‌های زیادی حدود صد سال پیش در این محل پیدا شده که حداقل ۲۲ تندیس نگهدارنده بزرگتر از اندازه طبیعی شرقیان سرپا ایستاده را مدلل می‌کنند. پیکره‌های نگهدارنده تاکنون منتشر نشده دارای کیفیت صنعتگری فوق العاده‌ای هستند. بیست عدد از آنها از جنس مرمر فریقی^{۷۶} (لوحة ۱۲، ۱) و دو عدد از جنس مرمر نومیدی^{۷۷} تراشیده شده‌اند^{۷۸}.

64. Cautopates

65. Ganymed

66. Men

67. Orpheus

68. Überfall

69. M. Virtius Ceraunus

70. Basilica Aemilia

71. marmor Phrygium

72. marmor Numidicum

شمایل نگاری شرقیان با پارتیان به هم تنیده شده بود و این امر را تصویر بدی آبگینه سفید عهد آوگوستوس در برلین (لوحة ۲، ۲) نشان می دهد^(۷۳). دو بربر زانوزده ملبس به کت آستین دار دو عالم رومی را به الاهه پیروزی روم که بر فراز آن دو در آسمان قرار دارد، ارائه می کنند. تصویر دو شرقی زانوزده را با کمک ترکیب جامه، درفش، ویکتوریا و جزئیات تصویری دیگر پارتی دانسته اند^(۷۴). سر پارتی ها با ریش تراشیده، چین های صاف چهره و آرایش موی دراز یکنواخت مشخص شده اند.

شرقیانی با نقش بزرگی در همان شمایل نگاری به بکرات در نگارکندهای سنگی ساختمانی گالیا ناربوننسیس^(۷۵) ظاهر می شوند که ممکن‌آ در حول و حوش کامیابی سال ۲۰ ق.م بر پارتیان به وجود آمده اند^(۷۶). بازنمود نگارکنده در دروازه شهر کارپیتراس^(۷۶) به ویژه گویا است که مانند طاق افتخاری آراسته شده است. پیکره دو بربری در طرفین یک یادمان پیروزی ایستاده اند که یک شرقی ملبس به جامه مجللی در غل و زنجیر در طرف چپ، و یک ژرمن دربندی با پوشاشکی از جنس پوست ساده ای در سمت راست^(۷۶)، (لوحة ۱۰) دیده می شود. شرقی به موجب جامه اش پارتی شناسایی شده اما با این وجود دوسوگرا^(۷۶) توصیف شده است: چهره جوان و کلاه فریقی اجزای سازنده شمایل نگاری نمونه آرمانی هستند؛ جامه به دقت تنظیم شده با یقینه به شکل ۷، ردائی در جلوی سینه قفل شده، کمر بسیار مزین و دستان به بند کشیده شده در پشت، مؤلفه های شمایل نگاری متمایل به واقع گرایی هستند^(۷۷). این نحوه بازنمایی پارتی در ساختارهای مشابه برداشت رومیان همچون در ادبیات اوائل دوره قیصری نیز بروز می یابد: نمونه ایده آلی یادآور هم پنداشت مکانی پارتیان با پارسیان، بر عکس دیرینگی یادآور واقعیت روزآمد تاریخی است.

تصاویر موثق تاریخی پارتیان در شمایل نگاری نمونه ایده آلی شرقیان جوانسال بعداً در سکه های طلای به نشان پیروزی ترایانوس^(۷۸) و یادمان پارتیوس مارکوس اورلیوس و لوکیوس ورووس^(۷۹) در وین (لوحة ۱۶، ۲)^(۷۹) نمایان می شوند. اهمیت عده جامه متحدد الشکل شرقیان برای تصاویر رومیان از بربرها به طور واضح در شمایل نگاری داکی^(۷۷) ها بروز می یابد. در کنار تصاویر فراوان نگارکندها، در درجه اول ستون ترایانوس و افریز بزرگ ترایانوس، بالاخص تندیس بزرگتر از اندازه طبیعی داکی های دربند از جنس

73. Gallia Narbonensis

74. Carpentras

75. ambivalent

76. Lucius Verus

77. Daker

مرمر رنگی نشانگر آن است که اینها نه تنها در اندازه، جنس و کارکرد، بلکه در جامه‌هایشان نیز با شمایل‌نگاری شرقیان تطبیق داده شده‌اند^(۸۰). بر عکس، خصوصیات مختص داکیان در معدودی جزئیات جامه، حرکات، سیماشناسی و در طیف سنگ‌های براق به نمایش گذاشته آنها متجلی می‌شود.

همچنین از مؤلفه‌های بنیادین قوم‌شناختی غیراصیل جامه، شلوار و جبهه آستین دار شرقی (اغلب نیز با نوعی کلاه فرقی)، و نیز سرهای برابر های ریشدار با موهای پریشت رشته رشته و سیمای غیررومی در آغاز دوره قیصرها یک الگوی دیگر شمایل‌شناختی ثبت شد که – همچنین در جزئیات تغییر و توسعه داده شد – این توanst نشان دهنده برابرها نیمکره خاوری باشد. تسمیه دقیق تر این برابرها شرقی – تا آن حد که کوشش شده – تنها توسط زمینه تاریخی تک‌تک یادمان‌ها ممکن است. برابرها شرقی مشابهی توسط نگاره‌های بی‌شماری از اوائل دوره قیصرها تا عهدِ عتیق متأخر، اغلب در یادمان‌های دولتی عمدۀ امپراتوری روم^(۸۱) مدلل است. برجسته‌ترین یادمان شهرکه پارتیان را در این نوع شمایل‌نگاری نشان می‌دهد، طاق احداثی پس از جنگ‌های سپتیموس سوروس^(۸۲) با پارتیان در میدانگاه رم (فوروم رومانوم) است (لوحة ۱۶، ۱).

شرق به منزله جهان افسانه‌ای مخالف

رابطه میان واقعیت تاریخی و ساختار ایدئولوژیکی مشرق‌زمین در روم مغرب‌زمین، تناسب میان تجربه واقعی و نمونه ایده‌آلی، یا به عبارت بهتر، انباست خیالی قلمروی شرق در تفکر باخترزمین باید مبسوط‌تر و اساسی تراز آنچه در اینجا امکان دارد^(۸۳)، بحث شود. در اینجا تنها می‌توان به همین اندازه – و آن هم بیشتر از زاویه دید تصاویر معمولاً مورد توجه قرار نگرفته یا تصویرگرا تفسیر شده در مبحث تاریخی – دست یافت، که چقدر متنوع تصویر پارتیان، یا به عبارت بهتر، شرقیان در رم بود، چقدر پیچیده و ضد و نقیض می‌تواند ساختارهای مناسباتی باشد که روم از طریق آنها مناسباتش را با فرهنگ‌های بیگانه داخل و خارج جهان روم^(۷۹) تعریف کرده است^(۸۴).

خصایلی که نویسنده‌گان دوره قیصری به پارتیان نسبت می‌دهند، اصولاً در بیگانگی و

دیگر گونگی شان از رفتارهای ایده‌آل زندگی رومیان متمایز است^(۸۵). مؤلفان بسیاری نیرنگ و سنگدلی شرقی را به پارتیان نسبت می‌دهند^(۸۶). هوراس^{۸۰}، وابستگی پادشاه پارت را به روم با چاکر صفتی برابری توصیف می‌کند^(۸۷). نه تنها در نوشته‌های دوره آوگوستوس، بلکه در هنر تصویری دوره آوگوستوس نیز، حالت زانو زدن <شرقی> مؤکداً به پارتیان ربط داده شده بود^(۸۸). مجسمه‌های بزرگتر از اندازه طبیعی شرقیان زانوزده نگهدارنده پایه برای نخستین بار در رم پدید آمدند و نقوش سکه‌های رسمی امپراتوری و تولید انبوه تصاویر هنری کوچکی در گردش بودند که پارتی زانوزده‌ای را در حین اعطای درفش‌ها نشان می‌دادند.

بر اثر هم‌پنداشت مکرر پارتیان با هخامنشیان، پارسیان و مادان (و غیره)، شیوه‌های زندگی این اقوام نیز به میزان درخور توجهی به طور قیاسی در کنار یکدیگر گذاشته شد. ادبیات روم، به خصوص انباشته از فرمانروایی خشن شرقی، ثروت افسانه‌ای، تحمل اسراف‌آمیز، شیوه زندگی زن‌گونه^(۸۹) و تمایلات جنسی بی‌حد و حصری (برای نمونه چندگانی^(۹۰)) بود. پارتی با این خصایل و سایر زیاده‌روی‌ها همیشه تصویر مخالفی در برابر فرهنگ غربی - روم - است، او نماینده جهان مخالفی است که با شکوه و جلال بیگانه‌اش نیروی کشش خاصی را پدید آورده و به عنوان جهان دیگر گونه^(۹۱) تخیلی اساساً با جهان روم واقعی متفاوت بود^(۹۲). در بستر اشتیاق رومیان به چیزهای ناشناس شرقی، فریبندگی زیادی را جهان مخالف، جهان دیگر گونه پخش کرده است^(۹۳). این، جهان مخالفی با خصوصیات افسانه‌واری است که هیچ تصویر واقعی از واقعیت شرقیان ارائه نمی‌دهد، اما جزو واقعیت زندگی غربی است. این جهان مخالف، مانند جهان رویایی، گواهی بر «برساختگی اجتناب‌ناپذیر تخیل»، رابطه تنگاتنگ میان «برساختگی^(۹۴) و تخیل^(۹۵)» است^(۹۶).

طیف مفهومی در هنر تصویری بیش از همه در شمایل‌نگاری نمونه ایده‌آلی شرقیان تشخیص داده می‌شود که میان تصویر دشمن برابر و تصویر شکوهمند سحرآمیزی^(۹۷)

80. Horaz

81. Horaz, carm. 1, 12, 27 f.: *ius imperiumque Phraates/ Caesaris accepit genibus minor.*

82. effeminiert

83. Polygamie

84. *alius orbis*

85. res factae

86. res fictae

نوسان می کند. این ارتباط به بهترین نحو در کاربرد شرقی در پایه های میزهای رومی^(۹۳)، برای مثال در پیکرک خدمتگزار اوائل دوره قیصری با ملاقه شراب از بوسنان^(۸۷) کاسا دل کامیلو^(۸۸) در پمپئی (لوحة ۱۴، ۲)^(۹۴) بروز می یابد. خدمتکاران شرقی هرچند می توانند به کمک کارکرده شان به منزله پیکره نگهدارنده در کل به پارتيان و پارسیان اشاره کنند، اما به طور اصولی مستقیماً به شرایط سیاسی زمان پیدایش آنها نیز ربط داده شده بودند. در این مورد بیشتر تصویر برده های مجلل زیبایی از جهان افسانه ای مشرق زمین، تصویری که تنگاتنگ با گانومدس^(۸۹) مرتبط بود^(۹۵)، بیش از همه مورد توجه خاص بوده است. گانومدس به موجب زیبایی جذابش در شمایل لگاری هلنیستی - رومی به طور معمول بر همه، مگر شنل و کلاه فریقی است^(۹۶). عقاب بدو تعلق دارد و همانی است که شبان بچه را به المپ ربوده بود و در اغلب بازنمودها از پشت وی سر بر می افرازد. اما عقاب در ایام قیصران^(۹۰) روم، نه تنها پرنده اعجوبه اساطیری ژوپیتر - زئوس، بلکه جانور - نشان^(۹۱) با ابهت خانوادگی قیصران روم نیز بود. درون مایه و تأثیر گانومدس، آن گاه که به تأکید از دست پرنده شکارگر وحشی فرار می کند، افزایش می یابد. آثار تصویری هنر پیکرسازی ساقی آسمانی با عقاب در ویلا های رم اغلب برای خدمتگزاری، به خصوص در کارکرد نوکر صفتانه ای در پایه های میز بودند^(۹۷). گانومدس معمولاً به موجودی تصاویر متداول خانه های رومی تعلق داشت. گانومدس در موزائیک ها کانون بصری و وجه مشترک محتوا بی را در اتاق های تشریفاتی، به طور مستدل در کوییکولا^(۹۲) و تریکلینیا^(۹۳) نشان می دهد که گذشته از این با کمال میل و تسليم طلبانه زانو بر زمین می زند^(۹۸). چیدمان گانومدس در اسپرلونگا^(۹۴) فوق العاده و نادر است. گانومدس <فریقی> مانند پنداres میتوختی در چنگال های عقاب بر بالای اطاق غذاخوری ویلا حکومتی در پرواز بود، اما این بار طراحی شده به صورت پیکره بزرگتر از اندازه طبیعی، برپا شده به میزان قابل توجه رویتمندی در فضای باز، ملبس در جامه مجلل شرقی و تراشیده شده از سنگ مرمر درخشنده فریقی (لوحة ۱۵، ۱)^(۹۹).

ساقی زیبای زئوس، سر نمون میتوختی خدمتگزاران شرقی بود. هوراس این رابطه را

87. *viridarium*88. *Casa del Camillo*89. *Ganymed*90. *Principatszeit*91. *Wappentier*92. *cubicula*93. *Triclinia*94. *Sperlonga*

به طور دقیق و روشن در چکامه سروده در سال ۲۵ ق.م به ایکیوس^{۹۵} بیان کرده است. شاعر، دوستش را آنگاه که پس از پیروزی‌هایی بر اعراب و مادان (= پارتیان) به خانه بر می‌گردد^{۹۶}، با چشم‌انداز فرینده‌ای از ثروت افسانه‌ای و خوشباشی فارغ‌البالی رودررو می‌کند: «آیا به زودی دوشیزه‌ای بربر به منزله کنیز (خارجی)، پس از آنکه داماد را کشته‌ای، نصیب تو خواهد شد؟ آیا به زودی بنده بزرگ‌منشی (از شرق دور دست) با موهای به طور زیبا روغن‌زده و به خوبی معطری به ساقیگری تو در نظر گرفته خواهد شد...؟» تداعی معانی مشابهی را باید مجسمه‌های شرقیان زانوزده و سرپالایستاده نگهدارنده پایه‌ها برانگیخته باشند. چهره‌های جوانسال آنها، موهای زیبای فرفی، جامه‌های گران‌قیمت و نقش مایه‌های به حالت نوکر صفتی مستقیماً با برداشت رومیان از خدمتگزاران دلخواهی از مشرق زمین مطابقت می‌کرد که هم‌زمان مظہر تلقی غربیان از تجمل و زندگونگی^{۹۷} شرقی بود^(۱۰۰). تجمل موی پسندیده مرتبه مرتبط با مشرق زمین در اوائل دوره قیصرها با تصاویر قیصر و اشخاص، حتی وجهه پسندیده‌ای به دست می‌آورد. موهای دراز هنرمندانه آراسته در اینجا بالاخص از شیوه زندگی تجملی و ثروت درخور توجهی خبر می‌داد^(۱۰۱).

تصاویر شرقیان خدمتگزار را هاله‌ای از جهان هرچند مطبع رومیان، اما افسانه‌وار، ناشناخته و خیالی در میان گرفت. بازنمودهای رومی از شرقیان به انحصار مختلف به این جهان ربط داده شده بودند. یک ویژگی مؤکداً غیرواقعی در حالت شرقیان سرپالایستاده نگهدارنده پایه‌ها گنجانده شده است. این ویژگی درواقع تصویر مخالف درون‌ساختی^{۹۸} پیکره نگهدارنده ساختمانی، به ویژه تعادل سنجهده و نقش تصنیع نگهدارنده را نشان می‌دهد که پیشاپیش امکان هر فشار باری را ناممکن می‌سازد: خاورزمینی نه با مشقت واقعی بلکه با سهولت سحرآمیزی زیر پایه قرار دارد (لوحة ۱۲؛ ۲۱۳؛ ۲). ولی خطوط بارز واقعی را تصویر پارتی انباسته به زر روی بلوک‌افریزی در تریر^{۹۹} نشان می‌دهد (لوحة ۱؛ ۴^(۱۰۲)). نمونه بارز خدمتگزار لوکس شرقی عبارت از موهای زیبای فرفی است، در عوض ناتیپیک^{۱۰۰}، خصوصیات بومی از قبیل ریش آراسته و جبهه آستین‌دار پارتی با یقظه باز به شکل ۷ هستند. در حالی که خدمتگزار خاورزمینی به بار طلا <یش>،

95. Iccius

96. Horaz, carm. 1, 29, 5-8.

97. effeminatio

98. tektonisch

99. Trier

100. atypisch

ظاهری از ثروت افسانه‌ای اعطای می‌کند، جزئیات کهنه مانند ریش و جامه پارتی به واقعیت ادعایی این درون‌ماهیه تأکید می‌کنند.

خصایل افسانه‌ای تا مقدار زیادی به سوژه شرقی خدمتگزار متکی بود، دو تندیس زره و تعداد زیادی از صفحه‌های گل پخته در اوائل دوره قیصری مانند نمونه به خوبی سالم مانده‌ای در درسدن^{۱۰۱} (لوحة ۱۴، ۱)^(۱۰۲) نشانگر آن است. شرقیان ریشدار و جوان سالی در نظم بسیار برابرنهادی (آنتی تز) که به منظور ساقیان عقاب دال، یا به عبارت دیگر، شیردال آپولو در نظر گرفته شده‌اند، بر زمین زانو می‌زنند. این تصویر تخیلی، روایت نوی از اسطوره کهنه است که در دور دست‌های افسانه‌ای رخ می‌دهد: آریماسپ^{۱۰۳} های یک‌چشم در تلاش بودند گنجینه طلای کلانی را برایند که شیردال‌ها در حاشیه جهان از آن مواظبت می‌کردند. پس از موفقیت آوگوستوس بر پاریان، سوژه ریاش اولیه، دیگر مسئله روز نیست، بلکه افسانه میتوختی یکسره انباسته از واقعیت ایدنولوژیکی است. اینک شرقیان به گونه پارتی ریشدار و نمونه ایده‌آل زیبایی به آرامی در برابر شیردال ترسناک، به منزله نمادهای قدرت حکومت آپولونی روم زانو می‌زنند و در مقابل موجودات مختلط ناشناخته فروتنانه به عنوان ساقی اعلام آمادگی می‌کنند. افسانه آریماسپ‌ها خیلی زود به قالب حمامی درآمده که مبنی بر برداشت‌های اورآسیایی است، تا دوره قیصرهای روم تداوم داشت.^(۱۰۴)

در متن این برداشت‌ها، به نمایش گذاشتن سنگ‌های رنگارانگ نیز توضیحش را می‌یابد. این سنگ برای نخستین بار در عصر آوگوستوس به منظور ساخت مجسمه‌های بزرگ‌تر از اندازه طبیعی شرقیان زانو زده حامل و سرپانگ‌کهدارنده [پایه ستون] به کار برده شد. گران‌ترین و گزیده‌ترین مرمرهای رنگارانگ عصر آوگوستوس، مرمر فریقی^{۱۰۳} زمینه سفید و مرمر نومیدی^{۱۰۴} زمینه زرد انتخاب شدند^(۱۰۵). هر دو ماده اولیه جفت بلاواسطه هم، مگر زمینه به رنگ دیگرshan تقریباً عین هم هستند، اما رگه‌های قرمز تند تا بنفش تیره تورمانندی در هریک کشیده شده‌اند. شکوه رنگارانگ غریب جامه شرقیان را رنگارانگی بیگانه‌وار سنگ‌های صیقل داده شده به عالی‌ترین وجهی منعکس می‌کردن. سنگ‌های

101. Dresden

102. Arimaspen

103. *marmor Phrygium*104. *marmor Numidicum*

رنگارنگ جدید در اصل به افسانه مشرق زمین شکل مادی اعطای کردند، و نمونه کامل تجمل، در خشنده‌گی و بیگانگی آن بودند^(۱۰۶).

شرقیان سرپا نگهدارنده [ستون] در بازیلیکا امیلیا^(۱۰۵) (لوحة ۱۲، ۱) و نمای گور ویرتیوس کرائونوس^(۱۰۶) (لوحة ۱۲، ۲؛ ۱۳، ۲) به طور مثال زدنی نشان می‌دهند، چگونه شرق مخالف توانست در باختزه مین رومی طراحی و روزآمد گردانده شود. پلینیوس مهین^(۱۰۷)، بازیلیکا امیلیا را جزو سه ساختمان مهم جهان^(۱۰۸) به شمار می‌آورد. به موجب خوانش نادرست قسمت (*columnis e Phrygibus*) تاکنون تشخیص داده نشده است که مشهور تنها می‌تواند به مجسمه‌های شرقیان *پیریانگهدارنده* [ستون]^(۱۰۹) یافته شده در *Phryges* آنجا از جنس مرمر رنگارنگ ربط داده شود که از عهد اوکوستوس به بعد به تالار تعلق دارند (لوحة ۱۲، ۱). پلینیوس در مورد پیکره‌های نگهدارنده شرقی نه تنها نام دقیق پارتی یا قوم تاریخی پارسی را به کار نمی‌برد، بلکه اصطلاح گنگ فریقی را انتخاب می‌کند که طیف معنایی دوسوگرای شمایل نگاری شرقیان را به وضوح توضیح می‌دهد. فریقی‌ها هم نیاکان میتوختند رومیان، هم بربرهای شرقی با خصایل به وضوح نامطلوبی هستند. نام قوم می‌تواند حتی لغت مترادفی برای «برده» باشد. گانومدس، خدمتگزار آسمانی خدایان و آدمیان که در نوشه‌های دوره قیصری اغلب به موجب خاستگاه شرقیش «فریقی» نامیده می‌شود، خدمتگزار فریقیوس^(۱۰۸) و خدمتکار فریکس^(۱۰۹) زیبا است^(۱۰۸). فریقی هم‌زمان به معنای مرمر در اصل به کار برده شده برای مجسمه‌های بربرهای بازیلیکا امیلیا و کلاه آنها، قسمتی از لباس مختص جامه شرقی^(۱۰۹) است. در اثر پلینیوس پیام روزآمد ایدئولوژیکی مجسمه‌های بربرهای دوره آوگوستوس در طیف معنایی وسیعی جمع شده‌اند که در آنها به خصوص برداشت‌های کلیشه‌وار روم درباره جهان مخالف جادویی شرق بازتاب می‌یابد. از همان زمان به بعد همواره برداشت‌های واضحی بیان می‌شود که مرمر فریقی را آشکارا با جهان افسانه‌ای ناشناس شرق به هم ربط می‌دهند^(۱۱۰). استاتیوس^(۱۱۰)، شاعر فلاوینی، درخشش رنگین سنگ را به دور دست‌های میتوختن

105. Basilica Aemilia

106. M. Virtius Ceraunus

107. Plinius der Ältere, nat. Hist. 36, 102.

108. *minister Phrygius* (Val. Fl. 2, 417).109. *Phryx puer* (Mart. Epigr. 9, 36, 2).

110. Statius

می برد و توضیح می دهد که آتیس^{۱۱۱} «سنگ مرمر» فریقی را با قطرات خون درخشنای در شکاف سینادا^{۱۱۲} ترکانده است^{۱۱۳} ». تصورات نوع مشابهی تا اوائل دوران مسیحی ادامه پیدا می کند. سنگ فریقی برای اسقف گرگوریوس نوسایی^{۱۱۴} «آن سنگی است که مرمر سفید را با پورپور^{۱۱۵} به طور کامل می تراکند، که چشمان شهوانی را دچار خوشباشی می کند، که به متنوع ترین نحوی زمینه روشن را برانگ به راستی شادابی ملون می کند.^{۱۱۶} » در نمای گور ویرتیوس کراونوس در نوکریا آلفاترنا^{۱۱۷} که در عهد نرون ساخته شده، دو شرقی ایستاده، پایه زیر لوح نبشتة کارنامک^{۱۱۸} کارگزار متوفی هستند (لوحة ۱۲، ۲؛ ۱۳، ۲)^(۱۱۸). گذشته از این، نشان^{۱۱۹} نمایندگی دولتشی صاحب مقصدان بلند مرتبه رومی اضافه می شود: مبل^{۱۲۰} رسمی که میان پیکره های نگهدارنده کوچکی در ارتفاع یکسانی سر بر می افزاد، و دو لکتور^{۱۲۱} بازنموده تقریباً در اندازه یکسانی نسبت به مبل که تصویر افزایش میانی را در میان می گیرند. پیکره های نگهدارنده کوچک ایستاده شرقیان در افزایش گوری از سرزمین جنوب ایتالیا کاملاً در زمینه ایدئولوژیکی نمادهای حکومت روم ادغام شده است: توسط مبل در میان آنها گذاشته شده؛ توسط کارنامک مستقر بر بالای سر آنها که دو شرقی آن را حمل می کنند؛ توسط نگاره های هر دو لکتور که بیش از دو برابر بزرگتر از هر دو شرقی هستند. ترتیب متقارن و تنظیم سلسله مراتبی شرقیان ایستاده نگهدارنده در به هم پیوستگی تصویر از لحاظ ترکیبی و ایدئولوژیکی مستقیماً به یکدیگر ربط داده شده اند. این ارتباط حتی واضح تر در سایر بازنمودهای مبل بیان شده است. در اینجا خود رانها اغلب به صورت نیم پیکره های خدمتگزارانِ مجللی بر هنرها با موهای دراز یا شرقیان جوانسالی با کلاه فریقی، چنان که آن را افزایش از عهد هادریانوس^{۱۲۲} در کپنهایک نشان می دهد (لوحة ۱۳، ۱)^(۱۲۲)، شکل داده شده اند. شرقی از طریق مبل در یکی از مهم ترین نمادهای حاکمیت روم ادغام شده بود: درست در اینجا او به عنوان تصویر شرقی مخالف فرهنگ روم، همزمان جزو سازنده جدایی ناپذیر هویت رومی بود^(۱۲۳). ستون - پیکره

111. Attis

112. Synnada

113. Statius, silv. 1, 5, 37-38.

114. Gregorios von Nyssa

115. Purpur

116. Gregorios von Nyssa, in eccl. hom. 3, 653/656.

117. Nuceria Alfaterna

118. cursus honorum

119. Abzeichen

120. sella curulis

121. Lictor

122. Hadrian

زیبای خاورزمین پارتی، شکوهی ناشناخته و جلال بالبهتی به نمایاندن عینی باخترزمین رومی اعطا کرد^(۱۱۴).

پارتیان و پارسیان

پیروزی‌های یونانیان بر پارسیان، برای نخستین بار در عهد آوگوستوس به طور سیستماتیک در افق ذهنی سیاست روم مسئله روز شد^(۱۱۵). پیروزی جنگ دریایی آکتیوم^{۱۲۳} در نقوش افریزهای فراوان اوائل دوره آوگوستوس، به پیروزی جنگ دریایی سالامیس ربط داده شده است^(۱۱۶). هم‌پنداشت پارتیان با پارسیان پس از سال ۲۰ ق.م به موضوع اساسی ایدئولوژیکی قیصری روم بدل شد که از این طریق به برتری باخترزمین بر خاورزمین به مثابة دستاوردهای گانه تاریخ مغرب زمین تأکید شد. حد اعلای روزآمد این سنت تاریخی در رم به اوج خود رسید. میراث تاریخی به واضح‌ترین شکلی در تقاضای کین‌ستانی بروز یافت. شالوده کین‌خواهی در جنگ‌های پارسی اوائل دوران کلاسیک ریخته شده بود و هم لشکرکشی اسکندر کبیر به شرق، هم تجهیز رومیان علیه پارتیان را از زمان سزار به بعد توجیه می‌کرد^(۱۱۷). حتی خود جنگ‌های پارسی از مدت‌ها پیش به اسطوره بدل شده یونانیان در بستر لشکرانگی‌ختن انتقام جویانه رومیان علیه پارتیان جزو موضوعات دائمی روز بود که بر سطوح مختلف و حوزه‌های متفاوتی تأثیر گذاشته است^(۱۱۸). اهمیت اساسی پیروزی‌های یونانیان بر پارسیان برای <تاریخ> دوره قیصری روم بیش از همه در این است که این پیروزی‌ها هم برای خود آگاهی^{۱۲۴} رومیان، هم خودانگاره^{۱۲۵} یونانیان اهمیت عده داشته‌اند، که هم‌زمان توسط هر دو طرف به نحو متفاوتی روزآمد و تفسیر شده است^(۱۱۹).

شاعران دوره آوگوستوس در پی سیسرون، امپراتوری پارت را بارها و بارها در سنت تاریخی امپراتوری‌های بزرگ پیشین قرار می‌دهند^(۱۲۰). ویرژیل^{۱۲۶}، پروپرس^{۱۲۷}، هوراس^{۱۲۸} و اووید^{۱۲۹} اغلب پارتیان را مادان، پارسیان و هخامنشیان نامیده‌اند^(۱۲۱). در مجموعه تیبولیانوم^{۱۳۰}، قلمرو فرمانروایی پارتیان و ارمنیان با اصطلاح‌های مکانی مختص

123. Actium

124. Selbstbewußtsein

125. Selbstverständnis

126. Vergil

127. Properz

128. Horaz

129. Ovid

130. Corpus Tibullianum, 5, 137-46.

هخامنشیان مشخص می‌شود^{۱۲۲}). در اثر هوراس حتی اورنگ کوروش، شاه بزرگ هخامنشی به فرهاد چهارم، شهریار پارت تسری داده شده است^{۱۳۱}. پلینیوس مهین، بعداً در کمال ایجاز بدان تأکید می‌کند^{۱۲۳}. تطبیق بسیار زیاد پارتيان با پارسیان در جامه پارتی نیز آشکار می‌شود. پارتيان از ایام آوگوستوس به بعد در هنر تصویری روم اغلب جبهه آستین داری با یقه به شکل ۷ بر تن دارند که در سده ۵ ق.م نشانگر پارسیان در نقوش گلستان‌های آتیکی بوده است (لوحة ۶، ۱)^{۱۲۴}. با آنکه نقوش گلستان‌ها در خود رم شناخته شده نبودند، به موجب سطح عام تاریخی واضح است که در این مورد نیز تصویر رومیان از پارتيان در حد زیادی از الگوی تصویر پارسی یونانیان پدید آمده است. این امر شناخته دقیق تصویر پارسی یونانیان را در رم پیش شرط می‌گذارد که شاید توسط نقاشی روی چوب فراهم شده بود. منابع قابل قیاسی باید برای شواهد نوشتاری پیشباپسته گذاشته شود که قیافه ظاهری پارتيان را توصیف می‌کنند: حتی این مورد نیز متأثر از تصویر پارسی یونانیان بود^{۱۲۵}.

آثار تصویری رسمی دوره آوگوستوس هدفمندانه به پیروزی یونانیان بر پارسیان اشاره می‌کنند. پس از موفقیت آوگوستوس بر پارتيان، یادمان پیروزی عظیمی به ارتفاع بیش از ۴ متر در رم به وجود آمد که اگرچه باقی نمانده است، اما به طور بنیادین می‌تواند بازسازی شود. شالوده بازسازی را یادداشتی در اثر پاآسینیاس^{۱۳۳} و سه مجسمه هماندازه شرقیان زانوزده نگهدارنده پایه از دوره آوگوستوس در رم می‌سازد. پاآسینیاس درباره یادمان مشابهی در المپیون^{۱۳۴} آتن که آن هم می‌تواند در عهد آوگوستوس سال‌یابی شود^{۱۲۵}، چنین توضیح می‌دهد: «در آنجا نیز پارسیان (=پارتيان) از جنس سنگ فریقی برپا شده‌اند که سه پایه‌ای را بالانگه می‌دارند، که خود آنها مانند سه پایه دیدنی [هستند]^{۱۲۶}». سه ستون پیکره روایت شده پارسیان، یعنی پارتيان، از جنس سنگ فریقی در آتن با سه مجسمه نگهدارنده شرقیان زانوزده بازمانده در رم چنان با هم مطابقت می‌کنند که از اینها نیز می‌تواند به عنوان نگهدارنده سه پایه بزرگ برنزی استفاده شده باشد (لوحة ۱۱، ۲)^{۱۲۷}. سه پایه یادمان‌های پارتی آوگوستوس در رم و آتن مفاهیم و معانی مختلفی داشتند: از

131. Horaz, carm. 2, 2, 17.

132. *Persarum regna, quae nunc Parthorum intellegimus* (Plinium, nat. Hist. 3, 41).

133. Pausanias, 1, 18, 8.

134. Olympieion

سویی یادآور معروف‌ترین سه پایه عهد باستان هستند که از سوی یونانیان به خاطر سپاس از پیروزیشان بر پارسیان به پرستشگاه آپولون دلفی در پلاتای اهدا شده بود. از سوی دیگر، سه پایه تنگاتنگ با بنیاد ایدئولوژیکی فرمانروایی قیصری جدید، نه تنها نشان‌ستی پیروزی برق و انتقام مقدس^(۱۲۸)، بلکه نماد روز آمد دادگری^(۱۲۹) آوگوستوس به هم پیوند خورده بود^(۱۳۰).

تندیس‌های رنگین شرقیان سرپا نگهدارنده پایه (لوحة ۱۲، ۱)، در عهد آوگوستوس نیز به سنت پیروزی‌های یونانیان بر پارسیان ربط داده شده‌اند^(۱۳۱). ویتروو^(۱۳۲) دلیل تاریخی، زمینه برپایی اولیه، پیام محتوایی و پذیرش پیش‌بعدی الگوهای یونانی را به عنوان ارتباط منطقی ایدئولوژیکی^(۱۳۳) شرح می‌دهد: «... لاکدامون‌ها^(۱۳۷) پس از آنکه... با رسته کوچکشان در پیکار پلاتای بر توده بی شمار سپاهیان پارسی غلبه کرده و نیز پیروزی باشکوهی را با سلاح دشمنان و غنایم جشن گرفته بودند، تالاری پارسی را از غنایم جنگی به منزله یادمان آوازه و شجاعت شارمندان به جای نشان پیروزی (معمولی) برای آیندگان ساخته‌اند. و آنها باز ساخت اسیرانی را در جامه برابری در آنجا نصب کرده‌اند که سقف (تالار) را نگه می‌دارند — بی‌پرواپی آنها با خواری به حق مجازات شد — تا هم دشمنان را از عواقب گستاخی‌شان به وحشت اندازد، هم شارمندان با نگاهی به این الگوی دلاوری (خویش)، قوت قلب گرفته از آوازه، برای دفاع از آزادی آماده باشند. و به این ترتیب، بسیاری از آن زمان به بعد مجسمه‌های پارسیان را که شاهتیرها و آذین آنها را حمل می‌کنند، ساخته‌اند و چنین از آن به بعد ظاهر ساخته‌مان‌ها را با سوژه بازنمودها به گونه‌ای عالی افزایش داده‌اند.»^(۱۳۲) علایق رومیان از دوره آوگوستوس به بعد در پیروزی‌های یونانیان بر پارسیان و گذشته از این، در زنجیره‌ای از اقدامات غالباً تمثایی دیگر بروز یافت. اینها عبارتند از^(۱۳۳):

۱. معبد مارس **أُلتور**^(۱۳۸)، کین ستاننده‌الاهی از پارتیان، در سال ۲ ق.م باشکوه تمام در میدانگاه آوگوستوس^(۱۳۹) افتتاح شد. به مناسبت جشن‌های افتتاحیه، جنگی دریایی در استخر عظیم مختص این جشن، برگزار شد. در ضمن نامی‌ترین جنگ دریایی تاریخ

135. *pietas*

136. Vitruv, 1, 1, 6.

137. Lakedaimonier

138. Mars Ultor

139. Forum Augustum

یونان، پیروزی آتنیان بر ناوگان پارسیان در سال‌امیس^{۱۴۰} به نمایش گذاشته شد. او وید این نمایش تاریخی را به حرکت اندکی بعد به وقوع پیوسته سازار (آوگوستوس) به شرق ربط می‌دهد و او را مدیحه‌سرایانه چون فاتح آتی بر پارتیان می‌ستاید.^{۱۴۱}

۲. کالیگولا^{۱۴۲} در سال ۳۹ ب.م دستور داد پل شناور چندکیلومتری میان بایه^{۱۴۳} و موج‌شکن پوتولی^{۱۴۴} بزنند.^{۱۴۵} پل تلویحاً به معروف‌ترین پل شناور جهان باستان، پل هلسپونت^{۱۴۶} خشیارشا، شهریار هخامنشی که او با این کار تهاجم به اروپا را آغازیزد، اشاره می‌کرد. کالیگولا روی <بازساخت^{۱۴۷}> رومی در هیئتی پیروزمندانه، یکبار در زره اسکندر، دیگر بار در اربابه دواسبه‌ای با اصلیل‌ترین نژاد نمایان بود که گروگان‌های خاندان شاهی پارت وی را همراهی می‌کردند. سرشناس‌ترین عیمت، داریوش بود، که از لحظه تاریخی اسم پسر آرتابانوس دوم، شهریار پارت بود.

۳. نرون در ارتباط با تصرف ارمنستان توسط دُمیتیوس کُربولو^{۱۴۸} دستور داد جنگی دریایی را در سال ۵۷ یا ۵۸ ب.م در رم به نمایش درآورند.^{۱۴۹} آتنیان، همچون عهد آوگوستوس، در میان غولان دریا با پارسیان، در این مورد نیز اشاره‌ای تلویحی به جنگ دریایی سال‌امیس، می‌جنگیدند.

۴. در جنگ‌های لوسیوس وروس (۱۶۱ ب.م) و کاراکالا^{۱۵۰} (۲۱۴ ب.م) با پارتیان یک رسته سرباز اسپارتی شرکت داشت که آنها طبق برنامه، گذشته بزرگ لاکدامون‌ها را در حین جنگ‌های پارسی یونانیان به یاد می‌آورندند.^{۱۵۱}

۵. قیصر گوردیانوس^{۱۵۲} سوم، در سال ۲۳۵ ب.م آگون^{۱۵۳} [مسابقات] یونانی را به افتخار آتنا پرماخوس^{۱۵۴} در مقام الاهه حافظ آتنیانی که در ماراتن با پارسیان جنگیده بودند، در رم به راه انداخت. این جشن نیز همانند جنگ‌های دریایی آوگوستوس و نرون در آستانه اقدامات نظامی علیه خاورزمین، البته این بار برعضد جانشین پارتیان، ساسانیان^(۱۵۵) بود.

140. Mon. Ancyrr. 23; Vell. Pat. 2, 100; Plin. nat. hist. 16, 190. 210; Stat. silv. 4, 4, 7; Tac. ann. 14, 15; Suet. Aug. 43, 3; Suet. Tib. 7, 3; Dio Cass. 55, 10, 7. 141. Ovid. ars amat. 1, 171-201.

142. Caligula

143. Baiae

144. Mole von Puteoli

145. Ios. ant. Iud. 19, 5-6; Suet. Cal. 19; Dio Cass. 59, 17.

146. Hellespont

147. Nachbau

148. Cn. Domitius Dorbulo

149. Suet. Nero 12, 1; Dio Cass. 61, 9, 5.

150. Caracalla

151. Gordian

152. Agon

153. Athena Promachos

علایق یونانیان دوره قیصری به موضوع جنگ‌های پارسی را می‌توان برای نمونه در افتخارنامه نگاشته شده در ۶۱/۶۲ ب.م. برای نرون در آرشیتراو طرف شرق پارتنون^{۱۵۴} در آتن روشن کرد. نوشته از لحاظ تاریخی به مقدمات جنگ رومیان علیه پارتیان، به وسیله محل نصب و زمینه تاریخی اش هم‌زمان به پیروزی‌های یونانیان بر پارسیان ربط داده شده است. گذشته از این، فرمانده هپلیت^{۱۵۵} های نامبرده در نوشته، کلاودیوس نوویوس^{۱۵۶} است. تنگاتنگ با بازی‌های آزادسازی پیتیری^{۱۵۷} پلاتای مرتبط بود که یاد و خاطره پیروزی به دست آمده در سال ۴۷۹ ق.م. یونانیان را در برابر پارسیان^{۱۵۸} شکوه تمام زنده نگاه می‌داشتند^(۱۳۶). آگاهی پیوسته این دستآورد تاریخی اشکال اینی شده خاطرة آن، بر هویت یونانیان تا اواخر دوره قیصری اثر عمیقی گذاشت و «خاطرة هم‌ستیزی [اپوزیسیون]^(۱۳۷)» مختص به خودی را در برابر سلطه خارجی روم به آنها اعطای کرد.

اخذ تصاویر پارتیان

پارتیان از ایام آوگوستوس به بعد در شمایل‌نگاری محلی یک موضوع مرکزی یادمان‌های رسمی دولتی و بنای‌های یادبود نمایشی در کل قلمرو امپراتوری هستند: در رم توسط یک سلسله سکه‌های فراوان (لوحة ۱، ۲؛ ۳-۱)، طاق پارت آوگوستوس (لوحة ۱، ۲.۱)، تندیس آوگوستوس از پریما پرتا (لوحة ۳، ۲.۱)، تکه افریزهای کارزاری در اندازه بزرگی از عهد نرون (لوحة ۵، ۱)، نقش سکه‌های ترایانوس (لوحة ۱، ۳) و طاق سپتیمیوس سوروس (لوحة ۱۶، ۱)؛ در کورینت توسط دو تکه افریز (لوحة ۸، ۱)^(۱۳۸)؛ در لیمورا^{۱۵۸} ای لوکیا توسط گورواره^{۱۵۹} ای برای سزار، نوہ متوفی آوگوستوس در سال ۴ ب.م.^(۱۳۹)؛ در إفسوس توسط دو افریز عاجی از دوره ترایانوس (لوحة ۸، ۲؛ ۹، ۲.۱)؛ در آنتیوخیای پیسی^(۱۶۰) توسط طاق سه‌دروازه‌ای که سناتور یولیوس آسپر^{۱۶۱} آن را در اواخر سده ۲ ب.م. برپا داشته بود (لوحة ۲، ۳)^(۱۴۰). تأثیر دامنه‌دار و سریع این موضوع به خصوص واضح در تصاویر بسیار دوردست انبوهره لوازم مختلفی بروز می‌یابد. نقش‌مایه پارتی که

154. Architrav des Parthenon

155. Hopliten

156. Ti. Claudius Novius

157. Penteterisch

158. Limyra

. ۱۵۹. مقبره خالی برای کسی که در جای دیگری درگذشته باشد [متوجه].

160. Pisidischen Antiochia

161. C. Julius Asper

علمی را زانوزده عرضه می‌کند، نه تنها در روی سکه‌های آوگوستوس (لوحة ۲، ۱) و وسپاسیانوس، بلکه در بدل آبگینه^{۱۶۲} سفید موجود در برلین (لوحة ۲، ۲)، پیه‌سوز گلی در رم و تکه کاری برنزی^{۱۶۳} کوچکی در اشتوتگارت از اوائل دوره قیصری به جا مانده است^(۱۴۱). ببرهای مغلوب شرقی در جامه پارتی جزو شمایل نگاری صحنه‌های کارزار (لوحة ۵، ۱؛ ۹، ۱)، اغلب به منزله تکه کاری برنزی گل سینه اسب دوره اوائل قیصری (لوحة ۶، ۷؛ ۲، ۱) به ندرت بر روی تابوت‌های کارزار سده ۲ ب.م (لوحة ۵، ۵) هستند. نگاره افریز خدمتگزار مجلل پارتی با شمش طلا در ارتباط تصویری ناروشنی از تریر به عصر آتنین‌ها تعلق دارد (لوحة ۴، ۱).

هم‌زمان با تصویر بومی پارتی ریشدار، نقش ایده‌آل شرقیان جوان سال نمایان می‌شود. به علاوه این نقش ایده‌آل توسط شرقیان زانوزده نگهدارنده یادمان‌های سه‌پایه آوگوستوس در رم و آتن از لحاظ تاریخی به پارتیان ربط داده شده است (لوحة ۱۱، ۱). طرح تصویری این مجسمه‌های شرقیان در خارج از رم اغلب، اما بیشتر بدون زمینه نصب مرتبی، برای مثال توسط نگاره‌های افریز دو سرستون مرمر بزرگی در کورینت (آوگوستینی) گواهی شده است؛ در مواردی حداقل توسط پیکره‌های بزرگ‌تر از اندازه طبیعی افریزهای از جنس سنگ آهک ساخته‌مانی از اسرنیا^{۱۶۴} واقع در ایتالیای میانه (آوگوستینی)، از آپولونیا ایلیری^{۱۶۵} و از جنوب گالیا ناربوننسیس^{۱۶۶} در نزدیکی بزیه^{۱۶۷} امروزی (هر دو از سده اول ب.م)؛ توسط یک مجسمه مرمری در سیراکوس^{۱۶۸} و مجسمه‌ای در سویلا^{۱۶۹} (هر دو از سده ۲ ب.م)^(۱۴۲). موضوع نقوش دیگری از عهد آوگوستوس، پارتیان زانوزده‌ای را در حال اعطای درفش‌ها در روی بدل آبگینه سفید برلین (لوحة ۲، ۲) و شرقی ایستاده‌ای در کنار یادمان پیروزی را در طاق کارپیتراس (لوحة ۱۰) نشان می‌دهد. دو عدد پایه- مجسمه یکسانی از جنس سنگ مرمر فریقی، شاید پایه‌هایی برای تندیس‌های برنزی قیصر، متعلق به حومه شهر سیده^{۱۷۰} هستند. هانس گابلمان^{۱۷۱}، نقوش افریز متنوع پایه، اغلب شرقیان زانوزده و سرپا ایستاده‌ای را

162. Glaspaste

163. Bronzeapplik

164. Aesernia

165. illyrischen Apollonia

166. Gallia Narbonensis

167. Bézier

168. Syrakus

169. Sevilla

170. Side

171. Hanns Gabelmann

به موفقیت‌های لوسیوس وروس و مارکوس اورلیوس بر پارتیان ربط داده است.^(۱۴۳) امکانات بازنمودی دیگری را دو شرقی نشسته‌ای در طرفین یادمان پیروزی در سکه‌های شهر رم تراپیانوس با سجع^(۱۴۴) *PARTHIA CAPTA* و شرقی در حال فراری در روی یادمان پارتی لوسیوس وروس و مارکوس اورلیوس در افسوس (لوحة ۲، ۱۶) مدلل می‌کنند.

حتی متداول‌تر از شرقی زانوزده نگهدارنده، شرقی سرپانگ‌نگهدارنده بود. نام‌آورترین طرح این ایده تصویری را ساختمن - مجسمه‌های بزرگتر از اندازه طبیعی از جنس مرمر رنگارنگ نشان می‌دهند: در رم گروهی از شرقیان ایستاده نگهدارنده [ستون] که بازیلیکا امیلیا را پس از سال ۱۴ ق.م می‌آرایند (لوحة ۱۲)، علاوه بر این مجسمه‌های از عهد خاندان کلاودیوس و ستون - پیکره^(۱۷۲) ای از دوره دودمان سیور که به ساختمن‌های تاکنون ناشناخته، اما مشابه پرهزینه‌ای با ستون پیکره‌هایی مانند بازیلیکا امیلیا گواهی می‌دهند^(۱۴۵); حداقل یک مجسمه از جنس مرمر نومیدی^(۱۴۶) از اوائل دوره قیصری در چرچل^(۱۷۳)؛ گذشته از این، یک ستون - پیکره‌ای از جنس مرمر سفید در افسوس که بر طبق آنون با امیر^(۱۷۴) متعلق به بنیادهای رواقِ ستون دار چند طبقه معبد آیین پرستش قیصر فلاؤینی است (لوحة ۱۳، ۳)^(۱۴۷). نقش دیگری مدلل می‌کنند که پیکره شرقی سرپا نگهدارنده [ستون] چقدر رایج بوده است: افریز ایتالی همچون گورسنج عهد نرون و پرتیوس کراونوس از نوکرا (لوحة ۱۲، ۱۳؛ ۲) و بازنمودی از اوائل دوره قیصری در اسیمو^(۱۷۵)؛ یک پایه میزی از گناتیای آپولی^(۱۷۶) (سدۀ ۲ ب.م؟^(۱۴۹))؛ مقبره بزرگی در آونتیکوم هیلوسیا^(۱۷۷) از نیمة نخست سدۀ اول ب.م^(۱۵۰)؛ افریزهای متعددی از اوائل دوره قیصری در گالیاناربوننسیس^(۱۵۱)؛ در پهنه شرق تابوتی سنگی از تیروس^(۱۷۸) (سدۀ ۲ ب.م)، ساختمنی با طاق‌های رومی مجلل در سکه برنسی گالینی^(۱۷۹) همان شهر و نقش محراب زئوس لیدیوس^(۱۸۰) در سکه‌های برنسی سارد (سدۀ ۳ ب.م)^(۱۵۲). افرون بر این باید محراب کوبله^(۱۸۱) در کمبریج (سدۀ ۳ ب.م؟)، که خاستگاه آن نامعلوم است، ذکر شود^(۱۵۳). طرح تصویری دیگری با پیکره‌های شرقیان نگهدارنده [ستون] به اصطلاح نمای اسیران در

172. Pfeilerfigur

173. Cherchel

174. Anton Bammer

175. Osimo

176. apulischen Gnathia

177. helvetischen Aventicum

178. Tyros

179. gallienisch

180. Zeus Lydios

181. Kybele

کورینت پیش می آید که در عهد آوگوستوس برپا شده و حدود ۱۶۰/۷۰ ب.م به آگورا^{۱۸۲} منتقل و نیز به شکل نوبی درآورده شد (لوحة ۱۵، ۲).^{۱۵۴}

پذیرفتگی نقوش پارتیان شهر رم، یعنی شرقیان از ایام آوگوستوس به بعد در اشکال گوناگون، در زمینه های مختلف و انواع تصویری متنوع، در معماری و پیکرتراشی کلان، همچنین در آثار هنری خرد در سرتاسر امپراتوری صورت گرفت^{۱۵۵}. به خصوص کارکردی به مثابة پیکره های نگهدارنده و حمل کننده در موارد زیر است: در معماری کلان دولتی طاق های پیروزی و افتخار (لوحة ۱، ۱؛ ۲، ۳؛ ۱۰، ۱۶)، بازیلیکاهای (لوحة ۱۲، ۱)، رواق های ستون دار (لوحة ۱۵، ۲) و مجموعه ساختمان های مقدس (لوحة ۱۳، ۳)؛ در بازنمایی شخصی ویلا (لوحة ۱۴، ۲) و گور (لوحة ۱، ۴ [۱۶]، ۱۲، ۱۳؛ ۲)، در تصاویری از کارزار (لوحة ۵، ۶، ۷؛ ۱۶، ۹؛ ۱/۲، ۷؛ ۲، ۱۶) و چیرگی (لوحة ۴-۱، ۸؛ ۱، ۹؛ ۱/۲، ۱۳؛ ۱۰، ۱۶؛ ۱/۲، ۱۹-۱۷؛ ۱، ۱۲؛ ۱، ۱۱، ۱۰؛ ۱، ۱)، یادمان های رسمی در مورد پارتیان در ایام نرون (لوحة ۱، ۵)، ترایانوس (لوحة ۸، ۹)، مارکوس اورلیوس (لوحة ۱۶، ۲) و سپتیمیوس سوروس (لوحة ۱، ۱۶) آن را به اثبات می رسانند. اما علاقه بنیادین به این موضوع به ویژه در این مورد بروز می یابد که این امر خارج از این «ایام بحرانی» پرحداثه تاریخی نیز به کرات مدلل است. فرمانبری پارتیان از لحاظ نقش مایه ای به صراحت بیان می شود: توسط برگرداندن درفش های رومی، شکست قاطع در صحنه های کارزار، نقوش سرافکنده اسیران، سرسپرده گی به عنوان خدمتگزار، حالت نوکر صفتانه زانوزده حمل کننده و سرپانگهدارنده [ستون]. سه نوع بازنمایی از لحاظ شمایل شناختی مدلل هستند که هریک به گونه ای متفاوت به نمود تصویر بیگانه پارتی تأکید می کنند: ۱. شمایل نگاری بومی که بی محاسنی، (تقریباً همیشه) بی کلاهی و جبه آستین دار پارتی اغلب با یقظه به شکل ۷ بدان تعلق دارند (لوحة ۱، ۲؛ ۶، ۷؛ ۱/۲، ۹-۸)؛ ۲. شمایل نگاری نمونه ایده آلی شرقیان جوانسال که با

جامه مجلل شرقی، موهای فرفی زیبا و کلاه فریقی نمودار می‌شود (لوحة ۲، ۱۰-۱۳؛ ۱۴، ۱۵-۲، ۱۶، ۲، ۱۷؛ ۳. شمايل نگاري کلاسيك بربرهای شرقی ريشداری در جامه متعدد الشكل شرقی با و بدون کلاه شرقی (لوحة ۱۶، ۱).

بر اثر بازنمودهای پارتیان در دوره آوگوستوس، هم‌زمان اشکال نمایشی جدیدی در تصویر بربرهای رومیان باب شدند: شمايل نگاري نمونه اينده‌آلی شرقيان؛ وظيفة خدمتگزاری به صورت پیکره نگهدارنده مجسمه‌های پشتیبان و آزاد ساختمانی؛ به نمایش درآوردن سيستماتيك مرمرهای رنگین در تنديس‌ها. شمايل نگاري شرقيان زانوزده حمل‌كتنده و سريان نگهدارنده [ستون] به تصویر دشمن شرقی هم‌زمان تصویر باشکوه غربي اعتلا می‌بخشيد، پارتیان و پارسيان را در يك تصویر توأم می‌ساخت، بر ارتباط ايدنولوژيکي در زمانانه سياسى و گذشته تاريخي، به تجربه واقعى و بازنمایي غيرواقعي تأكيد می‌کرد. به خصوص به نمایش گذاردن جديـد سنگ‌های رنگين چشمگير بود. مرمرهای متعلق به ایالات حاشیه‌ای امپراتوري نه تنها جلال ناشناخته و شکوه رنگارانگ شرقی را تجسم می‌بخشیدند، بلکه نماد قدرت ايدنولوژي-جهان‌پیشوائي روم نيز بودند که برای مثال توان برخورداری روم را بر ذخایر کره خاكى^{۱۸۳} مستند می‌كردند. هر دو نقطه نظر مستقیماً به پارتیان ربط داده شده بودند. <غنايم> شرقی به وسیله بربرهای جوراجوري در رم دوره آوگوستوس با ويژگی تا آن زمان مشاهده‌نشده‌ای می‌درخشید، خاورزمین به تملک روم درآمده و موفقیت بر پارتیان به مثابة رويداد دوران ساز بر جسته بی همتایی اعلام شده بود. از آن زمان به بعد برداشت‌های خاص رومیان همچون واقعیت‌گرایی عتیق، نماد‌آفرینی^{۱۸۴} ايدنولوژيکي و مادی‌گرایی ناشناخته‌ای بر تصویر بربهـا در رم اثر عميقی می‌گذارند^(۱۵۷).

دشمن زیبا

شاهد اصلی شمايل نگاري-شرقيان در رم به اصطلاح گراند کامه دو فرانس، بزرگترین سنگ سليماني تراشide شده شناخته شده در جهان باستان است که از قلب محفل خاندان حکومتگر کلاوديني-ایلري نشأت می‌گيرد (لوحة ۱۷)^(۱۵۸). در اينجا امکانات ارزیابی

مختلف بازnomod شرقی جوانسال در زمینه جهان‌نگری قیصری بیان شده است. در قسمت پایین، می‌توان گفت در حاشیه جهان‌رومی، بربرهای به هم فشرده مغلوبی در جامه شرقی و شمالی چمباتمه نشسته‌اند. بالای آن، در مرکز جهان، زوج بر تخت جلوس کرده قیصر به چشم می‌خورد. گذشته از این، شرقی غمگینی به منزله بازتاب وضع درمانه خاورزمین و به مثابه تصویر مخالف نمایش توسعه‌طلبی روم نشtte است. در قسمت بالایی، جهان ملکوتی خدایان، یک شرقی به مثابه «خدمتکار قیصر» با تعهد کامل در فضا معلق است: او خدایگان آوگوستوس^{۱۸۵} را بر پشت خود حمل می‌کند، و گوی جهان را به نشان فرمانروایی قیصر در دست‌هایش دارد. شرقی جوانسال به منزله تصویر مخالف نمونه ایده‌آل هویت رومی، پست و آرمانی گردانده شده است، به علاوه این یگانه نگاره‌ای است که هر سه حوزه بازنمودها در آن حضور دارد. شرقی در Kameo قیصر یک جزء سازنده عمدۀ در جهان‌نگری روم است که او در آن، هم به منزله تصویر مخالف و هم تاریخی، ایدئولوژیکی و کیهانی ادغام شده است.

هیچ قوم دیگر فرهنگ بیگانه‌ای چونان پارتیان تا عهد متأخر قیصری روم از لحاظ شمايل شناختي چنان دقیق، به لحاظ جغرافیایی چنان گستردۀ، از نظر سیاسی چنان برنامه‌ریزی شده در هنر تصویری روم نشان داده نشده و از نظر مفهومی چنان دوسوگرا ارزیابی نشده است. پارتی یکسان دانسته شده با پارسی در اوائل و اوچ دورۀ قیصری به عنوان تصویر مخالف فرهنگی، نمونه تمام عیار تاریخی شرقیان در روم بود. بسیار روشن است که چه تفاوتی تصویر شرقی در این مورد از همه بربرهای دیگر در رم دارد. تنها در مورد شرقی زانوزده و سرپا نگهدارنده [ستون] و سرسپارانه خدمت‌کننده، هم‌زمان نقش مایه خدمتگزاری دقیقی را در حالت فرمابری عینیت بخشیده، این رفتار خاص را به شمايل نگاری نمونه ایده‌آلی ربط داده و برای نخستین بار در گران‌بهاترین سنگ‌های براق رنگین نمایش داده‌اند. در نتیجه شرقیان نه تنها به صورت تصاویر دشمنان بربر، بلکه به منزله تصاویر باشکوه بیگانه توصیف شده‌اند: آنها خدمتکاران مجلل شرقی، بی‌اندازه زیبا، به طور سحرآمیزی ناشناخته و افسانه‌وار ثروتمند هستند. این مورد دلیل عمدۀ ای برای فریبنده‌گی تصویر شرقی در رم و برای ادغامش در عرصه‌های عمدۀ زندگی جامعه روم است.

تصاویر عتیق متأخر به ویژه روزآمد شدن بی وقفه جهان مخالف شرق را در قلمرو روم روشن می کنند^(۱۵۹). نقش مایه اصلی مشروعیت بخشی فرمانروایی در این مورد، صفت بربرهای خراج آورنده به خصوص آنهایی از خاورزمین هستند که چاکرانه به قیصر ادای احترام می کنند^(۱۶۰). مثال نمونهوار، توالی نقوش سلسله مراتبی دیپتیخون باربرینی^(۱۶۱) در پاریس، اثر روم شرقی از نیمة اول سده ۶ ب.م است (لوحة ۱۸)^(۱۶۱). در قسمت باریک بالایی، مسیح در حال تبرک با دستواره چلیپایی در میان سپر^(۱۶۲) کیهانی که دو فرشته آن را نگهداشته اند، ظاهر می شود. مرکز تصویر بزرگ اصلی را قیصر زره پوش سوار بر اسب پر می کند که ویکتوریایی در جهان ملکوتی تاج بر سر وی می نهد. یک شرقی ریشدار در پشت اسب و تلویں^(۱۶۳) [زمین] نیمه برهنه ای، یعنی ترا^(۱۶۴) [ازمین] در زیر آن جزو خدمتکاران امپراتور محسوب شده اند. در قسمت باریک زیرین، دو ردیف بربرهای شرقی آورنده هدایا در پایین قیصر، هدایت شده توسط ویکتوریا با یادمان پیروزی بر دوشش با هم تلاقی می کنند. شرقیان ریشدار ملبس به جامه مجلل به همراه هدایای گران بها و جانوران کمیاب از سمت چپ، هندیان بی محاسن بالنگ بلندی از طرف راست پیش می آیند^(۱۶۵). به موازات آن در زمینه بازنمودهای دوران اوائل مسیحی به شمایل نگاری نمونه ایده آلی شرقیان تأکید می شود. مغان به عنوان نمایندگان قلمروهای فرهنگی دور دست خاورزمین، با مذاهب بیگانه، حکم مغانه و ثروت های افسانه وارش در تصاویر بی شماری مسیح را در آغوش مریم گرامی می دارند^(۱۶۶). سنن امپراتوری و مسیحی تا چه اندازه می توانند در این مورد به یکدیگر ربط داده شده باشند، دیپتیخون عاجی از اجمیادزین^(۱۶۷) در ایروان که همچنین به سده ۶ ب.م تعلق دارد، نشان می دهد (لوحة ۱۹)^(۱۶۸). در بخش باریک بالایی کاینات، حلقة گل افتخار^(۱۶۹) حمل شده توسط دو فرشته به همراه نشان پیروزی چلیپا نمایان می شود. در مرکز اصلی تصویر، مریم به همراه مسیح در میان دو فرشته نشسته است. گروه - مادر - کودک در قسمت باریک پایینی دوباره تکرار شده است. در این قسمت سه مغ به مسیح ادای احترام می کنند و هدیه هایشان را با دستان پوشانده بدو عرضه می کنند^(۱۶۵). مغان، جامه مجلل شرقی بر تن دارند، که دو تن ریشدار و سومی جوان زیبایی است.

186. Diptychon Barberini

187. *clipeus*188. *Tellus*

189. Terra

190. Etschmiadzin

191. *corona triumphalis*

تصویر شرقی با وجود پیچیدگی اش تا عهد عتیق متأخر از اهمیت عمدہ‌ای برای فرهنگ رومیان برخوردار بود. شرقی به عنوان نماینده جهان به رویا منتقل شده جهان دیگر، زمانِ حالِ جهان رومی حاکم بر جهان را تأیید می‌کرد. شرقی یک مؤلفه اصلی هویت روم بود، و به این ترتیب، تصویر مخالفی را پدید آورد که به موجب مفهوم گنگش از فریبندگی فوق العاده‌ای برای رومیان برخوردار بود^(۱۶۶). شرقی در هنر تصویری روم نه تنها دشمنی بربر، بلکه خدمتگزار مجلل زیبا، تصویر میتوختی ناشناخته، نشانه نیایشی سرزمینی بیگانه، جادوگر ترسناک و راهنمای تحسین برانگیزی بود^(۱۶۷). اگرچه در هر مورد به تک تک این جنبه‌ها بسته به زمینه و دوران به خصوصی تاکید شده، اما تصویر پارتی و شرقی در کل ویژگی دوسوگراپی دربرداشت. تصویر دشمن ایدئولوژیکی پارتی و تصویر باشکوه افسانه‌ای شرقی در روم اصولاً در هم فرو رفته و به متنزله قطب‌های همان تصویر مخالف به طور بنیادی به هم ربط داده شده بودند^(۱۶۸). تصویر مخالف شرقی درست با ساختار دوسوگرانه، پذیرش گونه‌گون و تلفیق آشکارش بدین مطلب کمک کرد، هویت رومیان را از نظر روان‌شناسی در حالت تعادل نگه دارد^(۱۶۹). در تصویر باختزمه‌ین از شرق، به عنوان قطب مخالف ناقرینه غرب، یک عامل ثابت ایدئولوژیکی بروز می‌یابد که از عهد باستان تا امروز تفکر غربی متأثر از آن است^(۱۷۰). خاورزمین همواره دربرداشت باختزمه‌ین، بهشتی و برابری است، کمال مطلوب و وحشتناک است، بافرهنگ و بی‌فرهنگ است^(۱۷۱). اما رویارویی در نیمکره نیز، با عواقب تاریخی که به همان اندازه دامنه‌دار هستند، بر عکس پیش رفته است^(۱۷۲).

پی‌افروز: اخیراً تکه‌های بی‌ارتباطی از مجسمه‌های شرقیان کوچک‌تر از اندازه طبیعی بسیاری از سده اول ب.م – حداقل دو عدد از مرمر فریقی، یکی از جوشسینگ و یکی از مرمر سفید – توسط بلی پاسکوآ^(۱۹۲) منتشر شده است.

192. Belli Pasqua, R. 1995. *Taranto. La scultura in marmo e in pietra* (Catalogo del Museo Nazionale Archeologico di Taranto IV, 1), Tarent, 159-162 Nr. V. 27 (davon folgen Torso V. 27a-- in der Abb. Verdruckt zu V. 21a-- dem Schema des aufrecht stützenden, Torso V. 27b dem Schema des Kniefällig tragenden Orientalen).

(۴) پی‌نوشت‌های فریندگی دشمن، تصاویر پارتبیان و خاورزمیں در رم

۱. در مورد ساختار و اهمیت امپراتوری روم، نک به ۱۹۹۳ Pabst 1986, bes. 36-43; Lintott
۲. در مورد ارزیابی‌های کلی در این مورد نک به:

Dauge 1981, bes. 532-579; Hölscher 1992, 471-475; La Rocca 1994, 1-40; Schneider 1996, 19-30.

در مورد گستره یونانی نک به:

Koselleck 1975, 70-79; Hartog 1980; Raeck 1981; Schalles 1985, 96-100; Hölscher 1989, 18-20; Hall 1991; 130-158.

3. Koselleck 1975, 66.
4. Dazu Assmann 1996, bes. 77-79.
5. Schneider 1992b, 913-914.
6. Sydow 1974, 187-216 bes. 214-216; Hölscher 1988b, 363-365 Nr. 199 (Grabmal des P. Ventidius Bassus?).

۷. در مورد کتاب‌شناسی همراه با تفسیر درباره مجسمه نک به: Jucker 1973, 16-37; neuere Lit. Bei Hölscher 1988b, 386-389 Nr. 215; Boschung 1993, 179-181 Nr. 171; Schäfer 1998, 84-91.

۸. مهم Ingholt 1969, 179-185 است که برای نخستین بار بازنمودهای پارتی را مورد توجه قرار می‌دهد.

9. Levi 1952; Arnold 1961; Pape 1981, 168-181; Pinkerneil 1983, 5-69 bes. 12-14. 33-34; Gergel 1994, 191-209. Kuttner 1995, 83-86; Gabelmann 1996, 33-38; Kreilinger 1996, 73-75; Landskron-Dinstl 1996, 225-236 (نه همیشه قانع کننده).
10. Schneider 1986.

۱۱. Kettenhofen 1987. دیدگاه‌های مختلف نقدها آموزنده هستند: از سویی Sonnabend 1986؛ از دیگری Mitchell 1989؛ از سوی دیگر Heinen 1990, 658-65 734-739.

۱۲. در مورد باخترزمیں رومی و خاورزمیں پارتی از جنبه تاریخ معماری، نک به: Ward-Perkins 1965, 175-199

13. Spawforth 1994, 233-269; jetzt auch Alcock 1996b, 251-260.

(در مورد جنگ‌های پارسی یونانیان در اثر پاوسانیاس).

۱۴. من نیز تحت «Raum» [فضا، گستره، پهنه] مانند محققان انگلورساکسنسی، «landscape» را در کمی کنم؛ در این مورد:

Alcock 1993, bes. 6-8; Alcock 1996a, 174-176 ("A Concept in Between"). Vgl. Auch Hamm 1982, bes. 23-29. 36-37.

15. Hier und zum folgenden Ziegler 1964, 20-51; Schippmann 1980, 31-47; Sonnabend 1986, 159-227; Campbell 1993, 213-228; Butcher 1994, 447-453; Wickevoort Crommelin 1995, 24-37.

16. Timpe 1962, 104-129.

۱۷. در مورد موقیت آوگوستوس بر پارتبان، نک به:

Schneider 1986, 29-97. 114-120. 128-130; Sonnabend 1986, 197-221; Zanker 1987, 188-196; Campbell 1993, 220-228; Schäfer 1998.

18. Dazu Woolf 1993, 171-194.

۱۹. در مورد تسمیه نقوش اصلی به طور اختصار، نک به: Simon 1991, 207-211. آیا موضوع در مورد پارتبی بر سر نماینده ناشناس قوم خویش، فرهاد چهارم، شهریار معاصر پارت، میترادات اول، بنیان‌گذار به خدایی برکشیده امپراتوری پارت یا فر (خوارنه)، خدا—شهریار پارتی است، دیگر نمی‌توان با اطمینان قضاوتش کرد و برای موضوع من نیز از اهمیت اندکی برخوردار است.

۲۰. تمام رخدانی نیز یک اصل بازنمایی مختص هنر تصویری پارتی است؛

Vgl. Alram 1996, 93; hier S. 78 (H. Von Gall).

۲۱. در مورد نحوه بازنمایی نک به، Schneider 1986, 91. در مورد شمایل‌نگاری سرهای پارتبان، نک

.Vgl. hier S. 61-73 Abb. 1 u. Taf. 1 (V. Curtis) به:

۲۲. دریاره رنگ‌آمیزی اصلی، نک به: Fenger 1886, Taf. 8 Abb. 10 mit Anm. 3; Köhler 1863, 189 Anm. 3; Köhler 1863, 189 Anm. 3; Fenger 1886, Taf. 8 Abb. 10 mit Anm. 47 (یگانه بازسازی چندرنگ تندیس)؛ Kähler 1959, 16 mit Anm. 47; Kähler 1959, 19-20; Amelung 1903, 19-20; Kähler 1959, 16 mit Anm. 47 (یگانه بازسازی چندرنگ تندیس)؛ Amelung 1903, 19-20; Kähler 1959, 16 mit Anm. 47 (یگانه بازسازی چندرنگ تندیس)؛ Curtis 1988, 423-425. صورتی به وسیله تکه‌پارچه‌های بازمانده برای لباس‌های پارتی مدلل هستند، نک به:

.Schneider 1994, 224-225 در مورد تیر، کمان و ترکش در شمایل‌نگاری رومیان از پارتبان، نک به:

24. Alram 1996, 83 Abb. 55; 90-96 Abb. 71. 73. 75. 77; vgl. hier S. 365-387 Taf. 1-4 (M. Alram).

۲۵. مثال‌ها در این کتاب، (V. Curtis) در مورد جامه پارتی، علاوه بر این، نک به:

Knauer 1978, 25-29; Knauer 1985, 623-628; Curtis 1988; Weber/ Wiesehöfer 1996, 376-378 (Lit.).

۲۶. همان جامه را پارتی سوارکاری با کمان از جنس گل. Zick-Nissen 1979, 27 Nr. 48 Abb. 29 (Lit.)

- پخته واقع در موزه لندن (British Museum Inv. 135684) بر تن دارد؛ ۷۹۴ Taf. 5b. از ینس کروگر (Jens Kröger, Berlin) به خاطر راهنمایی تشكر می‌کنم.
- ۲۷ در مورد اسکیت‌ها نک به: ۶۱۷ Vos 1963, 40 Taf. 9a.b; Knauer 1985, 61۳-۶۱۳. — در مورد پارسیان نک به: ۴ Bovon 1963, ۵۸۱-۵۹۱ Abb. (در اینجا لوحة ۶، ۱). ۱۳. ۱۴. ۵. — درباره مدد پارسی در آتن کلاسیک نک به، Miller 1997, ۱۵۳-۱۸۷.
28. Gold der Skythen 1984, 96-99 Nr. 51 (Farbabb. S.99); 111-115 Nr. 56 (Farbabb. S.113-114); Gold aus Kiew 1993, 28-30 Abb. 7; 69 Farbabb. 20; weitere Farbabb. ebenda 124-128 Nr. 24; 148-151 Nr. 34; 168-171 Nr. 45/46; 199-211 Nr. 59 (Farbabb. S.205).
29. Sonnabend 1986, bes. 275-280; hier S. 286 (J. W. Drijvers).
30. Hier S. 365-387 Taf. 1-3 (M. Alram).
31. Giard 1976, 182 Nr. 1228-32 Taf. 48; Nedergaard 1988, 225 Abb. 115 (hier Taf. 1,1).
32. Giard 1976, 94-95 Nr. 348-51 Taf. 16; Ritter 1978, 375-376 mit Anm. 28 Taf. 131,1 (hier Taf. 1,2).
33. Nedergaard 1988, 224-239.
- ۳۴ ۱. ارمنی زانوزده‌ای در دینار مضروبی ۱۹/۱۸ ق.م. در رم، کیداریس (بانوک تیزشونده) بر سر دارد و دارای سجع ۱۴۰-۵۳ CAESAR DIVI F(ilius) ARME (enia) CAPT (a); Giard 1976, 76-77 Nr. Taf. 7 است.
۲. همان شکل کیداریس (به همراه ترکش دوگانه برای تیرها و کمان) به طور نمادینی در دینارهای ARMENIA CAPTA (Giard 1976, 154-155 Nr. ۳۹) و ARMENIA RECEPTA (Sutherland/ Carson 1984, 83 Nr. 517 Taf. 9) نشان داده شده است.
35. s. u. auch Anm. 159.
36. Hölscher 1988a, 537-541; La Rocca 1992, 411-414 Taf. 86, 5.
37. Hölscher 1988a, 538-539. : در مورد شرایط تاریخی Ziegler 1964, 67-75; Millar 1993, 66-69.
38. Kreilinger 1996, 122-123.
39. La Rocca 1992, 400-414.
40. Jobst 1977, 77 Anm. 341 Abb. 137; Fleischer 1983, 539-541; Schneider 1986, 106-107 Anm. 710 (Lit.); Dawid 1988, 533-536 Taf. 44. که افریز را منتشر کرده است.
- ۴۱ ۱. نقش پارتیان دیگری در کورینت: دو سرستون از دوره آوگوستوس با نقش شرقیان زانوزده نگهدارنده [ستون] که زمینه تاریخی، تعبیر آنها را به عنوان پارتی نزدیک به یقین می‌کند:
- Schneider 1986, 199 Nr. KO 16-24 Taf. 15, 1-2.
۲. ستون پیکره‌های ساختمانی از شرقیان (۱۶۰/۷۰ ب.م.)، که از لحاظ تاریخی باز هم به پارتیان اشاره می‌کنند:
- Lit. s. u. Anm. 154 (hier Taf. 15, 2).
۳. تکه افریز تاکنون تعبیر نشده (به دشواری پیش از سده ۲ ب.م. پدید آمده) پارتی ریشداری در

جبهه آستین داری با یقه به شکل ۷ که دستهایش در پشت بسته شده‌اند: Johnson 1931, 142-143. Nr. 302 mit Abb

۴۲. Strack 1931, 218-220 (همین نقش‌مایه در سترس اندکی بعد مضر و بی ترایانوس).

43. s. u. Anm. 78.

44. Strack 1931, 224-225; Howgego 1995, 83 Abb. 131 (لوحة، ۳، بهترین نمونه در این کتاب).

45. Kreilinger 1996, 139-152, 157.

نبرستا.
info

Kreilinger 1996, 65 f. 73f. ۴۶. یقه به شکل ۷ جبه آستین دار به خصوص به طور واضحی دیده می شود: Nr. 82. 86. 93. 95-97 (hier Taf. 7, 2). 103 (hier Taf. 6, 2). 110. 127 (hier Taf. 7, 1) Taf. 24-26. 28. 30.

مثال‌های ایضاً در آنجا 38. 37. 35. 36. 178 Taf. Nr. 161/2. 167. چزو صحنه‌های کارزار نیستند.

47. Kreilinger 1996, 72-75.
در مورد سنت یونانی-ایتالی «نموده دشمن» گالی و روزآمد شدنش در دوره فیصری روم، نک به:
Schneider 1986, 80-81; Schneider 1992b, 908-909, 912-914; Holliday 1994, 23-45; Alcock
1996b, 256-260; Schneider 1996, 19-20.

48. Badia di Farfa: Andreae 1968/69, 153-154 Abb. 5; Guerrini 1972, 68-69 Taf. 66b (hier Taf. 5, 2). — Badia di Cava dei Tirreni: Andreae 1968/69, 153-154 Abb. 4 — . پارسی ملبس به جهه آستین داری با یقه به شکل ۷ در نقش ثابت سنگی آتیک در بررسی (نیمة اول سده ۳ ب.م.) که احتمالاً عقبنشینی پارسیان را پس از پیکار ماراتن به کشتی هایشان نشان می دهد: Koch/Sichtermann 1980, 412-413 Abb. 446.

جامعة الملك فهد

Bittner 1985, 129 mit Anm. 3; Seiterle 1985, 2-13; Schneider 1986, 123-124 mit Anm. 866.

^{۵۱} این راهنمای مهندسی امدومن فرانکه هسته داریار «شمث بول» از جنس طلا و نقره، نک به:

Göbl 1978, 145-146 Taf. 38-39.

۵۲. در این مورد و مطالعات آتی نک به:

نمایندگی‌های سیاسی پارت درم) 254-260 (P. Ventidius Bassus). 260-263 (نیروهای کمکی پارت در سیاه رومیان) (Spawforth 1994, 242).

۵۳. همجنین [نقوش] کوچک دوشاهزاده برابر از گال و شرق به [نقوش] افریز رزه Ara Pacis تعلق دارند؛ تأملات مهمی در این مورد: Augustae Kuttnner 1995, 100-107.

54. Ähnlich Mitchell 1989, 196.
 ۵۵. این مسئله برای مثال در مورد استفاده از معماری، رابطه‌اش نسبت به کارگران *labor* (برای هر دو مورد، نک: Schneider (1986, 137-138) و Christmann 1996, 55-57) کشت در زمین کشاورزی («ملایمت و خشونت») صادق است. این پدیده نیازمند پژوهش مختص خود است.

56. Schneider 1992b, 943-944.

۵۷. در مورد اسپانیا و گال، نک 1995، Jantz. درباره روم و بربرهای شمالی به طور اساسی، نک: Timpe 1996, 34-50
58. Sonnabend 1986, 235-246. Vgl. auch Campbell 1993, 216-220; Wiesehöfer 1993, 187-197.
59. Sonnabend 1986, 282-286; Spawforth 1994, 241-242.
60. Sonnabend 1986, 264-272.
۶۱. در مورد اعتبار کلیشه‌های جغرافیایی نویسندهان کلاسیک یونانی در رم، نک به: Dihle 1994, 110-137. — مطابق Brodersen 1995, bes. 117-119 رو میان هیچ نقشه‌کشی فرامنطقه‌ای را نمی‌شناختند، بلکه پنهانه‌های بزرگ را تنها با «علایم» از لحاظ طبیعی نامشخصی ضبط می‌کردند.
62. Pomp. Trog. 41,1,1 (*divisione orbis*; Manil. 4, 674-675 (*orbis alter*); Tac. ann. 2, 2, 2, (*alio ex orbe*)).
- در مورد نظریه «دو جهان» نک:
- Dauge 1981, 397-402; Sonnabend 1986, 202-220; vgl. auch Romm 1992, 121-123. 131-133. اما رابطه یوسفوس با گستره فرهنگی پارتیان به نحو دیگری است، و از این رو، در بسیاری جهات یگانه و از نظر تاریخی جالب است؛ vgl. hier S. 316 f. (T. Rajak).
۶۳. در مورد سنت یونانی:
- Graeve 1970, 95-100; Hölscher 1973, bes. 132-134; Raeck 1981, bes. 85-87. 118. 153. 227. 229; Bittner 1985, bes. 281-288; Knaur 1985, 617-622; Schneider 1992b, 901-910.
- درباره «شرقیان» در پارسیان آشیل، نک به: Hall 1991, 99-100.
64. Salcedo 1994, 192.
65. s. u. Anm. 158.
66. Schneider 1986, 19. 102. 133-134. 162.
- بعشی در این مورد که شمایل‌نگاری یکپارچه‌ای از آتیس و بربرهای شرقی چگونه می‌تواند از لحاظ تاریخی تفسیر شود، نک به:
- Schneider 1992, 295-305; Gabelmann 1966, 36-37.
۶۷. درباره کلاه فریقی، نک بالاتر، پن نوشت ۵۰.
۶۸. در مورد لباس و سیماشناسی نک به: Schneider 1986, 19-20. 98-99.
69. Schneider 1986.
70. Schneider 1986, 20. 98 mit Anm. 652; 166-186.
۷۱. Schneider 1986, 98-138. همین نمونه پیکره نگهدارنده را نگاره افریز نویافتة شرقیان از یک یادمان گور اوائل دوره قیصری در helvetischen Aventicum نشان می‌دهد:
- Castella/ Flutsch 1990, 18-30. bes. 18. 24-25 Abb. 19a.
۷۲. Schneider 1986, 200 Nr. SO 1-22 Taf. 25. همچنین تندیس‌های ساختمنی بزرگتر از اندازه طبیعی شرقیان سرپا نگهدارنده [ستون] از مرمر نومیدی در Cherchel اوائل دوره قیصری منتشر نشده‌اند. لاندور Ch. Landwehr (فریبورگ) چاپ آن را آماده می‌کند.
73. Schneider 1986, 39-40. Taf. 18,2.

۷۴. شاید اهمیت روزآمد تصویری نیز که صفحه‌های گلی پخته متعدد دوره اوائل قیصری آن را نشان می‌دهند (1) Rohden 1911, 136 Taf. 55. ناشی از حول و حوش موقوفت آوگوستوس بر پارتیان باشد: در قفای سوار زرهپوشی که به سمت راست می‌پرد، نقشی با ظاهر شرقی با کلاه فریقی و سیمای جوان در حرکت است؛ شرقی در هر دو دستش یک پرچم *Vexillum* دارد.
75. Schneider 1986, 205-206 Nr. SO 34-39; Vermaseren 1986, 94-99 Nr. 244. 245. 257. 258. 261. 263. 264; Landskron-Dinstl 1996, 225-236.
76. Bedon/ Vhevallier/ Pinon 1988, 178-180; Landskron-Dinstl 227 Anm. 12 (Lit.); 233 Abb. 10.
- در مورد مقابل نهادن رایج پارتیان و ژرمن‌ها در تصاویر دوره آوگوستوس، نک به: Kuttner 1995, .84-85.
77. کمربند مشابه آراسته‌ای در تصاویر گستره پارت در: Mathiesen 1992, 210-215 Nr. 207. 212. 215. Abb. 77. 81. 82. شرقی دربند کارپتراس در هابیتوس (*Habitus*، پارتی اسیری را در کورینت (بالات S. 100 zu Taf. 8,1) و یکی را در ویلا آلبانی تداعی می‌کند؛ Schneider 1994, 222-229 Nr. 132. 461 Taf. گذشته از این، کلاه فریقی و رداء سنجاق شده در وسط سینه که از پشت تصویر به پایین می‌افتد، در اینجا قابل مقایسه است).
78. Strack 1931, 224; Mattingly 1936, 118-119 Nr. 603-06 Taf. 20, 6.7
(بی محاسبی به موجب ساییدگی به طور اطمینان بخشی قابل اثبات نیست).
79. Eichler 1971, 110 Abb. 7; Oberleitner/ u. a. 1978, 70-71 Nr. 68 (Platte 11); Krierer 1995, 104-107 (Lit.); Oberleitner 1996, 371-379 Abb. 3.
در مورد ارتباط تاریخی، همچنین نک به 166-167 Jones (Eichler 1971, 110 Abb. 7 rechts unten) بربرهای دیگر چه ریشدار، چه بی محاسب به طور چشمگیری نه جامه مجلل شرقی، بلکه بیشتر شلوار، گاهگاهی حتی پیش‌بند بر تن دارند. چه نتایجی برای تعبیر یادمان از آن حاصل شد، در اینجا نمی‌تواند بحث شود.
80. Pinkerneil 1983; Schneider 1990, 235-260.
81. Beispiele bei Schneider 1992b, 921-944.
82. Brilliant 1967, bes. 140-143. 155-159 (158 Nr. 16 Taf. 55a hier Taf. 16,1). 171-182. Zur Datierung Corpus Inscriptionum Latinarum VI 8,2 Nr. 1033.
۸۳ در مورد تاریخ و اندرزمانانه طرح‌های غربی از شرق، نک به: Kabbani 1986; Hentsch 1988; Lewis 1993, 99-118; MacKenzie 1995; Said 1995.
در مورد تصویر دوسوگرای یونانیان از شرق در دوران باستان و اوائل دوره کلاسیک نک به: Bichler 1996, 51-74.
- ۸۴ آثار زیر به طور اساسی در این مورد آموزنده هستند، که برای مثال در مورد نمونه‌های تفسیری جدیدی در خصوص رابطه روم و یونان، نک: Alcock 1993; Woolf 1994, 116-143. درباره امپراتوری روم از دیدگاه یونانی، Swain 1996, 135-422.

- ۸۵ در مورد «جهان زندگی» به منزله مقوله تاریخ روحیات، نک به: Sellin 1985, 573-575. مجموعة Preyer/ Peter/ Ulfig 1996 معطوف به اهمیت عده اصطلاح در فلسفه، جامعه‌شناسی و نظریه ارتباطات معاصر است.
86. Sonnabend 1986, 174-175.
87. Zur Tradition Schneider 1986, 22-23.
88. Paratore 1966, 505-558; Sonnabend 1986, 172. 280-282; Campbell 1993, 218.
- در مورد برداشت‌های یونانیان از تجملات مشرق‌زمین نک به: Hall 1991, bes. 126-128; Nippel 1996, 176-177 درباره Dauge 1981, 390-412 گذشته از این، بحث درباره روابط دوسوگرای رومیان نسبت به «بربرها» با زاویه دیدا «l'autre» مهم است.
۹۰. راجع به قدرت جاذبه ناشناختگی و ارتباطش با خاورزمین در دوره قیصری روم، نک به: Dihle 1994, 105-121; vgl. auch Romm 1992, 94-120 (Indien) Fisch 1984, 246-266. فیش، در پساعتیق، مشرق‌زمین افسانه‌ای را مورد مذاقه قرار می‌دهد.
91. Koselleck 1979, 278-284 (Zitate S. 278. 284); dazu Kuhns 1983, 397-401.
- اشارات و نوشته‌هایی در مورد تصاویر تخیلی باستانی در، Lane Fox 1986, bes. 150-167. 391-403; Cox Miller 1994; Hermes 1996.
- اثر سیسرون (Cicero de div. 138) در مورد رابطه جهان تخیلی و جهان واقعی مهم است.
92. Vgl. Schneider 1996, 19-30.
- ۹۳ شرقیان در آذین میزهای تاشوی رومی: Schneider 1986, 133-134; Schneider 1992a, 295-305. Klatt 1995, 362-363. 375. 469-543 Nr. V 18. D7. D8. D30. D34. B16. B44. B88 (mit Torques). B100. B101. B152; Abb. 11. 138. 139. 159-161. 211. 246.
- پایه - میزهای نامطمئنی:
- Schneider 1986, 195-198 No. KO 7-14 (شرقیان زانوزده نگهدارنده [ستون]); 204-205 Nr. SO (شرقیان زانوزده نگهدارنده [ستون]) (آتیس به اشتباه تعبیر شده است).
- 26 (شرقیان سرپا نگهدارنده [ستون]); Sotheby's London, Auktionskatalog 14. 7. 1986, 66 Nr. 157 (شرقی زانوزده نگهدارنده [ستون]).
- خدمتگزاران مجلل شرقی در شمایل‌نگاری محلی نیز از پارتیان مدلل هستند؛ نک بالاتر لوحه ۱4,1
94. Tran Tam Tinh 1975, 288 Abb. 252; Dwyer 1982, 64-65 Taf. 21 Abb. 80; Schneider 1992a, 303-304 Abb. 5.
- ۹۵ درباره خدمتکاران مجلل با موهای بلند در دوره اوائل قیصری روم، نک به: Cain 1995, 84-88.
96. Sichtermann 1988, 154-169 Taf. 75-96.
- ۹۷ در مورد گانومدنس، به منزله خدمتگزار خدایان و آدمیان نک به: Neudecker 1988, 46-47; Schneider 1992a, 299-305.

- (در پایه‌های میز نیز، همانجا، به ویژه ص ۳۰۱).
- گانومدنس قیصری، برای مثال در Mart epigr. 9, 36 (در این مورد: Cain 1993, 86-87).
98. Dunbabin 1978, 259 Nr. 21d; 269 Nr. 6a. 12a; 277 Nr. 6a; Foucher 1979, 155-168 (Abb. 7-12); Schneider 1983, 127. 130-136.
99. Schneider 1992a, 301-302 Anm. 52; Andreeae 1994, 113-120 Taf. 18-25.
- (بازسازی نسبی بر بالای ورودی راهرو، همانجا 24-25 Taf. 24-25). اندام پیکره‌های از جنس مرمر فریقی از لحاظ سبکی به دوره آوگوستوس، و سر جدا گانه از مرمر سفید تراشیده شده به دوره اوائل کلاودینی-فلاؤینی (به گونه دیگری Andreeae 1994, 115-116) اشاره می‌کند و مآل‌در اصل بدان تعلق ندارد.
100. Herter 1959, 620-650. Zur römischen luxuria vgl. Drerup 1981.
101. Cain 1993, 84-95. همچنین در مورد بردۀ‌های مجلل با موهای بلند.
102. s. o. S. 101-102.
103. صفحه گل پخته در سین در اثر Rohden/ Winnefeld 1911, 129-130 Taf. 22. درباره نقش مایه و ارتباط تاریخی نک به: Schneider 1986, 75-78 Taf. 23, 2.4; Laubscher 1996, 244-247.
104. Romm 1992, 67-77; Nippel 1996, 169-170.
105. Schneider 1986, 139-160.
106. در مورد کیفیت افسانه‌وار مرمر فریقی نک به: Cohon 1994, 91.
107. در این مورد و مطالب بعدی، نک به: Schneider 1986, 120-125.
108. مثال‌های بیشتری در Bömer 1980, 65 (zu Ov. met. 10, 155); außerdem Mart. epigr. 10, 19, 9; 12, 15, 7
109. نک به پی‌نوشت ۵۰.
110. Allgemein Mielsch 1985, 30-31.
111. Schneider 1986, 205 Nr. SO 29/30; Schäfer 1989, 282-287 Nr. 22.
112. Schäfer 1989, 176-179. 258-260 Nr. 13 Taf. 35, 3 (hier Taf. 13,1).
113. به همان ترتیب بدیهی (ولو با تأکید دیگری) اسواران (شواليه) در بطن تصاویر مخالفان در بازنمودهای متأخر قرون وسطی بر جسته می‌شوند، که مؤلفه جداناً بذیر احساس خودی است، نک به: Elias 1969, bes. 287-298.
114. استفاده از مرمر فریقی برای تخت فرمانروایی ناشی از اوائل دوره قیصری در روم است؛ Cohon 1989, 105-109.
115. Zu T. Quinctius Flaminius Spawforth 1994, 242; Swain 1996, 145-150.
116. Hölscher 1984, 187-203.
117. درباره انتقام در تفکر و رفتار یونانیان، نک به Gehrke 1987, 121-149. Bellen 1974, 43-67. بورکرت در مقوله انتقام دو مدل از هم متفاوت را تشخیص می‌دهد: مدل افقی که به خصوص و

منحصرآ به فرهنگ انسان تعلق دارد، و مدل عمودی که رفتار ماقبل انسانی را ادامه می‌دهد و اصولاً سلسله‌مراتبی است.

118. Schneider 1986, 63-67; Spawforth 1994, bes. 237-243.
- . ۱۱۹. بحث هر دو جنبه پیش از همه در اثر: Spawforth 1994, 233-247.
120. Cic. Dom. 60; har.resp. 28. Zur Kaiserzeit Paratore 1966, 505-558; Sonnabend 1986, 198-199. 244-246. 280-282.
121. Verg. Georg. 5, 211 (*populi Prathorum aut Medus Hydaspes*). 290 (*Persidis*); Wissemann 1981, 24-26.- Prop. 3,3,11 (*Medae*).- Hor.carm. 1,2,22 (*persae*); 1,2,51 (*Medos*); 1,21,15 (*Persas*); 1,27,5 (*Medus*); 1,29,4 (*Medo*); 1,38,1 (*Persicos*); 2,1,31 (*Medis*) 2,9,21 (*Medium*); 2,12,21 (*Achaemenium*); 2,16,6 (*Medi*); 3,3,44 (*Medis*); 3,5,4 (*Persis*); 3,5,9 (*Medo*); 3,8,19 (*Medus*); 3,9,4 (*Persarum*); 4,14,42 (*Medus*); 4,15,23 (*Persae*); carm.saec. 54 (*Medus*); epod. 13,8 (*Achaemenio*).- Ov.ars 1,225 (*Persis*); 1,226 (*Achaemenis*). Ov.fast. 1, 385 (*Persis*). Ov.met. 1, 62 (*Persidaque*). 4, 212 (*Achaemenias*). Ov.trist. 5,3,23 (*Persidaque*).
122. Dazu Wissemann 1981, 104-110.
- . ۱۲۳. نک به پی نوشت ۲۷
124. Sonnabend 1986, 244-245.
- . ۱۲۵. Spawforth 1994, 239 را در سال یابی مرجع Schneider 1986, 82-90; Schäfer 1998, 67-70. عهد هادریانوس به دلایل ایدنولوژیک و نقد تاریخی کمتر محتمل می‌دانم.
126. Schneider 1986, bes. 52. 86-87.
127. Schneider 1986, bes. 50-57 Taf. 9; Dräger 1994, 88-90; Spawforth 1994, 238 Nr. 1; Schäfer 1998, 67-70.
- به خلاف Cohon 1990, 265-267 نمی‌توان در صحت بازسازی، بنا بر باور من، تردید کرد.
128. Schneider 1986, 58-63. 72-82. 87 (آپولو، خدای پیروزی و انتقام).
129. Schneider 1986, 67-72; Dräger 1994, 73-96.
130. Schneider 1986, 115-125. 200 Nr. SO 1-22 Taf. 25.
- . ۱۳۱. درباره ویتروو Vitruv در زمینه دوره آوگوستوس نک به: Fritz 1995: در مورد تالار پارسی در اسپارت نک به:
- . ۱۳۲. در این مورد و مطالب بعدی نک به: Schneider 1986, 108-115; Waywell/ Wilkes 1994, 377-432 bes. 413-414.
- . ۱۳۳. در این مورد و مطالب بعدی نک به: Schneider 1986, 65-67; Spawforth 1994, 238-240.
134. Spawforth 1994, 239.
135. Robert 1970, 11-17; Spawforth 1994, 239-240.
136. Spawforth 1994, 234-237.
137. Spawforth 1994, 243-247; Alcock 1996b, 251-260 (Zitat S. 251).
- در مورد صور مختلف برخورد یونانیان دوره قیصری با گذشته تاریخی خود نک به: Swain 1996, 65-100

فریبندگی دشمن، تصاویر پارتیان و خاورزمین در زم [۱۶۵]

138. s. o. S. 100 mit Anm. 41 Nr. 3.
۱۳۹. (تک سر؛ تعبیری به منزله پارتی محتمل، اما نامطمئن است).
Borchhardt 1974, 233-234 Abb. 22.
140. Schneider 1986, 39.
141. Schneider 1986, 39-41; Kreilinger 1996, 65-66. 195 Nr. 162.
142. Luzón Nogué/ León Alonso 1972, 261-263 Taf. 10 Abb. 7.8 (Sevilla); Schneider 1986, 198-200 Nr. KO 10 (Syrakus). KO 15 (Aesernia). KO 16-24 (Korinth). KO 25 (Béziers). KO 26/27 (Apollonia).
143. Gabelmann 1996, 33-38.
۱۴۴. نک به پی نوشت ۷۸.
145. Schneider 1986, 200-203 Nr. SO 1-22 (augusteisch). SO 23 (claudisch). SO 24 (severisch).
۱۴۶. نک به پی نوشت ۷۲.
147. Schneider 1986, 125-128; Bammer 1988, 153-156.
148. Schneider 1986, 205 Nr. SO 29/30 (Nocera). SO 33 (Osimo).
149. Schneider 1986, 203-204 Nr. SO 25.
150. Castella/ Flutsch 1990, 18-30. bes. 18. 24-25 Abb. 19a. به اشتباه آتیس تعبیر شده است ().
۱۵۱. نک به پی نوشت ۷۵.
152. Schneider 1986, 206-207 Nr. SO 40-43. (تابوت سنگی تیروس) SO 45/46 (ساردنیس) (تیروس).
47-52. (سکه برنزی تیروس).
153. Schneider 1986, 205 Nr. SO 31/32.
154. Hesberg 1983, 215-238; Schneider 1986, 128-130.
۱۵۵. همزمان در این امر پیام آغاز تصویری توسعه طلبانه‌ای بروز می‌یابد، نک به:
Schneider 1986, 92-93; Hölscher 1987, 74-75.
156. Schneider 1986, 205-207 Nr. SO 31/32. SO 40-43. SO 45/46.
157. Dazu Schneider 1996, 21-22.
158. Megow 1987, 202-207 bes. 204 Nr. A 85 Taf. 33, 5.
۱۵۹. حتی بربرهای شرقی اسیری جبه آستین دار پارتی -پارسی را با یقین به شکل ۷ در دیپتیخای عاج
روم غربی سده ۵ ب.م بر تن دارند، نک به:
Delbrueck 1929, 87-93. 185-186 Taf. 2. 46; Volbach 1976, 42-43 Nr. 35; 47 Nr. 46 Taf.
19. 25; Schneider 1992b, 941-943. —
- این جامه در بشقاب‌های سیمین ساسانی تا سده ۶ ب.م مدلل است، نک به:
Herrmann 1989, 761. 769-771. 805-806 Taf. 16-17.
160. Schneider 1992b. 934-941 (۹۲۸-۹۲۷). (در مورد سنت دوره قیصری، همان ۹۲۸-۹۲۷).
161. Delbrueck 1929, 188-196 Taf. 48; Volbach 1976, 47-48 Nr. 48 Taf. 26; Cutler 1991,
329-339 Taf. 51-59; Schneider 1992b, 940-948.

۱۶۲. به ویژه گویا خراج هندی جلویی است: او عاجی (که با فیل همراه به خصوص بدان تأکید می شود) را در دست دارد، یعنی ماده خام <به دست آورده‌ای> که عاج دیپتیخون قیصر از آن ساخته شده است.

163. Schneider 1992b, 944-956.

به ویژه گویا خراج هندی Mathews 1993, bes. 80-86 است که (اصلًاً دارای ایده‌های بکر، اما بسیار یکجانبه است) تصاویر ستایش مغان را منحصرًا به منزله تجلی ضد توسعه طلبی مسیح به عنوان «همان جا ص ۸۵» (supermagician) تعبیر می‌کند. درباره جادو و مغان در یونان و روم نک به: Graf 1996

164. Brentjes 1974, 119 Taf. 37 (nach S. 50; beste Abb.); Volbach 1976, 94-95 Nr. 142 Taf. 75 (سمت راست); Schneider 1992b, 948-949.

۱۶۵. همان توالی سلسله مراتب تصاویر، متنهای مسیح ایستاده به جای مردم واقع در مرکز تصویر، را بعداً برای مثال یک دیپتیخون پنج قسمتی واقع در واتیکان (Museo sacro) که به نیمه نخست سده ۹ تعلق دارد، نشان می‌دهد؛ Volbach 1976, 132-133 Nr. 223 Taf. 104.

۱۶۶. مورد مشابهی در پذیرش دوسوگرای برابر فرزانه – آناخارسیس Anacharsis در ادبیات دوره قیصری صدق می‌کند؛ در این مورد نک به: Ungefehr-Kortus 1996, 146-233.

۱۶۷. درباره جذابیت حکم خاورزمین در باخترزمین رومی، نک به: Dihle 1994, 106-112.

۱۶۸. چنان تصاویر مخالفی مشخصه‌ای برای باخترزمین و چنان اندرزهایی برای خاورزمین هستند: «به نظر می‌آید اروپاییان یک رشته توقعات متضاد را به دیگری منتقل می‌کنند». (Kabbani 1986, 137)

۱۶۹. تأکید خاص دیگری را Zanker 1992, 47-79 انجام می‌دهد. او تصاویر برابرهاي دوره قیصری روم را تصاویر دشمنان نقسیر می‌کند که در آنها «دیدگاه ساده و واضحی در خصوص برابرها تجلی می‌یابد. این دیدگاه... مبتنی بر ایدئولوژی حاکمیت فراگیر سیاسی است که اصلًاً میان بیگانگان در خارج زیسته و درون مرزها تفاوت قائل می‌شود».

170. Grundlegend Kabbani 1986; Hentsch 1988; Mac Kenzie 1995; Said 1995.

از جنبه تاریخ باستان، نک به Nippel 1996, 183-196.

۱۷۱. در این مورد از قرون وسطی تا عصر حاضر: Sievernich/ Budde 1989; Shichiji 1991, 253-502

172. Bowersock 1990, bes. 71-82.

(در مورد برداشت ارائه شده از «هلنیسم» در اینجا، نک به نظر اقتصادی Swain 1993, 465-466)

كتاب شناسی

- Alcock, S.E. 1993, *Graecia Captia. The Landscapes of Roman Greece*, Cambridge
- Alcock, S.E. 1996a, „A Concept in Between“, *Cambridge Archaeological Journal* 6, 174–176
- Alcock, S.E. 1996b, „Landscapes of Memory and the Authority of Pausanias“, Reverdin, O./Grange, B., *Pausanias Historien* (Entretiens sur l'antiquité classique, Vandoeuvres-Genève 1994), Genf, 241–276
- Alram, M. 1996, „Die Geschichte Irans von den Achaimeniden bis zu den Arsakiden (550 v.Chr.–224 n.Chr.)“, Seipel, W. (Hg.), *Weihrauch und Seide. Alte Kulturen an der Seidenstraße* (Ausstellungskatalog Kunsthistorisches Museum Wien), Wien, 73–98
- Ameilung, W. 1903, *Die Sculpturen des Vaticanischen Museums I*, Berlin
- Andreae, B. 1968/69, „Imitazione ed originalità nei sarcofagi romani“, *Rendiconti. Atti della Pontificia Accademia Romana di Archeologia* 41, 145–166
- Andreae, B. 1994, *Praetorium Speluncae. Tiberius und Ovid in Sperlonga* (Akademie der Wissenschaften und Literatur Mainz, Abhandlungen der Geistes- und Sozialwissenschaftlichen Klasse, 12), Stuttgart
- Arnold, D. 1961, *Ethnologische Darstellungen auf römischen Reichsmünzen der Kaiserzeit. Motivgeschichte und Kaiserpropaganda* (ungedruckte Dissertation Karl-Marx-Universität Leipzig), Dresden
- Assmann, J. 1996, „Zum Konzept der Fremdheit im alten Ägypten“, Schuster, M. (Hg.), *Die Begegnung mit dem Fremden. Wertungen und Wirkungen in Hochkulturen vom Altertum bis zur Gegenwart* (Colloquium Rauricum, 4), Stuttgart/Leipzig, 77–99
- Bammer, A. 1988, *Ephesos. Stadt an Fluß und Meer*, Graz
- Bedon, R./Chevallier, R./Pinon, P. 1988, *Architecture et urbanisme en Gaule romaine I*, Paris
- Bellen, H. 1974, „Der Rachegedanke in der griechisch-persischen Auseinandersetzung“, *Chiron* 4, 43–67
- Bichler, R. 1996, „Wahrnehmung und Vorstellung fremder Kultur. Griechen und Orient in archaischer und frühklassischer Zeit“, Schuster, M. (Hg.), *Die Begegnung mit dem Fremden. Wertungen und Wirkungen in Hochkulturen vom Altertum bis zur Gegenwart* (Colloquium Rauricum, 4), Stuttgart/Leipzig, 51–74
- Binsfeld, W. 1983, „Grabmalquader“, *Die Römer an Mosel und Saar*² (Ausstellungskatalog Rheinisches Landesmuseum Bonn), Bonn, 177 Nr. 116
- Bittner, S. 1985, *Tracht und Bewaffnung des persischen Heeres zur Zeit der Achaimeniden*², München
- Börner, F. 1980, P. Ovidius Naso. *Metamorphosen Buch X-XI*, Heidelberg
- Borchhardt, J. 1974, „Ein Kenotaph für Gaius Caesar“, *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 89, 217–241
- Boschung, D. 1993, *Die Bildnisse des Augustus* (Das römische Herrscherbild, I), Berlin
- Bovini, G./Brandenburg, H. 1967, „Rom und Ostia“, Deichmann, F.W. (Hg.), *Repertorium der christlich-antiken Sarkophage* 1, Wiesbaden
- Bovon, A. 1963, „La représentation des guerriers perses et la notion de barbare dans la 1^{er} moitié du V^e siècle“, *Bulletin de Correspondance hellénistique* 87, 581–602

- Bowersock, G. 1990, *Hellenism in Late Antiquity*, Cambridge/New York/Port Chester/Melbourne/Sydney
- Brentjes, B. 1974, *Drei Jahrtausende Armenien*, Wien/München
- Brilliant, R. 1967, *The Arch of Septimius Severus in the Roman Forum* (Memoirs of the American Academy in Rome, 29), Rom
- Brodersen, K. 1995, *Terra Cognita. Studien zur römischen Raum erfassung* (Spudasmata, 59), Hildesheim/Zürich/New York
- Bruns, G. 1960, „Was tut der Parther auf dem Panzer der Augustus-Statue von Primaporta?“, *ΘΕΟΠΙΑ. Festschrift W.-H. Schuchhardt*, Baden-Baden, 29–41
- Bruto, M.L. 1995, „Testimonianze del culto di Attis e della Magna Mater nell’area della villa romana di Castro dei Volsci località Casale di Madonna del Piano“, *Archeologia Laziale XII 2. Quaderni di archeologia etrusco-italica* 24, 591–602
- Burkert, W. 1994, *Vergeltung' zwischen Ethologie und Ethik* (Carl Friedrich von Siemens Stiftung, Themen, Bd. 55), München
- Butcher, K. 1994, „A Vast Process: Rome, Parthia, and the Formation of Eastern 'Client' States“, *Journal of Roman Archaeology* 7, 447–453
- Cades, T. 1831, *Impronte Gemmarie dell’Instituto* Bd. 2, Rom
- Cain, P. 1993, *Männerbildnisse neronisch-flavischer Zeit*, München
- Campbell, B. 1993, „War and Diplomacy: Rome and Parthia, 31 BC – AD 235“, Rich, J./Shipley, G. (Hgg.), *War and Society in the Roman World*, London, 213–240
- Cartledge, P. 1993, *The Greeks. A Portrait of Self and Others*, Oxford/New York
- Castella, D./Flutsch, L. 1990, „Sanctuaires et monuments funéraires à Avenches – en Chaplix VD“, *Archäologie der Schweiz* 13, 2–30
- Christmann, E. 1996, „Römische Agrikultur als nahe Antike“, *Kurfürst-Friedrich-Gymnasium Heidelberg. Jahresbericht 1995/96*, Heidelberg, 53–62
- Cohen, R. 1989, „An Unpublished Fragment of Furniture from Early Julio-Claudian Period“, *Boreas. Münstersche Beiträge zur Archäologie* 12, 105–109
- Cohen, R. 1990, „Pavonazzetto Sculptures of Eastern Barbarians“, *Journal of Roman Archaeology* 3, 264–270
- Cohen, R. 1994, „The Soane Reliefs: A Goddess in a Calyx, the Ara Pacis in Pavonazzetto“, *Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Römische Abteilung* 101, 87–96
- Colledge, M.A.R. 1977, *Parthian Art*, London
- Cox Miller, P. 1994, *Dreams in Late Antiquity. Studies in the Imagination of a Culture*, Princeton
- Curtis, V. 1988, *The Parthian Costume: its Origin and Distribution* (ungedruckte Dissertation Institute of Archaeology, University College London), London
- Curtius, E. 1881, „Die Telamonen an der Erztafel von Anisa“, *Archäologische Zeitung* 39, 14–30
- Cutler, A. 1991, „Barberiniana. Notes on the Making, Content, and Provenance of Louvre, O.A. 9063“, *Tesserae. Festschrift für J. Engemann* (Jahrbuch für Antike und Christentum, Ergänzungsband, 18), Münster, 329–339
- Dauge, Y.A. 1981, *Le Barbare. Recherches sur la conception romaine de la barbarie et de la civilisation* (Collection Latomus, 176), Brüssel
- Dawid, M. 1988, „Die Elfenbeinfriese von Ephesos“, *Πρακτικά του XII Διεθνούς Συνεδρίου Κλασικής Αρχαιολογίας 1983* Bd. 2, Athen, 233–236
- Delbrueck, R. 1929, *Die Consular diptychen und verwandte Denkmäler*, Berlin/Leipzig
- Dihle, A. 1994, *Die Griechen und die Fremden*, München
- Dräger, O. 1994, *Religionem significare. Studien zu reich verzierten römischen Altären und Basen aus Marmor* (Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Römische Abteilung, 33. Ergänzungsheft), Mainz
- Drerup, H. 1981, *Zum Ausstattungsluxus in der römischen Architektur²*, Münster
- Dunbabin, K.M.D. 1978, *The Mosaics of Roman North Africa. Studies in Iconography and Patronage*, Oxford
- Dwyer, E.J. 1982, *Pompeian Domestic Sculpture. A Study of Five Pompeian Houses and their Contents*, Rom

- Eichler, F. 1971, „Zum Partherdenkmal von Ephesos“, *Beihefte zu den Jahresheften des Österreichischen Archäologischen Institutes in Wien* 2 Bd. 49, 102–136
- Elias, N. 1969, *Über den Prozeß der Zivilisation. Soziogenetische und psychogenetische Untersuchungen I²*, Bern
- Fenger, L. 1886, *Dorische Polychromie. Untersuchungen über die Anwendung der Farbe auf dem dorischen Tempel*, Berlin
- Fisch, J. 1984, „Der märchenhafte Orient. Die Umwertung einer Tradition von Marco Polo bis Macaulay“, *Saeculum. Jahrbuch für Universalgeschichte* 35, 246–266
- Fleischer, R. 1983, „Zu den trajanischen Elfenbeinfriesen aus Ephesos“, *Archäologischer Anzeiger*, 539–541
- Foucher, L. 1979, „L'enlèvement de Ganymède figuré sur les mosaïques“, *Antiquités Africaines* 14, 155–168
- Fritz, H.-J. 1995, *Vitruv. Architekturtheorie und Machtpolitik in der römischen Antike*, Münster
- Fuchs, G. 1969, *Architekturdarstellungen auf römischen Münzen der Republik und der frühen Kaiserzeit (Antike Münzen und Geschnitten Steine 1)*, Berlin
- Gabelmann, H. 1996, „Zwei Barbarenbasen in Side“, Bauchhenß, G. (Hg.), *Akten des 3. internationalen Kolloquiums über Probleme des provinzialrömischen Kunstschaaffens*, Bonn 21.–24. April 1993 (Beihefte der Bonner Jahrbücher, 51), Köln/Bonn, 33–38
- Gehrke, H.-J. 1987, „Die Griechen und die Rache. Versuch in historischer Psychologie“, *Saeculum. Jahrbuch für Universalgeschichte* 38, 121–149
- Gergel, R.A. 1994, „Costume as Geographic Indicator: Barbarians and Prisoners on Cuirassed Statue Breast-plates“, Sebesta, J.L./Bonfante, L. (Hgg.), *The World of Roman Costume*, Madison, 191–209
- Ghirsman, R. 1962, *Iran Parthians and Sassanians (The Arts of Mankind, 3)*, Paris
- Giard, J.-B. 1976, *Catalogue des monnaies de l'empire romain I. Auguste* (Bibliothèque Nationale Paris), Paris
- Göbl, R. 1978, *Antike Numismatik VII*, München
- Gold der Skythen 1984, *Gold der Skythen aus der Leningrader Ermitage* (Ausstellungskatalog Staatliche Antikensammlungen München), München
- Gold aus Kiew 1993, *Gold aus Kiew* (Ausstellungskatalog Kunsthistorisches Museum Wien), Wien
- Graf, F. 1996, *Gottesnähe und Schadenzauber. Die Magie in der griechisch-römischen Antike*, München
- Graeve, V. von 1970, *Der Alexandersarkophag und seine Werkstatt* (Istanbuler Forschungen, 28), Berlin
- Guerrini, L. 1972, „Brevi note su alcuni rilievi“, *Studi Miscellanei* 20, 65–71
- Hall, E. 1991, *Inventing the Barbarian. Greek Self-Definition through Tragedy* (Oxford Classical Monographs), Oxford (Erstveröffentlichung 1989)
- Hamm, B. 1982, *Einführung in die Siedlungsssoziologie* (Beck'sche Elementarbücher), München
- Hartog, F. 1980, *Le miroir d'Hérodote: essai sur la représentation de l'autre*, Paris
- Heinen, H. 1990, „Rez. Sonnabend 1986“, *Bibliotheca Orientalis* 47, 658–665
- Hentsch, T. 1988, *L'Orient imaginaire. La vision politique occidentale de l'est méditerranéen*, Paris
- Henzen, G. 1863, „Scavi di Prima porta (2)“, *Bulletino dell'Istituto di Corrispondenza di Archeologia*, 71–78
- Hermes, L. 1996, *Traum und Traumdeutung in der Antike*, Zürich/Düsseldorf
- Herrmann, G. 1989, „Parthian and Sassanian Saddlery. New Light from the Roman West“, Meyer, De L./Haerinck, E. (Hgg.), *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in honorem L. Vanden Berghe*, Bd. II, Gent, 757–809
- Herter, H. 1959, „Effeminatus“, *Reallexikon für Antike und Christentum* 4, Stuttgart, 620–650
- Hesberg, H. von 1983, „Zur Datierung der Gefangenenauffassade in Korinth. Eine wiederentdeckte Architektur augusteischer Zeit“, *Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Athenische Abteilung* 98, 215–238
- Hölscher, T. 1973, *Griechische Historienbilder des 5. und 4. Jahrhunderts v.Chr.* (Beiträge zur Archäologie, 6), Würzburg
- Hölscher, T. 1984, „Actium und Salamis“, *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 99, 187–214

- Hölscher, T. 1987, *Römische Bildsprache als semantisches System* (Abhandlungen der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-historische Klasse, Bd. 2), Heidelberg
- Hölscher, T. 1988a, „Beobachtungen zu römischen historischen Denkmälern III“, *Archäologischer Anzeiger*, 523–541
- Hölscher, T. 1988b, „Historische Reliefs“, *Kaiser Augustus und die verlorene Republik* (Ausstellungskatalog Antikenmuseum Berlin), Mainz, 351–400
- Hölscher, T. 1989, *Die unheimliche Klassik der Griechen* (Thyssen-Vorträge. Auseinandersetzungen mit der Antike, Bd. 8), Bamberg
- Hölscher, T. 1990, „Römische Nobiles und hellenistische Herrscher“, *Akten des XIII. internationalen Kongresses für Klassische Archäologie Berlin 1988*, Mainz, 73–84
- Hölscher, T. 1992, „Bilderwelt, Formensysteme, Lebenskultur. Zur Methode archäologischer Kulturanalyse“, *Studi italiani di filologia classica* 3. ser. Bd. 10, 460–484
- Holliday, P.J. 1994, „Celtomachia: The Representation of Battles with Gauls on Etruscan Funerary Urns“, *Etruscan Studies. Journal of the Etruscan Foundation* 1, 23–45
- Howgego, Ch. 1995, *Ancient History from Coins*, London
- Ingholt, H. 1969, „The Prima Porta Statue of Augustus I. The Interpretation of the Breastplate“, *Archaeology. A Magazine Dealing with the Antiquity of the World* 22, 177–187
- Jantz, M. 1995, *Das Fremdenbild in der Literatur der römischen Republik und der augusteischen Zeit. Vorstellungen und Sichtweisen am Beispiel von Hispanien und Gallien* (Europäische Hochschulschriften, III 656), Frankfurt/Bern/New York
- Jobst, W. 1977, *Römische Mosaiken aus Ephesos 1. Die Hanghäuser des Embolos* (Forschungen in Ephesos, 8 Bd. 2), Wien
- Johnson, F.P. 1931, *Sculpture 1896–1923* (Corinth. Results of Excavations conducted by the American School of Classical Studies at Athens, 11), Cambridge/Mass.
- Jones, C.P. 1986, *Culture and Society in Lucian*, Cambridge/Mass.
- Jucker, H. 1973, „Dokumentation zur Augustusstatue von Primaporta“, *Hefte des Archäologischen Seminars der Universität Bern* 3, 16–35
- Kabbani, R. 1986, *Europe's Myths of Orient: Devise and Rule*, Basingstoke/London
- Kähler, H. 1959, *Die Augustusstatue von Prima Porta* (Monumenta Artis Romanae, 1), Köln
- Kettenhofen, E. 1987, „Rez. Sonnabend 1986“, *Bonner Jahrbücher* 187, 734–739
- Klatt, U. 1995, „Römische Klapptische. Drei- und vierbeinige Stützgestelle aus Bronze und Silber“, *Kölner Jahrbuch* (herausgegeben vom Römisch-Germanischen Museum und der Archäologischen Gesellschaft, Köln) 28, 349–573
- Knauer, E.R. 1978, „Toward a History of the Sleeved Coat. A Study of the Impact of an Ancient Eastern Garment on the West“, *Expedition. The University Museum Magazine of Archaeology/Anthropology of the University of Pennsylvania* 21, 18–36
- Knaur, E.R. 1985, „Ex oriente vestimenta. Trachtgeschichtliche Beobachtungen zu Ärmelmantel und Ärmeljacke“, Temporini, H. (Hg.), *Principat* (Aufsteig und Niedergang der römischen Welt, II Bd. 12,3), Berlin, 578–741
- Koch, G./Sichtermann, H. 1980, *Römische Sarkophage* (Handbuch der Archäologie), München
- Köhler, U. 1863, „Statua di Cesare Augusto“, *Annali dell'Istituto de Corrispondenza Archeologica* 35, 432–449 (= „Eine Statue des Caesar Augustus“ in: Binder, G. [Hg.], *Saeculum Augustum III. Kunst und Bildersprache*, Darmstadt 1991, 187–203)
- Koselleck, R. 1975, „Zur historisch-politischen Semantik asymmetrischer Gegenbegriffe“, Weinreich, H. (Hg.), *Positionen der Negativität* (Poetik und Hermeneutik, 6), München, 65–104 (= Koselleck 1979, 211–259)
- Koselleck, R. 1979, „Terror und Traum. Methodologische Anmerkungen zu Zeiterfahrungen im Dritten Reich“, Koselleck, R., *Vergangene Zukunft. Zur Semantik geschichtlicher Zeiten* (Suhrkamp-Taschenbuch Wissenschaften, 757), Frankfurt, 278–299
- Kreilinger, U. 1996, *Römische Bronzeappliken. Historische Reliefs im Kleinformat* (Archäologie und Geschichte, 6), Heidelberg

- Krierer, K.R. 1995, *Sieg und Niederlage. Untersuchungen physiognomischer und mimischer Phänomene in Kampfdarstellungen der römischen Plastik* (Wiener Forschungen zur Archäologie, 1), Wien
- Kuhns, R. 1983, „Comments on ‚Terror und Traum‘“, Henrich, D./Iser, W. (Hgg.), *Funktionen des Fiktiven (Poetik und Hermeneutik, 10)*, München, 397–401
- Kuttner, A.L. 1995, *Dynasty and Empire in the Age of Augustus. The Case of the Boscoreale Cups*, Berkeley/Los Angeles/Oxford
- Landskron-Dinstl, A. 1996, „Orientalen in Vienne“, Blakolmer, F./Krierer, K.R./Krinzinger, F./Landskron-Dinstl, A./Szemethy, H.D./Zhuber-Okrog, K. (Hgg.), *Fremde Zeiten. Festschrift J. Borchhardt*, Wien, 225–236
- Lane Fox, R. 1986, *Pagans and Christians*, Oxford
- La Rocca, E. 1992, „Disiecta membra Neroniana“. L’arco partico di Nerone sul Campidoglio“, in: Froning, H./Hölscher, T./Mielsch, H. (Hgg.), *Kotinos. Festschrift für Erika Simon*, Mainz, 400–414
- La Rocca, E. 1994, „Ferocia barbarica. La rappresentazione dei vinti tra Medio Oriente e Roma“, *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 109, 1–40
- Laubscher, H.P. 1996, „Zur Bildtradition in ptolemäisch-römischer Zeit“, *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 111, 225–248
- Levi, A.C. 1952, *Barbarians on Roman Imperial Coins and Sculpture* (American Notes and Monographs, 123), New York
- Lewis, B. 1993, „The Question of Orientalism“, Lewis, B., *Islam and the West*, New York/Oxford, 99–118
- Lintott, A. 1993, *Imperium Romanum. Politics and Administration*, London/New York
- Luzón Nogué, J.M./León Alonso, M.P. 1972, „Esculturas romanas de Andalucía II“, *Habis* 3, 255–266
- MacKenzie, J.M. 1995, *Orientalism. History, Theory and the Arts*, Manchester/New York
- Mathews, Th.F. 1993, *The Clash of Gods. A Reinterpretation of Early Christian Art*, Princeton
- Mathiesen, H.E. 1992, *Sculpture in the Parthian Empire. A Study of Chronology I/II*, Aarhus
- Mattingly, H. 1936, *Coins of the Roman Empire in the British Museum III. Nerva to Trajan*, London
- Megow, W.-R. 1987, *Kameen von Augustus bis Alexander Severus* (Antike Münzen und Geschnittene Steine, 11), Berlin
- Mielsch, H. 1985, *Buntmarmore aus Rom im Antikenmuseum Berlin*, Berlin
- Millar, F. 1993, *The Roman Near East 31 BC – AD 337*, London
- Miller, C.M. 1997, *Athens and Persia in the Fifth Century B.C.*, Cambridge
- Mitchell, S. 1989, „Rez. Sonnabend 1986“, *Journal of Roman Studies* 79, 196
- Nedergaard, E. 1988, „Zur Problematik der Augustusbögen auf dem Forum Romanum“, *Kaiser Augustus und die verlorene Republik* (Ausstellungskatalog Antikenmuseum Berlin), Mainz, 224–239
- Neudecker, R. 1988, *Die Skulpturenausstattung römischer Villen in Italien* (Beiträge zur Erschließung hellenistischer und kaiserzeitlicher Skulptur und Architektur 9, hgg. von Fittschen, K./Zanker, P.), Mainz
- Nippel, W. 1996, „La costruzione dell’ ‚altro‘“, Settis, S. (Hg.), *Noi e i Greci* (I Greci. Storia Cultura Arte Società, 1), Turin, 165–196
- Oberleitner, W./Gschwantler, K./Bernhard-Walcher, A./Bammer, A. 1978, *Funde aus Ephesos und Samothrake* (Kunsthistorisches Museum Wien, Katalog der Antikensammlung, 2), Wien
- Oberleitner, W. 1996, „Zwei unbekannte Fragmente des Parthermonments“, Blakolmer, F./Krierer, K.R./Krinzinger, F./Landskron-Dinstl, A./Szemethy, H.D./Zhuber-Okrog, K. (Hgg.), *Fremde Zeiten. Festschrift J. Borchhardt*, Wien, 371–379
- Pabst, A. 1986, *Divisio Regni. Der Zerfall des Imperium Romanum in der Sicht der Zeitgenossen* (Habelts Dissertationsdrucke, Reihe Alte Geschichte, 23), Bonn
- Pape, J.-M. 1981, *Studien zu den römischen Sarkophagen des 2. und 3. Jh.n.Chr.* (ungedruckte Dissertation Universität Freiburg), Freiburg, 168–181 („Zum Problem der römischen Barbarencharakterisierung“)
- Paratore, E. 1966, „La Persia nella letteratura latina“, *La Persia e il mondo greco-romano. Atti del convegno Roma 1965* (Accademia Nazionale dei Lincei – Quaderno, 76), Rom, 505–558
- PinkerNeil, J. 1983, *Studien zu den trajanischen Dakendarstellungen* (Dissertation Universität Freiburg), Freiburg
- Pollini, J. 1988, „The Findspot of the Statue of Augustus from Prima Porta“, *Bullettino della Commissione*

- Archeologica Comunale di Roma* 92, 103–108
- Preyer, G./Peter, G./Ulfig, A. (Hgg.) 1996, *Protozoologie im Kontext. „Lebenswelt“ und „System“ in Philosophie und Soziologie*, Würzburg
- Raeck, W. 1981, *Zum Barbarenbild in der Kunst Athens im 6. und 5. Jh.v.Chr.* (Habelt's Dissertationsdrucke. Reihe Klassische Archäologie, 14), Bonn
- Ritter, H.-W. 1978, „Überlegungen zur Inschrift des Augustusbogens auf dem Forum Romanum“, *Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Römische Abteilung* 85, 371–384
- Robert, L. 1970, „Deux concours grecs à Rome (Antoninia Pythia sous Elagabal et concours d'Athéna Promachos depuis Gordien III)“, *Comptes rendus des séances de l'Académie des inscriptions et belles-lettres*, 6–27 (= *Opera minora selecta VI*, Amsterdam 1989, 647–668)
- Robinson, D.M. 1926, „Roman Sculptures from Colonia Caesarea (Pisidian Antioch)“, *The Art Bulletin* 9, 4–69
- Rohden, H. von/Winnefeld, H. 1911, *Architektonische Tonreliefs der Kaiserzeit* (Die antiken Terrakotten, IV), Berlin/Stuttgart
- Romm, J.S. 1992, *The Edges of the Earth in Ancient Thought. Geography, Exploration, and Fiction*, Princeton
- Said, E.W. 1995, *Orientalism. Western Conceptions of the Orient*², London (Erstveröffentlichung 1978)
- Salcedo, F. 1994, „Parthia“, *Lexicon Iconographicum Mythologiae Classicae* VII, Zürich/München, 192
- Schäfer, Th. 1989, *Imperii Insignia. Sella Curulis und Fasces. Zur Repräsentation römischer Magistrate* (Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Römische Abteilung, 29. Ergänzungsheft), Mainz
- Schäfer, Th. 1998, „Spolia et signa. Parthererfolg und augusteische Baupolitik in Ost und West“, *Nachrichten der Akademie der Wissenschaften in Göttingen* I (Philologisch-historische Klasse, Nr. 2), Göttingen, 45–123
- Schalles, H.-J. 1985, *Untersuchungen zur Kulturpolitik der pergamenischen Herrscher im dritten Jahrhundert vor Christus* (Istanbuler Forschungen, Bd. 36), Tübingen
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt
- Schneider, L. 1983, *Die Domäne als Weltbild. Wirkungsstrukturen der spätantiken Bildsprache*, Wiesbaden
- Schneider, R.M. 1986, *Bunte Barbaren. Orientalenstatuen aus farbigem Marmor in der römischen Repräsentationskunst*, Worms
- Schneider, R.M. 1990, „Kolossale Dakerstatuen aus grünem Porphy“, *Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Römische Abteilung* 97, 235–60
- Schneider, R.M. 1992a, „Orientalische Tischdiener als römische Tischfüsse“, *Archäologischer Anzeiger*, 295–305
- Schneider, R.M. 1992b, „Barbar II (ikonographisch)“, *Reallexikon für Antike und Christentum Suppl.* I, Stuttgart, 895–962
- Schneider, R.M. 1994, „Statuette, gefesselter Ostbarbar vor Tropaeum(?)“, Bol, P.C. (Hg.), *Forschungen zur Villa Albani. Katalog der Bildwerke* IV, Berlin, 222–229 Nr. 461
- Schneider, R.M. 1996, „The Barbarian in Roman Art: A Countermodel of Roman Identity“, Luiselli, B./Pensabene, P. (Hgg.), *The Roman Period in the Provinces and the Barbaric World* (XIII International Congress of Prehistoric and Protohistoric Sciences Forlì 1996, Bd. 13), Forlì, 19–30
- Seiterle, G., 1985, „Die Urform der phrygischen Mütze“, *Antike Welt. Zeitschrift für Archäologie und Kunstgeschichte* 16 Heft 3, 2–13
- Sellin, V. 1985, „Mentalität und Mentalitätsgeschichte“, *Historische Zeitschrift* 241, 555–598
- Shichiji, Y. 1991, „Orientalismus, Exotismus, koloniale Diskurse“, Iwasaki, E. (Hg.), *Begegnung mit dem ‚Fremden‘: Grenzen – Traditionen – Vergleiche* (Akten des VIII. internationalen Germanisten-Kongresses, Tokyo 1990), 253–502
- Sichtermann, H. 1988, „Ganymedes“, *Lexicon Iconographicum Mythologicae Classicae* IV, Zürich/München, 154–169
- Sieverich, G./Budde, H. (Hgg.) 1989, *Europa und der Orient: 800–1900* (Berliner Festspiele, Ausstellungskatalog des 4. Festivals der Weltkulturen Horizonte '89 im Martin-Gropius-Bau Berlin), Güters-

loh/München

- Simon, E. 1991, „Altes und Neues zur Statue des Augustus von Primaporta (Originalbeitrag 1983)“, Binder, G. (Hg.), *Saeculum Augustum III. Kunst und Bildersprache* (Wege der Forschung, 632), Darmstadt, 204–233
- Sonnabend, H. 1986, *Fremdenbild und Politik. Vorstellungen der Römer von Ägypten und dem Partherreich in der späten Republik und frühen Kaiserzeit* (Europäische Hochschulschriften, III 286), Frankfurt/Bern/New York
- Sparkes, B.A. 1997, „Some Greek Images of Others“, Molyneaux, B.L. (Hg.), *The Cultural Life of Images. Visual Representations in Archaeology*, London/New York, 130–158
- Spawforth, A. 1989, „The Image of Tradition“, Cartledge, P./Spawforth, A., *Hellenistic and Roman Sparta. A Tale of Two Cities*, London, 190–211
- Spawforth, A. 1994, „Symbol of Unity? The Persian-Wars Tradition in the Roman Empire“, Hornblower, S. (Hg.), *Greek Historiography*, Oxford, 233–269
- Strack, P.L. 1931, *Untersuchungen zur römischen Reichsprägung des zweiten Jahrhunderts I. Die Reichsprägung zur Zeit des Trajan*, Stuttgart
- Sutherland, C.H.V./Carson, R.A.G. 1984, *The Roman Imperial Coinage I²*, London
- Swain, S. 1993, „Hellenism in the East“, *Journal of Roman Archaeology* 6, 461–466
- Swain, S. 1996, *Hellenism and Empire. Language, Classicism, and Power in the Greek World AD 50–250*, Oxford
- Sydow, W. von 1974, „Die Grabexedra eines römischen Feldherren“, *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 89, 187–216
- Timpe, D. 1962, „Die Bedeutung der Schlacht von Carrhae“, *Museum Helveticum* 19, 104–129
- Timpe, D. 1996, „Rom und die Barbaren des Nordens“, Schuster, M. (Hg.), *Die Begegnung mit dem Fremden. Wertungen und Wirkungen in Hochkulturen vom Altertum bis zur Gegenwart* (Colloquium Rauricum, 4), Stuttgart/Leipzig, 34–50
- Tran Tam Tinh, V. 1975, „Les problèmes du culte de Cybèle et Attis à Pompei“, Andreae, B./Kyrieleis, H. (Hgg.), *Neue Forschungen in Pompeji und den anderen vom Vesuvausbruch verschütteten Städten*, Recklinghausen, 279–290
- Ungefähr-Kortus, C. 1996, *Anacharsis, der Typus des edlen, weisen Barbaren. Ein Beitrag zum Verständnis griechischer Fremderfahrung* (Europäische Hochschulschriften, XV 69), Frankfurt/Bern/New York
- Vermaseren, M.J. 1986, *Corpus Cultus Cybelae Attidisque V. Aegyptus, Africa, Hispania, Gallia et Britannia* (Études préliminaires aux religions orientales dans l'empire romain, 50 Bd. 5), Leiden
- Volbach, W.F. 1976, *Elfeneinarbeiten der Spätantike und des frühen Mittelalters*³ (Römisch-Germanisches Zentralmuseum zu Mainz, Kataloge vor- und frühgeschichtlicher Altertümer, 7), Mainz
- Vos, M.F. 1963, *Scythian Archers in Archaic Attic Vase-Painting*, Groningen
- Ward-Perkins, J.B. 1965, „The Roman West and the Parthian East“, *Proceedings of the British Academy* 51, 175–199 (= *Studies in Roman and Early Christian Architecture*, London 1994, 287–322)
- Waywell, G.B./Wilkes, J.J. 1994, „Excavations at Sparta: The Roman Stoa, 1988–91 Part 2“, *The Annual of the British School at Athens* 89, 377–432
- Weber, U./Wiesehöfer, J. 1996, *Das Reich der Achaimeniden. Eine Bibliographie* (Archäologische Mitteilungen aus dem Iran, Ergänzungsband, 15), Berlin
- Wickevoort Crommelin, B.R. van 1995, „Quintili Vare, legiones redde! Die politische und ideologische Verarbeitung einer traumatischen Niederlage“, Franzius, G. (Hg.), *Aspekte römisch-germanischer Beziehungen der frühen Kaiserzeit* (Quellen und Schrifttum zur Kulturgeschichte des Wiedengebirgsraumes, Reihe B Bd. 1), Espelkamp, 1–43
- Wiesehöfer, J. 1993, *Das antike Persien von 550 v.Chr. bis 650 n.Chr.*, Zürich
- Wissemann, M. 1982, *Die Parther in der augusteischen Dichtung* (Europäische Hochschulschriften, XV 24), Frankfurt/Bern/New York
- Woolf, G. 1993, „Roman Peace“, Rich, J./Shipley, G. (Hgg.), *War and Society in the Roman World*, London, 171–194
- Woolf, G. 1994, „Becoming Roman, Staying Greek: Culture, Identity and the Civilizing Process in the

- Roman East“, *Proceedings of the Cambridge Philological Society* 40, 116–143
- Lanker, P. 1987, *Augustus und die Macht der Bilder*, München
- Lanker, P. 1992, „Barbarenbilder in der griechischen und römischen Kunst“, Breuninger, H.u.R. (Hgg.), *Der Umgang mit dem Fremden* (Symposium vom 12. bis 14. Juni 1992 Titisee, Breuninger Kolleg), Stuttgart, 47–79
- Kick-Nissen, J. 1979, „Reiter in parthischer Tracht“, *Museum für Islamische Kunst Berlin. Katalog 1979*² (Staatliche Museen Preussischer Kulturbesitz), Berlin, 27 Nr. 48
- Ziegler, K.-H. 1964, *Die Beziehungen zwischen Rom und dem Partherreich. Ein Beitrag zur Geschichte des Völkerrechts*, Wiesbaden

فهرست تصاویر

- لوحة ۱، ۱ کپنهاگ (Kopenhagen, Den Mønt-og Medaillesamlingen) آورئوس آوگوستوس (پشت سکه)، کلونیا پاتریسیا (17/18 ق.م): طاق پارت در مر.
- لوحة ۱، ۲ لندن (London, British Museum). دینار آوگوستوس (پشت سکه)، رم (۱۶ ق.م): طاق پارت در مر.
- لوحة ۱، ۳ آكسفورد (Oxford, Ashmolean Museum). سیسترس برنجی ترايانوس (پشت سکه)، رم (۱۱۷-۱۱۴ ب.م): ترايانوس در هنگام گماردن پارتماسپاتس به شاهی پارتیان.
- لوحة ۱، ۴ اکتبر (Auktion Hess-Leu[Katalog 12/13.4.1962, 60 Nr.417 Taf. 17]) دینار آوگوستوس (پشت سکه)، رم (۱۸ ق.م): پارتی زانوزده با درفش رومی.
- لوحة ۱، ۵ برلین (Berlin, Staatliche Museen, Antiquarium Inv. 2816) آوگوستوس: پارتی زانوزده با درفش رومی در برابر ویکتوریا در کرهٔ فلکی.
- لوحة ۱، ۶ آنتیوخیا (Antiochia ad Pisidiam.) تکه افریز طاق سه دروازه‌ای (نیمة دوم سده ۲ ب.م): پارتی زانوزده‌ای با درفش رومی.
- لوحة ۱، ۷ رم (Rom, Musei Vaticani, Braccio Nuovo Inv. 2290) افریز سینهٔ تندیس زره آوگوستوس از ویلا لیویا در پریما پرتا (حدود ۱۷ ق.م): رومی و پارتی در میان اشکال جغرافیایی، خدایی و کیهانی.
- لوحة ۱، ۸ گریده‌ای از تندیس زره آوگوستوس از پریما پرتا (همچون لوحة ۱، ۱): پارتی با درفش رومی.
- لوحة ۱، ۹ تریر (Trier, Rheinisches Landesmuseum Inv. G.37c) افریز (نیمة دوم سده ۲ ب.م): پارتی با شمش طلا در سینه.
- لوحة ۱، ۱۰ برلین (Berlin, Staatliche Museen zu Berlin-Preussischer Kulturbesitz, Museum für Islamische Kunst Inv. 1.3684) گل پخته از بیروت (سده ۱/۳ ب.م): سوارکار پارتی با شمشیر خمیده در نیام.
- لوحة ۱، ۱۱ رم (Rom, Museo Nazionale Romano) تکه افریز (حدود ۶۶ ب.م): پارتی از پای درآمده‌ای در جنگ مغلوبه در اندازهٔ بزرگ.

لوحة ۵، ۲ فارفا (Farfa, Badia di Farfa). گزیده‌ای از نقوش صحنه کارزار تابوت سنگی (میانه سده ۲ ب.م): پارتی مغلوب در برابر رومی پیروز.

لوحة ۶، ۱ ادینبورگ (Edinburgh, Royal Museum of Scotland Inv. 1887. 213). تصویر داخل پیاله منقوش قرمز آتیک نگارگر - تریپتولوموس (حدود ۴۸۰ ق.م): پارسی شکست خورده در برابر یونانی پیروز.

لوحة ۶، ۲ آئوستا (Aosta, St. Pierre, Castello Sarriod de la Tour). قسمتی از لگام برنزی از آئوستا (ثلث دوم سده اول ب.م): پارتی در حال مرگ در زیر پای اسب رومی پیروزمند.

لوحة ۷، ۱ تورین (Turin, Museo di Antichità Inv. 706). گل سینه برنزی لگام اسب از ایندوستريا (اوائل سده ۲ ب.م): سوارکار پارتی در حال گریز.

لوحة ۷، ۲ ولیا (Velia, Ascea Marina, Deposito). گل سینه برنزی لگام اسب از ولیا (نیمة نخست سده اول ب.م): پارتی در حال مرگ.

لوحة ۸، ۱ کورینت (حیاط موزه باستان‌شناسی). تکه افریز (سدۀ ۲ ب.م؟): پارتی دست بسته.

لوحة ۸، ۲ سلجوق (موزه باستان‌شناسی). گزیده افریز عاجی از افسوس (حدود ۱۱۷ ب.م؛ پیدا شده در استفاده مجددی در خانه واقع در دامنه II): پارتی دربند در برابر رومیان پیروزمند.

لوحة ۹، ۱ گزیده افریز عاجی از افسوس (همانند لوحة ۸، ۲): پارتی شکست خورده در مقابل رومیان پیروزمند.

لوحة ۹، ۲ گزیده افریز عاجی از افسوس (همانند لوحة ۸، ۲): پارتی دربند در برابر رومیان پیروزمند.

لوحة ۱۰، ۱ کارپنتراس. افریز نمای شرقی دروازه سترگ شهر (عهد آوگوستوس): پارتی و ژرمن بسته شده به یادمان پیروزی.

لوحة ۱۱، ۱ ناپل (Neapel, Museo Archeologico Nazionale Inv. 6115). تندیس بزرگتر از اندازه طبیعی از جنس مرمر فریقی از رم (عهد آوگوستوس): شرقی زانوزده نگهدارنده [ستون].

لوحة ۱۱، ۲ آزمون بازسازی یک یادمان پیروزی در رم و آتن (عهد آوگوستوس): تندیس‌های سه شرقی زانوزده از جنس مرمر فریقی که یک سه پایه برنزی راحمل می‌کنند.

لوحة ۱۲، ۱ رم (Rom, Antiquario Forese). تندیس بزرگ‌تر از اندازه طبیعی از جنس مرمر فریقی از بازیلیکا امیلیا در رم (عهد آوگوستوس): شرقی سربا نگهدارنده [ستون].

لوحة ۱۲، ۲ شرقی سربا نگهدارنده‌ای (گزیده‌ای از لوحة ۱۳، ۲) در الگوی حالت مجسمه شرقی بازیلیکا امیلیا.

لوحة ۱۳، ۱ کپنهاك (Kopenhagen, Ny Carlsberg Glyptotek Inv. 1465). بلوک افریزی (ثلث اول سده ۲ ب.م): مبل رسمی با شرقیانی به منزله پایه - پیکره‌ها.

لوحة ۱۳، ۲ ناپل (Neapel, Museo Archeologico Nazionale). افریز گور ویرتیوس کراونوس

(سه‌چهارم سده اول ب.م؛ مکشوفه در خیابان باستانی استایا - نوکریا): دو شرقی سرپا نگهدارنده، و در بیرون دولکتور در دو طرف مبل رسمی قرار دارند.
لوحة ۱۳، ۱۳ افسوس، در نزدیکی به اصطلاح معبد دومیتیان. ستون - پیکره ساختمانی (ثلث سوم سده اول ب.م؟؛ احتمالاً در اصل رواق چندطبقه به اصطلاح خیابان دومیتیان را آذین می‌کرد): شرقی سرپا نگهدارنده [ستون].

لوحة ۱۴، ۱ درسدن (Dresden, Skulpturensammlung (Albertinum) Inv. ZV 761. 145). صفحه گل پخته (اوائل دوره قیصری): شرقی زانوزدهای به شیرдал آب می‌خوراند.

لوحة ۱۴، ۲ ناپل (Neapel, Museo Archeologico Nazionale Inv. 120404 (or: 120403). پایه میز منقوش مرمری از پومپئی (Pompei, Casa del Camillo) (اوائل دوره قیصری): خدمتکار شرقی با ملاقة شراب.

لوحة ۱۵، ۱ اسپرلونگا (Sperlonga, Museo Archeologico Nazionale) تندیس‌های بزرگتر از اندازه طبیعی از جنس مرمر فریقی از اسپرلونگا (عهد آوگوستوس؛ احتمالاً در اصل در بالای ورودی شمالی در آگورای حکومتی قرار داشت): گانومدس به همراه عقاب.

لوحة ۱۵، ۲ کورینت (موزه باستان‌شناسی). ستون - پیکره ساختمانی (۱۶۰/۱۷۰ ب.م؛ در اصل رواق چندطبقه را در شمال آگورا می‌آراست): شرقی در حالت فرمانتبری.

لوحة ۱۶، ۱ رم (طاق نصرت سپتیمیوس سوروس در فوروم رومانوم [میدانگاه رم]). گزیده افریز پایکره‌ای (۲۰۳ ب.م): پارتی در بنده.

لوحة ۱۶، ۲ وین (Wien, Kunsthistorisches Museum, Antikensammlung Inv. I 863). گزیده قاب ۱۱ یادمان پارت از افسوس (حدود ۱۶۹ ب.م): شرقی در حال گریز.

لوحة ۱۷ پاریس (Paris, Bibliothèque Nationale Inv. 264. Grand Camée de France). بر اساس قالب گچی (ربع دوم سده اول ب.م): در مرکز، زوج قیصر ایلیری-کلاودینی، بر بالای آن، نقش خدایی و کهانی، در زیر، پربرهای شرقی و شمالی.

لوحة ۱۸ پاریس (Paris, Musée du Louvre Inv. OA. 9063 (MND 211)). دیتیخون عاج پنج قسمتی به اصطلاح باربرینی (نیمه نخست سده ۶ ب.م): قیصر روم سوار بر اسب در مرکز، بالای آن سپر به همراه مسیح، در پایین شرقیان آورنده هدایا.

لوحة ۱۹ ایروان (Yerevan, Matenadaran). دیتیخون عاج پنج قسمتی از اجمیادزین (سده ۶ ب.م): مریم با مسیح در مرکز، بر بالایش تاج پیروزی با صلیب، در زیر آن مغان آورنده هدایا.



لوحة ۱، ۱ آورثوس آوگوستوس

لوحة ۱، ۲ دینار آوگوستوس

لوحة ۱، ۳ سیسٹرس برنجی تراپانوس

تبرستان
Tibarstan
Tibarstan.info



لوحة ۲، ۱ دینار آوگوستوس

لوحة ۲، ۲ بدل آبگینه سفید (عهد آوگوستوس)

لوحة ۲، ۳ افریز طاقی در آنیوخیا پیسیدیام (نیمه دوم سده ۲ ب.م)

لوحة ۳، افریز تندیس زرآگوستوس از ولایت لیون در پرمعماری

لوحة ۳، پارتي با درخش (قرنهاي از لوحة ۳، ۱)



لوحة ۳، الفربنی از کوبلنتز (نیمه ۲ سده ۲ ب.م)



لوحة ۴، سوارکار پارچی از بیروت (سده ۱ ق.آ ب.م)





تبرستان
www.tabarestan.info



لوحة ۵، ۱ تکه افریزی از صحنه پیکار (حدود ۶۶ ب.م)

لوحة ۵، ۲ فارفا، گزیده‌ای از نقوش صحنه کارزار تابوت سنگی (میانه سده ۲ ب.م)



لوحة ۶،۱ تصویر داخل پیاله قرمذآتیک (حدود ۴۸۰ق.م)

لوحة ۶،۲ قسمتی از لگام برنزی از آنوستا (ثلث دوم سده اول ب.م)



لوحة ۷، ۱ گل سینه برنزی
لگام اسب از ایندوستريا
(اوائل سده ۲ ب.م)



لوحة ۷، ۲ گل سینه برنزی
لگام اسب از اوليا
(نیمة نخست سده اول ب.م)



تبرستان
www.tabarestan.info



لوحة ۸، ۱ تکه افريزی از کورینت
(سدۀ ۲ ب.م)

لوحة ۸، ۲ گزیده افريز عاجی از افسوس
(حدود ۱۱۷ ب.م)



تبرستان
www.tabarestan.info



لوحة ۱، ۹ گزیده افریز عاجی از افسوس (همانند لوحة ۲، ۸)

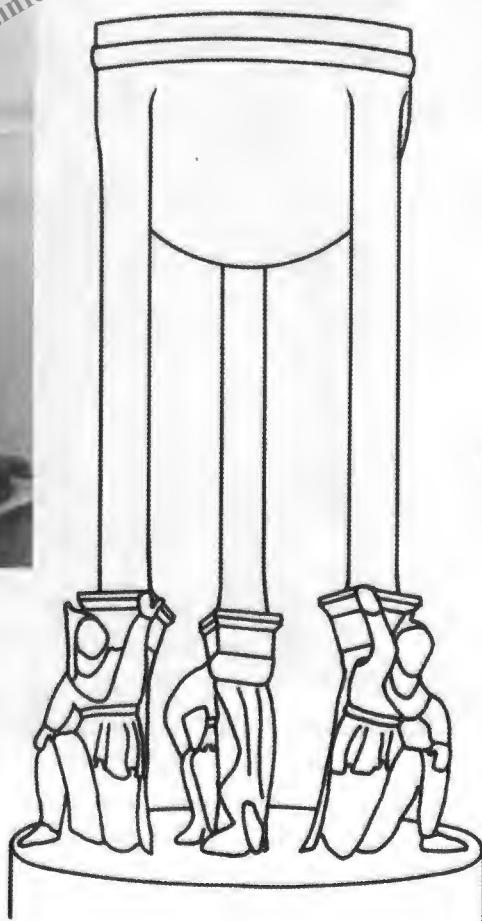
لوحة ۲، ۹ گزیده افریز عاجی از افسوس (همانند لوحة ۲، ۸ حدود ۱۱۷ ب.م)



لوحة ۱۰. افریز دروازه شهر کارپتراس (عصر آوگوستوس)



تبرستان
www.tabarestan.info



لوحة ۱۱، ۱ شرقی زانوزده نگهدارنده [ستون].
از جنس مرمر فریقی از رم (عهد آوگوستوس).

لوحة ۱۱، ۲ بادمان پیروزی از عهد آوگوستوس
(رم و آتن، بازسازی)



لوحة ۱۲، ۲ طرحی همچولو ح ۱، ۱۲

لوحة ۱۲، ۱ تندیس یک شرقی
از جنس مرمر فریقی، رم (عهد آوگوستوس)





لوحة ۱۳، ۱، بلوک افریز با مبل (ثلث اول سده ۲ ب.م)

لوحة ۱۳، ۲، افریز گورویرتیوس کرانونوس
(سه چهارم سده اول ب.م)

لوحة ۱۳، ۳، ستون - پیکره‌ای از افسوس
(ثلث سوم سده اول ب.م)



لوحة ۱، ۱۴ صفحه گل بخته
(اوائل دوره قیصری)



لوحة ۲، ۱۴ پایه میز مرمری از پومپئی
(اوائل دوره قیصری)



تبرستان
www.tabarestan.info



لوحة ۱، ۱۵ تندیس گانومدوس در اسپرلونگا (عهد آو گوستوس)
لوحة ۲، ۱۵ ستون - پیکره‌ای از کورینت (۱۶۰/۱۷۰ ب.م)



لو ۱۶۲، اگر یه آفریز طلاق میخواستیں سوداوس درم.

ام ۱۶۲، اگر یه آفریز از بام دارد از اسوس (حدود ۷۰ ب.م)



لوحة ۱۷. گراند کامه دو فرانس (ربع دوم سده اول ب.م)



لوحة ۱۸. دیتیخون عاج باربرینی (نیمه نخست سده ۶ ب.م)



لوحة ۱۹. دپتیخون عاج از جمیادزین (صدۀ ۶ ب.م.)

اوستا در دوران اشکانی

نوشه آلموت هینتز*

ترجمه فرید جواهرکلام

پرسنل پیراستار آرزو رسولی (طالقانی)

تبیین
اوستا در دوران اشکانی

این مقاله درباره مسئله انتقال و تداوم کتاب مقدس زرتشتیان یعنی اوستا، در دوران اشکانیان است. بخش اول خلاصه‌ای از منابع ادبی را عرضه می‌دارد، بخش دوم تشریحی است از پژوهش‌هایی که در این زمینه تاکنون صورت گرفته است. بخش سوم درباره مسئله وجود اوستای مکتوب در عصر اشکانی بحث می‌کند، بخش چهارم راه انتقال سنت را براساس شواهدی که از اوستا و متون پهلوی برمنی آید، بررسی می‌کند و بخش پنجم از شواهد زبان‌شناختی و تصویری برای انتقال اوستا می‌گوید. سرانجام بخش ششم نگاهی اجمالی به الفبای اوستا می‌کند و در بخش هفتم و پایانی، نتایج این پژوهشها به اختصار بیان می‌گردد.

۱. منابع

اغلب در مطالعات هند و اروپایی، مهمترین مشکل در بازسازی انتقال اوستا در دوران اشکانی مسئله کمبود و ناکافی بودن منابع قابل دسترسی است. هرگونه بازسازی فقط می‌تواند از یک طرف بر متون پهلوی تکیه کند، و از سوی دیگر بر انداز منابع غیرایرانی که در آثار برخی نویسندهای یونانی، لاتینی و عرب یافت می‌شود. ولی قابل اعتمادترین شواهد در ویژگیهای خط و زبان اوستایی کشف شده‌اند.

صریح‌ترین و شفاف‌ترین منابع درخصوص انتقال اوستا از کتابهای پهلوی متعلق قرن نهم به دست می‌آیند. سنت زردشتی به‌وضوح از گزارشی که در دو روایت در دینکرد حفظ

* Almude Hintze (Cambridge)

شده است، بر می‌آید، یکی بخش کوتاهی است در پایان کتاب سوم (DkM 405.13-407.3) و دیگر بخش مفصل‌تری در ابتدای کتاب چهارم (DkM 411.11-413.12).^۱

طبق گزارش اول، آموزه‌هایی که از جانب خدا به زردشت وحی شده بود، در زمان کوی ویشتاسپه (گشتاسب) به کتابت درآمد. متن اصلی و اوّلیه آن در خزانه^۲ و یک نسخه از آن در بایگانی نگهداری شد و سایر نسخه‌ها در سراسر قلمرو پادشاهی توزیع و پخش گردید. در جریان حمله اسکندر به ایران و خرابیهای حاصل از آن، نسخه رسمی از بین رفت، نسخه اصلی و اوّلیه به دست مهاجمان افتاد و به زبان پونانی ترجمه شد.^۳ بعد از شاه اردشیر بابکان فرمان داد تا متون اوستا تحت سپاهیتی موبید تنسر (Tansar) گردآوری شود. یک نسخه از آن اوستا در خزانه نگهداری شد، نسخه‌های دیگر توزیع گردیدند.

طبق گزارش دوم نیز که به تفصیل بیشتری نوشته شده، کوی ویشتاسپه (گشتاسب) متونی را که به زرتشت وحی شده بود، گردآوری کرد. پس از او، شاه دارا پسر دارا نسخه‌ای از اوستا و زند را در خزانه نگهداری کرد و نسخه‌ای دیگر را در بایگانی نهاد (DkM 412.3 ff). نخستین کوششها برای گردآوری متون اوستایی پس از ویرانگریهای اسکندر، از سوی یکی از شاهان اشکانی به نام شاه ولخش (wλ'šk' n'n) به عمل آمد. وی فرمان داد تا تمام متونی را که از اوستا و زند باقی مانده، چه نوشتاری و چه شفاهی، از تمام

۱. منصور شکی متن پهلوی را حرف‌نویسی، آوانویسی و شرح کرده است، 114-125 (از دینکرد مَدَن: 407.9-406.20؛ 406.3-6؛ 406.10-16؛ 428.14-20؛ DkM 412.3-415.3؛ Bailey 1943، 155-158 and 217-219؛ Boyce 1984، 113 f.؛ بیلی VII: متن حرف‌نویسی شده؛ زنر (ترجمه) Zaehner 1955، 7-9 (متناقض با شده دینکرد مَدَن: DkM 412.3-415.3 و یادداشتها)؛ نو Nau 1927، 150-154؛ شاکد Shaked 1994، 99-103؛ هم این متن را کار کرده‌اند. خلاصه‌ای از گزارش دینکرد را بویس و گرنه و نیبرگ ارائه داده‌اند: Boyce/ Grenet 1991، 16n.؛ cf. 70 و 415-429 Nyberg 1938، 123 Widengren 1965، 246-247).

۲. این عبارت مسئله برانگیز پهلوی به معنای جایی که متون مقدس در آن نگهداری می‌شود، با سه املای متفاوت مشاهده شده است: DkM 406.1 (1943, 230f) برای این کلمه /šasapīkān/؛ DkM 406.9, 649.19 (1971, p.xlii-xliii) نظرش تغییر کرد و /šāhīkān/ «شاهانه» را مرجع دانست. این قرائت دوم راشکی (1981, 115 n.2) نیز تأیید کرده و بویس و گرنه (1991, 79 n.59) پذیرفته‌اند. شاکد تعبیر دیگری پیشنهاد کرده (1994, 100 Anm.3) و این کلمه را /šabīgān/ «سر شب» می‌خواند. ۳. رک Boyce/ Grenet 1991, 509 f. with n.42

استانهای ایران گردآوری کنند (DkM 412.5-11). کوشش وی در این زمینه از سوی فرمانروایان ساسانی نیز ادامه یافت. با فرمان و کوشش نخستین فرمانروای سلسله ساسانی یعنی اردشیر بابکان (۲۴۱-۲۲۶ م)، موبد تئسر تمام متون را گردآوری کرد و موجد نسخه رسمی و قانونی اوستا شد. در زمان شاپور اول اردشیران (۲۷۲-۲۴۱ م)، جانشین اردشیر پابکان، متون غیرمذهبی در زمینه‌های طب، نجوم، جغرافیا، فلسفه، و سایر رشته‌ها، از هند و یونان و جاهای دیگر گردآوری و سپس وارد اوستا شدند، آنگاه نسخه نوشتاری آن به خزانه سپرده شد (DkM 412.17-413.2).^۴ بعداً در زمان شاپور دوم هرمزدان (۳۷۹-۳۰۹ م)، تمام روایات شفاهی طی میهاختاتی در اذربیجان وی بررسی شدند. درنتیجه این کار، نوعی درست‌دینی به یاری موبدان موبد آفرید مهرسپندان رسمیت یافت (DkM 413.2-8).^۵ سرانجام، خسرو اول انشیروان (۵۳۱-۵۷۸ م) در برابر بدعت بهشدت مقاومت کرد. تصور می‌شود این گزارش انتقال اوستا از زمانی که او خود را im bay «بغ، سرور» خواند (DkM 413.9)، به بعد در استاد باقی مانده است.^۶

در رساله شگفتیها و برجستگیهای سیستان (*Abdīh ud sahīgīh ī Sagastān*), بندهای ۹ تا ۱۵، که در وصف عجایب سیستان است، گزارش دیگری آمده که بنا بر آن، هنگامی که اسکندر ایران را تصرف کرد موبدان زرتشتی را به قتل رساند. ولی آن سنت و مقوله زرتشتی از میان نرفت و این به علت آن بود که یک کودک سبحستانی همه را در قالب نسک (*nask*) از بَر کرده بود. اهمیت سرزمین سیستان در زمینه انتقال اوستا در عین حال مدیون آثار مسعودی، نویسنده عرب، است که در ۹۵۶ درگذشت. وی از یک زرتشتی سیستانی یاد می‌کند که تمام اوستا را از بَر کرده بود. مسعودی احتمال می‌دهد که این پدیده نادر بوده است.^۷ انتقال اوستا در مشرق ایران با گزارشی از رساله شهرستانهای ایران،

۴. Boyce 1979, 113 f.

۵. رک 10 Ardā Virāz I Nāmag (تصحیح ژینیو). نیز رک 118 ff. Boyce 1979, 118 ff. که نتیجه می‌گیرد عقایدی که شاپور دوم مدافع آن است، زروانی است.

6. Bartholomae 1920, 9 n.2, cf. Bailey 1943, 155 with n.2; Boyce 1968, 5.

7. Jamasp-Asana 1913, 25-26; Herzfeld 1930, 94 with references; Bailey 1943, 161.

بویس و گرنه ترجمه هنینگ را این متن ارائه می‌دهند (Boyce/ Grenet 1991, 16). این متن را او تأسی نیز حرف‌نویسی و ترجمه و شرح کرده است: Utas 1984, 259-267; Gnoli 1985, 45 n.58.

۸. موج‌الذهب (*Murūj al-dhahab* ii. 125 f.). بیلی نیز به این قسمت اشاره کرده است: Bailey 1943, 161 f.

بندهای ۵-۶، تأیید می‌شود که مطابق آن، زرتشت – به دستور کوی ویشتاپه – ۱۲۰۰ بخش (فرگرد) اوستا را به دین دیری بر روی لوحه‌های زرین کند و نوشت و در خزانه آتشکده و هرام نهاد. این آتشکده را قبلاً در ناحیه سمرقند کیخسرو، پسر سیاوش، نشانیده بود. ولی «سکندرگجستک» آنجارا به آتش کشید و «فرگردهای دینی هفت خدایگان» را به دریا افکند.^۹

تحریب و نابود کردن یک نسخه اوستای گرانبهای دوران هخامنشی به دست اسکندر در سایر منابع پهلوی نیز ذکر شده است.^{۱۰} نامه تنسر به این اشاره می‌کند که تمامی کتابها و افسانه‌های زرداشتیان در دوره‌ای بین اسکندر و اردشیر از میان رفت؛ اسکندر کتابهای مذهبی را که بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود و در استخر نگهداری می‌شد، سوزاند و از میان برد. پس از آن، یک سوم متون مقدس از راه سنت شفاهی حفظ شد و در سینه مردمان باقی ماند. آنچه باقی ماند، شامل افسانه‌ها و سنتهای بود. ولی کتابهای قوانین و فرامین از میان رفتند، و بعدها سنت شفاهی نیز که حافظ افسانه‌ها و روایات بود، در فراموشی غرق شد.^{۱۱} بدین ترتیب طبق گفته تنسر، اوستا که سرانجام کاملاً از میان رفته بود، در زمان اردشیر از نوبه وجود آمد.^{۱۲}

علی‌رغم اختلاف در جزئیات، سنت زردشتی جمعاً گویای این مسئله است که متون مقدس بر اثر حمله و هجوم اسکندر از میان رفتند، گردآوری اولیه آنها در زمان اشکانیان صورت گرفت، سپس شاهان ساسانی این کار را ادامه دادند؛ مراکز این سنت از سویی استخر در پارس و از سوی دیگر سیستان بوده‌اند.

پرادرز اکتور شورو با بازسازی قطعه‌ای از متن زیر در «مکاشفه کردير» (ح ۲۷۰م)، قدیمی‌ترین ارجاع را به اوستای دوره ساسانی یافته است: ZK [c]w[gwn cygwn//]

9. Jamasp-Asana 1913, 9; cf. Bailey 1943, 153f.; Utas 1976 [1979], 116.

10. DkM 437. 19; DkM 405. 21-406.1; Ardā Virāz Nāmag I 5-6; GrBd. 214. 8ff.

11. نامه تنسر، ۱۱ (تصحیح مینوی) (Christensen 1937, 21944, 64f.)، Marquart (Boyce 1968, 37 = 1901, 1932)، کریستن سن (Christensen 1937, 21944, 64f.)، مینوی (Minovi 1932) و بیلی (Bailey 1943, 153) می‌گویند. این نامه را متعلق به سالهای ۵۵۷ و ۵۷۰ م. م. زمان پادشاهی خسرو اول اشوری وان می‌دانند. بویس (Boyle 1968, 16-22) این احتمال را هم در نظر می‌گیرد که هسته اولیه این نامه در زمان اردشیر در قرن سوم میلادی نوشته شده باشد و در زمان خسرو اول این نامه اقتباس شده و طول و تفصیل داده شده است.

12. Cf. Boyce 1968, 37 n.2.

منظور از نسک باید ویدوداد (Viðvadad) باشد زیرا مطالب موازی و شبیه بین مکاشفه کردیم و بخش‌های فرجام‌شناختی در فرگرد نوزدهم ویدوداد وجود دارند.^{۱۳} در بندهشت همان کتیبه که می‌گوید فعالیت و اعتبار روحانیان زردشتی (magu) در استانهای پارس و سیستان و همچنین در سایر سرزمینها روبه افزونی بود، هم حاکی از اهمیت این دو استان خاص از نظر تاریخ آین زردشتی است و هم انتشار این دین در سراسر کشور.^{۱۴}

اشاره به اینکه انتقال اوستا از دوران اشکانی به بعد صورت گرفت فقط در منابع غیرایرانی یافت می‌شود. وجود یک اوستای مکتوب را پائوسانیاس، نویسنده یونانی، تأیید می‌کند که این مطلب را در فاصله سالهای ۱۴۳ تا ۱۷۶ م نوشته است. وی در کتابش به نام ۵-۶ Graeciae Descriptio 5.27 (نقل شده از Clemen 1920a, 62-63) اشاره به این می‌کند که مغها در لیدی عادت داشتند کتابهایی در دست بگیرند و مطالب آن را به هنگام مراسم نیایش به سرود بخوانند: ἀνὴρ μάγος... ἐπάδει δὲ ἐπιλεγόμενος ἐμ βιβλίου^{۱۵}

به همین ترتیب اسقف إيوسيوس اهل قیصریه (۲۶۰-۳۴۰ م) اشاره می‌کند به متون مقدس (εὐρὰ συναγωγή) زردشتیان (Euseb. praep. ev. 1.10.52).

منبع دیگری که به وجود یک اوستای مکتوب اشاره می‌کند عبارت است از کفالایی (Kephalaia) سنت مانوی به زبان قبطی. در این کتاب گفته شده است شاگردان زردشت پس از مرگ وی تعالیم او را به نوشتار درآوردند، در صورتی که خود زردشت مانند مسیح(ع) و بودا، دست به نوشتار و نگارش نزد. در اینجا نکته‌ای تذکر داده شده است که تعالیم این «پدران عدالت» خیلی بهتر و کامل‌تر و دقیق‌تر حفظ می‌شد اگر خود آنان به نوشتمن آنها دست می‌زدند، و به همین علت بود که مانی مصمم شد به دست خود تعالیم خویش را به نوشتار درآورد.^{۱۶}

13. Skjærvø 1983 [1985], 276, 289-291.

۱۴. نک 278 [1985].

۱۵. بویس و گرن (Boyce/ Grenet 1991, 237) معتقدند که روحانیان زردشتی لیدیه احتمالاً به خوبی با خط یونانی برای نوشنون برخی از مهمترین متون مذهبی خود آشنا بودند.

۱۶. آمده است [نzed شاه گشتاسب (۲۹) و برگزیده است] مریدان عادل و صادق (dikaios) (۳۰) [و اعلام کرده

پلینی مهین (۳۷۹-۲۳ م)، در کتاب تاریخ طبیعی (Naturalis Historia 30.2.3-5) با اشاره به آثار هیرمیوس اسمورنایی [از میر کنونی -و.] (قرن سوم پیش از میلاد)^{۱۷} نقل می‌کند که زردشت دو میلیون آیه به سِحر نوشته که همه ناپدید شدند. پلینی در قسمتی از کتاب خود نیز ذکر می‌کند که از «زَرْتُوسْ مَادِی» چیزی به جز نام باقی نمانده است:

Hermippus qui de tota ea arte diligentissime scripsit et viciens centum milia versuum a Zoroastre condita indicibus quoque voluminum eius positis explanavit, praeceptorem a quo institutum diceret tradidit Agonacen, ipsum vero quinque milibus annorum ante Troianum bellum fuisse. mirum hoc in primis, durasse memoriam artemque tam longo aevo non commentariis intercidentibus, praeterea nec claris nec continua successione custoditam. quotus enim quisque auditu saltem cognitos habet, qui soli nominantur, Apusorum et Zaratum Medos, Babyloniosque Marmarum et Arabantiphocum, Assyrium Tarmoendam, quorum nulla extant monumenta?^{۱۸}

همان طور که نو (Nau 1927, 151f. n. 3) ملاحظه کرده، پلینی با اشاره به زرتوس مادی، در واقع شاهدی برای روایتی می‌دهد که مطابق آن زردشت هیچ نوشته‌ای از خود باقی نگذاشت. زرتوس احتمالاً تحریف صورت ایرانی همین نام است ولی ظاهراً پلینی او را شخصی غیر از زردشت پیامبر می‌داند.^{۱۹}

یک آسقف مسیحی به نام باسیلیوس قیصریه‌ای در کاپادوکیه (ح ۳۳۰-۳۷۹ م) در مورد

است [آمید خود را در پارس، اما (۳۱) ... زردشت (Zarādēs) کتاب [نه] نوشته است، بلکه (۳۲) مریدانش پس از مرگ او به خاطر آورده و نوشته‌اند... (۳۳) [کتابهایی] که امروز می‌خوانند] [نقل به آلمانی -و.]؛ رک همانجا، Bailey 1943, 166f p.8, lines 7-12 →

۱۷. برای نوشته‌های *Hermippus* در مورد مغان ایرانی نک. Boyce/ Grenet 1991, 508, 525f. ۱۸. هرمیوس، دقیق‌ترین نویسنده در خصوص همه مسائل مربوط به مغان و مفسر دو میلیون بیتی که سروده زردشت بود، مطالب کوتاهی نیز به نوشته‌هایش افزوده است، و آگوناسیس (Agonaces) را معلمی می‌داند که زردشت به گفته خودش، از او آموخته است، هرمیوس خود این مرد [آگوناس] را متعلق به پنج هزار سال پیش از جنگ تروا آمی داند. آنچه به خصوص مایه تعجب است، بقای حرفه و سنتهای آن در خلال چنین زمانی طولانی است؛ رساله‌ها ناقص‌اند، و در کنار آنها هیچ سرخه روشنگری یا جانشینان بلافضلی که خاطرات آنها را زنده نگاه دارند، وجود ندارد. و چگونه می‌توان اطلاعاتی هرچند اندک، حتی از طریق شفاهیات، از کسانی به دست آورده که تنها نامنام باقی مانده و هیچ یادگار دیگری از آنان نداریم – آپوسوروس (Apusorus) و زَرْتُوسْ مَادِی (Zaratus)، مارماروس (Marmarus) و آربانتیفوکوس بابلی (Arabantiphocus)، یا تارمنداس آشوری (Tarmoendas)؟ (ترجمه جونز: Jones 1963, 281).

19. Ziegler 1967, 2318f.

اوستا، از یک سنت صرفاً شفاهی خبر داده است. در سال ۳۷۷ میلادی، اسقف اپیفانیوس قسطنطینیه‌ای از سالامیس باستانی در قبرس در نامه‌ای نوشته است که یک جامعهٔ نیرومند و بزرگ زردشتی در کاپادوکیه وجود دارد. طبق نظر باسیلیوس، این زردشتیان (τοῦ δὲ τῶν οὐαγουσαιῶν ἔθνος) مدتها قبل از ناحیهٔ میانورдан (بین النهرين) به کاپادوکیه آمده بودند و در سراسر آن سرزمین پراکنده شدند. آنها با غیرزردشتیان ازدواج نمی‌کردند و همیشه رسم و سنت خود را حفظ می‌نمودند. بحث با آنها دربارهٔ دینشان از محلات بود زیرا آنها

به‌طور مطلق تحت سلطهٔ و فرمان شیطان بودند:

λόγω δὲ πρὸς αὐτοὺς κεχρήσθαι, καθό εἰσιν ἐξωγρημένοι ὑπὸ τοῦ διαβόλου εἰς τὸ ἐκείνου θέλημα, παντελῶς εστιν ἀδύνατον.

این پیروان مغها (Magousaioi) نه کتابی داشتند نه معلم روحانی بلکه مذهب خود را بدون تفکر و کورکورانه دنبال می‌کردند، فرزندان «کافری» خود را شفاهی و سینه به سینه از پدرانشان فرامی‌گرفتند:

οὕτε γὰρ βιβλία ἔστι παρ' αὐτοῖς, ούτε διδάσκαλοι δογμάτων, ἀλλὰ ἔθει ἀλόγῳ συντρέφονται, παῖς παρὰ πατρὸς διαδεχόμενοι τὴν ἀσέβειαν.^{۲۰}

استрабو (ح ۲۱ م/۶۴ قم) تا از زنده بوده است) نظریهٔ مُشابهی (15.3.15) ارائه کرده است، او در گزارش خود مُذکر می‌شود که اعمال عبادی مغها در کاپادوکیه با استفاده از کتاب نبوده است.^{۲۱}

۲. پژوهشایی که در زمینهٔ انتقال اوستا صورت گرفته است

دارمستر (Darmer) (1893, v-vi, xx-xxxvi) و گلدنر (Gildner) (1896-1904, 32-39) با بررسی گزارش دینکرد تاریخچه‌ای از متون نوشتاری اوستا ارائه داده‌اند. آنها بر این باورند که در دوران هخامنشی یک اوستای مکتوب وجود داشته است که به دست اسکندر نابود و پراکنده

۲۰. نامه شماره ۲۵۸. چند تن از محققان متن یونانی را دوباره منتشر کرده‌اند: Cumont 1896, 10 n.3; Deffterari 1961, 34-46 (متن و ترجمة انگلیسی) Defferari 1961, 217-221 (Boyce/ Grenet 1991, 277f.) در مورد این بخش چنین توضیح می‌دهند: «مشاهده بیشاب بازیل (Bishop Basil) در این خصوص قابل تأمل است که می‌گوید با این حال، جماعت آنان هنوز آموزه‌های دینی خود را شفاهی و بدون استفاده از کتاب منتقل می‌کردند، همچنین وی تفسیر مهمی دارد در این خصوص که معانی آداب و رسوم خود را سرخختانه حفظ می‌کردند و بقیه را کنار می‌نهادند». نیز رک Bailey (magousaioi) f. 269. نک. 21 1943, 164 f.

شد. نخستین مجموعه آنچه باقی مانده بود، در زمان یکی از شاهان اشکانی موسوم به ولخش گردآوری شد و سپس اردشیر بابکان، شاه ساسانی، این کار را با کمکِ موبد تسر ادامه داد. پس از آن، در زمان پسر و جانشین اردشیر، شاپور اول، متون غیر مذهبی به این مجموعه افزوده شد و در زمان شاپور دوم، موبد آدورباد مهرسپندان تحریری درست دین از ایمان زردشتی را وضع کرد. سرانجام، شاه خسرو اول انوشیروان این درست دینی را رسمیت و استحکام بخشدید.

براساس مطالبی که در اعمال شهدای مسیحی ایران به زبان سریانی یافت شده، فرانسو انونو (François Nau) نتیجه دیگری می‌گیرد.²² نونو بر این باور است که اوستا تا پایان عصر ساسانی فقط به صورت شفاهی منتقل گشته و تها بعد از عصر ساسانی و به عنوان واکنشی در برابر فشار دینهای دیگر به ویژه اسلام، اوستا مکتوب شده است. نونو به این مسئله استدلال می‌کند که اعمال شهدای مسیحی ایران به سریانی فقط به سنت شفاهی اوستا اشاره می‌کند و نه نوشتاری (همانجا، ۱۸۳، ۱۸۶). ولی در برابر این نظریه، کریستان‌سین به درستی اظهار می‌دارد که شواهد و مدارک قاطع دال بر وجود یک اوستای گفتاری الزاماً وجود همزمان اوستایی مکتوب را نفی نمی‌کند.²³

جامع‌ترین پژوهش در زمینه انتقال اوستا را بیلی انجام داده است. او در پنجمین سخنرانیهای راتانبای کاتراک (Ratanbai Katrak) که در سال ۱۹۳۶ در دانشگاه آکسفورد برگزار شد و در سال ۱۹۴۳ چاپ و منتشر گردید، مطالب زیادی درخصوص پیوند اواسط قرن ششم میلادی به صورت سینه به سینه منتقل شد و آن زمان بود که برای نخستین بار به طور کامل به نگارش درآمد.²⁴ در برابر این نظر، دوشن گیمن (1962a, 40-46) با مروری بر منابع موجود درباره انتقال اوستا²⁵، امکان وجود اوستایی مکتوب را در عصر اشکانی در نظر می‌گیرد، در حالی که جریان اصلی انتقال سنت همچنان سینه به سینه بوده است. ویدنگرن (1965، ۲۴۵-۲۵۹)، همنظر با ویکاندر

22. Nau 1927, 149-199, esp. 178ff.

23. Christensen 1936, 509-512 (=1944, 515-517); cf also Nyberg 1938, 13.

24. Bailey 1943, 169, 172f.

25. این بخش از کتاب در مقاله‌ای از دوشن گیمن نیز آمده است: Duchesne-Guillemin 1964, 62-66.

(۱۴۲-۱۳۲، ۱۹۴۶)، میان سنت نوشتاری شیز و سنت شفاهی استخرا تمایزی قائل می‌شود. با این حال، فرض وجود چنین سنت نوشتاری در شیز قابل اثبات نیست.^{۲۶} کلنر (۱۹۸۹، ۳۶-۳۵، بویس/گرنه ۱۹۹۱، ۱۶-۱۷) همراه با یادداشت ۷۰، ۱۲۱-۱۲۴ و ویزه‌هوفر (b)، ۱۴۰ به بعد، نیز خلاصه‌ای از شرح انتقال اوستارا ارائه داده‌اند.

۳. آیا اوستایی مكتوب در عصر اشکانی وجود داشته است؟

در نیمة اول قرن بیستم دانشمندان و پژوهشگران همگی نظر دادند که اوستا در عصر اشکانی به صورت نوشتاری درآمده بود. فرض وجود چنین اوستایی مكتوبی را فریدریش کارل آندرئاس (۱۸۴۶-۱۹۳۰) در سال ۱۹۰۲ بر اساس ملاحظات زبان‌شناسی مطرح کرده بود. آندرئاس ادعا کرد که اوستایی مكتوب دوران ساسانی حاصل و نتیجه نسخه‌برداری صرف از متنی بوده که به خطی همخوانی مشابه خط پهلوی نوشته شده بود. در خلال این نسخه‌برداری ادعایی که می‌بایستی حدود سال ۴۰۰ میلادی صورت گرفته باشد، کاتبهای مربوطه مرتكب اشتباهات زیادی گشته‌اند، مانند صدادار کردن کلمات *gaoiiaoifūm*^{wm} یا *gwywtym*^{*} و تبدیل آنها به ترتیب به *aom* در نوشتار مفروض اشکانی. اکنون این وظیفه بر عهده دانشمندان و پژوهشگران است که تلفظ فرضی عصر اشکانی را بازسازی نمایند چون این کار منبعی معتبر برای تحلیلهای زبان‌شناسی اوستاست.^{۲۷}

چهل تا پنجاه سال این ثوری و نظریه بر مطالعات اوستا مسلط بود و دانشمندان برجسته‌ای ماند واکرناگل، بنویست یالویل هم آن را پذیرفته بودند. با این حال، هنینگ (1942 [1944], 40 f.)، سورگنشتیرن (1942 ff. 30, 1943, 181) و بیلی (1943 ff.)، نک هو فمان

۲۶. این گفته براساس تفسیری است که مارکوارت از کلمه‌ای بحث‌انگیز در دینکردارانه داده است، نک دوشن‌گیمن (1964a, 46f.) و بالاتر، یادداشت ۲. دوشن‌گیمن (1964, 46f.) به درستی فرضیه‌های ویکندر (Wikander 1946, 133) و آلتھایم (Altheim 1951, 64f.) را درباره انسانهای زرده‌شی مندرج در متون پهلوی در مورد انتقال اوستا مورد استفاده قرار داده است.

۲۷. نظریه آندرئاس راهنینگ استادانه شرح کرده است: Henning 1942 [1944], 43-45. نیز رک Schlerath 1987, 29. آلتھایم و شتیل (Altheim/Stiehl 1970, 723ff., 729ff.) فکر می‌کنند شاهدی یافته‌اند که دلالت بر وجود اوستایی مكتوب در عصر اشکانی می‌کند که ظاهرآ به زبان اوستایی نوشته شده بود آنگونه که در کتبیه آشواکا در تاکسیلا به زبان آرامی و دو متن دوزیبانه آرامی یونانی یافت شده از قندهار ذکر شده است. آنان بر این باورند که نگارش به الفبای اوستایی در ایران شرقی رخ داده است.

(۱۹۵۳، ۹ f. = ۱۹۷۵، ۶۶ f.)، هریک مستقل از دیگری، این نظریه را مردود دانستند. ایراد اصلی آنها به این نظریه آن است که متن را به طور جدی و براساس آنچه واقعاً از آن بر می‌آید، در نظر نمی‌گیرد بلکه با متنی فرضی براساس فرضیاتی بی‌پایه سروکار دارد. از آن گذشته نظریه آندرئاس وجود یک سنت شفاهی را در نظر نمی‌گیرد.

با وجود همه اینها نمی‌توان از نظر دور داشت که اوستا پیش از دوران ساسانیان به نوشتار درآمده است. دانشمندان اهمیت فراوانی برای قطعه‌ای از کفالایی قبطی که قبل از ذکر آن رفت (یادداشت ۱۶)، قائلند و آن سندی است از سنتی ضد زردشتی. از آنجا که مانویان برای نوشتار اعتبار بیشتری از گفتار قائل بودند، فرصت مغتنمی به دست آوردند تا به مجادله با زردشتیان پردازند که سنتشان صرفاً شفاهی بود. در عوض، مانویان شاهدی برای سنت نوشتاری اوستا به دست می‌دهند. به همین دلیل است که هینینگ (۱۹۴۲) [۱۹۴۴] این قطعه مانوی را دلیلی بر وجود اوستایی نوشتاری در عصر اشکانی می‌داند. ولی بویس / گرن (Boyce / Grenet 1991, 16 f. n.42; 510 n.70) ثابت کرده‌اند که این سند مانوی به متون جعلی زردشتی یونان اشاره دارد. در همین زمینه، شاید اشاره پلینی (که بیشتر ذکر شد) به دو میلیون آیه که علی‌الظاهر زرتشت نوشه است، نیز صحیح باشد: آنها هم بیشتر به نوشه‌های جعلی زردشتی یونان اشاره دارند.^{۲۸} اگر چنین باشد، این نظر پیش می‌آید که منابع غیرایرانی که به سنت نوشتاری اشاره می‌کنند، ممکن است منظورشان متونی باشد به جز متونی که بدنه اصلی اوستا را شکل می‌دهند.

گذشته از بابل، پائوسانیاس استفاده از کتاب را در میان زردشتیان لیدیه نیز مشاهده کرده است، در صورتی که سایر منابع یعنی باسیلیوس و استرابو فقط از سنت شفاهی در کاپادوکیه سخن گفته‌اند. بدین ترتیب، منابع ظاهراً گوناگون مطابق با ناحیه مربوطه اطلاعاتِ ضد و نقیضی می‌دهند. این مسئله ممکن است بازتاب این واقعیت تاریخی باشد که احتمالاً آداب و رسوم مذهبی زرتشتیان از یک ناحیه با ناحیه دیگر فرق می‌کرده است. زرتشتیان مقیم لیدیه بیش از جاهای دیگر یونانی‌مأب شده بودند و می‌توان گفت که وجود یک اوستای مکتوب به خط یونانی غیرممکن نبوده است.^{۲۹}

افزون بر منابع غیرایرانی، سنت زردشتی نیز حکایت از وجود نسخه‌های خطی اوستا

28. Boyce/ Grenet 1991, 508.

.Boyce/ Grenet 1991, 237f. نک. ۲۹

از زمان هخامنشیان و اشکانیان دارد. اگر این مسئله قابل قبول باشد، خط استفاده شده می‌بایستی نوعی خط پهلوی بوده باشد، مأخوذه از خطوط آرامی.^{۳۰} این مسئله که آیا فارسی باستان یا فارسی میانه متقدم در اواخر عصر هخامنشی یا اوایل دوران پس از هخامنشی به خط آرامی نوشته می‌شد، ظاهراً با تکیه آرامگاه داریوش در نقش رستم مشخص می‌گردد.^{۳۱} در این صورت هم وجود تحریری از اوستا احتمالاً کارکردی جز یادداشت‌های کوتاه نداشته است. زیرا با ابداعاتی که برای ضبط زبانهای ایرانی بر خط آرامی صورت گرفت و با کاستیهایی که این خط داشت، آن را کم و بیش برای انتقال یک زبان زنده مناسب کرد نه برای یک زبان کهن و مقدس مذهبی.^{۳۲} گذشته از همه اینها، اوستای مکتوب دوران ساسانی به آشکار اشاره دارد به یک اوستای گفتاری و شفاهی که بر اساس آن نگارش یافته است. در حقیقت، ویژگی الفبای اوستا به عنوان خطی (آوانگار) در صورتی درک و فهمیده می‌شود که این خط را تنها برای نگارش متون مقدس اوستایی طوری که در آن زمان تلفظ را هم نشان دهد، به عنوان ابزاری ارتقاء یافته در نظر بگیریم.^{۳۳} بنابراین هرچند وجود یک اوستای نوشتاری را در عصر اشکانی نمی‌توان منکر شد ولی باید دانست که چنین مجموعه‌ای فاقد اهمیت علمی است، زیرا نمونه نخستین اوستای ساسانی آشکارا بر سنت گفتاری و شفاهی استوار است.^{۳۴}

۴. شواهدی از سنت نوشتاری و گفتاری در اوستا و متون پهلوی

متون اوستایی توضیحات واضحی درباره انتقالشان ندارند. ولی اشاره‌های غیرمستقیم در این

.۳۰. رک 35 Hoffmann/ Narten 1989.

.۳۱. برای این کتبه نک. Wiesehöfer 1994, 90f. و Boyce/ Grenet 1991, 119f. که در مورد مسائل مربوطه بحث می‌کنند.

.۳۲. این مسئله را هوفمان/ نارتمن (Hoffmann/ Narten 1989, 34f.) و بویس (Boyce 1979, 96) نیز یادآور شده‌اند. هوفمان در مقاله قبلى اش (Hoffmann 1958, 11 (=1975, 66)) بیشتر به این فرض تمایل داشته که اوستا در عصر اشکانی نگاشته شده است: «این احتمال به طور نسبی پذیرفته شده است که اوستا قبلاً در عصر اشکانی و حتی به الفبای پهلوی نگاشته شده باشد» [نقل به آلمانی – و.]

.۳۳. نظر هنینگ این بوده که خط اوستایی برای ثبت و انتشار کلام گفتاری اختراع شده است (Henning 1942 [1944], 48)، این نظر را هوفمان و نارتمن شرح و بسط بیشتری داده‌اند.

.۳۴. رک نتیجه گیری هوفمان/ نارتمن (Hoffmann/ Narten 1989, 35): «شاید چنین نوشتنهایی هم وجود داشته اما در هر صورت نقش مهمی در میراث اوستایی که شفاهانه به مارسیده، ایفا ننمی‌کنند. اصولاً شرط پدید آمدن نوشتنهای خاص برای زبان اوستایی وجود سنت شفاهی بوده است» [نقل به آلمانی – و.]

زمینه در فرگرد چهارم وندیداد، بند ۴۵، دیده می‌شود. در این قسمت، از روشی سخن می‌گوید که «مردان هم‌دین» (*narō hāmō daēna*)، که «خواه برادر خواه دوست» (*vā brāθra vā haxaiia*)، وندیداد ۴، ۴۴) و «خِردجو» (*xratu.cinaŋhō*، وندیداد ۴، ۴۵) باشند، باید به آن دست بزنند. لازم است که آنها «کلام مقدس را به خاطر بسپارند» (*māθrəm spənṭəm maraēta*) تا «آن وازگان محکم و استوار در ذهنشان باقی بماند» (*tā srauuā drenjaiiqa*). واژگانی که «پیشتر هیریدانشان از راه سینه به سینه آموخته بودند» (*yā paouruua aēθrapataiio drenjaiiən*) ۳۵ حروف و واژگانی که در اینجا به کار برده شده تا متون مقدس را برساند، اشاره دارند به سنت شفاهی (*mar* «به خاطر سپردن»، *srauuah*- «واژه، آموزش»، تحتاللفظی: «آنچه شنیده می‌شود»؛ *drenjalia-* «آموختن از راه سینه به سینه»، تحتاللفظی: «محکم کردن»).

بخش‌های متعددی در منابع پهلوی وجود دارند مشعر بر آنکه احترام فوق العاده‌ای می‌باشی برای سنت گفتاری و شفاهی قائل شد.^{۳۶} به خاطر سپردن متون اوستایی (*warm-naskīhā*) یکی از وظایف و فضائل موبد زرتشتی است.^{۳۷} آنچنان که از اراداویرازنامه، فصل دوم، بند ۲ (ed. Gignoux 1984) برمنی آید، مردم عادی نیز متون مقدس را از بر می‌کردند: در آنجا از هفت خواهر آراداویراز سخن رفته که دین و یشت‌ها را از برداشتند (*u-śān dēn warm ud yašt kard estād*). در دینکرد (DKM 455. 10 ff)، یک مسیحی می‌پرسد چرا اهورامزدا دین خود را به زبان رازآلود اوستایی بیان کرد و آن را به طرز شفاهی و گفتاری و نه به شکل نوشتاری عرضه داشت.^{۳۸}

از برکردن و در عین حال نوشتن متون از بندی از رسالت خسرو و ریدک، ۱۰-۸،

۳۵. گلدнер (Geldner 1896, 29) اینجا *drenjaiian* می‌خواند (کلنز نیز همینطور: Kellens 1984, 277). از آنجا که مضارع انشایی *drenjaiiən* [سوم شخص جمع] دور از انتظار نیست، احتمالاً چنین صورتی تحت تأثیر *drenjaiian* که قبل‌آمده بوده، به صورتی که به امروز رسیده است، تغییر کرده بود. بارتلمه (Bartholomae) (1904, 772f.) وجود دوریشة جداگانه *drang* را به دلایل معنایی بدیهی می‌داند (رک (*ibid*, 773 n.s.v. ²*drang*): «محکم کردن، مطالعه کردن»)، احتمال گرچه همانطور که کلنز به درستی اشاره کرده، 140، Kellens 1984، 140: «محکم کردن، مطالعه کردن»)، گسترش معنایی نیز از «محکم کردن، ثبت کردن» به «برکردن» هست.

۳۶. Bailey 1943, 158-166

37. Jamasp-Asana 1913, 129 (*Panč hēm ī asronān* 5);

همه این قسمت را بیلی نقل کرده است: Bailey 1943, 158-159

۳۸. رک (*ibid*, 162)

برمی آید که داستان شاگردی است که شاهزاده‌ای یتیم است، او یشت‌ها، هادخت‌سک و وندیداد (ویدوداد) را از برداشت و در عین حال می‌توانست بنویسد.^{۳۹} اکنون همنظر با بیلی (166, 1943) می‌توان نتیجه گرفت که اگر آنها کتابی اصلی *bunīk nipištak* داشتند که به ندرت استفاده می‌شد، اما سنتی هم داشته‌اند حاصل زمانی که هیچ کتابی وجود نداشته و همه‌چیز گفتاری و شفاهی بوده است.

۵. شواهد زبانی و نوشتاری در مورد انتقال اوستا

گذشته از سنت زرتشیان درباره انتقال متون مقدسشان، می‌توان یک نتیجه‌گیری هم در زمینه اصل و اساس خط و زبان اوستایی به عمل آورد. در این مورد تلاشهای کارل هوفرمان و تاحدی با همکاری یوحنا نارتمن از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.^{۴۰} وی دریافت که تلفظ سنتی اوستا، آنگونه که در زمان ساسانیان نوشته شده، دارای عناصری است که در عین حال از مشخصات فارسی باستان است. یکی از اینها تلفظ *z* و *l* بعد از همخوان به صورت *iia* و *uu* است، مانند واژه‌های سه‌هنجایی اوستایی- *ańiia-* و *hauruua-* که معادل فارسی باستان آنها- *aniya-* و *haruva-* است. از متون موزون اوستایی چنین برمی‌آید که *ańiia-* و *hauruua-* در زبان مؤلفان دوهنجایی بوده‌اند، و این فرایند با آنچه از نظر تاریخی انتظار داریم، موافق است، همان‌طور که *anyá-* و *sarvá-* و دایی نیز دوهنجایی هستند.^{۴۱} بنابراین هنجایی کردن *z* و *l* پس از همخوان باید پدیده‌ای باشد که در جریان سنت شفاهی وارد تلفظ سنتی اوستا شده است. همین مشخصه در فارسی باستان نیز یافت می‌شود، و چون نواحی جنوب غربی ایران از نظر سنت زرتشیان از مراکز انتقال اوستا بوده است، لاجرم رابطه‌ای دوسویه در خصوص وجود این پدیده آوایی در دو گویش ایرانی باستان مشاهده می‌شود. بدین ترتیب ما می‌توانیم با هوفرمان همعقیده شویم که این پدیده زمانی وارد تلفظ اوستایی در جنوب غربی ایران شد که هنجایی کردن *z* و *l* پس از همخوان هنوز در فارسی باستان صورت نگرفته بود، یعنی پیش از ادغام- *iia-* به- *aa-* در فارسی میانه. این

39. Bailey 1943, 160.

۴۰. نک.

Haffmann 1971, 64-73 (= 1975, 316-326); 1979, 89-93 (= 1992, 736-740); Hoffmann/ Narten 1989; Hoffmann/ Forssman 1996, 34-37.

41. Hoffmann 1976, 636ff; Hoffmann/ Narten 1989, 41f., 67f., 86f.

مسئله اشاره به آن دارد که تبدیل *z* و *ü* پس از همخوان به *z* و *ü* به دوران هخامنشی بازمی‌گردد، زمانی که پارس مرکز انتقال اوستا در این دوران بوده است.^{۴۲}

این نتیجه‌گیری را که برگرفته از دلایل آوایی و خطی است، سنت زرتشتی نیز تأیید می‌کند زیرا بنا بر متون پهلوی، در شهر استخر (Staxr) (که مُعرَب آن اصطخر است) نزدیک تخت جمشید^{۴۳}، دزنبشت (Diz-ē Nibišt) فرمانروایان ساسانی قرار دارد، جایی که مجموعه متون اوستایی ساسانیان نگهداری می‌شد.^{۴۴} گذشته از اینها، زبان متكلمان زردشتی یعنی پهلوی گویش جنوب غربی ایران است

تمام این اطلاعات از سوی هوفمان ارائه شده‌اند. تا نتیجه‌گیری وی را به اثبات برساند مبنی بر آنکه اوستا که اصل و منشأ آن از مشرق ایران بوده، تنها نگارش ایرانی جنوب غربی آن به امروز رسیده است.^{۴۵} اوستا در دوران هخامنشی، در پارس از بُر می‌شد، و تداوم آن سنت از آن زمان به دوران اشکانی و ساسانی هم رسید.^{۴۶}

این مسئله که کانونهای دیگری هم برای این سنت وجود داشته‌اند، بسیار محتمل است. اوستا جغرافیای سیستان را واقع در جنوب شرقی ایران با جزئیات تشریح می‌کند و همچنین از حوادث مهم فرجام‌شناختی که پیش‌بینی شده در دریاچه هامون رخ دهد، سخن می‌گوید.^{۴۷} در واقع، هوفمان پاره‌ای از خصوصیات آوایی را که با قوانین مصوّتهاي اوستايی همخوانی ندارد، توضیح می‌دهد که از گویش آن منطقه و احتمالاً از گویش رُنجي ناشناخته دیگری وارد زبان اوستایی شده است.^{۴۸} سنت زرتشتی که سیستان را

۴۲. نک

Hoffmann 1979, 90 (= 1992, 737); Hoffmann/ Narten 1989, 42 with n.18; Hoffmann/ Forssman 1996, 35f.

. Hoffmann/ Narten 42, 87 نک ۴۳. Nyberg 1938, 406f. با ارجاعات؛

و ۲۲: DkM 405.20 و ۵: Ardā Virāz Nāmag (تصحیح ژینو، ۱۹۸۴)؛ نامه تنسر، تصحیح مبنوی ۱۹۳۲، ۱۱ (= ترجمه به انگلیسی از بویس 1968, 37). Boyce 1968, 37 نک ۴۴.

. Hoffmann 1971, 67 (= 1975, 319) نک ۴۵.

. Boyce/ Grenet 1991, 121f. نیز نک ۴۶

در این خصوص، نک 42 Hintze 1994، و به خصوص 80 Hoffmann/ Narten 1989، 123 و 1991، و نیز یادداشت ۲۸۸ (که منابع بیشتری ارائه می‌دهد).

Boyce/ Grenet 1991, 122-124 را بر زبان اوستایی می‌پذیرند، تاریخ‌گذاری هوفمان را در مورد اوستای جدید و زمانی را که برای ورود

یکی از پایگاههای مهم خود معرفی می‌کند، بر شواهد حاصل از زبان‌شناسی تاریخی مُهر تأیید می‌زند.

گذشته از اینها، در اوستای جدید چند خصیصه زبان‌شناختی وجود دارد که احتمالاً متأثر از نفوذ‌گویش شمال غربی (اشکانیان) یا شمال شرقی ایران است. یکی از آنها تکامل و تغییر حرف *θ* به *θ* است در اوستای جدید، مانند *daθaiti* در برابر *dadāiti* در اوستای قدیم.^{۴۹} همین واکرفتگی صفتی دندانی ریشه *da* در بسیاری گویشها دیگر ایرانی یافت می‌شود از جمله پارتی-*dh* [«دادن»، با *h* > *θ*]، سغدی مسیحی *pryθ*، ختنی *parāθ* «فروختن»، بلخی *λαv* [«دادن»].^{۵۰} تغییر صداهای ساییسی گاهی در خوارزمی نیز دیده می‌شود، ولی نه در کلماتی مشابه با کلمات اوستایی.^{۵۱} مثال دیگری از تغییر صدا که احتمالاً متأثر از گویشهاست، حرف *f* است، مانند *nāfa* در اوستای جدید، به معنی «ناف، اصل و منشأ» و چند واژه دیگر.^{۵۲} سایر ویژگیهای گویشی با گویشهای شمال شرقی ایران، مانند سغدی، مطابقت دارد. یکی از آنها افتادن آپیش از *ia* است، مانند-*juua* و در اوستای جدید، *-zw-* در سغدی و *-taž* در ختنی به معنای «زندگی کردن» در برابر *cuuānt-*^{۵۳} در فارسی باستان.

احتمالی چنین ویژگیهای گویشی در زبان اوستایی ارائه داده است، مردود می‌شمارند. آنها بیشتر ترجیح می‌دهند تاریخ این فرآیند را متعلق به اوائل دوره ساسانی بدانند. هنوز نام رودخانه-*hu-uāstrā* (>*xvāstrā*)^{۵۴} بیشتر نوزدهم، بند ۶۷ در رخچ/درنگیانه می‌تواند شواهدی دال بر وجود این ویژگی آوابی در زبان اوستایی دوره اول اوستای جدید به دست دهد، چون ممکن است به لحاظ وزن دوهجایی باشد، نک Hintze 1994، به همراه یادداشت.^{۵۵} دلیل دیگر را می‌توان در شکل صورت قید *auui* دید که، همان‌طور که هوفرمان و نارتمن (Hoffmann/ Narten 1989, 81-83) پیشنهاد کرداند، احتمال دارد نوعی ویژگی گویشی رخچی هم باشد. اگر این ویژگی فقط در عصر ساسانی در تلفظ اوستاوارد شده بود، مشکل می‌توان توضیح داد که چرا *auui* فقط در متون اوستای جدید دیده می‌شود.

۴۹. نک. Hoffmann/ Forssman 1996, 97f. Hintze 1994, 103؛ Hoffmann/ Forssman 1996 با مثالهای بیشتری برای *θ* به جای *θ*.
 ۵۰. صورت بلخی را نیکلاس سیمز ویلیامز لطف کرده و در اختیار من نهاده است. در مورد صورتهای سغدی مسیحی و ختنی نک Sims-Williams 1985, 148، که این پدیده را با نامهگون‌سازی *θ* <-> *θ* توضیح داده است، و 1989, 258 (ad pp. 189-92).

51. MacKenzie 1988, 89.

52. Hoffmann 1958, 8 (= 1975, 65); Hoffmann/ Forssman 1996, 98.

53. نک 78 Hoffmann/ Narten 1989 همراه با منابع. مکنزی (MacKenzie 1988, 89) یادآور می‌شود که

سراسر ایران می‌توان در روایت سغدی دعای آشم و هو (ašəm vohū) دید که گرشویچ آن را معروفی کرده است.^{۵۴} گرشویچ بر این باور است که این دعا به یک زبان ایرانی باستان نوشته شده است، و به احتمال زیاد « Sugdi باستان »، مخصوصاً از این نظر که پایانه‌های صرفی و ضمیرهای ahmāi و yat در آن هنوز حفظ شده است. گذشته از آن، چون این روایت از دعای مذکور حاوی چند خصوصیت گویش سغدی است، گرشویچ نتیجه گیری می‌کند که از سنتی مستقل از اوستایی آید، چون دعای آشم و هوی اوستایی مقدس تراز آن است که تا این حد تحت تأثیر گویشی قرار بگیرد صحیح‌تر آن است که بگوییم تحریرهای اوستایی و سغدی این دعا دو شاهد مستقل‌اند از یک نیای ایرانی و پیش‌زرتشتی مشترک.

ولی باید در نظر گرفت که شواهد و نشانه‌ها در عین حال تفسیر متفاوتی را در این زمینه پیش می‌کشند. این استدلال هم محتمل است که پایانه‌های حرفی و نیز ضمایر ahmāi و yat به این علت باقی مانده‌اند که این دعا به زبان اوستایی نوشته شده و سغدیان آن را به زبان اوستایی اخذ کرده‌اند. در این صورت، شاید باید پذیرفت که زبان اوستایی در اینجا تحت تأثیر زبان سغدی واقع شده است. صورتهای متأثر عبارتند از: xušt («بهترین» در برابر اوستایی vahišta- و صورت فعلی išti «است» به جای اوستایی asti. گذشته از اینها، نیازی نیست تلفظ wrty و rtm را، بنابر پیشنهاد گرشویچ به /urtāi/ و /urtam/ برگرداند. اگر فرض کنیم که واژه اولی نادرست تلفظ شده، دومی را باید به صورت /artam/ آوانویسی کرد. در هر حال، مسئله جالب حفظ خوشة همخوان rt در برابر ء اوستایی است. این مسئله نشان می‌دهد که این روایت از دعا صورتهای آوایی کهن‌تری را از دعایی نشان می‌دهد که از جریان اصلی سنت زردشتی ساسانی به امروز رسیده است.^{۵۵} اگر این نظریه قابل قبول باشد، پس ویژگیهای خاص زبان سغدی که در

→ فعل zyw- «زندگی کردن» در خوارزمی با این فعل در زبانهای ایرانی غربی مطابقت دارد، مانند zīw- در فارسی میانه، و -zīw- در پارتی.

۵۴ Sims-Williams 1976, 75-82. Gershevitch 1976, 124 (Or. 8212/24). این قطعه را سیمز ویلیامز و همیلتون دوباره چاپ کرده‌اند: Boyce/ Grenet 1991, Pl.22 (Or. 8212/24).

۵۵ از پروفسور نیکلاس سیمز ویلیامز سپاسگزارم که توجه مرا به این جنبه‌های مسئله جلب کرده‌اند. درباره ارزش آوایی اوستایی ئَنک نک *rt> Hoffmann/ Forssman 1996, 46; Hoffmann/ Narten 1989, 38f.

دعا یافت می شود، نشان می دهد که متون اوستایی به هر منطقه‌ای وارد می شدند، با گویش محلی آنجا مطابقت پیدا می کردند، مناطق آرُخچ / درنگیانه [سیستان] و پارس، و نیز البته سعد.^{۵۶}

گواه غیرمستقیمی از حضور دین زردهشتی را در پارت می توان در جای نام مزدوران، در حدود ۶۲ مایلی شرق توس و مشهد در مشرق سرزمین پارت، و در نام کوه مزدوران سراغ گرفت. هومباخ (Humbach) نام مزدوران را ریشه‌یابی کرده^{۵۷}، و آن را از صورت کهن تر mazdōrān * می داند، مشتق از ān- و mazdōr، مأخذ از صورت اوستایی mazdōrān. اگر این تحلیل قابل قبول باشد، پدیده جالبی که در آنجا می بیشیم، ترتیب کلمه است که mazdā پیش از ahura- قرار گرفته و این از مشخصات اوستایی متقدم است. بعدها، توالی ahura-mazdā- ملاک می شود و به صورت یک کلمه auramazdā- در فارسی باستان و ōhrmazd در پهلوی درمی آید. بدین ترتیب، یک نام جغرافیایی در سرزمین پارت توانسته صورتی کهنه را حفظ کند و به دوران ایران باستان بازگردد.^{۵۸}

۶. الفبای اوستا

دانشمندان توافق کرده‌اند که متن کامل اوستا که امروزه در دسترس است، در دوران ساسانیان به نوشтар درآمده است. برای همین منظور، الفبای براساس صورتهای قبلی کتاب پهلوی به وجود آمد و تکامل پیدا کرد. اختراع این نظام نوشتاری آوایی اوستا، با افزودن نشانه‌های زیر و زبری به حروف موجود مأخذ از پهلوی، حروف جدیدی

.Boyce/ Grenet 1991, 124 نک ۵۶

57 Humbach، که در آن هومباخ به شرح نظر آشهاوزن (Olshausen) پرداخته است. درباره ترجمه نام ahura-mazdā به «سرور خرد»، نک ایرلیز 1989, 86 n.64 می‌کند که معنای اصلی صفت- māzdaīasni («دینی») که مزدار استایش می‌کند» [نقل به آلمانی -و-]. است. این بدان معناست که اوستایی از نظر معنایی مشابه medhā- و دایی به معنای «خرد» است. اما برخلاف کاربرد دایی، -mazdā- اوستایی به صورت یک ahura- شخصیت یافته است؛ و حتی می توان آن را بدون ahura- به عنوان اسم خدا بکار برد. به این دلیل، محتمل تر است که ترکیب مذکور در بیرون نهاده شده باشد: mazda-iiasna- «پرستنده مزدا»، māzda-iiasni- «متعلق به پرستنده مزدا». در دایی، -medhā- شخصیت یافته را می توان در اسم خاص médhātithi- در ریگودا دید به معنای «آنکه مهمانش خرد است» یا «آنکه مهمانش مرد خردمند است»، رک ترکیبات دیگر با átithi-، Deváthithi-، Nipátithi-، Mitrátithi-، Mayrhofer 1994 [1996], 178 with n.19

به وجود آورد.^{۵۹} ولی روش نوشتمن حروف صدادار مشابه خطوط همخوانی همچون سریانی یا عبری نیست که در آنها، واکه‌ها را با نهادن نشانه و علامتی بر بالا یا زیر حرف بی‌صدا نشان می‌دهند. الفبای اوستایی بیشتر شبیه الفبای یونانی یا ارمنی است که حروف صدادار را به صورت حروف مستقل و مجزا می‌نویسند.^{۶۰} واقعاً هم تعدادی از آنها به نظر می‌رسد از حروف یونانی الگوبرداری کرده‌اند، مانند ^{۶۱} اوستایی که بسیار شبیه یونانی است.^{۶۲}

افسانه زردشتی آشکارا گردآوری و مشروعيت بخثیبدن به متون اوستایی را به شاهان ساسانی نسبت می‌دهد. احتمال زیاد هست که در آن دوران، فشار از جانب سایر دینها که دارای سنت نوشتاری بوده‌اند، مانند مسیحیت و مانویت، باعث شده که شاهان ساسانی دست به چنین کاری بزنند.^{۶۳} این حقیقت که خط اوستایی با عالم زیادی که برای حروف صدادار به صورتی حروفی مجزا دارد، از نظام نوشتاری الفبای غربی هم پیشی گرفته است، جهتی را نشان می‌دهد که مختصر این خط از آن تأثیر گرفته است. مسیحیت، به عنوان یکی از دینهایی که مورد مخالفت فرمانروایان ساسانی قرار گرفته بود، با عهد جدیدش به خط و زبان یونانی، توانست الگوی خوبی ارائه دهد که الفبای نوشتاری اوستا بر اساس آن شکل بگیرد.

در مورد زمانی که این خط به وجود آمده و تکامل یافته، اختلاف نظر است. در حالی که پژوهشگرانی مانند بیلی و بویس /گرنه^{۶۴} ترجیح می‌دهند تاریخ ابداع خط اوستایی را قرن پنجم یا ششم میلادی بگویند، دیگران مانند هنینگ عقیده دارند که این ابداع در قرن چهارم میلادی صورت گرفته است.^{۶۵} هوفمان نیز می‌گوید به احتمال قوی زمان اختراع

۵۹ بیلی و هوفمان اصولی را که بر مبنای آنها الفبای اوستایی پدید آمده است، شرح داده‌اند: Bailey 1943، 194 و Hoffmann 1971، 64-73 (= 1975، 316-326).

۶۰ رک 174، Bailey 1943، 174؛ Nyberg 1938، 422.

۶۱ Hoffmann/ Narten 1989، 29-61. تحریری نیز از نشانه ۸ وجود دارد (مانند fol. 13 recto؛ fol. 28 recto، سطر ۴ در دستنویس F1) که یادآور شکل دلخای یونانی است، نک Hintze 1991، XX؛ Panaino 1992، 470.

۶۲ Nyberg 1938، 414 f.

63. Boyce/ Grenet 1991, 16.

۶۴ Henning 1942 [1944], 44-64؛ نیز 45 Duchesne-Guillemin 1962a، 419 و Nyberg 1966. (زمان شاپور دوم).

خط اوستایی قرن چهارم میلادی بوده است.⁶⁵ ولی استدلال او بیشتر بر اساس تاریخ کتبیه فارسی میانه روی تابوتی سنگی است که از قسطنطینیه به دست آمده و متعلق به اوایل دوران ساسانی دانسته شده، اما دو بلوا (F. de Blois) این تاریخ را غیر محتمل دانسته است.⁶⁶

۷. پایان سخن

بدون استفاده از یافته‌ها و انتشارات جدید، ارائه دانش کنونی ما درباره انتقال اوستا امری دشوار بلکه محال است. منابع گوناگون زرتشتی و غیر زرتشتی حاوی مدارک و شواهد مکتوبند که باید به طور کامل و عمیق مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. در مطالعات و بررسیهایی که کارل هوفرمان انجام داده، پرتوهای تازه‌ای به مسئله انتقال اوستا و توزیع و گسترش آن در «سرزمین آریاییها» افکنده است. وی نشان داده است که صرف نظر از پارس، دست کم مرکز دیگری در سرزمین الرَّخْج جهت انتقال اوستا وجود داشته است. کشف درخشنان ایلیاگر شویچ از یک اقتباس دعای آشِم وَهُ (ašem vohū) به زبان «سغدی باستان» سند مهم دیگری به دست می‌دهد. این کشف نظریه از بَر کردن اوستا را در استانهای گوناگون ایران تأیید می‌کند، و در عین حال نفوذ برخی ویژگیهای گویشی فلان ناحیه خاص را حتی به مقدس‌ترین بخش‌های اوستا به اثبات می‌رساند. از همین راه، مشخصات آوایی گویشهای رخجی، پارسی، و نیز ظاهراً پارتی و سُغدی، تلفظ متون مقدس اوستا را متأثر می‌سازند. گذشته از اینها، ثابت می‌شود که در آغاز واژه‌های گفتاری بوده که ارائه شده و در نتیجه، این سنت شفاهی بوده است.

دوره‌های زمانی را که دینکرد در خصوص انتقال اوستا ارائه می‌دهد، می‌توان به سه بخش تقسیم نمود: دوره آغازین، دوره میانی و دوره پایانی یا دوره «نzedik به معاصر». در مورد بخش نخست، تشریح خاستگاه متون اوستایی بسیار مفصل است و به سنتی نوشتاری بازمی‌گردد که آغازگر آن کوی ویشتاسبه (گشتاسب)، حامی زردشت، بود. به نظر می‌رسد پایان این دوره مقارن است با حمله و هجوم یونانیان که یا نسخه‌های اوستا را نابود کردن و یا با خود بردن.

65. Hoffmann 1971, 66 (= 1975, 318).

66. de Blois 1990, 209-218.

دینکرد درباره دوره دوم مطالب اندکی به ما ارائه می‌دهد، جز آنکه می‌گوید ولخش، شاه اشکانی، کوششی به عمل آورد تا آنچه را از این متون باقی مانده بود، خواه نوشتاری و خواه گفتاری، گردآوری کند. مرحله بعدی که دوره ساسانیان است، با جزئیات بیشتری گفته شده است. بدین ترتیب، داستان دینکرد ساختاری به ما ارائه می‌دهد که در آن، درباره دوره آغازین و دوره پایانی زیاد گفته می‌شود ولی درباره زمان میان این دو دوره اطلاعات داده شده، بسیار مختصر است. الگوی مشابهی را یان ونسینا (Jan Vansina) در سنتهای شفاهی درباره منشأ و خاستگاه، و در قیاس با جوامع افریقایی مشاهده کرده است: در حافظه تاریخی جوامع شفاهی، تمرکز هم بر گذشته متأخر و هم بر دوره آغازین بیشتر است، درحالی که درباره دوره درازمدت میان دو دوره مذکور اطلاعات مختصراً داده می‌شود. ونسینا حفره میانی در این قبیل روایات را (که معادل دو دوره دوم ماست) «حفره سیال» نامیده، چرا که این حفره در خود آگاهی تاریخی جوامع متکی بر سنت شفاهی، از نسلی به نسل دیگر حرکت می‌کند.^{۶۷} هرچند، در فرهنگهایی که ونسینا بررسی کرده، اختلافی وجود دارد و آن اینکه خط در ایران ساسانی و پیش از آن به طور گسترده استفاده می‌شد، ولی شواهد از این حکایت دارند که سنت دینی زرتشتی در درجه اول گفتاری و شفاهی بوده است. بنابراین، تعجبی ندارد اگر ساختار خاص روایتهای شفاهی را در داستان دینکرد می‌بینیم.

نخستین بخش گزارش دینکرد درباره منشأ دین و مراحل اولیه آن، که طبق آن اوستا در زمان ویشتسپه به نگارش درآمد، قطعاً جنبه افسانه‌ای و داستانی دارد. ولی بخش سوم که مربوط به دوره «نzedik به معاصر» است، ممکن است حاوی خاطراتی از وقایع تاریخ باشد. زیرا شواهد زبان‌شناسی آثاری از گویش‌های مختلف ایرانی در زبان اوستایی نشان می‌دهد که با گزارش دینکرد در زمینه تلاش فرمانروایان گوناگون ایران همخوانی دارد. تلاش این فرمانروایان با فعالیت یکی از شاهان اشکانی به نام ولخش آغاز شد که کوشید متون اوستا و زند را با هم گردآوری کند و سپس به جمع آوری آنچه که از سنتهای شفاهی و نوشتاری در استانهای گوناگون مانده بود، بپردازد. گذشته از اینها، آنچنان که از سکه‌شناسی برمی‌آید، در اواخر عصر اشکانی، تولد دوباره دقیقاً فرهنگ ایرانی در دیگر عرصه‌های زندگی مردم نیز مشاهده می‌شود.^{۶۸}

.^{۶۷} Vansina 1985, 23f., 168f. (این مرجع را بیزه‌هوفر لطف کرده و در اختیارم قرار داده است).

.^{۶۸} نک ۹ Wolski 1985-1988, 405.408f.; نیز رک Nyberg 1938,

از این جریان دو نتیجه می‌توان گرفت: اول آنکه اوستا از دوران هخامنشیان به بعد در سراسر ایران گسترش یافت؛ دوم آنکه گزارش‌های پهلوی درباره گردآوری متون تحت نظارت فرمانروایان گوناگون ایرانی یک منشأ اصیل تاریخی دارد. آثار گویی‌های مختلف در زبان اوستا حاکی از آن است که در مناطق مختلف و استانهای ایران در دوران هخامنشی و اشکانی روایتهای محلی اوستا وجود داشته و تلفظ متون مقدس از یک محل تا محل دیگر تفاوت داشته است.^{۶۹}

اگر خاطرات حفظ شده در سنت زردشتی صحیح و راستین باشند، فرمانروایان ساسانی کاری را که اشکانیان شروع کرده بودند، دادمه دادند و به کمال رساندند و چنین می‌نماید که دین رسمی زردشتی متحددالشکل تری را بینان نهادند. اوستا براساس سنت پارس، کتاب مقدس و مشروع شد و فقط همین روایت آن است که تا امروز حفظ شده است. کتابهای سایر نواحی احتمالاً تا مدتی باقی ماندند ولی نتوانستند در برابر استیلای اسلام مقاومت کنند و شاید برای همیشه از میان رفند.

۶۹. زمانی که برخی عناصر گویی به زبان مقدس اوستا وارد شدند، ممکن است به دلیل ویژگی‌های خاص آنها متفاوت بوده باشد. برخی آثاری که در زبان ایرانی جنوب غربی دیده می‌شود، مانند تلفظ هجایی *آوی* یا *پس* از همخوان، احتمالاً از زمان هخامنشیان وارد شده است. زمان ورود عناصر *رُّحْجَى* که گفته شد، ممکن است حتی قدیمی‌تر باشد (نک پیشتر، پانو شت ۴۸).

کوتهنوشت

AchHist	Achaemenid History, Leiden
BSOAS	Bulletin of the School of Oriental and African Studies
CHI	The Cambridge History of Iran
IIJ	Indo-Iranian Journal
JRAS	Journal of the Royal Asiatic Society
RHR	Revue de l'Histoire des Religions
TPS	Transactions of the Philological Society
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

کتاب‌شناسی

- Altheim, F. 1951, in: O. Hansen, „Die Berliner Heptaliten-Fragmente“, *La Nouvelle Clio* 3, 41–69
- Altheim, F./Stiehl, R. 1970, *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin
- Andreas, F.C. 1903, „Die Entstehung des Awesta-Alphabetes und sein ursprünglicher Lautwert“, *Verhandlungen des XIII. Internationalen Orientalisten-Kongresses, Hamburg September 1902*, Leiden, 99–106
- Andreas, F.C./Wackernagel, J. 1911, „Die vierte Ghāthā des Zura u |thuštrō, Josno 31. Versuch einer Herstellung der älteren Textformen nebst Übersetzung“. *Nachr. Ges. Wiss. Göttingen, Phil.-hist.Kl.*, 1–34
- Bailey, H.W. 1943, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford (2nd edition with Introduction 1971)
- Bartholomae, Chr. 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Straßburg (repr. Berlin/New York 1979)
- Bartholomae, Chr. 1920, *Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten*. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, iii
- Blois, F. de 1990, „The Middle-Persian Inscription from Constantinople: Sasanian or Post-Sasanian?“, *Studia Iranica* 19, 209–218

- Boyce, M. 1957, „The Parthian *gōsān* and Iranian minstrel tradition“, *JRAS* 10–45
- Boyce, M. 1968, „Middle Persian Literature“, *Handbuch der Orientalistik* I.iv.2, Leiden
- Boyce, M. 1968, *The Letter of Tansar*, Roma (Serie Orientale Roma 37, Literary and Historical Texts from Iran)
- Boyce, M. 1979, *Zoroastrians. Their Religious Beliefs and Practices*, London/New York (repr. (paperback) 1984, 1985, repr. with corrections 1986, 1987)
- Boyce, M. 1983, „Parthian Writings and Literature“, *CHI* III 2, Cambridge, 1151–1165
- Boyce, M. 1984, *Textual Sources for the Study of Zoroastrianism*, Manchester
- Boyce, M. 1994, „The Sedentary Arsacids“, *Iranica Antiqua* 29, 241–251
- Boyce, M./Grenet, F. 1991, *A History of Zoroastrianism*. With a contribution by R. Beck, vol.III: Zoroastrianism under Macedonian and Roman Rule, Leiden/New York/København/Köln (Handbuch der Orientalistik I 8.1.2.2)
- Cantera Glera, A. 1998, *Studien zur Pahlavi-Übersetzung des Avesta*. Die Avesta- und Pahlavi-Versionen der vier ersten Kapitel des Vīdēvdād. Diss. Salamanca/Berlin
- Chaumont, M.-L. 1958, „Le culte d'Anahita à Staxr et les premiers Sassanides“, *RHR* 153, 154–175
- Christensen, A. 1936, *L'Iran sous les Sassanides*. Copenhague/Paris (²1944) (Annales du Musée Guimet, Bibliothèque d'études 48)
- Clemen, K.Chr. 1920a, *Fontes historiae religionis persicae*, Bonn (repr. Osnabrück 1971)
- Clemen, K.Chr. 1920b, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die persische Religion*, Giesßen
- Colloquium Raucum I: Vergangenheit in mündlicher Überlieferung*, Stuttgart 1992
- Colpe, C. 1969, „Überlegungen zur Bezeichnung ‚iranisch‘ für die Religion der Parther“, XVII. Deutscher Orientalistentag 1968, *ZDMG*, Supplementa I, Vorträge Teil 3, 1011–1020
- Cumont, F. 1896. 1899, *Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*, 2 vols., Brussels
- Darmesteter, J. 1878, *La légende d'Alexandre chez les Perses*, Paris (Bibliothèque de l'École des Hautes Études, section historique 35)
- Darmesteter, J. 1893, *Le Zend-Avesta*. Traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique. Vol.III: Origines de la littérature et de la religion zoroastriennes. Appendice à la traduction de l'Avesta (fragments des nasks perdus et index), Paris (Annales du Musée Guimet, 24)
- Deferrari, R.J. 1961, *Saint Basil. The Letters*, vol.4, London/Cambridge, Mass. (The Loeb Classical Library)
- Denkard s. Madan*
- Duchesne-Guillemin, J. 1962a, *La Religion de l'Iran ancien*, Paris (Les anciennes religions orientales 3)
- Duchesne-Guillemin, J. 1962b, „L'étude de l'iranien ancien au vingtième siècle“, *Kratylos* 7, 1–44
- Duchesne-Guillemin, J. 1964, „La fixation de l'Avesta“, *Indo-Iranica. Mélanges présentés à Georg Morgenstierne à l'occasion de son soixante-dixième anniversaire*, Wiesbaden, 62–66
- Forssman s. Hoffmann, K./Forssman, B., 1996
- Geldner, K.F. (ed.) 1886. 1889. 1896, *Avesta. The sacred books of the Parsis*, 3 vols., Stuttgart
- Geldner, K.F. 1896–1904, „Awestalitteratur“, Geiger, W./E. Kuhn (eds.), *Grundriss der iranischen Philologie* II, Strassburg, 1–53
- Gershevitch, I. 1968, „Old Iranian Literature“, *Handbuch der Orientalistik* I.iv.2.1., Leiden/Köln, 1–30
- Gershevitch, I. 1976, Appendix to Sims-Williams, N., „The Sogdian Manuscripts in the British Museum“, *IJ 18*, 75–82
- Gignoux, Ph. 1984, *Le livre d'Arda Viraz*. Translittération, transcription et traduction du texte pehlevi, Paris (Institut Français d'Iranologie de Téhéran, Bibliothèque iranienne no.30)
- Gnoli, G. 1967, *Ricerche storiche sul Sistān antico*. Roma (IsMEO Reports and Memoirs 10)
- Gnoli, G. 1985, *De Zoroastre à Mani*. Quatre leçons au Collège de France, Paris (Travaux de l'Institut d'Études Iraniennes de l'Université de la Sorbonne Nouvelle 11)
- Henning, W.B. 1942 [1944], „The Disintegration of the Avestic Studies“, *TPS* 40–56 (= *Selected Papers* II 151–167)
- Herzfeld, E. 1940, „Zarathustra, Teil V: Awestische Topographie“, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 2, 49–98

- Hintze, A. 1991, „Remarks on the Spelling Conventions in F1“, *The Avesta Codex F1 (Niyāyišns and Yaštis)*. Facsimile Edition with an Introduction by K.M. JamaspAsa, Wiesbaden, XV–XX
- Hintze, A. 1994, *Der Zamyād-Yašt*. Edition, Übersetzung, Kommentar, Wiesbaden (Beiträge zur Iranistik 15)
- Hoffmann, K. 1958, „Altiranisch“, *Handbuch der Orientalistik* I.iv.1., Leiden, 1–19 (= 1975, 58–76)
- Hoffmann, K. 1971, „Zum Zeicheninventar der Avesta-Schrift“, *Festgabe deutscher Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans*, hrsg. von W. Eilers. Stuttgart, 64–73 (= 1975, 316–326)
- Hoffmann, K. 1975, *Aufsätze zur Indoiranistik* I, Wiesbaden
- Hoffmann, K. 1979, „Das Avesta in der Persis“, *Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia*, hrsg. von J. Harmatta, Budapest, 89–93 (= 1992, 736–740)
- Hoffmann, K. 1992, *Aufsätze zur Indoiranistik* III, Wiesbaden
- Hoffmann, K./Narten, J. 1989, *Der Sasanidische Archetypus*. Untersuchungen zu Schreibung und Lautgestalt des Avestischen, Wiesbaden
- Hoffmann, K./Forssman, B. 1996, *Avestische Laut- und Flexionslehre*, Innsbruck (Innbrucker Beiträge zur Sprachwissenschaft 84)
- Humbach, H. 1991, *The Gāthās of Zarathushtrā and Other Old Avestan Texts*. In Collaboration with J. Elfenebein and P.O. Skjærvø. Part I: Introduction – Text and Translation. Part II: Commentary, Heidelberg (Indogermanische Bibliothek; Reihe 1, Lehr- und Handbücher)
- Jamasp-Asana, J.M. 1913, *Pahlavi Texts*, Contained in the Codex MK Copied in 1322 A.C. by the Scribe Mehr Āwān Kai-khūsrū. Vol.II, with an Introduction by B.T. Anklesaria, Bombay
- Jones, W.H.S. 1963, *Pliny. Natural History*. With an English Translation in Ten Volumes. Vol.8, libri 28–32, Cambridge, Mass./London (Loeb Classical Library)
- Junker, H.F.J. 1925. 1926, „Das Avestaalphabet und der Ursprung der armenischen und georgischen Schrift“, *Caucasicia* 2, 1–92 and 3, 82–139
- Junker, H.F.J. 1930, „The Origin of the Avestan Alphabet“, *Dr. Modi Memorial Volume*, Bombay, 766–774
- Kellens, J. 1984, *Le verbe avestique*, Wiesbaden
- Kellens, J. 1989, „Avesta“, *Encyclopaedia Iranica* III, London/New York, 35–44
- MacKenzie, D.N. 1988, „Khwarezmian and Avestan“, *East and West* 38, 81–92
- Madan, D.M. (ed.) 1911, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 2 parts, Bombay
- Marquart, J. 1901, *Erānsahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*. Mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen, Berlin (Abh. der königl. Gesellsch. der Wiss. zu Göttingen, phil.-hist.Kl., n.F. Bd.3, Nr.2)
- Mayrhofer, M. 1994 [1996], „Eduard Meyer und die älteste indo-iranische Onomastik“, *Sprache* 36, 175–180
- Minovi, M. (ed.) 1932, *Tansar's Epistle to Goshnasp*. Treating of the Political, Social and Religious Problems of the Sassanian Times; Originally Composed in the Pahlavi Language Sometime between 557 and 570 A.D. Persian text, Tehran
- Morgenstierne, G. 1942, „Orthography and Sound-System of the Avesta“, *Norsk Tidsskrift for Språkvidenskap* 12, 30–82 (= *Irano-Dardica*, Wiesbaden 1973, 31–83)
- Nallino, C. 1922, „Tracce di opere greche giunte agli Arabi per trafila Pehlevica“, Arnold, T.W./Nicholson, R.A. (eds.), *A Volume of Oriental Studies Presented to Edward G. Browne on His 60th Birthday*, Cambridge, 345–363
- Narten s. Hoffmann, K./Narten, J. 1989
- Nau, F. 1927, „Étude historique sur la transmission de l'Avesta et sur l'époque probable de sa dernière rédaction“, *RHR* 95, 149–199
- Nyberg, H.S. 1938, *Die Religionen des alten Iran*. Deutsch von H.H. Schaeder, Leipzig (repr. Osnabrück 1966) (Mitteilungen der vorderasiatisch-aegyptischen Gesellschaft 43)
- Nyberg, H.S. 1964. 1974, *A Manual of Pahlavi*, 2 vols., Wiesbaden
- Oberlies, Th. 1989, „König Somas Kriegszug – Eine Untersuchung zur Kompositionstechnik der Pavamāna-Hymnen“, *Studien zur Indologie und Iranistik* 15, 71–96
- Panaino, A. 1992, „Review of K.M. JamaspAsa, *The Avesta Codex F1 (Niyāyišns and Yaštis)*. Facsimile

- edition with an Introduction. Wiesbaden 1991“, *Annali del Istituto Universitario Orientale di Napoli* 52, 468–472
- Polotsky, H.J./Böhlig, A. (eds.) 1940, *Kephalaia*. Mit einem Beitrag von H. Ibscher, Stuttgart (Manichäische Handschriften der Staatlichen Museen Berlin)
- Salemann, C. 1878, „Über eine Parsenhandschrift der Kaiserlichen Öffentlichen Bibliothek zu St. Petersburg“, *Travaux de la troisième session du Congrès international des Orientalistes* 1876, Vol.II, Leiden, 508ff.
- Schlerath, B. 1987, „The Andreas Theory“, *Encyclopaedia Iranica* II, London/New York, 29–30
- Shaki, M. 1981, „The Denkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures“, *Archiv Orientální* 49, 114–125
- Sims-Williams, N. 1985, *The Christian Sogdian Manuscript C2*. Berlin (Berliner Turfantexte XII)
- Sims-Williams, N. 1989, „New Studies on the Verbal System of Old and Middle Iranian“, *BSOAS* 52, 255–264
- Sims-Williams, N./Hamilton, J. 1990, *Documents turco-sogdiens du IX^e–X^e siècle de Touen-houang* (Corpus Inscriptionum Iranicarum Pt.II, Vol.III), London
- Skjærvø, P.O. 1983 [1985], „Kirdir's Vision: Translation and Analysis“, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 16, 269–305
- Skjærvø, P.O. 1995, „The Avesta as Source for the Early History of the Iranians“, *The Indo-Aryans of Ancient South Asia. Language, Material Culture and Ethnicity*. Ed. by G. Erdosy, Berlin/New York, 155–176
- Szemerényi, O. 1951, „Sogdisms in the Avesta“, Altheim, F., *Aus Spätantike und Christentum*, Tübingen, 153–166 (repr.: Altheim, F./Stiehl, R., *Geschichte Mittelasiens im Altertum*. Berlin 1970, 736–749)
- Tavadia, J.C. 1952, *Indo-Iranian Studies* II. Santiniketan (Vishva-Bharati Studies No.10)
- Tavadia, J.C. 1956, *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig
- Unvala, J.M. 1925, *Observations on the Religion of the Parthians*, Bombay
- Utas, B. 1976 [1979], „Non-Religious Book Pahlavi Literature as a Source to the History of Central Asia“, *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 24, 115–124
- Utas, B. 1984, „The Pahlavi Treatise *Avdēh u sahīkēh i Sakistān* or ‚Wonders and Magnificence of Sistan““, Harmatta, J. (ed.), *From Hekataeus to Al-Huwārizmī*, Budapest, 259–267
- Vansina, J.V. 1985, *Oral Tradition as History*, London
- Way, A.C. 1955, *Saint Basil Letters*. With Notes by R.J. Deferrari. Vol.2 (186–363), Washington D.C. (The Fathers of the Church)
- West, E.W. 1892, *The Sacred Books of the East*. Vol.37: Pahlavi Texts, part IV, Oxford
- Widengren, G. 1965, *Die Religionen Irans*, Stuttgart (Die Religionen der Menschheit 14)
- Wiese Höfer, J. 1994a, *Die dunklen Jahrhunderte der Persis*, München (Zetemata 90)
- Wiese Höfer, J. 1994b, *Das antike Persien. Von 550 v.Chr. bis 650 n.Chr.*, Zürich/München
- Wiese Höfer, J. 1994c, „Zum Nachleben von Achaimeniden und Alexander in Iran“, *AchHist* 8, 389–397
- Wikander, St. 1946, *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund
- Wolski, J. 1985–1988, „Alexandre le grand et l'Iran. Contribution à l'histoire de l'époque séleucide et arsacide“, *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 31, 3–11
- Yarshater, E. 1983, „Iranian National History“, *CHI* III 1, Cambridge, 359–477
- Zaehner, R.C. 1955, *Zurvan, a Zoroastrian Dilemma*, Oxford
- Ziegler, K. 1967, „Zaratas“, Ziegler, K. (ed.), *Paulys Realencyclopädie der Classischen Altertumswissenschaft*, 2. Reihe, vol. 9 A, 2318–2319

تبرستان
www.tabarestan.info

مدارکی درباره زبان و نام‌های پارتی از عهد اشکانیان

رُدیگر اشیت (ساربروکن)^۱

ترجمه هوشنگ صادقی

تبرستان

www.tabarestan.info

توضیحاتی در این زمینه که در موقع بررسی امپراتوری هخامنشیان وضع منابع همواره اجازه مشاهده دلخواه مسائل را به روشنی نمی‌دهند، و که بدین دلیل بسیاری از ابعاد تاریخ و فرهنگ هخامنشیان ابدأ به وضوح نمودار نمی‌شوند، یا اینکه در جلوه نادرستی آشکار می‌شوند، زیرا تنها از «خارج» پرتوفکنی می‌شوند، دیگر تکراری شده است. اما در مورد امپراتوری پارت اشکانیان نیز جز این نیست، البته هم بدین دلیل که توجه نسبت به اشکانیان در اندازه یکسانی همچون هخامنشیان نیست، و هم منابع دست اول موثقی برای این دوران و گستره زیر حاکمیت این دودمان، نه تنها ناچیز و ناقص، بلکه از هم پراکنده هستند، و گلچین تصادفی از جزئیات را بروز می‌دهند و فی نفسه خصایل دقیقاً متفاوتی دارند. این است که منابع موجود در دسترس برای امپراتوری اشکانی نیز مالاً تنها محدودی از ابعاد تاریخ، هنر و فرهنگ، مذهب و اقتصادی این امپراتوری را نشان می‌دهند، اما نه تصویر در کل منطقی و منسجم، و آن هم از این رو که منابع بسیاری از سرزمین دشمن سرچشمه می‌گیرند، یعنی گزارش‌های نویسندهان یونانی و رومی، اغلب فاقد بی‌طرفی لازم است.

مقایسه‌ای با امپراتوری پارس هخامنشیان پیش‌رفتی را امکان می‌دهد، زیرا همانند آنها امپراتوری اشکانی نیز کشور چندملیتی و چندزبانی^(۱) بوده است که آن را بنا بر دلایل موجبه می‌توان در کنار یکه‌شاهی هابسبورگ^۲ عهد پیش از سال ۱۹۱۸ قرار داد، البته

امپراتوری اشکانی نیز خود را به دلیل همچواری اقوام بسیاری که به زبان‌های متعددی صحبت می‌کردند، متمایز می‌کند، هرچند طبعاً در مقیاسی اندک کوچک‌تر، چرا که امپراتوری اشکانیان در گستردگی اش هرگز حتی کم و بیش نیز با هخامنشیان برابری نمی‌کند. افزون بر این باید ذکر شود که – و این امر نظر به شرایط زبان از هر لحاظ اهمیت دارد – مدیریت امپراتوری پارت به‌طور متمرکزی درست به اندازه هخامنشیان سازماندهی نشده بود. تاکنون به ویژگی چندزبانگی امپراتوری پارت در تحقیق، مگر نظر به تنوع زبان‌های مورد استفاده قرارگرفته منابع تاریخی توجه نشده است، و از این رو، می‌تواند برای بسیاری ناظران نسبتاً ناآشنا باشد. استثنای قابل ستایش را طرح کلی یوزف ویزه‌هوفر در کتاب ایران باستان^۳ تشکیل می‌دهد که مؤکداً به زبان‌های زیادی که در امپراتوری اشکانیان صحبت می‌شد، می‌پردازد.

یک چنان بازنمایی ریزه‌کارانه شرایط زبان در امپراتوری اشکانیان، شاید به همان نحوی که من آن را چندین سال پیش در مورد امپراتوری هخامنشیان آزموده‌ام^۴، به نظرم خواست به غایت لازم پژوهش آتی، نه تنها تاریخی بلکه در وهله اول زبان‌شناختی است. اما برای یک چنان بازنمایی، کار به اینجا ختم نمی‌شود آنها را همین‌طور فقط طبقه‌بندی کرد که در پارت، زبان پارتی (دقیق‌تر: پارتی میانه)، در پارس، پارسی میانه، در ماد آتروپاتنه، مادی میانه (بعداً بدان خواهیم پرداخت)، در ارمنستان، ارمنی و در سایر قسمت‌های امپراتوری، زبان‌های دیگری همچون در میان‌رودان، آرامی و – در محدوده بسیار کمی – زبان بابلی، یا یونانی آنجا که نفوذ سلوکیان عمیقاً ریشه دوانده بود، به ویژه در شهرهای نوینیاد بی‌شمار اسکندر و سلوکیان نخستین، صحبت می‌شد. در ضمن به استثنای پرسش‌های بنیادین بنا بر پراکنش مکانی و پخش زبان‌ها می‌توان به‌طور طبیعی سؤالات کاملاً دیگری را نیز در مورد مدارک زبانی به‌جای مانده مطرح کرد، برای نمونه که چه زبانی در کدام محل خاصی از سوی چه کسانی تحت چه شرایطی و به چه منظوری به کار برده شده است، که چه پایگاهی تک‌تک زبان‌ها داشتند، که چه گروه‌های اجتماعی آنها را مورد استفاده قرار داده‌اند و نظایر اینها.

برای اینکه بتوان به چنان اشراف بوم‌زبانی^۵ دست یافت و تقریباً شرایط زبان را در

3. Wiesehöfer 1994, 163-173.

4. Schmitt 1993.

5. ökolinguistisch

امپراتوری اشکانی معین کرد، عمدتاً بستگی بدین امر نیز دارد، شرایط ارتباطی^۶ را که از شواهد زبانی موجود در دسترس ما سرچشمه می‌گیرند، در نظر گرفت و کارکرد هریک از زبان‌ها را تا حد امکان مورد به مورد به عنوان زبان اداری و دیپرخانه‌ای رسمی، زبان‌های تجاری و محاوره‌ای، مذهبی و ادبی، و به ویژه زبان نوشتاری (کتابتی مخصوص) یا زبان محاوره‌ای در زندگی روزمره به دقت تعیین کرد. این اشاراتِ کلید واژه‌ای می‌تواند اشاره‌ای نیز بر این مطلب باشد که کدام سؤال‌ها در اینجا مطرح هستند و بعد بنا بر امکانات باید گام به گام پاسخ داده شوند، یعنی: چقدر بررسی ریشه کارانه‌ای باید در این مورد در آینده انجام گیرد. یک چنان مسئله پیچیده‌ای چون نبی تواند در تفخیض گام حل شود، بیشتر لازم است، به تدریج تک‌تک سنگ‌ها را برای موزائیکی گرد آورد که قرار است در انتها حاصل آید، تازه اگر سؤال‌های مطروحه براساس وضع استناد، اصولاً با قطعیت پاسخ‌پذیر باشند. از این قرار، تنوع زبانی-قومی اهالی یک شهر یا یک منطقه متأسفانه تنها در موارد استثنایی، برای مثال دورا اروپوس در حاشیه امپراتوری اشکانی، به اندازه کافی واضح است، چنان‌که من آن را در فرصت پیشینی به کوتاهی توضیح داده‌ام^۷، اما در اینجا نیز عملاً فقط برای دوره <دورا رومی> بعد از آن. با آنکه برایم بسیار اهمیت دارد چنان سؤالات بوم-زبان‌شناسختی را برای دوره‌های تاریخی کهن‌تری نیز مورد بحث قرار دهم، بنا بر دلایل مختلفی در اینجا تنها می‌توانم به نکات تکی این مقوله سؤالات وارد شوم، این است که من در درجه اول خود زبان پارتوی را محور توضیحاتِ خود قرار می‌دهم.

زبان پارتوی، چنان‌که خود نام تلویحاً می‌فهماند، زبان بومی پارت، آن سرزمینی است که در کتبه‌های هخامنشی پرثوه^۸ نامیده می‌شود و تقریباً شامل منطقه‌ای است که امروزه استان خراسان، گرگان و بخشی از جمهوری ترکمنستان مجاور را تشکیل می‌دهد. زبان پارتوی براساس موقعیت گویش‌شناسختی اش در میان خانواده زبان‌های ایرانی یک زبان شمال غربی ایرانی^(۲) است. وقتی قبایل کوچگر پرنی (و به این ترتیب از لحاظ زبانی، شمالی-شرقی)، تحت رهبری اشکانیان پارت را فتح کردند، آنها این زبان را اخذ کردند و بعداً جایگاه زبان دربار و اداری رسمی را در امپراتوری خود بدان قائل شده‌اند. که آیا زبان پارتوی از همان ابتدا این نقش را واقعاً ایفا کرده یا اینکه تازه به مرور زمان بدان جایگاه

دست یافته، نامعلوم است. به هر حال، مطابق این زمینه تاریخی احتمال بسیار دارد که زبان کامل‌اً ناشناخته فاتحان، پرنی، که مطمئناً به زبان‌های شناخته شده ایران خاوری خوارزمی، سغدی و سکایی نزدیک بود، آثار خود را به صورت وام‌واژه‌هایی در زبان پارتی به جای گذاشته است. پژواک این وضع را بعيد نیست شاید یادآوری جالب، اما طبیعتاً ناشی از مأخذ کهنه در اثر یوستینوس⁹ در برداشته باشد که زبان پارتی بینایین زبان اسکیتی (یعنی: سکایی [شمالی-شرقی ایرانی] و مادی (شمال غربی ایرانی)، و در واقع اختلاطی از هر دو زبان است.^{۱۰}.

زبان پارتی به منزله زبان رسمی دربار و اداری در امپراتوری اشکانیان فراتر از خود پارت در کل ایران و قسمت‌های وسیع آسیای مرکزی پخش شده است. وانگهی در دوران خود پاریان چنین معلوم شده است که کتابت هنوز دانش همگانی نبود، بلکه عملاً به دیبران و دینیاران محدود بود – از این رو، منظومه‌های شفاهی آن عصر تنها در بازارهای آثار جدیدتر نوشته‌های ساسانی و اوایل فارسی جدید دوام آورده است –، و اگر به این ترتیب منابع دست‌اولی به قدر کفايت در زبان پارتی پیش نمی‌آید – که اینها باید در زیر به دقت نمایانده شوند –، تا حدی این کمود از طریق نوشته‌های پااشکانی جبران می‌شود. برای اینکه مهم‌ترین منابع زبان پارتی بنا بر حجم، نگاه داشت و دستیابی بیشتر به دوران ساسانی تعلق دارند: شواهدی همچو نسخه‌های پارتی کتبیه‌های شاهی اوایل ساسانی (به ویژه کتبیه شاپور اول در کعبه زردهشت و نرسی اول در پایکولی) و متون تورفان مانویان، مأخذ اصلی را برای شناخت واقعی زبان به‌طور اعم تشکیل می‌دهند که در آن‌ها تنها واژه‌ها و اسمی تکی، بلکه متونی در دسترس است که واقعاً درخور توصیفی به منزله <متن> هستند^(۳).

کل این استاد زبان پارتی از کهن‌ترین شواهد دوره اشکانی (نک به پایین‌تر) تا متأخرترین متون تورفان مانویان نه تنها هیچ تفاوت قابل ذکر زبانی را نشان نمی‌دهند، بلکه روی‌هم رفته قالب زبانی کاملاً یکپارچه‌ای بازتاب می‌یابد. اینکه به کرات بر این اظهار نظر تأکید شده، دلیلش در این نکته است که نظریه‌های سابق که احتمال دو زبان مختلف

9. Iustinus 41,2,3.

10. sermo his (scil.: Parthis) inter Scythicum Medicumque medius et utrisque mixtus (vgl. auch Arrian, Parthika [= FGrHist 156 F 30 p. 858, 20f.], der φησί δε τὸ Πάρθων γένος Σκυθικόν).

(پارتی و مادی) و در مواردی زبان پارتی طبقه‌بندی شده به منزله ایرانی شرقی را داده بودند، مورد تأیید قرار نگرفتند. و در خصوص نامیدن این زبان یکپارچه به منزله پارتی یک متن پارسی میانه از اهمیت زیادی برخوردار است که در مورد میسیونری پارت است که مانی شاگردش، مارامو^{۱۱} را برای آنچا انتخاب کرده است، زیرا او زبان پهلوانیک (یا پهلوانک)^(۱۲) «زبان پارتی» را می‌دانست.

متون پارتی – صرف‌نظر از متون مانویان – در یک نظام خطی مختص به خود پارتی نگاشته شده‌اند که از خط آرامی مورد استفاده در عهد هخامنشیان برای زبان اداری، به اصطلاح <آرامی رسمی> پدید آمده است. وقتی دیبرخانه‌های امپراتوری هخامنشیان دیگر چون کانون متمرکزکننده‌ای وجود نداشتند، خط به صور مختلفی در هر منطقه پیش رفته است و رفته رفته یک رشته نظام‌های خطی مستقلی در حدود سلسله ۳ و ۲ ق.م. به نحو کاملاً موازی هم شکل گرفته‌اند که برای زبان‌های پارسی میانه، پارتی، خوارزمی، یا به عبارت بهتر، سعدی به کار برده می‌شد. این نظام‌های خطی بدین وسیله مشخص می‌شوند که هریک از آنها با گزینش متفاوتی – که در ضمن آن گوناگونی‌هایی در نظام خطی با تفاوت‌های زبان‌ها به موازات هم پیش می‌روند –، واژه‌های <ثابت> آرامی را به عنوان علامت اندیشه‌نگار^{۱۳}، یا به عبارت بهتر، هتروگرام^{۱۴} چنان‌که اصطلاح مورد استفاده در ایران‌شناسی است، به کار می‌برند.

پیدایی این نظام خطی^(۱۵) مختص به خود هتروگرافیک که شباهت‌های محرزی را با کاربرد علامت اندیشه‌نگار یا لوگوگرام^{۱۶}‌ها در انواع خطوط میخی میان‌رودان نشان می‌دهد، می‌تواند به صورت زیر مجسم شود: خط و زبان آرامی پس از سقوط امپراتوری هخامنشیان نیز در برخی از کشورهای جانشین، به ویژه در بخش‌های پیش از آن نانویسای امپراتوری به موجب فقدان گزینه مناسب مورد استفاده بود. در عین حال، از جهات بسیاری البته تغییر مستمری صورت گرفت که در این مورد تعیین‌کننده بود که اصولاً مترجمان کتبی و شفاهی در این کشورهای کوچک در هر مورد تنها برای یک جفت زبان مورد نیاز بودند، و به این ترتیب، کاتبان / مترجمان زبان مادری ایرانی رفته رفته آرامی‌ها را از حوزه تخصصی گذشته‌شان کنار زدند. در متونی که این ایرانیان می‌نوشتند،

11. Mār Ammō

12. *pahawā[nī]g* (oder *pahlawā[nā]g*) izwān

13. Wortzeichen

14. Heterogramm

15. Logogramm

بدین طریق واژه‌های ایرانی به‌طور روزافزونی نفوذ کردند و واژه‌های مورد استفاده آرامی به مرور زمان توسط آنها به صورت نمادهای به‌طور سنتی مستعملی، «هتروگرام»، (یا «آراماثوگرام^{۱۶}») درآمدند. بنابراین، *malkā* (آرامی) برای *xšāh* «شاه» پارتی، *šNT* (آرامی) برای *sard* «سال» پارتی و حتی *MLKYN* *MLKA* و *malakīn* (آرامی) برای *šənāt* «شاهان شاه» پارتی نوشته می‌شدند.

این تغییرات دامنه‌دار در استفاده خط که به کنדי کاربرد هرچه بیشتر واژه‌های ایرانی را در پیش گرفت، متأسفانه شفاقت مطلوب را به سبب تبود کامل شواهد خط و زبان برای دوره دگرگونی حیاتی (حدود سده ۲-۳ ق.م.) تشخیص نمی‌دهد؛ با این همه آنها در کهن‌ترین متن‌ها (نوشته‌های هنگ نوروزی در حدود ۱۴۰ ق.م. سفال‌نوشته‌های نسا از سال ۱۰۰ ق.م. به بعد) برای زبان پارتی قابل اثبات هستند. اینکه واژه‌های به آرامی نگاشته شده از این دوره به بعد باید هتروگرام ادراک شود، اینکه آنها می‌توانند پارتی – عیناً در مورد پارسی میانه و غیره نیز صدق می‌کند – «خوانده» شوند، اما آنچه که در آنها تشخیص داده نمی‌شود، به روشن‌ترین وجهی می‌تواند آنجایی که صورت‌ها بر طبق قواعد زبان آرامی اشتباه به کار برده شده‌اند یا نحو، نمایانی^{۱۷} هایی را، به خصوص در آن جاهایی که ترتیب کلمات با قواعد زبان آرامی مغایرت دارد، اما با قوانین زبان‌های ایرانی مطابقت می‌کند، مشخص شود. باشد تا صورت‌های نادرست به کار برده شده به مفهوم آرامی *BRY* «پسر من» یا *AHY* «برادر من» را ذکر کرد، که به جای *BR* «پسر» یا *AH* «برادر» به تنها‌یی (بدون ضمیر ملکی پسونددار) برای *pure* «پوهر، [پسر]» یا *brāt* «برادر» پارتی قرار دارند^(۱۸)، برای نمونه، ترتیب کلمات غیر – آرامی، در پیروی از هنجارهای ایرانی با *MLKYN* *MLKA* = *xšāhān* *xšāh* «شاهان شاه» (به جای *mäläk* شناسگر^{۱۹} مقدم بر خود آرامی). چنان مثال‌هایی به‌طور غیرقابل انکار نشان می‌دهند که هتروگرافی (دگرنویسی)^{۲۰} یک پدیده ماض نگارشی^{۲۱} است و به‌طور ضمنی دلالت بر این ندادرد که واژه‌های آرامی در هریک از زبان‌های ایرانی (در این مورد پارتی) اخذ شده‌اند یا اینکه در این مورد، چنان‌که آن را در سرآغاز تحقیق انگاشته‌اند، و چنان‌که آن را گاهگاهی می‌توان به نحو واپس‌گرایانه‌ای حتی امروز نیز خواند، که زبان مختلط سامی – ایرانی مطرح است.

16. Aramäogramm

17. Auffälligkeit

18. Determinans

19. Heterographie

20. graphic

البته جای تعجب نیست که تک‌تک نوشه‌های دوران اشکانی که امروزه پارسی محسوب می‌شوند، مدت‌ها در تحقیق به دلیل خصایل زبان آرامی یا پارسی شان مورد اختلاف بودند، بهخصوص در متن‌های کوتاهی که کل اجزای سازای اسم عام^{۲۱}، نه نام‌شناختی^{۲۲} در آنها به ظاهر آرامی بودند. این امر به ویژه در مورد متن‌های کهن‌تری همچون سفال‌نوشه‌های نسا صدق می‌کرد که این مسئله بحث‌انگیز در موردانشان به شدت مطرح شد، زیرا نوشه‌های نسا هنوز هتروگرام‌ها را بدون اصطلاحاً متمم^{۲۳} آوای، یعنی بدون <پایانه^{۲۴}>‌های ایرانی، به کار می‌بردند، چنان‌که آنها به مرور زمان به منظور روشن کردن صورتِ خاص‌های بار مورد نظر و چنان‌که با نوشه‌های ساسانی به آنها عادت داشتند، ابداع شده‌اند. از آنجاکه در فقدان چنان متمم‌هایی تفکیکی میان متن‌های اصیل آرامی محض و متون آرامی نمای هتروگرافیکی دشوار است یا کاملاً ناممکن می‌شود، با نظری اجمالی به گذشته از هر لحظه قابل فهم می‌شود که امکان پیش آمدن این مسئله جدلی وجود داشت. اما امروزه این مسئله می‌تواند در بیشتر موارد، حداقل در شواهد زبان پارسی ذکر شده در زیر از دوران اشکانیان، قطعی دانسته شود: در این مورد موضوع بر سر شواهد زبان آرامی متأخر و به شدت پر از اجزای ایرانی نیست (ولو می‌توان چنین مطالبی را هنوز گهگاه خواند، برای نمونه در اثر ولسکی^{۲۵})، بلکه بر سر چنان زبان پارسی اولیه‌ای با شیوه نگارش کماکان هتروگرافی است. اما منظور این برداشت آن نیست که در واقع همه مسائل پیش آمده در این رابطه به طور نهایی برطرف شده‌اند – شیر و^{۲۶} در متون خاصی به نظریه آرامی می‌گراید –، زیرا برای چنان امری بازآزمونی کل مطالب نوشه‌های محتملاً پارسی دوران اشکانیان و نوشه‌های آرامی پساهخانشی لازم است. این بازآزمونی اما به نوبه خود، قطع نظر از مطالب کمکی دیگری، وجود مجموعه متون^{۲۷} کاملی را که هنوز موجود نیست، پیش‌بایسته می‌گذارد.

منابع دست اول دوران اشکانی در زبان پارسی بدون استثنای متشکل از شواهد بُرنوشه‌ای^{۲۸} (در مفهوم وسیع‌تر) هستند.

در درجه اول باید به سکه‌های اشکانیان پرداخته شود، اگرچه آنها نه کهن‌ترین شواهد

21. appellativ

22. Onomastik

23. Komplement

24. Endung

25. Wolski 1993, 10.

26. Skjærøv 1983, 52.

27. Textcorpora

28. epigraphisch

تبرستان
www.tabarestan.info

هستند و نه برای زبان یا نام‌شناسی دلایل به خصوص مهم و آموزنده‌ای ارائه می‌دهند. اهمیت آنها به طور عمده در این زمینه است که آنها اطلاعاتی را در مورد گاهنگاری تاریخ پارت و شاهان اشکانی، در اندازه ناچیزی نیز درباره مسائل پارین نویسه‌شناختی^{۲۹} در دسترس قرار می‌دهند. به نظرم مهم‌ترین درون‌مایه می‌تواند این مسئله باشد که در مسکوکات اشکانیان^(۸) که در پی مضروبات سلوکیان می‌آیند، از نیمه سده اول ب.م به بعد سجع یونانی مندرج در پشت دراخم‌ها با سجع پارتی تکمیل، یعنی سجع پارتی جایگزین یونانی می‌شود. از عهد ولخش اول (حدود ۱۵۱-۷۶ ب.م) نام و عنوان شاه به صورت بسیار کوتاه‌شده‌ای (*wlgšy* / ولخش^(۴) / *xšāh* / شاه^(۵)) پارتی؛ اما در آغاز فقط *wl*، و در عهد ولخش دوم (*wl M*) پیش می‌آید؛ اما سجع‌های مشرووحی تازه از زمان شاه رقیبی با نام میترادات چهارم (حدود ۱۴۷-۱۳۰ ب.م) در سده ۲ ب.م نمایان می‌شوند: *mtrdt MLKA* / *Mihrdāt xšāh* / «مهرداد شاه». همچنین گذاری از سجع یونانی به پارتی آشکارا در مسکوکات شاهان الیمائیس زیردست اشکانیان نیز کم و بیش به طور موازی پیش می‌رود.^{۳۰}

از این نتایج به منظور ارزیابی شرایط زبان در امپراتوری پارتیان یا سیاست زبانی اشکانیان چیزی حاصل نمی‌شود، زیرا نوشه‌های رسمی در زبان پارتی مدت‌ها پیش از پادشاهی ولخش دوم گواهی شده‌اند و بر عکس، کاربرد زبان یونانی در متون رسمی، چنان‌که همه می‌دانند تا اوائل دوران ساسانیان و حدود ۳۰۰ ب.م پایدار می‌ماند (فهرستی از مهم‌ترین نوشه‌های یونانی در امپراتوری اشکانی در پیوست ۱ وجود دارد).

فهرست یادمان‌های زبان پارتی از عهد اشکانیان^(۱۰) امروزه، صرف نظر از سجع سکه‌ها، اصولاً شامل نوشه‌های زیر است:

۱. نویکند^(۱۱)‌های نگارکند خونگ سوروزی در خوزستان^(۱۲) محتملاً می‌توانند قدیمی‌ترین نوشه‌های پارتی محسوب شوند. نوشه‌ها دو تن از شخصیت‌های بازنموده را شاهنشاه میترادات اول (*mtrdt MLKYN MLK*) «میترادات شاه شاهان» و «کبیشکر، شهرب شوش» (*kbnškr šwš PHTA*) معرفی می‌کنند، و از این رو، به دوره گشودن المیائیس به دست میترادات اول (حدود ۱۷۱-۱۳۸ ق.م) تعلق دارند و این است که کهن‌ترین سند

29. paläographisch

30. Vgl. Alram 1986, 137-153; 1987, 119-124.

31. Beischrift

حاکمیت پارتیان بر الیمانیس در حدود ۱۴۰ ق. م سالیابی می‌شود. با آنکه یک اسم عام^{۳۲} یگانه پارتی نیز بدان صورت نوشته نشده است، جای هیچ شک و شباهی نمی‌تواند باشد که زبان این متون کوتاه، پارتی است و ما در اینجا با کهن‌ترین متون هتروگرافیک نگاشته شده مواجه هستیم: تعیین‌کننده ترتیب کلمات در *MLKYN MLKA* برای *xšāhān xšāh* «شاهان شاه» پارتی و در مورد *PHTA*، یعنی *Šūš xšahrap* «شوش شهرب» پارتی است که اسمی جاها پیشاپیش نوشته می‌شوند، حال آنکه در زبان آرامی به عکس، عنوان *phr* «شهرب، فرماندار» همیشه مقدم است^(۱۲). به این ترتیب، نظام هتروگرافیکی برای دوره پادشاهی میترادات اول، یعنی نیمة سده ۲ ق. م اثبات‌پذیر است.

۲. سفال نوشته‌های نسا (حدود ۱۸ کیلومتری شمال غرب عشق‌آباد، پایتحت ترکمنستان) به میزان درخوری کهن‌ترین شواهد زبان پارتی (واصولاً ایرانی میانه) هستند. کاوشهای بیش از اندازه پربار شوروی‌ها در سال‌های ۱۹۴۸-۶۱ در «نسا کهن»، تختگاه شاهی مستحکم بزرگی را با کاخ‌ها و پرستشگاه‌ها، انبارها و خزانه‌هایش در نزدیکی دهکده باقر، در تپه‌ای در حاشیه رشته کوه کوپه‌داغ، در نزدیکی مرز ایران و ترکمنستان به منصة ظهور رسانیده است که در عصر خود مهردادکرت (*mtrdkrt(y)/ Mihrdätkirt*) «بنیاد نهاده شده توسط میترادات» نام داشت. بنابراین توسط یکی از فرمانروایانی با این اسم (اما بیشتر میترادات اول تا میترادات دوم [۱۲۳/۴ تا ۸۷/۸ ق. م]) بنیاد نهاده یا به هر حال توسعه داده شده است و گذشته از این، شهر اصلی «نسا جدید». در ضمن این کار بالغ بر ۲۰۰۰ استراکا^{۳۳}ی با مرکب مشکی نگاشته شده با حروف نسبتاً شکسته‌ای بروی سفالینه‌ها، به ویژه از ظروف شراب پیتوس^{۳۴} ۳۴ مانند خُنم‌نامیده شده‌ای در نه انبار شراب (*mdwstn* madustān مدوستان نامیده) پیدا شد که در کل ۲۷۵۸ متن (هفت عدد از نسا جدید) از آنها به دست آمد که فهم معنای آنها در درجه اول از سوی برادران دیاکونف^{۳۵} و همچنین لیوشیتس^{۳۶} استخراج شده است. متأسفانه از این متون مهردادکرت – اسم آن در سفال نوشته‌ها مدلل است – کمتر از نصف آنها به صورت روبرداشت^{۳۷} منتشر شده است و نزدیک به هزار عدد در آوانویسی^{۳۸} و ترجمه قابل دسترسی است^(۱۳). افزون بر این،

32. Appellativum

33. Ostraka

34. Pithos

35. M. M and I. M. D'jakonov

36. V. A. Livšic

37. Faksimile

38. Umschrift

اخيراً نيكيتين^{۳۹} تعدادی قالب مهر سده اول پيش از ميلاد يا پس از ميلاد به منصه ظهور آمده در همان مجموعة ساختماني را با برنوشتة^{۴۰} پارتی در مقاله موجزی^{۴۱} منتشر کرده است.

سفالنوشه های به وضوح نگاشته شده به پارتی و نظام هتروگرافیک^(۱۴) که به کرات حاوی سال يابی (طبق تقویم اشکانی) هستند و بنابراین، به سال های ۱۰۰ تا ۱۳ ق.م (= ۲۳۵-۱۴۸ تقویم اشکانی)، اما بخش اعظم به دهه هفتاد و شصت، تعلق دارند، تقریباً منحصرآ متون اقتصادی، ثبت اقلام^{۴۲} <انبارداری شراب شاهی> اشکانیان هستند. اما موضوع بر سر اسناد مالی یا مالیاتی نیست، بلکه با اصطلاح <قض تحويل>^{۴۳} هایی است که مقدار شرابی را که از تاکستان های املاک، معابد خاصی یا افراد تکی ارسال شده است، ثبت می کنند یا جیره خوارو بار شاغلان در آنجا را وارد دفتر می کنند.

از آنجا که این کشف از کانون اولیه امپراتوری اشکانی نشست می گیرد، گاه گاهی کمی شتابزده آن را با بایگانی اداری هخامنشیان با هزاران هزار گل نوشته های عیلامی اش در تخت جمشید مقایسه کرده اند و امیدوار بودند درست همان اندازه اطلاعات گوناگونی از آنها که پژوهش های هخامنشی از لوحه های تخت جمشید به دست آورده بود، استنتاج کنند. اگرچه متون نسا با متون ثبت اقلام، استشهاد اسامی بی شمارشان و تک اطلاعاتی در مورد اشیای مختلفی به مفهوم خاصی با لوحه های تخت جمشید قابل مقایسه هستند، اما باید به صراحت تمام تأکید شود که در یافته های نسا <بایگانی> کاملی جلوی ما قرار ندارد، بلکه تنها مجموعه ای از متون تصادفی: سفالینه های در اصل به کار برده شده در انبارهای شراب برای شناسایی محتويات^(۱۵) تک تک ظروف انبار شده در آنجا هستند – آنها به منزله <برچسب> در کنار یا روی هریک از ظروف گذاشته می شدند –، که در صورت عدم نیاز به آنها یا دورانداخته شده^(۱۶) یا در جای دیگری به کار برده می شدند، آن هم برای آنکه دوباره به ظروف جدید وضع قطعی بدنهند و از برگشت آنها جلوگیری کنند. با این همه، این متون پيش پالافتاده اطلاعات گران بهایی را، یک بار به منزله شواهد زبانی محض، درباره پارین نویسه شناسی خط شکسته آرامی، یا به عبارت بهتر، پارتی و دیگر بار از نظر محتوا، در مورد پرورش مو (جای تاکستان، تاکستان ها و غیره) حتی پيش از اينها

39. Nikitin 1993/94.

40. Beschriftung

41. Lapidarschrift

42. Buchungsvermerke

43. Lieferungsschein

درباره مدیریت و مالیات‌گیری همراه با اصطلاحات ذی‌ربط، درباره تقویم، مسائل گاهنگاری و مذهب، و نیز در مورد تبار تک شاهان ارائه می‌دهند.

درست این اطلاعات تبارشناختی – سفال‌نوشتة (منتشر نشده) دیگری از نسا با این مورد متناسب است که از یکی از نتیجه‌های ارشک نام می‌برد و باید متعلق به سده ۲ ق.م بوده باشد^{۴۴} – از نظر تاریخی در مواردی از اهمیت خاصی برخوردار هستند و پاره‌ای از مسائل اوائل تاریخ سلسله اشکانی را واضح‌تر نشان می‌دهند. شمار زیادی از عنوان‌های کارگزاران متفاوتی امکان آشنایی با ساختارهای اداری، تأمین‌کنندگان انگور (*mdwbr(y)*)، در مورد رَبَّان^(۱۷) (*rzpn / razpān*) و رَذَّکار^(۱۸) (*rzkr / razkār*) تا رَزَپَت^(۱۹) (*madubar/*)، تا شهرب‌ها^(۲۰) (*PHTA or hšrp / xšahrap/*) را فراهم می‌آورد. گذشته از این، شهرب‌های اشکانی با پیشینیان دوره هخامنشیان خود قابل مقایسه نیستند، زیرا حوزه مسئولیت آنها تنها به یک شهر و حومه‌اش محدود بود، چنان‌که یکی از نویکندهای خونگ نوروزی (نک به ۱)، درست مانند نوشته یادبود – سنگ‌افراشت^{۴۵} متأخر اشکانی اردوان چهارم (نک به ۱۰) که از «شهرب شوش^{۴۶}» نام می‌برد، آن را نشان می‌دهد. اما این محدودیت معنایی^(۲۱) تنها پی‌آنندی از این مسئله است که اصطلاح سابق امپراتوری *xšaθra- ایرانی کهن <*xšahr/ hšrp*> پارتوی، *šahr* / شهر / پارسی میانه و جدید) محدودیت تدریجی متناسب با «سرزمین»، «استان» و سرانجام «شهر» یافته است. از سه شهرب به اسم ذکر شده در نسا –^{۴۸} که «*wpdyt*» و «مهر / *mtr*» بروی مهر^{۴۹} شماره ۲۷ دو شخص مختلف هستند – به نظرم می‌آید به خصوص *Kōfzāt* (کوهزاد) گواهی شده در سال‌های ۸۳ و ۸۴ ق.م سزاوار توجه بیشتری است (نک به پیوست ۲).

توجه نام پژوهان را نه تنها بیش از ۳۰۰ اسامی شخصی^{۵۰} که در زیر مشروح‌تر بدان خواهیم پرداخت، بلکه شمار زیاد جای نام^{۵۱}‌ها نیز برمی‌انگیزد. گروه غالب توجهی را چنان نام‌هایی تشکیل می‌دهند که صفت‌های متعلق^{۵۲} به آنها، اشتقاد وصفی^{۵۳} از اسامی

44. Livshits/ Nikitin 1994, 315f.

45. Steleninschrift

46. šwš *PHTA* bzw. šwš *hšrp* / Šūš xšahrap.

47. Bedeutungsverengung

.۴۸. نک به بخش نام‌شناختی در پایین، خ. ۲۰

49. vgl. Nikitin 1993/94, 73.

50. vgl. MacKenzie 1986.

51. Toponym

52. Zugehörigkeitsadjektiv

شخصی با پسوند کان (*-kn-* / *-kān-*) هستند و تاکستان‌ها را می‌نامند؛ در ضمن این نوع ساخت به موجب تأثیر پارتوی در زبان ارمنی^{۵۴} نیز وجود دارد. اما اسمی شخصی مبنا قرار داده شده به طور چشمگیری بدون استثنا اسمی شاهان پیشین می‌باشد: *mtrdkn(y)* / *gwtzkn* / *Gōtarzakān/rtbnwkn(y)/Artabānukān/* (گودرز اول)، *(ardwan اول)*، *(y) / Mithrdātakān/prhtkn* / *Frahātakān/* (میترادات اول و / یا دوم)، *Friyapatikān/* / *pryptykn(y)* (پریاپت که شاهانی چنان‌که بعضی از سفالنوشه‌ها نشان می‌دهند، تبار خود را ناشی از وی می‌دانستند) و */Artaxšahrakān/rthštrkn* / *Artaxšahrakān* (می‌توان به ارتخشنتر دوم، سرنیای صاحب‌نام اشکانیان ربط داد). این‌به هم پیوستگی خاص می‌تواند به ارتباطی با آینین مردگان به خاطر نیاکان شاهانه، محتملاً به آتشکده‌ذی‌ربط اشاره کند، آنچه گزارش ایزیدور خاراکسی^{۵۵} را، دال بر اینکه گورهای پادشاهان پارت در نسا بوده است، پذیرفتنی می‌کند.

۳. سفالنوشه‌ها جز این هم مقوله کاملاً مرسوم نهاد نگارش در امپراتوری اشکانی هستند؛ البته هیچ‌یک از مجموعه‌های کشف دیگر نمی‌توانند در اهمیت‌شان حتی کم و بیش با نسا برابری کنند.

الف. بیوار^{۵۶} دو سفالنوشه‌ای از شهر قومس در نزدیکی دامغان، مرکز کهن کومیسنه^{۵۷} در شمال شرق ایران را از همان دوران منتشر کرده است که ظاهراً حاوی فهرست اسمی هستند و سفال نوشته دوم در سال ۱۷۰ تقویم اشکانی (= ۷۸ ق.م.) سال یابی شده است.

ب. سفال نوشته سال یابی نشده ترنگ‌تپه در نزدیکی گرگان، مشابهت‌های خاصی را با متون نسا در تحریر و مضمون نشان می‌دهد.^{۵۸}

پ. شمار زیادی از بَرَنُوشَه^{۵۹}‌های ظروف (پاره‌ای از سده اول ق.م.) و سفالنوشه‌ها (برخی از اوخر سده اول و اوایل سده ۲ ب.م.) از نیبور^{۶۰} در بابل به دست آمده‌اند^{۶۱}؛ نتیجه‌ای که از این قطعات به دست می‌آید، عمدتاً در محدوده انسان نام‌شناختی^{۶۲} است.

53. adjektivische Ableitung

54. vgl. *Vaspowrakan, Šawaršakan*

55. Isidor von Charax, Stathmoi 12.

56. Bivar 1970; 1981, 81-83.

57. Komisene

58. Bivar 1981, 83.

59. Aufschrift

60. Nippur

61. Livšic 1984, 34-40; Shaked 1994.

62. anthroponomastisch

ت. دو سفال‌نوشته یافته شده در سال ۱۹۷۳ در قوشه‌تپه^{۶۳} (۶۵ کیلومتری جنوب شرقی عشق‌آباد)، احتمالاً از دوران متأخر اشکانی (سده ۳/۲ ب.م)، با آنکه به سختی آسیب دیده‌اند، اما از جنبه نام‌شناختی تا حدودی جالب هستند.^{۶۴} سفال‌نوشته اولی چنان‌که ابعاد اعلام شده و اسمی خاص نشان می‌دهند، حاوی ثبت اقلامی در مورد آرد است. از آنجا که متن دارای صیغه فعلی^{۶۵} نمی‌باشد، با اطمینان کامل نمی‌توان اظهار داشت که آیا پرداخت یا وصول آرد ثبت می‌شود. اما برای محرر سفال‌نوشته البته این رابطه موضوعی چنان روشن بوده که او نیازی برای اشاره‌های موضع نداشته است. البته ما امروزی‌ها تنها می‌توانیم به دلیل استناد کنیم که طبق همه همانندی‌ها با متون قابل قیاس – بنابراین تردیدی در این مورد وجود ندارد – در هنگام تجربه وصول می‌بایست حرف اضافه «از»^{۶۶} پیش از اسم تحويل دهنده قرار داشته باشد.

ث. لیوشیتس^{۶۷} قطعات دیگری از برنوشه‌های ظروف (یا به عبارت بهتر، سفال‌نوشته) از کونیه قلعه^{۶۸} (در حاشیه عشق‌آباد؛ از سده اول ق.م یا ب.م) و از ایگدی قلعه^{۶۹} (شمال غرب همان محل؛ دوره اشکانی) را معرفی کرده است.^{۷۰}

ج. لیوشیتس^{۷۱}، شش نوشته در سفال شکسته‌هایی از سده اول ق.م تا حدود ۲۰۰ ب.م را از واحه مرو منتشر کرده است؛ در سفال شکسته شماره یک به‌طور غریبی نام *wrtrgngwrk* /Warhragan-görak/ به هم می‌پیوندد و بی‌درنگ موجب تداعی و هرام گور (نک به گور *gōr* پارسی میانه و جدید) را لقب و هرام پنجم (۴۳۹-۴۲۱ ب.م)، می‌شود. لیوشیتس و عثمان او^{۷۲} چنان متون دیگر سده اول تا ۳ پس از میلادی از ارک قلعه^{۷۳} (کهن دژ مرو قدیم)، از جمله یک نوشته دارای اسم پاکر^{۷۴} (*Pakur*) /pkwr/ را بررسی کرده‌اند.

چ. لیوشیتس/نیکیتین^{۷۵} یک سفال‌نوشته بسیار خردشده‌ای از گاور قلعه^{۷۶} را در واحه

63. Qoša-depe

64. Livshits 1977.

65. Verbalform

66. MN /až/ (älter /hač/).

67. Livšic 1984, 29b bzw. 30-34.

68. Kunja-kala

69. Igdi-kala

70. Livshits/ Nikitin 1994, 312f.

71. Livšic 1984, 19-29.

72. Theonym

73. Livshits/ Usmanova 1994, 103f.

74. Erk-kala

75. Livshits/ Nikitin 1991, 116f.

مرو که طرح نامه‌ای را در آن تشخیص می‌دهند، در سده ۳ ب.م سالیابی می‌کنند؛ مهم‌ترین مؤلفه آن، عنوان «اسوار، سوارکار» /aspwārag/ *spbr(k)* است، – هرچند نه در اینجا، اما مایلیم به بحث بگذارم، که مطابق دومین سفال‌نوشتة شهر قومس (نک به بالاتر مورد الف) بایستی نام مردانه /spbrk/ *Aspwārak*/ است، /Aspwārag/ جدیدتر را پیش رو داشته باشیم^(۲۳). این استنباط به منزله نام با واقعیتی وفق می‌دهد که عنوان «اسوار» در نسانه در این شکل، بلکه به صورت اصلی پارسی «اسبار»، /asbār/ *'sb'ny* گواهی شده است^(۷۷)، که پژوهندگان روسی بر این اساس، احتمال سنت در نهایت هخامنشی را داده‌اند.

۴. هر دو نویکنده طور نامطلوب باقی‌مانده در نگارکند اشکانی سریل زهاب واقع در رشته کوه زاگرس، در کنار راه کاروان روی بسیار کهن میان رودان به فلات ایران^(۷۸)، نظر به خوانش و سال‌یابی مشکل‌آفرین هستند. این سنگ‌نگاره اشکانی با نوشتة پارتی^(۲۴) که محتملاً صحنه خلعت پوشی را نمایش می‌دهد، بیش از همه، و نیز به سبب نام بردن از گودرز، پسر گیو، بایستی در نزدیکی زمانی <نگارکند گودرز> بیستون با نویکنده یونانی (نک به پیوست ۱) باشد: در این مورد (بنا بر گرپ)^(۷۹)، *gwtrz MLKA RBA BRY gyw...* («گودرز، شاه بزرگ، پسر گیو...» با *Γωτάρξης Γεόποθρος* (بیستون) (هم، نظرگیر است: «گودرز، پسر گیو»). با این همه (برخلاف گرپ) بیشتر می‌توان به همراه شوتکی^(۸۰) به گودرز دوم (نیمة سده اول ب.م) گمان برد.

۵. سه سند پوست‌نوشت، به اصطلاح اسناد اورامان، که سال ۱۹۰۹ در کوزه‌گلی در غار کوه زالان در نزدیکی دهکده پلنگان در نزدیکی کوه اورامان در جنوب غرب کردستان ایران پیدا شده‌اند^(۸۱)، از بسیاری جهات مأخذ روشنگری از کار درآمده‌اند. مضمون سه قرارداد درباره شرایط مالکیت، یا به عبارت بهتر، فروش نیمی از تاکستانِ دادبکان^(۸۲) است؛ سند به یونانی نوشته شده شماره I (با تلخیصی تنها تا حدودی قابل فهم پنج سطری تاریخ متأخری در زبان پارتی در ظهر سند) و شماره II به تاریخ ۲۲۵ و ۲۹۱ تقویم سلوکی (= ۸۷/۸ و ۲۱/۲ ق.م) تاریخ گذاری شده‌اند، که سند شماره III نامناسب‌تر

76. Giaur-kala

77. vgl. D'jakonov/ Livšic 1966, 141f.

78. vgl. Gropp 1968; Kawami 1987, 162-164.

79. Gropp 1968, 317.

80. Schottky 1991, 87-92.

81. vgl. Minns 1915; Nyberg 1923.

82. Dädbakān

از همه باقی مانده متن پارتوی (هتروگرافیک نوشته شده) با هشت سطر متعلق به سال ۳۰۰ تقویم اشکانی^(۲۵)، یعنی ۵۳ ب.م (ونه ۳۳ ب.م^(۲۶)) است. در این مورد قابل توجه تعویض (زبان دفتر استناد رسمی^(۲۷)) به کار برده شده به منظور ثبت فروش زمین است: زبان پارتوی در این کارکرد، از قرار معلوم یک وقتی میان ۲۱/۲ ق.م و ۵۳ ب.م جایگزین زبان یونانی شده است. این امر از لحاظ زمانی نیز به خوبی با نتایج سکه‌شناسی مطابقت دارد که حداقل به موقعیت برتر زبان پارتوی، ولو نه به طور حتم، اما الزاماً اوری به إعمال آن به مثابة زبان رسمي گواهی می‌دهد.

۶. نوشته دوزبانه یونانی-پارتوی روی تندیس پیرنی هرکول در سلوکیه، در کران دجله (مقابل تختگاه پارتوی تیسفون) به منصة ظهور آمده است که ولخش چهارم پس از گشودن مسنه (میشان^(۲۸) پارتوی) تندیس را به معبد آپولوی سلوکیه منتقل کرده و در سال ۴۶۲ تقویم سلوکی (= ۱۵۰/۱ یا ۱۵۱/۲ ب.م^(۲۹)) در آنجا برپا داشته است. نوشته یونانی (۲۲ سطر) بر روی رانِ راستی پیکره خدا، *Hρακλῆς*، یا به عبارت دیگر، */Warhragn/wrtgn/*، ورثغن، در رو به روی متن ۱۱ سطری در آغاز آسیب‌دیده پارتوی بر روی ران چپ مندرج است. اهمیت این نوشته پارتوی^(۳۰) -قطع نظر از درون‌مایه واضح تاریخی و یکی‌دانی از نظر مذهبی مهم تیر = آپولون (معبد) و ورثغن = هرکول (تندیس) -به خصوص در این است که این نوشته، کهن‌ترین شاهد زبان پارتوی برای نوشته بلندی از بابل اشکانی است که زبان پارتوی در آنجا به وضوح تنها به مثابة زبان قشر حکومتگر (خارجی) نقشی داشته است که هر حال، این نوشته عجالتاً طولانی‌ترین نوشته^(۳۱) اشکانی-پارتوی و یگانه نوشته دوزبانه اصیل یونانی-پارتوی از دوران پیش از سasanیان است.

۷. گیرشمن^(۳۲)، نگینی از جنس سنگ سبز را منتشر کرده است که نقش برجسته اش دارای بالاتنه شاهی با نام ولخش، چنان‌که نوشته دورادور بالاتنه نشان می‌دهد (*wlgšy* *MLKYN MLKA* «ارشک ولخش، شاهان شاه»)، می‌باشد. او به ولخش «سوم» گمان می‌برد، اما صحیح: ولخش چهارم (۱۴۷/۸-۱۹۱ ب.م) است. - در این فرصت باید نگین نوشته دار پارتوی^(۳۳) دیگری را یادآور شد.

83. Notariatssprache

84. *myšni/ mēšān/*

85. Bernard 1990, 27.

86. vgl. v. a. Pennacchietti 1986; 1987; Morano 1990.

87. Ghirshman 1954, 280 (mit Taf. 33a); 1962, 69 (mit Abb. 82).

88. vgl. etwa Bivar 1967, 515f.

۸. نوشه‌های در اصل دوازده سط्रی بر روی به اصطلاح «سنگ پارتی» جلوی صخره بیستون^{۸۹} درج شده است. نویکنده درگذشته از نظر دورمانده نگارکند، پادشاه پارت بازنموده به مثابه نگاره مرکزی را همچنین ولخش می‌نامد، متنها برای شناسایی وی – یقیناً می‌توان به یکی از دارندگان متأخر این نام شاهی گمان بزد – کمک اندکی می‌کند، زیرا تنها یک حرف از هریک از اسمای پدر (شاید ولخش؟) و پدربرگ (پ، به حتم پاکر) قابل خوانش است^(۲۸).

۹. از نوشه‌های پارتی (دیوارنوشه‌ها) دورا اروپوس^{۹۰} تنها یکی از معبد زئوس مگیستوس^{۹۱} دارای تاریخ، آن هم سال ۵۲۲ سلوکی، بنابراین ۲۱۱/۲ ب.م^{۹۲}، اندک سال‌هایی پیش از پایان امپراتوری اشکانیان است. سایر متون کنیسه دورا اروپوس و بناهای دیگر نمی‌توانند به دقت سال‌یابی شوند و به راستی، نه همگی، اما بخش اعظم آنها متعلق به دوره اشغال شهر به دست ساسانیان هستند، در حالی که دوره واقعی اشکانی عملاً فاقد شواهد اشکانی است.

۱۰. تقریباً همزمان نوشتة شش سط्रی گورسنگ – سنگ افراشتی^{۹۳} (از جنس سنگ آهک) است که اردوان چهارم (برادر ولخش ششم)، آخرین فرمانروای اشکانی، برای خواسک^(۲۹)، شهرب شوش^{۹۴} برپا داشته است^{۹۵}. تاریخ بعداً نوشته شده‌ای با نام ماه و روز، سال ۴۶۲ تقویم اشکانی (= ۲۱۵ ب.م) را برای این متن ذکر می‌کند، و از این رو اهمیت تاریخی دارد که مدلل می‌کند که اشکانیان، الیمائیس را پس از مدت‌ها استقلال در زمان وی دوباره بازپس گرفته بودند.

۱۱. در مجموع نه نوشتة بعضاً به نحو بسیار شکسته نوشته شده که به طور گاه‌انگاری نمی‌توانند به دقت مشخص شوند، در فرکند کال جنگال (بخش جنوبی بیرجند در جنوب خراسان) در کنار نقش صخره‌ای یافت می‌شوند. تنها یکی از این نوشتة‌ها که شاید به دوره اوایل ساسانی تعلق دارد^(۳۰)، اندکی واضح‌تر نگاشته شده و توسط هنینگ، ۱۹۵۳، مورد بررسی قرار گرفته است که اهمیت آن را به طور عمدی در این نکته مشاهده کرد که

89. vgl. Groppe 1970, 200f.; Kawami 1987, 160-162.

90. vgl. Brunner 1972.

91. Zeus Megistos

92. vgl. Henning 1958, 41f.

93. Grabstele

94. *hwsk šwš hštp / Xwāsak*, Šūš šahrab/.

95. vgl. Henning 1952, 176; Ghirshman 1962, 56 mit Abb. 70; Kawami 1987, 164-167.

این متون متعلق به سرزمین پارت هستند و یکی از این متون دارای عنوان *n̄hwdr* «شهرب» و *n̄hwdar* «نخودار» در کنار یکدیگر است، که این عنوان آخری که از «اسناد جنبی» *naxarar* (ارمنی و غیره) به خوبی معروف بود، برای نخستین بار در یک زبان ایرانی مدلل می‌شود. لیوشیتس/ نیکیتین^{۹۶} از زاویه دید پارین نویسنه‌ای و نام‌شناختی سایر نوشه‌های (البته پسین‌تر) را که بازدیدکنندگان فرکند از خود به یادگار گذاشته‌اند، مورد بحث قرارداده‌اند.

۱۲. برای غیرمتخصصان به همان اندازه مورد نگین‌ها (نک به ۷) ممکن نیست، به اشرافِ کاملی درباره ظروف و بشقاب‌های سیمینی با نوشه‌های پارتی دست یابند؛ من در اینجا می‌توانم تنها به ژینو^{۹۷}؛ لیوشیتس^{۹۸} و نیز سرتلی^{۹۹} اشاره کنم. – البته جز اینها متونی نیز وجود دارند که هنوز منتشر نشده هستند و لیوشیتس/ نیکیتین^{۱۰۰} تنها به اشارات کوتاهی در مورد آنها بسنده کرده‌اند که در اینجا یکجا به آنها اشاره می‌شود.

در ضمن باید به نحو پیوست مانندی به نوشه‌ای که هرچند آرامی محسوب نمی‌شود، اما اغلب متن هتروگرافیک نوشه شده پارتی دانسته می‌شود، پرداخت: گورنوشه سرپائیتس^{۱۰۱} زودهنگام در بیست و یک سالگی در گذشته دختر زئوآخوس^{۱۰۲}، یعنی پتخش^{۱۰۳} [بدخش] فارسمن^{۱۰۴}، شاه ایرانی‌ها از سه‌چهارم سده ۲ ب.م. از آرمازی، پایتخت کهن ایرانی‌ها در نزدیکی متسختا^{۱۰۵} (شمال غرب تفلیس)^(۱۱). متن یازده سطری بعد از نوشه ده‌سطری یونانی در خط آرامی، نه به موجب واژه‌های هتروگرافیک نگاشته شده ایرانی که در این مورد نمی‌توانند وام واژه دانسته شوند، بلکه باید به منزله زبانی ایرانی مورد توجه قرار گیرد^{۱۰۶}؛ اما از آنجا که این نوشه هم در هتروگرامها و هم سایر اشکال دارای تفاوت‌هایی نسبت به شواهد زبان پارتی است، هینینگ، آن را یا زبانی ایرانی یا «کلاً ناشناخته» ای استنباط کرده و انگاشته است که در اینجا زبان «مادی آتروپاتنی» را پیش رو داریم. چون در وام واژه‌های ایرانی زبان ارمنی نیز بقایای آثار زبانی که پیش از پارتی بر زبان ارمنی اثر کرده‌اند – میان ارمنستان و پارت، ماد آتروپاتنه قرار دارد – می‌توان محتمل

96. Livshits/ Nikitin 1991, 117-119.

97. Gignoux 1975, 270f.

98. Livšic 1984, 18 mit Ann. 3 and 5.

99. Cereteli 1990.

100. Livshits/ Nikitin 1994, 317f.

101. Sērapeitis

102. Zēouachos

103. Pitiaxš

104. Pharasmanēs

105. Armazi bei Mc'xet'a

106. vgl. Henning 1958, 39.

دانست^{۱۰۷} که حدس هینینگ می‌تواند تکیه‌گاه مسلمی پیدا کند. گذشته از این، نوع خاص خط آرامی این نوشته دوزبانه (—وار) از آرمazی — در این مورد اغلب از «خط آرمازی» نیز سخن می‌گویند — جز این تنها در متن یک‌زبانه‌ای به همچنین از آنجا (نک به پی‌نوشت ۳۱) و در نوشته بشقاب سیمینی^(۳۲) به همچنین با خاستگاه گرجی گواهی شده و از صورت معمولاً به کار برده شده خط آرامی در ایران (هتروگرافیک) به روشنی متفاوت است. حتی این واقعیت هم با قاطعیت خلافِ خصایل پارتی نوشته سراپائیتس را می‌رساند. اما این مشکل، دقیق‌تر: کل مجموعه به اصطلاح «مادی میانه» یا «مادی آتروپاتنی»، چنان‌که باید اذعان کرد، نیاز مبرمی به پژوهش جامع بیشتری دارد.

اسناد معتبر در بالا مطرح شده دست اول پارتی از دوران اشکانی، از جنبه تاریخ پژوهش، نسبت دوسویه‌ای با به اصطلاح اسناد جنبی پربار پارتی در زبان‌های زیادی دارد. این اسناد جنبی به طور قطع جبرانی برای اسناد دست اول اندکی است — از این لحاظ دوباره همتایی با شرایط امپراتوری هخامنشیان، یا به عبارت بهتر، تصدیق پارسی باستان حاصل می‌شود — اما با شمار در حال تزايد شواهد زبان پارتی از بعضی جهات اهمیت بنیادینی را که اسناد جنبی در آغاز پژوهش‌های پارتی داشتند، از دست می‌دهند. نظر به موقعیت ممتاز زبان پارتی در امپراتوری اشکانی، که در طول این دوران هم به عنوان زبان مردمان فرهیخته ایرانی و هم زبان میانجی فرهنگ ایرانی، اساساً نقش راهبرانه‌ای داشت، واژه‌های پارتی وارد زبان‌های بسیاری، هم اقوام امپراتوری و هم اقوام همسایه^(۳۳) شده است: به زبان پارسی میانه (و از این طریق به فارسی جدید)، سغدی، زبان آرامی به مثابه زبان گفتاری در بخش‌های وسیع میان‌رودان — با احتساب زبان سوری و مندایی —؛ علاوه بر این، باید زبان ارمنی و گرجی در سرزمین‌های فرقه‌زار ذکر شود.

زبان ارمنی در میان این زبان‌ها چه بنا بر شمار وام‌واژه‌ها چه به موجب اهمیت علمی زبانش مکان نخست را کسب می‌کند، زیرا که خط الفبایی ارمنی به وضوح نشان‌دهنده واکه‌ها بیشتر از سایر شواهد در دسترس، امکان داده است، کیفیت آوایی اشکال‌واژه‌ها و اسمی پارتی تشخیص داده شود که آنها بکرات نه تنها به موجب نظام خط هتروگرافیک، بلکه حتی به سبب املای تاریخی به حد افراط نوشته شده متون در خط پارتی که شیوه

نگارش یکبار اعمال شده را با وجود همه تغییرات آوایی بدون تغییر به کار می‌برد، تا حد زیادی مکثوم می‌مانند.

از جنبه تاریخ زبانی می‌توان این خصایل را در طول دوران اشکانیان چنین بیان کرد: تغییرات آوایی به وقوع پیوسته در دوره اوایل پارتی میانه برای نمونه شامل بستواج‌های پس‌واکی بیواک‌ها^{۱۰۸} (*p, t, k*) یا انسایشی^{۱۰۹} (*c*) می‌شود، که آنها در وام‌واژه‌های زبان ارمنی دوره اشکانی هنوز در این شکل اخذ شده‌اند – یعنی برای نمونه می‌گویند *xrat* «خرد»، *vzowrk* «بزرگ» یا *dpir[dəpir]* «دبیر» – در حالی که متون پارتی – مانوی که با خط ساسانیان فراهم می‌کنند، همتاها این واژه‌ها را به صورت *wzrg /wuzurg/*, *dbyr /dibir/*, *xrad /xrad/* ارایه می‌کنند. اما در نوشته‌های پارتی این عصر هنوز هم *dpyr* نوشته می‌شود! این رساکردن^{۱۱۰} بیواک‌ها می‌تواند در زبان پارتی – از آن چنین استنتاج کرده‌اند – تازه زمانی شروع شده باشد که توده اعظم وام‌واژه‌ها در زبان ارمنی معمول شده بودند، یعنی نه پیش از پایان سده اول ب.م.

تغییر دیگر آن دوره شامل^[۶] بازمانده از ایرانی کهن شده است که بیشتر در خوش‌های واجی^{۱۱۱} برای نمونه *-θr-* پیش می‌آید. نه تنها از نوشته‌های جنبی به دست می‌آید که این خوشة واجی هنوز در اوایل دوران اشکانیان موجود بود، بلکه در غیر این صورت، *mtrd /Mihrdāt/* نمی‌باشد عنوان شهرپ *hštrp /xšahrap/* و نام میترادات <*hštrp /xšaθrap/*> *Miθr(a)dāt /Miθr(a)dāt/* با *-ir-* نوشته می‌شد. اما گذاری از *θ* به *h* و به این ترتیب، تغییری از *-θr-* به *-hr-* باید حداقل در آغاز سده اول ق.م صورت گرفته باشد، زیرا اسمی خاصی با اجزای خدایی مهر (**Miθra-* -<*altiran.* *Miθra-δάτης Miθra-βανδάκον*) نه تنها در *Miθr(a)-δάτης Miθr(a)-δάτης* «مهر-دادت، پسر مهر-بندک» سند شماره II اورامان به تاریخ ۲۲/۱ ق.م^{۱۱۲}، بلکه از پیشتر در *Meiθri-δάτης /Miθr-dāt/* سند شماره I^{۱۱۳} اورامان به تاریخ ۸۸/۷ ق.م پیش می‌آید! بنابراین تغییر واج در سده ۲ ق.م حاصل شده بوده است و نام نسا – کهن، *mtrdtkrt(y)* نوشته شده، در آن زمان که سفال‌نوشته‌ها بدان تعلق دارند، به هر حال، مهردادت کرت

108. postvokalische stimmlose Verschlußlaute

110. Sonorisierung

113. (A29, B31).

109. Affrikat

112. (A12, B17).

Mihrdātkirt/ صحبت می شده است. حداقل می توان در این مورد بحث کرد که آیا mtrdt، نام شاه مضمبوط در نویکند خونگ نوروزی حدود ۱۴۰ ق.م هنوز مبتنی بر Miθr(a)dāt صحبت شده است یا ...

وام واژه های پارتی زبان ارمنی با توجه به این تغییراتِ واجی پارتی میانه بسیار مهم از کار در می آیند. در این رابطه باید به خاطر آورده شود که ارمنستان، که در سال ۱۸۹ ق.م خود مختار شده بود، بعداً مدت ها موضوع مورد اختلاف میان امپراتوری روم و پارت بوده است، و اینکه تازه ۶۶ ب.م، آنگاه که شاهزاده اشکانی، تیرداد، برادر کوچک ولخشن اول — که همو را در سال ۵۳ بر تخت ارمنستان گمارده بود — توسط شخص خود قیصر نرون در روم به شاهی ارمنستان برکشیده شد، به تعیین ضابطه نهایی دست یافته اند. ارمنستان از این هنگام تا سال ۴۲۸ ب.م نوعی شاهکنشین زیر دست اشکانیان، که در ارمنی ارشکونی (Aršakowni) نامیده می شوند، به طور پایدار در اختیار پارتیان است. تازه در خلال این دوره و تنها در آن ایام — تا نوکیشی ارمنستان به مسیحیت — شرایط واقعاً بیش از اندازه مناسبی برای تبادل پربار فرهنگی با چنان تأثیر بنا ای وجود داشت، چنان که زیان و مذهب، هنر و فرهنگ ارمنی آنها را همه جا بازتاب می دهد. اما چنان تأثیر همه جانبه ای را، به دقت که نگاه کنیم، هنوز نمی توان برای دوران مقدم بر آن تصور کرد، زیرا سرزمین های مستقیماً همسایه ارمنستان، ماد <اصلی> و آتروپاتنه بودند، نه پارت.

بی شک نفوذ عمیق به واضح ترین وجهی نمایندگی شده در واژگان متاثر از پارتی روابطی بیش از همسایگی محض را پیش بایسته می گذارد؛ وضع را می توان چنین مجسم کرد که نژادگان پارتی که در کل کشور سردمدار بودند، موجب شدند که الگوی آنها را بعداً اشراف محلی ارمنی تقلید کنند، البته پیش از آنکه مردم عادی نیز خود را وقف فرهنگ چیره <برتر> پارتی کنند. پژوهندگان به کرات از نفوذ بیش از حد تمامی مؤلفه های فرانسوی پس از فتح انگلستان به دست نورمان ها به عنوان قرینه نام برده اند و نه تنها به این دلیل که واژگان زبان انگلیسی و ارمنی سهم قابل قیاس زیادی از مؤلفه های بیگانه را در برابر دارند. بلکه اقتباس های عهد اشکانی زبان ارمنی از پارتی به چنان نحوی در این زبان ریشه دوانده اند که بخش اعظمی از واژگان عمده زندگی روزمره را نیز فتح کردند، که نه فقط به صورت اصطلاح های فنی بروز می کنند، بلکه آنها در ساخت جدید واژه ها، در

ترکیب همچو اشتقاء پسوند، درست مانند واژه‌های موروثی <اصیل ارمنی> که در مقابل این تأثیر بیش از اندازه پایداری کردند، زنده و زیبا هستند.

بررسی ویژه‌ای در چارچوب کل مواد این واژگان پارتوی و ارمنی – مورد نیاز است و به این ترتیب در درجه اول به حوزه تحقیق دوم نامبرده در عنوان این مقاله – نام‌ها^(۳۴)، به ویژه اسامی اشخاص می‌پردازم. با استناد به کل اسناد تاریخی زبان ارمنی (تاسال ۱۵۰۰) تخمين زده‌اند^(۱۱۴) که تقریباً یک‌چهارم کل موجودی اسامی شخصی ارمنی از زبان ایرانی سرچشمه می‌گیرد؛ البته این امر مستلزم آن نیست که کل این یک‌چهارم از زبان پارتوی برگرفته شده است، اما بررسی روشمند نام‌شناختی، به ویژه از دیدگاه ایران‌شناختی، تا امروز انجام نشده است^(۳۵). وظایف عمده آنها بی‌پژوهش پارتوی نیز ارتباط دارند، باید نخست آن دسته نام‌هایی از این مجموعه اسامی پالایش شود^(۱۱۵) که به سبب پخش و کاربردشان واقعاً به زبان ارمنی رسیده‌اند و دارندگانشان بنا بر تبار و قوم ارمنی بودند^(۳۶)؛ دوم اینکه لایه‌های مختلف زمانی - مکانی - زبانی تأثیر ایرانی بعداً در داخل این گروه‌ها از یکدیگر جدا شود - اخذ چندباره نام واحدی مشکلات و امکانات مرتبط با آن موجودی اولیه را روشن می‌کند^(۱۱۶) - و در ضمن بعداً به خصوص بر اسامی برگرفته از پارتوی تأکید شود؛ سوم اینکه نوع اسامی قابل تشخیص در ارمنی تمایز شود و با شرایط ایرانی میانه، به ویژه پارتوی مقابله شود^(۳۷).

در این مورد افزایش فوق العاده اسناد مسلم پارتوی از دوران اشکانی^(۳۸) در خلال دهه‌های اخیر از اهمیت خاصی برخوردار است. این امر می‌تواند بی‌تابعی را نیز توضیح دهد که زبان‌شناسان و نام‌پژوهان ایران‌شناس به خصوص در انتظار چاپ کامل سفال‌نوشته‌های نسا به سر می‌برند. نتیجه آنها چنان‌که همه می‌دانند، قطع نظر از جنبه‌های پارین‌نویسه‌ای، در درجه اول در حوزه نام‌شناسی است، و از اسامی بالغ بر ۳۰۰ عدد گواهی شده در آنجا می‌شد بیش از تفاسیر محض ریشه‌شناختی اشکال گواهی شده، نتایج اولیه‌ای را نیز از نظام نام‌شناختی زبان پارتوی عهد اشکانی، بدون رویکردی به اسناد جنبه ارمنی از هر لحظ استنتاج کرد. در هنگام استنتاج‌های نتایج کلی در مورد شرایط تاریخ

114. vgl. Nalbandjan 1971, 4.

115. vgl. Schmitt 1984, 319-321.

116. vgl. Schmitt 1984, 322-324.

فرهنگی، مذهبی، قوم‌نگاری و غیره، و پس زمینه آنها بالآخره باید از اظهارنظرهای کلی نام‌شناختی خودداری شود.

در این مورد علوم هم‌خانواده نمی‌تواند از نام‌شناسی بیش از حد انتظار داشته باشد: برای آنکه بتوان نتایجی از ترکیب قومی جمعیت در هرجای امپراتوری استنتاج کرد، شواهد موجود در دسترس، حتی در مورد نسا، به هیچ‌وجه کفايت نمی‌کند. بنا بر باور من اسامی نظر به شرایط مذهبی نیز – در هر حال منحصرًا اسمی – هیچ اطلاع موثقی را به دست نمی‌دهند. هرچند به کرات تأکید شده که بسیاری از اسامی نسا ای «بسیار تردید شاخصه زرتشتی»^{۱۹۰} دارند، و از این امر بعداً استنتاج شده‌اند که آیین زرتشتی در پارت سده اول ق.م مذهب رسمی بوده است، آنچه که گذشته از این بعداً ادعاهایی حتی در مورد شواهد به دست آمده اوستا و احیاناً «متن اوستای اشکانی» را نیز برانگیخته است. اما از اسامی شخصی، مذهب دارندگان آنها را استنتاج کردن – که من در فرصت پیشینی^{۱۷} در خصوص دوران هخامنشیان توضیح داده‌ام، که با تغییر لازمی^{۱۸} همیشه و در همه‌جا صدق می‌کند –، «تنها در مورد آن نام‌هایی جایز [است] که هرگونه تأثیر «نام‌گذاری پسین» وابسته به سنت در مورðشان می‌تواند ناممکن گرفته شود و بنابراین، کاربرد دست اول قابل اثبات نام‌شناختی، یعنی: خلق نام‌های جدید پیش می‌آید.^{۱۹۱}» این چنین، برای مثال شمار بیشتر اسامی شخصی می‌ترا – دار معلوم از نسا شامل چنان نام‌هایی است که در جاهای دیگر و در زمان گذشته گواهی شده‌اند^{۱۹۰}، که در مورðشان می‌توان همواره روی نام‌گذاری بعدی طبق دارندۀ نام پیشینی در خانواده، تاریخ یا میتوخت‌شناسی حساب کرد و به هیچ‌وجه نمی‌تواند از آنها پرستش – می‌ترا خاص‌پدر و مادر اعطای‌کننده اسامی استنتاج شود.

بررسی اسامی شخصی سفال‌نوشته‌های نسا تاکنون بسیار پیش نرفته است. متون به طور مقدماتی منتشره تا سال ۱۹۶۱ در اثر ژینو^{۱۹۰} ضبط شده‌اند و طبق همه قواعد با پیشنهاد خوانش، یعنی پیشنهاد تعبیری را نیز به همراه دارند. بررسی ویژه‌ای در مورد «پاره‌ای از اسامی نسا» در مقاله مک‌کنزی^{۱۹۱} موجود است که با این وجود خود را به گلچین اسامی معلوم از لحاظ ریشه‌شناختی محدود می‌کند و از نوشه‌های

117. Schmitt 1991a.

118. mutatis mutandis

119. Schmitt 1991a, 127.

120. Gignoux, 1972, 45-68.

121. Mac Kenzie 1986.

نام‌شناختی - ایران‌شناختی تنها به‌طور بسیار دست‌چین استفاده می‌کند. برای آنکه چشم انداز کاملی را در مورد شواهد قابل دسترس به دست آوریم، نه تنها باید همه نام‌های به منزله نام شخصی بررسی شده در اثر ژینو (منبع «G»)، و همه اسامی مورد بحث قرار گرفته مکنتری (منبع «M») از نسایع شود، بلکه باید همه اسامی شخصی موجود در مجلد متن چاپ دیاکونف /لیوشیتس^{۱۲۲} (منبع «CII» با شماره) مورد توجه قرار گیرد. بر اثر استفاده از این اسامی، شواهد در دسترس برای تحلیل نام‌شناختی به‌طور عمده افزایش می‌یابد و تازه مطالعه دقیق مجلد متون آشکار می‌سازد که چقدر شواهد زبانی و نام‌شناختی بیشتری می‌تواند از آنها به دست آورده شود و چقدر فوری ادامه و اتمام این نشر (و تفسیر هنوز کاملاً صورت نگرفته) مورد نیاز است.

تبییت اسامی شخصی پارتی^(۴۱) در کل موجودی و نظام اسامی ایرانی به‌وضوح امکان می‌دهد ارتباط این اسامی با نام‌های سایر گروه‌های کهن ایرانی مستقل از پارتی نشان داده شود^(۴۲). این چنین تالی پارسی باستان، با وجود حجم ناچیز مجموعه اسامی پارسی باستان، در تعدادی نام‌های پارتی اثبات پذیر است، آن هم در 'ršk /Aršak/, prwryt /Fravart/, wyndprnk /Winda-farn-ak/ and wywn /Wiwān/ (ارشک، فرورت^(۴۳)، وندَ فَرنك^(۴۴) و ویوان). موارد مشابهی در مورد اسامی با نظایر گواهی شده در اوستا صدق می‌کند: (آترداد، همای، همایک، فرادَفرن و سپنداتک)، 'trwdt /Ātar-dāt/, hwmy /Hu-māy/ samt hwmyk /Hu-māy-ak/, prdprn /Frāda-farn/ and spndtk /Spand-dāt-ak.

در هنگام مقایسه با شواهد به اصطلاح اسناد جنبی خود را به اسامی که در عهد هخامنشیان گواهی شده‌اند، محدود خواهم کرد. از این امر چنین نتیجه به دست می‌آید که در درجه اول اسناد عیلامی سنگینی بار را بر عهده خواهند داشت؛ تنها آنجاکه اسناد قابل قیاس عیلامی مفقود باشند، به عنوان جایگزین، آرامی، بابلی و یونانی وارد می‌شود (اما با محدودیتی در مورد نویسنده‌گان پیش از عهد اسکندر). همتاهاي عیلامی (و اغلب نیز بیشتری) در موارد زیر مدلل هستند: (آرته دات، آرته پان، آرته پات، آرژک، آسپیچک، بغداد، بغین (-ک)، پختک، دام دات، خشیت (-ک)، کارن، ماه دات، مهربرزن، مهر، فرنخ، فریه پت (-ک)، رامین (-ک)، رشنوداتک و وهمن)

'rt̪t /Arta-dāt/ 'r̪ipt /Arta-pāt/, 'rzk /Arzak/, 'spšk /Asp-ic-ak/, bgdt /Bag-dāt/, bgyn (k) /bag-in(-ak)/, bwhik /Buxt-ak/, dmydī /Daṁ-dat/, h̪syi(k) /X̪set-(ak)/, kryn /kār-in/, mhdt(k) /Māh-dāt(-ak)/, mtrbrzn /Mihr-barzan/, mtry /Mihr/, prn̪hw /Farnaxw/, prypt(k) /Friya-pat(-ak)/, rmyn (k) /Rām-in(-ak)/, r̪snwdtk /Rašnu-dāt-ak/ and whwmny /Wah-man/.

به جای شواهد از نظر نام‌شناختی چنان متنوع عیلامی، اسامی مشابه قابل قیاسی را تنها اسناد هخامنشی-آرامی رسمی (آرتاون، هوم داتک، مهرک، مهرفرن، فرنچ، فرورت پات و رَمن) ارائه می‌دهند

'rt̪wn /Artāwān/, hwmidtk /Hōm-dāt-ak/, mtrk /Mihr-ak/, mtrprn /Mihr-farn/, prnyš /Farn-ic/, prwrypt /fravart-pat^(۴۵) and rmn /Ramn/;

زبان بابلی کمکاش را با فَرَدَات (/prdt /Fra-dāt/) ادا می‌کند. زبان یونانی نیز به منزله دارنده نوشته «از خارج»، گاهی از طریق شواهد مناسبی بدان‌ها اضافه می‌شود (آریه برزن، اسپه دات، مهربوژن و مهرداد)

'ybrzn /Arya-barzan/, 'spdt /Aspa-dāt/, mtrbwzn /Mihr-bōžan/ and mtrdt /Mihr-dāt.

نظام اسامی شخصی ایرانی^(۴۶) که از طریق مرحله میانی هند و ایرانی (یا آریایی) به زبان پایه^(۴۷) هند و اروپایی برمی‌گردد، نه تنها در عهد ایران باستان محفوظ مانده است، بلکه با وجود تغییرات شدید تاریخ آوایی هنوز در زبان‌های ایرانی میانه نیز به وضوح قابل تشخیص است. رده‌بندی که بنابر صرف صوری انواع اسامی مختلفشان – در ضمن من از نمای تقسیم‌بندی ارائه شده اشمیت^(۱۲۳) پیروی می‌کنم – در زیر توسط جانشینان گواهی شده پارتی (در سفال‌نوشته‌های نسا) به ترتیب مستند می‌شوند^(۴۸):

(الف) <اسامی کامل یک ستاکی> نام‌هایی پدید آمده از کوتاه‌سازی اشکال دو ستاکی نیستند؛ موضوع از نظر محتوا اغلب بر سر نام خودمانی^(۱۲۴) یا نامواره^(۱۲۵)، اما گذشته از این، بر سر نام‌هایی با مضمون مثبت یا (از قبیل موارد ساخته‌ای پدر-نامی^(۱۲۶) یا قوم-نامی^(۱۲۷) ختنی است:

۱. *bag^{prbhtk} (G. 60b) /Fra-baxt-ak/, در واقع «تقسیم شده» وجه وصفی از ریشه

ایرانی با پیشوند **fra-* است؛

123. Schmitt 1995a, 618 § 3.2.

125. Spitzname

126. patronymisch

124. Spottname

127. ethnonymisch

۱. گواهی شده در *prdt* (M. 112) /*Fra-dāt/ < *iran. *Fradāta-* بابلی و *Ip-ra-da-a-ta/iū* یونانی)، اما بی‌آنکه بتوان البته تفسیری به منزله نام کوتاه معمولی (بنا بر (ث)), کوتاه‌شده‌ای از نام‌هایی مانند **Miθra-fradāta-*, *Vāta-fradāta-*, ایرانی را کنار گذاشت؛*

۲. توسط مک‌کنزی به حق از *prdt* (بالاتر شماره ۲) /*Fra-hāt(-ak)*/ متمایز می‌شود و از *Frahāta-* ایرانی (در یونانی *Φράτης*)، «دست‌یافته، به دست آورده (همچنین: مستحق؟)» مشتق می‌داند، وجه وصفی از ریشه ایرانی **han* = *san* و دایی؛

۳. *Farnah-vant* (G.60b) /*Farnaxw/ < *iran. *Farnah-vā**

۴. «آراسته به فرنه» (گواهی شده در *Par-nu-ma* عیلامی و *Φαρνακῆς* یونانی)، بسط -k- بدان تعلق دارد که ستاک- *vant*- را به وضوح می‌نمایاند، /*Farnaxwandak* (M.113) /*prnhwntk* (M.113) می‌تواند به جای *†pryhwn̥tka* خوانده شود؛

۵. از سوی مک‌کنزی (M.113) به طور سؤالی مطرح می‌شود؛ اگر این خوانش بتواند پذیرفته شود، *skn* /*Sakān/ ایرانی (گواهی شده در *Saka-ka-na* عیلامی) از *Saka-* (ت) > *اسامی کامل دو ستاکی* >, همکرد^{۱۲۸} های نوع پیش‌آمده در واژگان اسم عام نیز هستند؛ آنها معمولاً برداشت‌های ایده‌آل اخلاقی (نام‌هنده) را بیان می‌کنند، که برای دارنده بعدی نام > آرزومندش < هستند. در هر حال، همکردهای ملکی^{۱۲۹} (طبق (ب)), همکردهای معین^{۱۳۰} (طبق (پ)) و همکردهای حالت فعلی^{۱۳۱} (طبق (ت)) هنوز در زبان پارسی ادامه می‌یابند. شواهدی در این مورد عبارتند از:*

(ب) همکرد ملکی

۱. «دارنده حمایت رَت» (چنان‌که *rtpn* (M.106) /*Arta-pān/ < *iran. *Rta-pāna-* توسط عیلامی، *Ir-da-ba-na* یونانی و *Artabāna-* لیدیایی پیش‌بایسته گذاشته می‌شود^{۱۴۹}؛)*

۲. «دارنده فرمانروایی بر آریاییان/ ایرانیان»؛

۳. /gar-/، ظاهراً پیش از *pm* (G.51a) */Gar-farn/* در بردارنده ستاک «کوه» است؛ در ضمن به خصوص از شرایط این گمان به دست می‌آید که **gari-* «کوه» ایرانی در زبان‌های ایرانی غربی توسط *kaufe-** (پارسی میانه، *kōf* پارتی) ایرانی واپس زده شده است که شاید خاطره‌ای میتوخت شناختی در پس این اسم به معنای «دارنده فرنه از کوه» قرار دارد^(۵۰)؛

۴. */Hu-man/* or */Hō-man/* < *altiran.* **Hu-manah-* (M.110) اوستایی) «با فکر خوب» یا *Hau-manah-**، که آوای آغازینش درست همانند *Haosrauuah-* اوستایی می‌تواند به جای **Ha-sravah-** «با آوازه نیک» قابل توضیح باشد؛ از آنجا که شیوه نگارش پارتی در این مورد واضح نیست و هر دو پیش‌نمونه مفروض غیرمستقیم قابل اثبات هستند (–*U-man-na* **Hau-manah-*) توسط *U-* عیلامی)، چنین صلاح دانسته‌اند (همچون مکنزی) که آن را معوق بگذارند؛

۵. */Hu-māy/* and *hwmyk* (ebd.) */Hu-māy-ak/*، (این یکی در سفال‌بشتۀ شمارۀ ۲ قومی نیز مدلل است) دقیقاً با *Hu-māiā-*، مؤنث، یا به عبارت دیگر، *Hu-maiia-ka* «با هنر، دارنده توانایی نیکو» اوستایی مطابقت می‌کند؛ اما نام به طور فراوانی در روایات جنبی نیز مدلل است، که توسط بسط *-k-* پارتی در *Hmayeak* ارمنی (به منزله نام ارمنیان) بازتاب یافته است؛

۶. */Mihr-bōg/* *mtrbwg* که در سند شمارۀ 6 اورامان، نام **Miθra-bauga* «دارنده کمک/ شادمانی از میترا» ایرانی کهن را ادامه می‌دهد که به وسیله صورت یونانی نوشته هلنیستی متأخری از منطقه مرزی لیدی - فریقی *Miθρα-βωγης/-oς* پیش‌بایسته گذاشته می‌شود^(۵۱) و موجودی «اسامی شخصی میترا - دار» را تکمیل می‌کند؛ *mtrprn* (G.58b) */Mihr-farn/* < *iran* **Miθra-farnah-*. ۷. *Mtrpm* آرامی و *Miτραφέρνης* یونانی که البته در نزد نیکولاس دمشقی برای شخصی غیرتاریخی)؛

۸. */Nanē-farn-ak/* (CII 742, 4)، *nnypr(nk)*، «با فرنۀ نانائیا» عیناً همانند اسامی فراوان - نانا^(۵۲) سعدی نوساخت جدیدی با این نام است که می‌تواند بع بنوی آناییتا شناسایی شده (اوستایی) درک شود؛ در این مورد باید توجه کرد که پرستشگاه نانا *nnystnkn* در نسا به تأکید گواهی شده است^(۱۳۲)؛ */Nanēstānakān/*

. ۹. /Pari-farn (G.60b)، به نظرم می‌آید باید بیشتر (از «Frafarn»؛ چنین ژینو) تا **Pari-farnah-* < «دارنده فرنه در همه‌جا» تعییر شود، در واقع مورد مشابهی برای اوستایی (با-*abi*- ایرانی به جای *pari*- به منزله جزء نخست) است؛ **Aβi-x-varnah-* /Šīr-nām را لیوشیتس/ نیکیتین^{۱۳۳} در کال جنگال II به عنوان شیرنام «دارنده نام زیبا»، با *šir* < ایران خاوری^{۱۳۴} درک می‌کنند!

. ۱۱. **Tira- or tyrybm* (M. 114)/ *Tir-bām/ or/ Tiri-bām/ (so M.) < **Tiriya-bāma-*) «با درخشش تیر» ایرانی کهن را ادامه می‌دهد و (در اینجا به دلیل املای تاریخی همه‌چیز مکتوم می‌ماند) از بحبوحه مشکل صورت‌های ایرانی کهن به این خدا-نام می‌انجامد^{۱۳۵}، که به طور مبرم به یک پرسی دقیق و بسیار سنجیده نیاز دارد؛*

. ۱۲. *whwmny* and *whwmnk* (G. 66a) /Wah-man(-ak)^(۵۳) <iran. **Vahu-manah-* (گواهی شده در *U-hu-ma-na-*^{۱۳۶} عیلامی، *Ma-u-man-na-*^{۱۳۷} بابلی، *Ωμανης*، *Ωνιμανης*، 'يونانی) گذشته از این با بسط *k-*؛

. ۱۳. /Wirām-ak/ (M.115) <iran. **Vira-ama-* «با قدرت (تهاجم) یک مرد» ایرانی تفسیر شود، که اصولاً واریاسیونی از نخست است؛ برداشت مطرح شده به منزله بدیلی^(۵۴) توسط مک‌کنزی به عنوان اسم خودمانی^{۱۳۸} دوستاکی (*Vira-m-aka-*)^(۵۵) البته به طور نظری ممکن است.

(پ) همکرد معین

. ۱. (‘hw)rmzdt برای (‘hw)mzddt^(۵۶) /Ahurmazda-dāt/ (CII 306,3) «اعطایی/ آفریده اهور مزدا»، قابل مقایسه با *mazda-δāta-* و *ahura-δāta-* اوستایی است، که در کنار اینها اما چنان‌که کلنس^{۱۳۹} به تأکید خاطرنشان ساخته است، یک فرم سه‌حلقه‌ای **ahura-mazda-dāta-* وجود ندارد؛ منظور آن است که این اسم که بعداً نیز در پارسی میانه (‘wermztlδ’t, ‘xwermztl’t) گواهی شده است، که تازه با

133. Livshits/ Nikitin 1991, 117.

135. نک به ث. ۱۲ در زیر.

134. نک به ث. ۱۱ در زیر.

136. kosename

137. Kellens 1974, 145 Anm. 27.

گذشت زمان به اسمی موجود نمونه، خدانا + دات اضافه بر آن ساخته شده است (شاید مطابق نام روزهای ذری بربط)؛

۲. **Rta-dāta-* /Arta-dāt(-ak)/ < *iran.* **Rta-dāta-*

[رتدادت] (چنان که در عیلامی و *Ir-da-da-ad-da* آرامی گواهی شده است)؛

۳. **Rta-pātā-* /Arta-pāt/، در ظرف نوشته شماره ۶ مرو به حق توسط لیبوشیتس^{۱۳۸} ناشی از

*«حمایت شده توسط رَ» ایرانی دانسته شده است، که گذشته از این، در

Ar-ta-pa-li بابلی و *Αρταπάτης* یونانی و غیره موجود است؛

۴. **Aspa-dāta-* /Aspa-dāt/ < *iran.* *Aspa-dāt*، اگرچه با *Ασπαδάτης*

کتریاس، یعنی **Aspa-dāta-* ایرانی کهن، مطابقت می‌کند، اما ناشی از ترکیب مکانیکی دو

جزء اسم مرسوم است، زیرا تعبیر به طور سؤالی پیشنهادی یوستی^{۱۴۰} به منزله «آفریده

شده برای اسب‌ها» – یعنی منظور، «سوارکار مادرزاد»! است – اما بسیار تصنیعی است؛

۵. **Atar-dāt* /Atar-dāt/ (M.107) *Ātar-dāt*، «اعطا‌یی از سوی (ایزد) آتش [آذرداد]» – همچنین

نام روز ماه تقویم زرتشتی –، صرف‌نظر از تمام شواهد روایات جنبی، به منزله *Ātaradāta-*

اوستایی نیز اثبات‌پذیر است؛

۶. **Baga-dāta-* /Bag-dāt/ < *iran.* *Baga-dāta-* (M.108) *bgdt*^(۵۶) «اعطا‌یی از سوی خدایان [بغداد]»،

چنان‌که در روایات جنبی از همه بیشتر توسط *Ba-ka-da-(ud/ad-)da* عیلامی،

Ba-ga-da-a-tú بابلی، و آرامی *Bgdt* بازتاب می‌یابد؛

۷. *Dhypt* /Deh-bed/ در کال جنگال^{۱۴۱} III، *Dahyu-pati-* ایرانی را ادامه می‌دهد، که به

منزله اسم شخصی در *Δαιπάτης* یونانی^{۱۴۲} و به صورت عنوان («سرور سرزمین») در

da-(a-)ú-bat-ti-iš عیلامی و غیره پیش می‌آید؛

۸. **Dāmi-dāta-* /Dām-dāt/ < *iran.* *Dāmi-dāta-* (M.109) *dmydt*، «اعطا‌یی از سوی آفریننده»

همانند اسم عام *dāmi.dāta* اوستایی) با *Da-mi-da-ad-da* عیلامی و آرامی *Dmydt* بازتاب

می‌یابد؛

138. Livšic 1984, 29a.

139. vgl. Livšic 1984, 40ab.

140. Justi 1895, 491.

141. vgl. Livshits/ Nikitin 1991, 118.

142. vgl. Schmitt 1975, 16f.; Huyse 1990, 40.

روز ماه را پیش رو داریم – هرچند بنا بر آگاهی من هیچ نظری گواهی شده‌ای ندارد، از این رو جای هیچ تردیدی نیست که *Dēn-pat* «دین بُد» به منزله گزینه نمی‌تواند به صورت جدی مطرح باشد؛^۹

۱۰. *(h)wm(dt?)* (M.110) /Hōm-dāt-ak/ < iran. *Hauma-dāta-

(خدا) هنومه، اگرچه خوانش آن مطمئن نمی‌باشد، اما از نظر نام‌شناختی می‌توان به طور قانع‌کننده‌ای به (')*Hwmdl*(^{۱۰}) آرامی و *Um-ma-da-a-tú* بابلی ربط داد و افزون بر این با *xwmδ't* سعدی قابل مقایسه است؛

۱۱. *Kwp(y)zt* (M.111) /Kōf-zāt/^(۱۱) با شکل *Kwphaσāτης* مندرج در یکی از کتیبه‌های

بیستون مطابقت می‌کند و می‌تواند به منزله-**Kaufa-zāta*- «کوهزاد» ایرانی تعبیر شود (نک به بیوست ۲، به ویژه درباره مسئله هویت‌شناسی)؛

۱۲. *Mhdt(k)* (M.111) /Māh-dāt (-ak)/ < iran. *Māhi-dāta- آیزد) ماه (چنان‌که در *Ma-a-da-da* عیلامی، *Mhdt* آرامی و *Maιδάτης* یونانی گواهی شده است)؛

۱۳. *Miθpradātης* (G.58a) /Mihr-dāt/ < iran. *Miθra-dāta-

یونانی و غیره) یکی از اسامی شخصی بیشتر از همه گواهی شده ایرانی کهن و تا دور دست‌ها پخش شده است؛

۱۴. *mtrprdt(k)* (G.58b) /Mihr-fradāt (-ak)/ آفریده / حمایت‌شده توسط میترا،

ساختی همچون **Vāta-fradāta* «پدیدآمده از (خدا) باد» ایرانی است که با بازتاب انواع مختلفی می‌تواند تقویت شود^(۱۲)؛

۱۵. *prydypt* “*Friyadāt-pāt*” (G. 61a) /prwrypt/ تصحیحی برای (CII 777, 6; 799, 6)

صورتی که چنان نظرگیر است – که ترجمه می‌تواند تنها مبنی بر «حمایت‌شده توسط فریدات» باشد – و به اندازه‌ای با چارچوب معمول انسان نام‌شناختی ایرانی ناهمساز است که تصحیح در اینجا پیشنهاد شده^(۱۳) که تنها روی عوضی گرفتن پیش پافتداده *d/r* و *y/w* در الفبای آرامی حساب می‌کند، اجتناب ناپذیر به نظر می‌آید، به خصوص اینکه درست برای این *prwrypt* / *Fravart-pāt/ < altiran. *Fravarti-pāti* «حمایت‌شده از سوی فروردین»، که

همتای دقیقی برایش در *prwrtpt* آرامی پاپرسی از برلین از حدود ۴۰۰ ق.م^(۱۰) یافت می‌شود.

۱۶. *Pir-ri-ya-ba-ti-iš* (M.113) /Friya-pat(-ak)/ < iran. **Friya-pati-*- خوبیان^(۱۱) که به دلیل پایانه مختومش به iš-ti- توسط عیلامی به روشنی *priyāpati-* تأیید می‌شود و با *Rašnu-dāt-ak* (G.63a) /Rašn-dāt-ak/ < iran. **Rašnu-dāta-*- در

۱۷. *spdsrk* را در CII 823a, 4 (“*Spādsarak*”) البته به عنوان /Spād-sār-ak/ به خوبی می‌توان از **Spāda-sarah-* (Nom. Sing. *[°]*rā*) یا (*Spāda-sāra-*) «سراپاه» ایرانی مشتق کرد، هرچند نباید نادیده گرفته شود که *sāra-* و *sarah-* در اسمی شخصی بسیار نادر پیش می‌آیند؛ در مورد حاضر می‌تواند گزینش این واژه از این رو توجیه شود که واریاسیون یا تمیز عامدانه‌ای از عنوان **spāda-pati-* (سپاه بد) می‌باشد به دست آید؛

۱۸. *spndtk* (G.63b) /Spand-dāt-ak/، با همگون‌سازی^(۱۴) و آسان‌سازی اعمال شده (همچون در *'spndt* سعدی و غیره^(۱۵)) از **Spanta-dāta-* «آفریده شده از سوی نامیرایان (یعنی، روان [= *spənta-mai'niū-*] اوستایی)، اعطایی از سوی نامیرایان [= *aməša-spənta-*] اوستایی]]» ایرانی که در *Spəntōdāta-* اوستایی درست مانند روایات جنبی (آرامی، Σφενδαδάτης یونانی) موجود است.

۱۹. *srwšdt* (G.63b) /Srōš-dāt/ (mit *srwšdtk* /Srōš-dāt-ak/) in CII 661,5 <iran. ۲۰ **Srauša-dāta* «اعطایی از سوی (خدا) سروش»؛ در این مورد نیز به موجب نبود شواهد ایرانی کهن، می‌توان به کاربرد انسان نام‌شناختی خدا-نام‌ها که با شواهد متعددی در پارتی و پارسی میانه کنار هم قرار دارند، به اسمی تقویم (نام روز ماه (Srōš) گمان برد^(۶۲)؛

۲۱. *ssnbḥit* /Sāsān-baxt/، در نوشته شماره ۳ مرو^(۱۶)، «بخشنده توسط ساسان»، دارای خدا-نام **Sāsān* (پارتی) است و امکانی را برای نام *bḥtssn*^(۱۷) مدلل در نسا فراهم

144. Assimilation

145. Sams-Williams 1992, 43.

146. Livšic 1984, 26b.

۱۴۷. نک به ح. ۱۲ در زیر.

می‌آورد^{۱۴۸} که به منزله نمونه وارونه‌سازی صورت ^{۱۴۹} $\Delta\omega\rho\circ-\theta\epsilono\varsigma$ Θεο-δώρου «(پسر) تودوروس» قابل درک است؛

۲۲. /*ssnbwht* (M.114) «رسنگار شده از سوی ساسان»، با نمونه تازه در

دوره ایرانی میانه مرسومی مطابقت می‌کند؛

۲۳. (M.114)؛ افزون بر این، مهر شماره ۲۹ نسا^{۱۵۰} /*Sāsān-dāt*/ «آفریده شده/

اعطایی از سوی ساسان [ساسان داد]» همچنین دارای این خدا نام خاص اشکانی - پارتی است^{۱۵۱}

۲۴. /*Taxm-dāt*/ (CII 54,7 usw.)، «آفریده/اعطایی توسط دلیران» که می‌تواند با اسمی شخصی مختلف دیگری ترکیب شود که دارای جزء **taxma-* «دلیر» ایرانی کهن است، در حالی که نامعلوم می‌ماند، چه کسی را صفت مرسومش مشخص می‌کند؛ از همه بدان نزدیکتر، اسم جدید پارسی میانه *t̥hmk'd't* /*Tahmag-dād*/ است^{۱۵۲}؛

۲۵. **Tira-bzw.* **Tirī-dāt(-ak)*/ (M.114) /*Tirr-dāt(k)*^(۱۵۳)، صورت ایرانی کهن اعطایی از سوی تیر^{۱۵۳} را ادامه می‌دهد که اسم بسیار گواهی شده‌ای در روایات جنی عیلامی، *Ti-ri-da-(a-)ta/ú* بابلی، *Trdt* آرامی و *Tiριδάτης* (یونانی) است؛

۲۶. **Vṛθragna-pāta*/ (G.66b) /*Warhragn-pāt*/، به روشنی می‌تواند «حافظت شده از سوی ورثغن» ایرانی کهن تعبیر شود؛ واریانت یگانه «[w]ntr[gn]b[t]» در نزد دیاکونف/لیوشیتس^{۱۵۴} به دلیل املای غیر - تاریخی با-*b*- تردید زیادی را بر می‌انگیزد، از این رو، باید در انتظار بازآزمونی و چاپ نهایی^{۱۵۵} بود.

(ت) همکرد حالت فعلی (با جزء اول یا دوم فعلی؛ چنین تنظیم می‌شوند)

۱. /*Arya-barzan*/ < iran. **Arya-brz-ana-* ایرانیان» (گواهی شده توسط *Αριοβρξάρμης*، یونانی، از گزنهون به بعد)؛

۲. /*Arya-bōžan*/ < iran. **Arya-bauj-ana-* «فرح بخشندۀ آریاییان/

.۱۴۸. نک به ح.

149. Inversionsform

150. Nikitin 1993/94, 73.

.۱۵۱. نک به ث. ۱۰ در زیر.

152. Gignoux 1986, 165 Nr. 885.

.۱۵۳. در مورد شکل آن نک به ب. ۱۱.

154. D'jakonov/ Livšic 1960, 98 Nr. 867.

ایرانیان» با یک نمونه مرسوم پارتی، همچنان که از شواهد زیر (شماره ۳، ۵-۹) روشن می‌شود، مطابقت می‌کند؛

**Māhi-bauj-ana*^(۱۶) در CII 207,5 *mhbwzn* /Māh-bōžan/ ۳. غیره ادامه دهنده- «فرح بخشنده (خداد) ماه» ایرانی است (گواهی شده توسط *Mhybwzn* آرامی و *Maipovčávñs* یونانی)؛

۴. *mtrbrzn* (M.111)/ Mihr-barzan/ iran. < **Miθra-bṛz-ana-* گر داند» (مدلول در *Miθra-par-za-na* عیلامی، *Miθpoθapčávñs* یونانی)؛

۵. *mtrbwzn*^(۱۷) (G.58a) /Mihr-bōžan/ **Miθra-bauj-ana-* «فرح بخشنده میترا» ایرانی است که توسط *Miθpoθovčávñs* یونانی فرض نهاده می‌شود؛

۶. *rš(nwbwzn)* /Rašnu-bōžn/ توسط ناشران برای CII 168,5 به منزله گزینه‌ای جز این^{۱۵۵} برای «*rš(nwmtr?)*» (چنین در متن) گواهی شده، مطرح می‌شود، زیرا «(۳)؟(۴)» حرف آخر واضح نیستند^(۱۵۶)؛

۷. *wħibwzn(k)* (G.66a sub *wħ-* and *wh-*) ^(۱۸) /Wahišt-bōžan (-ak)/ < iran. «فرح بخشنده و رشغن»، هرچند با هیچ شاهدی تضمین نمی‌شود، اما حتی بیش از یک بار زایایی خدا نام *wrtgn** را در انسان نام‌شناسی پارتی مدلول می‌کند؛

۹. *wybwzn(k)* (G.66b)، رانمی توان در پیروی از زینو «*Vibōzan*» تعییر کرد، زیرا جزء دوم مطرح شده یک جزء نخست خدا نامی را ایجاب می‌کند؛ /*Wāy-bōžn*/ (که جز این هم در CII 304,4 وجود دارد)، ادامه دهنده- *Vāyu-bauj-ana*- «فرح بخشنده وايو (خدای باد)» ایرانی است؛

۱۰. *prdpr[n]* / Frāda-farn/ «حمایت‌کننده فرنه» (غیرمستقیم مدلول است) ایرانی کهن است و در اوستایی همتای دقیقش را دارد و به این ترتیب، به طور مستقیم نیز گواهی شده است؛

۱۵۵. نک به ج. ۴ در زیر.

۱۱. مدارکی درباره زبان و نام‌های پارتوی از عهد اشکانیان [۲۵۵
 *Frāda-ramna /Frāda-ramn/ < *Frāda-ramna- (G.60: "")
 و باید -frāda- «حمایت‌کننده» (نک به شماره ۱۰) را با -ramna- «آرامش، صلح» (موجود در /Ariyāramna /a-r-i-y-a-r-m-n/ پارسی باستان) به هم وصل کند، بنابراین، می‌تواند تقریباً «حمایت‌کننده آرامش /صلح» را مد نظر داشته باشد؛

۱۲. در /Winda-farn-ak/، بسط -k- با wyndprn /wyndprnk (M.114) پارتوی است (که بعداً در کتبیه سه زبانه شاپور اول گواهی می‌شود)، که دست آور ندۀ فرنۀ ایرانی کهن را ادامه می‌دهد^(۶۹) (در vi-i-d-f-r-n-a پارسی باستان و شواهد روایات جنبی مدلل است).

۱۳. **(ث) <اسامی کوتاه> با کوتنه‌سازی (معمولًاً محدود به یکی از دو جزء اسم) اسامی کامل دوستاکی (نمونه‌های (ب) - (ت)) پدید آمده‌اند، بی‌آنکه در مغلایرت با <اسامی خودمانی> مورد بحث در (ج)، پسوند جدیدی اضافه شده باشد:**

*Arya-, *Māhi-, کـــه در bwzn(y) /Bōžn/ < iran. *Bauj-ana-. ۱
 *Miθra-baujan- و غیره به منزله جزء دوم پیش می‌آید (نک به ت، ۲، ۳، ۵)؛ بازتاب این اسم کوتاه می‌تواند در صیغه Bw̥çāvñ_۲ پاپیروس دورنی^(۷۰) نیز از سده ۳ ب.م مشاهده شود؛^(۷۱)

۲. **hwmy /Hōm/** (M.110) چنانچه خوانش درست باشد، ادامه دهنده /Hōm/ پارسی میانه، *Hauma- ایرانی کهن، اسم کوتاهی از اسم کاملی همچون /Hōm-dāt/ (نک به ۱۰) یا گذشته از این، اسامی خودمانی همچون *Hauma-ka- ایرانی (گواهی شده در U-ma-ak/ik-ka عیلامی) و دایی است؛

۳. **šyty /Šēdag/** و šytky /Šēd/، همچون /Xšēt(-ak)/، (پارسی میانه) به ایرانی کهن (مدلل در Še-ut-tuk-ka bzw. Še-ud-da bzw. Šā-a-da-) ایرانی *Xšaita(ka)- بر می‌گردد - من یک بار دیگر به تأکید به مطلب عنوان شده در پی نوشت ۴۴ ارجاع می‌دهم - که مستقیماً به همکرد قابل اثباتی همچو- *Xšaitafarnah- یا -Xšaitāspa- تعلق دارد؛

mtry (G.58b; Siegel Nisā 15 and 27: mtr, vgl. Nikitin 1993/94, 73) /Mihr/ < iran. ۴

158. duren

159. Huyse 1988, 21.

*، اسم کوتاهی که از طریق *Mi-ut-ra-iš* عیلامی، *Mit-ra-a* بابلی و *Miθρης*-*ης* یونانی فرض نهاده می‌شود.

۵. (M.112: “Frāt?”) *prt*, به نظر بیشتر از همه به منزله /Frat/, آن هم اسم کوتاهی از همکرد نامی همچون **Frata-farnah*- ایرانی (گواهی شده در *Pr̥prn* آرامی و *Φραταφέρωνης* یونانی) یا **Frata-gaunā* *Φραταγούνη* (قابل توضیح است (با- **frata-*، شاید تقریباً به معنای «عالی، تحسین برانگیز»)، که در کنارش اسم خودمانی **Frata-ka*- قرار دارد که توسط *Pir-ra-ud-da-ik-ka* عیلامی بازتاب یافته است^(۷۰)؛

۶. *CII prwry /Fravart/* در ۱۷۰,۵ *prwry* /*Friyadātij*/ «*prydy*» به راستی این دیگر چیست؟^(۷۱) خوانده شده (و همچنین به جای *prydt(k)/ prydt(y)*) در ۲۵۶,۵ *CII* (= *Φραόρης*)، در مطابقت دقیقی با اسم مادی *Ramna*- /*Fravarti-*/ (با- *r*- *v*- *r*- *t*- *i*-) اسماً پارسی باستان، اسم کوتاهی برای همکردی همچو- **Fravarti-pāta* است (نک به پ ۱۵)؛

۷. (M.113: *rmn/Ramn/*) تداوم گر- **Ramna*- ایرانی (مدل در *mn* آرامی) است، اسم کوتاه مبتنی بر نام‌های دو جزئی همچون /*Ariyāramna*- *a-r-i-y-a-r-m-n*/ پارسی باستان است؛

۸. *ršnw* (G.63a) /*Rašn/*، کوتاه شده همکرد خدا نام- *Rašnu*- (اوستایی) به منزله جزء نخست است^(۷۲)؛

۹. *srwšk* (G.63b) /*Srōš-ak/* (اوستایی) مبتنی بر *Sraoša*-^(۷۳) پیروی می‌کند؛

۱۰. (M.114: *ssn(ssn-k)*) همچنین در مهر ۱۶ نسا^(۷۴) /*Sāsān(-k)*/ مبتنی بر همکردی با خدا نام- **Sāsāna*- است که لیویشتس^(۷۵) به منزله پایه بنیادین به اثبات رسانده است و ریشه‌شناختی آن ناروشن است^(۷۶)؛ البته اشتقاد قدیمی (هرتسلد) -ه- از -ه- پارسی باستان و آن هم از -θr- ایرانی (یعنی < ***Sasθr-*- *Sāsθr-*-*) باید بنا بر دلایل گویش شناختی به طور قطع کنار گذاشته شود، زیرا اینک توسط شواهد وافر نام‌شناختی از نسا به طور مطلق مشخص است که این اسم، اشکانی- پارتی است؛

۱۶۱. نک به پ ۲۰.

۱۶۰. نک به پ ۱۷.

162. Nikitin 1993/94, 73.

163. Livshits 1977, 174-178.

164. nach M. noch Perihanjan 1993, 73-75.

۱۱. **Srīra(ka)-* به *šyr(k)* (G.65b) /*Šir(-ak)*/ ایرانی کهن بر می‌گردد و به اسمی کامل دوستاکی همچون *Srīraoxšan-* «بانرگاوهای زیبا»، *Srīrauuāŋhu-* «باملاک /زمین‌های زیبا» اوستایی، یا *Sir-nām/* *šyrm-* پارتی^{۱۶۵}، یا به عبارت بهتر، اسم خودمانی **Srīraka-*^{*} که در *Ši-ra-ak-ka* عیلامی و *Σιράκης* یونانی موجود است، تعلق دارد؛ در ضمن *-d-* پارتی از **sr-* ایرانی^{۱۶۶} از زمان هنینگ^{۱۶۷} به منزله ویژگی زبانی ایرانی شرقی^(۷۳) تلقی می‌شود و صفت **srīra-*^{*} به منزله واژه بیگانه‌ای برای پارتی و همچنین پارسی باستان و میانه (صرف نظر از اسمی اشخاص) محسوب می‌شود؛

۱۲. /*Tīry*, اسم کوتاهی^(۷۴) از همکردهایی *Tīrī-* نام‌ها است و بیشتر <*Tīrō*- altiranisch. *Tīra-* اوستایی، و هم *Tīriya-* *Tīri-ya* /*Tīrī-* < altiranisch. **Tīriya-* *nakaθβa-* آرامی) پیش می‌آید؛ اما در مورد اسمی شخصی با این خدانا نماینک می‌توان به ویژه با بررسی مشروحی در نزد پانیانو^{۱۶۸} مقایسه کرد؛

۱۳. /*wrtrgn(k)* (G.66b) *Warhragn(-ak)*/، به علاوه مهر ۵۱ نسا «wrtr[gn]»^(۱۶۹)، اسم کوتاهی برای همکردهایی با اسم خدای پیروزی و رثگن ایرانی^{۱۷۰} = ورثغن اوستایی. (ج) <اسمی خودمانی>^{۱۷۱}، بدین وسیله از <اسمی کوتاه> (مطابق ث) متفاوت هستند که پسوندی خودمانی را نشان می‌دهند، به ویژه در پارتی عبارت از *-in*-، *-ic* and *-ik* and *-en*-، *-ak*- هستند (که مطابق همین ترتیب تنظیم می‌شوند)؛

۱. /*hwr̥mzdk* /Ahurmazd-ak/ در CII 600,3 بسط (چنان‌که شامل همه اشکال مختوم به *-ak/-ak*/ می‌شود، الزاماً اسمی خودمانی نیست) اسم کوتاه (o.ä.) /Ahurmazd/^{*} است چنان‌که در آپامادنی^{۱۷۲} یونانی وجود دارد؛ ۲. *Rša-ka-* از *ršk* (M.106) /*Arš-ak*/، ایرانی، چنان‌که در *a-r-š-k-* پارسی باستان گواهی می‌شود؛

۱۶۵. نک به ب ۱۰

166. parthisch. Š- < iran. **sr-*

167. Henning 1958, 93 Anm. 4.

168. Panaino 1995, 61f.

169. Nikitin 1993/94, 74.

170. iran. **Vṛθragna-* = avest. *Vərθrayna-*

171. Kosenamen (Hypokoristika)

172. Awromān II, A12, B16.

۳. *Har-za-ak/ik-ka-* (M.107) /*Arž-ak/* از **Arja-ka-*^(۷۵) ایرانی، چنان‌که در

عیلامی نیز حدس زده می‌شود؛

۴. */Buxtag/bw̥htky* (M.108) /*Buxt-ak/*، (نه مطابق «*Bōxtak*» مک‌کنزی) همچون

پارسی میانه، ادامه‌دهنده **Buxta-ka-*^(۷۶) ایرانی کهن (گواهی شده در *Pu-uk-tuk-ka* عیلامی) است؛

۵. *mtrk* (G.58b) /*Mihr-ak/* < *iran. *Miθra-ka-* (پیش‌شرط گذاشته شده با

آشوری نو، *Mtrk* آرامی و *Μιθράκης* یونانی)^(۷۷) است

۶. *Frāda-farnah-* (M.112) /*Frād-ak/*^(۷۸) دار، همچون

است؛

۷. در CII 228,5 *stwrk* و غیره به خوبی می‌تواند به *منزله/Stūr-ak/* در کنار اسمی با

اجزای **stūra-* (= ved. *sthūrā-*) «نیرومند» ایرانی قرار گیرد (چنان‌که در *Pātri-śtūra-*

دور نیرومند» اوستایی گواهی شده)، و معادل دقیقی را در *Στυράκος* یونانی در نبیشه‌ای از

گورگیپیا (Gorgippia) (دارد؛

۸. *Miθr-aina*-^(۷۹) /*Mihr-ēn(-ak/)* ایرانی کهن را که به

هر حال، توسط *Mi-it-ra-en* بابلی و واریانت‌های دیگری تأیید می‌شود، ادامه می‌دهد^(۷۴)،

گذشته از این، اسم خودمانی **Miθr-inā-*^(۷۸) ایرانی نیز به طور حتم محرز است^(۷۵)؛

۹. *Arw-īc/* (CII 234,8) /*Arw-īc/* که (ناشر با علامت «؟» مشخص کرده) بدون چون و چرا

به *منزله اسم خودمانی از **arva-**

«شجاع، ژند» ایرانی قابل تعبیر است که برای نمونه در

اوستایی از لحاظ نام‌شناختی مورد استفاده قرار گرفته است؛ یک مشابه دقیق

**Arv-īca-* ایرانی کهن می‌تواند در *Har-me-za* عیلامی بازتاب یافته باشد که البته

برداشت‌های مختلفی را امکان می‌دهد؛

۱۰. *Aš-be-iz-za* (M.107) /*Asp-īc-ak/*، صرف نظر از بسط *-k*، می‌تواند به *Aš-be-iz-za* عیلامی

و **Aσπίσας* یونانی ربط داده شود که **Asp-īca-* ایرانی، اسم خودمانی را برای اسامی

دار (اسب-دار) بسیاری پیش‌بایسته می‌گذارد؛ به نظرم این یکی در نوشته نویافته

۱۷۳. نک به ت ۱۰.

پارسی میانه ابنون^{۱۷۶} به صورت *spyc* (سطر B) پیش می‌آید، که در مطابقت با آن باید به منزله /Aspiz/ درک شود، و نه /Aspēz/ (مرسوم)؛

۱۱. (M.109) /Dβēš-īc/ اگرچه (مطابق مکنزنی) می‌تواند بدون اشکال ناشی از *Dvaiš-īca*- ایرانی دانسته شود، اما از لحاظ نام‌شناختی بن و اژه‌اش به گونه‌ای غیرعادی به نظر می‌آید، بدون آنکه اشاره مکنزنی به *taʷruu nā ma əahmi* Yt. 1,14 اوستایی بتواند چنان تردیدی را از میان بردارد؛

۱۲. (M.109) /Dēn-īc/ ایرانی را ادامه می‌دهد که از اسمی با («دین») *dainā-* (=avest. *Daēnā-*) تقریباً همچون *Farn-īc* /Farn-īc/ < iran. **Farn-īca*- اوستایی سرچشم می‌گیرد که نظیر پارتی آن در *ŋvobāčo* (اورامان^{۱۷۷}) وجود دارد؛

۱۳. (M.113) /Ramn-īc/ از *ramna-*, *rmnyš* ایرانی کهن سرچشم می‌گیرد، همچون *Ra-um-na-ak-ka*- *Ramna-ka*- (ایدیل در *mn*^{۱۷۸} یا اسم خودمانی) ایرانی کهن (مدل در عیلامی)؛

۱۴. (G. 66b: “*Vahrāmīz* (?) n.pr.f.”) /Warhragn-īc/، جزو اسمی آشکارا دلپسند پارتی یا جزء/Warhragn/ است؛ اما آیا در این مورد واقعاً اسم زنانه^(۱۷۹) ای در میان است، محتاج بازآزمونی است؟

۱۵. (G. 66b: “*Vahrāmīz* (?) n.pr.f.”) /Warhragn-īc/، جزو اسمی آشکارا گواهی نشده *wyprn** از *Vayu-farnah-* *Vayu-farnah-* با فرنه و ایو ایرانی است، بنابراین اشتقاد یافته از اسمی کامل کوتنه‌نشده دوستاکی می‌باشد؛ یک چنین ساختی اگرچه اصولاً با سیستم کهن موروثی متضاد است، اما کاملاً تنها نیست و از این رو، ناممکن نمی‌باشد؛

۱۶. (G.45b) /Ahurmazd-ik/ *hwrmzdyk* ^(۱۸۰)، اسم خودمانی به شیوه است؛

۱۷. (G.47a) /Asp-ik/ *asp-i-ka*- مشتق از *Asp-ika*- ایرانی، و از بسیاری نام‌هایی با **aspa-* «اسب» سرچشم می‌گیرد؛

176. Skjærvø 192, 159f.

177. Awrōmān I, B30.

۱۷۹. نک به شماره ۱ در بالا.

۱۷۸. نک به ث.

۱۹. (G.50a) /Barz-pād-ik/ «با پای بلند» خمیده^(۸۲) اوستایی^(۸۰) (به منزله صفت وایو) مرتبط دانست، و در نتیجه اسم خودمانی *Br̥zi-pād-ika- ایرانی از همکرد کوتنه‌نشده‌ای (همچو شماره ۱۶) تغییر کرد؛
۲۰. (M.109) *ddbŷk* در کنار نام ماه و روز *ddw* توسط مک‌کنزی به منزله «Dadbičk» پارسی میانه، *dδw* خوارزمی و غیره قرار داده می‌شد که مبتنی بر- *Daðuuah* «آفریننده» اوستایی است؛ البته به نظرم می‌آید براورد مک‌کنزی دال بر صورت پایه «Dadwiya-ka-»، مسئله را بی‌نهایت پیچیده می‌کند؛ بلکه بیشتر می‌توان حمل بر-**Dadv* (از-**Da-d-vā-* ایرانی کهنه [حالت فاعلی مفرد] + پسوند *-ik*) تغییر کرد^(۸۳)؛ باین همه نمی‌توان انکار کرد که این استقاق با مشکلاتی مواجه می‌شد که به منزله نامِ روز در واقع ساختهٔ صرفی^(۸۴) دیگری در نسا مدلل است، یعنی شکل /*Dahuš*/ به منزله تداوم ضمیر ملکی مفرد *Daθušō* (اوستایی)؛
۲۱. در CII 994,4 *hwmzdy(k)* می‌تواند از آنجا که «Humazdīk» به کار برده شده از سوی ناشران به منزله ساخت اسم از جهات متعددی نظرگیر است، اما این صورت با نحوه خوانشش ظاهراً بعيد نماید، و بیشتر از همه می‌تواند به منزله /Hu-mižd-ik/ تغییر و با «آورنده مزد [اجر] خوب» اوستایی مرتبط دانسته شود؛ کاربرد نام‌شناختی *hu-mižda-* *«با پاداش پیکار خوب» ایرانی کهنه در *Ú-mi-iš-da* عیلامی حدس زده شده است و پشتیبانی در اسم کاملاً مطابق *Su-miždáh-*^(۸۵) رگ و دایی دارد^(۸۶)؛
۲۲. (G.62a) *ptwyšyk*، رانمی‌توان در پیروی از ژینو به عنوان «*Patvěšiičk*»، بلکه مطابق پیشنهاد هارماتا^(۸۷) به منزله /*Pat-věč-ika*/ از-**Pati-vaič-ika*- ایرانی تغییر کرد و باید جزو ریشه **vaik* (جستجو کردن، برگزیدن) ایرانی (نک به *wēz-*, *wēxtan* پارسی میانه و همچنین، با پیشوند یکسانی، *padwizēn* «برگزیده») محسوب شود؛
۲۳. (G.63b) /*Srōš-ik*/، اسم خودمانی برای اسامی نه چندان اندک *Srōš* دار است؛
۲۴. (M.107) /*Asp-in-ak*/، یک اسم **aspā-*-دار دیگری^(۸۸) است و ادامه دهنده

180. Hapax in Yt. 15, 54.

181. Flexionsform

182. Mayrhofer 1973, 246 Nr. 8. 1730.

183. Harmatta 1965, 141f.

۱۸۴. نک به شماره ۱۸ بالاتر.

(و نه **Aspina-*) ایرانی است که در *Aš-be-na* عیلامی و *Aspina-* هند و آریایی کهن (جزء اسم زنان^{۱۸۵}) بازتاب یافته است؛

۲۵. (M.107) *tryn*, *trynk* را نمی‌توان در پیروی از مک‌کنی «*Ātarēn*» و ادامه‌دهنده **Ātaraina-* «**Ātaraina*» ایرانی کهن تعبیر کرد، زیرا این بازسازی «غیرتاریخی» نادیده می‌گیرد که بن‌واژه‌ای برای «آتش» در ایرانی کهن **atr-* است؛ اما از آنجا که ارزیابی پسوند **-aina-* مشکل‌آفرین است و انگاشت آن باید تا حد امکان محدود شود، می‌تواند به عنوان مبدأ **Āθr-ina-* ایرانی کهن قرار داده شود (که بعداً از آن /*Āhr-in(-ak)*/ پارتی پدید آمده است)، که جفت دقیقی برای اسمی -عیلامی گواهی شده **i-n-* /*Āç-ina-*/ پارسی باستان است؛ ۲۶. (M.108) *bgyn* (سفال‌نوشتة^{۱۸۶} شماره ۱ قوشه‌تپه)، *bgynk* (M.108) می‌تواند در مطابقت کامل با **Asp-ina-* و **Āθr-ina-* (نک به شماره ۲۴-۲۵) به منزله /*Bag-in(-ak)*/ ادراک شود، که **Bag-ina-*^(۱۸۴) ایرانی کهن (گواهی شده در *Ba-ke-na* عیلامی، *Ba-gi-nu* بابلی و همچنین در یونانی، *Μοῖνθ*) را ادامه می‌دهد؛

۲۷. (G.50a) /*Barz-n* («برزن») مشتق از **Brz-ina-* ایرانی (گواهی شده در **-aina-* در آنها ناممکن می‌نماید) است؛

۲۸. (M.110) /*Huwasp-in-ak* /*Huwasp*-، مشتق از **Huvaspa-* /*hwspynk* (G.53b) اوستایی به طور مستقیم و در *U-maš/aš-ba* عیلامی غیرمستقیم گواهی شده است؛ همچنین **Huvasp-ina-* را می‌توان در کنار **Huvas-ina-* پارسی باستان اصیل، چنانچه به حق در *Ma-še-na* عیلامی فرض نهاده می‌شود، قرارداد؛

۲۹. (G.53b) در عین حال در بردارنده اسم خودمانی مختوم به /-in-ak/ است، هرچند که من برای /*Xwarz-in-ak*/ هیچ پیشنهاد تعبیری را مطرح نمی‌کنم؛

۳۰. (M.111: «*Kārēn*») /*Kār-in/*, *kryn*، اسم **Kār-ina-* ایرانی کهن (گواهی شده در *Ka-ri-na* عیلامی) از *kāra-* «سپاه، مردم» پارسی باستان را ادامه می‌دهد؛ اشمیت^{۱۸۷} تلاش کرده است این ارزیابی را از جنبه زیان ارمنی مستدل کند؛

۳۱. (G.57b) /*Māh-in/*, *mhyn* /*Māh-in-ak*/ در ۳ *mhynk* (CII 856) باید

185. Hinüber, O. von 1980, 72.

186. Livshits 1977, 171.

187. Schmitt 1983 b.

درست نظیر /*Māh-in*/ پارسی میانه ناشی از *Māh-ina*-^{*} ایرانی کهن باشد و با اسمی کاملی به همراه -(*māh(i)*) «ماه» مرتبط باشد؛

۳۲. درست نظیر /*pāt-in*/ *Pāt-ina*-^{*} ایرانی کهن (جزء اسمی مختوم به -*pāta*) اشتاقاً یافته باشد که با -*Pāt-uka*-^{*} (موجود در *Pa-tu-ik-ka* عیلامی که مکنزنی نیز بدان اشاره می‌کند) می‌تواند تعدادی نوع آنچنانی را بسازد که اشميit^{۱۸۸} بر طبق ماير هوفر تلاش کرده استخراج کند؛

۳۳. (G.60b) *prhynk*، به نظرم بيشتر از همه^(۱۸۵) به منزله /*Fra-h-in-ak*/ قابل تعبير، يعني بسط -*ka*-^{*} اسم خودمانی دوستاكی مختوم به *ina*^{*} است؛ اين اساس اشتاقاً *prhyn* /*Frah-in*/ حتى در خود («*Frā hēn*») CII 563,12 گواهی شده است؛ سرانجام می‌توان مبتنی بر اسمی همچون **Fra-hāta-* > path. *prht* *altiran* ^(۱۸۶) دانست^(۱۸۷)؛

۳۴. (M.113: “*Rāmēn*”) /*Rām-in(-ak)*/^(۱۸۸) ایرانی **Rām-ina-* مبتنی بر کهن است که توسط *Ra-me-na*, fem. (< *^o*inā*) عیلامی مدلل می‌شود^(۱۸۹)؛

۳۵. (M.113) /*Rēw-in*/^(۱۹۰) از **Raiv-ina-*, *rywyn* (M.113) ^(۱۹۱) ایرانی کهن^(۱۹۲) به اسمی كامل دوستاكی با

جزء نخست -*raiva-* «پر، غنی»، برای نمونه **Raiva-čiθra*-^{*} ایرانی و غيره تعلق دارد؛

۳۶. (m.114: “*Tirēn(ak)*”) /*Tir-in(-ak)*/^(۱۹۳) به نظرم به منزله /*tyryn*, *tyrynk*^(۱۹۴) (M.114: “*Tirēn(ak)*”) می‌شود.

ایرانی کهن بر می‌گردد که توسط سجع سکه‌های هخامنشی-آرامی (*tyryn*) فرض نهاده می‌شود.

(ج) <نمود - مزدوج^(۱۹۵)> که در اينها دو خداناًم توسط نزديکی مکانيکی به هم متصل می‌شوند^(۱۹۶)، برای ایرانی ميانه غربي و خصوصاً پارسی ميانه، نوساخت خاصی است^(۱۹۷)؛

۱. /*Ātar-Mihr-ak*/^(۱۹۸) پارسی ميانه

مطابقت می‌کند؛

۲. ميانه نزديک است؛ /*Dēn-Ohrmazd(y)*, *Dēn-Mazd-ak*/^(۱۹۹) پارسی *dyn'w̥hrmzd(y)*

188. Schmitt apud Mayrhofer 1973, 287-298.

. نک به الف.^۳

190. Schein-Dvandvas

191. Zuletzt Schmitt 1995b, 680b.

. Gignoux 1979, 72-81. ۱۹۲. به طور کاملاً مشروح (و همراه با برداشت‌های دیگر) نک به

۱۹۳. *mtrssn(k)*^(۹۰) /Mihr-Sāsān(-ak)/، که نام خدای ساسان پارتی^{۱۹۳} رانیز در این نمونه نام شناختی منظور می‌کند؛
۱۹۴. *ršnwmtr* (G.63a) /Rašn-Mihr/، که ظاهراً هیچ معادل پارسی میانه‌ای ندارد؛
۱۹۵. *srwššnk* (G.63b) /Srōš-Sāsān(-ak)/ که باز هم در بردارنده Sāsān است؛
۱۹۶. *tyrmtry* (G.114) /Tir-Mihr/ *tyrmtrk*، همتایی برای *Tir-Mihr* پارسی میانه است؛
۱۹۷. *wrtrgnssn* (G.66b, M.114) /Vahram-Šābuhr/ *wlhlnšlpwhry* /Vahram-Šābuhr/ پارسی میانه و تبارشناختی از همه نزدیک‌تر به *Vahram-powh* ارمنی است.
- البته طبقه‌بندی صرفی اسامی ماقبل در واقع تنها بخشی از اسامی شخصی گواهی شده در نسara دربر می‌گیرد. یک گروه بزرگ دیگری شامل:
- (ح) اسامی گنگ یا در تفسیر ریشه‌شناختی شان ناروشن:
۱. *mtnw*, *mtnwk* (M.106)، رانمی‌توان در پیروی از مک‌کنزی «تنوند» (-*ama-tanū-) تعبیر کرد، زیرا *ama*- ایرانی نه صفت، بلکه تنها اسم («قدرت (تهاجم)») است؛
۲. *rkmtrk* (G.46b) /Ark(a)-mihr-ak/، سؤالی را به همراه دارد که **arka-* چگونه قابل فهم است، که آیا احتمالاً همتایی برای *arká*- (پرتو، نور، سرود) و دایی است یا نه؟
۳. *Artāwān* (M.106) /Artāwān/-، اگرچه با *ntwn* هخامتنشی - آرامی مطابقت می‌کند، اما نباید به همین دلیل ناشی از **rta-vāna-* *«پیروز به همراه رت» (مطابق مک‌کنزی) ایرانی دانسته شود، زیرا همچنان باید روی گزینه‌های صوری حساب شود؛
۴. *hybnwk* (M.107)، از نظر ظاهر به وضوح به منزله بسط *-ka-* در مورد *Aryab-bānu*- (با- *bānu*- «شکوه») قابل توضیح است، اما بدون آنکه بتوان تصمیمی میان تعبیری ایرانی (با- *bānu*- «شکوه») و همکرد معین («شکوه آریاییان/ ایرانیان، آریاییان - شکوه»؛ بنابر مک‌کنزی) و به عنوان همکرد ملکی («با شکوه آریاییان/ ایرانیان») اختلاف کرد^(۹۲)؛
۵. *ryprynk* (M.107: «Aryafr(i)yānak»)، درک آن به منزله «عنصر تغییرناپذیر (پرو) پدرنامی»^{۱۹۴} ناممکن است، و حداقل به منزله بسط *-ka-* انسان نام‌گونه^{۱۹۵} ای، که از ۱۹۳. نک به شماره‌های ۵ و ۷ در زیر.

لحوظ ریشه‌شناختی در واقع پدرنام^{۱۹۶} است، که در ضمن اما مقایسه‌ای با اوستایی چندان سودمند نیست، زیرا در این مورد *Arya-friya-** «دلسوز به آریاییان/ ایرانیان» مینا قرار داده شده است؛

۶. *wgdtk* (M.107) /Og-dāt-ak/ نمی‌تواند به ویژه به سبب مسائل صرفی -تاریخ آوای- مورد بحث قرارگرفته مکنزنی به عنوان نوترکیب پارتی با /og/* «نیرو، توان» (که به جایش بیشتر **auʃah-* < *altrian*) **auʃah-* قابل انتظار می‌بود) تعبیر شود، زیرا موجودیت آن حتی توسط *wgtnwk* (نک به شماره ۷ پایین) نیز نمی‌تواند تضمین شود؛

۷. *wgtnwk* (M.108: “*Ōgtanū/ōk*”)، به هیچ وجه نمی‌تواند “*ōg + tan*” «دارنده تن نیرومند» تعبیر شود، زیرا برای چنان همکرد ملکی، حتماً ترتیب برعکس اجزا (همچون *bāhv-ōjas-* و دایی، یا به عبارت دیگر، *bāzuš.aojah-* «دارنده نیرو در بازوها» اوستایی) یا صفت ذی‌ربط به منزله جزء نخست قابل انتظار می‌بود، بنابراین، در اصل ادامه دهنده **ugra-tanū-* ایرانی کهن؛ به این ترتیب، تعبیر پشت سر هم مکنزنی در مورد *wg-* هم بنا بر دلایل صرفی و هم نام‌شناختی ناپذیرفتی از کار درمی‌آید؛

۸. در 6 CII 386، *wpstnk* امکانش هست به منزله /Upa-stān-ak/، صورت **Upa-stāna-ka-* ایرانی کهن را ادامه دهد که اما در زبان‌های ایرانی در کل تنها یک ساخت محض است؛

۹. *Azaka-* /zk/، از **Azaka-* (M.108) ایرانی توسط مکنزنی به منزله «گردنده، رهبر» ادراک شده، اگرچه می‌تواند از طریق مقایسه‌ای با *z'kk* "سغدی تقویت شود، اما بی‌آنکه بتوان با این کارگزینه‌های قابل تصوری، به خصوص ارزیابی **Aza-ka-*^(۹۳) مناسب با *Ajaka-* (از *ajá* «بنز نر [کل]») هند و آریایی کهن را، کنار گذاشت؛ باشد تا صورت‌های اسمی (گسترش نیافته) *A-za-a* نوآشوری، *Aξος* Αξος^(۹۴) یونانی (در تانائیس^(۹۵)) و *Aξης* Αξης^(۹۶) (نام یک شاه هند و سکایی را به خاطر آوریم؛

bhtdtk (M.108) /Baxt-dāt-ak/ .۱۰

و *bhtmrt*, *bhtmwr* (M.108) /Baxt-mart/ .۱۱

۱۲. *bhtssn* (M.108) /Baxt-Sāsān/، (همچنین مدلل در آق‌تپه) بدون تردید باید با

هم مورد توجه قرار گیرند، اما دیگر نمی‌توان با اشاره محض به *Baxta- ایرانی کهن (مدل در عیلامی) که به منزله اسم کوتاه (طبق (ث)) از ترکیبی با- *baxta- به منزله جزء نخست یا دوم پدید آمده است، تکیه کرد، زیرا این یکی کاملاً جداگانه از بافت قرار دارد؛ نحوه توضیح اشاره شده در بالا (پ ۲۱) برای bhtssn چنان‌که باید به وضوح تأکید شود، گویی تنها برای این اسم مناسب است؛

۱۳. *bhyk* (M.108) /Baxt-ik/، بی‌شک به منزله اسم خودمانی (بنابر سبک مثال‌های ج ۱۷ و بعد) متعلق به گروه ماقبل قرار گرفته است، اما نمی‌تواند قدمت کهن این ترکیب را تأیید کند؛

۱۴. *brkmk* (M.108) /Bar-kāmak/، حداقل در ۳۱,۶ CII غایی از هر تردیدی نیست و همچنین نمی‌تواند با استناد به **Barat-kāma*- مادی (مدل در *Ba-rat-ka-ma* عیلامی وغیره) مستدل شود؛

۱۵. **brz(i)* /Barz-mihr-ak/، اگرچه قبل از خدานام *Mihr* دارای ستاک- «بلند، بزرگوار» ایرانی است، اما بدین وسیله رابطه متقابل دو جزء نسبت به هم روشن نمی‌شود؛

۱۶. *bwzk* (M.108) /Bōž-ak/، نباید به منزله **bauj* از ریشه «زنده کردن، جان تازه گرفتن» ایرانی درک شود، بلکه می‌تواند به همان خوبی به منزله *Buz-ak*/ از **Buza-ka-* ایرانی، در کنار *būza-* «بز نر [کل]» اوستایی قرار داده شود (که در ضمن برای عینیت می‌توان به گزینه *zk* [نک به شماره ۹] مطرح شده اشاره کرد)؛

۱۷. *dmyt* (M.109) یا *rnyt* (M.109)، یک رشتہ امکاناتی، برای ستاک- **dā̄ma-*, **rā̄ma-*, *v.a.* **dā̄ma-*، گذشته از این حداقل تعبیری به عنوان اسم خودمانی مختوم به *-il*/ مشتق از **-ita-* ایرانی کهن یا ترکیب مختوم به *-yāta-* را فراهم می‌آورد؛

۱۸. *Gau-dāta-* /Gō-dāt/، مشتق از **Gau-dāta-* *gwdt, gwddy* (M.109) «گاو-داد»؟ ایرانی که هرچند به صورت صوری می‌تواند درست باشد^(۹۵)، اما بدون هرگونه مورد مشابهی است و از نظر معناشناختی بیش از اندازه مشکل آفرین است، مگر بتوان با فرضی دال بر اینکه هر دو جزء کاملاً به طور مکانیکی به یکدیگر ربط داده شده‌اند، خود را از مخصوصه بیرون کشید؛ از این رو جستجو به دنبال گزینه‌های پیشنهادی می‌تواند در هر حال موفقیتی را به همراه آورد؛

۱۹. /Gō-dāt-it/ (M.109) تعلق دارد (نک به شماره ۱۸) و می‌تواند به منزله جزو سازای اسم خودمانی نمونه نادر ساخت مختوم به /-ita-/ از ایرانی به طور محتمل قابل توضیح باشد، – چنانچه ستاک کوتاه‌شده‌ای مقدم بر پسوند اسم خودمانی باشد؛

۲۰. /Gōr/ (M.109) ایرانی *Gaura*-، اگرچه *gwr, g'wr* عیلامی نیز ذی ربط *Gauraiana* (اوستایی) را ادامه می‌دهد، که (< **Gaura-ka*) از لحاظ ریشه‌شنناختی چندپهلو است، زیرا درست به همان ناشی از آن است؛ اما *Gaura*- از اینگیر، *ghorá-* (ترس انگیز، وحشتناک) و *gōr* پارسی میانه و خوبی می‌تواند به *Ghora*- و دایی (از *tarh* «له کردن، خُرد کردن») دانسته می‌شود، که اما تاکنون در زبان‌های جدید ربط داده شود.¹⁹⁸

۲۱. /Gō tarz(-ak)/ (M.110) *gwtrz, g(w)trzk* (از سوی مک‌کنزی به منزله *Gau-tarza*-) «از پا درآورنده گاو» تعبیر (به طرز صوری مشابهی همچون یوستی¹⁹⁹) و از ستاک ایرانی = *tarh* و دایی «له کردن، خُرد کردن» دانسته می‌شود، که اما تاکنون در زبان‌های ایرانی با اطمینان ثابت نشده است؛

۲۲. (که مطابق مک‌کنزی (۱۱) برای "kwy[dtk?]" (چین زینو ۵۵b) قابل خواندن است، امکان دارد /Kavi-Aršak/ (کوی ارشک) باشد، که به نحوی واگردانی آن چیزی است که در اثر طبری²⁰⁰ به صورت کی اشک، اسم نام بخش اشکانیان، پیش می‌آید؛ این اسم در چنان تعبیری بایستی از الگوی افسانه انتخاب شده باشد (که بلاfacile به دارا، یعنی آخرین شهریار هخامنشی ربط داده می‌شود)، – در این صورت باید قدمت کهن این روایت افسانه‌ای در نظر گرفته شود؛

۲۳. (M.111) *mnyk* (که بیشتر از همه می‌تواند به منزله /Manyak/ درک و به /ak/ik/ توضیح ریشه‌شنناختی واضحی بیانجامد؛ عیلامی مشتق از *Manyaka*-) ایرانی کهن ربط داده شود، اما بی‌آنکه این ارزیابی به

۲۴. (M.111) *myk* (که از میان آنها از لحاظ نام‌شنناختی آن تأملاتی بیشتر از همه ملاحظات مک‌کنزی)، که از میان آنها از لحاظ نام‌شنناختی آن تأملاتی بیشتر از همه

198. vgl. Mayrhofer 1977, 36.

199. Justi 1895, 513.

200. Tabari, Chronik I 896, 1.

- قانع‌کننده هستند که مبتنی بر *Māya-ka** ایرانی می‌داند و به منزله اسم خودمانی از دامن‌دار واژه امکان می‌دهد، می‌تواند به نحو مشابهی پذیرفتگی تراز همه به منزله اسم کوتاه دوستاکی از اسمی کاملی همچون *Frā-iiāzānta-** یا *Frā-iiāoda-** اوستایی، یعنی به منزله **Frā-y-a-** ایرانی کهن تعبیر شود؛^{۲۵}
۲۶. *prdbwht* (M.112) /Frädbuxt/، باید از آنجا که پیشنهاد مطرح در نزد مککنی از «saved by the Furtherer» (اوستایی کاذب) ناممکن است^(۹۱)، به منزله *Frāda-buxta-** و به منزله به هم نزدیکی مکانیکی از نظر دویمانده نحو و معناشناسی دو *نام واژه ^{۲۰۱۱} < Frāda- -buxta- - فهمیده شود؛*^{۲۶}
۲۷. *prhk* (G.60b) /Frā hak/، یک صورت از لحاظ تاریخی — ریشه‌شناختی چندپهلویی است که بسته به مورد هر آنجا که درزهای صرفی انگاشته شود، برداشت‌های متعددی را امکان می‌دهد؛
۲۸. *prnbg* (G.60b) /Farn-bag/، اگرچه بی‌تردید درست نظری *prnbg* /Farrbay/ پارسی میانه دربردارنده ستاک‌های **farnah-** «فرنہ، فرهمندی» و *-baga-** «خدا» ایرانی کهن است، اما امکان تعبیرهای مختلفی را به منزله *theophores Schein-Dvandva* <(مطابق (چ) در بالا) یا به منزله برگشت **Baga-farnah* ایرانی کهن (نک به پ ۲۱)، یا به عبارت دیگر، به منزله ترکیب محض مکانیکی هر دو واژه قاموسی ^{۲۰۲} را می‌دهد؛
۲۹. *pr(im?)* در CII 780,7 و غیره می‌تواند بدون اشکال به منزله /Fratam/ از **fratama-** (اولی، جلوترین) ایرانی فهمیده شود که البته در ارتباط نام‌شناختی تاکنون نمی‌تواند به طور مطمئن بارزی به اثبات رسانده شود؛^{۲۷}
۳۰. *whw(kr)* (CII 29,4) /Wah-kar/، امکان دارد ادامه‌دهنده *-Vahu-kara-** (نیکی کننده، فراهم‌آورنده کالا) ایرانی کهن باشد، که توسط شاخص‌های دیگری نمی‌تواند تقویت شود؛
۳۱. *whwršk* (CII 527,6) /Wah-aršak/، امکان دارد دربردارنده اجزای */wah- /whw- /ršk-** (به، خوب) و *ršk-** (یعنی *ršk* «ارشک») باشد؛ اما از آنجا که این تحلیل‌ها تنها امکان

توضیح ترکیب مکانیکی را می دهد، شاید بتوان تعبیری به منزله /Wahu-warč-ak/ از **Vahu-varča-ka-** «با درخشش /منزلت خوب» یا «دارنده درخشش /منزلت خوب» ایرانی کهن (از *varčah-* اوستایی؛ نک به شماره ۳۶ پایین تر) را مطرح کرد؛

۳۲. *wprky* توسط مکنزنی (۱۱۴) به منزله «*Wafrak?*» حمل بر- **Vafra-ka-** ایرانی دانسته و به *vafra-* «برف» اوستایی ربط داده است، بی آنکه با توجه به نبود اسمی قابل قیاس، بتواند از جنبه معناشناختی قانع کننده باشد؛ بنابراین می تواند ارتباطی با *vifra-* «بی خویشتنی، به وجود آمده؛ شاعر، خواننده» اوستایی و مآلابر طبق اشتقة از- **Vifra-ka-** ایرانی کهن ارجحیت داشته باشد؛

۳۳. *wprky* (G.66a: “*Vifray*”) به خوبی با *wprky* (بالاتر شماره ۳۲) به هم تعلق دارند و بنا بر پیشنهاد صورت گرفته در موردش – شاید به آسان ترین وجهی می تواند به منزله *Vifra-** از *Vifri-* از *wrdk* (M.114) /Ward-ak/، چنانچه این خوانش تاب آورده، به موجب یکسان بودن نام *wrdk* پارتی = *gwlyk* پارسی میانه در کتبیه سه زبانه شاپور اول به حتم می تواند در کنار *var'ða-* «ورد، گل سرخ» اوستایی (نک به *gul* «گل» پارسی میانه و جدید) قرار داده شود؛ منزله *Vrda-ka-** ایرانی) و نباید با ریشه *vard** «افزودن بر، افزایش یافتن» مرتبط دانسته شود؛

۳۵. *wrlšyt* در CII 366,6 وغیره (که در آنجا به منزله گزینه، خوانش *brlhšyt* مطرح می شود) در جزء دوم دارای /-xšēt-ak/، یعنی *-hšyt-k* /-xšēt-ak/، یعنی- *xšaita-** «رخشان، درخششندۀ» ایرانی است (نک به اسمی کوتاه *hšyt*(k) بالاتر، ث(۳)؛

۳۶. *Warč-ak*/ /Warč-ak/ (CII 160,4 usw.)، شاید به منزله اسم کوتاه، بتوان آن را به «اعتبار، شکوه» اوستایی و احیاناً (به منزله /Warš-ak/) نیز به *varša* «درخت» اوستایی ربط داد؛ اما هر دو تعبیر ظاهراً تاکنون توسط شواهد نام شناختی تضمین نمی شوند؛

۳۷. *Warš-ic-ak* (CII 44,6 usw.) /Warč-ic-ak/ یا /Warč-ic-ak/، به منزله اسم خودمانی می تواند در کنار *wršk* قرار داده شود (بالاتر شماره ۳۶)؛ شاید هم نمونه زیر.

۳۸. *Arti-warč-ic* /Arti-warč-ic/ (CII 645,5: “*Artewarčič*”)، به منزله *rtywršš*، فهمیده شده، یعنی اسم خودمانی به طور ثانوی ساخته شده از اسمی کامل کوتاه نشده، بدان [شماره ۳۷] تعلق داشته باشد؛

.۳۹ در CII 471,5; 472,4 *wrtrgnmyk* می‌تواند چنان‌که پیداست به منزله /Warhragna-mäy-ak/ استبناط شود (نک به ب ۵، *hwmyk* /Hu-mäy-ak/؛ از آنجا که نمونه چنان اسامی <خداⁿ-mäyā- + *zana> البته جز این یافت نمی‌شود، امکان دارد خوانش و تعبیر دیگری برای *(my)-k*- مطرح شود؛

.۴۰ G.66b) اما اکنون به طور مطمئنی در CII 333,5 مدلل است) *wrtrgnznk*/ امکان دارد «به شیوه ورثغن» معنی دهد (نک به *w(y)spznk*، شماره ۴۳)؛ برخلاف این، لیوشتیس^{۲۰۳} روی صورت اسم **zana*- <*altiran.* *zana*> (جز این در هیچ کجا ضبط نشده و مورد بحث قرار نگرفته صورت نام /*mtrssnznk*/ *Mihr-Säsän-zan-ak*) به معنی (تیره - کلان^{۲۰۴}) حساب می‌کند که برای من هر تکیه‌گاهی غایب به نظر می‌آید؛

.۴۱ *w(y)spznk* (CII 674,6) /*Wisp-gōn-ak*/ *wspgwnk* (CII 480,7) (پایین‌تر شماره ۴۳) می‌تواند «هر نوع» استبناط شود و از این رو، از همان اشتباه پیروی می‌کند؛

.۴۲ *wspwzk* (CII 626,5: “*Wispa-zA zak*”) به نظرم هیچ تعبیر دیگری را جز **Vispa-vāza-ka-* (تقریباً: اجازه دهنده هر ارتقا) ایرانی کهن را امکان نمی‌دهد، هرچند این مورد به خصوص قانع‌کننده به نظر نمی‌آید؛

.۴۳ *Wspznk* (G.66b), *wspznk* (G.67b) /*Wisp-zan-ak*/ پارسی میانه، *wyspzng'n* /*wispzanag*/ سعدی «همه نوع»^{۹۷} یکی است، که البته از لحاظ نام‌شناختی به دشواری مناسب به نظر می‌آید؛

.۴۴ از CII 299)، *wyšprn* (Anm. 1 ad CII 299,5)، *wyšprn* (*farnah-* «فرنه») ایرانی کهن است، اما جزء نخست آن کاملاً روشن نیست؛

.۴۵ *Wiwāna/* (*Wiwān*) (M.115) پارسی باستان یکی است، ولی از لحاظ ریشه‌شناختی به دقت روشن نیست^{۹۸}؛

.۴۶ *Zyw* /*Žiw*/ در واقع «زنده» که هرچند امکان دارد از لحاظ نام‌شناختی اندکی راضی‌کننده باشد، اما معمولاً برای اسامی همچون *Zi-ma-ak-ka* عیلامی،

بابلی، آرامی از *Zyw^k* ایرانی پیش شرط گذاشته می‌شود، زیرا به نظر نمی‌آید راه حل مناسبی به دست آید.

(خ) سرانجام صورت‌های زیر به موجب خوانش نامطمئن، به دلیل نشر خارج از دسترس نهایی /شواهد متون / یا به سبب نبود امکانات مشترک کاملاً ناشناخته می‌مانند:

۱. *?mpd “Āmpād(?)”* (G.45b)

۲. *?rtwṛṣt “Artavarṣt”* (G.47a)

۳. ”*rynyst^k*“ با پیشنهاد ناپذیرفتی برای *nystk* ”*Aryaniyastak(?)*“ در

(Anm.39)

۴. *Aryasāxt* ”*Aryasāxt*“ (G.47a) هرچند بیشتر / *Arya-saxt*/ به نظر می‌آید، اما رابطه قانع‌کننده‌ای با *saxta-* ایرانی و نظایر آن ندارد؛

۵. *Āθidāt(?)* ”*āθidāt*“ (CII 541,3; 542,4)، البته این خوانش به دشواری پذیرفتی است، زیرا *āθi-** ایرانی (= *āθi-* اوستایی) «ترس، بلا، تباہی» به دلایل معناشناختی اصولاً مطرح نیست و *ātr-** «آتش» ایرانی در پارتی همیشه *trw-* نوشته می‌شود؛ اگرچه دیاکونف /لیوشتیس^{۲۰۵} به طور گزینشی خوانش *trt* و تعبیر پیشنهادی متعددی را مطرح می‌کند، اما ناگزیر حدسی به ذهن خطور می‌کند (حتی مطابق عکس) که به این ترتیب، همه امکانات هنوز بررسی نشده‌اند؛

۶. *wpnysnk “?”* (G.48a), ”*Upnisānak (?)*“ (CII 844,8)

۷. *wzbrtk* (M.108: “n.pr.m.”)

۸. *Baxt-Mazd, n.pr.f.*” (G.49a) در خوانش، یا به عبارت بهتر، در

تکمیل به منزله مؤنث^(۹۹) نامطمئن است، اما به نظرم به خصوص نظر به تعبیر (*Mazd/* به عنوان جزو دوم؟) بیش از اندازه مشکل آفرین است؛

۹. *bwdsy* با خوانش نامطمئن ؟*CII 376,6 w/y, d/r?* در

۱۰. *bẉhs*، از سوی مک‌کنزی (M. 108) بر خوانش *bẉhi* (مطابق ژینو 50a) ترجیح داده می‌شود، اما به موجب خوشة واجی^{۲۰۶} /xs/ به جای /xš/ از لحاظ آوایی – تاریخی قابل انتظار، توجیه‌ناپذیر است، – حال آنکه از جانب دیگر، در صورت خوانش /Buxt/ از

*ایرانی مشکلات اندکی بروز می‌کند (نک به اسم خودمانی *bwhtk*, ج ۴)؛ ۱۱. *Dāhyumt* “Dāhyum (?)” (M.109) و به علاوه ”*Dāhyumt* (?)” (M.109)

می‌تواند به *Dāxiūma*- اوستایی ربط داده شوند؛ ۱۲. امکانات متعدد خوانشی و تعبیری را

به دست می‌دهد؛

۱۳. *krmwh* (CII 356,7: “Karmwah (?)”)

۱۴. (”) در *mīrhwāštak* (CII 740,6: “Mihrwāštak (?)”) نحیه خوانشی بسیار نامطمئن است، تا بتوان بیش از جداسازی /Mihr/ را خطر کرد؛

۱۵. *Frādah* (M.112 sub *prdk*)، نمی‌تواند به آن اسامی که مکنزنی می‌خواهد، به ستاک -*frādah* «در خواست، تقاضا» اوستایی ربط داده شود، بلکه در درجه اول می‌تواند

به *prdhk* (نک پایین‌تر، به شماره ۱۶) به منزله بسط -*k-* متعلق بدان پیوند داده شود؛

۱۶. *Fraðahak* (G. 60b)، تعبیر مختلفی را امکان می‌دهد (برای نمونه به *Fraðdāh-ak*/، *Pard h-ak*/)، اما ناروشن باقی می‌ماند؛

۱۷. *Frādahīc* (CII 522,5) جفت *prdhyš*/*prdhk* تعلق دارد، بی‌آنکه بیشتر از پسوند سه‌گانه *-ič/-ak/-ič-* روشن باشد؛

۱۸. *prnbzn* CII 607,3 به نظر من از آنجا که *-bzn*- هیچ امکانات پیوندی را به دست نمی‌دهد^(۱۰۰)، مورد سوء ظن املای اشتباه قرار می‌گیرد؛ بیشتر به منزله <*prnbnz*> **Farna-bauj-ana-* و تازه **prnbwzn* <*Farna-brz-ana-*^(۱۰۱) به منزله تصحیحی برای *prmbzw*^(۱۰۲) مطرح می‌شود، زیرا /*Farn-bāzu*/ از-**Farna-bāzu*- «نگهدارنده فرنه در دست‌ها»^(۱۰۳) ایرانی کهن، به اسامی ایرانی غیرمستقیم قابل اثباتی می‌انجامد (Φαρνάβαζος Υωναῖ, *Anamē Prmbzw* آرامی)؛

۱۹. *Frātākān* (M.112 sub *prt*: “*Frātākān*”), رابطه‌اش با *pr(t)kn*، مادام که نتوان شاهد را بازآزمونی کرد^(۱۰۴)، ناروشن می‌ماند؛

۲۰. *Frōtak* (CII 456,4: “*Frōtak* (?)”) ناوجنب خوانشی نامطمئن است، زیرا ناشران نیز آن را با علامت سؤال^(۱۰۵) مطرح می‌کنند؛ درست نظری (G.61a: “*Fravāt*”) *prwt*

کنار گذاشته می شود و به جای آن در ۱۵۱۵ CII (جدید)، آشکارا بر حسب مککنتری^{۲۰۸} باید *wpdyt* خوانده شود؛ و از آنجاکه این یک شهرب است، چشم پوشی از تعبیر محتملی چندان آسان نیست؛

.۲۱. (CII 410,4)، نحوه خوانش آن بسیار ناروشن است، تا بتوان برای نمونه */Friya-Mihr-ak/** را تضمین کرد، از این رو، من متمایل به مطرح کردن تصحیح *tyrymtrk* (نک به چ ۶ هستم؛

.۲۲. *pšyr* (مککنتری ۱۱۳: *Pašēr*)، با تعبیر بسیار مشکل آفرینی)؛

.۲۳. *Rāš(a)n-* (ر. ۴۷b) خوانش تصحیح شده‌ای، با /

Rāč(a)n- رشتہ‌ای از امکانات را برای ستاک عرضه می کند؛

.۲۴. *sh(myt)* (CII 231,6: “*Saxmiθ (?)*”; G.63a: “*Saxmith*”)

نوشته می شود؛

.۲۵. *skpyr* (مککنتری ۱۱۳: «*Skapēr*»، با تعبیر پیشنهادی غیرقابل دفاع)؛

.۲۶. (*Spōsicak*: *spws(š)k*، *spws* (M.114: “*Spōs*”), *spwsk* (ebd.: “*Spōsak*”)

با وجود مقایسه مککنتری با «سبوس» فارسی جدید، در معرض تردید نام شناختی است و ناروشن باقی می ماند؛

.۲۷. در CII 442,6 *stwtyk* با خوانش نامطمئن (*w/y, y/w?*)؛

.۲۸. *swpyt* (M.111) با خوانش نامطمئنی (اما نه *-h-*) در ۷۴۶,6 CII و غیره (*s/h?*)؛

.۲۹. *wrkwh* (CII 375,4)، می تواند دربردارنده /Wark-/ از *vṛka-** «گرگ» ایرانی باشد،

اما به همراه *-mwh* همان نتیجه مشکل آفرینی همچون *krmwh* را ارائه می دهد (نک بالاتر به شماره ۱۳)؛

.۳۰. (G.66b) *wrkpndk*، بدون تردید ترکیبی را درست با همین جزء نخست /Wark-/ نشان می دهد، اما بر طبق گواهی CII 684,5 و دیاکونف /ليوشيتس^{۲۰۹}(۲۰۴)، نه اسم شخص، بلکه اسم مکان است؛

.۳۱. در CII 577,4 *wšrč* با خوانش نامطمئن (*w/b, r/d?*)؛

.۳۲. *wymsk /Wi-nās-ak/* (CII 404,6 usw.)، می تواند دربردارنده *-vīra-** «مرد» ایرانی باشد، اما گذشته از این غیرقابل فهم است؛

[۲۷۳] مدارکی درباره زبان و نام‌های پارتبی از عهد اشکانیان

۳۳. *wystmk* در CII 53,6 («Wistamak») و غیره، فعلاً امکان تحلیل قانع‌کننده‌ای را

نمی‌دهد.

امید می‌رود پاره‌ای از مسائل ناگشوده به ویژه در صفحات آخر، زمانی حل شود که نشر متون و تفسیرهای هنوز ارائه نشده در شکل نهایی و کامل مجموعه منتشر شود. تا زمان برآورده شدن این مبرم‌ترین آرزوی امروزی پژوهش‌اشکانی باید تمام کوشش‌ها در جهت روشن کردن تاریخ آوایی، زبان‌شناختی و نام‌شناختی زبان پارتبی اولیه و میانه اشکانی کار سرهم‌بندی شده‌ای بماند.

تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست ۱

شواهد زبان غیرپارتوی از دوران اشکانیان

از متون یونانی واقع در قلمروی امپراتوری اشکانیان^۱، به ویژه نمونه‌های زیر قابل توجه هستند:

بیستون (ماد): نویکنده تازه در سده ۱۷ به شدت آسیب دیده نگارکرد میترادات دوم (۸۷/۸-۱۲۳/۴ ق.م)، که آشکارا از شاه بزرگ و چهار شهر^۲ سرپارنده بدو نام می‌برد، و نویکنده واقع در کنار نگارکند گودرز دوم (۵۱-۴۴/۳ ب.م.)؟

شوش (در آن ایام، سلوکیه در کران او لا یوس^۳): افتخارنامه‌ای برای استراتیارخون زماسپیس^۴ از سال ۱/۲ ب.م.، نامه اردوان دوم به آرخونتین^۵ شهر به تاریخ ۲۱ ب.م.، چکامه آپولون بر پایه ستون (سدۀ اول ب.م) و شمار زیادی از اسناد آزادسازی، هرچند که بیشتر متون متعلق به عهد سلوکیان هستند؛

نسا (پارت): نوشته کوتاهی بر روی تکوک، و به علاوه تتمه ناچیز دیوارنوشهای در دیوارنگاره^۶؛

اورامان: دو سند پوست‌نوشت یونانی به تاریخ ۸۸/۷ تا ۲۲/۱ ق.م (نک به متن)، که به مثابه مأخذ اصلی نام‌شناختی هستند، زیرا تقریباً همه اسامی مندرج در این اسناد خاستگاه ایرانی دارند^۷؛

دورا ارویوس (در کران فرات): اسناد پوست‌نوشت و پاپرس؛ سلوکیه در کران دجله: نوشته دوزبانه سال ۱۵۱/۵۰ یا ۱۵۲/۱ ب.م مندرج بر تندیس هرکول (نک به متن)؛

اوروک (جنوب میان‌رودان): نوشته نذری از معبد گارئوس^۸ از سال ۱۱۲/۱ ب.م، و نیز نوشته‌های کوچک مختلفی^۹؛

1. Huyse 1995, 116f.

2. Eulaios

3. Stratiaarchen Ζαμάσπης

4. Archonten

5. Pilipko 1988, 54f.; 1994, 112f.

6. Mayrhofer 1974.

7. Gareus

8. Oclsner 1986, 250.

بابل: سنگ‌نوشته‌ها و سفال‌نوشته‌های^۹ فراوان.

دها سال است که مجموعه نوشه‌های یونانی از پهنه خاوری فرات آرزویی مبرم است؛ که قرار است توسط پل برنارد^{۱۰} و جرج روژمن^{۱۱} در چارچوب «مجموعه نوشه‌های ایرانی^{۱۲}» ارائه شود.

متنون آرامی، که با اطمینان چندی می‌توانند در دوره اشکانیان سال‌یابی شوند، در مناطق مختلف میان‌رودان پیدا شده؛ ظروف نوشه‌ها و سفال‌نوشته‌های کوچکی در اوروک و نیپور وجود دارد^{۱۳}؛ از نوشه‌هایی در شمار زیاد (بالغ بر ۴۰۰)، اغلب نوشه‌های نذری از هترا و نیز نوشه‌های یادگاری و یک نوشته^{۱۴} یادبود – سنگ افراشتی از آسور اطلاع داریم که گواهی بر این امر می‌دهند که آرامی در آنجا زبان محاوره‌ای بود^{۱۵}. ولی نویکندهای سنگ‌نگاره‌تنگ سروک در الیمانیس^(۱۰۶)، محتملاً از نیمة دوم سده ۲ ب.م.، از لحاظ تاریخی مهم‌تر هستند^{۱۶}. بر عکس، پنج سنگ‌نبشته سده اول یا ۲ تنگ بوتان در دره شیمبار^{۱۷} و کتیبه در کنار نگارکند خونگ کمالوند^{۱۸} در خوزستان چندان سودمند نیستند و دیوار‌نوشته‌هایی در جاهای فراوان دره شیمبار^{۱۹} همه نوع مشکلاتی را فراهم می‌آورند. – همچنین حروف آرامی سجع سکه‌های شاهان آخر خاراکته زیردست اشکانیان ناروشن است^{۲۰}.

متنون خط میخی بابلی، مدلل می‌گردانند که زبان فرهنگی کهن میان‌رودانی بابل در زمان اشکانیان نیز ظاهرآ هنوز صحبت می‌شده و هنوز اهمیت داشته است، هرچند به میزان اندک و تنها در کاربرد خاصی^{۲۱}. متنون متأخر خط میخی بابلی از این عصر در اوروک (که اما آنها در آغاز فرمانروایی اشکانیان بر بابل خاتمه یافتند) و در بابل به منصة ظهور آمده‌اند؛ در اینجا متنون مذهبی، اسناد و نامه‌هایی تا سال ۱۶۰ تقویم اشکانی (= ق.م.) وجود دارد. اما از دوران اشکانیان چنان‌که همه می‌دانند، اصولاً زوال کاربرد خط میخی و نوشه‌های میخی نیز در این دوره روی می‌دهد، اما به‌طور عمده، صرف نظر از

9. Oelsner 1986, 252-254.

10. Paul Bernard

11. George Rougemont

12. Corpus Inscriptionum Iranicarum

13. Oelsner 1986, 248f.

14. Klugkist 1982.

15. Henning 1952.

16. Bivar/ Shaked 1964, 265-281.

17. Hinz 1963, 170-173.

18. Bivar/ Shaked 1964, 281-285.

19. Alram 1986, 154-161.

20. Oelsner 1986, 259-267.

متون ادبی و به اصطلاح نوشته‌های **(یونانی-بابلی)**^{۲۱}، متون اخترشماری نیز نشست می‌گیرد که به هر حال گاهی برای تاریخ نگاران نیز سودمند هستند: این چنین از یادداشت‌های اخترشماری متأسفانه بسیار خردپاره «متن - دفتر روزانه‌ای» پیدا است که به گشودن شهر سلوکیه در کران دجله به دست میترادات اول در سال ۱۷۱ تقویم سلوکی (= ۱۴۱ ق.م) اشاره می‌شود.^{۲۲}

سرانجام، در این رابطه نباید سکه‌های شاهان پارس / فارس^{۲۳} فراموش شود که برنوشته‌های پارسی میانه، به رغم نفوذ کامل اشکانیان، به تدریج جایگزین سجع‌های کهن‌تر آرامی می‌شوند. این جایگزینی ظاهراً پیش از همه در زمان داریو^{۲۴} دوم (میانه سده اول ق.م) واضح می‌شود، چنان‌که هتروگرام برای نخستین بار گواهی شده BRH «پسر» (به جای BR یا BRY متدائل در پارتی) آن را به اثبات می‌رساند.^{۲۵}

21. Oelsner 1975, 26-29; Sherwin-White/ Kuhrt 1993, 224.

22. Alram 1986, 162-186.

23. Dārēv II.

24. Alram 1986, 173; 1987, 127-130.

تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست ۲

شهرب کوهزاد / Kōfzāt

نویکنده در به اصطلاح نگارکند میترادات در بیستون که نام چهار صاحب منصب سرسپارنده به شاه بزرگ را ذکر می‌کند، پیش از همه، اسم نگاره بیرونی دست چپ، آخرین فرد ردیف صاحب منصبان را، *Kωφασάτης* می‌نامد. به هر حال، این اسم در خوانش هرتسفلد^۱ چنین نمودار می‌شود که وی آن را با اسم «کوهزاد» فارسی جدید یکی می‌داند و به «زاده شده از کوه» ترجمه می‌کند^(۱۰۸)، و در نتیجه حمل بر *Kaufa-zāta-** ایرانی کرده است. هرچند *Kωφασάτης* دارای عنوان نیست، اما از آنجا که سرپرست چهار نفر، گودرز^۲ نزدیکتر از همه در برابر شاه بزرگ ایستاده، «شهرب شهربان»^۳ نامیده می‌شود، امکان استنتاجی را به دست می‌دهد که همچنین سه سرسپارنده همراه وی به شاه بزرگ، می‌توان گفت: شهرب‌های معمولی بودند.

اگر اشتباه نکرده باشم، تاکنون مطلبی بدون جلب نظر مانده است که شواهدی دیگری، محتملاً از همین کوهزاد سخن می‌گویند: سفال نوشه‌های بسیاری از نسا (نک به متن) شواهدی را برای اسمی *kwp̩yzt*، یا به عبارت دیگر، *Kōfzāt*/*kwp̩zt* «کوهزاد»^۴ ارائه می‌دهند. تا آنجا که مدارک متون حرف‌نویسی شده قابل امتحان هستند — که عبارتند از سفال نوشه‌های ۱۰۰۳ (۵۹۰ قدیمی) و ۹۹۸ (۸۹۰ قدیمی) در اثر دیاکونف و لیوشیتس^۵ — در هریک دارنده نام کوهزاد، *h̩štrp/xšahrap* «ساتراپ/ شهرب» نامیده می‌شود. گذشته از این، از آنجا که هر دو این سفال نوشه‌ها در سال ۱۶۵ یا ۱۶۴ تقویم اشکانی، یعنی ۸۳ و ۸۴ ق.م، در نتیجه مدت کوتاهی پس از درگذشت میترادات دوم و ایام پادشاهی گودرز *Kωφασάτης* (۸۱۰-۹۱۰ ق.م) تاریخ‌گذاری شده‌اند، انگاشتی کاملاً محتمل است که

1. Herxfeld 1920, 36.

2. Γωφάρξης

3. σατράπης τών σατραπών

4. Gignoux 1972, 55b; Mac Kenzie 1986, 111.

5. D'jakonov/ Livšic 1960, 88 bzw. 99.

بازنموده در بیستون و شهرب Kōfzāt [کوهزاد] سفالنوشهای نسا، شخص واحدی هستند. بنابراین، Γωράφεης [گودرز] شهرب شهربان نامیده شده در بیستون، چه بسا شاه رقیب پشتیبانی شده از سوی نژادگان پارتی باشد که سرانجام جانشین میترادات دوم شده است. چنانچه Kōfzāt در این تغییر شاهی، مقام و منصب خود را حفظ کرده است، این امر را می‌توان ناشی از این مطلب دانست که او پیش از این جنگ قدرت، در جناح گودرز، — همچون نگارکند بیستون — بوده است.

پیوست ۳

فهرست الفبائی اسامی شخصی توضیح داده شده

‘bwmzdk	F.1	brzyn	F.27
(hw)rmzdt	C.1	bwdsy	I.9
‘bwmzdyk	F.17	bw̄s	I.10
‘mpd	I.1	bw̄t	I.10
‘mtaw	H.1	bw̄tik	F.4, I.10
‘mtawk	H.1	bwrzpdyk	Anm. 82
‘kmtrk	H.2	bwz̄k	H.16
‘rk	F.2	bwza(y)	E.1, Anm. 55
‘rdt	C.2	bwzpdyk	Anm. 82
‘rdtk	C.2	dbyšs	F.11
‘rpn	B.1	dbyšyš	F.11
‘rpt	C.3	ddbyk	F.20
‘rw̄n	H.3	dhym	I.11
‘rw̄st	I.2	dhymt	I.11
‘ryw̄s	H.38	dhyp̄t	C.7
‘wyš	F.9	dmyt	C.8
‘ybwnk	H.4	dymzdk	H.17
‘ybbrzn	D.1	dynptk	G.2
‘ybwnz	D.2	dyns	C.9
‘yh̄tik	B.2	dynyš	F.12
‘ynystk	I.3	ḡwr	F.12
‘yprynk	H.5	grpm	B.3
‘ysh̄t	I.4	grypm	Anm. 82
‘(z̄k?)	F.3	gw̄dt	H.18, H.19, Anm. 95
‘spd̄	C.4	gw̄dty	H.18, H.19, Anm. 95
‘spšk	F.10	gwr	H.20
‘sp̄yk	F.18	gwtrz	H.21
‘spynk	F.24	g(w)rz̄k	H.21
‘šayn	I.23	h̄mn	I.12
‘wt	I.5	hm̄n	I.12
‘rt	I.5	hmny	I.12
‘rw̄dt	C.5	hwm	E.2
‘rw̄mtrk	G.1	(h)wm(dt̄k?)	C.10
‘trya	F.25	hw̄mny	B.4
‘tryk	F.25	hw̄my	B.5, H.24
‘wgdt̄k	H.6	hw̄myk	B.5, H.39
‘wgtnwk	H.6, H.7	hw̄mzdyk	F.21
‘wpdyt	I.20	hw̄spynk	F.28
‘wpnysnk	I.6	h̄mn	I.12
‘wpstnk	H.8	h̄sȳt	E.3
‘wzbrtk	I.7	h̄sȳtik	E.3
‘z̄k	H.9	h̄wryznk	F.29
bgdt	C.6	krmwh	I.13, I.29
bgyn	F.26	kryñ	F.30
bgynk	F.26	kwp(y)z̄t	C.11
bh̄dtk	H.10	kwy[dt̄k?]	H.22
bh̄mnr̄t	H.11	kwyr(s̄k)	H.22
bh̄tmnwrt	H.11	mhbwz	Anm. 66
bt̄tm(zd?)yH	I.8	mhbwza	D.3
bt̄tsn	C.21, H.12	mhdt	C.12
bt̄tyk	H.13	mhdt̄k	C.12
brh̄sȳtik	H.35	mhyn	F.31
brkmk	H.14	mhynk	F.31
brzmtrk	H.15	mnyk	H.23
brzpdik	Anm. 82	prypt	C.16
brzpdyk	F.19	pryptk	C.16
(mr̄t?)bwz(n?)	Anm. 67	prywtyp̄k	Anm. 60
mr̄t	E.4	p̄(st)k	I.20
mr̄brzn	D.4	p̄ȳr	I.22
mr̄bwg	B.6	ptwyšyk	F.22
mr̄bwzn	D.5	ptyn	F.32
mr̄dt	C.13	(r)m̄nk	Anm. 86
mr̄dr̄k	Anm. 58	rm̄n	E.7, F.14
mr̄hw̄st̄k	I.14		
mr̄tr̄k	F.5		

mtrprt	C.14	rmnyš	F.14
mtrprdk	C.14	rmyn	F.34
mtrprn	B.7	rmynk	F.34, Ann. 86
mtrprn	G.3	rmyt	H.17
mtrsnn	G.3	rñw	E.8
mtrsnnk	H.40	rñ(nwbwzn)	D.6
mtry	E.4	rñwdtk	C.17
mtryn	F.8	rñwmtr	D.6, G.4
mtrynk	F.8	(rñyn	C.17
mtryny	F.8	rywyn	I.23
myk	H.24	sh(myt)	F.35
nnyp(r)nk	B.8	sjmyt	I.24
p'tyn	F.32	skn	A.5
pr'y	H.25	skpyr	I.25
prbbik	A.1	spdsrk	C.18
prdbwht	H.26	spndtk	C.19, Ann. 55
prdih	I.15, I.17	spws	I.26
prdihk	I.15, I.16, I.17	spwsk	I.26
prdyš	I.17	spws(k)	I.26
prdk	F.6	srwådt	C.20
prdr(n)	D.10	srwådtk	C.20
prdmn	D.11	srwålk	E.9
prdt	A.2	srwåssnk	G.5
prhk	H.27	srwålyk	F.23
prht	A.3, F.33	ssn	E.10
prhk	A.3	ssnbhåt	C.21, Ann. 94
prhyn	F.33	ssnbwht	C.22
prhynk	F.33	ssndt	C.23
prmbg	H.28	ssnk	E.10
*prnbrzn	I.18	stwrk	F.7
*prnbwzn	I.18	stwyk	I.27
prnbzn	I.18	swpyt	I.28
*prmbzw	I.18	lyr	E.11
prnhw	A.4	lyrk	E.11
prnhwntk	A.4	lyrrm	B.10, E.11
prnyš	F.13	thmdt	C.24
prpn	B.9	tyr	Ann. 74
prt	E.5, I.19	tyrk	Ann. 74
prt(k)n	I.19	tyry	E.12
prt(tm?)	H.29	tyrybm	B.11
prwty	E.6	tyrydt	C.25, Ann. 63
prwtyp	C.15, Ann. 59	tyrydk	C.25
prwtypdk	Annn. 60	tyrymk	G.6, I.21
prwt	L.20	tyryn	F.36, Ann. 89
p(rwt)k	L.20	tyrynk	F.36, Ann. 89
prydt(k)	E.6	(whw)kr	H.30
prydtm(t)[r]	Annn. 59	w(hmn)k	Ann. 53
prydy	E.6	whhwnk	Ann. 53
prydypt	C.15	whwmnk	B.12
pryhwntk	A.4	whwmny	B.12
(prymt?)rk	I.21	whwmnyk	Ann. 53
whwršk	H.31	wtrgnnyšH	F.15
whštbwzn	D.7, Ann. 68	wtrgnznk	H.40
whštbwznk	D.7	wspgwnk	H.41
wprky	H.32, H.33	wspwzk	H.42
wpry	H.33	wspznk	H.40, H.41, H.43
wrdk	H.34	wšpn	H.44
wrjlytk	H.35	wšř	I.31
wrkñwh	I.29	wýbwzn	D.9
wrkpdk	I.30	wýbwznk	D.9
wršk	H.36, H.37	wyndprnk	D.12
wršk	H.37	wypnyš	F.16
wrtgn	E.13	wyrmk	B.13
[w]trgn[gn]b(i)	C.26	wyrnsk	I.32
wtrgnbwzn	D.8, Ann. 65	wyspgwnk	H.41
wtrgnk	E.13	wyspznk	H.40, H.41, H.43
wtrgnmnyk	H.39	wystmk	I.33
wtrgnp	C.26	wýsprn	H.44
wtrgnptk	Annn. 64	wýwn	H.45
wtrgnssn	G.7	zyw	H.46

(۶) پی‌نوشت‌های مدارکی در مورد زبان و نام‌های پارتوی از عهد اشکانیان

۱. اینکه این کشور چندملیتی، کشور چندزبانه‌ای بود، می‌شود از بازگویی بابلی عنوان داریوش، دال بر «شاه سرزمین‌هایی با همه قبایل» (پارسی باستان /xšayaθiya dahyūnām/ vispažanānām) فهمید؛ جمله بابلی عبارت است از *šar mātāti ša naphar lišanu gabbi* «شاه سرزمین‌ها با مجموعه همه زبان‌ها».
۲. طرح زوندرمان 1989، توصیفی عالی درباره زبان پارتوی، مبتنی بر اطلاعات لازم کتاب‌شناسی عرضه می‌کند؛ کامل‌ترین بررسی دستور زبان در اثر Rastorgueva/Molčanova 1981 وجود دارد؛ فرهنگ واژگان جامعی هنوز موجود نیست و گذشته از این، نشر منابع هنوز ویرایش نشده نوشتاری و کتبیه‌ای و همچنین بررسی مستدل زبان‌شناختی آنها شرط لازمه‌اش می‌باشد.
۳. تنها به طور جنبی به نوشه‌های کوتاه عهد پسااشکانی (به منزله شاهدی برای تداوم حیات زبان) اشاره می‌شود، برای نمونه
 - سفال‌نوشه‌هایی از دورا اروپوس، شامل قبض تحويل غلات به پادگان ایرانی در دوره پس از اشغال شهر از سوی ساسانیان (vgl. Harmatta 1958)
 - دیوار نوشه‌ها (Graffiti und ein Dipinto) و نامه‌ای بر پوست از همان دوره (vgl. Brunner 1972)
 - نبشته‌هایی بر ظروف و سفالینه‌های حدود سده ۴ ب.م از گوبکلی تپه (Göbekli-depe) در کناره واحه مرو، نک به:

Livšic/ Nikitin 1989; Livshits/ Nikitin 1991; 1994, 313.;

 - دو نبشته از دره سند بالایی (vgl. Sims-Williams 1992, 27)؛ و
 - ظرف نوشه سده ۴/۳ میلادی از آق‌تپه در کنار آتریک در نزدیکی مرز ترکمنستان و ایران، نک به (Vgl. Livshits 1993; Livshits/ Nikitin 1994, 317).
۴. صورت [واژه] به طور کامل باقی نمانده است و به همین سبب مشکلات چندی در بردارد، نک به: Sundermann 1986, 273f.
۵. چنان نظام‌های خطی هتروگرافیک دیگری در خاور ایران انتظار می‌رود و پیش‌آپیش به طور فرضی پذیرفته شده است:

- برای باکتریا در سفال‌نوشته‌ای از آی خانم و تعدادی نوشته منتشر نشده (Schmitt 1994, 180f.; Schmitt 1994, 226/227-2274 ق.م.) در خط آرامی، اما به زبان ایرانی که آنها را >آرامی- ایرانی< (همباخ) یا >آرامی- پارتی< (Aramäoparthisch) نامیده‌اند؛ در اینجا رهایی از زبان آرامی گستردۀ‌تر از پارسی میانه یا پارتی پیش می‌رود؛ در مورد مشکل زبان صحبت شده در این متون، هرچند در درجه اول، البته بآنکه بتوانند آن را ثابت کنند، یک گویش ایران خاوری، شاید آراخوسی است، اما بنا بر دلایل تاریخی نمی‌تواند پارتی بوده باشد، نک به Schmitt 1994, 177-180). — در مورد متن نگاشته شده با خط آرامی از آرمازی در ایری، نک پایین‌تر!
۶. هارماتا 1981b, 221 فرض نهاده است، که انتخاب قالبی با تصمیر ملکی اول شخص در عبارات مقدمه نامه باب بوده است.
۷. اخذ تصمیمی در قبال این مسئله طبعاً تأثیرهایی بر ارزیابی شرایط زبان در امپراتوری اشکانیان دارد، زیرا در این صورت می‌باشد استنتاج شود که زبان آرامی در آنچنان زیان اداری بوده است.
۸. در مجموع نک به Alram 1986, 121-137.
۹. در مورد صورت‌های بازمانده این نام (بر سکه‌ها ΟΛΑΓΑΣΟΥ، ΟΛΟΓΑΣΟΥ) و درباره تعبیرش (به- *Vala-gaša- ایرانی) نک به Klingenschmitt 1980, 24 Anm. 10.
۱۰. لیوشیتس (Livshits 1977, 167 bzw. Livšic 1984, 20f.)، تحول خط پارتی را از آرامی رسمی دوره متأخر هخامنشیان تا نوشه‌های ساسانی در جدول فهرستی نمایش می‌دهد.
11. Vgl. Vanden Berghe 1963; Harmatta 1981a, v.a. S. 199-203; Vanden Berghe/Schimppmann 1985, 90f.
۱۲. در مورد آرامی رسمی، برای نمونه نک به: Pap. Cowley 30, 1 *bgwh yhwd*، شهربان یهودا، Bagohi/ Bagoas».
۱۳. نخست نک به 1966 D'jakonov/ Livšic 1960; (تا شماره ۱۴۴۹) از نشر کامل تاکنون سه مجلد (D'jakonoff 1979)، گذشته از این، دیاکونف/ لیوشیتس (Diakonoff/ Livshits 1976-1979) موجود است (Livshits 1977-1995) مجلد متن I. — و لیوشیتس/ نیکیتین (Nikitin 1977) جزوی اول (تا شماره ۹۹۵) مجلد متن I. — لیوشیتس/ نیکیتین (Livshits/ Nikitin 1977) ۱994, 315-317) سفال‌نوشته‌های ویرایش نشده و سفالینه‌های نوشه‌داری از نساکهن و جدید را تنظیم کرده‌اند؛ در این مورد نک به اشارات Pilipko 1994, 107b, 110a, 111 (Abb.9) und 115 Anm. 28.
۱۴. اشاره تعیین‌کننده‌ای را در این مورد گاهی صیغه‌های فعلی (Verbalform) از لحاظ آوای نگاشته شده پارتی نیز همچون /ptš(y)ht/ /patšixt/ اریخته شده «ارائه می‌دهند.
۱۵. همچنین گاهی ذکر می‌شود که شراب به سرکه بدل، که >ترش< شده است.
۱۶. بخشی از یافته‌ها متعلق به گودال واقع در شمال اubar شراب است.
۱۷. حدس مایرهوفر (Mayrhofer 1962, 121 Anm. 1) که -*raza-pāna*- ایرانی کهن در نام حرفه *L* با بلی متأخر موجود است، به نظرم به سبب آوای آغازین (*a-ra-*) و پایانه (*a-ra-za-pa-na-ta-šū*) ناروشن بازمانده *ia*- غیرقابل دفاع است، هرچند این حدس در فرهنگ آشور شیکاگو پذیرفته

شده است (Assyrian Dictionary Vol. I/2, Chicago/ Glückstadt 1968, S. 239a s.v.). در مورد

این عنوان، نک به ۳۰۹ Dandamayeu 1990; Schmitt 1991b، 309

۱۸. **raza-kāra* ایرانی در GIŠ عیلامی نیز منعکس می‌شود، چنان‌که گر شویچ مستقل از یافته‌های نسا آن را تشخیص داده است (Gershevitch 1952, 137).

۱۹. عنوان‌های در آخر ذکر شده همگی دارای **raz* پارتوی (از لحاظ هتروگرافیک KRMA نوشته شده) «تاکستان» هستند که در سند I او را مان نیز ($\rho\alpha\varsigma$) A11 Δαδβακαν در پوست نوشت A7.B7 II، به منزله نام همان تاکستان، شده است که واریات $\Delta\alpha\delta\beta\alpha\kappa\alpha-\beta\alpha\gamma$ در *bāy* البته با *bāy** پارتوی = باع پارسی میانه و جدید در کنار آن جای می‌گیرد.

۲۰. اگرچه عنوان در سده اول ق.م هنوز در پارتوی چنین بوده است — در این مورد اطلاعی توسط روایت جنبی ارمنی حاصل می‌شود — البته نه هنوز به صورت */Sahrab/* قابل انگاشت برای سده ۳ ب.م؛ نحوه املای خاص تاریخی، شکل آوازی واقعی را می‌پوشاند و پهلوان نگاه می‌دارد.

۲۱. این امر توسط *sahap* ایرانی برگرفته از همان پارتوی تأیید می‌شود، که البته جزو کهن ترین لایه وام‌واژه‌ها نیست (نک 383f. Schmitt 1976, 383f)، زیرا این عنوان در ترجمة یونانی کتاب عهد قدیم به *οίκονόμος* «شهریان، نگهدارنده شهر» برگردانده شده است.

۲۲. اسم پاکر، همچنین نام پادشاه اشکانی، نه تنها در صورت پارتوی و پارسی میانه مدلل است، بلکه در روایت جنبی (یونانی Πάκορος وغیره) به اثبات رسیده است. این نام به منزله اسم خودمانی *Pak-ura-* ایرانی توسط اشمتیت و زینو 741 Gignoux 1986, 144 Nr. تفسیر شده است.

۲۳. شکل بسط‌نیافتاً **Aspabara-* ایرانی کهن بدون پسوند -k- به هر حال توسط *Ašpabara, °ri, Is'pabara* آشوری نو، *spbr* (تحت جمعشید) آرامی و اسم *Aspar* آلانی فرض نهاده می‌شود.

۲۴. این سنگ‌نگاره در هنگام انتشار (برخلاف گرب) «یگانه نگارکنند اشکانی» نوع خود نبود، زیرا نگارکنند کهن تر خونگ نوروزی (نک به بالاتر ۱) شناخته شده بود. البته نوشتة آن هنوز خوانده و منتشر نشده بود.

۲۵. اینکه سال یابی سند III از تقویم سلوکی تبعیت نمی‌کند، از این رو باید انگاشته شود، که نوشتة به جای نام ماه مقدونی، اسم ماه ایرانی /H(arwatāt)/ [خداد] را دربر دارد.

۲۶. خبر موجود در نزد ویزهوفر 164 Wieschöfer 1994، نادرست است.

۲۷. تنها سند او را مان III، بنابر شمار واژه‌ها گسترده‌تر است.

۲۸. مشروط بر اینکه ولخش سوم (۱۱۱/۲ تا ۱۴۷/۸ ب.م) پسر پاکر (۱۰۸/۹ تا ۷۷/۸ ب.م) باشد، که ظاهرآ برای این کار هیچ دلیل وجود ندارد، در این صورت موضوع بایستی بر سر ولخش چهارم بوده باشد.

۲۹. اینکه اسم دقیقاً چگونه خوانده شده است، به سبب نبود شواهد و همتاها دیگر نمی‌توان اظهار نظر کرد؛ «خواسک» در کل صورت متداول است که مبنی بر هنینگ Henning 1952, 176 است.

۳۰. این حدس هنینگ Henning 1953, 134 مبنی بر جزء دوم (اسم شاهانه معروف اردشیر) اسم در اینجا گواهی شده gry'rhštr /Gar(i)-Ardašahr/ است که هنینگ آن را اسم مکان پنداشته، اما

- لیوشیتس / نیکیتین به حق آن را نام شخص در نظر می‌گیرند (Livshits/ Nikitin 1991, 117). و نام شخصی با این جزء سازای اسم، به نظرم دلیل بسیار ضعیفی برای سالیابی دوره ساسانی است تا اسم مکان چنان ساخته شده‌ای.
۳۱. نوشتة یکزبانه حدود چندین دهه کهن‌تر به اصطلاح <دومی> از آرمazi، به هر حال به زبان آرامی نوشته شده است (اخیراً Lipiński 1990, 119f.).
۳۲. بر عکس، بشقاب مورد بررسی قرار گرفته توسط Cereteli 1990، صورت نگارش متداول در زبان پارتی را نشان می‌دهد.
۳۳. علاوه بر این، باید اسامی پارتی موجود در منابع یونانی ذکر شود (در مورد نوشتة‌ها نک به پیوست ۱).
۳۴. در مورد جدیدترین بررسی فشرده اسامی ارمنی، نک به ۱995c; Schmitt 1996.
۳۵. نوعی بررسی موقعی را در این مورد، طرح اشیعت ۱984 Schmitt می‌سازد.
۳۶. از جانب دیگر، اسامی گواهی شده نژادگان، سرداران، صاحب منصبان یا اشخاص دیگر خاستگاه ایرانی موجود در منابع ارمنی، برای نمونه تاریخ نگاران قدیمی ارمنی، «فقط» بخشی از حروایت جنبی <جز این وسیع ایرانی است.
۳۷. اشیعت ۱984, 324-331 Schmitt اقدام به نخستین امتحان یک چنان طبقه‌بندی گونه‌شناختی اسامی ایرانی - ارمنی کرده است.
۳۸. اگرچه صورت‌های اسامی پارتی از متون مانوی - پارتی و نسخه‌های پارتی کتبه‌های ساسانی معلوم هستند، اما نه اسامی اصلی پارتی از سوی اشکانیان.
۳۹. اینها خود سخنان بوسیله هستند Oranskij 1975, 1152؛ همچنین نک به ۱69 Boyce؛ همچنین نک به ۱983، 1152 هستند.
۴۰. تنها طور گذری به اسامی پارتی اشاره می‌شود:
- Parth. *Mtrbrzn* /Mihr-barz^ān/ (= elam. *Mi-ut-ra-par-za-na*), *mtrbwzn* /Mihr-bōžn/ (= *Miθρο-βοθξάνης*), *'mrdt* /Mihr-dāt (= *Miθραδάτης usw.*), *mrk* /Mihrak/ (= *Miθράκης*), *mrpm* /Mihr-farn/ (= aram. *Mtrpmi*), *mtry* /Mihr/ (= elam. *Mi-ut-ra(-iš)* usw.), *mrny(y)* /Mihrēn/ (= babylon. *Mi-it-ra-en* usw.);
- در مورد اسامی ایرانی کهن این نوعی نک به ۱978 Schmitt.
۴۱. به دلیل تعداد زیاد اسامی گواهی شده بر سفال‌نوشتة‌های نسا طبعاً مورد توجه خاص هستند؛ اما از اشکال قابل توجه بعضی شواهد (که هنوز توسط Gignoux 1972 ضبط نشده) از خاستگاه دیگری استفاده شده است.
۴۲. در این بخش از اثبات تکی صرف نظر می‌شود؛ اطلاعات دقیق‌تری در بخش بعدی درباره تحلیل اصلی نام‌شناختی و طبقه‌بندی اسامی وجود دارد.
۴۳. پیشنهاد تحلیل و خوانش تصحیحی به جای .*prydyt*.
۴۴. در مقایسه با صورت مدلل /Vinda-farnā /Vinda-farnā-i-d-f-r-n-a/ پارسی باستان، صورتی با بسط -*ka- در پارتی وجود دارد. پدیده چنان بسط‌هایی به طور عام واژه‌ها و اسامی زبان‌های ایرانی میانه غربی را چنان دربر می‌گیرد که در پژوهش‌های این چنینی می‌تواند نادیده گرفته شود. به ویژه به این دلیل که مرزیندی شفافی میان اسامی خودمانی (یک ستاکی) مختوم به -ak- و اسامی کوتاه (با -*ka- بسط

- یافته) یا اصطلاحاً «اسامی کامل یک ستاکی» دشوار می‌شود.
۴۵. خوانش تصحیحی برای *prydtyp*
۴۶. اطلاعات فشرده‌ای (با آگاهی‌های کتاب‌نامه‌ای) را خیراً اشمت *Schmitt 1995b* ارائه کرده است.
۴۷. اشمت *Schmitt 1995a* جدیداً سیستم اسامی شخصی هند و اروپایی را به‌طور جامع و با استدلالات گسترده کتاب‌شناسی نشان داده است.
۴۸. از آنجاکه اسامی پارتی که در اینجا در کانون توجه قرار دارند، بیش از حد پرده‌پوشی نشوند، استدلال‌های درباره صورت‌های قیاسی نقل قول شده (ایرانی یا انبرانی) و بازسازی‌ها فقط در موارد استثنایی عرضه می‌شوند. دلایل را می‌شود به آسانی در نوشه‌های استاندارد نام‌شناختی (که برای نمونه در *Schmitt 1995b*, 68-960 ضبط هستند) بافت، آنچنان که می‌شود این اختصار استدلالی را بخشید.
49. Vgl. Schmitt 1980b, 201-203.
۵۰. در هر حال، کوه‌ها و «فرنه» *arənah*-^۳ اوستایی موضوع مشترک یشت ۱۹، (اعیاد یشت اهدایی به زمین (نک به ۴۵-۴۹ Hintze 1994, 45-49)، و اجزای سازنده مشترک عبارت افتخاری (*Sirōza* 1,28; 2,28) خاص بیست و هشت‌مین روز ماه (زمیاد) هستند. با این همه، من ارتباط تقویمی (به مفهوم بی‌نوشت ۶۲ در زیر) را در اینجا بعید می‌دانم.
51. Vgl. Malay/ Schmitt 1985.
۵۲. به ویژه نک به ۵۹-۶۱ Sims-Williams 1992؛ در بین آنها *nnypm* نیز وجود دارد.
۵۳. صورت‌های قابل ذکر بیشتری بدان‌ها اضافه می‌شوند:
- W(hmn)k* CII 415, 4; *whmw nk* 495,3; 496,4; *whwm nk* 509,5; 1203,5.
۵۴. برداشتی به مثابة «ترکیب وارونه، خشمگین - نیر و مند» از این روکنار می‌رود که *ama*- صفت نمی‌باشد.
۵۵. در این مورد می‌توان با املای در کل پذیرفته شده اسم *spndtk* (نک به پ شماره ۱۹) مقایسه کرد.
۵۶. صورت‌های توضیحی *bgdtk* به عنوان *n.pr.m* در اثر ژینو (G.49a)، در واقع اسم مکان است: نک به *CII* 496,5.
۵۷. خوانش پیشنهادی مطرح شده توسط مککنزی، با رابطه قانع‌کننده ریشه‌شناختی که -*u*- برای نمونه در صورت‌های جفت بسیاری با و بدون -*u*- (و به خصوص واضح در *bwzny* (نک به ث ۱) به عنوان نشان آوای پایانی محضر بروز می‌کند، فیصله می‌یابد.
۵۸. علاوه بر این، باید مهر شماره ۲۸ نسا (نک به ۷۳ Nikitin 1993/94), شاید هم شماره ۴۷ (همچنین، نک به همان، ۷۴) که در آنچا تنها «*trdt*(?)» که احتمالاً می‌تواند به *mtrdtk* تکمیل شود) و *mtrdtk* (CII 137,7) /*Mihr-dät-ak/* ذکر می‌شوند.
۵۹. من به همان ترتیب برای *prydtm(t)[r]* در CII 711,5 (مشروط به فرض *wr* به جای *yd* و *yp* به جای *m*) خوانش *prwrtyp(t)* را مطرح می‌کنم.
۶۰. به نظرم (بر مبنای تصویر) بعید نمی‌نماید که به جای *prywtyptk* در CII 647,6; 648,7 می‌تواند *prwrtypkt* /*Fravart-pät-ak/* به نحو مشابهی می‌تواند

۶۱. (برخلاف ۱۶۷b Prvpd آرامی بک [سکه] استاتر طلا (مطابق آلام ۱۹۸۶ Koch 1993) سمع نام گذاری اشخاص بر حسب اسم روزهای ماه و به ۱۲۰ «معیوب» به دلیل *d*-نمی تواند هیچ سروکاری با این اسم داشته باشد.
۶۲. در اینجا باید به وضوح تأکید کنم که مسئله نام گذاری اشخاص بر حسب اسم روزهای ماه و به اصطلاح «نام گذاری تقویمی» مشابهی که به نظرم در مورد ایران هرگز به دقت پژوهشیده نشده است و به نظر می آید در مورد اسامی فراوان مختوم به **-data-* و **-pāta-* ایرانی دارای اهمیت است که یک زمانی باید بر پایه شواهد جمع آوری شده به طور روشنمند بررسی شود. من تاکنون بر این استنباط هستم که شرایط دوره ایرانی میانه در اینجا نمی تواند مستقیماً به شرایط ایرانی کهن، برای نمونه دوران هخامنشیان ربط داده شود و اینکه بعضی از یکسانی اسامی تنها ظاهری است، یعنی پاره‌های از اسامی تحت انگیزه تغییریافته (تقویم) در زبان بعدی برای بار دوم ساخته شده‌اند.
۶۳. همچنین مهر شماره ۲ نسا (نک به ۷۲ Nikitin 1993/94) و سفال‌نوشته نیبور (نک به Livšic 1984) دارای *trydt* (36b/38a) هستند.
۶۴. این یکی در سفال‌نوشته قوشه تپه I (نک به ۱۷۱ Livshits 1977) نیز مدلل است؛ علاوه بر این، باید روی */Warhragn-pāt-ak/ wrtrgnptk* حساب کرد.
۶۵. شاید تکمیلی به *[w]rtr[gn]b[wzn]* بتواند آن را بیشتر توجیه کند.
۶۶. رابطه *mhbwz* در ۷۲۵,۷; ۷۲۶,۶ CII با این اسامی ناروشن می‌ماند.
۶۷. آیا «*(mrt?)bwz(n?)*» در ۴۸۶,۵ CII باید به منزله املای غلط تعبیر شود؟ یا در اینجا نام دیگری پیش می‌آید؟
۶۸. به علاوه نک به ۵۸۲,۲ CII *.(wh̥št)bwzn*.
۶۹. گذشته از این می‌تواند با *Viðaq̥xvar-nah* اوستایی مقایسه شود.
۷۰. از این رو، باید از استناد به *Parāta*- اوستایی پرهیز شود که این صورت بسیار مشکل‌آفرین است و به علاوه بسیار جداگانه است.
۷۱. ترکیب اسامی مختوم به *-dati-* ایرانی شناخته شده نیستند. و از جانب دیگر، املای *-dly-* امکان تصور اسامی مختوم به *-dält-* (مانند نمونه‌های متعدد پ در بالا) را نمی‌دهد، زیرا در این مورد بدون استثنا املای *-dl-* وجود دارد.
۷۲. گزینه «*Rāman*» مطرح شده توسط مکنزی (مطابق لیوشتیس) نمی‌تواند به طور قانع‌کننده و مستندی تقویت شود.
۷۳. قطع نظر از مرزه‌مگویی (Isoglossen)‌هایی که آن را به زبان‌های ایران شرقی ربط می‌دهد، زبان پارتنی دارای یک رشته واژه‌ها است، که (همچون /-šīr/-šyr- «ازیبا، خوب») تحول‌های آوایی ایرانی شرقی جز این بیگانه بازبان پارتی را نشان می‌دهند و به همین سبب معمولاً به زبان پرنی نسبت داده می‌شوند، گروه واژه (Idiom) آن قبیله ایران خاوری که تحت نام بخش دودمان اشکانیان، پارت کهن را به انقیاد خود درآورده (نک به ۱۷۱ Sims-Williams 1989).
۷۴. همچنین *týr* مهر شماره ۴۲ نسا (نک به ۷۴ Nikitin 1993/94) و *Týr-ka-/Týr-ak-* (از **Tira-ka-* ایرانی کهن) در سند اورامان ۵,۱۱۱ به این مورد تعلق دارند.

۷۵. خوانش در CII 642a,5 به وضوح نامشخص است.
۷۶. ژینو G.60b به نادرست «*Farrag*» خوانده است.
۷۷. *mtrynn /Mihrēnān* برابر خلاف ژینو، نه «n.pr.m.» بلکه نام تاکستانی است.
۷۸. اسمی خودمانی مختوم به *-ina** ایرانی در کل زبان‌های ایرانی - همچنین در پارتو؛ نک ج، شماره ۲۰ به بعد! - بیشتر از آن اسمی مختوم به *-aina** ایرانی گواهی شده‌اند.
۷۹. شمار بیشتر (کلیت؟) اسمی زنان در گذشته فرض نهاده شده امروزه به گونه دیگری ارزیابی می‌شوند.
۸۰. گزینه «*Winfarnīč*» مطرح شده از سوی ناشران کمک زیادی نمی‌کند.
۸۱. هیچ چیزی نشان «*ta-*» را در این اسم و صورت‌های بعلای الزام آور نمی‌کند.
۸۲. البته واریانت (G.50b) اشتباہ‌نویسی برای *bwzrpdyk* را نشان می‌دهد؛ افزون بر این، در CII 481,4 به جای *brzpdk* بیشتر *grypm* قابل خواندن است (نک به ۱۰۹).
۸۳. در عین حال می‌توان به *Δαδβακαν-pács* «تاکستان (رز) دادوک» سند اورامان ۱۱ A (نک به ۱۹) با شاهد غیرمستقیم یک اسم خودمانی به همان نحو ساخته شده‌ای اشاره کرد.
۸۴. البته در ارزیابی **Bagaina** ایرانی کهن (چنین در نزد مککنزی نیز) نباید شواهد روایات جنبی دیگر نادیده گرفته شود.
۸۵. ژینو (G.60b) برخلاف این دارای «*Frāhēnak*»، CII 258,4; 478,3 ad loc. «*Frāhēnak*» است.
۸۶. بـر مهر شماره ۴۸ نسانیز «*r[m]yn[k]*» خوانده می‌شود (نک به Nikitin 1993/94, 74: = *Rāmyānag*)». در عوض برای ۱۷۲,5 CII به تأکید *m'nk(r)* تأیید می‌شود؛ بنابراین برای نمونه «*Rāmānak*» پیش می‌آید، در حالی که جز این هیچ صورت‌های به طور مطمئن به اثبات رسانده‌ای با *-āna** در نسا وجود ندارد.
۸۷. من در اینجا به *-inā** ایرانی به خصوص بدین سبب پافشاری می‌کنم که در مورد پسوند *-aina** ایرانی، صیغه مؤنث مختص ایرانی برای صفت - و این یکی به طور قابل اثباتی از اسمی شخصی ساخته شده با *-aina** قابل تفکیک است، ضروری نمی‌باشد و زیاده روی کردن است. مؤنث از ستاک *-ānā** استفاده می‌کند.
۸۸. من در مورد ارزیابی مککنزی دال بر «*Rēwēn*» خاطرنشان می‌سازم که در مواردی همچون مورد فراروی ما، که جزء نخست ترکیب صفت، پایه اشتراق است، ساختی با پسوند (-صفت) *-aina** تقریباً نامریوط به نظر می‌آید.
۸۹. شواهد دیگر: *tyryn*, اورامان ۱, III؛ سفال نوشته قومس ۱ و ۲؛ سفال نوشته قوشه‌تپه ۲.
۹۰. صورت بلندتری در سفال نوشته قوشه‌تپه ۱، و کوتاه‌تری بر مهر شماره ۱۷ نسا وجود دارد.
۹۱. در مورد شواهد مهر شماره ۳۴ بر روی سه لقمه مهر (Bulle)، نک به Livshits 1977, 175 Anm. 39; Nikitin 1993/94, 73، گذشته از این (ebd.74)، شواهد دیگری در مورد مهر شماره ۳۸.
۹۲. همچنین در *rbn* آرامی نیز بر آن بوده‌اند چنان اسمی را (بدون بسط *-k-*) تشخیص دهند (نک به Bowman 1970, 110)، اما یقیناً نادرست است.

.۹۳ در این مورد نیز نمی‌توان به *A-za-ak-ka* عیلامی استناد کرد.

94. Vgl. *dazu ssnb̄it /Sāsān-baxt/ oben C.21!*

.۹۵ البته اشتقاق هنگامی مشکل آفرین می‌شود که بجهه منزله واریانت محض *gwdt* فهمیده شود.

.۹۶ جزء نخست -*Frādat*- صیغه فعلی فرض نهاده از سوی مکكنتزی با ترجمه در تضاد است؛ *باید تقریباً «درخواست-کننده رستگاری» فهمیده شود.

.۹۷ سرنمouن-**vispa-zana-* ایرانی کهنه آن، از طریق *wspzn* آرامی به عنوان نام افرامندان «همه نوعی» برای دوران هخامنشیان فرض نهاده می‌شود.

98. Vgl. Mayrhofer 1979, II/29 Nr. 60, seitdem MacKenzie 1986, 115.

.۹۹ ساخت اسامی زنان به طور معمول، چنان‌که برای زبان پارتی می‌توان از شرایط زبان پارسی میانه و از واژگان ارمنی ایرانی استنباط کرد، توسط کاربرد واژگان قاموسی خاص (*-anōš* «دختر»، *-duxt* «دردانه»، وغیره)، یا خدامانها (برای نمونه آنایت) انجام می‌گیرد.

.۱۰۰ برای تقویت جزء پایانی چنان ترکیب */-bnz/-bazan/*- پارتی نباید به اسامی *Αρτα-*/*Αρτοβαζάνης* (*Polybios* 7,2,2-3; 7,3,2) و پلیبیوس (Hdt. 5,55,1-10) استناد کرد، زیرا این صورت بیشتر باید (برخلاف اشميit 128 Schmitt 1967) به منزله اشتباہی برای *βαρξάνης*-^{*} (باساده‌گردانی ناهمگونی) توضیح داده شود.

.۱۰۱ جزء دوم *-bauj-ana-*^{*}, وگرنه بدون استثنا بعد از جزء نخست خدامان قرار می‌گیرد.

.۱۰۲ مشکل اسامی با جزء پایانی *-bāzu-*^{*} «بازو» ایرانی کهنه در اینجا نمی‌تواند با تمام طول و تفصیلش طرح شود.

.۱۰۳ تحلیلی در *+prt k-n*- در بخش آخرش بدون همتای نام انسان‌گونه‌ای در پارتی است.

.۱۰۴ نشر نهایی این سفال‌نوشه‌ها (CII 2312) هنوز صورت نگرفته است.

.۱۰۵ آخرین نفر از چهار شخص نامبرده، *Γωτάρξης*، دارای عنوان عجیب و جز این در هیچ‌کجا گواهی نشده «شهر ب شهر بها» *[ών]* *σατράπης τώ σατραπ[ών]* است، که البته در همانندی با عنوان «شاه شاهان» بیش از دو هزار سال دوام آورده در ایران ساخته شده است. — در مورد نخستین نفر از چهار صاحب منصب نک به پیوست ۲.

.۱۰۶ هر دو کتبیه (الیمایی — آرامی از کمنسکر (Kamniskires)، شاه الیمائیس از برد نشانده (نک به *Harmatta apud Ghershman* 1976, 289-300) هنوز به دوران پیش از پارتی تعلق دارند. — در مورد تاریخ الیمائیس نک به طرح کلی واندنبرگ/ شیپمان: *Vanden Berghe/ Schippmann* . 1985, 13-30.

.۱۰۷ در این مورد قضیه بر سر گل نوشته‌هایی با متون خط میخی و آوانویسی‌های مربوط با حروف یونانی است که در حدود چرخش سده ۲ ق.م. به سده اول ق.م. پدید آمدند. (Oelsner 1986, 239-244)

.۱۰۸ شواهد دیگری در مورد چنین اسمی، *Kōhzāy*/ *kw̄hiz'y* پارسی میانه (نک به 1986 Gignoux) و کک کوهزاد (*kak-i Kōhzād*) فارسی جدید (نک به 152a Justi 1895, 107 Nr. 504) بازآزمونی دقیق‌تری هستند.

کوته‌نوشت

AMI	Archaeologische Mitteilungen aus Iran
BSOAS	Bulletin of The School of Oriental and African Studies
JAOS	Journal of the American Oriental Society
JHS	The Journal of Hellenic Studies
JRAS	Journal of the Royal Asiatic Society
VDI	Vestnik Drevnej Istorii
WZKM	Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft
ZPE	Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik

کتاب‌شناسی

- Alram, M. 1986, *Nomina Propria Iranica in Nummis. Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen* (Iranisches Personennamenbuch IV), Wien
- Alram, M. 1987, „Die Vorbildwirkung der arsakidischen Münzprägung“, *Litterae Numismaticae Vindobonenses* 3, 117–146
- Bernard, P. 1990, „Vicissitudes au gré de l'histoire d'une statue en bronze d'Héraclès entre Séleucie du Tigre et la Mésène“, *Journal des Savants*, 3–68
- Bivar, A.D.H. 1967, „A Parthian Amulet“, *BSOAS* 30, 512–525
- Bivar, A.D.H. 1970, „The First Parthian Ostracon from Iran“, *JRAS*, 63–66
- Bivar, A.D.H. 1981, „The Second Parthian Ostracon from Qümis“, *Iran* 19, 81–84
- Bivar, A.D.H./Shaked, S. 1964, „The Inscriptions at Shimbār“, *BSOAS* 27, 265–290
- Bowman, R.A. 1970, *Aramaic Ritual Texts from Persepolis*, Chicago
- Boyce, M. 1983, „Parthian Writings and Literature“, *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2: The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods, Cambridge e.a., 1151–1165

- Brunner, Ch.J. 1972, „The Iranian Epigraphic Remains from Dura-Europos“, *JAOS* 92, 492–497
- Cereteli, K. 1990, *Novaja nadpis' iz Mcheta-Samtavro, vypolnennaja aramejskim pis'mom*, Tbilisi
- Dandamayev, M. 1990, „The Old Iranian *arazapanata*“, *Iranica Varia: Papers in Honor of Professor E. Yarshater* (Acta Iranica, 30), Leiden, 60–61
- Diakonoff, I.M./Livshits, V.A. 1976–1979, *Parthian Economic Documents from Nisa. Plates I–III* (Corpus Inscriptionum Iranicarum II/II, Plates I–III), London
- Diakonoff, I.M./Livshits, V.A. [1977], *Parthian Economic Documents from Nisa. Texts I* pp. 1–80 (Corpus Inscriptionum Iranicarum II/II, Texts I, 1), London
- D'jakonov, I.M./Livšić, V.A. 1960, *Dokumenty iz Nisy I v. do n. è.: Predvaritel'nye itogi raboty*, Moskva
- D'jakonov, I.M./Livšić, V.A. 1966, „Novye nahodki dokumentov v Staroj Nise“, *Peredneaziatskij sbornik. II: Desifrovka i interpretaciya pis'mennostej drevnego vostoka*, Moskva, 134–157 (engl. Resümee, 169–173).
- Gershovich, I. 1952, „Review of Cameron“, *Asia Major* N.S. 2, 132–144
- Ghirshman, R. 1954, *Iran, from the Earliest Times to the Islamic Conquest*, s.l. (Harmondsworth)
- Ghirshman, R. 1962, *Iran. Parther und Sasaniden*, München
- Ghirshman, R. 1976, *Terrasses sacrées de Bard-e Néchandeh et Masjid-i Solaiman. L'Iran du Sud-Ouest du VIII^e s. av. n. ère au V^e s. de n. ère. I: Texte*, Paris
- Gignoux, Ph. 1972, *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*, London
- Gignoux, Ph. 1975, „Coupes inscrites de la Collection Mohsen Foroughi“, *Monumentum H.S. Nyberg. I* (Acta Iranica, 4), Leiden/Téhéran/Liège, 269–276
- Gignoux, Ph. 1979, „Les noms propres en moyen-perse épigraphique. Étude typologique“, *Pad nâm i yazdân. Études d'épigraphie, de numismatique et d'histoire de l'Iran ancien*, Paris, 35–100
- Gignoux, Ph. 1986, *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique* (Iranisches Personennamenbuch II,2), Wien
- Gropp, G. 1968, „Die parthische Inschrift von Sar-Pol-e Zohâb“, *ZDMG* 118, 315–319
- Gropp, G. 1970, „Bericht über eine Reise in West- und Südiran“, *AMI* N.F. 3, 173–230
- Harmatta, J. 1958, „Die parthischen Ostraka aus Dura-Europos“, *Acta Antiqua* 6, 87–175
- Harmatta, J. 1965, „Iz istorii alano-parfjanskikh otnošenij“, *Acta Antiqua* 13, 127–147
- Harmatta, J. 1981a, „Parthia and Elymais in the 2nd Century B.C.“, *Acta Antiqua* 29, 189–217
- Harmatta, J. 1981b, „Mithridates I and the Rise of Parthian Writing System“, *Acta Antiqua* 29, 219–225
- Henning, W.B. 1952, „The Monuments and Inscriptions of Tang-i Sarvak“, *Asia Major* N.S. 2, 151–178
- Henning, W.B. 1953, „A new Parthian Inscription“, *JRAS*, 132–136
- Henning, W.B. 1958, „Mitteliranisch“, *Handbuch der Orientalistik. I/IV: Iranistik. I: Linguistik*, Leiden/Köln, 20–130
- Herzfeld, E. 1920, *Am Tor von Asien. Felsdenkmale aus Irans Heldenzeit*, Berlin
- Hintze, A. 1994, *Der Zamyād-Yaš: Edition, Übersetzung, Kommentar*, Wiesbaden
- Hinüber, O. von 1980, „Die Kolophone der Gilgit-Handschriften“, *Studien zur Indologie und Iranistik* 5/6, 49–82
- Hinz, W. 1963, „Zwei neuentdeckte parthische Felsreliefs“, *Iranica Antiqua* 2, 169–173
- Huyse, Ph. 1988, „Zum iranischen Namengut in Dura-Europos“, *Anzeiger der Österreichischen Akademie der Wissenschaften* 125, 19–32
- Huyse, Ph. 1990, *Iranische Namen in den griechischen Dokumenten Ägyptens* (Iranisches Personennamenbuch V, 6a), Wien
- Huyse, Ph. 1995, „Die Begegnung zwischen Hellenen und Iraniern. Griechische epigraphische Zeugnisse von Griechenland bis Pakistan“, *Iran und Turfan. Beiträge Berliner Wissenschaftler, Werner Sundermann ... gewidmet*, Wiesbaden, 99–126
- Justi, F. 1895, *Iranisches Namenbuch*, Marburg
- Kawami, T.S. 1987, *Monumental Art of the Parthian Period in Iran* (Acta Iranica, 26), Leiden
- Kellens, J. 1974, „Les formules du type *hubarəta-bar* en avestique“, *Commémoration Cyrus. Hommage Universel. III* (Acta Iranica, 3), Leiden/Téhéran/Liège, 133–147
- Klingenschmitt, G. 1980, „Die iranischen Ortsnamen“, *Erlanger Ortsnamen-Kolloquium. Ortsnamen als*

- Ausdruck von Kultur und Herrschaft, Heidelberg, 19–25
- Klugkist, A.C. 1982, *Midden-aramese schriften in Syrië, Mesopotamië, Perzië en aangrenzende gebieden*, Proefschrift Groningen
- Koch, H. 1993, „Heimat und Stammvater der Arsakiden. Zu den Anfängen des parthischen Königreiches“, *AMI* 26, 165–173
- Lipiński, E. 1990, „Araméen d'Empire“, *Le langage dans l'Antiquité*, Louvain, 94–133
- Livshits, V.A. 1977, „New Parthian Documents from South Turkmenistan“, *Acta Antiqua* 25, 157–185
- Livshits, V.A. 1993, „A Parthian Inscription on a Vessel from Ak-depe“, *Iran* 31, 75–76
- Livshits, V.A./Nikitin, A.B. 1991, „The Parthian epigraphic remains from Göbekli-depe and some other Parthian inscriptions“, *Corolla Iranica. Papers in honour of Prof. Dr. D.N. MacKenzie*, Frankfurt am Main e.a., 109–126
- Livshits, V.A./Nikitin, A.B. 1994, „Parthian and Middle Persian Documents from South Turkmenistan. A Survey“, *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia* 1, 312–323
- Livshits, V.A./Usmanova, Z.I. 1994, „New Parthian Inscriptions from Old Merv“, *Irano-Judaica III: Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture throughout the Ages*, Jerusalem, 99–105
- Livšic, V.A. 1984, „Novye parfjanskie nadpisi iz Turkmenii i Iraka“, *Epigrafika Vostoka* 22, 18–40
- Livšic, V.A./Nikitin, A.B. 1989, „Parfjanskie nadpisi s Gébekly-depe“, *VDI* 1989/3, 80–89
- MacKenzie, D.N. 1986, „Some Names from Nisa“, *Peredneaziatskij sbornik. IV: Drevnjaja i srednevekovaja istorija i filologija stran perednego i srednego vostoka*, Moskva, 105–115
- Malay, H./Schmitt, R. 1985, „An Incription Recording a New Persian Name: Mithrabögës or Mithrabögös“, *Epigraphica Anatolica* 5, 27–29
- Mayrhofer, M. 1962, „Besprechung von Widengren“, *Sprache* 8, 121–122
- Mayrhofer, M. 1973, *Onomastica Persepolitana. Das altiranische Namengut der Persepolis-Täfelchen*, Wien
- Mayrhofer, M. 1974, „Zu den Parther-Namen der griechischen Awromän-Dokumente“, *Mémorial Jean de Menasce*, Louvain, 205–213
- Mayrhofer, M. 1977, *Zum Namengut des Avesta*, Wien
- Mayrhofer, M. 1979, *Die altiranischen Namen* (Iranisches Personennamenbuch I), Wien
- Minns, E.H. 1915, „Parchments of the Parthian Period from Avroman in Kurdistan“, *JHS* 35, 22–65
- Morano, E. 1990, „Contributi all'interpretazione della bilingue greco-partica dell'Eraclio di Seleucia“, *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies. Part 1: Old and Middle Iranian Studies*, Rome, 229–238
- Nalbandjan, G.M. 1971, *Armjanskie ličnye imena iranskogo proishozdenija (kul'turno-istoričeskoe, etimologičeskoe issledovanie)*, Avtoreferat dissertacii, Tbilisi
- Nikitin, A.B. 1993/94, „Parthian Bullae from Nisa“, *Silk Road Art and Archaeology* 3, 71–79
- Nyberg, H.S. 1923, „The Pahlavi Documents from Avromän“, *Le Monde Oriental* 17, 182–230
- Oelsner, J. 1975, „Randbemerkungen zur arsakidischen Geschichte anhand von babylonischen Keilschrifttexten“, *Altorientalische Forschungen* 3, 25–45
- Oelsner, J. 1986, *Materialien zur babylonischen Gesellschaft und Kultur in hellenistischer Zeit*, Budapest
- Oranskij, I.M. 1975, „Altiranische Philologie und altiranische Sprachwissenschaft in der UdSSR (1917–1970)“, *Altorientalische Forschungen* 2, 139–179
- Panaino, A. 1995, *Tištrya. II: The Iranian Myth of the Star Sirius*, Roma
- Pennacchietti, F.A. 1986, „La bilingue greco-partica sull'Eraclio da Seleucia (Iraq)“, *Atti del Sodalizio Glottologico Milanese* 27, 26–30
- Pennacchietti, F.A. 1987, „L'iscrizione bilingue greco-partica dell'Eraclio di Seleucia“, *Mesopotamia* 22, 169–185
- Perihanjan, A.G. 1993, *Materialy k etimologičeskomu slovarju drevnearnmjanskogo jazyka. I*, Erevan
- Pilipko, W. 1988, „Die Reiter von Nissa. Über Funde von Wandmalereien in Nissa“, *Wissenschaft in der UdSSR* 1988/1, 50–55
- Pilipko, V.N. 1994, „Excavations of Staraia Nisa“, *Bulletin of the Asia Institute N.S.* 8, 101–116
- Rastorgueva, V.S./Molčanova, E.K. 1981, „Parfjanskij jazyk“, *Osnovy iranskogo jazykoznanija. [II:] Sred-*

- neiranskie jazyki, Moskva, 147–232
- Schmitt, R. 1967, „Medisches und persisches Sprachgut bei Herodot“, *ZDMG* 117, 119–145
- Schmitt, R. 1975, „Einige iranische Namen auf Inschriften oder Papyri“, *ZPE* 17, 15–24
- Schmitt, R. 1976, „Der Titel „Satrap““, *Studies in Greek, Italic, and Indo-European Linguistics Offered to L. R. Palmer*, Innsbruck, 373–390
- Schmitt, R. 1978, „Die theophoren Eigennamen mit altiranisch *Miθra-“, *Études Mithriaques. Actes du 2^e Congrès International* (Acta Iranica, 17), Leiden/Téhéran/Liège, 395–455
- Schmitt, R. 1980a, „Die Ostgrenze von Armenien über Mesopotamien, Syrien bis Arabien“, *Die Sprachen im Römischen Reich der Kaiserzeit*, Köln/Bonn, 187–214
- Schmitt, R. 1980b, „Serta onomastica“, *Recherches de Linguistique. Hommage à M. Leroy*, Bruxelles, 199–205
- Schmitt, R. 1982, *Iranische Namen in den indogermanischen Sprachen Kleinasiens (Lykisch, Lydisch, Phrygisch)* (Iranisches Personennamenbuch V,4), Wien
- Schmitt, R. 1983a, „Iranisches Lehngut im Armenischen“, *Revue des Études Arméniennes* N.S. 17, 73–112
- Schmitt, R. 1983b, „Sürēn, aber Kārin. Zu den Namen zweier Parthergeschlechter“, *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 42, 197–205
- Schmitt, R. 1984, „Iranische Namenschichten und Namentypen bei altarmenischen Historikern“, *Beiträge zur Namenforschung* N.F. 19, 317–331
- Schmitt, R. 1991a, „Name und Religion. Anthroponomastisches zur Frage der religiösen Verhältnisse des Achaimenidenreiches“, *La religion iranienne à l'époque achéménide. Actes du Colloque de Liège*, Gent, 111–128
- Schmitt, R. 1991b, „Besprechung von *Iranica Varia*“, *WZKM* 81, 308–311
- Schmitt, R. 1993, „Die Sprachverhältnisse im Achaimenidenreich“, *Lingue e culture in contatto nel mondo antico e altomedievale. Atti dell'VIII Convegno Internazionale di Linguisti*, Brescia, 77–102
- Schmitt, R. 1994, „Sprachzeugnisse alt- und mittleranischer Sprachen aus Afghanistan“, *Indogermanica et Caucasia. Festschrift für K. H. Schmidt*, Berlin/New York, 168–196
- Schmitt, R. 1995a, „Entwicklung der Namen in älteren indogermanischen Sprachen“, *Namenforschung. Ein internationales Handbuch zur Onomastik. 1. Teilband*, Berlin/New York, 616–636
- Schmitt, R. 1995b, „Iranische Namen“, ebenda, 678–690
- Schmitt, R. 1995c, „Armenische Namen“, ebenda, 879–889
- Schmitt, R. 1996, „Armenische Personennamen und geographische Namen: Eine Übersicht“, *Il Caucaso: Cerniera fra culture dal Mediterraneo alla Persia (secoli IV–XI). II*, Spoleto, 685–708
- Schottky, M. 1991, „Parther, Meder und Hyrkanier. Eine Untersuchung der dynastischen und geographischen Verflechtungen im Iran des 1. Jhs. n.Chr.“, *AMI* 24, 61–134
- Shaked, S. 1994, „Two Parthian Ostraca from Nippur“, *BSOAS* 57, 208–212
- Sherwin-White, S./Kuhrt, A. 1993, *From Samarkhand to Sardis. A new approach to the Seleucid empire*, London
- Sims-Williams, N. 1989, „Eastern Middle Iranian“, *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, 165–172
- Sims-Williams, N. 1992, *Sogdian and other Iranian Inscriptions of the Upper Indus. II (Corpus Inscriptio-num Iranicarum II/III/H,2)*, London
- Skjærvø, P.O. 1983, „Case in Inscriptional Middle Persian, Inscriptional Parthian and the Pahlavi Psalter“, *Studia Iranica* 12, 47–62
- Skjærvø, P.O. 1992, „L'inscription d'Abnūn et l'imparfait en moyen-perse“, *Studia Iranica* 21, 153–160
- Sundermann, W. 1986, „Studien zur kirchengeschichtlichen Literatur der iranischen Manichäer II“, *Alt-orientalische Forschungen* 13, 239–317
- Sundermann, W. 1989, „Parthisch“, *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, 114–137
- Vanden Berghe, L. 1963, „Le relief parthe de Hung-i Naurūzī“, *Iranica Antiqua* 3, 155–168
- Vanden Berghe, L./Schippmann, K. 1985, *Les reliefs rupestres d'Elymaïde (Irân) de l'époque parthe*, Gent
- Wiesehöfer, J. 1994, *Das antike Persien. Von 550 v.Chr. bis 650 n.Chr.*, München/Zürich
- Wolski, J. 1993, *L'Empire des Arsacides* (Acta Iranica, 32), Lovanii

اسناد میخی درباره تاریخ اشکانیان:

آرشیو رحیم سو

داده‌هایی برای مطالعه زندگی معمول

* نوشتۀ روبارتوس ج. وان در اشپک (آمستردام)
ترجمۀ آرزو رسولی (طالقانی)

پیشگفتار

شاہنشاهی اشکانیان، بسان نیاکانش، مجموعه و آمیخته‌ای بود از اقوام و ملل گوناگون. یکی از این اقوام بابلیها بودند، بابل مهد تمدن سومر و اکد در هزاره چهارم پیش از میلاد بود. بزرگترین شهر در این ناحیه همان بابل بود، به خصوص از زمانی که نبوکدنصر دوم (۵۶۲-۶۰۵) ساختمانهای بزرگی در آن ساخت. شهر بابل در آن ناحیه تقریباً شهر تازه‌ای بود. این شهر پایتخت امپراتوری بزرگی تحت فرماندهی حمورابی (حدود ۱۷۵۰ قم) شد. از آن زمان به بعد بود که شهر مهمی به حساب آمد ولی همیشه هم پایتخت یک امپراتوری وسیع نبود. این شهر در قسمت اعظم تاریخ خود پایتخت سرزمینی نه چندان بزرگ شامل جنوب عراق بود. فرمانروایان این شهر غالباً سلسله‌های سلطنتی خارجی تبار بودند: آموریان، کاسیان و کلدانیان. در شمال عراق همسایه نیرومند آشور بود و سرانجام بابل را به تصرف خود درآورد و به مدت یک قرن به امپراتوری خود ملحق ساخت، فقط در مدت کوتاهی از ۷۲۹ تا ۷۲۵ قم ضمیمه این امپراتوری نبود. در مدت کوتاهی که تقریباً ۷۰ سال می‌شد، بابل بار دیگر در رأس یک امپراتوری وسیع قرار گرفت و

امپراتوری بابل جدید خوانده شد، ولی از تاریخ ۵۳۹قم، به صورت بخشی از امپراتوری‌های غیربابلی زیر درآمد، به ترتیب شاهنشاهی‌های هخامنشی، اسکندر بزرگ، قلمرو آنتی‌گونوس یک‌چشم، سلوکیان، و اشکانیان.

این حکومتهای خارجی کمتر از آنی که تصوّر می‌رفت تغییراتی در این شهر به وجود آوردند. همان‌گونه که در بالا اشاره کردم، بابل به پذیرفتن دودمانهای خارجی عادت کرده بود و دودمانهای خارجی هم خود را با زبان، دین، فرهنگ و سنتهای بابل هماهنگ کرده بودند. در زمینه‌های یادشده بابل چندان تغییری نکرد، بابل یکی از پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی بود، سپس پایتخت امپراتوری اسکندر و آنتی‌گونوس و سلوکوس اول شد تا آنکه سلوکیان شهر سلوکیه را در کرانه دجله، در حدود سال ۳۰۰قم به عنوان الشروطی به معنای «شهر پادشاهی»، جایگزین آن کردند. امپراتوری سلوکی (مانند شاهنشاهی هخامنشی) فقط یک پایتخت نداشت بلکه دارای چند پایتخت بود: سلوکی در کرانه دجله، انطاکیه در ناحیه اورونتس، ساردس، افسوس و شوش. ولی بابل به عنوان مرکز مهمی برای ایدئولوژی پادشاهی سلوکی باقی ماند. شاهان سلوکی ادعایی کردند که جانشینان امپراتوری نبوکدنصر هستند. برسوس^۱ کاهن بابلی این ادعای را تأیید کرده، طرحهای ساختمانی در بابل، بورسیپا و اوروک^۲ هم مؤید آن بوده‌اند. از این رو، شاهان سلوکی گاه و بیگاه در کاخ شاهی بابل اقامت می‌کردند و آنتیوخوس سوم بلافصله پس از شکست از رومیان به بابل آمد و در آنجا بود که شنیل شاهانه نبوکدنصر را به وی نشان دادند.^۳

بنا به گزارش پانوسانیاس (۱۶، ۳)، سلوکوس اول مردم بابل را به شهر جدید سلوکیه در کرانه دجله منتقل کرد^۴ و بابل، بنا به ادعای سایر مورخان، به خاطر همسایگی با (Strabo 16,1,5; Plinius NH 6,122; Dio Cassius Ep.

1. Kuhrt 1987.

2. Kuhrt/ Sherwin-White 1991; Sherwin-White/ Kuhrt 1993, 36f, 97, 216, 219; Van der Spek 1987, 1993a and 1994.

3. Sachs/ Hunger 1989, no.-187; Sherwin-White/ Kuhrt 1993, 216 and 219.

4. آنچه در یادداشتهای نجومی، اخراج عده‌ای به دستور آنتیوخوس اول فرض شده بود، اکنون معلوم شده که فقط بازدید هیئت اعزامی بابل از سلوکیه به منظور دریافت دستورات پادشاه بوده است (Van der Spek (1993b, 97f).

این بدان معنا نیست که بابل از جمعیت تهی شد. ما اکنون این را هم می‌دانیم که ساکنان تازه‌ای به بابل آمدند، منظور همان یونانیان‌اند. هرچند که یونانیان از زمانِ اسکندر مقیم بابل بوده‌اند ولی در زمانِ آنتیوخوس چهارم، مهاجران یونانی زیادی به بابل آمدند و در آنجا جامعه‌ای یونانی با شهر و ندان یونانی تشکیل دادند.^۵ یادداشت‌های نجومی (نک جلوتر) از (politai سلوکی برای برآورده است) در بابل نام می‌برند که در متون متعلق به سال ۱۴۳ تا ۲۴۹ قم تا نمونه باقیمانده ماقبل آخر مورخ ۶۳/۲ قم آمده است^(۳) (A.D. No.-62'Rev.3)^۶، یعنی درست در عصر اشکانی. کتبه‌های یونانی نیز وجود جامعه‌ای یونانی را در بابل نشان می‌دهند.^۷ در حدود ۱۵۰ قم آرکیدموس مدرسته استویی را در بابل بنانهاد (Plutarchus, *De Exilio* 14, 605 B). تا حدود ۱۲۳ قم که عربها به شهر حمله کردند، دیوارهای بابل کما کان سرپا بودند و دروازه آن بسته می‌شد (A.D. No.-122D'Rev.10).

از آنجه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که شهر بابل و سایر شهرهای امپراتوری بابل تمام ستهای کهن و باستانی خود را حفظ کردند، از جمله حفظ و نگهداری معابد، آیینهای سنتی و استفاده از خط میخی. آثار و مطالبی که به خط میخی نوشته می‌شد کاهش یافت ولی این نکته مسلم است که به کارگیری خطوط میخی تا قرن اول میلادی ادامه یافت (آخرین متن تاریخ‌دار متنی است نجومی مربوط به سال ۷۵ م)، ضمناً دلایلی در دست داریم که طبق آنها محرز شده دانش اکدی تا قرن دوم میلادی^۸ و حتی بعد از آن رایج بوده است.^۹ این بدان معناست که دست کم ۴۰۰ یا احتمالاً ۵۰۰ سال، شاید هم بیشتر پس از آمدن اسکندر، مردم زیان (شاید مرده) آکدی را یاد می‌گرفتند و یاد می‌دادند، زبانی که به خط دشواری نوشته می‌شد. احتمالاً تغییری که در نظام نوشتاری این زبان رخ داد، به نوشتن به خط میخی پایان داد ولی نوشتن به زبان اکدی ادامه یافت: متون اکدی که به حروف یونانی نوشته شده است، گواه چنین تغییری در خط است.^{۱۰}

5. Van der Spek 1987, 66-70.

6. رک. Oelsner 1986, 239k n.498; Van der Spek 1986, 74; 1987, 67; 1993b, 99-100.

7. Oelsner 1986, 252-4.

8. Oelsner 1986, 53-57.

9. Geller 1997: نیز نک زیر.

10. Schilejko 1928, Sollberger 1962, Oelsner 1972 and 1986, 239-244, Geller 1983, Black/Sherwin-White 1984.

نیز رک 1997 Geller، که ویراست جدیدی از متون یونانی بایلی ارائه می‌دهد.

در این زمینه بسیار می‌توان سخن گفت مثلاً در مورد شواهد باستان‌شناسی آن، شاید هیچ‌چیز تاکنون مهمتر از بزرگترین زیگورات نبوده که نه در اوج قدرت و شکوفایی بابل، بلکه در دوران یونانی‌ماهی در اوروپ ساخته شد. بگذریم، چون کسانی دیگری در این خصوص کار کرده‌اند و تکرار آن ملال آور خواهد بود، کسانی چون: سوزان داونی (Susan Downey)، یوآخیم اولسنر (Joachim Oelsner)، دوتی (L.T. Doty)، گیلبرت مک‌اوan (Susan McEwan)، آملی کورت (Amélie Kuhrt)، سوزان شروین وایت (Gilbert Sherwin-White)، سرکیسیان (G.Kh. Sarkisian) و بالآخره خود من.

تاکنون کوشش من بر آن بوده است که بر تداوم فرهنگ بالیان در عصر سلوکی و اشکانی تأکید کنم. با این حال، نباید بیش از حد بر این موضوع پافشاری کرد.

بابل و سایر شهرهای امپراتوری بابل دیگر وجود ندارند، فرهنگ و دین سومر و اکد از بین رفته است. اما کی و چرا؟ پاسخ به این پرسش دشوار است، ولی چنین به نظر می‌رسد که این اتفاق در پایان عصر اشکانی یا احتمالاً در عصر ساسانی رخ داده و تازه آن هم به صورت ناگهانی نبوده است (نک بالاتر). این مربوط به زمان بود، چرا آن به نظر می‌رسد که پاسخش دشوارتر است. تصور می‌رود عوامل گوناگونی در این زمینه دخیل بوده‌اند، مثلاً عوامل زیست‌محیطی (تغییر مسیر رودخانه‌ها، شور شدن آب، قصور و اهمال در رسیدگی به کانالهای آب)، رقابت شهرهای جدید با یکدیگر (سلوکیه، تیسفون، خاراکس، اسپاسینو)، مهاجرت بیگانگان با آداب و سنت شخصی خودشان که علاقه‌ای به تسلط زبان بابلی و نیز تحصیل در مکتبهای قدیمی (یونانیان، ایرانیان، عربها، و یهودیان) نداشتند، رقابت روزافرون میان دینهای جدید: (دین زرتشتی، دین یهود، دین مسیح و دین مانوی؛ و دیگر اتخاذ سیاست آگاهانه فرمانروایان اشکانی در برابر فرهنگ بابل، و تخریبی عامدانه ناشی از اعمال هیموروس، فرمانروای محلی، در ۱۲۷-۱۲۹ قم که احتمالاً در محوطه‌های باستانی اوروپ صورت گرفته بود و در بابل نیز مشاهده شده است. یادداشت‌های نجومی که اخیراً منتشر شده است، بر تاخت و تاز عربهایی مهر تأیید می‌زند که دست به چپاول و غارتگری در شهر زدند. امکان دارد که این تاخت و تازها سقوط بابل را تسريع کرده باشد. ولی اگر استدلل گلر (Geller) درست باشد که سقوط نهایی شهر در حدود اواسط قرن سوم میلادی اتفاق افتاد، این اعمال هیموروس و تاخت و تازهای اعراب باعث تضعیف بابل شدند ولی آن را نابود نکردند. گلر سقوط قطعی بابل را ناشی از دو علت می‌داند:

ویرانی حاصل از فتح بابل به دست ساسانیان و سیاست مذهبی شاهان اولیه ساسانی.^{۱۱} این نکته نیز صحیح است که در همین دوران سایر شهرهای سرزمین بابل به دست ساسانیان تخریب گردیدند، این شهرها عبارت بودند از: هتره، دورا و آشور. به هر حال در وضع کنونی من نمی‌توانم فقط دست بر روی یک عامل و علت بگذارم.

استفاده از شواهد خطوط میخی

منظور از نگاشتن این مقاله آن است که چیزی ارزشمند از شواهد و آثار خطوط میخی نشان دهیم. به گمان من، مروری بر داده‌ها و اطلاعات آنقدرها شودمند نخواهد بود، زیرا یوآخیم اولسنر (Joachim Oelsner) این کار را به تفصیل انجام داده است.^{۱۲} من ترجیح می‌دهم بیشتر درباره انواع داده‌ها صحبت کنم و پس از آن بحث خود را به مجموعه کوچکی از اسناد اداری بکشانم که بیشتر آنها به آرشیو رحیم سو نامی تعلق دارد که مسئول رسیدگی به دخل و خرج صندوقهای معابد بابل بود.

آثار خطوط میخی بازمانده از دوران اشکانیان را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد:

- ۱- متونی که به دین مربوط می‌شوند (سرودهای مذهبی، مناسک دینی، که غالباً از متون قدیمی تر نسخه برداری شده‌اند و بیشتر وقت‌ها نه تاریخ دارند و نه می‌توان برای آنها تاریخی تعیین کرد).
- ۲- متونی که به علم مربوط می‌شوند (بیش از هر چیز نجوم و اختربینی).
- ۳- اسناد اداری و بازرگانی.
- ۴- متون تاریخ‌نگاری. در حقیقت باید گفت که این متون آخری دیگر باقی نمانده‌اند. مجموعه و قایعنامه‌های مشهور نوبابلی که احتمالاً با سلطنت نبو نصر (Nabonassar)^{۱۳} آغاز گردید، ممکن است که تا دوران اشکانیان نیز ادامه یافته باشد، ولی تاریخ آخرین قطعه منتشره متعلق به زمان سلوکوس سوم است (Grayson 1988, Nos. 137, 144, 147, 148, 162, 179).

11. Geller 1997, 63.

12. Oelsner 1986.

۱۳. در اثر هانگر، مدخلی درباره متون علمی و دینی عصر اشکانی است:

Hunger 1968, Nos. 137, 144, 147, 148, 162, 179

شماره ۱۷۹ متأخرترین متن است که متنی محاسبه‌ای است *Nabu-ri??-man-nu*^{md} «متعلق به نبوریانوس» (Nabourianos)، مورخ سال ۲۶۳ قم، که احتمالاً در متن یونانی بابلی نیز آمده است: Geller 1997, No.15. در دو متن نجومی، شماره‌های ۱۷۰ و ۱۷۱، (یکی متعلق به ۱۰۳ قم) محاسبات کیدیتو (Kidēnas) Kidinnu درج گردیده است. رک 16.1.6 و Strabo 1997, 49.

۱۴. سال ۷۴۷ قم، رک 1988 Hallo، خصوصاً از صفحه ۱۸۵ به بعد.

می شود که گزارش‌های نجومی دست‌کم تا سال ۱۶ قم ادامه یافته باشد از آنجا ناشی می‌شود که گزارش‌های نجومی دست‌کم تا سال ۱۶ قم ادامه یافته بود. این مجموعه که یادداشت‌های نجومی نام گرفته، گذشته از مشاهدات نجومی شاملی بخش‌های تاریخی است که از این نظر به وقایع‌نامه‌ها نزدیک می‌شود. خاطرات یادداشته از ۶۵۲ تا ۶۶۱ قم با تصحیح متّقّح زاکس و هانگر در سه مجلد به چاپ رسیده است.^{۱۵} مطالب مربوط به دوران اشکانیان که در جلد سوم تشریح شده‌اند، پیش از چاپ جلد سوم این خاطرات هم کاملاً ناشناخته بودند. پینچز (Pinches) آن را هفده بود و نکاتی درباره‌اش نوشته بود؛^{۱۶} بخش‌هایی از آن را هم استرامایر منتشر کرده بود.^{۱۷} تعدادی از آنها را اولسنر بررسی کرده بود.^{۱۸} این بخشها برای تاریخ سیاسی و وقایع‌نگاری شاهنشاهی اشکانی از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، اما با توجه به آنکه تصحیح تازه‌ای از الواح عصر اشکانی به تازگی منتشر شده است (درست بعد از همایش اوئین)، در اینجا از بحث درباره آنها صرف‌نظر می‌کنم. پاره‌ای از بخش‌های تاریخی را خود من در مقاله‌ای نقد و بررسی کرده‌ام.^{۱۹} اخیراً ویراستِ جدیدی از بخش‌های تاریخی خاطرات و دیگر وقایع‌نگاریها دل‌مونته منتشر کرده است.^{۲۰} اولسنر و حالا هم دل‌مونته هریک کلیاتی درباره شاهان اشکانی آنچنان که از شواهد میخی بر می‌آید، ارائه داده‌اند.^{۲۱}

به همین دلیل، من بر اسناد بازرگانی و اداری تمرکز خواهم کرد. اسناد مربوط به این مسائل در درجه اول از اوروک و بابل بدست آمده است. متأخرترین متن بدست آمده از اوروک به تاریخ ۲۰۹ سلوکی برابر با ۱۰۹ قم بازمی‌گردد و مطالبه تخلیه‌ای است مربوط به حقوقی یک قصاب.^{۲۲} بررسی این متن نشان می‌دهد که معبد به طور معمول به وظیفه خود عمل می‌کرد و از این نظر، تفاوت‌های شاخصی با اسناد متقدم‌تری از این دست مشاهده نمی‌شود. همچنین ما را از سکوت در برابر استدلال بر حذر می‌دارد. به علتِ فقدان

15. Sachs/ Hunger 1988, 1989 and 1996.

16. Pinches 1908², Ch.13, "The decline of Babylon" (زوال بابل), p.474-486, 561.

17. Strassmaier 1890/91. 18. Oelsner 1975.

۱۹. «شواهد تازه از یادداشت‌های نجومی مربوط به تاریخ سلوکیان و اشکانیان»، در Archiv für Orientforschung (زیر چاپ).

20. Del Monte 1997.

21. Oelsner 1986, 275-9; Del Monte 1997, 242-259.

22. Kessler 1984.

اطلاعات مکتوب، چنین استدلال شده که اوروک می‌بایستی کمی بعد و احتمالاً به علت تسخیر و تصریف اشکانیان سقوط کرده باشد (*post hoc ergo propter hoc*) پس از آن و لاجرم به علت آن—و.)، اما این استدلال را دیگر نمی‌توان پذیرفت. متن دیگری بدست آمده است که بدون تاریخ است (VS 15,9) ^{۲۳} و ممکن است که این متن متأخرتر هم باشد. در این سند (که قرارداد فروش ملکی واقعی، شاید یک معبد است)، کلمه *mahat* (برابر با ۹۵/۱۲ از یک شیکل) آمده است که فقط در متون بابلی مورخ ۲۱۷ تا ۲۱۹ سلوکی برابر با ۹۳ قم دیده شده است (نک پایین تر). از یادداشت‌های نجومی که به تازگی منتشر شده، درمی‌یابیم که اوروک تا ۲۲۹ سال سلوکی برابر با ۸۳ قم وجود داشته است (A.D. No. 82A Obv. '20).

یک سلسله خطوط میخی قابل قیاس با همانها که گفتیم از نیپور بدست آمده است. تا همین اواخر، فقط تعداد اندکی متن درباره شروع عصر یونانی مابین شناخته شده بود، ولی دو سندی که اخیراً به چاپ رسیده و مربوط می‌شود به ۱۵۴ و ۱۵۲ قم (Van der Spek 1992, 250-260)، یعنی اندکی پیش از نخستین اشغال از طرف اشکانیان، نشان می‌دهد که سازمانِ معابد به طور کامل در حال فعالیت بوده است.^{۲۴} یادداشت‌های یاد شده از نیپور در سال ۱۳۸ قم نام می‌برد (D Rev 24' 137 D No. -137). بنابر استدلال مک‌گایر گیلسون، نیپور تا حدود سال ۸۰۰ م شهری بزرگ و پاپرچا بوده است.^{۲۵}

لوحی از ناحیه لارسا بدست آمده که معمانگونه است^{۲۶}؛ در این لوح، عبارت تاریخ کامل‌اً مشخص است اما تاریخ آن را نمی‌توان تعیین کرد. تاریخ آن ششمین سال سلطنت «آرآسی اوّله شاه» (Ar-‘-si-uq-qa) است. این نام شبیه نام ارشک‌هast ولی نام ارشک معمولاً به صورت: Aršak، Ar-šá-kám، Ar-šá-ka-a یا Aršak نوشته می‌شده است. گذشته از اینها، سال ششمی در عصر اشکانی وجود ندارد. طبق نظر دبوواز (Debevoise) ^{۲۷} و دوتی

.Ruk 193 Doty 1977, 47 +n.129, 65 +n.142; Oelsner 1986, 161 and

.۲۴. اتفاق قابل توجهی که در این سند رخداده، وجود یک *episkopos* (e-pi-is-ku-pu-su) در رأس تشکیلات معبد و درست بعد از رئیس معبد، Šatammu، است.

25. Gibson 1992, 50-52.

.26. BRM II 51. مذکور می‌شود که این لوح از اوروک (Uruk) بدست آمده، اما در عبارت تاریخ‌گذاری آن بهوضوح [U]D.UNUG.KI [Larsa] یعنی لارسا (Larsa) ذکر شده است، نیز تواتر نامهای مرکب با Šamaš و ارجاع به معبد شمش ثابت می‌کند که این متن از لارسا به دست آمده است.

27. Debevoise 1938, 29 n.3.

^{۲۸}(Doty) قرن سوم پیش از میلاد پیشنهاد می‌کند. من شخصاً نمی‌توانم راه حلی در این زمینه پیدا کنم. ممکن است شاه مورد بحث غاصبی بوده باشد که تاکنون ناشناخته مانده است.

قسمتِ اعظمِ متونِ اداری بابل در ۴۹ - CT به چاپ رسیده است.^{۲۹} بخشی از این متون مجموعه‌ای از اسناد قضایی است مربوط به حقوق دریافتی ستاره‌شناسان. این حقوق شامل پول و زمینهای زراعی است و ظاهراً موروشی بوده است و ستاره‌شناسان جوان را تأمین می‌کند تا بتوانند دست به مشاهدات نجومی بزنند: لزومی ندارد که در اینجا به این مجموعه بپردازم زیرا به تفصیل درباره آن بحث کرده‌ام.^{۳۱} قسمت عمدهٔ متونِ اداری متعلق به آرشیو رحیم سو است، یکی از مقامات رسمی در امور مالی معابد بابل در ۹۴ تا ۹۳ قم یعنی در زمان سلطنتِ مهرداد دوم.

اکنون در زیر، حرف‌نویسی، ترجمه و تفسیر بیشتر الواح اداری منتشرشده از بابل را متعلق به عصر اشکانی ارائه می‌دهم. قسمتِ عمدهٔ این لوحها در موزهٔ بریتانیا (بریتیش میوزیوم) موجود است، چهارتای آنها در دانشگاه آکسفورد و یکی هم در دانشگاه ییل (Yale) است. تمام این متون را خود من مقابله و بررسی کرده‌ام به جز آن یکی که در دانشگاه ییل است، BRM 199، و آن را پل آلن بولیو (Paul-Alain Beaulieu) از سر لطف برایم مقابله و بررسی کرده است. کارل هایتنز کسلر از میان متون دیگر، نه سند چاپ‌نشده از آرشیو رحیم سو در موزهٔ بریتانیا را همراه با تصویر، حرف‌نویسی، ترجمه و تفسیر منتشر کرده که در جشن‌نامهٔ یوآکیم اولسنر (*Festschrift Joachim Oelsner*) زیر چاپ است، وی به من اجازه داده که از تصاویر و دستنویس او استفاده کنم تا این اسناد به منظور تکمیل متون رحیم سو در کتاب حاضر گنجانده شوند. مایلیم از فینکل (I. Finkel) و موری (R.P.S.)

28. Doty 1977, 113-5.

29. Oelsner 1986, 417-9 and 512.

۳۰. اسناد بابلی منتشر شده عبارتند از:

CT 49, 142-164 and 166; ZA 3 (1888) 129-158, no.8 (no.1 = CT 49, 151; 3 = 146; 4 = 159; 5 = 156; 6 = 161; 7 = 162); McEwan 1981a (AB 244-248); BRM I 99; AJSL 27 (1911) 194+212 (RCT2); ZA 6 (1891) 226.230.

۳۱. Van der Spek 1985, 548-555. سند 142 CT نامه‌ای است که یکی از این منجمان (Belšunu یا Muranu) به برادرش Marduk-šapik-zeri نوشته است و در آن به تصمیم پیشین šatammu (رئیس اجرایی) و «بابلیان» (kiništu = هیئت مدیرهٔ معبد) اشاره می‌کند، تاریخ این نامه ۱۷۳/۱۲/۲۳ قم، و بنابراین متعلق به عصر اشکانی است. بقیهٔ لوح از بین رفته است.

Moorey) سپاسگزاری کنم که به من اجازه دادند این لوحها را به ترتیب در موزه بریتانیا و موزه آشمولیان (Ashmolean) مطالعه کنم. من هنوز موفق نشده‌ام که متون کیسلر را مقابله و بررسی نمایم.

آرشیو رحیم سو

آرشیو رحیم سو از ۲۹ لوح تشکیل می‌شود. تمام آنها به امور اداری مالی معابد بابل مربوط می‌شوند. رحیم سو مسئول نوع خاصی از خزانه بود، به نام سبد hallatu که از نی و قیر ساخته شده بود. در آمدهای صندوقهای گوناگون (quppu) داخل کیفهای کتانی یا کیسه‌های چرمی قرار می‌گرفت و به این سبد سپرده می‌شد.
این کیفها و کیسه‌ها ظاهراً به این خاطر در سبد گذاشته می‌شد تا هر وقت پولی برای مقاصدی خاص از کیفها برداشت شد، بقیه آن پول را به داخل کیف یا کیسه برگرداند و دوباره در سبد نشی بگذارند.

تقریباً تمام لوحها دارای تاریخهای سالم و دست‌نخورده هستند، بیشتر آنها متعلق به هردو عصر اشکانی و سلوکی‌اند، و تاریخ اسناد آرشیو رحیم سو به دوره کوتاهی بازمی‌گردد، یعنی از ۲۱۸/۱/۲۸ سلوکی (برابر با ۴/۳۰ قم) تا ۲۱۹/۶/۲۶ (برابر با ۱۰/۱۲ قم). در زیر مشاهده می‌کنید که من این لوحها را به ترتیب تاریخی فهرست کرده‌ام. من بیشتر با عصر سلوکی سروکار دارم. چند لوح دیگر نیز به آنها اضافه شده است که هم برای آرشیو و هم از نظر تاریخ اقتصادی بایل در زمان اشکانیان سودمندند. چند لوح دیگر که به تصحیح من و کیسلر در جشن‌نامه اولسزr زیر چاپ است، ترجمه‌ها و بحثهای قبلی من در زمینه اسناد قصاید مربوط به حقوق دریافتی ستاره‌شناسان³²، و ویراست حاضر که در زیر می‌آید، مجموعه کاملی از اسناد بازرگانی شهر بابل در زمان اشکانیان است که تاکنون شناسایی شده‌اند.

- | | | |
|---------------|--------------------------|---|
| 1. CT 49, 143 | (BM 45629 = 81-7-6, 323) | 10.XII ² . 186 ^{**} |
| 2. CT 49, 145 | (BM 33983 = Sp 79) | 26.XII. 200 ^{**} |
| 3. CT 49, 146 | (BM 33017 = 78-7-30, 11) | ???.???. 209 ^{**} |

32. Van der Spek 1985, 548-555.

4. CT 49, 148	(BM 41893 = 81-6-25, 513)	10.IX. 217**
5. CT 49, 166	(BM 34225 = Sp 331)	28.I. 218?
6. McEwan 198 1 b	(AB 248)	11.IV. 218
7. CT 49, 159	(BM 41626 = 81-6-25, 242)	21.V. 218
8. CT 49, 153	(Rm 688)	18.VI. 218
9. CT 49, 152	(BM 41460 = 86-6-25, 71)	22.VI. 218
10. CT 49, 157	(BM 33011 = 78-7-30, 5)	25.VIII. 218
11. CT 49, 158	(BM 35519 = Sp III 25)	10.X. 218
12. Kessler 8	(BM 41556 = 81-6-25, 170)	20 ^o .X. 218
13. CT 49, 150	(BM 41483 = 81-6-25, 95)	01.XI. 218
14. CT 49, 156	(BM 33009 = 78-7-30, 3)	18.XI. 218
15. CT 49, 155	(BM 33010 = 78-7-30, 4)	11.XII. 218
16. CT 49, 154	(BM 33015 = 78-7-30, 9)	18.XII. 218
17. Kessler 16	(BM 41894 = 81-6-25, 14)	??.XII ^o . 218?
18. BRM 1,99	(Yale)	13.XII ² . 218*
19. Kessler 9	(BM 42107 = 81-6-25, 729)	??.??. 218
20. Kessler 11	(BM 41665 = 81-6-25, 282)	??.??. 218
21. CT 49, 151	(BM 33550 = Rm IV 106)	17??. 218?**
22. CT 49, 163	(BM 33012 = 78-7-30, 6)	09.I. 219
23. McEwan 198 1 b	(AB 244)	15.I. 219
24. CT 49, 160	(BM 33013 = 78-7-30, 7)	28.I. 219**
25. Kessler 10	(BM 41780 = 81-6-25, 399)	02.II. 219
26. McEwan 198 1 b	(AB 245)	30.II.219
27. CT 49, 161	(BM 33014 = 78-7-30, 7)	30.II. 219
28. McEwan 198 1 b	(AB 246)	30.II. 219
29. CT 49, 162	(BM 41510 = 81-6-25, 123)	20.VI. 219
30. Strassmaier 1888, 134 + 147, 8		26.VI. 219
31. CT 49, 164	(Rm 789)	26.VI. 219*
32. Kessler 12	(BM 41747 = 81-6-25, 366)	??.??. 219
33. Kessler 13	(BM 42043 = 81-6-25, 665)	??.??. 219 ^o

- | | | |
|----------------|---------------------------|---------------------------|
| 34. Kessler 14 | (BM 41984 = 81-6-25, 604) | ???.???. 219 ^۲ |
| 35. Kessler 15 | (BM 41576 = 81-6-25, 190) | ???.???. ??? |

* تاریخ آن مندرج در لوح نیست و برآسانش شواهد زمانی به دست آمده است.
** این سند متعلق به آرشیو رحیم سو نیست.

(CT 49, 143 .۱) ۱۸۶/۱۲۵/۳/۲۶ = ۱۲۵/۱۰/۳ قم

1. 15 GÍN KÙ.BABBAR *ir-bi šá q[u-u]p-pi*
2. *u pa-na-at qu-up-pi šá E.SA.BAD*
3. *šá TA U₄ 13^{kám} šá ITU ŠE*
4. MU 1.ME.22^{kám} *šá ši-i*
5. MU 1.ME.86^{kám} EN U₄ 12^{kám}
6. *ša ITU DIRIG. ŠE šá MU.AN.NA*
7. *an-nit KÙ.BABBAR MU-a-ti*
8. *ina tāh-<sis->tu₄ ina Ā*
9. ^m*U.TIN-iṭ pi-qid*
- Rev.
10. *ITU DIRIG.ŠE U₄ 10^{kám}*
11. MU 1.ME.22^{kám} *šá ši-i*
12. MU 1.ME.86^{kám}
13. ^m*Ar-šá-ka-a LUGAL*

ترجمه

۱. پانزده شیکل نقره درآمد خزانه است و *pānātu* («جلو») خزانه اسپاباد در مدت زمانی از ۱۲۲/۱۲/۱۳ (اشکانی)، یعنی ۱۸۶ (سلوکی) تا ۱۲/۱۲ همین سال.
۷. نقره مورد بحث با نوشتن قولنامه‌ای به بل او بالیط (*Bel-uballīt*) واگذار گردید.
۱۰. به تاریخ ۱۲۲/۱۰ (اشکانی) و به عبارت دیگر ۱۸۶ (سلوکی)، شاه اشکانی

تفسیر

۱. GÍN، *šiqlu*، «شیکل»: یک شیکل نقره حدود ۸ و نیم دهه‌ای گرم وزن دارد که تقریباً دو

در هم می‌شود. ۶۰ شکل یک مینا (MA.NA) است. علامت GÍN همیشه مفرد نوشته می‌شود. من در ترجمه‌های مینا را به شکل تبدیل کردم. اوپنهایم (Oppenheim) کشف کرد که شکل به دوازده واحد کوچکتر به نام mahat تقسیم می‌شود.^{۳۲} بعدها ورنر مایر (Werner Mayer) متوجه شد که mahat نیز به اجزائی کوچکتر تقسیم می‌شود، بدین ترتیب که hi برابر با ۱/۲ و ra برابر با ۱/۴ از یک mahat است.^{۳۳} متوجه مایر به این جلب شد که hi کوتاه‌شده hi/eši در زبان سامی غربی است، به معنای «نصف»، اما ظاهراً با وجود صورت‌های hi-tú^{۳۴} (Texts 14:13, 25:5, 26:4) یا hi-tu₄ (MLC 2193:4) ممکن است، اما در این مورد نمی‌توانم تفسیری ارائه دهم. در سال ۱۹۳۳ قطعه‌ای نقره به وزن ۷/۸ گرم در حفاریات باستان‌شناسی کابل کشف شد که به خط میخی بر آن نوشته شده بود: ma-hu.^{۳۵} چنین به نظر می‌رسد که این قطعه متعلق به حدود سال ۳۸۰ قم باشد.^{۳۶}

.۲. pānātu ای خزانه، یعنی «قسمت جلویی خزانه»، نامعلوم و غیرمشخص است. وان دریل (Van Driel) پیشنهاد می‌کند که هدایای جنسی باشد که در قسمت جلو خزانه نهاده می‌شد و بعداً به پول تبدیل می‌گردید. نک اجاره‌نامه متن ۲۴ (مکاتبه شخصی). گیلبرت مک‌اوان (Gilbert McEwan) اظهار نظر می‌کند که «آن را یا می‌توان با quppu مطابقت داد که در منبع دیگری آمده و از آنجا درآمد صندوق گردآوری می‌شد، یعنی «جلو صندوق هدیه» یا با irbu که نوع خاصی از درآمد را نشان می‌دهد.

اصطلاح pānātu در این معنای اخیر، در تقاضاهای حقوقی اسناد نوباتی بکار رفته، که در آنها اصطلاحات (BV 91, 12; SCT 90,9) pānāt ümi و (VS V, 83, 4) pānāt isqi ظاهرآ به انواع درآمد اشاره دارند.^{۳۷}

.۲. اسپاد (Esabad) نام معبد ایزدبانو گولا (Gula) است.
.۸. قولنامه، taḥsistu معمولاً به سندی مكتوب اشاره دارد: «قولنامه»، tāḥ-<sis-<tu₄.

.رک ۱۹۷۳.۳۳

34. Mayer 1985.

.رک ۱۹۷۷, 116-7.۳۵

36. Lipiński 1979, 577 n.58.

37. McEwan 1981 b, 134-5.

«یادداشت»، «تفاهم‌نامه». در این مورد می‌تواند اشاره به سندی باشد که انتقال پول از خزانه Bel-uballit Esabat در آن ثبت شده. امکان هم دارد منظور نوعی وثیقه یا اسکناس بانکی باشد: نک 32: text 1-4.

٩. بل او باليط، احتمالاً مقام مسئول پيش از رحيم سو بوده است.
١٣. ارشک، لقب سلطنتی همه پادشاهان اشکانی بوده است. در اينجا منظور اردوان اول است. وي در اين زمان تازه به قدرت رسيده بود. او در سال ۱۲۸ق م جانشين عمومي خود فرهاد دوم شده بود^{٣٨}، ولی در بابل قدرتی نداشت. طبق سندی حقوقی^{٣٩}، هيپاپتوسينس خاراسن در تاريخ ۲۴/۲/۸۵ سلوکي برابر با ۳۰/۵/۱۲۷ق م و احتمالاً تا ۱۳/۳/۱۸۵ سلوکي برابر با ۱۸/۶/۱۲۷ق م شاه بابل بود. بنا بر يادداشتهای نجومي که به تازگی منتشر شده است، اکنون می‌دانیم که شخصی به نام تیمارکوس در ۱۲۵/۸/۴ سلوکي برابر با ۱۱/۴/۱۲۷ق م بابل را برای شاه اشکانی دوباره به تصرف درآورد. هيپاپتوسينس پس از آن قدرت خود را به عنوان شاه میسن (Mcsene) حفظ کرد ولی در ۹/۳/۱۸۸ سلوکي برابر با ۱۱/۶/۱۲۴ق م درگذشت (A.D.-123 A 'Obv.18').

۲. CT 49, 145 (۲۶/۱۲/۲۰۰ سلوکي = ۲۸/۳/۱۱۱ق م)

روی سند

روی سند از بين رفته است. چند علامت در حاشيه ها باقی مانده اند:

- | | |
|--------|----------------|
| RE 1'. |] É? NUMUN |
| 2'. |] -ka-ši |
| LE 1'. |] 「xxxx」 |

پشت سند

1. ^{md}EN.ŠEŠ MEŠ.ŠEŠ
2. *ina* ŠU^{II}-šū
3. E.KI ITU ŠE U₄ 26^{kám}
4. MU 1.ME.36^{kám}

38. Will 1982, 452.

. Van der Spek 1985, 549-550. آخرین چاپ ۳۹

5. *sá ši-i MU 2.ME^{kám}*

6. ^m*Ar-šá-ka-a LU[GAL LUGAL? MEŠ?]*

ترجمه

رو

امکان هیچ ترجمه‌ای نیست.

پشت

1. *Bel-ah̃he-uṣur*

۲. به خط خود

۳. بابل، ۱۲/۲۶

۴. سال ۱۳۶ (اشکانی)

۵. یعنی سال ۲۰۰ (سلوکی)،

۶. اشک، شا[هنشاه؟]

تفسیر

۱. ممکن است *Bel-ah̃he-uṣur* یک منجم بوده باشد، و این را می‌توان از متون نجومی تشخیص داد که خود من در مورد آنها بحث کرده‌ام.^{۴۰} وی لوح اشاره شده را با خط خودش نوشته بوده است.

۶. ارشک مهرداد دوم است (۱۲۳-۸۷ق). برای نخستین بار عنوان «شاہنشاه» در یادداشت‌های نجومی ذکر شده^{۴۱} A.D.-110,'Rev.'^۱ سپتامبر ۱۱۱ق م بوده است.^{۴۲} بنابراین پنجم سال ۲۰۱ سلوکی برابر با ماه اوت / سپتامبر ۱۱۱ق م بوده است.^{۴۳} آن‌گونه که اولسیز پیشنهاد کرده، قدیمی ترین تاریخی که این لقب بکار رفته، از سال ۲۰۴ سلوکی نبوده است.^{۴۴} به هر حال، در چاپ زاکس و هانگر از خاطرات ماههای نهم و دهم سال ۱۷۱ سلوکی یعنی ژانویه ۱۴۰ق م، منظور مهرداد اول است که ظاهراً لقب «شاہنشاه» (LUGAL LU[GAL.MEŠ]) داشته است ولی مقابله و

40. Van der Spek 1985, 548-555.

41. Sachs/ Hunger 1996, 348.

42. Oelsner 1986, 311n. 116.

43. Sachs/ Hunger 1996, 152-3.

بررسی گلر (Mark Geller) نشان می دهد که قرائت LU[GAL.MEŠ] ممکن نیست هرچند که نتوانسته تفسیر صحیحی ارائه دهد. در خاطرات مربوط به سال ۲۰۰ سلوکی و همچنین در متون مورد بحث ما، عنوان یاد شده مخدوش شده است. امکان دارد نوشتن LUGAL.MEŠ «شاهان، نشاه» در حاشیه آسیب دیده بوده است.

۳. CT 49, 146 (سال ۲۰۹ سلوکی = ۱۰۳/۲ قم)

ویراست اشتراسمایر، ۱۸۸۸، ۱۴۳، شماره ۳؛ HAU 95

- تبرستان www.tabarestaninfo.com
1. [M]U 2.ME.9^{kám} [ITU ... U₄ ...]
 2. ZÚ.LUM šá nu-kqr^q-ri-bi
 3. 11 GUR 2 PI šá ^{lú}ENGAR.MEŠ
 4. qa-ti in-ta-a-šá DUMU[!] qis-ti-be-let- DINGIR.MEŠ
 5. u šá 1-et UDU šá ^mQu-da-a-a
 6. 17 GUR šá HA.LA šá-ni-e-tú
 7. 2 (PI) 3 BÁN la-pan ^mA-kit-^dNa-na-a
 8. šá KÙ.BABBAR šá-[nji-e-tú paq-du?
 - Rev.
 9. 6 GUR šá HA.LA.MEŠ-ni
 10. šá U₄-mu ár-ku-ú
 11. PAB.PAB 34 GUR 4 (PI) 3 BÁN ZÚ.LUM
 12. 5 GUR 4 PI
 13. šá ^mE-ra-ak-li-de-e

ترجمه

۱. سال ۲۰۹ سلوکی [ماه فلان روز ...م]
۲. تاریخهای مربوط به باگبانها:
۳. ۲۰۵۲ لیتر برای کشاورزان اجاره‌نشین (ikkaru).
۴. در ضبط و توقیف ایتناشا (Intasha) پسر قیشتی‌بلت ایلی (Qišti-Belet-Ili)،
۵. و برای یک گوسفند قوداجا (Qudaja)

- ۶. ۳۰۶۰ لیتر به عنوان سهم دوم؛
- ۷. ۹۰ لیتر در اختیار آکیت نانا (Akit-Nana)،
- ۸. برای تحويل (?) نقره با کیفیت دست دوم؛
- ۹. ۱۰۸۰ لیتر برای سهم ما
- ۱۰. از روز بعد.
- ۱۱. جمع کل ۶۲۸۲ لیتر از محصول خرما.
- ۱۲. ۱۰۴۴ لیتر
- ۱۳. برای هراکلیدس (Herakleides).

تفسیر

مايلم از مارک گلر (Mark Geller) و يواخيم اولسنر (Joachim Oelsner) برای مقابله مُجدد این لوح برای من سپاسگزاری کنم.

۴. پیشنهاد اولسنر قرائت دیگر: A-šá I-qiš-ti-be-let-DINGIR.MEŠ (بنا بر نظر گلر) (يا) qa-ti in-ta مشکل اینجاست که اسمی اشخاص فاقد حرف تعریف برای اسمی اشخاص اند.

۸. du! در واقع تصحیحی است از نشانه‌ای که ظاهراً ME است (همان طور که در نسخه آمده است).

به نظر می‌رسد که این متن بسیار مشکل مربوط می‌شود به تقسیم محصول خرمای فلان ملک. پی بردن به جزئیات آن دشوار است و بسیاری از پرسشها بی‌پاسخ باقی می‌مانند. چه کسی مالک یا اجاره‌دهنده این ملک بوده است؟ آیا متعلق به معبد بوده است یا هراکلیدس یا شخصی دیگر؟ اینکه در سطر ۹ می‌نویسد سهم «ما»، سهم چه کسی بوده است؟ آیا این بخشی بوده که برای باغبانها نگه می‌داشتند؟ آیا باید میزان ۱۰۴۴ لیتر از خرمای سطر ۱۲ را به مجموع ۶۲۸۲ لیتر خرمای سطر ۱۱ که جمع سهم‌های ذکر شده در سطور ۳ و ۶ و ۷ است، اضافه کرد؟ اگر چنین است، جمع کل می‌شود ۷۳۲۶ لیتر، یعنی اندکی بیش از چهل کُر (kor) خرما (معادل ۷۲۰۰ لیتر). طبق فرمان بلشصر (Belshazzar)، یک کُر (مقیاس سطح، ۱/۳ هکتار) از زمین دارای

درخت باید ۴۰ کُر خرما بدهد که پنج کُر آن سهم باغبانهاست (۴۴ YOS VI 103: 4-7). مقایسه کنید با اجارة ۲۸ کُری در یک قرارداد اجاره‌ای که از اوروک در دوران یونانیان به دست آمده است (Van der Spek 1995, 227-234 text 7: 14, [19], 21) (۴۵)، ملک مذکور در قرارداد راشومالوکین (Šuma-ukin) از دوران هخامنشی در اجاره داشت و مجبور بود بابت آن ده هزار کُر خرما بپردازد (YOS VI 11; Cocquerillat 1968, 38-39).

(۴) CT 49, 148 .۹۵/۹/۱۰) سلوکی ۲۱۷/۹/۱۰ = (۹۵/۹/۱۰)

1. [...] KÙ.BABBA]R ŠID-tú šá E.KI
2. [...] KÙ.BABBAR šá U₄ 10^{kám} šá ITU GAN
3. [MU 1.ME.53^{kám} šá ší] i MU 2.ME. 17^{kám} ^{md}ŠÚ.MU.MU *ma-hir*
4. [...] n] GÍN? KÙ.BABBAR ŠID-tú šá E.KI
5. [a-na]x-A *na-din*

بقیه شکسته است

rev.

- 1'. [...]
- 2'. [...] ... [...] ...]
- 3'. [...] n]^{kám} MU 1.ME.[53^{kám}]
- 4'. [šá ší-i MU 2.ME.1] 7^{kám} EN U₄ 2^{kám} šá ITU APIN
- 5'. [šá MU *an-ni*] ^{l?} ^{md} ŠÚ.MU.MU
- 6'. [*ma-hir*?] ^{md}EN.MU-*na-na-din*

ترجمه

۱. [فلان شِکل ... نقره رایج در بابل
۲. [...] نقره از ۱۵۳/۹/۱۰ (اشکانی) یعنی [۲۱۷ (سلوکی) مردوک شومالدین دریافت کرد.
۴. [فلان ... شِکل نقره رایج در بابل [به ... [...] داده شد.

44. Cocquerillat 1968, 36 and 108; Van Driel 1987/88.

. Van der Spek 1986, 100-103 ر.ک ۴۵

بقیه شکسته است
پشت

۱. [فلان شِکل نقره...] ... سال ۱۵۳
۲. [یعنی سال ۷ [۲۱] تا ۸/۲]
۳. [از همین سال] مردوک شومالدین
۴. [دریافت کرد و به (?)] بل الدّین داده شد.

تبرستان

تفسیر

- ۱ و ۴: «پول رایح (*manâtu*) بابل» فقط در دوران یونانیان واشکانیان رایح بوده است. معنی دقیق آن نامعلوم است. امکان دارد سخن از معیاری برای تبدیل سکه‌های یونانی و اشکانی به شِکل بابلی بوده باشد.^{۴۶}
- ۳ و ۵. مردوک شومالدین نانوا، و نیز ارب بیتی (*ereb bîli*، نگهبان معبد، پسر نبونصیر، مسئول صندوقهای اسabad و در نتیجه زیردست رحیم سو بوده است. نام او در متن‌های ۶، ۷، ۸، ۲۳، ۲۶ و ۲۷ نیز ذکر شده است.^{۴۷} او را باید از مردوک شومالدین آبجوساز متمایز دانست (متون ۱۳:۱۴، ۱۶، ۵۷؛ ۱۸:۳۶، ۱۸، ۱۶؛ ۲۳:۲۳؛ ۲۸:۲۳)

۵. (۲۱۸/۱/۲۸) CT 49, 166 = ؟۹۴/۴/۳۰ ؟ سلوکی (قم)

1' MU 2.ME.1[8^{kám}2' šá ITU BAR šá MU? 2? [ME.18^{kám} ...3' KÙ.BABBAR-*a*₄ 2 GÍN *ana* [...4' *ina* ^š*lhal-lat* šá-*kin* [...5' ^m*Ra-hi-me-su* x [...

LoE

6' 1/3 <MA.NA> 1 1/2 GÍN 4-*t* [t⁴] ...

Rev.

.CAD M I, 228; Doty 1978, 69f.; Van der Spek 1981, 218f.; Stolper 1993, 22f. ۴۶

Van der Spek 1985, 547-8. با این حال، اینجا در سند 244 AB (=متن ۲۳) اشتباهآ مردوک شومالدین نانوا در نظر گرفته شده است. این واقعاً باید مربوط به همنام او، آبجوساز، باشد.

7' ITU BAR U₄ 28^{kám} [MU 2.ME.18^{kám}

8' [Ar-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ]

ترجمه

۱. سال [۸] ۲۱ ...

۲. از ماه یک از سال [۹] ۱۸ ... ۲ [۱۸]

۳. نقره مورد بحث، دو شِکل برای (?) ...

۴. در سبدی از نی نهاده شد [وبه]

۵. رحیم سو [سپرده شد]

۶. ۲۱/۷۵ شِکل [...]

۷. ۱۱/۲۸ [۲۱۸] سلوکی [

۸. [ارشک، شاه شاهان]

تفسیر

فقط تکه کوچکی از قسمت پائینی لوح حفظ شده و باقی مانده است. تاریخ سال آن که در خط اول حفظ شده بدین قرار است: «۲ ME/[=صد] در زبان اکدی -و.[۱۰/۱۰] (۲۱۰)، به اضافه گوه عمودی که ۹ را حذف کرده و من با در نظر گرفتن مطالب باقی آرشیو، ۸ را به جای آن اختیار کردم.

۶. (McEwan 1981b, AB 248) ۱۱/۷/۹۴ = ۱۱/۴/۲۱۸ سلوکی

تصحیح مکاوان:

(حرف نویسی و ترجمه) McEwan, 1981 b, 143 (copy), 141-2

1. 1 1/2 MA.NA KÙ.BABBAR *ir-bi šá qu-up-pi u pa-na-at qu-up¹-pi*

2. šá É.SA.BAD šá TA U₄ 12^{kám} šá ITU BAR

3. MU 1.ME.54^{kám} šá ší-i ⁴MU 2.ME.18^{kám}

4. EN U₄ 11^{kám} šá ITU ŠU šá MU *an-nit*

5. (erasure) TA *lib-bi* È

6. 2 1/2 GÍN *a-na ší-me l-en* UDU.NITA SISKUR.SISKUR

7. šá ana U₄ 25^{kám} šá ITU SÍG šá i-sin-nu É
 8. šá É.SA.BAD ina ŠU^{II} ^{md}ŠÚ.MU.MU
 9. A šá ^{md}AG.PAB na-din
 10. 4 GÍN ana ši-me 4^l dan-nu GEŠTIN
 11. ana ma-aq-qí-tu₄ šá É.SA.BAD
 12. šá ITU GU₄ ITU SIG u ITU ŠU ina ŠU^{II}
 13. ^{md}ŠÚ.MU.MU šá ina IGI na-din
 14. 10 GÍN ana túglu-bu-uš-tu₄
 15. ^rGí-gí-i-tu₄ ^{sal}NAR-^{gu}₄
 LoE
 16. šá MU 2.ME.18^{kám} na-din
 Rev.
 17. re-hi 1 MA.NA 13 1/2 GÍN KÙ.BABBAR
 18. ina šu-ra-ru ina ḡhal-lat
 19. šá-kin u ina DA ^mRa-hi-me-e-su
 20. pi-qid
 21. E.KI ITU ŠU U₄ 11^{kám} MU 1.ME.54^{kám}
 22. šá ši-i MU 2.ME.18^{kám} ^mAr-šá-ka-a LUGAL.LUGAL.MEŠ
 RE: {... x+} 1^{kám}
 {... Ar-šá-ka-a LUG]AL LUGAL.MEŠ}

ترجمه

۱. ۹۰ شکل نقره درآمد صندوق است و پیاناتوی صندوق اسabad از ۱۵۴/۱۲ (اشکانی) یعنی ۲۱۸ سلوکی تا ۴/۱۱ همین سال.
۵. هزینه‌ها:
۶. ۲/۵ شکل برای خرید یک گوسفند اهدایی برای تاریخ ۲۵/۳ که جشن ایسینو (isinnu-) معبد اسabad است، به مردوك شومالدین، پسر بونصیر، پرداخت می‌گردد.
۱۰. ۴ شکل برای خریداری چهار خمرة شراب برای پیشکش به معبد اسabad در ماههای دوم و سوم و چهارم به مردوك شومالدین که نامش در بالا ذکر گردید، پرداخت می‌شود.

۱۴. ۱۰ شکل برای لباس گیگیتو (Gigitu)، بانوی آوازه‌خوان، برای سال ۲۱۸ پرداخت می‌شود.

۱۷. مانده:

۷۳/۵ شکل نقره در کیفی داخل سبد نشی گذاشته و به رحیم سو سپرده می‌شود.
۲۱. بابل، ۱۵۴/۴/۱۱ (اشکانی)، یعنی ۲۱۸ (سلوکی)، ارشک، شاه شاهان.

تفسیر	تبرستان	up:qu-up ^l -pi
۱. وجود آثاری از گوهه چهارم در زیر لوح خوانش ۴ را به جای ۳ ممکن می‌سازد.	۱۰. وجود آثاری از گوهه چهارم در زیر لوح خوانش ۴ را به جای ۳ ممکن می‌سازد.	۱. up:qu-up ^l -pi بر لبه لوح دیده می‌شود.
RE مکاوان نشانه‌های روی لبه راست لوح را به درستی نیافته است: ظاهرآ این لوح قبلاً استفاده شده بود، ولی بعد متن آن را برداشت و از نو متنی بر روی آن کنده بودند. آثار مربوط به تاریخ مندرج در متن قدیمی تر اکنون از میان رفته است. علامات آن بسیار شبیه هستند به علامات سطور ۲۱ و ۲۲. با توجه به اینکه مکاوان در نسخه‌اش شماره‌های سطور ۱۰، ۱۵ و ۲۰ را یک سطر بالاتر ذکر کرده است.	۱۰. وجود آثاری از گوهه چهارم در زیر لوح خوانش ۴ را به جای ۳ ممکن می‌سازد.	۱۰. وجود آثاری از گوهه چهارم در زیر لوح خوانش ۴ را به جای ۳ ممکن می‌سازد.

.۷ CT 49, 159 (۲۱۸/۵/۲۱) = سلوکی ۲۱۸/۸/۲۰ (م)

تصحیح اشتراسمایر: Strassmaier, 1888, 144 No.4

- [... MA.N]A KÙ.BABBAR šá U₄ 29^{kám} šá ITU SIG MU [151^{kám} šá ši-i]
- [MU] 2.ME.15^{kám} ina gadašu-ra-ru ina giḥal-[lat šá-kin]
- u ina DA ^mRa-hi-me-e-su pi-qid na-šá-[a]
- 1/2 MA.NA KÙ.BABBAR šá U₄ 10^{kám} šá ITU AB MU 1.ME.52^{kám} [šá ši-i]
- MU 2.ME.16^{kám} ina gadašu-ra-ru ina giḥal-lat šá-k[in]
- u ina DA ^mKI.MIN pi-qid na-šá-a
- 1/3 MA.NA 1 ma-hat KÙ.BABBAR šá U₄ 12^{kám} šá ITU ŠU MU 1.ME.53^[kám]
- šá ši-i MU 2.ME.17^{kám} ina gadašu-ra-ru ina giḥal-lat šá-kin
- u ina DA ^mKI.MIN pi-qid na-šá-a
10. 6 1/2 GÍN 4 ma-hat KÙ.BABBAR šá U₄ 2^{kám} šá ITU APIN MU 2ME.17^{kám}
- ina gadašu-ra-ru ina giḥat-lat šá-kin u ina DA ^mKI.MIN pi-qid na-šá-a
12. [5] 1/2 GÍN 4 ma-hat KÙ.BABBAR šá U₄ 10^{kám} šá ITU APIN MU 217^[kám]

13. *ina gadašu-ra-r[u ina g̃ihal-lat šá-kin u ina DA ^mKI.MIN pi-qid na-šá-a]*

14.

Rev.

1'. [...] *bat-qa* [...]

2'. [... ...] *ana I.ZI IM II ana* [...]

3'. [x] *MA.NA TA na-qa-ri u ba-[nu-ú I.ZI]*

4'. *IM III šá É hi-il-šu šá É.SA.B[AD]*

5'. *[ina ŠÚ(?) ^{md}ŠÚ.MU.MU ^lMU A šá ^{md}AG.PAB.[...]*

6'. *re-li 1 1/3 MA.NA 8 GÍN 1 ma ^lra KÙ.BABBAR*

7'. *ina kušna-a-dš-tuq ina g̃ihal-lat šá-kin u ina DA*

8'. ^m*Ra-hi-me-e-su pi-qid*

9'. *E.KI ITU NE U₄ 21^{kám} MU 2.ME.18^{kám}*

10'. ^m*Ar-šá-ka-a LUGAL LUGAL.M[EŠ]*

ترجمه

۱. [فلان مینا] نقره مربوط به تاریخ ۲۹/۳/۱۵۱ (اشکانی) برابر با سال ۲۱۵ (سلوکی) در کیسه کتانی، داخل سبد نشی [قرار داده شد] و برای مخارج به رحیم سو و اگذار گردید.
۴. ۳۰ شکل نقره به تاریخ ۱۰/۱۰/۱۵۲ (اشکانی) [برابر با] ۲۱۶ سلوکی در کیسه کتانی داخل سبد نشی قرار داده شد و برای مخارج به همان شخص و اگذار گردید.
۷. ۲۰ شکل یک محت نقره به تاریخ ۱۲/۴/۱۵۳ (اشکانی) برابر با ۲۱۷ (سلوکی) در کیسه کتانی داخل سبد نشی نهاده شد و برای هزینه به همان شخص و اگذار گردید.
۱۰. ۶/۵ شکل و چهار محت نقره به تاریخ ۸/۲/۲۱۷ (سلوکی) در کیسه کتانی داخل سبد نشی نهاده شد و برای هزینه به همان شخص و اگذار گردید.
۱۲. ۵/۵ شکل و چهار محت نقره به تاریخ ۱۰/۸/۲۱۷ (سلوکی) در کیسه کیسه [ه] داخل سبد نشی نهاده شد و برای هزینه به همان شخص و اگذار گردید.
۱۴.

۱۰. [فلان مقدار شِکل برای تع-[سَمِير] [...] برای دیوار شمالی به [...] پرداخت گردید.]
 ۱۱. [فلان عدد] مینا برای تخریب و بازسازی دیوار] شرقی معبد *h̄ilsu* اسپاد به مردوک شومالدین نانوا فرزند نبونصیر [پرداخت شد].
 ۱۲. موجودی:
 ۱۳. شکل و ۱/۲۵ محت نقره در کيسه چرمی داخل سبد نتی نهاده شد و به رحیم سو واگذار گردید.
 ۱۴. بابل، ۲۱۸/۵/۲۱ (سلوکی)، ارشک، شاه شاهان.
- تفسیر
۱۵. *ma-hat* ۱/۱۲ نقره از یک شکل. رک تفسیرهای متن یک.
 ۱۶. اشتراسمایر چنین می خواند: GÍN ۱/۲ ۵؛ ولی دیگر ۵ دیده نمی شود پشت. ۱۱:۵-۷:۱۰-۱۴؛ ۷:۱۵-۷:۱۶ و ۷:۱۷.
 ۱۷. این مبلغ یک ماه بعد دوباره خرج شد، CT 49، 152 (۲۱۸/۶/۲۲) = متن ۹.

(۹۴/۹/۱۶ = ۲۱۸/۶/۱۸) CT 49, 153 .۸

1. 1/3 MA.NA 7 1/2 GÍN KÙ.BABBAR *ir-bi*
 2. šá *qu-up-pi*. MEŠ *u pa-na-at qu-up-pi-MEŠ*
 3. [šá KÁ.MEŠ TU] ^dGAŠAN-iá *u TU* ^dDI.KUD
 4. [šá TA U₄] 12^{kám} šá ITU ŠU MU 1.ME.54^{kám}
 5. [šá ší-i MU 2.ME].18^{kám} EN U₄ 18^{kám}
 6. šá ITU KIN [šá MU] *an-nút TA lib-bi* È
 7. 10 GÍN *ana ba-nu-ú* I.ZI IM III
 8. šá È *hi-il-ṣu* šá È.SA.BAD
 9. *a-na* ^{md}ŠÚ.MU.MU ^{lú}MU
 10. [A] šá ^{md}AG.PAB! *na-din*
 11. [1 1/2?] GÍN *ana qí-re-e*
 12. [šá *qu*]-*up-pi*. MEŠ šá TU ^dGAŠAN-iá
 13. [*u* TU] ^dDI.KUD *ina* ŠU^{ll}
- LoE.

14. [^mNUM]UN ^{lú}LÙNGA *na-din*

Rev.

15. [2^o GÍ]N [ana]-ub šá *in-nu*16. TA ÍD *ana* KISAL BÀN.DA17. šá É.SAG.ÍL *ina* ŠÚ18. ^mNUMUN.E.KI *na-din*19. [*re*]-hi 14 GÍN KÙ.BABBAR20. [*inaga*]da!^{šu}-[*ra-ru* *ina* gⁱhal-l]^{lat}21. [šá-kin u *ina* DA] ^mRa^zh[i-me-su]^l22. [*pi-q*]id23. ITU KIN U₄ 18^{kám}24. MU 2.ME. 18^{kám}25. ^m*Ar-šá-ka-a* LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۲۷/۵ شکل نقره درآمد صندوقها و pānātu صندوقهای است از «ورودی دروازه بلتیا» و «ورودی دروازه مادانو» از تاریخ ۱۵۴/۴/۱۲ (اشکانی) [یعنی] ۱۸ [۲] (سلوکی) تا ۶/۱۸ همین [سال].
۶. هزینه‌ها:
۷. ۱۰ شکل برای ساختن دیوار شرقی بیت هیلسو در اسabad به مردوك شومالدین نانوا، پسر نبونصیر (!)، پرداخت گردید.
۱۱. [۱۱/۲?] شکل برای قیراندو دکردن [صنه] صندوقهای ورودی (دوازه‌های) بلتیا و مادانو به زِرو (Zeru) آبجوساز پرداخت گردید.
۱۵. ۲?^o شکل [برای حمل کاه از رودخانه تا محوطه کوچک اساگیلا، به (به امانت نزدی خرج شد از جانب) زربایبلی پرداخت گردید.
۱۹. موجودی:
- ۱۴ شکل نقره در کیسه‌ای کتانی درون سبد نشی نهاده شد و به رحیم سو واگذار گردید.
۲۳. ۲۱۸/۶ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

تفسیر

۷. رک متن ۱۷:۲_۸

۱۱

۱۵. با در نظر داشتن این مسئله که جمع کل شکل‌های سطور ۱۱ و ۱۵ نمی‌تواند از ۳/۵ شکل فرونی یابد، تعداد شکل‌های دیگر تخمین زده می‌شود. خط ۱۱ به اندازه کافی برای ۱ ۱/۲ قیرو (یعنی قیر) جا دارد همچنین در متن ۱۳، سطر ۳۸ و ۴۶ آمده است. خطوط ۱۵-۱۸ مشابه متن ۹-۶ است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۹۴/۹/۲۰ = ۲۱۸/۶/۲۲) CT 49, 152 .۹

رک McEwan, 1981 a:60

1. ۱ ۱/۳ MA.NA 8 GÍN 1 *ma ra* KÙ.BABBAR

2. šá U₄ 21^{kám} šá ITU IZI MU 2.ME.18^{kám}

3. *ina kušna-áš-tuq ina ῳḥal-lat šá-kin*

4. *u ina DA ^mRa-ḥi-me-e-su pi-qid na-šá-a*

5. TA *lib-bi* È

6. [1[?]] 1 GÍN [4]-tú *ana* ^{lú}HUN.GÁ.MEŠ *ana ze-e-bi-[lu]*(?) [šá]

7. [*in*]-nu TA ÍD *ana* É.KISAL.BÀN.DA

8. [šá] É.SAG.ÍL

9. [1/2 MA].NA TA *ṣa-bat bat-qa* šá É ^đBE ^đAMAR.UD

10. [...] [...] [...]

Lacuna [2[?]] GÍN *ana*

Rev.

1'.

2'. [...] [...] [...] [...]

3'. [*in*]a DA ^mRa-ḥi-me-e-su

4'. *pi-qid*

5'. [*r*]e-ḥi 2/3 MA.NA 4 1/2 GÍN

6. 4 *ma ra* KÙ.BABBAR

7. *ina kušna-áš-tuq ina ῳḥal-lat šá-kin*

8'. *u ina DA ^mRa-ḥi-me-e-su pi-qid*

9'. ITU KIN U₄ 22^{kám} MU 2.ME.

10'. 18^{kám} m_{Ar}-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۸۸ شکل ۱/۲۵ مَحْت نقره به تاریخ ۲۱۸/۵/۲۱ در کیسه چرمی داخل سبد نشی گذاشت و برای صرف هزینه‌ها به رحیم‌سو واگذار گردید.

۵. هزینه‌ها:

۶. ۱/۲۵ [۱+] شکل به کارگران روزمزد برای حمل^{تبرستان} (؟) کاه آن رودخانه به ساختمان محوطه کوچک إسأگيلا پرداخت شد.

۹. [۱/۲ می]‌سنا (برابر با ۳۰ شکل) برای بازسازی معبد إثا و مردوک [.....] افتادگی: [۲+ شکل برای ...]

پشت لوح

[...].

۳. به رحیم‌سو واگذار گردید

۵. موجودی،

۴/۵ ۴۴ شکل و ۴/۲۵ ۴۴ مَحْت نقره در کیسه‌ای چرمی داخل سبد نشی نهاده و به رحیم‌سو واگذار گردید.

۹'. ۲۱۸/۶/۹ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

تفسیر

۱-۴. رک متن شماره ۷: پشت آن، سطور ۸-۶؛ اوپنهایم ۱۹۷۳، ۳۲۴، احتمالاً با تأسی از حرف‌نویسی کیدی، در اینجا و نیز در متن ۷، پشت لوح، سطر ۶، ۲ma-ra^۱ می‌خواند، در حالی که در هر دو لوح به‌وضوح 1ma-ra نوشته شده است. (رک Mayer 1985 (214).

۶. [۱] ۱ شکل که در عین حال می‌توان آن را ۱ [۱+] شکل خواند، خوانش اخیر در تطبیق با متن مشابه (نک پایین) محتمل‌تر است. در آن صورت، ۱۳ شکل باید افتادگی را پر کند.

رك متن ۸: ۱۵-۱۸ رک. zabālu ana ze-e-bi-[lu](?) [šá] .۱۸-۱۵ «حمل کردن»، CADs.v.

(۲۱۸/۸/۲۵ = ۹۴/۱۱/۲۱ سلوکی) CT 49, 157 .۱۰

1. 1/3 MA.NA 4 GÍN [KÙ.BABBAR šá ITU APIN?]

2. U₄ 24^{kám} MU 2.[ME.18^{kám}]

3. ina kušna-áš-tuq ina gihal-la[t]

4. šá-kin u ina DA ^mRa-hi-me-e-su

5. pi-qid na-šá-a TA lib-bi É

6. 6 GÍN ana sa-bat bálat-qa

7. šá É ^dDI.KUD

8. ana ^mMa-ri-^l-ú-nu ^lŠITIM na-din

9. re-hi 18 GÍN KÙ.BABBAR

Rev.

10. [ina^{kuš}] na-áš-tuq ina gihal-lat

11. šá-kin ina DA ^mRa-hi-me-su

12. pi-qid

13. ITU APIN U₄ 25^{kám}

14. ^mAr-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۲۴ شکل [نقره در] [۱۸]/[۲۴]/[۴۸] (سلوکی) در کیسه چرمی درون سبد نشی نهاده شد و برای هزینه‌ها به رحیم‌سو واگذار گردید.
۵. هزینه‌ها:
۶. ۶ شکل برای بازسازی معبد مادانو به ماریون معمار پرداخته شد.
۹. موجودی:
- ۱۸ شکل نقره [در] کیسه [چرمی] داخل سبد نشی نهاده شد و به رحیم‌سو واگذار گردید.
۱۳. ۲۱۸/۸/۲۵ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

(۹۳/۱/۳ = ۲۱۸/۱۰/۱۰) CT 49, 158 .۱۱

1. [1/3 MA.N]A 9 GÍN 2 ma-hat KÙ.BABBAR

2. [šá] U₄ 2^{kám} šá ITU IZI
3. [M]U 1.ME.54^{kám} šá ši-i
4. [M]U 2.ME.18^{kám} ina tūgšu-ra-ru
5. ina g̃hal-lat šá-kin u ina DA ^mRa-hi-me-su
6. pi-qid na-šá-a TA lib-bi È
7. 5 GÍN 4-tú hi ana lú ÀR.<ÀR.>MEŠ ina mi-in-di-šú-nu
8. šá TA U₄ 8^{kám} šá ITU IZI an-na-a
9. EN U₄ 7^{kám} šá ITU KIN šá MU an-niš ūna ŠU^{II} ^{md}AG.MU.DU lú ŚID SUM
10. 2 1/2 GÍN ana i-di[šú-nu] šá lú ÀR.<ÀR.>MEŠ MU-a-tim
11. šá TA KI.MIN[!] EN KI.MIN[!] ina ŠU [^{II} ^{md}A]G.MU.DU lú ŚID SUM
12. 6 GÍN 2 ma-ḥat ši-m[e 6' d]jan-nu GEŠTIN
13. šá TA U₄ 11[^{kám}] šá ITU ŠU
14. EN U₄ 10^{kám} šá [IT]U IZI an-na-a

Edge

15. ana ^mLib-luṭ lú [GIR.L]Á(?) na-din
- Rev.
16. 4 GÍN ana ŠUK.H[I.A ^m]d AG.MU.ŠEŠ
17. lú KUŠ.ŠAR NÍG.[G]A
18. šá ITU IZI u I[TU K]IN na-din
19. re-ḥi 11 GÍN 2 ma ḥi
20. ina tūgšu-ra-ru ina g̃hal-lat
21. [šá-k]in u ina DA ^mRa-hi-me-su
22. [pi-qi]d
23. [IT]U NE U₄ 10^{kám}
24. [MU 218^{ka}] ^mAr-šá-kám LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۲۹ شکل ۲ محت نقره ۱۵۴/۵/۲ (اشکانی)، یعنی ۲۱۸ (سلوکی) در کیسه کتابی
داخل سبد نشی ریخته شد و واگذار گردید به رحیم سو برای هزینه‌ها.
۶. هزینه‌ها:

- .۷. ۵/۲۵ شکل ۰/۵ مَحت برای آسیابانها به مبلغ تعیین شده برای آنها برای مدت زمان از ۲۱۸/۶/۷ تا ۲۱۸/۵/۸ نزد نبوشوما اوکین کاتب به امانت و اگذار گردید.
- .۸. ۲/۵ شکل برای مزد آسیابانهای اشاره شده برای همان مدت زمان نزد نبوشوما اوکین کاتب به امانت سپرده شد.
- .۹. ۶ شکل دو مَحت، بهای [۶?] کوزه شراب برای مدت ۱۱/۴/۱ تا ۱۰/۵/۱ همین سال به لیبلوط [قصا] ب پرداخته شد.
- .۱۰. ۴ شکل برای سهمیه نبوشوما اوصور، پوست‌نویس خزانه‌داری، برای ماههای پنجم تا ششم پرداخت گردید.
- .۱۱. موجودی:
- ۱۱ شکل ۲/۵ مَحت در کيسه کتاني داخل سبد نشي نهاده شد و واگذار گردید به رحيم سو.
- .۱۲. [بابل، ۱۰/۵/۱] ۲۱۸ (سلوکي)، ارشک شاه شاهان.

تفسیر

.۱۲. بهای یک کوزه شراب حدود یک شکل بوده است: رک متن ۶:۱۳؛ ۱۰:۱۳؛ ۳۲:۱۳

۲۱۸/۱۰/۲۰?) سلوکی = ۹۳/۱/۱۳ Kessler 8 .۱۲

۱'. [...] x [...]

۲'. x x ^{md}AG.GAR-M[U...]

۳'. šá TA U₄ 21^{kám} ITU x

۴'. MU 2.ME.18^{kám} EN U₄ [x]^{kám}

۵'. šá ITU AB šá MU *an-nit*

Rev.

1. PAP 1 x x [x x x x x] šá x

2. (آثار اندک)

3. (آثاری اندک)

بقیه تخریب شده است.

ترجمه

۱۰. [...] نبو-شکین-ش-[و]می [...] که از ۲۱/۹/۲۰۲۱ تا ۲۱/۹/۲۰۲۰ همان سال،

پشت لوح

۱۱. جمع: ۱ [...] (بقیه آسیب دیده و تخریب شده است)

۱۲. CT 49, 150 . ۲۱۸/۱۱/۱ سلوکی = ۱/۲۴ قم ۹۳/۱/۲۴

1. ۱ MA.NA 7 ۱/۲ GÍ[N 4 ma-*hat* KÙ.BABBAR šá U₄ ... šá ITU...]
2. MU 1.ME.54^{kám} šá [ši-i] MU 2.ME.18^{kám} *ina túg[u-ra-ru]*
3. *ina g̃hal-lat šá-kin ina DA mRa-ži-me-e-su pi-q[id na-šá-a]*
4. 18 GÍN 5 *ma-hat* KÙ.BABBAR šá U₄ 30^{kám} šá ITU AB MU 1.ME.54^{kám}
5. šá-ši-i MU 2.ME.18^{kám} *ina túg[su-ra-ru] ina g̃hal-lat*
6. šá-kin u *ina DA mRa-ži-me-e-su pi-qid na-šá-a*
7. PAB.PAB 1 ۱/۳ MA.NA 6 GÍN 3 *ma-hat* TA *lib-bi* È
8. 6 GÍN *a-na ši-me* 3 GUR ŠE.BAR *a-na* lú.ÀR.ÀR.MEŠ
9. *ina mi-in-di-šú-nu šá TA U₄ [1] 1^{kám} šá ITU ZÍZ MU 2.ME.18^{kám}*
10. EN U₄ 11^{kám} šá ITU ŠE šá MU *an-nit ina ŠU^{II} md BE.TIN-su*
11. {ana} lú.ŠID šá lú.ÀR.ÀR.MEŠ *na-din*
12. 2 ۱/۲ GÍN *a-na i-di-šú-nu šá lú.ÀR.ÀR.MEŠ MU-a-tim ina ŠU^{II} KI.MIN na-din*
13. ۱/ ۱/۲ GÍN *ana lú.LÙNGA.MEŠ lú.TU₅.MEŠ šá TA U₄ 14^{kám}*
14. šá ITU AB EN U₄ 13^{kám} šá ITU ZÍZ *ina ŠU^{II} md ŠÚ.MU.MU lú.LÙNGA na-din*
15. ۱ ۱/۲ GÍN *ana LAG MUN.HI.A u g̃išlu-ṣab šá TA KI.MIN EN KI.MIN*
16. *ina ŠU^{II} md ŠÚ.MU.MU an-na-a šá <put> baṭ-lu šá lú.mu-ban-nu-ú-tí*
17. *i-na-áš-šu-ú na-din*
18. 3 GÍN *ana ŠUK.HI.A md EN.ŠEŠ.MEŠ.MU mÚ-bar u mNÍG.SUM.đEN*
19. lú.NI.GAB.MEŠ šá È U₄ 1^{kám} šá TA KI.MIN EN KI.MIN *na-din*
20. 3 GÍN *ana ŠUKU.HI.A mPa-ši-ri-i u md AG.MU-na lú.mu[!]-rem[!]-ni-ke-e*
21. šá È U₄ 1^{kám} šá TA KI.MIN EN KI.MIN *na-din*
22. 5 ۱/۲ GÍN *ana pe-en-tum-MEŠ šá KÁ.GAL-i KÁ TU đGAŠAN-iá*
23. KÁ TU đDI.KUD È.TÙR.KALAM.MA GIŠ.ŠAR ŠIM.LI
24. *ina la-me-e È È đGu-la HUR.SAG.SIKIL.LA*

25. É ^d*Gu-la* É HUR.SAG.KÙ.GA NINDA.HI.A *gi-nu-ú*
26. šá É ^d*Gu-la* MU-a-tim ù šá ^{lú}*mu-še-ši-ir šá* KA.M[ES]
27. šá É.SAG.ÍL šá TA KI.MIN EN KI.MIN
28. *ina ŠU^{II} ^mRa-hi-me-e-su na-din*
29. 1/3 MA.N[A] 1 1/2 GÍN *ana taš-lim-du* 2 UDU.NITÁ SIZKUR.SIZKUR.MEŠ *šal-mat-tú*

LoE

30. šá U₄ 28^{kám} šá ITU GAN *ina ŠU^{II} ^{md}AG-ku-ṣur-šú ^{lú}GÍR.L[Á]*
31. A šá ^{md}BE-tab-tan-TIN-iṭ *na-din*
32. 5[!] GÍN *ana ši-me* 5 *dan-nu-tú* GEŠTIN *ana ma-aq-qí-tú*
33. šá KÁ.MEŠ šá É.SAG.ÍL *ina dan-nu-MEŠ šá-nu-tú šá* TA U₄ [14[?]] ^{kám}
34. [šá ITU ...] EN U₄ 13^{?kám} [šá ITU] [... ...]

Rev.

35. [*ina ŠU^{II}*] ^{m?}*Su-si-pa-at-ru-u/s nJa-din* X [... ...]
36. [x] [GÍN[?] *ana*] IGI^{?-i} ^{g̪}*hal-lat-MEŠ ana?* [...] šá [... ... *ina ŠU^{II}(?)*] [... ...]
37. ^mEN-šú-nu ^{lú}AD.KID A šá (vacat) *na-din*
38. 6 1/2 GÍN *ana qí-re-e* šá ^{g̪}*hal-lat[-MEŠ]* *ina ŠU^{II} ^mSu-si-pa-ṭu-ru-us na-din*
39. 5 1/2 GÍN 4 *ma-ḥat ana tam-ṭi-tú* UDU.NITÁ.[MEŠ *gi-ne*] [-e] *ina ŠUKU*
40. ITU AB *u* ITU ZÍZ *ana ^{md}EN.KÁD ^{lú}[GÍR.LÁ n]a-din*
41. 1/2 GÍN 2 *ma-ḥat ana t[am-ṭi-tú* UDU.NITÁ? *g[i?-ne-e šá]* U₄ 19^{kám}
42. šá ITU AB *ina ŠU^{II} ^{md}EN.KÁD an-[na-a n]a-[d]in*
43. 1 GÍN *ana taš-pi* šá SÁ.DUG₄ šá TA U₄ 3[^{kám} šá IT]U ZÍZ EN U₄ 18^{kám} *ana* ^{lú}ÀR.<ÀR.>MEŠ *na-din*
44. 4 GÍN *ana ba-a-a-ta-an* šá U₄ 16^{kám} šá ITU G[AN] *u* U₄ [3]^{kám} šá I[TU] ZÍZ
45. *ina ŠU^{II} ^{md}EN.KÁD šá ina IGI na-din*
46. 5[?] GÍN *ana [qí-re-e]* šá ^{g̪is}*qu-up-pu* šá ^dNIN.LÍL
47. [...] ^{g̪is}*qu-up-pu* MU-a-tim *na-din*
48. [2[?] GÍN *ana ŠUKU.HI.A ^mRa-hi-me-e-]su na-ṣir šá* É *mil-ki šá* ITU ZÍZ *u* ITU ŠE *na-din*
49. [x GÍN *ana*] *ana* ^{lú}ÀR.ÀR.MEŠ *na-din*
50. [x GÍN *ana*] u₄ 29^{kám} šá ITU GAN *ina ŠU^{II}*

51. [PN ^{lú}] É *na-din*
52. [x GÍN *ana*] ... šá É U₄ 1^{kám} *ina* ŠU^{II}
53. [PN ^{lú}] *na-din*
54. 1/2 GÍN [*ana* šá] ^{im}*gaš-ša-a-tú* šá U₄ 3^{kám} *u*
55. U₄ 17[^{kám} šá ITU ...] *ina* ŠU^{II} ^m[..]-*ir'-a* *na-din*
56. 4 *ma-ḥat ana* ..[.] šá É U₄ 1^{kám} *a-na*
57. ^{md}ŠÚ.M[U].MU šá *ina* IGI *na-din*
58. 4 GÍN *ana* ŠUKU.HI.A ^mEN-*šú-nu* ^{lú}KUŠ.ŠAR šá NÍG.GA šá ITU ZÍZ *u* I[TU ŠJE *n/a]-di[n]*
59. 4 GÍN 2 *ma-ḥat ana* *ši-me*³ UZU *gi-nu-ú* šá *ana* ^{lú}MAŠ.MAŠ *qur-ru-bu*
60. *re-ḥi* 5¹ *ma-ḥat ina* ^{lú}šešu-ra-ra *ina* ^{gī}hal-lat šá-kin
61. *u ina* DA ^mRa-ḥi-me-e-su *pi-qid*
62. ITU ZÍZ U₄ 1^{kám} MU 1.ME.54^{kám} šá *ši-i*
63. MU 2.ME.18^{kám} ^mAr-šá-ka-a LUGAL LU[GAL.MEŠ]

ترجمه

۱. ۶۷/۵ شکل ۴ محت نقره در روز ^{۱۰} از ماه فلان [از سال ۱۵۴ اشکانی یعنی] سال ۲۱۸ در کیسه کتانی داخل سبد نشی نهاده شد و واگذار [گردید] به رحیم سو [برای هزینه‌ها].
۴. ۱۸ شکل ۵ محت نقره در ۱۵۴/۱۰/۳۰ اشکانی یعنی ۲۱۸ (سلوکی) نهاده شد در کیسه کتانی داخل سبد نشی و به رحیم سو برای هزینه‌ها واگذار گردید.
۷. جمع کل: ۸۶ شکل ۳ محت.
- هزینه‌ها:
۸. ۶ شکل برای بھای خرید ۳ گُر جو برای آسیابانها به مبلغ تعیین شده برای آنها از ۱۱/۱۱/۲۱۸ تا ۱۲/۱۱/۲۱۸ همان سال (به امانت نزد) إثابولیسو، کاتب آسیابانها گذاشته شد.
۱۲. ۲۵ شکل جهت مزد آسیابانهای مورد بحث (به امانت) به همان شخص داده شد.
۱۳. ۱۵ شکل برای آجوسازان و عرقگیران برای مدت از ۱۰/۱۴ تا ۱۱/۱۳ نزد مردوک شومالدین آجوساز (به امانت) سپرده شد.

۱۵. ۱/۵ شکل برای خرید نمک و هیزم در همان مدت یادشده (به امانت) به همین مردوک شومالدین که مسئولیت تهیه و آماده‌سازی غذای نذری را دارد، سپرده شد.
۱۸. ۳ شکل به عنوان دستمزد به بل آحدالدین، اوبار و نیدیتوبل، باربران معبد روز اول برای همان مدت پرداخت شد.
۲۰. ۳ شکل برای دستمزد پشیری و نبوالدین، نظافتچی‌های معبد روز اول برای همان مدت پرداخت شد.
۲۲. ۵/۵ شکل برای زغال جهت دروازه اصلی، دروازه ورودی بلتیا، دروازه ورودی مادانوی معبد اتورکالاما، باغ جونیپر اطراف معبد احورسلاگسیکیلا، معبد گولا، (و) احورسلاگکوگا، معبد گولا، برای نان نذری معمول همین معبد گولا و برای جاروکش‌های دروازه‌های اساگیلا، در همان مدت، (به امانت) به رحیم سو پرداخت گردید.
۲۹. ۲۱/۵ شکل به عنوان غرامت (?) برای خرید دو گوسفند کامل قربانی در تاریخ ۱۰/۲۸ (به امانت) به نوکوصورشو قصاب، پسر اثاتابان او بالیط، پرداخت گردید.
۳۲. ۵ شکل برای بهای خرید پنج کوزه شراب جهت پیشکشی به دروازه‌های اساگیلا در کوزه‌های دیگر برای مدت زمانی از [۱۴?....] تا [۱۳?....] (به امانت) به سوسيپاتر[وس سپر] ده شد.
۳۶. [فلان] شکل برای بازرسی و بازبینی^۱ سبدهای نئی برای^۲ [...] از^۳ [...] به بلشو نوی نی کار، پسر و کَت (به صورت امانی) سپرده شد.
۳۸. ۶/۵ شکل برای قیراندود کردن سبدهای نئی [...] (به صورت امانی) به سوسيپاتر و سپرده شد.
۳۹. ۵/۵ شکل ۴ محت برای تکمیل بهای^۱ گوسفند قربانی (جمع) [...], در ماههای ۱۰ و ۱۱ (به صورت امانی) به بل قصیر قصاب سپرده شد.
۴۱. ۰/۵ شکل ۲ محت برای تکمیل بهای^۱ گوسفند قربانی (مفرد) در ۱۰/۱۹ به همان بل قصیر پرداخت گردید.
۴۳. یک شکل به عنوان پیش‌پرداخت نذر ستّوکو از ۱۱/۱۳ تا ۱۸ به آسیابانها پرداخت شد.
۴۴. ۴ شکل برای اجرای مراسم شبانه (به صورت امانی) به همان بل قصیر اشاره شده پرداخت گردید.

۴۶. ۵ شکل برای [قیراندود کردن] جعبه خزانه نینلیل [به اسم خاص مباشر / تعمیرکار صندوق مذکور پرداخت شد].
۴۷. ۲ شکل جیره رحیم[سو، نگهبان اتاق شورا برای ماههای یازدهم و دوازدهم پرداخت شد].
۴۸. [فلان عدد شکل برای] به آسیابانان پرداخت شد.
۴۹. [فلان عدد شکل برای] در ۹/۲۹ (به امانت نزد) [اسم خاص، شغل] معبد پرداخت گردید.
۵۰. [فلان عدد شکل برای] معبد روز اول به [اسم خاص، شغل] (به امانت) پرداخت شد.
۵۱. [فلان عدد شکل برای] هیزم روزهای سوم و هفدهم [از ماه ...] (به امانت نزد) سپرده شد.
۵۲. ۰ شکل [برای ...] هیزم روزهای سوم و هفدهم [از ماه ...] (به امانت نزد) گردید.
۵۳. ۴ محت برای [...] ... معبد روز اول به مردوک [شوما]‌لَدَن نامبرده در بالا پرداخت گردید.
۵۴. ۴ شکل برای جیره بلشونو، پوست‌نویس خزانه‌داری، برای ماه یازدهم و ماه دوازدهم پرداخت گردید.
۵۵. ۴ شکل ۲ محت برای خرید ۵ قطعه گوشت معمول قربانی، که به کاهن و پیشگو اهدا شد.
۵۶. ۰ موجودی:
۵۷. مَحْت در کيسة کتاني داخل صندوق نشی نهاده و به رحیم سو واگذار گردید.
۵۸. ۱۵۴/۱۱/۱ (اشکانی) یعنی ۲۱۸، ارشک شاه شا[هان].

تفسیر

۱۹، ۲۱، ۵۲، ۵۶. É U₄ 1^{kám}. «معبد روز اول».

این معبد می‌بایستی همان معبد آکیتو (Akītu) یا خانه جشن سال نو باشد. این معبد در خارج از دیوار شمالی واقع شده بود و از طریق جاده مخصوص دسته‌های مذهبی و از راه دروازه ایشتار در کنار کاخ سلطنتی به معبد اساگیلا متصل می‌شد. در آرشیو ما چندین بار آمده است (متون ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۴ و ۲۲). گیلبرت مک‌اوان براساس متن ۲۳ ثابت کرده

که معبد روز اول همان معبد آکیتو نبوده است، زیرا نام هر دو معبد در اینجا در یک سند ذکر می‌شود. او در عین حال فکر می‌کرد که نام «معبد روز اول» فقط در دوران اشکانیان آمده است.^{۴۸} ولی نظر وی صحیح نیست زیرا این نام در یادداشت‌های نجومی به کرات آمده است، و نخستین بار مربوط به زمانی است که آنتیوخوس سوم وارد معبد روز اول می‌شود (هانگر ترجمه کرده است: «معبد آکیتو») در تاریخ ۸ ماه نیسان سال ۱۰۷ سلوکی برابر با ۲۰۳/۴/۶ قم (A.D. No.-204C: Rev. 14-18) و آن روز جشن سال نو (آکیتو) است، روزی که از شاهان انتظار می‌رود در معبد آکیتو قربانی کنند. بدین ترتیب برای یک معبد، ما دو نام در دست داریم.

۲۰. CAD M2 217b می‌خواند *mu->ra-mi-ke-e*. با در *نقطه گرفتن خوانش واضح* *mu-rem-mi-ke-e* در BRM I 99:23 که پل آلن بولیو آن را مقابله کرده است، من نیز مانند مکاوان^{۴۹} در این متن همان واژه را می‌خوانم، هرچند که ظاهراً انتظار می‌رود برای علامت *mu* یک حرف دیگر لازم باشد.

۲۹. *taš-lim-du*, «تکمیل», «پرداخت مانند گذشته». مکاوان این واژه را به معنای «پرداخت تمام و کمال برای دو گوسفند قربانی» ترجمه کرده است. ولی معنای این «واژه تکمیل» است ("[مکمل [= "Vervollständigung [= "Kامل] کننده [Ergänzung AHw: این واژه در مواردی به کار می‌رود که پولی پرداخت می‌شود تا مبلغی تکمیل شود (CT 49, 101:2) «مبلغ نامعلوم [مینه [سای نقره زمان اسکندر برای تکمیل ۶ مینای نقره»؛⁵⁰ CT 49, 552 = CT 49, 186:10 Van der Spek 1985, ۱۵ شکل نقره به اضافه ۴۵ شکل می‌پردازند تا مبلغ کلی جیره ۶۰ شکل کامل شود). معنای آن این است که ۲۱/۵ شکل (!) برای دو گوسفند قربانی، بخشی از پرداخت کلی خواهد بود، نه تعام پول. در این مورد ممکن است برای تصفیه وجوده معوقه جرمیه‌ای پرداخت شود، زیرا گوسفندان مدتی بیش از یک ماه قبل تحويل داده شده بودند، و احتمالاً همین مسئله قیمت بالای آن را (تا حدودی) توجیه می‌کند. براساس قراردادهای اوروک می‌دانیم که تا ۱۲ برابر جرمیه در صورت قصور در پرداخت معمول بوده است. امکان دیگر آن است که UDU.NITÁ SISKUR. SISKUR را به

niqû تعبیر و «قربانی (گوسفند)» ترجمه کنیم، چون احتمالاً بیشتر منظور گوسفند است. این قیمت را مقایسه کنید با مبلغ ۱۲۰ شکل نقره که برای قربانیهای خانه جشن سال نو (در معبد روز اول) در متن ۱۷ نگهداشت شده بود.

۱۱. ۳۸/۳۶ qirē: رک. متن ۸:

۴۱/۳۹ tam̄itu: «پرداخت تکمیلی».

مکاوان، ۱۳۵ ۱۹۸۱ b «بخشی از پرداخت» ترجمه کرده است. در آرشیو مورد نظر این واژه همواره با گوسفند مربوط است و غالباً در مورد پرداخت برای تحويل درازمدت بکار می‌رود، این است که «پرداخت تکمیلی» یا «بیانه» را پیشنهاد می‌کنم. این واژه همچنین در متن ۱۸:۱۱ هم آمده است، که ظاهراً مربوط به تحويل روزانه و بیوقفه گوسفند در مدت بیش از یک ماه است. همین پیشنهاد پرداخت برای تحويل منظم و بیوقفه در یادداشت‌های نجومی نیز دیده می‌شود:

A. D. No.-131D, Upper Edge: 2 ana la bat-lu TA²NÍG.GA É. SAG. GÍL ana tam̄-ti-i-tú...

۴۳ [=رضایت] volle Befriedigung (mit Geld usw.)» (šebû>) tašbītu از ana taš-pi .
کامل (با پول یا چیزهای دیگر)» [šapû>] یا tašpītu «[پیش]پرداخت [4Hw pp.1338, 1339 s.v.] (رک و [رشوه] Schweigegeld Abschlags-Anzahlung این پیش‌پرداخت است برای قربانیهایی که بعداً در همان ماه صورت می‌گیرد.

۴۸ bít milki به معنای «خانه شورا»، از milku به معنای «شور، مشورت». خانه‌ای که در آن šatammu (پیشوا، رئیس معبد) و kiništu (هیئت‌رئیسه معبد) تشکیل جلسه می‌دهند و مشاوره می‌کنند. رک متن ۲۳:۲۳ و خاطرات نجومی: ۲۳:۲۳ No.-93A:Rev.²⁵

۱۴. ۱۰/۲/۹۳ سلوکی = ۲۱۸/۱۱/۱۸) CT 49, 156

1. 2/3 MA.NA 6 1/2 GÍN 2 ma-hat KÙ.BABBAR

2. ir-bi šá ḡišqu-up-pi u pa-na-at ḡišqu-up-pi

3. šá NÍG.GA ⁴Za-ba₄-ba₄ u ⁴NN.LÍL

4. šá TA U₄ 21^{kám} šá ITU AB MU 1.ME.54^{kám}

5. šá ši-i MU 2.ME.18^{kám} EN U₄ 18^{kám}

6. šá ITU ZÍZ šá MU *an-nit* TA *lib-bi* È
 7. 16 GÍN *ana hi-šili-ti* šá É *hi-il-su*
 8. šá É U₄ 1^{kám} šá ITU ZÍZ *ina ŠU^{II} mdEN.NUMUN.DÙ*
 9. šá *bał-lu* šá lóTU.É-ú-tú ÍL *na-din*
 10. 1 *ma hi ana na-du-ú* šá *ti-tur ana* U₄ 18^{kám} šá ITU ZÍZ
 11. 1 GÍN 4-tú *ana ši-me* UDU.SISKUR *gi-nu-ú*
 12. šá *ana lópa-hat* E.KI *qur-ru-ub*
 13. *re-hi* 1/3 MA.NA 9 GÍN 3 *ma hi-tú*[?]
 14. *ina tółgšu-ra-ru ina* ^b*hal-lat šás/[kin]*
- Edge
15. *u ina* DA ^m*Ra-hi-me-su pi-qid*
- Rev.
16. ITU ZÍZ U₄ 18^{kám} MU I.ME.54^{kám}
 17. šá *ši-i* MU 2.ME.18^{kám} ^m*Ar-šá-ka-a* LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۴۶/۵ شکل ۲ مَحْت نقره درآمد صندوق و pānātu پی صندوق متعلق به زابابا و نینیلیل از ۱۵۴/۱۰/۲۱ (اشکانی) یعنی ۲۱۸ (سلوکی) تا ۱۱/۱۸ همان سال است.
۶. هزینه‌ها:
۷. ۱۶ شکل برای امور مَلْزُوماتِ hilṣu hīlīt مَعْبُد روز اوَّل ماه يازدهم (به امانت) به بل زرا ابنی (Bel-zera-ibni) داده شد، که مسئول خدمات (بی) وقفه ارب بی توتو، (ēreb bītūtu) است.
۱۰. ۱/۵ مَحْت برای ساختن یک پل در تاریخ ۱۱/۱۸
۱۱. ۱/۲۵ شکل برای بهای خرید یک گوسفند تقدیمی که به فرماندار بابل (lúpa-hat) اهدا شد.
۱۳. موجودی:
- ۲۹ ۳/۵ مَحْت در کیسه کتانی داخل سبد نشی واریز گردید و به رحیم سو سپرده شد
۱۶. ۱۵۴/۱۱/۱۸ (اشکانی) یعنی ۲۱۸ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

تفسیر

۹. خدمات ēreb bīti: ēreb bītūtu «واردشوندگان معبد»، گروهی از افراد معبد بودند که حق ورود به محدوده مقدس معبد را داشتند.
۱۰. ma: برای این خوانش، رک متن های ۱۴:۲۵، ۱۳:۲۶ و ۴:۲۶؛ صورت نوشتاری Doty 1977, MLC 2193:4 در متون زیر آمده است: TCL 13, 228:3 ma ɬi-tu₄ ۱۱۶. رک شرح متن اول.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۵. CT 49, 155 سلوکی = ۲۱۸/۱۲/۱۱) ۹۳/۳/۱ قم

1. 1/2 MA.NA 4 1/2 GÍN KÙ.BABBAR *ir-bi*
2. šá ^{giš}*qu-up-pi u pa-na-at*
3. ^{giš}*qu-up-pi šá KÁ TU ^dGAŠAN-iá*
4. šá TA U₄ 11^{kám} šá ITU AB MU 2.ME.18^{kám}
5. EN U₄ 11^{kám} šá ITU ŠE šá MU an-nit
6. TA *lib-bi* È
7. 1 GÍN *ana ša-bat bat-qa šá i-zi* IM III
8. šá [É] [E]N?.NUN..[.] É.SAG.GIL
9. *ana ^m[M]a-ri-ú-nu*
10. ^{lu}ŠITIM *na-din*
11. *re-ɬi*

Rev.

12. 1/2 MA.NA 3 1/2 GÍN *ina gadašu-ra-ru*
13. *ina ^{gi}hal-lat šá-kin u ina DA*
14. ^m*Ra-ɬi-me-su pi-qid*
15. ITU ŠE U₄ 11^{kám} MU 2.ME.18^{kám}
16. ^m*Ar-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ*

ترجمه

۱. ۳۴/۵ شکل نقره درآمد صندوق و pānātu پی صندوق دروازه ورودی بلتیا (Beltia) از ۲۱۸/۱۰/۱۱ تا ۲۱۸/۱۲/۱۱ همان سال است.

۶. هزینه‌ها:

۷. یک شکل برای بازسازی دیوار شرقی [زن‌دان]^۲ اساگیلا به ماریون معمار پرداخت شد.
۱۱. موجودی:
۱۲. ۳۳/۵ شکل در کیسه کتانی داخل سبد نئی واریز شد و به رحیم سو سپرده شد.
۱۵. ۲۱۸/۱۲/۱۱ (سلوکی)، ارشک، شاه شاهان.

تبرستان
www.tabarestan.info

(۹۳/۳/۸ = ۲۱۸/۱۲/۱۸) CT 49, 154 .۱۶

1. 12 GÍN KÙ.BABBAR šá U₄ 25^{kám} šá ITU APIN

2. MU 2.ME.18^{kám} ina kušna-áš-tuq

3. ina 𒉗hal-lat šá-kin u ina DA ܔRa-ܚhi-me-su

4. pi-qid na-šá-a

5. TA lūb-bi È

6. 1 1/2 GÍN ana šu-u-ú šá A.MEŠ ŠÈG

7. TA ma-lak šá ina i-zi IM I

8. šá É.SAG.GÍL ana lúna-tí-li šá! É! SUM

9. 3 ma ܚhi ana šu-lu-ú šá SAHAR.HI.A

10. ana UGU ú-ru šá É U₄ 1^{kám}

11. [ana ܔS]Ú?.MU.ŠEŠ na-din

Rev.

12. [1+] 1 GÍN 2 ma ܚhi ana şa-bat b[at-qaj] šá sip-pi

13. NÍG.G[A] šá ina KÁ du-de-e šá É.SA[G.GÍ]L

14. ana ܔMa-ri-ú-nu

15. lúŠITIM na-din

16. re-ܚhi 8 GÍN ina kušna-áš-tuq

17. ina 𒉗hal-lat šá-kin u ina DA

18. ܔRa-ܚhi-me-su pi-qid

19. ITU ŠE U₄ 18^{kám} MU 2.ME.18^{kám}

20. ܔAr-şá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۱۲ شکل نقره در ۲۱۸/۸/۲۵ (سلوکی) در کيسه چرمی داخل سبد نشی واریز و برای صرف هزینه به رحیم سو واگذار گردید.
۵. هزینه‌ها:
۶. ۱/۵ شکل برای انتقال آب باران از دهلیز (زهکشی خروجی؟ آبراهه؟) که در دیوار جنوبی [؟ متعلق به؟] اساقیلا به بازرس^۳ معبد پرداخت شد.
۹. ۳/۵ محت برای برداشتن گرد و غبار^۴ وی سقف معبد روز اول به [مردوک] شوما او صور (Marduk-šuma-uṣur) پرداخت شد.
۱۲. ۲ شکل ۲/۵ محت برای مرمت قاب در خزانه‌داری داخل دروازه دوده (Dudē) اساقیلا به ماریون معمار داده شد.
۱۶. موجودی:
- ۸ شکل در کيسه چرمی داخل سبد نشی واریز گردید و به رحیم سو سپرده شد
۱۹. ۲۱۸/۱۲/۱۸ (سلوکی)، ارشک، شاه شاهان.

تفسیر

۱۳. NÍG.G[A] šá ina KÁ du-de-e : رک متن ۷:۱۷
- ۶-۷. رک متن ۷-۲۲: در این دوره از سال، احتمالاً باران زیادی در بابل باریده بود. یادداشت‌های ماههای ۹ تا ۱۲ از سال ۲۲۱ سلوکی، یعنی سه سال بعد حاکی از بارش بارانهای منظم و گاه سنگین است (A.D. No.-90 'Obv.19', 23', 24', 35', 41', 45', Rev.' 5, 1977, طرح و بررسی کرده است).
۸. مسائل زهکشی بابل را برگامینی، ۲۰, ۲۶, ۱۲, ۱۰, ۱۹۷۷، طرح و بررسی کرده است.

[؟؟۹۳ قم ۲۱۸/۱۲?۲?/؟؟] Kessler 16 . ۱۷

1. [...] x x x x [...]

2. [x G]ÍN ana ba-nu-ú šá [É] [xx]x

3. ina ŠU^{II}_{MD}EN.KAD A šá ^{MD}EN.TIN-su

4. ^{lu}MUHALDIM na-din

5. [1+]1? GÍN ana ^mMa-ri'-ú-nu

6. ^{lu}ŠITIM šá ba-nu-ú šá bi-rit KÁ

Edge

7. NÍG.GA šá KÁ *du-[d]e-e*

8. [šá É.SAG.GÍL]

Rev.

9. [... ...]

10. [...] x x [.....]

11. [*ina kušn]a-áš-tuq ina šíhal-la-a[ti]*

12. *ina DA mRa-hi-[me-s]u p[i-qid]*

ترجمه

۱. ...

۲. [فلان] شکل برای ساختن خانه ... به امانت به بل قصیر (Bel-kaşir)، پسر بل بولیسو (Bel-bullissu) نانوا سپرده شد.

۵. ۲ شکل برای ماریون معمار برای ساختن در میانی خزانه‌داری دروازه دوده‌ی اسگیلا.

۹. موجودی:

فلان شکل در کيسه چرمی داخل صندوق سب[د] نشی واریز و به رحیم[سمس]و س[پرده] شد

[قم ۹۳/۴/۱۵ = ۲۱۸/۱۲۷/۱۴] BRM I, 99 .۱۸

1. [x MA.NA KÙ.BABBAR *ir-b]i šá šíqu-up-pi upa-na-at*

2. *šíqu-up-pi šá NÍG].GA dZa-ba₄-ba₄ u dNIN.LÍL*

3. *šá TA U₄ [19^{kám}] šá ITU ZÍZ MU 2.ME.18^{kám}*

4. EN U₄ 27^{kám} *šá ITU ŠE šá MU an-nit TA lib-bi È*

5. 6 GÍN *ana ši-me* 3 GUR ŠE.BAR *ana lúÀR.MEŠ*

6. *ina mi-in-di-šú-nu šá TA U₄ 12^{kám} šá ITU ŠE*

7. En U₄ 11^{kám} *šá ITU DIRIG.ŠE šá MU an-nit*

8. *ina ŠU^{II} [erasure] lú ÀR [eras.] na-din*

9. 2 1/2 GÍN *ana i-di-šú-nu šá lú AR.MEŠ MU-a-tim ina ŠU^{II} mKI.MIN <na-din>*

10. 27[!] [eras.] GÍN 4-tú ana qip-tu₄ la bat-lu
 11. ana tam-ti-tu₄ šá UDU.NITÁ gi-né-e šá É U₄ 1^{kám}
 12. šá TA U₄ 13^{kám} šá ITU AB EN U₄ 13^{kám}
 13. šá ITU ZÍZ šá MU an-nit ana ^mU-rak ^{lú}GÍR.LÁ na-din
 14. 1 1/2 GÍN ana ŠUKU.HI.A ^{lú}LÙNGA.MEŠ ^{lú}TU₅.MEŠ
 15. šá TA U₄ 15^{kám} šá ITU ŠE EN U₄ 14^{kám} šá ITU DIRIG.ŠE
 16. ina ŠU^{II} ^{md}ŠÚ.MU.MU ^{lú}LÙNGA na-din

Lo.E.

17. [x] GÍN ana LAG MUN.HI.A ^{uğ}hu-sab [...]
 18. [šá] TA KI.MIN EN KI.MIN ina ŠU^{II} ^mKI.MIN
 19. 2 GÍN ana ^{md}EN.ŠEŠ.MEŠ.MU ^mU-bar
 20. u ^mNÍG.SUM.^dEN ^{lú}NI.GAB.MEŠ šá É U₄ 1^{kám}

Rev.

21. šá TA KI.MIN EN KI.MIN na-din
 22. 3 GÍN a-na ^mPa-ši-ri-i u ^{md}AG.MU-[n]a
 23. ^{lú}mu[!]-rem[!]-mi-ke-e^{mes} šá É U₄ 1^{kám}
 24. šá TA KI.MIN EN KI.MIN na-din
 25. 5 1/2 GÍN ana pe-en-tu₄^{mes} šá KÁ.GAL-i KÁ TU ^dGAŠAN-iá
 26. KÁ TU ^dDI.KUD É.TÙR.KALAM.MA GIŠ.ŠAR ŠIM.LI
 27. la-me-e É É ^dGu-la É.HUR.SAG.SIKILLA
 28. É ^dGu-la É.HUR.SAG.KÙ.GA NINDA.HI.A gi-nu-ú
 29. šá É ^dGu-la MU-a-tí u šá ^{lú}mu-še-ši-ir
 30. šá KÁ.MEŠ šá É.SAG. GIL <TA KI.MIN> EN KI.MIN ina ŠU^{II} ^mRa-hi-me-su
 na-din
 31. 2[!] 1/2 GÍN 5 ma-hat ana tam-ti-tu₄ UDU.NITÁ gi-né-e
 32. [šá] [É.] SA.BAD šá ITU ŠE ana ^mU-rak ^{lú}GÍR.LÁ na-din
 33. [x] GÍN ana tam-ti-tu₄ UDU.NITÁ gi-né-e šá É ^dGu-la
 34. HUR.SAG.KÙ.GA ana ^mU-ku-şur-şú ^{lú}GÍR.LÁ na-din
 35. 1/2 GÍN ana ^{lú}UŠ.BAR.MEŠ ana nu-uğ-ju-tú šá dul-la BABBAR
 36. 1/2 GÍN ana şa-bat bat-qa šá É ^{lú}UŠ.BAR.MEŠ ana ^{md}ŠÚ.MU.MU SUM
 37. 6 GÍN ana ^{lú}şa-bat ŠU^{II} ana U₄ 29^{kám} šá ITU ZÍZ

38. [ana] DU-ak šá! U₄ 1^{kám} ana MIN.KI ana lú KUR.GAR.RA.MEŠ
 39. [lú]UR.SAL<.MEŠ> u fNAR.MEŠ na-din
 40. [x GÍN ana lú ...] ... ana DU-ak ana KI.MIN na-din
 41. [x GÍN ana lú] ana DU-ak ana KI.MIN na-din
 42. [x GÍN ana lúana] DU-ak ana KI.MIN na-din
 43. 1/2 GÍN ana lú AR.MEŠ ana DU-ak ana KI.MIN na-din
 44. 2 GÍN ana lú BAR.SIP.MEŠ ana DU-ak ana KI.MIN na-din
 45. 2 GÍN ana tam-ši-tu₄ UDU.NITÁ gi-né-e šá É dNIN.LÍL
 46. 2 GÍN ana tam-ši-tu₄ UDU.NITÁ gi-né-e šá É dGu-la
 47. 2 GÍN ana ^mRi-hat- ^dU.GUR HUR.SAG.SIKIL.LA

ترجمه

۱. [فلان مینای نقره هست در آمد صندوق pānātu] صندوق متعدد به زابا و نینلیل از ۲۱۸/۱۱ تا ۲۷/۱۲ همان سال.
۴. هزینه‌ها:
۵. ۶ شکل برای بھای خرید ۳ گُر جو برای آسیابانها به میزانی که برای آنها برای فاصله زمانی ۱۲/۱۲ تا ۱۲/۱۱ همان سال حساب شده، به [اسم شخص (افتادگی دارد)، آسیابان (افتادگی دارد)] پرداخت شد.
۹. ۲/۵ شکل برای دستمزد آسیابانان اشاره شده (به امانت) به همان شخص <سپرده شد>.
۱۰. ۲۷/۲۵ شکل برای ذخیره دائمی برای تکمیل پرداخت قربانی منظم گوسفت معبد روز اول برای مدت زمانی از ۱۱/۱۳ تا ۱۰/۱۳ همین سال به اورک (Urak) قصاب پرداخت شد.
۱۴. ۱/۵ شکل برای جیره آبجوسازان و عرقگیران برای مدت زمانی از ۱۲/۱۵ تا ۱۲/۱۴ (به امانت) به مردوک شومالدین آبجوساز سپرده شد.
۱۷. [...] شکل برای سنگ نمک و هیزم برای همان مدت (به امانت) به همان شخص سپرده شد.
۱۹. دو شکل پرداخت شد به بل آحدیان (Bel-ahhe-iddin)، اوبار (Ubar) و نادیتوبل (Nadintu-Bel)، باربران معبد روز اول برای همان مدت.

۲۲. ۳ شکل پرداخت شد به پشیری (Paširi) و نَبُو الْدِيْنَه (Nabu-iddina)، نظافتچیهای معبد روز اول برای همان مدت.
۲۵. ۵/۵ شکل برای زغال برای دروازه اصلی، دروازه ورودی بلتیا (Beltia)، دروازه ورودی مادانوی اتورکالاما (Eturkalamma)، باغ سرو کوهی اطراف محاطه معبد، معبد گولا، (یعنی) احورساقسیکیلا (Ehursagsikilla)، معبد گولا، (یعنی) احورساقکوگا (Ehursagkuga) (و برای) نذر مرتب نان معبد(های) گولای مذکور و برای جاروکشان دروازه‌های اسگیل، برای همان مدت (به صورت امانی) به رحیم سو پرداخت گردید.
۳۱. ۲/۵ شکل ۵ محت برای پرداخت تکمیلی قربانی منظم گوسفند اسavad برای ماه دوازدهم به اورک قصاب داده شد.
۳۳. [...] شکل برای پرداخت تکمیلی قربانی منظم گوسفند معبد گولای احورساقکوگا به بل قوصورشوی (Bel-kuşurşu) قصاب داده شد.
۳۵. نیم شکل به بافنگان برای سفید کردن البسه.
۳۶. نیم شکل برای مرمت خانه بافنگان به مردوک شومالدین داده شد.
۳۷. ۶ شکل برای کار اضافی در روز ۲۹ ماه یازدهم، برای رژه روز اول، برای کاهنان کورگَرُو (kurgarru-)، کاهنان آسینو (-assinnu) و زنان نعمه پرداز به همان شخص داده شد.
۴۰. [فلان] شکل برای آبجو[ساز] (ان)? برای رژه به همان شخص پرداخت شد.
۴۱. [فلان] شکل برای...[برای رژه به همان شخص پرداخت شد.
۴۲. [فلان] شکل برای...[برای رژه به همان شخص داده شد.
۴۳. نیم شکل برای آسیابانان برای رژه به همان شخص پرداخت شد.
۴۴. دو شکل برای اعضای بورسیپا (Borsippaeans) برای رژه به همان شخص داده شد.
۴۵. ۲ شکل به عنوان پرداخت تکمیلی یک گوسفند قربانی معبد نینلیل
۴۶. ۲ شکل به عنوان پرداخت تکمیلی یک گوسفند قربانی معبد گولا، هورساقسیکیلا (Hursagsikilla)؛
۴۷. ۲ شکل برای ریحَت - نرگال (Rihat-Nergal)

تفسیر

پل آلن بولیو (Paul-Alain Beaulieu)، از دانشگاه ییل) با کمال محبت این لوح را برای من تطبیق کرد. یافته‌های وی تعجب‌برانگیز است.

هزینه‌های زیادی صرف «مراسم اشعار عاشقانه» می‌شد.^{۵۰}

. ۱۰. رک 135 McEwan 1981b،

(۹۴/۳ سلوکی = ۲۱۸/۹۹/۹۹) Kessler 9 .۱۹

1. 11 GÍN KÙ.[BABBAR ...]
2. šá ina KÁ.MEŠ T[A ...]
3. šá É.SA.BAD ana [..]
4. lúTU É x x [...]
5. [šá É] [...]

بقیه از بین رفته است.

پشت

- 1'. x x [...]
- 2'. MU 1.ME.5[4^{kám} šá ši-i]
- 3'. MU 2.ME.18[^{kám}]
- 4'. ^mAr-šá-ka-a [LUGAL LUGAL.MEŠ]

ترجمه

۱. ۱۱ شکل نقشه برای مرمت؟ [...]
۲. که در درها قرار گرفته‌اند [از؟ ...]
۳. از اسآباد به [اسم شخص]
[...] ēreb bīti .۴
۵. از [اسآباد داده شد(؟)]

پشت

۱. ماه فلان، روز فلان،

.۲۰. سال [۱۵۴] (اشکانی)، یعنی [۲۱۸] (سلوکی)، ارشک [شاه شاهان].

(۹۴/۳ = ۲۱۸/۹۹/۹۹) Kessler 11 .۲۰

۱'. [...] x

۲'. [...] -šá? a-na

۳'. [xxx] ^{lu}GAL DÙ UGU URU na-din

۴'. [re-hi] 28 GÍN 4 ma-hat

۵'. [ina ^{túg}] šu-ra-ru ina ^{gi}ha-lat šá-kin

۶'. [u ina DA] ^mRa-hi-me-su pi-qi[d]

بخش بالایی پشت لوح سفید است.

۷'. [ITU x U₄ n^{kám}] MU 1.ME.54^{kám}

۸'. [šá ši-i MU 2.ME. 18^{kám} ^mAr-šá-ka-a LUGAL LUGAL.ME] Š

ترجمه

۱'. [...] فلان شکل نقره برای [...] داده شد به [اسم شخص]،

۲'. [موجودی]:

۲۸ شکل ۴ محت واریز گردید به کیسه کتانی داخل سبد نشی [و سپرده شد به] رحیم سو.

۷'. [روز ... م ماه فلان] سال ۱۵۴ اشکانی، [یعنی ۲۱۸] (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

تفسیر

۳. Van der rab banî muh̪hi āli، «دارنده حقوق- rab banûtu- در نزدیکی شهر». رک

.Spek 1985, 550

(۲۱۸/۹۹/۱۷) CT 49, 151 .۲۱

به تصحیح اشتراسمایر: HAU 94 : Strassmaier, 1888, 142, No.1

۱. 1/3 MA.NA KÙ.BABBAR IB.TAK₄ KÙ.BABBAR 2 MA.NA

۲. šá ina IGI-ma ina 2-ta taḥ-sis-tú

۳. TA NÍG.GA ^dEN a-na dul-lu [...] ana? ^mMU. ^dEN u

۴. ^{md}AG.MU.ŠEŠ A.MEŠ šá ^{md}EN.MU-na

5. *[mu]-šá-ki-il UDU.NÍTA.MEŠ ana KI.LAM*
6. *[a-na] SISKUR.SISKUR.MEŠ šá É U₄ 1^{kám} SUM-nu*
7. *[KÙ.BABBAR-a₄] 1/3 MA.NA ^mMU. ^dEN u ^{md}AG.[MU.]ŠEŠ*
8. *ina [qí]-bi šá ^{lu}EN].MEŠ pe-ri ana NÍG.GA ^dEN*
9. *SU[M-nu E.KI ITU x] [U₄ 17]^{kám} MU <2>.ME.18^{kám}*
10. *^mA[r-šá-ka]-a [LUGA]L LUGAL.MEŠ*

پشت لوح سفید است.

تبرستان

ترجمه

۱. ۲۰ شکل نقره مانده ۱۲۰ شکل نقره است، که قبلًا از خزانه داری بُل در دو قولنامه برای کار [...] به بل الدین (Bel-iddin) و نبوشوما او صور (Nabu-šuma-uṣur)، پسران بل ادینه (Bel-iddina)، غذادهندگ (ان) گوسفند، به قیمت بازار، برای قربانی معبد روز اول پرداخت شد.
۷. [نقره مورد بحث]، ۲۰ شکل، الدین بُل و نبو[شوما] او صور به [دسته] سرپرستان کار اجباری، به خزانه بُل بازگردانده شد.
۹. [بابل]، ۱۷ [...] / ۱۱۸ (یا ۲۱۸)، ا[رش]-ک، [شا]ه شاهان.

تفسیر

۳. *dullu*، معانی گوناگونی دارد که مهمترین آنها عبارتند از: «کار» و «وظیفه». در عین حال ممکن است به معنای نتایج اتمام کار هم باشد.^{۵۱} بل الدین و نبوشوما او صور احتمالاً مسئول تهیه گوسفند یا گوشت آن برای قربانی و نذر در معبد سال نوبوده‌اند. به این مبلغ هنگفت توجه کنید. ۱۰۰ شکل نقره خرج شده است، که با آن امکان داشت ۴۰ گوسفند خرید، البته در صورتی که معمول بهای گوسفند همانی باشد که در (6) AB 248:6 (Text 6) *TCL ; pe/irrum :AHw II, 855 s.v.*، «سرپرستان کار اجباری» رک.

.12, 123: 54

51. Cf. CAD D s.v.

۹ MU <2>. ME.18^{kám} سال ۲۱۸، «سال ۱۸۰». هرچند که لوح به آشکار ۱.ME.18، «سال ۱۱۸»، خوانده می‌شود، ولی امکان دارد که این خطای کاتب باشد. این لوح نمی‌تواند متعلق به سال ۱۱۸ سلوکی (۱۹۴ قم) باشد، زمانی که اشکانیان هنوز در بابل به قدرت نرسیده بودند. اگر این تاریخ منظورش ۱۱۸ اشکانی (= ۱۸۲ سلوکی = ۱۳۰ قم) باشد بنابراین ارشک اشاره شده باید مهرداد اوّل باشد که قبل از ماه سوّم سال ۱۷۱ سلوکی = ژوئیه ۱۴۱ قم، بابل را به تصرف خود درآورده بود. ولی در همین زمان در ۱۳۰ قم (۱۱۸ اشکانی = ۱۸۲ سلوکی)، بابل را آنتیوخوس هفتم سیدتس (صیدایی) به تصرف درآورد. دوره پادشاهی او در ۱۸۳ سلوکی در یک سرود دوزبانه تاریخ دار، مورخ ۱۸۳/۱۱/۲۲ = ۱۸۳/۵/۲۰ قم، توصیف گردیده است Oelsner 1896, No.25) (Reisner 1896, No.25)، پس از مقابله‌ای که او اولسینر کرده بود، در: می‌دهد ... šá MU1.ME.83^{kám}/[....^m] *An-ti-ⁱ-uk-su* (LBAT 1137, Rev. 16-17: ... šá MU1.ME.83^{kám}/[....^m] *An-ti-ⁱ-uk-su*) (LUGAL). بدین ترتیب اگر لوح ما مربوط به سال ۱۱۸ اشکانی باشد، لاجرم می‌باشی مدت کوتاهی پیش از تسخیر بابل توسط آنتیوخوس سیدتس نوشته شده باشد.

ولی آنچنان که اولسینر تذکر داده^{۵۲} که لقب «شاو شاهان» هنوز در آن تاریخ مورد استفاده واقع نشده بود پس لازم می‌آید اصلاحی در زمینه تاریخ از سال ۱۱۸ به ۲۱۸ صورت گیرد (رک شرح متن ۲).

۲۲ CT 49, 163 (۱/۹ = ۲۹/۴/۹۳ قم)

1. [1/3 MA.NA 7 GÍN KÙ.BABBAR] šá U₄ [x]^{kám}

2. [šá ITU BAR] MU 2.ME.19^{kám} ina kušna-áš-tuq

3. [fina] šáhal-lat šá-kin u ina DA

4. [^m]Ra-ḥi-me-su pi-qid na-šá-a

5. TA lib-bi È

6. 1/3 MA.NA ana šu-lu-ú šá SAHAR.HI.A u šu-šu-ú

7. šá? A? ina ma-lak ina I.ZI IM [...] šá ... MEŠ

8. {x} šá ina ŠU ^mQu?-ba?- [...] ...]

9. {u} ^{lu}ŠITIM? A šá ^{md}AG.MU.ŠEŠ

10. na-din re-hi

Rev.

11. 6 1/2 GÍN ina ^{kus}na-áš-tuq [ina ^{gihal}]/-lat] <šá-kin>

12. u ina DA ^m[R]a-hi-me-su pi-qid

13. ITU BAR U₄ 9^{kám} MU 1.ME.55^{kám}

14. šá ši-i MU 2.ME.19^{kám}

15. ^mAr-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

16. ù 1/2 GÍN ša-nu-utu MU?

ترجمه

۱. ۲۷ شکل نقره [...] در روز [...] از ماه اول] از سال ۲۱۹ در کيسه چرمی داخل سبد نشی واریز گردید و برای مخارج به رحیم سو سپرده شد.
۵. هزینه‌ها:
۶. ۲۰ شکل برای برداشت گرد و غبار و انتقال آب از جاده (آبراهه؟، زهکشی خروجی؟) در [ده] طرف [از ...] از اسگیل (به صورت امانی) پرداخت شد به قوبه...ی معمار، پسر نبوشوما او صور.
۱۰. موجودی:
۱۱. ۶/۵ شکل در کيسه چرمی (واریز) و به امانت به رحیم سو سپرده شد.
۱۳. ۱۵۵/۱/۹ (اشکانی) یعنی ۲۱۹ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.
۱۶. و نیم شکل اضافی داده شد؟

(۲۲. ۲۱۹/۱/۱۵) McEwan 1981 b, AB 244

تصحیح مک اوان: (ترجمه) ۱۳۴ و (حرف نویسی) ۱۳۲ و (نسخه) ۱۳۳

1. [1/2 MA.N]A 2 GÍN 4' ma-hat hi KÙ.BABBAR

2. ir^l-bi šá ^{gis}qu-up-pi u pa-na-at ^{gis}qu-up-pi

3. šá É.SA.BAD šá TA U₄ 11 šá ITU DIRIG.ŠE

4. MU 2.ME.18^{kám} EN U₄ 15 šá ITU BAR
5. MU 2.ME.19^{kám} TA lib-bi É
6. 1/3 MA.NA 1 GÍN KÙ.BABBAR ana qip-ṭu₄
7. ana la baṭ-lu u ana tam-ṭi-tu₄ šá UDU.NI[TA] gi-né-e
8. šá É U₄ 1^{kám} šá TA U₄ 15^{kám}
9. šá ITU ŠE MU 2.ME.18^{kám}
10. EN U₄ 15^{kám} šá ITU DIRIG.ŠE
11. šá MU 2.ME.18^{kám} ana ^mU-rak
12. lúGÍR.LÁ A šá ^{md}EN.SUR na-din
13. 2 GÍN ana tam-ṭi-tu₄ 3 UDU.NITA GI.NA-né-e
14. šá 1-en ina É a-ki-tu₄ 1-en ina KÁ GAL-i
15. u 1-e[n] ina [KÁ?] RA? AM šá ^dAG
16. šá U₄ 11^{kám} šá ITU BAR ina ŠU^{II}
17. ^mU-rak lúGÍR.LÁ A šá ^{md}EN.SUR na-din
18. 2[?] GÍN ana ŠUKU.HI.A ^mIk-si-nu-nu
19. lúDUMU šip-ri šá NISAG KUR šá ITU D[IRIG.Š]E
20. šá MU 2.ME.18^{kám} u ITU BAR
21. MU 2.ME.19^{kám}
22. 2 GÍN ana ŠUKU.HI.A ^mRa-ḥi-me-su
23. na-ṣir šá É mil-ki šá ITU [DIRIG.ŠE]
24. MU 2.ME.18^{kám} u ITU BAR MU 2.M[E.19^{ká}]^m
25. 1 1/2 GÍN 3 ma-ḥat[!] ana ši-me 1-en dan-nu
26. GEŠTIN ana ma-aq-qí-tu₄ šá É.SA.BAD
27. šá ITU BAR MU 2.ME.19^{kám} ina ŠU^{II}
28. ^{md}ŠÚ.MU.MU ana lúTU₅.MEŠ
29. šá É.SA.BAD na-din
30. [2 1/3[?] GÍN 5 ma-ḥat ana ši-me 2[!] UZU[?] gi-[nu]-ú
31. [šá IT]U BAR U₄ 1^{kám} ana 2
32. [...] 1 UZ.TUR[?] 1 da-an
33. [...]
34. re-ḥi 1/2 GÍN 4 ma-ḥat ḥi ina [ŠU^{II}]

35. ^m*U-rak* ^{lú}*GÍR.LÁ* [*na-din*]
 36. ITU BAR U₄ 15^{kám} MU 2.ME.19^{kám}
 37. ^m*Ar-šá-ka-a* LUGAL [LUGAL.MEŠ]

ترجمه

۱. [۳۲] شکل ۴/۵ محت نقره درآمد صندوق و *pānātu* صندوق اسabad است از تاریخ ۲۱۸/۱۲۲/۱۱ (سلوکی) تا تاریخ ۲۱۹/۱/۱۵ (سلوکی).
۵. هزینه‌ها:
۶. ۲۱ شکل نقره ذخیره دائمی برای پرداخت تکمیلی گوسفند قربانی معبد روز اول، از تاریخ ۲۱۸/۱۲/۱۵ تا ۲۱۸/۱۲۲/۱۵ به اورک قصاب، پسر بل‌اطیر (*Bel-eṭir*) پرداخت گردید.
۱۳. ۲ شکل به عنوان پرداخت تکمیلی ۳ گوسفند قربانی که یکی از آنها در جشن سال نوی معبد (آکیتو)، یکی در دروازه اصلی و یکی هم در [...] ... دروازه^۴ نبود در تاریخ ۲۱۹/۱/۱۱ (قربانی شدند)، (به امانت) به اورک قصاب، پسر بل‌اطیر، پرداخت شد.
۱۸. ۲^۵ شکل برای جیره زنون (Xenon)، سفیر حاکم سرزمین (*šakka-nak mati*) «ساترپ»؟)، در تاریخ ماه ۲۱۸/۱۲۲ (سلوکی) و ماه اول سال ۲۱۹ (سلوکی).
۲۲. ۲ شکل برای جیره رحیم سو، نگهبان خانه شورا برای ماه ۲۱۸/۱۲۲ (سلوکی) و ماه اول سال ۲۱۹ (سلوکی).
۲۵. ۱/۵ شکل ۳ محت برای بهای خرید یک کوزه شراب جهت نثار به اسabad در ماه یک ۲۱۹ (سلوکی) (به صورت امانی) داده شد به مردوک شومه‌الدین برای مشروب‌سازان اسabad.
۳۰. ۱ ۱/۳ شکل ۵ محت برای بهای خرید ۲ + فلان قطعه گوشت جهت قربانی مرتب برای ۱/۱، برای یک اردک^۶، برای یک کوزه [شраб]^۷.....
۳۴. موجودی:
- ۴۰ شکل ۴/۵ محت (به امانت) داده شد به اورک قصاب.
۳۶. شکل ۴/۵ محت (به امانت) داده شد به ارشک شاه شاهان.

تفسیر

۱. *ma-hat hi*^۴، «۱/۲ محت ۴!». مکاوان سه نشانه را نسخه برداری کرده ولی نشانه میانی وی در حقیقت از دو نشانه تشکیل شده، بنابراین تعداد آنها می‌شود «۴»، همان‌گونه که در سطر ۳۴ و در ۷ CT 49، 158 (Text 11) مشاهده می‌شود.

به گمان من، این بازسازی از حساب فوق محتمل‌ترین است. با این همه، من در مورد سطور ۱۸ و ۳۰ تردیدهایی دارم. سطر ۱۸ در دید اول به آشکار یک رقم «۲» دارد (دو علامت عمودی) ولی با دقت بیشتر (و با استفاده از یک‌ذره‌بین)، یک علامت افقی نیز مشاهده می‌شود که یعنی رقم یادشده «۲» نیست بلکه «۱/۳» است. به هر حال به نظر من سهمیه فقط ۱/۳ از یک شکل به عنوان حقوق سفیر ساتراپ باشیم، آن هم برای مدت دو ماه مبلغ ناچیزی است. مقایسه کنید با حقوق رحیم‌سو که برای مدت دو ماه ۲ شکل دریافت می‌کند (1.22). نتیجه خوانش «۲» در سطر ۱۸ مکمل «۱/۳» شکل در سطر ۳۰ است که ظاهرآ برای نگارش آن جای کافی نبوده است؛ احتمالاً وقتی سطر سی و چهارم نوشته شده، نوشتن چند کلمه بر حاشیه چپ لوح الزامی بوده است. تردید دارم که آیا در سطراهای ۳۲-۳۳^۵، هزینه‌ها ذکر شده است.

۸. ۱۴. «معبد روز اول» و «معبد آکیتو»، رک تفسیرهای متن ۱۳.

.۲۴ (۹۳/۵/۱۸) CT 49, 160 سلوکی ۲۱۹/۱/۲۸ (قم)

1. *mdEN.AD.ŠEŠ luKUR.GAR.RA A šá mdEN.MU-na a-na mdEN-tab-tan-TIN-ič*
2. *šá ú!-še-piš ku-um mdEN.[TI]N.[S]U luŠEŠ-šú luŠÀ.TAM É.SAG.GÍL*
3. *u luE.KI.MEŠ luUKKIN šá É.SAG.GÍL iq-bi um-ma ir-bi*
4. *šá gíš qu-up-pu u pa-na-at gíšqu-up-pu šá É U₄ 1kám*
5. *e-lat KÙ.GI u na⁴GA?.MEŠ e-lat ŠEM.LI.MEŠ u GEŠTIN*
6. *e-lat kal-lu ma-aq-qu-ú u šá-as-su e-lat*
7. *ANŠE ANŠE.KUR.RA u ANŠE.KUNGA₂ e-lat ^{lu}mu-šip-tu₄ u mu²-la-ti-i*
8. *e-lat ^{lu}gSÍG.SAG šá-ṭa-rat e-lat ir-bi šá mu-u-ṣu u e-lat*
9. *mim-ma šá ana luEN.MEŠ GIŠ.ŠUB.BA.MEŠ ik-kaš-ši-du ir-bi*
10. *šá gíšqu-up-pu u pa-na-at qu-up-pu MU-a-ti*

11. šá TA U₄ 28^{kám} šá ITU BAR MU 1.ME.55^{kám} šá ši-i
 12. MU 2.ME.19^{kám} EN U₄ 27 šá ITU BAR MU 1.ME.56^{kám} šá ši-i
 13. MU 2.ME.20^{kám} ana 10[!] 1/2 GÍN 4[!] ma-hat KÙ.BABBAR i-bi-in-na-an
 14. KÙ.BABBAR-a₄ lib-bu-ú an-na BUR.MEŠ šá ITU-us mál-ma-liš
 15. [N]ÍG.[G]A ^dEN a-nam-din ^{giš}qu-up-pu MU-a tì ina NÍG.GA ^dEN u
 16. [mim-ma šá a-na qu-u]p-pu MU-a-tì ik-kaš-ši-du
- Lo.E.
17. [...]-din a-na NÍG.GA ^dEN SUM
 18. [...]-du? mim-ma šá ina IGI šaṭ-ri
 19. [... it-ta]n-nu ^{giš}qu-up-pu MU-a-tì
- Rev.
20. [...] ... GA UP u GIŠ TUKUL-tu₄
 21. [...]-ma U₄ -mu šu-ú ^{md}EN-tab-tan-TIN-iṭ
 22. u ^{lú}E.KI.MEŠ ^{lú}UK[KIN šá É.SAG.G]ÍL ^{md}EN.AD.ŠEŠ iš-mu-šu-ú
 23. ina ^{giš}qu-up-pu [MU-a-tì lib-bu-ú mim]-ma šá ú-ba'-ú
 24. la-pa-ni-šú[-nu] ... -iš
 25. pu-ut ina NÍG.G[A? ^dEN ana 10 1/2 GÍN 4 m]a-hat šá ina IGI šaṭ-ri
 26. ^mÚ-bar[^{lú}...] na-ši pu-ut
 27. a-ha-meš [...] ... -ra
 28. šá! NÍG.GA ^dE[N]
 29. EN na din [...] (vacat)
 30. ^{lú}mu-kiŋ, ^{md}..[.] A šá ^{md}AG.MU.ŠEŠ
 31. ^{md}AG.MU-na ^{lú}GÍR.LÁ A šá ^{md}EN.MU
 32. ^{md}EN.KÁD ^{lú}GÍR.LÁ A šá ^mLib-luṭ
 33. ^{md}EN.ŠEŠ.MEŠ.MU ^{lú}KÙ.DIM A šá ^mLib-luṭ
 34. ^{md}EN-ku-ṣur-ṣú ^{lú}GÍR.LÁ A šá ^{md}AG.MU-na
 35. [E].KI ITU BAR U₄ 28^{kám} MU 1.ME.55^{kám}
 36. šá ši-i MU 2.ME.19^{kám} ^mAr-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. بل - آبا - او صور (Bel-aba-uşur)، کاهن kurgarrû، پسر بل الدینه (Bel-abu-iddina)، با

- بل-تابتان-او بالیط (Bel-tabtan-uballit) صحبت کرد، همو که وظایف برادرش بل-بولیسو، یا اسگیلا (پیشوای، کاهن اعظم، مدیرکل) و بابلیان kiništu یا اسگیلا (شورای معبد) را به انجام رسانده بود، به شرح زیر:
۲. «درآمد (irbi) صندوق و pānātu ی صندوق معبد روز اول،
 ۵. گذشته از طلا و سنگهای قیمتی، گذشته از سرو کوهی و شراب، گذشته از قدح، ظرف و ظروف šassu، گذشته از الاغها، اسبها و قاطرها، گذشته از لباسها و ظروف mu/i-la-ti-i (?)، گذشته از پارچه‌های پشمی قرمز بنفش نقش شده (?)، گذشته از درآمد حاصل از عوارض خروجی و گذشته از هرچیزی که مربوط است به کاهنان حقوق بگیر،
 ۹. درآمد صندوق و pānātu ی صندوق مذکور برای مدتی از ۱۵۵/۱/۲۸ (اشکانی) یعنی سال ۲۱۹ (سلوکی) تا ۱۵۶/۱/۲۷ (اشکانی) یعنی ۲۲۰ (سلوکی)، برای ۱۰/۵ شکل و چهار محت نقره، آن را به من بدھید.
 ۱۴. نقره مورد بحث مطابق با این، درآمد هرماهه را من به نوبه خود به خزانه بل خواهم داد. صندوق مورد بحث متعلق به بل، [او هر چیزی که] به صندوق مورد بحث مربوط است، [...] به خزانه بل خواهم داد. [...] هر چیزی که در بالا تشریح شد، [...] صندوق مورد بحث [من خواهم].»
 ۲۱. در آن روز انا-تابتان-او بالیط (Ea-tabtan-uballit) و اهالی بابل kin[ištū] یا اسگیلا گوش فرادادند به بل-آبا-اوصور. از صندوق [مورد بحث مطابق با] آنچه او درخواست کرده بود از ایشان..... آنها پذیرفتند.
 ۲۵. ضمانت برای خزانه بل برای ۱۰/۵ شکل و ۴ محت، که در بالا شرح آن رفت، او بار (Ubar)، [حرف] تقبل می‌کند. ضمانت برای یکدیگر [...] از مایملک بل[.....]
 ۳۰. شهود: [اسم خاص، حرف، پسر] نبو-شوما-اصور (Nabu-šuma-uṣur) نبوالدینه، قصاب، پسر بیل الدین؛ بل قصیر قصاب، پسر لیب لوط (Liblūt)؛ بل احد الدین، زرگر، پسر لیب لوط؛ بل قوصورشو (Bel-Kuṣuršu)، قصاب، پسر نبوالدینه.

۳۵. [با]بل، ۱۵۵/۱/۲۸ (اشکانی) یعنی ۲۱۹ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

تفسیر

این قراردادی است به صورت شفاهی، صورتی که کاملاً در قراردادهای اجاره دیده شده است.^{۵۴} در این مورد، قرارداد برای استفاده از حقوق به منظور جمع‌آوری و سرپرستی درآمد صندوق معبد روز اول مورد بحث است.^{۵۵} مستأجر این قرارداد یک کاهن kurgarrû بل-تابتان او بالیط است که به جانشینی و از طرف شاتامو بل بولیسوی šatammu این کار را انجام داده است. همین شخص در منبع زیر دیده می‌شود: Kessler, FS Oelsner No.17 4-6، مورخ ۲۲۱/۱۲/۱۶ سلوکی (= ۹۰/۳/۶ قم)، جایی که او به عنوان نماینده šatammu بل بولیسو نیز فعالیت می‌کند $[{}^m]^{d}EN\text{-}tab\text{-}tan\text{-}TIN\text{-}i\bar{t}\ šá [ú\text{-}še\text{-}piš ku\text{-}um]}^{md} EN\text{-}TIN\text{-}SU$ ^{۱۰}. نام نماینده‌گان šatammu بسیار در یادداشت‌های نجومی ذکر شده است. شخص نخست کسی است که در ۱۴۳/۸/۶ سلوکی (= ۱۶۹/۱۱/۲۰ قم) در زمان سلطنت آنتیوخوس چهارم تعیین گردید (یادداشت‌های نجومی: A.D.-168 A Rev. 13). در دوران اشکانیان، این پدیده در ۱۲۵ قم (A.D.-124 A 'Rev' 21)، ۷۹ قم (AD-124 A 'Rev' 21)، ۷۸ قم ('Obv' 5)، ۷۸/۵/۲۳ قم، ۷۸/۷ قم، ۷۷A 'Obv. 31' (A.D. No.-77A 'Obv. 31')، ۲۲۴ سلوکی = šatammu بوده است (متن ۳۰، جلوتر). در ۲۳۴/۲/۲۳ سلوکی = šatammu جدیدی نام برده می‌شود به نام لیلیوط که در همان تاریخ به سوی شاه مادرفت (A.D. No.-77A 'Obv. 31'). این مسئله این حقیقت را می‌رساند که در خلال ماههای پنجم و یازدهم همان سال، یک نماینده šatammu وظایفش را در معبد بابل به انجام رسانده است.

۲. ...1-en lú $Su\text{-}bar\text{-}ru\text{-}ú$ $šá$ $ú\text{-}še\text{-}piš$ $/kju\text{-}um$: A.D.-107C 'Rev.' 16' $ku\text{-}um!$ «به جای». رک ' ۱۶' $ku\text{-}um!$

که Subaraean m $Ú\text{-}nu\text{-}de\text{-}e\text{-}su$ lú GAL $ku\text{-}mar\text{-}ri$ $šá$ É.MEŠ DINGIR.[MEŠ ...

به جای (به عنوان نماینده) rab kumarri، Orodes (یک معابد، انجام وظیفه می‌کند).

GA^{na4}.MEŠ⁵. بخشی از متن را CAD Š II, 144b ترجمه می‌کند. DUG را به جای GA^{na4}GA?⁶.MEŠ می‌خواند. ولی این علامت DUG نیست، و هرگز پیش از DUG (karpatu) «ظرف» («*šá*») نمی‌آید. به گمان من، منظور اصلی نوعی سنج قیمتی بوده است.

(۲۱۹/۲/۲) سلوکی = ۹۳/۵/۲۲ (Kessler No.10 .۲۵

1. [n M]A.NA [n GÍN] 4 *ma[?]-žat[?]* [KÚ].BABBAR

2. [*šá*] U₄ 18^{kám} *šá* ITU BAR [MU 2].19^{kám}

3. [*ina ku*]⁸*na-áš-tuq ina g̃ih[i]al-lat šá]kin*

4. [*u DA mR]a-[h]i-me-su pi-qid na-šá-a*

5. [n GÍN n *ma*] *hi-tú šá* U₄ [n]^{kám}

6. [*šá* ITU BAR *šá*] MU *an-nit*

7. [*ina ku*⁸*na-áš-tuq ina g̃ihal-l[at]*

8. [*šá-kin u ina D]A mRa-ži-me-su*

9. [*pi-qid na-]šá-a TA [lib-bi]* 〔È〕

10. [n MA.N]A 3 GÍN 2 *ma ži*

11. [...] -.bi ... [... ...]

Rev.

12. [...] *ri[?] sá ana IGI*

13. [...] ... *ana s]a-bat bat-qa*

14. [*šá KÁ du-d]e-e šá É.SAG.GÍL*

15. [*ina I.ZI*] IM II 〔*ina ŠU^{II}*〕

16. [*mRa-ži-me-su n[a-di]n*

17. [n GÍ]N 4-tú *ana la[?]-bi[?]-ni[?]*

18. [*šá n*] SIG₄.HI.A.MEŠ⁷ *a-na m[...]* 〔... *na-din*〕

19. [*rje-ži*

20. [*ina ku*]⁸*na-áš-tuq ina g̃ihal-lat*

21. [*šá-kin*] *u ina DA mRa-ži-me-su*

22. *pi-qid*

Upper edge

23. [IT]U GU₄ U₄ 2^{kám}

24. [MU]2.ME.19^{kám} *mAr-šá-kám*

25. LUGAL.LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. [فلان م[سینا [فلان شکل] ۴ م[هت نق[اره [در] ۲۱۹/۱/۱۸ (سلوکی) در کیسه چرمی داخل صندوق نشی واریز و سپرده شد به رحیم سو برای هزینه ها.
۵. [فلان شکل فلان مَحت] ۰/۵ مَحت در روز [سُم ماه فلان] همان سال [واریز گردید به کیسه [چرمی] داخل سب[د] نشی [او] سپرده شد به رحیم سو برای صرف هزینه.
۹. هزینه ها:
۱۰. [فلان مینه]، ۳ شکل، ۲/۵ مَحت [برای]
۱۲. [...] که قبلاً [...] ...
۱۳. [...] برای ترمیم [دوازه دو] ده اساغیلا [در دیوار] شمالی، به صورت امانی به رحیم سو داده شد.
۱۷. [فلان] ۱/۴ [شکل] برای ساختن [فلان تعداد] آجر به [اسم شخص] داده شد.
۱۹. موجودی:
- فلان شکل نقره [در] کیسه [چرامی داخل سبد نشی [واریز] و به رحیم سو سپرده شد.
۲۳. ۲۱۹/۲/۲ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

(McEwan 1981b, AB 245 .۲۶ ۲۱۹/۲/۳۰) سلوکی = ۹۳/۶/۱۸

تصحیح مکاوان:

(شرح) ۱۳۷-۸ و (ترجمه) ۱۳۷ و (حرف‌نویسی) ۱۳۹ و (نسخه) ۱۳۶-۷

1. [۱ ۱/۲ GÍN ۲ ma-hat KJÙ.GI šu [*l-lu-man-na-a-t*]ú
2. *ana* NÍG. [GA].MEŠ *ip-hur[-']*
3. *u šá* *a-nja le-e šá* TU-'
4. 2 *ma-hat h[i-t]ú* KÙ.GI *šul-lu-man-na-a-tú*
5. TA É *hi-il-su šá* É.SA.BAD
6. ^{md}ŠÚ.MU.MU *lú MUHALDIM* A *šá* ^{md}AG.PAB
7. *u* ^{md}ŠÚ.NUMUN.DÙ *lú* KÙ.DIM A *šá*
8. ^{md}EN.AD.ŠEŠ *iš-šu-ú-nu*

9. ۱۳ ۱/۲ GÍN KÙ.GI šá U₄ ۲۶ šá ITU SIG
10. MU ۱.ME.۵۴^{kám} šá ši-i MU ۲.ME.۱۸^{kám}
11. ina giššu-ra-ru ina gihal-lat šá-kin
- Lo.E.
12. u ina DA ^mRa-žii-me-su pi-qid
13. na-šá-a
- Rev.
14. PAP.PAP ۱۵ GÍN ۴ ma-žiāt ži KÙ.G[II]
15. a-na pi-te-qa u ma-rā-qé
16. u šá-ka-an ina UDUN ^mma SU^{II}
17. ^{md}AG.DIB.UD.DA ^mKÙ.DIM
18. A šá ^{md}EN.ŠEŠ.MEŠ.MU
19. A šá ^{md}EN.MU u ^{md}EN.ŠEŠ-šú
20. A šá ^mEN-šú-nu ^mlú KÙ.DIM.MEŠ *n[a]-din*
21. ITU GU₄ U₄ ۳۰^{kám} MU ۲.ME.۱۹^{kám}
22. ^mAr-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

- ۱/۵ [۱۳/۵] شکل، ۲ مهات طلا، [هدیه‌های خا[لصانه‌ای] برای خزانه‌داری بل^۳، که آن را [...]ها جمع‌آوری کردند و [...]... که آن را وارد کردند؟]
- ۲/۵ مَحْت طلا، هدیه‌های خالصانه از نمازخانه *bīt-hilṣu* اسآباد را مردوک شومالدَّین نانوا، پسر نبونصیر، و مردوک زِراِبُنی (Marduk zera-ibni) زرگر، پسر بل آبا او صور، گردآوری کردند.
- ۳/۵ ۱۳/۵ شکل طلا که در ۱۵۴/۳/۲۵ (اشکانی)، یعنی ۲۱۸ (سلوکی) در کیسه‌ای کتانی داخل سبد نمی‌گذاشتند و آن را به مسئول هزینه‌ها به رحیم سو سپرده بود.
۴. جمع کل: ۱۵ شکل، ۴/۵ مَحْت طلا برای خُرَد کردن، تمیز کردن و نهادن در کوره (به صورت امانی) به نَبُو مُوشَّبِيَّالَّدَّى (Nabu-mušetiq-uddi) زرگر، پسر بل آجَدَّین، پسر بل الدَّّین (Bel-iddin) و به بل او صورشو، پسر بل شونو (Belšunu) زرگر داده شد.
۲۱. ۲۱۹/۲/۳۰، ارشک شاه شاهان.

(CT 49, 161 .۲۷ ۲۱۹/۲/۳۰) سلوکی = ۶/۱۸ = ۹۳/۶ قم)

1. 18 GÍN KÙ.BABBAR SIG_{11-ṣa} šul-lu-man^{mes}

2. šá TA É hi-il-ṣu šá É.SA.BAD

3. šá TA U₄ 26^{kám} šá ITU SIG

4. MU 2.ME.18^{kám} EN U₄ 30^{kám}

5. šá ITU GU₄ MU 2.ME.19^{kám}

6. ^{md}ŠÚ.MU.MU u ^{md}ŠÚ.NÚMUN.DÙ

7. lú.TU.É.MEŠ šá É.SA.BAD

8. ana NÍG.GA ^dEN it-ta-ṣu-ú-nu

9. KÙ.BABBAR SIG_{11-ṣa-a₄} 18 GÍN

Rev.

10. ina ^{túg}ṣu-ra-ru ina ^{gi}hal-lat

11. šá-kin u ina DA ^mRa-hi-me-su

12. pi-qid

13. ITU GU₄ U₄ 30^{kám} MU 2.ME.19^{kám}

14. ^mAr-ṣá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۱۸ شکل نقره چکش خورده، هدیه‌های خالصانه را از نمازخانه Bit-hilšu اسآباد

برای مدت ۲۱۸/۳/۲۶ (سلوکی) تا ۲۱۹/۲/۳۰، مردوک شومالدین و مردوک زرا

اینی، کاهنان ēreb bīti اسآگیلا، به خزانة اسآگیل تحويل دادند.

۲. نقره چکش خورده مذکور، ۱۸ شکل، به کیسه کتانی داخل سبد نشی نهاده و به

رحیم سو سپرده شد.

۱۳. ۲۱۹/۲/۳۰ (سلوکی)، ارشک شاو شاهان.

تفسیر

این متن همان تاریخی را دارد که متن قبلی داشت. در هر دو متن مردوک شومالدین و مردوک زرا اینی از صندوق اسآباد پول گردآوری می‌کنند. این افراد می‌باشند همان مقامی

را داشته باشند که بل ابا او صور، کاهن *kurgarrû*، پسر بل *الدینه*، در مورد صندوق معبد روز اول داشته است.

۲۸ AB 246 (۹۳/۶/۱۸ سلوکی = ۲۱۹/۲/۳۰)

تصحیح مکاروان:

(ترجمه و تفسیر) 138 و (حرف نویسی) 138 و (نسخه) 138 و (حرف نویسی) 140 و (ترجمه) 1981b:139

1. 12 1/2 GÍN 4 *ma-hat hi* KÙ.BABBAR
2. šá U₄ 10^{kám} šá ITU GU₄ MU 2.ME.19^{kám}
3. *ina kušna-áš-tuq ina gihal-lat šá-kin*
4. *u ina DA "Ra-hi-me-su pi-qid na-šá-a*
5. TA *lib-bi* È
6. 1/2 GÍN *ana se-ke-ri šá* KÁ IM I
7. šá É.TÙR.KALAM.MA *ina ŠU*^{II}
8. ^{md}EN.SIPA-šú-nu *na-din*
9. 2 GÍN 4 *ma-hat ana* Á 4
10. ^{lú}HUN-GÁ.MEŠ šá *sa-bat bat-qa*
11. šá KÁ *du-de-e šá* É.SAG.GIL
- Lo.E.
12. *ina i-zi* IM II
13. [i]-*šab-ba-tu-ú*
- Rev.
14. *re-hi* 10 GÍN *hi* KÙ.BABBAR
15. *ina kušn[ā-áš]-tuq ina gihal-lat*
16. *šá-kin u ina DA "Ra-hi-me-su*
17. *pi-qid*
18. ITU GU₄ U₄ 30^{kám} MU 2.ME.19^{kám}
19. ^mAr-šá-ka-a LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۱۲/۵ شکل ۴/۵ مَحْت نقره در تاریخ ۲۱۹/۲/۱۰ (سلوکی) واریز گردید در کیسه چرمی داخل سبد نشی و سپرده شد به رحیم سو برای صرف هزینه.

۵. هزینه‌ها:

۶. ۰/۵ شکل برای نرده کاری دروازه جنوبی اتورکالاما (Eturkalamma) (به صورت امانی) داده شد به بل-رِئوشونو (Bel-re'ušunu)؛
۹. ۲ شکل، ۴ مَحْت برای دستمزد چهار کارگر مزدور که بازسازی دروازه دوده ای اساگیلا را در دیوار شمالی انجام دادند.

۱۴. موجودی:

۱۰. ۰/۵ شکل نقره در صندوق چرمی داخل سبد شی نهاده و به رحیم سو سپرده شد.
۱۸. ۲۱۹/۲/۳۰ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.

(۹۳/۹/۱۸ = ۲۱۹/۶/۲۰) CT 49, 162 . ۲۹

1. 11 1/2 GÍN 4-tú KÙ.BABBAR šá U₄ 6^{kám}

2. šá ITU KIN MU 1.ME.5[S^{ka}]^m šá ši-i

3. MU 2.ME.19^{kám} i-n[*a*^{gada}na-aš-tuq]

4. *ina* *u*[hal-lat šá-kin *u* *ina* [DA]

5. ^mRa-*hi-me-e-su* *p*[*i-qid na-šá-a*]

6. TA *lib-bi* È

7. 1 GÍN 4-tú KÙ.BABBAR [*a-na-ša-bat bat-qa*]

8. šá *sip-pe-e* šá KÁ ..[.....]

9. šá KÁ-bi EN *ina* ŠU[^{II} PN]

10. ^{lú}KÙ.DIM A šá ^m[PN2 *u* PN3]

11. A šá ^{md} AG.[... ... *na-din*]

12. 1 GÍN *a*[*-na*]

13. ŠU ^m..[...]

Lo.E.

14. is [...]

15. ... [...]

16. DIŠ [...]

Rev.

17. 1 [ma-*hat*]]

18. 6 GÍN [a]-*n* [*a*]

19. šá i-zi IM [...]
20. šá É.SAG.GÍL ... [...]
21. šá ina ši-mat ri-... [...]
22. re-ži
23. 3¹ GÍN 5 ma-žat KÙ.BABBAR
24. i-na gada-na-áš-tuq ina gi-žhal-lat
25. šá-kin ù ina DA ^mRa-ži[me-e-su]
26. pi-qid
27. ITU KIN U₄ 20^{kám} MU 1.ME.55^{kám}
28. šá ši-i MU 2.ME.19^{kám}
U.E.
29. ^mAr-šá-ka-a LU[GAL LUGAL.MEŠ]

تبرستان
www.tabarestan.info

ترجمه

۱. ۱۱/۷۵ شکل نقره در تاریخ ۱۵۵/۶/۶ (اشکانی) یعنی ۲۱۹ (سلوکی) به [کيسه کتاني]
داخل سبد نشی نهاده و [برای مصرف هزینه به] رحیم سو سپر [ده شد].
۶. هزینه ها:
- ۱۲/۲۵ شکل نقره [برای ترمیم] قاب در دروازه [...] از دوازه بل^۳ به عنوان امامت [داده شد]
به [اسم شخص] زرگر پسر [اسم شخص ۲ و اسم شخص ۳]، پسر نبو-[.....].
۱۲. یک شکل [برای]
۱۷. یک [محات] [برای]
۱۸. ۶ شکل [برای تعمیر] دیوار اساغیلا [...] [.....]
۲۲. موجودی:
- (!) ۳ شکل ۵ محات نقره واریز شد به کيسه کتاني داخل سبد نشی و سپرده شد به رحیم سو
۲۷. ۱۵۵/۶/۲۰ (اشکانی)، برابر با ۲۱۹ (سلوکی)، ارشک شاه شاهان.]

تفسیر

Mayer 1985, 208 n.11 ۱۸-۱۷

۲۳ شکل. لوح موردنظر در واقع چهار نشانه عمودی دارد که به نظر می‌رسد عدد چهار را نشان می‌دهد. در این زمینه دو دلیل قانع‌کننده وجود دارد که آن را خطای کاتب بدانیم و رقم یاد شده را ۳ بخوانیم. اول آنکه عدد ۴ هرگز با چهار نشانه عمودی موازی نوشته نمی‌شود، بلکه همیشه با علامت (LIMMU) ŠÁ نشان داده می‌شود که به معنای «۴» است، حتی اگر فقط با ۳ علامت نوشته شود، همان‌گونه که در دوره متأخر هم برای این علامت معمول بوده است. دوم آنکه افزودن هزینه‌ها و موجودی نشانه ۳ را اجتناب ناپذیر می‌کند. رک Mayer 1973, 326 n.5 و Oppenheim 1973, 326 n.5

1985, 208 n.11

۳۰ (س. ۹۳/۱۰/۱۲) ZA 3 (1888) 134 + 147,8 ۲۱۹/۶/۲۶ سلوکی

1. 4 GÍN [...]

2. TA [...]

3. šá [...]

4. [...]

5. a-na [...]

6. šá ina IGI [...]

7. ... É *hi-il-su* šá É.[SA.BAD

8. [...]

9. [...]

10. [...]

(سر و ته، مربوط به روی لوح: *a-na hi-ših-tu₄*)

1. ITU KIN U₄ 26^{kám}

2. MU 1.ME.55^{kám} šá ši-i

3. MU 2.ME.19^{kám} mAr-šá-ka-a

4. LUGAL LUGAL.MEŠ

۱. ۴ شکل [نقره ... از (تاریخ؟؛ صندوق اسabad؟) ... از ...

۵. برای ...

۶. که آن را قبلاً (در نظارتِ؛ در حضورِ) ... برای ضروریاتِ Bit-hilṣu (*a-na hi-ših-tu*) ...
[...] اسپاد ...

۱۱. ۱۵۵/۶/۲۶ (اشکانی) برابر با ۲۱۹، ارشک، شاه شاهان.

۳۱. CT 49, 164 (اندکی پس از ۲۱۹/۶/۲۶ سلوکی = ۹۳/۱۰/۱۲ قم)

1. [n M]A.NA 3 GÍN KÙ.BABBAR *ir-bi*
2. *gišqu-up-pu ù pa-na-at*
3. *[giš]qu-up-pu šá KÁ TU ḫGAŠAN-iá šá TA U₄ 10*
4. *[šá IT]U ŠU MU 1.ME.55^{kám} šá ši-i*
5. *[MU 2].ME.19^{kám} EN U₄ 26^{kám}*
6. *[šá ITU K]IN šá MU.AN.NA *an-nit* ... [...]*
7. *[T]A *lib-bi* È*
8. *[n GÍN] *a-na e-re-še* [...]*
9. *[... ...] *gišqu-/up-pu* ...*

بقیه از بین رفته است.

Rev.

- 1'. [ITU X U₄ n^{kám}] MU 1.ME.[55^{kám}
- 2'. *[šá ši-i MU 2].ME.19^{kám}*
- 3'. [^m*Ar]-šá-ka-a* LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. [فلان تعداد مینا و ۳ شکل نقره، درآمد صندوق و pānātu یعنی صندوق دروازه ورودی بلتیا از تاریخ ۱۵۵/۴/۱۰ (اشکانی) یعنی ۲۱۹ (سلوکی) تا ۶/۲۶ همان سال، [گردآوری شد].]
۷. هزینه‌ها:
۸. [فلان شکل] برای کاشت^۹ [...]
۹. [...] به امانت به [...]

[.....] صندوق ... ۱۰

بقیه لوح تخریب شده است.

پشت لوح

۱۱. [۱۵۵/۲۶?/۶?] (اشکانی)

۱۲. [۱۹/۲] (سلوکی)

۱۳. [ار]شک، شاه شاهان

تبرستان
www.tabarestaninfo

۱. ۴ GÍN *tah-sis-tú šá a-d[i²]x]x*

۲. TA *g̃hal-lat šá tah-sis-tú*

۳. *šá ina DA ^mRa-ji-me-su*

۴. *[pi-qid] qur-ru-bu-nu*

بقیه از بین رفته است.

۱'. [M]U 2.ME.[1]9[^{kám}]

۲'. [^m]*Ar-šá-ka-a L[UGAL LUGAL.MEŠ]*

ترجمه

۱. ۴ شکل به صورت اسکناس (?) که ه[مراه با] مبلغی نامعلوم از سبد نشی محتوی اسکناس (?)، که درآمد آن به رحیم سو سپرده شد:...

پشت لوح

۱۱. [ساز] ۹ [۱] ۲، ارشک شاه شاهان

تفسیر

۲-۱. *tah-sis-tú*، «اسکناس»: رک تفسیر متین یک.

۱۲. ۱۱? یا ۱۲ (سلوکی) = ۹۳/۹۷/۹۹ (Kessler 13) .۳۳

۱. [x] GÍN *re-eḥ-tú [K]Ù.BABBAR*

۲. *[ir-bi q]u-up-pi u pa-na-[a]*

3. *[qu-up-pi šá]* [É].SA.BAD
4. [TA U₄ 11^{kám} š]á ITU APIN
5. [MU 1.ME.55^{?kám} šá š]i-i
6. [MU 2.ME.19^{?kám} EN U]₄[?] 10^{kám}
7. [šá ITU GAN[?] šá MU *an-ni*]t

بقیه آسیب دیده است.

- 1'. [... MU]x^{kám}
- 2'. [šá ši-i MU 2.ME.1]9^{?kám}
- 3'. [^mAr-šá-k]a-a LUGAL LUGAL MEŠ
- 4'. (erasure)
- 5'. [x G]ÍN 3 *ma-hat* KU.BABBAR

ترجمه

۱. [فلان] شکل، بوده موجودی نقره [از درآمد صندوق و pānātu [صندوق] اساباد از روز[؟] ۱۱۱[۱۱۱] ز ماه هشتم [سال[؟] ۱۵۵ یعنی [سال[؟] ۲۱۹ تارو[ز[؟] ۱۰ [ماه نهم[؟] از همیان [سال].

...

پشت لوح

۱. ... سال[؟] ۲۱[۹]، [ارش]ک شاه شاهان.
۴. (پاک شده است)
۵. [فلان ش]کل ۳ محت نقره.

(۹۳ قم = ۲۱۹/۹۹/۹۹) Kessler 14 .۳۴

1. 1 MA.NA 3 GÍN 2[?] /m]a-hat KÙ.[BABBAR]
2. x x [x x x] x [x] x

بقیه تخریب شده است.

پشت لوح

1. [M]U [2.ME]19[?]^{kám} ^mAr-šá-kám

2. LUGAL LUGAL.MEŠ

ترجمه

۱. ۶۳ شکل، ۲۰ محت ن[قره]

.....

پشت لوح

۱. [سال ۲۱۹?]، ارشک، شاه شاهان.

۳۵. Kessler (عصر اشکانی) ۱۵

۱. ۵ ۱/۲ GÍN ۴ *ma-žat* KÙ.GI

۲. šá U₄ Škám šá ITU.SIG šá MU *an-niṭ*

۳. *ana* ^{md}AG.DIB.UD.DA [...]

۴. ^{lú}KÙ.DIM x x x [...]x *sik-kat*^{mes}

۵. *ana* *šu-lu-ú* x x x [...]

۶. šá ^dINNIN TIN.T[IR.KI]

بقیه آسیب دیده است.

پشت لوح

۱. šá *ši[-i* MU]

۲. ^m*Ar-[šá-Jka-a* L[UGAL LUGAL.MEŠ]

ترجمه

۱. ۵/۵ شکل ۴ محت طلا در ۲/۵ همین سال [داده شد] به نبوموشتق الدی (Nabu-mušetiq-uddi) زرگر، [...] برای انتقال از [...] ایشتر بابل [...]

پشت لوح

۱. [...] سال ۱۵۵? [سال ۲۱۹?] یعنی ارشک شاه شاهان.

تفسیر

۴. نبوموشتق الدی زرگر: رک متن ۶.

sik-kat^{mes}^x، «میخها»، در پشت لوح وارونه نوشته شده است. محجز نیست که به سطور ۴-۱ مربوط باشد.

راهکارهای پژوهش

این آسناد اداری که قسمت اعظم آن متعلق است به آرشیو رحیم‌سو، منبع مهمی برای آگاهی ما از زندگی روزانه مردم در شهری در بابل در عصر اشکانی است. این آسناد اطلاعاتی درباره اداره امور معابد، اجرای آئینها، بهای کالا و خدمات به دست می‌دهد، و در عین حال اشاراتی در زمینه وضعیت سیاسی بیزبرد دارد. اکنون مایلیم در بخش‌های ذیل، به ارائه برخی دریافتها و راهکارهای اتخاذ شده در این پژوهش پردازم.

رحیم‌سو

در باره صاحب و سرپرست این آرشیو اطلاعات زیادی ارائه نشده است. با آنکه در متون اداری بابل به طور معمول نام پدر شخص داده می‌شود، ولی نام پدر رحیم‌سو در هیچ جا ذکر نشده است.^{۵۶} گرچه همین مسئله هم اطلاعاتی به دست می‌دهد. ممکن است این بدان معنی باشد که رحیم‌سو مقام مهمی بوده و احتمالاً از نژاد غیربابلی. همین امر در دوره‌های متقدم‌تر، در مورد افرادی که نام یونانی داشته‌اند صدق می‌کند، مانند نیکانور (Nikanor) (CT 49, 117:4; 118:2; 122:3; 123:3; 182:[3]) که نمود اعمالش مطابق با

است (۵۴-۴۷ سلوکی)، و نیکوستراتوس (Nikostratos) (Text 23) در سال ۸ šatammu سلوکی. همچنین این مسئله در مورد زنون، سفیر ساتрап بابل، در این آرشیو (Text 23) مصدق دارد. رحیم‌سو، نام بابلی شایسته‌ای نیست و شاید دبیران آن را به درستی در نیافته باشند. این نام معمولاً Ra-ḥi-me-e-su یا Ra-ḥi-me-su نوشته می‌شد، ولی مسلماً باید وی را

Rahim^d-Esu^a* یعنی «محبوب ایزیس» فرض کرده باشند.^{۵۷}

رحیم‌سو دو بار مأموریت رسمی پیدا می‌کند، našir ša bīt milki، «نگهبان خانه شورا» (Text 23:23). در هر دو مورد، رحیم‌سو حقوق و جیره‌ای را دریافت می‌کند

۵۶. این نکته جالب توجه است که در آسناد اداری بابل در عصر تسلط یونانیان، برخلاف آسناد اوروپ و سایر شهرها، نسبتهای خانوادگی ذکر نمی‌شود.

که خود هزینه کرده بود. امکان آن هست که رحیم‌سوی این مورد فرد مستقلی متفاوت از رحیم‌سوی دارنده بایگانی و متولی سبد hallatu بوده باشد. یک امکان دیگر آنکه رحیم‌سوی نگهبان خانه شورا در واقع شخص دیگری بوده باشد.

وظیفه رحیم‌سو

این نکته آشکار است که وظیفه رحیم‌سو اداره خزانه معبد مهمی به نام سبد hallatu بوده است، که از نی و قیر ساخته شده بود. اهمیت این خزانه از زاینچا آشکار می‌شود که مشاهده می‌کنیم درآمد و عایدی چندین صندوق دیگر به این خزانه واریز می‌شده است، این خزانه‌ها عبارت بوده‌اند از: ۱— صندوق معبد اسپاد، معبد گولا (متون ۶، ۱۹، ۲۳ و ۳۳)؛ ۲— خزانه‌های دروازه‌های ورودی بلتیا و مادانو (در معبد اتورکالاما) (متون ۸، ۱۵ و ۳۱)؛ ۳— خزانه معبد زابابا و نینیلیل (متون ۱۴ و ۱۸)؛ ۴— صندوق hīlṣu bīt (نوعی اتاق آبینی) در اسپاد (Text 24:2; 26:5; 27:2). کل درآمد این صندوقها به دست رحیم‌سو سپرده می‌شد که مقداری از آنها را صرف هزینه‌ها می‌کرد و بقیه را در سبد hallatu واریز می‌کرد، و در این سبد هر مبلغی جداگانه در کیسه‌های کتانی و کیفهای چرمی نگهداری می‌شد. در دوره‌های متقدم‌تر، گذاشتن پول در کیسه‌های مُهر و موم شده نیز دیده شده است.^{۵۸} ظاهراً رحیم‌سو مسئول گردآوری و خرج کردن پولها بوده است.

علوم نیست چگونه رحیم‌سو موفق شده بود چنین شغلی را به دست آورد؟ به نظر من در این زمینه سه امکان وجود داشته است: ۱— او یک شخص مستقل بوده که سرپرستی و اداره کار خزانه‌داری را اجاره کرده بوده است، همان‌گونه که بل آبااصور šatammu و kiništu معبده اسگیلا را از مقامات عالی رتبه معبد، در برابر صندوق معبد روز اول، اجاره کرده بود (متن ۲۴).^{۵۹} (الف) — او نوعی کارمند اداری دائمی معبد بوده، (ب) احتمالاً شاه او را به این مقام منصوب کرده بود (uppudetu, prostatēs, paqdu, episkopos) یا uppudētu.^{۶۰} (الف) مسلماً او šatammu نبوده است زیرا این نام شاتامو شناخته شده است: بل بولیسو، یا نماینده اش إثاتابتان او باليط (متن ۲۴).

58. Renger 1995, 306-7, nn.40-43.

59. Cf. McEwan 1981a, 127-8.

60. Van der Spek 1987, 64, uppudetu, prostates (Babylon); 72, paqdu (Uruk); 1992, 250, UM 29-15-802:2 ¹⁴e-pi-is-ku-pu-su = episkopos (Nippur).

پول، قیمتها و دستمزدها

مهمنترین منبع آگاهی از قیمتها قطعاً مجموعهٔ یادداشت‌های نجومی است. جای بحث و تشریح جزئیات در این مقاله نیست ولی استناد و پرونده‌های مانیز شامل اطلاعات جالبی است که می‌تواند با داده‌های یادداشت‌های اشاره شده مقایسه شود.

۱- تمام قیمتها به میزان وزن نقرهٔ بابلی است: *manū* («مینا، پاوند»)، *šiqlu* («شکل») = ۱/۶۰ از یک مینا)، *mahat* (آرامی: *mā* «خُرد» = ۱/۱۲ از یک شکل)، *ha* «نصف (محت)» و *ra* «ربع (محت)». ^{۶۱} البته این جریان در دوران یونانی مایهٔ کاملاً طبیعی و معمولی بوده است (گرچه تقسیم شکل به اجزای کوچک‌تر بعداً اتفاق افتاده است)، ولی این نکته جالب است که در هیچ‌جا صحبت از سکه نشده است بجز در یک مورد که اشاره شده است به «نقرهٔ چکش خورده» (Text 27:9). در متنهای یونانی غالباً اشاره شده است که بهای اجتناس در واقع با سکه‌های یونانی پرداخت می‌شده است. من به این نتیجه رسیده‌ام که به تدریج معیاری برای همارزی پدیدار شده بود: ۱ شکل = ۲ درهم (۸ و فلانقدر گرم)؛ ۲ شکل = چهاردرهمی (حدود ۱۷ گرم)؛ ۱ محت (۱/۱۲ از یک شکل) = ۱ اوپول = *hemibolos* = *ra*؛ *tetartēmorion* = *HI(-tu)*. همچنین نک تفسیرهای متن یک.

۲- بهای کالاهای دستمزدها و جیره و مواجب همه به صورت پول پرداخت می‌شده است، و نه به جنس. ممکن است شخص این گونه نتیجهٔ گیری کند که اقتصاد بابل مطلقاً بر پایهٔ پول استوار بوده است، ^{۶۲} ولی با توجه به ماهیت این بایگانی می‌توان نتیجهٔ دیگری نیز گرفت: مدیریت سپرده‌های نقرهٔ داخل صندوقها یا صندوقچه‌های نذری. ظاهراً انواع دیگری از عایدی معابد نیز وجود داشته است، ولی این عواید احتمالاً خارج از مسئولیت و دسترس رحیم‌سو بوده است. این نکته را در نظر بگیرید که در قرارداد اجاره‌ای (متن ۲۴)، عواید غیرپولی به‌طور واضح و صریح خارج از قرارداد قید شده است.

۳- قیمتها و دستمزدها در سطح پائینی قرار دارند. از متون ^{۶۳}، بند ۵، ^{۶۴}، بند ۸، ^{۶۵}، بند ۱۸، ^{۶۶}، بند ۱۳، ^{۶۷} و ^{۶۸}، ^{۶۹} چنین بر می‌آید که در تاریخ فوریه یا مارس (۱۱/۱۱-۱۱/۱۲) و مارس یا آوریل ^{۶۱} قم (۱۲/۱۱-۱۲/۱۲) سلوکی)، ^{۶۲} شکل نقرهٔ بهای ۳ گُر خوبه است، بدین ترتیب

۶۱ رک 1985 Mayer و تفسیر بر متن شماره ۱.

۱ کُر (برابر با ۱۸۰ لیتر بابلی^{۶۲}) جو ۲ شکل ارزش داشته است، پس با این حساب شخص می‌توانسته با ۱ شکل ۹۰ لیتر جو بخرد.

متأسفانه قیمت‌های این ماهها در یادداشت‌های نجومی ثبت نشده است، ولی در مورد اوائل این سال، یعنی ماه چهارم (ژوئن ۹۴ قم)، اطلاعاتی در دست داریم، در این هنگام با یک شکل شخص می‌توانست ۲ لیتر جو [یا ۱۳۵ لیتر جو با کیفیت پائین‌تر] بخرد (A.D.No.-93A Rev.⁹; parallel B6) در پایان این ماه (A.D. No.-93A Rev.²¹), که به نظر می‌رسد با قیمت‌های اسناد و پرونده‌های ما همخوانی دارد. هنگامی که ما به قیمت‌های ماه یازدهم در سالهای قبل و بعد نظر می‌اندازیم، مشاهده می‌کنیم که با یک شکل ۹۰ لیتر جو خریداری می‌شده است که بهای مناسبی به نظر می‌رسد. در روزهای ۲۹ و ۳۰ ماه یازدهم سال ۲۱۵، با یک شکل فقط امکان داشت ۳۳ لیتر جو خرید (A.D.No.-96C Rev.¹⁴), و در همان ماه از سال ۲۲۱ با همان بها ۶۵ لیتر جو خریداری می‌شده است (A.D.No.-90 Rev.¹³). این اطلاعات به ما نشان می‌دهند که چگونه قیمت‌ها نوسان داشته‌اند و تا چه اندازه دشوار است که بتوانیم نتایج مشخصی در مورد سطح زندگی آن زمان به دست آوریم. در عین حال، این را هم نمی‌دانیم که آیا دستمزدها تابع نوسان قیمت‌ها بوده‌اند یا خیر.

با تمام این احوال، من می‌کوشم راهکارهایی برای پژوهش در زمینه قدرت خرید شکل با دستمزدهای ذکر شده در قردادهای بهار سال ۹۳ قم، دقیقاً پیش از موعد درو، ارائه دهم. این مسئله را نیز برآورد خواهم کرد که دریافت کنندگان مزد نان‌اور چند نفر بوده‌اند.^{۶۳}

۶۲ یک لیتر بابل (qū/SIL) احتمالاً اندکی کمتر از لیتر امروزی (۰/۹۷ لیتر) بوده است. ارزش متعارف ۰/۸۴۲ لیتر برای عصر نوبابلی و عصر متأخر که Thureau-Damgin پیشنهاد کرده بود (RA 18 131 f) (1921)، اکنون مورد تردید ماروین پاول Marvin Powell قرار گرفته است. به نظر او، تقریب یک لیتر برای همه دوره‌های کاربرد داشته است (Powell 1984, 33, 41-42).

۶۴ غذای اصلی بابلیا تشکیل می‌شد از: جو، خرما، شاهی، خردل و کنجد، این اغذیه در یادداشت‌های نجومی به ثبت رسیده است. جو و خرما از گذشته مهمترین اقلام غذایی بوده است همان‌گونه که در عراق امروزی هم چین است و ۴۰/۸ درصد کالری دریافتی از غلات و ۲۵/۶ درصد آن از خرما تأمین می‌شود (Poyck 1962, 68, table 4.22). گالان و ریچر حدس می‌زنند که در رژیم غذایی دوران قدیم، ۶۵ درصد کالری مورد نیاز از غلات تأمین می‌شد (Reger 1994, 87, nn.16 and 17; Gallant 1991, 68, 72; Reger 1994, 87, nn.16 and 17).

برآوردهایی انجام گرفته که روش شود حداقل دریافت کالری مورد نیاز روزانه چه اندازه بوده است. حداقل کالری لازم مسلماً به سن، جنس، اندازه بدن، وزن، میزان فعالیت و غیره بستگی دارد. اگر میزان دریافت مواد غذایی را براساس توصیه فائو (FAO) در نظر بگیریم، نتیجه زیر را خواهیم داشت:

مرد بزرگسال	۳۰۰۰ کالری در روز
زن بزرگسال	۲۲۰۰ کالری در روز
بچه‌های کمتر از یک سال	۸۲۰ کالری در روز ^{تبرستان}
بچه‌های ۴ تا ۶ ساله	۱۸۳۰ کالری در روز
پسران ۱۰ تا ۱۲ ساله	۲۶۰۰ کالری در روز
پسران ۱۶ تا ۱۹ ساله	۳۰۷۰ کالری در روز
دختران ۱۰ تا ۱۲ ساله	۲۳۵۰ کالری در روز
دختران ۱۶ تا ۱۹ ساله	۲۳۱۰ کالری در روز ^{۶۵}

ارقامی که در بالا داده شد برای یک شخص معمولی اروپایی به وزن ۶۵ کیلوگرم است. ارقامی که سازمان فائو برای یک مرد افریقایی می‌دهد ۲۷۰۷ کالری در روز است، در صورتی که بنا بر محاسبه کالین کلارک و مارگارت هاسول^{۶۶}، این رقم به ۲۸۲۰ کالری برای یک مرد افریقایی که ۴ ساعت در روز در کشتزار کار می‌کند، و به ۳۴۰۲ کالری برای یک مرد افریقایی که ۸ ساعت در روز در کشتزار کار می‌کند، افزایش می‌یابد. مطالعه‌ای در مورد کشاورزان خاور نزدیک رقم ۸۷۶,۰۰۰ کالری در سال یا ۲۴۰۰ کالری در روز را برای افراد بالغ نشان داده است.^{۶۷} لین فاکس‌هال و هامیش فوربس^{۶۸} محاسبه کرده‌اند که یک مرد ۲۰ تا ۳۹ ساله به وزن ۶۲ کیلوگرم اگر در روز «زیاد فعالیت» داشته باشد به ۳۳۳۷ کالری نیاز دارد، و اگر «به طور استثنایی فعال» باشد به ۳۸۲۲ کالری در روز نیاز دارد، ولی اگر «به حد میانه و معتدل فعالیت» کند فقط به ۲۸۵۲ کالری نیاز خواهد داشت.

فوربس این میزان را ۷۵ درصد می‌دانند، 71 Foxhall/ Forbes 1982، گارنسنی نیز همین نظر را دارد، Garnsey 1991, 71 و آن را «تخمین نسبتاً بالایی» می‌داند.

این ارقام را گالان برای یونان باستان نیز تأیید کرده است Passmore/ Rao/ Nicol 1974, Table 1.65 (Gallant 1991, 73)

66. Clark/ Haswell 1970, 13.

67. Reger 1994, 86.

68. Foxhall/ Forbes 1982, 48-49.

کلارک و هاسول کالری مورد نیاز در روز را برای همه جمعیت، اعم از مرد و زن و بچه، نیز برآورد کرده‌اند. نتیجه‌گیری آنها ۱۶۲۵ کالری روزانه برای مردمان کوچک‌اندام در گرمترين آب و هوا برای متوسط ۴ ساعت کار در روز بوده است، که به ۲۰۱۱ کالری برای افراد درشت‌هیکل در آب و هوای سرد، برای ۸ ساعت در روز افزایش می‌یابد.^{۶۹} اکنون می‌پردازم به تشریح دو راهکار برای تعیین قدرت خرید شکل در این ماه بخصوص.^{۷۰}

نخستین پردازش محاسبه این مسئله است که یک آدم متوسط چه مقدار جو بر حسب کیلوگرم بالایتر لازم است مصرف کند تازنده بماند. اگر غذای یک مرد فقط از مقداری جو تشکیل شده باشد، مسلماً پس از مدتی به علت کمبود ویتامینهای C و A کور و مبتلا به بیماری اسکوربوت می‌شود و سرانجام می‌میرد. یافته‌های جدید ظاهراً در خصوص کل کالری مصرفی که ۶۵ تا ۷۰ درصد آن از غلات حاصل می‌شد، به توافق رسیده‌اند، همچنین مطالعات جدیدی صورت گرفته که فرض یکنواختی غذاهای دوره باستان را مورد تردید قرار داده است، گری ریگر براساس یافته‌ها و مطالعات فوق حدس می‌زنند که ۶۵ درصد از کالری مورد نیاز از غلات تأمین می‌شده است.^{۷۱} اگر برآورد فوق را که یک کشاورز از اهالی خاور نزدیک سالانه به ۸۷۶,۰۰۰ کالری نیاز دارد کنار بگذاریم، ۶۵ درصد از این مقدار کالری یعنی ۵۶۹,۴۰۰ کالری برای او کافی است که از دانه جو به هر شکلی که باشد (casuquo)، تأمین می‌شده است. یک کیلوگرم جو (تمام دانه، به جز پوسته، و بلغور جو؛ با درصد خلوص ۵۵ درصد) این میزان حتی به ۳۴۶۰ کالری هم می‌رسد.^{۷۲} اگر ۲۳۲۰ کالری در کیلوگرم را کنار بگذاریم و فرض کنیم که یک کیلوگرم جو بابل باستان

69. Clark/ Haswell 1970, 58.

70. گفتگویی که در این زمینه با هویب لرب Huib Lrib (آمستردام) کردم، بسیار برایم سودمند بود. او مقاله‌ای درباره جنبه‌هایی از مواد کشاورزی رومیان نوشته است (Lrib 1993) و مشغول نوشتن رساله‌ای درباره تاریخ کشاورزی جنوب ایتالیاست. با این حال، مسئولیت آنچه در پی می‌آید، بامن است و به خاطر خطاهای آن، سرزنشی متوجه آقای لرب نیست.

71. Cf. n. 64.

72. Chatfield 1959, 11, Table 1, items 16 and 17; cf. p.29, Table 2, items 16 and 17.

پوسته و تکه‌هایی از ساقه داشته و ۲۵ درصد آن هنگام آسیا کردن از بین می‌رفته^{۷۳} یک کیلو جو ۲۴۹۰ کالری فراهم می‌کرده است، معنایش آن است که کشاورز خاور نزدیک مجبور بوده در سال ۲۲۹ کیلوگرم جو مصرف نماید. و اگر فرض بر این باشد که وی برای خوراک خود فقط به جو اکتفا می‌کرده، پس ۳۵۲ کیلوگرم جو مورد نیاز او بوده است.^{۷۴} مشکلی که اکنون با آن روپرتو هستیم آن است که در ایام کهن، غلات را با حجم محاسبه می‌کردند (لیتر) نه با وزن. مشکل دوم آن است که در مورد غلات تبدیل حجم به وزن و بالعکس کار دشواری است. در درجه اول باید در نظر گرفت که ما به طور دقیق نمی‌دانیم اندازه یک لیتر بابلی (qū) چه میزان بوده است، ولی این گونه فرض می‌کنیم که

۷۳. در ترکیبات غذایی، میزان مصرف گندم و جو (از نظر وزن) تقریباً به هم نزدیک است، اما بخش قابل توجهی از وزن جو در پوست آن است؛ ارزش کالری که فاثو برای جو داده است، جو پوست کنده با ۶۵ درصد درجه خلوص است. بنابراین، ارزش کنونی کالری یک کیلوگرم از تمامی آن، جو سبوس دار باید فقط ۲۱۵۸ کالری باشد (Foxhall/ Forbes 1982: 46). به علاوه، فاکسهال و فوریس می‌افزایند که «وقتی جو در آسیاب ابتدایی آسیاب می‌شود، حداقل مقداری از پوسته خرد می‌شود و با محصول نهایی آمیخته می‌گردد، در حالی که بخش کوچک اما قابل توجهی از آندوسپرم [اندام ذخیره] به قطعات بزرگ پوسته می‌چسبند و همراه با کاهای باد و غربال می‌شوند. (...)[بنابراین، محصولات گیاهی دوره باستان (...)]، که با هاونها و آسیابهای ساده عمل آوری می‌شد، احتمالاً ارزش کالری آنها در واحد وزن خیلی کمتر از نمونه جو آسیاب شده فاثو بود، چون در محصول نهایی، میزان جو خوراکی کمتر بود.» (ibid. 46-47).

نمایند کیفیت جوی که در بابل باستان فروخته می‌شد، چگونه بود و تا چه اندازه، پوسته و خوش و ساقه آن جدا می‌شد. جو فروخته شده ممکن بود پاک شده و نیم کوب باشد و یا پاک نشده و سبوس دار، همراه با ۲۵۰ درصد از مواد غیر خوراکی، پس ۲۵ درصد [پیشنهاد] من میانگینی در این میان است.

۷۴. پیتر گارنسی (Peter Garnsey) در مقاله بسیار خوبی که درباره ارژیم غذایی و تغذیه مردم در شهر رُم نوشت، بر این اساس تخمین زده که نیازهای اساسی گندم برای هر نفر، اگر غذای او فقط از گندم تأمین می‌شد، حدود ۴۹۰ تا ۶۰۰ گرم گندم بوده است، اگر انرژی مورد نیازش را از حبوبات کسب می‌کرد، «با تخمین نسبتاً بالا»، این رقم ۲۵۰ تا ۴۵۰ گرم می‌شد. باید تأکید کرد که این ارقام برای افراد متوسط است که هر نفر از این افراد نیازمند ۱۶۲۵ تا ۲۰۱۲ کیلوکالری در هر روز است (Garnsey 1991, 71). مردان پر فعالیت، مانند سربازان رومی، که دست کم به ۳۰۰۰ تا ۳۳۳۰ کالری نیاز داشتند، حدود ۰/۹ تا یک کیلوگرم گندم به عنوان جیره روزانه‌شان دریافت می‌کردند (Junkelmann 1997: 91-92). سرباز یونانی که یک خوینیکس (choinix) برابر با ۱۰/۸۷ لیتر برابر با ۱۰/۸۴ کیلوگرم گندم دریافت می‌کرد، جیره معقولی داشت حتی اگر فرض کنیم که فقط ۶۵ درصد از ارژیم غذایی او از غلات تأمین می‌شد. بنابراین، نظر رجر (Reger) (Reger 1994, 88)، آنقدرها هم که او فکر می‌کرد، مستله ساز نیست. لازم به یادآوری است که غلات در جهان باستان کارکرد پول را هم داشته‌اند: مازاد محصول غله را می‌شد با محصولات دیگر معاوضه کرد.

اندازه آن مساوی یک لیتر امروزی بوده است (رک پانوشت ۶۳). در درجه دوم باید بدانیم که جو هم انواع و اقسام دارد: انواع جو پوست‌کنده و انواع سبوس‌دار، و انواع جو دوسرو و چهارپر و شش‌پر. نکته سوم آنکه ما خبر نداریم جو مورد مصرف تا چه میزانی تمیز و پاک بوده است. انواع پوست‌کنده و نیم‌کوب جو کالری بیشتری دارد ضمناً سنگین‌تر از جو پاک‌نشده و نیز جو پوست‌کنده‌ای است که مقداری از خوشة آن و تکه‌هایی از ساقه باقی مانده است. نکته چهارم آنکه طرز سنجیدن حجمی که ریخته و تکان داده می‌شود، در مقدار آن مؤثر بوده است.^{۷۵} و نکته پنجم آنکه احتمال داشته در میزان حجم جو تقلب هم بکنند؛ رک 19:36 Leviticus .

در نتیجه، درگیر بحث‌های تازه‌ای در خصوص انواع معیارهای گوناگون برای تبدیل کیلوگرم به لیتر شده‌ام. طبق نظر ژان‌کلود هوکه، یک لیتر جو معادل ۷۸۸ تا ۷۸۵ گرم بوده است.^{۷۶} رُزماری الیسون تأیید می‌کند که وزن یک لیتر جو کوبیده (بخش خوراکی آن، پوست‌کنده؟) معادل ۷۶۵ کیلوگرم بوده است.^{۷۷} طبق نظر فاکس هال و فوربس،^{۷۸} یک لیتر جو انگلیسی دوسر پوست‌کنده که در پائیز کاشته شده، Hordeum distichon var. trifurcatum با کیفیت علوه، که با ماشین درو شده، پاک‌نشده، شامل پوسته زیاد و تکه‌هایی از ساقه، فقط ۵۸۷ گرم وزن دارد، در حالی که در همان جدول، وزن جو درسته و پوست‌کنده (و ظاهراً پاک‌شده) را حدود ۷۵۰ گرم نوشتند، و باز هم یک لیتر آرد جو پس از جدا کردن از کاه و غربال کردن ۶۴۳ گرم وزن خواهد داشت (یعنی ۷۸۵ درصد از یک لیتر از دانه درسته). طبق نظر وان ورش^{۷۹}، یک لیتر کامل جو (شش سر پوست‌کنده؟)

۷۵. رک انجیل لوقا، باب ششم، آیه ۳۸، آنجاکه حضرت مسیح(ع) می‌فرماید: «بدهید تا به شما داده شود؛ زیرا پیمانه نیکوی افسرده و جنبانیده و لبریزشده را در دامن شما خواهند گذارد، زیرا به همان پیمانه‌ای که می‌پیمایید، برای شما پیموده خواهد شد.»

۷۶. هوکه، Hocquet 1992, ch.6, 218، با اشاره به تحقیقات وايلد (M. L. Wild) در ۱۸۱۵ این توضیح را می‌افزاید: «اختلافها ناشی از شیوه پر کردن پیمانه‌های است، گرچه پیمانه‌ها همه یک گنجایش دارند.» براساس این تحقیق، وزن گندم ۷۰۷ تا ۸۰۹ گرم/لیتر بوده است.

77. Ellison 1981, 38.

78. Foxhall/ Forbes, 1982, 76.

۷۹. Van Wersch 1972, 185. فاکس‌هال/فوربس (1982, 44 n.8) متوجه تفاوت‌های چشمگیری میان اندازه‌های وزنی وان ورش و اندازه‌های خودشان شده‌اند. آنها این تفاوت را با این فرض توضیح می‌دهند که نمونه وان ورش «بیشتر شبیه جوشش سر (امروزی) سبوس‌دار بوده (نوعی که امروزه جایی در پلوبونز Peloponnese – مثلاً در متانا Methana و آرگولید جنوبی Argolid) – رشد می‌کند»، در حالی که نمونه ماز ←

۶۱۸ گرم وزن دارد. چنین وزنی را (حدود ۶۲۰ گرم) ماروین پاول نیز پذیرفته است.^{۸۰} دومینیک راثبون براساس پاپروس اوکسیرینکوس^{*}، شماره ۳۴۵۵، وزن مخصوص گندم و جو مصر باستان، وزن گندم را ۷۸/۰۶ و وزن جو را ۶۲/۴۵ کیلوگرم/ هکتولیتر ذکر کرده است.^{۸۱}

بدین ترتیب ما مقیاسی در دست داریم بدین قرار: ۵۸۷ تا ۷۸۸ گرم / لیتر. در کار خودمان، من نظر وان ورش، راثبون و پاول را می‌پذیرم و هر لیتر را ۶۲۰ گرم حساب می‌کنم یعنی ^{۸۰} درصد وزن گندم (حدود ۷۷۵ گرم / لیتر؛ نگایین تر).

اکنون باید بازگردیم به رژیم غذایی رستایی خاورانزدیک (در عهد باستان): اگر قرار باشد او در سال ۲۲۹ کیلوگرم جو بخورد، به ۳۶۹ لیتر جو نیازخواهد داشت یعنی روزی یک لیتر، تقریباً ۵۶۸ لیتر در سال = ۱/۵ در روز در آن رژیم غذایی فرضی که عمدۀ آن را جو تشکیل می‌داده است.

اگر برای یک نفر به طور میانگین (مردان، زنان، کوکان، افرادی با جثه‌های کوچک، آب و هوای گرم که نیازمند ۱۶۲۵ کالری است) محاسبه کنیم، نتیجه کار ما ارقام زیر خواهد بود: در سال ۱۲۵، ۵۹۳ کالری در سال، ۶۵ درصد از تغذیه با جو = ۳۸۵۵۳۱ کالری در سال = ۱۵۵ کیلوگرم = ۲۵۰ لیتر = ۷/ لیتر در روز، یعنی تقریباً ۲۳۸ کیلوگرم = ۳۸۴ لیتر، اندکی بیش از یک لیتر در روز با احتساب رژیم غذایی صدرصد جو.

نوع جو دوسر سبوس دار بوده که در انگلستان رشد می‌کند». توضیح دیگر برای اختلافها ممکن است به علت پیمانه‌ای باشد که در آن تقalte‌ها را جابجا می‌کردند. در جدول فاکسهال و فوربس (1982)، وزن لیتر پاکنشده جو معادل ۵۸۷/۰ گرم برای یک لیتر و وزن دانه کامل جو سبوس دار پیش از آسیا شدن حدود ۷۵۰ گرم حساب شده است (در حقیقت حدود ۷۵ گرم برای ۱/۰ لیتر و ۳۷۵ گرم برای ۰/۵ لیتر). آزمایش‌های خود من به نتایج زیر انجامید: یک لیتر جو نیم کوب ۸۳۳ گرم، یک لیتر جو پوست‌کنده ۸۰۰ گرم، یک لیتر آرد جو ۴۹۰ گرم. همه این ارقام نشان می‌دهند که چقدر همه این محاسبات تصادفی است و چقدر به نوع و میزان خرمن کوبی و باد دادن خرم من بستگی دارد.

^{۸۰} پاول، Powell 1984, 54b، «... با یک حساب سرانگشتی، وزن جو حدود ۶۰/۰ کیلوگرم در لیتر است (که

مطابق با معیار امریکایی، یک بوشل جو [bushel، واحد اندازه گیری گنجایش] معادل ۴۸ پوند تعیین می‌شود.».

* *Oxyrhynchus Papyri*، استنادی به زبانهای یونانی و لاتینی شامل نامه‌ها و دیگر متون نوشتاری متعلق به قرون اول تا ششم میلادی که در نزدیکی شهر اوکسیرینکوس، واقع در ۱۶۰ کیلومتری جنوب و جنوب غربی قاهره یافت شده‌اند. امروزه این شهر el-Bahnasa نامیده می‌شود.(و)

راهکار دوم ما عبارت خواهد بود از کنار نهادن مفهوم «کیلوگرم / معادل گندم / فرد / در سال». این طرح و پژوهشی بود که باک (J. L. Buck) برای کشور چین پیش از جنگ به وجود آورد و کالین کلارک و مارگارت هاسول آن را اقتباس و برای استفاده کلی تر تعیین دادند.^{۸۲} این طرحی است با در نظر گرفتن (حداقل) درآمد در جوامع روستایی که به عنوان جایگزینی برای پول، غلات قبول می‌کنند. از این نظر گندم را مثال قرار دادیم که در اقتصاد معیشتی غذای اصلی محسوب می‌شود. کلارک و هاسول در پژوهش‌های خود، نیاز کالری مرد بزرگسال را کنار نمی‌گذارند، بلکه میانگین کالری مورد نیاز در روز را برای همه مردم در نظر می‌گیرند: مردان، زنان و کودکان، که می‌شود حداقل ۱۶۲۵ برابر کوچک‌اندام‌ترین مردم، در گرمترين آب و هوا، با مردانی که به طور متوسط فقط روزی ۴ ساعت کار می‌کنند. ولی افراد درشت‌هیکل‌تر در آب و هوا سردد با روزی ۸ ساعت کار، نیازشان ۲۰۱۱ خواهد بود. با در نظر گرفتن این نکته که یک کیلوگرم گندم کامل ۱۰ درصد وزن خود را هنگام آسیاب شدن از دست می‌دهد و بدین ترتیب یک کیلوگرم غله ۳۱۵۰ کالری دارد، آنها محاسبه کرده‌اند که جامعه‌ای که معیشت آن منحصرآ غلات (یعنی) گندم است، بسته به شرایط و مقتضیات گوناگون که در بالا شرح شد، هر چیزی را از ۶۴۹ تا ۵۲۰ کیلوگرم نفر / روز نیاز مصرف خواهد داشت، یا اگر غله آسیا نشده را حساب کنیم می‌شود ۱۹۰ تا ۲۳۵ کیلوگرم غله در سال. البته همان‌گونه که در بالا اشاره شد، حتی در فقیرترین جوامع، کسی نمی‌تواند تنها با خوردن غله زنده بماند، و به گوشت، ماهی و میوه هم نیاز دارد. مطالعاتی که فائو انجام داده نشان می‌دهد که حتی فقیرترین جوامع نیازمند حدود ۱/۵ کیلوگرم نسج غذایی فیری برای هر فرد در سال است.

بنا به این دلیل، مفهوم جایگزین کردن غلات گسترش یافت. بدین معنی که سایر محصولات کشاورزی به جایگزینی برای غلات تبدیل می‌شوند و این تبدیل پایه قیمت اجنبی مربوطه به غلات بود. این تبدیل به‌عمد فقط براساس میزان کالری صورت نمی‌گرفت، برای اینکه یک تن غله تقریباً به اندازه یک تن گوشت کالری دارد، ولی تقریباً در همه جای دنیا بهای گوشت ۶ تا ۷ برابر بهای غله است. پس در این نظریه، این دو ماده براساس معادلها قابل تبدیل‌اند که در عمل هم چنین نیست.

کلارک و هاسول با این روش محاسبه کردند که حداقل نیاز بر حسب معادل کیلوگرم گندم برای هر فرد در هر سال ۲۳۰ برای مردم کوچک‌اندام در آب و هوای گرم تا حد اکثر ۲۷۵ کیلوگرم برای مردم نسبتاً درشت‌هیکل (مرد بالغی به وزن ۶۰ کیلوگرم) در آب و هوای سرد است. اگر نسج غذایی فیبری را هم به حساب آوریم، رقم اشاره شده به ترتیب به ۲۴۵ و ۲۹۰ کیلوگرم خواهد رسید.^{۸۳} کلارک و هاسول جدولهایی تدوین کرده‌اند که حاوی اطلاعاتی درباره همه محصولات کشاورزی است و معادل یک کیلوگرم گندم را برای هر فرد در هر سال نشان می‌دهد^{۸۴}، و همچنین حاوی اطلاعاتی در زمینه مصرف غذاست که معادل کیلوگرم گندم را برای هر فرد در هر سال نشان می‌دهد.^{۸۵} در این جدولها، عراق امروزی با میزان تولید ۶۵۳ و میزان مصرف ۵۳۷ کیلوگرم گندم معادل در نظر گرفته شده است. در اینجا لازم است بار دیگر تأکید کنم که این ارقام هیچ ارتباطی با تولید و مصرف واقعی غلات ندارد. نوعی تبدیل است از چند نوع محصول کشاورزی با ارزش کالری متفاوت و قیمت‌های متفاوت برای غلات براساس بهایی که آن غله در بازار دارد. به محض آنکه مردم از حداقل مصرف بیشتر تناول کردن و بر غذاهای دیگر با بهای بیشتر و کالری کمتر روی آوردن، این غذاها وارد رژیم غذاییشان شد.

از آنجا که در بابل باستان غذای عمدۀ جو بوده است، به نظر می‌رسد که یک لیتر/معادل جو را برای هر نفر در هر سال فرض کنیم. محاسبه یک لیتر/معادل جو برای هر نفر در سال به خصوص برای منطقه میان‌رودان [این‌النهرین] باستانی مناسبت دارد زیرا در آن زمان جو به جای پول مورد استفاده قرار می‌گرفت.^{۸۶}

چنین محاسبه‌ای براساس بهای در بازار عملی نیست زیرا در بابل عصر اشکانی، گندم نمی‌کاشتند. بنابراین باید در فکر روش دیگری باشیم. جو در آن هنگام بهای کمتری از گندم داشت برای آنکه در حجم مساوی وزن آن کمتر می‌شد. اکنون باز هم دشوار است که این تفاوت وزن را محاسبه کنیم. هوکه (Hocquet) وزن گندم را در لیتر محاسبه کرده که ۷۰۷ تا ۷۸۸ گرم می‌شود.^{۸۷} وزن جو را که محاسبه کرده، ۶۸۵ تا ۸۰۹ گرم در هر لیتر

83. Clark/ Haswell 1970, 83.

84. Clark/ Haswell 1970, 77-78, Table XIV.

85. Clark/ Haswell 1970, 81-82, Table XV.

87. Hocquet 1992, ch.6, 218.

86. Renger 1995, 311-316.

می شود (رک بالاتر)، محصول جو وزنش به طور متوسط فقط ۳ درصد کمتر از گندم است. از سوی دیگر ما جدولی در دست داریم به نام «فهرست بین المللی شماری از غذاها و محصولات کشاورزی»^{۸۸} که طبق آن وزن جو فقط ۶۵ درصد وزن گندم است و به نظر می رسد خیلی پائین است. ظاهراً این رقم باید در مورد جو پوست کنده باشد که ۶۵ درصد حساب شده، در حالی که گندم (پوست کنده) وزنش صدرصد حساب شده است. ولی به نظر نمی رسد که در فرایند آسیاب کردن در عصر باستان تا این حد مواد زائد گرفته می شده است. اگر این ارقام را که فاکسهال و فوریس به دست آورده‌اند، مقایسه کنیم مشاهده می کنیم وزن گندم را ۷۷۲ و وزن جو را ۵۸۷ محاسبه کرده‌اند، بدین ترتیب جو وزنش ۷۶ درصد گندم است. ارقامی که وان ورش ارائه کرده عبارتند از ۷۷۱ و ۶۱۸، که وزن جو می شود ۸۰ درصد وزن گندم. اگر ما ارقام خود را حداکثر ۶۲۰ گرم برای جو و ۸۰۹ گرم برای گندم فرض کنیم، نتیجه می شود ۷۷ درصد. بدین ترتیب به نظر می رسد ارقام داده شده در جدول فانو، بسیار پائین است. پس بهتر است با توجه به نظریات وان ورش، فاکسهال و فوریس و راثبون وزن مخصوص گندم را ۷۷۵ گرم/لیتر در نظر بگیریم. معنی این محاسبه آن است که وزن جو ۸۰ درصد وزن گندم است.

ارزش غذایی گندم و جو خوب امروزی در هر کیلوگرم تقریباً مساوی است.^{۸۹} یعنی ارزش غذایی جو خوب امروزی در هر لیتر حدود ۸۰ درصد گندم است. ولی ما چنین فرض کردیم که در عهد باستان آن جو که در بازار خرید و فروش می شد، به اندازه نمونه‌های امروزی پاکیزه و تمیز نبود، بدین ترتیب ارزش کالری جو در هر کیلوگرم ۸۰ درصد ارزش غذایی گندم بود؛ پس این ارزش غذایی جو را در کیلوگرم که برگزیده‌ایم، (۲۴۹۰ کالری/کیلوگرم) ۸۰ درصد ارزشی است که کلارک و هاسول برای گندم محاسبه کرده‌اند (۳۱۵۰ کالری/کیلوگرم). درنتیجه همه این محاسبات، کالری موجود در یک لیتر جو فقط ۶۵ درصد یک لیتر گندم درمی‌آید.

بدین ترتیب درک می کنیم که جو در دنیای یونانی بهایش بسیار کمتر از گندم بوده

۸۸ این فهرست را کلیمن تهیه کرده است:

M.I. Klayman, *FAO Monthly Bulletin of Agricultural Economics and Statistics*, Vol. IX, March 1960

و کلارک و هاسول هم آن را ذکر کرده‌اند: Clark/ Haswell 1970, 240

89. Garnsey 1991, 71, Table 1.

است. در تاریخ ۲۸۲ و ۱۷۴ قم در شهر دلوس (Delos) بهای جو در هر پیمانه از دو تا چهار در خما (درهم) بوده است، در حالی که بهای گندم در همان زمان در هر پیمانه از ۴/۵ تا ۱۰ در خما متغیر بوده است.^{۹۰} در دوران مصر بطيحومی نرخ بهای جو ۳ و گندم ۵ تأیید شده است.^{۹۱} این تغییرات قیمت از میزان ۶۵ درصد تجاوز می‌کند که می‌توان آنرا مربوط به ذائقه، سلیقه و انتخاب یونانیان دانست. ولی با بلیها هیچ انتخابی نداشته‌اند.

اکنون اگر همه چیزها را در نظر بگیریم، معقول می‌نماید که ارزش ۶۵ درصدی جو را نسبت به گندم بپذیریم. این بدان معناست که هرای با بلیها محاسبه «معادل جو به کیلوگرم برای یک نفر در یک سال از ۲۳۰ تا ۶۵ درصد یعنی ۳۵۴ کیلوگرم، یا ۲۴۵ تا ۶۵ درصد یعنی ۳۷۷ کیلوگرم در نوسان است، در صورتی که نسج فیبر غذایی را نیز در نظر بگیریم. اگر همین محاسبه را با لیتر انجام دهیم، به ترتیب ۵۷۱ و ۵۰۸ لیتر جو در سال می‌شود، یعنی به ترتیب ۴۷/۶ و ۵۰/۷ لیتر در ماه و ۱/۶ و ۱/۷ لیتر در روز. با در نظر گرفتن این حقیقت که در تمام این محاسبات ناگزیر اشتباهاتی با اختلاف زیاد راه یافته است و نیز لیتر با بلی احتمالاً اندکی کوچکتر از لیتر امروزی بوده است، مناسب به نظر می‌رسد که معادل یک لیتر موقتی/اقتصادی جو را برای یک شخص در یک ماه ۵۰ لیتر جو در نظر بگیریم. این بدان معناست که در سال ۹۳ قم، اگر – محض احتیاط – بهای گرانترین ماهها را به عنوان ملاک خود انتخاب کنیم، یعنی ۹۰ لیتر جو به ازای یک شیکل، حداقل دستمزد ۵۶/۰ شیکل در ماه برای یک نفر بوده است، خانواده‌ای مشتمل از پنج نفر (مرد، زن، سه بچه) به درآمد ماهانه‌ای حدود ۲/۸ شیکل نیاز داشته‌اند.

اکنون وقت آن است که نظری به دستمزدهای ذکر شده در این آرشیو بیندازیم. اطلاعات دقیق در این زمینه اندک و کمیاب است زیرا ما اطلاعات مشخصی در مورد دستمزد نقدي دریافت کنندگان نداریم. این است که در متن ۱۳، بند ۱۲، و متن ۱۸، بند ۹، نوشته نشده که چند آسیابان مبلغ ۲/۵ شیکل را برای دستمزد خود گرفتند. ولی در پاره‌های موارد اطلاعات دقیقی داده شده است. در متن ۱۳، بند ۱۸، آمده است که سه باربر از معبد روز اول برای مدت یک ماه کار (۱۰/۱۴ - ۲۱۸/۱۱/۱۳)، ۳ شیکل نقره دریافت داشتند

90. Reger 1994, 306 (Table III.4) and 307 (Table III.5).

91. در سالهای ۲۸۱، ۱۱۸ یا ۱۱۷ و ۱۱۳ قم؛ رک ۱۸۲-۳ Maresch 1995، از (A. Verhoogt) که دکتر پرهوت لیدن لطف کرد و به من یادآوری کرد.

يعنى نفرى يك شکل. دو ماه پس از آن (ماه ۱۵/۱۲-۱۴/۲۱۸)، هر يك به تنهائي ۲ يا ۳ شکل دريافت كردند (متن ۱۸، بند ۱۹). نيز دو نظافتچي از معبد روز اول ۳ شکل دريافت كردند يعني هر نفر ۱/۵ شکل (متن ۱۳، بندهای ۲۰-۲۱؛ متن ۱۸، بندهای ۲۲-۲۴). حتى كاتب بلشونو ۴ شکل نقره برای ماههای يازدهم و دوازدهم دستمزد گرفت (متن ۱۳، بند ۵۸)، که می شود هر ماه ۲ شکل. بدین ترتیب به نظر می رسد اين افراد يعني باربران، نظافتچيها و كاتبان افرادي بوده‌اند بسيار فقير، شاید هم بوده‌اند. در اينجا يادداشت‌های نجومي پاره‌اي اطلاعات اضافي در دسترس ما می‌گذارد: در يادداشتی (A.D.No.-93 A Rev 11) می خوانيم که در ماه چهارم يعني ژوئن سال ۹۴ قم، «در آن سرزمين عده زيادي بيمار و مرده بودند» و اين جريان در حالک ماهی بود که با يك شکل امكان داشت ۱۰۸ لیتر جو مرغوب و ۱۳۵ لیتر جو متوسط خريداري کرد (همانجا، ۹). ممکن است اين نشانه‌اي باشد از اينکه دستمزدها به راستي آنقدر پائين و اندک بوده‌اند که با آنها عملی نبود که به اندازه کافی كالري، پروتئين و ويتامين تأمین کرد.

به هر حال در اين مورد باید احتیاط کنيم زيرا مطالب و نکات زير را هم باید در نظر بگيريم:

۱- ما به عنوان نمونه و مثال دو ماه را مورد نظر قرار داديم، ولی نوسان و بالا-پائين رفتن شديد بهای جو را نيز که در يادداشتها به آن اشاره شد باید مدان نظر آوريم. نوسان بهای جو در طی سال بستگي دارد به زمان کاشت و برداشت محصول. گذشته از آن در خلال مدت‌های طولاني، نوسان بهای محصول متاثر از جنگها و يا درگيريهای داخلی هم هست. برداشت بد را نيز باید در نظر گرفت. در يادداشت‌های نجومي، نوسان قدرت خريد شکل را مشاهده می‌کنيم، که از ۷/۵ لیتر در آوريل ۳۰۹ قم (زمان جنگ بين سربازان سلوکوس و آنتيگونوس برای تصرف بابل، 17: Obv.^۱ A.D.No.-308) تا ۳۹۰ لیتر در اكتبر و نوامبر ۱۸۸ قم (پس از شکست خوردن آنتيوخوس از روميها در ماقنيزيا و صلح آپامه که بهای نقره را افزایش داد، B: Obv.^۲ A.D.No.-187) در نوسان بوده است. ارزش معمول يك شکل نقره حدود ۱۵۰ لیتر جو بوده است، بدین ترتیب ظاهراً بهای جو در دوران رحيم سوگران بوده است، ولی ماههای مورد بحث (فوريه و مارس) گران‌ترین ماهها برای محصول بوده‌اند، زира دقیقاً ماههای قبل از برداشت محصول به شمار می‌آمده‌اند. يادداشت‌های نجومي اطلاعات بيشتری در اختيار ما می‌گذارند. چنانکه در بالا اشاره شد،

بهای محصولات در ماههای مشابه در بابل چند سال قبل و چند سال بعد بسیار بالا و گران بوده است. این مسئله خود محاسبات سطح زندگی را بسیار دشوارتر می‌کند.

۲- این مسئله کاملاً امکان‌پذیر است که فرض کنیم افراد مورد بحث ما منابع درآمد دیگری هم داشته‌اند. ما این را می‌دانیم که ستاره‌شناسان چندین دهه پیش از تاریخ مورد بحث ما، یک مینا نقره برابر با ۶۰ شکل نقره در سال دریافت می‌داشته‌اند که می‌شود ماهی ۵ شکل ولی در همان موقع صاحب زمینهایی هم بوده‌اند (CT 49 144).^{۹۲} ما همچنین می‌دانیم که در سال ۱۸۷ قم چنگیرها صاحب زمین بودند، زمینهایی که شاه به آنها داده بود (BRM I 88).^{۹۳}

۳- باز هم می‌دانیم که در پاره‌ای از موارد، مردم منابع درآمدی گوناگونی داشته‌اند. برای مثال به مردوک شومالدین نانوا در این آرشیونگاه کنید. او یک نانوا بوده و احتمالاً از این راه می‌زیسته است. اما گذشته از نانوا بودن، کاهن هم بوده و گذشته از «دخول یافتنگان معبد» (bīti, (?) هم بوده است. از همه اینها گذشته، وی مسئول نگهداری خزانه نقدی اسپاباد بوده است.^{۹۴} مثال دیگر بل اباوصور است، کاهن kurgarrû که سمت سرپرستی خزانه‌داری معبد روز اول را اجاره کرده بود (متن ۲۴). خود رحیم سو احتمالاً محافظ و سرپرست خانه شورا هم بوده است، یعنی خانه‌ای که اعضاء šatammu و kiništu از اساقیلاگرد هم جمع شده و تصمیماتی اتخاذ می‌کرده‌اند.

در هر حال دستمزدها و بهای جو در مقایسه با جاهای دیگر و جهان یونانی مآب پائین و اندک بوده است. در این زمینه مطالعه‌ای تطبیقی مورد نیاز است. لازم است چند نکته‌ای را تذکر دهم:

در ناحیه دلوس بین سالهای ۲۸۲ تا ۱۷۴ قم، با دو دراخما که مساوی یک شکل بوده) می‌شد ۲۵ تا ۵۰ لیتر جو خریداری کند. متأسفانه میزان دستمزد در آن زمان نامعلوم است^{۹۵} ولی مسلمًا از یک شکل یعنی دو دراخما در ماه بیشتر بوده است.

۹۲. رک 2 Van der Spek 1985, 551-2؛ با این حال ببینید که بعداً چهار پسر سهم پدرشان را که یک مینا بوده، میان خود تقسیم کردند و به این ترتیب، به هر یک فقط ۱۵ شکل رسید: CT 49, 186؛ Van der Spek 1985, 552-3؛

۹۳. رک 5.5 Van der Spek 1995, 241-5؛ Van der Spek 1993 a: بابلیان تقسیم می‌شده در: Van der Spek 1993 a.

۹۴. Van der Spek 1985, 547-8؛ تفسیرهایی که بر متن ۴ نوشته شده است. صفحه ۹ از این منبع درباره ابهام در خصوص دستمزدهاست. Reger 1994, 306 (Table III.4).

در قرن سوم پیش از میلاد، بهای گندم در مصر حول و حوش ۱/۵ تا ۳ دراخما برای یک پیمانه (۴۰ لیتر؟) بوده است، ولی پس از سال ۲۰۰ قم، قیمتها فوق العاده افزایش یافته و دراخما به مس پرداخت می شد (بیش از ۲۲۰۰ در قرن اول میلادی). ولی در P.Tebt ۱۲۰:۴۴، مورخ ۹۷ یا ۶۴ قم یعنی تقریباً در همان دوران آرشیو رحیم سو، ۴ درهم نقره بهای یک پیمانه گندم ذکر شده است. بهای جو ۶۰ درصد بهای گندم بوده است. پائین ترین دستمزد یک اوپول (obol) در روز برای یک کارگر معمولی غیرماهر (ergates) بوده است یعنی ۵ درهم در ماه در قرن سوم، ولی دستمزدها هم به صورت فوق العاده ای افزایش یافته‌اند.^{۹۶}

در بابل در دوران قیمت‌های دلوس با یک شکل نقره می‌توانستند ۲۴ لیتر جو در زمستان ۲۵۷ یا ۲۵۶ قم تا پیش از ۳۹۰ لیتر در سال ۱۸۸ قم خریداری کنند، ولی اغلب بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ لیتر بوده است. همان‌طور که ملاحظه کردیم، در دوران آرشیو رحیم سو این رقم به کمتر از ۱۰۰ لیتر رسید، ولی دستمزدها غالباً کمتر از پائین ترین دستمزدهای مصر بوده است.

به نظر می‌رسد که صحیح است اگر قبول کنیم قدرت خرید نقره در بابل بیش از سایر مناطق دنیا یونانی‌ماه بوده است. احتمالاً در بابل نقره کمیاب بوده است. با وجود این در متون گوناگون به کارگیری سکه برنز یکبار B (Diary Sachs/ Hunger 1988 No.-273) به عنوان پیامد قابل ملاحظه کنار گذاردن نقره از بابل برای نخستین جنگ سوریه (UE:2) ذکر شده است. من گمان می‌کنم که در اقتصاد بابل در عصر اشکانی از جو به جای پول خرد استفاده می‌شد.

معبدها و آئینهای پرستش

آنچه از آرشیو به دست می‌آید نشان می‌دهد که معبد‌های متعددی همچنان فعال بوده‌اند، نه تنها معبد معروف مردوک در اساجیلا بلکه سه معبد دیگر ایزدبانو ایسین، گولا، معبد ایشتربابل (اتور کالاما)، بیت آکیتی یا «معبد روز اول» (خانه جشن سال نو)، معبد زیبابا و نینلیل، معبد مادانو. همه این معابد فعال بوده‌اند، نه در حال ویرانی بلکه مرتبأ تعمیر می‌شده‌اند.

. Maresch 1995, p.181ff. ۹۶. مارش تمامی اسناد را گردآورده است:

آثار و نشانه‌هایی در دست است که آشکار می‌کند آئینه‌ای پرستشی صورت می‌گرفته است. هزینه‌های زیادی برای قربانی گوسفند و ساغر ریزی صرف می‌شده است. به‌ویژه جشن *isinnu* در تاریخ ۲۱۸/۳/۲۵ (متن ۶) ذکر شده است، و بعد جشن سال نو (که در روز اول و نیز روز یازدهم نیسان = [آخرین روز جشن] گوسفند قربانی می‌کرده‌اند، متن ۲۲؛ شواهد غیر مستقیمی برای «سرودهای مذهبی عاشقانه»^{۹۷} در متون ۱۳ و ۱۸ وجود دارد. در بسیاری از متون اشاره شده که پولهایی برای امر مرمت مصرف می‌شده است.

تبرستان وضعیت سیاسی

آیا می‌توانیم با اطمینان اطلاعی از وضعیت سیاسی تاریخ اشکانیان در این دوره کوتاه به دست آوریم؟ آیا مامی توانیم چیزی از نتایج سیاست اشکانیان دریابیم؟ متون آرشیو رحیم سو همگی متعلق به عصر سلوکی و اشکانی است و شاه در آنها: «ارشک، شاه شاهان» ذکر شده است. این شاه شاهان کسی جز مهرداد دوم نمی‌تواند باشد. اندکی پیش از دوران مورد بحث ما، بابل گرفتار جنگ بود، جنگ بین آتیوخوس سیلیتس و فرهاد دوم، که سرانجام با پیروزی فرهاد پایان یافت و او هیمروس (Himerus) را به عنوان فرماندار در آنجا گماشت (۱۲۹ق.م.). گفته‌اند که این هیمروس با یونانیان بدرفتاری کرده بود: پوسیدونیوس (FGH no.87, fr. 13) او را «مستبد» بابل و سلوکیه می‌خواند، و دیودوروس 34.21 می‌نویسد: «او هیمروس (Euhemerus)، حاکم اشکانی، هیرکانی تبار بوده و در شقاوت از تمام ستمگرانی که ما شناخته‌ایم پیشی گرفته است، به طوری که تنیه و شکنجه‌ای وجود نداشته که او به کار نبرده باشد. با کوچکترین بهانه‌ای بسیاری از بابلیها را به همراه افراد خانواده‌شان اسیر می‌کرد و به سرزمین ماد می‌فرستاد تا به عنوان غنیمت فروخته شوند. وی میدان عمومی (آگورا) بابل و برخی از معابد را به آتش کشید و بهترین قسمت شهر را تخریب کرد». ^{۹۸} من حدس می‌زنم که شقاوت اشاره شده وی در درجه اول متوجه یونانیان بوده است، به علت وفاداری و حمایت پیشین آنان از حقانیت

97. Hibbert 1984; cf. Lambert 1975.

98. ظاهرآ هیمروس (Himerus) در یادداشت‌های نجومی مورخ مه/ژوئن ۱۳۰ق.م، 'Obv.' A.D.No.-129 A2' GAL *ku-mar šá* É LUGAL-ú-tú' ^{lu}، «رئیس کومر (kumar) خزانه‌دار» ذکر شده است، اما متن ۲۱' به عنوان آن دشوار است.

سلوکیان. اینکه اشاره شده است میدان عمومی (آگور) و بهترین قسمت شهر، احتمالاً منظور – از نظر یک وقایع‌نویس یونانی – محله یونانیان بوده است. ولی اگر هم چنین بوده باشد، باید دانست که در دوران رحیم‌سو، معابد بابل به صورت عادی و معمولی به کار خود ادامه می‌داده‌اند. آن مرمتی که در آرشیو به آن اشاره شده احتمالاً چیزی جز مرمت‌های معمول نبوده است.

اندکی پس از تاریخ این آرشیو، بابل گرفتار یک کشمکش و بحران داخلی گردید، شخصی به نام گوتارزس (Gotarzes) طغیان کرد و خود پارقیب شاه خواند (۹۰/۹۱ تا حدود ۸۰ قم). براساس سنگ‌نوشته‌های یونانی (OGIS 431⁹⁹) که در آنها گوتارزس را «ساتراپ ساتراپها» خوانده‌اند، دوبوواز¹⁰⁰ نتیجه گیری کرده است که گوتارزس «باید در آن هنگام [یعنی پیش از سال ۹۱ یا ۹۰] دست به کارهایی زده باشد که حاصلش سورش او علیه شاهش گردیده باشد». اگر چنین بود، باید در متن ۲۳ اشاره‌ای به این اقدام بعدی می‌شد که بنا بر آن، ۲ شکل نقره به عنوان جیره زنون نامی، سفیر (maršipri) حاکم این سرزمین (šakkanak mati) ماه دوازدهم سال ۲۱۸ و ماه اول سال ۲۱۹ پرداخت شده است. احتمالاً منظور از حاکم آن سرزمین ساتراپ بابل بوده که سفیر خود را برای شرکت در جشنواره سال نو اعزام داشته است. ولی لقب šakkanak mati اندکی عجیب است. معمولاً لقب «ساتراپ» در خاطرات و وقایع‌نامه‌ها به صورت GAL.UKKIN یا muma"ir نوشته می‌شد. Šakkanakku لقب نسبتاً کهن‌تری برای حاکم است که شاهان نواشوری آن را به صورت صفت نیز به کار می‌برند. آیا احتمالاً این لقب عالیقدر به «ساتراپ ساتراپها» گوتارزس اختصاص داشته است؟

نکته شایان ذکر دیگر آنکه در تاریخ ۱۸ ماه یازدهم سال ۲۱۸ برابر با ۱۰ فوریه سال ۹۳ قم، ۱/۲۵ شکل نقره برای یک گوسفند پیشکشی صرف شده است. «که آن را برای حاکم بابل آورده بودند ([2] 14:12) pahat E.KI [Text]. در این صورت، به قاعده با معادل بابلی stratēgos kai epistatēs tēs polēos [=فرمانده ارتش یا مقام دولتی شهر] رویرو هستیم.¹⁰⁰

از یادداشت‌های نجومی می‌توانیم اطلاعات بیشتری نیز کسب کنیم. به نظر می‌رسد که

99. Debevoise 1938, 44.

100. OGIS 254; cf Van der Spek 1987, 63-4.

مردم بابل در سالهای ۲۱۸ و ۲۱۹ سلوکی بسیار تحت فشار بوده‌اند. زنان باردار مجبور بودند که در جوار شهر سلوکیه کنار رود فرات (Zeugma=) دست به حفر کانال بزنند. نام افرادی را بر روی سندي از پوست می‌نگاشتند، و *šatammu* و *kiništu* که با بلند کارهای سخت و شورا آنها را با صدای بلند می‌خوانند، آنگاه این بابلیها مجبور بودند کارهای سخت و طاقت‌فرسایی انجام دهند (ماه پنجم سال ۲۱۸ برابر با ماه اوت سال ۹۴ ق.م، A.D.No.-93A). (Rev. 11-13; 22-27)

در یادداشت‌های نجومی، A.D.No.-90، احتمالاً شواهد و آثاری نیز از بحرانی سیاسی که باعث روی کار آمدن گوتارزس شد، پیدا می‌شود، در همان نخستین سالی در خاطرات که تاریخش به گوتارزس اشاره دارد. مردم شهرهای مجاور در ماه هفتم (A.D.-90 Obv.2¹⁴) به سوی بابل [گریختند]، و یک ماه بعد به شهرهای خود [بازمی‌گشتند]. اکنون دیگر نمی‌توانیم در این مورد بیش از این بحث کنیم.

چرا خط میخی؟

چرا چنین مجموعه متون ملال‌آوری را به خط میخی نگاشته‌اند؟ خط میخی خطی است دشوار و الواح گلی، به علت حجمشان، ظاهرًا برای امور اداری کاربردی نیست. این اسناد چیزی از متون ستی مقدس دربرندارند. تصوّر غالب آن است که زبان اکدی از قرنها پیش زبانی مرده بوده است.

چند پاسخی را که به نظرم می‌رسد، طرح می‌کنم. ۱- گل ماده‌ای است ارزان، پوست و پاپروس گران است (نظر وان دریل G. van Driel، لیدن)؛ ۲- اسناد گلی به آسانی تحریف نمی‌شوند. بسیار دشوار است که بتوان مطالب روی لوح گلی خشک را تغییر داد و شاید فقط تعداد اندکی از مردم هنوز زبان اکدی را می‌دانسته‌اند. ۳- آیا براستی زبان اکدی زبان مرده‌ای بوده است؟ در سال ۱۶۴ ق.م، این زبان آنقدر اهمیت داشت که «شاه یک کارشناس اکدی داشت». ^{۱۵} اگر زبان اکدی هنوز هم زبان گفتاری گروهی از اقلیت مردم

۱۴ A.D.-163C₂: Rev.¹⁶ mu-du LUGAL ak-ka-du-ú. ترجمه هانگر، «مشاوران شاه بابل»، از نظر من مناسب نیست. شاه حاکم آتیوخوس پنجم بود. ممکن است منظور از این عبارت لزوم حضور کارشناسی بوده است چون زبان اکدی در آن زمان زبانی مرده بود. شاید هم کارشناسی آگاه به «حکمت کلدانی» مورد نظر بود برای تفسیر نشانه‌هایی که به خصوص در آن زمان، نیازمند آنها بودند، چون جسد شاه آتیوخوس چهارم را دو ماه پیش از آن تاریخ به سلوکیه یا بابل آورده بودند (A.D.No.-163 C₂ 'Obv.17').

در شهرهایی مانند بابل و اوروک بوده، به خوبی می‌توان درک کرد که چرا خط میخی هنوز هم برای کسب و کار معمول به کار می‌رفت و کسی مانند یامبیلیکوس سوری (Syrian Lamblichus) در قرن دوم میلادی می‌توانست زبان اکدی را فرابگیرد.^{۱۰۲} آیا می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که «نوشته‌های روی پوست» همیشه به خط یونانی یا آرامی بوده است و هرگز اکدی در علامت تصویرشده میخی یا در حروف یونانی یا آرامی به کار نرفته است؟^{۱۰۳} اکدی در حروف یونانی و آرامی موجود است. من بر این باورم که تمام این مسائل تقریباً حالت نظری دارند، ولی پاره‌ای موقع بعثت است فرضیه‌ای نامحتمل را مطرح کنیم، که به هر حال مردود شمردن آن انقدرها هم آسان نیست.

پایان سخن

مقاله من در این کتاب را نباید نتیجه نهایی پژوهش علمی تلقی کرد. امیدوارم توانسته باشم مطالبی در مورد امکانات و محدودیتهای استفاده از مستنداتی که به خط میخی است، ارائه و اطلاعاتی نیز در زمینه زندگی در شهری بابلی در اوایل عصر اشکانی به دست دهم، زندگی ای که بیشتر بابلی بود تا اشکانی.^{۱۰۴}

. ۱۰۲. Millar 1993, 491-497 درباره بقای زبان بابلی؛ Geller 1997

. ۱۰۳. Geller 1997, رک.

. ۱۰۴. بدینویسه از آمیلی کورت برای تصحیح متن انگلیسی دست‌نوشته‌ام تشکر می‌کنم. مسئولیت غلطهای باقیمانده که به علت اضافات بعدی من است، بر عهده خود من است. از مارک گلر سپاسگزارم که نمونه پیش از چاپ مقاله‌اش را با عنوان "Last Wedge" برایم فرستاد.

کوته نوشت

AB	= Ashmolean Museum/Bodleian Library (siglum tablets; McEwan 1981b)
A.D.	= Astronomical Diary (edition Sachs/Hunger 1988, 89, 96)
AE	= Arsacid Era
CT 49	= Kennedy 1968
HAU	= Kohler/Ungnad 1911
SE	= Seleucid Era
BRM I	= <i>Babylonian Records in the Library of J. Pierpont Morgan I</i>

كتاب شناسى

- Bergamini, W. 1977, „Levels of Babylon reconsidered“, *Mesopotamia* 12, 111–152
Black, J./Sherwin-White, S.M. 1984, „A clay tablet with Greek letters in the Ashmolean Museum, and the ‘Graeco-Babylonica’ texts“, *Iraq* 46, 131–140
Chatfield, Ch. 1959, *Food Composition Tables, Minerals and Vitamins: For International Use*, Rome, FAO
Cocquerillat, D. 1968, *Palmeraies et Cultures de l'Eanna d'Uruk (559–520)*, Berlin
Debevoise, N.C. 1938, *A Political History of Parthia*, Chicago (reprint New York 1968)
Del Monte, G. 1996, „Ad BibMes 24 22“, *NABU* 1996, No. 3
Del Monte, G.F. 1997, *Testi dalla Babilonia Ellenistica. Volume I. Testi Cronografici*, Pisa/Roma
Doty, L.T. 1977, *Cuneiform Archives from Hellenistic Uruk*, Ann Arbor
Doty, L.T. 1978, „The Archive of the Nanâ-iddin-family from Uruk“, *JCS* 30, 65–90
Downey, S. 1988, *Mesopotamian Temple Architecture: Alexander through the Parthians*, Princeton N.J.
Driels, G. van 1987/8, „The edict of Belšazzar: an alternative interpretation“, *JEOL* 30, 61–4
Ellison, R. 1981, „Diet in Mesopotamia: the evidence of the barley ration texts (c. 3000–1400 B.C.)“, *Iraq* 43, 35–45
Foxhall, L./Forbes, H.A. 1982, „*Sitometreía*: The Role of Grain as a Staple Food in Classical Antiquity“, *Chiron* 12, 41–90
Gallant, Th.W. 1991, *Risk and Survival in Ancient Greece*, Cambridge
Garnsey, P. 1991, „Mass diet and nutrition in the city of Rome“, Giovannini, A. ed., *Nourrir la plèbe. Actes du colloque tenu à Genève les 28 et 29. IX. 1989 en hommage à Denis van Berchem*, Basel/Kassel, 67–99

- Gellier, M. 1983, „More Graeco-Babylonica“, *ZA* 73, 114–120
- Gellier, M. 1997, „The last wedge“, *ZA* 87, 43–95
- Gibson, M. 1992, „Patterns of occupation at Nippur“, Ellis, M. deJ., *Nippur at the Centennial. Papers read at the 35e Rencontre Assyriologique Internationale, Philadelphia 1988*, Philadelphia, 33–54
- Grayson, A.K. 1975, *Assyrian and Babylonian Chronicles*, Locust Valley, N.Y.
- Hallo, W.W. 1988, „The Nabonassar Era and other Epochs in Mesopotamian Chronology and Chronography“, Leichty, E./deJ. Ellis, M./Gerardi, P. eds., *A Scientific Humanist. Studies in memory of Abraham Sachs*, Philadelphia, 175–190
- Hibbert, Ph.M. 1984, „Liebeslyrik in der arsakidischen Zeit“, *Welt des Orients* 15, 93–95
- Hocquet, J.-C. 1992, „Mesurer, peser, compter le pain et le sel“, Hocquet, J.-C., *Anciens systèmes de poids et mesures en Occident*, Aldershot, ch. 6, 215–261
- Junkelmann, M. 1997, *Panis militaris. Die Ernährung der römischen Soldaten oder der Grundstoff der Macht*, Mainz
- Kennedy, D.A. 1968, *Late-Babylonian Economic Texts. Cuneiform Texts from Babylonian Tablets in the British Museum, Part XLI*, London (=CT 49)
- Kessler, K. 1984, „Eine arsakidenzeitliche Urkunde aus Warka“, *BaM* 15, 261–72
- Kessler, K. (in press), „Hellenistische Tempelverwaltungstexte. Eine Nachlese zu CT 49“, Marzahn, J./Neumann, H. eds., *Festschrift Joachim Oelsner*
- Kohler, J./Ungnad, A. 1911, *Hundert ausgewählte Rechtsurkunden aus der Spätzeit des babylonischen Schrifttums von Xerxes bis Mithridates II (485–93 v. Chr.)*, Leipzig (=HAU)
- Kuhrt, A./Sherwin-White, S. eds. 1987, *Hellenism in the East. The interaction of Greek and non-Greek civilizations from Syria to Central Asia after Alexander*, London
- Kuhrt, A. 1987, „Berossus' Babyloniaka and Seleucid Rule in Babylonia“, Kuhrt/Sherwin-White 1987, 32–56
- Lambert, W.G. 1975, „The Problem of the Love Lyrics“, Goedicke, H./Roberts, J.J.M. eds., *Unity and Diversity. Essays in the History, Literature, and Religion of the Ancient Near East*, Baltimore/London, 98–135
- Lipiński, E. 1979, „Les temples néo-assyriens et les origines du monnayage“, idem ed., *State and Temple Economy in the Ancient Near East*, Vol. II, Leuven, 565–588
- Lirb, H.J. 1993, „Partners in Agriculture. The Pooling of resources in rural *societates* in Roman Italy“, Sancisi-Weerdenburg, H. e.a. eds., *De Agricultura. In Memoriam Pieter Willem de Neeve*, Amsterdam, 263–295
- Maresch, K. 1995, *Bronze und Silber. Papyrologische Beiträge zur Geschichte des Währung im ptolemäischen und römischen Ägypten bis zum 2. Jahrhundert n. Chr.* Papyrologica Coloniensis 25, Köln
- Mayer, W.R. 1985, „Zur Unterteilung des Sekels im spätzeitlichen Babylonien“, *Orientalia NS* 54, 203–215
- McEwan, G.J.P. 1981a, *Priest and Temple in Hellenistic Babylonia*, Wiesbaden
- McEwan, G.J.P. 1981b, „Arsacid Temple Records“, *Iraq* 43, 131–143
- Millar, F. 1993, *The Roman Near East 31 BC – AD 337*, Cambridge, Mass.
- Oelsner, J. 1964, „Ein Beitrag zu keilschriftlichen Königstitulaturen in hellenistischer Zeit“, *ZA* 56, 262–274
- Oelsner J. 1969, „Review of CT 49“, *ZA*, 61, 159–170
- Oelsner, J. 1971/2, „Zur Bedeutung der 'Graeco-Babylonica' für die Überlieferung des Sumerischen und Akkadischen“, *MIO* 17, 356–364
- Oelsner, J. 1975, „Randbemerkungen zur arsakidischen Geschichte anhand von babylonischen Keilschrifttexten“, *AOF* 3, 25–45
- Oelsner, J. 1986, *Materialien zur babylonischen Gesellschaft und Kultur*, Budapest
- Oppenheim, A.L. 1973, „A new subdivision of the shekel in the Arsacid period“, *Orientalia NS* 42, 324–7
- Passmore, R./Rao, M.N./Nicol, B.M. 1974, *Handbook on Human Nutritional Requirements. FAO Nutritional Studies*, Rome
- Pellett, P.L./Shadarevian, S. 1970, *Food Composition – Tables for use in the Middle East*, Beirut

- Pinches, Th. 1890, „A Babylonian Tablet dated in the reign of Aspasia“, *BOR* 4, 131–135
- Pinches, Th. 1908², *The Old Testament in the light of the historical records and legends of Assyria and Babylonia*, London
- Powell, M.A. 1984, „Late Babylonian surface mensuration. A contribution to the history of Babylonian agriculture and arithmetic“, *AfO* 31, 32–66
- Poyck, A.P.G. 1962, *Farm Studies in Iraq. An agro-economic study of the agriculture in the Hilla-Diwaniya area in Iraq*, Wageningen
- Rathbone, D.W. 1983, „The weight and measurement of Egyptian grains“, *ZPE* 53, 265–275
- Reger, G. 1994, *Regionalism and Change in the Economy of Independent Delos*, Berkeley
- Renger, J. 1995, „Subsistenzproduktion und redistributive Palastwirtschaft: Wo bleibt die Nische für das Geld? Grenzen und Möglichkeiten für die Verwendung von Geld im alten Mesopotamien“, Schelkle W./Nitsch, M. eds., *Rätsel Geld. Annäherungen aus ökonomischer, soziologischer und historischer Sicht*, Marburg, 271–324
- Sachs, A.J./Hunger H. 1988, 1989, 1996, *Astronomical Diaries and Related Texts from Babylonia*. Vol. I. *Diaries from 652 B.C. to 262 B.C.* (1988); Vol. II. *Diaries from 261 B.C. to 165 B.C.* (1989); Vol. III. *Diaries from 164 B.C. to 61 B.C.* (1996), Wien
- Sarkisian, G.Kh. 1969, „City Land in Seleucid Babylonia“, Diakonoff, I.M. ed., *Ancient Mesopotamia. Socio-economic history*, Moscow, 312–331
- Schilejko, W.C. 1928, „Ein babylonischer Weihtext in griechischer Schrift“, *AfO* 5, 11
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt
- Sherwin-White, S. 1987, „Seleucid Babylonia: a case study for the installation and development of Greek rule“, Kuhr/Sherwin-White 1987, 1–31
- Sherwin-White, S./Kuhr, A. 1993, *From Samarkhand to Sardis. A new approach to the Seleucid empire*, London
- Soilberger, E. 1962, „Greco-babylonica“, *Iraq* 24, 63–72
- Spek, R.J. van der 1981, „Review of H. Kreissig, *Wirtschaft und Gesellschaft im Seleukidenreich*, Berlin 1978“, *Bibliotheca Orientalis* 38, 212–219
- Spek, R.J. van der 1985, „The Babylonian Temple during the Macedonian and Parthian Domination“, *BiOr* 42, 541–562
- Spek, R.J. van der 1986, *Grondbezit in het Seleucidische Rijk*, Amsterdam
- Spek, R.J. van der 1987, „The Babylonian City“, Kuhr/Sherwin-White 1987, 57–74
- Spek, R.J. van der 1990, „Review of Oelsner 1986“, *BSOA* 53, 326–7
- Spek, R.J. van der 1992, „Nippur, Sippar, and Larsa in the Hellenistic Period“, deJong Ellis, M. ed., *Nippur at the Centennial. Papers read at the 35e Rencontre Assyriologique Internationale, Philadelphia 1988*, Philadelphia 1992, 235–260
- Spek, R.J. van der 1993a, „New Evidence on Seleucid Land Policy“, Sancisi-Weerdenburg, H. e.a. eds., *De Agricultura. In Memoriam Pieter Willem de Neeve*, Amsterdam, 61–77
- Spek, R.J. van der 1993b, „The astronomical Diaries as a Source for Achaemenid and Seleucid History“, *BiOr* 50, 91–101
- Spek, R.J. van der 1994, „... en hun machthebbers worden weldoeners genoemd“. *Religieuze en economische politiek in het Seleucidische Rijk*, Amsterdam
- Spek, R.J. van der 1995, „Land Ownership in Babylonian Cuneiform Documents“, Geller, M.J./Maehler, H. eds., *Legal Documents of the Hellenistic World*, London, 173–245
- Stolper, M.W. 1993, *Late Achaemenid, Early Macedonian and Early Seleucid Records of Deposit and related Texts*. Supplemento n. 77 agli ANNALI – vol. 53 (1993), fasc. 4. Napoli
- Straßmaier, J.N. 1888, „Arsaciden-Inchriften“, *ZA* 3, 129–158
- Straßmaier, J.N./Epping, J. 1890/1891, „Neue babylonische Planeten-Tafeln I–III“, *ZA* 5, 340–366; 6, 89–102; 217–244
- Wersch, H.J. van 1972, „The Agricultural Economy“, McDonald, W.A./Rapp, G.R. eds., *The Minnesota Messenia Expedition: Reconstructing a Bronze Age Regional Environment*, Minneapolis, 177–187
- Will, Ed. 1982, *Histoire politique du monde hellénistique (323–30 av. J.-C.)*. Tome II: *Des événements d'Antiochos III et de Philippe V à la fin des Lagides*. Deuxième édition revue et augmentée, Lyon

پارتیان و تاریخ پارت در اثر پومپیوس تروگوس - یوستینوس

برنارد فان ویکوورت کرملین (أسنابر وک)^۱
ترجمه هوشنگ صادقی

روایت: تروگوس - یوستینوس

گزیده‌ای که یوستینوس^(۲)، مؤلف اهل رم^۳، از کتاب تاریخ پومپیوس تروگوس^(۴) فراهم آورده، از او اخر دوران باستان تا سده ۱۹ جزو پرخواننده‌ترین آثار کلاسیک بوده و بر تصویر عصر جدید نسبت به تاریخ خاورزمیں و پارتیان اثر عمیقی گذاشته است. اظهارات یوستینوس تازه با بررسی‌های عمیق فقهاللغوی گوتشمید^(۵) و رولز^(۶) مورد تحلیل انقادی قرار گرفت که هم‌زمان می‌بایست شواهد پومپیوس تروگوس را تضمین کند و بازسازی کتاب اصلی را ممکن سازد. اما تعداد قطعات^(۷) به دست آمده توسط گوتشمید دیگر نتوانست با شواهد و فقره‌های^(۸) بعداً ارائه شده زیل^(۹) افزایش یابد و سرانجام از برآوردهای گوتشمید فراتر نرفت. از این حیث همه کوشش‌های بازسازی همچنان محدود به متن نمونه یوستینوس باقی مانده‌اند^(۱۰). البته از موجودی پاره‌ای از بررسی‌های جدید می‌توان برای تصحیح متن چاپ یوستینوس استفاده کرد^(۱۱).

یوستینوس که مدت عمرش می‌تواند در حدود او اخر سده ۲ میلادی سالیابی شود، بنا بر حدسیات سیمز^(۱۲) باید در زمان پیدایی تاریخ آوگوستوس^(۱۳) زندگی کرده باشد، در

1. Bernard van Wickevoort Crommelin (Osnabrück)
3. O. Seel, Praef. 4. Pompeius Trogus
6. O. Seel

2. Iustinus
5. F. Rühs
7. Symes
8. Historia Augusta

«گلچین» اش خود را به اخذ بخش‌های بزرگ محدود کرده، حال آنکه باقی را کوتاه یا تلخیص کرده است^(۹). او از نظر سبک چنان‌که پیدا است تنگاتنگ از شیوه گفتار متن اصلی پیروی می‌کند. گزیده از متن اصلی در اصل شامل ۴۴ کتاب، حدوداً تنها یک‌ششم تا یک‌دهم متن را محفوظ نگهداشته است. این امر می‌تواند به کمک اطلاعات پرولوگ^(۱۰)ها که مستقل از یوستینوس^(۱۱) بازمانده^(۱۲)، اثبات شود. مقایسه‌ای با پرولوگ‌ها^(۱۳) دیدی کلی در مورد مهم‌ترین موضوعاتی که تک‌تک کتاب‌ها بدان‌ها پرداخته بودند، و به این ترتیب درباره طرح و گاهنگاری تاریخ پومپیوس به دست می‌دهند. در مقایسه دیگری با کتاب تاریخ لیویوس^(۱۴) می‌توان برای نمونه اصلی – در صورت فرضی دال بر حجم میانگینی از ۵۰ صفحه^(۱۵) برای هر طومار کتاب – بنا را بر ۲۲۰۰ صفحه گذاشت^(۱۶). به این ترتیب، باید حدود ۱۰۰ صفحه در کتاب‌های ۴۱ و ۴۲ شامل تاریخ پارت بوده باشد که بخش‌هایی از کتاب‌های قبلی تاریخ سلوکیان را نیز می‌توان جزو آنها بهشمار آورد. از افزایه^(۱۷) اصلی تاریخ پارت در گزیده یوستینوس تنها نزدیک به ۱۲ صفحه محفوظ مانده است که هر تک بخش را به طول متفاوتی، اما اغلب به‌طور بسیار جزئی و ناقص بازگو می‌کند. در نتیجه متن بازمانده تقریباً با یک‌دهم توصیف اصلی پارتیان مطابقت می‌کند. مقایسه‌ای با بخش‌های مذکور در پرولوگ تنها امکان پنداشتی را می‌دهد که چه موضوع‌ها و اطلاعاتی از دست رفته‌اند. همزمان ارجاع‌های متعددی به پارتیان در فصل‌های دیگر تاریخ پومپیوس وجود داشت.

زمینه زندگینامه‌ای پومپیوس تروگوس و سال یابی تواریخش

از سرگذشت پومپیوس تروگوس و اصل و تبارش تنها مطلب اندکی که یوستینوس خبرهایی معمولی را در حاشیه^(۱۸) پایانی کتاب ۴۳ درباره مؤلف به اطلاع ماند. معلوم است: تروگوس در پایان این کتاب شرح می‌دهد که اصل و نسب نیاکانش به وُکونتی^(۱۹) ها می‌رسید^(۲۰). بنابراین، نیاکان پومپیوس تروگوس خود را از وُکنتی، یک قبیله

9. Prolog

10. liber historiarum Philippicarum et totius mundi origines et terr(a)e situ(s)

11. Livius

12. Teubner

13. Exkurs

14. subscriptio

15. Vocontii

16. Iustin 43,5,11f.

نیمه تبار سلتی در پهنه میان ایزیر^{۱۷}، دورانس^{۱۸} و رُن^{۱۹}، می دانستند که در طول سده اول ق.م حقوق پایگان هم پیمان شارمندی^{۲۰} دریافت کرد^(۱۴). تروگوس که نام سلتی وی^(۱۵) نشان دهنده تیره^(۱۶) است، آشکارا بر تبار خود و به پیشرفت خاندانش در خدمت روم می بالید^(۱۷). پدر وی ظاهرآ وظیفه «منشی شخصی» سزار را بر عهده داشت و شاید سلف هیرتیوس^{۲۳} بوده است (همچنین پدر وی تحت فرماندهی گایوس سزار، خدمت نظام انجام داده است^(۱۸)). در مورد خود شخص مؤلف چیزی معلوم نیست، اما او باید چنان که ساخت اثر و زمینه ادبی امکان گمانی را به دست می دهد، باید دارای آموزش پایه‌ای سخنوری بوده باشد. او ظاهرآ – همانند بستیاری از گال‌ها^(۱۹) – حداکثر در ایام سزار به رم آمده و – همچون بخش اعظم شاعران و تاریخ‌نگاران رومی – جزو پایگان اسواری بوده باشد^(۱۹). او را باید بنا بر خودانگاره^(۲۰) اش، زبان و افق ذهنی اش پیشتر رومی دانست که به دشواری «شعور گالی» وی آشکار می شود^(۲۰).

تواریخ در دو دهه آخر سده اول ق.م با تاریخ خاورزمین و استرداد درفش‌های رومی به غنیمت گرفته شده لژیون‌های مغلوب کراسوس و آنتونیوس^{۲۱} توسط پارتیان خاتمه می‌یافتد. که با تأکید عَمَلِی تقسیم کره خاکی^{۲۷} میان روم و امپراتوری پارت که به موجب تقسیم زمین، فرمانروایی خاورزمین، اینک در حاکمیت آنهاست^(۲۸)، مطابقت می‌کند. دیدگاه به کرات بیان شده‌ای که تروگوس، تواریخش را از این زمان فراتر برده است، نمی‌تواند اثبات شود. البته ذکر به «گروگان دادن» پسران و نوه‌های فرhad چهارم می‌تواند تلویحًا و اگذاری آنها به تیتیوس، فرستاده قیصر^{۲۹} در سوریه (۱۲/۱۳ یا ۱۰ ق.م) اشاره کند (اما پسران و نوه‌های فرhad هم به نوابه دست آوگوستوس سپرده شدند). و به این ترتیب، آوگوستوس بیشتر به خاطر بزرگی نامش تا هر سردار جنگی دیگری (مطعم نظر: آنتونیوس) که با سلاح می‌توانست کامیاب شود، موفق بود^(۳۰)^(۲۱). همخوانی زمانی با پایان تاریخ باختزمین را می‌توان در خاتمه جنگ^(۲۲) کانتابری- آستوری^(۳۱) به وسیله

17. Isère

18. Durance

19. Rhone

20. *civitas foederata*

21. Clan

22. Iustin. 43,5,11f.

23. Hirtius

24. Iustin. 43,5,12.

25. *Selbsverständnis*

26. Iustn. 42,5,11.

27. *orbis terrarum*

28. Iustin. 41,1,1.

29. Legaten des Princeps M. Titius

30. Iustin. 42,5,12.

31. Kantabrisch-asturisch

آوگوستوس^{۳۲} در سال ۱۹ ق.م، چنانچه این خبر بازتابی از بیانیه رسمی نیمة دوم دهه آخر آن سده نباشد، تشخیص داد. عبارت اختتامیه یوستینوس در مورد تمدن فراهم آورده شده برای اسپانیایی‌ها می‌تواند به نهاد ایالتی از نظر زمانی پسین‌تر سال ۱۳ ق.م ربط داده شود. با این همه پرولوگ‌ها کمک بیشتری درباره مسائل سال‌یابی نمی‌کنند. آنها در کل به خاتمه تواریخ در دوره‌ای میان ۳۰ و ۲۰ ق.م^{۳۳} اشاره می‌کنند و نباید بیش از سال‌های پس از ۱۰ ق.م رسیده باشند^(۲۳). در آنها هیچ‌گونه اشاره‌ای به رویدادهای متأخر در زمان‌انه در سرزمین گال و ژرمن یافت نمی‌شود. از این رو، به دشواری می‌توان از زیل^{۳۴} که می‌خواست زمان تألیف اثر را با اشاره به مقایسه مشکوک عنایین تشریفاتی اشکانیان با سزارها در عهد تیبریانوس^{۳۵} تاریخ‌گذاری کند، پیروی کرد^(۲۴): چونان رومیان^{۳۶} که از آن خود را سizar و آوگوستوس^{۳۷} می‌نامیدند^(۲۵).

طرح تاریخ فیلیپ و تاریخ پارتیان

تاریخ پومپیوس تروگوس از نظر شیوه تاریخ‌نگاشتی بیشتر جزو تاریخ‌نویسی یونانی به شمار می‌رودند تارومی، همچنان که به موجب طرح می‌اندازه هنری و سنجیده‌ای تلویحاً به الگوی هرودوت اشاره می‌کند که هیرن^{۳۸} از پیشتر آن را تشخیص داده بود^(۲۶). در متن اصلی به تبع از اصل *κατά γένος κατά γένος*^{۳۹} جغرافیایی^{۴۰} – البته تا حدی تغییر یافته –، گشت و گذار بسط یافته در زمان و مکانی در کره خاکی، آن هم به تأسی از الگوی هرکول وجود دارد که تروگوس اعمال وی را از نظر ادبی تقلید می‌کرد^{۴۱}. اشاراتی در داخل خود اثر، برای نمونه مقدمه‌ای در باره پرداخت نهایی تاریخ باختزمن با آن تطبیق می‌کند: پس از یک سیر طولانی در میان بیگانگان (یعنی: تروگوس) به میهن می‌پردازد^{۴۲}. موضوع به طور چشمگیری بر سرِ افق ذهنی سنت جغرافیایی تاریخ‌نگاری هلنیستی است که نه تنها امپراتوری اشکانی، بلکه باکتریا و هند را نیز در بر می‌گرفت. تروگوس آشکارا خود اقدام به پژوهش نکرده، بلکه بیشتر مطالب قابل دسترس را برگرفته است، تا آنها را برطبق

32. Iustin. 44,5,8.

33. Prol. 40,15f.

34. Seel

35. Tiberianus

36. Iustin. 41,5,5 u. 7.

37. Iustin. 41,5,8.

38. Heeren

39. periegetisch

40. O. Seel, Praef. 2.

41. Iustin. 43,1,1.

برداشت‌های ایده اساسی اش در «پرداختی ثانوی... در دیدگاه جهان‌گستری^(۲۷)» تنظیم کنند. این امر یکسره در مورد بخش‌هایی که امکان تنظیم مقایسه‌ای را با مؤلفان دیگر می‌دهد، درست از کار درمی‌آید.

از تسلسل امپراتوری‌ها، یعنی فراز و فرود فرمانروایان بزرگ اقوام حاکم بر کره خاکی و پادشاهی‌های آنها، آغاز شده با امپراتوری‌های بزرگ مشرق زمین تا رومیان و پارتیان به عنوان راهنمای طرح استفاده می‌شود. این امر با الگوی کلاسیک نظریه (ناشی از محدوده یونانی - هلنیستی) انتقال امپراتوری^(۲۸)ها مطابقت داشت و در اثر تروگوس چنان‌که پیداست از طریق بازنمایی تطبیقی بینان‌گذاران امپراتوری‌ها بر آن تأکید می‌شود (در مورد ارشک^(۲۹) و نیز درباره نقطه نظرات جانشینان اسکندر^(۴۰)). گذشته از این، این الگو با برداشت‌های فلسفه تاریخی، به ویژه با طرح اصلی موجود در تفکر یونانی و متبع از مشاهده طبیعت شوندوگذار انسانی به هم پیوند داده شده است. این آموزه با برداشت یونانی - رومی به هم پیوند می‌خورد که بر حسب آن، اسلام به لحاظ (اخلاقی) بهتری در برابر اسلام اسلاف منحص خویش حق فرمانروایی دارند، و بیانش را - در سطح جهان‌گستری - در آموزه تسلسل فرمانروایان بزرگ و امپراتوری‌های جهانی می‌یابد. این درون‌مايه‌ها با تفکر رشد فرهنگ عمومی در میان اقوام متعدد به هم می‌پیوندد که نظر به نمودهای تباہی زدگی البته همیشه ضد و نقیض باقی می‌ماند. در یک چنین چارچوب تعیین شده‌ای حدود ۶۴ افرایه در مورد نزدیک به همه اقوام کره خاکی گنجانده شده بودند که - بسته به جریان رویدادها - تاریخ هریک از اقوام ذکر شده را ارائه می‌دادند^(۳۰). این نمای رده‌بندی که از ترکیب تأسیس حکومت و مدل منحص استنتاج شده، هم‌زمان مبتنی بر گاهنگاری یکپارچه‌ای است که مطالب را با رعایت ذکر تاریخ‌های رایج (سال‌های دوران‌ها) و هم‌زمانی‌ها هماهنگ کرده و از لحاظ زمانی در تک‌تک کتاب‌ها پخش می‌کرد.

از تاریخ پارتیان در داخل طرح کلی به منظور پایانی برای تاریخ خاورزمین (کتاب‌های ۴۱ و ۴۲) استفاده می‌شود. همچنین دو کتاب تاریخ باخترزمین، شامل تاریخ روم، ماسالیا^(۴۵) و اسپانیا^(۴۶) (کتاب‌های ۴۳ و ۴۴) با آن مطابقت دارند. روند وقایع تاریخی که

42. *translatio imperii*

43. Iustin. 41,5,vgl. Iustin. 44,4,12 u. 2,3,1ff.

44. Iustin. 11,15,1 u. 41,5,2ff.

45. Massalia

46. Hispanien

تروگوس آن‌ها را در مقایسه با اوخر تاریخ حکومت‌های مقدونی تاریخ فیلیپوس ماگنوس^{۴۷} از این رو عنوان تاریخ فیلیپ^{۴۸} – با پیکار آکتیوم^{۴۹} در کتاب چهلم به پایان رسانده، در این مورد به بررسی اختتمامیه کره خاکی با دید جهان‌گستری می‌انجامد که پارتیان را دربر می‌گیرد. انتخاب عنوان در این مورد از الگوهای شناخته شده، برای نمونه مقایسه با سایر کوشش‌های توجیهی می‌توان بر این دیدگاه ارجحیت قائل شد^(۳۱)^{۵۰} و گذشته از این به موضع^(۳۲) مستقل از سنت رومی - میهن‌پرستانه قیصران اشاره کرد که به تاریخ‌نویسی دارای گرایش اخلاقی دوره جمهوری چنان‌که مقایسه‌ای با سالوستیوس نشان می‌دهد^(۳۴)، نزدیک است.

از این لحظه تاریخ جهان‌گستر برای پومپیوس تروگوس به مناطق در حاشیه مانده خاور و باخته تاریخ فیلیپ (یعنی یونانی - مقدونی) بسط می‌یابد و هم‌زمان رابطه‌ای را با امپراتوری‌های شرق باستان و نیز اقوام ابتدایی - باقی مانده در خارج این رویدادها - برقرار می‌کند به خصوص اسکیت‌ها که پارتیان جانشین آنها محسوب می‌شوند، و سرآغاز بخش اصلی پارت مجدداً بدان تأکید می‌کند^(۳۵): که پارتیان تبعیدی اسکیت‌ها بودند^(۳۶). پارتیان در دوران مادان و پارسیان در زمرة گمنام‌ترین ملل خاور^(۳۷) و طعمه آنها و بعداً زیردست مقدونیان بودند، تا اینکه سرانجام جانشین آنها در فرمانروایی بر خاورزمین شدند^(۳۸). هم‌زمان ارتباطی تاریخی با آمازون‌ها و باکتریایی‌ها برقرار می‌شود^{۵۴} و به جداسری هم‌زمان پارتیان و باکتریایی‌ها از امپراتوری سلوکیان تأکید می‌شود^(۵۵): این هم‌زمانی دوباره مورد مشابه (البته ناموفق) دیگری را با خیزش روم در حین جنگ‌های نخست پونی و در عین حال رابطه‌ای با طرح کلی برقرار می‌کند که کتاب را - برابر با تقسیم جهان در میان دو امپراتوری باقی‌مانده رومیان و پارتیان - در چهار کتاب (برای هریک دو کتاب) به پایان می‌برد.

47. *Philippos magnus*48. *Historiae Philippicae* (Prol. 8, vgl. Prol. 7,3)49. *Aktium*50. *Theopomp*

51. Iustin. 2,1,3; 3,6 u. 41,1,1, vgl. Strabon. 11,9,2 (= p. 515).

52. Iustin. 41,1,4 u. 11,15,1. 53. Iustin. 41,1,5f., vgl. 12,4,12 u. 36,1,3.

54. Iustin. 2,1,3 u. 3,6; vgl. 41,1,8; 4,5.

55. Iustin. 41,4,3.

خیزش اشکانیان به منزله بخشی از تاریخ امپراتوری سلوکیان

توصیف تاریخ پارتیان در کتاب‌های چهل‌ویکم و چهل‌ودوم احیاناً به افزایه قبلاً ارائه شده از کتاب‌های تاریخ دیادوخ‌ها و اپیگون‌ها درباره خیزش آنها اضافه می‌شد. بازنمایی در بدوان امر متأثر از دیدگاه تاریخ سلوکیان دیگر کاملاً از دید پارتیان ادامه می‌یافتد. بر طبق یادداشتی از تاریخ اسکندر، شاهان آنها خود را از شهربان آندراغوراس^{۵۶} منصوبی اسکندر بر آنان، خبر از هر لحظه مشکوکی، می‌دانستند^(۵۷). چنانچه این شخص تاریخی باشد، باید استسانور اهل سولوی^{۵۸} (حدود ۲۴۸ ق.م)^(۵۹) شهربان نه چندان شناخته شده مقدونی^(۶۰) با نام فیلیپوس^{۶۱} ظاهراً در هنگام تقسیم امپراتوری جایگزین او شده باشند. کتاب سیزدهم همچنان از اباقای شهربان‌های سابق مقدونی فراسوی باکتریا و مناطق هند در سمت خود^{۶۲} گزارش می‌کند. گذشته از این، درگیری سلوکیان با پارتیان باید در کتاب‌های ۱۵، ۳۰ و ۳۵ آنچنان که از پرولوگ‌ها می‌توان حدس زد، وارد شده باشند: کتاب پانزدهم در ابتدا تاریخ سلوکوس اول و چاندراغوبتا^{۶۳} را ارائه می‌داد^{۶۴}. از جداسری پارتیان^{۶۵} در پرولوگ‌های راجع به تاریخ سلوکیان یادی نمی‌شود^(۶۵) و احیاناً امکان دارد به کوتاهی ذکر شده و تازه بعداً در کتاب چهل‌ویکم به تفصیل بدان پرداخته بوده است. این مسئله ظاهراً به رخنه پرنی^(۶۶) (۶۵)‌ها به ساتراپی سلوکی پارت و تأسیس قلمروی فرماتروایی مختص خود در منطقه پیرامون شهر نسا^(۶۷) نیز مربوط می‌شود و ظاهراً شامل قسمتی از پیش تاریخی که برای افزایی‌ها محفوظ نگهداشته شده بود، و نیز جداسری آندراغوراس، شهرب سلوکی می‌شد^(۶۸) که بعداً (حدود ۲۳۸ ق.م) در رویارویی با ارشک از پای درآمد^{۶۹}.

لشکرکشی آنتیوخوس سوم، بخشی از کتاب سی ام^{۷۰} را تشکیل می‌داد^(۶۵): سپس گذاری به دستاوردهای آنتیوخوس، پس از آنکه به پادشاهی رسیده بود، پیمان‌شکنان،

56. Praefekt Andragoras

57. Iustin. 12,4,12; vgl. Q. Curt. 8,3,17 u. Arr. 3,28,2 u. 5,20,7: *Phrataphernes*

58. Stasanor von Soloi

59. Iustin. 41,4,1.

60. Iustin. 13,4,23. *Philippus*

61. Iustin. 13,4,19ff.

62. Sandrokottos

63. Prol. 15,9f.

64. Iustin. 41,4,3.

65. Iustin. 41,5,7f.

66. Iustin. 41,4,7.

67. Prol. 30,1f.

یعنی مولون^{۶۸} را در ماد، آخایوس را در آسیا [ای صغیر] که او را در سارد شهربندان کرد بود، مجازات کرد؛ بعداً پس از آنکه کل آسیای علیا را تا سرزمین باکتریا آرام کرده بود، اقدام به جنگ بارومیان کرد^{۶۹} و به خوبی پاتیان رانیز دربر می‌گرفت که بعداً به مناسبت سرگذشت ارشک دوم مجدداً آن را در کتاب چهل و یکم^{۷۰} ادامه داده است.

نظر اجمالی دیگر بازنمانده‌ای در کتاب سی و پنج، ارشک پارتی را دنبال می‌کرد (در ضمن، او [تروگوس]، به نازارمی‌های پدیدآمده در آسیای علیا... از سوی ارشک پارتی^{۷۱} می‌پردازد)، که به لحاظ زمانی می‌تواند تنها به لشکرکشی میترادات اول (حدود ۱۷۱-۱۳۸/۹ ق.م.) ربط داده شود^{۴۶}، زیرا کتاب با بیرون راندن دمتریوس دوم توسط تریفون^{۷۲} در ۱۴۲ ق.م. پایان می‌یافتد^{۴۷}. کتاب سی و ششم لشکرکشی‌های دمتریوس دوم را علیه میترادات اول تا زمان اسارتیش ادامه می‌داد^{۴۸}.

کتاب‌های سی و هشت و سی و نه از لحاظ زمانی با تلاش‌های بی‌ثمر دمتریوس دوم و آنتیخوس هفتم تا ساتراپی‌های از دست رفته‌شان را در شرق بازیس گیرند، خاتمه می‌یافتند. شاید آنها هم‌زمان برای تروگوس برهه زمانی را علامت‌گذاری می‌کنند که اشکانیان پیروزمندانه به میان‌رودان و سوریه حمله کردند^{۷۵} (بسته به اینکه شرایط یا فرصت یا بخت جنگ امکان داشت پیش آید)^{۴۸}. [که در آنها] به اسارت دمتریوس دوم به دست اشکانیان^{۷۶} و جنگ آنتیخوس هفتم، ملقب به سیدتس، با اشکانیان پرداخته شده بود که هنوز در فصل‌های نه و ده کتاب سی و هشت گزیده یوستینوس مشهود هستند. علاوه بر این، در کتاب سی و نه پیامدهای سیاست داخلی امپراتوری سلوکیان مطرح شده بود^{۷۷}. به علاوه، اشاره‌ای تلویحی به لشکرکشی سیدتس را خبر راجع به کارگیری اسیران جنگی یونانی توسط پارتیان بر ضد مزدوران شورشی «اسکیتی» در کتاب چهل و دوم به دست می‌دهد^{۷۸}.

شناسایی آرتیوس^{۷۹} نامبرده در پرولوگ کتاب سی و پنج که به مناسبت نازارمی‌هایی در

68. Molon

69. Prol. 30,8ff.

70. Iustin. 41,5,7.

71. Prol. 35,11f.

72. Tryphon

73. Prol. 35,8ff.

74. Prol. 36,2f. u. 36,2ff., vgl. 41,6,6ff.

75. Iustin. 38,9,10

76. Prol. 38,7ff.

77. Prol. 39,1ff.; vgl. 39,1,1-2.

78. Iustin. 42,1,2 u. 4f.

79. Araetheus (= 'Αρεταῖος?)

«آسیای علیا»^{۸۰} مطرح شده^(۴۹) ظاهراً در مورد مناطق «ساترپی علیا»: ناآرامی‌هایی که توسط آرتوس و ارشک پارتی در آسیای علیا به وجود آمدند^(۵۰)، مسئله استثنایی باقی می‌ماند. اشاره مشابهی در خلاصه مختصر گزیده وجود ندارد. افزایه قابل تشخیصی در اینجا به جنگ دمتریوس دوم با تریفون، استراتئر دیودوتوس و بیرون راندن همو از سوریه، در سال‌های حدود ۱۴۵ ق.م. ختم می‌شد. حدس پیش از این ابراز شده دال بر اینکه در مورد آرتوس موضوع باید بر سر پادشاه نبطی آرتاس^{۸۲} بوده باشد، نمی‌تواند از این رابطه موضوعی و زمانی به دست آید^(۵۱). از ارشک نامبرده در اینجا پیش از این در فصل آغازین کتاب سی و ششم سخن گفته شده بود. از این رو می‌توان فرض نهاد که در مورد ارشک پارتی قضیه باید بر سر همان فرمانروای افزایه کتاب سی و پنجم بوده باشد^{۸۳}. همچنین یادآوری در آغاز کتاب سی و ششم در ارتباط با این موضوع است که بر طبق این خبر^{۸۴}، پارسیان، الیمایی‌ها و باکتریایی‌ها نیز جزو متعددان لشکرکشی دمتریوس دوم بر پارتیان بودند^(۵۲). مطابق این خبر باید ناآرامی‌های گسترده در آسیای سلوکیان در افزایه پایانی کتاب سی و پنجم مورد بحث قرار گرفته بوده است که به آرتوس (شهرب سلوکی؟) جز این ناشناخته و ارشک پارتی ربط داشتند و از لحاظ زمانی هنوز پیش از سال ۱۴۰ ق.م. بودند^(۵۳). گذشته از این، اسم آرتوس^{۸۵} از نظر تاریخی مشهود نیست و در کنار شاهد مکتوبی از یاسوس^{۸۶} و یهودا فقط برای محدوده ارمنی شناخته شده است، و احیاناً امکان دارد به تاریخ ارمنستان نیز تعلق داشته باشد^(۵۴). فرمانروای مورد نظر اشکانی باید بنا بر همه احتمالات میترادات اول (حدود ۱۷۱-۱۳۸ ق.م.) بوده باشد که مرحله گسترش و پیشروی پارت با او آغاز شد، که به عقیده تروگوس نقطه عطف مهم تاریخ پارت را نشان می‌داد و تروگوس به طور مناسبی آن را در افزایه پارت نیز برجسته کرده^{۸۷} است. از این قرار، آرتائوس را می‌توان از لحاظ زمانی پیش از یا حداقل همزمان با پادشاه پارت دانست، به خصوص اینکه در افزایه تروگوس آشکارا صحبت بر سر متمم بسیار به عقب برگشته‌ای در مورد تاریخ آسیای علیا بود که وی احیاناً می‌خواسته تا سال‌های حدود ۱۷۱ ق.م. یا تا لشکرکشی و فرجام آنتیوخوس سوم (۱۸۷ ق.م.) نیز به عقب برگرداند.

80. *Asia superior*, Prol. 35,11, vgl. Prol. 30,11.

81. Prol. 35,10f., vgl. Plin. nat. 6,129f. u. 112 sowie 44.

83. Prol. 35,12.

86. Iasos

82. Aretas

85. Areataios

84. Iustin. 36,1,4.

87. Iustin. 41,6,1-2.

آگاهی ما در مورد این برهه زمانی از خاور سلوکی بسیار نادقیق است تا بتوان رویدادهای مطرح شده در اینجا را دقیق‌تر بیان کرد؛ چنین به نظر می‌آید ارتباطی با لشکرکشی آنتیوخوس چهارم به ارمنستان، ۱۶۵/۱۶۶ ق.م و تاراج‌های وی در الیمانیس ذکر نشده‌اند که می‌بایست شامل عقب‌نشینی بعدی وی به ماد (پیش از ۱۶۴ ق.م) و سرانجام شورش تیمارخوس^{۸۸}، شهربان «ایالات علیا» (= ماد؟)، علیه دمتریوس اول باشد، زیرا در کتاب سی و چهارم تروگوس به این رویدادها (۱۶۰ ق.م) پرداخته شده بود^{۸۹} (دمتریوس بالقب سوتر... و با تیمارخوس، پادشاه ماد به جنگ پرداخت)^{۹۰}. در هر حال، سکه‌های سلوکی از همدان می‌توانند حاکمیت سلوکیان را حداقل تا ۱۴۷ ق.م، پیش از آنکه سکه‌های میترادات اول جایگزین آنها شوند^{۹۱}، سال یابی کنند. کثومنس^{۹۲}، شهربان «ایالات علیا» معروف از کتبیه هرکول بیستون که پس از موقیت‌های او لیه در مقابل پارتیان، در نهایت ایالت‌ش را در برابر آنها از دست داد، بنا بر استناد خط میخی بابلی به هر حال تا ژوئیه سال ۱۴۱ ق.م، آنگاه که پارتیان بر بابل مسلط شدند^{۹۳}، حکومت می‌کرد. سرانجام لشکرکشی بیهوده دمتریوس دوم بر ماد، در پایان ۱۴۰ یا ۱۳۹ ق.م به وقوع پیوسته است^{۹۴}، ازین‌رو سال یابی احتمالی آرتئوس نامبرده در نهایت می‌تواند در دوره میان سال ۱۶۰ (فرجام تیمارخوس) و ۱۴۷ ق.م باز دست رفتن متصرفات سلوکی در خاور، اما حداقل ۱۴۱ ق.م تخمین زده شود. این برآورد زمانی متناسب با مرزبندی میان کتاب سی و پنج و سی و شش تروگوس است که به زمان میان ۱۴۵ و ۱۴۰ ق.م می‌پرداختند.

افزایه پارتیان در کتاب‌های چهل و یکم و چهل و دوم

در تحقیق به مبحث پارتیان پومپیوس تروگوس نسبتاً کم پرداخته شده است^{۹۵}. طرح‌ریزی آن با الگوی قوم‌نگاشتی تاریخ‌نویسی هلنیستی مطابقت می‌کند و هم‌زمان با موضوعاتی همچون گفتار^{۹۶}، نهادها^{۹۷}، اخلاق^{۹۸}، سنگدلی^{۹۹}، تکبر^{۱۰۰} با مزاق رومیان وفق داده شده است^{۱۰۱}، تا دشمنی را که در آغاز مبحث به خط‌نراکی آن تأکید شده،

88. Timarchos

89. Pril. 34,10ff.

90. Kleomenes

91. Iustin. 36,1,4.

92. sermo

93. instituta

94. mores

95. crudelitas

96. superbia

97. Iustin. 41,1,11f. sowie Kap. 2 u. 3.

معرفی کند^(۶۱). اشکانیان توان فوق العاده‌شان را از سرشت دست‌نخورده، اما با طبیعت گره‌خوردۀ خویش می‌گیرند. این امر – طبق الگوی قوم نگاشتی رومی – توضیحی بر خطرناکی^(۶۲) آنها نیز هست. همزمان علاقه‌خاص پومپیوس تروگوس متوجه آنها است. همچنین توصیف دقیق سنن، عادات و نهادها و نیز دیدنی‌ها و پایتخت^(۶۳) جزو آنها به شمار آورده می‌شود^(۶۴). گزیده یوستینوس در کل دلالت بر مأخذ به خوبی مطلعی دارد که تروگوس در این بخش از آن استفاده کرده است. اما جزئیات بسیاری از قبیل ساختار اجتماعی و پادشاهی و نیز طبقه ممتازان^(۶۵) و مهستان^(۶۶) ناروشن می‌ماند^(۶۷).

خیزش پارتیان و روپارویی‌های آنها با امپراطوری سلوکیان باید مرکز نقل دیگر افزایه پارتیان بوده باشد. یوستینوس در یادآوری پیش از این مطرح شده گزیده مختصراًش حتی جداسری پارتیان را از سلوکیان در خلال جنگ میان سلوکوس^(۶۸) دوم و آنتیوخوس هیراکس^(۶۹) مطرح می‌کند که مطابق ولسکی چنان‌که در مقاله‌های متعددی توضیح داده^(۷۰)، در سال ۲۳۸ ق.م بوده است. این رویداد را می‌توان یک سال پس از شورش دیودوتوس^(۷۱) (با استناد به یوستینوس^(۷۲): در این زمان تشوّدوتوس... جدا شد) تاریخ‌گذاری کرد. این برآورد اگرچه هم‌زمانی ارائه شده در متن با سال کنسولی مانلیوس^(۷۳) و آتیلیوس رِگولوس^(۷۴) را در جنگ نخست پونی (۲۵۶ ق.م)^(۷۵) نقض می‌کند، اما از سوی پژوهشگران، با اینکه جنگ برادرکُشی تازه می‌تواند در سال ۲۴۶ ق.م تعیین شود، پذیرفته شد^(۷۶). درویزن^(۷۷) از پیش امکان دستکاری را در نظر گرفته است که سیستم گاهنگاری مبنی بر «سال‌های دوره‌های» تروگوس و نبود سال‌های کنسولی، گویای آن است. بنا بر دیدگاه دیگری، تروگوس هم‌زمانی برگرفته از نمونه‌اش را با ذکر سال – به نادرست – سال‌یابی کرده است^(۷۸). اخذ تصمیمی در این مورد باید از این لحاظ نامعلوم بماند که اصولاً نمی‌توان اضافات بعدی را نادیده گرفت. معروف‌ترین مثال قابل قیاس تکمیلی توسط یوستینوس یا دستکاری پسین‌تری را هم پنداشت اشکانیان با قیصران ارائه می‌دهد^(۷۹).

98. Iustin. 41,1,1ff.

99. Iustin. 41,1,10ff. u. 5,2ff.

100. *ordo probulorum*

101. *senatus*

102. Iustin. 41,2,1-6; 3,4 u. 5,8ff.; 42,4,1.

103. Iustin. 41,4,3f.

104. Antiochos Hierax

105. Diodotos

106. Iustin. 41,4,5.

107. L. Manlius Vulso

108. M. Atilius Regulus

109. Iustin. 41,4,3.

110. Droysen

111. Iustin. 41,5,8.

کتاب چهل و یک در ادامه نسبت به بنیانگذاری شاهنشاهی اشکانیان، امپراتوری خاورزمیں، به دست ارشک اول و تاریخ جانشینانش تنظیم شده است. مطالب کتاب از لحاظ زمانی تا پایان پادشاهی میترادات اول، چنان‌که از پرولوگ و یوستینوس می‌توان استنباط کرد^{۱۱۲} می‌رسد. تک‌تک شاهان موضوع اصلی را نشان می‌دهند. پس از ارشک دوم که با آنتیوخوس سوم جنگید^{۱۱۳} – در صورتی که این یکی توسط تروگوس با آرتاپان یکی دانسته نمی‌شود، اما خبری از پرولوگ می‌تواند آن را محتمل کند (سپس آرتاپان جانشین وی شد^{۱۱۴})^{۷۰} – پریاپت^{۱۱۵} بر تخت نشست^(۷۱) که مدت پادشاهیش با ۱۵ سال ذکر می‌شود^{۱۱۶}. البته در پرولوگ از پریاپت نام برده نمی‌شود. یوستینوس در مورد فرهاد اول نیز تنها اطلاعات اندکی، یک بار درباره انقیاد ماردها در جنوب شرقی دریای مازندران و همچنین در ارتباط با تعیین جانشینی استنایی در میان پارتیان ارائه می‌کند که احیاناً تروگوس مشروح تر گزارش کرده بود. بر تخت نشستن میترادات اول موجبی برای درج تاریخ باکتریا با هم زمانی نامبرده جلوس بر تخت اوکراتیدس^{۱۱۷} (۱۷۱ ق.م) است. شاید این بخش از لحاظ موضوعی به توصیف لشکرکشی آنتیوخوس سوم در کتاب سی متصل می‌شد و تاریخ باکتریا را ادامه می‌داد^{۱۱۸}.

البته مسئله‌ای را صورت نام «تیگران بالقب خدا که ماد و میان‌رودان را تسخیر کرد^{۱۱۹}» نشان می‌دهد که در اصل به میترادات تصحیح شده^(۷۲)، زیرا تصرف ماد و میان‌رودان تازه (پس از ۱۴۱ ق.م) به دست این پادشاه به وقوع پیوست. سپس افزایه‌ای در مورد عربستان چنان‌که پرولوگ اطلاع می‌دهد^(۷۳)، بدان می‌پیوست. این امر لابد در ارتباط با لشکرکشی بر ضد پادشاه الیمایی‌ها^(۷۴) است که پیش از این با نیروهای کمکی از سلوکیان حمایت کرده بود^(۷۵). البته گوتشمید با این نحوه ضبط مخالف بود که به جای تصحیح متن به عمل آمده در عوض یک جایه‌جایی فقره ذی‌ربط از پرولوگ کتاب چهل و یکم را به بافتِ متنِ جنگ‌های گزاریده عهد میترادات دوم پارتیان با ارمنستان در کتاب چهل و دوم پیشنهاد می‌کرد. این جایگزینی می‌باشد بعداً – با حفظ نحوه ضبط تیگرانس بالقب خدا *Tigranes cognomina dues* – به افزایه ارمنستان متصل و با موقعیت

112. Prol. 41,4f. u. 41,6,9.

113. Iustin. 41,5,7.

114. Prol. 41,3f.

115. Priapatius

116. Iustin. 41,5,9.

117. Eukratides

118. Prol. 30,11f.

119. Prol. 41,4f.

عربستان، انتقال اعراب به کوهستان آمانوس مطرح شده باشد^(۷۶). هر طور هم در این مورد تصمیم گرفته شود، از نظر فقه‌اللغه‌ای ایرادی اساسی بر چنان دستکاری جدی بر ساختار متن باقی می‌ماند. مضمون نیز خلاف آن را ثابت می‌کند که تاریخ ارمنستان از پیش همراه با تیگران دوم در کتاب چهلم مورد بررسی قرار گرفته بود که تروگوس پادشاهی وی را – با وجود بزرگداشت از پومبیوس بزرگ^{۱۲۰} – آشکارا مطلوب^{۱۲۱} ارزیابی کرده است^(۷۷). برخلاف این، متن توصیف بازمانده در اثر یوستینوس مانعی برای جایه‌جایی ایجاد نمی‌کند که بررسی تاریخ پارت تا درگذشت میترادات اول به همراه افرایمهایی در مورد تاریخ باکتریا برای کتاب ۴۱ در نظر گرفته شده بوده، در حالی‌که امکان دارد تاریخ پارت از فرهاد دوم (۱۳۹ ق.م تا ۱۲۴ ق.م) به بعد جزو کتاب ۴۲ بوده باشد. از قرار معلوم کانون توجه معطوف به توصیف کارهای میترادات دوم بوده است. احیاناً شوتکی^{۱۲۲} – به خصوص با توجه به اردوان در این مورد مطرح شده – به جایه‌جایی پیشنهادی تأکید کرده و مایل است یادآوری پرولوگ را بخشی از تاریخ ارمنستان تروگوس به شمار آورد^(۷۸). از قرار معلوم، تروگوس آشفتگی‌های جانشینی بعدی پارت را تا ارد دوم ادامه داده و سپس آن را به رویارویی‌هایی با رومیان پیوند داده بود. این رخدادها تا زمان جنگ آنتونیوس با پارتیان می‌رسیدند، به جنگ داخلی فرهاد چهارم با تیرداد دوم، و محتملاً به سرتاسر مدت سال‌های ۲۵-۳۱/۳۲ ق.م^{۱۲۳} می‌پرداختند^(۷۹) و به استرداد درفش‌های به غنیمت گرفته شده و آزادسازی اسیران جنگی^{۱۲۴} رومی، چنان‌که آنها را توافق‌نامه با آوگوستوس در نظر داشت^{۱۲۵}، ختم می‌شدند.

لشکرکشی میترادات (پس از ۱۲۳ ق.م) به ارمنستان از قبل درآمدی برای مبحث مشروح تاریخ ارمنستان بود^{۱۲۶} که با تیگران دوم و تسخیر سوریه (۶۸ ق.م) قبل‌اً هم در کتاب چهلم^{۱۲۷} مطرح شده بود^(۸۰). یوستینوس، فرجام پادشاهی میترادات دوم و جنگ و برادرکشی بر سر پادشاهی پس از عزل میترادات سوم (سنای پارت، میترادات را... از تخت راند^{۱۲۸}) را ذکر نکرده است^(۸۱) و اطلاعات مشروحی^{۱۲۹} را مجدداً در مورد ارد

120. Iustin. 40,2,3-5. (*pompeius magnus*)

121. Iustin. 40,1,4 u. Prol. 40,5f.

122. Schottky

123. Prol. 42,10; 42,5,4ff.

124. Iustin. 42,5,11.

125. jIustin. 42,5,12.

126. Prol. 42,5f u. Iustin. 42,2,6-4,1.

127. Prol. 40,5f.; Iustin. 40,1,2f. u. 2,2.

128. Iustin. 42,4,1.

129. Iustin. 42,4,2-4.

دوم ارائه می‌دهد^{۱۳۲}. سپس این رویدادها را – از دیدگاه پارتی – به توصیف رویارویی‌هایی با رومیان ربط می‌داد.

پارتیان و روم

در گیری‌های میان شاهنشاهی پارت و روم تحت دو دیدگاه مطرح می‌شوند: یک بار به طور عام با برداشت معروفی که برطبق آن هر دو در اصل کره خاکی را میان خود تقسیم می‌کنند و اشکانیان، هرچند که روم سرآمد کره خاکی^{۱۳۳} است^{۱۳۴}، خاورزمین حاکمیت دارند. البته اشکانیان سه بار در برابر رومیان خود را نه تنها همپایه، بلکه در کارزار برتر نشان داده‌اند. اما دوم اینکه رویارویی‌ها نیز از زمان نابودی کراسوس به بعد موضوع بحث می‌شود^{۱۳۵}. از قرار معلوم به شیوه‌ای مشروح به لشکرکشی‌های پاکر به سوریه، آسیای صغیر و یهودا^{۱۳۶}، و ایام جنگ داخلی به انضمام پیکارهایی با قاتلان سزار پرداخته شده بود. این دیدگاه تأکید می‌کرد که اشکانیان به پومپیوس و قاتلان سزار مساعدت کرده و بر هم‌پیمانی با لابینوس^{۱۳۷} و همچنین بر تهاجمشان تحت فرماندهی پاکر تکیه می‌کرد^{۱۳۸}. تروگوس از قرار معلوم می‌خواسته توصیف مشروح این درگیری‌های البته شگرف را با ونتیدیوس باسوس^{۱۳۹} ارائه دهد^{۱۴۰} که دوباره با نابودی پاکر پایان می‌یافتد. از این رو، تروگوس سنگینی شکست را نیز بیان می‌کند: پارتیان هیچ‌گاه در هیچ جنگی به تلقانی چنین سنگین تن نداده‌اند^{۱۴۱}. اما داستان عجیبی در ارتباط با اندوه و سوگواری ارد به خاطر پسر و سردار از دست داده‌اش است^{۱۴۲} که به خصوص مذهب به نظر می‌آید و لابد از کلیشه سوگواری شاهان استفاده شده است. هم در مورد سلسله‌های یونانی‌گرا، و هم در قیاس با تاریخ پارت علاقه‌مندی خاصی به وقایعی در دربار شاهان بود^{۱۴۳}. سرانجام جنگ داخلی و سرگذشت تیرداد نیز حجم وسیعی را اشغال کرده که ارتباطی را با دستاوردهای سزار اخیر [آوگوستوس] ممکن می‌ساخت و فرستی را برای تکریم از آوگوستوس به منزله میانجی فراهم می‌آورد. البته این مطلب در گزیده^{۱۴۴} خیلی کوتاه

130. *caput orbis*

131. Iustin. 43,1,2 u. 1,13.

132. Prol. 42,7f. u. 42,4,4ff.

133. Prol. 42,8 u. 42,4,5ff.

134. Labienus

135. Iustin. 42,4,6ff.

136. Ventidius Bassus

137. Iustin. 42,4,7ff.

138. Iustin. 42,4,10.

139. Iustin. 42,4,11,ff.

140. Iustin. 42,4,13ff. u. 5,1f.

141. Iustin. 42,5,6ff.

شده است^(۸۳). تا آنچه که در کل قابل تشخیص است، تروگوس تاریخ معاصر روم را بیشتر در بستر تاریخ اشکانیان، و آن هم از هر لحظه واقع بینانه شرح می دهد و ابدأ یکجانبه توصیف نمی کند. با این همه، تروگوس در نهایت بر دستاوردهای آوگوستوس، دال بر بازگرداندن موقعيت آمیز درفش ها به منزله نتیجه توازن حاصله و به خصوص به موجب پرهیز از کاربرد نیروی نظامی، با اشاره تلویحی به آنتونیوس تأکید می کند که: بیشتر از هر سردار دیگری که با سلاح می توانست کامیاب شود، موفق بود.^{۱۴۲} خاتمه کشمکش های رومی-پارتی با دیدگاه کلی توصیف تاریخ جهانگستر تروگوس که با آوگوستوس پایان می یافتد، مطابقت دارد.

تبرستان

پارتیان و خاور دور

در کتاب چهل و یکم به رویارویی های پارتیان با «اسکیت ها» و «باکتریایی ها» در خاور پرداخته می شود که به مناسبت لشکرکشی میترادات به هیرکانیا (۱۴۰/۱۴۱ ق.م) در بخشی فرعی نمایانده می شود^(۸۴). در ضمن، باکتریایی ها می تواند هم بر اسکیت ها و هم یونانیان باکتریا^(۸۵)، و شاید هم کوشان دلالت کند. اما احياناً سکاهای^(۸۶) مهاجم نیز مطمح نظر بودند که در رابطه با تاریخ باکتریا در رویدادها دخالت کردند که (در زمان کدام شاه نک به نحوه ضبط های دیگری در نزد زیل)، باکتریا و سعد از سوی قبایل اسکیت، یعنی سارانوک^(۸۷) ها و آسیانی^(۸۸) ها تسخیر شد^(۸۹) و لشکرکشی میترادات بر هیرکانیا^(۱۴۷) متوجه آنها بود. شاید قضیه بر سر اقوام نامبرده آسیانی (آسی^(۱۴۸))، آپاسیاک ها^(۱۴۹) و تخارها و نیز دیگرانی بوده که در سده ۲ ق.م به باکتریا تاختند و به فرمانروایی یونانیان^(۱۵۰) خاتمه دادند^(۸۷). همچنین لشکرکشی میترادات اول بر اقوام سکونت اختیار کرده در قفقاز^(۱۵۱) محتملأً با این موضوع ارتباط داشت: ... اقوام بسیاری را از کوه های قفقاز تارود فرات، فرمانبردار خود کرد^(۱۵۲).

رویارویی های پارتیان با قبایل «اسکیتی» بعداً در کتاب چهل و دوم ادامه یافته و شامل

142. Iustin. 42,5,12.

143. Iustin. 41,6,7.

144. Saraucae

145. Asiani

146. Prol. 41,7ff.

147. Iustin. 41,6,2 (vgl. 36,1,4).

148. Asii

149. Apasiaken

150. Strab. Geogr. 11,8,2 u. 9,3.

۱۵۱. منظور هندوکش است که یونانیان آن را قفقاز می نامیدند [متترجم].

152. Iustin. 41,6,8.

سرنوشت فرهاد دوم^(۸۸) و اردوان دوم^(۱۵۴)، پیش از آنکه میترادات بزرگ از آنها کین ستاند^(۱۵۵)، بود (پس از ۱۲۳ ق.م): جانشین وی (اردوان) پرسش میترادات شد که به خاطر کارهایش لقب بزرگ به او اعطاء شد؛ زیرا برانگیخته از اشتیاقی بود که از اقدامات نیاکانش پیروی کند و به سبب عزت نفس خود، سیادت آنان را پشت سر گذاشت. او بادل اوری تمام جنگ‌های بسیاری را برد همسایگان رهبری و اقوام زیادی را ضمیمه شاهنشاهی پارت کرد. او چندین بار با پیروزی خود با اسکیت‌های ایز جنگید^(۸۹) و از قرار معلوم توانست اوضاع راحل و فصل کند^(۱۵۶). احیاناً در مورد این دشمنان، پیشنهاد بر سر تخارهای پیش از این ذکر شده است^(۱۵۷) که اردوان در مقابله با آنها از پایی درآمده بود (۱۲۴ ق.م). در عین حال، اینکه می‌توان آنها را با اسکیت‌های یکسان دانست یا نه، ناروشن باقی می‌ماند^(۹۱). در این مورد می‌توان ارتباطی را تها با خبر بازمانده در پرولوگ کتاب چهل و دوم پوپیوس تروگوس درباره اضمحلال (بعدی) سکه‌رنوک^(۱۵۸)ها و پادشاهی آسیانی‌ها بر تخارها^(۹۲) برقرار کرد که شاید حاوی به انقباد کشیدن تخارها توسط آسیوی^(۱۵۹)ها و سقوط دودمان پیش از این حکومتگر سکه‌رنوک‌ها (سَرَّئُوكَارَهَا)^(۱۶۰) بوده است. البته واقعیت امر به سبب سالیابی اش مشکل‌ساز است. تارن می‌خواست برطبق منبع نامبرده توسط خود («ماخذ تروگوس»)، تهاجم گزاریده قبایل اسکیتی را در آخر کتاب چهل و یکم، از لحظه زمانی به باکتریا و پایان فرمانروایی یونانیان ربط دهد^(۹۳). در مقابل این نظر، حدس قدیمی گوتشمید بر سر راه قرار می‌گیرد که مطابق این دیدگاه امکان دارد تروگوس چیرگی بر چهار حاکم‌نشین [ییغو] و پادشاهی نوبنیاد کویی شوآنگ^(۱۶۱) را صد سال پس از تهاجم تخارها گزارش کرده باشد^(۹۴). که آیا می‌توان ارتباطی با اخبار معاصر چینی در مورد «سرزمین‌های باختر» (سو ما چین، شی چی^(۱۶۲)) برقرار کرد، باید به موجب جایابی ذکر مکان‌های نامعلوم باقی بماند^(۹۵). با این همه نام تخارستان بر منطقه نامبرده صحه می‌گذارد، و امکان ارتباط آسیوی^(۹۶)‌های پیروزمند را با تیره کوشان برقرار می‌سازد^(۹۷). پیروزی این آسیوی‌ها را مطابق انگاشتی از هوسیگ^(۹۸) می‌توان حداکثر به فرجام آخرین شاه

153. Iustin. 42,1,1ff.

154. Iustin. 42,2,1f.

155. Iustin. 42,2,3.

156. Iustin. 42,2,3.

157. Iustin. 42,2,2, vgl. Plin. nat. 6,55.

158. *interituus Saraucarum*

159. *Asioi*

160. Sakarauken (Saraukarer)

161. Kuei-shuang

162. Ssu-Ma Ch'ien, Shih chi

163. Haussig

یونانی - باکتریایی، هرمایوس^{۱۶۴} ربط داد و در ایام آغازین امپراتوری کوشان (در سال‌های پس از ۵۵ ق.م) سال‌یابی کرد. بنا بر حدس و گمان تارن^(۱۶۹) که بر آن بود این رویداد را به لحاظ زمانی بسیار پیشتر، به فاصله کوتاهی پس از وقایع ۱۲۹/۱۳۰ ق.م تعیین کند، باید بیش از اندازه بعید باشد.

البته گوتشمید^(۱۰۰) ترتیب اساساً موضوعی و زمانی دیگری را در پیش گرفت که می‌خواست ارتباطی را با خبر هوراس^(۱۰۱) در مورد «مناقشتات اسکیتی» تشخیص دهد. چه بسا این پیکارها با قدرت در حال افزایش حکومت تخارها بستگی داشت و در روم، که از تیرداد پشتیبانی می‌کردند، آشکارا پیگیری می‌شد.^{از این رو، گوتشمید ارتباطی را با شورش بر فرهاد چهارم (پیش از ۲۶ ق.م) فرض نهاد. زیرا فرهاد پس از رانده شدن موقعش مجدداً به دست «اسکیت‌ها» که در ابتدا به او پناه داده بودند، با سپاه قابل ملاحظه‌ای تا اواسط ۲۶ ق.م به شاهی نشانده شد^(۱۰۲). افزایه جا داده شده در این فقره توسط گوتشمید^(۱۰۳) در مورد پادشاه اسکیت‌ها از لحاظ موضوعی به خوبی می‌تواند با آن تناسب داشته باشد و نقطه پایانی یکپارچه زمانی کل اثر نیز با شاهان تخاری تطبیق می‌کند. همچنین إگرمونت^{۱۶۷} به استنتاجی می‌رسد که مسئله باید بر سر ماده‌ای تاریخی از این دوره باشد^(۱۰۴). او از بازگشت فرهاد چهارم از پیش اسکیت‌ها در سال ۲۹ ق.م به منزله تاریخ حداکثر استفاده می‌کند که اخراج تیرداد تازه بعداً در سال ۲۶ ق.م انجام می‌گیرد. بدین ترتیب، بنا بر عقیده وی تنها تاریخ‌گذاری زمانی حدود ۲۵ ق.م برای پیروزی فرمانروای کوشان، کوجولا کادفیس^{۱۶۸} باقی می‌ماند. این تاریخ می‌تواند با سومین تلاش اسکیت‌ها تا به قدرت بَرین آسیا دست یابند (آنها [اسکیت‌ها] سه بار برای برتری بر آسیا تلاش کرده‌اند)^(۱۶۹)، مطابقت می‌کند^(۱۰۵). النسو نویز^{۱۷۰} متمایل است به کمک شروع تقویم ویکرمه^{۱۷۱} (۵۷ ق.م) و شاهد (?) مکتوبی به حداقل زمان تأثیفی تا سال ۶ ب.م برسد^(۱۰۶). البته این برآورد باید طرح و «شرایط آگاهی» پومپیوس تروگوس را چنان‌که از گزیده و پرولوگ‌ها قابل تخمین است، نقض کند^(۱۰۷).}

164. Hermaios

165. Horaz, Carm. 3,29,26-28.

166. Iustin. 42,5,5f.

167. Eggermont

168. Kujula Kadphises

169. Iustin. 2,3,1.

170. Alonso-Núñez

171. Vikrama-Āra

در مورد الگوهای منابع تاریخ پارت

منابع تاریخ پارت^(۱۰۸) در جزئیات ناروشن است، زیرا پومپیوس تروگوس از نمونه هایش نام نمی برد. تنها مقایسه ای جزء به جزء با نوشه های همتای باستان، به خصوص جغرافیای استرابون که برای توصیف پارت خود از آپولودوروس آرتیمیتی^(۱۷۲) استفاده کرده است^(۱۰۹)، «چاپارخانه های پارتی» ایزیدور خاراکسی^(۱۷۳)، زندگی نامه های کراسوس و آنتونیوس پلوتارک و اخباری در اثر پلینیوس مهین (کتاب ۶) و بیطلمیوس امکان پیشرفتی را به دست می دهدند. درباره لشکر کشی آنتیوخوس سوم^(۱۷۴) می توان به پلی بیوس اشاره کرد. البته رعایت شواهد سکه شناختی در کل برای مسائل سالیابی تاریخ خاور دور داردست مهم هستند.

در حالی که تروگوس برای تاریخ جانشینان اسکندر و اپیگون ها به هیرونیموس کاردیایی^(۱۷۵) متمایل بوده و از تواریخ دوریس اهل ساموس^(۱۷۶) و فیلارخ^(۱۷۷) استفاده کرده، می توان آثار تاریخی پلی بیوس، پوسیدونیوس^(۱۷۸) و همچنین چهار کتاب آپولودوروس آرتیمیتی را برای تاریخ آسیای مرکزی و دور مشخص کرد. البته این نوشته ها به ویژه از آن پوسیدونیوس و آپولودوروس آرتیمیتی از لحاظ زمانی بیشتر از دهه هفتم سده اول پیش از میلاد نمی رساند. بنابراین باید روی مأخذ دیگری حساب شود که تاریخ پارت را به طور مشروح تا استرداد درفش های رومی به آوگوستوس ادامه می داده است. البته با انگاره تارن از «منع تروگوس»^(۱۱۰) به دشواری می توان موافق بود، زیرا خصوصیات مأخذ انگاشته ذی ربط نامعلوم می ماند و مسئله نقد منابع به سطح دیگری منتقل می شود. بیشتر متمایل بوده اند به یونانی فرهیخته ای متعلق به قلمروی پارت یا شاهد رومی که برای نمونه جزو اطرافیان آنتونیوس بوده، گمان برند. قابل تصور، می تواند دلیوس^(۱۷۹) باشد که البته از کتاب تاریخش تنها دو (?) فقره^(۱۸۰) را در دست داریم. از قرار معلوم، متن اصلی پومپیوس تروگوس از خصایل اشکانیان، سرگذشت تیرداد و جدیدترین رویدادها در دربار اشکانی دقیق تر مطلع بوده است. گذشته از این، سبک سخنورانه ای در مورد

172. Apollodoros von Artemita (FGrHist 779).

173. "Mansiones Parthicae" Isidors von Charax

175. Hieronymos von Kardia

177. Phylarch

178. Poseidonios

180. HRR 2,53.

174. Prol. 30,8ff.

176. Duris von Samos

179. Q. Dellius

سوگواری ارد^{۱۸۱} به خاطر از دست دادن پسرش، پاکر تشخیص داده می‌شود^(۱۱۱). از این رو می‌توان مأخذی را متصور شد که مطالب موثقی را ارائه می‌داده که می‌تواند متکی بر اخبار شرکت‌کنندگان لشکرکشی آنتونیوس یا همچنین اسیران پیشین لژیون‌های کراسوس بوده باشد^(۱۱۲). تیماگنس^{۱۸۲}، تاریخ‌نگار اسکندریه‌ای ابدًا مطرح نیست، زیرا او از سال ۵۱ ق.م. به بعد در رم به سر می‌برد. گذشته از این، به اصطلاح انگاره – تیماگنس در گذشته به شدت مورد مجادله که مطابق آن دیدگاه، تواریخ تروگوس چیزی جز بازنویسی لاتینی تنها فقره‌های اندک و بنابر عنوان *Baσσιλεύς*^{۱۸۳} مشهور نبوده است^(۱۱۳)، به دشواری می‌تواند به منظور توجیهی از آن استفاده شود. هم این نظریه‌وهم به اصطلاح روم سیزی به طور تقریباً یکپارچه از سوی پژوهندگان جدید رد می‌شود^(۱۱۴) در کل باید مسئله منابع، به ویژه نظر به مشکلی که آیا تروگوس تنها از مؤلف یگانه‌ای استفاده کرده یا از نویسنده‌گان متعددی پیروی می‌کرد که ظاهراً بیشتر با شیوه‌اش برای پردازش بخش‌های به لحاظ موضوعی کامل مناسب است، لایتحل باقی بماند.

نتیجه

اشکانیان که فرمانروایی بر خاورزمین را در جانشینی پارسیان و مقدونیان در اختیار دارند، از دید پومبیوس تروگوس بهسان هماوردهم پایه و گاه‌گاهی برتر روم دارای جذابیت خاصی هستند که وی تاریخ آنها را نظر به لیویوس کنار نمی‌گذارد. تبار اسکیتی و خیزش آنها از سرآغاز ناچیزی در پهنه حکومت‌های کهن شرق آنها را به مفهوم تاریخی فوق العاده متمایز می‌کند. تروگوس به موجب برداشت خود در خصوص اهمیت ذاتی اصول اخلاقی-معنوی برای جریان «تاریخ» از قوم‌نگاری استفاده می‌کند تا خصایل این قوم، شیوه زندگی ساده و سرشت جنگجویی^{۱۸۳} آنها را، همچنین بر پایه تجرب تاریخی^(۱۱۵) نیز («آنها همیشه درگیر پیکارهای سهمگینی با سکیت‌ها و همسایگان دیگری بودند و به دلیل انواع خطرات و سوانح تحت فشار بودند^(۱۸۴)») برای خوانندگان رومی فراهم آورد^(۱۱۶). به این ترتیب، او از هر لحاظ در سنت تاریخ‌نگاری رومی، به ویژه

181. Iustin. 42,4,11ff.

182. Timagenes (FGrHist 88).

183. Iustin. 41,2.

184. Iustin. 41,1,19.

سالوستیوس^{۱۸۵} قرار دارد. در درجه اول لازم بود خصیصه دوگانه این قوم که تلفیقی از قناعت و تمایل به تجمل بود، و همچنین خودکامگی^{۱۸۶} و سنگدلی زبانزد آنها توضیح داده شود. این نمودها می‌توانند نشانه‌هایی برای تباہی زدگی مشهودی در میان آنها (نیز) ادراک شود که می‌بایست نابودیشان را در پی داشته باشد. درست در این مفهوم آموزنده افزایه اشکانیان در چارچوب تاریخ‌نویسی اخلاقی روم باقی می‌ماند و صححتش مورد تأیید خوانندگان رومی قرار می‌گیرد.

(۸) پی‌نوشت‌های پارتیان و تاریخ پارت در اثر پومپیوس تروگوس - یوستینوس

۱. اظهارات یوستینوس در زیر به دقت قید نشده‌اند، اما فقره‌های پرولوگ به خصوص مشخص می‌شوند. در مورد دست‌نوشت‌ها نک به، Olsen 1982, 537-551 u. Reynolds 1983, 197-199.
 2. v. Gutschmid 1856-57, 177ff. u. 1894, 19ff.
 3. Rühl 1872.
 4. v. Gutschmid 1856-57.
 5. Seel 1956.
 6. Castiglioni 1925 u. Ferrero 1957, s. jüngst Goodyear 1982, 1ff.
- زیل تلاشی برای بازسازی مقدمه انجام داده است، نک به Seel 1955
7. Goodyear 1982, 1ff.; White 1979, 223ff. u. Shackleton Bailey 1980, 227ff.

گزارش‌های مختصر تحقیق را

Breglia Pulci Doria 1975, 468ff. u. Forni/ Angeli Bertinelli 1980, 129ff.

ارائه می‌دهند (با پسگفتاری از W. Haase).

۸. Syme 1992, 115ff.؛ پژوهش کهن سده ۲ یا ۳ را مبنای‌گذاشته بود.
۹. مثالی از تاریخ پارت (42,4) شامل برهه زمانی پس از لشکرکشی میترادات دوم (۸۷ ق.م.) به ارمنستان و توالی شاهان تارد اول (۸۰-۷۷ ق.م.) و تا فرهاد چهارم است. از قرار معلوم علاقه یوستینوس معطوف به افرایه ارمنستان (42,3) و رویارویی‌های رومی-پارتی بوده است.
۱۰. اصطلاح پرولوگ (*prologus*) با argumentum کلاسیک، به عبارت دیگر، περιοχή یونانی (چنان‌که از کتاب لیویوس معروف است) مطابقت می‌کند و مضمون اصلی محتوا را ذکر می‌کند، نک به Amantini 1981, 11.
۱۱. آنها را می‌توان شاید در اواخر سده ۳ یا اوایل سده ۴ سال یابی کرد، نک به Seel 1972, XIII u. Lucidi 1975, 173ff.
12. Lucidi 1975, 173ff. u. Goodyear 1982, 1.
۱۳. محاسبه‌ها بر مبنای Strasburger 1977, 9ff. که ویراست کوچک را بدون مرجع، اساس قرار داده، انجام می‌گیرد.

14. Plin. nat. 3,37; Goudineau 1979, 183f.
15. Holder 1904, Sp. 1967; Schmitt 1957, 282; Whatmough 1970, 230 (vgl. 1149).
16. Holder ibid.
۱۷. حتی پدر بزرگ از پیشتر به خاطر خدماتش در جنگ با سرتوریوس (Sertorius) حقوق شارمندی را از پومپیوس دریافت کرد؛ عموی (*patruus*) وی در جنگ با میترادات پونتی، یکان (*turmae*) گالی چنان مهمی را برای پومپیوس در برابر یکان‌های سواره نظام پونتی و پارتی فرماندهی می‌کرد.
۱۸. هیچ خبر دیگری در مورد وی وجود ندارد، نک به Seel در اثر Testimonia 1956, 1ff.
19. Polverini 1964, 241ff.
۲۰. Kröll (نیریه الگوی رومی با سبک ادبی Anhang IX, XVIff.) Urban 1982a, 142ff. نمونه‌های موثق یونانی تأکید کرده؛ این امر در مورد تاریخ اتفاق میهن تروگوس نیز، برای نمونه لیگوری (Ligurien) یا ماسیلیاس (Massiliias) صدق می‌کند. (Iustin. 43,3,4ff.).
21. Mommsen 1881, 103f. u. Debevoise 1938, 144.
۲۲. از قرار معلوم رویدادها توسط یوستینوس کاملاً تلحیص شده‌اند.
۲۳. خاتمه آن را تاریخ بطالسه با پیکار در نزدیکی آکتیوم تشکیل می‌داد.
۲۴. سرانجام در مقاله پس از این ۱363ff. Seel 1971, 174f. u. 178ff. ازفون بر این: (s.a.u.Anm. 107)
۲۵. این فقره در بخش اعظم پژوهش به منزله دستکاری یوستینوس تعبیر شده است، نک به: Rühl 1871, 36; Burde 1974, 93, Anm. 896 u. 1092. Ferner Casiglioni 1925,29; Ferrero 1957, 12; Pendergast 1961, 18, A. 16; Frni 1958, 118; Dobbins 1974, 66 u. Alonso-Núñez 1988-89, 138.
- زیل به گونه دیگری Seel 1971, 174f., 178ff. u. 282f. که خطای این نحوه ضبط را رد می‌کند و متمایل است این خبر را در مورد تروگوس و سالیابی تاریخ فیلیپ نمایندگی شده از جانب وی را در ایام تیبریانوس نجات دهد؛ برخلاف وی Burde 1974, 93, Anm. 896 شاهدی در اثر آمیانوس مارسلینوس 23,6,5 (Ammianus Marcellinus) به اثبات می‌رساند که چنان مقایسه‌ای مرسوم بود.
۲۶. تروگوس «... بیشتر وحدت را با تنوع به هم پیوند داده؛ با چنین نظمی یک اثر هنری تاریخی شد؛ و مطمئناً از این لحظات یکی از بزرگ‌ترین و کامل‌ترین آثار هنر تاریخی بود که جهان باستان بدان دست یافته است»، Heeren 1824, 346.
27. Strasburger 1977, 4f.
28. Burde 1974, 60ff.; ferner Swain 1940, 1ff.; Flusser 1972, 148ff. sowie Goez 1958.
۲۹. ولسکی Wolski 1983b, 147 در این مورد شاهدی برای تداوم سنت هخامنشی را مشاهده می‌کند.
۳۰. در مورد قوم‌نگاری تروگوس، نک به Kröll 1953 و اثر قدیمی تر Trüdinger 1918 و همچنین به اثر Müller 1980
۳۱. مومنیانو Momigliano 1969, 227ff به لحن بدینهای که تروگوس از الگویش، تنویمپ برگرفته است، تأکید می‌کند.

32. Burde 1974, 91f.; Urban 1982b, 82ff.

33. Walbank 1981, 20.

34. Rambaud 1948, 171ff.

۳۵. این جنبه اصل و تبار دون پایه از قرار معلوم سخنوارانه است و همچنین می‌تواند در سخنرانی میترادات [پونتی] تروگوس به کار برده شده باشد (Justin. 38,7,1 u. 3. 38,7,1 u. 3. 38,7,1: *convenae* (Iustin. 38,7,1: *convenae*) «مدیحه‌ای بر پدیده پارتی است» (Kröll 1952, 16). به امپراتوری اشکانیان در کنار اسکیت‌ها به منزله دومی و باکتریا به عنوان سومی تأکید می‌شود.

۳۶. گوتشمید ۱ Gutschmid 1888, 32, Anm. 1 که در نام *exules* یک نابهنه‌گامی سنت عوامانه را مشاهده می‌کند (Alonso-Núñez 1988-1989, 133, Anm. 36) (Lord. Get. 6,48 (= F 157a Seel) sowie bei Rühl 1880, 573: Cod. Laur. 66, 157-159 (= F 158 Seel) u. Lozinski, 1984, 128f.

۳۷. نام و تبار در قوم‌نگاری تروگوس اهمیت زیادی در خصوص ارزیابی یک قوم دارند.

۳۸. ولسکی 1959, 235 sowie 1974, 197 Tarijemndi آن را مورد شک قرار می‌دهد؛ نک به (Wiesehöfer 1993, 360).

39. So Frye 1983, 149.

40. Frye 1983, 144.

۴۱. این گفته در درجه اول در کتاب بیست و هفتم قابل انتظار بود که به دوره‌ای از ۱۴۶/۷ تا ۲۲۳ ق.م. می‌پردازد (نک به Prol. 27,8f. پیکار آنکورای [انقوله] مذکور در اینجا ۲۴۰) یا ۲۳۹ ق.م. (Iustin. 41,4,7 در افزایه پارت نیز ذکر می‌شود ۲۷,4).

42. Vgl. Justin. 41,1,10 mit der Namensform *Sparni*, Meyer 1925, 50, Anm. 60 u. Frye 1983, 206.

۴۳. آنچه با گورستان، تأیید باستان‌شناسانه‌اش را می‌یابد، نک به Frumkin 1970, 146.

۴۴. در مورد گانگاری رویدادها نک به Frye 1983, 253f. u. 1993, 45f. Wolski: همچنین نک به ۲۰۸ که به مسئله تعیین تقویم اشکانیان اشاره می‌کند. درباره شواهد سکه‌شناسخی نک به Bivar

۴۵. ۱۹۶۹ و آندراؤگراس به طور مکتوب نامبره از عهد آتنیو خوس اول، نک به Robert 1960, 9ff.

۴۶. یادآوری بوزتینوس (41,5,7.) درباره کشمکش‌های وی با ارشک دوم و هم‌پیمانی بعدی با این مسئله متناسب است.

۴۷. در کتاب چهل و یکم به تفصیل بدین امر پرداخته می‌شود (41,6,6ff.).

۴۸. کتاب سی و ششم در اینجا پایان می‌یابد (Prol. 36,1f.).

48. Wolski 1977, 402ff.

49. Vgl. Rühl 1886, LX u. 41,4,2 u. 15,4,1 mit der Form *Asia maior*.

اظاهراً هنوز تا سال ۱۴۸ ق.م فرمانداری سلوکی وجود داشته است، نک به Schippmann 1980, 24. Anm. 24

۵۰. درباره تقسیم ساتراپی‌ها نک به Gutschmid 1888, 54ff. u. Wiesehöfer 1993, 94ff. u. 197f.

۵۱. حدس بُنگارس چنین است. Bongars 1581 z. St. nach Ios. ant. Iud. 13,15,2. دبوواز این مسئله اهمال شده را به لشکرکشی سیدتس نسبت می‌دهد (Debevoise 1938, 31, Anm. 8)، بدون آنکه طرح کتاب‌ها را رعایت کند.
۵۲. الیمایی‌ها حداکثر در سال ۱۴۷ ق.م. مستقل از سلوکیان بودند، نک به ۱۸۰ Alizadeh 1985، . Frye 1983, 172 در مورد مشکل سال‌یابی نک به ۱۷۲
54. Reinach 1893, 198f., no. 45a u. 50a; 1894, 393; Iasos 289 u. 296.
55. Vgl. Le Rider 1965, 332.
56. Frye 1983, 172 u. 183, Anm. 12.
۵۷. فرای (همان‌جا). شهربان نامبرده مسنۀ در پلینیوس (Plinius 6,152) (Numenius) با نام نومینوس (Numenius) باید حداکثر به زمان آنتیوخوس چهارم تعلق داشته باشد (همان ص ۱۷۲).
58. Alizadeh 1985, 180.
59. Liebmann-Frankfort 1969, 894ff. u. Alonso-Núñez 1988-1989, 125ff.
۶۰. به تفصیل در مورد سبکِ فن افزایه، نک به ۱۹۸۰ Kröll 1953 u. Müller (در مقایسه با سالوستیوس) و اما بیشتر سری‌وار ۱۹۱۸, 131-33.
۶۱. با اشاره به سه شکست رومیان (کراسوس، دسیدیوس ساکسا (L. Decidius Saxa) و آتنیوس). این علاقه‌مندی با توانمندی پارتی (vis Parthorum) تاکیتوس در (Ann. 2,60,7; vgl. Germ. 37 u. Trüdinger 11,9,2. Strab.) مطابقت می‌کند.
۶۲. در این مورد به تفصیل، Kröll 1953
۶۳. در مورد دارا، نک به ۱۹۸۹ Alonso-Núñez 1988-1989
۶۴. در مورد نحوه ضبط، نک به:
- v. Gutschmid 1888, 57, Anm. 3; Seel 1972 z.St.; Widengren 1966, 384-87; Košelenko 1980, 177ff.; Wolski 1983a, 147ff.; Wiesehöfer, 1994, 190f.; Wiesehöfer 1996, 60f.
- بازتاب افسانه شاه ایرانی می‌تراند هنوز در گزیده ادراک شود (Iustin. 37,2) در مورد میترادات اوپاتور)، نک به: Widengren 1960a, 67ff. u. 1960b, 227ff.
65. Zuletzt 1976, 439-57 u. 1993, 39ff.
۶۶. فرای (179) که البته به نبود سکه‌های سلوکوس دوم اشاره می‌کند؛ در مورد بحث نک به که تاریخ اولیه‌ای را برای تهاجم ارشک به آستینیه فرض می‌نهد، نک به Brodersen 1986, 378ff., Dobbins 1974, 64, Anm. 3
۶۷. نک به بحث ولسکی در ۱۹۷۴ Wolski 1959 u. 1974
68. Burde 1974, 111f.; vgl. der Verf., 1993, 134ff.
69. Vgl. Anm. 25.
۷۰. به شرط این که از جایه‌جایی پیشنهادی این بخش توسط گوتشمید به کتاب چهل و دوم پیروی نشود (v. Gutschmid 1888, 36, Anm. 4 u 81, Anm. 1; Frye, 1983, 212f., Anm. 34 a.E.)

پارتیان و تاریخ پارت در اثر پومپیوس تروگوس-یوستینوس [۴۰۹]

ارشک (*Arsaces proavus*) نامبرده در *Iustin.* 41,6,9 فی نفسه می‌تواند ارشک دوم یا بیشتر نام بخش نخستین باشد. در مورد شخصیت و بحث، نک به:

Wolski 1962, u 1979, 21 sowie Frye 1983, 208f.

(*Iustin.* 41,5,8f.) یوستینوس: سومین شهریار پارتیان، پریاپت بود که او نیز ارشک نام داشت. درباره مشکل یکی دانی با *Friyapatak* نامبرده بر سفال‌نوشته‌ای از نسانگ به:

Schippmann 1980,22, Anm. 22 u Lukonin 1983, 687

که لوکونین تبارنامه ارائه شده یوستینوس را رد می‌کند.

.۷۲. گرونوویوس (*Gronovius*) و دوبنر (*Dübner*) در نشرشان چنین ارائه می‌دهند.

73. *Prol.* 41, 4f., vgl. 41,6,8f.

74. *Iustin.* 41,6,8.

75. *Iustin.* 36,1,3,f.

.۷۶. گوتشمید در چاپ *Gutschmid in der Ruehlschen Ausgabe* 1886, LXI v. و به طور مسروچ تر در ۱888, 81, Anm. 1 اما در مورد عربستان (*Arabes*), پیش‌اپیش در پرولوگ *Prol.* 39, 14f. و گزیده *Iustin.* 40,2,4 (*terrestribus latrociniis*) یوستینوس

77. Zur Überlieferung Malitz 1983, 301, Anm. 338.

.۷۸. شوتکی (*Schottky* 1991, 78-81) با استناد به حدس سابق مارکوارت (*Marquarts* 1895, 645) که خوانش *Artabazes* را بر *Artabanus* ترجیح می‌داد.
۷۹. تروگوس همچنین در مورد تمایل فرهاد در استرداد آنها نیز (42,7ff.; vgl. Dio 53,33,2) گزارش کرد.

۸۰. استپانیان (*Step'Anyan* 1980, 117ff.) متایل است مطالب موثق را ناشی از اطرافیان لشکرکشی پومپیوس بداند. مالیتس (*Malitz* 1983, 301, Anm. 336) توصیف مشابهی را در نزد یوسیدونیوس حدس می‌زند.

81. Vgl. *Iustin.* 41,2,1f. u. 42,5,2: *Parthico regno pellitur* (sc. *Mihridates*). Zur Rekonstruktion Dobbins 1974, 67ff.

82. Vgl. Dobbins 1974, 63 u. Schippmann 1980, 32 mit Anm. 39 u.

83. Dazu Debevoise 1983, 136. mit Anm. 44 u. Oltramare 1937, 127ff. sowie Timpe 1975, 163ff.

84. Alonso-Núñez 1988-1989, 133.

85. Schippmann 1980, 25 mit Anm. 26.

.۸۶. در مورد «کدام شاه» (*Prol.* 41,7f.) نک به نحوه ضبط‌های ارائه شده دیگری در ۱972 Seel؛ در مورد از توان افتادن باکتریایی‌ها نک به *Iustin.* 41,6,3. درباره این مطالب نک به:

Maenchen-Helfen 1944/45, 284ff. u. 1945, 79f.; Daffina 1967; Frye 1983, 191ff.; Haussing 1983, 124ff. u. Staviskij 1986, 113ff. (118) u. 49.

- در مورد تبار اقوام منطقه رود تالاس، در بخش شمالی جمبول در جنوب شرقی فراستان، نک به: Rempel, L.I., "Asiani, Apasiaks and Other Tribes", *Trudy Instituta Arkheologii i Etnografii I*, 1956. [متأسفانه برای نگارنده دست یافتنی نبود].
- ۸۸ در مورد استفاده از نبروهای کمکی اسکیتی برای مقابله با آنتی خروس سیدتس و شورش آنها نک به: v. Gutschmid 1888, 76f., Anm. 2 که حدس می‌زند، که موضوع بر سر سکه نوراک است، زیرا تخارها متمایز از آنها هستند (Iustin. 42, 2,1-2).
- ۸۹ داوری پومپیوس تروپوس در مورد پادشاه پارت - مطابق معیارهای رومی: که او بیشتر مدیون مقامش به عنوان شاه است تا پادر، و از این رو باید بیشتر در فکر سرزمین پدران باشد تا فرزندان.
- ۹۰ ۴۱,5,10 - در این مورد مساعد است (نک به: Iustin. 41,4,6; 5,7ff; 6,1 u. 9).
- ۹۰.۹۰ متمایل بر این بوده‌اند این فقره را با ساخت به اصطلاح «دیوار اسکندر» تقویط میترادات دوم (؟) مرتبه بدانند که البته سال‌یابی آن مشکل‌آفرین است.
- Huff 1981, 125ff.; Kiani 1982, 38 u. Wolski 1993, 50.
- (نک به هوسیگ 125 Haussig 1983 که اما دیوار را به دوران ساسانیان احالة می‌دهد).
۹۱. Tarn 1951, 515ff.; Narain 1957, 128ff. (131f.); Mukherjee 1967, 23ff.; 1969b, 398ff.
- ۹۲ این چنین نحوه ضبط زیل مطابق *Tocharorum* بونگارس، که برخلاف انتقادهای تارن (Tarn 195, 515ff., Append. 21) که به چاپ (1886) Ruehl استناد می‌کند، آنچه که به نظرم توسط یوستینوس bei Strab. Geogr. 11,8,2 (= p.) (42,2,2) تقویت می‌شود و ذکر *Tóχapoi* آپولودوروس آرتیتی (Plin. nat. 779), همچنین نک به: (511)، در مجموعه قطعات یاکوبی گنجانده نشده است (FGRhHist 1944.45, 248ff. Frye 1983, 212f. mit Anm. 34). جایابی قبایل ناروشن است: ۶,55؛ البته فرای با نظر مخالف، شاید هم تاریخ پوسیدونیوس پایه‌ای برای نوشته‌های باستان (Maenchen-Helfen 1944.45, 248ff. ۶,55). در مورد تبار تخارها بوده است. درباره سکاهای و سایه‌های نک به: Mukherjee 1973, 84ff. u. Dobbins 1974, 77ff.
- ۹۳ Tarn 1951, 306؛ برخلاف وی Mukherjee 1969a, 77f. u. 1969b, 400, Anm. 399 که بر حسب Dobbins 1974, 76f. در این رابطه می‌توان به شواهد باستان‌شناسانه، به خصوص از آی خانم و خالجایان اشاره کرد:
- Bernard u.a. 1973 u. 1981, 115f. sowie für Alt-Mittelasiens Stawiskij 1982 u. Masson 1982.
۹۴. v. Gutschmid 1881, 113f.
۹۵. De Groot, 1926, 9ff., 91ff., 95ff. u. 109ff.; Watson 1961, 155ff.; Haloun 1937, 243ff.
- هالون در این مورد در مقاله اساسی اش در مورد هجوم کوچگران به سغد و باکتریا هشدار می‌دهد.
- در مورد روایات نک به گوتشمید v. Gutschmid, 1888, 59ff. u. 70ff.; Narain 1957, 128ff.,
- Mukherjee 1969b, 395ff.; (ص ۱۳۱)؛ که در *Ta-hsia*، متمایل به تشخیص باکتریا است

پارتیان و تاریخ پارت در اثر پومیبوس تروگوس-یوستینوس [۴۱۱]

۹۶. بولی بالانک (22) Pulleyblank 1966, 154ff. حدسی را ابراز کرده که Ta-Yüan به منزله آوانویسی چینی سکه شناختی نک به. Hulsewé 1970, 154ff. در مورد (96) *Han shu* 1979 نک به.
۹۷. باید به ویژه در مورد مسائل گاهنگاری – به بخشی درباره سال یابی پادشاه کوشان، کائیشکا و شواهد ذی ربط باستان شناختی و منابع چینی اشاره کرد که در اینجا نمی‌توان دقیق تر بدانها وارد شد. در این مورد به خصوص نک به کنگره سال ۱۹۶۰ در لندن (Basham 1968) و مقالات تنظیمی توسط هارماتا (1971)، به خصوص از آن (152f.) Davidovich 1984, 147ff. (152f.) از.
۹۸. Haussing 1983, 124f.
۹۹. Tarn 1951, 306.
100. v. Gutschmid 1888, 109ff. (114f.).
۱۰۱. این یادآوری را در مورد فرستاده مضبوط در کارنامک آوگوستوس تیپ مقایسه کرده‌اند (R.G.31).
۱۰۲. درباره چیرگی پارتیان بر قبایل اسکیتی، نک به. Dobbins 1974, 72ff.
103. v. Gutschmid 1888, 114ff.
۱۰۴. شواهد سکه شناختی Eggermont 1968, 101 (so bereits Konow 1929, XXIff. u. XLIVf.) نیز می‌تواند با آن مطابقت کند. Narain 1957, 128ff. (ibid. 424 u. Narain 1957, 128ff.) تردیدش را در مورد چنان سال یابی اولیه‌ای ابراز می‌دارد. ناراین که آیا تروگوس در مورد تصرف دره کابل گزارش کرده، مسئله دیگری است.
۱۰۵. از قرار معلوم مسئله بر سر جایه‌جایی اگر مونت است، زیر از اقدام سومی در خلال افزایه اسکیت‌ها سخنی در میان است (Iustin. 2,5,1).
106. Alonso-Núñez 1988-1989, 132, Anm. 34.
۱۰۷. کرول (Kröll 1952, XV) زمان تأییفی میان ۳۰-۱۰ ق.م. را پیشنهاد می‌کند.
۱۰۸. درباره مسئله منابع کتاب چهل و یکم، نک به. Liebmann-Frankfort 1969, 894ff.; Malitz 1983, 282.
109. Altheim 1947/48, 2ff.; Altheim-Stiehl 1970, 363, 366f. u. die Rez. v. Schmitt 1975, 31ff. (58f.); vgl. bereits die Kritik Krölls 1952, VIIff.
110. Tarn 1951, 45ff.
۱۱۱. در این مورد به زودی توسط نگارنده.
112. Vgl. Q. Dellius, Peter HRR II, 53f., vgl. Kröll 1953, 60, Anm. 72, 73.
113. v. Gutschmid 1894b, 218ff.
114. Rambaud 1948, 171ff.
115. Vgl. Urban 1982c, 145ff.
۱۱۶. در مورد ترتیب زمانی علاقه عمومی به اشکانیان، نک به Wissemann 1982.

کوته نوشت

AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
BSOAS	Bulletin of the School of Oriental and African Studies
BzG	Beiträge zur Geschichtskultur
CPh	Classical Philology
DHA	Dialogues d'Histoire Ancienne
JAOS	Journal of the American Oriental Society
JRAS	Journal of the Royal Asiatic Society
PP	La Parola del Passato
REG	Revue des Études Grecques
REL	Revue des Études Latines
RIL	Rendiconti dell'Istituto Lombardo
WdF	Wege der Forschung
WJA	Würzburger Jahrbücher für die Altertumswissenschaft
WZKM	Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

كتاب شناسی

- Alizadeh, A. 1985, „Elymaean Occupation of Lower Khuzestan during the Seleucid and Parthian Periods: A Proposal“, *Iranica Antiqua* 20, 175–187
- Alonso-Núñez, J. M. 1988–1989, „The Roman Universal Historian Pompeius Trogus on India, Parthia, Bactria and Armenia“, *Persica* 13, 125–155
- Altheim, F. 1947/48, *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, 2 Bde., Halle (Saale)
- Altheim, F./Stiehl, R. 1970, *Geschichte Mittelasiens*, Berlin
- Amantini, L.S. 1981, *Introduzione a Giustino Storie Filippiche*, Milano
- Basham, A.L. 1968, *Papers on the Date of Kaniska* (Kongreß London 1960), Leiden
- Bernard, P. e.a. 1973, *Fouilles d'Ai Khanoum I (Campagnes 1965, 1966, 1967, 1968)*, 2 Bde. Paris
- Bernard, P. 1981, „Problèmes d'histoire coloniale à travers l'urbanisme d'une cité hellénistique d'Asie Centrale“, *150 Jahre DAI. Festveranstaltungen u. internat. Kolloquium*, Berlin/Mainz, 108–120
- Bivar, A.D.H. 1969, „The Achaemenids and the Macedonians: Stability and Turbulence“, *Central Asia*, ed. Hambly, G., London, 9–34
- Bongarsii, I. 1581, *Editio Iustini*, Parisii
- Breglia Pulci Doria, L. 1975, „Recenti studi su Pompeo Trogoo“, *PP* 30, 468–477
- Brodersen, K. 1986, „The Date of the Secession of Parthia from the Seleucid Kingdom“, *Historia* 35, 378–381
- Burde, P. 1974, *Untersuchungen zur antiken Universalgeschichtsschreibung*, Phil. Diss. Erlangen-Nürnberg
- Castiglioni, L. 1925, *Studi intorno alle Storie Filippiche di Giustino*, Napoli
- Davidovich, E.A. 1984, „The First Hoard of Tetradrachmas of the Kusana, Heraios“, *From Hecataeus to Al-Huwarizmi*, ed. Harmatta, J. (Collection of the Sources for the History of Pre-Islamic Central Asia, Ser. I. Vol. III), Budapest, 147–153 (= *Acta Antiqua* 28, 1980, 147–177)
- Daffina, P. 1967, *L'immigrazione dei Saka nella Drangiane*, Rom
- Debevoise, N.C. 1938, *A Political History of Parthia*, Chicago
- Dobbins, K.W. 1970, „The Question of the Imitation Hermaios Coinage“, *East and West*, 307–327
- Dobbins, K.W. 1974, „Mithridates II and his Successors: A Study of the Parthian Crisis 90–70 B.C.“, *Antichthon* 8, 63–79
- Duebner, F. 1831, *In editionibus Iustini*, Leipzig
- Eggermont, P.H.L. 1968, „The Historia Philippica of Pompeius Trogus and the Foundation of the Scythian Empire“, *Papers on the Date of Kaniska*, ed. Basham, A.L., Leiden, 97–102 u. 424–25
- Ferrero, L. 1957, *Struttura e metodo dell' Epitome di Giustino* (Univ. di Torino. Pubblicazioni della Facoltà di lettere e filosofia. Vol. 9, fasc. 2), Turin
- Flusser, D. 1972, „The Four Empires in the Fourth Sibyl and in the Book of Daniel“, *Israel Oriental Studies* 2, 148–175
- Forni, G. 1958, *Valore storico e fonti di Pompeo Trogoo. I. Per le guerre greco-persiane* (Pubblicazioni dell' Università di Urbino. Ser. di lettere e filos. Vol. 7), Urbino

- Forni, G./Angeli Bertinelli, M.G. 1980, (m. Nachtr. v. W. Haase), „Pompeo Trogó come fonte di storia“, *ANRW* II 30.2, 1298–1362
- Frumkin, G. 1970, *Archaeology in Soviet Central Asia* (Handbuch der Orientalistik, 7. Abt., III 1. Abschn.), Leiden/Köln
- Frye, R.N. 1983, *The History of Ancient Iran* (Handbuch der Altertumswissenschaft III 7), München
- Goez, W. 1958, *Translatio imperii: Ein Beitrag zur Geschichte des Geschichtsdenkens und der politischen Theorien im Mittelalter und der frühen Neuzeit*, Tübingen
- Goodyear, F.R.D. 1982, „On the Character and Text of Iustin's Compilation of Trogus“, *Proceedings of the African Classical Associations* 14, 1–24
- Goudineau, Ch. 1979, *Les Fouilles de la Maison au Dauphin. Recherches sur la Romanisation de Vaison-la-Romaine*, t. 1/2 (37^e suppl. à *Gallia*), Paris
- Groot, J.J.M. de 1926, *Chinesische Urkunden zur Geschichte Asiens*, 2. Teil: *Die Westländer Chinas in der vorchristlichen Zeit*, Berlin/Leipzig
- Gutschmid, A. v. 1856–57, „Über die Quellen des Pompeius Trogus und die Glaubwürdigkeit ihrer Gewährsmänner“, *Jahrbücher für Classische Philologie*, II. Suppl., 177–282
- Gutschmid, A. v. 1888, *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer*, hg. v. Nöldeke, Th., Tübingen
- Gutschmid, A. v. 1894a, „Die beiden ersten Bücher des Pompeius Trogus“, ders., *Kleine Schriften*, hg. v. Rühl, F., Bd. 5, Leipzig, 19–217
- Gutschmid, A. v. 1894b, „Trogus und Timagenes“, ders., *Kleine Schriften*, hg. v. Rühl, F., Bd. 5, Leipzig, 218–227
- Haloun, G. 1937, „Zur Üe-tsü-Frage“, *ZDMG* 91, 243–310
- Haussig, H.W. 1983, *Die Geschichte Zentralasiens und der Seidenstraße in vorislamischer Zeit* (Grundzüge, 49), Darmstadt
- Heeren, A.H.L. 1824, *De fontibus et auctoritate Justini, Pompeji Trogij Epitomatoris, Commentatio prior* (Commentat. Soc. Scient., Vol. XV CI Hist. = Historische Werke, 3. Theil), Göttingen
- Holder, A. 1904, *Altceltischer Sprachschatz*, II, Leipzig
- Huff, D. 1981, „Zur Datierung des Alexanderwalls“, *Iranica Antiqua* 16, 125–140
- Hulsewé, A.F.P. 1979, *China in Central Asia. The Early Stage: 125 B.C.–A.D. 23*, Leiden
- Kiani, M.Y. 1982, *Parthian Sites in Hyrcania. The Gurgan Plain* (AMI, Erg.-Bd. 9), Berlin
- Konow, S. 1929, „Historical Introduction“, *Corpus Inscriptionum Indicarum*, Vol. II Part I, ed. Konow, S., Calcutta, XIII–LXXXI
- Košelenko, G.A. 1980, „Les cavaliers parthes“, *DHA* 6, 177–199
- Kröll, F. 1953, *Pompeii Trogus als Ethnograph*, Phil. Diss. Frankfurt
- Le Rider, G. *Suse sous les Séleucides et les Parthes* (Mémoires de la Délégation archéologique française en Iran XXVIII), Paris
- Liebmann-Frankfort, T. 1969, „L'histoire des Parthes dans le livre XLI de Trogue Pompée: Essai d'identification de ses sources“, *Latomus* 28, 894–922
- Lozinski, P. 1984, „The Parthian Dynasty“, *Iranica Antiqua* 19, 119–139
- Lucidi, F. 1975, „Nota ai ‚Prologi‘ delle Historiae Philippicae di Pompeo Trogó“, *Rivista di Cultura Classica e Mediaevale* 17, 173–80
- Lukonin, V.G. 1983, „Political, Social and Administrative Institutions: Taxes and Trade“, *The Cambridge History of Iran*, vol. 3 (2), ed. Yarshater, E., Cambridge, 681–746
- Maenchen-Helfen, O. 1944/45, „The Legend of the Origin of the Huns“, *Byzantion* 17, 248–251
- Maenchen-Helfen, O. 1945, „The Yüeh-chih Problem Re-examined“, *JAOS* 65, 71–81
- Malitz, J. 1983, *Die Historien des Poseidonios* (Zetemata, 79), München
- Marquart, J. 1895, „Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran“, *ZDGM* 49, 628–672
- Masson, V.M. 1982, *Das Land der tausend Städte: Die Wiederentdeckung der ältesten Kulturgebiete in Mittelasien* (1966). Mit einem Vorw. v. K. Schippmann [übers. v. M.T.E. Seitz], München
- Meyer, Ed. 1925, „Blüte und Niedergang des Hellenismus in Asien“, *Der Hellenismus in Mittelasien*, hg. v. Altheim, F./Rehork, J. (WdF, 91), Darmstadt 1969, 19–72
- Mitchiner, M. 1973, *The Early Coinage of Central Asia*, London

- Mommesen, Th. 1881, „Die Literaturbriefe des Horaz“, *Hermes* 15, 103–115
- Momigliano, A. 1933, „La valutazione de Filippo il Macedone in Giustino“, *RIL* 56, 983–996 (= *Quarto Contributo alla storia degli studi classici e del mondo antico*, Roma 1969, 225–238)
- Müller, K.E. 1980, *Geschichte der antiken Ethnographie und ethnologischen Theoriebildung* (Studien zur Kultukunde, 29), Wiesbaden
- Mukherjee, B.N. 1967, *The Kushana Genealogy* (Studies in Kushana Genealogy and Chronology, vol. 1), Calcutta
- Mukherjee, B.N. 1969a, *An Agrippan Source – A Study in Indo-Parthian History*, Calcutta
- Mukherjee, B.N. 1969b, „Ta-hsia and the Problem concerning the Advent of Nomadic Peoples in Greek Bactria“, *East and West* 19, 395–400
- Mukherjee, B.N. 1973, *Central and South Asian Documents on the Old Saka Era*, Calcutta
- Olson, B.M. 1982, *L'étude des auteurs classiques latins au XIe et XIIe siècles*, t. 1, Paris, 537–551
- Oltramare, A. 1938, „Auguste et les Parthes“, *REL* 16, 121–138
- Pendergast, J.S. 1961, *The Philosophy of History of Pompeius Trogus*, Ph. D. Illinois
- Polverini, L. 1964, „L'aspetto sociale del passaggio dalla repubblica al principato“, *Aevum* 38, 241–285 u. 439–467
- Pulleyblank, E.G. 1966, „Chinese and Indo-Europeans“, *JRAS*, 17–36
- Pulleyblank, E.G. 1970, „The Wu-sun and Sakas and the Yüeh-chih Migration“, *BSOAS* 33, 154–160
- Rambaud, M. 1948, „Salluste et Trogue Pompée“, *REL* 26, 171–189
- Reinach, T. 1893, „Inscriptions d'Iasos“, *REG* 6, 151–203
- Reynolds, L.D. 1983, *Text and Transmission. A Survey of the Latin Classics*, ed. Reynolds, L.D., Oxford, 197–199
- Robert, L. 1970, „Inscription hellénistique d'Iran“, *Hellenica* 11, 85–91
- Rühl, F. 1871, *Die Verbreitung des Iustinus im Mittelalter*, Leipzig
- Rühl, F. 1872, *Die Textesquellen des Iustinus* (Jahrb. f. class. Philologie 6, Suppl.), Leipzig
- Rühl, F. 1880, „Ein Anekdoton zur gothischen Urgeschichte“, *Jahrb. f. class. Philologie* 26, 549–576
- Rühl, F. 1886, *Iustinus*, hg. v. Rühl, F., Leipzig
- Schmitt, K.H. 1957, „Die Komposition in gallischen Personennamen, II“, *Zeitschrift für celtische Philologie* 26, 39–301
- Schmitt, R. 1975, „Rez. Altheim, F./Stiehl, R., *Geschichte Mittelasiens*, Berlin 1970“, *WZKM* 67, 31–91
- Schottky, M. 1991, „Parther, Meder und Hyrkanier. Eine Untersuchung der dynastischen und geographischen Verflechtungen im Iran des 1. Jhs. n.Chr.“, *AMI* 24, 61–134
- Seel, O. 1955, *Die Praefatio des Pompeius Trogus* (Erlanger Forschungen, 3), Erlangen
- Seel, O. 1956, *Pompei Trogii Fragmenta*, hg. v. Seel, O., Leipzig
- Seel, O. 1971, „Pompeius Trogus und das Problem der Universalgeschichte“, *ANRW* II 30.2, 1982, 1363–1423
- Seel, O. 1972, *M. Iuniani Iustini Epitoma Historiarum Philippicarum Pompei Trogii*, ed. Seel, O., Stuttgart
- Seel, O. 1981, *Eine römische Weltgeschichte. Studien zum Text der Epitome des Justinus und zur Historik des Pompeius Trogus* (Erlanger Beiträge zur Sprach- und Kunsthistorik, 39), Erlangen
- Shackleton Bailey, D.R. 1980, „Textual Notes on Justin (Trogus)“, *Phoenix*, 227–236
- Staviskij, B.J.A. 1982, *Die Völker Mittelasiens im Lichte ihrer Kunstdenkämler* (1979) [übers. v. D. Strunk u. R. Weimar], Bonn
- Staviskij, B.J.A. 1986, *La Bactriane sous les Kushans. Problèmes d'histoire et de culture*, Paris
- Strasburger, H. 1977, „Umblick im Trümmerfeld der griechischen Geschichtsschreibung“, *Historiographia Antiqua. Commentationes Lovanienses in honorem W. Peremans septuagenarii editiae*, Leuven, 3–52
- Step' Anyan, A. 1980, „Trogue Pompée, Justin et quelques problèmes de l'histoire de la Parthie et de l'Arménie“, *Revue des Études Arméniennes*, N.S. 14, 117–124
- Swain, J.W. 1940, „The Theory of the Four Monarchs“, *CPh* 35, 1–21
- Syme, R. 1992, „Trogus in the H.A.“, *Institutions, société et vie politique dans l'Empire Romain au IVe siècle après J.C. Actes de la table ronde autour de l'oeuvre d'André Chastagnol*, ed. Christol, M. e.a. (Collection de l'École Française de Rome, 159), Rome, 11–20

- Tarn, W.W. 1951, *The Greeks in Bactria and India*, Cambridge²
- Timpe, D. 1975, „Zur augusteischen Partherpolitik zwischen 30 und 20 v.Chr.“, *WJA* 1, 155–169
- Trüdinger, K. 1918, *Studien zur Geschichte der griechisch-römischen Ethnographie*, Phil. Diss. Basel
- Urban, R. 1982a, „Gallisches Bewußtsein“ und „Romkritik“ bei Pompeius Trogus“, *ANRW* II 30.2, 1424–1443
- Urban, R. 1982b, „Historiae Philippicae“ bei Pompeius Trogus“, *Historia* 31, 82–96
- Urban, R. 1982c, „Urgentibus imperii fatis. Die Lage des römischen Reiches nach Tacitus, Germania 33,2“, *Chiron* 12, 145–162
- Walbank, F.W. 1981, *The Hellenistic World* (Fontana History of the Ancient World), Glasgow
- Watson, B. 1961, *Records of the Grand Historian of China translated from the Shih-chi of Ssu-Ma Ch'ien*, New York/London
- Whatmough, J. 1970, *The Dialects of Ancient Gaul. Prolegomena and Records of the Dialects*, Cambridge/Mass.
- White, J.A. 1979, „Fata habent libelli, manuscripti. Some Notes on a Justin Codex“, *Latomus* 38, 223–230
- Wickevoort Crommelin, B. van 1993, *Die Universalgeschichte des Pompeius Trogus* (BzG 7), Hagen
- Widengren, G. 1960a, *Iranisch-semitische Kulturbegrenzungen in parthischer Zeit* (AGF Nordrh.-Westf., Geisteswiss. R. 70), Köln/Opladen
- Widengren, G. 1960b, „La Légende royale de l'Iran antique“, *Hommages à G. Dumézil* (Coll. Latomus, 45), Bruxelles
- Widengren, G. 1966, „Die Begriffe ‚populorum ordo‘ und ‚ram‘ als Ausdrücke der Standesgliederung im Partherreich“, *Festschrift W. Baetke*, Weimar, 380–391
- Wiesehöfer, J. 1994, *Das antike Persien von 550 v. Chr. bis 650 n. Chr.*, München/Zürich
- Wiesehöfer, J. 1996, „King of Kings“ and „Philhellén“: Kingship in Arsacid Iran“, *Aspects of Hellenistic Kingship* (Studies in Hellenistic Civilization VII), Aarhus, 55–66
- Wissemann, M. 1982, *Die Parther in der augusteischen Dichtung* (Europ. Hochschulschriften, Reihe XV, Bd. 24), Frankfurt a.M./Bern
- Wolski, J. 1959, „L'historicité d'Arsace I^{er}“, *Historia* 8, 222–238
- Wolski, J. 1962, „Arsace II et la généalogie des premiers Arsacides“, *Historia* 11, 138–145
- Wolski, J. 1969, „Der Zusammenbruch der Seleukidenherrschaft in Iran im 3. Jh. v.Chr.“, *Der Hellenismus in Mittelasien*, hg. v. Altheim, F./Rehork, J. (WdF, 91), Darmstadt, 188–254
- Wolski, J. 1974, „Arsace I^{er} fondateur de l'état parthe“, *Acta Iranica* 3, 159–199
- Wolski, J., 1976, „Untersuchungen zur frühen parthischen Geschichte“, *Klio* 58, 439–57
- Wolski, J. 1977, „Les Parthes et la Syrie“, *Acta Iranica* 5, 395–417
- Wolski, J. 1979, „Points de vue sur les sources gréco-latines de l'époque parthe“, *Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia*, ed. Harmatta, J. Budapest, 17–25
- Wolski, J. 1983a, „Les relations de Justin et de Plutarque sur les esclaves et la population dépendante dans l'Empire parthe“, *Iranica Antiqua* 18, 145–157
- Wolski, J. 1983b, „Die Parthen und ihre Beziehungen zur griechisch-römischen Kultur“, *Klio* 65, 137–149
- Wolski, J. 1993, *L'Empire des Arsacides* (Acta Iranica, 32), Leuven

آنچه استرابو درباره سرزمین پارت و اشکانیان نوشته است

نوشته یان ویلم دریورس (گرونینگن)*
 ترجمه فرید جواهرکلام
 ویراستار آرزو رسولی (طالقانی)
www.tabarestan.info

استрабو یکی از بسیار نویسندهای یونانی و رومی است که درباره زندگی اش، اطلاعات اندکی در دست است.^۱ اطلاعاتی که ما درباره زندگی وی داریم، به تنها اثر باقیمانده او، به نام *Γεωγραφικά* منحصر می‌شود. استрабو در حدود سال ۶۴ قم در آماسیا واقع در پونتوس به دنیا آمد و احتمالاً در سال ۲۳ م درگذشت. خانواده استрабو از طبقه بالای پونتوس و جزو حلقه درونی مهرداد پنجم اورگیت (= نیکوکار) و مهرداد ششم اوپاتور بودند. نیاکان استрабو از افسران سپاه پونتوس و از مشاوران شاه بودند. شکست مهرداد ششم از رومیان به معنای پایان کار و شغل چندین نفر از خاندان استрабو بود. چند عضو دیگر خانواده استрабو که شکست مهرداد را پیش‌بینی کرده بودند، پیش از وقوع این جریان، جانب رومیان را گرفته بودند. ولی چنین به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از افراد در خدمت روم در خانواده استрабو به کاری استغالت نداشتند. استрабو در دوران جوانی در نیسا به تحصیل پرداخت. احتمال دارد که وی بلافاصله پس از اتمام تحصیلات به روم رفته باشد. وی در سالهای ۴۴/۴۳ قم و نیز تا پیش از سال ۳۱ قم در روم اقامت داشت. در سالهای ۲۵-۲۴ قم، وی به همراه آیلیوس گالوس که سمت استانداری مصر را داشت، در

* Jan Willem Drijvers (Groningen)

۱. برای آگاهی از زندگی استрабو، برای نمونه نک Niese 1878; Honigmann 1931; Van der Vliet 1977.

. برای چکیده اثر وان در ولیت نک 36ff. Van der Vliet 1984

مصر به سر می‌برد. آشکار شده است که بعد از سال ۷ قم، استрабو بار دیگر به روم رفت و احتمالاً مدتی از سالهای پایانی عمرش را در پایتخت گذرانید. اطلاع نداریم که سکونت دائمی وی در پونتوس بوده است یا در روم. ولی می‌توان حدس زد که وی سالیان سال در روم بوده است. با در نظر گرفتن این مسئله، چنین به نظر می‌رسد که استрабو با افراد مهم طبقه ممتاز اجتماع و همچنین سنتورهای طبقه اشراف روابط خوبی داشته است. احتمالاً آیلیوس گالوس در این میان حامی و پشتیبان استрабو بوده است. استрабو با تلاشهایی که به عمل آورد سرانجام تابعیت روم را به دست آورد.^۲

استрабو دو اثر مفصل و طولانی از خود به جا گذاشت، یکی 'Ιστορικά' [جغرافیا و تاریخ] در ۴۷ کتاب و دیگری Γεωγραφικά در ۳۷ کتاب. کار تاریخی او در حقیقت ادامه کار پولیوس از سال ۱۴۴ قم و احتمالاً اندکی بعد بود. جغرافیای استрабو، بنا به ادعای خودش، مکمل و ادامه طبیعی کتاب تاریخ او بود (C. 1.1.23, 13C). از کتاب تاریخ او تنها قطعات و بخشهایی باقی مانده است (Jacoby, FGrHist. 91) ولی کتاب جغرافیای وی تقریباً به طور کامل مانده است. احتمالاً استрабو کتاب تاریخ خود را پیش از سال ۲۶ قم به پایان رسانید و این هنگامی بود که وی به اتفاق آیلیوس گالوس به مصر سفر کرد. تعیین زمان تألیف کتاب جغرافیای او دشوار است. نظریات گوناگونی در این زمینه ارائه شده است، ولی هیچ یک قانع‌کننده به نظر نمی‌رسند. پاره‌ای نظر داده‌اند که وی تمامی این کتاب را در پایان عمر خود نوشته، عده‌ای دیگر اظهار داشته‌اند که وی این اثر خود را ناتمام و منتشر نشده رها کرد و شخصی ناشناس آن را کامل و منتشر کرد. باز هم عده‌ای دیگر بر این باورند که استрабو شخصاً کتاب جغرافیا را به پایان رساند و سپس به ویرایش و افزودن نکات تازه به آن پرداخت و این کار تا زمان مرگش ادامه یافت.^۳ و اما در مورد محل نگارش کتاب جغرافیا، باز هم مسئله مهم باقی مانده است: به احتمال قوی در آماسیا یا شهر دیگری در آسیای صغیر، یا رُم یا شهر دیگری در ایتالیا.

هرچند کتاب جغرافیای استрабو اطلاعاتی درباره تاریخ روم و یونان در اختیار ما می‌گذارد ولی این کتاب به هیچ‌وجه یک کتاب تاریخ نیست. این اثر از جغرافیای (مثالاً

۲. Bowersock 1965, 128-129. برای رابطه استрабو با رومیها، نک. Van der Vliet 1977, 90ff.

۳. برای نمونه نک. Diller 1975, 4-7؛ Van der Vliet 1977, 47ff. Syme 1995، ضمیمه E با عنوان «استрабو چه موقع نوشت» (pp. 356-367).

رو دخانه ها و کوه های) منطقه مدیترانه و نواحی دیگری فراسوی مرز های امپراتوری روم صحبت می کند: پوشش گیاهی و جانوری، ستهای مردم، شهرها، ذخایر و منابع طبیعی وغیره. کتاب جغرافیای استرابو یک اثر تخصصی نیست که همه انواع داده های تخصصی جغرافیایی را در اختیار ما قرار دهد، بیشتر اثری است کاربردی (1.1.16, 10C). وی کتاب جغرافیا را برای طبقه ویژه ای نگاشته است، سیاستمداران (*politikoi*) (1.1.22-23, 13C)، مردان طبقات ممتاز یونان و روم که صاحبان مناصب اداری و نظامی بودند: اشراف شهرنشین، فرمانداران استانها و کارمندانشان و حتی طبقات درباری. بدین ترتیب، کتاب جغرافیای استرابو بدین خاطر نوشته شده بود که با خواندن آن بتوان امپراتوری را اداره کرد و بر آن فرمان راند (1.1.14, 8C) و بدین سان می توان این اثری یک «جغرافیای سیاسی» خواند.^۴ آشکارا می توان گفت که کتاب جغرافیای استرابو اثری روم محور است. معیار همه چیز برای استرابو روم - فرهنگ، سازمان و تشکیلات، آداب و رسوم و ستهای آن - است. نظر و عقیده استرابو درباره جهان، نظر و باور یک صاحب مقام رومی آن هم در اوایل شکوفایی روم است که روم را بتر از همه می دانست و به هرچه که غیر رومی بود، به دیده تحقیر می نگریست، *alter orbis* [= بقیه دنیا].

کتاب جغرافیای استرابو یک اثر اصیل یعنی ابداعی نیست، بلکه گردآوری مطالب جغرافیایی، مردم شناسی و رسالات تاریخی است که موجود بوده است. بنابراین استرابو کمکی به پیشرفت و تکامل دانش جغرافیایی زمان خود نکرد. وی با تشریح و توصیف این نکته که دانش جغرافیا در دوران شکوفایی جمهوری سابق روم، پیشرفت زیادی کرده بود، کار خود را توجیه نمود (1.2.1, 2.5.12, 117C-118C). با آنکه استرابو از راه مطالعه، سرزمینهای آسیای صغیر، ایتالیا، مصر و بخش هایی از یونان را می شناخت (2.5.11, 117C)، ولی در کتابش آثاری می توان یافت که نشان می دهد خود نیز شخصاً از این سرزمینها دیدن کرده و مشاهداتی به عمل آورده است.⁵ منابع مورد استفاده استرابو عبارت بوده اند از آثار متقدمان وی که چند تایی را، به قرار زیر نام می بریم: آرتیمیدوروس، اراتو سینس، پوسیدونیوس، دیمتریوس اهل اسکپسیس [در ترکیه امروزی]، آپولودوروس،

۴. نیکوله (Nicolet 1988, 93-94) می گوید: «این اثر در درجه اول یک اثر < سیاسی > است و راهنمایی است خطاب به < حاکمان > برای بهتر حکومت کردن؛...» [ترجمه از فرانسه - و.]

تاریخ نویسان اسکندر و تاریخ نویسان مهرداد و بالآخره شرح جنگهای مهرداد.^۶ به احتمال قوی، وی از این و آن هم اطلاعات شفاهی دریافت داشته است. این حقیقت که استрабو بر منابع نوشتاری بسیار تکیه کرد، نشان می‌دهد که چرا کتاب جغرافیایی وی آنگونه که باید نظام مند تنظیم نگشته است. منابع مورد استفاده وی انواع گوناگونی داشته‌اند. پاره‌ای از آنها اطلاعات فراوان و مفصلی را در اختیارش می‌نهادند – مانند نوشته‌های پوسیدونیوس در مورد اسپانیا – در حالی که منابع دیگر اطلاعات ناچیزی ارائه می‌کردند.

پس از پیدایش کتاب جغرافیایی استрабو، به مدت پنج قرن این اثر تقریباً ناشناخته باقی ماند. جغرافی دانان برجسته بهسان پلینی و بطلمیوس نه کامن از آن می‌برند و نه به آن ارجاع می‌دهند و چنین به نظر می‌رسد که با این اثر آشنایی نداشته‌اند. این جریان ادامه یافت تا قرن ششم، باید از استفانوس بیزانسی و سایر دانشمندان قسطنطینی سپاسگزار بود که این اثر را معرفی کردند و این کتاب بهتر شناخته شد و از آن پس مرتباً به آن ارجاع داده شد.^۷

برای تاریخ نویسان دنیای کهن، استрабو منبع مهمی است. هرچند که کتاب جغرافیای استрабو از جنبه‌های گوناگونی مورد مطالعه قرار گرفته ولی کل اثر او به صورتی دقیق و انتقادی بررسی و مطالعه نشده است.^۸ پژوهش عالمانه در مورد استрабو و اثرش به مانع برخورده است و این مانع همان فقدان تصحیح انتقادی جدیدی از کتاب جغرافیاست.^۹ خوشبختانه قرار شده است در آغاز قرن آینده، تصحیح تازه‌ای از این کتاب، به نحوی که پاسخگوی نیازهای پژوهش‌های امروزی باشد، منتشر شود.^{۱۰} امید می‌رود که این تصحیح جدید محركی برای مطالعه آثار استрабو باشد.

۶. جهت اطلاعات کاملتری از منابع استрабو، نک 144-143. Van der Vliet 1977.

۷. Diller 1975, 7ff.

۸. برای کتابشناسی پژوهش‌های صورت گرفته بر اثر استрабو، نک 1981 Biraschi؛ Olshausen 1991؛ Diller 1975, 167-179.

۹. برای معرفی بر همه تصحیحات، نک 1979-1981.

۱۰. تصحیح تازه را L. Radt و گروهی از پژوهشگران دانشگاه گرونینگن تهیه کرده‌اند و شامل سه جلد متن، یک جلد چکیده و گزیده‌هایی از کتاب، سه جلد تفسیر، یک جلد ترجمه (به آلمانی) و یک فهرست اعلام خواهد بود. نک 1991 Radt شامل نمونه‌ای از تصحیح جدید. نمونه مفصل‌تر آن در Radt/ Drijvers 1993 آمده است.

به طور کلی، استрабو منبع مهمی برای شناخت ما از اشکانیان و تاریخشان است. آثار استрабو، به همراه آثار پومپیوس تروگوس / یوستین آربیان و پلوتارک، یکی از مهمترین منابع یونانی - رومی در زمینه مطالعه خاستگاه و ظهور دولت اشکانی و روابط آن با روم در زمان جمهوری قدیم و اوایل پادشاهی، و نیز جغرافیا و فرهنگ اشکانی است.^{۱۱} به راستی می‌توان گفت در زمینه تمام موضوعات یادشده، استрабو چیزی گفته است. ولی باید در نظر داشت آنچه او گفته، همیشه هم واضح و آشکار نیست و پاره‌ای اوقات مبهم است. ممکن است این مسئله معلوم این نکته باشد که استрабو روشنمند به اشکانیان نپرداخته است بلکه اطلاعات مربوط به آنها را باید به صورت پراکنده در آثارش پیدا کرد، به جز بخشایی که در بخش میانی کتاب یازدهم قرار دارند (C.514-515) و نیز بخشی در کتاب شانزدهم (748C-749C, 16.1.28). گزارش استрабو درباره اشکانیان این سؤال را پیش می‌کشد که آیا وی تصویر بسیار روشنی از تاریخ، آداب و رسوم و سنتهای اشکانیان و همچنین جغرافیای شاهنشاهی آنان در پیش داشته است یا خیر. در آنچه در پی می‌آید، پس از ارائه توضیحاتی در زمینه منابع استрабو، بر چند جنبه از گزارش استрабو درباره اشکانیان - جغرافیای سرزمین پارت، اشکها و تاریخ اوایل عصر اشکانی، فتوحات، حکومت و روابط با رومیان - بحث خواهم کرد تا بتوانیم به نتایجی درباره دانش استрабو از اشکانیان و تصویری که از جهان اشکانی داشته برسیم.

منابع

استрабو آدمی بود که دانش خود را از کتاب فرا گرفت. هرچند مسافرت‌هایی نیز کرده بود ولی قسمت اعظم دانش وی از نوشتۀ‌های متقدمانش کسب شد. زمانی این نظریه پیشنهاد شد که استрабو تیسفون و بابل را دیده و در این مناطق اطلاعاتی درباره شرق به دست آورده بود.^{۱۲} این نظریه که دلیل محکمی هم برای آن وجود ندارد، طرفداران زیادی پیدا نکرد. اکنون نظریه عمومی بر آن است که شناخت استрабو از امپراتوری اشکانیان براساس تجربیات شخصی اش نبوده است. بنابراین اطلاعات وی از کتابهای گوناگون اخذ شده

. Colledge 1967, 17; Schippmann 1980, 7; Wiesehöfer 1993, 172.

12. Schroeter 1874.

است. به طور کلی بسیار دشوار است که معین کنیم استрабو چه اطلاعاتی را از چه منابعی اخذ کرده است. ما فقط از منابعی که خودش ذکر کرده اطلاع داریم، اما احتمالاً وی از منابع بسیار دیگری هم استفاده کرده است. گذشته از همه اینها، درباره روش استفاده وی از این منابع و چگونگی انتخاب مطالب چیز زیادی نمی‌دانیم.

خود استрабو تذکر می‌دهد که برتری طلبی رومیان و اشکانیان اطلاعات بیشتری درباره شرق در اختیار وی گذاشته‌اند، ییش از آن اطلاعاتی که قبل از طریق سنت به دست آمده بود، همچنین اشاره می‌کند که اطلاعات نویسنده‌گان متأخرتر قابل اعتمادتر از نویسنده‌گان قبلی است زیرا آنان موضوع را از نزدیکتر و با دقیق‌تری بررسی کرده‌اند (C 508, 11.6.4, 14C, 1.2.1). این انتقاد استрабو بیشتر به مورخان اسکندر بازمی‌گردد که به‌زعم او، گزارش‌هایشان قابل اعتماد نیست زیرا بسیار آمیخته با اسطوره‌ها و داستانهای تخیلی است (C 507, 11.6.2). استрабو به ما نمی‌گوید که نویسنده‌گان متأخرتر چه کسانی بوده‌اند، ولی بدون شک آنان یونانیانی بودند که در پارت می‌زیسته‌اند و مطالعات خود را در خصوص تاریخ و مردم‌شناسی پارت نگاشته بودند.^{۱۳} یکی از آنان آپولودوروس آرتمنیاتی (Apollodorus) بود که استрабو در جای دیگری از کتابش از وی به عنوان یکی از منابع مهم شناخت خود از ناحیه شرقی فرات نام می‌برد. درباره آپولودوروس مطالب زیادی نمی‌دانیم؛ وی در حدود سال ۱۰۰ قم در اوج اعتبار بود و کتابی نوشته به نام پارتیکا (Parthika) که اکنون مفقود شده است.^{۱۴} بیشتر تصور می‌شود که یگانه منبع استрабو برای بخش میانی کتابش درباره اشکانیان آپولودوروس بوده است (C 515, 514C-3, 11.9.1-3). تنها در زمینه بخش‌های دیگر است که خود استрабو در ۱1.9.2 و ۱1.9.3 به صراحت به

.Momigliano 1975, 140 نک ۱۳

14. 2.5.12 (118C): ἀπήγγελται δὴμῖν καὶ ὑπὸ τῶν τὰ Παρθικὰ συγγραψάντων, τῶν περὶ Ἀπολλόδωρον τὸν Αρτεμιτηνόν...

در مورد آپولودوروس به عنوان منبع استрабو، نیز نک

1.2.1 (14C); 11.6.3 (508C); 11.7.3 (509C); 15.1.3 (866C)

نک 779 Jacoby, FGr Hist. برای بخشی از اثر آپولودوروس که در آثار استрабو و آتنایوس باقی مانده است. متأسفانه نمی‌دانیم آپولودوروس پارتیکالیش را برای چه کسی نوشته است؟ (شاهان اشکانی، یونانیان که در قلمرو شاهنشاهی اشکانی ساکن بودند؟).

پوسیدونیوس (Posidonius) ارجاع می‌دهد.^{۱۵} این اظهارنظر شاید تا حدی نسنجیده باشد زیرا از محتویات و مطالب آثار آپولودوروس اطلاعی نداریم.^{۱۶} این احتمال را نمی‌توان کنار گذاشت که استرابو از تاریخهای دیگر اشکانی نیز برای اخذ اطلاعاتی درباره جغرافیای پارت استفاده کرده باشد، حتی می‌توان گفت از آثار مورخان اسکندر، آثاری که از آنها بسیار گریزان بود. در فصولی که وی از روابط میان پارت‌ها و رومیها سخن می‌گوید، بدون شک از منابع رومی، اطلاعات شفاهی و نیز از *Τοπογνώματα*^{۱۷} استفاده کرده است.

تبرستان

www.tabarestan.info

جغرافیای سرزمین پارت

استرابو بین پارت به عنوان ناحیه‌ای جغرافیایی مطابق با ایالتی از حکومتهاي هخامنشي و سلوکي با پارت در حکم يك امپراتوري تمایز قائل می‌شود. اولی قلب سرزمين پارت در شمال شرقی ايران امروز است. تاريخ اشکانیان از همينجا شروع شد و قلمرو آنان به تدریج از همينجا گسترش یافت، تا تبدیل به يك امپراتوري گردید. محل دقیق قلب سرزمین پارت، وسعت آن و مرزهای آن برای استرابو مبهم بوده است.^{۱۸} وی تذکر می‌دهد که سرزمین پارت زیاد وسعت نداشته است (11.9.1, 514C) و ماد بزرگ از شرق با پارت هم مرز بوده است (11.13.6, 524C). وی در عین حال تذکر می‌دهد که محل سکونت اشکانیان تا حوالی غرب بلخ و مجاور آری (Arii) بوده است (15.2.9, 724C)، و نیز می‌گوید

۱۵. برای مثال 2854-2853 RE I, Apollodorus 58, 14؛ Lasserre 1975, 14؛ Tapyri در 11.9.1 از اراتوس تینس گرفته شده است؛ نک Wolski 1976, 440؛ (11.8.8, 514C).

۱۶. Altheim/ Stiehl 1970, 359-379؛ Tarn 1985³, 44-45.

۱۷. Wolski 1956-58, 39 فکر می‌کند که آپولودوروس اطلاعاتش را از گزارشهاي اشکانیان به دست آورده بود و از اين رو، استرابو منبعی بسيار ارزشمند برای تاريخ اشکانیان است. اينکه آپولودوروس از گزارشهاي رسمي استفاده کرده باشد، موضوعی است در مرحله حدس و گمان.

۱۸. Kuhrt 1993, 84. شریعتی (ساتراپی) پارت را در عصر هخامنشی و سلوکی به سختی می‌توان مشخص کرد؛ نک 27 Bivar 1983, 24-27. خود استرابو یادآور می‌شود (11.12.1, 520C) که به علت وحشی بودن مردمان مشرق کناره‌های دریای کاسپی (مازندران)، فقط می‌توان به تخمين درباره سرزمین آنها نظر داد.

آنان در بخش شمالی توروس (Taurus) می‌زیسته‌اند (11.8.1, 510C). همچنین یادآور می‌شود کارمانیا [کرمان] دارای صحراهای هم‌مرز سرزمین پارت بوده است (15.2.14, 726C). بهسوی شمال – بین داهه (ی اپرنی) و گرگان و پارت تا آری – صحراهای بزرگ و بی‌آب و علف دیگری نیز وجود داشته است (11.8.3, 511C). سرزمین پارت گذشته از کوچک بودنش، پردرخت و کوهستانی و فقرزده بوده است. به همین علت، پادشاهان آن با شتاب به نقاط مختلف آن سفر می‌کردند زیرا سرزمینشان حتی برای مدتی کوتاه نمی‌توانسته زندگی آنان و ایل و طایفه‌شان را تأمین کند (11.9.1, 514C). در اینجا آشکار نیست که منظور استрабو از شاهان، کدام پادشاهان بوده‌اند^{۱۸} احتمالاً منظور وی پادشاهان هخامنشی یا سلوکی بوده‌اند، زیرا او فقط اشاره می‌کند که سرزمین پارت در عصر پارسها و پس از آن، در دورانی که مقدونیان فرمانروای بودند، خراجگزار بوده است.

تمام سخنان استрабو درباره جغرافیای سرزمین پارت فقط همینها بود که گفتیم. خوانندگان امروز ترجیح می‌دهند به داده‌های دقیق‌تر و روشن‌تری متولّ شوند، پارهای اوقات شخص به این فکر می‌افتد که آیا این اطلاعات برای خوانندگان استрабو، *politikoi*، سودمند و قابل فهم بوده است. با وجود همه اینها، از همین توصیفی که شد می‌توان نتایج ارزشمندی استخراج کرد. اول آنکه دانش جغرافیایی مربوط به سرزمین پارت و همچنین سایر مناطق مشرق زمین در دوران استрабو اصلاً رضایت‌بخش نبود.^{۱۹} این در حالی است که در نتیجه گسترش سرزمینهای روم و پارت دانش عمومی نیز گسترش می‌یافتد، و این مسئله‌ای است که خود استрабو نیز به آن اشاره می‌کند. منابع مورد استفاده استрабو، آپولودوروس آرتیتایی و دیگران، نیز ظاهرآ کمکی به اونمی کردن و او نمی‌توانست از آثار آنان عقیده مشخصی درباره موقعیت جغرافیایی سرزمین پارت به دست آورد. گذشته از اینها، ارتباط رومیها با اشکانیان در قرن اول قبل از میلاد ظاهرآ دانش جغرافیایی مناطق آن سوی رود فرات و به ویژه دورتر از آن به سوی خاور را افزایش نداده است. بی‌دلیل نیست که آوگوستوس مورخی را به نام ایسیدوروس /دیونوسيوس خاراکسی مأمور کرد تا اطلاعاتی درباره خاورزمین به دست آورد و این در زمانی بود که گایوس سزار در صدی

۱۸. *Anab.* 3.20.4. از کمبود آب در تابستان و ذخایر انداک کشاورزی صحبت می‌کند.

19. Sonnabend 1986, 171 and 264ff.

فرستادن هیئت نمایندگی خود به خاورزمین بود.^{۲۰} در درجه دوم باید در نظر داشت که در جغرافیا، رابطه آشکاری بین موقعیتهای طبیعی که مردم در آن زیست می‌کنند و سطح تمدن آنان وجود دارد. معیار استрабو در این مورد براساس کشورهای مدیترانه به ویژه ایتالی استوار بوده است. اینها کشورهایی متعدد بوده‌اند، زیرا دارای سرزمینهای پردرخت و حاصلخیز بودند که در فرهنگ آنان اثر داشته، مراتع سبز و خرم داشتند، مناسب برای زیست و اسکان انسانها بودند و همه این منابع به آسانی در دسترس آنان بوده است.^{۲۱} چنین موقعیتی جایگاه طبیعی تمدن انسانی است. هنگامی که استрабو سرزمین پارت را کوهستانی، پردرخت و فقرزده توصیف می‌کند، قطبیتی ارزشی در مورد آن می‌کند، بدین معنا که در این سرزمین مردم غیرمتمند زندگی می‌کنند.

ارشک و تاریخ اوائل دورهٔ پارت

استрабو در (515C) 11.9.2 از استیلای ارشک و قدرت گرفتن پارت سخن می‌گوید. وی از این بحث می‌کند که چگونه، به علت درگیری و گرفتاری شاهان سوریه و ماد و در واقع شاهان سلوکی، در بخش شمال شرقی امپراتوری سلوکی شورش‌هایی به وقوع پیوست^{۲۲} و این شورشها از جانب کسانی بود که با حکومتهای خود، سر سازش نداشتند. پیش از همه بلخ (Bactria) سر به شورش برداشت. سرکرده این شورش اثوتوموس (Euthydemus) (οι περὶ Εὐθύδημον) بود. پس از آن ارشک به پارت تجاوز کرد و آنجا را تصاحب نمود. «در آغاز کار ارشک ضعیف و پیوسته درگیر جنگ با کسانی بود که آنان را از قلمرو خود رانده بود، و این جنگ و درگیری پس از این از سوی جانشینانش ادامه یافت، ولی بعدها آنان چنان نیرومند شدند که قلمرو همسایگان خود را نیز به تصرف درمی‌آوردند...»^{۲۳} استрабو همنظر با یوستین (41.4.5-6) این جریان را یکی از رویدادهای مهم در آغاز

20. Pliny, *Nat. .Hist.* 6.141; Sonnabend 1986, 233; Syme 1995, 323.

21. Van der Vliet 1977, 158-159.

22. استрабو از عبارت τοῦ Ταύρου استفاده می‌کند. کاملاً مشخص نیست آیا منظور از این عبارت نواحی شمالی یا جنوبی Taurus است؛ نک Schmitt 1964, 71-72

23. 11.9.2 (514C): κατ' ἀρχὰς μὲν οὖν ἀσθενῆς ἦν διαπολεμῶν πρὸς τοὺς ἀφαιρεθέντας τὴν χώραν καὶ αὐτὸς καὶ οἱ διαδεξάμενοι ἐκεῖνον, ἐπειθ' οὐτως ἰσχυιαν ἀφαιρούμενοι τὴν πλησίον ἀει...

سلسله پارتیان می داند. وُلسکی (J. Wolski) حتی این رویداد را مهمترین و قابل اعتمادترین بخش در مورد ارشک و سرزمین اولیه پارت می داند، آنچه بیشتر او را متقادع کرده، گزارش آن به طور کامل از آپولودوروس آرتیمیایی است.^{۲۴} چنانچه آپولودوروس واقعاً منبع استрабو بوده باشد، می توان صحت آن و مسئله چگونگی استفاده استрабو را از این منبع زیر سؤال برد، زیرا این بخش از کتاب حاوی اشتباه بزرگی است. اشاره شده که تجاوز ارشک پس از شورش اتوودموس در بلخ صورت گرفته است. این مطلب از نظر رعایت توالی تاریخی نادرست است^{۲۵} این مسئله مورد تأیید همگان است که تجاوز ارشک به سرزمین پارت در حدود ۲۴۰ قم صورت گرفته، در حالی که اتوودموس در حدود ۲۰۰ قم به هنگام سلطنت آنتیوخوس سوم کبیر دست به شورش زد (Polyb. 11.34.2; Justin 41.4.5).

تعیین تاریخ دقیق آغاز ظهور اشکانیان معماً گونه است و حل کردن این معماً دشوار؛ حتی ممکن است پیش خود بیندیشیم اصولاً این کار عملی است یا خیر، زیرا ابهام و تناقض بین منابع مکتوب اصلی آنقدر زیاد است که بعيد است بتوان تصویر قابل اعتمادی از آغاز ظهور اشکانیان به دست آور.^{۲۶} ولی می توان گفت که احتمالاً شورش دیودotos (Diodotus) و اندکی پس از آن تجاوز به پارت در حدود ۲۴۰ قم به هنگام فرمانروایی سلوکوس دوم کالینیکوس (۲۲۶-۲۲۶) صورت گرفته است. با اینهمه، درباره تاریخ

. ۲۴. برای نمونه: Wolski 1956-58, 39; Wolski, 1958, 225; Wolski 1976, 444.

. ۲۵. معمولاً برای این اشتباه، دو توضیح ارائه می دهنند: یا این اشتباه از خود استрабو بوده است و یا تحشیه ای به عنوان بخشی از متن اصلی در نظر گرفته شده است؛ نک 1964, 69 Schmitt. هرگز در صحت منبع یا منابع استрабو تردید نشده است.

. ۲۶. برای مطالعه نظریات گوناگون در خصوص آغاز ظهور اشکانیان، نک

Altheim/ Stiehl 1970, 443-467; Bivar 1983, 28-31; Will 1979², 301ff. esp. the notes; Frye 1983, 206ff.; Brodersen 1986.

ظاهرآگاهشماری وُلسکی که برای نخستین بار در آغاز کتابش با عنوان «زوال شاهنشاهی ایران»، "The Decay of the Iranian Empire" (1956-58)

— سرکرده اشکانیان پرنی و آغاز عصر اشکانی

. ۲۴۷ — شورش آندراغوراس

. ۲۴۸ — شورش دیودotos

. ۲۴۹ — هجوم اشکانیان به پارت.

دقیق‌تر آن بحث‌هایی صورت گرفته است. از آنجا که یوستین (41.4.3) اشاره می‌کند که جدا شدن بلخ و تجاوز ارشک به هنگامی روی داد که سلوکوس دوم با برادرش آنتیوخوس هیراکس [سوم] در حال جنگ بود، پاره‌ای از مورخان بر این باورند که جنگِ دو برادر (۲۳۸-۲۳۹) علت بروز این رویدادها بوده است.^{۲۷} عده‌ای دیگر از پژوهشگران عقیده دارند که این رویدادها چند سالی زودتر رخ داد و علت آنها مشکلاتی بود که سلوکیان با توجه به حمله بطلمیوس سوم اورگیتس (۲۲۱-۲۲۶) با آن مواجه بودند. در این مورد استрабو (515C) 11.9.2 منبع اصلی خبر است:

περὶ τῆς Συρίας καὶ τῆς Μηδίας βασιλέας τοὺς ἔχοντας καὶ ταῦτα...

ولسکی کوشیده است که بین استنباطهای یوستین و استрабو هماهنگی و تعادلی ایجاد کند و این کار را از راه تعدیل نوشته‌های استрабو انجام داده است.^{۲۸} بدین قرار که به جای πρὸς ἄλλοις εἶναι διὰ τὸ πρὸς ἄλληλοις (زیرا آنها شدیداً گرفتار مسائل دیگر بودند) – ولسکی خوانش خوانشی احتمالی است (که تیریت Tyrwhitt ارائه داده است) – ولسکی خوانش یکدیگر بودند». بنابراین، خوانش ولسکی به جنگ برادران اشاره می‌کند. خوانش ἄλληλοις می‌شود.^{۲۹} با این حال، πρὸς با حالت به-برایی (dative) برای اشخاص در آثار مشور وی دیده نمی‌شود.^{۳۰} گذشته از اینها، خوانش مذکور بی‌معناست؛ شاید چیزی مانند این معنا دهد: «زیرا آنها به هم چسبیدند». بنابراین، شاید خوانش ولسکی اشتباه تلفظ شده است. با

27. Justin 41.4.4: *Huius defectionis inpunitatem illis [sc. Parthis] duorum fratrum regum, Seleuci et Antiochi, discordia dedit, qui dum invicem eripere sibi regnum volunt, persecuti defectores omiserunt. Eodem tempore etiam Diodotus, mille urbium Bactrianarum praefectus, defecit regemque se appellari iussit...*

۲۸. Wolski 1956-58 و 1976 Will 1979², 305-306. برای بحث در این مورد، نیز نک ۹۱ صفحه ۹۱، Lasserre 1975، یادداشت

۲۹. نک ۹۱، یادداشت صفحه ۹۱. لاسررے افرات کرده است.

۳۰. πρὸς با حالت به-برایی (dative) برای اشخاص بسیار نادر است و فقط در شعر دیده می‌شود؛ نک همچنین خوانش Liddell & Scott, s.v. πρὸς B. I. 4 می‌شود. معنای ندارد.

وجود آنکه خوانش *εἰναι πρὸς ἀλλοις* احتمالی است، تنها خوانش درست است. به هر حال، متن استрабو حاکی از آن است که فرصت پیش آمده برای شورش بلخ و هجوم و تجاوز ارشک به علت درگیری سلوکیان با مسائل دیگر بوده است. غیرمحتمل هم نیست که فرض کنیم این گرفتاریها ربطی هم به هجوم بطلمیوس سوم و جنگ پس از آن، سومین جنگ سوریه (۲۴۱-۲۴۶)، و/یا شکست سلوکوس از گل‌ها داشته است (Justin 41.4.7).^{۳۱} مشاهده می‌شود که استрабو و یوستین در مورد آنچه باعث هجوم و تجاوز ارشک شد، دو روایت متفاوت ارائه داده‌اند.

نظر شایع و سنتی مورخان آن است که سلوکیها هرگز قسلط کاملی بر ایران نیافتدند؛ تهاجم ارشک به دیار پارت باعث شد که دیر یا زود قدرتی باثبات در پارت برقرار شود و این سرزمین از امپراتوری سلوکی جدا گردد.^{۳۲} به بیان دیگر، ارشک دست به تشکیل امپراتوری ای زد که درنتیجه آن سلوکیان اختیار بخش عمداتی از قلمرو خود را از دست دادند. پذیرفتن چنین نظری اشکانی پیش می‌آورد. هرچند که استрабو همواره این نظر را تأیید می‌کند^{۳۳}، به گمان من، استрабو در اینجا زیرکانه صحبت می‌کند. وی تهاجم ارشک را به سرزمین پارت وفتح آن را شرح می‌دهد ولی فوراً اضافه می‌کند که ارشک و جانشینانش در آغاز کار ضعیف بودند و پیوسته با کسانی که آنها را از خاکشان محروم نموده بودند، جنگ می‌کردند. بعدها بود که آنها اندک اندک نیرومند شدند. برخلاف یوستین (41.4.7-5.5) که می‌گوید ارشک سردار نیرومندی بود که ظرف مدت کوتاهی قدرت را به دست گرفت و درنتیجه تهدیدی برای فرمانروایی سلوکی شد، گفته‌های استрабو است. اگر بخواهیم سخنان استрабو را در این مورد جدی بگیریم باید قبول کنیم که ارشک و جانشینانش از نظر نظامی خیلی نیرومند نبودند و برای تسخیر سرزمین پارت با مقاومت‌های شدیدی روبرو شدند. تسخیر تمامی سرزمین پارت ظاهراً می‌بايستی در مدتی بسیار طولانی تر صورت گرفته باشد. احتمال آن هست که ارشک قدرت آن را داشته

۳۱. Brodersen 1986, 380، پیشنهاد بدیع برادرسن آن است که درگیر شدن سلوکیان با مسائل دیگر احتمالاً همان جنگ برادران بوده است.

۳۲. مثلاً Tarn 1985³, 32, 55, 124; Walbank 1981, 123; Bivar 1983b, 186ff.

۳۳. مثلاً Wolski: 1976, 448, n. 38: «... استрабو به صراحت از فتح سرزمین پارت به دست ارشک و تأسیس دولت اشکانیان سخن می‌گوید.» [ترجمه از آلمانی - و.]

که تمام نیروهای خود را در بخش شمالی ناحیه کوپت داغ در ترکمنستان مستقر و مستحکم کرده باشد.^{۳۴} سپس وی و جانشینانش از آنجا و به تدریج قدرت خود را گسترش داده باشند. حتی زمانی که تمام سرزمین پارت را تسخیر کردند، باز هم با مقاومهایی روبرو شدند و برای حفظ سرزمین تسخیر شده گرفتاریهایی داشته‌اند.

گفته استرابو که می‌نویسد ارشک سرزمین پارت را تسخیر کرد، صحیح است. ولی باید فهمید که منظور از پارت چیست؟ تصویری که از جغرافیای سرزمین پارت در ذهن استрабو وجود داشته مبهم است (نک بالاتر) و امکان دارد که منظور وی در اینجا فقط بخشی از سرزمینی بوده که (ساتراپی) پارت نامیده می‌شد، یعنی شمال کوپت داغ. احتمال آن هم هست که استرابو از رویدادها جلوتر بوده است – توالی تاریخی وی مبهم و آشفته است – و برای آسان کردن کار خود، پیش از موعد، پارت را تسخیر شده قلمداد می‌کند. استدلال دیگری که در این زمینه وجود دارد، حاکی از آن است که حکومت پارت آنگونه که تصور می‌رود به آسانی استقرار نیافت. استрабو به ما می‌گوید که پارت در دوران هخامنشی و حتی پس از آن یعنی دوران فرمانروایی طولانی مقدونیان به پارس باج و خراج می‌پرداخت (11.9.1, 514C). این نکته جالب گواهی است از تسلط طولانی‌مدت سلوکیان – و طولانی‌تر از آنچه معمولاً تصور می‌شود – بر پارت. ظاهراً جنگهای سلوکوس دوم با پارتیان (۲۳۱-۲۲۷قم)، که درباره‌اش چیز زیادی نمی‌دانیم، برایش موفقیت‌آمیز بود و ارشک و پارت‌ها را تحت کنترل درآورد.^{۳۵} نکته جالب و بالاهمیت در این زمینه چیزی است که استرابو به آن اشاره می‌کند (11.8.8, 513C) و می‌گوید که ارشک از چنگ سلوکوس گریخت و به سرزمین آپاسیاکا (Apasiaceae) پناه برد. گذشته از اینها، ظاهراً به هنگام فرمانروایی آنتیوخوس سوم کبیر، پارت‌ها خود را واسال [=باجگزار، بنده] سلوکیها می‌دانستند؛ آنها بر روی سکه‌هایشان، کلاه ساتراپی بر سر داشتند و سواره‌نظام و تیرانداز سواره برای شاه سلوکی تأمین می‌کردند.^{۳۶} با در نظر گرفتن همه این

۳۴. نک 88. Sherwin-White/ Kuhrt 1993, 41.4.7) به این مسئله کمک کرده است.

۳۵. برای جنگهای سلوکوس با پارتیان، نک Will 1979², 308ff.

۳۶. نک 89-90. Sherwin-White/ Kuhrt 1993, 41.5.7. یوستین، Justin (1979², 89-90) متحددی برای آنتیوخوس دوم باشد، و این خود نشان می‌دهد که شاه اشکانی فرمانبردار پادشاه سلوکی بوده است.

نکات، بسیار بعید است که بلا فاصله پس از ظهور ارشک در صحنه و قدرت گرفتن وی به طور مستقل، امپراتوری اشکانی تأسیس و تثبیت شده باشد.

مبدأ ارشک و اشکانیان

در مورد اصل و مبدأ ارشک، استрабو دو نظریه ارائه می‌دهد. ظاهراً منابع استрабو در این مورد متفق القول نبوده‌اند.^{۳۷} یک نظریه مشیر بر آن است که ارشک از بلخ سر برآورد و وقتی که از قدرت دیودوتوس می‌گریخت، شورش سرزمین پارت را به راه انداخت (11.9.3, 515C). نظریه دوم که امروزه بیشتر مورد قبول است حاکی از آن است که اصولاً ارشک تبار سکایی داشت، او و پیروانش از قبایل چادرنشین پارنی متعلق به داهه (Dahae) بودند (11.7.1, 508C; 11.8.2, 511C).^{۳۸} احتمالاً در نتیجه یک حرکت مهاجرتی در میان قبایل چادرنشین شمالی، آنها به ناچار از کرانه رود آخوس [آمودریا/ جیحون] که محل زندگی‌شان بود، گذشتند و به سرزمین پارت تجاوز نمودند (11.9.2, 515C).^{۳۹} اصل و منشأ ارشک هرچه بوده، این نکته حائز اهمیت است که بدانیم استрабو او را چون یک οντης چادرنشین توصیف می‌کند، این خود قضاوتی است در خور توجه. چادرنشینان و سکایانی که طبق معیار ارزشی استрабو، به طور قطع چادرنشین و برابر بوده‌اند. استрабو میان پنج شیوه زندگی تمایز قائل می‌شود. به ترتیب اهمیت، البته پیش از همه یونانیها و رومیها هستند، پس از آن کشاورزان، بعد قبایل چادرنشین، آخرین و پست‌ترین طبقه اختصاص به جنگاوران تربیت‌نیافافه و راهزنان/ دزدان دارد.^{۴۰} در نظر استрабو، طبیعی‌ترین شیوه و روش زندگی از آن کشاورزان است؛ هر نوع زندگی که کمتر و پایین‌تر از این شیوه

^{۳۷} نیز رک Justin 41.4.6 که اشکانیان را vir sicut incertae originis [دارای تباری نامعلوم] می‌خواند. نیز نک Altheim/ Stiehl 1970, 448ff.

^{۳۸} 11.9.3 (515C) در این مسئله بحث می‌کند که آیا پارتبان داهه با سکایان داهه که در حول و حوش Palus می‌زیستند، ارتباطی داشته‌اند یا خیر؟ Maeotis

^{۳۹} نظریه ۆلسکی، Wolski 1958, 234، نسبتاً بعید است که اشکانیان به این دلیل به سرزمین پارت حمله کردند که رؤیای همیشگی چادرنشینان به حقیقت بیوندد: «... سرکرده دلیر قبیله پرنی [ارشک] سرانجام در شرایط مساعدتر، رؤیای همیشگی چادرنشینان را جامه عمل پوشاند و سرزمینهایی را در ایران تصاحب کرد تا در آن حکومتی را پایه گذاری کند.» [ترجمه از فرانسه -و.]

⁴⁰ Van der Vliet 1977, 225.

باشد مخصوص ببرهاست. بنابراین هنگامی که وی اشکانیان را در چندین مورد برابر می‌خواند، نباید باعث تعجب شود، مثلاً در بخش (515C) 11.9.2 که وی شیوه زندگی و لباسهای آنان را بسیار دارای ویژگیهای زندگی و پوشش بربرا و سکاییان می‌گوید یا در بخش (509C) 11.7.2 که به صراحت آنان را برابر می‌خواند.^{۴۱} صفت مشخصه چادرنشینان و بربرا خوی و رفتار جنگاوری، تجاوز و تهاجم است.^{۴۲} این نکته آشکار است که استрабو با به تصویر کشیدن پارتیان همچون سکاییان و قبایل چادرنشین، آنها را بسیار فروتر و پست‌تر از رومیها معرفی می‌کند. با این‌گونه معرفی، استрабو در حقیقت ادراک و نظر سنتی رومیان را در مورد همسایگان شرقیشان باقی‌تار می‌دهد. این دیدگاه تنها در دوران استрабو عمومیت و شیوع نداشت بلکه تا مدت‌های متأخر پس از او شایع بود. آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) (23.6.43) هم که حدود چهار قرن بعد از استрабو دست به نگارش تاریخ زد، پارت‌ها را وحشی و جنگ‌طلب معرفی کرده است.

تسخیر امپراتوری

توسعه طلبی در بافت جامعه اشکانی وجود داشت. اشکانیان قومی جنگجو بودند و برای پشتیبانی از سپاهشان خصوصاً از سواره نظام، نیازمند زمین بودند.^{۴۳} استрабو در آثار خود مرتبأ به کشورگشاییهای آنان و سرزمینهای تحت سلطه‌شان اشاره می‌کند. ولی باید دانست که این اشارات استрабو روشنمند و بر مبنای توالی تاریخی نیست. مثلاً وی هیچ اشاره‌ای به این ندارد که در چه زمان و کدام‌یک از بخش‌های فلان سرزمین به تصرف آنان درآمده است. بدین ترتیب در مورد ترتیب تاریخی گسترش متصروفات اشکانیان، تصویر روشن و واضحی از متن استрабو به دست نمی‌آوریم. تنها اشارات تاریخی مورد استفاده استрабو مبهم است؛ مثلاً می‌نویسد «در حال حاضر» یا «اکنون» (مانند 16.1.9، 514C; 11.9.1، 745C)، که منظورش زمان خود او – یا زمان ذکر شده در منابعش – بوده است، فلان سرزمینها در تصرف اشکانیان بود. استрабو تأیید می‌کند هنگامی که اشکانیان نیرومند

۴۱. باید یادآور شد که در این قسمت، مادها و پارسه‌ها نیز برابر خوانده شده‌اند اما پارت‌ها حتی بیش از آن و وحشی گفته شده بودند.

42. Van der Vliet 1977, 229.

43. Sherwin-White/ Kuhrt 1993, 89.

می شدند، همیشه خاک همسایگان خود را تصرف می کردند (11.9.2, 515C). وی به این نکته اشاره می کند که آنها بخشی از سرزمین بلخ را تصرف کردند، سپس سکایان و قبل از ایشان اوکراتیدس را مجبور ساختند که تسليم آنها شوند (11.9.2, 515C) ^{۴۴}، این رویداد در حدود ۱۶۰ قم اتفاق افتاد. وی اشعار می دارد که کومیسن [قومس] و خورن [خراسان] و نیز تمام نواحی در مجاورت دریای کaspی و شهر راگه ای (Rhagae) و اقوام تاپوری [طبرستان] (Tapyri)، که پیش از آن به مادها تعلق داشتند، همگی جزو قلمرو اشکانیان بودند (11.9.1, 514C) ^{۴۵}؛ این پیروزیها در تصرف سرزمینهای می باشست در نیمة دوم قرن رخ داده باشد.^{۴۶} در همین بخش از کتاب، استرابو تذکر می دهد که هکاتوم بولیس [صدرروازه] مقر و مرکز پادشاهی اشکانیان بوده است. از آنجا که هکاتوم بولیس احتمالاً در ناحیه قومس بوده، لاجرم در حول و حوش سال ۱۵۰ قم باید مقر پادشاهی شده باشد. استрабو در بخش‌های دیگری از کتاب جغرافیامی نویسد: اشکانیان بر مادها، بابلیها، پارسها، ایلامیان و گرگانیان فرمانروایی می کردند (12, 732C; 15.3.3, 728C; 15.3.12, 509C; 17.2, 747C; 16.1.19, 745C; 16.1.26, 747C) هرچند که مکرراً مورد حمله واقع گردید (16.1.19, 745C).

تمام فتوحات اشکانیان که استрабو از آنها سخن گفته، در قرن دوم پیش از میلاد یا در دوران سلطنت مهرداد اول (حدود ۱۷۱/۸-۱۳۹ قم) یا مهرداد دوم (حدود

۴۴. نیز نک (517C) ۱۱.۱۱.۲ که در آن ذکر شده که ساترپی Turiva و Aspionus را پارت‌ها از اوکراتیدس گرفته بودند.

۴۵. استрабو در این قسمت می نویسد که تاپوریها رسم داشتند زمانی که همسرشان دو یا سه بچه برایشان به دنیا می آورد، همسرشان را به ازدواج دیگری در می آوردن. او اضافه می کند که بر طبق یک رسم قدیمی رومی، کاتو Cato (Uicensis) همین کار را کرده و همسرش مارچیا Marcia را به ازدواج هورتنسیوس Hortensius درآورده بود؛ نیز نک 25 Plut. Cato Minor. گرچه احتمالاً انتظار داریم که استрабو این رسم را به عنوان رسمی برابری محکوم کند اما از قرار معلوم، بی‌بندوباری حاکم بر روابط زناشوهری رومی مانع او از چنین کاری بوده است؛ نک 280 Van der Vliet 1977.

۴۶. ظاهراً فتح ماد آتروپاتن با زحمت زیاد همراه بوده است. اشکانیان بارها به آنجا حمله کردند اما مادها مدت زمان طولانی توائستند در برابر آنها ایستادگی کنند (11.13.2, 523C). الومائیس که پادشاهی سپاه نیرومندی در اختیار داشت، از تابعیت شاه اشکانی سر باز زد. از آنجا که استрабو می نویسد که اشکانیان بارها معابد الومائیس را غارت کردند (16.1.18, 744C)، ظاهراً الومائیس پس از حملات متعدد به تصرف آنان درآمد.

(۱۲۴/۷-۸۸ قم) روی داده است، که این مهرداد دوم سرزمینهای ازدست رفته ماد و میانرودان [بین النهرين] را دوباره به تصرف درآورد و باز در زمان فرهاد دوم واردوان اول این سرزمینها از دست رفت. به هر حال این نکته آشکار است که استرابو نه به توالی تاریخی کشورگشایی اشکانیان علاقه داشته و نه به شاهانی که عامل این کشورگشاییها بوده‌اند. حتی این پرسش پیش می‌آید که آیا منابع مورد استفاده‌اش چنین اطلاعاتی را در اختیارش گذاشته بودند یا خیر. آنچه برای استرابو جالب بود، این واقعیت بود که اشکانیان سرزمین وسیعی را به تصرف درآورده بودند. این مسئله نشیان داد که آنها قومی نیرومند بودند. وی مکرراً تذکر می‌دهد که اشکانیان صاحب کشوری بودند که آن سوی رود فرات واقع شده بود (C 748; 16.1.28, 514C; 14.5.2, 669C; 11.9.2). و بنابراین امپراتوری آنان هم مرز امپراتوری روم بود. این حقیقت که اشکانیان با تصرفات فراوان خود رقیبی بلافضل برای امپراتوری روم شدند، نکته‌ای است که استرابو مکرر در آثارش ذکر می‌کند، مثلاً در بخش (C 515C) 11.9.2 چنین می‌نویسد: «... در حال حاضر، آنها بر سیاری از سرزمینها و بسیاری قبایل در کشور گسترده‌شان فرمانروایی می‌کنند به گونه‌ای که می‌توان آنان را رقیب رومیها قلمداد کرد.» استرابو شکوفایی و پیشرفت اشکانیان را مرهون قدرت، شیوه زندگی و آداب و رسومشان می‌داند و با آنکه تا حد زیادی بربر بودند، همین منجر به برتری و پیروزی در جنگ می‌شد. به زبان دیگر، اشکانیان جنگجو بودند و چون همسایه رومیها بودند، لاجرم می‌بایستی به حساب آورده شوند.

حکومت اشکانیان

در مورد سازمانهای اجتماعی و اداری اشکانیان، استرابو به ندرت مطالبی در اختیار ما قرار می‌دهد. وی به خواننده‌اش می‌گوید که در زمینه این مطالب به تفصیل و به دقت در کتاب دیگرش به نام *Ιστορικά*⁴⁷ توضیحاتی داده است و دیگر نمی‌خواهد آنها را در اینجا تکرار کند. تنها نکته و مطلب اضافی که وی در اختیار ما می‌گذارد – اطلاعاتی که خود از پوسئیدونیوس (Edelstein-Kidd, F282) کسب کرده – مربوط به شورای اشکانیان

47. 11.9.3 (515C): είρηκόρες δὲ πολλὰ περὶ τῶν Παρθικῶν νομίμων ἐν τῇ ἑκτῃ τῶν ιστορικῶν ὑπομνημάτων βίβλω, δευτέρᾳ δὲ τῶν μετὰ Ποιλύβιον, παραλείψομεν ἐνταῦθα, μὴ ταυτολογεῖν δόξωμεν...

می شود. این συνέδριον، که عبارت بود از شورایی مرکب از خویشاوندان، یکی از بزرگان روحانیان مُغ، شاهان را تعیین می کرد:

... τοσοῦτον εἰπόντες μόνον, ότι τῶν Παρθυαίων συνέδριον φησιν εἶναι Ποσειδώνοις διττόν, τό μὲν αυγγενῶν, τό δὲ σοφῶν καὶ μάγων, ἐξ ὧν ἀμφοῖν τοὺς βασιλεῖς καθίστασθαι.

یوستین در این زمینه از سنای پارتی صحبت می کند (42.4.1; 42.5.4; 42.5.6) که اختیار داشت شاهان را تعیین کند یا آنها را عوض کند.^{۴۸} از نوشهای استрабو و در واقع پوسیدونیوس چنین برمی آید که شاهان اشکانی ^{συγγενεῖς} از نوشهای استرابو ^{σοφοί} و ^{μάγοι} انتخاب یا نصب می کردند، به این ترتیب، این گروهها در گرینش شاه صاحب نفوذ بوده‌اند. امروزه این نظر و عقیده شایع و مورد قبول است که پادشاهی و سلطنت در جامعه اشکانی موروثی بوده و شاو وقت می توانسته جانشین خود را تعیین نماید. غالباً این جانشین یکی از پسران شاه یا شاید هم برادرش بوده است: شرط اصلی رسیدن به مقام سلطنت آن بوده که وی الزاماً می بایستی از تبار و خاندان اشکانی باشد.^{۴۹} اکنون با این ترتیب، چگونه می توانیم نوشهای استрабو یا پوزیدونیوس را توجیه و تفسیر کنیم؟

احتمال آن هم هست که یک شاه جدید اشکانی، پیش از آنکه بر تخت سلطنت جلوس کند، الزام داشته که از طرف ^{συγγενεῖς} و فرزانگان و مغها به رسمیت شناخته شود. البته این بدان معنا نیست که گروههای مذکور بر کسی که شاه جدید می شد، نفوذی داشته‌اند چه رسد به انتخاب شاه به ابتكار خود.^{۵۰} احتمالاً آنها فقط رضایت رسمی خود را نسبت به شاه جدید اعلام می کردند. ^{συγγενεῖς} احتمالاً گروه زیادی بوده‌اند عبارت از: افراد خانواده شاه، اشراف درباری، خاندانهای اشراف از سراسر شاهنشاهی پارت که از راه ازدواج با سلسله اشکانی، نسبت خانوادگی نیز با شاه داشته‌اند، و نیز کسانی که لقب ^{συγγενής} داشته‌اند و این لقب افتخار را از شاه دریافت کرده بودند.^{۵۱} این اشراف در نظام

۴۸. برای بحثهایی که در خصوص این قسمت از نوشهای استрабو و یوستین شد، نیز نک Altheim/ Stiehl . Wiesehöfer, 1993, 192-193 ; Widengren 1976, 237 . ۴۹. برای مثال: ۱۹۷۰, 458-459

50. Widengren 1976, 239.

۵۱. در این مورد، استрабو (C 523, 11.13.1) اشاره جالبی دارد مبنی بر آنکه جانشینان آتروپات، شاه ماد

پلکانی قدرت شاهنشاهی اشکانی (736C، 15.3.24)، به منظور حکومت بر سرزمین وسیع پارتیان و نیز رهبری جنگ از جایگاه مهمی برخوردار بوده‌اند. بدین‌سان داشتن روابط حسنی با آنان برای شاهان اشکانی دارای اهمیت بسیار بوده است. احتمالاً شاه جدید هم ابراز رسمی وفاداری را از آنان انتظار داشته است. به خصوص در موقعي که جانشين تاج و تخت شاهی کشمکشهایی با بیش از یک مدّعی سلطنت داشته، این انتظارش بیشتر بوده است.

احتمالاً *σοφοί* و *μάγοι* گروه واحدی را تشکیل می‌داده‌اند. مغها خودبخود وابسته به آین زرتشت بوده‌اند، بنابراین طبعاً آنان را باید دین مردگانست. هرچند که بنا به شواهد تاریخی، مُعْنَهٔ نخستین بار در دوران ساسانیان به عنوان دین مردگان معروفی شدند ولی امکان آن هم هست که آنان در دوران اشکانیان نیز وظایف دینی به عهده داشته‌اند.^{۵۲} اگر به‌سان ویدنگرن (Widengren) بپذیریم که مقام شاهی در دوران اشکانیان آمیخته با نوعی تقدّس بوده، لاجرم تأیید شاه جدید اشکانی از سوی *σοφοί* و *μάγοι* نوعی تشریفات صوری برای به رسمیت شناختن شاه جدید به شمار می‌آمده است. گذشته از اینها، می‌توان توضیح پذیرفتی تری ارائه داد. بزرگان و دین‌مردان – اگر مغها را از همین رده بدانیم – در بسیاری از جوامع به عنوان آموزگار و حافظ سنت (شفاهی)، اعمّ از ستهاي ديني و تاريخ (شفاهي) و مراسم رسمي، قلمداد شده‌اند.^{۵۳} رضایت و تأیید این افراد در سلطنت مورد نظر ضروري بوده تا آشکار شود شاه جدید آموزش دیده و آشنا با ستهاي (شفاهي) ديني

→ آنروپاتن، پیمانهای ازدواج با خاندان اشکانی را با شاهان این سلسله منعقد کردند. نیز نک ویدنگرن Widengren 1976، 239 درباره آنان که متعلق به *συγγενής* است، و فرای 1983، 219 Frye برای روابط میان شاهان اشکانی و اشراف عالی‌رتبه. درباره *συγγενής* به عنوان یک لقب اشرافی، نک Jos., Ant. Jud.

. 11.35

۵۲. این مسئله که شاهان اشکانی به دین زردشت ايمان آورده بودند، شاید از نوشتنهای ايزيدور خاراکسی نتيجه گرفته شده است 11 Isid., Char., Mans. Asaac 1983, 231 Frye که می‌برد؛ برای اطلاعات بیشتر نک 204 Wiesehöfer, 1993, 122a Plato, Alc. I, 121d-122a. نیز نک اطلاع جالبی که استрабو در (733C) 15.3.18 می‌دهد و می‌گوید که هیچ دین رسمی دولتی وجود نداشت.

۵۳. نک 122a Plato, Alc. I, 121d-122a. نیز نک اطلاع جالبی که استрабو در (733C) 15.3.18 می‌دهد و می‌گوید که خردمندترین مردان هم اعمال خدایان و هم نجباره پسران پارسی آموزش می‌دهند.

و غیردینی جامعه‌ای است که قرار است بر آن فرمانروایی کند.^{۵۴} رضایت و تأیید حافظان سنت از این نظر هم ضروری بوده که محرز شود شاه جدید طبق آداب و رسوم صحیح به سلطنت رسیده و مطمئناً از خاندان اشکانی است.

طبق نظر و عقيدة استрабو، شاهان اشکانی فرمانروایان نیرومندی بوده‌اند. استрабو در تشریح پارس (Persis) توضیح می‌دهد که پارسیان تابع و پیرو شاهان خود بوده‌اند، ولی این شاهان به علت نداشتن قدرت، خود پیرو و تابع شاهان اشکانی بودند (C. 728).^{۱۵.3.3} استрабو در توصیف خود از تیسفون، اقامتگاه زمستانی شاهان، نیز از قدرت پادشاهان اشکانی حرف می‌زند. تیسفون در گذشته روستایی زندگی کی سلوکیه بر ساحل دجله بوده که اشکانیان آن را به صورت شهری با سبک و معماری خود درآورده و محل زندگی عده زیادی از مردم شد (C. 743).^{۱۶.1.16} با تمام این احوال باید در نظر داشت که سلطه اشکانیان گاه به گاه تغییر می‌کرد. استрабو تذکر می‌دهد که حتی در زمان خود وی هم شورشها و اغتشاشهایی پیش می‌آمد (C. 732).^{۱۵.3.12}

پارت و روم

در آغاز قرن اول پیش از میلاد، رومیها در بخش‌های شرقی ناحیه مدیترانه گرفتاریها و درگیریهای فرایندهای داشتند و همین مسئله باعث شد که با اشکانیان تماس‌هایی داشته باشند. استрабو در کتاب *Ιστορικά* *Ὕπομνήματα*، به تفصیل از روابط روم و پارت سخن گفته در حالی که در کتاب جغرافیا (C. 748-749)، در این زمینه به صورت سطحی و آن هم ناقص بحث می‌کند. وی گذرا به جنگ کراسوس علیه اشکانیان (53-54 قم)، و نیز به حملات پارکر و لایبنوس به نواحی سوریه و فلسطین (51 قم و 41/39-40 قم)،^{۵۵} و بالآخره لشکرکشی مارک آنتونی (36 قم) اشاره می‌کند. استрабو بخش‌های مربوط به تماس‌های قبلی رومیها و اشکانیان و نیز موافقتنامه بین این دو قدرت را حذف می‌کند. در

۵۴. از هلن سانسیسی و ردبورگ Heleen Sancisi-Weerdenburg برای آنکه نظریاتش را در این خصوص در اختیار من نهاد، بسیار سپاسگزارم.

۵۵. نک (522C) و 11.13.5 (524C). در این قسمت، استрабو از اکباتان [همگمنانه] به عنوان اقامتگاه تابستانی شاهان اشکانی نیز سخن می‌گوید.

۵۶. نک (660C) برای لایبنوس و ادعایش به عنوان شاه اشکانی.

آثار وی، هیچ نکته‌ای از برخورد بین سولا (Sulla) و اوروبازوس (Orobazos) (۹۶ قم) نمی‌خوانیم، و همین طور از برخورد بین لوکولوس و فرهاد سوم (۶۹ قم)، و یاروابط بین پمپئی و اشکانیان در چند سال پس از آن (۶۶ قم).^{۵۷} استرابو به راحتی از شرح شکست سنگین و سختی که اشکانیان بر کراسوس و مارک آنتونی وارد آوردند، صرف نظر می‌کند. در مورد شکست آنتونی، فقط اشاره می‌کند که در جنگ به او سخت گذشت و مسئول این اتفاق شاه ارمنستان آرتاپادر بود که به آنتونی خیانت کرده بود (11.13.4, 524C; 11.14.15, 532C). ولی جالب است که درست برخلاف مورد فوق، استرابو پیروزی رومیها را برابر پاکر و لاپیوس با آب و تاب شرح می‌دهد.

اطلاعات استرابو در زمینه روابط رومیان و اشکانیان در قرن اول پیش از میلاد سطحی و ناکافی است ولی همین را می‌توان مقدمه‌ای دانست بر شرح مفصلتری از درگیریهای میان روم و پارت در زمان آوگوستوس. استرابو می‌نویسد (در سال ۲۰ قم) فرهاد چهارم غنایمی را که اشکانیان پس از شکست دادن کراسوس به دست آورده بودند، پس داد (نیز Justin 42.5.11 Aug., *Res Gestae* 29; Justin 42.5.12 Aug., *Res Gestae* 32). پس از آن به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه فرهاد چهار پرسش را (سراسپادانس، روداسپس، فرهاد و بونونیس)، به اتفاق دو تن از همسران آنان و چهار پرسشان به عنوان گروگان به رومیها داد (نیز نک Justin 42.5.12 Aug., *Res Gestae* 32). فرهاد آنان را تحويل تیتیوس، فرماندار سوریه، داد. احتمالاً این جریان در تاریخ ۱۰ قم اتفاق افتاد.^{۵۸} از آن زمان به بعد، این گروگانها به سبک و سیاق و شیوه شاهانه در روم زندگی کردند. استرابو شرح می‌دهد که فرهاد از بیم جان خود و توطئه علیه خود بود که نزدیکانش را تحويل رومیها داد. چون تنها کسانی حق داشتند فرمانروای پارت شوند که از خون و تبار ارشک باشند، پس فرهاد شرط احتیاط را به جا آورد و از شرّ فرزندان و نوادگانش خلاص شد.^{۵۹} ولی استرابو در (288C) ۶.4.2 که از همین موضوعات

۵۷. برای این برخوردها، نک Ziegler 1964, 20ff.; Keaveney 1981; Syme 1995, 87ff. درخصوص روابط رومیان با اشکانیان در دورانهای جمهوری و امپراتوری، نک Campbell 1993, 215.

۵۸. تیتیوس میان سالهای ۱۳ تا ۹ قم فرماندار سوریه بود؛ Fl. Jos., *Ant. Jud.* 16.270. ۵۹. ۱۶.1.28 (748C-749C) : «و تیتیوس را برای مذاکره فراخواند که در آن زمان حاکم سوریه بود، او چهار پسر مشروع خود را... به اتفاق دو همسر و چهار پسر آنان به دست تیتیوس سپرد، و این از بیم توطئه و سوءقصد به جانش بود؛ چون می‌دانست هیچکس نمی‌توانست بر او غلبه کند مگر آنکه از دودمان اشکانی

سخن می‌گوید— بازگردن غنایم و تحويل گروگانها البته بدون ذکر نامشان— دلیل کاملًا متفاوتی ارائه می‌دهد، وی می‌نویسد: فرهاد به این جهت گروگانها را به آوگوستوس هدیه کرد تا دوستی وی را برای خود بخرد.^{۶۰} آشکار است که استрабو در اینجا به شیوه روم محوری در مورد گروگانها تاریخ‌نویسی می‌کند، و مطلقاً وضع داخلی پارت را از یاد می‌برد که احتمالاً موجب شده فرهاد فرزندان و نوادگان خود را تقدیم رومیها کند، به خصوص که قبلاً هم تجربه‌ای در زمینه توطه علیه خود داشت.

دو نکته دیگری که استрабو می‌نویسد به خوبی نظر او را درباره ارتباط رومیان و اشکانیان آشکار می‌کند. در بخش (288C) 6.4.2 کتابش می‌نویسد که اشکانیان غالباً به روم می‌آمدند و در جستجوی مردی بودند که بیاید و شاه آنان شود. این گفته مبالغه‌آمیز است. تنها یک‌بار ادعاهای غورآمیزی در خصوص حقانیت قدرت، اشکانیان را مجبور کرد برای یافتن شاهی به روم بروند: وُنون که در سالهای ۹ تا ۱۱ م تقریباً با یک‌کفایتی حکمرانی می‌کرد و از سوی اشراف اشکانی از تاج و تخت به زیر کشیده شد (Aug., *Res Gestae* 33; Tac., Ann. 2.2). استрабو در پایان بخش (749C) 16.1.28 از کتابش می‌نویسد که جانشینان فرهاد از طریق سفیران و انجام دادن مذاکراتی، مرتباً ارتباط خود را با رومیان حفظ می‌کردند. متأسفانه وی دیگر درباره این درگیریها چیزی برای مانمی‌نویسد.

استрабو اطلاعاتی درباره ارتباط رومیان با اشکانیان در آغاز عصر میلادی ندارد. مثلاً ما چیزی از لشکرکشی سزار گائیوس به خاورزمین در کتابش نمی‌خوانیم، و همچنین ملاقات وی با شاه اشکانیان در کرانه رود فرات و توافقی که در آنجا بین آنها صورت گرفت، فقط اشاره‌ای به «لشکرکشی فعلی رومیها علیه اشکانیان» می‌کند و اطلاعاتی اندک به دست می‌دهد.^{۶۱} وی بعد از فرهاد چهارم که در سال سوم یادوم پیش از میلاد کشته شد، دیگر از

→

باشد، به سبب این واقعیت که پارتیان بی‌نهایت به این دودمان علاقه‌مند بودند. بنابراین، او از شر فرزندانش خلاص شد و به این ترتیب، کوشید بدخواهانش را از این امید محروم سازد. (ترجمه جونز (H. L. Jones) (288C): «... فرهاد فرزندانش و نیز فرزندان فرزندانش را به آوگوستوس سزار تحويل داد تا چاپلوسانه از دوستی سزار اطمینان حاصل کند...» (ترجمه H. L. Jones)).

61. 1.1.17 (10C): τὴν νῦν Ρωμαίων στρατείαν ἐπὶ Παρθυαίους...

هیچ شاه اشکانی نامی نمی‌برد. به همین ترتیب هیچ اشاره‌ای به اقامت جرمانیکوس در خاورزمین در ۱۸ م نمی‌کند.^{۶۲}

استрабو در تشریح روابط اشکانیان و رومیان، در زمینه اشتیاقِ اشکانیان برای دوستی با رومیان تأکید می‌ورزد. در دورانهای گذشته، مثلاً پیش از لشکرکشی کراسوس، اشکانیان همچنان مشتاق روابط حسنی با رومیان بودند، در دوران آوگوستوس نیز اشکانیان مشتاق جلب دوستی روم بودند (288C; 6.4.2, 748C; 16.1.28). به همین علت است که به نظر استрабو، فرهاد غنیمت‌های رومیان را پس داد و گروگانها را تسلیم آنها نمود. در نظر استрабو، این اشتیاق اشکانیان برای جلب دوستی رومیان نشان آن‌جاییست که اشکانیان برتری رومیان را به رسمیت می‌شناختند. اشکانیان با آنکه بسیار نیرومند بودند ولی برتری رومیان و فرمانروایان آنان را پذیرفته بودند.^{۶۳} چند سطر پس از این تشریحات، استрабو حتی می‌نویسد که اشکانیان «حالا تقریباً آماده بودند تا قدرت و حاکمیت خود را به طور کامل در اختیار رومیان قرار دهند». از سخنان استрабو چنین برمی‌آید که سرزمین پارت نوعی مستعمره و تابع و زیردست روم بوده است، در حالی که حقیقت آن است که اشکانیان برای روم همسایه‌ای نیرومند و خطرناک بودند و چندین بار شکستهای سنگینی بر لژیونهای رومی وارد آورده بودند. آشکار است استрабو که ستایشگر بی‌قید و شرط آوگوستوس و روم بوده، شدیداً تحت تأثیر تبلیغات آگوستن نسبت به اشکانیان واقع شده که مثلاً در *Res Gestae* امپراتور منعکس است.^{۶۴} ظاهراً استрабو نتوانسته دقیقاً در این

۶۲ از نظر Syme 1995, 365-366، این از قلم افتادگیها – سایم موارد دیگری را هم ذکر می‌کند – دلیلی است تا نتیجه بگیرد که استрабو نخستین پیش‌نویس کتاب جغرافیایش را پس از سال ۴ قم و پیش از ۶ نوشت. به نظر سایم، او نوشه‌هایش را در سال ۱۸ م تصحیح کرد و مطالبی هم بر آن افزود.

63. 6.4.2, 288C: Παρθūαιοι δέ, ομορόι τε οντες κάι μεγιστον δυνάμενοι, τοσούτον ὡμάς ενέδοσαν πρὸς τὴν Ρωμαίων καῖτων καθ' ἡμάς ήμεμονών υπεροχήν, ὥατ' οὐ μόνον τὰ τροπαια ἐπεμψαν εἰς Ρώφην, ἀ κατὰ Ρωμαίων ἀνεστησάν ποτε, ἀλλὰ καὶ παιδας ἐπιστευσε Ζραάτης τῶ Σεβαστῶ Καισαρὶ καὶ παιδῶν παιδας, ἐξομηρευσάμενος θεραπευτικῶς τὴν φιλίαν.

۶۴ آوگوستوس در *Res Gestae* می‌نویسد که فرهاد برای تضمین روابط دوستانه پارت با مردم روم، غنائم را بازگرداند و گروگانهایی به روم فرستاد.

Res Gestae 29.2: *Parthos trium exercitum Romanorum spolia et signa re[ddere] mihi supplicesque amicitiam populi Romani petere coegi.* *Res Gestae* 32.2: *Ad [me re]lx Parthorum Phrates...filios suos*

رساله تبلیغاتی غور و بررسی کند و متوجه شود قراردادهایی که بین اشکانیان و رومیان منعقد گردیده، امتیازات بزرگی هم برای رومیان داشته است. پیمان صلحی که بین آوگوستوس و فرهاد چهارم در سال ۲۰ قم منعقد گردید، در حقیقت نوعی به رسمیت شناختن قدرت اشکانیان از جانب رومیها بود.^{۶۵} هرچه باشد، باید در نظر گرفت که چندین دهه پیش از این جریانات، کراسوس از اشکانیان شکست سختی خورد، پاکور و لابینوس موفق شدند سرزمین وسیعی از بخش غربی رود فرات را تصرف کنند، و بالآخره لشکرکشی مارک آنتونی به پارت به شکست انجامید.

استрабو در پرتو مطالب خودش، مرهون دو برقلبرت روم و پارت (1.2.1, 11.6.4, 14C; 508C)، به طور قابل ملاحظه‌ای اطلاعاتی بیش از آنچه قبلًا دانسته می‌شد، درباره خاورزمین ارائه داد، ولی حقیقت آنکه اطلاعاتی که درباره پارت و پارتیان در اختیار ما قرار می‌دهد، نومیدکننده است. به نظر می‌رسد که استрабو توانسته از روند عادی شدن تدریجی روابط بین روم و پارت به هنگام سلطنت آوگوستوس استفاده کند و اطلاعات تازه‌ای به آنچه تا آن زمان درباره مهمترین همسایه روم دانسته می‌شد اضافه کند. تمام آنچه استрабو در این زمینه عرضه می‌دارد، ظاهراً همان اطلاعات منابع قدیمی‌تر است و او هیچ کوششی به عمل نمی‌آورد که مطالب تازه‌ای فراهم کند. او می‌توانسته نکات و مطالبی درباره درگیری گائیوس سزار با فرهاد پنجم بنویسد و یا درباره جلوس وُنون که سالهای سال در روم زیسته بود به تخت سلطنت، ولی وی در این زمینه‌ها چیزی ارائه نمی‌دهد. اگر کتاب جغرافیای استрабو را مورد بررسی و قضاؤت قرار دهیم، مشاهده می‌کنیم که وی چنانکه باید و شاید درباره سرزمین پارت و تاریخ آن اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. استрабو اطلاعاتی را که انتظار داریم یا امیدواریم، در اختیار مان قرار نمی‌دهد. ولی هرچه هست ما نیز باید این را در نظر داشته باشیم که کتاب جغرافیایی وی یک مجموعه تاریخی نیست بلکه یک اثر جغرافیایی است. البته استрабو پیش از آن یک اثر تاریخ هم نوشته بود، لاجرم

→

nepot[esque omnes] misit in Italiā non bello supernatus], sed amicitiam nostram per [libe]rror[um] suorum pignora petens.

در مورد سیاست آوگوستوس نسبت به پارتیان، نک 220-228 Campbell 1993.

۶۵. نک 202. درباره روابط آوگوستوس با سرزمین پارت، نک. Zeigler 1964, 45ff. Sonnabend 1986,

آنچه را که در *Ιστορικά* 'Τπομνήματα' نوشته بود، در کتاب جغرافیا تکرار نکرد یا اگر هم کرد، به حداقل اکتفا کرد. این مسئله بیشتر در مورد اشکانیان و تاریخ آنها صادق است. با تمام این احوال، خواندن کتاب جغرافیای وی احساس نامطبوعی در خواننده باقی می‌گذارد که استрабو فاقد اطلاعاتی درباره پارت، مردم و وقایع آن بوده است. نادانی استрабو در این زمینه باید مربوط به منابع مورد استفاده‌اش بوده باشد؛ احتمالاً منابع متعددی در اختیار وی نبوده که در این زمینه بحث کند و آنچه هم بوده بحث آنها در این زمینه محدود بوده، همان‌گونه که خود استрабو به هنگام بحث در مورد مورخان اسکندر به این نکته اشاره دارد. مهمترین منبع اطلاعاتی وی در این زمینه کتاب پارتیکا (*Parthika*) اثر آپولودوروس آرتیتیایی و منابعی از این دست بوده است. متاسفانه درباره محتويات کتاب پارتیکا اطلاعات ما بسیار اندک است. با توجه به اینکه اطلاعات استрабو درباره پارت تا این حد ناچیز بوده، لاجرم می‌بایستی آپولودوروس و کتابش را آنقدرها والا و پراج ندانیم. اطلاعات ناچیز و ضعیف استрабو درباره پارت نشان آن است که وی فاقد دانش کلی در این زمینه بوده است. همین مسئله حاکی از آن است که دنیای روم و رومیها اصولاً علاقه‌ای نسبت به مسائل اشکانیان نداشته‌اند.^{۶۶} این حقیقت که رومیها تا این اندازه اطلاعات اندک و ناچیز نسبت به سرزمین پارت و اشکانیان داشته‌اند، دال بر تصویری است که رومیها نسبت به همسایگان شرقی خود و به طور کلی خاورزمین داشته‌اند.

با مطالعه منابع خودمان، این نکته باعث حیرت ما می‌شود که رومیها تا این میزان اندک از فرهنگ، سازمانهای سیاسی، دینی، تاریخی و بالآخره زمینه زندگی اشکانیان اطلاع داشته‌اند. این مسئله بیشتر باعث حیرت ما می‌شود هنگامی که در نظر آوریم شاهنشاهی اشکانی حدود ۴۰۰ سال برقرار بوده و در خلال این مدت تماسهای فراوانی، هم صلح‌جویانه و هم جنگی، بین اشکانیان و رومیان صورت گرفته است. برای رومیان، آن سوی فرات *alter orbis* بوده است. در نظر رومیان، مردمانی که در این سرزمینها می‌زیستند، چندان فرقی با هم نداشتند. خود استрабو مکرراً می‌نویسد: آداب و رسوم و سنتهای مادها، پارسه‌ها، ساکنان میان‌رودان (بین النهرین)، ارمنیها، اشکانیان و بقیه بسیار شبیه

۶۶. رک Momigliano 1975, 140-141 که ثابت می‌کند رومیان کوشش داشتند هرچه بیشتر از پارتیان بدانند و به جد درباره آنان مطالعه می‌کردند.

یکدیگرند (C 732; 15.3.13, 525C; 11.13.9). رومیها خود را بسیار برتر از شرقیها می‌دانستند. رومیان در نخستین برخورد با اشکانیان، با تکبر با این همسایگان شرقی رفتار و آنان را تحقیر کردند.^{۶۷} سولا، لوکولوس، پمپیوس و کراسوس اشکانیان را «آشغالهای شرقی» می‌دانستند^{۶۸}، آشغالهایی که نباید از آنها ترسید. یکی از دلایل چنین برخوردی مسلمًاً داشت اندک آنها درباره اشکانیان، قدرت نظامی آنان و جغرافیا و موقعیت طبیعی شاهنشاهی اشکانی بوده است.^{۶۹} شکست مقتضحانه کراسوس و عدم موفقیت مارک آنتونی در لشکرکشی خود، معلول فقدان اطلاعات رومیها درباره امپراتوری شرقی واقع در آن سوی رود فرات بوده است. تصوری که رومیها از برتری خود نسبت به اشکانیان داشتند، باعث شد که قدرت نظامی اشکانیان را بسیار بسیار دست کم بگیرند.

گزارش استрабو درباره اشکانیان از دو جنبه لطمہ دیده است، کمبود اطلاعات و دیگر حسّ برتری طلبی رومیان. در نظر استрабو، اشکانیان بربراهای بودند که مجبور بودند در سرزمینهای خشک و لمیزرع زیست کنند و در عین حال به عادات سکاییان وابسته بودند.^{۷۰} با تمام این احوال، استрабو نمی‌تواند منکر قدرت نظامی اشکانیان و نیز تا حدی متمند بودن آنان شود. وی می‌نویسد: «در امپراتوری آنان شهرهایی هم وجود داشت – هرچند که این شهرها اصالتاً و ذاتاً شهرهای اشکانی نبودند بلکه بنیادهای قدیمی (یونانی) داشتند – و نیز فرهنگ شهری داشتند». در نظر استрабو این چیزها ملاک تمدن به حساب می‌آمدند. رهبری نیرومند و مستحکم اشکانیان نیز یکی دیگر از معیارهای متمند بودن آنان از نظر استрабو است. نکته جالب آنکه استрабو در مورد این جنبه اخیر تمدن می‌نویسد حکومت اشکانیان غالباً دستخوش شورش و خیانت می‌شد، و با بیان این مسئله، از اهمیت آن می‌کاهد (C 732, 15.3.12)، بدان معنا که حکومت اشکانیان به استحکام سازمان

۶۷. نک. Campbell 1986, 161ff. و 198 برای تصویر سنتی رومیان از پارتیان؛ نیز 1993, 216-220 رومیان تصویر مشخصی از پارتیان برتر داشتند که با الگوی برداری از تصویر یونانیان از پارسیان ساخته بودند. نک برای این نوع الگو، که نه تنها در متون بلکه در حجاره‌های نیز نمود یافته است، مقاله Rolf Schneides در همین مجلد.^{۶۸} این اصطلاح راسایم Syme 1995, 89 به کار برده است.

۶۹. نیز نک Isaac 1992, 402f.

۷۰. نکته جالب در این خصوص گفته استрабو است (C 743, 16.1.16) که می‌نویسد: تیسفون از آن جهت اقامتگاه شاهان شد تا پایگاهی در نزدیکی سلوکیه – شهری یونانی و در نتیجه متمند – بماند برای آنکه اهالی این شهر مورد هجوم احتمالی قبایل سکایی قرار نگیرند و یا سربازان سپاه در میان آنان اسکان نکنند.

حکومتی روم نبود. در مورد قدرت اشکانیان، استрабو از آنان به سبب موفقیتهاشان تمجید می‌کند. آنان از نظر وسعت امپراتوریشان رقیب روم هستند و مانند رومیان بسیار نیرومندند (C. 288; 515C؛ 6.4.2؛ 11.9.2؛ و نیز Justin 41.1.1).^{۷۱} با همه اینها استрабو خیلی روشن و آشکار تذکر می‌دهد که با وجود وسعت امپراتوری اشکانیان و قدرت نظامی آنان، در هر حال در برابر برتری رومیان سر تعظیم فرود آوردن. هرچه باشد رومیها از همه برترند. وابستگی پارتیان خیلی خوب با Weltanschauung استрабو مطابقت می‌کند که طبق آن روم و فرهنگ آن، معیار و محک برتری است.

استрабو اثری ماندگار نوشته است. بدختانه اطلاعاتی که وی درباره سرزمین پارت و اشکانیان در کتاب جغرافیای خود ارائه می‌دهد سست و ضعیف است. اطلاعات وی دست دوم است و گذشته از آن، به میزان وسیعی تحت نفوذ نظر روم محوری او قرار گرفته، نظری که طبق آن رومیها بر هر ملت دیگری برتری داشتند. برای تکمیل دانش ما درباره سرزمین پارت و اشکانیان، استрабو – مانند هر منبع یونانی- رومی دیگری، حتی منابع مهم – چیز زیادی ندارد که به ما بیاموزد. برای کسب اطلاعات جدید باید در جستجوی سایر داده‌ها (مثلاً باستان‌شناسی) باشیم، مانند ostraca نیسا و سایر روشها.

۷۱. Syme 1995, 334 ثابت می‌کند که مفهوم پارت به عنوان یک امپراتوری جهانی را حکومت روم تبلیغ می‌کرد تا بدین وسیله، موفقیتهای سیاسی خود را برجسته کند.

کوته نوشت

- AJPh American Journal of Philology
ANRW Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
CHI The Cambridge History of Iran
RE Pauly-Wissowas Realencyclopaedie der classischen Altertumswissenschaft

کتاب‌شناسی

- Altheim, F./Stiehl, R. 1970, *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin
Biraschi, A.M. et al. 1981, *Strabone. Saggio di bibliografia 1469–1978*, Perugia
Bivar, A.D.H. 1983, „The Political History of Iran under the Arsacids“, *CHI* III 1, 21–99
Bivar, A.D.H. 1983b, „The History of Eastern Iran“, *CHI* III 1, 181–231
Bowersock, G.W. 1965, *Augustus and the Greek World*, Oxford
Brodersen, K. 1986, „The Date of the Secession of Parthia from the Seleucid Kingdom“, *Historia* 35, 378–381
Campbell, B. 1993, „War and Diplomacy: Rome and Parthia, 31 BC – AD 235“, Rich, J./Shipley, G. (eds.), *War and Society in the Roman World*, London, 213–240
Colledge, M.A.R. 1967, *The Parthians*, London
Diller, A. 1975, *The Textual Tradition of Strabo's Geography*, Amsterdam
Frye, R.N. 1983, *The History of Ancient Iran*, Handbuch der Altertumswissenschaft III.7, München
Honigmann, E. 1931, „Strabon“, *RE* 2, Reihe IV, 76–155
Isaac, B. 1992, *The Limits of Empire. The Roman Army in the East*, Oxford (rev. ed.)
Keaveney, A. 1981, „Roman Treaties with Parthia, c.95–c.64 B.C.“, *AJPh* 102, 195–212
Lasserre, F. 1975, *Strabon, Géographie. Tome VIII (Livre XI)*, Paris

- Momigliano, A. 1975, *Alien Wisdom. The Limits of Hellenization*, Cambridge
- Nicolet, C. 1988, *L'Inventaire du Monde. Géographie et politique aux origines de l'Empire romain*, Paris
- Niese, B. 1878, „Beiträge zur Biographie Strabos“, *Hermes* 13, 33–45
- Olshausen, E. 1991, *Einführung in die historische Geographie der alten Welt*, Darmstadt
- Radt, S.L. 1991, „Eine neue Strabonausgabe“, *Mnemosyne* 44, 307–326
- Radt, S.L./Drijvers, J.W. 1993, „Die Groninger Neuedition von Strabons Geographika, vorgestellt anhand des Abschnitts über Troia“, *Studia Troica* 3, 201–231
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt
- Schmitt, H.H. 1964, *Untersuchungen zur Geschichte Antiochos' des Grossen und seiner Zeit*, Historia Einzelschriften 6, Wiesbaden
- Schroeter, F.M. 1874, *De Strabonis itineribus*, Leipzig
- Sherwin-White, S./Kuhrt, A. 1993, *From Samarkhand to Sardis. A new approach to the Seleucid Empire*, London
- Sonnabend, H. 1986, *Fremdenbild und Politik. Vorstellungen der Römer von Ägypten und dem Partherreich in der späten Republik und frühen Kaiserzeit*, Frankfurt a.M./Bern/New York
- Syme, R. 1995, *Anatolica. Studies in Strabo*, ed. by A. Birley, Oxford
- Tarn, W.W. 1983³, *The Greeks in Bactria and India*, Chicago
- Van der Vliet, E.Ch.L. 1977, *Strabo over Landen, Volken en Steden*, Assen/Amsterdam
- Van der Vliet, E.Ch.L. 1984, „L'ethnographie de Strabon: idéologie ou tradition?“, Prontera, F. (ed.), *Strabone. Contributi allo studio della personalità e dell'opera*, Perugia, 27–86
- Walbank, F.W. 1981, *The Hellenistic World*, Brighton
- Widengren, G. 1976, „Iran, der grosse Gegner Roms: Königsgewalt, Feudalismus, Militärwesen“, *ANRW* II 9.1, 219–306
- Wiese Höfer, J. 1993, *Das antike Persien*, München/Zürich
- Will, E. 1979², *Histoire politique du monde hellénistique (323–30 av. J.C.)*, t.1, Nancy
- Wolski, J. 1956–58, „The Decay of the Iranian Empire of the Seleucids and the Chronology of the Parthian Beginnings“, *Berytus* 12, 35–52
- Wolski, J. 1958, „L'Historicité d'Arsace Ier“, *Historia* 8, 222–238
- Wolski, J. 1976, „Untersuchungen zur frühen parthischen Geschichte“, *Klio* 58, 439–457
- Ziegler, K.-H. 1964, *Die Beziehungen zwischen Rom und dem Partherreich. Ein Beitrag zur Geschichte des Völkerrechts*, Wiesbaden

تبرستان
www.tabarestan.info

پارتیان و تاریخ پارت در اثر تاکیتوس

نوربرت ارهارد (مونستر)^۱

ترجمه هوشنگ صادقی

تبرستان

www.tabarestan.info

به موجب کمبود نسبی منابع پارتی و مشکل حاصل از آن برای توضیح ساختارهای امپراتوری اشکانی، نویسنده‌گان یونانی و رومی حائز اهمیت والا بی‌هستند^(۱). این امر در مورد تاکیتوس نیز صدق می‌کند که سالنامه‌هاش^۲ – در کنار «باستان‌شناسی یهود»^۳ یوسفوس – مهم‌ترین مأخذ در مورد مناسبات روم – پارت در سده اول ب.م است.

این اظهارنظر همچنین محدودیتی به همراه دارد که برای تاکیتوس بیشتر رویدادهای دیلماسی و نظامی عمدۀ هستند تا خود پارتیان؛ توصیفی بر مبنای الگوی قوم‌گاشتنی^۴، چنان‌که پومپیوس تروگوس از پارتیان ارائه داده بود^(۵)، نه در بخش‌های باقی مانده سالنامه‌ها و نه در تواریخ^(۶) پیش نمی‌آید. با این‌همه، فصل پارتیان اطلاعاتی را در خصوص سیاست اشکانیان، و درباره جامعه اشکانی، آن‌هم به خصوص به این علت که تاکیتوس به کرات ساختارهایی را بیشتر از آنچه برای بازنمایی روابط رومی-پارتی در توصیف متن خود نیاز بوده است، در میان پارتیان آشکار می‌سازد. البته باید سؤالی طرح شود که آیا تصویر به دست آمده از تاکیتوس با سایر نویسنده‌گان مطابقت می‌کند، و یا اینکه در آنها تنها نقطه نظرات مختص تاکیتوس یافت می‌شود؟

تحلیل تاکیتوس به دلیل ویژگی‌هایی دشوار می‌شود که از نحوه تلقی، بازنمایی و تعبیرش حاصل می‌شود. از یک طرف، تاکیتوس چنان‌که همه می‌دانند، رفتار مسئولان را

1. Norbert Ehrhardt (Münster)

2. Tacitus, Annalen

3. antiquitates Iudaicae

4. ethnographisch

5. Iustin. 41,1ff.

6. Tacitus, Historien

از نظر سیاسی در درجه اول با تکیه بر معیارهای روحی - اخلاقی توضیح می‌دهد؛ روان‌شناسی نمایی وی اغلب جایگزین توصیف سیاست واقع‌گرایانه‌ای می‌شود که آنچه را بر پایه شناختِ واقعیات وی از هر نظر امکان داشته، به او ارائه می‌دهند. دوم اینکه تاکیتوس از کلیشة سبک سخنورانه - و دقیقاً این مسئله به فصل پارت هم مربوط می‌شود - استفاده می‌کند که بعضاً از آموزه‌های نظری قوم‌نگاشتی سرچشمه می‌گیرند (برای مثال: گفتار مایه^۷ بربرا)، بعضًا از جای دیگری می‌آیند (برای مثال: گفتار مایه جباران). سرانجام باید آن فقره‌هایی در نزد تاکیتوس که به اقوام «بربر» مربوط می‌شوند، بازآزمونی شوند که آیا آنها ارتباطی با شرایط درون-رومی به مفهومی که «بی‌زیابی» بُربری در مقابل «تباهی زدگی^۸ رومی گذاشته می‌شود، دارند یا نه. با وجود این مسائل، می‌توان مطالبی را از فصل پارتیان، چنانچه خود را از ارزیابی تاکیتوس آزاد کنیم، به دست آورد. اینکه داوری‌های خاص این نویسنده در هر صورت از علایق تاریخی برخوردار هستند، برای نمونه در هنگام ارزیابی قوم بیگانه‌ای از سوی سناטור از لحاظ سیاسی فعالی، البته نباید انکار شود و باید مطرح نیز شود.

نظر مورد بحث در اینجا در موارد زیادی با آنچه والزر^۹ در اثری در سال ۱۹۵۱ بررسی کرده است^(۳)، یکسان است. به نظرم والزر مطالب اصلی را دیده است؛ به همین دلیل از سنجش‌های وی در این مقاله به کرات پیروی خواهد شد. اگر برای والزر، چنان‌که در زیر عنوان اثرش بیان می‌کند، همچنین مسئله قابلیت اطمینان تاکیتوس نیز مهم بوده، در تکنگاری زونابند^{۱۰} در سال ۱۹۸۶ تلقی و ارزیابی رومیان از پارتیان (و مصریان) در درجه اول اهمیت قرار دارد^(۴). البته از ارزیابی گزارش‌های پارتیان تاکیتوس مطلب جدید اندکی به دست می‌آید، از این رو، زونابند در این مورد به طور عمده نتایج والزر را اخذ می‌کند.

۱. بافت متن والگوها

اخباری در مورد اشکانیان در آثار تاکیتوس و در درجه اول در سالنامه‌ها، یعنی در اثری که مضمون آن حاوی تاریخ روم از مرگ آوگوستوس تا قتل نرون بود، پیش می‌آید. به هر

7. Topik

8. Dekadenz

9. Walser

10. H. Sonnabend

حال در کتاب‌های بازمانده کم و بیش هشتاد فصل وجود دارد که به مناسبات روم-پارت مربوط می‌شوند^(۵). در ضمن موضوع در کل بر سر سه، یا به عبارت بهتر چهار مجموعه رخدادهایی است که به روزگار تیبریوس، کلاودیوس و نرون تعلق دارند: اینها رویدادهای سال‌های نخست تیبریوس هستند که پارتیان، وئن منصوبی از جانب روم را بیرون می‌رانند و به جایش اردوان دوم^(۶) اشکانی به شاهی می‌نشیند^(۷)، و نیز رویدادهای پس از سال‌های ۳۵ ب.م. هستند که اردوان بعد از مرگ شاه ارمنستان می‌کوشد این کشور^(۸) را به زیر فرمان خود درآورد^(۹). مجموعه بعدی - و همان طور که معروف حضور است کتاب‌های راجع به روزگار گایوس و شش سال نخست حکومت کلاودیوس^(۱۰) باقی نمانده‌اند - شامل سال‌های پس از ۴۷ ب.م. است؛ موضوع مجلد دا، یا به عبارت دیگر در درجه اول همچنان بر سر نفوذ بر ارمنستان^(۱۱) است. مسئله ارمنستان در روزگار نرون نیز حاد بود که به اقدامات نظامی دست زد و کُربلو^(۱۲) را به فرماندهی جنگ منصوب کرد؛ تاکیتیوس رخدادهایی را که به خود شخص این سردار مربوط می‌شوند، در کتاب‌های زیادی ذکر کرده است^(۱۳). آخرین خبری که بدین وقایع اشاره می‌کند، ورود تیرداد به رم^(۱۴) است که می‌بایست از سوی نرون به شاهی در ارمنستان نشانده شود، و چنان‌که از طریق کاسیوس دیو^(۱۵) آگاهیم، منصوب نیز شد.

فصل‌های کاملی در سایر بخش‌های بازمانده تواریخ وجود ندارد که شامل روابط رومی - پارتی باشد بلکه تنها تکه‌های جداگانه‌ای (بنا بر شمارش من، هشت) بر جای مانده است. علت در این امر نهفته است که مناسباتِ رومی - پارتی روزگار فلاوین‌ها، با وجود اختلاف‌ها و تیرگی‌های هر از چندگاهی (به خصوص در طرف پارتی) مسالمت‌آمیز بود^(۱۶). ازین رومی توان فرض نهاد که اخبار پارتیان در بخش‌های ازدست‌رفته تواریخ نیز به طور تقریبی نمی‌تواند در حجمی که در مورد سالنامه‌ها صدق می‌کند، بوده باشند. با توجه به سالنامه‌ها نه تنها حجم نسبتاً وسیع فصل پارتیان، بلکه پخش آن نیز سزاوار توجه است که با پراکندگی مجموعه رویدادها یکسان است. برای مثال، می‌توان این مسئله

11. Tacitus, ann. 2,1-4. 56-58.

12. Tacitus, ann. 6,31-37. 41-44.

13. Claudius

14. Tacitus, ann. 11,8-10; 12,10-14. 44-51.

15. Corbulo

16. Tacitus, ann. 13,6-9. 34-41; 14,23-26; 15,1-18. 24-31.

17. Tacitus, ann. 16,23.

18. Cassius Dio, 63,1ff.

را به طور کاملاً واضحی در فقره‌های مربوط به فعالیت کربولو مشاهده کرد؛ این اخبار در کتاب‌های ۱۳ تا ۱۵ پخش شده‌اند، اما چنان‌که تاکیتوس خود روشن می‌سازد از لحظه زمانی به دنبال هم هستند. این شیوه نمایش از آنجایی حاصل می‌شود که تاکیتوس اصولاً گاه شناسیک عمل می‌کند، اما محل وقایع را جداگانه گزارش می‌کند؛ از این‌رو، او توصیف رویدادها را در ولایات، یا به عبارت بهتر، مرزها قطع می‌کند تا رخدادهای شهر رم را شرح دهد. البته این شیوه نباید به صورت سبک روایتگرایانه نابی مشاهده شود، بلکه از سوی تاکیتوس انتخاب شده تا بتواند روابط رومی و پارتبی را عامدانه در تمایز با موارد مشابه قرار دهد؛ این امر در زیر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پیش از آنکه بخواهیم فصل مربوط به پارتیان را مورد تحلیل محتوایی قرار دهیم، باید نگاهی به منابع تاکیتوس انداخته و سؤالی نسبت به صحت آنها، حداقل در رابطه با داده‌های اصلی مطرح شود. همان‌طور که معروف است، تاکیتوس به ندرت اطلاعی در مورد الگوهایش ارائه می‌دهد، از این‌رو، پژوهش‌های ذی‌ربط به نتایج نهایی نیانجامیده‌اند. من حیث المجموع انگاشته می‌شود که تاکیتوس در هنگام تنظیم سالنامه‌ها و تواریخ، هم از استناد (استناد روزانه، استناد سنا^{۱۹}) و هم نوشه‌های تاریخ‌نگاشتی^{۲۰}، یا به عبارت بهتر از زندگینامه‌ها (ی خودنوشت)^{۲۱} نیز استفاده کرده؛ برای تک‌تک قسمت‌ها می‌تواند الگوهایش نیز تعیین شود^(۲۲). به خصوص آنچه به فصل مناسبات رومی و پارتبی مربوط می‌شود، برای نمونه آگاهی می‌باشیم که تاکیتوس خاطرات^{۲۳} کربولو را مورد استفاده قرار داده است (بر پایه اظهارنظر صریح سالنامه‌ها^{۲۴}). در نهایت به این پرسش که رویدادهای سیاسی در میان پارتیان و مناسبات آنها با روم چقدر موثق شرح داده شده‌اند، به دشواری می‌توان پاسخ داد، زیرا از سویی تا اندازه زیادی فاقد الگوهای تاکیتوس هستیم، و از سوی دیگر، هیچ روایت پارتی (درباره تاریخ سیاسی) در دسترس نیست و بالآخره نویسنده‌گان مطرح برای وارسی همچو یوسفوس، سوتون و کاسیوس دیو تنها به طور پراکنده امکان مقایسه را به دست می‌دهند. از این‌رو، به طور گسترده محتاج این کار هستیم که دروغ‌منتهی^{۲۵} کار کنیم یا آنجایی جرح و تعدیل دهیم که خود تاکیتوس

19. *acta diurna, acta senatus*

20. historiographisch

21. (auto-)biographical

22. *commentarii*

23. Tacitus, ann. 15,16,1.

24. *textimmanent*

تردیدی در مورد اطمینان الگوهایش اظهار می‌کند. به هر حال، به اندازه کافی نشانه‌هایی برای این امر وجود دارد که فصل پارتیان باید با احتیاط تفسیر شود. برای نمونه کیتل^{۲۵} با توجه به گزارش‌های راجع به پارت در کتاب‌های ۱۱ و ۱۲ که به روزگار کلاودیوس مربوط می‌شوند، خاطرنشان ساخته است که موازی‌سازی^{۲۶}‌ها یا به عبارت دیگر، برابر هم‌گذاری^{۲۷}‌های پیش از این نامبرده روابط میان پارتیان (و ارمنیان) و رومیان به خوبی قابل تشخیص هستند و توسط تاکیتوس آشکارا با تأمل طراحی شده‌اند^(۱۱). برای مثال کشمکش به خاطر قدرت^{۲۸} در میان برادران (؟)، گودرز و وردان، به خواننده درگیری‌های میان دومیتیوس (نرون)^{۲۹} و بریتانیکوس^{۳۰} را که سالانه‌ها^{۳۱} اعلام می‌کند، القا می‌کند^(۱۲). سخنرانی کلاودیوس در برابر فرستاده پارت، یا به عبارت بهتر مهرداد حمایت شده از جانب وی، تا از برای فضایل ناشناخته گذشت^{۳۲} و عدالت^{۳۳} فرمانروایان در میان پارتیان بکوشد^{۳۴}، باید از جانب تاکیتوس به منزله اظهار نظر غیردوستانه‌ای طرح ریزی شده باشد، زیرا به عقیده تاکیتوس خود این قصر نیز فاقد فضایل نامبرده بود (می‌توان به پایان کار والریوس آسیاتیکوس^{۳۵} گمان برد)^(۱۳). سرانجام به نظر می‌آید سرگذشت زنوبیا^{۳۶}‌ی باشهاست – بانوی بارداری – که ترجیح می‌دهد به دست همسرش، رادامیستوس^{۳۷} کشته شود تا اینکه به دست دشمنان بیفتند^{۳۸}، تصویر متضادی را در خصوص رفتار زنان کلاودیوس بازنمایی می‌کند که عاری از عزت نفس (ناموس) بودند؛ حداقل مسالینا^{۳۹} نمی‌خواهد موقعیت نومیدکننده‌اش را بپذیرد و توان خودکشی ندارد^(۱۴). این ملاحظات صحیح تاکیتوس را با توجه به رویدادها در طرف پارت مورد شک قرار نمی‌دهد، اما موزون‌سازی و برابر هم‌گذاری قابل تشخیص در این مورد در نهایت مشکل‌آفرین است: گذشته از این به نظر نمی‌رسد حداقل گاهنگاری رویدادها در مورد گودرز و وردان صحیح باشند^(۱۵)، اما در مورد سرگذشت زنوبیا نمی‌تواند نادیده

25. E. Keitel

26. Parallelisierung

27. Kontrastierung

28. Tacitus, ann. 11,8ff.

29. Domitius (Nero)

30. Britannicus

31. Tacitus, ann. 11,11,2.

32. *clementia*

33. *iustitia*

34. Tacitus, ann. 12,11,2-3.

35. Valerius Asiaticus

36. Zenobia

37. Radamistos

38. Tacitus, ann. 12,51.

39. Messalina

40. Tacitus, ann. 11,37f.

گرفته شود که در این مورد، ابداعی از تاکیتوس را پیش رو داریم. همین مطلب در مورد سخنرانی کلاودیوس در برابر مهرداد و فرستادگان پارتی نیز صدق می‌کند. در به همین ترتیب فصل مربوط به کربولو مشکل آفرین است، ولو به دلایل دیگری. در این باره تمایل طرح ریزی تاکیتوس دخیل نیست که باید به حساب وی نوشته شود، بلکه گرایش متن اصلی نیز مطرح است. امکان دارد کربولو بر دستاوردهای خودش تأکید کرده باشد؛ در ضمن او احیاناً باید ناکامی‌های رقیش، سزیوس پتوس^{۴۱} را برجسته کرده باشد. تاکیتوس حداقل ایراداتی دارد؛ تاکیتوس، ادعای کربولو را مبنی بر اینکه پتوس به پارتیان تعهد داده بوده تا اجازه ندهد هیچ رومی به ارمنستان وارد شود، تا اینکه نرون بر صلح صحه بگذارد یا اینکه آن را رد کند، محتملاً من درآورده می‌داند، تا بر رسوایی پتوس^{۴۲} بیافزاید^(۱۶). به نظر می‌آید ناسازگاری‌های گاهنگاری در فصل مربوط به کربولو^(۱۷) کار تاکیتوس بوده باشد، آن هم به دلیل سبک پخش مطالب در کتاب‌های ۱۳-۱۵. همچنین رخدادهای نظامی را می‌توان تنها به طور ناقص بازسازی کرد، زیرا فرمانده کربولو کاملاً در درجه اول اهمیت قرار دارد^(۱۸). درباره اینکه تاکیتوس تا چه حد اطلاعات جغرافیایی را – در این مورد چنانچه آنها واقعاً در اثر کربولو وجود داشتند – حذف کرده است، نمی‌توان تصمیمی اتخاذ کرد.

۲. سیاست و جامعه پارتی در اثر تاکیتوس

با وجود مسائل در آغاز نامبرده که در هنگام تحلیل تاکیتوس حاصل می‌شود، در اینجا باید نخست آنچه که مؤلف با واقعیت امر «عینی» ارائه می‌دهد، گره‌گشایی شود. اطلاعات مشمول حوزه‌های مختلف سیاست و زندگی می‌شود که به صورت زیر بندی می‌شوند:

الف) شاه و نژادگان

به نظر می‌آید رقابت شدید، ویژگی ساختاری قشر رهبری پارتیان (به عبارت دیگر طبقه فرادست) در امپراتوری اشکانی بوده است. این رقابت در داخل خاندان‌های اشرفی، میان نژادگان و اشکانیان و همچنین در محدوده خاندان شاهی (با دودمان‌های جنبی)

برقرار بود. در اینجا تنها به فراز و فرود موقعیت اردوان دوم^{۴۳} و درگیری‌های میان وردان و گودرز^{۴۴} اشاره می‌شود. اوضاع و احوال سیاسی به سرعت تغییر می‌کرد؛ وفاداری بسیار اندک بروز می‌یافتد، و پیکارهای نژادگان یا مدعیان به کرات با کشتار کل خاندان پایان می‌یافتد (نک به سرنوشت میترادات^{۴۵}). تاکیتوس به فراوانی درگیری‌ها در میان خاندان شاهی به منزله «شرایط عادی» حتی از این طریق تأکید می‌کند که او سخنانی را در زبان ولخش اول می‌گذارد که همو به شرایط خاندانی «آرام»، یعنی اتفاق نظر با برادرانش، تیرداد و پاکر، به منزله ویژگی و دستاورد خویش می‌بالد^{۴۶}. اعضای خاندان اشکانی در هنگام درگیری‌های دودمانی حق ممتازی برای پادشاهی و یا به عبارت بهتر، احتمال موفقیت برای قبولاندن خواست خود بر دیگران داشته‌اند. اما نژادگان دارای نوعی حق تصدیق و تأیید بودند که در ضمن آن باید به تشریفات خاصی گردن می‌نهاند و تک‌تک دودمان‌های نژاده از امتیازهایی برخوردار بودند. در این مورد استطرادی بالرزش است که مربوط به تیرداد، نوء فرهاد چهارم و رقیب اردوان دوم (۳۶ ب.م^{۴۷}) می‌باشد: به گفته تاکیتوس، تیرداد تعمق کرد که در کدام روز باید به طور رسمی بر تخت شاهی بنشیند. اما پس از آنکه مدتی معطل شده بود، بزرگ خاندان سورن طبق آداب و رسوم کشور دیهیم پادشاهی را در حضور و با تأیید توده بزرگی از مردم در تیسفون بر سر وی نهاد^(۱۹).

چنین تصویری از ساختارها در میان پاریان باید درست باشد؛ این امر تنها با شرایط سده اول ب.م مطابقت نمی‌کند. سیاست روم همواره از کشمکش‌هایی در داخل امپراتوری اشکانی بهره می‌جست، و به این ترتیب از مدعیانی حمایت، یا به عبارت دیگر، آماده می‌کرد – واقعیتی است که تاکیتوس نیز با خشنودی محسوسی خواننده را با آن آشنا می‌کند (در این مورد به تفصیل در زیر). این ناهمگونی قشر رهبری مبتنى بر چه بود، به دشواری می‌توان معلوم کرد و در تحقیق مورد اختلاف است^(۲۰).

43. Tacitus, ann. 6,31-37. 41-44.

44. Tacitus, ann. 11, 8-10; 12, 10ff.

46. Tacitus, ann. 15,2,1-2.

45. Tacitus, ann. 12,47.

47. Tacitus, ann. 6,42,4.

ب) خودانگاره شاهان

از مدت‌ها پیش قطعه معروفی^{۴۸} از سالنامه‌ها (از سال ۳۵ ب.م) مورد توجه قرار گرفته است که اردون دوم، شهریار پارت، پس از گماردن ارشک، پسر ارشدش به پادشاهی ارمنستان – در پاسخ به تیریوس خواستار بازپس‌گیری گنج از خود بر جای گذارده و نمی‌شود و در ضمن آن به مرزهای سابق پارس و مقدونی اشاره می‌کند؛ او به طور هم‌زمان – به گفته تاکیتوس بالحن تفاخرآمیزی – اعلام می‌کند که می‌خواهد به قلمروی تحت اختیار کوروش و بعداً اسکندر لشکر بکشد. اگر این مسئله چشم‌پوشی کنیم که این امر در سال ۳۵ ب.م تهدیدی توخالی بیش نبوده است – تیریوس مدعی سلطنت را بنا بر تقاضای جناح ضد شاه پارت به مقابله اردون فرستاد –، «ادعای حقی بر امپراتوری هخامنشیان و مقدونیان می‌تواند روایت بسیار خوبی باشد، زیرا شاهنشاهان با افتخار تمام خود را جانشین این فرمانروایان احساس می‌کردند» (والزر)^(۲۱). ویژه‌وف نیز به همین ارزیابی می‌رسد که همو – با اتکا بر همین قطعه گزاریده تاکیتوس – شواهد دیگری را نیز می‌تواند برای این مطلب ذکر کند، که اشکانیان از سرآغاز فرمانروایی‌شان به الگوهای هخامنشی استناد و آن را تبلیغ کرده‌اند^(۲۲). اما این فقره در اثر تاکیتوس به هیچ روی تک و تنها نیست، بلکه با رشته‌ای از روایات قابل تشخیص سازگار است که بعداً از سوی ساسانیان ادامه داده شد^(۲۳).

گذشته از این به وضوح از اثر تاکیتوس معلوم می‌شود که اشکانیان می‌کوشیدند به برتری و بزرگی خاندان خود تأکید کنند. تاکیتوس بر این باور است که ولخش اول، بیرون راندن برادرش، تیرداد و انتصاب تیگران بیگانه‌تبار را در ارمنستان حمل بر توهینی نسبت به منزلت اشکانیان کرده است^{۴۹}. تاکیتوس در فقره دیگری از زیان ارد، پسر اردون دوم، در خطابه‌ای پیش از آغاز پیکار از فرمانروایی پارت بر خاورزمین و سزاواری اشکانیان به سربازان سخن می‌گوید^{۵۰}. در هر حال، این فقره‌ها باستی که در میان سایر نویسنده‌گان نیز مشهود است، مطابقت می‌کنند؛ این ادعای مطرح شده از سوی اشکانیان، چنان‌که پیشتر عنوان شد، علی القاعده امکانش بود بر کرسی نیز نشانده شود^(۲۴).

پ) شهرها و شاهان

درباره این مورد نیز فقره‌ای وجود دارد که به کرات از آن استفاده شده است^(۲۵). این فقره به قانون اساسی سلوکیه در کران دجله و رابطه شهر با شاهان پارتی^{۵۱} ربط پیدا می‌کند. تاکیتوس بر این باور است که این شهر سنت‌های یونانی بنیان‌گذارش، سلوکوس را حفظ کرده و (هنوز) به انحراف «بربری» کشیده نشده است^{۵۲}. روابط «سالمی» در سطح قانونی ناشی از آن است که سنا متتشکل از سیصد شارمند بود، اما مردم نیز از قدرت مقرر بر خود برخوردار بودند. اما بعد آکشمکش میان سنا و مردم بداعجایانجامید که یک جناح از اردوان دوم کمک خواست که او مردم را تسليم اشرف کرد. وقتی که تیرداد، رقیب اردوان، شهر را اشغال کرد، توازن قدرت را – به طور منطقی – وارونه کرد^{۵۳}. – از تاریخ بعدی [شهر] می‌دانیم که مردم^{۵۴} نیز پس از شکست تیرداد همچنان پابرجا ماندند و شهر توانست از ۳۵ تا ۴۲ ب.م در برابر اردوان و پرسش، ورдан پایداری کند. شهر تازه در برابر وردان سر تسليم فرود آورد که از سال ۴۲ ب.م به بعد تصویرش در شهر – سکه‌ها ظاهر می‌شود^(۲۶). یک رشته فقره در آثار مؤلفان باستان وجود دارد که به وضع قانونی سلوکیه مربوط می‌شوند؛ که در آنها اغلب بر خصلت یونانی شهر و همچنین به پایداری در برابر کوشش‌های مداخله‌جویانه^(۲۷) شاهان تأکید می‌شود. بنابراین، گزارش‌های تاکیتوس در این مورد نیز تنها نیستند. و گرنه تعبیر رویدادهایی که از تاکیتوس به جا مانده، برای نمونه نظر به مسئله‌ای که تناقضات قومی و / یا اجتماعی چه اهمیتی داشته‌اند، مشکل آفرین است. به نظر می‌آید که در نزد تاکیتوس بن‌بستی^{۵۵} نمایانده می‌شود که میان جرگه سالاران و مردم سالاران رخ داد^(۲۸). مداخله اردوان را ظاهراً شارمندان شهر برانگیخته بودند، و اینکه پرسش پس از تصرف شهر مطعم نظر، از خود مختاری آن کاست^(۲۹)، فقط و فقط منطقی می‌نماید. در کل می‌توان در پیروی از والزر^(۳۰) به اثبات رساند که سیاست شاهان پارتی در قبال سلوکیه متأثر از پیش‌داوری ایدئولوژیکی نبود، بلکه ملاحظات قدرت سیاسی را تعقیب می‌کرد.

51. Tacitus, ann. 6,41ff.

52. Tacitus, ann. 6,42,1.

53. Tacitus, ann. 6,42,3.

54. *populus*55. *stasis*

ت) فن شناسی جنگ‌افزارها و جنگ‌آوری

تاكیتوس در سالنامه‌ها^{۵۶} توصیفی در مورد پیکارها در ارمنستان ارائه می‌دهد و یادآور می‌شود که توانایی پارتیان تنها ناشی از سواره نظام آنها است.^{۵۷} و گرنه تاكیتوس عقیده دارد که پارتیان در جنگ فوق العاده انعطاف‌پذیر هستند و به تعقیب و گریز عادت دارند.^{۵۸} آنها از رویارویی مستقیم با حریف پرهیز می‌کرند و ترجیح می‌دادند، دشمن را از فاصله دور مورد اصابت تیر قرار دهند.^{۵۹} سواران در جنگ تغلق‌نگ تحرک خود را از دست می‌دادند و احتمال بسیار داشت که از اسب به زیرکشیده شوند. پارتیان در وضعی^{۶۰} نبودند اقدام به شهریندان کنند. جز این از سالنامه‌ها استبطاط می‌شود که در بیرون شهرها تنها جاهای مستحکم اندکی در میان پارتیان وجود داشت؛ مردم (در هنگام پیشروی رومیان تحت فرماندهی کربولو) از آبادی‌ها فرار کرده و به غارها پناه بردنند.^{۶۱}

چنین تصویری از نیروی جنگی^(۳۱) پارتیان، بی‌آنکه تاكیتوس مطلب نوبی را ارائه دهد، یقیناً درست است: پومپیوس تروگوس^{۶۲} پیش از این از اهمیت اسب در فرهنگ پارت به فراخور سخن رانده بود^(۳۲)، و رومیان حداکثر از زمان پیکار کرده ۵۳ ق.م، با قدرت کوبنده‌گی سواره نظام زره‌پوش آشنا بودند.^{۶۳} گذشته از این، رومیان در رویدادهای جنگی در ابتدا گزارش شده در ارمنستان^{۶۴} شرکت نداشتند، از این رو، تاكیتوس نمی‌توانست در این مورد از مأخذی استفاده کند. اما اخبار شایع در میان رومیان از قرار معلوم ترتیبی داده‌اند که او بتواند شیوه پیکارهای اشکانی را توصیف کند.

ث) هنجارها و الگوهای رفتاری

تاكیتوس در سالنامه‌ها^{۶۵} از انتقادهایی خبر می‌دهد که بانی شورش نژادگان پارتی بر وزن «باھی‌زده» شد. از این <فهرست گناهان> به طور هم‌زمان آشکار می‌شود که کدام الگوهای رفتاری مطلوب، یا به عبارت بهتر، کدام الگوهای رفتاری «صحیح» را از یک

56. Tacitus, ann. 6,34.

57. Tacitus, ann. 6,34,1.

58. Tacitus, ann. 6,35,1.

59. Tacitus, ann. 6,35,2.

60. Tacitus, ann. 12,45; vgl. 15,4.

61. Tacitus, ann. 14,23.

62. Iustin. 41,4.

63. Plut. Crass. 24ff.

64. Tacitus, ann. 6,34.

65. Tacitus, ann. 2,2.

پارتی متوقع بودند^(۳۳): او اغلب به شکار می‌رود، به تیمار اسبان می‌پردازد، در بزم‌ها شرکت می‌کند و در هنگام سفر در کشور، خود اسب می‌راند (یعنی از تخت روان استفاده نمی‌کند). پاره‌ای از این نقطه نظرات باید با شرایط واقعی تطبیق داشته باشد: در اینجا اهمیت زیاد اسب در رابطه با جنگاوری بیان شده است؛ گشت و گذار مرتب در کشور باید احتمالاً برای شاهان ضروری بوده باشد تا به تعهد نژادگان محلی استحکام بخشنند. و گرنه فقره‌ها در اثر تاکیتوس مشکل آفرین هستند، زیرا به حوزه اخلاق و گفتار مایه می‌انجامند: برای نمونه تاکیتوس بر این باور است که پارتیان، پلیپرفتاری^{۶۶} و مهربانی^{۶۷} را نمی‌شناشند و ونن را بدین دلیل که از خصایل نامبرده به خوردار بود، ضعیف النفس ارزیابی می‌کرده‌اند. اینکه ونن «تبهگن» از تخت روان استفاده می‌کرد و حتی اشیای ساده‌ای را پنهان می‌کرد، باید با گفتار مایه رومی تطبیق داشته باشد (نک پایین‌تر).

از طریق تاکیتوس به‌طور ضمنی کم و بیش آگاه می‌شویم که «بربرها» در هر حال چیزی همچون قانون نامه اخلاقی، یا به عبارت دیگر، هنجارهای اجتماعی دارند. برای نمونه بستن پا به غل و زنجیر^{۶۸} و بریدن گوش‌ها^{۶۹} مجازات تحقیرآمیزی به شمار می‌رفتند (فرد مورد نظر، مهرداد است که با این کار محروم از سلطنت می‌شود). جز این تاکیتوس در فقره‌ای توصیف مراسم برادری خونی^{۷۰} را ارائه می‌کند؛ در فقره دیگری خاطرنشان می‌سازد که پارتیان اختگان را به دیده حقارت می‌نگریستند^{۷۱}. اما سرگذشت پیش از این ذکرشده زنوپیا – البته غیرپارتی – درخور توجه است که در هنگام فرار با کمال میل می‌خواهد به دست همسرش کشته شود تا اینکه به دست دشمنان بیافتد (و بعداً به‌طور معجزه‌آسایی نجات داده می‌شود).

۳. الگوی بیانگری^{۷۲} و ارزش داوری‌های تاکیتوس

فصل اشکانیان و روابط رومی و پارتی به شدت با داوری‌ها و ارزیابی‌هایی از جانب تاکیتوس مایه‌دار شده است. به این ترتیب آنها در داخل سالنامه‌ها به هیچ روی تک و تنها نیستند: چنان‌که همه می‌دانند، تاکیتوس رفتار بازیگران، به خصوص قیصران و اشراف

66. *aditus*

67. *comitas*

68. Tacitus, ann. 12,47,4.

69. Tacitus, ann. 12,14,3.

70. *Blutsbrüderschaft*

71. Tacitus, ann. 6,31,2.

72. *Erklärungsmuster*

رومی را بدون استثنا تفسیر و ارزیابی می‌کند. یک ویژگی تلاش بیانگری تاکیتوس ناشی از انصراف در خور توجهی است، رفتارها را به طور سیاست واقع‌گرایانه‌ای تغییر کند. در عوض، یکسر به لحاظ روان‌شناسانه، یعنی با توجه به شخصیت فعالان، با توجه به تغییر خلقيات يا ظهور نهايى صفات ناپسند، استدلال می‌شود. تاکیتوس اين الگوی بیانگری را بدون استثنا در فصل پارتیان طرح ریزی می‌کند^(۳۴)، اما مسئله دیگری در نهایت بدان اضافه می‌شود: چنان‌که در ابتدا ذکر شد، عناصر گفتارمایه برابرها و جبارها پدیدار می‌شوند و کلاف نه چندان سرد در گمی از پیش‌داوری‌ها و تحریف‌هایه دست می‌آید. مثال‌های چندی برای این مورد:

— پارتیان، اما ارمنیان نیز، در اثر تاکیتوس افرادی غیرقابل اعتماد، پیمان‌شکن، فربیکار، دور و زورگو هستند برای نمونه به پیشنهادی که مطابق تاکیتوس، تیرداد به کربولو می‌کند^(۷۳)، اشاره می‌شود: تیرداد می‌خواست در هنگام ملاقات هزار سوار به همراه آورده؛ اما کربولو اگرچه می‌توانست تعداد سربازان همراه خود را شخصاً تعیین کند، اما آنها می‌بایست بدون زره و کلاه‌خود پیش آیند. بنا بر دیدگاه تاکیتوس (کربولو؟) این تنها یک نیزگ بود، چرا که سواران اشکانی به آسانی می‌توانستند حتی از پس نیروی برتر سربازان بی‌حفظ رومی برآیند. اما کربولو باهوش‌تر از کار درمی‌آید، چون که به حضور هر دو سپاه مایل است و ظاهراً نیزگ را تشخیص نمی‌دهد.

— تناقض میان عادات زشت پادشاهان اشکانی و فضایل فرمانروایان — ایجابی — رومی توسط تاکیتوس در صحنه‌ای که فرستادگان اشکانی بر کلاودیوس وارد می‌شوند^(۷۴) و از او تقاضا می‌کنند که شاه جدیدی — مهرداد، پسر ونن — را به موجب فرمانروایی خشونت‌بار^(۷۵) گودرز منتصب کند، مورد بحث قرار می‌گیرد. کلاودیوس در پاسخ^(۷۶) نخست به فرمان‌بری پارتیان تأکید می‌کند و بعداً — روی به مهرداد برگردانده — از فضایل گذشت و عدالت سخن می‌گوید؛ که برابرها بدان‌ها واقف نیستند و اگر هم به چشم آید، به همین خاطر دلگرم‌کننده است.

— اوضاع و احوال به سرعت متغیر سیاسی برای تاکیتوس بهانه‌ای برای آز قدرت، پیمان‌شکنی و آمادگی برای کاربرد خشونت است. در اینجا تنها به رویدادی — به گفته

73. Tacitus, ann. 13,38.

74. Tacitus, ann. 12,10f.

75. *dominatio*

76. Tacitus, ann. 12,11.

تاکیتوس — اشاره می‌کنیم که در خاتمه صحنه مطروحه در بالا می‌آید^{۷۷}: مهرداد نمی‌تواند در برابر گودرز کاری از پیش ببرد، اما گودرز به زودی در می‌گذرد. اقدام در پی آن رادامیستوس برای پادشاهی در ارمنستان، بی‌اندازه ریاکارانه است، زیرا او به مهرداد وعده وفاداری می‌دهد و این امر را با سوگند مورد تأیید قرار می‌دهد (صحنه ذکر شده با برادری خونی^{۷۸}، اما بلا فاصله پس از آن مهرداد را همراه با کل خانواده‌اش به قتل می‌رساند. به اعتقاد تاکیتوس، غرور و نخوت در رفتار نسبت به رومیان قرینه‌ای برای سنگدلی پارتیان در باطن است^{۷۹}. سرانجام، ادعای تاکیتوس مبنی بر اینکه اردونان جاندارانی، آن هم مشکل از افرادی داشته است که از میهن‌شان بیرون رانده شده بودند^{۸۰}، در نهایت باید روحیات شاه را جبارانه توصیف کند^(۲۵)

— اندیشه پیوسته مکرری در اثر تاکیتوس برداشتی است که شاهزادگان به صفت ایستاده پارتی زینده در روم و بعداً مدعی تاج و تخت در پارت، یا به عبارت دیگر، ارمنستان دچار تباہی زدگی می‌شوند، با آداب و رسوم بومی خود دیگر مأنوس نیستند و از این رو، از نظر سیاسی با شکست رو به رو می‌شوند^(۳۶): این مسئله برای نمونه در مورد وون^{۸۱}، تیرداد^{۸۲} و تیگران^{۸۳} صدق می‌کند. اما تاکیتوس همین توصیف را در مورد پارتیانی نیز که اگرچه در روم زندگی نکرده‌اند، اما باز هم با شکست مواجه می‌شوند، به کار می‌برد: تاکیتوس درباره روگردانی پارتیان از گودرز چنین استدلال می‌کند که این یکی سنگدل و ولخرج بوده است^{۸۴}. برعکس، آنهایی می‌توانند — حداقل مدت زمانی — دوام آورند که خود را با شرایط دوباره وفق می‌دهند: زئون^{۸۵} شیوه زندگی ارمنیان را در پیش می‌گیرد و از این رو، گرمانیکوس می‌تواند وی را در آنجا به پادشاهی بنشاند^{۸۶}.

البته واضح است که معیارهای طراحی شده از سوی تاکیتوس برای این کار ساخته نشده‌اند تا زمینه سیاسی و انگیزه فعلان را روشن کند. البته اسنادی که تاکیتوس پخش می‌کند، علی القاعده پاره‌ای امکانات استنباطی را در نهایت برای توضیحات سیاسی ارائه می‌دهند. البته تاکیتوس اوضاع و احوال مدام متغیری در میان پارتیان را که مورد مشابهی

77. Tacitus, ann. 12,44-51.

78. Tacitus, ann. 12,47.

79. Tacitus, ann. 6,31,1.

80. Tacitus, ann. 6,36.

81. Tacitus, ann. 2,1ff.

82. Tacitus, ann. 6,43.

83. Tacitus, ann. 14, 26.

84. Tacitus, ann. 11,10,4.

85. Zenon

86. Tacitus, ann. 2,56.

در چند دستگی قبایل ژرمن دارد، یقیناً به درستی نشان داده است؛ البته دلیلش در موقعیت نیرومند تک تک دودمانها بود که وفاداری شان در قبال شاهان مورد به مورد بسیار متفاوت بود. خشنوتی که رقیان را همراه با کل خاندانشان از بین ببرند، معلول تفکر هم-تباری^{۸۷} است که هر بازماندهای موظف بدین کار بود تا انتقام بگیرد و به نوبه خود برای نیل به وظيفة سیاسی تلاش کند. شکست نامزدهای متعدد، یا به عبارت دیگر، متفاضیان در دستیابی به پادشاهی پارت می‌تواند چنین تعییر شود که این تبعیدیان (یا به عبارت بهتر، گروگان‌های سابق روم) پس از بازگشتشان می‌باشد هوادارانی را به وجود آورند و به توازن قدرت پی‌ببرند؛ اما مبادی رومی آنها و حمایتشان از سوی رومیان بایستی زیان‌آور از کار درآمده باشد، زیرا جناح‌های مخالف از این واقعیت برای تبلیغ بهره‌برداری سیاسی می‌کرند و دعوای حقوقی خویش را در حکم اصیل پارتی وانمود می‌کرند.

ناهمخوانی قابل تشخیصی در سالنامه‌ها میان واقعیات و ارزیابی، اما اغلب به اندازه کافی در خصوص <خلاف‌آوری^{۸۸}> به مفهومی می‌انجامد که خواننده می‌تواند قضاوت‌های تاکیتوس را پیشداوری یا اشتباه تشخیص دهد. البته بهترین و مشهورترین مثال، توصیف تاکیتوس درباره تیریوس است که به وضوح نامساعد است، زیرا توصیف وی بنا بر اخلاق ناشناسی^{۸۹} بنیادی قیصر می‌گذارد که بعداً گام به گام راه خود را باز می‌کند^(۳۷). اگر سیاست قیصر را به دقت بررسی کنیم، توصیف آن را از سوی تاکیتوس چنان به دست می‌آوریم که چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه عمل باوری^{۹۰} و کارایی^{۹۱} تیریوس، به خصوص درباره سیاست منطقه‌ای و کادریابی^{(۳۸)(۹۲)} اش را تصدیق کنیم. همین امر در سیاستش نسبت به ژرمن‌ها و پارتیان نیز صدق می‌کند که از طریق دیپلماسی و تهدید از جنگ پرهیز کرد (در این مورد نک به مطالب زیر). همچنین مثالی برای این کار که اسناد ارائه شده از سوی تاکیتوس، و نیز تصویر استاندارد شاهان پارتی اش به ادعای باطلی می‌انجامد، می‌تواند پیدا شود. در ضمن موضوع بر سر ولخش اول و جنگ وی با نیروهای رومی به فرماندهی سِزِنیوس تِپوس^(۹۳) (۶۲/۶۱ ب.م)^(۳۹) است. در حالی که تاکیتوس به طور معمول پادشاهان اشکانی را اغلب مردد توصیف می‌کند، ولخش به صورت مرد فوق العاده مصممی ظاهر می‌شود که با اراده و پیروزمندانه با تپوس می‌جنگد.

87. Sippendenken

88. Kontraproduktivität

89. Amoralität

90. Pragmatismus

91. Effizienz

92. Personalpolitik

93. Caesennius Paetus (Tacitus, ann. 15, 1ff.)

اما شاه از لحاظ دیپلماسی نیز استاد مسلم است: وقتی کربولو جایگزین تپوس می‌شود و از نو تهدید به شیوه عمل نظامی می‌کند، ولخش کوتاه می‌آید^{۹۴} و برادرش را وادار به کنار گذاردن دیادم (نشان شاهی ارمنستان) می‌کند، برای آنکه بعداً آن را دوباره از نرون دریافت کند. هر دو طرف با این کار می‌توانستند حفظ ظاهر کنند و در عین حال، شاه اشکانی پیروز بر تپوس در نهایت در موضع برتر بود، زیرا ارمنستان در واقع به شاهک‌نشین دست‌نشانده اشکانی بدل شد. اینکه – تاکیتوس همه این مطالب را به وضوح کامل شرح می‌دهد، ناشی از آن است که او از مأخذش کربولو پیروی کرده است؛ البته تاکیتوس در حینی که در این فصل نیز از تفسیرهای خصم‌مانه چشم‌پوشی نمی‌کند، در نهایت می‌کوشد تصویر اشکانیان را مغلوش کند: این‌چنین تبادل – برادر – در حین دیدار با رومیان آداب و رسوم آنها را تحسین کرده است^{۹۵}؛ تاکیتوس تذکری را به روی برگرداندن ولخش، یا به عبارت بهتر، انصرافش تا فرار یکان‌های رومی (تحت فرماندهی تپوس) را نگاه کند، بدان می‌افزاید که ولخش می‌خواست فقط آوازه رفتار معقولی را، پس از آنکه غرورش را فرو نشانده، یعنی عقب‌نشینی رومیان را عملی کرده بود^{۹۶}، به دست آورد.

در هنگام توصیف تاکیتوس از «بربرها» و اظهار نظرهایی در مورد «بربرها» بالآخره باید به جنبه – در ابتدا اشاره شده –، آنها، یعنی وظیفة آنها به منزله تصویر مخالفی در برابر تباهی زدگی رومی، چنان‌که تاکیتوس آنها را در نظر گرفته، توجه شود. همان‌طور که معروف حضور است بخش اعظم <گرمانی> تاکیتوس مناسب با آن طرح ریزی شده است و نیز در فصل پارت سالنامه‌ها می‌توان تعدادی مثال آن‌چنانی یافت که تاکیتوس می‌خواهد به وسیله آنها رفتار اشتباه رومیان را به باد انتقاد بگیرد. به این ترتیب، خواننده می‌باید، برای نمونه در هنگام توصیف سنگدلی پارتیان، به ویژه قساوت^{۹۷} شاه، از قبل کشتار خویشاوندان را به خاطر آورد که قیصران رومی نیز با چنان الگوهای رفتاری «بربری» بیگانه نبوده‌اند. حتی آنجایی که پارتیان «سالم» با پارتیان «تباهی زده» مقایسه می‌شوند، موضوع نه بر سر بزرگداشت هنجارهای پارتی و نه ترسیم مساعد تک‌تک گروه‌های پارتی، بلکه ایجاد رابطه‌ای با شرایط رومی مطرح است. بار دیگر اجازه داریم

94. Tacitus, ann. 15,14ff.

95. Tacitus, ann. 15,30.

96. Tacitus, ann. 15,15,3.

97. crudelitas

قطعه آموزندۀ^{۹۸} سالنامه‌ها را برای مثال ذکر کنیم که نژاده پارتی در این فقره تاکیتوس از ونن انتقاد می‌کند که در تخت روان مسافرت می‌کند و حتی اشیای معمولی را پنهان و قفل می‌کند. اینکه تاکیتوس در اینجا شرایط رومی را پیش می‌کشد، باید مسلم باشد^(۴۰)، به ویژه سینکا^{۹۹} و پلینیوس مهین به دقت همین نمودها را به طرز انتقادی تفسیر می‌کنند^(۴۱).

۴. جمع‌بندی و چشم‌انداز

تاکیتوس، اشکانیان (و ارمنیان) را نه به خاطر خود آنها، بلکه در زمینه مناسبات رومی و پارتی سده اول ب.م شرح می‌دهد. تاکیتوس به گونه‌ای جز مورد ژرمن‌ها از این مسئله چشم‌پوشی می‌کند، پارتیان را بدون استثنای به عنوان قوم «بیالم» با رومیان مقایسه کند؛ اگر او چنان سبکی را در پیش گرفته بود، شاید اطلاعات بیشتری در مورد اشکانیان در دسترس می‌داشتیم که در ضمن تازه می‌باشد امتحان شود که واقعیات تا چه اندازه چشمک می‌زنند. با این همه، چنان شناخت جزئی از ساختارهای اجتماعی و سیاسی نیز در میان اشکانیان به دست می‌آید. این تصویر برای نمونه با طراحی سایر نویسنده‌گان یونانی و رومی نیز تطبیق می‌کند. این مسئله در مورد موضوع «فوق العاده‌ای» نیز در اثر تاکیتوس، یعنی خبر تقاضای ارضی اردوان دوم صدق می‌کند؛ به نظر می‌آید این خبر در خور اعتماد باشد و با زمینه‌ای که سایر منابع روشن می‌کنند، سازگاری دارد.

براورد تاکیتوس درباره اشکانیان و سیاست‌شان به وضوح نامساعد است. در هنگام بحث در مورد این مسئله باید به این واقعیت توجه شود که آیا رومیان، اشکانیان را از نظر سیاسی هم ترازو هم‌پایه^{۱۰۰} می‌دانسته‌اند^(۴۲) یا نه. به نظرم این مسئله برای تاکیتوس مطرح نیست. اگرچه سالنامه‌ها دارای دو فقره هستند که روم و پارت در آنها بهسان در قدرت حاکم مورد تأیید قرار می‌گیرد^(۴۳)، متنها از مقایسه فصل پارتیان در کل حاصل می‌شود که تاکیتوس این وضع را با اکراه می‌پذیرد و شرایط را نیز به نحو دیگری مشاهده می‌کند: پارتیان برای تاکیتوس برابر و اصولاً غیرقابل اعتماد، یا به عبارت بهتر خطرناک^(۴۴) هستند و حتی شاهان فاقد آن چیزهایی هستند که برای قابلیت فرمانروایی مورد لزوم است^(۴۵). به همین سبب موضوع می‌تواند تنها بر سر این مسئله باشد که اشکانیان را آرام نگهدارند؛ تاکیتوس با رضایتمندی خاطرنشان می‌کند رومیان در عمل از کشمکش‌های داخلی پارت

بهره‌برداری می‌کردند. به نظر می‌آید تاکیتوس کوشش روم را برای آنکه با پارت همچون یک حکومت وابسته^{۱۰۱} رفتار کند و درگیری‌هایی به خاطر ارمنستان را با دیپلماسی و ژست تهدیدآمیز حل و فصل کند، شایسته می‌دانسته است. اینکه او در ضمن این کار از اظهارات توپیخی زیاد خودداری می‌کند، دلیلش باید در این امر بوده باشد که این قیصران منفور، تیبریوس، کلاودیوس و نرون بودند که سیاست یکسان و نسبتاً موفقیت‌آمیزی را به طور اصولی دنبال می‌کردند. همچنین فقره‌هایی نیز یافت می‌شود که از آنها مستفاد می‌شود که تاکیتوس حداقل به طور تلویحی سیاست روم را در قبال پارت تأیید می‌کند (در ضمن بحث برانگیز است که آیا می‌توان انتقادی^{۱۰۲} در سالنامه‌ها بر سیاست ادغام‌سازی تراپیانوس یافت یا نه؛ در این مورد نک به زیر؟) اوگوستوس در حینی موفق بود که توانست آرتاوازد را به پادشاهی بنشاند^{۱۰۳}. تاکیتوس در مورد سیاست پارت تیبریوس یادآور می‌شود که قیصر بر سر اصول خود پایبند مانده است، تاسیاست خارجی را با مذاکره و حسابگری^{۱۰۴} دنبال کند؛ آن‌گونه که تاکیتوس رویدادها را در عهد تیبریوس توصیف می‌کند، در نهایت سیاست قیصر درست از کار درمی‌آید. تاکیتوس در مورد کلاودیوس که دوباره شاهی را منصوب کرد، از چیرگی روم و تعییت لازم پارتیان سخن می‌گوید^{۱۰۵}، اما از این مسئله نیز که امپراتوری روم ارضاشده است و اقوام بیگانه نیز صلح را آرزومندند، سخن نمی‌گوید. اینکه کلاودیوس در هنگام برگماردن شاه دست‌نشانده‌ای به الگوی اوگوستوس استناد می‌کند، تاکیتوس آن را در ضمن به اشاره‌های که قیصر اقدام یکسان تیبریوس را ذکر نکرده است^{۱۰۶}، ربط می‌دهد. همچنین سیاست نرون در نزد تاکیتوس نسبتاً موفقیت‌آمیز نمایانده می‌شود؛ اگرچه رومیان می‌بایست بپذیرند که ارمنستان شاهکنشین زیر دست پارت شود، اما تاکیتوس به طور چشمگیری به جنبه ظاهری امر (تقدیم دیادم توسط تیرداد) تأکید می‌کند، و در عین حال، جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که نرون در این مورد بر طبق سنت اسلامی موفق خود رفتار می‌کند. به نظرم این فقره‌ها به ایرادهای همچنین قابل تشخیص در نزد تاکیتوس در قبال سیاست تدافعی تیبریوس و جانشینانش^{۱۰۷} صورت نسبی می‌بخشد. اما رویدادهای شرح داده شده توسط تاکیتوس روشن می‌کنند که سیاست روم در قبال پارتیان در سده اول ب.م از هر نظر

101. Klientelstaat

102. Tacitus, ann. 2,4,1.

103. Tacitus, ann. 6,32,1 *Consiliis et astu*

104. Tacitus, ann. 12,11.

105. Tacitus, ann. 12,11,2.

موقفيت آميز بوده است و تاكيتوس در لابهای سطور به اين امر نيز اعتراف می کند. سرانجام انتقاد وی محدود بدین امر می شود که قيسراً های موقفيت های ديلپمامی را همانند پیروزی های نظامی جشن گرفته اند. در ضمن، تاكيتوس حتی يك بار (عامدانه؟) عنصر اصلی نهاد قيصری، يعني پیروزمندی قيصر را در حکم لازمه ايدئولوژی فرمانروايی دست کم می گيرد.

تعداد زیاد اشارات نسبتاً مکرری به فصل های پارتیان در سالنامه ها، سرانجام مطلبی را نیز به میان می آورند که آیا اينها فقط وضع قانونی مناسبات رومی-پارتی را در سده اول ب.م بازتاب می دهند یا اينکه موضوع برای تاكيتوس و معاصرانش روزآمد شدن دوباره ای در میان بود. سایم^{۱۰۶}، کُسترمان^{۱۰۷} و دیگران^{۱۰۸} بر اين گمان بودند که می توانند انتقاد غیرمستقیمی را در توصیف تاكيتوس بر سياست پارت ترايانوس تشخيص داده باشند^(۴۷)، که سياستش معطوف به درگیری نظامی بود و به ايجاد ايالات جديد (ميان رودان، آسورستان، ارمنستان) انجاميد^(۴۸). اما اين بحث ابداً به مسئله تعين كننده زمان پيدا يي سالنامه ها اشاره نمی کند. سرانجام سال يابي بستگی به فقره ای از سالنامه^{۱۰۹} ندارد که در آنجا آورده می شود که اينک امپراتوري روم تا دریای سرخ گسترده است^(۴۹). از آنجا که اصطلاح *mare Rubrum*، می تواند هم دریای سرخ و هم خلیج فارس را بنامد، اين فقره امكان نمی دهد یا به فتح عربستان، ۱۰۶ ب.م یا در دست گرفتن ميان رودان توسيط ترايانوس (۱۱۶/۱۱۵ ب.م) ربط داده شود. در اين ميان، بحث را می توان همچنان ادامه داد، و آن هم به موجب نويافته ای از منطقه پارت: از طريق نوشته دوزبانه پارتی یوناني (مندرج بر تنديس برنز هرکول) از سلوکيه در کران دجله معلوم می شود که سرزمين مبينه تازه در سال ۱۵۱ ب.م مجدداً به دست پارتیان افتاده^(۵۰). در واقع مسنه پيش از اين تاريخ، يعني پس از شکست ترايانوس و عقبنشيني روميان به فرماندهی هادريانوس از ميان رودان، مستقل باقی مانده بود و احياناً حکم منطقه نفوذ روم را داشت. به اين ترتيب، می شد جملات تاكيتوس را در فقره مزبور از هر لحظه به زمان حدود، يا به عبارت دیگر، پس از سال ۱۱۷ ب.م ربط داد^(۵۱). به عبارت دیگر، اگر بخش اعظمی از سالنامه ها در اين سال ها به وجود آمده باشند، در اين صورت موضوع پارتیان از نظر سياسي غيرقابل اعتماد، اما از لحظه نظامي پیروزمند دوباره روزآمد بوده است.

(۱۰) پی‌نوشت‌های پارتیان و تاریخ پارت در اثر تاکیتوس

۱. در مورد وضع منابع، نک به ۵۸. Wiesehöfer 1994, 166ff.; 1996, 58. (در مورد مؤلفان یونانی و رومی ص ۱۷۲).
۲. درباره توصیف پارتیان در کتاب پوپیوس تروگوس، نک به مقاله ویکورت در همین کتاب.
3. Walser 1951 (besonders 72 ff. und 136 ff.).
4. Sonnabend 1986, 197ff.
۵. هنوز هم بهترین دید کلی درباره تاریخ سیاسی، کتاب Ziegler 1964 (zum 1.Jh.n.Chr.: 45ff.) است. برای خلاصه‌های کوتاه‌تر نک به Wolski و Schippmann 1980 (zum 1.Jh.n.Chr.: 49ff.) (در مورد خطوط کلی نیز نک به Campbell 1993, 152ff. و Dabrowa 1983) و ۱۹۹۱ (در هنگام شمارش شاهان از ولسکی ۱۹۶۲ پیروی می‌شود؛ همچنین نک به Schottky 1991, 177 mit Anm. 1, Karras-Klapproth 1988, 28 Anm. 1 und Schottky 1991, 79f.).
۶. در مورد تاریخ ارمنستان در حین درگیری‌های میان رومیان و پارتیان، نک به: Wiesehöfer 1986, 177 mit Anm. 1, Karras-Klapproth 1988, 28 Anm. 1 und Schottky 1991, 79f.
۷. در مورد تاریخ ارمنستان در حین درگیری‌های میان رومیان و پارتیان، نک به: Chaumont 1976 und Wolski 1983.
۸. راجع به رویدادها نک به Ziegler 1964, 78ff.; Schippmann 1980, 57ff. (در این مورد نک به E. Köstermann IV, 1968, 189 mit Literatur).
۹. راجع به رویدادها نک به E. Köstermann IV, 1968, 189 mit Literatur.
۱۰. Keitel 1978.
۱۱. Keitel 1978, 463.
۱۲. Keitel 1978, 466f.
۱۳. Keitel 1978, 471. (زنویبا اگرچه پارتی نیست، اما ذکر سرگذشت وی در نزد تاکیتوس در خور توجه و مستلزم توضیح است).

[۴۶۶] امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن

۱۵. Keitel 1978, 463. شو تکی (Schottky 1991, 87ff.) پژوهش جدیدی در مورد مسائل دودمانی و گاهنگاری ارائه می‌دهد.
۱۶. به طور مشابه ۷۵ Köstermann IV, 1968, 190. در این مورد همچنین نک به ۱۹۰ Schur 1925, 1962. که البته انتقاد تاکتیوس را از کربولو ناعادلانه می‌داند.
۱۷. Schur 1925, 83ff.; Ziegler 1964, 67 mit Anm. ۱۷. برای یادآوری هایی در مورد گاهنگاری نک به Gilmartin 1973. گزارش مرتبط را Cassius Dio (62, 19-23) ارائه می‌کند.
۱۸. نک به کتاب نامه نامبرده در پی نوشت ۱۷ و همچنین ۱۹۶۷, Köstermann III, 50ff.; Walser 1951, 302. کتاب نامه نامبرده در پی نوشت ۱۷ و همچنین ۱۹۶۷, Köstermann III, 50ff.; Walser 1951, 302.
۱۹. ویزهوفر نیز Wiesehöfer 1994, 192f. این فقره را مورد استفاده قرار داده است.
۲۰. به طور خلاصه Wiesehöfer 1994, 193f. ویزهوفر: «سته به شخصیت هر یک از شاهان، ابزار قدرت در دسترس شان، برای مثال یکان‌های مزدور، بلندپروازی های تک‌تک سرکردگان تیره‌ها یا اعضای خاندان شاهی و در اندازه زیادی بسته به شرایط سیاست خارجی؛ درگیری های میان شاه و اشراف گاهی به نفع این و گاهی به نفع جناح دیگر تعیین می‌شد و همانند خاندان شاهی، اشراف پارتی نیز به سبب رقابت سرکردگان تیره‌ها به اندازه کافی اغلب <پاره پاره> بودند».
۲۱. Walser 1951, 146. G. البته نامه اردوان به تیریوس (Suet. Tib. 66) که در آن قیصر را به موجب قتل خویشاوندان و زندگی خصوصی اش سرزنش می‌کند و او را به خودکشی دعوت می‌کند، باید محصول تبلیغ سناتورها (یا تاریخ نگاران) باشد ۱۴۶ Walser 1986, 283f. (Zonnabend 1986, 30 Anm. 3). زونابند (Tacitus, ann. 6,31) نیز نظر به سنتونرها گمان می‌برد که قیصر را متهم به عدم فعالیت می‌کردد.
۲۲. ویزهوفر (Wiesehöfer 1986. Ebd. 177 Anm.2) گذشته از این به والزر اشاره می‌کند. مسئله دیگر طبعاً آن است که اشکانیان چه آگاهی‌ای از فرمانروایان هخامنشی و سیاست آنها داشتند: در این مورد نک به ۱۸۰f. — درباره خودانگاره اشکانیان همچنین نک به ۱۹۹۶ Wiesehöfer.
23. Wiesehöfer 1994, 181ff.
24. Wiesehöfer 1994, 192.
25. Z. B. Kahrstedt 1950, 49; Walser 1951, 150.
26. Vgl. Schottky 1991, 105f. und Wiesehöfer 1994, 196.
27. Kahrstedt 1950, 47 mit Anm. 1.
28. Wiesehöfer 1994, 196.
۲۹. به بیان کاراشتند: «فرهنگ یونانی به تحلیل می‌رود، اشرف پارتی و توده بابلیان به پیروزی می‌رسند» (ebd. 48 Anm. 9)؛ «مقایسه کنید با آثار دادگاه‌های هولناک شرقی...» (1950,48).
30. Walser 1951, 150.
۳۱. در مورد سپاه به طور خلاصه نک به ۳۶۴ Wiesehöfer 1994, 202ff. .
۳۲. این فقره از سوی ویزهوفر نیز (Wiesehöfer 1994, 204) ذکر می‌شود.
33. Vgl. Walser 1950, 72f.

۳۴. این مسئله مدت‌ها است که تشخیص داده شده است؛ باشد تابه والزر 139، 1950، Walser اشاره شود
 «در مورد همه این توضیحات تاکیتوس، ارجاع رویدادهای تاریخی به عوامل روان‌شناختی جلب نظر می‌کند. امتحان بی طرفانه‌ای به اثبات می‌رساند که تاکیتوس درباره پیشامدهای واقعی به خوبی مطلع بوده است، اما این واقعیات را به نفع ملاحظات خویش کنار می‌نهد»؛ Telschow 1975, 178.
35. Walser 1951, 148.
۳۶. Walser 1951, 141 («آنچاکه ما مباحثه روشن شرایط جناحی را جستجو می‌کنیم، تناقض سخن‌سرایانه‌ای را میان فرهنگ راحت‌طلبانه و سادگی تباہی نزدیکی می‌باییم»)؛ Sonnabend 1986, 220.
۳۷. Flach 1973, 126 (با سنجیدگی‌هایی در مورد پیدایی تصویر در سده اول ب.م.)؛ Baar 1990.
38. Orth 1970; Levick 1976.
۳۹. در مورد رویدادها نک به درباره شخصیت و سیاست Ziegler 1964, 70f.; Wolski 1993, 164ff. شاه نک به Karras-Klapproth 1988, 192 ff.
۴۰. Walser 1951, 73. جمله شیپمان دال بر «کترل دقیق بودجه» توسط ونن، بانی رنجش شده است (1980, 49).
۴۱. والزر 1951, 74 با استدلال‌ها.
42. Z. B. Ziegler 1964, *passim* und Sonnabend 1986, 208ff.
43. Tacitus, ann. 2,60,4; 15,13,2.
۴۴. تاکیتوس در <گرمانی> سامنیت‌ها (Samnitē), پونی‌ها (Punier)، ساکنان اسپانیا و گال و همچنین پارسیان را خطرناک‌ترین دشمنان روم ذکر می‌کند. او در آخر از زرمن‌ها نام می‌برد که به سبب تلاششان برای آزادی جان‌سخت‌ترین دشمنان محسوب می‌شدند.
۴۵. به نظر نتیجه گیری والزر صحیح است: «تاکیتوس نیز به برتری و الگوواری مطلق آداب و فرهنگ روم یقین دارد. یونانیان و بربران برای وی به مراتب فروتر از رومیان اصیل کهن هستند» (Walser 1951, 70)؛ «ملل خارجی nations exteræ»، به نظر تاکیتوس در کل برابر هستند، و در مورد آنها با وجود همه تجربه‌های فردی که می‌توانست با تصویر بربرهای سنتی تضاد داشته باشد، جهان‌بینی که مسئله بر سر طبقه مردمان فردوسی است، صدق می‌کند که آنها هیچ سهمی در فرهنگ حقیقی و در کشور راستین ندارند» (همان، ۷۱).
۴۶. در مورد این انتقاد به قیصرها نک به Telschow 1989.
47. Syme 1958, 492ff.; Köstermann IV, 1968, 173.
48. Lepper 1948; Ziegler 1964, 97ff.; Schippmann 1980, 60ff. Vgl. auch Maricq 1959.
49. Köstermann I, 1963, 370f.
50. Potter 1990.
51. Potter 1990, 290.

کوٽه نوشت

AJPh	American Journal of Philology
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
RE	Pauly-Wissowas Realencyclopaedie der classischen Altertumswissenschaft
ZPE	Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik

كتاب شناسی

- Baar, M. 1990, *Das Bild des Kaisers Tiberius bei Tacitus, Sueton und Cassius Dio* (Beiträge zur Altertumskunde, 7), Stuttgart
- Borzsák, S. 1968, „P. Cornelius Tacitus“, *RE Suppl.* 11, 373–512
- Campbell, B. 1993, „War and Diplomacy: Rome and Parthia, 31 BC – AD 235“, *War and Society in the Roman World*, ed. Rich, J./Shipley, G., London, 213–40
- Chaumont, M.-L. 1976, „L’Arménie entre Rome et l’Iran, I. De l’avènement d’Auguste à l’avènement de Dioclétien“, *ANRW* II 9,1, 71–194
- Dabrowa, E. 1983, *La politique de l’état parthe à l’égard de Rome – d’Artaban II à Vologèse I^{er} (ca. 11–ca. 79 de n. e.)*, Krakau
- Flach, D. 1973, *Tacitus in der Tradition der antiken Geschichtsschreibung* (Hypomnemata, 39), Göttingen
- Flach, D. 1992, *Einführung in die römische Geschichtsschreibung*, Darmstadt²
- Gilmartin, K. 1973, „Corbulo’s Campaigns in the East. An Analysis of Tacitus’ Account“, *Historia* 22, 583–626
- Kahrstedt, U. 1950, *Artabanos III. und seine Erben* (Dissertationes Bernenses, I 2), Bern
- Karras-Klapproth, M. 1988, *Prosalopographische Studien zur Geschichte des Partherreiches auf der Grundlage antiker literarischer Überlieferung*, Bonn
- Keitel, E. 1978, „The Role of Parthia and Armenia in Tacitus Annals 11 and 12“, *AJPh* 99, 462–73
- Köstermann, E. 1963–68, *Cornelius Tacitus, Annalen. Erläutert und mit einer Einleitung versehen von E.K.*, 4 Bde., Heidelberg

- Lepper, F.A. 1948, *Trajan's Parthian War*, Oxford
- Levick, B. 1976, *Tiberius the Politician*, London
- Maricq, A. 1959, „La province d'Assyrie créée par Trajan“, *Syria* 36, 254–63
- Orth, W. 1970, *Die Provinzialpolitik des Tiberius*, Phil. Diss. München
- Potter, D.S. 1991, „The Inscription on the Bronze Herakles from Mesene: Vologeses IV's War with Rome and the Date of Tacitus“, *ZPE* 88, 277–90
- Questa, C. 1963, *Studi sulle fonti degli „Annales“ di Tacito*, Rom²
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt
- Schottky, M. 1991, „Parther, Meder und Hyrkanier. Eine Untersuchung der dynastischen und geographischen Verflechtungen im Iran des 1. Jhs. n.Chr.“, *AMI N.F.* 24, 61–134
- Schottky, M. 1994, „Dunkle Punkte in der armenischen Königsliste“, *AMI N.F.* 27, 223–35
- Schur, W. 1925, „Untersuchungen zur Geschichte der Kriege Corbulos“, *Klio* 19, 75–96
- Sonnabend, H. 1986, *Fremdenbild und Politik. Vorstellungen der Römer von Ägypten und dem Partherreich in der späten Republik und frühen Kaiserzeit* (Europäische Hochschulschriften, III 286), Frankfurt/Bern/New York
- Syme, R. 1958, *Tacitus*, Oxford
- Telschow, K. 1975, „Die Abberufung des Germanicus (16 n.Chr.)“, *Monumentum Chiloniense. Kieler Festschrift für E. Burck zum 70. Geburtstag*, hg. v. Lefèvre, E., Amsterdam, 148–82
- Telschow, K. 1989, „Der princeps proferendi imperi incuriosus (Tac., Ann. IV 32). Ein Topos in den ersten beiden Jahrhunderten der römischen Kaiserzeit“, *Migratio et commutatio. Festschrift Th. Pekáry*, hg. v. Drexhage, H.-J./Sünkes, J., St. Katharinen, 299–317
- Walser, G. 1951, *Rom, das Reich und die fremden Völker in der Geschichtsschreibung der frühen Kaiserzeit. Studien zur Glaubwürdigkeit des Tacitus*, Baden-Baden
- Wiesehöfer, J. 1986, „Iranische Ansprüche an Rom auf ehemals achaimenidische Territorien“, *AMI N.F.* 19, 177–85
- Wiesehöfer, J. 1994, *Das antike Persien. Von 550 v.Chr. bis 650 n.Chr.*, München/Zürich
- Wiesehöfer, J. 1996, „King of Kings“ and „Philhellen“: Kingship in Arsacid Iran“, *Aspects of Hellenistic Kingship*, ed. Bilde, P. e.a. (Studies in Hellenistic Civilization, 7), Aarhus, 55–66
- Wolski, J. 1962, „Arsace II et la généalogie des premiers Arsacides“, *Historia* 11, 138–45
- Wolski, J. 1976, „Iran und Rom. Versuch einer historischen Wertung der gegenseitigen Beziehungen, ANRW II 9, 1, 195–214
- Wolski, J. 1983, „Les rapports romano-parthes et la question de l'Arménie“, *Ktema* 8, 269–77
- Wolski, J. 1989, „Die gesellschaftliche und politische Stellung der großen parthischen Familien“, *Tyche* 4, 221–27
- Wolski, J. 1993, *L'empire des Arsacides* (Acta Iranica, sér. 3, 32), Löwen
- Ziegler, K.-H. 1964, *Die Beziehungen zwischen Rom und dem Partherreich. Ein Beitrag zur Geschichte des Völkerrechts*, Wiesbaden

تبرستان
www.tabarestan.info

اشکانیان در [نوشته] ژوزفوس

تسا رَجَك (ریدینگ)

خشاپار بهاری

تبرستان مدخل

فلاؤیوس ژوزفوس تواریخ بازمانده خود را به یونانی نوشت و در کل دوره کاری اش در روم ساکن بود. شاید بتوان خیلی ساده او را یکی از مورخان یونانی-رومی پنداشت که به روابط دولت اشکانی و روم پرداخته است. اما همزمان به عنوان یک مورخ یهودی، و در مقایسه با دیگر نویسنده‌گان رومی-یونانی، دیدگاه نسبتاً متفاوتی در پیوند با اشکانیان دارد و همین ویژگی است که کار او را برای ما جالب توجه می‌کند؛ زیرا گرچه ژوزفوس را اغلب در قالبی مطرح کرده‌اند که نمی‌توان آن را « مدیترانه‌ای » خواند و همواره میان یهودیان و رومیها، هلنیزم و یهودیت و یا فلسطین (زادگاه او) و مهاجران یهود، بی‌طرف بوده است، از سوی دیگر نویسنده‌ای بود که بین شرق و غرب هم بیطرف مانده است. وی در فلسطین زاده شد، اما از اوایل سالهای ۷۰ میلادی خارج از زادگاه خود زیست. او اساساً نویسنده‌ای از یهود مهاجر بود و برای همانها نیز می‌نوشت [اصطلاح Jewish Diaspora (یهود مهاجر) از قدیم‌ترین روزگاران تاریخ این قوم، به یهودیانی اطلاق می‌شد که توسط بخت‌النصر، پادشاه بابل، از بیت‌المقدس [اورشلیم آن روزگار] به بابل تبعید شدند و از آن پس به هر جمعیت تبعیدی یا مهاجر یهود اطلاق شد – مترجم]. این مهاجران، در دوره معروف به « یونانی-رومی »، به یهود امپراتوری روم محدود نمی‌شد؛ از شرق تا خاور نزدیک، شامل یهود ساکن در قلمرو اشکانی رانیز در بر می‌گرفت. بزرگترین کار ژوزفوس به نام « تاریخ باستان یهود » (Jewish Antiquities) که احتمالاً در سال ۹۳/۴ م. نگاشته شده، به کارهای قوم یهود در هر جایی که ردی از آن یافت می‌شده پرداخته است؛ و حتی به منابع مکتوب اکتفا نکرده و به منابع شفاهی نیز روی آورده است. براستی نیز دلیلی نیست که تاریخ یهود را به قلمرو امپراتوری روم محدود کند.

بنابراین نه تنها ژوزفوس طبیعتاً برخی داده‌های کمابیش مرتبط با اشکانیان را در تاریخ باستان خود آورده، بلکه این کار را به گونه‌ای نامعمول‌تر، و به عنوان نویسنده‌ای انجام داده که پیوند‌های شخصی و ایدئولوژیک ویژه‌ای با موضوع اشکانیان داشته است. حضور پُرشنمار یهودیان در بسیاری از مناطق آن سوی فرات، که آنها را از نسل ده قبیله‌ای می‌پنداشتند که از سامریه [به بابل] تبعید شدند، در «دوره دوم [ساخت] معبد» به بخشی از هویت سیاسی یهود بدل شد. هرود، که در قبال تشکیل یک قشر جدید روحانی و فادر از خود حساس بود، یک یهودی بابلی گفتمان به نام آنانل، را به عنوان نخستین کاهن اعظم خود گمارد (AJ 15.22). هیلیل، مشهورترین معلم آن دوره را نیز از بابل آورده بودند. فیلو شواهد آشکارتری را فراهم آورده است که به مخالفت با پیاده کردن طرح کالیگولا برای قرار دادن مجسمه‌اش در معبد مربوط می‌شود: این خود نشان‌دهنده تأثیر یهودیان نه فقط در بابل، که در دیگر ساتراپیها است. قدرت بالقوه این تبعیدیها، نخست در سنجیده کاریهای متسب به فرماندار رومی، پترونیوس، و سپس بار دیگر در نامه‌آگرپیای اول به کالیگولا آشکار می‌شود (فیلو، Legatio، ۲۱۶؛ ۲۸۲). پخش گسترده یهودیان تبعیدی، پیش از این در کتاب دوم شاهان (۱۷-۱۸) نیز مورد اشاره قرار گرفته بود که در آن از اخراج اسرائیلیان از سامریه به مکانهایی در آشور و شهرهای ماد سخن رفته است.

افزون بر اینها، پیوند‌های قطعی زبان‌شناسی نیز وجود دارد. زبان بومی ژوزفوس، آشکارا آرامی است (وی آن را *patria glosse* خوانده است); حتی اگر او هموطنان خود را عبری [زبان] هم خوانده باشد (رَجَك ۱۹۸۳). چنان که خواهیم دید، محتمل است که او توانسته باشد از منابع مربوط به یهود به زبانهای آرامی شرقی نیز سر در آورده و آنها را وارد تاریخ خود کرده باشد. البته این پدیده‌ای رایج در میان نویسنده‌گانی نبوده است که در قلمرو رومیها، به یونانی می‌نوشتند. براستی نیز من شاهدی در تأیید انجام چنین کاری توسط دیگر نویسنده‌گان نیافته‌ام، حتی در بین آنانی که چنین انتظاری از ایشان می‌رفته، مانند لوسیان سَمُوَسَتَه‌ای که یک قرن پس از ژوزفوس می‌نوشته است.

در این باره بیش از این می‌توان گفت. آگاهی ژوزفوس از [زبان] آرامی فلسطینی، شاخه ویژه‌ای از آرامی میانه، او را قادر ساخته است اثری را بنگارد که مخاطب آن، خوانندگان ساکن در قلمرو اشکانیان بوده است. منظور، روایتی اولیه از تاریخ موجود

جنگهای یهود او به زبان یونانی است که در پیشگفتار خود بر آن، چنین مضمونی را آورده است. افسوس که نسخه مزبور باقی نمانده است. اگر چنین می‌بود، آگاهی نسبتاً بیشتری از فرهنگِ دست‌کم یکی از اقوام ساکن در قلمرو اشکانی می‌داشتیم.

بحث خود را نیز با پیامدهای تلویحی ملاحظات ژوزفوس درباره همان روایت اولیه آغاز می‌کنم. سپس به خود تاریخ باستان روى می‌آورم و نگاهی نیز به ارزیابی نوشته او، و پیوندۀای نویسنده با مردم تابعه اشکانیان خواهم داشت. بجا است پرسیده شود ژوزفوس چه چیزهایی را نوشته است که یک نویسنده یونانی دیگر به آن نمی‌پرداخت. آیا او به منبع داده‌های ممتازی دسترسی داشته است؟ آیا او می‌تواند آگاهیهای منحصر بفردی را در اختیار ما قرار دهد؟ تنها راه رسیدن به پاسخ، بررسی دقیق متن است. اما باید به وجود سنتهای بعدی نوشتاری یهود نیز توجه داشت که با برخی نوشه‌های ژوزفوس همپوشانی دارد. این خود می‌تواند دورنمایی را برای میزان جهت‌گیری یهودی ژوزفوس فراهم آورد.

مخاطبان روایت آرامی جنگهای یهود

ژوزفوس هدف نخستین نوشته خود را «بربرهای داخلی» توصیف کرده است (BJ 1.5-6). البته استفاده از واژه «بربر» صرفاً برای اراضی طبع ادبی خواننده یونانی زبان، در اشاره ایشان به همه غیریونانیان بوده است. وی حتی ملیت خود را در زمرة آنان قرار داده؛ آنجا که چند جمله بعد، به پارتها، بابلیها و دوردست‌ترین عربها، در کنار یهودیانی که آن‌سوی فرات زندگی می‌کنند و نیز به مردم آدیاپن اشاره کرده است. از ساختار جمله کاملاً آشکار نیست که او این آخرین فقره، یعنی مردم آدیاپن را در زمرة یهودیان آورده است یا نه.

این اشاره ژوزفوس به مخاطبان خود در این نخستین نوشته‌اش را به گونه‌ای دیگر در تاریخ باستان او، و این بار برای طیف گسترده‌ای از خوانندگان یونانی می‌یابیم. اگر جنگهای «آرامی»، شرحی نسبتاً کوتاه از چگونگی و چرایی سقوط معبد برای خوانندگانی بوده باشد که ارتباطی با رخداد مزبور نداشته‌اند، از سوی دیگر این رویداد برای پارتها و بابلیان، به اندازه یهودیان از اهمیت برخوردار نبوده است.

این اشاره ژوزفوس در هر حال جالب توجه است؛ زیرا نویسنده در نوشه‌ای که قاعده‌تاً به رومیان پرداخته و حساسیتهای آنان را در نظر می‌گیرد، آزادانه به اهمیت نقش

پارتها اعتراض می‌کند. برخی پژوهشگران این بی‌بردگی نویسنده را با آشتی میان ایران و روم در دوره [امپراتور] وسپازیان در پیوند می‌دانند: بلاش اشکانی ۷۰،۰۰۰ اسب برای کمک به رومیان در جنگهای یهودی فرستاد (تاسیتوس، تواریخ، ۸۴-۲؛ ۵۱-۴). پس از آن نیز تاجی زرین به افتخار پیروزی بر یهودیان، برای تیتوس فرستاد. همین بلاش اشکانی در سال ۷۵ م.، برای مقابله با تجاوز آلانها به ماد، از رومیها درخواست کمک کرد (جنگهای یهودی، ۲۴۴-۷ تا ۵۱). البته این دوره [آشتی] کاملاً گذرا بوده است.

اما از دید رومیها، مفهوم سرزمین پارت و اشکانیان کماکان از چنان بار منفی بالایی برخوردار بود که گویی مورخ ما با نگارش این گونه تاریخ خود، ریسک می‌کرده است. سوء ظن به بارآمده توسط نویسنده با تعبیر او از پارت به عنوان [کشوری] خودی «درین خوانندگان رومی، که شاید او را هودار بیگانگان پندارند»، احتمال مطرود خواندن او را بیشتر می‌کرد. بنابراین باید وجه یهودی ژوفوس را به عنوان عاملی تعیین کننده‌تر، در یافتن سرشت اشارات او به اشکانیان در کتابش در نظر گرفت.

این‌که پیوند با جهان یهودی در شرق، در آن روزگار کاملاً طبیعی بود و به ژوفوس محدود نمی‌شده است، از ارجاعات او به امید کمک‌رسانی یهودیان ساکن در قلمرو اشکانی، پیش از قیام در فلسطین و در اثنای آن بر می‌آید. در موردی دیگر، این‌که تنها امید راستین را از سوی دودمان سلطنتی آدیان پنداشته (که شاید در اورشلیم ساکن بوده‌اند) (BJ 5474; 2.520)، قدرت ارتباطی میان جوامع [یهودی] را، آن‌گونه که از خود تقاضای مزبور بر می‌آید (BJ 1.5)، نفی نمی‌کند. ژوفوس آورده است که فرمانروای یهودی، اگر پیاً دوم، ضمن سخنرانی طولانی خود، گفته است که دولت اشکانی نمی‌گذارد چنین کمکهایی فرستاده شود؛ پس او نگفته است کسانی که از آنها درخواست کمک شده، نخواسته‌اند چنین کنند (BJ 2.388-9).

اما آنچه در چندین جا از نوشته ژوفوس (هرچند نه چندان آشکار) بر می‌آید، پیوندهای گذشته و حال میان یهودیان و اعضای دودمان شاهی اشکانی است. پژوهشگران امروزی بسیار بر این اتحاد تمرکز کرده‌اند (وایدن گرین ۱۹۵۷؛ ۲۰۵؛ نوستر ۱۹۶۹؛ ۲۴). البته نخستین فرمانروای مهم هاسمونی، یعنی هیرکانوس اول، که از نیاکان ژوفوس بوده، ضد اشکانیان بوده است؛ چرا که به هوداری آنتیوخوس هفت سلوکی روی آورد که پیش از آن با او جنگیده بود: این آخری در سال ۱۳۰ پ.م. حمله‌ای گسترده

به قلمرو اشکانی را سامان داد (AJ 13.249-53) و هیرکانوس نیز با او همراهی کرد. هیچ دلیلی نیز در دست نیست که نشان دهد هیرکانوس به زور یا با اکراه به این کار روی آورده باشد (نوستر، همان). براستی نیز ژوزفوس با افتخار ادعایی کند لشگرکشی سلوکیها عمدتاً توسط فرمانده آن، دو روز با تأخیر آغاز شد، زیرا پس از برگزاری آیین جشن شاووت، با روز سَبَت (شبِه) همزمان شده بود. اما الگوی این صفت‌بندیها تغییر کرد. پیوند میان هاسمونیها و شاهان اشکانی، پس از آنکه آخرین فرمانروای بدفرجام هاسمونی، ماتاتیاس آنتیگونوس، به دنبال یک جنگ داخلی، به اشکانیان پناهنده شد، به اوج خود رسید. او رسیدن دوباره خود به قدرت برای مدت کوتاهی در سالهای آغازین دهه ۴۰ میلادی را کلاً مدیون حمله پاکر اشکانی، پسر اُرد، به فلسطین، به همراه بزرگانش شهریان بود که موقتاً بر هرود و برادر او پیروز شدند (AJ 14.330; BJ 1.248). افزون بر این، هنگامی که هیرکانوس، رقیب هاسمونیها و متحد درازمدت هرود، به عنوان اسیر به پارت برده شد، از سوی فرهاد چهارم با احترام زیاد پذیرفته و به او اجازه داده شد در بین جامعه یهود بابل اقامت کند (AJ 15.14). بنا بر جنگهای یهودی، او را در سال ۳۰ پ.م. به دلیل پادرمیانی یهودیان نزد فرهاد، آزاد کرده و به خانه فرستادند (BJ 1.434). از تاریخ باستان یهود می‌دانیم که هرود، که در آن زمان در فلسطین اوضاع را زیر کنترل داشت، هدایایی برای فرهاد فرستاد تا بازگردداندن هیرکانوس را تأمین کند، و البته هزینه این سفر توسط یهودیان محلی تأمین شد (AJ 15.19-21). در هر حال، در سناریوی پیش روی ما از رخدادها، گونه‌ای نزدیکی میان جوامع [يهودي]، تخت پادشاهی اشکانی، و اکنون نیز هرود، از پیش فرض شده است.

این ادعا که اشکانیان همواره یهودیان را متعدد قابل اعتماد علیه روم می‌پنداشته‌اند (نوستر ۱۹۶۹: ۳۴) شاید بیش از اندازه ساده‌انگارانه باشد. با این همه، کمی پس از مرگ ژوزفوس، اشکانیان و یهود میانرودان در برابر لشگرکشی ترايان از خود مقاومتی استوار بروز دادند. افزون بر این، این احتمال وجود دارد که دخیل بودن یهودیان در این زد و خوردگانی عمده، جرقه قیامهای همزمان یهود در برابر رومیها و نیز همسایگان یونانی آنها در مراکز گوناگون سکونت مهاجرنشیان یهود در امپراتوری روم، در سالهای ۱۱۵ تا ۱۱۷ میلادی بوده باشد (این موضوع اخیراً و بر مبانی جداول زمانی رخدادها، توسط بارنس (۱۹۸۹) مطرح شده و هاربوری (۱۹۹۶) نیز ایراداتی به این فرضیه وارد کرده است).

هر اندازه که اتحاد اشکانیان و یهود به گونه متناوب هم وجود می داشته، آن اندازه منظم هم بوده که از اهمیت سیاسی راستینی برخوردار بوده است. نکته دیگر این است که پیوند این گونه میان فرمانروایان، تا چه میزان در بین جمعیت‌هایی نیز گسترده بوده است که یهود در بین آنان زندگی می کرده‌اند. البته می‌دانیم که رابطه میان یهودیان و مردم بومی، آن گونه که ژوزفوس در AJ 18.371 جمع‌بندی کرده، نسبتاً از بار منفی برخوردار بوده است: ژوزفوس می‌گوید با ایلیها از یهودیان متنفر بودند و هر زمان که هریک نیرومندتر بود، دیگری را زیر فشار قرار می‌داد. در ادامه به مسائل پیش آمده در سلوکیه و تیسفون خواهیم پرداخت که مورخ ما را به پیش کشیدن این موضوع رهمنمون ساخته است.

اشاره به اشکانیان در نوشته‌های ژوزفوس

افروزده‌های ژوزفوس به دانش ما از روابط اشکانیان و رومیان مدت‌ها است شناخته شده و اخیراً هم مرور شده است (تولبر ۱۹۰۴؛ کولپه ۱۹۷۴). تقریباً آشکار است که این داده‌ها از راه دو منبع یونانی (غیریهودی) که اکنون از میان رفته، بدست وی رسیده است: تواریخ استрабو [در برابر جغرافیای او که بر جای مانده] و تاریخ جهان نیکلائوس دمشقی. در پیوند با گزینش مطالب توسط ژوزفوس، باید گفت دودمانهای یهودی (هاسمونی یا هرودی) نقش مهمی در بیشتر روایات مربوطه ایفا کرده و اکثراً در یک سوی داستان حضور دارند و گاه نیز نقش واسط را ایفا می‌کنند. از همین رو نیز هست که ژوزفوس توجه بیشتری را به روابط روم-اشکانی در دوره تیبریوس و نیرو معطوف می‌کند (AJ 18.96-105) و خلاصه‌ای از تلاش اردوان دوم در ضمیمه کردن ارمنستان در سال ۳۵ م. را می‌آورد؛ تیبریوس با کمک شاهان آلبانی و ایرانی پاتک کرده، اردوان ابتدا می‌گریزد، تبعید می‌شود و سرانجام با پیروزی به صحنه بازمی‌گردد. ژوزفوس یک نکته مهم را بر داده‌های تاسیتوس می‌افزاید (*Ann. 6.31*)؛ بدین ترتیب که نقش عمدۀ را به کمک رسانی هیرود آنتیپاس، فرمانروای جلیله، در مراحل پایانی داستان می‌دهد و می‌گوید که چگونه وقتی فرمانده رومی، ل. ویتیلیوس، نیازمند سازش با شاه ابقاء شده اشکانی بود، آنتیپاس با گردهم آوردن تیبریوس و اردوان برای شرکت در جشنی بر روی پلی بر روی فرات (که برای همین کار ساخته شده بود) [علیه سردار مزبور] کودتاًی را سامان می‌دهد (۱۱۸-۱۰۳).

ژوزفوس حتی در توصیف روابط اشکانیان و رومیان نیز زاویه دید نافذی دارد.

با این همه در اینجا به مواردی خواهم پرداخت که او، پیر و تم یهودی کار خود، بر امور داخلی امپراتوری اشکانی متمرکز می‌شود؛ و آن، روایاتی است که از دید بافت و چاشنی ادبی، از گونه‌های نازل‌تر شمرده می‌شوند. اما این که دیدگاه ژوزفوس بیشتر به یک ساکن در قلمرو امپراتوری اشکانی می‌ماند تا یک نویسنده یونانی-رومی عام، تنها نقطه آغاز کار محسوب می‌شود؛ زیرا باید پرسید این نکته چه تأثیری بر تاریخ او داشته است: چه از راه دست‌یابی به منابع نامعمول (چه یهودی، چه اشکانی، و چه منابع شفاهی هم‌کیشان او)، و چه از راه دانش او. پس باید نگاهی ژرف‌تر به خود روایات انداخت و سرشت آنها را دریافت. در همین چارچوب باید به میزان درک ژوزفوس از نظام پادشاهی اشکانی و نیز شناخت او از جامعه قلمرو پارت پی برد.

دو مثال مورد نظر ما، دارای چندین وجه اشتراک بوده و بنابراین بررسی همزمان آنها مفید خواهد بود. گرچه هردو تاریخی شمرده می‌شوند، اما از چاشنی داستانی-روایی نیز برخوردارند: چرا که بر کارها و ماجراجوییهای افراد متمرکزند. به رغم نبود آشکار جنبه‌های معنوی، ردی از این جنبه را نیز می‌توان یافت؛ برای نمونه آنچه که قهرمان داستان از قوانین دینی یهود آگاه نمایانده شده است و یا حتی آن را اجرا هم می‌کند. اتفاقاً همین جنبه است که بر وجه داستانی موضوع می‌افزاید؛ بگذریم از این که گاه روند حوادث نیز از روح حماسی-نظمی برخوردار است: روند زندگی افراد به گونه‌ای چشمگیر برگشته و سرنوشت او عوض می‌شود. در هر مورد، پای یک زن در کار است و در یک مورد، حتی پای یک سوژه شهوانی، هرچند به گونه خفیف، به ماجرا باز می‌شود. سخنرانی مستقیم و دیالوگهای رنگ و لعاب دار گاهگاهی نیز به موضوع دامن می‌زنند.

این روایتها وجوه ادبی مشترکی با دیگر روایات داستانی کوتاه در تاریخ باستان دارند که بیشتر در حوزه فرهنگی رومی است. قابل توجه‌تر از همه، گرایش مشترک آنها به توضیح رُخدادهای تاریخی بر حسب روابط شخصی، بدون در نظر گرفتن علت راستین آنها است که معمولاً تقواییشگی یک عنصر مؤثر نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند. برای نمونه اعدام و اخراج کاهنان ایسیس در رُم توسط تیبریوس، معلوم ربودن یک زن نجیب‌زاده رومی به نام پاولینگ نمایانده شده است که با همدستی کاهنان ممکن شده بود و تیبریوس نیز این کار [انتقامی] را به خواست ستایشگر متعصب زن مزبور، یعنی شوالیه دکیوس موندوس انجام داد (AJ 18.65-80). یا این که حتی اخراج یهودیان از رُم (باز هم

توسط تیبریوس) نیز با اختلاس اموال داده شده به معبد بدست زنی به نام فولویا (همسر ساتورنینوس)، توسط کلاهبرداران یهود مرتبط دانسته شده است (AJ 18.81-4). و اما نمونه‌ای نیز از خود اشکانیان آورده شده است که در آن یسموسا، برده‌ای ایتالیایی که معشوقة فرهاد چهارم اشکانی از کار درمی‌آید، وی را متقادع می‌کند فرزندانش را به عنوان گروگان به روم بفرستد تا زن مزبور بتواند متقابلاً پسر خود، فراتاکیس را بازپس بگیرد. این آخری هم به توطنه‌ای ناموفق علیه پدر خود (فرهاد چهارم) دست می‌زند (AJ 20.39-41).

اما داستان اشکانی-رومی مورد نظر ما، به دلیل گستره تاریخی و جغرافیایی خود از بقیه ممتاز شمرده می‌شوند. محظوای آنها را می‌توان «درام سیاسی» پنداشت که رخدادهای برجسته آنها، نظامی است. عنصر اشکانی در مورد دوم بیشتر بنظر می‌رسد.

این دو نمونه اشکانی-محور، از بُعد جالب دیگری نیز برخوردارند و آن، [پرداختن به] سرنوشت حکومت پادشاهی، و فراز و شبیهای غیرممول زندگی و پادشاهی اردوان دوم، عنصر بنیادین داستان است. یک ویژگی مهم، نزدیکی میان قهرمانان یهودی روایت و شاه است که بر خدمت رسانی اولی به دومی تأکید ویژه‌ای شده است. از حجم جزئیات ارائه شده می‌توان به تاریخی بودن این موارد پی برد که به رغم برخی ایرادات زمانی اقامه شده توسط پژوهشگران، قابل تأیید نیز هست. همزمان نباید فراموش کرد که موتیف کمک‌رسانی خودخواسته یهودیان به یک شاه، کاملاً مرسوم بوده و به داستانهای یوسف، مردخاری و دانیال در کتاب مقدس بازمی‌گردد. این موتیف همواره الگوی جمعیتهای یهودی تبعیدی بوده است که سرنوشت آنان به توان ایشان در به چنگ آوردن [غیرمستقیم] قدرت حاکمه بستگی داشت. بعيد است این موتیف آشنا، روایات ژوفزوس را تحت تأثیر قرار نداده باشد.

آنلائیوس و آسنائیوس (AJ 18.310-79)

ژوفزوس به شرح زمینه قتل عام گسترشده یهودیان، در مقیاس کم‌سابقه در میانزودان پرداخته و بویژه بر مورد بابل تکیه کرده است. وی شرح می‌دهد که یهودیان منطقه، مبالغه گردآوری شده برای ساخت معبد را در شهر مهم نیردیا در کرانه فرات، و نیز در دیگر شهر مستحکم بابل، یعنی نصیبین انبار کرده بودند تا توسط فرستادگانی به اورشلیم منتقل شود.

از دید ژوفوس این کار برای آن بود که مأموران اشکانی منطقه مانع انجام کار نشوند (جالب آنکه وی به دخالت خود بابلیها اشاره نمی‌کند).

سپس نویسنده به داستان دو پسر یهودی یتیم شده، از اهالی نیردیا می‌پردازد که به شاگردی یک بافنده گمارده شده بودند. اما پس از مدتی، به دلیلی با تنبیه وی مواجه شده، گریختند، به راهزنی روی آوردن و ثروت کلانی از این راه بهم زدند. اما در در خود مورد حمله ناگهانی نیروی بزرگ ساتراپ اشکانی و نیرویی محلی از بابل قرار گرفتند و پیروزمندانه جنگیدند؛ تا آنکه با فرار سیدن روز سبت (شنبه)، با اکراه دست از سلاح برداشتند. ژوفوس این موضوع را در ضمن مکالمه‌ای که بین آسینائیوس (یکی از دو برادر) و افراد گشته او انجام شده، آورده است. این پیروزی چشمگیر، نظر شاه اردوان دوم را جلب می‌کند که پس از امان دادن های مکرر به آنها، سرانجام ایتحان را به دربار فرامی خواند. سپس به انگیزه شاه برای این کار پرداخته شده است که از دید ژوفوس، ختشی کردن [قدرت] آسینائیوس، فرو نشاندن قیام و دیگر قیامهای مشابه در بین ساتراپها بوده است (۳۳۰-۱). وی همچنین از به قدرت رسیدن سریع آسینائیوس ابراز شگفتی کرده است که در مدتی کوتاه، قدرتی همپای یک نظامی عالی رتبه برای خود دست و پا کرد: پانزده سال تمام بر مصدر قدرت بود و برای خود دژهای ثابت برقرار کرد. حتی نظامیان بلندپایه اشکانی نیز، گذشته از بابلیان، تشویق به ادای احترام به او می‌شدند. اما به هر روی، رژیم حکومتی این رهبر یهودی، از گونه جباری و خودکامگی بود، که انتظار همین نیز می‌رفت. باز هم مطابق انتظار و موافق با تمها مشابه، سقوط او نیز باید با دخالت یک زن در قالب قهرمان داستان فرامی‌رسید: زن زیبای برادر او آنیلانیوس، که وی را پس از کشتن شوهر سابقش گرفته بود، بتپرستی بود که اعتقادات خود را روز بروز آشکارتر کرد. شکایاتی درباره تخطیهای شوهر او از قانون و نیز از شهوت‌رانیهای او می‌رسید که دشnam خوردن هردو برادر توسط فردی (با نام نامشخص) را در پی داشت. البته او را به مرگ محکوم کردند. گرچه به رغم پرستش آشکار خدایان اشکانی، آسینائیوس صادقانه از دخالت علیه برادرش پرهیز کرد، اما همسرش برادرش شوهر خود را مسموم کرد و گُشت.

آنیلانیوس به روش قدیم خود ادامه داد که گویا نویسنده آگاهی دقیقی از آن داشته است: بی‌رحمانه به روستاهایی حمله می‌برد که تحت کنترل برادرزن اردوان، مهرداد

بودند. وی توانست مهرداد را دستگیر و تحکیر کند، اما او را نکشت. بین آنیلائیوس و اطرافیان او، بحثی درباره مزایای این کار درگرفت. نتیجه آن که در نتیجه تحریکات زن او، که دومین زن تأثیرگذار داستان است، مهرداد توانست با موفقیت مقابله به مثل کند. آنیلائیوس که کماکان به کار تخریب روستاهای بابل مشغول بود، سرانجام توسط مردم محلی کشته شد. اما در واقع خود یهودیان نیارديا، که نخستین بار در متن کتاب، به علاقه آنان به «راهنمان همه کاره» اشاره می‌شود، مسئول اصلی اقدامات او بوده‌اند و از همین رو نیز هست که ژوزفوس تصویری از انسجام میان گروههای پراکنده یهودی در بابل ارائه می‌دهد.

سلوکیه دجله (AJ 18.372-8)

این داستان، مورخی «عملگرا» تر را می‌نمایاند و به رغم اشتراک موضوعی با داستان دو برادر [بخش پیش]، برخی پژوهشگران آن را منبع مستقل می‌پنداشند. همچنین باید دقیق کرد که در این مورد، یهودیان قربانی از کار درمی‌آیند و تم غالب در بیشتر روایات آمده در تاریخ باستان ژوزفوس، در اینجا دیده نمی‌شود. می‌خوانیم که یهودیان برای گریز از تعقیب و تفتیش پس از فروپاشی قدرت آنیلائیوس، به سلوکیه دجله می‌روند تا در این شهر از مزیت زندگی در کنار مقدونیها، یونانیها و سوریها برخوردار شوند که همگی حق شهر وندی داشتند و بابلی شمرده نمی‌شدند اما نتیجه آن شد که یهودیان از چاله به چاه افتادند. دو گروه عمدۀ در شهر با هم سر جنگ داشتند، اما پس از پنج سال با هم متحد شده، به جان یهودیان افتادند و پنجاه هزار تن از آنان را قتل عام کردند. تنها گروه کم‌شماری توانستند به تیسفون بگریزند که اقامتگاه زمستانی شاه [اشکانی] شمرده می‌شد. یهودیان که بیش از پیش مورد تعقیب سلوکیه‌ایها، بابلیها و سوریها بودند، به نیارديا (که اکنون دیگر امن شده بود) و نیز به نصیبین رفتند که توسط افراد نیرومندی محافظت می‌شد (به هویت آنان اشاره‌ای نشده است). این شهر دوم احتمالاً در آن زمان به کنترل ایزاتس درآمده بود.

آنیلائیوس و آسینائیوس: زمان و بستر تاریخی

این رخدادها را می‌توان به گونه‌ای متقاعدکننده با وضعیت تاریخی ای که از دیگر منابع بی

برده می‌شود، مرتبط کرد: برای نمونه مهاجرت یهودیان به سلوکیه، با قیام و جدایی این شهر یونانی [نشین] از دولت اشکانی در پیوند است که در سالهای پُردردسر پایانی اردون دوم رخ داد و تنها توسط [جانشین او]، وَردان [اشکانی] سرکوب و آرام شد. به کمک شواهد نام‌شناسی، می‌توان قیام هفت ساله (تاسیتوس، سالنامه، ۹-۱۱) را بین ۳۶ تا ۴۲ م. قرار داد. گفته شده است که یهودیان پیش از آغاز نازارامیهای، پنج سال را در سلوکیه به آرامی گذرانده بودند (A. تاسیتوس پشتیبانی سلوکیه از تیردادس [پناهندۀ شده به روم] را به اختلافات داخلی در خود شهر نسبت می‌دهد (سالنامه، ۴۱ و بعد): پایان قیام نیز با آشتبی میان گروههای درگیر همراه بود که هزینه آن، کشتن یهودیان بود. افرون بر این، عنوان شده است که شرح ژوژفوس از جابجایی داوطلبانه یهودیان، می‌تواند باعث پنهان ماندن دلیل اصلی این جابجایی، یعنی اخراج آنان توسط اردون، برای برقراری توازن جمعیتی، در جهت منافع خود شاه شده باشد (دابرووا ۱۹۹۴؛ ۱۹۹۳؛ ولسکی ۱۹۹۳: ۱۵۸).

از سوی دیگر باید دانست اخراجهای این‌گونه در دوره اشکانی نادر بوده (کیتن‌ها芬 ۱۹۹۴: ۲۹۷) و بنابراین بنظر می‌رسد یهودیان منطقه در جنگ علیه مهرداد، که از دودمان شاهی بود، عملاً از چشم شاه اشکانی افتاده بودند و با جابجایی به سلوکیه، عملأ با مخالفان شاه متحد شده‌اند. دو تعبیر ممکن نیز برای قدرت دست‌وپاشده توسط «باند» تبهکار «دو برادر» [يهودي] مطرح شده است: یک گلّنی یهودی شدیداً هوادار اشکانیان و شدیداً فتووالیز وجود داشته که در برگیرنده زمین‌داران بزرگ بوده است که کمایش مانند دودمان شاهی زندگی می‌کرده و به عنوان بخشی از اشرافیت فتووال پذیرفته شده بودند (وایدن گرین ۱۹۵۷: ۲۰۵؛ نوستر ۱۹۶۹: ۱۶؛ ولسکی ۱۹۸۹). با این همه باید اعتراف کرد شاهد این تعبیر را تا اندازه زیادی، و شاید هم دقیقاً، از خود داستان آنیلانیوس- آسینائیوس برگرفته‌اند و بنابراین نمی‌توان این سناریو را برای شرح و تفسیر قضیه دو برادر بکار گرفت. تعبیر دوم، حدس وجود یک دوره‌بی‌نظمی در منطقه، در سالهای منجر به قیام در سلوکیه است که از گزارش ژوژفوس مبنی بر هراس اردون از آنیلانیوس و ساتراپها بر می‌آید (که برخی از آنان در حال قیام بودند) (18.330). پس قیام شهر [سلوکیه] را می‌توان بخشی از یک نازارامی گسترش‌دهتر دانست. بنابراین به قدرت رسیدن باند دو برادر تبهکار [يهودي] را می‌توان نتیجه افزایش بی‌نظمی و کاهش کنترل مرکزی پنداشت (مک‌داول ۱۹۳۵: ۲۲۵).

جغرافیا و مردم (18.312)

مکان نیاردیا، شهری که فرات آن را احاطه کرده، به دقت از اسناد برجای مانده آشکار است؛ و از همین اسناد، بافت جمعیتی انبو نواحی اطراف شهر، و نه فقط خود آن رانیز می‌دانیم. شاید آگاهی ژوژفوس از مکان شهر، بازتاب علاقه‌گسترده جمعیت یهودی به گردآوری کمک برای ساخت معبد بوده باشد (فیلو، *Legatio*، 216)؛ زیرا او سپس نام دومین شهر مهم برای گردآوری کمک، یعنی نصیبین را آورد و مکان آن رانیز در پیوند با رودخانه [فرات] می‌داند؛ گرچه این کار را به زبانی انجام داده که بر ما چندان آشکار نیست (8-18.372) (گرچه اشاره ژوژفوس به یونانی مبهم است، اما احتمالاً باز هم منظور او جایی در بین رودها، یعنی میانرودان است. محتمل است جایی در شمال نیاردیا باشد).

تیسفون برای یهودیان اهمیت کمتری داشت؛ هرچند در آن نیز، مانند تمام دیگر شهرهای مهم امپراتوری اشکانی، یک جامعه یهودی ساکن بود (دابرووا ۱۹۹۴؛ ۱۹۹۴؛ برای اسناد مربوطه، آپنهایمر ۱۹۸۳). ژوژفوس از نقش شهر به عنوان پایتخت زمستانی شاهان اشکانی آگاه بود. وی همچنین جزیاتی را درباره جغرافیای روستایی منطقه ضبط کرده و برای نمونه، مکان نخستین دژ دو برادر یهودی را آورده است که [مکان] «شکاف رودها» نام داشته است (18.315).

ژوژفوس از گروههای قومی ساکن در سلوکیه، شواهد منحصر بفردی ارائه می‌دهد: برای نمونه نه تنها جمعیت را به یونانیها و «دیگران» تقسیم کرده، بلکه به تفکیک سامیها («سوریها») از غیرسامیها («بابلیها») نیز پرداخته است. همچنین یونانیان را جدای از مقدونیان می‌آورد (دابرووا ۱۹۹۴) این نکته را جدی گرفته و تأکید کرده است که مشکلات سلوکیه تنها ریشه در دشمنی یونانیان و بومیان نداشته است. گودبلات (۱۹۸۷؛ ۶۰۶) می‌گوید مقصود ژوژفوس از سوریها، بابلیهای هلنی شده است. اما تاسیتوس از سوی دیگر، بر شکاف میان سِنا و مردم در آنجا پای فشرده است؛ هرچند تأکید ژوژفوس بر شکافهای قومی منطقی تر بنظر می‌رسد.

در متن ژوژفوس، بر ارزش و عده‌های شاه در چند مورد تأکید شده است: برای نمونه در سوگندهایی که به نام «خدایان اجدادی» ادا شده و یا در هدایایی که توسط او داده شده است (18.328). همچنین به گشودن دست راست شاه به نشانه احترام و از سر بزرگواری اشاره شده است که داده‌ای اصیل نیز در این باره وجود دارد.

ستهای محلی

ژوزفوس در شرحی مفید، به رواج تجارت پشم در نیارديا اشاره کرده است (18.314). اين از آن رو نيز مهم است که آگاهی ژرف نويسته از جنبه های گوناگون کمالات انسان را می رساند؛ زيرا ارزش نهادن به صنایع دستی به طور عام، در تناقض با معیارهای معمول جامعه رومی-يونانی است. وي در جایی ديگر، به زندگی «کوچ نشینی» مردم در بابل اشاره کرده است (18.315)؛ ضمن اين که روستاهای مردم يك جانشين را نيز بخشی ديگر از چشم انداز سرزمین مزبور قلمداد کرده است.

سرشت داستان

روایت بسیار سرزنده است و روح آن با سخترانیهای مستقیم تقویت نیز شده است. در تمامی مقطع داستان، هویت جامعه یهود پراکنده در سرزمین، چه به بابلیهای بومی و چه به اشکانیان دولت مدار، ترجیح داده شده است. تأکید بسیاری بر اطاعت از قانون و نیز تکریم خداوند (زئوس) دیده می شود (18.350). مهم تر از آن، تأکید ویژه ای نیز بر مقولات قانونی (هلهخیک) دیده می شود. مثلاً در مورد آسینائیوس که در روز سبت، و در برابر حمله ساتر اپ اشکانی، به دفاع از خود برخاسته بود، این تخطی از قانون با توجه به الزام [دفاع]، به دقت توجیه شده و حتی آن را فراتر از قانون نیز دانسته است. التزام نویسته به این موضوع را می توان با نمونه ای مشابه مقایسه کرد که در کتاب نخست مکاییان [از تورات] بازتاب یافته است.

تغییر دین دودمان سلطنتی آدیاپن (AJ 20.17-96)

ژوزفوس در ابتدای روایت، به شرح دلایل یهودی شدن ایزاتس فرمانروا و مادرش هلنا می پردازد. پیش از پرداختن به موضوع تغییر دین دودمان، چگونگی تأمین جانشینی نامتنظره فرزند سوگلی، ایزاتس پسر مونوبازُس، توسط مادر آورده شده است. در اینجا نیز به همان سوژه فربیکاری (ستایش برانگیز؟) در بین فرمانروايان برمی خوریم که در شرح ماجراهای اردوان و آسینائیوس نیز شاهد آن بودیم. هلنا به الزام مشاوره با نظامیان عالی رتبه پی برده، در به تأخیر انداختن پیشنهاد آنان در کشتن ديگر پسران مونوبازُس

کامیاب می‌شود، اما آنان را به زندان افکنده، تا بازگشت ایزاتس از قلمرو کائزن (که فرماندار آن بود)، پسر بزرگتر را موقتاً بر تخت می‌نشاند. ایزاتس اما با این موضوع هوشمندانه برخورد کرده [بجای زندان افکندن]، آنها را نزد اردوان و کلودیوس گروگان می‌فرستد. البته مورخ ما کارکرد سیاسی این کار را نادیده گرفته است.

اما موضوع اصلی، یعنی تغییر دین دوستان، گام به گام مطرح شده است. آناییاس، بازرگان یهودی، پیش از جانشین شدن ایزاتس، در بین زنان شاه ایفای نقش می‌کند. ایزاتس در آن هنگام هنوز در خاراکس اسپازینو بود که از دوران کودکی در آنجا اقامت داشت. بازرگان مزبور، به کمک زنان دربار، به ایزاتس دسترسی پیدا می‌کند و همزمان، یک یهودی دیگر، به هلنا روی می‌آورد. ژوزفوس درباره نقش زنان، بویژه هلنا، عیان سخن می‌گوید: تغییر دین اوست که ایزاتس را نیز به انجام آن تحريك می‌کند. همزمان وجه کلان‌تر تصویر، تعریف ناشده باقی می‌ماند: به گفته دیگر، برخواننده آشکار نمی‌شود که دو فرد تأثیرگذار، میسیونرهای از جان‌گذشته یهودی بوده‌اند و یا صرفاً شیفتگان دین خود، که این دومی کاملاً ممکن نیز هست.

اعتبار داستان از آنجا پیداست که حجم قابل ملاحظه‌ای از مطالب، به مشکل حاده ایزاتس درباره ختنه شدن یا نشدن [مطابق آیین یهود] اختصاص یافته است؛ و مادر او تا بدآنجا با آن مخالف بوده است که میسیونر یهودی، آناییاس، نگران خود می‌شود (همنم پدر) [اعتراض کرده بودند، ناگزیر می‌شوند خود را شادمان بنمایانند؛ اما خطر در 20.89-91]. اشرف آدیابن که در ابتدا به یهودی شدن ایزاتس و برادر او، مونوبازُس [همنم پدر] اعتراض کرده بودند، ناگزیر می‌شوند خود را شادمان بنمایانند؛ اما خطر در کمین، سرانجام آشکار می‌شود: قیام اشرافیت آدیابن در اوآخر دوره فرمانروایی ایزاتس]، دقیقاً به نفرت آنان از باورهای فرمانروایان خویش نسبت داده شده است (20.76). گویا ژوزفوس می‌خواهد بگوید آیین یهود در بین جمعیت آدیابن رواج نداشته، هرچند چیزی درباره عامه مردم، جدای از اشراف، گفته نشده است. متاسفانه نویسنده هرگز چیزی در این باره نگفته است که آیا در منطقه، یهود مادرزاد نیز می‌زیسته‌اند یا نه؛ هرچند دور نیست نوادگان یهود تبعیدشده توسط آشوریها، جدای از تازهواردان، کماکان در آنجا می‌بوده‌اند. روایت ژوزفوس صرفاً به خاندان سلطنتی مربوط می‌شود. با این همه، مکالمات داستان نه فقط درباره ملاحظات واقعی، که حول سنت یهودی هئلخه است که از ضروریات تغییر آیین شمرده می‌شود.

ژوزفوس از نقش ایزاتس به عنوان یک شاه تابع شاه اشکانی در آن سوی دجله ناگاه نیست. بازگردن اردوان خلع شده به تخت پادشاهی اشکانی توسط ایزاتس را همچون پیامد یک دوستی شاهانه آورده است؛ هرچند به حرمت‌گذاری شاه توسط ایزاتس نیز اشاره می‌کند که آن را نتیجه دوراندیشی او می‌داند. این کار البته واکنش مثبت اردوان را در پی داشت که نصیبین را به قلمرو ایزاتس افزود.

ایزاتس در موارد گوناگون از حوادث جان سالم بهدر می‌برد که نتیجه کمکهای الهی دانسته شده؛ هرچند در عمل زیرکی خود او نیز مؤثر بوده است. برای نمونه از جنگ علیه روم خودداری می‌کند و همواره بر قدرت رومیها و دستاوردهای ایشان پای می‌فشارد. از همین رو نیز بود که جانشین اردوان، وَرداش اشکانی، او را مورد حمله قرار داد (ژوزفوس، 74-69). اما وَرداش کمی پس از آن کشته شد. در اینجا نوشتۀ ژوزفوس در بردارنده دیدگاهی مثبت نسبت به روم است. بار دیگر سرعت او در واکنش، مانع از آن شد که اشراف قیام کرده، او را از تخت به زیر کشند؛ حتی پس از آن که (بنا بر ادعای شاعرها)، آبیاس را با رشوه واداشت تا با نیرویی بزرگ قلمرو خود او را مورد حمله قرار دهد، و سپس در میانه نبرد، به جناح عربها پیوست (20.77). بعدها، بلاش اشکانی، باز هم به دعوت اشرافیت ناراضی، قلمرو ایزاتس را مورد حمله قرار داد. او باز هم با محاسبات خود در میانه باید که با هیچ روشی نمی‌تواند حمله را به تأخیر انداخته یا از پیامدهای آن جلوگیری کند؛ پس بار دیگر در واکنش به روزه‌داری و نیایشهای اعضای خانواده، به کمکهای الهی روی می‌آورد. در اینجا ارزش زیرکی سیاسی و باور مذهبی (یهودی) به گونه‌ای چشمگیر نتیجه می‌دهد: بلاش به گونه‌ای معجزه‌آسا برای مقابله با سکاها، که همان شب اخبار آن به دستش رسیده بود» از حمله منصرف می‌شود. بار دیگر این ماجرا را مشابه یک قضیه معروف در کتاب مقدس دانسته‌اند که همان روایت نجات حرقیال نبی در مواجهه با حمله سن‌خریب است (توبler ۱۹۰۴: ۶۳).

ایزاتس خیلی زود پس از این نجات معجزه‌آسا و پیش از مادر خود می‌میرد که اندوه بی‌پایان او نتیجه از دست دادن پسری چنان معتقد و پرهیزکار عنوان شده است (20.94). ژوزفوس نوشتۀ است که پس از مرگ مادر، استخوانهای هر دو نفر را به اورشلیم فرستادند و توصیف کوتاهی نیز از آرامگاه ارائه داده است.

زمان و بستر تاریخی

این داستان را ژوزفوس در شرح وقایع دوره امپراتور کلودیوس و نیابت فادوس (۴۴ تا ۴۶ م). گنجانده است. براستی تغییر دین ایزاتس باید بسیار پیش از این زمان رخ داده باشد؛ زیرا کمک‌رسانی او به اردون (در میانه سالهای دهه ۳۰ م.) باید کمی پس از به قدرت رسیدن ایزاتس انجام شده باشد. این رخداد را می‌توان در پیوند با مشکلات اردون از جایی دیگر پنداشت. همزمان، آخرین برجور ایزاتش با شاهان اشکانی، به بلاش، یعنی در سالهای آغازین دهه ۵۰ م. مربوط می‌شود. آنکه روایت ژوزفوس را بپذیریم، زمان سلطنت ۲۴ ساله او، از ۳۳ تا ۵۷ میلادی خواهد شد. شاید پتوان پرداختن ژوزفوس به موضوع اردون و قلمرو آدیاپن را، با روابط شاه با آنیلانیوس و یهود ساکن در سلوکیه مرتبط دانست. براستی، گرچه این شاه اشکانی نقش بزرگی در حوادث تاریخ باستان ایفا می‌کند، با این همه تصویر منسجمی از روابط او با یهود میانرودان بدست نمی‌آید. البته شاید این انتظاری بیش از اندازه از مورخی باشد که عادت به مرتبط ساختن حوادث مجرزی از هم را ندارد؛ هر اندازه هم که آنها بافت اصلی تاریخ او را تشکیل داده باشند.

ژوزفوس دارای یک درک عمومی از تحولات دولت اشکانی در این دوره است: برای نمونه، توالی سلطنت شاهان اشکانی [در این دوره] را بطور خلاصه می‌آورد. وَرَدَن، جانشین اردون، توسط توطئه گران ترور، و گودرز جانشین او می‌شود که او هم سرنوشت مشابهی دارد. سپس نوبت به بلاش بزرگ و برادرانش، پاکر و تیریدات می‌رسد (20.69-75). ژوزفوس هنگام بررسی تاریخ گودرز، برخلاف تاسیتوس (سالنامه، ۱-۱۳) اشاره‌ای به پیوند ایزاتس با عملیات جنگی گودرز نمی‌کند که به آدیاپن یورش برد (اشترن ۱۹۸۰: ۷۳).

جغرافیا و مردم

ژوزفوس آگاه است که سیماکو، همسر ایزاتس، دختر آینه ریگوس خاراکسی بوده است (20.22-3) که این آخری را از سکه‌های خاراکس در سال ۱۱/۱۰ م. می‌شناشیم. مونوبازُس، پدر ایزاتس، منطقه‌ای به نام کارُن یا خارون را به پسرش بخشیده بود که در جایی دیگر نام آن را نشنیده‌ایم. اما ژوزفوس به یک روایت یهودی اشاره دارد که بر مبنای آن، منطقه

مذبور محل نشستن [افراد] کشتی نوح بوده است. نام یکی از دژهای ایزاتس را ژوزفوس به صورت آرساموس آورده است (18.80).

پادشاه

در متن کتاب، چند سنت ویژه خاندان اشکانی آورده شده است. گویا جانشینی شاه از راه گفتگوهای شخص او با اشراف به نتیجه می‌رسیده است که ملکه نیز در آن نقش مهمی ایفا می‌کرده است. تاجی که پس از اعطای موقعت مقام فرمانروایی به مونوبازس کوچک (توسط مادرش) داده شده، حلقوی توصیف شده که «سمپسیرا» نام داشته است؛ هرچند توضیحی برای این نام ارائه نشده است. شاید این از آن رو بوده باشد که ژوزفوس این نام را از منبع خود برگرفته و جزئیات بیشتری درباره آن نمی‌دانسته است. اردوان [در زمانی که از تخت برافتاده بود] در برابر ایزاتس، سنت پابوسی را انجام می‌دهد؛ البته تا وقتی که او هنوز اردوان را نشناخته بود. اما پس از روشن شدن قضایا، همواره هرجاکه اردوان سواره حرکت می‌کرد، ایزاتس به عنوان شاهی کم مرتبه‌تر، پیاده با او جابجا می‌شد. چندی نمی‌گذرد که اردوان بر عکس این حالت پای می‌فشارد، زیرا او دیگر شاهی پناهنه بود و به تعبیری، فردی عادی قلمداد می‌شد (20.56-61). ایزاتس در خانه و در مهمانیها، جایگاهی ویژه برای اردوان در نظر می‌گیرد. پس از ابقاء اردوان، وی به ایزاتس اجازه بر سر گذاردن تاج «تیارا» و خوابیدن بر تخت خواب زرین را می‌دهد [امتیازی که به پارتو بازیلثوس، به معنی «شاه پارت» تعلق داشت – مترجم] (20.68). نخستین این امتیازات، [یعنی تاج تیارا] با توجه به شکل شاهان اشکانی بر سکه‌ها، تأیید شده و نشان‌دهنده داده‌های درست ژوزفوس از شاهنشاهی اشکانی است. هنگامی که بلاش در پی تحریک ایزاتس به جنگ بر می‌آید، از او می‌خواهد «نشان افتخار شاهی» را [به دربار اشکانی] بازپس فرستد (20.82).

ژوزفوس از وابستگی شاه به اشرافیت آگاه است. هنگامی که ایزاتس، اشکانیان را به ابقاء اردوان تشویق می‌کند، به نمایندگی از او دست راست خود را پیش آورده و سوگند می‌خورد که انتقامی در کار نخواهد بود؛ و این حرکت دست، مشابه رسی است که خود اردوان در برابر آنیلائیوس انجام داده بود. پژوهشگران امروزی، نقش ایزاتس را در ابقاء اردوان، به عنوان حقیقتی تاریخی پذیرفته‌اند.

سرشت داستان

گرچه ظاهراً موضوع اصلی، تغییر دین دودمان سلطنتی [آدیاپن] است، اما تمرکز در کل داستان بر خود شخصیت ایزاتس است و همین، به داستان کیفیتی بخشیده که در نبود او، فاقد آن می‌شد. مادر او، که قبرش در اورشلیم او را مشهورتر نیز کرد (حتی بنگرید به پائوزانیاس 8.16.5)، در نوشتة ژوزفوس تنها در نقش یک «مادر» ظاهر می‌شود. ژوزفوس در یک جا به خواننده و عده می‌دهد درباره دستاوردهای جانشین ایزاتس، یعنی مونوبازُس سخن بگوید (20.96)، گرچه به وعده خود عمل نمی‌کند. در دیگر منابع قرن سوم میلادی، به رغم آگاهی آنان از یهودی بودن دودمان آدیاپن، مطالبی کاملاً متفاوت با ژوزفوس آورده شده است؛ گرچه آنان نیز مدعی آوردن روایات و آموزه‌های قدیم بوده‌اند (میشنَه (306) و تویفتا (1.1)). برای نمونه بیشتر به هِلنا و مونبار پرداخته شده که مقصود از این آخری، همان مونوبازُس، برادر و جانشین است (و نه پدر او). دو منبع مذبور به توصیف اهدای هدایایی به معبد توسط آن دو پرداخته‌اند؛ حتی گویی نام آدیاپن را هم نمی‌دانند؛ و اصلاً به موضوع تغییر دین دودمان سلطنتی هم اشاره‌ای نشده است. آشکار است که بدون کمترین اشاره‌ای به ایزاتس، اشاره نکردن به ارتباط با اشکانیان نیز دیگر مایه شگفتی نخواهد بود. شاید نام مونوبازس از آن روتا قرن سوم به یاد مانده که نام بنیادگذار دودمان [یعنی پدر ایزاتس] بوده و بنابراین، اشاره‌ای طبیعی به خود دودمان شمرده می‌شده است. شاید هم رخدادهای آورده شده توسط ژوزفوس درباره ایزاتس، در حافظه عامه [۲۵۰ سال بعد،] به جانشین او پیوند خورده و نسبت داده شده است. نباید فراموش کرد که نخستین این دو منبع جدیدتر، برخلاف ژوزفوس، مدعی گردآوری مطالب تاریخی نشده و تنها به فراهم آوردن خاطرات تحریف شده و خیال‌بافیهای توهمندا، از دوره «معبد دوم» پرداخته است. البته در مقایسه با آنها، همواره باید ژوزفوس را ترجیح داد. از دید ما البته، تفاوت عمدی در محوریت ایزاتس در داستان است.

منابع دوروایت

تلash برای تعیین منابع روایات، تنها به چیزی در حد گمانه‌زنی انجامیده است. منابع هرچه که بوده باشند، دلیلی در دست نیست که نشان دهد ژوزفوس آنها را کلام به کلام

رونویسی کرده باشد. با این همه باید گفت سرشت متمایزکننده روایات، تقریباً به طور قطع از منابع متأثرند. گویا متون یهودی ای که در آنها اشارات مستقیم به اشکانیان آمده، مورد استفاده مورخ قرار گرفته است. روایات شفاهی نیز مورد استفاده او بوده‌اند. جالب توجه آن که بیشتر رخدادهای تاریخی گردآوری شده، به خود دوره حیات مورخ مربوط می‌شوند و برخی از آنها برای جامعه یهودی از اهمیت بالایی برخوردار بوده که قطعاً یکی از آنها موضوع قتل عام یهودیان در سلوکیه بوده است. کاملأ محتمل است ژوزفوس با برخی از گروگانها یا اسیران آدیابن که در سال ۷۰ م. در چنگ رومیان بودند، دیدار کرده و درباره ایزاتس از آنها شنیده باشد.

اسکالیت (۱۹۷۵) مدعی استفاده ژوزفوس از یک منبع ویژه برای حوادث مربوط به آسینائیوس و آنیلانیوس شده است. وی کل سنت مزبور را نوشته‌ای تبلیغاتی در جهت منابع خاندان آدیابن پنداشته و بر تأکید بر حمایتهاهی الهی از دودمان مزبور تأکید می‌کند. وی حدس می‌زند مطالب مزبور از راه آگرپایی دوم هرودی به دست ژوزفوس رسیده است که شاید خاندان سلطنتی آدیابن با خانواده او وصلت کرده بوده‌اند. البته این استدلال مبنی بر استفاده از تنها یک منبع آدیابنی پذیرفتنی نیست؛ زیرا برای نمونه در داستان دو برادر، هیچ اشاره‌ای به آدیابن نشده است. همچنین باید توجه کرد که در جریان قیام بزرگ، آگرپایی دوم و خاندان سلطنتی آدیابن در دو جناح متضاد بودند.

اسکالیت همچنین بر این باور است که گرچه متن فرضی با زبان یونانی بدست ژوزفوس رسیده، اما همان نیز برگردانی از متن اصلی آرامی بوده است. وی بر تعبیری هوشمندانه از یک واژه نامفهوم یونانی تکیه می‌کند که در بیشتر نسخه‌های مرتبط با قضیه آنیلانیوس و شوهر زن مورد علاقه‌اش وجود دارد (۱۸.۳۴۳). واژه مزبور، یعنی کتیلیوس، با گزاره آرامی کتیلا، در اصطلاح گُورا کتیلا به معنی «مرد به هلاکت رسیده» مرتبط دانسته شده است (اسکالیت ۱۹۷۵). اگر این استدلال درست باشد، دست‌کم حدس وجود و استفاده از یک نوشته آرامی را تأیید می‌کند. اما باید پرسید ژوزفوس، که به یونانی روان نوشته است، چگونه یکباره به یک منبع منفرد آرامی روی آورده است. پس نتیجه می‌گیریم که گرچه بر مبنای ملاحظات کلی، استفاده از یک منبع آرامی بسیار محتمل بنظر می‌رسد، اما وجود آن هنوز به اثبات نرسیده است.

بر مبنای یک دیدگاه قدیمی‌تر (وايدن گرین ۱۹۵۷، بر مبنای توبлер ۱۹۰۴)، ژوزفوس به

سالنامه‌های سلطنتی اشکانیان دسترسی داشته است. افزون بر این، به دلیل غلبة حضور ماجراهای مرتبط با یهودیان، فرض شده است که نویسنده به متون «میسیونری» یهودی نیز دسترسی داشته است. اما پژوهشگران امروزی دلیلی برای باور داشتن به این فرضیه نمی‌یابند. بجای آن می‌توان گفت گونه‌ای زندگی‌نامه‌های سلطنتی پیچیده در بین عوام، در آدیابن وجود داشته که تکیه آن بر ایزاتس بوده است. همین زندگی‌نامه‌ها را می‌توان منبعی برای تاریخ باستان ژوزفوس پنداشت. تمہایی چون پیچیدن یک صدای آسمانی، همزمان با بدینا آمدن قهرمان داستان [ایزاتس]، یادآور یک فرمت «زندگی‌نامه‌ای» است: شاید کمک گرفتن از این موتفی، تلاشی برای پوشیده نگاه داشتن این حقیقت تلغیت نماید. یهودیان باشد که والدین ایزاتس خواهر و برادر بوده‌اند.

ارزیابی

تأکید پژوهشگران، بر خطوط ممکنه‌ای بوده است که از راه آن، روایات مزبور منتقل شده [او به ژوزفوس رسیده] است. بررسی خود محتوای روایات، چالش بزرگتری بمنظیر می‌رسد. اکنون به جمع‌بندی یافته‌های خود می‌پردازیم. داده‌های ژوزفوس درباره مقولات دودمانی و تاریخی، کاملاً مفصل، و به اندازه کافی دقیق است. همواره مقایسه داده‌های ژوزفوس با داده‌های دیگر منابع مفید است؛ گرچه در همه حال، حتی وقتی چیزی برای مقایسه نباشد، نوشتة او پذیرفته است. گرچه وی درباره جغرافیا برخی داده‌های ظاهرأ بالرزش در اختیار ما قرار داده، اما در بیشتر موارد در گنجاندن آنها در بستری گستردۀ تر که بیشتر قابل فهم باشد، درمانده است. وی در مقولات مرتبط باستهای درباری و اشرافیت، جزئیاتی معقول ارائه داده است که گویا خود او نیز به آنها علاقمند بوده است. در کل باید گفت او بیش از تاسیتوس از تقسیم‌بندیهای قومی-جغرافیایی آگاه بوده و البته ذهنی بازتر هم داشته است. البته نگارش تاریخ یک قوم نیز بندرت می‌تواند بدون اشاراتی درباره عناصر قومی-جغرافیایی باشد.

دیدگاه ژوزفوس درباره یهودیان بابل، «هویتی» است. حکومت اشکانیان را به عنوان واقعیتی جافتاده می‌پذیرد. پادشاهان محلی اغلب در دو دسته «دوست» یا «دشمن» جای می‌گیرند. دیدگاه او درباره اشرافیت اشکانی، متمایل به دشمنی و مشکوک است. وی در قبال جمیعت بومی، از یونانی گرفته تا سامی و بابلی، تعصی از خود نشان نمی‌دهد.

بعد غم اینها، یهودیان به عنوان بخشی فعال از [قومیتهای] امپراتوری اشکانی از کار درمی‌آیند که از قابلیت بالقوه سیاسی و نظامی برای رودررو شدن با دیگران برخوردارند؛ البته این برای هر پادشاهی یک امتیاز شمرده می‌شود.

سرانجام درباره روایات اشکانی- یهودی تاریخ ژوزفوس چه می‌توان گفت؟ پیوند میان یهود، فردی یا اجتماعی، با شاهان اشکانی، از ارتباطهای موفق گرفته تا ناموفق، از تمهای کلیدی ماجراهای آورده شده در تاریخ باستان شمرده می‌شوند که خواننده را به یاد کتابهای استیر و دانیال از کتاب مقدس می‌اندازد. هردوی این موارد اخیر، بازتاب رویدادهای دربار هخامنشی اند. در اینجا با دربار اشکانی سروکار داریم. شخص و سوشه می‌شود پرسید آیا نوشتگات یهودی که ژوزفوس بر آنها تکیه کرده، دربار اشکانی را به همان شیوه کتاب مقدس در دوره هخامنشی تصور کرده‌اند؟ آیا می‌توان بر این مبنای، افت و خیز روابط یهودیان و شاهان را بر حسب نوشتگات قدیمی تر دریافت؟

با این همه، شماری عناصر اصیل اشکانی نیز ردیابی شده‌اند و محتمل است از همان ابتدا در روایات گنجانده شده باشند؛ و بنابراین از عنصر اشکانی- ایرانی برخوردار خواهند بود. من کوشیده‌ام به کاوش در این موارد پردازم و آنچه را که موجود بمنظور می‌رسد، تعریف کنم: سرانجام نتیجه گرفتم که هنوز راه درازی در پیش داریم.

کوته‌نوشت

AJP	American Journal of Philology
ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt
ASTI	Annual of the Swedish Theological Institute
JAOS	Journal of the American Oriental Society

كتاب شناسى

- Barnes, T.D. 1989, „Trajan and the Jews“, *JJS* 40, 145–62
Broer, I. 1994, „Die Konversion des Königshauses von Adiabene nach Josephus“, Mayer, C./Müller, K./Schmalenbergs, G. (Eds.), *Nach den Anfängen Fragen*, Gießen, 133–62
Cohen, N.G. 1976, „Anilaeus and Asinaeus“, *ASTI* 10, 30–7
Colpe, C. 1974, „Die Arsakidennachrichten bei Josephus“, Betz, O./Hengel, M./Haacker, C. (Eds.), *Josephus-Studien. Untersuchungen zu Josephus, dem antiken Judentum und dem Neuen Testament*, Otto Michel zum 70. Geburtstag gewidmet, Göttingen, 97–108
Dabrowa, E. 1994, „Dall'autonomia alla dipendenza: le città greche e gli Arsacidi nella prima metà del I secolo D.C.“, *Mesopotamia* 29, 185–98
Debevoise, N.C. 1938, *A Political History of Parthia*, Chicago
Goodblatt, D. 1987, „Josephus on Parthian Babylonia (*Antiquities* 18.310–79)“, *JAOS* 107.4, 605–22
Horbury, W. 1996, „The Beginnings of the Jewish Revolt under Trajan“, Schäfer, P. (Ed.), *Geschichte – Tradition – Reflexion. Festschrift für Martin Hengel zum 70. Geburtstag. I Judentum*, Tübingen, 283–304.
Kahrstedt, U. 1950, *Arrianos III und seine Erben*. Dissertationes Bernenses 1.2, Bern
Karras-Klaproth, M. 1988, *Prosopographische Studien zur Geschichte des Partherreiches auf der Grundlage antiker literarischer Überlieferung*, Bonn
Kettenhofen, E. 1994, „Deportations“, *Encyclopaedia Iranica* VII 3, 297–308
McDowell, R.H. 1935, *Coins from Seleucia on the Tigris*, Ann Arbor
Neusner, J. 1964, „The Conversion of Adiabene to Judaism“, *JBL* 83, 60–6
Neusner, J. 1969, (2nd edition), *A History of the Jews in Babylonia. I The Parthian Period*, Leiden
Neusner, J. 1976, „The Jews East of the Euphrates and the Roman Empire 1st to 3rd Centuries AD“, *ANRW* II 9.1, 46–69

- Oppenheimer, A. 1983, *Babylonia Judaica in the Talmudic Period*. Beihete zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients, Reihe B, 47, Wiesbaden
- Petersen, H. 1958, „Real and Alleged Projects of Flavius Josephus“, *AJP* 79, 259–74
- Rajak, T. 1983, *Josephus: The Historian and his Society*, London
- Rostovtzeff, M. 1936, „The Sarmatae and Parthians“, *CAH* XI: 91–130.
- Schalit A. 1975, „Evidence of an Aramaic Source in Josephus' *Antiquities of the Jews*“, *ASTI* 4, 163–88
- Schiffman, L.H. 1987, „The Conversion of the Royal House of Adiabene in Josephus and Rabbinic Sources“, Feldman, L.H./Hata, G. (Eds.), *Josephus, Judaism and Christianity*, 293–312
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*. Grundzüge Bd. 39, Darmstadt
- Schottky, M. 1991, „Parther, Meder und Hyrkaner. Eine Untersuchung der dynastischen und geographischen Verflechtungen im Iran des 1 Jhs. n. Chr.“, *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 24, 61–134
- Schwartz, D.R. 1996, „God, Gentiles and Jewish Law: On Acts 15 and Josephus' Adiabene Narrative“, Schäfer, P. (Ed.), *Geschichte – Tradition – Reflexion. Festschrift für Martin Hengel zum 70. Geburtstag. I Judentum*, Tübingen, 263–82
- Stern, M. 1980, *Greek and Latin Authors on the Jews and Judaism. 2 From Tacitus to Simplicius*, Jerusalem
- Täubler, E. 1904, *Die Parthernachrichten bei Josephus*, Berlin
- Widengren, G. 1957, „Quelques rapports entre Juifs et Iraniens à l'époque des Parthes“, *VT Suppl.* 4, 197–241
- Wolski, J. 1989, „Die gesellschaftliche und politische Stellung der grossen parthischen Familien“, *Tyche* 4, 221–7
- Wolski, J. 1993, *L'empire des Arsacides*. Acta Iranica 32, Louvain

تبرستان
www.tabarestan.info

اشکانیان در منابع ارمنی

اریک کتنهوفن (تریر)^۱

ترجمه هرشنگ صادقی

تبرستان
www.tabarestan.info

زبان نوشتاری ارمنی، چنان‌که معروف است در اوائل سده ۵ ب.م، در عهدی که ارمنستان دهه‌های زیادی بود که میان بیزانس و ساسانیان تقسیم شده بود، به دست ماشتوچ^۲ خلق شد^(۱). پادشاهی اشکانی در سال ۴۲۸، یعنی به طور هم‌زمان یا تقریباً مقارن با نخستین ترجمه کتاب مقدس به زبان نوشتاری ارمنی به پایان رسید. آنها شاخه‌ای از خاندان حکومتگر از دور خارج شده در اوائل سده ۳ ب.م در ایران بودند. اگر من در اینجا از شواهد ارمنی در مورد «شاهنشاهی پارت» سخن می‌گویم، باید همواره در نظر گرفت که منابع ارمنی درباره اشکانیان پارتی متعلق به دوره به مراتب متأخری هستند^(۲)، همچنان که شواهد راجع به اشکانیان ارمنستان نیز به هیچ روی نمی‌توانند در زمانانه مورد توجه قرار گیرند.

آگاتانگلوس^۳ ارمنی (Aa) – نه به اصطلاح روایت ۷ – از فروپاشی حکم فرمایی پادشاه پارتی آرتawan^(۴)، پسر ولرش^۵، به دست اردشیر، پسر ساسان^۶ که پارسیان بدو پیوستند، گزارش می‌کند. خبر این رویدادها به خسرو، پادشاه ارمنستان که همانند هر پادشاه ارمنی پایگاه دوم را در شاهنشاهی اشکانیان بر عهده داشت، می‌رسد.

خسرو تازه سال بعد موفق به گردآوری^۷ سپاه می‌شود. اینکه او سپاهیان آلبانیان و گرجیان و همچنین لشکریان هون‌ها را به دور خود جمع می‌آورد، درست همانند حمله به

1. Erich Kettenhoffen (Trier)

2. Maštoč

3. Agatangelos

4. Artawan

5. Valarš

6. Aa, § 18.

7. so Aa, § 19.

آسورستان و تا مقابله دروازه‌های تیسفون که در حین این تهاجم باید کل سرزمین مسکونی ویران و تاراج شده باشد، غیرتاریخی است. حتی نابودی خاندان شاهی پارس باید هدف خسرو بوده باشد. در سوگندی که خسرو به موجب از بین رفتن قدرت پارتیان^۸ خورده است^(۴)، ترجمه یونانی^۹ فرق می‌کند که به انگیزه بستگی خاندانی خسرو به آرتاوان شدیدتر تأکید می‌کند، زیرا آرتاوان در نسخه آگاتانگلوس یونانی (Ag) برادر تنی خسرو است^(۵). اینکه کوشان که خسرو از آنجانیز درخواست کمک کرده است^(۶)، جزو اشکانیان بوده‌اند، منحصرآگاتانگلوس ارمنی^{۱۰} ادعا می‌کند. همچنین حمله‌ای در سال بعد به آسورستان، البته این بار با پشتیبانی^{۱۱} «اعراب»^(۷) گزارش می‌شود. این تاراج‌ها – همچون سال‌های پیش^{۱۲} – ابعاد عظیمی پیدا کردند و این تاخت و تازها باید ده سال^(۸) ادامه داشته باشد^(۹). نیازی به پرسش نیست که اردشیر سرافکنده، ساخته و پرداخته پندار مؤلف ما است، و هیچ لزومی ندارد اسناد ایرانی و همچنین شواهد یونانی را ذکر کرد که آنها را نقض می‌کند^(۱۰)، ولو کاسیوس دیو در آخرین کتاب «تاریخ روم»^{۱۳} خودش از شکستی که اردشیر از «بومیان»، پاره‌ای از مادان و پسران آرتاوان خورد^(۱۱)، گزارش می‌کند.

انک^{۱۴} که طبق بند ۲۵ آگاتانگلوس ارمنی سرسالار (شاه شاهان) پادشاهی پارتیان^(۱۲) معرفی می‌شود، می‌بایست به خاطر سختی‌های کشیده کین‌ستانی به عمل آورد. استفاده مکرر واژه «پارتیان»^(۱۳) در این بخش از متن یقیناً تصادفی نیست. آگاتانگلوس ارمنی سپس گزارش می‌کند که چگونه انک با یاورانش موفق می‌شود خسرو را به قتل برساند. البته برای ادامه داستان ضروری است که پادشاه ارمنستان پیش از مرگش، فرمان نابودی خاندان توطئه‌گران را صادر کند^{۱۵}. تنها دو پسر خردسال انک به دست دایه‌هایشان نجات داده می‌شوند که یکی به قلمروی ایران و دیگری به یونان فرار می‌کند^(۱۴). از آنجاکه از پسران خسرو نیز پسر بچه خردسالی با نام تردادت^(۱۵) نجات داده می‌شود، بازیگران اصلی برای سرنوشت بعدی ارمنستان آماده‌سازی می‌شوند: تردادت، پادشاه بزرگ ارمنستان

8. Aa, § 19.

9. Ag, § 10.

10. Aa, § 20.

11. Aa, § 23.

12. طبق Aa, § 23.

13. Cassius Dio, Römische Geschichte, LXXX 3,3.

14. Anak

15. Aa, § 27. 28: Partewn.

16. Aa, § 34.

خواهد شد که به دست پسر انک، گرگور منور^{۱۷}، به آئین مسیحیت متشرف می‌شود. ما نیازی به ادامه شرح ماجرا نداریم. تاریخ برکناری اشکانیان پارتی توسط اردشیر اول، دیگر برای آگاتانگلوس ارمنی <پیش درآمدی> برای تاریخ ترددات و گرگور و همکاری مسالمت‌آمیز بعدی آنها در ارمنستان نیست.

اما هنوز باید نگاهی به بازویرایی^{۱۸}‌های دیگر آگاتانگلوس بیاندازیم: ترجمة یونانی آگاتانگلوس ارمنی (Ag)، گاه به گاه <روشن می‌کند>: بخش ۲-۹a، یک داستان گواهی شده در دست نوشته^{۱۹}‌های اندکی در مورد شورش اردشیر اول بر آرتاوان، آخرین پادشاه پارتی است که از کارنامک^{۲۰} برگرفته شده است و اردشیر را – برخلاف گرایش موجود در آگاتانگلوس یونانی – می‌ستاید. آگاتانگلوس ارمنی این داستان رانمی‌شناشد. گوتشمید، باستان‌نگار اهل توبینگن متوفی در سال ۱۸۸۷، از پیش ^{www.libsharestan.info}صمائیم بیگانه‌وار مترجم یونانی^{۲۱} را در این بخش از متن تشخیص داد که از لحظه سبکی نیز چنان‌که گاریته^{۲۲} توانست به اثبات رساند^{۲۳}، با بافت متن متناقض است. به هر حال، این بخش نمی‌تواند نظریه‌ای را که متن ارمنی مبتنی بر متن کهن‌تر یونانی بوده است^{۲۰}، تقویت کند. من پیش از این ذکر کردم که پادشاه ارمنی خسرو، بر طبق Ag, § 9b طبق^{۲۴} به خویشاوندی انک با خسرو تأکید می‌شود^{۲۰}. اما در گروهی از بازویرایی‌ها با مطلب غیرمنتظره‌ای مواجه می‌شویم که تنها گروه A و نیز گروه ۷ هنوز مورد بررسی قرار نگرفته نسخه سوری، یا به عبارت دیگر، قارشونی^{۲۱} که هر دو را فان إسبروک^{۲۲} منتشر کرد^{۲۵}، از آن اطلاع دارند. در این نسخه انک، برادر تنی خسرو^{۲۶} می‌شود. تا چه اندازه افسانه‌سازی پیش رفته است، خبری نشان می‌دهد که انک پس از رسیدنش به ارمنستان به تپه‌ای صعود می‌کند که حواری آدادی^{۲۳} در آنجا متصرف شده بود. ثمرة آمیزش زناشویی که او در همان شب با همسرش انجام داد، گرگور بود که <همه ارمنستان را تعلیم داد>^{۲۷}. بدین ترتیب، پیشگامان نوکیشی ارمنستان به مسیحیت در این سنت، برادرزاده‌های تنی می‌شوند، گرگور در 16 K/S پسر انک نامیده می‌شود؛ وی در هنگامی که به دست دایه‌اش نجات داده شد، دو ماهه بوده است. حتی این روایت از سن ترددات نیز،

17. Grigor dem Erleuchter = armenische Grigor Lusaworič.

18. Rezension

19. Garitte

20. Ag, § 13.

21. Karşuni

22. M. van Esbroeck

23. Addai

یعنی سه سال^{۲۴} خبر دارد. دایهای که پسر خسرو را نجات می‌دهد، بعداً به اطلاع لیسینیانوس^{۲۵}، یا به عبارت دیگر لیسینیانوس^{۲۶} می‌رساند که کودک خردسال، پسر پادشاه ارمنستان است. ما می‌توانیم در اینجا مطلب را قطع کنیم.

آدونتس^{۲۷} چندین دهه پیش از این به درستی پی برده است که با موازی‌سازی جوانی گرگور با تردادات قابلیت صحبت تاریخی روایت زایل می‌شود^(۲۸). اما گرگور منور نیز به <تبار اشرافی> نیاز داشت؛ از این رو، می‌بایست – به رغم واقعیت تاریخی – از تبار پارتیان باشد که در آن روزگار – بنا بر آدونتس – بزرگ‌منش‌ترین دودمان در کل خاور محسوب می‌شدند و پادشاهی‌های زیادی را در اختیار داشتند^(۲۹). شامون^{۲۸} بعداً شواهد پراکنده‌ای را دیابی کرده است که بیشتر نشانگر اصل و تبار گرگور از کاپادوکیا هستند^(۳۰). ما نیازی به دنبال کردن آن در اینجا نداریم؛ اما آدونتس هنوز از بازویرایی <سوری> آگاتانگلوس اطلاع نداشت که گرگور را حتی برادرزاده تنی خسرو، رقیب باشکوه ارتشیر اول می‌کند. اما اسم قاتل خسرو نیز، مورد ظن است، زیرا اسم شخص نیست: در پارسی میانه [anāg] 'تا حدودی به معنای شر' است^(۳۱). آدونتس با توجیه تبار <اسرافی> گرگور از خاندان پارتی موضوع مهمی را مشاهده کرده است که در روش کردن سایر متون روایات ارمنی ما را یاری خواهد کرد. نخست به <تاریخ حماسی^(۳۲)> می‌پردازیم که سنت آگاتانگلوس را به لحاظ گاهنگاری ادامه می‌دهد. ما نه تنها به موجب ترجمه جدیدی از این متن مدیون بانو گارسویان^{۳۰} هستیم؛ بلکه وی مشکل اصل متن و سال‌یابی را نیز حل کرده است^(۳۳).

زمینه تاریخی به اصطلاح <تاریخ حماسی> شامل دوره شاهان اشکانی خسرو کُک^(۳۴) (پسر تردادات بزرگ)، تیران^(۳۵)، ارشک (دوم)، پاپ، ورزدادات^(۳۶)، ارشک (سوم) و ولرشک تا تقسیم ارمنستان در اواخر سده ۴ ب.م. است: ارشک (سوم) در قسمت غربی، خسرو در قسمت به مراتب وسیع‌تر شرقی، اینک بخش ساسانی ارمنستان به شاهی می‌رسند^(۳۷). پاییندی روحانیون ارمنی به ارتدکسی نزنی^(۳۸)، مؤلف <تاریخ حماسی> را

24. K/S 19.

25. Licinianus (K 19).

26. Licianus (S 19).

27. Adonts

28. M. L. Chaumont

29. *Buzandaran Patmuçlwnk*

30. N. G. Garsoian

31. Kotak

32. Tiran

33. Varazdat

34. nizänisch

به حملات تندی بر فرمانروایان اشکانی، در این مورد علیه ارشک (دوم) و پسرش پاپ^(۳۰) سوق می‌دهد، آنچنان که پژوهندگان قدیمی اثر گمان می‌برند که باید آن را به مؤلفی غیرارمنی منتب کنند. ولی حملاتی بر شاهان اشکانی مبتنی بر سیاست مذهبی آنها، یعنی اقدامات خشونت‌آمیزی علیه بازماندگان گرگور منور^(۳۱) بود، اما این مسئله به مقصود نمی‌رسد تا بتوان از مخالفت بنیادین اثر علیه شاهان اشکانی سخن گفت، زیرا در قبال تمایلات خودمختاری زیردستان بی‌شماری از سلسله ارشکونی^(۳۲) ها تجلیل به عمل می‌آید؛ اثبات وفاداری و اسلحه‌ها به سلطنت موضوعی را برای داستان‌های فراوان <تواریخ حمامسی> می‌سازند^(۳۳). در اینجا آوازه خاندان مامیکونیان^(۳۴) سربومی افزاد، شاید هم از این رو که تبار شاهی حق آنها دانسته می‌شود^(۳۵). مؤلف <تواریخ حمامسی> شاهان را به کرات بنک تیر، جمع بنک تیر^(۳۶) «سالاران وفادار بومی» عنوان می‌کند که گرسویان در ترجمه، واژه‌ها را به منزله اصطلاح فنی ذکر می‌کند که باید تأکید می‌کردند که پادشاهی در ارمنستان به طور طبیعی برآنده اشکانیان (ارشکونیان) است^(۳۷). اما فاوستوس، تیگران، داماد میترادات پونتی را نیز اشکانی به شمار می‌آورد که باید خانواده‌های یهودی زیادی را به ارمنستان تبعید کرده باشد^(۳۸)، که در عین حال تعلق تیگران به سلسله آرتاکسیدها بی‌چون و چرا است، از این رو، ادعای تعلق به اشکانیان در مورد Hrewsolum در 37 IV و همچنین Alanayozan در 38 IV، هر دو سردار ساسانی، باید نامعلوم باقی بماند؛ این امر در جای دیگری درست همانند سَنِیسَن^(۳۹)، شاه مزقطق‌ها^(۴۰) که در مورد شاهان آنها تعلق به اشکانیان مخصوصاً از سوی خود فاوستوس^(۴۱) تأکید می‌شود، تضمین نشده است: شاهان آنها و ارمنیان، از همان نژاد و خاندان واحدی بودند^(۴۲). در 7 III، او <پار قوم>^(۴۳)، <پار قبیله>^(۴۴) خسرو نامیده می‌شود^(۴۵). چنانچه در جریان متن از فرار خسرو از برابر برادرش، یعنی سَنِیسَن، شاه مزقطق‌ها گزارش می‌شود^(۴۶)، چنین می‌توان elbayr را در پیروی از گرسویان به مفهوم وسیع کلمه تفسیر کرد^(۴۷). شناسایی مزقطق‌ها نظر به شواهد واگرای ناشی از حوزه‌های فرهنگی مختلف و گذشته از این اغلب نابهنجام به دشواری می‌تواند حل شود^(۴۸). تعلق آنها به اشکانیان، تا آنجا که من مشاهده می‌کنم، تنها از سوی

35. Arşakuniğ

36. Mamikonier

37. bank tēr, pl. bnak tēarak

38. Sanēsan

39. Mazkuṭk

40. Pş-Pawstos (III6)

لوزینسکی^{۴۱} نمایندگی می‌شود که عملاً به متن منابع نقل شده از جانب من اتکا می‌کند^(۴۲). و از این قرار تنها زمانی قطعی است که لوزینسکی تعلق کوشان را نیز به ارشکونیان ادعا می‌کند که برای نخستین بار در <تاریخ حمامی> پیش می‌آید. بر طبق فاوستوس^{۴۳}، <شاه ارشکونیان> در بلخ^(۴۴) حکومت می‌کرد. لوزینسکی پیش از این در تحقیق پیشینی تبار پارتیان را از آسیای مرکزی ادعا کرده بود^(۴۵)، منتها و اکنون اکثربت منفی بود، و ولسکی آن را در جدیدترش اثرش^(۴۶) حتی قابل بحث نیز ندانسته است. چیزی نمی‌توان به یادآوری‌های انتقادی ولسکی افزود؛ ادعای تعلق کوشان به اشکانیان مؤثر واقع شد، چون که این مطلب از سوی موسی خجورنی در <تاریخ ارمنستان> اش برگرفته شد^(۴۷): «شصت سال پس از مرگ اسکندر دلیر، ارشک بزرگ پارتیان در شهر بلخ آراواتین^{۴۸} نام در سرزمین کوشان حکومت می‌کرد.»^(۴۹) اما این سنت پیشاپیش در آگاتانگلوس ارمنی، آنگاه که اشکانیان ارمنی در انتظار کمکی از کوشان بودند، پیش‌بایسته گذاشته می‌شد^(۵۰).

منتهای خبر مندرج در فقره 33 IV <تاریخ حمامی> را نمی‌توان به آسانی کنار نهاد: متن از سورن پهلو به منزله خویشاوند ارشک («که او خویشاوند ارشک، پادشاه ارمنستان بود»)^(۵۱) نام می‌برد. سورن‌ها یکی از مهم‌ترین هفت خاندان نژاده در شاهنشاهی اشکانیان پارتی^(۵۲) بودند. آنها اهمیت خود را در مقام <تاج‌بخش>^(۵۳) در دوران فرمانروایی ساسانیان نیز حفظ کردند. البته امکان دارد در مورد پیوند تنگاتنگ سورن نامبرده در فقره 33 IV با پادشاهی اشکانیان در ارمنستان اغراق شده باشد، چنان‌که گرسوییان به حق خاطرنشان کرده است^(۵۴). از <تاریخ حمامی> تقریباً هیچ اطلاعی در مورد اشکانیان در ایران پیدانمی‌کنیم؛ تنها در فقره 54 IV شاه ارشک در برابر شاپوه (شاپور دوم) از انتقامی به خاطر نیاکانش و مرگ شاه آرتاوان^(۵۵) صحبت می‌کند، که از دیدگاه <تاریخ حمامی> انگ غاصب^(۵۶) به ساسانیان می‌زند. کین خواهی به خاطر مرگ آرتاوان، اصل اساسی آگاتانگلوس ارمنی بود چنان‌که ما آن را پیش از این مشاهده کردیم؛ مثال خوبی که شواهد قدیمی ارمنی لازم است در ارتباط با موضوع مطالعه شوند^(۵۷).

اما موضوعی که مؤلفان ارمنی را بسیار زیاد به خود مشغول کرده، به سر آمدن خاندان

41. Lozinski

42. Ps-Pawstos V 7 and V 37.

43. Bahl Aravawtin

44. (tagakapk) [ps-Pawstos, V 44]

شاهی اشکانی در ارمنستان بود؛ <تواریخ حماسی> در این مورد آگاه است، ولو در خاتمه اصلی کتاب – در فصل ۱ VI امروزی – منحصرآ از تقسیم ارمنستان گزارش می‌کند. سخنان بطريق نرسی^{۴۵} در ۱۵ IV – با شباهتی با کتاب ارمیا^{۴۶} کتاب مقدس – که ارشکونیان آخرین جام را خواهند نوشید، که آنها مست کرده و نابود خواهند شد، و دیگر بلند نخواهند شد^{۴۷}، باید پیش‌گویی سرنوشت^{۴۸} تعبیر شود. کتاب لازار که <تواریخ حماسی> را به طور موضوعی ادامه می‌دهد، فرجام کار اشکانیان ارمنی موضوع کتاب اول وی می‌شود، و حتی پیش درآمد <تاریخ هراکلیوس>^{۴۹} با بیان سلسله اشکانیان شروع می‌شود.^{۵۰}

در سال ۴۲۸ ب.م. شاه آرتاشیس^{۴۹} خلع ید شد و بطريق شاههاک از وی سلب عنوان کرد. از این پس در قسمت ساسانی ارمنستان که نویسنده‌گان بیزانسی آن را ارمنستان پارسی^{۵۱} می‌نامند^{۵۲}، مرزبان حکومت می‌کرد. لازار نخستین مؤلف ارمنی است که به این نقطه عطف حیاتی در تاریخ سرزمینش واقف است: اینکه حق پادشاهی برآنده اشکانیان است، لازار جای هیچ‌گونه شبه‌ای در این مورد نمی‌گذارد^{۵۳}. اصطلاح بنک^{۵۰} از پیشتر در <تواریخ حماسی> پیش می‌آید و حتی در اثر لازار، اشکانیان در فقره‌های چندی شاهان <طبيعي اصيل> ارمنستان نامبرده می‌شوند^{۵۱}، آنچنان که برای دستنشانده‌گان حفظ وفاداری نسبت به شاه همانند فرمان خدایی بود؛ آنهایی که از سرسپاری دست کشیدند و به ساسانیان پیوستند، مآلًا در نابودی ارمنستان سهیم بودند^{۵۲}. اما اشکانیان ارمنستان نیز از داوری لازار در امان نمی‌مانند؛ و در نزد آخرین نماینده آنها، آرتاشیس، کمبود اخلاقی اسلافش بروز می‌یابد^{۵۳}. اینکه ارشک پس از تقسیم ارمنستان در اوآخر سده ۴ از <میراث اصلی اجدادش> دست کشید^{۵۴}، داوری لازار را در مورد عدم شایستگی اشکانیان تنها و تنها راسخ‌تر می‌کند^{۵۵}؛ اینکه قسمت شرقی ارمنستان به وابستگی ساسانیان درآمد، برای لازار نمی‌تواند عذر و بهانه‌ای محسوب شود، به رغم اینکه قضاوت درباره ساسانیان به دشواری مطلوب از کار درمی‌آید؛ اما از چنان سرزمین دلنشیز و بی‌نظیری نباید دست برداشته شود، مخصوصاً اینکه مرده‌ریگ موروژی نیاکان

45. IV 15

46. Jeremia 25, 15.

47. vaticinium ex eventu

48. Lazar, Historie d'Héraclius

49. Artašēs

50. Περσαρμενία

بود، ولو ساسانیان با خسرو، و پس از روگردانی دست نشاندگان ارمنی از خسرو، با ورام شاپوه^{۵۱} مجدداً ارشکونیان را بر تخت نشاندند^{۵۲}. اما کشمکش به خاطر فرمانروایی در ارمنستان، آنگاه که یزدگرد (به ارمنی یزکرت^{۵۳}) اول دیگر هیچ اشکانی را بر تخت ارمنستان نمی خواست^{۵۴} و پسر خود، شاپوه را به شاهی ارمنستان پارسی منصوب کرد، بالا گرفت. شاهنشاه ورام (= بهرام [پنجم]^{۵۵}) به دنبال قتل شاپوه درخواست بزرگان ارمنی را برای انتصاف یک اشکانی، آرتاشیس^{۵۶} (به ارمنی آورد. او می بایست آخرین اشکانی بر تخت شاهی ارمنستان باشد. تحمل این امر آسان تر بود. اگر متناسب با اراده خداوندگار می بود که پیشگویی را حاکی از بطريقی از خاندان گرگور منور دانستند^{۶۷}). ما در <تواریخ حمامی> از تهدید بطريق نرسی نظر به کردار بی دینی شاه ارشک (چهارم^{۵۷}) باخبر می شویم که خاندان ارشکونیان نابود و دیگر هرگز بلند نخواهد شد. این نفرین بنا بر توصیف لازار اینک محقق شد: متن <تواریخ حمامی> به طور مشروح بنا بر مفهوم نقل می شود: «نفرین سر بطريق بزرگ، نرسی به تحقق پیوسته بود که [فرموده بود] با توجه به از دیاد روزانه اعمال شیطانی بی دینی در میان خاندان سلطنتی اشکانیان^{۶۸}». اما خواننده امروزی لازار بی مقدمه با پنداش^{۵۸} آخرین بطريق از خاندان گرگوریان رود رو می شود^(۶۹)، که پس از ۳۵۰ سال یکه شاهی ارشکونیان و نیز مقام بطريقی با خاندان گرگوریان احیا خواهد شد. امروزه مسلم است که <پنداش> و تعبیرش از سوی فرشته خداوندگار—برابر با رؤیاهای دانیال^{۶۹} در کتاب همنامی^(۷۰)—نباید جزو متن اصلی بوده باشد^(۷۱). تامسون^{۶۰} راهی را که پژوهش باید طی کند، نشان داده است، برای آنکه در واقع <جایگاهی برای حیات> این رؤیا در تاریخ متأخری پیدا شود، زیرا اشکانیان دیگر در ارمنستان به قدرت نرسیدند، با این همه، بطريق فوتیوس^{۶۱}—حداقل زندگینامه نویس مخالفش، نیکetas^{۶۲}—از قیصر بازیلوس^{۶۳} اول که دستیابیش به تخت قیصری کنستانتینوپل شبها ناک بود^(۷۲)، بازماندهای از خاندان شاه تردادات^(۷۳) ساخت تا نظر موافق قیصر را به دست آورد. البته ادامه این مبحث از مطالب همایش بسیار فراتر به تاریخ

51. Wramšapuh

52. Lazar, Kap. 6 and 9.

53. Yazkert

54. Lazar, Kap. 12.

55. Vram (= Vahrām [V.I.]).

56. Lazar, Kap. 12.

57. IV 15.

58. Vision

59. Daniel, Kap. 7-11.

60. Thomson

61. Photius

62. Niketas

63. Basileios

بیزانس می‌انجامد؛ می‌توان گفت ما در اینجا اندکی از «زندگی نامه» اشکانیان باخبر می‌شویم. ساهاگیان^{۶۴}، دانشور ارمنی به قتل رسیده در خلال نژادکشی سال ۱۹۱۵ در امپراتوری عثمانی، رؤیایی را که در دست نوشت لازم بازمانده است، در عهد قیصر بازیلیوس اول (۸۶۷-۸۸۶ ب.م) سالیابی کرده بود^(۷۴) که فرض بر زمان تنظیم اثر لازار در این عهد گذاشت و ۳۵۰ سال را بدان اضافه کرد. سرانجام، آدونتس^(۷۵) نیز بعداً بدین نتیجه گیری دست یافت. از آنجا که دوباره می‌باشد بطریق‌هایی از خاندان اشکانی بر سر کار باشند – طبق پنداره ساهاک – رؤیا باید حداقل در اوآخر سده ۹، آنگاه که استپانوس^{۶۵}، پسر بازیلیوس اول بطریق شد^(۷۶) (۸۶۷-۸۹۳ ب.م)، حلق شده باشد. به هر حال، تاریخ حداکثری را می‌توانیم تعیین کنیم، زیرا در *ویتا بازیلی*^{۶۶} نوہ ارشدش، کنستانتنیوس پُرفیروگنتیوس^{۶۷}، همو از پیشگویی ساهاک یاد می‌کند؛ قیصر فرهیخته در اینجا نیز به تبار پدربرگش از خاندان اشکانیان^(۷۷) تأکید می‌کند. اما استناد به تبار اشکانی را بیش از این می‌توان دنبال کرد، زیرا بطریق‌های ارمنی سده ۱۱ و ۱۲ خود را <پهلوانیک>^{۶۸} می‌نامیدند.

آیا اشکانیان پارتی اصولاً در تواریخ ارمنی، چنانچه ما از دستکاری ذکر شده در آگاتانگلوس یونانی چشم پوشی کنیم، پیش می‌آیند؟ به راستی حیرت‌آور است که در عصری که پادشاهی اشکانیان در ارمنستان از میان رفته بود، تلاش کرده‌اند رد تاریخ ارمنستان را تا اعصار اولیه دنبال کنند، آن هم در اثری که در تاریخ‌نویسی، «تاریخ اولیه ارمنستان»، «تاریخ باستان»^{۶۹} (۷۸)، به عبارت دیگر، از سوی تومناف^(۷۹) و هوسن^{۷۱}، «تاریخ نخستین» نامیده می‌شود که روایت آن باید پس از این به کوتاهی مطرح شود. در عین حال من متکی بر مقاله پرمحتوای هوسن^(۸۰) هستم. این کتاب در دو ویراست به ما رسیده است، نخست در تحریر کوتاهی که وانمود می‌کند از آن آگاتانگلوس است^(۸۱). ویراست، اثری سه بخشی را در دست نوشته‌ها شروع می‌کند که به اشتباه به اسقف سپئوس^{۷۲} تخصیص داده می‌شود^(۸۲). ویراست طولانی، «تاریخ ارمنستان» است که به

64. Sahaghian

65. Stepannos

66. *Vita Basilii*

67. Constantinus Porphyrogenitus

68. Pahlavunik

70. Toumanoff

71. Hewsen

69. بنابر *Nahneacn Patmuçiw* ارمنی.

72. Sebeos

اسم موسی خورنی^{۷۳} درآمده است که در مورد زمان زندگی وی کمافی الساق اتفاق نظری وجود ندارد. هرچند به دنبال نوشتۀ های تومانف^(۸۳) و هوسن^(۸۴) امیدواری پیش آمده بود – صرف نظر از <پیش‌گامانی> چون کاییره^{۷۴} و خلعتیانی^(۸۵) – که سال‌یابی <متاخر> به عقیده همگانی^{۷۶} بدل شود، اما در سال‌های اخیر در خارج ارمنستان نیز دوباره کفه ترازو پیش از پیش به تاریخ <ستی> متمایل شده است، که آکادمی علوم ارمنستان را چندین سال پیش بر آن داشت تا هزار و پانصد مین سال مرگ موسی خورنی را طی همایشی در ایروان برگزار کند. جدیدترین مثال‌ها، عبارتند از پیشگفتار مشروح ماهه^{۷۷} بر ترجمه فرانسوی اش^(۸۶)، مقالات زکیان^(۸۷) و همچنین تکنگاری دانشور ایتالیایی ترینا^(۸۸). من نمی‌توانم این مسئله را در اینجا از نو بررسی کنم، مبتدا خود را جزو طرفداران <سال‌یابی متاخر> می‌دانم و ناظر هستم که چگونه هم ماهه و هم زکیان نابهنگامی‌های چشمگیری را در توصیف موسی خورنی بی‌اهمیت جلوه می‌دهند؛ <راه حل> ترینا ماهرانه‌تر است و نظریه ویرایشی مومن را از سال ۱۸۹۰ به یاد می‌آورد که خود را با نظریه شاگردش، دساو^{۷۸} در مورد تألیف تاریخ آوگوستوس در عهد قیصر ثودوسیوس^{۷۹} اول رودررو یافت که البته در آن زمان کاملاً انقلابی بود^(۸۹): نابهنگامی‌هایی همچون ذکر چهار دفعه بخش ارمنی^{۸۰}، پیشوی ساسانیان در روزگار شاپور دوم تا بیزانس^(۸۱) که در اینجا آگاهی از همان خسرو دومی در اوائل سده ۷ میلادی فرض گذاشته می‌شود^{۸۲}، یا – بدون آنکه همگی را در اینجا ذکر کنیم^(۹۱) – استفاده از ترجمه ارمنی تاریخ کلیساي سوکراتس اسکولاستیکوس^{۸۳} (از اواخر سده ۷)^(۹۲) – به <مصححی> تخصیص داده می‌شود، در صورتی که این دستکاری‌های فاحش در آن دیده نشود، می‌تواند در اواخر سده ۵ سال‌یابی شود.

اما در ابتدا می‌خواهیم به اصطلاح <تاریخ نخستین> بپردازیم: باید با هوسن کاملاً موافق بود که نه ویراست کوتاه و نه طولانی، چنانچه از رده‌بندی اشکانیان مسیحی خودداری کنیم (نک به لوحة ۲)^(۹۳)، قابلیت استفاده تاریخی‌شان را در برابر بازآزمونی

73. Movsēs Horenaci

74. Carrière

75. Chalat'janc (Халатъяніць)

76. communis opinio

77. J.-Mahé

78. Dessau

79. Theodosius

80. Armenia Quarta (I 14; II 8.91; III 44)

۸۱ منظور از بیزانس در اینجا، شهرک نزدیک کنستانتینوپل است نه امپراتوری بیزانس [مترجم].

82. III 18.

83. Sokratēs Scholastikos

انتقادی تاب نمی‌آورند. هر دو ویراست در مواردی هماهنگی تنگاتنگی را، همچون استناد به مارآباس در ویراست کوتاه، به مارآباس کاتینا^{۸۴} در ویراست طولانی نشان می‌دهند، اما در داده‌ها دوباره به‌طور فاحشی از یکدیگر منحرف می‌شوند، آنچنان که گویی آنها باید مستقل از یکدیگر تألیف شده باشند^(۹۴). در ضمن ویراست کوتاه قدیمی تر طبقه‌بندی می‌شود^(۹۵). ولی روایت مبنا قرار داده شده نیز که تو مانف نگارش آن را در سده ۴-۵ سال یابی می‌کند^(۹۶)، در آنچه مربوط به صحت تاریخی اش می‌شود، در خور اطمینان اندکی است؛ به نظرم برآورد زمانی در سده ۵ پسیار زودهنگام است و مقصودیان به درستی در این مورد قضاوت می‌کند که آن را در سده ۷-۸ قابل تألیف می‌داند^(۹۷)؛ این ویراست در فضای فکری استنشاق می‌کند که «جغرافیای آنانیا شیراکی^{۸۵}» تألیف شده^(۹۸)؛ این ویراست نگرشی را در داخل رویدادهای جهان بازتاب می‌دهد که اینک مسلمانان به جای ارمنیان تصمیم می‌گیرند؛ پایان متن اشاره واضحی بدان ذکر می‌کند که ماکلر^{۸۶} چندین دهه پیش از این، آن را تحت عنوان «سبئوس کاذب» به فرانسه ترجمه کرده است^(۹۹) که در آنجا پایان امپراتوری ساسانیان به یادآورده می‌شود^(۱۰۰). البته مقدمه^(۱۰۱) ناید مارا دچار سردرگمی کند، زیرا اگر آن جزء سازی اصلی باشد، مؤلفش که می‌خواهد تیارنامه‌های موسی خورنی و استپانوس تارونایی^{۸۷} (آسولیک) را دنبال کند، می‌تواند حداقل در سده ۱۱ زندگی کرده باشد^(۱۰۲).

نقشه تاریخی جهان در اوائل سده ۷ میلادی به‌طور اساسی تغییر یافته بود؛ اگر خسرو پرویز تا دروازه‌های کنستانسیوپل پیش تاخته و به تصرف مصر نائل آمده بود، این چنین قیصر هراکلیوس نیز در دهه ۲۰ همان سده تا دستکرت خسرو، تختگاه ساسانیان نفوذ کرده بود. تنها ده سال پس از قتل خسرو دوم در فوریه ۶۲۸، بخش اعظم شرق امپراتوری روم در اختیار مسلمانان بود؛ دوین، پایتخت ارمنستان در اکتبر ۶۲۰ به تصرف مسلمانان درمی‌آید. به نظرم بازنگری به «کهن‌ترین اعصار» در آثار ارمنیان آن ایام عامدانه رخ داده است: چنان چه هایک^{۸۸} یکی از نیاکان – نام وی چیزی جز «ارمنیان» نیست^(۱۰۳) – در

84. Mar Abas Catina (Mar Abas Katinay [armen.])

85. Anania Širakaci

86. F. Macler

87. Stepanos Tarōnaçi (Asolik)

88. Hayk

ویراست طولانی <تاریخ نخستین> در حکم بازمانده یافث^{۸۹}، سومین پسر نوح^{۹۰} ذکر می‌شود، مؤلف می‌خواهد نشان دهد که وقایع جهان بنا بر اذن خداوند پیش می‌رود؛ در اینجا باز هم می‌شد به اسماعیل متولی شد که وقایع جهان مؤلف متأثر از بازماندگان وی بود اما او از این رو اعتبار خود را از دست می‌دهد که <پسر مجده> است، حال آنکه باگراییدها بازماندگان ساره و اشکانیان بازماندگان قطوره^{۹۱}، وارث زنان قانونی ابراهیم هستند. البته در ویراست کوتاه <تاریخ نخستین> بدین موضوع پرداخته نمی‌شود^{۹۲}. اما به نظر اشارات از لحاظ تاریخی مشکوکی به سلطه بیگانه آشوریان – سمیرامیس^{۹۳} باید بر ارمنستان حکومت کرده باشد^{۹۴} – بابلیان^{۹۵} و مادان تا اسکندر گواهی برای درگیری‌هایی با سلطه بیگانه <کافران> هستند. من در لوچه^{۹۶}، طرح کلی تبارنامه بخش نخست ویراست کوتاه <تاریخ نخستین> را ترسیم کرده‌ام^{۹۷}؛ این طرح کلی در اثر موسی خورنی به مراتب زیادتر است^{۹۸}. هوسن، اسامی شناسایی پذیر بخش نخست را وارسی کرده است: نتیجه وی نمی‌تواند حیرت‌آور باشد: محصول خیال که تنها تقریباً یک‌سوم اسامی می‌تواند با تصحیحات موثق ارزیابی شوند^{۹۹}، و ارزش آن را ندارد به این پازل تاریخی وارد شد. البته به طور کامل فاقد درکی در مورد توالی سلسله‌ها در ارمنستان و وقفه‌هایی در ترتیب (اورارتوبیان، هخامنشیان، ارنتیدها، آرتاکسیدها، اشکانیان) است. یک چنان فهرستی که به خاندان‌های سalarی واقف نیست، چنان‌که هوسن کاملاً به حق خاطرنشان می‌سازد، تازه می‌تواند در فاصله بسیار بعيدی از رویدادها، و آن هم درست پس از پایان پادشاهی اشکانیان در ارمنستان تنظیم شده باشد. پادشاهی اشکانیان به جایگاهی که هرگز آن را نداشته‌اند، بلند‌گردانده می‌شود: «بنابراین واضح است که این هم نهاد تنها می‌تواند در اواخر تاریخ ارمنستان تحقق یافته باشد، هنگامی که بسیاری از خاندان‌های شاهی ارمنستان از بین رفته بودند، و پس از آنکه یکه شاهی مدت‌های مديدة بود که منقرض شده بود، روایات، اقتدار منحصر به فردی را به اشکانیان ارزانی داشته‌اند که هیچ سلسله سلطنتی ارمنی هرگز در اختیار نداشته بود»^{۱۰۰}. هرچند به نظر می‌آید با این کار داوری در مورد بخش دوم اثر^{۱۱۱} پیش‌پیش گفته شده است، اما

می خواهیم فهرست شاهان اشکانی را که آنها در بخش دوم^{۹۳} از ارشک، ملقب به <دلیر> تا قدیس تردات^(۱۱۲) می رستند (نک به لوح های ۴-۳) و مجدداً همتای (کوتاهی) در ویراست کوتاه <تاریخ نخستین> دارند^(۱۱۳)، وارسی کنیم (نک به لوحه ۲). ما به طور پراکنده در کتاب با یادآوری های جداگانه، اما مهم برای نمونه^{۹۴} آنجا که قیام ارشک <بزرگ>، <پادشاه پارسیان و پارتیان^(۱۱۴)، از تبار پارتیان> بر مقدونیان ذکر می شود^(۱۱۵)، یعنی بر آنتیوخوس که تختگاه وی - طبق موسی خورنی - نه آنتیوخیا، بلکه نینوا بود^(۱۱۶)، مواجه می شویم. او باید - برخلاف همه مطالبی که پژوهش های تاریخی درباره پارتیان مشخص کرده است، که بسیاری از مطالب نیز تا امروز جای بحث دارد^(۱۱۷) - برادرش، ولرشک رابه شاهی <این سرزمین ارمنستان> منصوب^(۱۱۸) و نصیبین را در میان رودان^(۱۱۹) برای تختگاهی بدو واگذار کرده باشد^(۱۲۰). همچنین مرزهای این ارمنستان در مقابل نقد تاریخی تاب نمی آورد؛ این مسئله در درجه اول در مورد طتالیا^{۹۵}، که طبق موسی خورنی در منطقه باکتریاقابل جستجو است^(۱۲۱)، صدق می کند. همچنین اتفاق نظر صمیمانه ارشک با ولرشک، آن گونه که موسی توصیف می کند^(۱۲۲)، آموزنده است. ولرشک در فقره ۱۲-۱ <نخستین پادشاه پارتی ارمنستان>^{۹۶} ذکر می شود که اصولاً همچون - در کتاب یکم - دلبستگی مؤلف را به پارتیان ذکر می کند، زیرا شاهان پارت - بنا بر اعتراف وی - «هم وطن و خویشاوندی از خون من و برادران واقعی^(۹۷)^(۱۲۳)» هستند.

البته خواننده را بیش از حد خسته خواهد کرد، اگر بخواهیم در مورد اطلاعات ارائه شده از سوی موسی خورنی در خصوص همه شاهان پارتی تبار بحث کنیم، زیرا به نظرم پذیرفتی نیست که اطلاعات دست اول می بایست از طریق راههای پیچیده درست به موسی خورنی رسیده باشد^(۱۲۴). از این رو می خواهم خود رابه اهم مطالب محدود کنم. اما موسی خورنی سرآغاز را چگونه ترسیم می کند؟ پس از اسکندر که بر همه جهان حکم فرمایی می کرد - البته که ارمنستان جزئی از قلمرو امپراتوری اسکندر نبود -، سلوکوس به قدرت دست یافت؛ او پس از آنکه همه حکومت های دیگر را به زیر سلطه خود درآورده بود، در بابل حکومت می کرد. او از بابل که حساب کنیم پارتیان را در پیکار

93. II 1-92.

94. I 8.

95. Tetalia

96. I 12, S. 41, Z. 12-13.

97. I 22.

بزرگی شکست داد که از این رو، لقب «نیکانور^{۹۸}» را دریافت کرد^(۱۲۵). مطابق نظر موسی خورنی مدت زمان سلطنت وی بالغ بر ۳۱ سال بود. پارتیان بایستی در یازدهمین سال سلطنت آنتیوخوس تنوس^{۹۹}، نوء سلوکوس، خود را از زیر سلطه مقدونیان آزاد کرده باشند^(۱۲۶). نخستین پادشاه بنا بر گفته موسی خورنی، ارشک «دلیر» است^(۱۰۰) که مقدونیان را مجدداً از بابل بیرون می‌راند^(۱۲۷). او دارای نیاکان توراتی است، زیرا نسب وی به بطريق آبراهام از طريق پیوندش با قطوره می‌رسد^(۱۰۱)، و در حینی که آبراهام در فقره ۶۸ II از سوی موسی خورنی بیست و یکمین بطريق پیش از آدم ذکر می‌شود، در نهایت موسی خیز بر می‌دارد که به خلق عالم توسط خداوند بپردازد. ^{www.tabarestan.info} اما نویسنده کدام مانده‌گاری^(۱۰۲) های مهم فرمانروایی اشکانیان را می‌توانست مطرح کند؟ حال موسی این مسئله را نیز با کمک ساختار تبارنامه‌ای سفر پیدایش کتاب مقدس خلق می‌کند، زیرا با گرانویان می‌توانستند حتی تبار «اشرافی تری» را ارائه دهند، چرا که آنها خود را از تبار ساره، همسر نخست ابراهیم می‌دانند^(۱۲۸).

موسی خورنی^(۱۰۳) تختگاه ارشک «دلیر» را بلخ آراواوتین، در «سرزمین کوشان»^(۱۲۹) ذکر می‌کند. موسی برای او نیز - مانند سلوکوس - ۳۱ سال، و برای پسرش، آرتاشیس ۲۶ سال پادشاهی قائل می‌شود^(۱۰۴)؛ تازه به دنبال وی ارشک «بزرگ» بر تخت می‌نشیند که ویراست کوتاه «تاریخ نخستین»، فهرست شاهان پارتی را با وی شروع می‌کند (نک به لوحة^(۱۰۵)). او با دمتریوس^{۱۰۶}، و پسر دمتریوس، آنتیگونوس^(۱۰۷) که بالشکری مقدونی در بابل به او تاخته بود^(۱۰۸)، می‌جنگد^(۱۰۹). به نظرم در حالی که دمتریوس و پسرش، آنتیگونوس را می‌توان با دمتریوس پولیورکتیس^(۱۱۰) و پسرش آنتیگونوس دوم، ملقب به گوناتاس^(۱۱۱) یکسان دانست^(۱۱۲)، ادامه شرح داستان، دال بر اینکه آنتیگونوس در اسارت به پارت برده می‌شود، که به دنبال آن برادرش، آنتیوخوس سیلتس سوریه را اشغال می‌کند، به ناگهان به نیمه دوم سده ۲ ق.م. می‌انجامد، ولی هیچ یک از شاهان نام برده مقدونی نمی‌توانند در عهد ارشک بزرگ سالیابی شوند که مطابق موسی خورنی^(۱۱۳) باید فرض

98. Nikanor (II 1)

99. Antiochos Theos

100. S. 103, Z. 18.

101. 1 Mos 25.

102. Verankerung

103. II 2.

104. Demetrios

105. Antigonos

106. II 2.

107. Poliorcketes

108. Gonatas

109. II 2.

نهاده شود. این ارشک که – مطابق فقره ۸ – همه کره زمین را فتح کرد، و طبق فقره ۲ II لاقل باید بر یک سوم کره زمین حکم فرمایی کرده باشد^(۱۳۴)، برادرش، ولرشک را – چنان‌که پیش از این در فقره ۸ II از آن مطلع شدیم – به پادشاهی ارمنستان^{۱۱۰} منصوب کرد^(۱۳۵). هر که با تاریخ آغازین اشکانیان مأнос باشد، می‌داند که این بازنمایی که موسی خورنی به دست می‌دهد، برای بازسازی جریان وقایع تاریخی بی‌ارزش است، زیرا سلطنت ولرشک در اوائل دوران یونانی‌گرایی در ارمنستان نمی‌تواند به اثبات رسانده شود و یک چنان مداخله زودهنگام پارتیان در امور ارمنستان اصلًا نادرست است^(۱۳۶). پژوهندگان بسیاری نخستین مداخله پادشاهان پارت را در امور ارمنستان بر اساس دلایل به مراتب سستی در عهد میترادات اول سال یابی کرده‌اند^(۱۳۷). زیرا تازه میترادات دوم از حدود ۱۱۵-۱۲۰ ق.م. به بعد کوشیده است به نفوذ پارتیان در ارمنستان شدت بخشد و بعداً تیگران را به منزله دست‌نشانده در آنجا، مدت‌ها پیش از آنکه روم در ناحیه فرات اقدام به إعمال سیاست قدرت بزرگی کند، برگمارد^(۱۳۸). همو بعدها با عنوان تیگران بزرگ نقش عمده‌ای در تاریخ ارمنستان ایفا کرده است. ولسکی در بسیاری از نوشه‌هایش – آخر از همه در بازنمایی کلی اش – به حق بر تلاش پیوسته شهریاران پارتی به منظور حاکمیت بر ارمنستان تأکید کرده است^(۱۳۹). ارمنستان بعداً هم سده‌های بسیاری در حوزه نفوذ شاهنشاهی پارت باقی مانده است. هویشمان^{۱۱۱} این مسئله را یک سده پیش از این به لحاظ زبان‌شناسخی به خوبی مستند کرده است^(۱۴۰)؛ در نتیجه تعداد وام‌واژه‌های پارتی در زبان ارمنی بسیار زیاد است. آرتاکسیدها در آن زمان خلیع ید نشده‌اند، بلکه عنوان شاهی را که شوتکی بدان اشاره کرده، تا اوائل سال‌های پس از سال شمار جدید حفظ کردند^(۱۴۱). البته ما یک جفت برادری با نام ارشک و ولرشک را از اواخر سده ۴ ب.م، پیش از تقسیم ارمنستان میان بیزانس و ساسانیان می‌شناسیم: آنها پسران شاه پاپ تحت قیومت مادرشان، زَرْمانَدْخت^{۱۱۲} و مانوئل مامیکونیان^{۱۱۳} هستند. در مورد شیوه کار موسی خورنی ابدأ جای شکفتی نیست که او در کنار پادشاه پارتی سده ۳ ق.م، برادری با نام جانشین هم نامش از سده ۴ ب.م را قرار دهد^(۱۴۲). در صورت مرور مؤلفان بعد موسی خورنی – با کاربرد <متاخر> – مشاهده می‌کیم که تبارنامه تنظیمی موسی با چه سرعانی

110. II 3.

111. H. Hübschmann

112. Zarmänduhť

113. Manuēl Mamikonian

شکل قانونی پیدا کرده است. من تاریخ ارمنستان استفان تارووناجی^{۱۱۴} را برای نمونه انتخاب می‌کنم: «در آن عهد، ارشک بزرگ، نوه ارشک دلیر، برادرش ولرشک را به پادشاهی ارمنستان منصوب کرد؛ او کل غرب امپراتوری را که با قدرت پادشاهیش مطیع خود ساخته بود، به ولرشک واگذار کرد و خود به بلخ بازگشت.»^(۱۴۳)

نمایی که موسی خورنی پیشاپیش در فقره ۲ II به ماتلقین می‌کند^(۱۴۴)، آن هم کلیتی از پادشاهی‌هایی زیر حاکمیت پدر میراثی^{۱۱۵} اشکانیان پارتی، تازه در سده اول ب.م. آن‌گاه که ولخش اول، برادرش تیرداد را به پادشاهی ارمنستان^{برادرش} پاکر را به پادشاهی ماد آتروپاتنه اعلام کرد^(۱۴۵)، به واقعیت پیوسته است. پتوهندگان مدرن بسیاری رویدادهای سال ۶۶ ب.م. را به حق کامیابی دیپلماسی پارتیان تفسیر کرده‌اند^(۱۴۶): برای امپراتوری روم تنها حق تاج‌بخشی شاهان اشکانی در ارمنستان باقی ماند. امکان ندارد به دلیل افتادگی منابع به جا مانده تضمین کرد که آیا تیرداد شالوده شاخه ارمنی را در تسلسل مستقیمی ریخته است یا نه؛ مارکوارت دهه‌ها سال پیش از این نظری را ابراز داشته است که هنگام خلاً در پادشاهی ارمنستان، به اشکانیان پارتی محول شده است یک یا چند نامزد را از شاخه اشکانیان ارمنی برای تأیید به امپراتور روم عرضه کند^(۱۴۷).

ولرشک برای موسی خورنی – در مغایرت با تمام منابع تاریخی قابل ارزیابی – نخستین اشکانی در تخت پادشاهی ارمنستان است^(۱۴۸)؛ او مجاز است خود را – مطابق فقره ۶۸ II – به موجب نام نیاکانش اشکانی بنامد، حال آنکه موسی خورنی <پهلوک^{۱۱۶}> را برای خویشاوندان هم دودمان^{۱۱۷} ذکر می‌کند، و آن هم بنابر محل سکونت در بلخ!^(۱۴۹) با دلایل مقتضی می‌توان نقش اشکانیان ارمنی و پایگاه آنها را در میان <خویشاوندان هم دومانشان> یکی از موضوع‌های عمده کتاب ۲ و ۳ دانست. اینکه سرزمین آبا و اجدادی آنها نواحی کوشان بود، <تاریخ حمامی> نیز – چنان‌که من پیش از این آن را توضیح دادم – بدان تأکید می‌کند و حتی بنابر ویراست کوتاه <تاریخ نخستین>، ارشک <بزرگ> در بلخ – شاهستان^{۱۱۸} حکم فرمایی می‌کند^(۱۵۰). از این رو، خسرو نیز از خویشاوندان هم دومانش در میهن خود تقاضای کمک در برابر اردشیر^{۱۱۹} می‌کند^(۱۵۱). موسی خورنی چندین بار تبار مشترک، <خون و گوشت> مشترک را، برای نمونه در

114. Stepanos Tarōnaçī

115. Patrimonium

116. Pahlawaķ

117. Stammverwandt

118. Bahl-Šahastan

119. II 67.

نامه ابگار^{۱۲۰} «شاه ارمنستان» به برادرش آرتاشیس، «پادشاه ایران»^{۱۲۱} ذکر می‌کند^(۱۵۲) که موسی آن را کلمه به کلمه بازگو می‌کند: «برای من خوشایند است شما که خویشاوند خونی من هستید، همچنین خویشاوند روحانی من نیز باشید»^(۱۵۳). نامه‌ها و گزین‌گویی‌ها در گفت‌آورده‌ی^{۱۲۲} دقیقی اصولاً فرصت مناسبی را برای موسی خورنی فراهم می‌آورد تا تفکرات مورد علاقه‌اش را بقولاند: حتی اروند^{۱۲۳} نیز از «خون و خاندان (مشترک) خود»^(۱۵۴) با آرتاشیس^{۱۲۴} سخن می‌گوید. موسی خورنی، خاندان کامساراکان^{۱۲۵} را خویشاوند خونی «خاندان اشکانیان» می‌کند^{۱۲۶} پیسانی که رُپی^{۱۲۷} برای «آخرین تیگران» به دنیا آورد، بر حسب نام مادرشان، باید رُپسیان نامیده می‌شدند، برای آنکه نمی‌بایست نام اشکانی حق آنها دانسته شود^{۱۲۸}. در صورتی که پژوهش در یکی‌دانی اروند پیش از این ذکر شده با آرنیتس^{۱۲۹} محق باشد، در نتیجه بر (روی) یک خاندان «پیشا-اشکانی»، اصل و تبار اشکانی گذاشته می‌شود^(۱۵۵). حتی به مراتب نامحتمل تراصل و تباری است که موسی خورنی در مورد «ساناتروک نامی»، پادشاهی که موسی وی را از «تاریخ حمامی» برگرفته است، ادعا می‌کند^{۱۳۰} که اما در آنجا دارای نام سنبیسن است و به عنوان «شاه مزقطق‌ها» پیش می‌آید^(۱۵۶). موسی خورنی^{۱۳۱} در مورد باکور^{۱۳۲}، بدخش^{۱۳۳} آنیک^{۱۳۴} به طور معنی‌داری می‌نویسد که او تمایل به شاهی نداشت، زیرا او اشکانی نبود^(۱۵۷).

از این رو می‌توان از نگهداشت حق پادشاهی برای اشکانیان توسط موسی خورنی سخن گفت. اما موسی خورنی به کرات نظر خود را دربارهٔ تسلسلی در میان دودمان اشکانی نیز بیان می‌کند؛ از نظر حقوقی جایگاه نخست برازندهٔ اشکانیان پارتی^(۱۵۸)، و دوم شایسته اشکانیان ارمنی است، که اما این نظم می‌تواند بر هم بخورد، همچو توسط آرتاشیس^{۱۳۴} که در قبال ارشکان «پادشاه ایران»، خواستار بالاترین جایگاه می‌شود، حال آنکه تیگران ارمنی – چنین در فقره ۱۹ II – آزادانه به پایگاه دوم رضایت می‌دهد^(۱۵۹). همه این مطالب می‌توانند تنها در سده اول پس از میلاد، آنگاه که شاهنشاه پارت موفق شد

120. Abgar

121. II 33.

122. Zitation

123. Eruand

124. II 38.

125. Kamsarakan

126. II 42.

127. Ropi

128. Ropsean (II 64).

129. Orontes

130. III 3.

131. III 4.

132. Bakur

133. bdeaš von Aljnik

134. II 11.

اعضای خاندان خویش را بر تخت پادشاهی حکومت‌های همسایه <بنشاند>، واقعیت تاریخی شده باشد. اما موسی خورنی این رخدادها را در سرآغاز <فرمانروایی اشکانیان> سال یابی می‌کند: ولرشک که مطابق موسی خورنی نخستین اشکانی بر تخت ارمنستان بود، در سده ۳ ق.م، که البته نمی‌تواند جایی در یک تاریخ جدی ارمنستان داشته باشد، شالوده نظم این امپراتوری را ریخته است: موسی خورنی نظام پایگانی مختلف را در میان اشراف ارمنی ناشی از وی می‌داند؛ این امر به موسی خورنی امکان می‌دهد چندی از خاندان‌های اشرافی را فروکشد، و پاره‌ای دیگر را برخلاف صحت تاریخی برکشد^(۱۶۰)؛ بدین ترتیب، شمبات باگرات، سرنیای باگراتونیان در نزد موسی خورنی از حق موروثی تاج‌گذاری بر سر شاهان برخوردار می‌شود^(۱۶۱). از این رو، تامسون و همچنین ماهه در تعبیرشان که باگراتونیان در اثر موسی از لحاظ اعتبار بر ارشکونیان برتری دارند^(۱۶۲)، محق‌هستند. موضع مغرضانه‌ای نسبت به مامیکونیان، در صورت مقایسه موسی با مأخذ ذکر نشده^(۱۶۳) – اش در مورد بازنمایی سده ۴ و اوائل ۵ می‌تواند در فقره‌های زیادی رديابی شود^(۱۶۴) و به نظرم در عصری که دودمان مامیکونیان سرنوشت ارمنستان را به طور عمده‌ای تعیین می‌کرد، غیرقابل تصور است^(۱۶۵). ریشه‌شناسی‌های تاحدودی خیالی انباشته شده در فقره ۷-۸ II لزومی ندارد اصولاً در اینجا مطرح شود اما در صورت مرور تبارنامه اشکانیان در اثر موسی خورنی (لوحة ۳)، مغاییرت‌ها با فهرست شاهانی که پژوهش در جریان یکصد سال اخیر از زمان آفریدگو تشمید به بعد استخراج کرده است، حیرت‌آور می‌باشد، و دیدگاه منفی ولسکی در رابطه با ارزش مأخذی آن پذیرفتی است^(۱۶۶). در صورت نگاهی به اسامی شاهان، تعداد کوشش‌هایی که به عمل آمده تا اسامی را با نام‌های معلوم برایمان شناسایی کنند^(۱۶۷)، قابل فهم می‌شود. برای یک بار هم شده برای نمونه پرُز Peroz (به ارمنی) را ذکر می‌کنیم: موسی خورنی برای یک‌زمانی^(۱۶۸) دو میان، به عبارت دیگر، بیست و چهار میان سالی که تیران و همچنین برادر وی، تردادت باید در ارمنستان به قدرت رسیده باشند^(۱۶۹)، به دست می‌دهد. فقره ۶۹ II برای پیروز ۳۴ سال پادشاهی قائل می‌شود. اما در فقره ۶۴ II در موردهای می‌خوانیم که «پیروز، پادشاه ایران، به امپراتوری روم حمله کرد که از این رو، نام پیروز را به دست آورد که به معنای «پیروزگر، فیروز» است. او قبلاً

به زبان یونانی و لخشم^{۱۳۷} نامیده می شد^(۱۶۸). شهریاری با نام پیروز را تنها از فهرست شاهنشاهان ساسانی می شناسیم، و نه از اشکانیان پارتی. او بر حسب فقره ۶۴ II، پدر بزرگ اردون، آخرین اشکانی پارتی بود. البته تنها موسی می داند که او پیش از این در «زبان یونانی» (!) و لخشم نامیده می شده است. اشاره وی به اینکه «پیروز» به معنای «پیروزگر، فیروز» است، صحیح می باشد^(۱۶۹). اما یادآوری نهایی اش مشت وی را باز می کند: «اما ایرانیان او را چه می نامیدند، اطلاقی ندارم». یکی دانی با و لخشم چهارم که تامسون پیشنهاد کرده^(۱۷۰)، در هر صورت پذیرفتی تر است، ولی وقتی سرگیسان^{۱۳۸} ادعا می کند که لقب پیروز می تواند از آن هر پادشاه پارت داشته باشد^(۱۷۱)، همو تصمیم قاطعی اتخاذ نمی کند: اما شاپور اول نیز یک «پیروز» بود، و او نام میسیچه^{۱۳۹}، محل پیروزی بر گوردیانوس^{۱۴۰} سوم رومی را بی دلیل به پیروز - شاپور برنگردانده است^(۱۷۲)، لکن نام شاهانه پیروز را در میان فرمانروایان ایران تنها آن شاهنشاهی داشته که در سال ۴۸۴ میلادی در پیکار با هیتاچیان از پای درآمد و مدت سال های سلطنتی (۳۴) که موسی خورنی در ۶۹ II به او قائل می شود^(۱۷۳) با رقم سال های پادشاهی و لخشم چهارم، چنانچه پیروز «خودمان» را با او یکی بدانیم، و همچنان که موسی خورنی نیز تلقین می کند، تفاوت دارند. تازه هنگامی که دارا، پدر بزرگ همان پیروز نامیده می شود، که مطابق ۶۹ II باید سی سال سلطنت کرده باشد، اختلاف فاحش تر می شود: او بنا بر ۳۷ II، آخرین داریوش بود^(۱۷۴)، آنچنان که ناچاریم وی را با داریوش سوم، آخرین فرمانروای هخامنشی، هماورد اسکندر، یکی بدانیم. حالا مترجمان متن موسی خورنی چگونه این نامهانگی فاحش را تفسیر می کنند؟ تامسون یادآور می شود که «احیاناً موسی خورنی در ۳۷ II آخرين داريوش را مطعم نظر داشته است^(۱۷۵)، بنا بر ماhe «داريوش سوم کودمان ۱۴۱ ۳۳۰-۳۳۶ ق.م.) متناسب... با شاه پارتی فقره ۴۷-۴۸ II نیست»^(۱۷۶)، اما در این فقره ها از متن، چنان که تامسون نیز فرض می نهد، باید داریوش سوم را متصور شد. البته عذر و بهانه ماهه قابل فهم است، زیرا - جدا از نامهانگی فاحش زمانی - به هیچ روی نمی توان سی سال سلطنت به داریوش سوم، چنان که ما در اثر موسی خورنی پیش رو داریم، قائل شد. برای شوتکی تحت نام دارا در ۳۷ II - به دنبال بازارآزمونی «گاهنگاری داخلی» - اما

137. Valegesos

138. Sargsyan

139. Misichē

140. Gordian

141. Codoman

اردوان دوم پنهان است که یگانه شاهنشاه پارتی بوده که دارای پسری با این نام بوده است^(۱۷۷)!

هنوز باید مثال آخری نیز ضمیمه شود: در میان شاهان ارمنی، در ۳۷ II، اروند پس از ستروک ذکر می‌شود که باید در هشتمین سال (!) سلطنت <آخرین داریوش> بر تخت نشسته باشد. من پیش از این به جداسازی^{۱۴۲} شاه از خاندان ارمنیدها^(۱۷۸) پرداخته‌ام: جزئیاتی که موسی خورنی در مورد این غاصب بر تخت پادشاهی ارمنستان گزارش می‌کند، در اینجا می‌تواند کنار نهاده شود^{۱۴۳}، اما اینکه ایروند از رومیان حمایت می‌کرد، میان‌رودان را به آنها واگذارد کرد و از این رو، در طول حکومت وسپاسیانوس و تیتوس (!) بدون مزاحمتی باقی ماند، تاریخ‌نگار را تنها می‌تواند نامیلک کند^(۱۷۹). قدرت شاهان ارمنستان بر میان‌رودان از این زمان به بعد قطع شده است، حال انکه قلمروی فرمانروایی ارمنیان، چنان‌که به‌طور مسلم می‌دانیم، تنها در ایام تیگران بزرگ با چنان گسترده‌گی تا جنوب ادامه داشت. همچنین می‌توان درباره جزئیات بعدی موجود در اثر موسی خورنی نیز حدسیاتی ابراز کرد: رومیان باید ادسا^{۱۴۴} را بازسازی کرده و از ارمنستان، میان‌رودان و آسورستان خراج ستانده باشند. آنها باستی همه بایگانی‌ها و نیز دفترهای مالیاتی و بایگانی معابد را که در سینوپه در کران پونتوس^{۱۴۵} واقع بوده، بدان‌جا منتقل کرده باشند^(۱۸۰).

کل فهرست اشکانیان پارتی، از ارشک <دلیر> تا اردوان تنها شامل چهارده اسم است که در صورت مقایسه آنها با فهرست شاهان پارتی چنان‌که پژوهندگان مدرن تنظیم کرده‌اند (تفاوتهای جزئی با توجه به تاریخ سلطنت در این مورد چنان مهم نیستند)، به دشواری دارای وجه مشترکی هستند^(۱۸۱): مفسران هم پنداشتی با اسامی معروف را تنها در مورد اسامی اندکی مطرح کرده‌اند. من پیش از این پاره‌ای از مثال‌های باز را نام بردام. هر اشاره به اسامی دیگری، هم در اثر تامسون و هم در اثر ماhe غایب است. بر طبق تامسون، موسی خورنی در مورد آرتاشیس، دومین شاه از چهارده شاه، یعنی اردوان، برادرزاده ارشک^(۱۸۲) را متصور بوده است، و ماhe ارشک <بزرگ> را با میترادات اول یکی

142. Vereinnahmung

143. II 37-38.

144. Edessa

145. Sinope am Pontus

می داند^(۱۸۳)، تامسون در مورد اسامی آرشیز^{۱۴۶} و آرشاویر^{۱۴۷} به یادآوری بستنده می کند که اینها اسامی شاهان پارتی عصری که موسی خورنی در فقره ۲۴ II شرح می دهد^(۱۸۴)، نیستند، و تامسون در مورد ارشکان^{۱۴۸} خاطرنشان می سازد که «نامی دودمانی» برای شاهان اشکانی است، اما برای ماهه بیشتر نام همگانی^{۱۴۹} به منزله اسم خاص است^(۱۸۵). مطابق گزیده پومپیوس تروگوس در نزد یوستینوس^{۱۵۰}، اگرچه پارتیان به افتخار بزرگداشت از ارشک، بنیانگذار امپراتوری، همه شاهان خود را ارشک می نامیدند^(۱۸۶)، اما اینکه ارشک به معنای شاه باشد، چنان که ماهه ادعامی کند^(۱۸۷)، صحیح نیست و باید آن را کوششی دانست که نمی تواند به وسیله شواهد همتایی به منظور تضمین شاهان در کتاب دوم موسی خورنی «نجات داده» شود. تا آنجا که من می دانم تنها 'ršky' (= regius) (= *rškywī*) خیلی متاخر در اثر^(۱۸۸) عبديسو^{۱۵۱} مدلل مشتق از ارشک در زبان سوری و نیز 'rškywī' خیلی متاخر در اثر^(۱۸۹) عبديسو^{۱۵۱} مدلل هستند. اما حتی اگر موسی خورنی – هرچند همچنان غیرعادی باشد – از اسامی فردی چشم پوشی کرده و تنها نامهای دودمانی (ارشک) را ذکر کرده باشد، باز هم اختلاف‌ها در رابطه با تعداد شاهان پارتی و همچنین مدت زمان پادشاهیشان ناروشن است. و حتی دیدگاه شوتکی که شاهان متعددی در یک شاه تلخیص شده‌اند و به علاوه از سوی موسی خورنی تحت نام‌های دیگر ذکر می شوند^(۱۹۰)، آشفتگی را کاهش نمی دهد.

در حالی که اسامی معلوم اشکانیان پارتی بر پژوهندگان تا استثنای اندکی (ارشک، ولرش، اردوان) در نزد موسی خورنی پیش نمی آیند، اسامی مشابه به نظر رسیده زیادی را در نزد وی می یابیم: اینکه موسی خورنی همه آنها را خود ابداع نکرده است، مروری بر تبارنامه ویراست کوتاه «تاریخ نخستین» (نک به لوحه ۲) نشان می دهد، ولی در نهایت چندی از اسامی مختص موسی خورنی هستند: آرتاشیس (مهین)، ارشکان، ارشک^{۱۵۲}، ارشیز، آرتاشیز سوم، و حال آنکه نامهای اشناش^{۱۵۳}، آرشین^{۱۵۴} و آرتاشیر^{۱۵۵} فقط در فهرست کوتاه مدلل هستند. بالأخره این نام‌ها از کجا برداشت شده‌اند، امروزه برای ما مکتوم است: آرشاویر و همچنین آرتاشیس مامیکونی^(۱۹۰) در «تواریخ حمامی»^(۱۹۱)

146. Aršez

147. Aršawir

148. Aršakan

149. *nom commun*

150. Iustin. XLI 5,5-6.8.

151. Ebedjesu

152. Ašanak

153. Ašnaš

154. Aršēn

155. Artašir

پیش می‌آید؛ اما چگونه می‌خواهند این اسمای را برای تاریخ اشکانیان پارتی از لحاظ تاریخی موثق جلوه دهند، برای من غیرقابل درک است.

حال نگاهی به شرح موسی خورنی از جایگزینی ساسانیان به جای اشکانیان می‌اندازیم که بدین وسیله به آغاز داستانمان برمی‌گردیم. وظیفه تاریخ‌نگار در اینجا آسان‌تر است، چون که مأخذ موسی خورنی، یعنی آگاتانگلوس^{۱۹۲}، معلوم است، و تنها اضافات موسی خورنی باید نسبت به مأخذش سنجیده شود که آیا در اینجا اطلاعات از لحاظ تاریخی قابل استفاده‌ای روایت شده است یا نه ^{۱۹۳}. بنابراین می‌توانم به توضیحات مختصر در ضمیمه خود استناد کنم^{۱۹۴}، ولو ترینا بر آنها داغ موضع بیش از حد انتقادی زده باشد^{۱۹۵}. توصیف موسی خورنی از لحاظ تاریخی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست، ولو موسی خورنی و عده می‌دهد که شرح صادقانه‌ای را با جزئیات کامل^{۱۹۶} ارائه دهد. کمکی که خسرو، شاه ارمنی – نابهنگام – از فیلیپوس، قیصر روم تقاضا می‌کند و کمکی که باید از قیصر دریافت کرده باشد^{۱۹۷}، درست همانند خویشاوندش^{۱۹۸} و هساجن^{۱۹۹}، غیر تاریخی هستند و به همان اندازه تهاجم خسرو در هنگام تعقیب اردشیر تا هنند غیرقابل اعتماد است^{۱۹۹}؛ هرچند آگاتانگلوس^{۲۰۰} به پیشروی تا آسورستان رضایت داده بود^{۱۹۶}.

همچنین تاریخ «دقیق» فراتر از روایت آگاتانگلوس می‌رود که خسرو، شاه ارمنستان پس از ۴۸ سال سلطنت به دست انک در سومین سال بازگشتش به ارمنستان کشته شد^{۲۰۱}. در مغایرت با آگاتانگلوس تنها یک پسر انک، گرگور^{۱۹۷}، *(ناجی)* آتی ارمنستان نجات می‌یابد. در میان اشراف ارمنی که به همراه خاندان اشکانی به *(یونان)* پناه می‌برند، آرتاوازد مانداکونی^{۱۹۸(۲۰۲)} نیز وجود دارد که ترددات، پسر خسرو را به *(دربار قیصر)* می‌رساند^{۲۰۳}. به این ترتیب، با فرار به قلمروی امپراتوری روم، آن هم اول بار نه توسط موسی خورنی، بلکه از پیش‌تر در نزد آگاتانگلوس ارمنی، پیش‌بایسته‌هایی برای بازگرداندن اشکانیان ارمنی به میهن خلق شده‌اند که من در پایان نامه استادی خود در این مورد موضع‌گیری کرده‌ام^{۲۰۴}.

موسی خورنی در کتاب سوم (شامل ۶۸ فصل) به تاریخ اشکانیان اینک مسیحی تا

156. II 67.

157. II 71-72.

158. Vehsaçan

159. II 73.

160. Aa, § 19.

161. II 74.

162. Artawazd Mandakuni

163. II 76.

برافتادن خاندان شاهی اشکانی در ارمنستان و از دست دادن بالاترین مقام کلیسا ای بر خاندان گرگور <منور> می پردازد. از آنجاکه وی حتی از درگذشت ماشتوخ خبر می دهد، در نتیجه شرح ماقع در سال ۴۴۰ پایان می یابد. این ماده تاریخی همواره استدلال قوی برای پژوهندگان محافظه کار بوده، مؤلف را چنان که خود وانمود می کند، در سده ۵ میلادی سال یابی کنند و ساهاك باگراتونی را که کتاب به او اهدا شده است، با مرزبان سال های ۴۸۱/۲-۴۸۳ میلادی یکی بدانند^(۲۰۰). توصیف عصر پادشاهی مسیحی امکانی را به کرات در اختیار موسی خورنی می گذارد از مامیکونیان ها بیلب صلاحیت کند^(۲۰۱)، اما برای دوره پس از ۴۴۰ که لازار فاربی آن را در اثرش شرح داده است، این مسئله نظر به جایگاه برتر خاندان مامیکونیان دست کمی از پرش مرگبار نداشته با خاتمه نفوذ خاندان مامیکونیان، یعنی پس از ۷۷۵ ب.م و ترقی باگراتیدها – در دوران خلفا – به نظرم تأثیف اثری باگرایش تاریخ جهانگستری که مختص موسی خورنی است، ممکن^(۲۰۲) می شود، زیرا آنها را با افتخار تمام حتی به دوران اشکانیان اضافه می کند^(۲۰۳). موسی خورنی به طور هنرمندانه ای گنجاندن رویدادها را با توصل به تاریخ آغا زین تورات در طرح رستگاری خداوند که شامل تاریخ اولیه ارمنستان نیز می شود، ارائه داده است: وعده خداوندگار به ابراهیم^(۱۶۴) وقتی که ارشک <دلیر> بر تخت ارمنستان جلوس کرد، تحقیق یافته بود. آنها بازماندگان قطوره بودند، از این رو، فرزندان همسر اول ابراهیم، ساره، می بایست در مقام و منزلت بالاتر بوده باشند. با اینکه آنها یعنی باگراتونیان تاکنون بر تاج و تخت دست نیافته بودند، اما برای خواننده نمی بایست جای هیچ تردیدی وجود داشته باشد که وعده خداوندگار باید برآورده می شد. کاریبره حتی صد سال پیش از این تشخیص داده است که هیچ دلیل قانع کننده ای نمی توان نسبت به قابلیت اطمینان اثر موسی خورنی ارائه داد^(۲۰۴)؛ اما خواننده می داند، چنانچه پژوهش انتقادی اثر موسی خورنی محقق باشد که وعده [خداوند] تحقیق یافته است. مؤلف اثر، جای هر اشاره ای به سلطه بیگانه مسلمانان را، برای نمونه کانی بیر^{۱۶۵} در واکنش نسبت به تحقیق کاریبره، خالی می گذارد^(۲۰۵)، متنها باید به شخصیت اسماعیل در سفر پیدایش^{۱۶۶} و نحوه پرداخت به آن در نزد موسی خورنی دقت شود که به منزله پسر مجد، اعتبارش پایین آورده شده است

که به این ترتیب، از اعتبار وارثان او نیز در مقابل بازماندگان همسران ابراهیم کاسته می‌شود. اما مطلبی نیز حائز اهمیت است که بازماندگان قطوره که گزارش کتاب عهد قدیم^{۱۶۷} آنها را در محدوده عربستان نشان می‌دهد، یعنی از دید مؤلف، اجداد مسلمانان اینک حاکم بر مشرق زمین، توسط موسی خورنی با اشکانیان یکی دانسته می‌شوند، آنچنان که برای اعراب تنها اصل و نسبی از مجید هاجر ابراهیم باقی می‌ماند^(۲۰۶). تاریخ همه، بگراییدها، اشکانیان و نیز اعراب در گزارش کتاب مقدس پیشاپیش ترسیم شده است؛ مؤلف می‌تواند از طریق – تبار پیش از موسی خورنی اعتراض نشده اشکانیان از قطوره – سلسله مراتب قدرت را به نحو باریکه‌بازه‌ای تعیین کند و در اینجا نیز جایگاه برتری را برای بگراییدها قائل شود. خواننده که می‌داند وعده خداوند به تحقق پیوسته است، وقتی که در توصیف پایانی کتاب سوم، در دورانی با آشتفتگی و هرج و مرج رو به رو می‌شود که مامیکونیان جایگاه مسلطی را در ارمنستان آن عصر بر عهده داشتند^(۲۰۷)، دیگر برایش علی السویه است.

مناقشه به خاطر موسی خورنی، در صورت مرور نوشته‌های سال‌های اخیر، همچنان ادامه خواهد داشت، و مشاجره بر سر تاریخ تأثیف را می‌توان به حال خود رها کرد. البته مدافعان سال‌یابی سنتی نیز اذعان دارند که در متن موجود امروزی حک و اصلاح به عمل آورده شده است^(۲۰۸). بعضی از پژوهندگان همچو ترینانتهای دستکاری اندکی (برای مثال در مورد بخش ارمنستان) اعتراف می‌کنند، دیگران روی ویرایش زیادی حساب می‌کنند. اگر بنا را بر فرضی بگذاریم که اثر موسی خورنی در اوخر سده ۵ ب.م تأثیف شده، ولی بعداً حک و اصلاحاتی به عمل آورده شده، غیرقابل توضیح است که چرا تو ماس آرتسرونی^{۱۶۸} تازه در سده ۱۰ به موسی خورنی استناد می‌کند. علی‌رغم همه اینها، اشتباهات^(۲۰۹) و ناهمزنی‌های تاریخی چنان فاحش هستند که باید صحت هر تک خبر با مسئولیت روشنمندی امتحان شود. و در خصوص خبرهایی که جز این مدلل نیستند – روایات یونانی و لاتینی در مورد سده ۴ و ۵ ب.م. نسبتاً زیاد هستند – این وظیفه خصوصاً عبارت از آن است که بتوان به اثبات رساند که چرا خبری برای نخستین بار در اثر موسی خورنی نقل شده است. اما آنجاکه اخبار مشابه و به اندازه کافی موثقی محفوظ مانده‌اند،

مثلاً از نوشه‌های فلاویوس یوسفوس که موسی خورنی به طور مفصل از آنها استفاده کرده است، به کرات روشن می‌شود که اطلاعات تاریخی نقل شده موسی خورنی بسیار اندک قابل استفاده هستند. نرسی آکینیان^{۱۶۹}، روحانی (مخیتاریستی)^{۱۷۰} اهل وین این مسئله را به طور موجز بیان کرده که: م [=موسی خورنی] فاقد هر قابلیت اطمینانی است.^(۲۱۰)

در خاتمه مجبوریم جمع‌بندی کنیم: مشروعيت اشکانیان ارمنی از آگاتانگلوس به بعد برای نویسنده‌گان ارمنی مسلم است، ولو فروپاشی آنها در اثر لازار فاربی مجازات خداوند تعییر می‌شود. جمع‌بندی در مورد اشکانیان پارتی، آنچه بهوضع شواهد ارمنی مربوط می‌شود، چندان مساعد به نظر نمی‌آید. در روایت آگاتانگلوس، سرکوب پارتیان به دست ساسانیان منحصرأ نقطه پایانی برای گریز و برگشت بعدی اشکانیان ارمنی را ارائه می‌دهد. تنها در اثر موسی خورنی ارتباط با گذشته تا دوره اولیه تورات برقرار می‌شود. وضع روایت خاص موسی خورنی به نظرم مانعی است تا از توصیف ارائه شده‌اش در کتاب‌های یکم و دوم در مورد تاریخ اشکانیان پارتی استفاده کرد، با این همه می‌توان تاریخ نخستین^{۱۷۱} <پدر تاریخ> را اثر ادبی بسیار والا بی ارزیابی کرد.

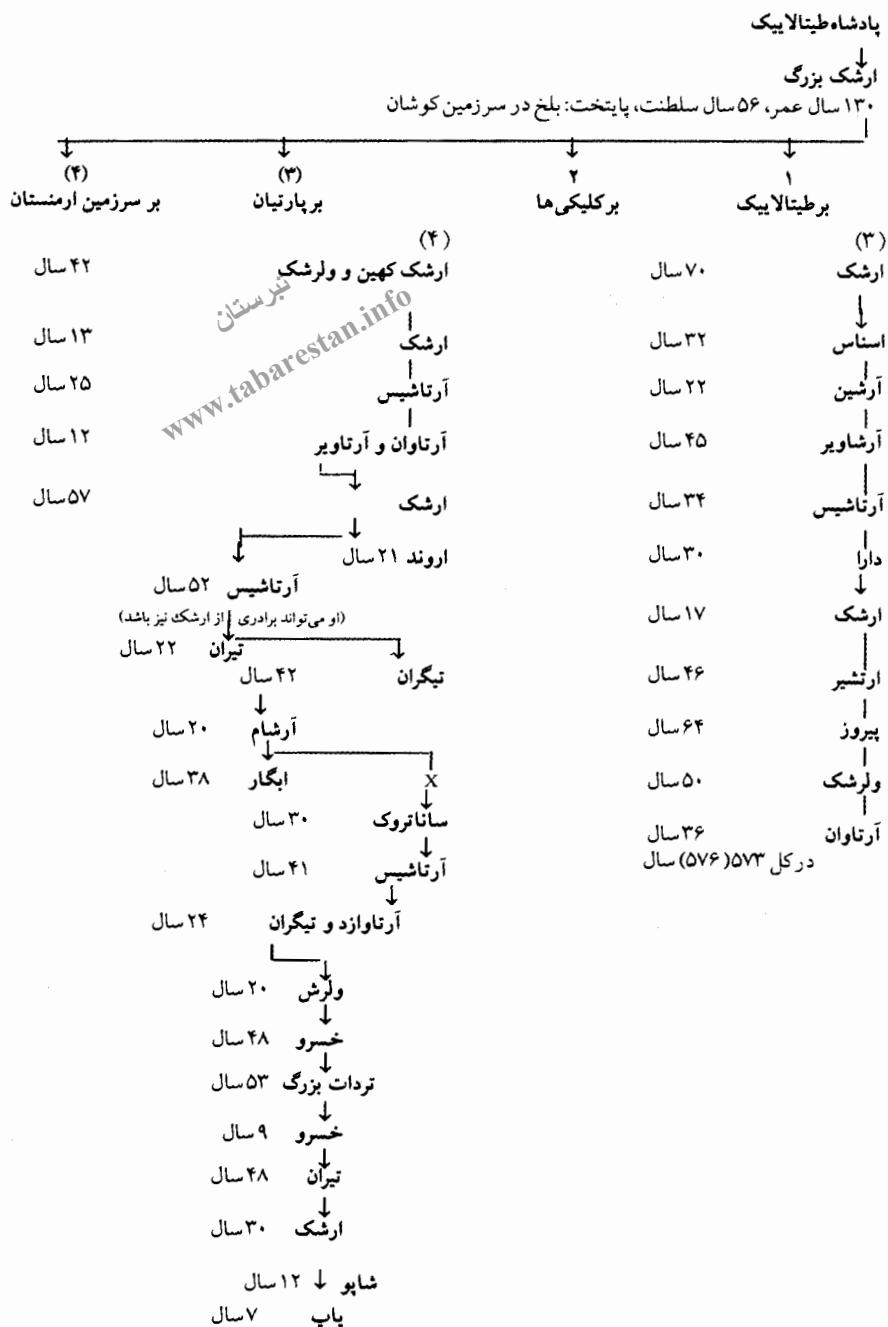
لوحة ۱

تبارنامه ویراست کوتاه «تاریخ نخستین» (بخش اول)

یافته‌ها



لوحة ۲
تبارنامه اشکانیان در ویراست کوتاه «تاریخ نخستین»



لوحة ۳

تبارنامه اشکانیان در اثر موسی خورنی

ارشک دلیر (او بر مقدونیان شورید) ۳۱ سال

آرتاشیس ۲۶ سال

ارشک بزرگ ۵۳ سال

(پادشاه ارمنستان) نک به لوحة ۴

ارشکان ۳۰ سال («پادشاه ایران»): ۱۱.۱۴ (II ۱۴): «در ۴۹ سال»

آرتاشک ۳۱ سال

آرشیز ۲۰ سال

آرشاوار ۲۶ سال

آرتاشیس ۳۴ سال

کشم (دختر)
سورن
کارن
که بازماندگان وی از اردشیر پشتیانی می‌کنند

دارا ۳۰ سال

ارشک ۲۹ سال

آرتاشیس ۲۰ سال

پیروز ۳۴ سال

ولرش ۵۰ سال

آرتاوان ۳۱ سال (به دست اردشیر کشته شد)

لوحة ۴

تبارنامه اشکانیان ارمنی در کتاب موسی خورنی (کتاب دوم)

مدت پادشاهی همدودمان‌های
خوشاوندشان در ایران

مدت سلطنت:

۲۲ سال

ولرشک



۱۳ سال

ارشک



۲۵ سال

آرتاشیس

تبرستان
۴۹ مین سال اشکان

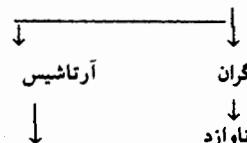
۳۳ سال

آرتاشیس

تیگران



آرتاوازد



= ارجمند

آرشام



آبگار



تقسیم ارمنستان



۲۰ مین سال آرشاویر

۲۰ سال

X

آبگار

۲۱ مین سال آرتاشیس

۳۰ سال

ساناتروک

در ارمنستان

آنانون

در ادسا

|

۲۲ مین سال دارا

۲۰ سال

اروند نامی



۲۳ مین سال دارا

۴۱ سال

آرتاشیس



آرتاوازد



تیران

تیگران



زمان بسیار کوتاهی

۲۱ سال

۴۲ سال

۲۴ مین سال پیروز

۲۴ مین سال پیروز

۲۵ مین سال ولرش

۲۰ سال

ولرش



۲۶ مین سال آرتادان

۴۸ سال

خسرو



۵۶ سال

تردادت

(۱۱) پی‌نوشت‌های اشکانیان در مبنای ارمنی

1. Vgl. zuletzt: Russell 1994.
2. Vgl. van Esbroeck 1987, 465.

۳. من از اسمای همان‌طوری که در آگاتانگلوس ارمنی بهجا مانده است، استفاده می‌کنم. من از کتاب زیر استفاده کرده‌ام:

Agathangelos. History of Armenians. Translation and Commentary by R. W. Thomson,
Albany 1976.

برای خلاصه مختصری نک به: Thomson 1994

۴. Aa § 19: «به خاطر از دست دادن استقلالشان (پاریان).»

۵. Ag § 10: متن از ترجمه زیر نقل می‌شود:

La version grecque ancienne du livre arménien d'Agathange. Édition critique par G. Lafontaine, Publications de l'Institut Orientaliste de Louvain 7, Louvain-la-Neuve 1973, 178-179.

این خبر چنان‌که تامسون (Thomson³ § 19.7) تأکید می‌کند در جای دیگری حتی در اثر پروکوپیوس (Procop., aed. III 1, 25) چنان‌که شامون (Chaumont 1969) ادعا می‌کند، مدلل نیست.

۶. تامسون (Thomson³ § 20) حک و اصلاحی را حدس می‌زند که مبتنی بر کتاب فاوستوس بیزانسی (Ps., -Pawstos V 7 und V 37) است.

7. Aa, § 23: Tačikk: Ag, § 12: Σαρακηνων. Thomson³ 456 (zu § 23).

۸. در مورد یازده سالی که G. Ter-Mkrtean/S. Kanayeanç (Tiflis 1909) ذکر می‌کند، نک به . Thomson³ 456 (zu § 23.2)

۹. شامون (Chaumont 1969, 33) که البته نمی‌خواهد منکر توصیف آگاتانگلوس ارمنی باشد.

10. Vgl. nur Wiesehöfer 1987.

۱۱. به نقل از کاسیوس دیو:

Cassius Dio. Römische Geschichte. Bd. V. Epitome der Bücher 61-80.

- Übersetzt von O. Veh, *BAW*, Zürich und München 1987. S. 479.
- ترجمه دیگر گونه‌ای از παιδων توسط ویدن گرن (Widengren 1983, 1269) و دن گرن (Ensslin 1949, 18) که پیروزی گوردیانوس سوم را در سال ۲۴۳ در حملات ده ساله خسرو (بر طبق ۲۳ § Aa) تداخل می‌دهد، غیرقابل دفاع است.
12. *omn...gll̄awor nahapet Partewaç ūeruteann.*
13. همچنین نک به ۲۶ § Aa: «من به (سرزمین) آبا و اجدادی پارت (شما) باز خواهم گشت.»
 14. در نزد شامون (Chaumont 1989, 116) تردات به اشتیاه پسری از انک می‌شود.
 15. § 36 Aa: «اما یکی از پسران خسرو، پادشاه ارمنستان، کودکی بانام تردات، از حمله جان سالم به در می‌برد؛ دایه وی او را برداشته و به دربار امپراتوری در قلمروی یونان می‌گیرید.»
 16. Lafontaine⁵ 101-102 (جزو آنها بازویرایی آکاتانگلوس یونانی نیز توسط سیمئون متافراستیس (Simeon Metaphrastēs) به حساب آورده می‌شود.)
17. Vgl. zuletzt книга леяни Ардамира сына Папака. Транскрипция текста, перевод со среднеперсидского, ввсднисе комментарий и глоссарий О.М. Чунаковой Памятники письменности Востока 78) Москва 1987.
18. Von Gutschmid 1977/1892, 5/344.
19. Garitte 1946, 272-279; knappe Hinweise bei Lafontaine⁵ 9 sowie Thomson³ xxvii.
20. So Thorossian 1951, 59-60.
21. سوری ضمیمه کرده است. van Esbroeck 1971 sowie 1977. دانشور بلژیکی ترجمه‌ای نیز از عربی، یا به عبارت بهتر، سوری ضمیمه کرده است.
22. K 6: van Esbroeck 1971, 23; S. 6: 1977, 294.
23. K 8: van Esbroeck 1971, 24.
24. Adontz 1928, 235.
25. Adontz 1928, 235.
26. Chaumont 1989.
27. Boyce 1977, 11. Anders Jedoch Gignoux 1986, 42, Nr. 96 (*anag, «non-mal»). Vgl. das Material in: The Epic Histories Attributed to P'awstos Buzand (*Buzandaran Patmut iwnk'*). Translation and Commentary by N. G. Garsoian, Cambridge/Mass. 1989, 347-348.
28. Garsoian²⁷ 1-55 (Introduction). Vgl. Jetzt auch dies 1994.
29. اطلس تاریخی 3 من در چارچوب TAVO است: Das Sāsānidienreich VI Atlas B 3. Wiesbaden 1993.
30. Vgl. dazu Garsoian²⁷ 3-9 sowie Garsoian 1994, 194-195.
31. پیروی شاهان ارمنستان از سیاست مذهبی قیصر متمایل به اعتقاد آریوسی (Arianismus) در کنستانتینوپل که بانی درگیری‌های زیادی شد، مورد توجه <تواریخ حماسی> قرار نمی‌گیرد؛ در این مورد نک به 325 Garsoian²⁷.

.۳۲ فهرست‌بندی در نزد 34 Garsoian²⁷

33. Vgl. dazu Garsoian²⁷ 34 mit Anm. 153.

34. Vgl. Garsoian²⁷ 517 sowie Froundjian, D., *Armenisch-deutsches Wörterbuch*, München 1952, 88:

«البته به طور طبیعی، بالاخص... شواهد متنه زیادی تنها در ۴۴ VII من در زیر بر طبق این متن (Venetik 1933, 259, Z. 19 bzw. 260, Z. 3) نقل قول می‌کنم. همچنین نک به مقاله اشمیت در همین کتاب.

۳۵ «... نه هزار خانوار یهودی که به اسارت شاه تیگران ارشکونی درآمده بودند، به خارج از سرزمین فلسطین برده شدند» Garsoian²⁷ 175 (Neusner 1964) که خبر موسی خورنی را از لحاظ تاریخی موثی نمی‌داند، متأسفانه به تخصیص تیگران به اشکانیان نپرداخته است.

36. Garsoian²⁷ 72. Zu Alanayozan vgl. Weber 1991, 232-233.

37. Froundjian³⁴ 2.

۳۸ تاریخ ارمنستان فاوستوس بیزانسی، توسط M. Lauer, Köln 1879, 12 از ارمنی ترجمه شده است.
۳۹ در مورد 513 azgakiç نک به Garsoian²⁷

40. Garsoian²⁷ 73.

۴۱ Garsoian²⁷ 523 (kinsman). برخلاف آن، لاوئر (Lauer³⁸ 12) به برادر ترجمه می‌کند.
۴۲ Garsoian²⁷ 389-390. من در پایان‌نامه استادی خود به تفصیل بدین مطلب، بی‌آنکه بتوانم مشکل را حل کنم، پرداخته‌ام: Kettenhofen 1995b, 16-21

43. Vgl. Lozinski 1984, 125-128.

۴۴ S. 210, Z. 12-13! در اینجا ارشکونی، شاه بزرگ است.

۴۵ Lozinski 1959 در این مورد همچنین نک به بحث ولسکی در Göbl, WZKM 58, 1962, 276-278 374-375 و همچنین - دید منفی - گوبل در

46. Wolski 1993.

۴۷ در این مورد گرسویان 384 Garsoian²⁷ که مطابق‌وى، شناسایی کوشان به منزله ارشکونیان از سوی موسی خورنی تقویت می‌شود، حیرت‌آور است.

48. Zitiert nach: Moses Khorenats'i. History of the Armenians. Translation and Commentary on the Literary Sources by R. W. Thomson, Cambridge (Mass.)/ London 1978, 130-131.

49. Vgl. dazu Thomson⁴⁸ 214 Anm. 3.

50. Garsoian²⁷ 161. Vgl Schmitt 1983.

51. Vgl. Wiesehöfer 1994, 425 (Reg).

گرسویان 409-410 Garsoian²⁷ شواهد زیادی را جمع آورده است. پاره‌ای از نویسنده‌گان، سورن Sduren/ Sürēn (mp.) را به اشتباه نام شخصی تعبیر کرده‌اند؛ همچنین در این مورد شیپمان Schippmann 1980, 38 گمراه کننده است.

۵۲. Garsoian²⁷ 296. (با تفسیری طبق 33 IV). البته <تاریخ حماسی> ارتباط میان گرگوریان‌های ارمنی را با سورن پهلو، به خلاف موسی خورنی، مسکوت می‌گذارد. نک به 410 Garsoian²⁷.
۵۳. «من به خاطر انتقام (درخوری) به خاطر نیاز خود از شما یا فرزندان شما چشم پوشی نخواهم کرد، و هرگز مرگ شاهنشاه آرتاوان را فراموش نخواهم کرد» (Garsoian²⁷ 172). در مورد نحوه املای <غيرمعمول Artewan> در <تاریخ حماسی> نک به 357 Garsoian²⁷.
54. Zutreffend Garsoian²⁷ 408.
۵۵. نک به 358-357 Garsoian²⁷ و به ویژه 128-129 Mahé 1992. همچنین باید به گفت آوردها در آثار بعدی دقت شود: به این ترتیب، لازار در فصل ۱۵ کتاب <تاریخ> خود از <تاریخ حماسی> نقل قول می‌کند؛ در این مورد نک به:
- The History of Lazar p'arpec'i translated by R. W. Thomson, Columbia University Program in Armenian Studies. Suren D. Fesjian Academic Publications 4, Atlanta 1991, 60 mit Anm. 6.
- لazar را <سبتوس> دنبال می‌کند؛ نک به 467a van Esbroeck 1987.
- . ترجمه در 143 Garsoian²⁷.
57. Text: Histoire d'Héraclius par l'évêque Sebèos traduite de l'arménien et annotée par F. Macler, Paris 1904, 1.
- مشکل به شدت مورد مجادله مؤلف این اثر در اینجانمی تواند مورد بررسی قرار گیرد؛ نک به Krikorian 1982 sowie Arzoumanian 1982.
۵۸. نک به اخبار مختصصی در نزد 1937 Sturm.
۵۹. به نظرم لازار عامدانه برافتادن <اردوان اشکانی> را در سرآغاز توصیف نشانده است ۲ (Kap. 34-35) [Text⁵⁵: S. 34-35] که در این مورد آگاتانگلوس ارمنی را تلخیص می‌کند. نک به 1994, Garsoian 194.
۶۰. متن ارمنی در این مورد—همچون در زیر—از لازار فاربی نقل قول می‌کند.
- Lazar P'arpets'i History of the Armenians and the Letter to Vahan Mamikonean. A Photographic Reproduction of the 1904 Tiflis Edition with a New Introduction and Critical Bibliography by D. Kouymjian, Delmar 1985 (S. 2, Z. 26-27).
60. Vgl. hier Anm. 34.
۶۱. تامسون 28 Thomson⁵⁵ با ذکر فقره‌ها؛ لازار از صورت bnik (نک به 5 Anm. 36 Thomson⁵⁵) استفاده می‌کند.
۶۲. نک به لازار، فصل ۳، (ص ۳۶): «پاره‌ای در تابعیت از شاهان اصیل اشکانی، مطابق دستور الهی باقی ماندند، اما دیگران با طیب خاطر به خدمت شاهان بیگانه درآمدند—از برای نابودی خود و کشور».
63. Vgl. Lazar, Kap. 9 (Thomson⁵⁵, S. 45-46).
۶۴. نک به لازار، فصل ۷ (Thomson⁵⁵, S. 42): «از دست رفتن فرهنگی و میراث اولیه نیاکانش...».
۶۵. نک به لازار، فصل ۸ (Thomson⁵⁵, S. 44): «خاندان اشکانی به سبب کردارهای بسی دینی عاری از شایستگی شده بود».
66. Vgl. Übersetzung Thomson⁵⁵ 53.

۶۷. نک به لازار، فصل ۱۶ (Thomson⁵⁵, S. 63): «این بدبختی‌ها در پیشگویی مشیت الهی، پیش از تشرف من به مقام اسقفی در رؤیایی برایم آشکار شد.»
68. Lazar, Kap. 15 (Thomson⁵⁵, S. 60-62).
۶۹. شایان توجه است که قدیس ساهاک، <پارتی> نامیده می‌شود: «رؤیای قدیس ساهاک پارتی» (Thomson⁵⁵, S. 65).
70. Text: Thomson⁵⁵, S. 65-72 innerhalb von Kap. 17;
۷۱. حتی نرسی لامبرونی Nerses von Lambron، اسقف ارمنی از سده ۱۲ میلادی، آن را دستکاری متأخری تشخیص داده؛ نقل قول از ۱۱ Sahaghian 1911, 167. Vgl. Thomson⁵⁵ and ۱۷۶ Kouymjian 1994, 156 and ۱۷۶ همراه ترجمه لاتین و مقدمه مختصراً منتشر کرده است.
- La vision de S. Sahak en grec, *Le Muséon* 71, 1958, 255-278.
72. Vgl. Ostrogorsky 1963, 194.
73. Griechischer Text: PG 105, Paris 1862, 565.
- در این مورد به طور مشروح نک به ۷۴. Adontz 1934/1965, 236-237/85-86 sowie Lewy 1936, 87-88.
74. Vgl. Der Sahaghian 1911, 168.
۷۵. Adontz 1934/1965, 255/104. همچنین نک به بررسی آدونتس (Adontz 1934/1965, 248/97) که فرض بر تاریخ احتمالی رؤیا (قبل از تشرف ساهاک به مقام اسقفی) (حدود ۴۰۰ ب.م.) می‌گذارد که زمانی حدود ۷۵۰ حاصل می‌شود: بدین ترتیب، لوی ۹۳ Anm. 1 Lewy 1936 در جمع‌بندی مقاله آدونتس.
۷۶. Der Sahaghian 1911, 169. ساهاگیان در رد استدلال‌های خلعتیان که پیدایی متن رؤیارا تاسده ۱۱ فرو می‌کشد. درباره مشکل شناسایی بطریقی که بعد از رؤیا چار مرگ فجیعی می‌شود (s. Thomson⁵⁵, S. 70), نک به ۱۰۴-۱۰۵ Adontz 1934/1965, 253-255/102-103. اینکه بازیلیوس اول، اشکانی نبود، و اینکه این خاندان مدت‌ها پیش‌تر، وقتی که بازیلیوس به تخت قیصری بیزانس نشست، متفرض شده بود، تقریباً جزو اضافاتی است که باید ذکر شود. به نظرم در عوض از سنت رؤیایی ساهاک باید از قبل استفاده شده باشد؛ چنانچه من به درستی مشاهده کنم، موسی خورنی در ۶۶ III بدان استناد می‌کند: در این مورد نک به ۶. Thomson⁴⁸ 346 mit Anm. 6. بر طبق تامسون، موسی در اینجا البته به رؤیای ساهاک گنجانده شده در <تاریخ> لازار استناد می‌کند.
۷۷. Adontz 1934/1965, 246/95. توماس آرتسرونی (Tovma Arcruni I 11) (آرتسرونی)، نخستین نویسنده ارمنی است که از این مستله یاد می‌کند
- Thomas Artsruni. History of the House of the Artsrunik. Translation and Commentary by R. W. Thomson, *Byzantine Texts in Translation*, Detroit 1985, 139-140)
- همچنین شاهد وارдан آرولتسی (Vardan Arewelc'i, Kap. 45) آموزنده است:
- R. W. Thomson, The Historical Compilation of Vardan Arewelc'i, *DOP* 43, 1989, [125-226] 186 mit Anmm. 5-6.

- در مورد تأثیری در نوشه‌های بعدی ارمنی نک به Thomson, ebda. 140 Anm. 7. Vgl. Adontz 1934/1965, 249/98 شواهد ارمنی که بر حسب لوی Lewy 1936, 89 Anm. 2 باشد تبار اشکانی بازیلیوس اول را تضمین کنند، تنها مدلل می‌کنند که قیصر—بنا بر دیدگاه همگانی—در دهکده طل (Til) بـ دنیا آمدـ است، نک به: M.-F. Brosset, Collection d'historiens arméniens. Tome I. Traduit, introduit et annoté, St.-Pétersbourg 1874, S. 427.
- . Froundjian³⁴ 366 نـک به = *nahink, nahneac*. ۷۸
79. Vgl. Toumanoff 1963, 580 (Register).
80. Hewson [sic] [Hewsen] 1975. Vgl. auch Schottky 1989, 147-173 sowie die knappen Hinweise bei Mahé 1992, 130 Anm. 56.
۸۱. Vgl. Thomson⁴⁸ 358: «آگاتانگلوس مؤلف در اینجا با دست خودش تاریخ پیشین شاهان ارمنی را نوشته که آنها را به دستور ترداش دلیر از بایگانی سلطنتی اخذ کرده است.»
۸۲. لانگلویس ترجمه فرانسوی آن را فراهم کرده است: CHAMA I, Paris 1867, 195-200 (= FHG V 2, Paris 1884), dort unter *Pseudo-Agathange* ترجمه انگلیسی جدید آن به خامه⁴⁸ 357-368 تعلق دارد. همچنین نک به پـ نـوـشـتـ ۵۷.
83. Vgl. Toumanoff 1961.
۸۴. نـکـ بهـ مـقـدـمـةـ تـامـسـونـ ۱-۶۱ـ *Thomson⁴⁸* بـرـایـ تـرـجـمـةـ مـوـسـیـ خـورـنـیـ اـشـ،ـ بـهـ عـلـاوـهـ نـکـ بهـ ۱۹۸۶ـ,~ ۴۹-۷۰ـ
۸۵. کـتابـهـاـ درـ نـزـدـ تـامـسـونـ ۳۸۱ـ *Thomson⁴⁸* ۳۷۸ـ bzw. ۳۸۱ـ نـقـلـ قولـ شـدـهـ اـنـدـ.ـ هـمـچـنـینـ نـکـ بهـ پـ نـوـشـتـ ۲۰۴ـ هـمـینـ مـقـالـهـ اـثـرـ خـلـعـتـیـانـیـ درـ باـزارـ کـتابـ آـلمـانـ قـاـبـلـ دـسـتـیـابـیـ نـبـودـ.
86. J. -P. Mahé, Histoire de l'Arménie par Moïse de Khoréne. Nouvelle traduction de l'arménien classique par A. et J. -P. Mahé (d'après Victor Langlois) avec une introduction et des notes, Paris 1993, 9-94.
87. Zekian 1987 sowie 1988.
88. Traina 1991. Vgl. auch die in Anm. 42 zitierte Arbeit (50 Anm. 326) sowie jüngst: Traina 1995.
89. Vgl. Mommsen 1890/1909.
۹۰. برخلاف ۱۹۹۰ کـهـ تـلاـشـ نـجـاتـ بـخـشـ وـیـ قـانـعـ کـنـنـدـهـ نـیـسـتـ:ـ پـیـشـروـیـ شـاـپـورـ دـوـمـ درـ سـدـهـ ۴ـ مـیـلـادـیـ <ـتاـبـنـدـرـ تـاـکـنـونـ گـوـاهـیـ نـشـدـهـ سـوـرـیـ Bitjulijaـ یـاـ Bitilijaـ درـ کـنـارـ درـیـایـ مدـیـترـانـهـ>ـ مـیـ توـانـدـ مـبـتـنـیـ برـ مـوـسـیـ خـورـنـیـ باـشـدـ.
۹۱. نـکـ بهـ توـصـيـفـ قـانـعـ کـنـنـدـهـ ۵۸-۵۹ـ *Thomson⁴⁸* تـامـسـونـ اـزـ کـارـبـردـ اـعـدـادـ تـرـتـيـبيـ بـرـايـ آـرـتـاشـيـسـ دـوـمـ درـ ۱۳ـ IIـ وـ ۱۴ـ IIـ يـادـيـ نـمـيـ کـنـدـ؛ـ درـ مـوـرـدـ استـفـادـهـ اـزـ اـعـدـادـ تـرـتـيـبيـ درـ مـتنـهـایـ باـسـtanـ،ـ نـکـ بهـ تـحـقـيقـ منـ:ـ آـنـ گـوـنهـ کـهـ ماـهـ (Mahé⁸⁶) درـ مـقـدـمـهـ اـشـ بـهـ نـاـهـنـگـامـيـ هـاـ مـيـ بـرـداـزـ،ـ Kettenhofen 1995a, 291.

- کاملاً آموزنده است و به راستی بحثی را بر می انگیزد که در اینجا باید از آن اجتناب شود. نک به جدیدترین موضع گیری برای معلوم از تامسون ۱۹۹۴ .Thomson⁴⁸ 22 sowie dens. ۱۹۹۴, ۹۱. Vgl. Toumanoff ۱۹۶۱, ۴۷۱ Anm. ۱۹. ۹۲
- Mahé⁸⁶ ۲۹ به گامنگاری یوهانس مالالاس و رویدادنامه عید پاک که موسی خورنی نیز از آن استفاده کرده است، اما ترجمه‌ای ارمنی از آن معلوم نیست، نمی‌تواند به طور اسلوبمند—استدلال تامسون را ضعیف کند. در هر حال، اگر موسی خورنی در مورد رویدادنامه عید پاک حتی از ترجمة یونانی استفاده کرده باشد، باز هم اثرش نمی‌تواند پیش از ۶۳۰ م.ق. تأثیف شده باشد.
- Hewsen ۱۹۷۵, ۹۷؛ به گونه‌ای دیگر، اما بی‌آنکه قانع‌کننده باشد: Манандян ۱۹۵۶, ۷۲ sowie ۱۹۷۳ Gulbekian ۱۹۷۳ .باید توجه شود که مطابق ویراست طولانی بازمانده در اثر موسی خورنی، مارآباس از طرف شاه ولرشک به سوی برادرش ارشکی به نیتو (۱) فرستاده می‌شود: سپس بایگانی‌های سلطنتی آنجا وارسی می‌شود و مارآباس کتابی را به زبان یونانی پیدا می‌کند که به امر اسکندر ترجمه‌ای از آن توسط کلدانی‌ها صورت گرفته بود و باید حاوی روایت موثق نیاکان ارمنیان بوده باشد (۹)؛ در مورد چنان <کشیاتی> نک به ۱۳۹ .Speyer ۱۹۷۰, bes.
- So mit Schottky ۱۹۸۹, ۱۵۰ und Hewsen ۱۹۷۵, ۹۱ ۹۴ نخستین ارمنستان > در هر دو ویراست.
- Vgl. Thomson⁴⁸ ۷۰ Anm. ۷ آسان شахنазاریان ۱۹۷۴، ۹۳ .واقعیت امر به طور حیرت‌آوری برای میلادی از روی موسی خورنی (سده ۷) رونویسی می‌کند، چون که وی موسی خورنی را <قابل اعتمادترین> منبع در نظر می‌گیرد، و او را مأخذ دست‌اولی برای تاریخ اشکانیان نخستین ارزیابی می‌کند.
- Toumanoff ۱۹۶۳, ۳۰۷-۳۱۱ .Vgl. Mahé ۱۹۹۲, ۱۳۰ Anm. ۵۶ که اما ویرایش متأخری را فرض می‌نمهد. در مورد تضمین سال‌یابی این تاریخ اولیه می‌توان روایتی را در اثر پروکوپیوس (Procop., aed. III 1) ذکر کرد که استحقاق بررسی مبسوطی را دارد.
- Maksoudian ۱۹۸۵, ۲۳۹ .مطالبی که در این روایت به جای مانده‌اند، بی‌شك کهن‌تر هستند.
- در این مورد اینک به طور مژروح:
- The Geography of Anania of Širak (Ašxarhac'oyc'). The Long and the Short Recensions. Introduction, Translation and Commentary by R. H. Hewsen, BTAO B 77, Wiesbaden 1992.
- F. Macler, Pseudo-Sebêos, texte arménien traduit et annoté, JA X 6, 1905, 121-155 .من
- ارمنی Abgaryan⁸², S. 55-64 .متن دارای فهرستی از <پهلوک> (<پارتیان>), یادآوری در مورد اصل و تبار مامیکونیان (طبق ۱۲۸ Macler شاید دستکاری متأخری)، همزمانی با شاهان ساسانی، شاهان اشکانی ارمنستان و قیصران بیزانسی تا پایان پادشاهی در ارمنستان، و سرانجام همزمانی شاهان ساسانی و قیصران بیزانسی تاسقوط ساسانیان است.
- Macler⁹⁹ ۱۵۱ .مدت ۵۳۲ سال بسیار بالا اورد شده است.
101. Macler⁹⁹ ۱۳۰ = Abgaryan⁸², S. 55, Z. 12-14.

۱۰۲. اینچنین ماکلر به درستی ۱۲۶ Macler⁹⁹. راه حل رضایت‌بخشی نظر به زمان تأثیر در چشم انداز قرار ندارد؛ نک به ۷۲-۷۴ Arzoumanian 1982, 72-74 — به استثنای Macler⁹⁹ ۱۲۷) — مقدمه — تنها استفاده از سکراتس ارمنی را پیش شرط می‌گذارد. در صورت مقایسه فهرست اشکانیان پارتی در متن ترجمه شده ماکلر با موسی خورنی، به نظرم ناگزیر به فرض استفاده مستقیم موسی خورنی می‌رسیم.
103. Vgl. Thomson⁴⁸ 88 Anm. 6.
۱۰۴. اشاره‌ای می‌تواند در خبر فرار مارسیک /Marseak/، پسرخوانده ابراهیم — قبل از تولد Thomson⁴⁸ 363 = Abgaryan⁸², S. 1 Mos 16) — به ارمنستان پنهان باشد: متن در: .52, Z.3-10
105. Vgl. Thomson⁴⁸ 362 = Abgaryan⁸², S. 51, Z. 20-23.
۱۰۶. پارناواز /Pārnavaaz/, مطمئنًا معادلی برای Φαρναβάχος است که تسلیم بابلیان شد، البته می‌آنکه بتوان او را به لحاظ تاریخی به طور موثق طبقه‌بندی کرد؛ مارکوارت Marquart 1895, 524-525، او را با شاه همنام ایری در زمان آتنوبیوس تربیوم ویراتی یکی می‌داند. نک به Thomson⁴⁸ 362 = Abgaryan⁸², S. 51, Z. 32-35. حتی گلبهکیان (Gulbekian 1973, 369) که در اندازه زیادی به قابلیت اطمینان تاریخی <تاریخ نخستین> قائل است، می‌داند که هیچ یک از لشکرکشی‌های آشوریان و بابلیان به ارمنستان قرین موقوفیت نبوده است.
۱۰۷. Hewsen 1975, 99: البته زره — به خلاف هوسن — یک بازمانده هایک است؛ نک به ترجمة Thomson⁴⁸ 362
۱۰۸. فهرست‌بندی شاهان اولیه ارمنستان: ویراست طولانی در لوحة ۲ در نزد Hewsen 1975, 99-100
109. Vgl. Hewsen 1975, 95.
۱۰۹. Hewsen 1975, 96. همچنین نک به تصدیق Mahé⁸⁶ 26-27
۱۱۰. Maksoudian 1985: «دوره بینابینی در تاریخ نیاکان‌مان». بر طبق مقصودیان ۱985 ۱۱۱. Thomson⁴⁸ 129 می‌توان آن را در حکم تاریخ ارمنستان زیر سلطه اشکانیان کافر نیز نامید. تازه شاه تردادات مورد بحث در خاتمه کتاب دوم به آیین مسیحیت درمی‌آید.
112. S. 250, Z. 2-3 (*srboyn Trdatay*) (Genetiv).
۱۱۳. Thomson⁴⁸ 363-367. فان اسپروک با پاره‌ای از <عناصر بسیار کهن> آن موافق می‌کند. مقصودیان (Maksoudian 1985, 239) از فهرست شاهان اشکانی ارمنستان سخن می‌گوید که کشیش ازانک (Eznak) (با اشتباہ Eznik) تنظیم کرده است، منتها این فهرست تنها شامل شاهان مسیحی است؛ در اینجا تا چه اندازه پیش نموده احتمالی فهرست موجود در <تاریخ نخستین> پیش می‌آید، نیازمند بررسی است. من به خاطر راهنمایی ارزشمند پرفسور هانیک (Prof. Ch. Hannick (Würzburg)) در مورد <Eznik Erēc> از ایشان سپاسگزارم.
۱۱۴. در عوض، ارشک در ۹ (عنوان) و در ۱۱ تنها <شاه ایران> (Arkay Parsiç: S. 29, Z. 14) است. چنین اختلاف‌هایی نباید در نزد مؤلفی همانند موسی خورنی حیرت‌آور باشد، اما اگر به اعتبار مشروعی در میان دانشوران بسیاری فکر کنیم، نباید

- کوچک گردانده شود؛ همچنین نک بهе 8. Košelenko 1982, 140-141 mit Anm. 8. روایت – آریانوس تاچه حد در تذکار اثر موسی خورنی (I) وارد شده است، در اینجا نمی‌تواند پژوهیده شود.
۱۱۵. ماهه 27 Mahé⁸⁶ در این مورد اشتباه می‌کند: پارتیان بنا بر – ۸ I – از آوازه پیروزی بر اسکندر برخوردار بودند.
116. S. 28, Z. 15-16.
۱۱۷. نک تنها به جدیدترین بررسی‌هایی در مورد سکه‌های به آرامی نوشته شده در گنجینه سکه تخت کباد (تاجیکستان) در 1988 and Koch 1993 لیکنوف/ЗСЯМЛЬ
۱۱۸. ویراست کوتاه <تاریخ نخستین> در این مورد متناقض است: نخست ارشک <کهین> از سوی پدرش، ارشک <بزرگ> به <شاهی سرزمین ارمنستان و شهر Mrcuin> (در این مورد نک بهе 50) گمارده می‌شود (Thomson⁴⁸ 365 = Abgaryan⁸², S. 53, 30-31). اما اندکی بعد عنوان می‌شود که در صد و بیست و نهمین سال ارشک (!)، ارشک <کهین> به همراه برادرش ولرشک در شهر Mrcuin شاه ارمنستان شد = (Thomson⁴⁸ 366 = Abgaryan⁸² S.54, Z. 31-34).
۱۱۹. جدا از تعیین دقیق مرزهای منطقه <فراسوی دجله> ارمنی، اما نصیبین را هرگز دربر نمی‌گرفته است.
۱۲۰. ذکر مجددی در فقره 31 I («ارشک بزرگ به آسانی وارد ارمنستان شد و برادرش، ولرشک را به شاهی ارمنستان نشاند» [Thomson⁴⁸ 124]). اظهار نظر زیگلر Ziegler 1964, 94 گمراه کننده است که («اشکانیان از قرار معلوم، ارمنستان را پیوسته مایملک موروثی خود در نظر می‌گرفته‌اند»).
121. Vgl. Thomson⁴⁸ 82 mit Anm. 3.
- (Thomson⁴⁸ 83; armenischer Text⁴⁸:) I 9 . واکنش ارشک در قبال دریافت نامه ولرشک در .(S.30, Z. 16-21
123. Thomson⁴⁸ 109. Vgl. auch II 28.
۱۲۴. همچنین نک به تردید هوسن (sheer chaos) Hewsen 1986, 52 sowie 57 (sheer chaos) به نظرم دیدگاه ماهه Mahé⁸⁶ 77 که بر طبق موسی خورنی، <افتادگی‌های منابع کلاسیک را به طور مؤثّری تکمیل می‌کند>، غیرقابل دفاع است. ولی من در مقیاس با هوسن 57 Hewsen تردید دارم که آیا «بخش مهمی از تاریخ واقعی ارمنستان در سده سوم» می‌تواند از شرح موسی خورنی استخراج شود یانه.
۱۲۵. باید اذعان کرد که <پارتیان>، ساکنان ساتراپی سابق هخامنشی پرثوه بوده‌اند؛ چنان گمراهی‌هایی از پیش در اثر یوستینوس (41. 1,5, 40) مشاهده می‌شود؛ این مسئله را Masson به روشنی دیده است.
۱۲۶. در اینجا به وضوح می‌توان سنت آریانوس رادرک کرد؛ نک به:
- Fragmente 30 und 31 bei F. Jacoby, Die Fragmente der griechischen Historiker. 2,

Teil. Zeitgeschichte B, Berlin 1926 (ND Leiden 1962), S. 858-859 (156. Arrianos von Nikomedea).

محققان قدیمی قاطع‌انه به سالیابی‌هایی که موسی خورنی در این مورد از اینه می‌دهد، استناد می‌کردن؛ برای نمونه نک به 225 und 221 und 225 Howorth. شنايدر ویرث Schneiderwirth (7) 1873، از اخبار تعیین‌کننده، فوق العاده و تقریباً اهمال‌شده موسی خورنی سخن گفته است. همو در ارتباط متن پسین‌تری (۲۳) به هر حال از «موسی خورنی» بیش از اندازه به کرات آشفته» صحبت می‌کند.

۱۲۷. گویا او باید از رومیان شنیده باشد که آنها [پارتیان] گالات‌ها و آسیای شاهی را خراج گزار کرده بودند! ۹۹ ۱۸۷۳ سرشار از تمجیدی از اهمیت بی نظیر موسی خورنی در مورد تاریخ اوائل پارتی است؛ نظر ۱21-125 Lozinski 1948، 121-125 اشتباہ است. اعتماد هوورث Howorths (Schneiderwirth 1905، 228 ۱۸۷۳ حیرت‌آور نیست؛ اما از قبیل، شنايدر ویرث به گونه‌ای دیگر است (1873, 25).

128. Vgl. Thomson⁴⁸ 130 Anm. 7; anders Neusner 1964, 236.

129. S. 102, Z. 18-S. 103, Z. 1.

۱۳۰. از این یادآوری به دشواری می‌توان به منزله انکایی برای روایت تروگوس - یوستینوس (Iustin. 41,5,6) استفاده کرد؛ اما در مورد نحوه نگرش دیگری نک به آنها میم - اشتیل و کوشلنکو: Altheim/Stiehl 1970, 455 und Košelenko 1982, 142 Anm. 10.

۱۳۱. ارشک >بزرگ< بنا بر ویراست کوتاه >تاریخ نخستین< از تبار شاه Tētalacik بود (Abgaryan⁸², S. 52, Z. 19-21)

132. Thomson⁴⁸ 130.

۱۳۳. بسیار نامحتمل‌تر شناسایی با دمتریوس <زیبا> و پسرش، آنتیگونوس سوم، ملقب به Doson است؛ به گونه‌ای دیگر، 8 Thomson⁴⁸ 132 Anm. که دمتریوس را با دمتریوس دوم سلوکی، نیکاتور، یکی می‌داند؛ در نتیجه در اثر موسی خورنی می‌تواند اشتباہ‌نویسی از آنتیگونوس به‌جای آنتیوخوس (هشتم) فرض نهاده شود؛ ذکر بابل در این رابطه نمی‌تواند به عنوان دلیلی ذکر شود.

۱۳۴. موسی خورنی برای تقسیم جهان به سه پاره [قاره] به کتاب چهارم تواریخ هرودوت استناد می‌کند؛ نک به 10. Thomson⁴⁸ 132 Anm. چرا تامسون در همان‌جا، بالاخص تأکید می‌کند که هرودوت در (۱۶) [سه پاره] از ارشک نام نمی‌برد، برای من غیرقابل فهم است.

۱۳۵. ماهه ۳۶ Mah⁸⁶ این یکی را در میانه سده ۲ ق.م. سالیابی می‌کند!

۱۳۶. برخلاف استپانیان 1980 Step'anyan که ساختار جسورانه‌اش، محتملاً توسط شاهد موسی خورنی تأیید می‌شود، قاعع‌کننده نیست.

۱۳۷. همچنان که مدت‌ها نظر به داده‌های موسی خورنی هماهنگ گردانده شد، هوورث Howorth 238 ۱905 از پیش آن را نشان داده است: مارآپاس کاتینا Catina Mar Apas (مأخذی احتمالی از موسی خورنی) از میترادات در حکم ارشک سخن می‌گوید. این یکی [میترادات]، با کاسپیس

نامی را – طبق یوسینوس – به شاهی ماد نشاند: لانگلویس خاطرنشان می‌سازد «... که سدرینوس (*Cedrenus*) – در سده ۱۱ ب.م! – بخشی از ارمنستان علیا را ماد می‌نامد!» به همچنین، بحث قدیمی در نزد شنايدر ویرت (Schneiderwirth 1873, 23-24) روشنگر است که سال یابی در زمان میترادات اول مشکلاتی برایش به همراه داشت. فرای (= Frye) (فرا) (118) نیز در سال ۱۹۵۶ انقیاد ارمنستان را در ایام میترادات اول سال یابی می‌کرد، البته دیگر نه در سال (1984, 213).

۱۳۸. ۱۳۸. در اثر یوسینوس (42, 2, 6) می‌خوانیم: «آخر سر با *Artoadisti*, پادشاه ارمنیان جنگید.» اما آرتوازد، پسر (!) تیگران نامبرده در نزد موسی خورنی (22) (II) و معاصر آنتونیوس رانمی توان با آرتوازدیستیس یکی دانست. آرای شامون (Shamoun 1990/1988-1985) Chaumont (1985-1988), بسیار مشروح، اما بسیار نظری هستند. در میان آثار مختلف ولسکی نک به 642 Wolski: 1989. همچنین نک به مقاله شوتکی در همین کتاب.

139. Vgl. etwa Wolski 1987, 169. Vgl. Wolski 1993, 126-127.

۱۴۰. ۱۴۰. Hübschmann 1897؛ مطالب زیادی را در این مورد اشميit 1981 Schmitt و نیز اخیراً ویدن گرن 437 Widengren 1987, 437 ارائه داده‌اند.

141. Vgl. Schottky 1989, 164 und Anm. 82.

۱۴۲. ۱۴۲. به نحو دیگری ماهه 343 Mahé⁸⁶ که مطابق وی، ولرش دوم که ۱۸۰ ب.م. بر تخت ارمنستان نشست، از سوی موسی خورنی به اوائل دوران پارتی انتقال می‌یابد، لکن باید به اسمی متفاوت (ولرش، به عبارت بهتر، ولرشک) توجه شود. اگرچه مارکوارت Marquart 1895, 524 Anm. 175 ولرشک را اسمی خودمانی برای ولرش نامیده، با این همه <آوگوستولوس> دقیقاً با <آوگوستوس> یکی نیست؛ همچنین به گونه دیگر، هوسن 52 Hewsen 1986. برای نظر مخالف نک به شوتکی 116 1991, 116 Schottky 1991, 116 تومناف 544 1987, 544 Toumanoff 1987. فهرستی از شاهان اشکانی ارمنستان را از عهد ونن اول (حدود ۱۵-۱۶ میلادی) به بعد تنظیم کرده است.

143. Des Stephanos von Taron Armenische Geschichte. Aus dem Altarmenischen übersetzt v.

H. Gelzer und A. Bruckhardt, *Scriptores Sacri et Profani* 4, Leipzig 1907, S. 21.

همچنین نک به نویسنده‌گان نامبرده توسط **IIIахназарյան**؛ طبعاً نمی‌توانم با استدلال‌های وی نیز موافق ننم. من نویسنده‌گان دیگری را که پس از موسی نوشته و از وی استفاده کرده‌اند، در اینجا مورد توجه قرار نمی‌دهم.

۱۴۴. ۱۴۴. بدون تأمل توسط 125 Lozinski 1984, 125 برگرفته شده است.

۱۴۵. ۱۴۵. توسط ولسکی 177 Wolski توضیح داده شده است. در مورد تلاش اولیه شاهان پارتی، دال بر ادعای تاج و تخت ارمنستان برای خاندان خود، نک به 85-91 Chaumont 1976,

146. Vgl. Wolski 1993, 169-173.

147. Marquart 1907, 222.

۱۴۸. هوسن ۵۲ Hewsen 1986، ولرشک مذکور در نزد موسی خورنی را با ولخشی که ۱۱۷ ب.م. در ارمنستان شاه شد، یکی می‌داند، البته بی‌آنکه استدلالی برای این شناسایی ارائه دهد.
۱۴۹. Thomson⁴⁸ 215: «... سپس ارشک... ملقب به «بزرگ»، که آنتیوخوس را به قتل رساند و برادرش، ولرشک را به شاهی ارمنستان نشاند، و مقام دوم را در پادشاهی به او داد. او خود به بلخ رفت و به طور مطمئن پنچاهو سال سلطنت کرد. فرزندان او پهلوک، درست همانند برادرش ولرشک که مطابق نام موروئی شان اشکانی نامیده می‌شدند». (arm. Text: S. 203, Z. 4)
۱۵۰. در مورد «کیفیت» «ریشه‌شناسی» ارائه شده توسط موسی خورنی لزومی به بحث نیست؛ حتی از سوی ماهه ۳۷۳ Mahé⁸⁶ نیز «ریشه‌شناسی خیالی» نامیده شده است.
۱۵۱. Thomson⁴⁸ 363-364 = Abgaryan⁸² 52, Z. 18-22.
۱۵۲. Thomas⁴⁸ 213: «به دنبال این او عنوان می‌کند که خسرو بهمهن اصلیش، منطقه کوشان پیغم داد که خویشاوندانش به کمکش بیایند و با اردشیر مقابله کنند».
۱۵۳. نامه شاه چنان که تامسون ۱۷ Thomson⁴⁸ 174 Anm. به درستی خاطرنشان می‌سازد، ابداع موسی خورنی است. تفسیر ماهه ۳۵۸ Mahé⁸⁶ باید نالمیدکننده باشد. همچنین تخصیص پادشاه ادسا، ابگار به تبار اشکانیان ارمنی (II)، چنان‌که پژوهش انتقادی کتاب موسی خورنی به کرات تأکید کرده است، غیرقابل دفاع است؛ نک به ۳۴-۳۵ Thomson⁴⁸.
۱۵۴. Thomson⁴⁸ 174. همچنین نک به توصیف قانع‌کننده وی (I. 160 Anm.) که پدر ابگار، ارشام از سوی موسی خورنی جعل شده است. پژوهش محافظه کار موسی خورنی، این شواهد را با طی خاطر ملاحظه نمی‌کند. نک به ۳۵۴ (zu II 24) Mahé⁸⁶.
۱۵۵. Thomson⁴⁸ 180 همچنین نک به ۳۷ II («اروند، پسر بانوی اشکانی») و نیز ۴۶ II («ارتاشیس به یاد می‌آورد که ارونده اندکی خون اشکانی دارد»).
۱۵۶. Vgl. Thomson⁴⁸ 178 Anm. 1. sowie Schottky 1989, 131.
۱۵۷. Vgl. dazu Garsoian 1976, 197 Anm. 24.
۱۵۸. اصطلاح‌ها در نزد موسی خورنی در نوسان هستند: برای نمونه ارشکان (در ۱۱ II) و آرتاشیس (در ۱۹ II) «شاهان ایران» هستند، ارشک «بزرگ» (در ۸ I) «شاه پارسیان و پاریان» هست، و ارشک «دلیر» (در ۲ II) بر «پاریان» سلطنت می‌کرد.
۱۵۹. «او [تیگران] با طی خاطر پایگاه دوم را که قانونی بود، نگه می‌دارد و پایگاه اول را به او (آرتاشیس) برگرداند» (S.132, Z.22, S.133, Z.1).
۱۶۰. برای آنها «تباری از عهد تورات» برساخته می‌شود: برای نمونه سمبات، باگراتونی، معاصر نبوکنصر می‌شود. در مورد اهمیت باگراتیدها در اوائل دوره مسیحی نک به ۳۱ Thomson⁴⁸.
۱۶۱. کتاب مارکوارت (Markwart 1930): پرمایه، اما از سوی مدافعان زمان تألیف سنتی قدرش شناخته نشده است.
۱۶۲. به ارمنی: *tagadir*. بر طبق موسی خورنی (8 II) او *aspet* نیز بود: در این مورد نک به Thomson⁴⁸ 137 Anm. 1.

162. . Thomson⁴⁸ 130 Anm. 7 و نیز 87-88 Mahé⁸⁶. در مورد تبار <asher fi> با گراتونیان نک همینجا، پی نوشت.¹²⁸
163. اگر پلی بیوس در مورد منابع معاصر خود ساخت است، باید به معنای دلیلی برای شیوه عمل رایجی ارزیابی شود که موسی خورنی نیز از وی پیروی کرده است، زیرا اول باید تاریخ تأثیف موسی خورنی یکرمانی تضمین شود؛ مأخذی که تاریخ تأثیف به مراتب قدیمی‌تری را وامد می‌کند، نمی‌تواند از نویسنده‌گانی که – مطابق تاریخ جعلی – باید برایش ناشناس بوده باشد، نام ببرد: بخلاف گلبکیان 2 1992.
164. Vgl. u.a. Thomson⁴⁸ 56 sowie Hewsen 1986, 67.
165. به همراه 279 Mit Mlaker 1935 که نفوذ مسلط با گراتیدهارا در ارمنستان به منزله تاریخ حداکثر نوشتۀ موسی خورنی در نظر داشت.
166. Sarkeesian 1965. 15. Vgl. Wolski 1993, 15. این امر ویژگی موضع پژوهندگان زیاده‌تر ارمنی است: J. Wagner, *WdO* 14, 1983, [250-255]252 (= Rezension zu Schippmann 1980) و اگرچه اشاره‌ای به منابع... قابل توجه ارمنی را در کتاب شیپمان (۱۹۸۰) خالی می‌یابد!
167. در مورد اسامی در کتاب اول *Patmutiwn Hayoç* نک به 1975 Hewsen نامی در کتاب او
168. S. 197, S. 3-5.
169. Boyce 1977, 76؛ به نادرست در نزد Hewsen 1986, 56 (*victory*). این واژه می‌تواند در نام‌شناسی عربی نیز دست یافتنی باشد؛ برای مثال نک به فیروز سابور به جای پیروز شاهپور، محلی که در آنجا قصر گوردیانوس در سال ۲۴۴ ب.م. هم کارزار و هم جانش را از دست داد.
170. Thomson⁴⁸ 204 Anm. 1 sowie 208 Anm. 2. تامسون به نادرست عدد ترتیبی II (ص ۲۰۸) و همچنین III (ص ۲۰۴) را بدلو ارزانی می‌دارد. اما او پس پیروز، ولرش رانیز به نادرست با ولخش چهارم یکی می‌داند (در نزد تامسون: ولخش سوم!) نک به شیپمان 1980، 126: ولخش چهارم ۱۹۷/۸ یا ۱۹۲/۲ ب.م. همچنین نک به موضع متفاوت⁸⁶ Mahé⁸⁶.
171. Vgl. Sargsyan 1966, 120.
172. Vgl. Back 1978, 294.
173. او بر طبق ویراست کوتاه <تاریخ نخستین> حتی ۶۴ سال سلطنت کرده؛ نک⁴⁸ شوتكی³⁶⁶ در اینجا غلط املایی را فرض می‌نمهد.
174. S. 162, Z. 1. Vgl. auch II 47.
175. Thomson⁴⁸ 187 Anm. 1.
176. Mahé⁸⁶ 360 (zu II 37).
177. Vgl. Schottky 1989, 158-160.
178. Hewsen 1986, 53-54.
179. Thomson⁴⁸ 181 Anm. 3. شوتكی³⁶⁷ (Schottky 1989, 131) نیز تردیدش را نسبت به قابلیت اطمینان تاریخی اظهار می‌کند، هرچند که مخالفتی با هم پنداشت ارتس = ارون و آرتاکسیاس

- اول = آرتاشیس (37 II) ندارد. ماهه 361 *Mahé*⁸⁶ با برداشت هشیارانه‌ای این مسئله را به حال خود می‌گذارد. کوشش شوتکی 1989 Schottky را که در ارونده، شخصیت‌های تاریخی بیشتری را شناسایی می‌کند، شاید بتوان تأیید کرد، متنها در این صورت نیز اخبار موسی خورنی قابل استفاده از کار در نمی‌آید.
180. Thomson⁴⁸ 181.
۱۸۱. باید به 68 II («در باره خاندان سلطنتی که ناشی از قبیله پارتی است») توجه شود: ارشنک نامبرده در اینجا در ادامه داستان ذکر نمی‌شود، ارشکان سی سال سلطنت کرده است، در حالی که در 14 II، جلوس تیگران بر تخت در چهل و نهمین سال سلطنت ارشکان سال یابی می‌شود.
182. Vgl. Thomson⁴⁸ 131 Anm. 6.
183. Vgl. Mahé⁸⁶ 343 Anm. 4.
184. Vgl. Thomson⁴⁸ 161 Anm. 2.
185. Vgl. Thomson⁴⁸ 147 Anm. 2. sowie Mahé⁸⁶ 350.
186. O. Seel, *BT*, Stuttgart 1985.
۱۸۷. نقل قول از (2) zu II 343 *Malhasen* برایم دست یافتنی نبود.
188. Vgl. k. Brckelmann, Lexicon Syriacum, Halle² 1928, 51-52 sowie auch Hübschmann 1897, 27.
189. Vgl. Schottky 1989, 154.
190. Garsoian²⁷ 356 آخرين شهر يار اشکانی نیز دارای همین نام [آرتاشیس] بود.
191. Vgl. Garsoian²⁷ 357.
۱۹۲. اما موسی خورنی می‌خواهد گزارشش – so II 67 – را بر طبق کتاب بار صوما ارائه دهد که باید از *Horohbut* – جز این ناشناس – درج کرده باشد.
۱۹۳. Kettenhofen 1982, 38-40 و همچنین بررسی نامبرده در پی نوشت ۹۱ همین فصل. نک به Schottky 1994, 225-235.
194. Vgl. Traina 1991, 32 Anm. 45 Zu میشهان، den Traina anführt, vgl. hier Anm. 90.
۱۹۵. در مورد *Vehsačan* نک به 3. *Thomson*⁴⁸ 219 Anm. شناسایی *Vehsačan* با فرم انگلیسی کوشان، واسودوا *Vasudeva*، جزو برنامه‌های حاضر و آماده پژوهش محافظه کار موسی خورنی است؛ نک به 4. *Chaumont* 1969, 33 Anm. *Mahé*⁸⁶ 374 است که پادشاه کوشان را با واسودوا اشکانی یکی می‌داند!
۱۹۶. (zu II 73) *Mahé*⁸⁶ 374 ماهه منحصرًا ارتشار را جایگزین شاهپور اول می‌کند. ماهه در مورد تاریخ‌مندی اخبار موسی خورنی ساكت است.
197. Vgl. dazu Thomson⁴⁸ 221 Anm. 10.
198. Zum Namen: Thomson⁴⁸ 224 Anm. 10.
199. Vgl. hier Anm. 42 (S. 48-73).
200. So etwa Gulbekian 1984, 76-79.

201. Vgl. Mlaker 1935, 282.
202. Mit Akinian 1935, 536.
203. Vgl. Mlaker 1935, 282.
204. Carrière 1893.
205. Vgl. Conybeare 1901.
206. Mit Carrière 1893, 55.

. نک به ملاحظه درست ۵۸-۵۹ Mahé^{۸۶}

208. Vgl. etwa Gulbekian 1984, 60.

. ۲۰۹. هوسن ۱۹۸۶، ۶۷ Hewsen در این مورد به حق از «روایت بسیار آشفته‌ای از رویدادها» سخن می‌گوید. بررسی واژگان ارمنی (نام‌های سیمت‌ها!) به مظور بازنمایی حکومت پارتنی که ویدن گرن Widengren 1987, 439 مشخص کرده است، در اینجا نمی‌تواند مورد بحث قرار گیرد.

. ۲۱۰. Akinian 1935, 538. این مسئله از سوی هم‌میهنانش اغلب مسکوت گذاشته می‌شود؛ انتقاد با Zekian 1987, 484 Anm. 47 (zu Hewsen 1986)

اشتباق متوجه <خردگرایان> است؛ نک به من به خاطر تولید رایانه‌ای دشوار این مقاله سپاسگزار خانم کاتیا کرل Katja Krell هستم.

کوتنه نوشت

AAntHung	Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae
AB	Analecta Bollandiana
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
ByzZ	Byzantinische Zeitschrift
CHAMA	Collection des Historiens Anciens et Modernes de l'Arménie
CHI	The Cambridge History of Iran
DMA	Dictionary of the Middle Ages
EIr	Encyclopaedia Iranica
FHG	C. Müller (Hg.), Fragmenta Historicorum Graecorum
HA	Handes Amsorya
HAW	Handbuch der Altertumswissenschaft
IA	Iranica Antiqua
JAOS	Journal of the American Oriental Society
MSS	Münchener Studien zur Sprachwissenschaft
NC	Numismatic Chronicle
OLZ	Orientalistische Literaturzeitung
PBH	Patma-banasirakan handes: revue historico-philologique
RE	Pauly-Wissowas Real-Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft
REArm	Revue des Études Arméniennes
ST	Studia Theologica
TAVO	Tübinger Atlas des Vorderen Orients
VDI	Vestnik Drevnej Istorii
WZKM	Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

کتاب شناسی (منهای مأخذ متن)

- Adontz, N. 1928, „Grégoire l’Illuminateur et Anak le Parthe“, *REArm* 8, 233–245
- Adontz, N. 1934/1965, „L’âge et l’origine de l’empereur Basile I (867–886), II“, *Byzantion* 9, 1934, 223–260, wieder abgedruckt in: *Études arméno-byzantines*, Lisbonne 1965, 72–109
- Akinian, N. 1935, „Moses Chorenaci“, *RE Suppl.* VI, 534–540
- Altheim, F./Stiehl, R. 1970, *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin
- Arzoumanian, Z. 1982, „A Critique of Seb eos and His History of Heraclius, A Seventh-Century Document“, Samuelian, Th.J. (Ed.), *Classical Armenian Culture. Influences and Creativity* (Univ. of Pennsylvania. Armenian Texts and Studies 4), Chico, 68–78
- Back, M. 1978, *Die sassanidischen Staatsinschriften* (Acta Iranica 18), Leiden/Téhéran/Liège
- Boyce, M. 1977, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Acta Iranica 9a), Leiden/Téhéran/Liège
- Carrière, A. 1893, *Nouvelles sources de Moïse de Khoren*, Vienne
- Chaumont, M.-L. 1969, *Recherches sur l’histoire d’Arménie de l’avènement des Sassanides à la conversion du royaume*, Paris
- Chaumont, M.-L. 1976, „L’Arménie entre Rome et l’Iran. I. De l’avènement d’Auguste à l’avènement de Dioclétien“, *ANRW* II 9, 1, Berlin/New York, 71–194
- Chaumont, M.-L. 1985–1988/1990, „A propos des premières interventions parthes en Arménie et des circonstances de l’avènement de Tigrane le Grand“, *AAnt Hung* 31, 1985–1988, 13–25 = Harmatta, J. (Ed.), *From Alexander the Great to Kül Tegin* (Collection of the Sources for the History of Pre-Islamic Central Asia I 4), Budapest 1990, 19–31
- Chaumont, M.-L. 1989, „Sur l’origine de Saint Grégoire d’Arménie“, *Le Muséon* 102, 115–130
- Conybeare, F.C. 1901, „The Date of Moses of Khoren“, *ByzZ* 10, 489–504
- Der Sahagian, G. 1911, „Un document arménien de la généalogie de Basile I^e“, *ByzZ* 20, 165–176
- Дьяконов, И.М./Зеймаль, Е.В. 1988, „Правитель Андргор и его монеты“, *VDI* 1988 (4), 4–18
- Ensslin, W. 1949, *Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I* (SBAW, Phil.-Hist. Kl. 1947, 5), München
- Esbroeck, M. van 1971, „Un nouveau témoin du livre d’Agathange“, *REArm* 8, 13–167
- Esbroeck, M. van 1977, „Le résumé syriaque de l’Agathange“, *AB* 95, 291–358
- Esbroeck, M. van 1987, „Armenia and Iran. V. Accounts of Iran in Armenian Sources“, *EIr* II, 465–467
- Фрай, Р. (= Frye, R.) 1956, „К вопросу о падении парфянского царства“, *VDI* 1956 (4), 113–119
- Frye, R.N. 1984, *The History of Ancient Iran* (HAW III 7), München
- Garitte, G. 1946, *Documents pour l’étude du livre d’Agathange* (ST 127), Città del Vaticano
- Garsoian, N.G. 1976, „Prolegomena to a Study of the Iranian Aspects in Arsacid Armenia“, *HA* 90, 177–234
- Garsoian, N.G. 1994, „Patmut’iwn Hayoc“, Greppin, J.A.C. (Ed.), *Studies in Classical Armenian Literature*, Delmar, 193–207
- Gignoux, Ph. 1986, *Iranisches Personennamenbuch. II 2: Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique* (ÖAW. Phil.-Hist. Kl. Sonderpublikation der Iranischen Kommission), Wien
- Gulbekian, E.V. 1973, „The Significance of the Narrative Describing the Traditional Origin of the Armenians“, *Le Muséon* 86, 365–375
- Gulbekian, E. 1984, „Movsés Khorenatsi’s Remarks to His Patron“, *Le Muséon* 97, 59–79
- Gulbekian, E. 1992, „Some Veiled Allusions in Movsés Khorenatsi’s History“, *HA* 106, 1–13
- Gutschmid, A. von 1877/1892, „Agathangelos“, *ZDMG* 31, 1877, 1–60 = *Kleine Schriften*, hrsg. v. Ruehl, F., III, Leipzig 1892, 339–420
- Hewsen, R.H. 1986, „Moses of Koren as A Historical Source“, *Armenian Review* 39, 2, 49–70
- Hewson [sic], R.H. 1975, „The Primary History of Armenia: An Examination of the Validity of an Immorally Transmitted Historical Tradition“, *History in Africa* 2, 91–100
- Howorth, H.H. 1905, „Some Notes on Coins Attributed to Parthia“, *NC* IV 5, 209–246
- Hübschmann, H. 1897, *Armenische Grammatik*, I, Leipzig

- Kettenhofen, E. 1982, *Die römisch-persischen Kriege des 3. Jahrhunderts n.Chr. nach der Inschrift Šāhpūhrs I. an der Ka'be-ye Zartost* (Beih. TAVO B 55), Wiesbaden
- Kettenhofen, E. 1995a, „Die Chronik von Arbela in der Sicht der Althistorie“, *Simblos. Scritti di storia antica a cura di L. Criscuolo, L./Geraci, G./Salvaterra, C.*, Bologna, 287–319
- Kettenhofen, E. 1995b, *Tirdād und die Inschrift von Paikuli. Kritik der Quellen zur Geschichte Armeniens im späten 3. und frühen 4. Jh. n.Chr.*, Wiesbaden
- Koch, H. 1993, „Heimat und Stammvater der Arsakiden. Zu den Anfängen des parthischen Königreiches“, *AMI N.F.* 26, 165–173
- Košelenko, G. 1982, „La genealogia dei primi Arsacidi (ancora sull'ostrakon di Nisa n. 1760)“, *Mesopotamia* 17, 133–146
- Kouymjian, D. 1994, „Lazar Parpetsi“, Greppin, J.A.C. (Ed.), *Studies in Classical Armenian Literature*, Delmar, 152–192
- Krikorian, M.K. 1982, „Sebēos, Historian of the Seventh Century“, Samuelian, Th.J. (Ed.), *Classical Armenian Culture. Influences and Creativity* (Univ. of Pennsylvania. Armenian Texts and Studies 4), Chico, 52–67
- Lewy, H. 1936, „The Date and Purpose of Moses of Chorene's History“, *Byzantion* 11, 81–96
- Lozinski, B.Ph. 1959, *The Original Homeland of the Parthians*, 's-Gravenhage
- Lozinski, B.Ph. 1984, „The Parthian Dynasty“, *IA* 19, 119–131
- Mahé, J.-P. 1992, „Entre Moïse et Mahomet: Réflexions sur l'historiographie arménienne“, *RÉArm* 23, 121–153
- Maksoudian, K.H. 1985, „Historiography, Armenian“, *DMA* VI, 238–242
- Манандян, Я.А. 1956, „»Начальная История Армении« Мар-Абаса“, Палестинский Сборник, 69–86
- Markwart, J. 1930, „Die Genealogie der Bagratiden und das Zeitalter des Mar Abas und Ps. Moses Xorenac'i“, *Caucasica* 6, 2, 10–77
- Marquart, J. 1895, „Untersuchungen zur Geschichte von Eran“, *Philologus* 54, 489–527
- Marquart, J. 1907, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran*, 2. Heft (Philologus. Suppl. X), Leipzig
- Массон, М.Е. 1962, „К вопросу о времени возникновения парфянского государства“, Известия Академии Наук Туркменской ССР. Серия общественных наук 5, 3–15
- Mlaker, K. 1935, „Die Datierung der Geschichte des Ps. Moses Xorenac'i“, *WZKM* 42, 267–286
- Mommsen, Th. 1890/1909, „Die Scriptores Historiae Augustae“, *Hermes* 25, 1890, 228–292 = *Gesammelte Schriften* VII, Berlin 1909, 302–362
- Мушегян, А.В. 1990, „Где находилась Вифиния, упомянутая Мовсесом Хоренаци?“, *PBH*, 209–227
- Neusner, J. 1964, „The Jews in Pagan Armenian“, *JAOS* 84, 230–240
- Ostrogorsky, G. 1963, *Geschichte des byzantinischen Staates* (HAW XII, 1, 2), München³
- Russell, J.R. 1994, „On the Origins and Invention of the Armenian Script“, *Le Muséon* 107, 317–333
- Sargsyan, G.H. 1966, *Hellenistakan darašrjani Hayastana ew Movses Horenaçin*, Erevan
- Саркисян, Г.Х. 1965, Хронологическая система „Истории Армении“ Мовсеса Хоренаци, Ереван
- Шахназарян, Н.А. 1974, „Мовсес Хоренаци и вопрос о дате основания Парфянского государства Аршакидов“, Ереванский государственный университет 1974 (1), 89–99
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte* (Grundzüge 39), Darmstadt
- Schmitt, R. 1981, *Grammatik des Klassisch-Armenischen mit sprachvergleichenden Erläuterungen* (Innsbrucker Beiträge zur Sprachwissenschaft 32), Innsbruck
- Schmitt, R. 1983, „Sürēn, aber Kārin“, *MSS* 42, 197–205
- Schmitt, R. 1996, „Il Caucaso: cerniera fra culture dal Mediterraneo alla Persia (secoli IV–XI)“, *Settimane di Studio del Centro Italiano di studi sull'Alto Medioevo* 43, Spoleto, 685–708
- Schneiderwirth, J.H. 1873, *Die Parther nach griechisch=römischen Quellen* (Programm des Königl. Kath. Gymnasiums zu Heiligenstadt für das Schuljahr 1872–73), Heiligenstadt
- Schottky, M. 1989, *Media Atropatene und Gross-Armenien in hellenistischer Zeit* (Habelts Diss. Drucke 27), Bonn

- Schottky, M. 1991, „Parther, Meder und Hyrkanier. Eine Untersuchung der dynastischen und geographischen Verflechtungen im Iran des 1. Jhs. n.Chr.“, *AMI N.F.* 24, 61–134
- Schottky, M. 1994, „Dunkle Punkte in der armenischen Königsliste“, *AMI N.F.* 27, 223–235
- Speyer, W. 1970, *Bücherfunde in der Glaubenswerbung der Antike* (Hypomnemata 24), Göttingen
- Step'anyan, A. 1980, „Trogue Pompée, Justin et quelques problèmes de l'histoire de la Parthie et de l'Arménie“, *RÉArm* 14, 113–124
- Sturm, J. 1937, „Persarmenia“, *RE XIX* 1, 932–938
- Thomson, R.W. 1994, „Agathangelos“, Greppin, J.A.C. (Ed.), *Studies in Classical Armenian Literature*, Delmar, 15–26
- Thorossian, H. 1951, *Histoire de la littérature arménienne des origines jusqu'à nos jours*, Paris
- Toumanoff, C. 1961, „On the Date of Pseudo-Moses of Choren“; *HA* 75, 467–476
- Toumanoff, C. 1963, *Studies in Christian Caucasian History*, Georgetown
- Toumanoff, C. 1987, „Arsacids VII. The Arsacid Dynasty of Armenia“, *EIr* II, 543–546
- Traina, G. 1991, *Il complesso di Trimalcione. Movsès Xorenac'i e le origini del pensiero storico armeno* (Eurasistica 27), Venezia
- Traina, G. 1995, „Materiali per un commento a Movsès Xorenac'i, *Patmut'iwn Hayoc'*, I“, *Le Muséon* 108, 279–333
- Weber, D. 1991, „Ein bisher unbekannter Titel aus spätsassanidischer Zeit?“, *Corolla Iranica. Papers in honour of Prof.Dr. David Neil MacKenzie on the occasion of his 65th birthday on April 8th, 1991*. Edited by Emmerick, R.E./Weber, D., Frankfurt am Main u.a., 228–236
- Widengren, G. 1983, „Sources of Parthian and Sasanian History“, *CHI* III 2, Cambridge u.a., 1261–1283
- Widengren, G. 1987, „Erwägungen zur parthischen Geschichte“, *OLZ* 82, 437–444
- Wiesehöfer, J. 1987, „Ardašir I“, *EIr* II, 371–376
- Wiesehöfer, J. 1994, *Das antike Persien. Von 550 v.Chr. bis 650 n.Chr.*, München/Zürich
- Wolski, J. 1987, „Le couronnement de Tiride par Vologèse I comme roi d'Arménie: Echec de Néron et de l'Empire romain“, *Ce. R.D.A.C. Atti* 12 (N. S. II) 1982–1983 = *Neronia III. Actes du IIIe Colloque International de Société Internationale d'Etudes Nériennes (Varenna-Juin 1982)*, Roma, 167–178
- Wolski, J. 1989, „Sur l'impérialisme des Parthes arsacides“, *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in honorem Louis Vanden Berghe*, edenda curaverunt de Meyer, L./Haerinck, E., II, Gent, 637–650
- Wolski, J. 1993, *L'Empire des Arsacides* (Textes et Mémoires 18 = *Acta Iranica* 32), Lovanii
- Zekiyan, B.L. 1987, „L'«idéologie» nationale de Movsès Xorenac'i et sa conception de l'histoire“, *HA* 101, 471–485
- Zekiyan, B.L. 1988, „Ellenismo, ebraismo e cristianesimo in Mosē di Corene (Movsès Xorenac'i)“, *Augustinianum* 28, 381–390
- Ziegler, K.-H. 1964, *Die Beziehungen zwischen Rom und dem Partherreich*, Wiesbaden

منابع چینی در مورد اشکانیان

والتر پشن (نویس)^۱

ترجمه هوشنگ صادقی

تبرستان

www.tabarestan.info

۱. شالوده تاریخی و تاریخ نویسی

شاهنشاهی اشکانی با سلسله هان چین (۲۰۶ ق.م تا ۲۲۰ ب.م) تقریباً هم زمان است^(۱). به رغم فاصله عظیم جغرافیایی با چین، پاره‌ای آثار تاریخی چین، به موجب اقدامات^(۲) مختلف نظامی و دیپلماسی دربار امپراتور وو^۳ (۸۷-۱۴۱ ق.م) در بردارنده اخبار چندی درباره پارتیان از دوران هان و فراتر هستند.

در منابع چینی از امپراتوری اشکانی به اسم آن‌هسی^۴ نام برده می‌شود. دانشوران چینی همچو هسیو جیو^۵ (۱۸۵۰)^(۳) و لی هویی هوان^۶ (۴) از قبل یکسانانگاری جغرافیایی آن‌هسی را با منطقه ایران امروزی مشخص کرده بودند. از زمان کینگس میل^۷ (۱۸۸۲)^(۵) و تأیید و استدلال علمی توسط هیرث^(۶)، که حتی شاوان^۸، چین‌شناس فرانسوی^(۷) نتوانست چیزی بر وی بیافزاید، یکسانانگاری با امپراتوری پارت در علوم باستان دیدگاه همگانی^۹ است^(۸).

اخبار راجع به امپراتوری پارت در منابع چینی مبتنی بر عریضه‌های سلطنتی^{۱۰} و گزارش‌های خود هیئت‌های نماینده‌گی دربار چین در غرب و گزارش‌های ژنرال نایب‌الحکومه^{۱۱} مناطق غرب است^(۹). گذشته از این احتمالاً گزارش‌های غیررسمی نیز در مورد سرزمین‌های مختلف غربی وجود داشته است. اما این اطلاعات در تواریخ دودمانی رسمی پذیرفته نشدند.

1. Walter Posch (Neuss)

2. Wu

3. Anxi

4. Xu Jiuy

5. Li Huihuan

6. Kingsmill

7. F. Hirth

8. É. Chavannes

9. *communis opinio*

10. Throneingabe

11. Schutzgeneral

بنابراین، منابع چینی راجع به پارتیان باید در وابستگی به دو عامل ارزیابی شوند: نخست، با حضور زمانی دربار چین از طریق کارگزاران و افسران رسمی در غرب که بعداً نیز هریک گزارش‌ها و عریضه‌های درباری را تألیف کردند. دو دیگر شیوه‌ای که این گزارش‌ها در منابع چینی گنجانده شدند.

۱. حضور دربار امپراتور- هان در مناطق غربی هسیو^{۱۲}

نخستین برقراری تماس مستقیم چین با سرزمین‌های غرب اشکانی^{۱۳} چین با اعزام فرستاده چینی، چانگ کیان^{۱۴} از سوی امپراتور وو در سال ۱۲۸ ق.م حاصل شد^(۱۰). با اینکه او در این سفر شخصاً از آن‌هی دیدار نکرد، با این‌همه در مراجعت از نخستین سفرش در سال ۱۲۶ ق.م، اطلاعاتی درباره پارتیان به دربار چین آورد. تازه در دومین سفرش به غرب در سال ۱۲۱ ق.م تماس مستقیمی با آن‌هی برقرار شد و هیئت‌های نمایندگی دیگری از جمله به پارت نیز فرستاده شد^(۱۱). اگرچه چانگ کیان توانست به هدف واقعی این سفر دیپلماسی دست یابد، اما موفق شد اخبار زیادی را درباره سرزمین‌های تا آن زمان ناشناخته، از جمله در مورد آن‌هی به چین بیاورد. این اخبار بعداً تمايل چینیان را تقویت کردند تا هم‌پیمانانی را در تعدادی از این کشورهای غربی علیه تهدید دائمی امپراتوری از سوی قبائل کوچگر هسیونگ‌نو^{۱۴} پیدا بکنند. سیاست غربی بعدی امپراتور وو با تهاجم چین به حوضه تاریم و تسخیر دا یوآن^{۱۵} (فرغانه) به دست ژنرا لی گوآنگ لی^{۱۶} در سال ۱۰۱ ق.م، و نیز حضور تقریباً ده ساله چین در این منطقه به اوج خود رسید. در طول بیش از سی سال، از ۹۱ تا ۱۲۶ ق.م چندین هیئت نمایندگی با آن‌هی مبادله شد^(۱۲). اندک زمانی پیش از مرگ امپراتور وو حوضه تاریم از سوی هسیونگ‌نو پس گرفته شد، که آن‌چنان عواقبی در پی داشت که تماس با سرزمین‌های غربی و به این ترتیب، با آن‌هی نیز قطع شد. چینیان تازه در سال ۶۷ ق.م توانستند لولان^{۱۷} را بازپس بگیرند و راه به طرف غرب دوباره باز شد^(۱۳).

نقطه عطف دیگر سیاست چین در غرب، ایجاد منصب ژنرا نایب‌الحکومه مناطق

12. Xiyu

13. Zhang Qian

14. Xiongnu

15. Da Yuan

16. Li Guangli

17. Loulan

غربی در سال ۵۹ ق.م است^(۱۴). گزارش‌های شکل داده شده بنا بر فرم ثابت ساختار درونیشان درباره ۵۲ سرزمین غربی با اطمینان نسبی ناشی از اطلاعات این ژنرال نایب‌الحکومه است^(۱۵).

دومین منصب نظامی^{۱۸} در سال ۴۸ ق.م در سرزمین‌های غربی ایجاد می‌شود. البته با پایان سلسله هان غربی یا قدیم در سال ۹ ب.م، حضور مستقیم چین در غرب و به این ترتیب، طبیعی است که جریان اخباری در مورد سرزمین‌های دوردست غربی، همچون امپراتوری پارت به طور موقت خاتمه یابد.

تبرستان
www.tabarstan.info
تازه با لشکرکشی بر هسیونگ‌نو تحت فرماندهی ژنرال چینی، دوگو^{۱۹} در سال ۷۳ ب.م مجدداً حضور مستقیم چین در غرب واقعیت می‌یابد که آمازنهای چهار سال طول کشید^(۱۶). تازه با عملیات فرگیر سرنوشت‌ساز و موفقیت نظامی بان چائو^{۲۰} از ۹۱ تا ۱۰۱ ب.م و پرسش، بان ینگ^{۲۱} (۱۰۷-۱۲۳ ب.م) دوباره نظارت تمام عیاری بر سرزمین‌های غرب توسط چین پیش آمده بود و بدین ترتیب، مستقیماً سیلی از اخبار جدید درباره تک‌تک سرزمین‌های غربی^(۱۷) را به همراه داشت.

از سال ۱۲۱ ب.م به بعد، بالاترین افسر مناطق غرب، هسیو چانگشی^{۲۲} جایگزین منصب ژنرال نایب‌الحکومه مناطق غرب می‌شود.

اما مراوده با سرزمین‌های غرب از سال ۱۲۳ ب.م به بعد مدام کاهش یافت، و در نیمه سده تقریباً به طور کامل متوقف شد.

به این ترتیب، در طول دوران هان منحصراً سه مرحله وجود داشت که می‌توان فرض را بر تماس مستقیم از جمله با امپراتوری پارت گذاشت: نخست سفرهای فرستاده چین، چانگ کیان به غرب و حضور چین در دایوان از حدود ۹۱ تا ۱۲۶ ق.م؛ دو دیگر تأسیس منصب ژنرال نایب‌الحکومه مناطق غرب از سال ۵۹ ق.م تا ۹ ب.م؛ حضور مجدد نظامی ژنرال‌های چینی تحت فرماندهی دوگو از ۷۳ تا ۷۷ ب.م و بعداً به ویژه حضور بان چائو و پرسش، بان ینگ از ۹۱ تا ۱۲۳ ب.م در حوضه تاریم.

18. Wuji-Oberst wuji xiaowei

19. Dou Gu

20. Ban Chao

21. Ban Yong

22. Xiyü zhangshi

۱. بازتاب تماس‌ها در تواریخ دودمانی

در طول این سه مرحله اخبار کم و بیش دست‌اولی از فرستادگان و افسران چینی موجود بود که به صورت عریضه‌های سلطنتی به امپراتور عرضه و در نهایت روانه بایگانی امپراتور شده‌اند^(۱۸). این گزارش‌ها بعداً مبنای برای فصل‌های ذی‌ربط در مورد مناطق غرب در تواریخ دودمانی مختلف چین بودند که به دوره هان می‌پرداختند. در این مرد، فاصله بسیار زیاد زمانی میان گزارش خبر و زمان نگارش تواریخ دودمانی جالب است^(۱۹). در اینجا می‌توان از شی‌بی اثر سیما کیان^(۲۰) به عنوان اولین تواریخ دودمانی رسمی نام برد^(۲۱) که برخلاف همه تواریخ دودمانی بعدی، رویدادهای یک سلسله را گزارش نمی‌کند، بلکه همه رخدادها را از پیدایش اساطیری چین در هزاره سوم ق.م تا حکومت تایتسو^(۲۲) (سرآغاز بزرگ ۱۰۱-۱۰۴ ق.م) امپراتور وو. این اثر در سال‌های نخست ق.م به پایان رسانده شد^(۲۳).

بعد از آن باید هان شو^(۲۴) یا کیان هان شو^(۲۵)، تاریخ دودمانی رسمی دوره اولیه یا هان غربی تحت نفوذ سلسله هسین^(۲۶) غاصب، وانگ مانگ^(۲۷) ب.م ۲۳-۹ ب.م ذکر شود. هان شو اثر نویسنده یگانه‌ای نیست. هرچند به طور عام از بان گو^(۲۸) (۹۲-۲۳ ب.م) که بی‌شک بخش عمده یادداشت‌های رانیز به رشتة تحریر درآورد، نام برد می‌شود. اما محرز است که از قبل پدرش، بان بیانو^(۲۹)، ادامه شی‌بی سیما کیان را به طور خصوصی شروع کرده بود^(۲۳). از آنجا که پس از مرگ بان گو هنوز بخش اعظم اثر تاریخی نیمه کاره مانده بود، خواهر بان گو، بان چائو^(۳۰)، اقدام به تکمیل این تاریخ دودمانی کرد. در هان شو، گذشته از اخباری که از شی‌بی برگرفته شدند^(۲۴)، به خصوص اطلاعاتی چنان‌که بالاتر ذکر شد، مبنی بر ارقام آماری و جزئیات ژرال نایب‌الحکومه مناطق غرب هستند.

از سومین مأخذ مهم دوران هان باید تاریخ دودمانی رسمی دوره هان اخیر یا شرقی، هو هان شو^(۲۵) (۳۱) نام برد شود که توسط فان یه^(۳۲) (۳۳۸-۴۴۵ ب.م) تألیف شده و حاوی وقایع سال‌های ۲۳ تا ۲۲۰ ب.م بود. او در هنگام گزارش‌هایش درباره نواحی غرب و

23. Shiji des Sima Qian

24. Taizhu

25. Hanshu

26. Xin

27. Wang Mang

28. Ban Gu

29. Ban Biao

30. Ban Zhao

31. Hou Hanshu

32. Fan Ye

نیز آن هسی - به ویژه برگزارشی که بان ینگ در سال ۱۲۵ ب.م، یا اندکی پیش از آن برای امپراتور نوشته بود^(۲۶)، متکی است. به این ترتیب، این گزارش ماده تاریخی حداقل terminus ante quem مهمی برای همه مطالبی است که در هوهانشو درباره مناطق غرب گزارش می‌شود. بنابراین، مطالب موجود در هوهانشو در مورد پارتیان منحصراً به دوره‌ای تا ۱۲۳ ب.م، و بسته به حضور چین در غرب تازه به ایامی از ۹۱ ب.م به بعد نیز مربوط می‌شوند.

آنچه ارزیابی منابع را در کل دشوار می‌سازد، واقعیتی است که مطابق سبک تاریخ‌نگاران چینی - بر طبق روش «سرهم‌بندی، قیچی - سریش» - آنچه را که از منابع موجود از پیش که برای مقاصد خودشان مناسب به نظر می‌آمد بیرگرفته‌اند. این امر را تکرار مو به موی قسمت‌هایی از خبرهای شی‌یی ۱۲۳ در زندگی نامه چانگ کیان، 61 HS، روشن می‌سازد. این ویژگی نقل قول لغت به لغت به رغم بخش‌های طولانی مشکل چندانی برای ارزیابی مأخذ ایجاد نمی‌کند. اما آنچه به مشکلات به مراتب بزرگی می‌انجامد، واقعیتی است که بخش‌های مخدوش یا از میان رفته آثار قدیمی را با گنجاندن بخش‌های مناسب کتاب‌های جدیدتر دوباره تکمیل کرده‌اند. برای مثال این امر بدان جا منجر شده است که اصالت شی‌یی ۱۲۳ در کل مورد تردید قرار گرفته شد^(۲۷).

۲. منابع

۱. امپراتوری پارت^(۲۸) بر اساس اخبار فصل ۱۲۳ شی‌یی، گزارشی درباره دایوان آن

امپراتوری پارت در شی‌یی با چندین جمله به کوتاهی توصیف می‌شود^(۲۹). بازنمایی به دنبال شرح سرزمین دایونه چی^(۳۰) (۳۳) می‌آید.

۱.۱.۲

«آن هسی چندین هزار لی^{۳۴} در غرب دایونه چی واقع است. رسم اهالی است که به کشاورزی اشتغال دارند، برنج و گندم می‌کارند، از انگور شراب تولید می‌کنند^(۳۱). آنها دارای شهرهای مستحکمی همچون دایوان هستند. کشور شامل چند صد شهر بزرگ و کوچک است. این سرزمین چندین هزار لی وسعت دارد و جزو بزرگترین کشورها

محسوب می‌شود. و چسبیده به رودگویی^{۳۵} است. این سرزمین دارای شهرهای تجاری است. پاره‌ای از اهالی به تجارت می‌پردازند و باگاری و کشتی به سفر می‌روند. آنها هزاران لی در کشورهای همسایه سفر می‌کنند. آنها پول سکه را از جنس نقره تولید می‌کنند. این سکه پول در رویه، دارای نقش شاه است^(۳۶). وقتی شاهی می‌میرد، سکه پول دوباره تغییر داده می‌شود و تصویر شاه [جدید] جایگزین می‌شود. آنها بر پوست در سطرهای سورب منظمی می‌نویسند و از آنها به عنوان اسناد مكتوب استفاده می‌کنند^(۳۷). در غرب کشور پارت، تیائوچی^{۳۸} و در شمال، یان‌جای^{۳۹} و لیگان^{۴۰} واقع است.»

گذشته از این توصیف کوتاه در هنگام شرح دایونه چی^{۴۱}، دن تأیید و تکمیلش در همان فصل ۱۲۳ شی‌یی اطلاع حاصل می‌کنیم که به غرب آن‌هی رسیده‌ایم^(۴۲) و در مورد توصیف تیائوچی^(۴۳)، اینکه

.۲۱.۲

«تیائوچی چندین هزار لی در غرب آن‌هی واقع است و چسبیده به دریای غرب است. هوای آنجا گرم و شرجی است. اهالی از کشاورزی ارتقا می‌کنند و برنج می‌کارند. در این نواحی پرنده بزرگی زندگی می‌کرد که تخمی به اندازه یک کاسه می‌گذارد. جمعیت بسیار زیادی دارد و شاهک‌های کوچک فراوانی در آنجا وجود دارد. آن‌هی این کشور را تسخیر کرده و آنجا را جزو اقمار خود به حساب می‌آورد. مردم آنجا در جادوگری مهارت دارند. افراد کهن سال آن‌هی تعریف می‌کردند که شنیده‌اند در تیائوچی رودی به نام رو^{۴۴} وجود دارد و ملکه مادر غرب در آنجا به سر می‌برد، اما تاکنون هرگز کسی او را ندیده است»^(۴۵).

به علاوه در شی‌یی گزارش می‌شود:

.۳۱.۲

«به این ترتیب، امپراتور با سرزمین‌های بزرگی همچون دایوان، داهسیا^{۴۰}، آن‌هی و غیره آشنا شد، همه این سرزمین‌ها فرآورده‌های بسیار عجیبی داشتند و مردمان آنها با زراعت امرار معاش می‌کردند و به شیوه یکسانی همچون چین زندگی می‌کردند»^(۴۶).

بخشن مرتبط بزرگ دیگری در مورد آن‌هی در شی‌یی، در آغاز توصیفی درباره اوضاع و احوال ووسون^{۴۱} وجود دارد^(۴۷):

35. Gui

36. Tiaozhi

37. Yancai

38. Ligan

39. Ruo

40. Da Xia

41. Wusun

.۴.۱.۲

«وقتی هیئت نمایندگی هان برای نخستین بار به آن هسی رسید، پادشاه آن هسی دستور داد با بیست هزار سوار از آنها در مرز شرقی [کشورش] استقبال کنند. از مرز شرقی تا تختگاه شاه چندین هزار لی فاصله بود. هیئت نمایندگی در طول سفر به آنجا از ده‌ها شهر عبور کردند، که مردمان زیادی در آنها سکونت داشتند. وقتی هیئت نمایندگی چین مراجعت کرد، فرستادگان آن هسی را نیز گسیل داشتند که می‌بایست آنها را همراهی کنند. و هنگامی که اینها دوباره برگشتند و گزارش کردند که چین بسیار بزرگ است، تخم پرنده بزرگ و جادوگرانی را از لی هسیان ^{۴۲} به رسم پیشکش به دربار هان ارسال داشتند.»

همچنین می‌توان مقداری اخبار کلی در خصوص اقوام میان دایوان و آن هسی را از همین فصل نیز اخذ کرد^(۳۹):

.۵.۱.۲

«از دایوان به طرف غرب تا آن هسی تک‌تک کشورها زبان‌های مختلفی دارند؛ و علی‌رغم اینکه وضع چنین است، آداب و رسوم آنها کاملاً مشابه هم و زبان‌هایشان متقابلاً قابل فهم یکدیگر است. مردم در آنجا چشمان‌گودی دارند و بسیاری دارای ریش و سیبل هستند. آنها در بازار و معامله بسیار خبره هستند و به خاطر یک تسو ^{۴۳} [پیشیز] نیز چانه می‌زنند. در میان آنها رسم است، به زنان احترام زیادی قائل هستند و اگر مطلبی از سوی زنان گفته می‌شد، مردان، انجام آن کار را صحیح می‌دانستند.»

۲.۲. امپراتوری اشکانی مطابق اطلاعات هان شو

امپراتوری پارت ابتدا در فصل ۶۱، در زندگی نامه چانگ کیان ولی کوانگلی ذکر می‌شود. این بخش‌ها به طور عمده با اطلاعات شی‌بی ۱۲۳ مطابقت می‌کنند (۱.۱.۲.۲). در پایان گزارش چانگ کیان در مورد اقامتش در دا هسیا (باکتریا)، آورده می‌شود:

.۲.۲.۲

«بدین ترتیب، پسر آسمان [امپراتور چین] اطلاع حاصل کرد^(۴۱) که سرزمین‌هایی از قبل دایوان، دا هسیا و آن هسی همگی کشورهای بزرگی هستند، بازارهای آنها دارای کالاهای بسیار پیگانه‌ای هستند، و اهالی آنها به زراعت اشتغال دارند و در کل آداب و رسوم و سنن یکسانی مانند چین دارند، سربازان آنها ضعیف هستند و کالاهای هان را ارج می‌گذاشتند.»

چند سطر بعد آورده می‌شود که پابه‌پای [این] مراودات، اسب‌های آسمانی را از دایوان دریافت کردند، و همچنین هیئت‌های نمایندگی به آن هسی، یانجای، لی هسیان، تیائوچی و شن‌دو^{۴۴} گسیل شد^{(۴۲). (۳.۲.۲)}.

دو بادآوری دیگر از آن هسی در فصل ۷۰ هان‌شو در زندگی نامه فویی‌زی^{(۴۳) (۴۵)} و سپس چن‌تانگ^{۴۶} پیش می‌آید: وقتی که فویی‌زی، در ایام ژنرال هوگوانگ^{(۴۷) (+۶۸ ق.م.)}، به لولان اعزام شد، هیئت‌هایی از آن هسی و دایوان در لولان حضور داشته‌اند^(۴.۲.۲).

علاوه بر این، در پایان زندگی نامه چن‌تانگ^(۴۴) آمده است که ژیری شان‌یو^(۴۸) ی هسیونگ‌نو در سومین سال سلطنت جیان‌لائو^{(۴۹) (۳۵ ق.م.)} می‌خواست ووسون و دایوان را مطیع خود سازد و در ادامه سیاست توسعه طلبانه‌اش سودای آن را داشت به یی‌لی^{۵۰} در شمال حمله کند و آن هسی را در غرب اشغال کند.^(۵.۲.۲)

اما مهم‌ترین گزارش هان‌شو درباره آن هسی در فصل ۹۶A، فصلی که در مورد سرزمین‌های غرب است، در ابتداء عنوان می‌شود:^(۴۵)

.۶.۲.۲

«از یومن^{۵۱} و گردن‌های یانگ دو راه به سرزمین‌های غرب وجود دارد. که یک راه از طریق شان‌شان^{۵۲} می‌رود... که حکم راه جنوبی را دارد. راه جنوبی در غرب از کوهستان کنگلینگ^{۵۳} می‌گذرد و سپس به یوئه‌چی و آن هسی متنه می‌شود.»

سپس توصیف اصلی را در مورد آن هسی می‌خوانیم:

.۷.۲.۲

«کشور آن هسی^(۴۶)

مقر حکومت شاه، شهر فان دو^{۵۴} است^(۴۷). شهر ۱۱۶۰۰ لی از چانگ‌یان^{۵۵} فاصله دارد. آن هسی] جزو حوزه مسئولیت دوهو^{۵۶} - ژنرال^(۴۸) (ژنرال نایب‌الحکومه) نیست. آن هسی] در شمال با سرزمین کانگ‌یو^{۵۷}، در مشرق با سرزمین وویی‌شان‌لی^{۵۸} و در غرب با تیائوچی هم مرز است. خاک، شرایط اقلیمی و همه نوع محصولاتی که در آن وجود دارد،

44. Shendu

45. Fu Jiezi

46. Chen Tang

47. Huo Guang

48. Zhizhi Shanyu

49. Jianzhao

50. Yilie

51. Yumen

52. Shanshan

53. Congling

54. Fandou

55. Chang'an

56. Duhu

57. Kangju

58. Wuyishanli

و نیز آداب و رسوم، با وویی^{۵۹} و جیبین^{۶۰} یکسان است. همچنین آنها پول سکه را از نقره می‌زنند. رویه سکه در بردارنده تصویر شاه و پشت سکه، نقش همسر شاه است^(۴۹). هنگامی که شاه در می‌گذرد، سکه‌های نقره جدیدی ضرب می‌شوند. اسبان و پرندگان بزرگی در آنجا وجود دارد. چند صد شهر بزرگ و کوچک در آن هسی وجود دارد، قلمروی آن بالغ بر چندین هزار لی امتداد دارد؛ جزو بزرگترین کشورها محسوب می‌شود. و با رود گویی هم مرز است. باز رگانان باکشته و گاری به کشورهای همسایه سفر می‌کنند. آنها بر پوست و در سطوحهای موربی می‌نویسن و از آنها به عنوان استناد مکتوب استفاده می‌کنند. در عهد امپراتور وو (۸۷-۱۴۵ قوم) اقدام به اعزام هیئت‌های نمایندگی به آن هسی کردند. شاه به یکی از سردارانش دستور داد با بیست هزار سوار از آنها [اهیث نمایندگی] در مرز شرقی استقبال کنند. مرز شرقی چندین هزار لی با مقر شاه فاصله دارد. در طول سفر به آنجا [مقر شاه] از ده‌ها شهر گذر شد و زیستگاه‌ها در تمام طول سفر قطع نشد».

۲.۳. امپراتوری پارت بنابر اخباری در هوهانشو، تاریخ دودمانی

رسمی عهد هان اخیر یا شرقی^(۵۰)

در فصل ۸۸ هوهانشو، در خاتمه گزارشی درباره تیائوچی^(۵۱) می‌خوانیم:

۱.۳.۲

«اگر از تیائوچی به طرف شمال روی گردانیم و بعد دوباره به طرف شرق رهسپار شویم، پس از تقریباً ۶۰ روز سواری به آن هسی می‌رسیم. آن هسی بعداً تیائوچی را به تابعیت خود درآورده است و ژنرالی را در آنجا برگمارده است. برای آنکه همه شهرهای کوچک واقع در آنجا را تحت اختیار خود نگهدارد».

در ادامه بعداً گزارش اصلی درباره امپراتوری پارت آورده می‌شود:

۲.۳.۲

سرزمین آن هسی^(۵۲)

پایتخت کشور آن هسی، شهر هدو^{(۵۳)۶۱} است. آن هسی ۲۵۰۰۰ لی از لویانگ^{۶۲} فاصله دارد. در شمال باکانگ یو، در جنوب با وویی شانلی هم مرز است. قلمروی آن شامل چندین هزار لی است. دارای چند صد شهر کوچک است. خانوارها و سربازان مسلح بسیار زیاد

هستند. در مرز شرقی اش شهر مولو^(۶۳) که دارای لقب آن هسی کوچک است، قرار دارد و از لویانگ ۲۰۰۰۰ لی فاصله دارد.

این کشور در حین حکومت امپراتور چانگ، در اولین سال پس از حکومت امپراتور چانگه^(۶۴) (ب.م) فرستادگانی را اعزام داشت که با خود شیر و فوبا^(۶۵) به رسم هدیه به همراه آوردند. فوبا در ظاهرش به لین^(۶۶) شباهت دارد، اما شاخ ندارد. در عهد امپراتور هه^(۶۷)، در نهمین سال پس از حکومت یینگ یوآن^(۶۸) (ب.م)، ژنرال نایب الحکومه بان چانو، گان یینگ را به نمایندگی به سرزمین داکین فرستاد. وقتی او به تیانوچی رسید، خود را در کنار دریای بزرگی یافت و می خواست از آن دریا بگذرد، اما کشتی بانان واقع در مرز غربی آن هسی به گان یینگ گفتند: این دریا پیسیار بزرگتر از آن است که بتوان از آن گذشت و بازگشت، و آنها که بخواهند از آن بگذرند و دوباره برگردند، محتاج باد مناسبی هستند که سه ماه طول می کشد، و تازه بعد می توان از آن گذشت. و اگر کسی بخواهد دوباره برگردد، بار دیگر دو سال طول می کشد. به همین سبب، مردمانی که می خواهند در این دریا رفت و آمد کنند، مدت سه سال برای این کار برآورده می کنند.

وقتی گان یینگ این مطالع را شنید از تصمیم خود منصرف شد.

شاه آن هسی با نام مان یو^(۶۹) (ب.م) در سیزدهمین سال سلطنتش (۱۰۱ ب.م) دستور داد دوباره شیر و شتر منغ از تیانوچی به چین یاورند که در این زمان آن را پرنده آن هسی می نامیدند.

اگر از آن هسی ۳۴۰۰ لی به طرف غرب برویم، به سرزمین امان^(۷۰) می رسیم. اگر از امان ۳۶۰۰ لی به طرف غرب برویم به سرزمین سی بین^(۷۱) می رسیم. این سرزمین، غربی ترین بخش آن هسی است. از اینجا به بعد اگر به طرف جنوب روآورده و سوار کشته شویم، به داکین می رسیم.»

گذشته از این در هو هان شو در خبر مربوط به داکین آورده می شود:

۳.۳.۲

«رفت و آمد آن هسی و تیانزو^(۷۲) با [داکین] از طریق دریا است.»^(۵۶)

۴.۳.۲

«شاهان این سرزمین می خواستند با هان تماس دیپلماتیک برقرار کنند، اما آن هسی بر آن

63. Mulu

64. Zhanghe

65. Fuba

66. Lin

67. He

68. Yongyuan

69. Manju

70. Aman

71. Sibin

72. Tianzhu

بود خود با آنها داد و ستد ابریشم داشته باشد و موانعی را برای آنها ایجاد می‌کرد، به گونه‌ای که آنها نمی‌توانستند خود ارتباطی [با چین] برقرار کنند.»^(۵۷)

.۵.۳.۲

«اگر در آن هسی از طریق راه زمینی در امتداد دریا به طرف شمال برویم، سپس از طریق کشتنی به غرب برویم، به داکین می‌رسیم.»^(۵۸)

در گزارش راجع به دایوئه‌چی آورده می‌شود:

.۶.۳.۲

«مقر امپراتوری دایوئه‌چی، شهر لان‌شی^{۷۳} است. این [امپراتوری] در غرب با آن هسی هم مرز است.»^(۵۹)

.۷.۳.۲

«کیوبیویوئه^{۷۴} به آن هسی حمله کرد و بر منطقه گائوفو^{۷۵} دست یافت.»^(۶۰)

در خبر مربوط به گائوفو می‌خوانیم^(۶۱):

.۸.۳.۲

«آنچه به سرزمین گائوفو مربوط می‌شود، وابستگی منظمی نداشت. هرگاه یکی از سه کشور تیانژو، جیبین و آن هسی نیرومند بود، آنجا را در تصرف خود داشت، اما در صورتی که ضعیف بودند، مآل آنجا را دوباره از دست می‌دادند. بعداً آنجا به آن هسی تعلق داشت. اما وقتی که یوئه‌چی بر آن هسی چیره شد، گائوفو را برای نخستین بار در اختیار گرفت.»

۳. ارزیابی

منابع چینی در وهله اول اطلاعات زیادی را نظر به سنن، دستاوردهای فرهنگی و آداب و رسوم پارتیان ارائه می‌دهند که در منابع «غربی» یافت نمی‌شوند، زیرا پارتیان را اغلب بسیار مغضبانه و به نفع روم، یا به طور شایسته توصیف نمی‌کنند یا آنها را به شکل مخالف فرهنگ خود در می‌آورند. با منابع چینی شواهد موثقی را در دست داریم که می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند تا به تصویر یک جانبه نویسنده‌گان یونانی و رومی از پارتیان صورتی نسبی دهنند.

پارتیان دارای تمدن و فرهنگ قابل قیاس با چینیان هستند (۲.۲.۲ و ۳.۱.۲). این امر

هم در مورد شهرسازی و کشاورزی و هم داد و ستد بیان می‌شود. به ویژه در خور ذکر اشاره مکرر به ضرب سکه است که در این خبر، به ویژگی‌های مسکوکات نقره و برونداد یگانه بانو در سکه‌های پارتی نیز اشاره می‌شود.

مطلوب غیرقابل قیاس در منابع غربی، اشاره به موقعیت برجسته زن در میان پارتیان است. این تذکر اهمیت مضاعفی را در مقابل موقعیت اجتماعی زن در چین عهد هان پیدا می‌کند، که متأثر از تثیت آیین کنفوتسیوس^{۷۶} است، و همچنان که معروف است، همه‌چیز دارد مگر خصلت دوستانه با زن.

ذکر چندباره نوشته و مستندسازی، به دستگاه‌اداری کارآمدی اشاره می‌کند اما در عین حال روشن می‌سازد که چرا چنان مکتوباتی از پارتیان باقی نمانده است: آنها نیز بر پوست می‌نوشتند.

منابع چینی همچنین دربردارنده اطلاعات اندکی درباره رویدادهای سیاسی و تاریخی هستند که می‌توانند در رابطه با سایر منابع دیگر از هر حیث مورد استفاده قرار گیرند، تا اندکی روشنایی بیشتر به تاریخ پارت بیاندازند.

به نظر می‌آید در زمان نگارش شی‌بی قدر مسلم بوده که آن هسی سرزمین تیائوچی را زیر سلطه خود داشته است و آنجا را حکومت وابسته خود به شمار می‌آورده است (۱.۱.۲).

از نخستین هیئت نمایندگی چین با شکوه تمام استقبال می‌شود و هیئتی اشکانی نیز به چین فرستاده می‌شود. (۴.۱.۲ و ۳.۲.۲).

اشکانیان در سال ۶۸ ق.م با حکومت آسیای میانه لولان تماس برقرار کرده بودند (۴.۲.۲)، و در سال ۳۵ ق.م هسیونگ‌نو اهدافی در سر داشته است تا کشور پارت را به زیر سلطه خود درآورد.

اشکانیان در سال ۸۷ ب.م مجدداً از لحاظ دیپلماتیکی در سمت چین فعال می‌شوند (۴.۲.۳.۲). در سال ۱۰۱ ب.م دوباره هدایایی، گویا از سوی پاکر دوم به چین می‌رسند (۴.۲.۳.۲). آن هسی از رابطه مستقیم داکین با چین جلوگیری می‌کند، زیرا می‌خواهد خود بر داد و ستد ابریشم با چین نظارت کند (۴.۳.۲).

منابع چینی در مورد اشکانیان [۵۵۵]

فرمانرواییویوئه (کوجولا کادفیسیس^{۷۷}) یونه چی از قبیله گویی شوانگ^{۷۸}/کوشان به آن هسی حمله می کند و گانوفو/کابل (۷.۳.۲) را که پیش از این به آن هسی تعلق داشت، به تصرف خود درمی آورد (۸.۳.۲).

(۱۲) پی‌نوشت‌های منابع چینی در مورد پارتیان

۱. برای آشنایی با سلسله‌هان، نک به. Twitchett/Loewe (edd.) 1986.
۲. در این مورد هنوز هم نک به اثر بینادین. 1967. ۱۹۶۷. راجع به این مطلب از دیدگاه علوم باستان کلاسیک، نک به ۱۹۷۸.
۳. Xu Jiyu, Yinghuan zhilu (گزارش‌ها و رسماهایی در مورد حلقة دریاها) در سال سی دانوگوآنگ Daoguang (i.e. 1850) q. 3,34a. سالیابی می‌کند.
۴. Li Huihuan, Han xiyu tukao (بررسی‌های کارتوگرافی [نقشه‌کشی] در مورد مناطق غرب دوره هان) رادر پیشگفتار سالیابی می‌کند ۱۸۷۰, q. 6, 13b.
5. Kingsmill 1882, 81.
6. Hirth 1899, 438 Anm. 2.
7. Chavannes 1907, 177 Anm. 1.
8. Hulsewé 1970, 115 Anm. 267.
۹. این یکی منصب Xiyu duhu : Hucker 1985, Nr. 2284 است. در این مورد نک به، Bielenstein 1980, Nr. 2284. گزارش‌ها در تناوب سالانه‌ای دنبال می‌شوند: برای نمونه اخباری در این مورد در زندگی‌نامه امپراتور وو ۱۱۰ ff.; Loewe 1974, 228-230 HS 6,240; Dubs, H. H. (Übers.), *The History of the Former Han Dynasty by Pan Ku*, 1941, Bd. II, 107
۱۰. هالون Haloun 1937, 250 Anm. 1. با دلایل مستندی سال ۱۳۸ ق.م. را به عنوان تاریخ واقعی آغاز سفر چانگ کیان مورد تردید قرار می‌دهد و سال ۱۳۳ ق.م. را برای آغاز سفر مطرح می‌کند.
۱۱. SJ 123, 3169. البته فقره مشابه ۲۶۹۲ HS 61, ۱۲۳ فاقد نامشی از آن هستی است.
12. SJ 123, 3170; HS 61, 2694.
13. HS 96A, 3878.
14. HS 3874; Hulsewé 1979, 78.

۱۵. Hulsewé 1970, 10. «البته پیشنهاد شده است که بیشتر اطلاعات آماری و واقعی که در ۹۶ Han-shu پدیدار می‌شوند، ناشی از گزارشی هستند که از دفتر ژنرال نایب‌الحکومه به حکومت مرکزی عرضه شده‌اند. همچنین نک به ۸۹ Anm. ۴۰۸ Yu. ۱۹۸۶.
۱۶. Yu 1986, 414f.
۱۷. Yu 1986, 415f.
۱۸. گزارش چانگ کیان چندین سده بعد نیز شاید در نگارش رمان‌گونه‌ای تحت عنوان *Qian chuguan zhi* (گزارش عبور چانگ کیان از گذرگاه‌ها) در دسترس بوده و بر شیوه ترجیح داده شده، چنان‌که Cui Bao (*Gujinzhu* (شرحی بر چیزهای کهن و جدید) در حدود ۳۰۰ ب.م گزارش می‌کند. نک به ۱۷۶ Anm. 1. SCC 1, 178. در مورد وضع بایگانی امپراتوری در دوره متأخر هان، نک به ۹-۲۰ Bielenstein 1954.
۱۹. به طور کلی درباره تاریخ‌نویسی در طول و در مورد دوران هان، نک به ۱۹۶۱ Hulsewé.
۲۰. هنوز هم مقدمه شاوان بر ترجمه‌اش از شیوه بینایی است، نک به ۲۰ Chavannes 1895-1905; Watson 1958; Pokora 1962.
- در مورد تاریخ‌نویسی نک به ۱۹۸۱ Pokora 1933; Jäger 1933.
۲۱. در مورد مسئله بسیار مشکل‌آفرین قابلیت اطمینان شیوه نک به ۵۴-۷۹ Verf. 1995.
۲۲. در مورد هان شو به طور عام نک به ۱۹۷۸ Loewe 1963; Pokora 1978.
۲۳. van der Sprenkel 1964, rez. von Pokora, T., *Archiv Orientální* 33, 1965, 693f.
۲۴. در این مورد در وهله اول گزارش‌هایی از فصل ۱۲۳ شیوه نک به ۱۹۷۹/۱۹۵۹/۱۹۶۷ Bielenstein 1954/1959/1967/1979 در هان شو ۶۱، در زندگی نامه چانگ کیان ولی گوانگلی مندرج هستند. نک به hierzu Verf. 1995, Anm. 9.
۲۵. در مورد تاریخ‌نویسی دوران هوهان، نک به ۱۹۷۹/۱۹۵۹/۱۹۶۷/۱۹۷۹ Chavannes 1907, 149ff., bes. 150.191 Anm. 1. ترجمه مبتنی بر متن چاپ ۱۹۷۸ (در زیر: SJ) است: ۳۱۶۲ Anxi: 123, 3162.
۲۶. در این مورد نک به ۱۵۰.۱۹۰ تا ۱۷۰ فراهم شده باشد.
۲۷. Hulsewé 1975. *Dazu* Verf 1995, 65-80.
۲۸. در مورد تلفظ چینی کهنه و میانه نک به ۱۹۴۰ Karlgren 1940, 146a und 925a *ân/*ân-si k/si k.
۲۹. ترجمه مبتنی بر متن Zhonghuashuju چاپ ۱۹۷۸ (در زیر: SJ) است: ۳۱۶۱ SJ 123, 3161.
۳۰. SJ 123, 3161.
۳۱. شرح لغت به لغتی نیز در معرفی سرزمین دایوآن وجود دارد: SJ 123, 3160.
۳۲. تفسیر Suoyin - در اینجا نقل می‌شود: «هان شو گزارش می‌کند: در طرف نوشته می‌توان تصویر شاه، در پشت سکه همسرش را مشاهده کرد. هسیون یونه در این مورد خاطرنشان می‌سازد: نشانه man، تلفظ مرد را دارد و به معنای «آنجا که فاقد نوشته است» می‌باشد.علاوه بر این چانگ کیان عنوان می‌کند: «در طرف نوشته‌دار سکه، تصویر فردی که اسب می‌راند، نموده می‌شود، در طرف man [بی‌نوشته] سکه، چهره انسانی به تصویر کشیده می‌شود.» وی ژانو Wei Zhao در این مورد می‌گوید: «man، پشت سکه است و دارای تلفظ man است.»

۳۳. تفسیر — Jijie در این مورد نقل می شود: هانشو بین بی (Hanshu yinyi) (اهمیت آوا در هانشو) بدین معنا است: «آنها دارای سطرهای افقی به منزله مسودات نگارشی هستند.»
34. SJ 123, 3161.
۳۵. در مورد مسئله شناسایی تیانوچی، نک به 255 Hulsewé 1979, 113, Anm.
36. SJ 123, 3163f.
37. SJ 123, 3166.
38. SJ 123, 3172.
39. SJ 123, 3174.
۴۰. از هانشو چاپ Zhonghuashuju سال ۱۹۸۰ (در زیر به کوتاهی HS) نقل می شود، 2690 HS 61,
۴۱. امپراتور چین.
42. HS 61, 2694.
43. HS 70, 3002.
44. HS 70, 3010.
45. HS 96A, 3872.
46. HS 96A, 3889f.
۴۷. نک به ۲۶۸ Bodou: اصولاً می تواند تلفظ شود: Karlsgren 1940, 195b und - 117a: صورت محلی از اسم پارتیا. در تأیید این مطلب از طریق ۲۰۷ Cen Zhongmian 1981, 207 مطلع می شویم که سولین Su Lin نامی خاطرنشان می سازد که نشانه اول «fan» دارای تلفظ «ban» نیز هست که بدین ترتیب، با Bandou، شهر پرثوه مطعم نظر است.
48. Hucker 1985, Nr. 7237.
۴۹. آرام محبت کرده و یادآور شده است که در اینجا می تواند توصیف یگانه سکه پارتی بازنمود یک زن، موسا، مطعم نظر باشد. این مسئله از لحاظ زمانی به خوبی با واقعیتی متناسب است که حضور چین در غرب دقیقاً حدود ۹ ب.م قطع می شود. به این ترتیب، ما دارای شاهدی در مورد سبکی هستیم که چگونه یک پدیده معاصر وارد منابع چینی می شود.
۵۰. از هانشو (در زیر HHS) چاپ Zhonghuashuju سال ۱۹۸۶ نقل می شود.
51. HHS 2918.
52. HHS 2918.
۵۳. هیرث 1899, 438 از هم پنداشتی با هکاتومپیلوس دفاع می کند. هدو Hedou می تواند با اسم محلی، شاید Volog، مطابقت داشته باشد.
- Karlsgren 1940, 8e und 1023h: g'wâ/ uâ—d'uk/d'uk. Hulsewé 1979, 116, Anm. 268.
- هولسو نیز از فرض هیرث پیروی می کند.
۵۴. مردو.
55. Chavannes 1907, 178 Anm. 4: "Man-k'iu a été identifié avec Pakor II par Justi".

سنگ تیان Sengtian ژاپنی بر این باور است که «man» غلط املایی از «ba» است. و چنین اغلاظ املایی به کرات اتفاق می‌افتد. او در این مورد مثال‌های چندی را نیز ذکر می‌کند؛ نک به Cen 1981، 210: «اینکه در اینجا سال ۱۰۱ ذکر شده، اشتباه منبع نیست، بلکه هیئت نمایندگی بایستی ۴ سال در سفر بوده باشد.»

56. HHS 2918.
57. HHS 2920.
58. HHS 2920.
59. HHS 2920.
60. HHS 2920.
61. HHS 2921.

کوته نوشت

ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
BMFEA	Bulletin of the Museum of Far Eastern Antiquities
JRAS	Journal of the Royal Asiatic Society
OE	Oriens Extremus
TP	T'oung Pao. Revue Internationale de Sinologie
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

كتاب شناسی

- Bielenstein, H. 1954/1959/1967/1979, „The Restoration of the Han Dynasty. With Prolegomena on the Historiography of the Hou Han shu“, *BMFEA* 26, 1954, 1–254; 31, 1959, 1–287; 39, 1967, 1–198; 51, 1979, 1–300
- Bielenstein, H. 1980, *The Bureaucracy of Han Times*, Cambridge
- Cen Zhongmian 1981, *Hanshu xiyuzhuan dilixiaoshi* (Geographische Erläuterungen zum Bericht über die westlichen Gebiete im Hanshu), Beijing, Zhongguoshuju
- Chavannes, É. 1895–1905, *Les Mémoires historiques de Se-Ma Ts'ien*, Bd. 1–5, Paris
- Chavannes, É. 1907, „Les pays d'occident d'après le Heou Han chou“, *TP*, Serie 2, Bd. 8, 149–234
- Haloun, G. 1937, „Zur Üe-tsi-Frage“, *ZDMG* 91, 243–318
- Hirth, F. 1899, „Syrisch-chinesische Beziehungen im Anfang unserer Zeitrechnung“, Oberhummer, R./Zimmerer, H., *Durch Kleinasiens und Syrien*, Berlin, 436–449
- Hucker, C.O. 1985, *A Dictionary of Official Titles in Imperial China*, Stanford
- Hulsewé, A.F.P. 1961, „Notes on the Historiography of the Han Period“, Beasley, W.G./Pulleyblank, E.G. (edd.), *Historians of China and Japan*, London, 31–43
- Hulsewé, A.F.W. 1975, „The Problem of the Authenticity of Shih-chi ch. 123, the Memoir on Ta Yüan“, *TP* 61, 83–147
- Hulsewé, A.F.P. 1979, *China in Central Asia, the Early Stage: 125 B.C. – A.D. 23. An Annotated Translation of Chapters 61 and 96 of the History of the Former Han Dynasty, with an Introduction by M.A.N. Loewy*, Leiden (= CICA)

- Jäger, F. 1933, „Der heutige Stand der Schi-ki Forschung“, *Asia Major* 9, 21–37
- Karlgren, B. 1940, *Grammata Serica Recensa*, Stockholm
- Kingsmill, Th.W. 1882, „The Intercourse of China with Eastern Turkestan and the Adjacent Countries in the Second Century B.C.“, *JRAS* 14, 74–104
- Loewe, M. 1963, „Some Recent Editions of the Ch'ien Han-shu“, *Asia Major* N.S. 9, 162–172
- Loewe, M. 1974, *Crises and Conflict in Han China, 104 BC to AD 9*, London
- Pelliot, P. 1929, „L'édition collective des œuvres de Wang Kouo-wei“, *TP* 26, 113–182
- Pokora, T. 1962, „The Present State of Translations from the Shih chi“, *OE* 9, 154–173
- Pokora, T. 1978, „Pan Ku and Recent Translations from the Hanshu“, *JRAS* 98, 451–460
- Pokora, T. 1981, „Ch'u Shaosun – the Narrator of Stories in the Shih-chi“, *Annali. Istituto Orientale di Napoli* 41, 403–430
- Posch, W. 1995, *Baktrien zwischen Griechen und Kuschan. Untersuchungen zu kulturellen und historischen Problemen einer Übergangsphase. Mit einem textkritischen Exkurs zum Shiji 123*, Wiesbaden
- Raschke, M.G. 1978, „New Studies in Roman Commerce with the East“, *ANRW* II 9.2, 604–1361
- Schmidt-Glintzer, H. 1990, *Geschichte der chinesischen Literatur*, Bern/München/Wien
- van der Sprekkel, O.P. 1964, *Pan Piao, Pan Ku and the Han History*, Canberra
- Twitchett, D./Loewe, M. (edd.) 1986, *The Cambridge History of China, vol 1: The Ch'in and Han Empires, 221 B.C. – A.D. 220*, Cambridge
- Watson, B. 1958, *Records of the Grand Historian of China. Translated from the Shih chi of Ssu-ma Ch'ien*, Bd. 1–2, New York
- Yü, Ying-shih 1967, *Trade and Expansion in Han China: A Study in the Structure of Sino-Barbarian Economic Relations*, Berkeley/Los Angeles
- Yü, Ying-shih 1986, „Han Foreign Relations“, Twitchett, D./Loewe, M. (edd.) 1986, *The Cambridge History of China, vol 1: The Ch'in and Han Empires, 221 B.C. – A.D. 220*, Cambridge, 405–421

تبرستان
www.tabarestan.info

چگونگی و وظایف سکه‌شناختی اشکانیان

نوشته میشاپل آلام (وین)^۱
تبرستان ترجمه هوشنگ صادقی

www.tabarestan.info

۱. روشنمندی

مسکوکات اشکانی به طور انکارناپذیری یکی از مهم‌ترین منابع دستِ اول پژوهش تاریخ ایران از سده ۳ ق.م تا پایان فرمانروایی اشکانیان در سال ۲۲۴ ب.م. هستند. خیل سکه‌های بالغ بر چهارصد سال به طور پیوسته جاری، شاهد بی‌نظیری است که با شیوه و تأثیر متنوع، اطلاعی در مورد توالی شاهان، تشکیلات ضراب خانه‌ها، شرایط سیاسی و اقتصادی، گزارش‌های حکومتی، لباس و مُد خاندان‌شاهی اشکانی و گذشته از این، اطلاعات خیلی زیادتری در اختیار می‌گذارد^(۱). سایر منابع به مراتب کمتر، و گذشته از این، بیشتر گنگ هستند، از این‌رو شگفت‌آور نیست که دقیقاً از سکه‌ها همواره به منزله مواد قیاسی در تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی در مورد امپراتوری پارت استفاده می‌شود. البته این امر پیش‌بایسته می‌گذارد که سکه‌شناسی با ابزارهای روشنمند خاص خود مسکوکات موجود را بررسی کند، به فراخور آماده سازد و به طور منظمی در اختیار رشته‌های هم‌خانواده بگذارد. تاکنون تا چه حد اقدامی در این مورد انجام شده است، و ظیفه این نوشته نشان دادن آن است.

سکه‌های اشکانی را در مقایسه با مسکوکات حکومتی دشمن دیرینه، روم، نمی‌توان به راستی قابل صحبت دانست. آنها در این نقص با مسکوکات سایر سلسله‌هایی که در

1. Michael Alram (Wien)

ایران حکومت کردند، سهیم هستند. برای نمونه سلوکیان یونانی که سکه‌های پارتبی از نظام سکه‌زنی آنها پدید آمد یا با جانشینان خود، ساسانیان که دوباره متکی بر نظام پولی پارتبی بودند.

هر اندازه مسکوکات در تصویر و نوشته یکنواخت هستند، به همان اندازه برای سکه‌شناس دشوار است تا سکه‌ها را تحت قاعده مناسبی درآورد و به این ترتیب، ارزش کیفی آنها نیز حداقل استفاده را بکند. وظيفة اصلی سکه‌شناسی بازسازی هر یک از سیستم‌های ضرب است^(۲).

فرض بر این است که هر سکه‌زنی علی القاعدۀ بِر طبق برنامه خاصی انجام می‌گیرد که خود را با اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی، یا به عبارت بهتر، نیازهای عصرش تطبیق می‌دهد. این برنامه‌های ضرب سکه برای هر مقطع زمانی متضمن اوحاد، تعداد ضرب موردن احتیاج، مقدار فلز مورد نیاز برای این کار و همچنین طرح تصویر که می‌باشد بر سکه‌ها پیش شود، می‌باشد. اجرای برنامه‌های سکه‌زنی در ضرابخانه‌های مختلف علی القاعده در بُرونداد^(۳)ها، برنامه‌ریزی، سازماندهی و شیوه تولید جداگانه‌ای انجام می‌گیرد^(۴). چنان بروندادهایی که به منظور تضمین مبادلات پولی برای هر مقطع زمانی مشخص در منطقه خاصی تولید می‌شوند، واحدهای تولیدی منسجمی هستند. امروزه این برنامه‌های سکه‌زنی می‌تواند در درجه اول از طرح نقوش استنتاج شود. علاوه بر این، گاه‌گاهی علائم بازرگانی نیز که کارگزاران مالی آن زمان بر سکه‌ها می‌زندند، تا کار دوایر اجرایی را در ضرابخانه‌ها وارسی کنند، بدان اضافه می‌شود. برای سکه‌شناس باید اصل بنیادی روشنماندانه‌ای محسوب شود، آنچه را که جزو ویژگی‌های برونداد است، همیشه تنها از خود سکه‌ها می‌توان به دست آورد. ضوابط برونداد همواره بسته به زمان و مکان به طور اساسی از هم متفاوت هستند، و از این رو، ضروری است همواره ذکر شود که چه معیارهایی برونداد را در مورد خاص تعریف می‌کنند.

در ارتباط با مسکوکات امپراتوری اشکانی می‌تواند معیارهای بی‌شمار گونه‌شناسختی از قبیل پرتره‌ها، سجع‌ها و علایم بازرگانی، و همچنین تحلیل روش‌های مقیاسی - اوزانی و آماری سرسکه‌ها، و نیز شواهد کشف به منظور ترتیبی مورد استفاده قرار گیرد.

در رویه سکه‌ها، پرتره که در شکل اولیه‌اش در عهد میترادات اول (حدود ۱۷۱-۱۳۸ ق.م) بدون تردید از تصویر ایده‌آل شده فرمائزوایان سلوکی پدید می‌آید، نشانگری^۳ اش را پس از عهد میترادات دوم (حدود ۲۴-۲۲۳ ق.م) گام به گام از دست می‌دهد و به زودی دیگر هیچ خصلت ویژه‌فردی را نشان نمی‌دهد. از این قرار تفاوت‌ها منحصرأ در مورد آرایش و محاسن ممکن است. معیار مهم دیگری را کلاه افسرهای شاهان نشان می‌دهد که از روزگار میترادات دوم به بعد در اشکال گوناگونی پیش می‌آید (تصویر ۱۳)، متنها به هیچ وجه دارای ویژگی سفت و سخت افسرهای مختص هر شاه ساسانی نیست. در اینجا باید ذکر شود که به سبک اشکانی کمتر معقول به نظر می‌آید از تصاویر سکه‌هایه سن فرد منقوش بر سکه‌ها پی برد. این مسئله می‌تواند چنان‌که مسکوکات قیصران رومی نیز نشان می‌دهند، خواهی نخواهی به اشتباہ بینجامد. همچنین لازم است به نظریه‌ای از سلوود^۴ پرداخت که تصاویر تمام رُخ معدودی را بر سکه‌های اشکانی به غاصبانی از تبار مادی ربط می‌دهد^(۴) (تصویر ۱۴). البته مسکوکات کوچکترین دلیلی را ارائه نمی‌دهند که بتوان انگیزه‌ای سیاسی را در پس تصاویر تمام رُخ تشخیص داد. سرانجام باید بدین مسئله اشاره شود که نخستین اشکانیان در سکه‌هایشان دارای «تیارا شهری» (تصویر ۴، ۵) هستند که گذشته از این، در سکه‌های میترادات اول نیز پیش می‌آید (تصویر ۶)، از این رو، به نظرم به هیچ روی نمی‌تواند معیاری ارزیابی شود که اشکانیان را در آن زمان دست‌نشاندگان سلوکیان به حساب آوریم.

سجع‌ها با عنوانین و القاب مختلف‌شان به ویژه یک معیار قانون درجه اول را در پشت سکه‌ها، تشکیل می‌دهند. تنظیم تک‌تک بخش‌های سجع‌ها در مربع^۵ و همچنین اشکال حروف در این ارتباط ابدأ از اهمیت دست‌کمی برخوردار نیستند.

سرانجام باید علائم بازرسی ذکر شود که به صورت حروف و طغرا^۶‌های جداگانه‌ای هم در رویه، و هم در پشت سکه‌ها پیش می‌آیند. البته معنای دقیق آنها تاکنون نامعلوم است. به هر حال، نظام علائم جنبی پیچیده و گوناگون مسکوکات حکومتی اشکانی در آغاز هنوز به وضوح مرهون الگوی سلوکی است و نشان می‌دهند که برای مثال در زمان

3. Signifikanz

4. Sellwood

5. Karree

6. Monogramm

میترادات اول چهار دراخم‌ها و دراخم‌هایی با نمونه‌های مختلف به‌طور سری در ضراب خانه سلوکیه ضرب می‌شد (تصویر ۷). در زمرة علائم بازرسی کارگزاران مالی باید ذکر سال‌ها براساس تقویم سلوکیان و نیز اسمامی ماه‌ها نام برده شود که از ایام فرهاد چهارم (حدود ۲۳-۳۸ ق.م) به‌طور مرتب بر چهار دراخم‌ها نامودار می‌شوند (تصویر ۲۵). به این ترتیب، برونداد سالانه‌ای از چهار دراخم‌ها می‌تواند به دوازده بخش تقسیم شود. از عهد گودرز دوم (حدود ۴۴-۴۳ ب.م) به بعد حروف نظارتی اضافی – حروف یونانی - A-E- حتی بر سرمه که بالایی (میخ چکش)^۷ مضروبات چهار دراخم‌ها یافت می‌شود که حتی گروه‌بندی جزء به جزء تک تک بروندادها را ممکن می‌سازد (تصویر ۳۴). برای اینکه در این مورد شناخت دقیقی راجع به نحوه کار ضراب خانه‌ها به دست آوریم، تحلیل جامع سرسکه‌ها، چنان‌که برای مثال کالاتایی^۸ به‌طور گستردگایی در مورد فرهاد چهارم نشان داده، ضروری است.

همچنین آن گروه از طغراها که در پشت دراخم‌ها پیش می‌آیند و به منزله مهر ضراب خانه قابل تعبیر می‌باشند، جزو علائم بازرسی محسوب می‌شوند. آنها محک ترتیب درجه اولی را تشکیل می‌دهند. البته یکسان‌انگاری^۹‌های به عمل آمده از جانب سلود و امروزه بدون هر نقدی مورد استفاده تنها در مواردی تضمین شده هستند.^(۱۰) اکباتان، رگا^{۱۱} (ری) و شوش باید کم و بیش مسجل ارزیابی شوند (تصاویر ۱۸، ۱۹، ۲۲). همچنین ضراب خانه سیار دربار (KATAΣTPATEIA) تشخیص داده شده از سوی سلود که از سرمه که بالایی ضراب خانه‌های ثابت نیز استفاده می‌کند^(۱۱)، قانع‌کننده است. اینکه در نسا نیز سکه‌خانه‌ای وجود داشته، با برنوشه^{۱۲} ها و طغراهای (NICAIA od. NI) ذی‌ربط مدلل می‌شود (تصویر ۹). اما کماکان یکسان‌انگاری دو مین ضراب خانه تخمینی از سوی سلود واقع در ارگ نسا، در مهردادکرت که با حروف M-T-Θ-T-M یا (تصاویر ۱۷، ۲۱)، مشکل‌آفرین است. در مورد حل این مسئله که بعداً باز هم بدان خواهیم پرداخت، تنها یافته‌های سکه‌ها می‌تواند یاری رسان باشد^(۱۳). و به همین دلیل ناگوار است که درست انتشار سکه‌های مکشوفه توسط کاوشگران روسی در نسا هنوز معوق است. وضع در مرغیان^{۱۴} (مرلو)، آنجا که گزارش‌هایی درباره سکه‌های یافته شده

7. Aversstempel

8. Callataÿ 1994.

9. Identifikation

10. Rhagai

11. Aufschrift

12. Margiane

در جریان کاوش‌های مرو (آنتیوخیا در مرغیانا) موجود هست^(۸)، مطلوب‌تر می‌باشد. از ایام فرهاد دوم (حدود ۱۳۸/۲۸-۱۲۷/۲۹ ق.م) به بعد ضراب خانه‌ای در این محل دایر است که با حروف MAP، بعداً تنها با M مهر می‌زند (تصویر ۲۰). از دهه‌های نخستین سده اول ب.م سکه‌زنی محلی از دراخم‌های برزی در مرو شروع می‌شود که گذشته از نشانه M همچنین از نشانه A-M و M-T استفاده می‌کند (تصاویر ۴۱، ۴۲). سلوود مدعی ارتباط هر دو نشانه آخر با آریا^(۹) (هرات) و تراکسیانا^(۱۰) بود، آنچه که بر مبنای شواهد کشف و تحول گونه‌شناختی نشان داده شده توسط پیلیپکو^(۱۱) نامحتمل می‌باشد. در این رابطه حدسیات پیشنهادی گُنج^(۱۲) نیز قانع کننده نیستند.

تحلیل دقیق معیارهای بالاتر نامبرده گونه‌شناختی، شالوده مقررات کار سکه‌شناختی را تشکیل می‌دهد. و تصویر را بررسی دقیق ویژگی‌ها و پیشرفت‌های سبکی و فنی تکمیل می‌کند. در تکمیل این مسئله باید اضافه شود که یک چنان تحلیلی فقط می‌تواند با شمار زیاد سکه‌های یکسانی به طور هدفمندانه به انجام رسانده شود، زیرا تنها از این طریق می‌توان به کل طیف بیش از اندازه پیچیده سکه‌زنی پی برد. سکه‌ها، علی‌رغم خصلت به کرات نقل قول شده هنریشان، تولید انبوهی بودند که در درجه اول در خدمت اهداف اقتصادی بودند. این ویژگی خاص باید در روش علمی نیز در نظر گرفته شود.

بررسی مدرن سکه‌شناسی امروزه بدون تحلیل سرسرمهای امکان ندارد. زنجیره سرسرمهای از این طریق با یکدیگر هماهنگ شده، شناختی را از شیوه کار ضراب خانه‌ها ارائه و نشان می‌دهند که طرح‌های ضرب چگونه به مرحله عمل درآورده می‌شدند، امکان استنتاج را از تعداد سکه‌های مضروبی می‌دهند و گاه‌گاهی نیز نشانه‌هایی برای گاهشماری را به دست می‌دهند. البته در این مورد باید اصل بنیادینی محسوب شود که تحلیل مهرها با توجه به بازسازی طرح ضرب‌ها هیچ معیار قانونی درجه اولی را نشان نمی‌دهد و به هر حال، تنها می‌تواند به منظور تجدید نظر، یا به عبارت بهتر، تکمیل نظم به دست آمده از طریق تحلیل گونه‌شناختی به کار بrede شود. همین امر در مورد بررسی‌های مقیاسی - اوزانی و آماری صدق می‌کند که در عین حال، جزو ابزارهای روشنمندانه سکه‌شناسی جدید محسوب می‌شود.

13. Areia

14. Traxiana

15. Pilipko 1980.

16. Koch 1990.

در خاتمه باید به شواهد کشف اشاره شود که منبع گرانبهایی برای پژوهش سکه‌شناسخی هستند. آنها به صورت کشفیات گنجینه‌ای و محوطه‌ای می‌توانند از سویی نشانه‌هایی برای توالی نسبی گاهشماری مسکوکات ارائه دهند. از جانب دیگر آنها شناختی را در مورد گردش پول در اختیار می‌گذارند. آنها جریان تجاری را مستند می‌کنند و نشان می‌دهند که کدام سکه‌ها در چه منطقه‌خاصی بیشتر به کار برده شده‌اند، که مجدداً می‌توانند خاستگاه مسکوکات مورد نظر از آنها استنتاج شود. مثال کلاسیکی در این مورد تحقیق استادانه لورایدر^{۱۷} درباره سکه‌های مکشوفه کاوش‌های فرانسوی در شوش است که فعالیت سکه‌زنی این ضراب خانه را به طور مستقیم مستند کرده و چارچوب ضرب را ارائه داده که می‌تواند به منزله سنگ محکی برای سایر ضراب خانه‌های پارتی نیز مورد استفاده قرار گیرد. به همین ترتیب، می‌توان به بررسی قدیمی مکداول^{۱۸} اشاره کرد که بر اساس مدارک کشف سلوکیه در کران دجله به اثبات رساند که ضرب چهار دراخم‌های اشکانی در درجه اول در سلوکیه انجام می‌گرفت. پیلیپکو^{۱۹} – چنان‌که ذکر شد – نشان داده است که گروه غشدار بزرگی از دراخم‌های مسی پارتی با طغای M که در میان آنها شاهی با نام سانابارس^{۲۰} نیز خودنمایی می‌کند (تصویر ۴۱)، می‌تواند در واحد مرو مکان‌یابی شود.

این مثال‌های محدود باید کافی باشد تا به اهمیت مجموعه‌های کشف تضمین شده در پژوهش‌های سکه‌شناسی تأکید شود. به همین دلیل موجب تأسف است که گنج‌یافته‌های زیادی که خارج از کاوش‌های مطابق مقررات پیدا شده‌اند، به موجب شرایط سیاسی در کشورهای ذی‌ربط بیشتر غیرمستند و پاره پاره وارد بازار جهانی می‌شوند و تنها با مشقت زیاد می‌توانند به طور ناقص بازسازی شوند. کشف گنبد – بجنورد در شمال خاوری ایران که حاوی تاکنون کهن‌ترین نمونه‌های ناشناخته دراخم‌های اشکانی (تصویر ۴، ۵) بود^(۱۱)، یا بخشی از چهار دراخم‌های مکشوفه اخیراً منتشره (۱۹۹۴) توسط کالاتایی^{۲۱} از عهد فرهاد چهارم، تنها دو نمونه از نمونه‌های بسیار هستند. در مورد محل کشف چنین آثاری غالب اوقات به مقدار ناچیزی مطلع می‌شویم، و اخبار مبنی بر شایعه است و همواره با تردید زیادی توأم هستند.

17. Le Rider 1965.

18. McDowell 1935.

19. Pilipko 1980.

20. Sanabares

21. Callataj 1994.

۲. تاریخ سکه و پول

وقتی که اسکندر جانشین مردہ ریگ هخامنشیان شده بود، اقتصاد سکه از پیشتر در یونان و آسیای صغیر در اوج شکوفایی بود. در این ایام هنوز ضراب خانه‌ای در ایران وجود نداشت. تنها ضراب خانه‌هایی در میان‌رودان، بابل و دوردست‌های خاور، در باکتریا و پارو میساد به منظور تأمین نیازهای محلی در دوران متأخر هخامنشی فعال بودند^(۱۲). اسکندر دوراندیشانه می‌کوشید نظام پولی واحدی را در امپراتوری عظیمش به وجود آورد. سکه استاندارد آتیک، اساسی شد که اسکندر آن را^(۱۳) مورد هرسه فلز - طلا، نقره و برنز - الزام‌آور تعیین کرد. چهار دراخم، واحد اصلی شد که در شکل سکه منقوش جلد آتی از پیشتر در جریان سده ۵ ق.م به منزله نخستین پول کلاسیک تجارت جهانی ثبت شده و همراه با روند تجارت بین‌المللی از مصر و میان‌رودان تا باکتریا و هند رسیده بود. اصلاحات سکه‌زنی اسکندر دامنه‌دار بود و مشخصه‌ای برای کل هلنیسم شد. البته ضراب خانه‌های جدیدی توسط اسکندر در ایران ایجاد نشد. چنان‌که پیداست تازه سلوکیان ضرورت ایجاد شبکه‌ای از ضراب خانه‌ها را در سرزمین‌های ایرانی تشخیص دادند و با این کار به اقتصاد سکه در مشرق زمین نیز کمک کردند^(۱۴) (نک به نقشه ۱). سلوکیه در کران دجله در میان‌رودان، مرکز اداری شد و یکی از مهم‌ترین ضراب خانه‌های سلوکی را در خود جا داد. سلوکوس اول (۲۸۱-۳۰۵ ق.م) دستور داد در شوش الیماهیس، پایتخت کهن و در اکباتان ماد، سکه‌هایی ضرب کنند. سرانجام سلوکوس و پسرش، آنتیوخوس در آغاز سده ۳ ق.م حتی ضراب خانه‌ای را در باکترا^(۱۵) (بلخ) برپا داشتند.اما ضراب خانه پنداشته شده توسط نیوئل^(۱۶) در هکاتومپیلوس / ارته کونه^(۱۷) که اصولاً تنها در عهد آنتیوخوس دوم (۲۴۶-۲۲۶ ق.م) و سلوکوس دوم (۲۲۵-۲۴۶ ق.م) به اثبات رسانده شده است، نامعلوم است. سرانجام ضراب خانه دیگری توسط آنتیوخوس چهارم (۱۶۴-۱۶۲ ق.م) در آنتیوخیا در ساحل خلیج فارس، اسپاسینو خاراکس^(۱۸) بعدی، گشايش می‌یابد. به این ترتیب، ضراب خانه‌هایی را در همه راه‌های پُر رفت و آمد و مهم، چه زمینی چه آبی مستقر کرده بودند. گذشته از این، به وضوح قابل تشخیص است که اقتصاد سکه با

22. Baktra

23. Newell 1938.

24. Hekatompyle/ Artakoana

25. Spasino Charax

حیات دولت-شهرهای یونانی توأم بود و اینکه احداث ضرائب خانه‌ها اهمیت ناچیزی در سیاست فعال شهری سلوکیان نداشت.

پارتيان با رخنه به قلمروی سلوکیان با اقتصاد سکه‌ای به خوبی کارآمدی رودرو شدند، و با تصالح گام به گام قدرت دولتی در نهایت امر ناگزیر به تأمین بدون اصطکاک پول بازار با سکه‌ها شدند. امر محترزی است که نظام سکه‌زنی اشکانی با تسخیر ماد، میان رودان و شوشا، در روزگار میترادات اول (حدود ۱۷۱-۱۳۸/۳۹ ق.م) شکل نهایی اش را دریافت کرد. مهم‌ترین ضرائب خانه‌های سلوکیان در خاور-اکباتان، سلوکیه و شوش - به دست اشکانیان افتاده بود که به این ترتیب، ناگزیر تعهدی نیز جهت ورود به سکه‌زنی حاصل شد.

هنوز این مسئله تردیدآمیز حل نشده است که آیا اشکانیان سکه‌هایی پیش از میترادات اول ضرب کردند یا نه. گنجینه سکه به طور پاره ظاهر شده از حدود سال ۱۹۶۵ میلادی در بازار سکه که اجیانا در شمال خاوری ایران، میان روستاهای گند و بجنورد (هیرکانیا) پیدا شده، اکثرآ در بردارنده در اخم‌های اشکانی بود که توسط ابگاریان/سلوود^{۲۶} با استدلال‌های خوبی به ارشک اول و ارشک دوم تخصیص داده می‌شوند (تصویر ۴، ۵). برخلاف این، اختصاص ضرائب خانه‌ها مسئله‌ساز است و قانع‌کننده نمی‌باشد: مؤلفان به مهردادکرت/نسا و هکاتومپیلوس گمان می‌برند^(۱۴). یکسان‌انگاری ضرائب خانه مهردادکرت با کمک طغرا^{۱۷} M-T (به ندرت تنها M نیز) پشت سکه صورت می‌گیرد که بدون استثنای در هر دراخمی پیش می‌آید که ابگاریان/سلوود به ارشک اول تخصیص می‌دهند (تصویر ۵). این طغرا پس از میترادات دوم غالب به صورت T-Θ-M^(۱۵) پیش می‌آید^(۱۶) (تصویر ۲۱، ۲۱). در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که اصولاً مهردادکرت در آن زمان وجود داشته و دارای این نام بوده است یا نه^(۱۷). تخصیص آن به هکاتومپیلوس اصلاً فرضی است و فقط مبنی بر مقایسه سبکی است که قانع‌کننده نمی‌باشد. محتمل می‌نماید که همه این سکه‌ها متعلق به ضرائب خانه واحدی بوده باشند، البته جای دقیق آن باید ناگشوده باقی بماند.

سرانجام مشکل سرآغاز سکه‌زنی اشکانیان را می‌توان در زمینه سکه‌های

آندروگوراس در نظر گرفت. موضوع بر سر استاتر طلا و چهار درا خم‌هایی است که دارای سجع یونانی ΑΝΔΡΑΓΟΡΟΥ هستند^(۱۷) (تصویر ۱). دو استاتر طلا با سجع آرامی که تاکنون هیچ ترجمه قانع کننده‌ای برای آنها عرضه نشده است^(۱۸) (تصویر ۲، ۳)، بدان‌ها اضافه می‌شود. آنها بر طبق ویژگی‌های گونه‌شناختی و همچنین مطابق سبک و ساخت در نهایت به استاتر آندروگوراس شبیه هستند و آنها به اتفاق هم در گنجینه معروف آمودریا^{۲۷} بودند^(۱۹). دیاکونف/زیمال^{۲۸} و کخ^{۲۹} این مسکوکات را مورد بررسی مجدد قرار داده و چنان‌که جز این انتظار نمی‌رفت، به نتایج مختلفی، اگرچه می‌تواند پاره‌ای وجوه مشترک نیز یافته شود، می‌رسند. نقطه آغاز هر دو بررسی خوانش جدیدی از سجع آرامی رویه سکه بر نمونه ارباب چهاراسب^{۳۰} (تصویر ۳) است: دیاکونف/زیمال گمان بر NRGWR دارند و صورت آرامی نام آندروگوراس را در آن مشاهده می‌کنند. این امر آنها را به استنتاجی می‌رساند که هم استاتر یونانی و مآلأ هم استاتر دارای برنوشتة آرامی متعلق به صاحب سکه یکسانی هستند که آنها او را با شهر پارت هم نام مذکور در یوستینوس^{۳۱} یکی می‌دانند که بر سلوکوس شورید و به دست ارشک اول از میان برده شد. سجع پشت سکه WHŠW بر نمونه ارباب چهاراسب و نیز سجع WHŠWWR بر نمونه نیکه^{۳۲} امکان دارد با خدای وخش (= أخوس^(۳۳) ایرانی، چنان‌که ما آن را به صورت OAXɒɒ از سکه‌های هویشکا^{۳۴}، پادشاه کوشان می‌شناسیم، ارتباط داشته باشد^(۲۰). این امکان که موضوع می‌تواند بر سرِ نام یا عنوانی نیز بوده باشد که با wakš^(۲۱) پارسی میانه («وخشور») ارتباط دارد، قابل تأمل است.

کخ که متأسفانه بررسی دیاکونف/زیمال (همان) را در دسترس نداشته، آن را در رویه نمونه ارباب چهاراسب، PRYPD می‌خواند و در آن، بازتاب نام فری‌پَد (پریاپتس^(۳۵)) را در نظر می‌گیرد که در نزد آریانوس^{۳۶} به منزله سرنيای اشکانیان خودنمایی می‌کند. کخ، سجع پشت سکه WHŠW را همچنین به أخوس ربط داده و آن را نام محل تعبیر می‌کند. بنابر کخ، پریاپت را می‌توان تقریباً هم‌زمان با آندروگوراس در پارت و دیودوتوس^(۳۷) در باکتریا

27. Oxus-Schatz

28. Djakonov/Zeimal 1988.

29. Koch 1993.

30. Quadriga-Typ

31. Iustin. 41,4,7.

32. Nike-Typ

33. Wakhsh (= Oxos)

34. Huviška

35. Friyapad (= Phriapites)

36. Arrian (FGrHist 156, F 30).

37. Diodotos

سال یابی کرد که تقریباً با تاریخ پیشنهادی ۲۴۰-۲۳۰ ق.م دیاکونف / زیمال مطابقت می‌کند. کخ اقدام به مکان یابی ضراب خانه پریاپت در تخت سنگین می‌کند، البته انگاره‌ای که دیگر من نمی‌توانم از آن پیروی کنم.

بنا بر دیدگاه پارین نویسه‌ای (خطشناختی) محض می‌توان مشخص کرد که بر پایه ابهام حروف آرامی، هم خوانش دیاکونف / زیمال، و هم کخ ممکن است. در اینجا تنها داشت زبان‌شناسی باید آخرین حرف را در مورد این موضوع بزند^(۲۱). بنا بر زمینه سکه‌شناختی، نزدیکی زمانی و مکانی میان سکه‌های آندروغوراس و استاترهای دارای برنوشتۀ آرامی عیان است. اینکه همه سکه‌های تاکنون شناخته شده متعلق به گنجینه آمودریا هستند، می‌تواند اشاره‌ای به مکان یابی مسکوکات در منطقه مرزی پارت - باکتریا باشد. در شرایط فعلی نمی‌توان از شواهد سکه‌شناختی بیش از این استنتاج کرد. سال یابی مسکوکات نامبرده در حدود میانه سده ۳ ق.م در درجه اول زاییده خواستی است تا آنها را به آندروغوراس گواهی شده در نوشته‌ها و نسبت‌هاری طبق دهند^(۲۲) - نظریه‌ای که شخصاً آن را بیش از اندازه وسوسه‌انگیز می‌دانم. البته دلیل مطمئنی برای آن نمی‌توان ارائه داد.

چنانچه آندروغوراس در حین تلاش‌های خود مختاریش در پارت واقعاً سکه‌های طلا و نقره ضرب کرده باشد، پرسشی مطرح می‌شود که او این عمل را در کجا انجام داده است. ضراب خانه سلوکی که او می‌توانست از آن استفاده کند، در پارت وجود نداشته است. نزدیک‌ترین ضراب خانه می‌تواند هکاتومپیلوس پنداشته شده از سوی نیوئل در هیرکانیا بوده باشد^(۲۳) که تولیدات بیش از اندازه ز محظ آن در عهد آنتیوخوس دوم و سلوکوس دوم، با مسکوکات به لحاظ هنری والای آندروغوراس مطلقاً تناسبی ندارند. علاوه بر این، در هکاتومپیلوس تاکنون هیچ ضرب طلا به اثبات نرسیده است. گشايش ضراب خانه جدیدی برای آندروغوراس مشکل چندانی در بر نداشته است و خود به خود پیش می‌آید فرض کنیم که او در تختگاهش، مرکز اداری استان سلوکی، بدان دست یازیده باشد. این ضراب خانه می‌تواند بعداً به دست ارشک اول افتاده و گذشته از این، نخستین بروندادهای دراخم اشکانی نیز در آنجا پدید آمده باشد که کشف گنبد - بجنورد آنها را نصیب ما کرده است (تصویر ۴، ۵). بدین ترتیب، در مورد سرآغاز سکه‌زنی اشکانی تنها می‌توان یادآور شد که اگرچه مطالب بسیاری موافق سرآغازی در عهد ارشک اول هستند،

اما دلایلی نهایی برای این امر در اختیار نداریم و به شواهد جدیدی نیازمندیم تا نادانسته‌های موجود را برطرف کیم.

سکه‌زنی اشکانیان با خاتمه تهاجم و ثبیت قدرت اشکانیان در عهد میترادات دوم (حدود ۱۲۳/۲۴ ق.م.)، در اوج شکوفایی خود بود (تصویر ۱۲). تولید، مورد برنامه‌ریزی و کنترل مرکزی قرار گرفت، متنها در ضراب‌خانه‌های مختلفی صورت می‌گرفت که همیشه به طور یکنواخت کار نمی‌کردند. تازه مسکوکات سلسله‌های محلی در الیماشیس، خاراکنه^{۳۸} و پارس بدان‌ها اضافه می‌شود که پارتیان آنها را با وجود نافرمانی‌های اولیه از حق سکه‌زنی بازنشاشتند^(۲۴) (تصویر ۳۹-۳۷). همچنین کوشش‌های خودمختاری دولت-شهرهای یونانی سلوکیه و شوش را در نظر نگرفتند و هر از چندگاهی اجازه پخش شهر-سکه‌های برنزی را به آنها دادند. هنوز مشکل خاستگاه برونداد در اخم‌های بی‌شماری که از نیمة سده اول ق.م. نمایان می‌شوند و شاید متعلق به شاهکان محلی هستند که املاکشان را در مرازهای شمالی و خاوری امپراتوری پارت داشتند، نامعلوم است.

چه چهار دراهم‌ها، در اخم‌ها چه سکه‌های برنزی، همه این بروندادها مبتنی بر سکه استاندارد آتیک بودند و از این رو، هم با کورانت^{۳۹} امپراتوری اشکانی و هم سلوکی مطابقت داشتند. گستاخی از نیمة دوم سده اول ق.م. آن‌گاه که الیماشیس و خاراکنه دیگر در شرایطی نبودند که مقدار نقره او حادشان - به ویژه چهار دراهم‌ها - را محفوظ نگهدارند، و در تیجه این سکه‌ها منحصراً خصلت محلی به خود گرفتند، پدیدار می‌شود. چهار دراهم اشکانی نیز تغییر و تحول مشابهی را در پیش گرفت، البته غش آلیاژ (عیار) در این مورد به کندی و چنان آشکار صورت نگرفته است. در عوض، ارزش دراهم‌های اشکانی ثابت باقی ماند و حتی شاهکان پارس که در آن زمان فقط دراهم را به منزله بالاترین واحد ضرب می‌کردند، توانستند کیفیت پول خود را حفظ کنند. با این همه سکه‌های پارس هرگز اهمیتی در مبادلات پولی فرامنطقه‌ای نداشته است. در نیمة دوم سده اول ب.م گذشته از برونداد عمده جاری، دو آتبیل^{۴۰} هایی در پارس نمایان می‌شوند که با تصاویرشان

38. Charakene

Kurant. ۳۹ سکه‌ای که ارزش آن با عیار فلزش برابری کند. [متترجم]

40. Diobol

خود را به طور بارزی اشکانی می‌نمایاند^(۲۵) (تصویر ۴۰). سجع‌های یونانی از اسم ولخش و عنوان KYPIOΣ نام می‌برند. اینکه در اینجا قضیه بر سرِ سکه‌های شاهنشاهان اشکانی ولخش اول (حدود ۵۱-۷۶/۸۰ ب.م) تا اردوان سوم (۷۹-۸۱) است، آنچنان که سلود می‌پندارد^(۲۶)، قانع‌کننده نمی‌باشد. محتمل‌تر آن است که این مسکوکات را به سالارانی که در منطقه حاشیه‌ای یا بخشی از پارس حکم فرمایی می‌کردند و با سروران پارسی خود مخالفت می‌ورزیدند و از این رو، خود را دوستدار اشکانیان و انسود می‌کردند، تخصیص داد.

دوباره به مسکوکات امپراتوری پارتی پردازم. آن حدود اوخر سده اول ق.م در آنجا کاهش تدریجی از مقدار نقره در ضراب خانه‌های کوچک واقع در حاشیه امپراتوری و همچنین در دراخم‌ها مشهود است. به موازات آن زمحث شدن سبک و سجع‌های یونانی قابل ملاحظه است. شوش مثال خوبی است که ضرب دراخم در آنجا نخستین نمودهای تباہی را در عهد فرhad چهارم نشان می‌دهد و سرانجام در ایام وردان اول در حدود ۴۵ ب.م متوقف می‌شود^(۲۷). ضراب خانه‌های شوش را بعداً شاهکان الیمایی در اختیار می‌گیرند. رشد مشابهی می‌تواند در مرغیانا (مرلو) تشخیص داده شود. در اینجا نیز ضرب دراخم تا مس خالص سیر قهقرایی طی می‌کند و در نیمة نخست سده اول ب.م در طبق پیلپکو^(۲۸) می‌توان وی را فرمانروای محلی مرغیانا در نظر گرفت و در حدود اواسط سده اول ب.م سال یابی کرد^(۲۹) (تصویر ۴۱). کاوش‌ها در مرو دراخم‌های مسی زیادی را از وی به منصة ظهور آورده‌اند، آنچنان که هیچ تردیدی در مورد مرکزیت حکم فرمایی وی در مرغیانا وجود ندارد. در هر حال، او باید از آن سانابارس که جزو سلسله پادشاهی هند و پارتی است و در آغاز سده ۲ ب.م در سیستان و آراخوسیا دراخم‌های نقره و چهار دراخمی از جنس برنز ضرب کرده^(۳۰) (تصویر ۴۸)، متفاوت باشد. اینکه میان حاکمان مرغیانا و هند و پارتیان بستگی‌های دودمانی وجود داشته، به ویژه اینکه نماد گندر^(۳۱) بر تعدادی از مجموعه سکه‌های مرغیانا ظاهر می‌شود^(۳۰)، این امر را ممکن می‌نماید. مسکوکات محلی مرغیانا، همانند مضروبات هند و پارتیان در آراخوسیا، تازه با دست یافته قدرت ساسانیان به پایان رسیده است.

با یورش یونئچی‌ها به باکتریا در حدود ۱۳۰ ق.م که به فرمانروایی شاهان یونانی در شمال هندوکش پایان دادند^(۳۱)، بازار جدیدی برای دراخم‌های اشکانی پیدا شد. بدین ترتیب، تأمینی با پول سکه جدید به طور ناگهانی در باکتریا قطع شد و به زودی موجی از تقليدها شروع شد که هم توسط قدرت‌مداران جدید و هم شاهکان باشنده به گردش انداخته شد. اکثر این تقليدها هرچند الگوی یونانی-باکتریایی را دنبال می‌کردند، اما تعدادی نیز از دراخم‌های اشکانی به منزله سرمش استفاده کردند^(۳۲) (تصویر ۴۳).

شاهان محلی شمال خاوری ایران از حدود تقریباً اواسط سده اول ق.م اقدام به استفاده از پاد-نشان^(۳۳) بر دراخم‌های اشکانی می‌کنند، برای آنکه اعتبار گردش پول حاری پارت را در قلمروی حاکمیت خویش تأیید کنند^(۳۴). اقدامی ملی^(۳۵) که به میزان معینی از خود اختاری خبر می‌دهد. کهن‌ترین این دراخم‌های پاد-نشانی متعلق به «دوره تاریک» (حدود ۹۰-۵۵ ق.م) است – از پایان جهانداری میترادات دوم تا دست یافت به قدرت ارد دوم – و از سوی سلوود به گودرز اول^(۳۶) (حدود ۸۱-۹۰ ق.م)، توسط سورکهم به سیتروک^(۳۷) (حدود ۷۸/۷۱-۷۷ ق.م) و از جانب لوگینف/نیکیتین^(۳۸) به فرهاد سوم (حدود ۷۱/۵۷-۷۰ ق.م) تخصیص داده می‌شود (تصویر ۴۴). تقليد سکه طلای چنان نمونه دراخم پاد-نشان دارشده‌ای به منزله گوراآوند در گور سرکرده‌ای از یونئچی‌ها در تیلیا تپه کشف شد^(۳۹)، و می‌تواند اشاره‌ای بدین موضوع باشد که آفریننده این عمل پاد-نشان‌گذاری باید در محدوده مرزی پارت و باکتریا جستجو شود. نمونه پاد-نشان دار دومی دارای نام – آتانس^(۴۰) (تصویر ۴۵) است و جدیدترین علائم مضموبی دراخم‌های ارد دوم^(۴۱) (حدود ۵۷-۵۸ ق.م) را دربر دارد. افزون بر این، اخیراً گنجینه‌ای سر از بازار درآورده است که دارای دراخم‌های بی‌شماری با پاد-نشان آتانس است و احیاناً در شمال افغانستان پیدا شده است. همچنین گروهی از تقليدها که خود را با دراخم‌های فرهاد چهارم (حدود ۳۸-۲۳ ق.م) تطبیق می‌دهند و به علاوه دارای پاد-نشانی منقول در سرسکه^(۴۲) هستند که بالاتنه‌ای را با کلاه خود باکتریایی نشان می‌دهد^(۴۳)، به شمال افغانستان اشاره می‌کنند (تصویر ۴۶). قطعاً این دراخم‌ها بخش اعظم گنجینه‌ای را

43. Kontermark

44. Hoheitsakt

45. Loginov/ Nikitin 1995.

46. Otannes

47. Prägestempel

تشکیل می‌دهند، که به سکه‌های پادشاه کوشان، ویما کادفیسیس^{۴۸} ختم می‌شوند و در معبد آمودریای معروف تخت سنگین (جنوب تاجیکستان) پیدا شده‌اند^(۴۰). قطعه دیگری در گور سرکرده پیش از این نام برده در تیلیا تپه به منصه ظهرور آمد^(۴۱). الگوهای این تقليیدها، که به ویژه در منطقه شمال افغانستان امروزی و جنوب تاجیکستان در گردش بودند، امکان دارد در مرو ضرب شده باشند^(۴۲). سرانجام باید گروهی از پاد-نشان‌ها ذکر شوند که دارای نماد گندفر هستند و به این ترتیب، می‌توانند به وضوح به شاهان سلسله هند و پارتی تخصیص داده شوند^(۴۳) (تصویر ۴۷). آنها مقدمه‌ای برای سکه‌زنی خودی را که از عهد گندفر، سال ۲۰ ب.م. شروع می‌شود، تشکیل می‌دهند. ضرب دراخم‌های هند و پارتی به طور سنتی در سیستان مکان‌یابی می‌شود، هرچند برای این مورد، تا آنجاکه من در شرایط فعلی مشاهده می‌کنم، هیچ دلیل وجود ندارد. همچنین اینکه محدوده نفوذ هند و پارتیان تا چه حد از سیستان به طرف شمال می‌رسید و اینکه برای نمونه منطقه آریا را دربر می‌گرفت، ناروشن است.

بنابراین سکه‌زنی شاهنشاهی پارت در کانون خود بلوک منسجم واحدی از کار درمی‌آید، متنها در مناطق حاشیه‌ای به طور صعودی ناهمگن می‌شود. هرچند همه انواع سکه‌ها مبتنی بر سکه استاندارد فروکاسته آتیک هستند، اما غش دارشدنِ مختلف عیار در تک‌تک مناطق گردش [پول] یک سازگاری عمومی تک‌تک بروندادها را نزدیک به ناممکن کرده و به این ترتیب استفاده از آنها را به ناحیه زیر پوشش مستقیم هریک از ضراب خانه‌ها محدود کرده است^(۴۴).

به موجب وضع سست و نامطمئن منابع از گردش پول [سکه‌ها] تنها می‌توان تصویر بیش از اندازه مبهمنی که به ویژه در مورد دوران متأخر هنوز کاملاً نامعلوم است، ترسیم کرد. چهار دراخم‌های اشکانی ضرب سلوکیه همراه با کورانت سلوکی از مرکز خود در پهنه میان‌رودان تا سوریه و سواحل خلیج فارس در گردش بودند^(۴۵). در مورد گنجینه‌های مکشوفه مسئله به طور معمول بر سر مجموعه چهار دراخم‌های همبسته‌ای است که زمان دفن آنها از نیمة دوم سده ۲ تا ۳۰ ق.م. می‌رسد. دفینه‌های در کل پارتی منسجم یا یافته‌های مختلفی نیز که پول سلوکی در آنها غالب است و چهار دراخم‌های پارتی در تعداد

ناچیزی حضور دارند، یافت می‌شود. دو گنج یافته از دوره متاخر اشکانی معلوم است که منحصراً متشکل از چهار دراخم‌های ولخش چهارم (۱۴۸/۴۷-۹۰ ب.م) هستند و پس از سال ۱۹۱/۹۰ ب.م دفن شده بودند. یکی از گنج‌ها در هترا^(۴۶) کشف شد، و آن دیگری احیاناً در آرادس^(۴۷) به دست آمد. چنانچه آثار دو گنج یافته بزرگ، متأسفانه به طور ناقص ضبط شده نشان می‌دهند، چهار دراخم‌های پارتی نه فقط با جریان داد و ستد در امتداد فرات و دجله کوچیده‌اند، بلکه حتی در سده اول ق.م تاماد و هیرکانیا^(۴۸) رسیده‌اند. دراخم پارتی، در ضرابخانه‌های مختلفی ضرب شده و واحد اصلی نظام پولی اشکانیان، هم به صورت یافته‌های پراکنده مدلل است و هم در گنج یافته‌های زیادی در سرتاسر گستره کشور حضور دارد و گذشته از این، فراتر از مرزهای امپراتوری نیز تا قفقاز^(۴۹)، باکتریا^(۵۰)، گندارا^(۵۱) و همچنین ترکستان شرقی^(۵۲) (آسیای مرکزی چین) رسیده است. در مورد گنج یافته‌ها باید میان مجموعه دراخم‌های منحصراً پارتی^(۵۳) و آنهایی که دراخم‌های پارتی در آنها به همراه سلوکی، به ندرت با چهار دراخم‌های یونانی و باکتریایی، ابشار شده بودند، تفاوت قائل شد. این گنج‌های مختلف به ویژه در ارمنستان و آلبان (قفقاز) به کرات پدیدار می‌شوند^(۵۴)، اما در میان رودان^(۵۵)، الیمانیس^(۵۶)، پارت^(۵۷) و گندارا^(۵۸) نیز مدلل هستند. زمان دفن آنها از میانه سده ۲ تا ۲۵ ق.م را دربر می‌گیرد. این یافته‌ها به وضوح نشان می‌دهند که دراخم‌های اشکانی ضرب شده در مقدار زیادی به چه سرعتی توانسته‌اند [سکه] کوچک نقره سلوکی را کنار بزنند. دراخم پارتی در کنار واحد پول سلوکی در غرب و باکتریای یونانی در شرق که سکه نقره بزرگ در آنجا حاکم بود، جایگاه مستحکمی را در مبادلات پولی فرامنطقه‌ای تسخیر کرده بود. اشکانیان با اتخاذ تصمیمی که دراخم را به منزله سکه کلیدی اصلی ضرب کنند، آشکارا به نیاز پول بازار واکنش نشان دادند. البته در این مورد باید توجه شود که ما در مورد کارکرد و نیز حوزه دریافت‌کنندگان و مصرف‌کنندگان پول پارتی هنوز اطلاع بسیار اندکی داریم. در این مورد، شرایطی همچون اقتصاد پولی روم را به طور نظری فرض نهادن، مطمئناً اشتباه است.

تقریباً مقارن ترقی دراخم اشکانی، تحول مشابهی در روم دور داشت به وقوع پیوست که لحظه تولد دینار را در حدود ۲۱۱ ق.م به صدا درآورد که با ثبت جهان‌پیشوایی روم

می‌بایست حوزه پولی باستان را به طور بنیادی تغییر شکل دهد و به رقیب بیش از حد قوی در اختم اشکانی رشد کند. در این رابطه باید به گنجی در ایرانی (گرجستان شرقی) اشاره شود که گذشته از آنوری و دینارهایی از آوگوستوس تا گوردیانوس سوم (۳۴۱-۲۲۸ م.)، حاوی دراهم‌های اشکانی گودرز دوم (۵۱-۴۳/۴۴ ب.م.) است^(۵۹).

سکه‌های برنز اشکانی در آغاز به درجات ارزشی مختلفی پخش و به طور زنجیره‌ای ضرب شدند. این اوحاد قدیمی سنگین هستند که به مبادلات فرامانطقه‌ای نیز سرازیر شدند و خود را در بابل و میان‌رودان با شهر-پول مسی سلوکیه، و نیز با سکه‌های برنز سلوکی، الیمایی و خوارکنی در هم آمیختند^(۶۰). وقوعی در حدود اواسط سده اول ق.م. مجموعه متنوع اوحاد به واحد یگانه کوچکی کاسته شد، مگر پارتی بیشتر خصلت محلی به خود گرفت^(۶۱).

تحویل در اینجا نشان داده شده گردش سکه در امپراتوری پارت تنها طرحی کلی است که باید بر حسب نویافه‌های مستند و نیز بررسی بنیادی شواهد موجود تکمیل شود. به هر حال، برای تصویر دقیقی در شرایط حاضر، شواهد کشف هنوز بسیار ضعیف هستند. افزون بر اینکه بسیاری از مجموعه‌های کشف نامبرده فقط به طور گذرا و شتابزده منتشر شده و هیچ طبقه‌بندی دراهم‌ها را دربر ندارند. این عمل تنها زمانی ممکن خواهد شد که از سویی ابهام موجود در مورد شناسایی ضراب خانه‌ها را حل کرد، از جانب دیگر خیل توزیع ضراب خانه‌ها در داخل امپراتوری و همچنین در خارج را به دقت تحلیل کرد. بیش از یک بار هم شده باز هم می‌توان به تحقیق مهم لورایدر^۵ در این مورد اشاره کرد.

۳. وضع پژوهش و خواست‌ها

وارویک ورث^{۵۱} با فهرست سکه‌های اشکانی^(۶۲) منتشره در سال ۱۹۰۳ خود شالوده ترتیب سکه‌های پادشاهان اشکانی را ریخته است. همچنین مهم‌ترین نوشته‌های قدیمی در مورد سکه‌شناسی اشکانیان که تا زمان ژان والان^(۶۳) (۱۶۳۲-۱۷۰۶ میلادی) واپس می‌رود، در این کتاب متمرکز شده است. اینکه سکه‌های پارتی در مجموعه‌های امیران اروپایی به خصوص چیز عجیب و غریبی را نشان می‌دادند، باید نگارخانه پرتره‌های

محفوظ در موزه تاریخ هنر وین هرتسوگ اعظم، فردیناد تیرولی^{۵۳} (۱۵۹۵+) روشن کند^(۱۴) (تصویر ۴۹). مجموعه پرتره‌های شخصیت‌های معاصر و تاریخی مشهور فراهم آمده از سال ۱۵۷۸ میلادی به سفارش هرتسوگ اعظم، حاوی تصویر شاه بزرگ هخامنشی، ارتختستر است که برای به تصویر کشیدن آن ظاهراً تصویر سکه می‌ترادات دوم مدل شده^(۶۴) است (نک به تصویر ۱۳).

نیوئل^{۵۵}، بازنمایی خلاصه‌ای از مسکوکات امپراتوری اشکانی بر پایه ورث ارائه داده و در ضمن آن، تخصیص‌های جدیدی را نیز پیشنهاد کرده است. نقطه عطف بعدی، بررسی مبسوط لورایدر^{۵۶} در مورد سکه‌های مکشوفه در شوش است که در روشنمندی، ساختار و عرضه داشت^{۵۷} باید نمونه‌وار محسوب شود. نظریه پیش‌کشیده از جانب لورایدر که مسکوکات برنز پارتی در شوش با تغییر نمونه سالانه‌ای صورت می‌گرفت، امکانی را فراهم می‌آورد تا مدت سلطنت تک‌تک شاهان را به دقت تشییت کرد. البته بروندادهای تنظیمی توسط لورایدر اغلب تنها توسط سکه یگانه‌ای نمایانده شده‌اند، آنچنان که به هیچ روی مسلم نیست که ما همه مواد را می‌شناسیم. از جانب دیگر، امروزه بروندادهایی برای تک‌تک دوره‌ها بیشتر از آن سال‌ها شناخته شده هستند، چنانکه مسکوکات برنز شوش به تنها یک دیگر هیچ نقطه اتفاقی را برای گاهنگاری مطلق فراهم نمی‌آورند^(۶۵). در هر حال، نظریه لورایدر محک ترتیب روشنمندی را به دست می‌دهد که البته وارسی انتقادی آن می‌تواند تنها همگام با تحلیل ساختاری کل مسکوکات امپراتوری اشکانی انجام شود.

فهرست نمونه‌های موجود ویراست دوم سلوود^{۵۸} که اساس مرجع^{۵۸} رایج امروزی را می‌سازد، بدون تردید باید سنگبنای راهنمای سکه‌شناسی اشکانیان محسوب شود. سلوود به صورت بی‌اندازه کوتاه و دقیق موفق شده است نمونه سکه‌ها و اوحاد پادشاهان اشکانی را با توصیف دقیق یکایک تصاویر، سجع‌ها و علائم جنبی جمع‌بندی کند و به طور واضحی بنمایاند. اثر وی کتابی عملی است که به غیرمتخصصان نیز امکان سریع تشخیص سکه‌های پارتی را می‌دهد. البته این کتاب به هیچ روی حق ماهیت و ساختار

53. Erzherzog Ferdinand von Tirol

54. Newell 1938a.

55. Le Rider 1965.

56. Präsentation

57. Sellwood 1980.

58. Zitiergrundlage

مسکوکات اشکانی و به این ترتیب، بُعد تاریخی و اقتصادی آن را ادا نکرده است. این مورد سرآغاز عمدۀ انتقاد من خواهد بود که بیشتر متوجه کوتۀ نظری فعالیت پژوهش سکه‌شناسی است تا سلwood. کتاب سلwood اساس بی نظری را عرضه می‌کند تا بازسازی از مدت‌ها پیش ضروری ترتیب مسکوکات را بر پایه فرمانروایان و ضراب خانه‌ها به انجام رساند. اما درست در سکه‌شناسی به کرات پدیده‌ای قابل مشاهده است که نه تنها گردآورنده‌گان بلکه دانشوران نیز در ترتیب سکه‌شناسی خود و رشته‌های هم‌جوارش به جای داد^{۵۹} شماره‌ای که نام و تاریخ صاحب سکه را بازتاب می‌دهد، رضایت می‌دهند. کتاب سلwood برای این مقصود از هر لحاظ کافی است، ولو کتاب هیچ استدلال علمی دربر ندارد و تخصیص سکه‌ها غیرقابل کنترل است. با این همه کتابه‌ی بی‌نظیر و برای مدت‌های طولانی غیرقابل جایگزینی است.

تخصیص‌های سلwood در بعضی موارد تا چه اندازه مورد اختلاف است، مروری به فهرست نزدیک به پایان ناپذیر بررسی‌های ریزه کارانه‌ای نشان می‌دهد که به تسلسل مسکوکات «دورۀ تاریک» (حدود ۹۰-۵۵ ق.م.) می‌پردازند^{۶۰}. تقریباً حداکثر استفاده را، البته بدون آنکه اتفاق نظری حاصل آید، از همه امکانات ریاضی کرده‌اند تا تک‌تک نمونه سکه‌ها را به فرمانروایان شناخته شده نسبت دهند. اما در این مورد نیز بیش از پیش نمودار می‌شود که تنها با تحلیل دقیق نظام مسکوکات در رابطه با مقایسه سرسرکه‌ها می‌توان به نتیجه‌گیری قانع‌کننده‌ای دست یافت. مورکهلّم^{۶۱} از پیشتر به طور روشنمندی راه درست را با تشخیص توالی چهار دراخم‌های سلوکیه به عنوان عامل ترتیب درجه اولی، نشان داده است. گذشته از این، او به درستی بدین مطلب اشاره کرده است که به طور حتم راه اشتباہی خواهد بود که بخواهند هر طور شده و به زور وجه مشترکی را میان شواهد سکه‌شناختی با منابع نوشتاری اعمال بکنند. امر مسلمی است که با منابع نوشتاری بسیار ناچیزی مواجه هستیم، حال آنکه سکه‌ها گواه انبوه مستمری را نشان می‌دهند و به همین سبب به وضوح از اولویت روشنمندانه‌ای برخوردار هستند. از این رو، برای سکه‌شناس همیشه بازسازی روند ضرب در درجه اول اهمیت قرار دارد، در حالی که تخصیص تک‌تک بلوک‌های ضرب به شاهان مشخص در بعضی موارد همواره فرضی باقی خواهد ماند.

کالاتایی^{۱۱} در یک بررسی قابل توجه روشمندانه سکه‌شناسی علمی از عهده همه توقعات برآمده است. او به طور مثال گونه‌ای نشان می‌دهد که با کاربرد منطقی همه ابزارهای روشمندانه قابل در دسترس می‌تواند چه نتایجی در سکه‌شناسی اشکانی به دست آورده شود. موضوع بر سر پاره گنجی است که مشکل از چهار دراخم‌های فرهاد چهارم است (۳۵۶ سکه) که از ۲۸ مه تا ۲۳ سپتامبر پیش از میلاد ضرب شده‌اند. تحلیل دقیق گونه‌شناسی بالاتنه‌های رویه سکه‌ها نشان می‌دهد که جزئیات متغیری در جواهرات آینین پوش^{۱۲} می‌تواند به عنوان دلیل گاهنگاری ارزیابی شود و در تشکل گروهی مؤثر باشد. شیوه کار ضراب خانه‌ها به طور واضحی مختلف شده و به روشنی نشانگر این امر هستند که گاه‌گاهی تا سه نمونه مختلف در عرض یک ماه ضرب شده‌اند. از طریق تعداد سرسرکه‌های مشخص شده توسط کالاتایی می‌توان میزان نسبی ضرب بروندادهای جداگانه را با روش‌های آماری تعیین کرد. او موفق به اثبات این امر شد که در ماههای اوت و سپتامبر سال ۲۶ ق.م. تولید در حداکثر بوده است. درست در آن زمان فرهاد توانسته بود تیرداد غاصب را که از سوی روم حمایت می‌شد و چهار دراخم‌هایی را با عنوان ΦΙΛΟΡΩΜΑΙΟΣ AYTOKRATΩΡ در ماههای مارس، آوریل و مه ضرب کرده بود، از میان بردارد.

تصویر ترسیمی از سوی کالاتایی می‌تواند به وسیله گنج متشهه توسط شولتس^{۱۳} تکمیل شود. این کشف جزو اندک گنجینه‌های تضمین شده چهار دراخم‌های پارتی محسوب می‌شود و در سال ۱۹۱۴ میلادی در حین کاوش‌های انجمن خاورشناسی آلمان در آسور از زیر خاک بیرون آورده شد. ۱۵۴ چهار دراخم همگی متعلق به عهد فرهاد چهارم هستند و از ۲۶ اوت تا حداقل ۲۴ اکتبر ضرب شده‌اند. البته پاره-فهرست کارشده شولتس را نمی‌توان با طبقه‌بندی ریزه کارانه کالاتایی تطبیق داد، و همچنین سکه‌هایی نیز نموده نشده‌اند، آنچنان که مواد می‌تواند فقط از طریق کالبدشکافی در ترتیب کالاتایی گنجانده شود. نتایج کالاتایی هر طور شده باید با کمک یافته‌های آسور امتحان شود.

در خاتمه باید به مسئله‌ای اشاره شود که در سال‌های اخیر صورت حادی به خود گرفته است. تعدادی دراخم‌های متأخر اشکانی در میان سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ میلادی سرازیر بازار سکه شده که در نهایت توanstند به منزله جعلی بر ملا شوند^(۱۷). سکه‌های بدون

استثنایاً با کیفیت عالی ضرب شده و این چنین بعضی متخصصان را گمراه کرده‌اند. به علاوه یک سری سکه‌های طلای و نزن اول به آنها اضافه می‌شود که سلوود^{۶۴} در جریان کنفرانس جهانی سکه‌شناسی در بروکسل معرفی کرد. من این سکه‌ها را، همچون بسیاری کسان دیگر، از همان نخست جعلی دانسته‌ام. اینکه آنها از سوی متخصصی در اندازه سلوود اصیل به حساب آورده می‌شوند، البته آدمی را باید به تأمل و ادارد.

وقوعات سکه‌شناسی پارتی می‌تواند به صورت زیر مطرح شود:

۱. بازسازی نظام مسکوکات بر طبق طبقات^{۶۵} گاهشماری و ضراب خانه‌ها چنان‌که روبرت گوبل^{۶۶} آن را در مسکوکات امپراتوری کوشان و شاپور دوم سasanی به انعام رسانده است.

۲. نشر مجموعه‌های شخصی و عمومی در زمینه تطبیقی^{۶۷} این عمل نه تنها باید شامل موجودی قابل دسترس در اروپا و ایالات متحده باشد، بلکه همه آن کشورهایی را نیز دربرگیرد که سکه‌های اشکانی در آنها در گردش بودند – اقدام در شرایط حاضر بی فایده‌ای در بسیاری در این کشورها. ولی مجموعه سکه‌های موزه‌های محلی و خصوصی می‌تواند به گونه‌ای عالی شناختی را در مورد گردش سکه در مناطق مربوط به وجود آورند.

۳. تنظیم موجودی همه گنج‌یافته‌های قابل دسترس که حاوی سکه‌های اشکانی هستند. اینکه سکه‌های یافته شده از کاوش‌های باستان‌شناسانه یکی از مهم‌ترین شواهد را می‌نمایاند و به طور مژروح مستند و منتشر شده‌اند، امر مسلمی است که در اینجا لزومی به استدلال بیشتر ندارد. همچنین باید قطعی محسوب شود که همه نوشه‌ها باید مجهز به عکس‌های مستند کامل باشند. ترسیم‌ها به هیچ روی نمی‌توانند جایگزینی برای عکس سکه باشند و تنها به منزله مکمل قابل استفاده هستند. برای تمام این برنامه‌ها، که هدفمندانه اما فقط با هم‌یاری بین‌المللی می‌توانند به مرحله اجرا گذاشته شوند، کاتالوگ نمونه‌های سلوود^{۶۸} باید به عنوان اساس مرجع و ابزار تفهیم مشترکی مورد استفاده قرار گیرد. در خاتمه باید باز هم بدین مطلب اشاره کرد که تأملات نامبرده در این مقاله چیز جدیدی نیستند، بلکه به خواسته‌هایی برمی‌گردد که دیوید مک‌دوال^{۶۹} بیست سال پیش در میان گذاشته بود.

64. Sellwood 1993.

65. Schicht

66. Robert Göbl 1984.

67. Sylloge

68. Sellwood 1980.

69. David MacDowall 1979.

(۱۳) پی‌نوشت‌های چگونگی و وظایف سکه‌شناسی اشکانی

۱. در مورد خطوط اساسی مسکوکات اشکانی نک به ۱۹۸۶ and Alram 1987, 117-119.
۲. در مورد اصول بنیادی روش‌های نک به ۱۹۷۴ Göbl.
۳. در مورد مفهوم برونداد نک به ۱۹۸۴a Göbl.
۴. در مورد همچنین مقاله شوتکی در همین کتاب. Sellwood 1965, 128; vgl. Schottky 1990.
۵. Sellwood 1980, 12-15.
۶. نخستین اشاره بدان در Sellwood 1962, 87, Anm. 2.
۷. در این مورد نک به یادآوری‌های انتقادی ۱۹۷۹, ۹۲ Mørkholm و ۱۹۸۴ Galle.
۸. نک به ۱۹۸۰ Pilipko و تلخیص ۱۹۹۵ Loginov/Nikitin.
۹. در مشابهت با آن Sellwood 1980, 93.1ff. Koch 1990.
۱۰. علاوه بر این، کخ بررسی Pilipko ۱۹۸۰ را نادیده گرفته است.
11. Abgarians/ Sellwood 1971.
۱۲. برای مطالب زیر همچنین نک به ۱۹۹۶ Alram.
۱۳. در مورد ضراب خانه‌های سلوکی نک به ۱۹۸۳ Newell 1983 und Houghton 1983.
۱۴. افزون بر این، سلوود ۱۹۸۰, 6.1، Sellwood ۱۹۸۰، رگارانیز بدان اضافه می‌کند.
۱۵. در مورد مشکل ضراب خانه‌ها نک به پی‌نوشت ۷.
۱۶. در این مورد همچنین نک به توضیحات مقاله اینورنیزی در همین کتاب.
17. Hill 1922, Taf. 28, 1-3.
۱۸. در آنجا به موجب سمع پشت سکه Waxqwar، صاحب سکه حدس زده شده است. NPIIN 382, 383.
19. Bellinger 1962, 66-67.
20. Göbl 1984, Taf. 18, 241.
21. بنابر اظهار نظر اشمیت، البته بازسازی‌های زیان‌شناختی کخ باید رد شود.
22. در مورد نوشه نک به Robert, L., *Hellenica* 11/12, 1960, 85ff.
23. Newell 1938, 250-259. Houghton 1983, 1276-1279.

۲۴. درباره مسکوکات شاهان به اصطلاح دست نشانده اشکانی در الیماهیس، خاراکنه و پارس، نک به .Alram 1987 und Sellwood 1983 و همچنین *NPIIN*
25. Alram 1987, 138-140.
26. Sellwood 1989.
27. Le Rider 1965, 425f.
۲۸. من این مسکوکات را (*NPIIN* 1195; Alram 1987, Taf. 18, 163, 164) نیز به اشتباه در سیستان مکانیابی کرده و به سلسله گندفر ربط دادام.
29. Alram 1987, 130-138, Taf. 18u. 19.
۳۰. گروه III.7 (اوائل سده ۲ ب.م) و گروه VI.6 (نیمه سده ۳ ب.م); همچنین نک به Koch 1990, Nrn. 50, 51, 125, 126 Pilipko 1980. سالیابی ارائه شده در اینجا از پیلیپکو (Pilipko 1980) پیروی می‌کند که در ضمن، من به ترجمه‌ای که نیکیتین، سنت پترزبورگ، از روی محبت برای اینجانب به انجام رساند، اتكا می‌کنم.
۳۱. ورود یونه‌چی‌ها به قسمت شمال آمودریا اینک توسط Posch 1995, 81ff. در دوره پس از ۱۴۸ ق.م سالیابی می‌شود.
۳۲. نک به مسکوکات *Tanlismaidates* و *Rangodeme* *NPIIN* 1269, 1269A : *Rangodeme* دیدگاه نمایندگی شده توسط من (Alram 1987, 130-132) دال بر اینکه پاد-نشان‌ها تداوم مرتبط را تشکیل می‌دهند، منحصر آباید در سیستان مکانیابی شوند و همه مربوط به رویدادهای گندفر می‌باشند، دیگر امروزه بدان پایبند نیستم.
34. Sellwood 1980, 91.1; als Untergepräge Typ 33.3.
35. Mørkholm 1980.
36. Loginov/ Nikitin 1995.
37. Sarianidi 1985, 262, 32 (Grabstätte 6).
38. *NPIIN* 1185-1188.
39. Zeimal 1983, 129-148, Taf. 16-17.
40. Zeimal 1997.
41. Sarianidi 1985, 262, 33 (Grabstätte 6).
42. Loginov/ Nikitin 1995.
43. Sellwood 1980, 91.9-11. *NPIIN* 1178.
۴۴. در مورد ترکیب فلز مسکوکات پارتی نک به 1955 Caley .
45. Vgl. *IGCH* 1568, 1583, 1785, 1786, 1787, 1806. *CH* II, 129. McDowell 1935. Bellinger 1949. Le Rider 1965. Schultz 1982.
- در مورد میان‌رودان نک به Raschke 1978, 827 f., Anm. 758-760؛ درباره یافته‌های سکه در خاراکنه و در امتداد ساحل غربی خلیج فارس، مقاله شول در همین کتاب اشارات مناسب را ارائه می‌دهد.

46. *CH III*, 92.
47. *CH I*, 120 (= Simonetta 1971).
48. *IGCH* 1813, 1814.
۴۹. *Golenko/ Radzhabli 1975*, همچنین نک به اشاره‌ای در مقاله البریخت در همین کتاب.
۵۰. *Sarianidi 1985*, 245, 48: یک دراخم میترادات دوم به همراه یک آنورس (Lugdunenser Aureus) سال یابی نشده تیریوس در گور شماره ۳ گورستان تیلیاته پیدا شد. سکه‌یافته‌های اشکانی (ارد دوم تا گودرز دوم، در مواردی با پاد-نشان) همچنین در کمپرتبه (نک به ۱۵۰) (Rtveladze 1994, ۱۵۰).
51. *IGCH* 1859.
۵۲. *Stein A., Serindica*, III, Oxford 1921, 1340, sec. II, Abb. CXL 11: این راهنمایی رامدیون مقاله البریخت در همین کتاب هست.
53. *IGCH* 1798, 1815, 1816, 1817, 1818, 1829, *CH II*, 126, 144. *CH VII*, 116, 135, 137.
- Golenko/ Radzhabli 1975*.
54. *IGCH* 1737, 1742, 1744, 1745, 1746.
55. *IGCH* 1784.
56. *IGCH* 1804, 1809.
57. Pilipko 1976.
58. *IGCH* 1859.
59. *Golenko/ Kapanadze 1968*.
۶۰. از سکه‌های برزنی حاصل از *IGCH* 1779, 1781, 1783, 1788, 1807, 1810, 1811. *CH I*, 117. کاوش‌ها در شوش، ۲۰۶ سکه از ضرابخانه شوش و ۲۰۶ سکه از ضرابخانه سلوکیه برای دوره میترادات دوم و جانشینانش بودند.
61. Brindley 1976.
62. Worth 1903.
63. *Die Porträtsammlung des Erzherzogs Ferdinand von Tirol. Führer durch die Kunsthistorischen Sammlungen in Wien.*, 17. Heft, Wien, 1932, 41, 21 (Tafel E).
۶۴. در ویراست سینکلوس از پارتیکا آریانوس یک ارتخشنتری سربنیای ارشک نامیده می‌شود که می‌تواند با شاه بزرگ هخامنشی، ارتخشنتر دوم یکی دانسته شود که بر طبق کتزیاس، پیش از جلوس بر تخت، نام ارشک (Arsakas/Arsakes/Arsikas) داشت: نک به Wiese Höfer 1993, 182f. U. 360
۶۵. در این مورد نک به یادآوری‌های انتقادی Mørkholm 1980
۶۶. در این مورد ۱۹۸۰ با تفسیر انتقادی به نوشه‌های قدیمی. اینک ترتیب جدیدی از سوی Mørkholm پیشنهاد شده است. Loginov/ Nikitin 1995
67. Walker/ Elmen 1995.

کوته‌نوشت

AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
ANSMN	The American Numismatic Society. Museum Notes
LNV	Litterae Numismaticae Vindobonenses
MDAI	Mémoires de la Délégation Archéologique française en Iran
NC	The Numismatic Chronicle
NNM	Numismatic Notes and Monographs
NZ	Numismatische Zeitschrift
RBN	Revue Belge de Numismatique
RIN	Rivista Italiana di Numismatica
VDI	Vestnik Drevnej Istorii

کتاب‌شناسی

- Abgarians, M.T./Sellwood, D.G. 1971, „A Hoard of Early Parthian Drachms“, *NC* 7, 11, 103–119
Alram, M. 1986, „Arsacid Coinage“, Yarshater, E. (Hg.), *Encyclopaedia Iranica* II, 536–540
Alram, M. 1987, „Die Vorbildwirkung der arsakidischen Münzprägung“, *LNV* 3, 117–146
Alram, M. 1996, „Die Geschichte Irans von den Achaimeniden bis zu den Arsakiden (550 v. Chr. – 224 n. Chr.)“, Seipel, W. (Hg.), *Weihrauch und Seide. Alte Kulturen an der Seidenstraße*, Wien, 73–98
Bellinger, A.R. 1949, *The Excavations at Dura-Europos. Final Report VI. The Coins*, New Haven
Bellinger, A.R. 1962, „The Coins from the Treasure of the Oxus“, *ANSMN* 10, 51–67
Brindley, J.C. 1976, „The Organisation of the Parthian Bronze Coinage“, Cahn, H.A./Le Rider, G. (Hgg.), *Proceedings of the 8th International Congress of Numismatics. New York/Washington 1973*, Paris/Basel, 31–38

- Caley, E.R. 1955, *Chemical Composition of Parthian Coins* (NNM 129), New York
- Callataÿ, F. de 1994, *Les tétradrachmes d’Orodès II et de Phraate IV. Étude du rythme de leur production monétaire à la lumière d’une grande trouvaille.* (*Studia Iranica, Cahier, 14*), Paris
- CH = Coin Hoards*, Bd. I, London, 1975 ff.
- Djakonov, I.M./Zeimal, E.V. 1988, „Le potentat parthe Andragore et ses monnaies“ (russisch), *VDI* 4, 187, 4–19
- Galle, S.A.S. 1984, „Quelques remarques sur le début du monnayage arsacide“, *RBN* 130, 208–212
- Göbl, R. 1974, „Die Rekonstruktion antiker Prägesysteme und ihre Bedeutung für die historische Forschung“, *ANRW* II/1, 890–918
- Göbl, R. 1984, *System und Chronologie der Münzprägung des Kušānreiches*, Wien
- Göbl, R. 1984a, „Eckhelianum II. Die Emission: Definitorische Untersuchungen eines numismatischen Grundbegriffes“, *NZ* 98, 7–18
- Golenko, K.V./Kapanadze, D.G. 1968, „Coins found in Zguderi (Georgian SSR) in the Years 1964–1965“ (russisch), *VDI* 1, 103, 160–166
- Golenko, K.V./Radzhabli, A.M. 1975, „The Ali-Bairamli Hoard and the Circulation of Parthian Coins in Transcaucasia“ (russisch), *VDI* 2, 132, 71–93
- Hill, G.F. 1922, *Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamie and Persia . A Catalogue of the Greek Coins in the British Museum*, London
- Houghton, A. 1983, *Coins of the Seleucid Empire from the Collection of Arthur Houghton* (Ancient Coins in North American Collections), New York
- IGCH* = Thompson, M./Mørkholm, O./Kraay, C.M. (Hgg.) 1973, *An Inventory of Greek Coin Hoards*, New York
- Koch, H. 1990, *A Hoard of Coins from Eastern Parthia* (NNM 165), New York
- Koch, H. 1993, „Heimat und Stammvater der Arsakiden. Zu den Anfängen des parthischen Königreiches“, *AMI* 26, 165–173
- Le Rider, G. 1965, *Suse sous les Séluçides et les Parthes* (MDAI 38), Paris
- Loginov, S./Nikitin, A. 1995, „Parthian Coins from Margiana. Numismatics and History“, *Bulletin of the Asia Institute* 9 (im Druck)
- MacDowall D.W. 1979, „The Monetary Systems and Currency of Central Asia“, Harmatta, J. (Hg.), *Prologomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia*, Budapest, 307–315
- McDowell, R.H. 1935, *Coinage from Seleucia on the Tigris*, Michigan
- Mørkholm, O. 1979, „East of the Euphrates“, Carson, R. et. al. (Hgg.), *A Survey of Numismatic Research 1972–1977*, Bern, 90–97
- Mørkholm, O. 1980, „The Parthian Coinage of Seleucia on the Tigris, c. 90–55 B.C.“, *NC*, 33–47
- Newell, E.T. 1938, *The Coinage of the Eastern Seleucid Mints. From Seleucus I to Antiochus III* (Numismatic Studies 1), New York
- Newell, E.T. 1938a, „The Coinages of the Parthians“, Pope, A.U. (Hg.), *A Survey of Persian Art*, Bd. I, London/New York, 475–492
- NPIIN* = Alram, M. 1986, *Nomina Propria Iranica In Nummis. Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen* (Iranisches Personennamenbuch 4), Wien
- Pilipko, V.N. 1976, „A Hoard of Parthian Coins from Garry-Kyariz (Parfiena)“ (russisch), *VDI* 1, 135, 114–121
- Pilipko, V.N. 1980, „Parthian Bronze with the Sign M on the Obverse“ (russisch), *VDI* 4, 154, 105–124
- Posch, W. 1995, *Baktrien zwischen Griechen und Kuschani. Untersuchungen zu kulturellen und historischen Problemen einer Übergangsphase. Mit einem textkritischen Exkurs zum Shiji 123*, Wiesbaden
- Raschke, M.G. 1978, „New Studies in Roman Commerce with the East“, *ANRW* II, 9.2, 604–1361
- Rtveladze, E.V. 1994, Kampir-Tepe: „Structures, Written Documents, and Coins“, *Bulletin of the Asia Institute* 8, 141–154
- Sarianidi, V.I. 1985, *Baktrisches Gold aus den Ausgrabungen der Nekropole von Tillya-Tepe in Nordafghanistan*, Leningrad
- Schottky, M. 1990, „Gibt es Münzen Atropatenischer Könige?“, *AMI* 23, 211–227

- Schultz, S. 1982, „Ein Fund Parthischer Tetradrachmen aus der Zeit des Phraates IV“, *Forschungen und Berichte, Staatliche Museen zu Berlin*, 22, 117–126
- Sellwood, D.G. 1962, „The Parthian Coins of Gotarzes I, Orodes I, and Sinatruces“, *NC* 7, 2, 73–89
- Sellwood, D.G. 1965, „Wroth's Unknown Parthian King“, *NC* 7, 5, 113–135
- Sellwood, D.G. 1980, *An Introduction to the Coinage of Parthia*, London
- Sellwood, D.G. 1989, „New Parthian Coin Types“, *NC* 149, 162–168
- Sellwood, D. G. 1993, „Parthian Gold Coins“, Hackens, T. et al. (Hgg.), *Proceedings of the XIth International Numismatic Congress*, Bd. 1, Louvain-la-Neuve, 295–298
- Simonetta, B. 1971, „Un interessante tesoretto di tetradrappi di Vologeses III.“, *RIN* 73, 57–62
- Walker, A./Elmen J.F. 1995, „Forgeries and Inventions of Parthian Coins“, *Bulletin on Counterfeits* 19, 2
- Wiesehöfer, J. 1993, *Das antike Persien von 550 v. Chr. bis 650 n. Chr.*, Zürich
- Wroth, W. 1903, *Catalogue of the Coins of Parthia. A Catalogue of the Greek Coins in the British Museum*, London
- Zeimal, E.V. 1983, *Drevnie monety Tadzhikistana*, Dushanbe
- Zeimal, E.V. 1997, „Coins from the Excavations of Takht-i Sangin (1976–1991)“, *Studies in Silk Road, Coins and Culture. Papers in Honour of Professor Ikuo Hirayama on His 65th Birthday* (= Silk Road Art and Archaeology, o.Bd.), Tamakura, 89–95

فهرست تصاویر

لوحة ۱

۱. آندروگوراس (پس از ۲۵۰ ق.م)، استاتر طلا، ضرائب خانه (؟). موزهٔ بریتانیا
۲. آندروگوراس (؟)، استاتر طلا، ضرائب خانه (؟). موزهٔ بریتانیا
۳. آندروگوراس (؟)، استاتر طلا، ضرائب خانه (؟). موزهٔ بریتانیا
۴. ارشک اول (حدود ۲۴۷-۲۳۸ ق.م)، دراخم، ضرائب خانه (؟). کتابخانهٔ ملی فرانسه، پاریس
۵. ارشک اول، دراخم، ضرائب خانه (؟). کتابخانهٔ ملی فرانسه، پاریس
۶. میترادات اول (حدود ۱۷۱-۱۳۸ ق.م)، دراخم، هکاتومپیلوس (؟) موزهٔ ارمیتاژ
۷. میترادات اول، چهار دراخم، سلوکیه، دراخم، اکباتان (؟). موزهٔ بریتانیا
۸. فرهاد دوم (حدود ۱۳۸-۱۲۸ ق.م)، دراخم، اکباتان (؟). مجموعهٔ خصوصی
۹. فرهاد دوم، دراخم، نسا. موزهٔ تاریخ هنر، وین
۱۰. اردوان اول (حدود ۱۲۷-۱۲۳ ق.م)، دراخم، اکباتان (؟) موزهٔ ارمیتاژ
۱۱. اردوان اول، دراخم (جعل معاصر). مجموعهٔ خصوصی

لوحة ۲

۱۲. میترادات دوم (حدود ۱۲۳-۱۲۲ ق.م)، دراخم، اکباتان (؟). موزهٔ تاریخ هنر، وین
۱۳. میترادات دوم، دراخم، اکباتان (؟). موزهٔ تاریخ هنر، وین
۱۴. فرهاد سوم (؟) (حدود ۷۰-۵۷ ق.م)، دراخم، اکباتان. مجموعهٔ خصوصی
۱۵. فرهاد سوم، دراخم، اکباتان، ارمیتاژ
۱۶. میترادات سوم (حدود ۵۷-۵۴ ق.م)، دراخم، رگا. موزهٔ تاریخ هنر، وین
۱۷. میترادات سوم، دراخم، مهردادکرت. موزهٔ تاریخ هنر، وین
۱۸. ارد دوم (حدود ۵۷-۳۸ ق.م)، دراخم، اکباتان. موزهٔ تاریخ هنر، وین
۱۹. ارد دوم، دراخم، رگا. موزهٔ تاریخ هنر، وین
۲۰. ارد دوم، دراخم، مرغیانان، موزهٔ تاریخ هنر، وین
۲۱. ارد دوم، دراخم، مهردادکرت، موزهٔ تاریخ هنر، وین
۲۲. ارد دوم، دراخم، شوش. موزهٔ تاریخ هنر، وین
۲۳. ارد دوم، دراخم، اکباتان. موزهٔ تاریخ هنر، وین

۲۴. ارد دوم، درا خم، رگا. موزه تاریخ هنر، وین

لوحة ۳

۲۵. فرهاد چهارم (حدود ۳۸-۳/۲ ق.م)، چهار درا خم، سلوکیه، (Dios) ۲۶/۲۵-ΔΕΙ. موزه بریتانیا
۲۶. فرهاد چهارم، درا خم، اکباتان. موزه ارمیتاز
۲۷. فرهاد پنجم (حدود ۲/۴ ب.م)، درا خم، اکباتان. کتابخانه ملی فرانسه، پاریس
۲۸. ون اول (۹/۸ ب.م)، درا خم، اکباتان. موزه تاریخ هنر، وین
۲۹. اردوان دوم (۱۰/۱۱-۳۸) چهار درا خم، سلوکیه، (Dios) ۲۶/۲۷. موزه بریتانیا
۳۰. گودرز دوم (۴۳/۵۱-۴/۵ ب.م)، چهار درا خم، سلوکیه، (Dios) ۴۷/۴۸ (نام ماه غیرقابل تشخیص)، موزه تاریخ هنر، وین
۳۱. ون دوم (?) (حدود ۵۱ ب.م)، درا خم، اکباتان، موزه بریتانیا
۳۲. ولخش اول (حدود ۵۱-۵۱/۷۶ ب.م)، درا خم، اکباتان. موزه ارمیتاز
۳۳. پاکر (حدود ۷۷-۷۸/۱۰۹ ب.م)، درا خم، اکباتان موزه بریتانیا
۳۴. ولخش چهارم (۴۷/۹۱-۱۴۸ ب.م)، چهار درا خم، سلوکیه ΑΠΕΔΑΙΟΥ ۱۶۴/۶۵. موزه بریتانیا
۳۵. ولخش پنجم (۹۰/۰۷-۹۱/۱۰۸ ب.م)، درا خم، اکباتان. مجموعه خصوصی
۳۶. اردوان چهارم (۲۱۳-۲۲۴ ب.م)، درا خم، اکباتان موزه ارمیتاز

لوحة ۴

۳۷. الیمائیس، کمنسکر سوم به همراه Anzaze (۴۸/۴۷-۴۹/۴۸)، چهار درا خم، سلوکیه / در کران هدیفون، ۵۸/۵۹ یا ۶۱/۶۲. موزه بریتانیا
۳۸. خاراکنه، آرتا بازوس (۴۸/۴۹-۴۸/۴۷)، چهار درا خم، اسپاسینو خاراکس، ۴۹/۴۸. کتابخانه ملی فرانسه، پاریس
۳۹. بارس، داریو دوم (اواسط سده اول ق.م)، درا خم، ضراب خانه (?). موزه بریتانیا
۴۰. پارس (?)، ولخش (نیمه دوم سده اول ب.م)، دوابل، ضراب خانه (?). مجموعه خصوصی
۴۱. مرغیانا، سانابارس (نیمه سده اول ب.م)، درا خم (AE)، مرو.
۴۲. مرغیانا، شاه ناشناس (نیمه دوم سده دوم ب.م)، درا خم (AE)، مرو. مجموعه خصوصی
۴۳. منطقه مرزی پارت - باکتریا Tanlismaidates به همراه Rangodeme (سدۀ اول ق.م)، درا خم، ضراب خانه (?). موزه بریتانیا
۴۴. منطقه مرزی پارت - باکتریا، حاکم ناشناخته (اواسط سده اول ق.م)، درا خم فرهاد سوم (?) با چهرۀ تمام رُخ - پادنشان، ضراب خانه (?). مجموعه خصوصی

۴۵. منطقهٔ مرزی پارت - باکتریا، آتنس (اوخر سدهٔ اول ق.م)، دراخم ارد دوم با پاد نشان، ضراب خانه (?). کتابخانهٔ ملی فرانسه، پاریس
۴۶. منطقهٔ مرزی پارت - باکتریا، حاکم ناشناخته (اوخر سدهٔ اول ق.م / سدهٔ اول ب.م)، دراخم بنا بر الگوی فرهاد چهارم یا به اصطلاح پاد نشان، ضراب خانه (?). موزهٔ ارمیتاژ
۴۷. سیستان (?)، آرتاگنس (اول) (?) (اوخر سدهٔ اول ق.م / سدهٔ اول ب.م)، پاد نشان با «نماد گندفر» بر دراخمی بنا بر الگوی سکهٔ ارد دوم، ضراب خانه (?). مجموعهٔ خصوصی
۴۸. سیستان، ساناباریس (نیمهٔ اول سدهٔ ۲ ب.م)، دراخم، ضراب خانه (?). مجموعهٔ خصوصی

لوحة ۵

۴۹. تصویر ارتخستر (دوم) بر مبنای پرترهٔ سکهٔ میترادات دوم، مجموعهٔ پرتره‌های هوتسوگ فردیناند تیرولی (۱۵۶۴-۱۵۹۵ میلادی). موزهٔ تاریخ هنر، وین.

BM موزهٔ بریتانیا (The British Museum, London)

BNF کتابخانهٔ ملی فرانسه، پاریس (Bibliothèque Nationale de France, Paris)

E موزهٔ ارمیتاژ، سنت پترزبورگ (Staatliche Eremitage, St. Petersburg)

W موزهٔ تاریخ هنر، وین (Kunsthistorisches Museum, Wien)



1



2



3



4



5



6



7



8



9



10



11



لوحة ۱

تبرستان
www.tbarestan.info



12

13

14

15



16

17

18

19

20

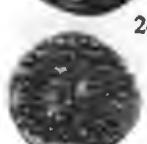
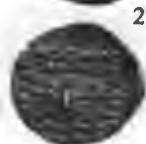


21

22

23

24





تبرستان
www.tabarestan.info





لوحة ۵

هندوپارتیان

*نوشته اوسموند بوبئاراچی (پاریس)

ترجمه فرید جواهرکلام

ویراستار آرزو رسولی (طالقانی)

تاریخ اشکانیانی که بر سرزمین هندوستان سلطنت کردند، به نام تاریخ هندوپارتیان معروف است، و این تاریخ هنوز ناشناخته مانده است. تلاش به منظور تدوین توالی زمانی ساده‌ای برای این پادشاهان از هر جهت بسیار دشوار است. از آنجاکه متون قدیمی در این زمینه بسیار نادر و کمیابند و نیز داده‌های باستان‌شناسی به نوبه خود اندک است، برای بازسازی تاریخ آنان، شواهد سکه‌شناسی منبع اصلی ماست. مثلاً نام اکثر پادشاهان هندواشکانی مانند شاهان هندویونانی و هندوسکایی تنها از روی سکه‌های آنها برای ما مشخص می‌شود. این سکه‌ها به طور کلی اطلاعات فراوانی برای شناسایی نقش آنها در سیر تاریخی، با خود همراه دارند. به همین دلیل است که در این مقاله دقت و توجه فراوانی برای تحلیل اطلاعات این سکه‌ها به کار رفته است. بحث در زمینه توالی زمانی هندواشکانیان متأخر از عهده این مقاله خارج است، توجه ما در اینجا فقط در این زمینه است که بر شاخصهای تاریخی آغاز حکومت اشکانیان در هند و نیز رابطه آن با پیشینیان یونانی و سکایی و هم‌عصرانِ کوشانی آنان بحث کنیم و نیز نشان دهیم که چگونه شواهد و مدارکِ سکه‌شناسی ما را قادر ساخت تا مسئله نفوذ آنها را در این سرزمینها درک کنیم.^۱ سکه‌هایی که در دورانِ هندواشکانی ضرب شده‌اند به چهار دسته اصلی تقسیم

* Osmund Bopearachchi (Paris)

۱. این مسئله تا حدی در مقاله گرنه و بوبئاراچی مورد بحث قرار گرفته است.

.Simonetta 1958, 1978 & Alram 1987. برای مطالعه بیشتر در این خصوص، نک 1996

می‌شوند. این طبقه‌بندی با در نظر گرفتن معیارِ وزنِ آنها، نوع سکه و به خصوص توزیع جغرافیایی سکه‌ها صورت گرفته است.^۲

سکه‌های مسی دوره هندواشکانی که روی آنها تصویر شاه ضرب شده و پشت سکه نیکه (Nike) ای بالدار [ایزدبانوی پیروزی در اساطیر یونان]^۳، معمولاً مربوط می‌شود به رُخَج (نک شماره‌های ۱ تا ۶). در این مجموعه، آنها روشن یونانیان را که مرسوم بود تصویر شاهان را بر روی سکه نقش کنند، معمول داشته‌اند. همان‌گونه که دیوید مک دووال (David Mac Dowall) (1965, 137) به درستی اظهار داشته است، این سکه‌های مسی هندواشکانی با تصویر نیکه ظاهراً مانند سکه‌های اصلی رُخَج بودند و قرار بود در هند به عنوان سکه‌های مسی چهاردرهمی معیار پذیرفته شوند. این سکه‌ها دقیقاً از روی طرح سکه‌های مسی چهاردرهمی ضرب شده‌اند که نام هرمائوس (Hermaeus) بر رویشان بوده است (رک 20 BN, series 20). این مجموعه‌های آخر که تقلیدی از ضرب سکه هرمائوس پس از مرگ او بودند، وزنشان از ۹/۵ گرم بوده است که با معیار هندی چهاردرهمیهای نقره‌ای متعلق به دوران هندویونانی مطابقت داشته است.

نوعی سکه‌های نقره‌ای در هم نوع اشکانی ضرب شده بود که روی هریک از آنها نیم‌تنه شاه نقش شده بود و بر پشت سکه تصویر شاه با تاج و تختش بود که نیکه‌ی بالدار به او عطا کرده بود^۴، این سکه‌ها را مجموعه مکمل درهمهای نقره اشکانی موجود در ناحیه درنگیانه می‌دانند (نک شماره ۷).

همین اشکانیان با ضرب مجموعه‌ای از سکه‌های مسی با معیار هندی که به ناحیه گنداره مربوط می‌شد، ضرب سکه‌هایی با تصویر شاه سوار بر اسب را ادامه دادند که تقلیدی از پیشینیان هندوسکایی آنان بود (نک شماره‌های ۸ و ۹). ضرب این سکه‌ها در حقیقت ادامه ضرب مجموعه سکه‌های مسی بود که آخرین شاه هندوسکایی، آزیس دوم، ضرب کرده بود.^۵

۲. برای جزئیات بیشتر، نک Cribb 1985b; MacDowall 1965; Mitchiner 1975/6, vol. 8; Simonetta 1958, 1978

3. Mitchiner 1975/6, types 1112-1140.

4. MacDowall 1965, 137; Mitchiner 1975/6, types 1067-1077

5. Mitchiner 1975/6, types 1067-1078.

چهارمین مجموعه در همه‌های مسی که طبق معیارهای هندی ضرب شده‌اند، بر رویش تصویر سر شاه نقش گردیده و بر پشت سکه تصویر آتنا آلکیدموس (Athena Alkidemos) نقش شده که به پنجاب شرقی نسبت داده می‌شود. این سکه‌ها تقلیدی از همان سکه‌های بسیار ابتدایی راجووولا (Rajuvula) است.⁶

این سکه‌های متفاوت با مشخصات ویژه خود را همان شاهان ضرب و منتشر کرده‌اند ولی توزیع و انتشارشان در نواحی جغرافیایی مختلف بوده، با این‌همه، نمی‌توان آنها را به طور جداگانه مورد پژوهش قرار داد زیرا این سکه‌ها ممکن‌قیماً با سکه‌های سلف هندویونانی و هندوسکایی خود و نیز کوشانهای هم عضو شان وابستگی دارند. در خلال ده سال گذشته پیشرفت‌های زیادی در این زمینه حاصل شده است در سالهای اخیر تعداد بسیار زیادی سکه‌های دوران پیش از ساسانیان در افغانستان و پاکستان یافت شده است. در میان این سکه‌ها که هزاران قطعه از آنها پیدا شده، تعداد قابل ملاحظه‌ای سکه از انواع سکه‌هایی که تاکنون معرفی نشده‌اند، نشان ضرایبانه‌ها و سکه‌های دو ضرب [سورشارژ، سکه‌هایی که شاه بعدی با افزودن تصویر خود روی سکه‌های شاه قبلی ضرب کرده است - و.] وجود دارد. بیش از پانزده گنجینه مهم تاکنون از پاکستان گزارش شده و دو دفینه بزرگ نیز در افغانستان کشف شده‌اند.⁷ در سایه این اکتشافات اخیر بسیار جالب است بینیم چگونه به کمک این داده‌های جدید می‌توانیم تشکیل سلطنت اشکانیان را در هند و هم‌چنین مسئله توالی زمانی آنها را دریابیم.

سه نیروی مجزا مسئول فروپاشی تدریجی قدرت یونانیان در آسیای مرکزی و هند بوده‌اند، یئوچی‌ها (Yuezhi)، پیشگامان کوشانیان، اسکیت‌ها که در هند آنها را به نام سکاها می‌شناسند و هندواشکانیان که به نام پهلوهای شناخته می‌شوند. در اینجا مختصراً از تاریخ این نواحی را از زمان فتح اسکندر، شاهِ مقدونی (۳۲۳-۳۳۶ قم) بیان می‌کنیم. تصرفِ شهری‌های هخامنشی بلخ (باکتریا) و سغد (سغدیانا) در آسیای مرکزی (۳۲۷-۳۲۹ قم) و سرزمینهایی از هند در جنوب هندوکش (۳۲۶-۳۲۷ قم) به دست اسکندر، شاهِ مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ قم)، باعث شد که در این نواحی و سرزمینها بحرانهای

6. Mitchiner 1975/6, types 1142; Cribb 1985b.

7. نک c Bopearachchi 1994a, b &

سیاسی با عوایب بسیار گسترده به وجود آید. اسکندر با لشکرکشی و تصرف این سرزمینها به شاهنشاهی هخامنشی پایان داد و رؤیای پدرش را که گرفتن انتقام از ایرانیان به خاطر حمله به یونان در قرن پنجم [پیش از میلاد] بود، تحقق بخشد. در خلال سالیان پس از مرگ این فاتح در ۳۲۳ق.م، مقدونیانی که بر این سرزمینها فرمانروایی می‌کردند، کنترل همه آنها را به دست داشتند به جز ناحیه دره سنده که خیلی زود آن را از دست دادند. مدتی که گذشت یعنی نزدیک به اوآخر قرن چهارم پیش از میلاد، ساتراپ‌نشینهای پارت، آريا، بلخ و سعد تحت کنترل و فرمانروایی سلسله سلوکی درآمدند که در سوریه و میان‌رودان (بین‌النهرین) تشکل یافته بود، ولی سرزمینهای جنوب هندوکش به تصرف شاه موریان، چاندراگوپتا، درآمد. در اواسط قرن سوم پیش از میلاد، دیودوتوس، شهربان بلخ و سعد، علیه فرمانروای سلوکی خود علم طغیان برافراشت و خود را شاه خواند. و بدین ترتیب سلطنت یونانی‌بلخی به وجود آمد. یونانیان بلخ پس از این جریان قلمرو خود را گسترش دادند و این قلمرو را به آن سوی کوههای هندوکش رساندند. در اواسط قرن دوم پیش از میلاد، ابتدا سعد و سپس بلخ پی در پی و پشت سر هم مورد تهاجم قبایل چادرنشین قرار گرفتند که در میان آنها یئوچی‌ها نقش سرنوشت‌سازی ایفا کردند. ولی با همه اینها، فرمانروایان یونانی که تا آن موقع بخش عمده‌ای از سرزمینهای جنوب هندوکش را تصرف کرده بودند، به فرمانروایی خود به مدت ۱۵۰ سال دیگر ادامه دادند تا زمان فشار مهاجمان یئوچی و اسکیتی (سکاها) که یونانیان را مجبور ساختند اندک اندک تمام متصرفات خود را ترک کنند. در حدود سال ۸۵ق.م، یک شاهزاده اسکیتی به نام مائوس (Maues)؛ تاکسیلا را تصرف کرد و در حدود سال ۵۷ق.م، شاهزاده دیگری به نام آزِس اول (Azes) شاه ایالات پنجاب غربی شد. در پایان سلطنت آزِس دوم، گندوفارس (Gondophares) بنیان‌گذار سلسله هندوشاکانی به قدرت رسید. در حدود سال دهم میلادی، ساتراپ ماتورا (Mathura) (سرزمینی در وسط دره گنگ) به نام راجووولا (Rajuvula) آسکیتی آخرین پایگاه یونانی را واقع در سگالا (سیالکوت) در شرق پنجاب به تصرف خود درآورد، و بدین ترتیب با سلطنت استراتوی دوم (strato)، قدرت یونانیان در هند مطلقاً به پایان رسید. چند سال پس از آن، شاهنشاهیهای بزرگ هندوشاکایی و هندوشاکانی در نتیجه هجوم و حمله بزرگ کوشانیان تحت رهبری و فرماندهی کوجولا کادفیس (Kujula Kadphises)، فروپاشید. تاریخ آخرین مرحله حیات یونانیها و ظهور و

پیدایش هندوسکاییان و هندواشکانیان از روی تنظیم زمانی سکه‌ها و انطباق آن با منابع مکتوب آشکار و روشن می‌شود.

اکنون بباید تاتوالی زمانی سکه‌های پیشینیان هندواشکانی را در نواحی پاروپامیسادای و رخچ (آراکوزیا) مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. کلید درک فروپاشی و از میان رفتن قدرت هندویونانی در نواحی پاروپامیسادای و رخچ به دست یئوچی‌ها (که بعداً به نام کوشانیان معروف شدند)، در بررسی سکه‌های مختلفی که به نام هرمانوس هندویونانی ضرب شدند، نهفته است.^۸ هنگامی که آرخبیوس هندویونانی بر ناحیه غرب پنجاب فرمانروایی می‌کرد، هرمانوس ناحیه پاروپامیسادای و نیز بخشی از گنداره، را تصرف نمود. با وجود این، فرمانروایی و سلطنت آرخبیوس (در دره سنده مرکز آن در تاکسیلا) به دست شاهی اسکیتی به نام مانوس برچیده شد، پس از آن یونانیها تحت فرماندهی آپولودوتوس دوم موفق شدند که بار دیگر این سرزمینهای از دست رفته را برای مدت کوتاهی تصرف کنند، ولی در عوض، پس از مرگ هرمانوس، قدرت یونانیان در پاروپامیسادای و گنداره به پایان رسید.

یئوچی‌ها که بلخ را مورد هجوم قرار داده بودند، از کوههای هندوکش عبور کردند، همان کوههایی که سدی طبیعی بود و امپراتوری موریان را از تجاوز یونانیان و بعدها هم پادشاهی هندویونانی را از تهاجم قبایل چادرنشین محافظت می‌کرد. یئوچی‌ها پنجاه سال بعد پاروپامیسادای و گنداره را تصرف کردند و هرمانوس را از تخت به زیر کشیدند. شکی نیست که اینها همان چادرنشینیانی بودند که پس از تصرف بلخ، چهاردرهمیهای نقره هلیوکلس اول را، آخرین شاه یونانی که بر شمال هندوکش سلطنت می‌کرد، تقلید و ضرب کردند. همین فاتحان چادرنشین پس از آنکه به ناحیه پاروپامیسادای نفوذ کردند، بنابر عادت دیرین خود شروع کردند به ضرب سکه‌های شبیه سکه‌های هرمانوس یعنی آخرین شاه یونانی که در آن نواحی فرمانروایی کرده بود. این مسئله از روی کشف و یافتن مکان سکه‌های او آشکار شده است، چه سکه‌های زمان حیات و چه سکه‌هایی که پس از مرگش ضرب شده بود، و به مقدار زیادی در نواحی پاروپامیسادای، گنداره و ناحیه گاردز-غزنی یافت شده‌اند.

فقدان سکه‌هایی از مائوس و آزس اول و از سوی دیگر، وفور سکه‌های آزس دوم و سکه‌هایی که به نام هرمائوس در پاروپامیسادای کشف شده، به خوبی نشان می‌دهند که نه مائوس و نه آزس اول هرگز این نواحی را تصرف نکرده بودند. در نخستین گنجینه میرزاکه (Mir Zakah)، سکه‌هایی با نام هرمائوس به تنها بی مربوط به زمان حیات و نیز پس از مرگش، و همچنین سکه‌هایی با نام هرمائوس و همسرش کالیوب یافت شده‌اند که از ۹۲۸ سکه، فقط یک سکه از مائوس وجود دارد.^۹ مایش از ۳۰۰۰ سکه چهاردرهمی از آزس دوم و تقریباً ۲۰۰۰ نمونه از سکه‌های تقليیدشده پس از مرگ هرمائوس در میان گنجینه دوم ۳۰۰ کیلوگرمی میرزاکه مشاهده کردیم که موفق شدیم خیلی سریع در بازار پیشاور آنها را بررسی کنیم.^{۱۰} فقدان سکه‌های آزس اول در پاروپامیسادای با وجود سکه‌های تقليیدی هرمائوس توجیه می‌شود، سکه‌هایی که به میزان بسیار زیادی توسط چادرنشیان ضرب شده بود، چادرنشیانی که آن ناحیه را برای مدتی طولانی در اشغال خود داشتند. با در دست داشتن این دلایل، از این پس نظر و فرضیه نارن (A. K. Narain) مردود است، وی اظهار داشته بود که آزس اول پس از مرگ هرمائوس در حدود ۵۵۵ قم،

9. Curiel/ Schlumberger 1953, 79, 96.

۱۰. این یکی از بزرگترین گنجینه‌های سکه‌های باستانی است که تاکنون در تاریخ بشریت یافت شده است. این گنجینه در ۱۹۹۲، تصادفاً در روستای میرزاکه، در ۵۳ کیلومتری شمال شهر گارذ در افغانستان، کشف شد. طبق بررسیهای ما، این گنجینه می‌باشد شامل ۳ تا ۴ تن سکه‌های طلا، نقره و برنز باشد، به عبارت دیگر، شامل حدود ۵۰۰ هزار نمونه. در عین حال، چنین تصور می‌رود که این گنجینه بیش از ۲۰۰ کیلوگرم شیء طلایی و نقره‌ای هم داشته باشد. در وضع سیاسی کنونی افغانستان، امید چندانی به کاوش متابع عظیم و مهم تاریخی آنها نیست. بنا بر برخی منابع موقت، دو و نیم تن از سکه‌ها برای فروش به سویس بوده شده‌اند. اگر سازمانی مانند یونسکو پیشقدم نشده بود، احتمالاً روزی همه سکه‌ها جدا از بهترین نمونه‌ها به دیگر های ذوب فلز سرازیر می‌شدند. آگاهی ما از این دفینه محدود می‌شود به ۴۱۸ سکه از گنجینه‌ای که اکنون در مجموعه آمان الرَّحْمَن است (Ruk 1995, 227-228)، Bopearachchi/ Rahman 1995، مجموعه کوچکی در تالار سکه (Ashmolean Museum, Oxford)، و شش کیسه پر از سکه، هر یک به وزن حداقل پنجاه کیلو، وزنی که حاصل تخمین فوری مادر بازار پیشاور در فوریه ۱۹۹۴ بود (Ruk 1994C). این دفینه عمدتاً تشکیل شده از سکه‌های هندی قدیمی‌تر (دارای نشان مهر و خطوط خمیده)، سکه‌های یونانی، یونانی بلخی، هندویونانی، هندوسکایی، هندوپارتی و کوشانی. سکه‌های هندوسکایی آزس دوم و سکه‌های تقليیدی پس از مرگ هرمائوس بیشترین بخش این مجموعه را تشکیل می‌دهند. برای جزئیات بیشتر، نک ۱-۱۱.

پاروپامیسادای را تصرف کرد.^{۱۱} با یورش و حمله یئوچی‌ها، قدرت یونانیان در پاروپامیسادای به پایان رسید. ممکن است این پیروزی یئوچی‌ها چند سال پس از زمانی صورت گرفته باشد که قلمرو آرخیبوس (Archebius) در پنجاب غربی به دست مائویس هندوسکایی افتاد. تذکر این نکته در اینجا بسیار مهم است که گفته شود حفاریات باستان‌شناسی در تاکسیلا هیچ نشانه‌ای از سکه‌های نقره‌ای هرمائتوس به دست نداد. ۲۶۳ سکه برنزی با نام هرمائتوس که در حفاریهای باستان‌شناسی کشف شد، به مجموعه تازه سکه‌های پس از مرگ او مربوط می‌شود. نبود و فقدان سکه‌های مربوط به زمان حیات و اوائل پس از مرگ هرمائتوس در حفاریهای تاکسیلا وجود صدھا سکه مائتوس و آزس اول در این ناحیه جبران می‌کند.

دابینز (K. W. Dobbins) (1970a, 307-326) به درستی و با اطمینان ثابت کرد که همه سکه‌هایی که نام هرمائتوس را بر خود دارند، باید مربوط به مجموعه پس از مرگش باشند، به جز آنهایی که مشخصه‌شان سبک و کیفیت ساخت خوبی است و نشان ضرابخانه روی آنها حک شده که بهوفور روی سکه‌هایی دیده می‌شود که در پادشاهی هندویونانی قبل از وی رواج داشته‌اند. ما این نظریه را تکمیل و پیشنهاد کردیم نوعی طبقه‌بندی براساس سبک سکه، نشان ضرابخانه، محور قالب سکه، سکه‌های دو ضرب، نوشته‌ها و نوع فلز صورت بگیرد.^{۱۲}

برای آنکه توالی زمانی گروههای مختلف سکه‌های هرمائتوس از نظر تاریخی معین شود، در اینجا آخرین طبقه‌بندی را که خود من پیشنهاد کرده‌ام، به نظر شما می‌رسانم.^{۱۳} گروه یک – مشخصه تمام سکه‌های هرمائتوس سبک و کیفیت ساخت خوب آنهاست و نشان‌های ضرابخانه‌ای که به رویشان نقش بسته است: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، این علامات که مشاهده می‌کنید غالباً بر روی سکه‌های رایج در پادشاهی هندویونانی پیش از وی دیده می‌شد، اینها را می‌توان متعلق به سکه‌های گروه یک دانست. فقط این سکه‌ها هستند که در دوران حیات هرمائتوس ضرب شده‌اند.

11. Narain 1957, 162-164.

۱۲. این طبقه‌بندی نخستین بار در ۱۱۲-۱۲۵ BN پیشنهاد شد و بعداً بوپاراچی آن را تکمیل کرد: Bopearachchi/ Rahman 1995, 37-44 و Bopearachchi 1993, 45-56

13. Bopearachchi/ Rahman 1995, 37-44.

گروه دو — تمام سکه‌های مربوط به گروههای زیر، از جمله گروه دو مطابق طبقه‌بندی ما، شامل سکه‌هایی می‌شوند که پس از مرگ وی ضرب شده‌اند. این سکه‌های نشانهای زیر را بر روی خود دارند: M، , , , , , , , , , , , , ، و اینها مربوط می‌شوند به نخستین مجموعه تقلیدی از سکه‌های هرمائوس (BN, Hermaeus, series 10-11). این نخستین مجموعه تقلیدی که پس از مرگ هرمائوس ضرب شده، صفت مشخصه‌ای دارد به این قرار که تصویر کلیشه‌ای شاه بر رویش نقش بسته که موهای وی به صورت خطوط موازی نشان داده شده‌اند.

گروه سه — سومین گروه فقط با چند نمونه همکه نشان داده می‌شود که عمدتاً این نشانهای ضرابخانه‌ای را بر روی خود دارند: , . موهای شاهی که نقش آن بر روی سکه است بسیار شبیه سکه‌های مجموعه‌های قبلی است ولی [ο] omicron و [ρ] rho از نوشته یونانی آن مربع شکل هستند و تمام مجموعه‌هایی که پس از آن آمده‌اند، همین نوع علامات یونانی را دارند (BN, Hermaeus, series 12-13).

گروه چهار — گروه چهار این نشانها را بر روی خود دارند , , ، صفت مشخصه این سکه‌ها آن است که تصویر بزرگتر و خالی از ظرافتی از چهره بر روی سکه نقش بسته است، و پشت سکه تصویر زئوسی بر تخت نشسته است که سرش فاقد هالة BN, Hermaeus, series 14-15). نورانی است. دیهیم به دور روبانها حلقه‌ای درست کرده است (14-15).

گروه پنج — صفت مشخصه سکه‌های گروه پنج این پنج نشان ضرابخانه‌ای است: , , , , ، و موی شاه به شکل حبابهای کوچکی است. سر زئوس به جای آنکه از رویه را باشد، اندکی به چپ چرخیده و موهایش شبیه یالی شیر نقش شده است (BN, Hermaeus, series 14-15). این نکته جالب توجه است که سکه‌هایی که این علامت  را دارند، دارای مشخصات مرحله گذارند: بر برخی سکه‌ها علامات خاص گروه چهار نقش شده است.^{۱۴} و بقیه نزدیک به علامات گروه پنج اند.^{۱۵}

گروه شش — هرچند سکه‌های گروه شش از بسیاری جهات شبیه سکه‌های گروه قبلی

۱۴. رک Bopearachchi/ Rahman 1995, nos. 585-589

۱۵. رک Bopearachchi/ Rahman 1995, nos. 595-600, 623-628

هستند ولی دو صفت مشخصه دارند؛ اول آنکه دارای نشانی جدیدند: ، دوم آنکه با نقره عیار کم و پایین ضرب شده‌اند (BN, Hermaeus, series 18-19).

گروه هفت – سکه‌های این گروه فقط از برنز ساخته شده‌اند و مشخصه آنها زوال سبک و پیدایی دو نشان جدید است:  و  (BN, Hermaeus, series 20-21).

گروه هشت – سکه‌های این گروه نشانهای ویژه‌ای دارند. آن دو نشانی که بر سکه‌های گروه قبلی جداگانه ظاهر شده بودند، حالا بر این ضربها همراه با هم می‌آیند، ،  و همراه با حرف خروشتنی *pra*. صورت شاه در نقش این سکه‌ها کوچک و سبک آن خالی از ظرافت است. روبانهای آویزان شده از دیهمی *lakshmi* حلقه کامل را تشکیل می‌دهند. برخلاف همه سکه‌های گروههای قبلی که تقليدی است، تصویر شاه روی سکه، دیگر تصویربرداری از هرمانثوس نیست بلکه تصویر امپراتوری رومی است، نوشته‌های روی سکه از ΣΩΤΗΡΟΣ به ΣΥ و ΣΤΗΡΟΣ و بر پشت سکه، از *tratarasa* به *mahatasa* تغییر کرده است (BN, Hermaeus, series 22).

گروه نه – سکه‌های این گروه نشانهای جفت، ، و حرف خروشتنی *pra* را از گروه قبلی دارند. نوشته‌های یونانی و تصویر شاه دقیقاً مانند سکه‌های گروه قبلی است، ولی بر پشت سکه، به جای زئوس بر تخت شاهی نشسته تصویر تازه‌ای مشاهده می‌شود، نیکه ایستاده و تاج گلی در دست دارد. در اینجا نوشته‌های یونانی پشت سکه چنین است:

(Mitchiner 1975/6, 1048) maharajasa rajatirajasa mahatasa Heramayasa.

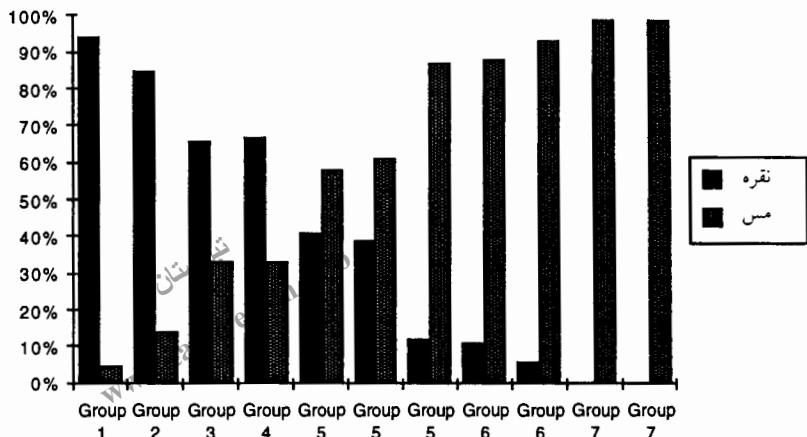
گروه ده – این سکه‌ها عبارتند از همان سکه‌های مشترک معروف سوهرمانثوس و کوجولا. بر روی سکه، نیم‌تنه بزرگتری از شاه را مشاهده می‌کنیم. بر پشت سکه هم چهره و هم نوشته‌ها تازگی دارند. نقش هرکول، ایستاده با گرزی در دست راست دیده می‌شود و نوشته‌های همراه آن عبارتند از: Kujulakasa kushana Yavugasa dhramatidasa (Mitchiner 1975/6, 1044).

جالب‌ترین نکته در بررسی این سکه‌ها و در طبقه‌بندی آنها مسئله کم شدن تدریجی عیار نقره هر گروه از سکه‌ها از عیار گروه قبلی است، تا بدانجا که نقره کاملاً حذف می‌گردد. کشف این نکته با استفاده از تجزیه و تحلیل فعال‌سازی نوترونی صورت گرفته است که باراندون (J. N. Barrandon) بر چند نمونه سکه متعلق به گروههای مختلف سکه‌هایی انجام داد که به نام هرمانثوس ضرب شده بودند. این تکنیک که آسیبی هم به

سکه‌های نمی‌زند، بر تمامی سکه‌های انجام می‌شود تا از اشتباهات ناشی از فرسودگی سکه و یا ارزشمندی ظاهری آن جلوگیری شود.^{۱۶}

سکه‌های گروه یک مانند تمام سکه‌های هندویونانی (BN, Hermaeus, n^o2)؛ نیز نک ۱، n^o۹ که آنها را ضرب زمان حیات هرمانثوس می‌دانیم، دارای این صفت مشخصه هستند که عیار نقره آنها بسیار بالاست. و حاوی ۹۴/۱ درصد نقره در برابر ۴/۶۸ درصد مس است. سکه‌های گروه دوم که اولین مجموعه سکه‌های پس از مرگ هرمانثوس و تقلیدی از سکه‌های او هستند، عیارشان کم می‌شود و به ۸۵/۴ درصد نقره می‌رسد (BN, Hermaeus, n^o23؛ نیز نک ۱۹)؛ نیز نک ۲). مقدار مس این سکه‌ها ۱۳/۶ درصد است که نسبت به مقدار مس سکه‌های قبلی با ۴/۶۸ درصد بالا رفته است. سکه‌های گروه سوم حاوی ۶۶ درصد نقره و ۳۳ درصد مس هستند (BN, Hermaeus, n^o80؛ نیز نک ۲، n^o23). ترکیب فلزات سکه‌های گروه چهارم بسیار شبیه سکه‌های گروه قبلی است یعنی ۶۶/۷ درصد نقره و ۳۲/۹ درصد مس (BN, Hermaeus, n^o86). در سه قطعه سکه از گروه پنجم که مورد تجزیه و تحلیل قراردادیم، عیار نقره به میزان قابل توجهی پایین آمده است. عیار نقره این سکه‌ها به ۴۱/۴ درصد (BN, Hermaeus, n^o98) و ۳۸/۸ (BN, Hermaeus, n^o93) و ۴۱/۴ درصد (BN, Hermaeus, n^o97) کاهش یافته است در حالی که مقدار مس به ۵۸/۴ درصد، ۶۱/۱ درصد، ۸۷/۹ درصد افزایش یافته است. این کم شدن عیار در گروه شش به آخرین حد خود می‌رسد. دو قطعه سکه‌ای که در این گروه مورد تجزیه و تحلیل قراردادیم، ما را به ترکیب زیر رساند: ۸۸/۸ درصد (BN, Hermaeus, n^o114) و ۹۳/۴ درصد مس (BN, Hermaeus, n^o111) در برابر فقط ۱۱ درصد و ۶/۰۵ درصد نقره. ترکیب فلزات این سکه‌ها چنان است که نشان می‌دهد سکه‌های این گروه هنوز نوعی آلیاژند. دو قطعه از سکه‌های گروه هفت حاوی ۹۹/۸۵ درصد (BN, Hermaeus, n^o145) و ۹۹/۲۵ درصد مس (BN, Hermaeus, n^o154) در برابر فقط ۰/۰۰۵ و ۰/۷۲ درصد نقره هستند. به همین ترتیب از گروه هفت که جلوتر می‌رویم اصولاً نقره در فلز سکه‌ها نایدید می‌شود. نتیجه آزمایش بررسی طیفی که با دستگاه طیف‌سنج پلاسمای ماورای بنفش در آزمایشگاه تحقیقاتی موزه‌های فرانسه، بر روی سکه‌های گروه هشت، نه و ده و سکه‌های ویما کادفیس

(Vima Kadphises) در موزه گیمه پاریس انجام شد، نشان داده است که عیار نقره آنها کمتر از یک درصد است یعنی آنها از یک آلیاژ معمولی مس ساخته شده‌اند.^{۱۷}



سکه‌های آپولودوتوس دوم و هیپوستراتوس می‌بایستی در زمانی که یئوچی‌ها مشغول ضرب نخستین مجموعه سکه‌های تقليدی از هرمانثوس بوده‌اند، ضرب شده باشند. تجزیه و تحلیل فلزِ دو عدد از سکه‌های آپولودوتوس دوم (BN, n°15) و هیپوستراتوس (BN, n°15) اطلاعات روشنی در این خصوص به دست می‌دهند. هردو این سکه‌ها حاوی ۸۵ درصد نقره هستند، همان میزان و عیاری که در نمونه‌های نخستین مجموعه تقليدی پس از مرگِ هرمانثوس وجود دارند. هرچند عکس شاه بر روی سکه‌های آپولودوتوس دوم و هیپوستراتوس از نظر سبک مشابه‌اند، ولی با دقّت می‌توان تشخیص داد که شکل مربعی [ο] rho و [ρ] omicron فقط بر سکه‌های هیپوستراتوس ظاهر می‌شود.^{۱۸} بنابراین می‌توان تصور کرد که این سکه‌ها را همان چادرنشینان پس از مرگِ هیپوستراتوس ضرب کرده‌اند، و شاید هم قبل از تصرف پنجاب غربی به دست آریس اولِ اسکیتی در حدود ۵۵۰ میلادی به این کار زده باشند.

۱۷. نتایج این تحلیل به قرار زیر است؛ گروه ۸: ۹۹/۸۵ درصد نقره و ۰/۰۶ درصد مس. این پژوهش بر سکه‌ای صورت گرفته که در کابینه مدالهای (Cabinet des Médailles) پاریس نگهداری می‌شود (BN, Hermaeus, n°174). سکه‌های زیر از موزه گیمه (Guimet) پاریس است: گروه ۱۰، MG, L. 1965 3، (MG, L. 1965 3)، ۹۷/۲۷۹ درصد نقره و ۹۹/۷۶۵ درصد مس؛ گروه ۱۰، ۹۷/۲۷۹ درصد نقره و ۰/۰۰۵ درصد مس.

۱۸. BN, Hippostratus, series 1, 3, 5, 7, 10, 11.

ترتیب تاریخی سکه‌های بسیار کم عیار گروههای پنجم و ششم را می‌توان با اطمینان خاطر تعیین کرد و آنها را در دهه دوم قرن اول میلادی قرار داد. در اواخر سلطنت آرمن دوم، نقره رایج اسکیت‌ها که همیشه عیار بالای خود را از نظر وزن و خلوص فلز حفظ کرده بود، ناگهان پایین می‌آید.^{۱۹} مک دووال (193 ۱۹۷۷) به درستی اظهار داشت که «آخرین تاریخ بعد از آن (terminus post quem) برای کاهش بیش از حد عیار ظاهرآ در دهه دوم قرن اول میلادی بوده است و این برآورد براساس یافته‌های مربوطه از درهم آزیلیس (Azilises)، شاه پیش از آرمن دوم) و در قیاس با دینار نقره آوگوستوس، مورخ ۱۱ یا ۱۳ م به دست آمده است، و تا حدی هم کاهش عیار نقره در سکه‌های جیهونیکا (Jihonika) متعلق به دهه سوم قرن اول میلادی در نظر گرفته شده است». بدین ترتیب، سکه‌های کم عیار آرمن دوم را که نوشته‌های مخدوشی دارند می‌توان از آخرین ضربهای او دانست که باید مربوط به حول و حوش دهه دوم قرن اول میلادی باشند. پیدایش سکه‌های مسی بدون نقره یا آمیخته با آن که نام هرمانثوس بر آنها نوشته شده، باید مربوط به همین رویداد باشد. اگر این فرضیه صحیح باشد، سکه‌های گروه چهارم و پنجم می‌باشند به سالهای ۵۵۵ قم و ۲۰ م مربوط باشند. این کم شدن عیار سرانجام وقتی به پایان رسید که سکه‌های نقره از دور خارج شدند. ظهور سکه‌های برنزی گروه هفتم و گروههای بعدی نتیجه همین پدیده است.

اکنون باید تغییرات سیاسی را که در ناحیه پنجاب غربی در اطراف تاکسیلا روی داد، بررسی کنیم. همان‌گونه که جنکینز (G. K. Jenkins 1955-22-23) به درستی اظهار کرده، یونانیان تحت رهبری آپولودوتوس دوم موقت شدند سرزمهنهای پنجاب را که در شکست از مائوس هندوسکایی از دست داده بودند، دوباره به دست آورند. ولی سرانجام در حدود ۵۵۵ قم، از شاهزاده سکایی دیگری به نام آرمن اول شکست خوردند و از این سرزمهنهای بیرون رانده شدند، این شاهزاده همان‌کسی بود که آخرین شاه یونانی یعنی هیپوستراتوس را که بر پنجاب غربی و تاکسیلا و پوشکالاواتی فرمانروایی می‌کرد، از تخت سلطنت به زیر کشید. سکه‌های دو ضرب توالی تاریخی مشخصی برای شاهان یونانی و سکایی ارائه می‌دهد که جانشینان مائوس در تاکسیلا و پوشکالاواتی بودند. تاریخ اوائل حکومت

مانوس و ارتباط آن با آپولودوتوس دوم از روی یکی از همین سکه‌های دو ضرب آشکار می‌شود که آپولودوتوس دوم بر سکه‌ای برنزی از سکه‌های مانوس ضرب کرده بود.^{۲۰} از سوی دیگر، آزس اول هندو-سکایی نیز بر سکه‌های برنزی آپولودوتوس دوم^{۲۱} جانشینش هیپوستراتوس ضرب دوباره کرد.^{۲۲}

مجموعه‌های جدید سکه که نشانهای مشاهده شده را بر خود دارند ولی به مفهومی دیگر که در گنجینه‌های جدید کشف شده‌اند، بیشتر بر چارچوبی که جنکینز (1955) پیشنهاد کرده و بعداً من آن را تکمیل کرده‌ام، مُهر تأیید می‌زنند.^{۲۳} در زیر، جدول روزآمدی ارائه می‌دهیم شامل مهمترین نشانهایی که مورد استفاده شاهان یونانی و سکایی بعد از مانوس در پنجاب بوده است.

MONOGRAMS							
KINGS	WESTERN PUNJAB					EASTERN PUNJAB	
MAUES	ک	ئ		م	ئ	ئ	
TELEPHUS	ک	ئ					
APOLLODOTUS II			م	ئ	ئ	ئ	ئ
DIONYSIUS						ئ	
HIPPOSTRATUS		ئ	ئ	ئ			
AZES I	ئ	ئ				ئ	
ZOILUS II						ئ	ئ
APOLLOPHANES							ئ
STRATO II							ئ
RAJUVULA							ئ

بر اساس اندک یافته‌های باستان‌شناسی و کیفیت سبکی سکه‌ها، می‌توانیم بگوییم که نشانهای ک، ئ، ئ، ئ، ئ، ئ و ئ مربوط می‌شوند به پنجاب غربی (تاکسیلا و

20. Jenkins 1955, 14; Bopearachchi 1989b, 72, no. 18.

21. Bopearachchi 1989b, 76, no. 22.

22. Bopearachchi 1989b, 77, 78, nos. 23, 24.

خارسادا) و نشانهای ^{۲۴}، ^{۲۵}، ^{۲۶} مربوط می‌شوند به پنجاب شرقی (ساقالا). تلفوس (Telephus) که تقریباً معاصر آپولودotos دوم بود، این دو نشان را از مائوس وام گرفته بود: کا و ^{۲۷}. گذشته از این نشانها، سکه برنزی تلفوس که بر روی سکه‌ای از آرخیبوس ضرب دوباره شده بود، شواهدی از اعقاب تلفوس به دست می‌دهد.^{۲۸} سه نشان اصلی مائوس بر روی سکه‌های آپولودotos دوم هم آمده‌اند. نشان ^{۲۹} را نخستین بار مائوس به کار برد، بعداً ابتدا بر روی سکه‌های آپولودotos دوم ظاهر شد که بعداً تصویر او هم روی یکی از همین سکه‌های دو ضرب نقش بست، و سپس بر روی سکه‌های هیپوستراتوس با اندکی تغییر و به این شکل ^{۳۰} نشان ^{۲۹} بر روی سکه‌های زویلوس دوم (Zoilus) مشاهده نمی‌شود، شاید به این دلیل که وی هرگز در تاکسیلا فرمانروایی نکرد. چهاردرهمی آپولودotos دوم که از گنجینه سرای صالح یافت شده و این دو نشان مرکب ^{۳۱} و ^{۳۲} را در کنار یکدیگر دارد (و گزارش آن را در جایی دیگر منتشر کرده‌ایم)، اکنون این فرض را بیشتر تأیید می‌کند که آپولودotos دوم جانشین بلافصل مائوس بوده و هردو ظرف مدت کوتاهی یکی پس از دیگری بر یک ناحیه سلطنت کرده‌اند.^{۳۳} جنکینز (1955)

. Bopearachchi 1995a، برای استدلالات بیشتر برای گاهشماری تلفوس، نک ۱989a. ۲۴
 ۲۵ Bopearachchi/ Rahman 1995، n^o657. ۲۶ Senior 1995، n^o81: سرای صالح در منطقه مرزی شمال غربی، در منطقه آبوباد، میان هارپور و بگرا، در حدود بیست مایلی شمال شرقی شهر باستانی تاکسیلا واقع است. در ژانویه ۱۹۹۴، زمانی که می خواستند زمین را برای ساختن مقبره‌ای برای رهبری روحانی معروف به ساین بابا Sain Baba هموار کنند که سه سال پیش از این تاریخ در گذشته بود، بولدوزر به خمره‌ای برنزی مملو از سکه برخورد. روستاییان حاضر در سایت سکه‌های پخش شده را برداشتند و برای فروش آنها به بازارهای سرای صالح، هارپور، لاہور و پیشاور شتافتند. بنا بر منبعی موثق، ظاهراً این دفینه شامل ۱۵۰۰ درهم و ۵۰۰ چهاردرهمی شاهان هندویونانی و هندو سکایی بوده است. با این حال، نادرترین و منحصر به فردترین نمونه‌های آن را دلآلی در تاکسیلا به دست آورد. به جز سکه‌هایی که تاکنون سنیور (R. C. Senior) منتشر کرده است، مهمترین و جالبترین سکه‌ها را دو مجموعه دار خصوصی پاکستانی خریداری کردند. به جز ^{۴۵} سکه در مجموعه رحمان، برخی سکه‌ها منحصر به فردند و برخی از نشانهای ضرایخانه نسبت به کل مجموعه سکه‌های هندویونانی تازگی دارند. بدینهانه، غیر از سکه‌هایی که در بالا ذکر شد و سکه‌هایی که ما منتشر کرده‌ایم و در بازارها و در مجموعه‌های خصوصی پاکستانی دیده شده‌اند، تعداد قابل توجهی از سکه‌ها در جاهای مختلف پراکنده شده‌اند و اکنون پیدا کردن رَد آنها دشوار است. با این حال، در موقعیتی هستیم که بتوانیم طرحی کلی از ترکیب این دفینه ارائه دهیم. گرچه مشخص کردن تعداد دقیق سکه‌های هر

نشان ۲۶ را به تاکسیلا نسبت می‌دهد و نکته جالب اینکه اکثر سکه‌های مائوس از گنجینه سرای صالح همین علامت را بر روی خود دارند.^{۲۶} باز هم همین نشان ضرابخانه بدون وقه تقریباً بر روی همه سکه‌های شاهان یونانی که در این سرزمین سلطنت می‌کردند مشاهده می‌شود، ازجمله: استراتو اول، هلیوکلس دوم، پولوکسینوس، آمونتاس، مناندر دوم و بالآخره آرخیبوس.^{۲۷} احتمالاً مائوس علامت یادشده را از آرخیبوس اقتیاس کرده بود.

نشان ۲۸، را اولین بار مائوس ارائه کرده بود و بعد تلفوس هم از آن استفاده کرد؛ بعدها این نشان به شکل ۲۹ بر روی سکه‌های هیپوستراتوس ظاهر شد و سرانجام یکی از رایج‌ترین علامات آرس اول همراه با نشان ۲۶ شد که خود هیپوستراتوس اولین بار آن را به کار برده بود. سلسله هندوسکایی را در حقیقت خود آرس اول در ناحیه پنجاب غربی بنیان‌گذاری کرد. یک درهم از آپولودوتوس دوم که از گنجینه سرای صالح پیدا شده و هنوز منتشر نشده است، حاوی علامت ۲۶ است که سکه‌های همین پادشاه را با سکه‌های آرس مرتبط می‌سازد.^{۲۸} بسیاری از سکه‌های آرس اول که این علامت را به شکل ۲۶ دارند، در گنجینه سرای صالح یافت شده‌اند.^{۲۹} این نکته شایان ذکر است که تصویر شاه بر روی درهم آپولودوتوس شبیه سکه‌ای است که در ضرابخانه‌های پنجاب غربی ضرب شده است.

ترتیب و توالی کلی حاصل از سکه‌شناسی که جنکینز (2, 1955) برای شاهان

شاه دشوار است، اما شاهان هندویونانی و هندوسکایی زیر قطعاً در این دفینه معروفی شده‌اند: مناندر اول (بیشتر درهم)، زویلوس اول، استراتوی اول، لوزیاس، آنتیالسیداس، هلیوکلس دوم، پولوکسینوس، فیلوکسینوس، دیومدیس، آمونتاس، ایاندر، نیسیاس، مناندر دوم، آرتمنیدوروس، آرخیبوس، هرمائتوس، هرمانتوس و کالبیه، مائوس، تلفوس، آپولودوروس دوم، هیپوستراتوس، وُنون با اسپالاھورس، وُنون با اسپالاداگامس، اسپالیریسیس با آرس و آرس اول. (Senior, Bopearachchi/ Rahman 1995, 228-9)

1995 برخی سکه‌های جالب از این دفینه را منتشر کرد، نیز نک 1.(Senior Consultants, Butleigh, List 1).

۲۶ برای مثال، نک 2-2، BN 406, n°244 .Bopearachchi/ Rahman 1995, nos. 681-2

۲۷ دوست خوبمان سینیور توجه مبارا به این سکه متشترنشده در مجموعه دکتر مکدانلد (Dr. MacDonald) جلب کرد. این سکه متعلق است به 1 BN,series

۲۸ .Bopearachchi/ Rahman 1995, nos. 681-2, 704-709

هندوسکایی پیشنهاد کرده، بدین قرارند: **وُنون** / اسپالاهورس، **وُنون** / اسپالاگادامس، اسپالوریس / اسپالاگادامس، اسپالیریس، اسپالیریس / آزس اول، آزس اول، آزیلیس و آزس دوم. این ترتیب هنوز هم قابل قبول است. این توالي تاریخی را چهار درهمی اسپالیریس و آزس اول که بر روی سکه‌های اندکی پس از مرگ هرمانثوس ضرب دوباره شده بود تأیید می‌کند (BN, 10B).^{۳۰} اولین گروه از سکه‌های تقليدی هرمانثوس را تاریخ‌گذاری کرده‌ایم که سکه‌های دو ضرب آن متعلق به ۷۰-۵۵ قم بودند. ولی چنانکه آشکار است، سکه‌های اسپالیریس و آزس اول باید مربوط به حدود ۶۰ قم باشند.

انتقال سلطنت از آزس اول به آزیلیس را می‌توان از روی سکه‌های تشخیص داد که نوشته یونانی با نام آزس و نوشته پراکریت با نام آزیلیس در یکی از مجموعه‌ها (رک 746 Mitchiner 1975/6, type 746) دارند و این درست برخلاف سایر مجموعه‌های است (رک 766 Mitchiner 1975/6, type 766). سکه‌های دو ضرب که جنکینز (3, 1955) درباره آنها بحث کرده، همگی تأیید می‌کنند که پیش از آزیلیس، اسپالیریس و آزس اول بوده‌اند. گذار از شاه سوار بر اسب و نیزه در دست که مشخصه سکه‌های آزس اول است، به شاه تازیانه در دست که مشخصه سکه‌های آزس دوم است، بر سکه‌های آزیلیس، دیده می‌شود که هردو تصویر فوق بر آن نقش بسته است.^{۳۱} گذار بعدی را می‌توان از سکه‌های آزس اول به سکه‌های آزس دوم مشاهده کرد، منقوش به تصویر زئوس ایستاده که ایزدبانو نیکه رانگه داشته است و این یکی از رایج‌ترین تصاویر روی سکه‌های آزس دوم است.^{۳۲} این نکته جالب توجه است که این طرح معکوس معمولاً بر روی سکه‌های آزس اول دیده نمی‌شود، فقط در این مجموعه آن را بر پنج سکه می‌بینیم.^{۳۳} آنچه گفتیم فقط بر

30. Senior 1996, 14.

۳۱. برای مثال در این مجموعه‌ها، Mitchiner 1975/6, type 767-771، شاه نیزه در دست دارد و همان منبع، ۷۷۶-۷۸۶، شاه تازیانه به دست است.

32. Mitchiner 1975/6, type 836.

۳۳. سکه موزه بریتانیا (بریتیش میوزیم) را اولین بار جنکینز منتشر کرد، 8 Jenkins 1955, pl. III. و پس از او میچینر، Mitchiner 1975/6, type 836. دو مین چهاردهمی از این مجموعه در مجموعه خصوصی آمان الرَّحْمَن است، نک ۷۵۰ Bopearachchi/ Rahman 1995, n° ۷۵۰.

روی سکه‌های آزِس دوم دیده می‌شود که روی آنها تصویر شاه را می‌بینیم که سوار بر اسب است و تازیانه‌ای در دست دارد. در این مجموعه‌های استثنایی که دوره‌گذار بین دوران آزِس اول و آزِس دوم هستند، روی سکه تصویر شاه را نشان می‌دهد که سوار بر اسب است و نیزه‌ای در دست دارد. آخرین مطلبی که از روی توالی تاریخی این مجموعه سکه‌ها درک می‌کنیم، آن است که هیپوستراتوس آخرین شاه هندویونانی بوده است که بر ناحیه پنجاب غربی (تاكسیلا-پوشکالاواتی) سلطنت می‌کرد و باز می‌فهمیم که آزِس اول که هندوپارسیان بوده، او را از سلطنت برداشت، و بعد از آزِس اول هم آزیلیس و آزِس دوم به سلطنت رسیدند.

اکنون باید توالی و ترتیب سکه‌های شاهانی را بررسی کنیم که در پنجاب شرقی سلطنت کردن. چنانکه می‌دانیم، تصویر شاه بر روی سکه‌های نقره آپولودوس دوم که این پنج نشان را بر خود دارند: , ,  و  و منسوب به پنجاب غربی‌اند، از کیفیت نسبتاً خوبی برخوردار است، ولی تصویر روی آن سکه‌هایی که این چهار نشان ,  و  را بر خود دارند، بزرگتر و بی‌ظرافت‌تر است. این علامت  را که آپولودوس دوم ارائه کرد، شاهی که بر پنجاب شرقی هم فرمانروایی می‌کرد، جانشین بلافصلش دیونوسيوس (Dionysius) و سپس زویلوس دوم (Zoilus) وام گرفتند. به همین ترتیب این علامت  که برای نخستین بار بر روی سکه‌های آپولودوتوس دوم ظاهر شد، برای آخرین بار بر روی سکه‌های زویلوس دوم نیز ظاهر گردید. این امکان وجود دارد که ما سکه‌ای از دیونوسيوس با همین علامت پیدا کنیم. علامت مخصوص  را نخستین بار زویلوس دوم بکار برد که به ساگالا (Sagala) مربوط می‌شود، این علامت بدون وقفه بر روی سکه‌های آپولوفانیس، و بعد استراتوی دوم و سوم که آخرین شاهان هندویونانی در هندوستان بودند، ظاهر گردید. و آخرین بار بر روی سکه‌های ضرب راجوروولای سکایی دیده شد که شاه یونانی را از تخت به زیر کشید. نبودن هیچ سکه‌ای از آپولودوتوس دوم با

→ عکسی که سنیور از آن تهیه کرده، در 837 type 1975/6, Mitchiner متشر شده است. دو چهاردرهمی دیگر از این مجموعه در مجموعه خصوصی سنیور است. به تبعیت از میچینر، این مجموعه را متعلق به زمان آزِس دوم می‌دانیم، با این حال هیچکس نمی‌تواند منکر این احتمال شود که آنها در اواخر پادشاهی آزِس اول ضرب شده باشند.

علامتی مربوط به پنجاب شرقی، و نیز سکه‌های ضرب زویلوس دوم، دیونوسیوس، آپولوفانس، استراتوی دوم و سوم در گنجینه سرای صالح اتفاقی نیست، برای اینکه موضع جغرافیایی یافته‌های مذکور پنجاب غربی بوده است. بر عکس، در گنجینه مهمی که چندان از کشف آن در آخنور (Akhnoor) نمی‌گذرد و سنیور آن را منتشر کرده است (R. C. Senior 1993, 1992, 1991a, 1993)، فقط سکه‌های ضرب این آخرین شاهان هندویونانی دیده می‌شود. این گنجینه شامل سکه‌های زویلوس دوم، آپولوفانس، استراتوی دوم و سوم، بادرایاشا و آزس دوم است. همچنین این گنجینه شامل بسیاری از سکه‌هایی است که در نواحی سیالکوت، آخنور و کشمیر پیدا شده‌اند.^{۳۴} مشکله قدان سکه‌های هپوستراتوس و آزس اوّل در این گنجینه حائز اهمیت فراوان است. تاکنون هیچ اعتراضی به ترتیب زمانی سکه‌ها آنگونه که جنکینز و پس از او مک دوال، کریب (J. Cribb) و خود من پیشنهاد کرده‌ایم، نشده است.^{۳۵} طبق این ترتیب، استراتوی دوم و سوم آخرین شاهان هندویونانی بودند که در هندوستان سلطنت کردند و سرانجام راجووولای سکایی بود که آنها را از تخت سلطنت برآنداخت.^{۳۶} مشخصه سکه‌های این شاه اخیر نقش رایج آتنای الکیدمُس است که چهره غالب در اوّل سلطنت هندویونانیان بود، و نیز نشان ضرابخانه . سکه‌های سربی و گرد و مدور راجووولا هریک حدود هشت و چهار گرم وزن دارند و از پنجاب به دست آمده‌اند، مستقیماً از ناحیه پنجاب شرقی و واحد پول قلمرو استراتوی دوم گرفته شده‌اند.^{۳۷} راجووولا از سکه‌های استراتوی دوم تقلید کرد و ابتدا سکه‌های سربی مطابق با معیار ۸ گرم ضرب کرد.^{۳۸} اما بعداً وزن سکه‌ها را به شش تا پنج گرم کاهش داد، همین معیار را آزس دوم برای سکه‌های خود برگردید.^{۳۹} در این بحث، وجود

.۳۴. برای شرح مختصری از این دفینه‌ها، نک BN,130-131.

35. Jenkins 1955; MacDowall 1973, 1977; Cribb 1984, 1985a, b; Bopearachchi 1991.

.۳۶. کتبیه Mathura در Lion Capital مربوط به مهاساتراپ [=ساتراپ بزرگ] راجووولاست (Konow 1929, 30-40). کتبیه دیگری در Lion Capital است که از ساتراپ سوداسه Sodasa، پسر مهاساتراپ راجووولا، نام می‌برد.

.۳۷. MacDowall 1977, 191. درباره سکه‌های سربی استراتوی دوم، نک BN, series 3-5 & 7, 8 و درباره سکه‌های سربی راجووولا، نک 906. درباره سکه‌های سربی استراتوی دوم، نک 905, 906 Mitchiner 1975/6, types 905, 906.

.۳۸. Mitchiner 1975/6, type 905.

.۳۹. مقاله زیر چاپ کریب (J. Cribb).

دو سکه از آzs دوم که به آخرین مجموعه در گنجینه اخنور مربوط می‌شود، اهمیت ویژه‌ای دارند.

در همین بحث است که ما می‌توانیم دست‌کم تا میزانی منشأ و چگونگی توزیع سکه‌های هندوپارسکایی را پیدا کنیم و در نتیجه آن، به اوائل تاریخ آنها نیز دست یابیم. در این موقعیت سیاسی پیچیده، شاه اشکانی یعنی گندوفارس به سلطنت سکایان پایان داد و فرمانروایی خود را بر ناحیه گنداره و نواحی اطراف آن مستقر و ثابت کرد. امکان دارد که گندوفارس، بنیان‌گذار سلطنت هندواشکانی، فرمانروایی خود را در پایان سلطنت آzs دوم شروع کرده باشد. سکه‌های نقره خوب و بسیار کمیاب گندوفارس که پیش از بیشتر چهار درهمیهای کم‌عیار او بوده است، نشان می‌دهد که سلطنت وی قبیل از دوره کم‌شدن عیار سکه‌ها آغاز گشته است.

ما هم با عقیده آن دسته از دانشمندان که بر اساس کتبیه تاریخ دار گندوفارس در تحت باهی، اولین سال سلطنت او را در ۲۰ می‌دانند موافقیم، با توجه به اینکه دوره آzs همچون دوره ویکrama است. این کتبیه چنین خوانده می‌شود: «در نخستین روز ماه ویساخه (Vaisakha) در سال ۱۰۳ و در بیست و ششمین سال (سلطنت) شاه بزرگ گودوهواره (گندوفارس)». ^{۴۰} اکنون تمام کارشناسان به اتفاق آراء قبول دارند که دوران ۵۷ قم که به دوران ویکrama معروف است، اصل و منشأ خود را به نخستین شاه هندوپارسکایی یعنی آzs اول مدیون است. ^{۴۱} با اتكاء به تاریخ این دوره، ما با کمال اطمینان می‌توانیم یک توالی تاریخی برای گندوفارس هندواشکانی تعیین کنیم.

این شاه اشکانی به نام گندوفارس در هندوستان در متون و ادبیات مسیحی متقدم نامش به عنوان شاهزاده‌ای برده شده که سنت توMas، از حواریون حضرت مسیح (ع)، ظاهراً به دربار او فرستاده شده بود (۲۹ یا ۳۳ م). ^{۴۲} آن‌گونه که جرج هاکسلی (75, 1983) به درستی

۴۰. «در نخستین روز از ماه ویساخه در سال ۱۰۳ و در بیست و ششمین سال (سلطنت) شاه بزرگ گودوهواره (گندوفارس)». Sircar, D. C., *Indian Epigraphy*, New Dehli, 1965, 245.

۴۱. برای منابع اساسی و تازه‌ای که در این خصوص انتشار یافته‌اند، نک

Bivar 1981; Dobbins 1970b, 1983; Fussman 1980, 1993 & Salomon 1982.

۴۲. بنا بر نظر جرج هاکسلی (74-5, 1983)، «مسلمان شاهی به این نام در حدود دوره زمانی سنت توMas، در شمال غربی هند بوده است. گونافوروس Gounaphoros به یونانی و GWDNPR به سریانی با گودوهواره

اشاره کرده است، «... توماس مقدس در ربع دوم قرن اول میلادی به هند نرفت، کسی که به هند رفت، نویسنده اعمال بود که از دوره زمانی گندوفارس اطلاع یافته بود.» هاکسلی همچنین استدلال می‌کند که هرچند سفر سنت توماس به هند محرز نیست ولی از سوی دیگر همین مسئله، تاریخ پیشنهادی را برای سلطنت گندوفارس تأیید می‌کند.^{۴۳} این دو مسئله به اضافه کم شدن عیار سکه‌ها که در خلال سلطتش روی داد، ما را قادر می‌کند که به طور تقریبی دوران سلطنت گندوفارس را در زمانی میان ۲۰ تا ۴۵ تعیین کنیم.

با انتشار گنجینه‌ای که در مالاکند یافت شد، نشان دادیم که چگونه ترکیب فلز این سکه‌ها تا حد زیادی تاریخ شاهان هندوسکایی و هندواشکانی را برای ما روشن کرد، شاهانی که جانشین شاهان هندویونانی در گنداره شدند (۵۷-۶۰). در تمام این سکه‌های اشاره شده، یک صفت مشخصه مشترک وجود دارد که کل گنجینه را واحدی همگون می‌سازد. حیرت‌انگیزترین صفت مشخصه آن است که تمام سکه‌ها بدون استثنای عیار نقره کمی دارند. با آنکه این سکه‌ها مربوط به دو دمانهای مختلف است ولی تمام آنها ویژگیهای سبکی یکسانی دارند گویی قالب همه آنها را یک دست واحد ساخته است. گذشته از اینها، به خوبی می‌توان مشاهده کرد که با آنکه بیشتر این سکه‌ها را شاهان متفاوتی ضرب کرده‌اند ولی همگی نشانهای ضرایخانه‌ای واحدی بر روی خود دارند، که عبارتند از این ^۶ علامت ﴿، ﴿، ﴿، ﴿، ﴿، ﴿. جنکیتز (1955) به درستی همه آنها را مربوط به ناحیه تاکسیلا و بخش غربی قلمرو هندوسکایی دانسته است. این حقیقت که

→
 (گندوفیرنس Guduvhara Vindafarna) صورت پارتی این نام مطابقت دارد، صورت پارتی از صورت ایرانی به معنای «برنده پیروزی» می‌آید. همچنین هاکسلی (1983, 75) اضافه کرده است: «در قدیمی‌ترین سند به سنت توماس حواری گفته شده که او برای سرزمین پارت تعیین شده است. در ابتدا ممکن است به این معنا باشد که او از سرزمین پارت در ادسا Edessa دورتر نرفته است، اما پذیر فتنی تر است تصور کنیم او تا راهی دور و تا قلمروی در هند رفته است که شاه بزرگ آن بخشی از تبارش پارتی بود و آن طور که معلوم است در آنجا در همان عصر فعالیت تبلیغی توماس که اشاره شد، سلطنت می‌کرده است.» هاکسلی (1983, 75): «از آنجاکه راه بازگانی میان بین‌النهرین علیا و شمال غربی هند هم از راه خشکی و هم از راه میان و خلیج فارس در قرون اول میلادی سیار پرتردد بود، می‌بایست آگاهی از گندوفیرنس و پادشاهی او از نیمة قرن اول میلادی به بعد در میان جوامع سریانی زبان بین‌النهرین بوده باشد. به خصوص که این شاه فراموش نشدنی بود، چون بعد از سلطنت او قدرت پهلو به سرعت رو به زوال نهاد.»

گنجینه سکه یادشده در مالاکنده پیدا شده و این محل از شهرهای قدیمی پوشکالاواتی (نرديك پيشاور) و تاكسيلا دور نیست، گفته جنكينز را بيشتر تأييد می کند. كيفيت نسبتاً خالص اين سکه ها در مقاييس با فرسودگی بيشتر سکه های شناخته شده اين مجموعه ها خود صفت مشخصه ديجري از سکه های گنجینه مالاکنده است. همين پدیده در يك وفاختي وزن معيار نيز ديده می شود، ۱۹۰ سکه داري وزن معيارند که بين ۹/۵ تا ۹/۹ گرم است، و اين تقربياً يعني ۷۵٪ از کل مجموعه. از اين مشاهدات می توان نتيجه گرفت که اين سکه ها در همان محل جغرافيايی که ضرب شده بودند، رايح بودند و تقربياً متعلق به يك دوره تاريخي اند.

با در نظر گرفتن تركيبات سکه های مالاکنده به ياد گنجينه پيشاور می افتيم که جو كrib (1977) آن را منتشر کرده است. گنجينه پيشاور حاوي سکه هایي است از آzs اول، آزيليس، آzs دوم و گندوفارس. پنج سکه آzs دوم و يك سکه گندوفارس مانند سکه های گنجينه مالاکنده داري عيار کمي از نقره هستند. شکنی نیست که اين شش سکه آخرین سکه هایي بودند که پيش از مدفون شدن اين گنج، به آن اضافه شدند. با در نظر گرفتن توالی تاريخي ضرب سکه ها، می توان گفت که سکه های گنجينه مالاکنده دقیقاً موقعی به وجود آمدند که سکه های گنجينه پيشاور به پایان دوره خود رسیده بودند. تركيب گنجينه مالاکنده ترتيب تاريخي پيشنهادی جو كrib (1985b, 297) را تأييد می کند که به هنگام انتشار دو گنجينه سکه هندواشكاني ارائه داده بود. كrib توالی تاريخي زير را پيشنهاد کرده است: گندوفارس – آباداگاسس – آسيه و رمه. از ميان ۸۵ قطعه از سکه های گندوفارس در گنجينه مالاکنده، ۶۲ نمونه (يعني ۷۳٪ کل سکه ها) کمتر از ۹/۷۰ گرم وزن دارند. ولی از ۵۵ سکه آباداگاسس در همان گنجينه فقط ۷ قطعه آنها (يعني ۱۳٪) کمتر از ۹/۷۰ گرم وزن دارند. تمام سکه های آباداگاسس هريک وزنشان بيش از ۹/۵۵ گرم است و تقربياً ۷۵٪ وزن کل آنها بيش از ۹/۸۰ گرم است.^{۴۴} وزن زياد معيار در سکه های آباداگاسس اگر در همان گنجينه با سکه های گندوفارس مقاييس شود، ما را به اين نتيجه خواهد رساند که آباداگاسس جانشين گندوفارس شد و سکه های آباداگاسس برای مدت کوتاهی رايح بودند و کمتر فرسوده و سایide شدند. آسيه و رمه پسر ايندره و رمه بود،

"Indravarma putra" که ظاهراً واسال گندوفارس بوده است. اسپهورمه آخرین شاهی بود که آثارش در گنجینه مالاکند مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد سه سکه‌ای که از او باقی مانده، همان‌طور که اعداد بسیار کوچک روی آنها نشان می‌دهد، از آخرین سکه‌هایی باشد که قبل از دفن شدن گنجینه به آن اضافه گردیده است.

جو کریب (1985a & 1984) در پژوهش شاخصی که بر روی سکه‌های چینی خروشتی (Sino-Kharosthi) خُتن انجام داده، نشان می‌دهد که سکه‌های گروه هشت ما با نام هرماٹوس می‌باشند تاریخشان به نیمة اول قرن اول میلادی مربوط شود. وی به درستی اظهار داشته است از آنجا که تصویر شاه بر روی سکه‌های گروه ۸ ما بسیار متأثر از تصویر سکه‌های امپراتوران روم آگوستوس و تیبریوس است، بهخصوص در پرداخت جزئیات نیمرخ و مو، آنها را می‌باشند به حدود ۶۰ مربوط دانست. به همین ترتیب دینارهای نقره آگوستوس و تیبریوس که الگوی سکه‌های گروه ۸ بوده‌اند، آخرین تاریخ (terminus post quem) روشن را برای تعیین تاریخ این سکه‌های ضرب شده پس از مرگ هرماٹوس و به نام او می‌دهند. سکه‌های گروه ده نخستین سکه‌های ضرب کوچولا کادفیس، پیشوا و بنیان‌گذار دودمان کوشانی، بودند.

امروزه می‌دانیم که هم سلسله هندوسکایی و هم هندواشکانی بر اثر تهاجم بزرگ کوشانها به رهبری کوچولا کادفیس فرو پاشیدند. مجموعه‌ای از سکه‌های دو ضرب نشان می‌دهند که بین سکه‌های برنزی پس از مرگ هرماٹوس متعلق به گروه ۷ و سکه‌های گروه آخر دوره‌ای میانی بوده است. نخستین مجموعه سکه‌های گندوفارس هندواشکانی است، که از روی سکه‌های برنزی پس از مرگ هرماٹوس متعلق به گروه هفتم ضرب شده‌اند. دومین مجموعه متعلق به کوچولا کادفیس است، که از روی سکه برنزی گندوفارس ضرب شده است.^{۴۵} نشان ضرایبانه‌ها آشکار می‌کند که ضرب سکه‌های گروه هفت ما پیش از سکه‌های گندوفارس صورت گرفته است. نکته دیگر آنکه سکه‌های مشترک مشهور هرماٹوس و کوچولا پس از گندوفارس آمده‌اند.^{۴۶} ضرب سکه‌های کوچولا کادفیس از روی سکه‌های گندوفارس به آشکار نشان می‌دهد که

.45. رک 1972 Widemann 1975/6, 735-6 و

.46. درباره ترتیب و قایع تاریخی گندوفارس، نک 282-300 Cribb 1985b,

کوچولا فرمانروایی اشکانیان را در نواحی پاروپامیسادای و گنداره به پایان رسانید. با فرمانروایی کوچولا کادفیسیس، رئیس و بنیانگذار دودمان کوشانی، یئوچی‌ها به عنوان کوشانها سر برآوردند. بدین ترتیب اگر این فرضیه درست باشد، ظهور امپراتوری کوشانی تحت فرمانروایی کوچولا کادفیسیس در نواحی پاروپامیسادای و گنداره می‌باشد. حدود اواسط قرن اول میلادی بوده باشد.

این توالی تاریخی را ترتیب زمانی سکه‌ها که مکدووال (229-225، 1973) برای سکه‌های جیهونیکا و کوچولا کادفیسیس تعیین کرده، بیشتر تأیید می‌کند. وی متذکر می‌شود که سکه‌های گرد می‌سی جیهونیکا که نقش کاوه شیر^{۴۷} دارند، ظاهراً الگویی بوده‌اند برای سکه‌های کوچولا کارا کادفیسیس با نقش گاو و برای سکه‌های بلخی با نقش شتر.^{۴۸} وی در ادامه سخنان خویش می‌گوید که کوچولا نه تنها واحد پول و طرح و شکل گاو را بر روی سکه تقلید کرد، بلکه نوشه‌های مخدوش و نامفهوم یونانی جیهونیکا را نیز تقلید کرد. مکدووال (229، 1973) با توجه به این ترتیب زمانی سکه‌ها، به درستی چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «اگر جیهونیکا به دهه ۳۰ تا ۴۰ م و به ساتراپ‌نشین غرب سند تعلق داشته باشد و ۴۲ م آخرين تاریخ (terminus ante quem) قطعی باشد، و در بخشی از قلمرو خود جانشین کوچولا کادفیسیس بوده و در بخش‌های دیگر نیز جانشین ایندره و رمه و آسپه و رمه‌ی پهلو بوده باشد، پس فقط یک تاریخ برای ضرب سکه‌های کوچولا با نقش گاو و سکه‌های مسی بلخ با نقش شتر داریم و آن ۴۰ م است». ^{۴۹} گذشته از آن، ارتباط تاریخی گندوفارس و جیهونیکا را از نظر زمانی مجموعه‌ای از سکه‌هایی که جیهونیکا بر روی سکه‌های گندوفارس ضرب دوباره کرده بود، آشکار می‌سازد.^{۵۰} مختصر آنکه بنا به مطالعاتی که بر روی سکه‌های یادشده در بالا صورت گرفته، می‌توان گفت سلطنت گندوفارس می‌باشد. حدود ۳۰ تا ۴۶ م و سلطنت کوچولا کادفیسیس حدود ۳۰ تا ۴۰ م بوده باشد.

مکدووال (141، 1965) توالی تاریخی زیر را برای سکه‌های رخچ با طرح ایزدانو نیکه پیشنهاد کرده است که در حال حاضر بیشتر دانشمندان و تاریخ‌نویسان آن را در مورد

. Mitchiner 1975/6, 1055. ۴۸ رک ۱975/6, 883. ۴۷

. درباره ترتیب زمانی و قایع تاریخی جیهونیکا، نک 1973 MacDowall

هندواشکانیانی که سکه‌هایی با طرح نیکه ضرب کرده بودند، پذیرفته‌اند؛ این توالی تاریخی بدین قرار است: گندوفارس، ابداگاسن، اورتاگنس، پاکر و گندوفارس دوم.^{۵۱} مکدووال برای توجیه ترتیب این چهار پادشاه اصلی چهار دلیل می‌آورد. اول آنکه نشان می‌دهد که هرچند سکه‌های مسی هر یک از این شاهان در مجموعه‌های رخچ به وزن معیار بسیار نزدیکند، باز هم اختلاف ناچیزی در وزن سکه‌های هر شاه با شاه دیگر وجود دارد. و سپس ثابت می‌کند که گرچه همه این سکه‌ها مسلمًا به منظور واحد پولی ضرب شده بودند، مجموعه سکه‌های هر شاه نسبت به شاه قبلی کاهش وزنی مختصر اما محسوس نسبت به وزن معیار یافته است.^{۵۲} دوم آنکه دوی این ترتیب را به این دلیل تأیید می‌کند که گندوفارس بر روی سکه‌هایش از شکل قدیمی $\Omega\omega$ ، شکل مرربع sigma [σσ] و شکل مرربع omicron [οο] استفاده کرده در حالی که جانشینش آبداگاسن از صورتهای گرد و سرهم حروف قدیمی استفاده کرده و پس از او، همین صورتهای حروف را اورتاگنس و پاکر هم ادامه داده‌اند. دلیل سوم مکدووال استفاده از القاب در سکه‌های رخچ است. گندوفارس تنها به استفاده از لقب ساده «ساتی» اکتفا می‌کرد. این نکته نیز شایان ذکر است که این لقب همان صفتی است که بر روی آخرین مجموعه سکه‌های مسی که با نام هرمانتوس ضرب شده‌اند، دیده می‌شود (رک BN, series 20 & above 7 Hermaeus, group 7).^{۵۳} اورتاگنس و پاکر که هرگز بر قلمرو هندواشکانی فرمانروای قبلی در دره سند فرمانروایی نکرده بودند، بر روی سکه‌های خود در رخچ لقب مبالغه‌آمیزتری نقش کردند، بدین قرار: $\beta\alpha\sigma\iota\lambda\epsilon\nu\beta\alpha\sigma\iota\lambda\epsilon\omega\mu\epsilon\gamma\alpha\varsigma$ [=شاهنشاه بزرگ]. این لقب را سلف و پیشینیان آنان بر سکه‌های خود در دره سند و با تقلید از آن دوم استفاده کرده بودند. چهارمین و آخرین دلیل مکدووال آنکه این ترتیب مفهوم جهتی را که صورت شاه رو به آن جهت دارد، از نظر تاریخی مشخص می‌کند. گندوفارس و آبداگاسن چهره‌شان بر روی سکه‌های رخچ رو به راست دارد، ولی جانشینان آنها اورتاگنس و پاکر رو به چپ دارند، جهتی که بیشتر در مجموعه‌های شاهی اشکانیان معمول بوده است. یک سکه

.۵۱ درباره مسئله شاهان همنام با گندوفارس و آبداگاسن، نک Alram 1987, 130-140.

.۵۲ نک جدول بسامدی که مکدووال پیشنهاد کرده است: MacDowall 1965, 148.

.۵۳ مکدووال در ۱۹۶۵ عقیده داشت که این مجموعه سکه‌های مسی بخشی از سکه‌هایی بودند که در زمان حیات هرمانتوس ضرب شده بودند.

دارای نقش نیکه از پاکر که از روی سکه‌ای از سوتزمگاس ضرب شده، این توالی تاریخی را توجیه می‌کند.^{۵۴} با استفاده از یک کتیبه که در ریاطک نزدیک سرخه کتل یافت شده و نیکلاس سیمز ویلیامز و جو کریب^{۵۵} آن را به دقت مطالعه و پژوهش کردند، اکنون می‌دانیم که کوجولا کادفیسیس پدر پدر بزرگ کانیشکا بوده است. این مسئله نکته دیگری را نیز برای ما آشکار می‌کند و آن اینکه چگونه سکه‌های سوتزمگاس مابین سکه‌های کوجولا و سکه‌های ویمای دوم کادفیسیس (Wima) ضرب شدند.^{۵۶} ویمای اول که در کتیبه ریاطک به نام ویماتک نام برده شده است، همان سوتزمگاس پسر کوجولاست که منابع چینی از وی به نام فاتح هندوستان یاد می‌کنند. طبق نظر جو کریب (چاپ شده)، سلطنت ویمای اول در ۸۰ آغاز شد. با این ترتیب، پاکر که سکه‌های خود را از روی سکه‌های سوتزمگاس ضرب کرد، باید یا معاصر سوتزمگاس بوده باشد یا جانشین وی.

توالی زمانی سکه‌های مجموعه رخچ را که مکدووال پیشنهاد کرده بود بعدها جو کریب (298, 1985b) تکمیل کرد، تکمیل وی از این راه صورت گرفت که سکه‌های اویوزانس (Ubouzanes) را مابین سکه‌های اورتاگنس و پاکر و سکه‌های سانابارس (Sanabares) را بعد از سکه‌های پاکر افزود. شاه دیگری از این دودمان، سانابارس، چهاردرهمیهای مسی نادری ضرب کرد که همان نقش نیکه را با نام خود به حروف یونانی داشت.^{۵۷} بر روی سکه‌های او، سرش رو به چپ دارد و لفظ مگاس (megas) به لقبش اضافه شده است. اثبات هردو این نکته‌ها، مکدووال را بر آن داشت که سانابارس را با اوتاگنس و پاکر بیشتر مربوط بداند تا با گندوفارس کبیر و آبدآگاسیس. مکدووال از

54. Mitchiner 1975/6, type 1103.

55. نک مقاله زیر چاپ نیکلاس سیمز ویلیامز و مقاله (چاپ شده) جو کریب و گفتگویی که کریب انجام داده با عنوان «نخستین شاهان کوشان: شواهد تازه‌ای برای تاریخ‌نگاری»، کنفرانس، سکه، هنر و گاهشماری. سپبوزنیم موزه تاریخ هنر فرهنگستان علوم اتریش و دانشگاه وین، آوریل ۱۹۹۶.

("The Early Kushan Kings: New Evidence for Chronology", Weihrauch und Seide, Münzen, Kunst und Chronologie. Ein Symposium des Kunsthistorischen Museums der Österreichischen Akademie der Wissenschaften und der Universität Wien, April 1996.)

.Cribb 1996 ۵۶

57. MacDowall 1965, 144-5.

نظر تاریخی سانابارس را بعد از پاکر و گندوفارس دوم می‌داند، زیرا وزن سکه‌های سانابارس به آشکار کمتر از وزن سکه‌های پاکر و گندوفارس بوده است.

جو کریب (1985b) با انتشار گنجینه‌ای که در ناحیه جامو کشف شده بود، نقش مهمی در آشنایی با هندواشکانیانی داشت که در ناحیه پنجاب شرقی سلطنت می‌کردند. قبل از اکتشاف این گنجینه، گذشته از سکه‌های گندوفارس، هیچ شاه اشکانی دیگری را نمی‌شناختیم که در این ناحیه سلطنت کرده باشد. به این گنجینه سه مجموعه سکه از سه پادشاه هندواشکانی اضافه می‌شود، این سه پادشاه در نواحی دیگر قلمرو اشکانی شناسایی شده بودند: ابدگاسس، سارپدازس، ساهیس. این گنجینه فرمانروای دیگری نیز به فرمانروایان ما اضافه می‌کند که قبل اشناخته نشده بود و می‌رسد از همین دوران بوده است: اوپوزانس. غیر از سکه‌های دو ضرب فوق الذکر، اخیراً در ناحیه تاکسیلا، گنجینه‌ای از سکه‌های کوچک نقره‌ای پیدا شده است که رابطه سکه‌شناختی دیگری را بین کوجولا و گندوفارس نشان می‌دهد. چنین به نظر می‌رسد که این سکه‌ها در ناحیه سند سفلی ضرب شده‌اند. همان‌گونه که جو کریب اشاره کرده (چاپ شده)، نظریه فوق بیشتر از این جهت تأیید می‌شود که گنجینه دیگری حاوی سکه‌های هندواشکانی وجود دارد که از روی سکه‌های ناهان، فرمانروای محلی گجرات در غرب هندوستان، ضرب شده‌اند. این گنجینه حاوی سکه‌هایی است که دو تن از جانشینان گندوفارس به نامهای ساسان و سارپدازس، و نیز یک فرمانروای سوم اشکانی به نام ساتاواسترنس (Satavastres) و کوجولا کادفیس، ضرب کرده بودند.^{۵۸} سکه‌های کوجولا ظاهراً آخرین سکه‌های ضرب شده بوده‌اند.

همان‌گونه که در آغاز گفتیم، هدف اصلی از نگارش این مقاله آن بود که پیرامون نکات مبهم گاهشماری پیچیده استقرار حکومت هندواشکانیان در هندوستان بحث کنیم. به کمک اطلاعاتِ جدید سکه‌شناسی، توانستیم چند شاخص تاریخی را مشخص کنیم و از این طریق، ملاکی برای بازسازی تاریخ و وسعت قلمرو هندواشکانیان در هند به دست آوریم.

کوتهنوشت

BEFEO	Bulletin de l'École Française d'Extrême-Orient
BN	O. Bopearachchi, <i>Monnaies gréco-bactriennes et indo-grecques. Catalogue raisonné</i> , Bibliothèque Nationale, Paris 1991
BSFN	Bulletin de la Société Française de Numismatique
EW	East and West
JA	Journal Asiatique
JNSI	Journal of the Numismatic Society of India
MDAFA	Mémoires de la Délégation Archéologique Française en Afghanistan
NCirc.	Spink's Numismatic Circular
NC	Numismatic Chronicle
ONS	Newsletter, Oriental Numismatic Society
RN	Revue Numismatique

کتاب‌شناسی

- Alram, M. 1987, "Die Vorbildwirkung der arsakidischen Münzprägung", *Litterae Numismaticae Vindobonenses* 3, 117–142
- Barrandon, J.N. 1982, "Méthodes nucléaires d'analyse et numismatique", *Proceedings of the 9th International Congress of Numismatics, Berne September 1979*, ed. Hackens, T./Weiller, R., Louvain-la-Neuve, 3–15
- Bivar, A.D.H. 1981, "The Vikrama Era. The Indravarma Casket and the Coming of the Indo-Scythians, Forerunners of the Afghans", *Acta Iranica* 7 (*Monumentum Georg Morgenstierne*), 47–58
- Bopearachchi, O. 1989a, "Un roi indo-grec: Télèphe. Observations sur l'iconographie de son monnayage et la date de son règne", *Gazette numismatique suisse* 39, 88–94
- Bopearachchi, O. 1989b, "Monnaies indo-grecques surfrappées", *RN* XXXI, 49–79
- Bopearachchi, O. 1991, "Les derniers souverains indo-grecs: une autre hypothèse", *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique. Sources écrites et documents archéologiques*, Paris, 235–242
- Bopearachchi, O. 1993, *Indo-Greek, Indo-Scythian and Indo-Parthian Coins in the Smithsonian Institution*, Smithsonian Institution, Washington D.C.
- Bopearachchi, O. 1994a, "Grands trésors récents de monnaies pré-sasanides trouvés en Afghanistan et au Pakistan", *International Numismatic News Letter* 24, Printemps 1994, 2–3
- Bopearachchi, O. 1994b, "Recent Discoveries: Hoards and Finds of Ancient Coins from Afghanistan and

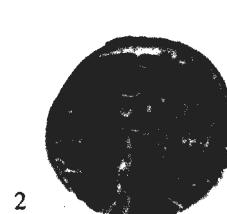
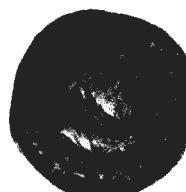
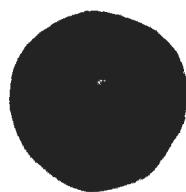
- Pakistan", *Yavanika, Journal of the Indian Society for Greek and Roman Studies* 4, 3–30
- Bopearachchi, O. 1994c, "Récentes découvertes de trésors de monnaies pré-sassanides trouvés en Afghanistan et au Pakistan", *Cahiers Numismatiques (Revue trimestrielle de la Société d'études numismatiques et archéologiques)* 121, septembre 1994, 7–14
- Bopearachchi, O./Rahman, A.U. 1995, *Pre-Kushana Coins in Pakistan*, Islamabad
- Cribb, J. 1977, "Indo-Scythian Silver Coins from Pakistan", *Coin Hoards III*, 108–113
- Cribb, J. 1984, "The Sino-Kharosthi Coins of Khotan: Their Attribution and Relevance to Kushan Chronology (Part 1)", *NC* 128–152
- Cribb, J. 1985a, "The Sino-Kharosthi Coins of Khotan: Their Attribution and Relevance to Kushan Chronology (Part 2)", *NC* 138–149
- Cribb, J. 1985b, "New Evidence of Indo-Parthian Political History", *Coin Hoards VII*, 282–300
- Cribb, J. 1992, "Numismatic Evidence for the Date of the *Periplus*", *Indian Numismatics, History, Art and Culture. Essays in the Honour of Dr. P.L. Gupta*, ed. MacDowall, D.W./Sharma, S./Garg, S., vol. 1, Delhi, 131–145
- Cribb, J. in print, "Numismatic Perspectives on Chronology in the Crossroads of Asia", *Acts, Colloquium on Crossroads of Asia*, Cambridge, 1993 (in print)
- Curiel, R./Schlumberger, D. 1953 *Trésors monétaires d'Afghanistan (MDAFA XIV)*, Paris
- Dobbins, K.W. 1970a, "The Question of the Imitation Hermaios Coinage", *EW* 20, 307–326
- Dobbins, K.W. 1970b, "Eras of Gandhāra", *Journal of the Oriental Society of Australia* 7, 23–36
- Dobbins, K.W. 1983, "The Origin of the Vikrama Era", *Journal of the Asiatic Society* XXV, 23–30
- Fussman, G. 1980, "Nouvelles inscriptions flaka: Ère d'Eucratide, ère d'Azès, ère Vikrama, ère de Kanishka", *BEFEO LXVII*, 1–43
- Fussman, G. 1993, "L'Indo-Grec Ménandre ou Paul Demiéville revisité", *JA CCLXXXI*, 61–137
- Grenet, Fr./Bopearachchi, O. 1996, "Une monnaie en or du souverain indo-parthe Abdagases II" *Studia Iranica* 25, 219–231
- Huxley, G. 1983, "Geography in the *Acts of Thomas*", *Greek, Roman and Byzantine Studies* 24, 71–80
- Jenkins, G.K. 1955, "Indo-Scythic Mints", *JNSI XVII*, 1–26
- Konow, S. 1929, *Corpus Inscriptionum Indicarum*, vol. II 1: Kharoshthi Inscriptions with the Exception of those of Aśoka, Calcutta
- MacDowall, D.W. 1965, "The Dynasty of the Later Indo-Parthians", *NC* 137–148
- MacDowall, D.W. 1973, "The Azes Hoard from Shaikhan-Dheri: Fresh Evidence for the Context of Jihonika", *South Asian Archaeology*, ed. Hammond, N., London, 215–230
- MacDowall, D.W. 1977, "The Context of Rujuvula the Satrap", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* XXV, 187–195
- Mitchiner, M. 1975/6, *Indo-Greek and Indo-Scythian Coinage*, 9 vols., London
- Narain, A.K. 1957, *The Indo-Greeks*, Oxford
- Salomon, R. 1982, "The 'Avaca' Inscription and the Origin of the Vikrama Era", *Journal of the American Oriental Society*, 102.1, 59–68
- Senior, R.C. 1991, "The Coinage of Strato III, Last of the Indo-Greeks Identified", *ONS* 128
- Senior, R.C. 1992, "An Indo-Greek Hoard from Akhnoor", *NCir. C*, 299
- Senior, R.C. 1995, "Some Rare Indo-Greek Coins", *ONS* 143, 7–9
- Senior, R.C. 1996, "Vonones, Maues and the Early Indo-Scythic Succession", *Oriental Numismatic Studies*, 11–44
- Simonetta, A.M. 1958, "A New Essay on the So-Called Indo-Greeks, the flakas and the Pahlavas", *EW* 9, 154–183
- Simonetta, A.M. 1978, "The Chronology of the Gondoparen Dynasty", *EW* 155–187 (with Comments by Fr. Widemann)
- Widemann, Fr. 1972, "Une surfrappe de Gondophares sur Hermaios et une autre de Kozoulo Kadphises sur Gondophares qui apportent deux jalons numismatiques à la chronologie entre les Indo-grecs et le début de l'empire kouchan", *BSFN* 27, 147–151

فهرست تصاویر

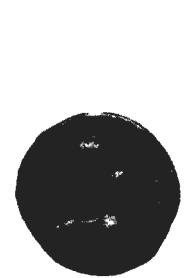
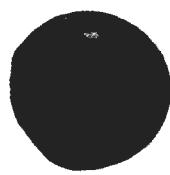
۱. گندوفارس اول، عصر اشکانی. مجسمه نیم تنه شاه متمایل به راست / نیکه متمایل به راست با تاج گلی در دست. موزه بریتانیا (inv. no. 1894. 5.6. 1568. A. Cunningham).
۲. گندوفارس اول، عصر اشکانی. مجسمه نیم تنه شاه متمایل به راست / نیکه متمایل به راست با تاج گلی در دست. موزه بریتانیا (inv. no. 1844. 9.9.41).
۳. اورتاگیس، عصر اشکانی. مجسمه نیم تنه شاه متمایل به چپ / نیکه متمایل به راست با تاج گلی در دست. کایینه مдал‌ها. پاریس (inv. no. R. 3681. 1035. M. Le Berre).
۴. اورتاگیس، عصر اشکانی. مجسمه نیم تنه شاه متمایل به چپ / نیکه متمایل به راست با تاج گلی در دست. کایینه مдал‌ها. پاریس (inv. no. 1971. 642. M. Le Berre).
۵. پاگر. عصر اشکانی. مجسمه نیم تنه شاه متمایل به چپ / نیکه متمایل به راست با تاج گلی در دست. کایینه مдал‌ها. پاریس (inv. no. R. 3681. 1036. M. Le Berre).
۶. پاگر. عصر اشکانی. مجسمه نیم تنه شاه متمایل به چپ / نیکه متمایل به راست با تاج گلی در دست. کایینه مдал‌ها. پاریس (inv. no. R. 3681. 1038. M. Le Berre).
۷. گندوفارس اول. مجسمه نیم تنه شاه متمایل به چپ / شاه نشسته است. موزه بریتانیا (inv. no. 1973. 9.12.1).
۸. آبداغاسیس نیم تنه شاه سوار بر پشت اسب و متمایل به راست / زئوس ایستاده رو به راست. کایینه مдал‌ها. پاریس (B. Allard. 1843).
۹. آبداغاسیس نیم تنه شاه سوار بر پشت اسب و متمایل به راست / زئوس ایستاده رو به سمت راست. کایینه مдал‌ها. پاریس (B. Allard. 1843).



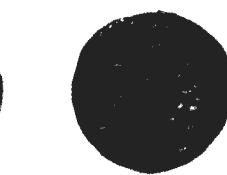
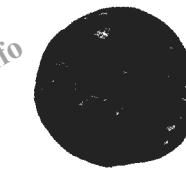
1



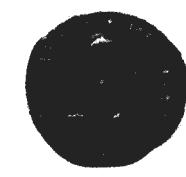
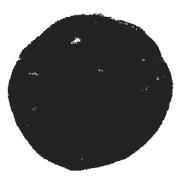
2



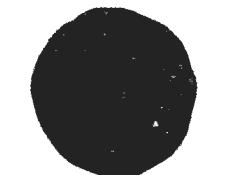
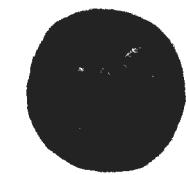
5



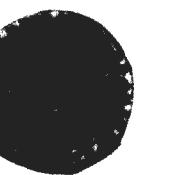
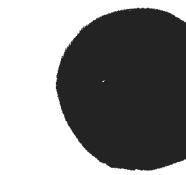
4



6

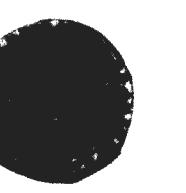
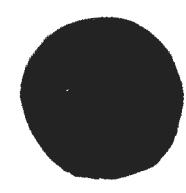


7



8

9



مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ خاراکنه پارتی

نوشته مونیکا شول (کیل)^۱

ترجمه هوشنگ صادقی

تبرستان

I. روش کار

در کوششی برای بازسازی تاریخ خاراکنه و نیز تنظیم این منطقه واقع در کران خلیج فارس در بافت بزرگ تاریخی و جغرافیایی به نوشه‌های گوناگونی ارجاع داده می‌شود.

۱. شواهد نوشتاری و کتبیه‌ای

اسناد نوشتاری نه چندان اندکی در مورد خاراکنه از میان روdan (بابل و سلوکیه در کران دجله) و سوریه (پالمیرا)، یعنی مناطقی نشست می‌گیرد که هم ارتباط سیاسی و هم اقتصادی با خاراکنه داشتند. کهن‌ترین متن معاصر درباره تاریخ خاراکنه متعلق به میان روдан است. در ضمن موضوع بر سر متن خط میخی (به اصطلاح «متن - هیسپائوسینس^۲») از بابل است که هیسپائوسینس (۱۲۷/۸ ق.م)، بنیان‌گذار پادشاهی خاراکنه، را در سال ۱۲۶/۷ ق.م (= ۱۸۵ تقویم سلوکی) فرمانروای بابل ذکر می‌کند. متن بابلی متأخر در واقع صورت جلسه انتصاب دو اخترشمار توسط مجمع پریستاران در معبد مردوک بابل (اساگیلا^۳) است که گواهی بر تداوم سنت شرق باستان در عهد یونانی‌گرایی می‌دهد و شناختی از تشکیلات اساگیلا را تضمین می‌کند. این سند، در سال یابی از الگوی آشوری - بابلی پیروی می‌کند، اما تاریخ دقیقی با ذکر سال - در این مورد سال پادشاهی هیسپائوسینس که از حدود ۱۲۸ ق.م با عنوان «šaš» («شاه») بر بابل حکومت می‌کرد - ذکر می‌شود^(۱).

1. Monika Schuol (Kiel)

2. Hyspaosines

3. Esagila

کاروان - نوشه‌های پالمیرا در رابطه با تجارت دوردست از خاراکنه نام می‌برند: برای دوره‌ای از سده اول تا سده ۳ ب.م، شعب تجاری پالمیرایی‌ها در فرات و اسپاسینو خاراکس و همچنین مبادلات اقتصادی^۴ (۱۳۱ ب.م) تا بحرین رسیده خاراکنه گواهی می‌شود^(۲).

تندیس برنزِ هرکول مکشوفه در سال ۱۹۸۴ در سلوکیه در کران دجله تقریباً در حدود اواسط سده ۲ ق.م به روش «موم گمشده» ساخته شده و ارتفاعش ۸۵/۵ سانتیمتر است. نوشه دوزبانه (یونانی-پارتی) بر روی ران‌های تندیس مینقر است. نوشه گواهی می‌کند که ولخش چهارم (از ۱۴۸/۷ ب.م)، پادشاه پارت، در سال ۱۵۱/۵۰ ب.م مهرداد (حدود ۱۳۱-۱۵۰ ب.م)، شاه خاراکنه را از پادشاهیش بیرون رانده و تندیس آورده از خاراکنه را در معبد - آپولون در سلوکیه - محتملاً پرستشگاه آپولوس کومایوس^۵ مطمع نظر است - برپا داشت^(۳).

همچنین شواهد کم و بیش مشروحی درباره خاراکنه در نوشه‌های یونانی-رومی نیز به طور پراکنده یافت می‌شود. خاراکنه در توصیف‌های جغرافیایی استрабون^۶، پلینیوس^۷ و بطیموس^۸ جزو میان‌رودان یا عربستان به شمار آورده می‌شود و زان پس مکان‌یابی کم و بیش دقیق ناحیه در ساحل خلیج فارس به انضمام پاره‌ای از شهرهای مهم، برای مثال اسپاسینو خاراکس، فرات، آپولوگوس^۹ و آپامیا^{۱۰} صورت می‌گیرد. راهنمای کشتی رانی دریای اریتره^{۱۱} در توصیف راه‌های دریایی میان مصر، میان‌رودان و هند در سده اول ب.م به اسپاسینو خاراکس و آپولوگوس به عنوان بندرهای خاراکنه گواهی می‌دهد. بر طبق یوسفوس^{۱۲}، بازرگانی یهودی پسر شاه مونوبازوس^{۱۳} آدیابنه ایی مقیم در دربار شاه خاراکنه را به آیین یهودیت درآورد^(۴).

سفر گان یینگ گزاریده در سالنامه هوهانشو چین در سده اول ب.م احیاناً باید به خاراکنه متنه شده باشد^(۵).

4. Karawaneninschrift

5. Yarhay-Inschrift, 131 n. Chr.

6. Apolon Komaios

7. Strabon, 16,3,2 [765f.]; 16,4,1 [767]

8. Plinius, nat. 6,26,100f. 124f. 129f. 135f. 138-141.

9. Ptolemaios, 6,3,2f.; 6,5. 100f. 124f. 129f.

10. Apologos

11. Apameia

12. Periplus Maris Erythraei (Kap. 35f.)

13. Iosephus, ant. Iud. 20,34f.

14. Monobazos

۲. شواهد باستان‌شناسانه

بررسی تاریخ و فرهنگ خاراکته اشکانی گذشته از مدارک نوشتاری متکی بر نتایج باستان‌شناسانه است. در ضمن موضوع خصوصاً بر سر محوطه‌هایی در جنوب میان‌رودان و سواحل خلیج فارس با لایه‌های استقراری سلوکی و اشکانی است^(۶). به این ترتیب، کاوشهای باستان‌شناسختی در اوروک نتیجه‌ای به دست داد که حدود دو سوم زمین واقع در زیر محدوده دیوار کهن شهر در دورانی از ۳۰۰ ق.م تا ۳۰۰ ب.م مسکونی بوده است. مشخصه‌ای برای عصر سلوکی، احیاد، نوسازی و تداوم استفاده از بیت ریش^(۷) و اریگال^(۸)، پرستشگاه‌های بزرگ با بل برای آتو^(۹) خدای آسمان، یا به عمارت دیگر، ایشتر و نانا است. یک سند انصاف شکایتی از سال ۱۰۸ ق.م گواهی می‌کند که این جایگاه‌های آیینی پس از فروپاشی حکومت سلوکیان و تصرف بخش جنوبی میان‌رودان به دست میترادات اول، تلاش بازپس‌گیری آنتیوخوس هفتم و گسترش پادشاهی خاراکته در عهد هیسپائوسینس نیز هنوز دایر بودند^(۱۰). بتاریخ تاریخ ویرانی بیت ریش و اریگال رانمی‌توان – چنان‌که پیش از کشف کتبیه میخی نامبرده انجام گرفته – به تصرف جنوب بابل از سوی اشکانیان نسبت داد^(۱۱). شکوفایی مجدد سنت‌های شرق باستان مانند اوروک درست برای لارسا^(۱۲) نیز با تداوم استفاده از معبد شمش باب بر^(۱۳) در عهد سلوکیان پیش آمد. پایان دومین مرحله (دوره اواسط یونانی‌گرایی) استفاده معبد با انهدامی مشخص می‌شود که ناشی از آتش‌سوزی پرستشگاه بر اثر درگیری‌های میان پارتیان و سلوکیان یا میان اشکانیان و یکی از نخستین شاهان خاراکته دانسته می‌شود^(۱۴).

شواهد مهمی برای توسعه طلبی سیاسی خاراکته یا حداقل به نفع وجود روابط تجاری دوردست پادشاهی را محوطه‌هایی در فیلکه و بحرین، و نیز محل‌های طاج^(۱۵)، الدور^(۱۶) و مليخه^(۱۷) در مناطق ساحلی خلیج فارس ارائه می‌دهند. آثار باستان‌شناسختی محل‌های نامبرده (بقایای معماری، سفال، سکه‌ها) حضور سلوکیان – و بعداً – اشکانیان را در پهنه خلیج فارس مستند می‌کند^(۱۸).

15. Bit Rēš

16. Irigal

17. Anu

18. Larsa

19. Babbar

20. Ṭāğ

21. Ed-Dūr

22. Mileiḥa

بررسی‌های باستان‌شناسی فشرده و مرتب در منطقه کانونی خاراکنه تا به حال امکان نداشتند. هائزمان در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ بررسی‌هایی سطحی در ناحیه شرقی اروندرود، میان القرن و بصره انجام داد. بر طبق پلینیوس^{۲۳}، اسپاسینوخاراکس، پایتخت خاراکنه، در محل تلاقی اولاًیوس^{۲۴} (کرخه) و دجله واقع بود. در واقع مسیر سابق کرخه و محل تلاقيش با مسیل قدیمی دجله از عکس‌های هوایی پیدا است. در کنار این محل، محوطه نیسان (جبل الخیر) یکسان نهاده شده با اسپاسینوخاراکس با دیوارهای تا ارتفاع ۴/۶ متر قدب‌افراشته‌ای از جنس گل و آجر واقع است که محوطه ذوزنقه‌شکلی به ابعاد $2/8 \times 1/5 \times 1/3$ کیلومتر را در میان می‌گیرد. این امر با یادآوری پلینیوس که طول دیوارهای شهر اسپاسینوخاراکس بالغ بر ۲۰۰۰ گام^{۲۵} بوده است، تطبیق می‌کند. محوطه در بسیاری جاها رسوبی را نشان می‌دهد که ناشی از آب‌گرفتگی است؛ به همین دلیل یافته‌های سطحی تنها از جاهای واقع در بلندی به دست آمد: مسئله بر سر سفالی است که می‌توان متعلق به دوران ساسانی و اوائل اسلامی دانست. هائزمان در کاوش سطحی به عمل آورده در سال ۱۹۶۵ در محل مغلوب، در کران چپ اروندرود که با فرات، مهم‌ترین بندر خاراکنه یکی دانسته می‌شود^(۱۱)، سفال قابل سال‌یابی مشابهی را به دست آورد.

۳. شواهد سکه‌شناسی

در میان منابع راجع به خاراکنه اهمیت ویژه‌ای نصیب سکه‌ها می‌شود، زیرا در مورد آنها مسئله بر سر شواهد خود شاهان خاراکنه است^(۱۲). سکه‌ها بر اثر ذکر صاحبان مسکوکات و سال ضرب، تدوین گاهنگاری مطلق و بازسازی توالي فرمانروایان را ممکن می‌سازند. به علاوه آنها نشانه‌هایی برای سال‌یابی محوطه کشفشان (محل یا ساختمان) به دست می‌دهند. برونداد سکه‌ها موقعیت سیاسی منطقه مورد نظر را مستند می‌کند، زیرا وجود ضراب خانه حق ضرب سکه را پیش‌بایسته می‌گذارد. فرمانروایان مستقل در ضرب کل اوحاد آزاد بودند، حال آنکه سلسله‌های محلی واقع در میزان و شرایط وابستگی مختلف تنها مجاز به ضرب اوحاد کوچک بودند. دوباره ضرب‌ها به آشافتگی‌های سیاسی، به تعییت یا عزل صاحب اصلی ضرب اشاره می‌کنند. گرایش مورد نظر سر ضارب از الگوها

در مورد برنامه‌های سکه‌زنی و فن ساخت، اطلاعاتی درباره تأثیرات فرهنگی که هر ناحیه‌ای در معرض آنها قرار داشت، یا در مورد تقلید عامدانه انجام گرفته به دست می‌دهند. در عین حال سکه‌های مکشوفه شناختی کلی از گردش پول (که چه سکه‌هایی در مناطق خاصی بیشتر به کار برده می‌شد؟) و روند جاری تجارت ارائه می‌دهند.

آنتیوخوس چهارم (۱۷۵-۱۶۴ ق.م) ضراب خانه‌ای را همچنین در آنتیوخیا در ساحل خلیج فارس، اسپاسینو خاراکس و پایتخت بعدی خاراکنه، در چارچوب ایجاد شبکه ضراب خانه‌ها به منظور گسترش اقتصاد پولی در امپراتوری سلوکیان برپا داشت. در امپراتوری پارت گذشته از مسکوکات به طور متمرک بر نامه‌بریزی و کنترل شده شاهنشاهی اشکانی (صورت گرفته در ضراب خانه‌های مختلف)، بروندادهای سلسله‌های محلی نیز (برای نمونه الیمانیس، پارس، خاراکنه) وجود داشت. چهار دراخم‌ها، دراخم‌ها و سکه‌های برنزی شاهان محلی مبتنی بر سکه استاندارد آتیک بودند و با کورانت حکومتی سلوکی و پارتی مطابقت می‌کردند. این امر تازه با افت عیار سکه (کاهش مقدار نقره چهار دراخم‌ها تا مسکوکات محض مسی) از نیمة دوم سده اول ق.م در الیمانیس و خاراکنه تغییر کرد، آنچنان که این مسکوکات تنها از خصلت محلی برخوردار بودند.

سکه‌زنی خاراکنه از هر لحاظ به طور اغراق‌آمیزی از سرمشق یونانی - سلوکی (استثنای آرتبازوس ۲۶ ق.م) تبعیت می‌کند: در حالی که دراخم به واحد اصلی نظام سکه‌زنی اشکانیان بدل شد، چهار دراخم واحد اصلی سلوکیان متأخر در غرب و تأثیرگذار بر پادشاهی یونانی - باکتريایي و خاراکنه باقی ماند؛ در بدoo امر درست مانند الیمانیس اوحد کوچک مسی و قطعات بسیاری از سرب نیز در دوره هیسپائوسینس ضرب شد. همچنین طرح تصویر سکه‌های خاراکنه از قالب هلنیستی پیروی می‌کرد: برای تصویر شاه در روی سکه برخلاف الگوی اشکانی چرخش به راست محفوظ نگهداشته شد؛ تصویر هرکول نشسته مدلل در پشت سکه از زمان هیسپائوسینس کم و بیش به طور دائم نموده بر چهار دراخم‌ها تا پایان سلسله از سرمشق یونانی - باکتريایي تبعیت می‌کند. چهار دراخم‌های شاهان خاراکنه معمولاً دارای رقم سال بر طبق تقویم سلوکی بودند. اما تأثیرات اشکانیان تازه از نیمة سده ۲ ب.م (نک به مهرداد: ۱۴۳/۲ ب.م) با بالاتنه شاه، آرایش مو و کلاه افسر ایرانی قابل تشخیص می‌باشد.

تاکنون به دلیل نبود کاوش‌های باستان‌شناسی نمی‌توان سکه‌هایی را در منطقه کانونی خاراکنه به اثبات رساند. از این رو باید به کشفیات سکه جاهای دیگری در جنوب میان‌رودان و منطقه خلیج فارس اهمیت بسیار زیادی قائل شد. گنج‌یافته‌های شامل ۱۹۰ سکه از اوروک در بردارنده ^۷ سکه شاهان خاراکنه بود: موضوع بر سر بروندادهای تیرایوس^{۲۷} اول (۹۴/۹۰-۸۹ ق.م، یک سکه)، آتمبلوس^{۲۸} سوم (۴۴-۳۸/۷ ب.م، چهار سکه)، اربابازس^{۲۹} دوم (۱۵۱-۱۵۰ ب.م، دو سکه) و ماجس^{۳۰} (۱۹۵-۲۱۰ ب.م، دو سکه) است. مسکوکاتی از شاهان، هیسپانوسینس، آپوداگوس^{۳۱}، تیرایوس اول، تیرایوس دوم، آتمبلوس اول، آتمبلوس دوم، آتمبلوس پنجم و تونسیوس^{۳۲} چهارم در شوش پیدا شدند. سکه‌یافته‌های فیلکه و جزیره همسایه العکاز و ام‌النمم می‌توانند به هیسپانوسینس، آتمبلوس اول، آتمبلوس دوم و تونسیوس دوم تخصیص داده شوند؛ تاکنون در مجموع شش سکه (آتمبلوس سوم، ۳۹/۳۸ ب.م؛ آتمبلوس چهارم، ۶۰/۵۹ ب.م؛ آتمبلوس ششم، ۱۰۵/۱۰۴ ب.م) از الدور در امارات متحدة عربی معلوم است^(۱۳). بدین ترتیب، سکه‌های مکشوفه مناسبات خاراکنه را با الیمانیس و مناطق ساحلی جنوب خلیج فارس مستند می‌کنند.

مروری بر شواهدی در مورد تاریخ خاراکنه نشان داده است که تعداد منابع قابل استفاده اندک نیستند. در هر حال، اما برخورد انتقادی با شواهد معرفی شده گوناگون ضروری است: هر متن مهمی تنها امکان می‌دهد جواهر بسیار کوچکی از اهمیت تاریخی، اقتصادی و فرهنگی خاراکنه روشن شود؛ مشکلات دیگری برای تحلیل‌های تاریخی بر اثر عدم قابلیت اطمینان اطلاعات فرض نهاده شده نسبت به هر متن در مورد گاهنگاری و رویدادها یا مکان‌یابی حاصل می‌شود، زیرا نویسنده‌گان بسیاری منطقه مژروحه را تنها از طریق شنیداری می‌شناختند. – شواهد باستان‌شناسانه هرچند اطلاعاتی درباره تأثیر سلوکیان یا اشکانیان در محل یا منطقه خاصی به دست می‌دهند؛ اما جدا از سکه‌ها هیچ نوع کشفیاتی امکان استنتاجی در مورد مناسباتی با خاراکنه را نمی‌دهد. همچنین همواره به وضوح روشن نمی‌شود که آیا در مورد مردمان امکنه کشف مزبور موضوع بر سر

27. Tiraios

28. Attambelos

29. Orabazes

30. Mágas

31. Apodakos

32. Theonesios

بومیان است یا اینکه گروههایی از منطقه خاستگاهی اشیای مکشوفه در اینجا سکونت اختیار کرده بودند (برای مثال: سربازان یک پادگان یا سوداگران).

II. وضع تحقیق و خواست‌ها

خاراکته در آغاز سده نوزدهم به خصوص به سبب علاقه روزافزون به سکه‌ها مورد توجه سکه‌شناسان و تاریخ‌نگاران قرار گرفت. به کمک سکه‌های محفوظ در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی در آن زمان به کرات اقدام به تدوین چارچوب گاهشماری همراه با توالی شاهان خاراکته شد. کمبود به مراتب مشهود سکه‌های سده گذشته و در عین حال به دلیل تخصیص اشتباه سکه‌های زیادی به تک‌تک شاهان به گاهنگاری نادرست تاریخی خاراکته انجامید. به ویژه مسکوکات شاهانی با اسم آتابلوس بانی این آشتفتگی بودند: این سکه‌ها را – چنان‌که دولانپری^{۳۳} فرض نهاده – نمی‌توان به آتابلوس یگانه‌ای نسبت داد، بلکه همان‌طوری که امروزه می‌دانیم، میان چهار شاه پخش می‌شوند^(۱۴).

اثر متشره در سال ۱۹۶۰ نو دلمان^{۳۴} که اقدام به بازسازی^(۱۵) تاریخ خاراکته با کمک منابع نوشتاری (تاریخ‌نویسی باستان، نوشته‌های پالمیرا)، سکه‌ها کرده، اساسی برای پژوهش جدید شد. هائزمان^{۳۵} به دنبال بازدید میدانی صورت گرفته در سال‌های ۶۵ و ۶۶ میلادی و تحلیل عکس‌های هوایی^(۱۶)، و پس از آنکه اندک سال‌هایی پیشتر فؤاد سفر^{۳۶} اسپاسینو خاراکس را در تل العرن یا ام‌العرن (در ۷۰ کیلومتری شمال قرنه) حدس زده بود^(۱۷)، موفق به مکان‌یابی اسپاسینو خاراکس (کرک میسان واقع در نزدیکی جبل الخیر در جنوب عراق) شد. بعداً یافته‌های باستان‌شناسانه جدید محرك تحقیقات بیشتری در مورد خاراکته شدند. برای مثال تندیس هرکول مکشوفه در سال ۱۹۸۴ میلادی در سلوکیه بانی مهمی برای این کار بود: نوشته دوزبانه یونانی-پارتی مجسمه که از بیرون راندن مهرداد از خاراکته توسط شاهنشاه اشکانی، ولخش چهارم در سال ۱۵۱/۵۰ ب.م گزارش می‌کند، اکنون به یک خلاً اطلاعاتی در تاریخ پارت و خاراکته خاتمه می‌دهد. آگاهی‌های جدیدی درباره گسترش احتمالی خاراکته و امپراتوری اشکانی در منطقه خلیج فارس و در مورد

33. A. de Longpérier

34. S. A. Nodelman

35. J. Hansman

36. F. Safar

مناسبات تجاری فراگسترده مرهون پژوهش ناحیه خلیج فارس (برای نمونه فیلکه، بحرین و الدور) توسط باستان‌شناسان فرانسوی و دانمارکی است.^(۱۸) با این همه آنچه باقی می‌ماند، خواسته‌های پژوهش است که به صورت زیر می‌تواند مطرح شوند:

۱. بدون ارزیابی همزمان شواهد نوشتاری، باستان‌شناسانه و سکه‌شناختی نمی‌تواند تصویر تاریخی قابل فهمی از خاراکنه به دست آید. برای این منظور همکاری تاریخ‌نگاران با زبان‌شناسان ضروری است. این امر را می‌توان با مثال‌های کتبیه هیسپانوسینس در ابتدا نامبرده بابلی متاخر و متن نوشته تندیس هرکول – برنزی از سلوکیه در کران دجله نشان داد: تازه بررسی چندباره متن کتبیه خط میخی بابل و تفسیر اسامی مناصب اکدی با استفاده تطبیقی متون اداری و مالی دیگر بابلی متاخر از سوی آشور‌شناسان دسترسی به این منبع را برای باستان‌نگاران میسر کرد. – تندیس هرکول – برنز از سلوکیه در کران دجله از سوی باستان‌شناسان و هنر‌شناسان تاریخی با استفاده از همتاهای قابل قیاس در سده ۲ ق.م سال‌یابی شد؛ متخصصان زبان‌های هند و اروپایی، آرامی‌شناسان، زبان‌شناسان باستان و تاریخ‌نگاران روی نوشته دوزبانه از سده ۲ ب.م کار کردند. گذشته از این هر دو منبع نشانگر ضرورت بیش از اندازه‌ای هستند که رویدادهای پادشاهی خاراکنه باید در بافت تاریخی بزرگی مشاهده شود؛ علل و مناسبت، و نیز انتخاب به موقعی برای تصرف خاراکنه از سوی اشکانیان تنها از طریق پس‌زمینه تاریخ سلوکیان، اشکانیان و رومیان قابل فهم است.

۲. با تکیه بر شواهد نوشتاری و باستان‌شناختی باید در توصیف مختصر تاریخ خاراکنه اشکانی به پیش تاریخ منطقه واقع در جنوب میان‌رودان نیز توجه شود. روابط جنوب میان‌رودان با پهنه خلیج فارس و تا هند در سده ۳ ق.م قابل اثبات است و حتی پس از تسخیر خاراکنه به دست ساسانیان نیز وجود داشت. در ضمن تبادل علمی با کارشناسان باستان‌شناسی و زبان‌شناسان تاریخی برای این دوره نیز بیش از اندازه سودآور خواهد بود.

۳. گذشته از ارزیابی مجدد شواهد موجود و معلوم و توجه ویژه‌ای به نویافته‌ها و همچنین راه‌اندازی و شدت بخشیدن کاوش‌ها در منطقه تاکنون کاوش نشده خاراکنه و نیز ادامه کارهای مرتب باستان‌شناسانه در منطقه خلیج فارس دلخواه است، تا اسناد دیگری به منظور پژوهش تاریخ جنوب میان‌رودان کشف و قابل دستیابی شود.

III. چشم اندازی به برنامه پژوهشی خاراکنه

بخشی از خواست‌ها در پایان نامه دکترای من درباره خاراکنه مورد توجه قرار خواهد گرفت. پس از بازسازی تاریخ خاراکنه و تدوین گاهنگاری – شاهان باید سعی شود پادشاهی واقع در انتهای شمالی خلیج فارس را در زمینه تاریخی بزرگی قرار داد. در ضمن – فراتر از تاریخ خاراکنه – باید تحولاتی در امپراتوری روم و امپراتوری سلوکیان و اشکانیان، و نیز در گستره عرب و در پهنه خلیج فارس در نظر گرفته شود. بر مبنای این زمینه باید موقعیت سیاسی خاراکنه و اهمیت سیاسی، راهبردی و اقتصادی آن برای کل پهنه خلیج فارس پژوهیده شود؛ یعنی باید مسئله استقلال، پاره‌خودمنختاری یا وابستگی کاملی نسبت به قدرت‌های بزرگ سیاسی هم‌مرز با قلمروی خاراکنه پیگیری شود؛ نقش خاراکنه به عنوان عاملی اقتصادی برای قدرت‌های حاکم بر پهنه خلیج فارس به کمک شواهد نوشتاری و باستان‌شناسی معلوم شود. متجاوز از متون یونانی و لاتینی باید با استفاده از اسناد نوشتاری میان‌رودان، هند و چین برای نیل به شالوده مأخذ گستردگی اقدام شود. به کمک ارزیابی نتایج باستان‌شناسی با نشانه‌هایش به دوره‌های استقرار و تماس‌های درون‌فرهنگی درخصوص میان‌رودان، ایران و منطقه ساحلی خلیج فارس باید سرخ‌های کم‌ویش مشخصی درباره روابط اقتصادی و شاید هم سیاسی فرامنطقه‌ای به دست آورده شود.

هم منابع نوشتاری و هم باستان‌شناسی اهمیت فوق العاده خاراکنه را به عنوان کانونی برای تجارت دوردست مستند می‌کنند. به این ترتیب، سنت کهنی ادامه داده می‌شود: روابط تجاری دوردست میان منطقه خلیج فارس و هند، و همچنین از جنوب به پهنه سوریه و آناتولیا که به لحاظ باستان‌شناسی از دوران نوسنگی به بعد و به طور نوشتاری از اوخر هزاره ۴ ق.م به بعد به یمن کهن‌ترین متون خط میخی گواهی می‌شود. این اهمیت اقتصادی منطقه در ناحیه مصب فرات و دجله، در کنار عوامل دیگر (برای نمونه استفاده راهبردی بر پایه موقعیت جغرافیایی) دلیلی برای تلاش شاهان سلوکی و اشکانی بود، از لحاظ سیاسی جای پایی در اینجا برای خود دست و پا بکنند و از موقعیت اقتصادی پادشاهی استفاده بکنند. واگذاری پاره – خودمنختاری سیاسی (ضرب سکه) باید آزادی عمل مسلمی را در بدله و بستان از مرزها گذرنده تجارت برای پادشاهی فراهم آورده.

باشد. بازرگانان پالمیرایی اجازه داشتند با کالاهای خود وارد قلمروی پارت و خاراکنه بشوند؛ آنها از این حق نیز برخوردار بودند که دفترهای تجاری در قلمروی هر دو پادشاهی (ولخش آباد، اسپاسینو خاراکس و فرات) دایر کنند. بنا بر گزارش‌های نوشته‌های باستان^{۳۷} زیست مایه اقتصادی دیگری متجاوز از تأمین نیاز خودی، پرورش مو و میوه بود؛ محصولاتی از خاراکنه از قبیل شراب، خرما، عسل و مرغوارید وارد داد و ستد فرامنطقه‌ای می‌شدند.

(۱۵) پی‌نوشت‌های مدارگی درباره تاریخ و فرهنگ خاراکته پارتو

1. Van der Spek 1985, 549-551.
2. در مورد تجارت پالمیرانک به: Teixidor 1984, 15-55; Drexhage 1988; Gawlikowski 1994, 27-33.
3. در مورد تندیس - هرکول، فن ساخت و تنظیم تاریخ هنری آن نک به: Pennacchietti 1985, 420-422; Invernizzi 1989, 87-107; Bernard 1990, 3-23. درباره نوشتة دوزبانه، نک به: Morano 1990, 229-238; Lipiński 1993, 127-134.
4. Brizzi 1981, 85-97; Macadam 1989, 289-320; Bernard 1990, 27-52.
5. Bernard 1990, 46-52; Kordosis 1992, 108-210. 216; Wiesehöfer 1994, 86,101.
6. در مورد محوطه‌های کشف در زیر آمده نک به: Dobiat/ Leidorf 1991; Finkbeiner 1993 . درباره این سند، نک به: Kessler 1984, 273-281.
7. Adams/Nissen 1972, 57f.; Doty 1977, 27f.; Adams 1981, 199.
8. Lecomte 1993, 17-39.
9. Gachet/Salles 1993, 59-78; Potts 1993, 87-110; Lombard/Kervran 1993, 127-160; Haerinck/Phillips/Potts/Stevens 1993, 183-193; Bouchrlat/Mouton 1993, 219-249.
10. Hansman 1967, 36-45; ders. 1984, 161-166 . در مورد نتایج باستان‌شناسخی این محل نک به: درباره سکه‌های خاراکته نک به: Le Rider 1959, 229-253; Hill 1965, cxciv-ccxiv. 288-313; Alram 1986, 155-161.
11. Leisten 1985, 151-163; ders. 1986, 309-367. در مورد سکه‌های اوروپ ک نک به:
12. Potts 1988, 140-143; ders. 1990, 176f. 291 در مورد سکه‌های شوش نک به: Le Rider 1965, 181-189. 407f. und pl. XXXV-XXXVII (407-444). LII (413).
13. Potts 1988, 144-149. 152f. در مورد شرح مختصری راجع به تاریخ پژوهش نک به: 14. Nodelman 1960, 83-121.
15. Hansman 1967, 21-58.
16. Safar 1964, 11 Anm. 7.
17. Fahd 1989; Potts 1990; در مورد فعالیت‌های باستان‌شناسی در منطقه خلیج فارس نک به: Finkbeiner 1993

کوته نوشت

BaM	Baghdader Mitteilungen
BiOr	Bibliotheca Orientalis
IA	Iranica Antiqua
JS	Journal des Savants
Rev. Arch.	Revue Archéologique

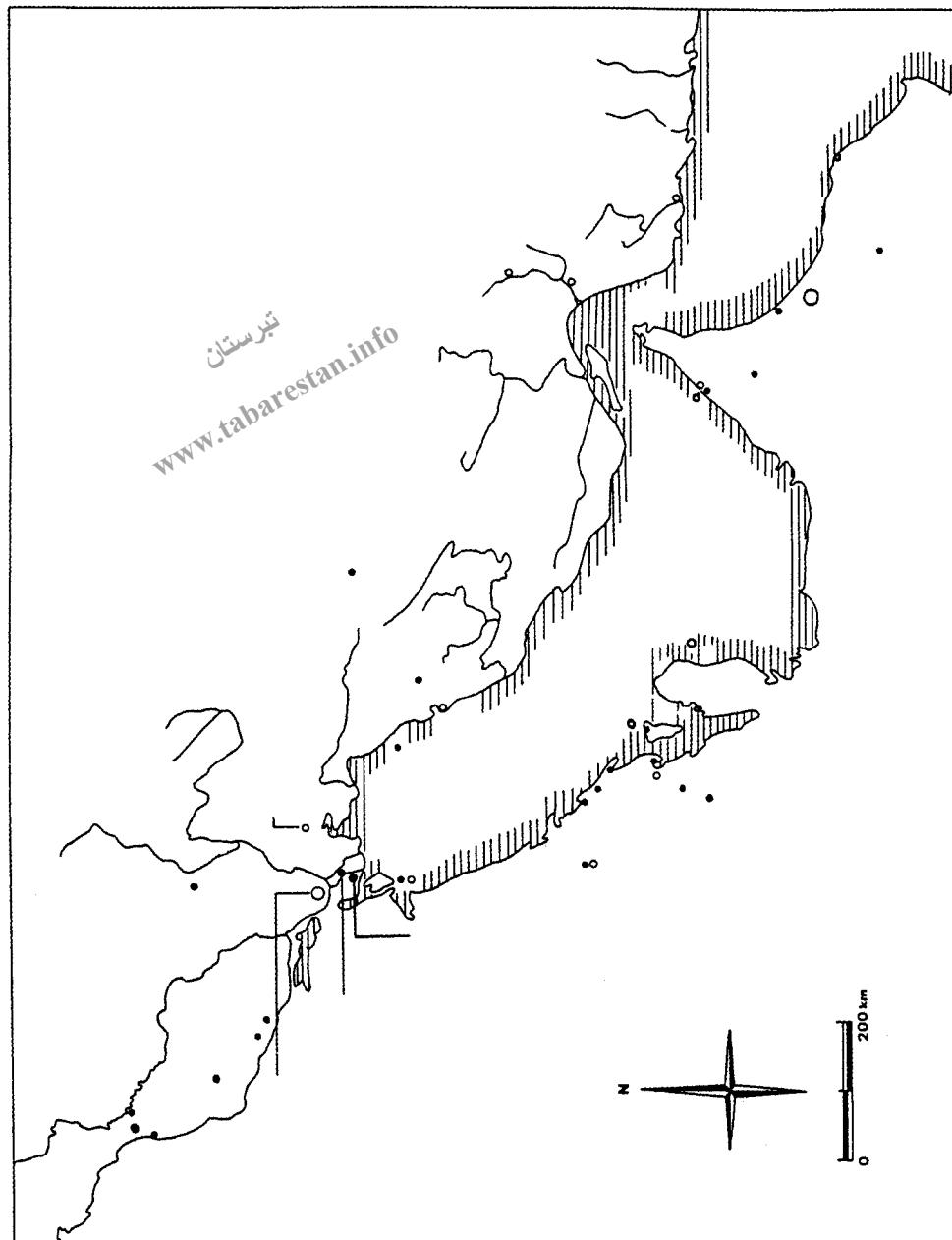
كتاب شناسى

- Adams, R. McC./Nissen, H.J. 1972, *The Uruk Countryside. The Natural Setting of Urban Societies*, Chicago
- Adams, R. McC. 1981, *Heartland of Cities. Surveys of Ancient Settlement and Land Use on the Central Floodplain of the Euphrates*, Chicago
- Alram, M. 1986, *Nomina propria in nummis* (Iranisches Personennamenbuch, 5), Wien
- Bernard, P. 1990, „Vicissitudes au gré de l'histoire d'une statue en bronze d'Héraclès entre Séleucie de Tigre et la Mésène“, *JS*, 3–68
- Boucharlat, R./Mouton, M. 1993, „Mleiha (3e siècle avant J.C.–1er/2e s. après J.C.)“, Finkbeiner, U. (Hg.), *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet. Ergebnisse der Symposien 1987 und 1989 in Blaubeuren*, Tübingen, 219–249
- Brizzi, G. 1981, „La Mesene: connotati storico-geografici da due passi della naturalis historia“, Gasperini, L. (Ed.), *Scritti sul mondo antico in memoria di Fulvio Grosso* (Università di Macerata. Publicazioni della facoltà di lettere e filosofia, 9), Roma, 85–97
- Dobiat, Cl./Leidorf, K. (Hgg.) 1991, *Internationale Archäologie* (Schippmann, K./Herling, A./Salles, J.-F. [Hgg.], *Golf-Archäologie: Mesopotamien, Iran, Kuwait, Bahrain, Vereinigte Arabische Emirate und Oman*, 6), Buch am Erlbach
- Doty, L.T. 1977, *Cuneiform Archives from Hellenistic Uruk*, Ann Arbor
- Drexhage, R. 1988, *Untersuchungen zum römischen Osthandel*, Bonn
- Fahd, T. (Hg.) 1989, *L'Arabie préislamique et son environnement historique et culturel. Actes du Colloque de Strasbourg 24–27 juin 1987* (Université des sciences humaines de Strasbourg. Travaux du centre de recherches sur le Proche-Orient et la Grèce antiques, 10), Leiden

- Finkbeiner, U. (Hg.) 1993, *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet. Ergebnisse der Symposien 1987 und 1989 in Blaubeuren*, Tübingen
- Gachet, J./Salles, J.-F. 1993, „Failaka, Koweit“, Finkbeiner, U. (Hg.), *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet. Ergebnisse der Symposien 1987 und 1989 in Blaubeuren*, Tübingen, 59–78
- Gawlikowski, M. 1994, „Palmyra as a Trading Centre“, *Iraq* 56, 27–33
- Haerinck, E./Phillips, C.S./Potts, D.T./Stevens, K.G. 1993, „Ed-Dur, Umm al-Qaiwain (U.A.E.)“, Finkbeiner, U. (Hg.), *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet. Ergebnisse der Symposien 1987 und 1989 in Blaubeuren*, Tübingen, 183–193
- Hansman, J. 1967, „Charax and the Karkheh“, *IA* 7, 21–58
- Hansman, J. 1984, „The Land of Meshan“, *Iran* 22, 161–166
- Hill, G.F. 1922 (1965), *British Museum Catalogue. Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and Persia (Nabataea, Arabia Provincia, S. Arabia, Mesopotamia, Babylonia, Assyria, Persia, Alexandrine Empire of the East, Persis, Elymais, Characene)*, Bologna 1965 (Nachdruck der Ausgabe von 1922)
- Invernizzi, A. 1989, „Héraclès à Séleucie du Tigre“, *Rev. Arch.*, 65–77
- Kessler, K. 1984, „Eine arsakidenzeitliche Urkunde aus Warka (W 18568)“, *BaM* 15, 273–281
- Kordosis, M. 1992, *China and the Greek World. An Introduction to Greek-Chinese Studies with special Reference to the Chinese Sources, Band I: Hellenistic-Roman-Early Byzantine Period (2nd B.C.-6th c. A.D.)* (Historicogeographica Meletemata, 2), Thessalonica (Reprinting from Historicogeographica Vol. III [1989–1990])
- Le Rider, G. 1959, „Monnaies de Characène“, *Syria* 36, 229–253
- Le Rider, G. 1965, *Suse sous les Séleucides et les Parthes. Trouvailles monétaires et l'histoire de la ville* (Mémoires de la Mission Archéologique en Iran, 38), Paris
- Lecomte, O. 1993, „Stratigraphical Analysis and Ceramic Assemblages of the 4th–1st Centuries B.C. E.babbar of Larsa (Southern Iraq)“, Finkbeiner, U. (Hg.), *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet. Ergebnisse der Symposien 1987 und 1989 in Blaubeuren*, Tübingen, 17–39
- Leisten, Th. 1985, „Uruk-Warka XXXVII. Survey des Stadtgebietes von Uruk: VIII. Die Münzfunde“, *BaM* 16, 151–163
- Leisten, Th. 1986, „Die Münzen von Uruk-Warka. Katalog der Münzfunde der Jahre 1913–1984“, *BaM* 17, 309–367
- Lipiński, E. 1993, „L'inscription de la statue de Verethragna“, Skalmowski, W./Tongerloo, A. van (Hgg.), *Medioiranica. Proceedings of the International Colloquium organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23rd of May 1990* (Orientalia Lovaniensia Analecta, 48), Leuven, 127–134
- Lombard, P./Kervran, M. 1993, „Les niveaux „hellénistiques“ du Tell Qal‘at al-Bahrain. Données préliminaires“, Finkbeiner, U. (Hg.), *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet. Ergebnisse der Symposien 1987 und 1989 in Blaubeuren*, Tübingen, 127–160
- Macadam, H.I. 1989, „Strabo, Pliny the Elder and Ptolemy of Alexandria: Three Views of Ancient Arabia and its Peoples“, Fahd, T. (Hg.), *L'Arabie préislamique et son environnement historique et culturel. Actes du Colloque de Strasbourg 24–27 juin 1987* (Université des sciences humaines de Strasbourg. Travaux du centre de recherches sur le Proche-Orient et la Grèce antiques, 10), Leiden, 289–320
- Morano, E. 1990, „Contributi all'interpretazione della bilingue greco-partica dell'Eraclie di Seleucia“, Gnoili, Gh./Panaino, A. (Hgg.), *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies held in Turin, September 7th–11th, 1987 by the Societas Iranologica Europaea, Part I: Old and Middle Iranian Studies* (Serie Orientale Roma, 67, 1), Roma, 229–238
- Nodelman, Sh.A. 1960, „Preliminary History of Characene“, *Berytus* 13, 83–121
- Pennacchietti, F.A. 1985, „Eraclie in riposo“, Quarantelli, E. (Ed.), *La Terra tra i due fiumi. Venti anni di archeologia italiana in Medio Oriente. La Mesopotamia dei tesori. Mostra organizzata dal Centro Ricerche Archeologiche e Scavi di Torino per il Medio Oriente e l'Asia*, Torino, 420–422
- Potts, D.T. 1988, „Arabia and the Kingdom of Characene“, Ders., *Araby the Blest. Studies in Arabian*

- Archaeology* (CNI Publications, 7), Copenhagen, 137–167
 Potts, D.T. 1990, *The Arabian Gulf in Antiquity. Vol. II: From Alexander the Great to the Coming of Islam*, Oxford
 Potts, D.T. 1993, „The Sequence and Chronology of Thaj“, Finkbeiner, U. (Hg.), *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet. Ergebnisse der Symposien 1987 und 1989 in Blaubeuren*, Tübingen, 87–110
 Safar, F. 1964, „Inscriptions from Wadi Hauran“, *Sumer* 20, 9–27
 Spek, R.J. van der 1985, „The Babylonian Temple during the Macedonian and Parthian Domination“, *BiOr* 42, 541–562
 Teixidor, J. 1984, „Un port romain du désert: Palmyre et son commerce d'Auguste à Caracalla“, *Semitica* 34, 1–125
 Wiesehöfer, J. 1994, *Die „dunklen Jahrhunderte“ der Persis. Untersuchungen zur Geschichte und Kultur von Fārs in frühhellenistischer Zeit (330–140 v.Chr.)* (Zetemata, 90), München

- Schultz, S. 1982, „Ein Fund Parthischer Tetradrachmen aus der Zeit des Phraates IV“, *Forschungen und Berichte, Staatliche Museen zu Berlin*, 22, 117–126
 Sellwood, D.G. 1962, „The Parthian Coins of Gotarzes I, Orodes I, and Sinatruces“, *NC* 7, 2, 73–89
 Sellwood, D.G. 1965, „Wroth's Unknown Parthian King“, *NC* 7, 5, 113–135
 Sellwood, D.G. 1980, *An Introduction to the Coinage of Parthia*, London
 Sellwood, D.G. 1989, „New Parthian Coin Types“, *NC* 149, 162–168
 Sellwood, D. G. 1993, „Parthian Gold Coins“, Hackens, T. et al. (Hgg.), *Proceedings of the XIth International Numismatic Congress*, Bd. 1, Louvain-la-Neuve, 295–298
 Simonetta, B. 1971, „Un interessante tesoretto di tetradrhammi di Vologeses III.“, *RIN* 73, 57–62
 Walker, A./Elmen J.F. 1995, „Forgeries and Inventions of Parthian Coins“, *Bulletin on Counterfeits* 19, 2
 Wiesehöfer, J. 1993, *Das antike Persien von 550 v. Chr. bis 650 n. Chr.*, Zürich
 Wroth, W. 1903, *Catalogue of the Coins of Parthia. A Catalogue of the Greek Coins in the British Museum*, London
 Zeimal, E.V. 1983, *Drevnie monety Tadzhikistana*, Dushanbe
 Zeimal, E.V. 1997, „Coins from the Excavations of Takht-i Sangin (1976–1991)“, *Studies in Silk Road, Coins and Culture. Papers in Honour of Professor Ikuo Hirayama on His 65th Birthday* (= Silk Road Art and Archaeology, o.Bd.), Tamakura, 89–95



جنوب میانزودان و خلیج فارس در عصر سلوکیان و پارتیان (از: سالس، ۹۷ [۱۹۹۲] REA 94)

تبرستان
www.tabarestan.info

مدارکی درباره الیمائیس و شوشان پارتی

نوشته ادوارد دابرووا (کراکو)^۱

ترجمه هوشنگ صادقی

تبرستان

www.tabarestan.info

اخبار موجود در آثار نویسنده‌گان یونانی و رومی درباره جغرافیای شوشان، سرزمینی در جنوب شرق بابل، که نامش را مدييون بزرگ‌ترین شهر واقع در منطقه خودش است، تعیین تقریبی مرزهایش را امکان می‌دهند^(۱). از جانب دیگر، تعیین مرزهای الیمائیس مشکلی را می‌سازد که پژوهندگان نتوانسته‌اند تاکنون از عهده آن برآیند^(۲). دلیلی برای این موضوع معلومات محدود جغرافیایی مؤلفان باستان درباره منطقه فوق الذکر است. بعضی از آنها شوشان را سرزمینی هم‌مرز با الیمائیس تلقی می‌کردند که وجه مشترکی با آن نداشت، اما پاره‌ای دیگر مجددًا آن را بخشی از الیمائیس به حساب می‌آورند. ما هر دو منطقه را در توضیحات خود با در نظر گرفتن پیوستگی مکرر سرنوشت تاریخیشان^(۳) و نیز الزاماً، حجم مطالب مطروحه به ضروری ترین اشارات محدود شود، به منزله واحد به شمار خواهیم آورد.

کمیابی منابع نوشتاری مانع عدمه‌ای برای دستیابی به امور داخلی کشور اشکانیان است. دانش ما در این مورد ترجیحاً بر پایه یادآوری‌های نویسنده‌گان کلاسیک استوار است. البته آنها به ندرت می‌توانند توسط منابع دیگر پدید آمده در امپراتوری روم تکمیل شوند و بسیار کم امکان می‌یابیم اطلاعات خود را درباره ساختارهای داخلی کشور پارت با منابع پدید آمده در محدوده مرزهایش بسط دهیم. الیمائیس در زمرة یکی از اندک سرزمین‌های امپراتوری پارت است که تاریخ آن در زیر حاکمیت اشکانیان هم توسط روایات یونانی و رومی و هم نوشه‌های محلی معلوم است.

1. Edward Dabrowa (kraków)

هیچ گزارش مشروحی درباره تاریخ این منطقه برای ایامی از حدود ۱۳۸/۳۹ ق.م. آنگاه که الیمانیس به زیر حاکمیت اشکانیان درآمد^(۲)، تا انفراض امپراتوری در آغاز سده ۳ ب.م در دست نیست. ما بیشتر اطلاعات را مدیون نویسنده‌گان رومی هستیم. در ضمن موضوع به طور عمده بر سر اخبار کامل‌اً ضمنی است که اغلب در رابطه با توصیف رویدادها نمودار می‌شوند که یا مربوط به مناسبات روم و پارت هستند یا متأثر از آنها می‌باشند. این اطلاعات در آثار پومپیوس تروگوس (یوستینوس)^(۳)، لیویوس^(۴)، تاکیتوس^(۵)، پلوتارک^(۶) و آپیانوس^(۷) پیش می‌آیند. این نویسنده‌گان رامی توان در کنار آنهایی نیز گذاشت که علاقه‌شان یا شامل جغرافیای جهان آشنا بگرد و میان (استرابون)^(۸)، پلینیوس^(۹)، بطلمیوس^(۱۰) یا تنها کشور ایران (آمیانوس مارسلینوس^(۱۱)) بود. در نوشته‌های آنها گذشته از اطلاعاتی در مورد جغرافیای شوشان و الیمانیس گاه‌گاهی نیز داده‌هایی درباره گذشته آنها یافت می‌شود.

هنوز منبع به ویژه ارزشمند دیگری در مورد تاریخ الیمانیس پارتی وجود دارد که در منطقه تحت حاکمیت امپراتوری روم پدید آمد. این منبع، نبشهای از پالمیرا است که به افتخار شارمندی از این شهر نگاشته شده است^(۱۲). ارزش تاریخی این مأخذ در آن است که حاوی نکته‌ای درباره تماسی میان همان پالمیرایی و ارد، شاه الیمانیس است. برای تاریخ پیدایش نوشته می‌توان پایان دهه سوم سده ۲ ب.م را فرض نهاد. با کمک این سال‌یابی امکان می‌یابیم زمان سلطنت ارد را که نام وی از پیشتر با مسکوکاتش معروف شده بود^(۱۳)، بیشتر محدود کنیم.

برای تاریخ‌نگار اهمیت خاصی در بردارد تا موجودی شواهد کتبیه‌ای و سکه‌شناسی را که در الیمانیس پدید آمده یا از آنجا نشست می‌گیرند، ارزیابی کنند. بدون آنها اطلاعات ضمنی مؤلفان باستان تنها به دشواری قابل فهم و تفسیر است. در ضمن کتبه‌ها و سکه‌ها برای درک بهتر تاریخ سیاسی الیمانیس اشکانی نه تنها درخور اهمیت، بلکه برای فهم فرهنگ آن ضروری نیز هستند.

2. Iustin., 41.6.8.

3. Iustin., 36.1.4; 41.6.8.

4. Livius, 35.48.6; 37.40.9.

5. Tacitus, *ann.* 6.44.6. Plutarch, *Pomp.* 36.7. Appian, *Syr.* 32.

8. Strabon, 11.12.4 (522); 11.13.6 (524); 15.3.12 (732); 16.1.17-18 (744-45).

9. Plinius, *nat.* 6.135-36. 10. Ptolemaios, 6.3.3.

11. Ammianus Marcellinus, 23.26.

اسنادی در زبان‌های مختلف یونانی درست مانند آرامی و پارتی در زمرة روایات درجه اول محسوب می‌شوند. در ضمن زبان اسناد را مخاطبان آن‌ها، گاهی نیز زمان پیدایی‌شان تعیین می‌کند. زبان‌های مورد استفاده در الیمانیس اشکانی به‌طور هم‌زمان گواه گویایی از تنوع فرهنگی و اثلاف سنت‌های مختلفی در این منطقه است. البته ما می‌توانیم تصریح کنیم که کاربرد این زبان‌ها پدیده‌ای نبود که در کل الیمانیس صادق باشد. محدوده استفاده آن‌ها معلوم رویدادهای از لحاظ زمانی سپری شده‌ای درست مانند شرایط جغرافیایی الیمانیس بود که به میزان درخور توجهی بر تحول و تاریخ تمدن این سرزمین اثر گذاشته‌اند.

الیمانیس از جنبه جغرافیایی به دو بخش متفاوت از هم تقسیم شده بود: الیمانیس از بخش غربی - سرزمین جلگه‌ای که شامل کل شوشاں و قسمتی از الیمانیس اصلی - و بخش شرقی - سرزمین کوهستانی در برگیرنده قسمت جنوبی رشته کوه زاگرس، تشکیل شده بود. جمعیت در قسمت غربی در شهرها و آبادی‌های زیادی ساکن بود^(۷). بعضی از شهرهای موجود در آنجا توسط سلوکیان بنیان نهاده شده بود (برای نمونه، سلوکیه در کران اولایوس (شوش) یا سلوکیه در کران هدیفون^(۸)). موقعیت مساعد آنها برای توسعه کشاورزی، بازرگانی و صنعت، مهاجران یونانی بسیاری را به خود برکشید که می‌توانستند روی شرایط زندگی مطلوب حمایت شده با امتیازهای شاهی حساب بکنند^(۹). برتری آنها یونانی را به زبان بسیار رایجی بدل کرد. شرایط طبیعت مکانی منطقه کوهستانی الیمانیس ارتباط اهالیش را در برابر تأثیراتی از خارج قطع می‌کرد و به‌طور هم‌زمان به نگاهداشت زیان و سنت خودی و همچنین شیوه زندگی از ایام کهن مرسومشان کمک می‌کرد - کوهنشینان در واقع از آوازه راهزنی و جنگجویی فوق العاده‌ای برخوردار بودند (استрабون^(۱۰)). این عوامل به‌طور هم‌زمان موجب می‌شدند که برای اشکانیان نگاهداشت سلطه‌شان بر این قسمت از الیمانیس مشکلات بزرگی ایجاد کند. زیان پارتی، زبان اشکانیان حاکم بر الیمانیس و اعضای دودمان محلی بود. شاهان سلسله محلی از زبان پارتی به منظور بر نوشته مسکوکات خود استفاده می‌کردند. نوشته‌های یونانی به منصه ظهور آمده در هنگام کاوش‌های باستان‌شناسانه در شوش،

مورد استفاده در کل قلمروی امپراتوری اشکانی، تقریباً می‌توانند اسناد منحصر به فردی ارزیابی شوند^(۱۰). بیشتر نوشه‌های معروف متعلق به قبل از دوره ۱۳۸/۳۹ ق.م، یعنی وقتی شوش زیر حاکمیت سلوکیان قرار داشت، بودند. البته نوشه‌هایی نیز وجود دارد که به زمان متأخری تعلق دارند^(۱۱). معروف‌ترین این اسناد بدون شک نامه پادشاه پارت، اردوان دوم به مسئولان شهر شوش به تاریخ دسامبر سال ۲۱ ب.م. است^(۱۲). مضمون نامه از زمان انتشارش موضوع بحث دائمی بوده است^(۱۳). البته نامه کوچک‌ترین تردیدی در این مورد نمی‌گذارد که شوش حتی در دهه‌های نخست سده اول ب.م، یعنی پس از بالغ بر ۱۵۰ سال حاکمیت اشکانیان، حق شارمندی^(۱۴) بر مبنای الگوی دولت-شهر یونانی داشت و زبان محاوره‌ای ساکنانش یونانی بود.

نوشه‌هایی در کنار نگارکندهای یک مقوله جدآگانه اسناد کتبی‌ای را تشکیل می‌دهند که در مناطق کوهستانی الیمانیس کشف شدند^(۱۵). در مورد این نگاره‌ها موضوع بر سر بازنمودهای افراد زیادی است که گاه‌گاهی به حلقة صحنه‌های با یکدیگر مرتبط ختم می‌شوند. نقش مایه اصلی، اغلب فرمانروای اشکانی یا الیمایی است^(۱۶). نوشه‌های حک شده بر نگارکندها به تفسیر صحنه‌های بازنموده کمک می‌کنند؛ در واقع آنها دربردارنده اسامی، گاهی نیز عناوین افراد بازنموده هستند. مهم‌ترین نگارکندها از لحاظ تاریخی عبارتند از: نگارکند خونگ اژدر (نوروزی)^(۱۷)، نگارکند تنگ سروک^(۱۸) و نیز تصویر منقوش بر یادبود - سنگ افراشت شوش^(۱۹). همچنین باید نگارکند بسیار نامطلوب باقی‌مانده خونگ کمالوند ذکر شود که کتبیه تاکنون تنها تا حدودی رمزگشایی شده‌ای نیز در زبان آرامی دربردارد^(۲۰). بر اساس زمینه نگارکند توانست تشخیص داده شود که در مورد فرد اصلی بازنمود نگارکند، قضیه بر سر عضو سلسله کمنسکریان حاکم بر الیمانیس است^(۲۱). البته خصوصیات صحنه تاکنون نمی‌تواند تعیین شود^(۲۲). همچنین ترتیب زمانی نگارکند نیز مورد اختلاف است^(۲۳).

تعییر پیشنهادی واندن برگ در مورد نگارکند خونگ اژدر مدت زمان زیادی تقریباً به طور همگانی پذیرفته شد^(۲۴). با آنکه نگارکند هیچ نوشه‌ای را نشان نمی‌دهد، این محقق سوارکار نموده در آن را میترادات اول تعییر کرد. بنا بر دیدگاه وی شباهت به میزان

در خور توجه خطوط چهره سوارکار با پادشاه پارت در بازنمودهای سکه‌ها^(۲۴) گویای این تعبیر هست. واندن برگ با اتکا بر این تعبیر استنتاج کرد که فرد ایستاده در برابر سوار باید در درجه اول کمنسکر، شاه الیمانیس بوده باشد^(۲۵) که از فاتح تجلیل به عمل می‌آورد. بر طبق باور دانشور بلژیکی می‌توان نگارکند را به موجب [سبک] بازنمود یکی از کهن‌ترین یادمان‌های پدیدآمده نوع خود در منطقه الیمانیس به حساب آورد و اندکی پس از رویدادی که می‌بایست آن را جاودانه کند، حک شده است^(۲۶).

در سال‌های اخیر اشتیاق به وضوح فزاینده پژوهندگان به پیکرتراشی و هنر نقش بر جسته کاری پارتی، یک رشته تحلیل‌های اتفاقادی همه نگارکندهای تاکنون شناخته شده را برایمان به بار آورده است. این پژوهش‌ها در مورد نگارکند خونگ اژدر منجر بدین نتیجه شد که هم سال‌یابی آن و هم تعبیر آن توسط واندن برگ مورد تردید قرار گرفته است^(۲۷).

نگارکندهای مکشوفه در دره کوهستانی تنگ سروک بر چهار تخته‌سنگ آزاد حک شده‌اند. آنها مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که متشكل از صحنه‌های زیادی هستند^(۲۸). کهن‌ترین نگارکندها در پایان سده اول ب.م، اما آخرین نگارکندها در اوائل سده ۳ ب.م سال‌یابی می‌شوند^(۲۹). اینکه در یک محل و در دوره چنان طولانی آنچنان نگارکندهای زیادی به وجود آمده‌اند، نشانگر اهمیت خاص این محل برای فرمانروایان الیمانیس است^(۳۰). تعدادی از نگارکندها نوشه‌دار هستند. با این همه، تعبیر بعضی صحنه‌ها در پژوهش تا امروز مورد اختلاف است^(۳۱). دلیل این امر در درجه اول در وضع نگاهداشت نامطلوب نوشه‌ها و مشکلات ناشی از آن در قرائت آنها است^(۳۲). نگارکندهای تنگ سروک به لحاظ باستان‌شناسی یا به عبارت دیگر، تاریخ هنر می‌توانند به عنوان شواهدی برای وجود سنت هنری نیرومند محلی ارزیابی شوند، زیرا سبک آنها به وضوح با یادمان‌های مشابه از سایر مناطق امپراتوری اشکانیان تفاوت دارد^(۳۳).

مخصوصاً یادبود – سنگ افراشت جدیداً مکشوفه‌ای در شوش، شاهد تاریخی ارزشمندی از عهد حاکمیت پارتیان در الیمانیس است. نوشه حک شده بر آن تعیین‌کننده ارزش آن است. چنین بر می‌آید که سنگ افراشت از جانب شهرب خواسک^{(۳۴)۱۵}، در

سپتامبر ۲۱۵ ب.م به شاه اردوان چهارم تقدیم شده است^(۳۵). این شرایط به اثبات می‌رساند که اشکانیان پس از یک دوره طولانی ضعف اقتدار پارت موفق شده بودند، نظارت خود را بر الیمانیس مجدداً تحکیم بخشنند. در عین حال، این کیهه آخرین شاهد سال یابی شده معلوم بر ما از عهد متأخر شاهنشاهی اشکانیان است.

ما معلومات مهمی را در مورد تاریخ الیمانیس در عهد اشکانیان، مدیون مسکوکات شاهانی از سلسله کمنسکریان نیز هستیم^(۳۶). در ضمن سجع سکه‌ها امکان تعیین اسامی شاهان و توالی شاهان را می‌دهند^(۳۷). از آنجا که سجع‌ها برای دوره‌ای از ۷۱/۲ ب.م تا پایان سده ۲ ب.م دارای هیچ تاریخی در سجع نیستند^(۳۸)، مدت زمان سلطنت تک‌تک شاهان در این دوره می‌تواند البته به طور تقریبی تعیین شود؛ نقش پشت سکه‌ها^(۳۹) و نیز رسمی که سجع سکه‌هایی با ارزش واحد بالا در زبان پارتی، و سجع سکه‌هایی با ارزش واحد اندکی را در زبان دیگری درج کنند^(۴۰)، می‌تواند به عنوان سرآغازی برای بررسی‌هایی در مورد تبلیغ و طرز عمل سیاسی شاهان الیمانیس مورد استفاده قرار گیرد. در پرتو شواهد برشمرده در بالا می‌توان دو پدیده سیاسی را در تاریخ الیمانیس اشکانی مورد توجه قرار داد. از سویی موضوع بر سر کوشش مکرر شاهان به دنبال دستیابی یا حفظ خودمنختاری تا حد امکان گسترده سیاسی است. اما تعیین دقیق اهداف سیاسی آنها امکان ندارد، زیرا اصطلاح‌ها و مفاهیم فعلًا متداول، همواره قابل انتقال به شرایط الیمانیس نیستند. از این رو به وضوح نمی‌توان مشخص کرد که آیا شاهان الیمانیس واقعاً هدفی را دنبال می‌کردند تا برای قلمرو خویش <خودمنختاری> به معنای امروزی به دست آورند یا نه. بعید نیست که آنها بر آن بوده‌اند مقاصد سیاسیشان را در چارچوب ساختار تشکیلاتی امپراتوری اشکانیان پیگیری کنند، به عبارت دیگر، بی‌آنکه وحدت قلمروی آن را زیر سوال ببرند^(۴۱)، دنبال کنند.

پدیده دیگر در بالا ذکر شده، «اشکانی گردانی» فرهنگ و حیات سیاسی در الیمانیس است. پیامدهای نفوذ پارت را نه تنها می‌توان در سنگنگاره‌ها متوجه شد؛ بلکه آنها به مرور زمان در سکه‌زنی شاهان الیمانیس نیز همواره به وضوح مشهود می‌شوند. تعداد تقیلیدها از الگوی اشکانی چنان زیاد است که بدون تردید در مورد آنها مسئله بر سر اخذ عامدانه است^(۴۲).

دید کلی ارائه شده در بالا در مورد شواهدی راجع به الیمانیس پارتی نه تنها تنوع آنها را

بلکه – در قیاس با سایر مناطق امپراتوری اشکانیان – پرمایگی آنها را نیز به اثبات می‌رساند. گذشته از این، وفور اطلاعاتی راجع به تاریخ این سرزمین و نیز درباره شاهان و مردمان آن چشمگیر است. روایات تصادفی و اسقاط روایات که نه همیشه خصوصیات و منظور به آسانی قابل شناسایی شواهد و نیز نه زمان روش انتشارشان، البته باعث می‌شود که در مورد پاره‌ای از آنها در میان پژوهندگان تا امروز بهشت مشاجره شود و ناگزیر معلومات ما درباره تاریخ و شرایط داخلی الیمانیس زیر استیلای اشکانیان کم مایه باقی بماند. همچنین قابل فهم است که در این اوضاع و احوال، امکان استفاده از اطلاعات موجود در این منابع نسبتاً محدود می‌شود و پاره‌ای انتظاریه‌های استوار بر آنها دارای خصلت کاملاً نظری هستند. البته اگر این منابع را نیز پیش رو نمی‌داشتم، مآلًا تنها و تنها محتاج کمک حدسیات می‌بودیم.

(۱۶) پی‌نوشت‌های مدارکی درباره الیمانیس و شوشان پارتی

1. Le Rider 1965, 255-67.
2. Le Rider 1965, 354f.; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 3ff.
3. Vanden Berghe/Schippmann 1985, 13-30.
4. Le Rider 1965, 369-72; Harmatta 1981, 201-203; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 22f.
5. Starcky 1949, nr. 114; Cantineau 1939, 277-79; Seyrig 1941, 255-58 = *id.* 1946, 199-202; Le Rider 1965, 428-29.
6. نشانه‌های موجود در دسترس امکان این اظهارنظر را می‌دهند که رابطه میان پالیمرا و الیمانیس در این ایام بسیار پررونق بود. تأثیرات مشهود پالمیرا در فرهنگ مادی الیمانیس به وضوح گواهی برای این امر هستند، نک به: (Curtis 1994, 201-210 (besonders S.207f.)
7. Wenke 1975-76, 109ff., 115-31.
8. Le Rider 1965, 40, 280f.; Cohen 1978, 18; Sherwin-White/Khurt 1993, 20. Siehe noch Hansman 1978, 154-61 (besonders S.156ff.); Vanden Berghe/Schippmann 1985, 25.
9. Le Rider 1965, 262ff.; Wenke 1975-76, 104ff., 113ff.; Frye 1984, 157, 173, 275; Boucharlat 1985, 74ff., 79f.
10. SEG VII, nr. 1-34.
11. SEG VII, nr. 1,3,6, 12-14,25.
12. SEG VII, nr. 1; Cumont 1932, 238-60; Welles 1934, 299ff., nr. 75; Zambelli 1963, 154ff.
13. Dabrowa 1994, 189ff.
14. Vanden Berghe/Schippmann 1985, *passim*; Mathiesen 1992, 19-169, nr. 1-88.
15. Gropp 1968, 315-19; Hinz 1963, 169-70; De Waele 1975, 63ff.; 65, Anm. 4; von Gall 1980, 241-50; Vanden Berghe/Schippmann 1985, *passim*; Kawami 1987, 155ff.; Mathiesen 1992, 119-169, nr. 1-88.
16. Vanden Berghe 1963, 154-63; Harmatta 1981, 189-217; Vanden Berghe 1983, 48, nr. 1; 120, nr. 23; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 33-38; Mathiesen 1985, 191-96; Kawami 1987, 119-25; 209-13, nr. 49; Mathiesen 1992, 119-21, nr. 1.

نام اصلی محلی که این نگارکند در آنجا واقع است، خونگ اژدر می‌باشد:

Hinz 1963, 169; De Waele 1975, 61, Anm. 1; Kawami 1987, 119.

17. Stein 1940, 103-13; Debevoise 1942, 97-102; Henning 1952, 151-78 (besonders S.155-62); De Waele 1975, 67ff., 75f.; Vanden Berghe 1983, 50, 52, 122-25, nr. 28-31; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 59-88; Mathiesen 1986, 153-76; Kawami 1987, 88-110; 188-204, nr. 30-41; 205-6, nr. 44; Mathiesen 1988, 205ff.; 1989, 118-21; 1992, 130-149, nr. 9-22. Siehe auch Seyrig 1970, 113ff.; Schlumberger 1983, 1043-44.
18. Ghirshman 1950, 97-107; Henning 1952, 176; Altheim/Stiehl 1957, 98-100; Le Rider 1965, 430; Bivar 1983, 95; Kawami 1987, 48ff.; 164-67, nr. 5; Mathiesen 1992, 168-69, nr. 87.
19. Hinz 1963, 170-73; Vanden Berghe 1983, 48, nr. 3; 121, nr. 25; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 43-45; Kawami 1987, 72f., 128, 177f., nr. 19; Mathiesen 1992, 121-22.
20. Hinz 1963, 171ff.

۲۱. بر طبق واندن برگ (Vanden Berghe 1983, 48, 121)، موضوع بر سر صحنه سرپاری است. کاوامی تعبیر دیگری را پیشنهاد می‌کند، اگرچه اذعان می‌کند که مفهوم این نگارکند ناروشن است (Kawami, 1987, 73): «نگارکند خونگ کمالوند شاید عضوی از سلسله کمنسکریان را نشان می‌دهد که قدرت شاید بیشتر مذهبی تا ظاهراً سیاسی را در دره ایده در اختیار داشته است. نگارکند شاید تلاشی از جانب فرهاد برای تأکید بر پیشینیان شاهانه‌اش در زمانی بوده است که نفوذ واقعی وی رو به کاهش گذاشت. شاید هم به مفهوم بی‌ثباتی عمدی، یعنی واکنشی به بی‌ثباتی سیاسی عصر بوده است.»).

۲۲. والر هینس (W. Hinz 1963, 172) این نگارکند را با انکا بر معیارهای خطشناختی در حدود ۱۰۰ ب.م سال یابی می‌کند. در مورد استدلال‌هایی درباره برداشت زمان بعدی نک به، Mathiesen 1992, 122

23. Vanden Berghe/Schippmann 1985, 37, Anm. 102.
24. Vanden Berghe 1963, 165; 1983, 48; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 36.
25. Vanden Berghe 1963, 167; 1983, 48, 120, 121; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 36.
26. Vanden Berghe 1963, 167; 1983, 120, 121; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 36.

نوشته «خوانده شده» توسط هارماتا

(Vanden Berghe 1963, Harmatta 1981, 200-203; 160; 160, Anm. 1; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 90-91)

که باید صحت پیشنهاد سال یابی واندن برگ را تأیید کند، اما در آن وجود ندارد:

Debevoise 1942, 103; Mathiesen 1988, 208; 1992, 121, Anm. 4.

27. Vanden Berghe/Schippmann 1985, 37, Anm. 103; Kawami 1987, 120ff., 124. Mathiesen 1992, 120f.

بر حسب دیدگاه پاره‌ای از پژوهندگان، طرف پهلوی چپ نگارکند با بازنمود میترادات اول تازه در آغاز سده ۳ ب.م، وقتی این نگارکند شکل امروزیش را دریافت کرد، تکمیل شده است:

Mathiesen 1982, 78; Anm. 112; 1992, 120-21; Kawami 1987, 212-13

(از آنجاکه هر دو طرف نگارکند در سبک و فن و تصویرگری از هم متفاوت هستند، معقول می‌نماید که بیانگاریم که ما در ازای یک نگارکند، دو نگارکند داریم که در زمان‌های مختلف حک شده‌اند، اما برای تضمین این فرضیه هیچ شواهدی وجود ندارد.»). Invernizzi 1997

. بنابر ماتیسین (Mathiesen 1986, 153; 1988, 205; 1992, 130-31) می‌توان ۱۴ صفحه را در آن تنظیم کرد.

۲۹. برای سال‌یابی این نگارکند همچنین نک به:

Vanden Berghe/Schippmann 1985, 84-86; Mathiesen 1986, 174f.; 1992, 145.; Kawami 1987, 88ff.; 190-91, 192.

همچنین به یادآوری‌هایی در مورد تسلسل پیدایی تک‌تک گروه‌های نگارکنندگ به:

Mathiesen 1986, 153ff.; 1992, 131f.; Kawami 1987, 88.

30. Henning 1952, 177f.; Schippmann 1971, 217f.; Mathiesen 1986, 153:

«دره تنگ سروک شاید جایگاه مقدسی برای مردمان المائیس و بنابراین شاید محلی بود که شاهان آنها در آنجا تاج‌گذاری و به خاک سپرده می‌شدند»؛

Mathiesen 1992, 130; 146, Anm. 6; Kawami 1987, 105.

۳۱. مشا آن در شمایل‌نگاری چند تعبیره تعدادی از افراد به تصویر کشیده شده است:

Vanden Berghe/Schippmann 1985, 68, 70ff.; Kawami 1987, 91f., 94, 97ff.

32. Debevoise 1942, 100ff.; Henning 1952, 162ff. (besonders S.166-175); Altheim/Stiehl 1957, 90-97; Vanden Berghe/Schippmann 1985, 68, 70ff.; Mathiesen 1986, 159; 1992, 134f., 140ff.; Kawami 1987, 198, 199, 201.

33. Mathiesen 1986, 157; 1992, 133; Kawami 1987, 109f.; Wiesehöfer 1993, 176. Harmatta 1981, 197ff.; Ghirshman 1982, 54ff.; Frye 1984, 274.

۳۴. گیرشمن (Ghirshman 1950, 103f.) این نوشته را در پنجم سپتامبر ۲۲۱ ب.م سال‌یابی می‌کند که در عین حال، فرضی را مبنای قرار می‌دهد که این تاریخ بر اساس تقویم سلوکیان به وجود آمده است. اما هنینگ (Henning 1952, 176) به اثبات رسانده است که این تاریخ به واقع بر مبنای تقویم اشکانی محاسبه شده است. نظری در کل پذیرفته شد، نک به ۴. Mathiesen 1992, 169, Anm.

۳۵. طبق عقیده گیرشمن، این سند باید در رابطه با رویدادهای هیجان‌انگیز سیاسی مقدم بر سقوط امپراتوری اشکانیان در حدود اواخر سلطنت اردوان چهارم پدید آمده باشد. بنابر نظر وی سنگ افزاشت به سفارش شاه ایجاد شد که بدین‌وسیله می‌خواست از دستاوردهای جنگی شهرب خویش تجلیل به عمل آورد (Ghirshman 1950, 106). اما تعبیر گیرشمن از سوی پاره‌ای از پژوهشگران مورد تردید قرار گرفت. نحوه عمل مرسوم بیشتر آن بود که یادمان آنچنانی به شاه و نه بر عکس اهدا شود؛ نک به ۹۸. Altheim/Stiehl 1957. کاوامی (Kawami 1987, 51) بر این باور است که «دشوار می‌توان منظور نگارکند را فهمید».

36. de la Fuye 1902, 92-114; 1919, 45-84; Hill 1922, clxxxi-cxciv; 245-88; Le Rider 1965, 352-53, 426-30; Mørkholm 1965, 146, 150ff.; Strauss 1971, 137-40; Le Rider 1969, 18-22; 1978, 33-37; Alram 1986, 137-53; 1987, 119-24; Hansman 1990, 1-11. Fischer 1971, 169-75.
37. de la Fuye 1919, 76ff.; Hill 1922, clxxxviff.; Le Rider 1969, 18ff.; 1978, 33ff.
38. Hansman 1990, 10.
39. Hansman 1990, 1ff.
40. Le Rider 1965, 428; Hansman 1990, 8f.
۴۱. مطابق عقیده E.J.Keall 1994, 253-72 besonders 270ff در مورد دوام امپراتوری اشکانی به خصوص انعطاف‌پذیری ساختارش تعیین‌کننده بود که بدان امکان می‌داد حتی شدیدترین بحران‌ها را تاب آورد (Keall 1994, 270): «اشکانیان نزدیک به چهار سده سالم ماندند، صرفاً برای آنکه انعطاف‌پذیر بودند. این مهارت سیاسی بود که به امپراتوری چنان عمر طولانی اعطا کرد.»
42. Alram 1986, 138; 1987, 123f.

کوته نوشت

AArch	Acta Archaeologica
ARID	Analecta Romana Instituti Danici
CRAI	Comptes-Rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres
JNES	Journal of Near Eastern Studies
RFIC	Rivista di Filologia e d'Istruzione Classica
RN	Revue Numismatique
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

كتاب شناسی

- Alram, M. 1986, *Nomina propria Iranica in nummis. Materialgrundlagen zu den Personennamen auf antiken Münzen*, (Iranisches Personennamenbuch, Bd.IV), Wien
- Alram, M. 1987, „Die Vorbildwirkung der arsakidischen Münzprägung“, *Litterae Numismaticae Vindobonensis* 3, 117–46
- Altheim, F./Stiehl, R. 1957, *Supplementum Aramaicum. Aramäisches aus Iran*, Baden-Baden
- Bivar, A.D.H. 1983, „The Political History of Iran under the Arsacids“, *The Cambridge History of Iran*, vol.3, part 1, Cambridge, 21–99
- Boucharlat, R. 1985, „Suse, marché agricole ou relais du grand commerce. Suse et la Susiane à l'époque des grands empires“, *Paléorient* 11, 71–81
- Cantineau, J. 1939, „La Susiane dans une inscription palmyréenne“, *Mélanges syriens offerts à R.Dussaud*, vol.1, Paris, 277–79

- Cohen, G.M. 1978, *The Seleucid Colonies. Studies in Founding, Administration and Organization*, Wiesbaden
- Cumont, F. 1932, „Une lettre du roi Artaban III à la ville de Suse“, *CRAI*, 238–60
- Curtis, V.S. 1994, „More Parthian Finds from Ancient Elymais in Southern Iran“, *Iranica Antiqua* 29, 201–210
- Dąbrowa, E. 1994, „Dall'autonomia alla dipendenza. Le città greche e gli Arsacidi nella prima metà del I secolo d.C.“, *Mesopotamia* 29, 85–98
- Debevoise, N.C. 1942, „The Rock Reliefs of Ancient Iran“, *JNES* 1, 76–105
- De Waele, E. 1975, „La sculpture ruprestre d'Elymaïde“, *Revue d'Assyrologie* 69, 59–79
- Fischer, Th. 1971, „ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΚΑΜΝΑΣΚ(Ε)ΙΡΟΥ“, *Chiron* 1, 169–75
- Frye, R.N. 1984, *The History of Ancient Iran*, München
- de la Fuye, A. 1902, „La dynastie des Kamnaskires“, *RN*, 92–114
- de la Fuye, A. 1919, „Les monnaies de l'Elymaïde. Modifications au classement proposé en 1907“, *RN*, 45–84
- von Gall, H. 1980, „Relieffragment eines elymäischen Königs aus Masğed-e Soleiman“, *Iranica Antiqua* 15, 241–50
- Ghirshman, R. 1950, „Une bas-relief d'Artaban V avec inscription en pehlevi arsacide“, *Monuments Piot* 44, 97–107
- Ghirshman, R. 1982, *Arte persiana. Parti e Sassanidi*, Milano
- Gropp, G. 1968, „Die parthische Inschrift von Sar-Pol-e Zohāb“, *ZDMG* 118, 315–19
- Hansman, J. 1978, „Seleucia and the three Dauraks“, *Iran* 16, 154–61
- Hansman, J. 1990, „Coins and Mints of Ancient Elymais“, *Iran* 28, 1–11
- Harmatta, J. 1981, „Parthia and Elymais in the 2nd Century B.C.“, *Acta Antiqua* 29, 189–217
- Henning, W.B. 1952, „The Monuments and Inscriptions of Tang-i Sarvak“, *Asia Major* 2, 151–78
- Hill, G.F. 1922, *Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and Persia*, London
- Hinz, W. 1963, „Zwei neuentdeckte parthische Felsreliefs“, *Iranica Antiqua* 3, 169–73
- Invernizzi, A. 1997, „Elymaeans, Seleucids, and the Hung-e Azhdar“, *Mesopotamia* 32 (in Vorbereitung)
- Kawami, T.S. 1987, *Monumental Art of the Parthian Period in Iran*, (Acta Iranica, Ser.III, vol.13), Leiden
- Keall, E.J. 1994, „How many Kings did the Parthian King of Kings Rule?“, *Iranica Antiqua* 29, 253–72
- Le Rider, G. 1969, „Monnaies grecques récemment acquises par le Cabinet de Paris“, *RN* 1969, 7–27
- Le Rider, G. 1978, „Deux nouveaux tétradrachmes frappés à Suse“, *RN*, 33–37
- Le Rider, G. 1965, *Suse sous les Séleucides et les Parthes. Les trouvailles monétaires et l'histoire de la ville*, Paris
- Mathiesen, H.E. 1985, „A Note on the dating of the Parthian Rock Relief at Hung-i Nauruzi“, *AArch* 56, 191–96
- Mathiesen, H.E. 1986, „The Rock Reliefs at Tang-i Sarvak“, *AArch* 57, 153–76
- Mathiesen, H.E. 1988, „Late Parthian Sculpture in Iran: an Outline“, *Studies in Ancient History and Numismatics presented to Rudi Thomsen*, Aarhus, 204–13
- Mathiesen H.E. 1989, „Stylistic Trends in Late Parthian Sculpture. A Survey“, *ARID* 17–18, 117–26
- Mathiesen, H.E. 1992, *Sculpture in the Parthian Empire. A Study in Chronology*, vol. I–II, Aarhus
- Mørkholm, O. 1965, „A Greek Coin Hoard from Susiana“, *AArch* 36, 146–156
- Sherwin-White, S./Kuhrt, A. 1993, *From Samarkhand to Sardis. A new approach to the Seleucid Empire*, London
- Schippmann, K. 1971, *Die iranischen Feuerheiligtümer*, Berlin-New York
- Schlumberger, D. 1983, „Parthian Art“, *The Cambridge History of Iran*, vol.3, part 2, Cambridge, 1027–54
- Seyrig, H. 1941, „Antiquités syriennes, 38. Inscriptions grecques de l'agora de Palmyre“, *Syria* 22, 255–58
- Seyrig, H. 1946, *Antiquités syriennes*, vol.3, Paris
- Seyrig, H. 1970, „Antiquités syriennes, 90. Sur un bas-relief de Tang-i Sarvak“, *Syria* 47, 113–15
- Starcky, J. 1949, *Inventaire des inscriptions de Palmyre. Fasc. X: L'agora, Damas*
- Strauss, P. 1971, „Un trésor de monnaies hellénistiques trouvé près de Suse“, *RN*, 109–40
- Stein, A. 1940, *Old Routes of Western Iran*, London (Reprint Budapest 1994)

- anden Berghe, L. 1963, „Le relief parthe de Hung-i Nauruzi“, *Iranica Antiqua* 3, 155–68
anden Berghe, L. 1983, *Reliefs ruprestres de l'Iran ancien* (Catalogue de l'exposition), Bruxelles
anden Berghe, L./Schippmann, K. 1985, *Les reliefs ruprestres d'Elymaïde (Irân) de l'époque parthe*,
Gent
illes, C.B. 1934, *Royal Correspondence in the Hellenistic Period. A Study in Greek Epigraphy*, New
Haven, Connecticut (Reprint Rome 1966)
nke, R.J. 1975–76, „Imperial Investments and Agricultural Developments in Parthian and Sasanian Khu-
zestan: 150 B.C. to A.D. 640“, *Mesopotamia* 10–11, 31–121
eschöfer, J. 1993, *Das antike Persien. Von 550 v.Chr. bis 650 n.Chr.*, München/Zürich
mbelli, M. 1963, „La lettera di Artabano III alla città di Susa“, *RFIC*, 91, 154–56

مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان

نوشته یوزف ویزهوفر (کیل)^۱
ترجمه هوشمند صادقی

www.tabarestan.info

I. پیش‌سنجهای

اگر نزدیک به دو سده از ۳۳۰ ق.م تا ۱۴۰ ق.م. یعنی از ورود اسکندر به پارس تا حضور اشکانیان در جنوب غرب ایران با توجه به وضع نوشته‌ها سده‌های «تاریک» نامیده شده است^(۱)، از این‌رو در مورد ۳۵۰ سال بعدی باید حتی صفت <تیره و تار> را انتخاب کرد. چنانچه برای لحظه‌ای هم شواهدی نوشتاری (غلب پسین‌تری) راجع به خیزش سلسله ساسانیان را در آغاز سده ۳ ب.م. کنار بگذاریم، تنها منابع بسیار اندکی را در مورد تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان پیش رو می‌یابیم: در درجه اول، مسکوکات *<شاھان محلی>* از جانب اشکانیان گمارده بر آنچه، و جز این، شواهد تاریخ مذهبی از عهد بسیار متاخری (نوشته‌های مسیحی در مورد میسیونری پارس)، اخباری که از بازنمایی حاکمیت اشکانی بر این پهنه فراتر نمی‌روند (استرابون، راهنمای کشتی رانی دریای اریتره) یا حتی چنان روایتی که تلویحاً به ناپدید شدن سنت‌های جنوب غربی ایران درست در این دوره اشاره می‌کند (<تاریخ ملی ایران>). البته تا امروز فاقد توصیف مدرنی از تاریخ پارس در عهد اشکانیان هستیم. آزمون ارائه شده در اینجا جایگزینی برای چنان بازنمایی نیست: بر این بنا مایلیم با دید کلی به شواهد و پژوهش فعلی، در درجه اول از موضوع و مشکل تحقیق نام ببرم و همچنین پاره‌ای سنجهای خود را نیز در این مورد بیان کنم و به پژوهش بیشتری دعوت کنم.

1. Josef Wieshöfer (Kiel)

در عین حال به موجب وضع دشوار روایات بر اثر اسقاط و تحریف نوشته‌ها مطالب مورد بحث در این مقاله را به پنج موضوع محدود می‌کنم: ۱. مرحله گذار حکومت از سلوکیان به اشکانیان در این پهنه؛ ۲. دوره قدرت بَرین اشکانی که باید با مقاومت بومیان مواجه شده باشد؛ ۳. خیزش ساسانیان؛ ۴. سرآغاز مسیحیت در پارس؛ و ۵. پارس و اشکانیان در روایات ایرانی. جمع‌بندی کوتاهی باید به مقاله خاتمه دهد.

II. پارس در دوران اشکانیان

۱. سلوکیان، پارسیان و اشکانیان در جنوب غرب ایران

پس از آنکه مدت‌ها در تحقیق — با استناد به نتایج کاوش در www.tabarestan.info سارگاد و سکه‌های حاکمان بومی (فرترکا^(۲)) — استقلال نسبتاً زودهنگام پارس از اتحادیه امپراتوری سلوکیان انگاشته شده بود که تنها آنتیوخوس سوم، پادشاه سلوکی، توانسته بود آن را به مدت کوتاهی پس گیرد، امروزه تعدادی از دانشوران مدعی مرحله سکه‌زنی حاکمان زیردست سلوکی (از پایان سده ۳، به عبارت دیگر، آغاز سده ۲ ق.م) هستند که تازه اندکی پیش از ورود اشکانیان باید <حاکمان> به همان ترتیب مستقلی در پارس حایگزین آنها شده باشند^(۲). در هنگام بازسازی رویداد تاریخی در آخر نامبرده کوشیده‌اند نتایج سکه‌شناختی را با اسناد نوشتاری، نبشه‌ای و باستان‌شناسی راجع به پارس و اطلاعات به دست آمده از باستان‌شناسی را در مورد فروپاشی حکومت سلوکیان در پهنه خلیج فارس به هم ربط دهند. نگارنده در مقاله‌ای راجع به «سلوکیان نخستین و ایران»^(۳) تلاش کرده است نظریه سابق خود دال بر همکاری درازمدت سلوکیان و بومیان را در پارس با تصویر عمومی فرمانروایی سلوکیان در ایران سازگار سازد: بنابراین به نظر می‌آید تأیید شود، که الف) سلوکیان تا حدود اواسط سده ۲ ق.م بی‌وقفه بر غرب ایران حاکمیت اعمال کرده‌اند (بدین ترتیب، سکه‌های نخستین فرترکاها باید سکه‌های حاکمان زیردست سلوکیان بوده باشد) و اینکه ب) سلوکیان در ایران نیز می‌بایست پی‌برده باشند که به سنت‌های بومی احترام بگذارند و از آنها به نفع خود بهره‌برداری کنند. در ضمن بسیاری از نشانه‌ها حاکی از آن است که سرچشمۀ تخصیص خصائی خدایگونگی به شاهان ایرانی نیز (نک به

بغان/تئو^۳ نوشه‌های اولیه ساسانیان) باید درست در همان دوره فرمانروایی سلوکیان در جنوب غرب ایران جستجو شود.

تا جایی که به مرحله گذار اختیارات حاکمیت در پارس به اشکانیان مربوط می‌شود، بنا بر گواهی سکه‌ها^(۴) محرز است که الگوی مسکوکات اشکانی پس از دومین گروه مسکوکات وادفرداد^۴ سوم (آغاز سده اول ق.م) به طور نهایی مورد قبول واقع شده بود: (چرخش البته هنوز به طور سنتی) بالاتنه شاه در آیین پوش^۵، طوق گردن، آرایش محاسن خاص ایرانی و تقدم نمایش فردی در سکه‌ها این امر را به میزان کافی به اثبات می‌رساند و تاریخ مسکوکات وادفرداد را در ایام سلطنت میترادان^۶ دوم سال یابی می‌کند که توanstه بود قدرت اشکانی را پس از شکست‌های سنگینی در برابر اقوام استپ‌ها، دوباره تثبیت کند. این مرحله سکه‌زنی پارس از مرحله ماقبل خود متفاوت است که از سکه‌های وادفرداد (دوم؟) شروع می‌شود، و علاوه بر این، در برگیرنده مسکوکات «شاه ناشناس»، داریو اول و سکه‌های اولیه وادفرداد سوم است: برایر قطع سکه‌زنی چهار دراخم و چیرگی دراخم به منزله واحد اصلی که دقیقاً نشانگر نفوذ اشکانیان به طور ثابت است، آنها را به لحاظ شمایل‌نگاری به سکه‌های فرترکها پیوند می‌دهد؛ به دلیل حذف سجع سکه‌ها، یعنی نام و عنوان حاکمان در زمان وادفرداد (دوم؟) و «شاه ناشناس»، خواسته‌اند اینها را به «اقدام سرکوب‌گرایانه شاهنشاه اشکانی به منزله پیامد رفتار سرکشانه سلسله پارس» ربط دهند^(۵). البته زمینه‌ای تاریخی برای چنان اقدامی توanst در عملیات مشقت‌بار، اما در پایان موفقیت‌آمیز اشکانیان در سال‌های پیش از ۱۲۳ ق.م ارائه شود که در برابر آرمان‌های شاه سلوکی، آنتیخوس هفتم و حاکم خاراکنه، هیسپانوسینس تاب آوردند^(۶): از همه این مطالب استنتاج می‌شود که – پس از استقلال پارس از سلوکیان در ایام و هبرز^۷ و/یا وادفرداد اول – نخستین کس که ملزم به پذیرش حاکمیت اشکانیان شده است، باید وادفرداد دوم بوده باشد. نگارنده در جای دیگری کوشیده است نشان دهد که چرا تخصیص حق سکه‌زنی از سوی اشکانیان به «دست‌نشاندگانی» در جنوب غرب ایران می‌تواند مطابق الگوی سلوکیان عمل شده باشد. اینکه حاکمان محلی در این پهنه اصولاً مجاز بودند در سمت «شاهان محلی» فعالیت داشته باشند، یقیناً می‌تواند به این

3. *bayān/theoi*

4. Vädftradād

5. Ornāt

6. Vahbarz

موضوع هم ربط داشته باشد که بلندپروازی در حد اعتدال فرترکاها پس از استقلالشان از سلوکیان از سوی اشکانیان نیز خطرناک ارزیابی نشده بود^(۷).

۲. پارتیان و پارسیان تا آغاز سده ۲ ب.م

شالوده مأخذ ما را برای دوره پیش از میلاد منحصرآ سکه‌های «شاهان» پارس (برای نمونه نک به سجع *'MLK' BRH wiprdt MLK'*: «داریوشاه، پسر وادردادشاه») تشکیل می‌دهند^(۸). با وجود همه تأکیدگذاری‌های مختص به خود (در بازنمود پشت سکه، در تغییر تصویر رویه سکه) تأثیر الگوی مسکوکات اشکانی در آنها فوق العاده است؛ اما هیچ‌چیزی در این رسانه نمایش شهریاری بدین مطلب اشاره نمی‌کند که «دستنشاندگان» پارسی اشکانیان در این دوره اقدام به استقلال از سروران خود کرده باشند. این برداشت را گزارش استرابون^۷ نیز از ایام خودش (یعنی عهد آوگوستوس) دال بر اینکه شاهان پارسیان، زیردست شهریاران پارتی همچون سلوکیان در گذشته بوده‌اند، تأیید می‌کند.

سکه‌های حاکمان پارس نیز دلیل مخالفی را برای سده اول پس از میلاد به دست نمی‌دهند، اما در تحقیق، می‌توان گفت، از یک «عکس فوری» شرایط سیاسی جنوب غرب ایران در این ایام، یعنی گزارش به اصطلاح راهنمای کشتی رانی دریای اریتره^(۹)، برای نظریه سیاست مستقلانه «شاهان» پارس استفاده کرده‌اند. هر وقت هم که بتواند این متن به دقت سال‌یابی شود—بدون تردید به سده اول ب.م و نه سده ۳ ب.م تعلق دارد^(۱۰).— متن چنین گزارش می‌کند^۹ که در آن زمان قسمت‌های مهم پهنه خلیج فارس (با بندرهای آپولوگوس در خاراکنه و آمانا^{۱۰} [ن]زدیک الدور در فاصله نه چندان دوری از تنگه هرمز در طرف عربی)^(۱۱) و نیز جنوب شرق عربستان به شاه پارس (*basileia tēs Persidos*) تعلق داشتند. بسته به اینکه این *basileia* [شاه] را به چه کسی می‌توان ربط داد—به پارتیان، به شاهان پارس—و بسته به اینکه چگونه می‌توان این *basileia* را توصیف کرد—به عنوان فرمانروایی پارتیان بر «شاهان دست‌نشانده»، به منزله فرمانروایی «شاهان دست‌نشانده» پارسی که پارتیان بر این منطقه گمارده بودند، به منزله حاکمیت شاهان

7. Stranon, XV 3,24; vgl. XV 3,3.

9. Periplous Maris Erythraei, Kap. 33-37.

8. Periplous Maris Erythraei

10. Omana

خود مختار پارس – تصویر در کل متفاوتی از شرایط سیاسی در امپراتوری اشکانیان به دست می‌آید. بنا بر باور نگارنده منحصرأ هم پنداشت پارس (راهنمای کشتی رانی) = امپراتوری پارت^(۱۱)، ممکن است^(۱۲): چنانچه امانا *heteron emporion tēs Persidos* نامیده می‌شود، مؤلف راهنمای کشتی رانی باید بندر آپولوگوس *emporion Apologos* قبل از این ذکر شده رانیز جزو حوزه سیاسی پارس به حساب آورده باشد؛ اما از آنجا که هیچ مطلبی نشانگر گسترش شاهان پارس تا خاراکنه نیست^(۱۳)، *basileia tēs Persidos* باید امپراتوری اشکانیان را مطمح نظر داشته باشد، و بر این بنا باید خاراکنه، منطقه امارات متحده عربی امروزی و جنوب شرق عربستان در نهایت زیر حاکمت اشکانیان، یا به عبارت دیگر، تحت نفوذ اشکانیان بوده باشد. هیچ چیزی به خود مختاری شاهان پارس در آن ایام اشاره نمی‌کند.

همچنین شرایطی که اشکانیان در نتایج باستان‌شناسانه پارس قابل اثبات نمی‌باشند^(۱۴)، و اینکه روایات غربی نیز پارس را مرکز شورش نمی‌شناسند، بیشتر حاکمی از آن است که اشکانیان در این سده ملزم نبودند این قسمت امپراتوری را خصوصاً از لحاظ سیاسی و نظامی مستحکم کنند.

چنانچه سکه‌های مکشوفه را از دهه هشتاد به این ایام ارجاع دهیم، می‌تواند تصویر دیگری حاصل آید و چنین متناسب با آن قابل تعبیر می‌بود: یافته بزرگی از سکه‌های پارس، چون دارای سکه‌های نقره کوچک تاکنون ناشناخته‌ای نیز بود، ناشر آنها، یک مهمان دیگر همایش ما، آنها را بنا بر دلایل شمایل‌نگاری و نیز گونه‌شناختی حمل بر مسکوکات کوریوس^(۱۵) (ولخش؟) تنگاتنگ هم‌پیمان با خاندان اشکانیان در بخش یا حاشیه پارس اوخر سده اول ب.م کرد^(۱۶). اینکه استنتاج تاریخی وی در این مورد که یک «حاکم» و فادر اشکانی به مخالفت با سلسله بومی پارس برخاسته است^(۱۷)، صحیح باشد، از این قرار می‌توان احیاناً نش‌هایی میان شاهان محلی پارس و شهریاران پارت را از آن استنتاج کرد. البته این سکه‌ها نیز هیچ دلیلی برای مرحله خود مختاری پارس نیستند.

۳. شورشی در پارس در ایام ولخش پنجم، اوآخر سده ۲ ب.م؟

در تناقض با دیدگاه بعضی دانشوران که پارس بیشتر یک «منطقه زیردست» ناآرام پارت بوده است، باید تصریح شود که تنها یک اشاره واقعی به پارس سرکش در عهد اشکانیان وجود دارد. این خبر در به اصطلاح «رویدادنامه آربلا»^{۱۳} مسیحی-سوری پیش می‌آید. در فصل مربوط به اسقفنشین هایل در آنجا گزارش می‌شود^{۱۴} که ولخش با ۱۲۰ هزار سپاهی به مقابله پارسیان از مدت‌ها پیش تسلیح شده برای جنگ رفته و توانسته است آنها را پس از پیکار سختی به طور سرنوشت‌سازی در خراسان شکست دهد. ولی در حوزه نوشته‌های مسیحی-شرقی هیچ سندی که ارزشش همچون این رویدادنامه بحث‌انگیز باشد^{۱۵}، وجود ندارد. از آنجا که چاپ ناشر منگانا^{۱۶} در مقایسه با یگانه دست‌نوشت شناخته شده اضافاتی را عرضه می‌کند^{۱۷}، کماکان به منزله جعل ناشرش رد می‌شود^{۱۸}؛ دانشوران دیگری با احتیاط اظهارنظر می‌کنند^{۱۹}، به عبارت دیگر، بر این نکته پافشاری می‌کنند که مسئله اصالت را نیز موقول به ارزش روایت رویدادنامه کنند^{۲۰}. اما در این فاصله یک رشته توضیحاتی ذکر شده است که خلاف نظریه جعل مدرنی رامی رساند^{۲۱}. مشروط به درست‌نمایی^{۲۲} این دلایل، پرسشی باقی می‌ماند که چه برداشتی می‌توان از گزارش رویدادنامه (مطمئناً متأخری) در مورد شورش در پارس اوآخر سده ۲ ب.م کرد. یکی از شرکت‌کنندگان همایش به روشنی و صریح اطلاعات نادرست بی‌شمار، ضد و نقیض‌گویی و اشتباهات زمانی تذکارهای اشکانیان رویدادنامه را تنظیم کرده و منکر ارزش تاریخی آنها شده است^{۲۳}. اما برای نگارنده سؤالی مطرح است که آیا نباید میان واقعیت امر یک رویداد، لشکرکشی وغیره، و آب و تاب، تفسیرش، هر کجا و هر طور هم به وقوع پیوسته، تفاوت قائل شد؟ با ارجاع به مورد خودمان پرسشی مطرح می‌شود که آیا طغیان پارسیان می‌تواند حداقل تاریخی بوده باشد یا نه (برای نمونه در تناقض با محل و نحوه درگیری).

13. Chronik von Arbela

14. Chronik von Arbela, 22f.; Übers. 41 Kawerau.

15. Mingana

16. Plausibilität

۴. درباره اداره پارس در دوران اشکانیان

سکه‌های کوریوس مربوط به پارس اواخر سده اول ب.م برای بازسازی شرایط اداری نیز در این گستره حائز اهمیت هستند: همان‌طوری که ساسانیان نخستین توanstه بودند از کوریوس سasan (MR'HY) پارسی میانه، *hwtwy* (پارتی) به (*basileus*) شاه پابک (*kyrios*) پارسی میانه / پارتی) به از دیاد قدرت دست یابند^{۱۷}، این چنین یک کوریوس در دوران پارتیان نیز زیردست یک 'MLK' پارس (شاهان محلی) بود؛ از این قرار اصطلاح کوریوس یک صاحب منصب بلندمرتبه سیاسی مشخصی را در ارتباط اداری می‌نماد. بسیار وسوسه‌انگیز است گزارش مشرح طبری را در مورد براهم ساسانیان^{۱۸} به منظور بازسازی شرایط اواخر دوران اشکانیان و اوائل دوران ساسانیان مورد استفاده قرار داد که در آنجا پایگان^{۱۹}‌های خاص سیاسی - اداری و نیز صاحب منصبان و کارگزاران نامبرده می‌شوند^(۲۰)؛ از آنجاکه متن طبری (همانند کل نوشه‌های عربی در مورد دوران نخستین) البته «فقط» روایت به کرات «بریده‌ای» محسوب می‌شود، کاربرد غیرانتقادی از آن صحیح نمی‌باشد. به هر حال – نظر به سکه‌های کوریوس دست‌نشانده اشکانیان در (نژدیکی؟) پارس – امکان دارد وابستگی‌های سیاسی توضیح داده شده توسط طبری در پارس («شاه [در نزد وی: استخر]» به «شاهان [در نزد وی: کوره‌ها]» و فرماندهان پادگان‌ها حکم می‌کند) و جغرافیای تاریخی لشکرکشی‌های اولیه اردوخسیر تا حدودی از درست‌نمایی برخوردار باشند.

III. خیزش ساسانیان

به نظر می‌آید همان‌طوری که متن دوزبانه پارتی و پارسی میانه از ویه شاپور (بیشاپور)^{۲۰} در مورد سال‌یابی آغاز تاریخ ساسانی به سال ۲۰۶/۵ ب.م^(۲۱) اشاره می‌کند، سرآغاز کوشش‌های خودمختاری ساسانیان در ارتباط تنگاتنگ زمانی با درگیری‌های اشکانیان و روم در عهد سوروین‌ها از سویی، و جنگ جانشینی میان برادران، ولخش (ششم) و اردوان (چهارم) از سوی دیگر قرار دارد. البته باید اجتناب شود که در این تلاش‌های ساسانیان تا

17. ŠKZ 25/20/46.

18. Tabari, I 814ff. de Goeje

19. Hierarchien

20. ŠVS

اندازه‌ای نشانه روند تجزیه سیاسی در اوخر امپراتوری اشکانیان درک شود؛ کامیابی‌های تقریباً همزمان اردوان بر روم^{۲۱} و طول مدت تثیت حکومت ساسانیان در اوائل بیشتر حاکی از آن است که رویدادهای پارس در ابتدا از سوی اشکانیان (و خود ساسانیان؟^{۲۲}) درگیری‌های محدود منطقه‌ای به خاطر «پادشاهی و اسالی» پارس پنداشته شدند که گذشته از این، فرجام پیکار هرمزگان (ناگوار برای اردوان) تنها در بازخوانی^{۲۳} اجتناب ناپذیر به نظر می‌آید.

IV. سرآغاز مسیحیت در پارس

با آنکه سنت سوری -نسطوری، بنا بر دلایل اثبات قدمت زیاد و رسالت‌گری «کلیسا»‌ی خود در مشرق زمین، سعی می‌کند به مسیونری پارس (نیز) رسلolan خاصی را حتی در طول سده اول ب.م. تخصیص دهد، می‌توان بنا را بر این فرض گذاشت که سرآغاز مسیحیت در پارس در (اوآخر؟) سده ۲ ب.م. بوده و با نوکیشی افراد تکی (بازرگانان؟) توأم است که شاید در ادسا با اعتقاد مسیحی آشنا شده بودند.^{۲۷} تعداد این مسیحیان در دوران اشکانیان در پارس بسیار اندک بوده باشد؛ مسیحیت در این منطقه تازه پس از بیرون راندن مسیحیان از پهنه سوریه در ارتباط با لشکرکشی شاپور اول سasanی به روم نیرو گرفت.^{۲۸} بیش از بیست اسقف‌نشین نامبرده در «رویدادنامه اربلا» در آغاز سده ۳ ب.م.^{۲۹} در امپراتوری اشکانی، به نظرم بر مبنای این زمینه اگرچه دلیلی برای جعل مدرن رویدادنامه نیست، با این همه اما نشانگر تلاش بعدی مسیحیان نسطوری آدیابنه است تا موفقیت سریع آئین ترسایی را در شرق (به ویژه در خاستگاهش) و سرآغاز تشکیلات کلیسایی را در ایران غربی به نفع خود مستند کنند. اینکه از اسقف‌نشین‌های نامبرده هیچ یک در پارس پیش نمی‌آید، بدین وسیله توضیح داده شده است که در اینجا مقاومت خاصی در برابر اعتقاد تازه وجود داشته است.^{۲۹}

V. پارسیان و پارتیان در روایات ایرانی

از مدت‌ها پیش بدین مطلب اشاره شده است که مادان و هخامنشیان به هیچ روی در آنچه «تاریخ ملی ایران» نامیده می‌شود، یعنی روایت کم و بیش نیمه‌رسمی مشروعیت یافته

پسین-ساسانی تاریخ ایران، پیش نمی‌آیند^(۳۰). در ضمن به درستی بر این نکته تأکید کرده‌اند که اقدام حیاتی برای این «فراموشی تاریخی» باید در دوره اشکانیان روی داده باشد، زیرا از ساسانیان که بسیاری چیزها در پارس به بزرگداشت «نیاکان» شان شهادت می‌دهند، بیشتر نوگردنی سنن هخامنشی انتظار می‌رود^(۳۱) تاکنار نهادن آنها. آنچه به نحوه فراموشی مربوط می‌شود، در درجه اول باید بر این گمان بود که – در مورد گنجینه‌ای از روایات مشترک مردمی که از پیشتر، عهد پیشاهمنشیان وجود داشت – روایات (حماسی) ایران خاوری کیانی در دوره اشکانیان، روایات محلی جنوب غربی ایران را در خود هضم یا جایگزین کرده‌اند^(۳۲). در مورد روایات به طور توثیقی ثبیت شده پارسی باید به یاد آورده که خط میخی حتی در دوران متأخر هخامنشیان به تدریج منسوخ و اسناد این شیوه نگارش به طور فراینده‌ای «ناخوان» شده بود. اگر بنا را بر این فرض بگذاریم که خط آرامی جایگزین خط میخی شده^(۳۳) بود، متناسب با آن ابزار نگارشی نیز تغییر کرده بود، از این قرار باید – در رابطه با وضع نیمه‌ویران پارسه و واستگی پارس به قدرت مرکزی سلوکیان – پنداشتی درست باشد که در پارس آن روزگار به نگارش در قیاس با دوران هخامنشیان اهمیت اندکی قائل بوده‌اند. چنانچه نتایج پژوهش تاریخ شفاهی یا به عبارت دیگر، روایات شفاهی را منظور کنیم^(۳۴)، بدین ترتیب، باید بنا را بر این گذاشت که آگاهی به شرایط تاریخی دوران هخامنشی می‌تواند حتی در عهد فرترکه‌ها تنها به صورت کلی بوده باشد. به طور دقیق: اسامی شاهان هخامنشی بدون تردید چنانکه نام‌های حاکمان پیشاهمنشی پارس (ارتختسر، داریو) آن را به اثبات می‌رسانند^(۳۵)، و نیز حتی اصول بنیادی ایدئولوژی شهریاری هخامنشی، چنانکه هم یاد کرد^{۲۴} ساسانیان به آریایی عهد هخامنشیان^(۳۶) و هم نزدیکی آرمان شاهی هخامنشی با آرمان شاهی ساسانی^(۳۷) تلویحاً بدان اشاره می‌کنند، شناخته بودند. خیلی از اسطوره‌ها و افسانه‌های مشترک ایرانی درست مانند گنجینه‌ای از «الگوهای - تاریخی» دهان به دهان می‌گشته‌اند که امکانش بود هر بار چهره‌های تاریخی (جدیدی) به روایات شفاهی اضافه شود^(۳۸). در این تنظیم دوباره شخصیت‌ها، رویدادها و جزئیات تاریخی می‌توانند گذشته از عوامل دیگر شکل دهی روایات در فرهنگ‌های شفاهی، دلیلی نیز برای این مطلب جستجو شود که اطلاعاتی در مورد کوروش و جانشینانش به طور فراینده‌ای رو به کاهش نهاد، یا به عبارت دیگر،

اشکال دیگری را پذیرفت^(۳۹). تقریباً به گونه دیگری نیز واضح می‌شود: اعتماد به نفس قشر رهبرانه سیاسی پارس در دوران سلوکیان و اشکانیان از سرچشمه ضدیونانی یا ضدمقدونی^(۴۰) یا به عبارت دیگر، ضدپارتی تأمین نمی‌شد. آیا جز این امکانش بود <افسانه‌های شاهی> پارتی- ایرانی خاوری چنان کامیابی را در پارس داشته باشد؟ البته این مسئله را نیز می‌توان به یاد آورد که با وجود تمام کوشش‌های ساسانیان برای حذف اشکانیان از <تاریخ ملی> در هر حال می‌توان در نوشه‌های متاخر پارسی میانه و عربی به اشاراتی دست یافت که ساسانیان نخستین خود را <وارث> اشکانیان درک می‌کردند و مدعی اش نیز بودند^(۴۱). البته این طور که پیلا است گویی در دوران سلوکیان و اشکانیان، برداشت خاص پادشاهی <آرایایی> و <زرتشتی> توانست در پارس با وجود تأیید سیاسی واقعیت موجود و توازن قدرت، تا اعماق دوران ساسانیان پایدار بماند، استنباطی که هرچند دیگر وجه مشترکی با شخصیت‌های تاریخی هخامنشیان نداشت، با این وجود، اما چنان توانمند بود که ساسانیان توانستند آن را چون مؤلفه ایدنولوژی شهریاری خود از نو باب کنند.

احساسی نسبت به تاریخ و سنت خاص جنوب غرب ایران باید بر اثر وجود <مکان‌های مقدس> در نقش رستم، پارسه و جاهای دیگری نیز در پارس پابرجا مانده باشد؛ هم تغییرات ساختمانی و نوساختهایی در پارسه و منطقه پیرامونی و هم <استفاده مجدد> ساسانیان از دیواره صخره نقش رستم و کعبه زرداشت یا احداث دوباره – اسمی – پارسه در استخر^(۴۲) بر آن گواهی می‌دهند. حالا پرسشی مطرح می‌شود که چه کسی ضامن نگاهداشت سنت خاص جنوب غربی ایران بود؟ بدون تردید دین‌بازان و فرزانگان زرتشتی دارای اهمیت ویژه‌ای در دوران هخامنشیان بودند: آنها نه تنها وظایفی در آیین پرستش بر عهده داشتند بلکه نقش مهمی را در تمام مسائل مشروعیت بخشی، تبلیغاتی و تحکیم پادشاهی هخامنشیان ایفا می‌کردند. گمان می‌رود وظیفه <روحانیت> پارس در حکم شاه کرد^(۴۳) که نظر به تحول سیاسی در دوران پساهخامنشی – در دوره دگر سالاری^(۴۴) سیاسی سلوکیان <روادار>، در امور سیاسی و مذهبی و بعداً اشکانیان ایرانی خود را جانشین هخامنشیان وانموده – دیگر از اهمیت واقعی برخوردار نبود، اندیشه‌های پارتی تبلیغ شده ایران خاوری (کیانی) با توالی سلسله‌ایی خاص خود توانست

به نحوی شایسته در جنوب غرب ایران نیز مورد پسند قرار گیرد و رواج پیدا کند (در وهله اول در میان قشر رهبری سیاسی پارس). پریستاران باید در این دوره خود را وقف مراقبت از ستن زرتشتی کرده باشند^(۴۳)؛ البته می‌تواند روایت انگاشتی^(۲۷) از گذشته اصیل «ایرانی» نیز به آنها نسبت داده شود که ساسانیان نخستین چنان قاطعانه آن را احیا کردند. اما نکته‌ای در این میان مورد اختلاف است: اشاره تلویحی اصطلاح *ahēnagān/progonoi* «نیاکان» پنداشته شده از جانب نگارنده و دیگران در کارنامه خدایگان شاپور^(۲۸)، و نیز به صورت *maiores progonoi*، یا *maiores* بیان شده در نوشه‌های یونانی عهد ساسانی، به هخامنشیان^(۴۴) البته اسمًا ناشناخته برای ساسانیان.

VI. جمع‌بندی

از قرار معلوم – با وجود ایراداتی که به موجب حجم وسیع اسقاط و تغیر شکل روایات حاصل می‌شود – گویا پارس حداقل تا اعماق سده ۲ ب.م «شاهکنشین زیردست» وفادار اشکانیان بوده است. نبود استشهادی به شخصیت‌ها و مسائل پارس در نوشته‌ها، شواهد اندک باستان‌شناسانه و سکه‌شناختی حضور اشکانیان در این پهنه و تأثیر روایات پارتی - ایرانی خاوری به میزان زیادی بر سنت شفاهی جنوب غرب ایران، چنان‌که پیدا است نمی‌تواند نشانه «استقلال» یا «تلاش‌های استقلال طلبانه» و نیز مناسبات پرتنشی با قدرت مرکزی بوده باشد، بلکه بر عکس، نشانگر سیاست موفقیت‌آمیز اشکانیان در جنوب غرب ایران است، [تا] وفاداری حاکمان و مردم پارس را از طریق تخصیص امتیازات و «حق خودمختاری» و همچنین رواداشت^(۲۹) استقلال فرنگی به دست آورند و از اقدامات گسترده نظارتی و اجرایی نظامی خودداری کنند. اگر این تصویر همچون دوره سلوکیان، چنانچه با بررسی فشرده آثار و بقایای اشکانیان در پارس نیز تأیید شود، می‌شد از برداشت نقش خصوصاً مستقل و ناوابسته این شاهان^(۳۰) در کل امپراتوری اشکانی خداحافظی کرد. ساسانیان نخستین در این تصویر می‌گنجند: آنها با وجود تأکیدگذاری سیاسی و ایدئولوژیکی خویش، در بسیاری چیزها به درستی شاخص میراث اشکانیان هستند.

27. Konzept

28. *Res Gestae Divi Saporis* (ŠKZ pa. 16, gr. 35).

29. Tolerierung

30. *Regnum*

(۱۷) پی نوشت‌های مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ پارس در دوران پاریان

1. Wiesehöfer 1994b.

۲. بحث در ۱۶۴-۱۶۲ Alram 1986، ۱۶۲-۱۶۴ Wiesehöfer 1994b بازگیری شده است.

3. Wiesehöfer 1996.

4. Vgl. Alram 1987, bes. 127-130.

5. Alram 1987, 128.

6. Vgl. Sherwin-White/Kuhrt 1993, 223-225.

7. Wiesehöfer 1994b, 135f.

8. Alram 1986, 162-186; 1987, 127-130.

۹. آخرین ویرایش انتقادی از آن Casson 1989 است.

۱۰. برای تنظیمی از استدلال‌ها نک به:

Dabrowa 1991, 144-146 (در مورد ایران)، bei Pauli 1986, Fussman 1991 und Turner/Cribb 1996 sowie Robin 1991 (در مورد عربستان).

مقطع زمانی گزارش برای عربستان به طور حتم سال‌های میان ۴۰ و ۷۰ ب.م. هستند که به کمک مدت زمان سلطنت شاه مالیخوس (دوم) نبطي نام برده در متن به دست می‌آید. در مورد هند نیز پاولی و ترنر/کرب (Pauli und Turner/Cribb) متمایل به گمانی در همین زمان (به هر حال قبل از ۷۸ ب.م.) هستند، در حالی که فوسمان (بر پایه توصیف شرایط در شمال غرب هند) زمان ۳۰ ب.م. در هر حال، پیش از ۵۰ ب.م. رامطروح می‌کند. دابر ووا در مورد ایران (بر اساس بازسازی وی از مناسبات میان خواراکنه و امپراتوری اشکانی در سده اول ب.م.) بیشتر به دهه هفتاد سده اول ب.م. گمان می‌برد.

11. Potts 1990, vol. 2, 302-310; Marek 1993, 146.

۱۲. دابر ووا (Dabrowa 1991, 144-147) نیز از این دیدگاه پشتیبانی می‌کند.

۱۳. در این مورد به ویژه باید شرایطی ذکر شود که شاهان پارس نه از لحاظ باستان‌شناسانه و نه سکه‌شناختی در مناطق محتملاً تحت کنترل آنها (جنوب میان‌رودان، الیمائیس/شوشا، پهنه خلیج فارس) تاکنون هیچ شناهه‌ای از خود به جای نگذاشته‌اند.

۱۴. البته بررسی روشنمند نتایج باستان‌شناسی با وجود همه کارهای مقدماتی (vgl. Haerinck 1983; Wiesehöfer 1994b) هنوز صورت نگرفته است. در ضمن نکته مهم بررسی‌های دقیقی در منطقه

مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان [۶۶۹]

- پارسه/ نقش رستم / استخر است تا بتوان برای نمونه به «احیای» یادمان‌های هخامنشیان در عهد اشکانیان شهادت داد.
۱۵. Alram 1987, 138-140. سلوود (Sellwood) این سکه‌ها را به شاهان اشکانی و لخش اول تا اردون سوم نسبت می‌دهد.
۱۶. Alram 1987, 140.
۱۷. بحث در نزد کتهوفن 1995 بازگویی شده است.
۱۸. Assfalg 1966.
۱۹. نک به 281 Fiey 1967; Drijvers 1982, 1-12 Kawerau 1985, II; Wiesehöfer 1993, 365 n. 14. کاورو (به ویژه در:) به طور قاطعی از اصالت و صحت آن دفاع می‌کند.
۲۰. Brock 1980, 183.
۲۱. Chaumont 1988, 35; Schwaigert 1989, II; Wiesehöfer 1993, 365 n. 14.
۲۲. Hage 1988; Schwaigert 1990; Shaked 1990, 266 n. 15.
۲۳. Kettenhofen 1995.
۲۴. مطابق این گزارش، فارس به ۴ یا ۵ «کوره» تقسیم می‌شد که کوره‌هایی بـ نوبـه خـود دارـی «رسـتـاـک»ـهـای زـیـادـی بـودـنـدـ. درـضـمـنـ «ـشـاهـ»ـ استـخـرـ نـظـارـتـ عـالـیـهـ بـرـ شـاهـانـ (ـسـایـرـ)ـ کـورـهـاـ (ـوـ)ـ فـرـمانـدـهـانـ پـادـگـانـهـاـ)ـ دـاشـتـ.
۲۵. Altheim-Stiehl 1978.
۲۶. به نظر می‌آید در روایات عربی (طبری) اشاره‌ای به این مطلب هست که پس از پابک از شاه بزرگ برای جانشینی پسرش شاپور کسب اجازه کرده‌اند.
۲۷. Chaumont 1988, 1-53; Schwaigert 1989, 1-11.
۲۸. Chaumont 1988, 54ff.; Schwaigert 1989, 19ff.
۲۹. Chaumont 1988, 49.
۳۰. Yarshater 1971 und 1983; Wiesehöfer 1986 und Gnoli 1989, 115ff.
۳۱. کتاب‌شناسی در پی‌نوشت ۳۱. بویس (Boyce 1954, 49ff.; 1955, 474; 1983, 1161) (برعکس می‌خواهد این تحول را به دوران ساسانیان تخصیص دهد که با خودانگاره این سلسله پارسی به دشواری سازگاری دارد.
۳۲. راجع به نوشتة آرامگاه داریوش در خط آرامی و زبان ایرانی از عهد متاخر هخامنشیان نک به Wiesehöfer 1994b, 90f.
۳۴. Vansina 1985.
۳۵. Alram 1986, 162ff. ؟ در مورد اسامی نک به 297. Sundermann 1986, 293. درست در این دو *نام سلطنتی* > (Schmitt 1977; 1982), کلنس/پیرار (Kellens/Pirart 1988, 40f.) *متقابل* به ظهور ارتباطی با سنت اوستایی هستند.
۳۶. در این مورد نک به آثار مختلف نیولی، به ویژه Gnoli 1987a und b sowie 1989
۳۷. Vgl. Zusammenfassend Sancisi-Weerdenburg 1985, 459f.
۳۸. Sancisi-Weerdenburg 463. بر این مبنای مشخصه روایات مردمی هخامنشی نیز دارای سرشت

درجه دوم و مصون از تغییر شکل جدیدی نبوده است. برای نمونه روایات کهن مردمی در نام یک حاکم دیگری در فارس بازتاب می‌یابد: منوچهر (Manūčehr) (Gnoli 1989, 125f.). آنچه به کوروش مربوط می‌شود، او باید — بر اساس گنجینه مشترک یا مشابهی از «افسانه‌های شاهی» — پس از پایان دوران هخامنشیان با اعضای خاندان حکومتگر کیانی، به ویژه کیخسرو یونانی — بابلی، به عبارت دیگر، یهودی نیز — نوگردانی را در <بهمن دادگر> پشت سر گذاشته است (Yarshater 1983, 389).

40. Wiesehöfer 1994b.
41. Wiesehöfer 1994a, 224f.
Chaumont 1958, 1959 und Wiesehöfer 1994b . در مورد اهمیت استخراج برای ساتھانیان نک به ۴۲
. 1964
43. Hoffmann/Narten 1989, 90.
نک به دیدگاه‌های مختلف ویزهوفر (Wiesehöfer 1986; 1994c, 392 n. 15) و نیولی (Gnoli 1989; Kettenhofen 1994) از سوی دیگر. ۴۴

کوته نوشت

AchHist	Achaemenid History
AcIr	Acta Iranica
AION	Annali. Istituto Orientale di Napoli
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
AoF	Altorientalische Forschungen
BNF	Beiträge zur Namenforschung
BSOAS	Bulletin of the School of Oriental and African Studies
CHI	The Cambridge History of Iran
CSCO	Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium
IPNB	Iranisches Personennamenbuch
JA	Journal Asiatique
LNV	Litterae Numismaticae Vindobonenses
NC	Numismatic Chronicle
OrChr	Oriens Christianus
OrSyr	L'Orient Syrien
RHR	Revue de l'Histoire des Religions
TRE	Theologische Realenzyklopädie

كتاب شناسی

- Alram, M. 1986, *Nomina Propria Iranica in Nummis* (IPNB IV), Wien
- Alram, M. 1987, „Die Vorbildwirkung der arsakidischen Münzprägung“, *LNV* 3, 117–146
- Altheim-Stiehl, R. 1978, „Das früheste Datum der sassanidischen Geschichte, vermittelt durch die Zeitangabe der mittelpersisch-parthischen Inschrift aus Bišāpūr“, *AMI* N.F. 11, 113–116
- Assafalq, J. 1966, „Zur Textüberlieferung der Chronik von Arbela“, *OrChr* 50, 19–36
- Boyce, M. 1954, „Some Remarks on the Transmission of the Kayanian Heroic Cycle“, *Serta Cantabrigiensia*, Mainz, 45–52
- Boyce, M. 1955, „Zariadres and Zarer“, *BSOAS* 17, 463–477
- Boyce, M. 1983, „Parthian Writings and Literature“, *CHI* III 2, Cambridge, 1151–1165
- Brock, S.P. 1980, „Bibelübersetzungen I“, *TRE* VI, 181–196
- Casson, L. 1989, *The Periplus Maris Erythraei*, Princeton
- Chaumont, M.-L. 1958, „Le culte d'Anahita à Staxr et les premiers Sassanides“, *RHR* 153, 154–175
- Chaumont, M.-L. 1959, „Papak, roi de Staxr, et sa cour“, *JA* 247, 175–191
- Chaumont, M.-L. 1964, „Où les rois Sassanides étaient-ils couronnés?“, *JA* 252, 59–75
- Chaumont, M.-L. 1988, *La christianisation de l'Empire iranien* (CSCO 499), Leuven
- Dąbrowa, E. 1991, „Die Politik der Arsakiden auf dem Gebiet des südlichen Mesopotamiens und im Becken des Persischen Meerbusens in der zweiten Hälfte des I. Jahrhunderts n.Chr.“, *Mesopotamia* 26, 141–153
- Drijvers, H.J.W. 1982, „Edessa“, *TRE* IX, 277–288
- Fiey, J.M. 1967, „Auteur et date de la Chronique d'Arbèles“, *OrSyr* 12, 265–302
- Fussman, G. 1991, „Le Périple et l'histoire politique de l'Inde“, *JA* 279, 31–38
- Gnoli, Gh. 1987a, „Er mazdesn. Zum Begriff Iran und seiner Entstehung im 3. Jahrhundert“, *Transition Periods in Iranian History*, Paris, 83–100
- Gnoli, Gh. 1987b, „Basileus basileōn Arianōn“, *Orientalia I. Tucci Memoriae Dicata*, ed. Gnoli, Gh./Lanciotti, L., vol. 2, Rom, 509–532
- Gnoli, Gh. 1989, *The Idea of Iran*, Rom
- Gnoli, Gh. 1991, „L'inscription de Šābuhr à la Ka'be-ye Zardošt et la propagande sassanide“, *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique*, ed. Bernard, P./Grenet, F., Paris, 57–63
- Haerinck, E. 1983, *La céramique en Iran pendant la période parthe (ca. 250 av. J.C. à ca. 225 après J.C.)*, Gent
- Hage, W. 1988, „Early Christianity in Mesopotamia“, *The Harp* 1.2–3, 39–46
- Hoffmann, K./Narten, J. 1989, *Der sassanidische Archetypus. Untersuchungen zur Schreibung und Lautgestalt des Avestischen*, Wiesbaden
- Kawerau, P. 1985, *Die Chronik von Arbela*, 2 Bde. (CSCO 467–468), Leuven

- Kellens, J./Pirart, E.P. 1988, *Les textes vieil-avestiques I*, Wiesbaden
- Kettenhofen, E. 1994, „Einige Überlegungen zur sasanidischen Politik gegenüber Rom im 3. Jh. n.Chr.“, *The Roman and Byzantine Army in the East*, ed. Dąbrowa, E., Kraków, 99–108
- Kettenhofen, E. 1995, „Die Chronik von Arbela in der Sicht der Althistorie“, *Simblos. Scritti di storia antica a cura di Criscuolo, L./Geraci, G./Salvaterra, C.*, Bologna, 287–319
- Marek, Ch. 1993, „Die Expedition des Aelius Gallus nach Arabien im Jahre 25 v.Chr.“, *Chiron* 23, 121–156
- Pauli, F. 1986, „NAHAPĀNA/MANBANOΣ vor 78 n.Chr.? Ein epigraphischer Neufund aus Indien und seine Bedeutung für die antike Südasien-Chronologie“, *Studien zur Alten Geschichte. Festschrift S. Lauffer*, Rom, 743–753
- Potts, D.T. 1990, *The Arabian Gulf in Antiquity*, vol. 2, Oxford
- Robin, Ch. 1991, „L'Arabie du Sud et la date du *Périple de la Mer Érythrée* (Nouvelles données)“, *JA* 279, 1–29
- Sancisi-Weerdenburg, H. 1985, „The Death of Cyrus: Xenophon's *Cyropaedia* as a Source for Iranian History“, *Aclr* 25, Leiden, 459–471
- Schmitt, R. 1977, „Thronnamen bei den Achaimeniden“, *BNF N.S.* 12, 422–425
- Schmitt, R. 1982, „Achaemenid Throne-Names“, *AION* 42, 83–95
- Schwaigert, W. 1989, *Das Christentum in Huzistān im Rahmen der frühen Kirchengeschichte Persiens bis zur Synode von Seleukeia-Ktesiphon im Jahre 410*, Theol. Diss. Marburg
- Schwaigert, W. 1990, „Miles und Papa“, *V. Symposium Syriacum* (OrChrA 236), Leuven, 393–402
- Sellwood, D.G. 1989, „New Parthian Coin Types“, *NC*, 162–168
- Shaked, Sh. 1990, „Administrative Functions of Priests in the Sasanian Period“, *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies*, pt. 1, ed. Gnoli, Gh./Panaino, A., Rom, 261–273
- Sherwin-White, S./Kuhr, A. 1993, *From Samarkhand to Sardis*, London
- Sundermann, W. 1986, „Studien zur kirchengeschichtlichen Literatur der iranischen Manichäer“, *AoF* 13, 239–317
- Turner, P.J./Cribb, J. 1996, „Numismatic Evidence for the Roman Trade with India“, *The Indian Ocean in Antiquity*, ed. Reade, J., London, 309–319
- Vansina, J.V., *Oral Tradition as History*, Madison
- Wiesehöfer, J. 1986, „Iranische Ansprüche an Rom auf ehemals achaimenidische Territorien“, *AMI* N.F. 19, 177–185
- Wiesehöfer, J. 1993, „Geteilte Loyalitäten‘. Religiöse Minderheiten des 3. und 4. Jahrhunderts n.Chr. im Spannungsfeld zwischen Rom und dem sasanidischen Iran“, *Klio* 75, 362–382
- Wiesehöfer, J. 1994a, *Das antike Persien von 550 v.Chr. – 650 n.Chr.*, Zürich/München
- Wiesehöfer, J. 1994b, *Die ‚dunklen Jahrhunderte‘ der Persis* (Zetemata 90), München
- Wiesehöfer, J. 1994c, „Zum Nachleben von Achaimeniden und Alexander in Iran“, *AchHist* VIII, Leiden, 389–397
- Wiesehöfer, J. 1996, „Discordia et Defectio – Dynamis kai Pithanourgia. Die frühen Seleukiden und Iran“, *Hellenismus. Beiträge zur Erforschung von Akkulturation und politischer Ordnung in den Staaten des hellenistischen Zeitalters*, hg. v. Funck, B., Tübingen, 29–56
- Yarshater, E. 1971, „Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?“, *La Persia nel Medioevo*, Roma, 517–531
- Yarshater, E. 1983, „Iranian National History“, *CHI* III 1, Cambridge, 359–477

تبرستان
www.tabarestan.info

«خاموش باش»، هیرکان پاسخ داد،
«سوگنامه‌ای که با خنده آغاز شده است،
هنوز پایان نیافته»

مارگارت ناوارا^(۱)

۲۰

منابعی در مورد تاریخ ماد آتروپیاتنه و هیرکانیا در عهد اشکانیان

نوشته مارتین شوتکی (پرتسفلد)^۱
ترجمه هوشنگ صادقی

دیدکلی

ما در زیر می‌خواهیم نشان دهیم که بر چه اساسی می‌توان تصویری امروزی از تحول سیاسی دو منطقه شمالی ایران در زیر حاکمیت اشکانیان ترسیم کرد. در ضمن، تک‌تک منابع گوناگون نخست در دیدی اجمالی معرفی و بعداً در فصل‌های جداگانه‌ای بنا بر گویایی‌شان بررسی می‌شوند.

وقتی که دانشوران فرانسوی در آغاز سده هیجدهم اقدام به بررسی تاریخ اشکانی به صورت تک‌نگاری کردند، این امر نخست بر پایه تنظیم تا حد امکان جامع مطالب به جای مانده تاریخ‌نگاران باستان انجام گرفت. گذشته از این، از همان ابتدا کوشش کرده‌اند از سکه‌های اشکانی نیز استفاده بکنند. مؤلفان یونانی و رومی و مسکوکات اشکانی تا امروز چارچوب اصلی تاریخ پارت را تشکیل می‌دهند. پژوهندگان اروپایی از سده هیجدهم به بعد به نوشه‌های شرقی چنان‌که در تاریخ‌نویسی قفقاز و اسلامی و نیز در اشعار فارسی قرون وسطی بازتاب یافته‌اند، دسترسی پیدا کردند. با این همه پیشاپیش باید از انتظارات

1. Martin Schottky (Pretzfeld)

زیاد از حد برحدار بود: در آثار مورد نظر اطلاعات واقعاً قابل استفاده‌ای درباره اشکانیان فقط به طور استثنایی باقی مانده است. به همین دلیل جای تأسف است که گویی خود اشکانیان اقدام نسبتاً اندکی در این مورد انجام داده‌اند، تا اعمال خود را بیان نامه‌هایشان به یاد آورند. محصول آنچه می‌توان «نوشته‌های حکومتی» نامید، بسیار ناچیز است. اما این بقایای در دسترس قرار گرفته به وسیله کاوش‌های باستان‌شناسی امکان ارتباطی را با بازمانده آثار نامکتوب به دست آمده در آذربایجان و گرگان برقرار می‌کنند. آنها بعضاً اطلاعات ارزشمندی را درباره فرهنگ مادی دوران اشکانیان در اختیار می‌گذارند.

پیرستان

www.tabarestan.info

نوشته‌های کلاسیک

نخستین مورخ یونانی باقی‌مانده برای ما که به حکومت‌های حاشیه جنوب دریای مازندران در دوران اشکانیان پرداخته است، پلیبیوس اهل مگالوپولیس^۲ بوده است که تاریخ پر حجم گذار پهنه مدیترانه در زیر حاکمیت رومیان را نگاشته است^(۳). پلیبیوس در چارچوب توصیف خود به سال‌های اولیه سلطنت آنتیوخوس کبیر نیز پرداخته که شکست همو در ماقنسیا (۱۹۰ ق.م) در واقع به معنای سرآغاز چیرگی روم در پهنه خاوری دریای مدیترانه است.

نخست باید فصل پنجم و پنجم (به طور کامل باقی‌مانده) کتاب پنجم پلیبیوس^(۴) ذکر شود. در اینجا گزارش می‌شود چگونه آنتیوخوس سوم، پس از آنکه مولون^۵، شهر بشورشی ماد بزرگ را از میان برده بود، توانست آرتا بازانس^(۶) نامی، سرور «مردمان ساتراپی» را وادار به اطاعت کند. در مورد این مردمان که قبلًا در فقره دیگری همسایگان غربی مادان ذکر شده‌اند، بدون تردید موضوع بر سر اهالی آتروپاتنه واقع در شمال غربی ماد بزرگ است. اما شرایط سیاسی ناروشن به نظر می‌آید. بنابراین، نویسنده ما را همچنان در ابهام می‌گذارد که آیا آرتا بازانس را سalar خود مختار یا زیردست قدرتی برتر در نظر داشته است. در عین حال، واقعیتی که کشور وی نه ماد نه آتروپاتنه نامیده نمی‌شود، اما به جایش از مردمان ساتراپی سخن می‌رود، آشفتگی به بار می‌آورد. جواب این مسئله در این نکته نهفته است که پلیبیوس در این مورد به یک منبع بسیار جانبدار سلوکی وابسته بوده

2. Polybios aus Megalopolis

3. Molon

4. Artabazanes

5. Polybius, 5,44.

است. «گزارشگر درباری» مورد نظر آشکارا کوشش کرده است ادعای حاکمیت سلوکیان را بر همه مناطق آسیایی که جزو امپراتوری پارسیان بوده، ابراز کند. بدین ترتیب، آرتا باز انس شهربی تلقی شده که زیر دستانش می‌توانند به سادگی تنها «مردمان ساتراپی» نامیده شوند. این نحوه بیان از این لحاظ منطق خاصی دارد که آتروپات، نیای آرتا باز انس و نژاده خود مختار نام بخش ماد شمالی، در زمرة محدود قدر تمدن ای بود که فعالیتش تقریباً بدون وقه از یک شهر ب خامنشی به بنیان‌گذارِ دو دمان محلی عصر یونانی گرایی رسید. چنان‌که از مورخان اسکندر مستفاد می‌شود، آتروپات در ابتدا از داریوش سوم برنگشته بود، اما بعداً بازگماردنش را از جانب اسکندر به دست آورده و فدارانه به او کمک کرده بود. ادعایی در اثر پلی‌بیوس^۶ که سرزمین مردمان ساتراپی استقلالش را از دوران هخامنشیان حفظ کرده بود، چون که اسکندر آن را به حال خود گذاشت، تحریفی تاریخی به منظور بزرگداشت هرچه بیشتر آوازه جنگی آنتیوخوس جوان است و اصولاً نظریه ادعای قانونی سلوکیان را بر آن منطقه نقض می‌کند.

پلی‌بیوس در کتاب^۷ به صورت ناقص بازمانده دهم، آنجا که به پیکارهای آنتیوخوس کبیر با ارشک دوم پارتی و آغاز مقابله‌اش با او تیدموس^۸ باکتریایی می‌پردازد^۹، خود را بیشتر مطلع نشان می‌دهد. در ابتدا پیشروی از اکباتان به هکاتومپیلوس از میان ببابان شرح داده می‌شود. این شهر در پارتیینه واقع بود^{۱۰} که باید بدان تأکید شود چون که ایگور خلوپین^{۱۱} نه تنها آن را در هیرکانیا قرار می‌دهد، بلکه حتی پایتحت آن سرزمین نیز می‌داند^{۱۲}. اما از توصیف پلی‌بیوس معلوم می‌شود که آنتیوخوس از هکاتومپیلوس به تگ^{۱۳} آمد و بعداً پیش از آنکه به هیرکانیا برسد، مجبور بود از کوهستان لابوس^{۱۴} (البرز)^{۱۵} بگذرد. اما پایتحت واقعی این سرزمین مطابق پلی‌بیوس باید سرینکس^{۱۶} بوده باشد^{۱۷}. گذشته از این، او حتی تمبرکس^{۱۸} بدون استحکامات دفاعی واقع در نزدیکی و نیز آخریانه^{۱۹} را در زمرة شهرهای هیرکانیا ذکر می‌کند. یک اطلاع آب‌نگاری^{۲۰} جالبی در فقره‌ای^{۲۱} محفوظ مانده است: پلی‌بیوس از تلاش‌های آپاسیاک‌های کوچگر برای

6. Pol. 5,55,9.

7. Euthydemus

8. Pol. 10,27-31 und 48f.

9. Pol. 10,28.

10. Igor Khlopin

11. Tagai

12. Labos

13. Sirynx

14. Tambrax

15. Achriane

16. Hydrographie

17. Pol. 10,48.

دستیابی به هیرکانیا از طریق آمودریای ریزنده به دریای مازندران گزارش می‌کند. آمودریای امروزی به دریاچه آرال می‌رسید، با این حال، به دشواری اشتباه یا اختلاطی با رودخانه‌ای روان به دریای مازندران در نزد پلی‌بیوس وجود دارد. پژوهش‌های انجام‌گرفته روس‌ها از اوآخر سده پیش نتیجه‌ای به دست داد که مصب دریای کاسپی آمودریای همچنین گواهی شده از سوی نویسندهان دیگر اثبات‌پذیر است. در آن زمان جریان آب باید از میان بسترها خشک امروزی خلیف اُسبو، اونقوس^{۱۸} و ساری قمیش – اسبوی سفلی، روان بوده و در حوالی میخانیلووسک^{۱۹} (در جنوب کراسنودرsk) به دریا ریخته باشد^(۷).

معاصر جوان‌تر پلی‌بیوس، تبعه پارت، آپولودوروس آرتمیتی^(۲۰) بود. اینکه اثر او «پارتیکا» که حداقل شامل چهار کتاب بوده^(۲۱)، حفظ نشده، خسرا غیرقابل جبرانی است. این مسئله به ویژه در مورد تاریخ ایران خاوری صدق می‌کند، زیرا او در اوآخر عصر یونانی‌گرایی مطلع ترین منبع در مورد هیرکانیا و باکتریا محسوب می‌شد^(۲۲). بدین ترتیب، توصیف هیرکانیا در فصل هفتم و هشتم کتاب یازدهم «جغرافیا»^(۴) استرابون که آن را با آثار نویسندهان دیگری تکمیل کرده^(۲۳) و شرح دریای کاسپی یا «هیرکانی» (هر دونام به تأکید در استرابون پیش می‌آیند^(۲۴)) را بدان افزوده است^(۲۵)، مبتنی بر آپولودوروس است. نظر به تدوین اثر استرابون نباید شگفت‌زده شد که اطلاعات بازمانده در درجه اول ماهیت جغرافیایی دارند. بدین نحو او نیز مصب کاسپی آمودریا را ذکر می‌کند^(۲۶). اما خبر وی چندان اهمیت ندارد، زیرا دریای هیرکانیا باید سیر دریا را نیز در خود جذب کرده و گذشته از این، نه دریاچه بلکه شاخابه^(۲۷) اقیانوس بوده باشد. این برداشت‌ها چنان‌که همه می‌دانند ناشی از سفر اکتشافی دریای کاسپی انجام‌گرفته پاترولکلس^(۲۸) به سفارش سلوکوس نیکاتور است. همچنین شناسایی آخوس^(۲۹)، رودی که گویا برای نویسندهان پیش از آپولودوروس کاملاً ناشناخته بوده است، اما توسط خود وی اغلب ذکر می‌شود، دشوار به نظر می‌آید. در حالی که آپولودوروس اظهار کرده بود که آخوس «در نزدیکی

18. Ungus

19. Michailowsk

20. Apollodorus von Artemita

21. Athen. 15,682c.

22. Strab. 2,5,12; 1,2,1.

23. Strab. 11,6,1.

24. Strab. 11,6,1-8,1.

25. Strab. 11,6,1; 11,6,3; 11,11,5.

26. Ausbuchtung

27. Patrokles

28. Ochos

پارت»^{۲۹} جاری است، پاره‌ای آن را رودخانه جاری از میان باکتریا و دیگران رودخانه‌ای روان در امتداد باکتریا^{۳۰} در نظر می‌گیرند. علاوه بر این، استрабون در مورد نظریه‌های پیشگامان خود که بنا بر نظر آنها اخوس یا جدا از آمودریا به دریای مازندران می‌ریزد، یا قبلًا با آن رود یکی می‌شود^{۳۱}، گزارش می‌کند. این امر بدیهی است که در هیچ زمانی رودخانه‌ای وجود نداشته است که همه این خصوصیات در مورد آن مصدق پیدا بکند. با وجود برخی کوشش‌ها که اخوس را به رودخانه‌های امروزی ربط دهند، پژوهندگان با راه حل مورد قبول همگان بسیار فاصله دارند^(۱۰). انتظار اطلاعات تاریخی نباید از استрабون داشت. او فقط کوتاه به این مبحث وارد می‌شود که این سه زمین زیرگست مادان، پارسیان، مقدونیان و در پایان اشکانیان بوده است که در عین حال، او پارسیان را حتی ضعیفتر از اسلام ایرانی همچنین برتر تلقی شده‌اش در نظر می‌گیرد. ناتوانی قدر تمدن محلی و زیر فشار بودن مقدونیان دلیلی برای این امر ذکر می‌شود که نه تنها هیچ‌کس قدر استفاده از حاصل خیزی منطقه را ندانسته است، بلکه به جایش در معرض تاخت و تاز کوچگران تاراجگر منطقه بیابانی همسایه نیز گذاشته شده بود. متنهای عجیب به نظر می‌آید که استрабون در فقره دیگری^{۳۲} هیرکانیا را به تأکید اقامتگاه تابستانی پادشاهان پارت می‌نامد. به نظر می‌آید شهرهای نامبرده – تَلْبُرُوكَه^{۳۳}، سَمَرِيَّة^{۳۴}، كَرَت^{۳۵} و مَقْرَ شَاه، تَپَ^{۳۶} – توسط وی در نگاه اول با شهرهایی که پلی‌بیوس نام می‌برد، تفاوت بسیار دارند. اما این مسئله مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا تلبروکه با تمبرکس و تپ با تگ یکسان پنداشته می‌شود^(۱۱). بعداً به سمریینه و کرت خواهیم پرداخت.

حال به گزارش ماد آتروپاتنه استрабون^{۳۷} می‌پردازیم که از منابع خود، آپولونیدس^(۱۲)^(۳۸) و کوئیتوس دلیوس^{۳۹} را نام می‌برد. استрабون تاریخ و جغرافیای کشور کوچک را در درآمد مفیدی تا دوره یونانی گرایی متأخر شرح می‌دهد، ولو در آغاز فقره‌ای^{۴۰} ادعا می‌شود که آتروپاتنه در شمال ارمنستان واقع است. استрабون نخستین فرد پس از مورخان اسکندر است که درباره شهرب – آتروپات که در منطقه پیش از این متعلق

29. Strab. 11,7,3.

30. Strab. 11,11,5.

31. Strab. 11,7,3; 11,11,5.

32. Strab. 16,1,16.

33. Talabrokê

34. Samarianê

35. Karta

36. Tapê

37. Strab. 11,13,1-3.

38. Apollonides

39. Quintus Dellius

40. Strab. 11,13,2.

به ماد بزرگ، اعلام استقلال کرد و عنوان شاهی بر خود نهاد و سلسله‌ای را بنیان گذاشت، گزارش می‌کند. به خصوص اخباری در مورد روابط زناشویی خاندان حکومتگر با ارمینیان، «سوری‌ها» و — بعداً — اشکانیان و نیز اظهارنظر ابراز شده با کلمات صریح که آتروپات‌ها در دوره استрабون نیز هنوز بر اریکه قدرت بوده‌اند، حائز اهمیت هستند. اما جمله اول فقره‌ای^{۴۱} حداقل مشکل تصحیح متن را نشان می‌دهد. در این فقره خبری ناشی از کوئیتوس دلیوس درباره پایتحت، به عبارت دیگر، پایتحت‌های این سرزمین ضبط است. از آنجا که ما متن را در جای دیگری مورب بحث قرار داده‌ایم^(۱۳)، در اینجا اجازه داریم خود را به اشاره‌ای محدود کنیم که پژوهش امروزی فرض را بر برداشت فی‌نفسه دشوار فهم عبارت مانده دال بر دو تختگاه ماد شمالی می‌گذارد.

هنوز دو خبر بازمانده در فقره دیگر کتاب یازدهم به زمینه توصیف تاریخی- جغرافیایی استрабون از آتروپاتنه تعلق دارند. بدین نحو، از سویی ذکر می‌شود که آرتاکسیاس^{۴۲} اول از ارمنستان بزرگ، سه منطقه مادان را تصاحب کرد.^{۴۳} اما این خبر که تیگران دوم اسیر در میان اشکانیان، به خاطر آزادسازیش می‌باشد منطقه هفتاد دره ارمنستان را وگذار بکند، ولی بعداً موفق به بازپس‌گیری آنها شده است.^{۴۴} آیا با این گفته ارتباط دارد، در زیر باید مدلل شود. پایان موقت مناقشات مرزی ارمنستان- آتروپاتنه آن‌گونه که استрабون می‌دانست، بعداً با استرداد سرزمین سیمباکه^{۴۵} به ماد شمالی عملی شده است^(۴۶).

اکنون به آپولودوروس ارتمیتی به عنوان مطلع‌ترین منبع برای تاریخ هیرکانیا می‌پردازیم. فرانس آلتھایم^{۴۷} کوشش کرده است به اثبات رساند که «پارتیکا» آپولودوروس نه تنها مبنای بخش‌های ذی‌ربط در اثر استрабون، بلکه اخبار اشکانیان در کتاب چهل و یکم و قسمت‌هایی از کتاب چهل و دوم «تاریخ فیلیپ» پومپیوس تروگوس نیز بوده است^(۱۵). از آنجا که این بحث نمی‌تواند در اینجا از نو مطرح شود، چنانچه به بررسی‌های آلتھایم ارجاع دهیم و نتایج وی را تاکنون ردنشده ارزیابی کنیم، باید کافی باشد.

41. Strab. 11,13,3.

42. Artaxias

43. Strab. 11,14,5.

44. Strab. 11,14,15.

45. Symbake

46. Strab. 11,13,2.

47. Franz Altheim

پومپیوس تروگوس تاریخ امپراتوری اشکانیان را از بدو بنیان‌گذاریش تا عصر آوگوستوس مورد بررسی قرار می‌دهد. شکاف به وجود آمده بر اثر اختلاط میترادات دوم و سوم اشکانی حتی بزرگ‌تر از آن است که تاکنون فرض نهاده شده، زیرا فقط در مورد سال‌های نخست سلطنت میترادات دوم گزارش می‌شود^(۱۶). مناسبت‌هایی برای ذکر هیرکانیا در درجه اول به موجب سرآغاز اشکانیان پیش می‌آید. اما ارتباط موضوع ضروری می‌گرددند تا به دوره اسکندر برگشت شود. بدین نحو، جدا از انقیاد به کوتاهی گزاریده سرزمین به دست مقدونیان^(۱۷)، از انتصاب فراتافرنس^(۱۸) به شهری پس از مرگ اسکندر مطلع می‌شویم^(۱۹). اما در پارت، آندرآگورالک، پارسی تراوه توسط خود اسکندر منصوب شده بود که نسب شاهان بعدی پارت به او می‌رسید^(۲۰). این خبر با توجه به آنچه خود تروگوس درباره تبار اشکانیان و رابطه آنها با آندرآگوراس بعدی گزارش می‌کند، عجیب است. احتمالاً متن، این‌گونه که امروزه در دست است، امکان دارد توسط اشتباه فاحش مؤلف گزیده به وجود آمده باشد. بدین ترتیب، امکانش هست آندرآگوراس عهد اسکندر در ابتدا به عنوان نیای فرد هم نام حدود ۲۵۰ ق.م نمایانده شده باشد، که دوباره به دست سرنیای شاهان اشکانی سرنگون شد. حتی اگر چنان اظهارنظری در متن اصلی پومپیوس تروگوس نیز بوده باشد، چیزی در مورد واقعیت مضمون حقیقی آن بیان نمی‌کند. چون ما توسط مورخان اسکندر می‌دانیم که فراتافرنس در دوران متاخر هخامنشی شهرب هیرکانیا و پارت بود^(۲۱). سرنوشت بعدی وی در ابتدا شباهت چشمگیری با آتروپات، شهربان ماد دارد: او وفادارانه در کنار داریوش باقی ماند، اما پس از درگذشت وی مقدونیان پیروز مجدداً اداره سرزمین‌های پارت و هیرکانیا، بعداً سرزمین تپورها و آماردها را به او محول کرده‌اند. گزارش تروگوس که او پس از درگذشت اسکندر شهرب هیرکانیا شده است، می‌تواند به مفهومی تصحیح شود که او در هنگام نخستین تقسیم ساترایپی‌ها که در سال ۳۲۳ ق.م در بابل روی داد، هنوز در مقامش بوده است. اما دو سال بعد، به مناسبت مقررات تریپارادئیسوس^(۲۲)، از روایات ناپدید شده و فیلیپوس نامی جانشین وی شده است. بدین ترتیب، معلوم می‌شود که به فراتافرنس برخلاف آتروپات مقدر نبوده است از ساترایپی دریافتی در عهد هخامنشیان و حفظ کرده در ایام اسکندر،

48. Iust. 12,3,4.

49. Phrataphernes

50. Iust. 13,4,23.

51. Iust. 12,4,12.

52. Triparadeisos

شاهکنشینی برای خود ایجاد کند. ایالات پارت/هیرکانیا در دهه‌های بعدی زیر نظر کارگزاران مقدونی بود. این تحول برآمده از منابع نشان می‌دهد که برای آندراگوراس «اول» معاصر اسکندر هیچ جایی وجود ندارد. تا چه حد اختلاطی با آمیناپس^{۵۳} در میان است که همو در ایامی که فراتفرنس هنوز در کنار داریوش بود، به شهری پارت و هیرکانیا منصوب شده بود^(۱۸)، به دشواری می‌توان تصمیمی اتخاذ کرد.

در حقیقت به گونه‌ای که تروگوس سرآغاز امپراتوری اشکانیان را شرح می‌دهد، بیشتر همبستگی اداری هیرکانیا و پارت انکار شده توسط خود وی در عهد مقدونیان را تأیید می‌کند. به هر حال، «پارتیان» در ابتدا باید در میان بیان هیرکانیا و داهی‌ها، اسپارانی‌ها^(۱۹) و مرغیان‌ها سکونت اختیار کرده باشند^{۵۴}. ارشک نام بردۀ برای بخستین بار^{۵۵} به پارت حمله می‌برد که در ضمن آن موفق به نابودی شهرب آنجا، آندراگوراس می‌شود^{۵۶}. تصرف هیرکانیای در پی آن یادشده^{۵۷}، آشکارا با این موضوع رابطه علیّ دارد. اینکه یوستینوس از «پادشاهی^{۵۸}» هیرکانیا سخن می‌گوید، با این همه نباید لغت به لغت فهمیده شود، ولو شاعر سیلیوس ایتالیکوس^{۵۹} نیز از شاهان هیرکانی یاد کرده باشد.

کوتاه‌سازی شروع شده گزارش پارت از آپولودوروس به پومپیوس تروگوس تا یوستینوس باید دلیلی برای این مسئله باشد که مقدمتاً از هیرکانیا دیگر سخنی در میان نیست. بدین ترتیب، به لشکرکشی آنتیوخوس کبیر بر ارشک دوم تنها به کوتاهی پرداخته می‌شود^{۶۰} و به طور کامل فاقد اخبار جغرافیایی است. از آنجا که نمی‌تواند جای هیچ شک و شبه‌ای در این مورد وجود داشته باشد که هیرکانیای متعلق به سرزمین‌های کانونی امپراتوری پارت به زودی دوباره اشکانی شده است، متنهای چه هدفی را میترادات اول با لشکرکشی حدود ۱۴۰/۴۱ ق.م به عمل آورده به همان منطقه دنبال می‌کرد^(۲۰)، ناروشن می‌ماند^{۶۱}. در عوض، مأخذ ما اطلاعات دقیقی را در مورد سرنوشت دمتریوس دوم، ملقب به نیکاتور، ذکر می‌کند که پس از جنگی با اشکانیان به دست میترادات اول افتاده بود. میترادات دستور داد او را به هیرکانیا بیاورند و خوب پذیرایی کنند^{۶۲}. حتی دختر شاه

53. Amminapes

54. Iust. 41,1,10.

55. Iust. 41,4,6.

56. Iust. 41,4,7.

57. Iust. 41,4,8.

58. regnum

59. Silius Italicus, 13,473f.

60. Iust. 41,5,7.

61. Iust. 41,6,7.

62. Iust. 36,1,6.

بزرگ را به همسری او درآوردند. دمتریوس پس از درگذشت میترادات دوبار مبادرت به فرار کرد که بی نتیجه ماند: او هر دو بار دستگیر شد و به پیش همسر و فرزندانش در هیرکانیا برگردانده شد.^{۶۲} تازه در ارتباط با لشکرکشی برادرش، آنتیوخوس هفتم، بر اشکانیان آزادی خود را بازپس گرفت.^{۶۴}

آیا این گزارشِ اقامتِ دمتریوس در هیرکانیا نیز مبنی بر آپولودوروس است، می‌توان تردید کرد. در ضمن واقعیتی که او نه تنها به توصیف تاریخ اواخر سلوکیان ضمیمه شده است، خلاف آن را به اثبات می‌رساند. همچنین باید به شرایطی فکر کرد که اسم فاتح و پدر زن دمتریوس آشکارا ناشناس می‌ماند. در حالی که همیو در کتاب چهل و یکم به عنوان میترادات ذکر می‌شود، اما در رابطه با دمتریوس تحت نام دوامانی گنگ اشکانی^(۲۱) حضور می‌یابد. این امر به مأخذی سلوکی دلالت دارد که بیشتر به سربوشت دمتریوس تا معرفی دقیق دشمن پارتی وی علاقه‌مند بود. آنچه باید ذکر شود اینکه میترادات با اسارت محترمانه و تا حد امکان راحت برگزار شده در هیرکانیا برای شاه مغلوب، سنتی از پیش موجود را ادامه داده است: از پیشتر کوروش پادشاه معزول ماد، آستیاگ را به شهربانی «قوم بسیار بزرگ هیرکانی‌ها» منصوب کرده بود.^{۶۵} بدین ترتیب می‌توان به برداشتی رسید که آن سرزمین در دنیای باستان گاه‌گاهی در خدمت اهدافی بوده که در حد اعتدال میان البا^(۶۶) و سیبری قرار دارد.

اما باید بدین نکته اشاره شود که اشکانیان به هیچ روی از هیرکانیا منحصرأ به عنوان تبعیدگاه دشمنان مغلوب استفاده نمی‌کردند. در واقع ما از موردي مطلع هستیم که یک محلی [روستایی] به مدیریت داخلی سرزمین‌های غرب پارت برگمارده شده است. تروگوس از هیموروس^{۶۷} نامی، فرد مورد عنایت فرهاد دوم، جانشین میترادات اول گزارش می‌کند که در مقام شهریان سنگدل بابل نامش بر سر زبان‌ها افتاد.^{۶۸} در ضمن، روایت مشابهی در اثر دیودور^{۶۹} کمک می‌کند که گزارش غیرقابل فهم تروگوس را در ارتباط بزرگی تنظیم کنیم. نام صحیح آن مرد او (ه)مروس^{۷۰} و اهل هیرکانیا بود. این خبر

63. Iust. 38,9,3-9.

64. Iust. 38,10,7ff.

65. Iust. 1,6,16; Oros. 1,19,10. Vgl. Ktes. Persika 5 [ed. R. Henry].

66. Elba

67. Himerus

68. Iust. 42,1,3.

69. Diodor. 34,19 und 34,21.

70. Eu(h)eberos

در تحقیقات سابق جهت استنتاج‌های افراطی به منظور ویژگی‌های سنن اخلاقی تاریخی سرزمین مورد استفاده قرار گرفته است^(۲۲).

پومپیوس تروگوس اخبار اندکی درباره ماد آتروپاتنه حفظ کرده است. به مناسب تقسیم ساترایپی‌ها در بابل به کوتاهی عنوان می‌شود که آتروپات، پدرزن پردیکاس^{۷۱}، ماد کوچک، پیتون^{۷۲} مقدونی به اشتباہ نام برده شده به منزله ایلیری، ماد بزرگ را دریافت کرد.^{۷۳} همین روایت ظاهراً در اثر دیودور^{۷۴} نیز پیش می‌آید و در آن ماد دو بار ذکر می‌شود که یک بار به «پیتون»، و بار دیگر به «آترایپس^{۷۵}» واگذار می‌شود. با این خبر می‌توان گزارش در بالا ذکر شده استرابون در مورد پیشاپاش پادشاهی ماد شمالی را تکمیل کرد. به خصوص پرتو نوری بر زمانی می‌افکند که در آن ورزشان اسکندر، شهرب ایرانی کل ماد را از بخش جنوبی ماد کنار گذاشتند و در عین حال با حکومتش بر منطقه کوهستانی شمالی کنار آمدند.

از ماد کوچک دیگر در کتاب‌های بعدی پومپیوس تروگوس سخنی در میان نیست. با این همه شرح درگیری‌های پارت-ارمنستان وی امکان می‌دهد با اشارات غیرمستقیمی به سیاست آتروپاتنه در سده ۲ ق.م. پی برد. تروگوس گزارش می‌کند که میترادات دوم با شاه ارمنستان، «آرتواسدس^{۷۶}» جنگ کرد.^{۷۷} شکست ارمنیان ظاهرآ منجر به گروگان‌گیری شاهزاده تیگران شده که پس از سال‌های مديدة از سوی اشکانیان آزاد شد^{۷۸} و از سال ۹۵ ق.م. به بعد به عنوان تیگران دوم بر ارمنستان بزرگ سلطنت کرد. هر دوی این یادآوری‌ها در خصوص سیاست میترادات دوم در مورد ارمنستان نه تنها در ارتباط موضوعی نسبت به هم قرار دارند، بلکه شکاف موجود در شرح مختصر استрабون درباره جایه‌جایی مرزهای ارمنستان-آتروپاتنه را نیز پر می‌کنند. از آنجاکه امپراتوری اشکانی در هیچ‌جایی مستقیماً با ارمنستان هم مرز نبود، این گمان به ذهن خطور می‌کند که میترادات به ترغیب فرمانروایی از ماد آتروپاتنه به مقابله با همسایه شمال غربی آن پرداخته است. بدون تردید «هفتاد دره» ذکر شده توسط استрабون به معنی بخشی از قلمروی از دست داده ماد شمالی به آرتاکسیاس اول است که تیگران دوم می‌بایست در ازای آزادیش

71. Perdikkas

72. Peithon

73. Iust. 13,4,13.

74. Diodor. 18,3.

75. Atrapes

76. Artoasdes

77. Iust. 42,2,6; vgl. Trog. Prol. 42.

78. Iust. 38,3,1.

باز پس دهد. مداخله میترادات دوم به نفع مادان اشاره بر این مطلب نیز دارد که از کی مادان به اقتدار اشکانیان گردن نهادند: حداکثر در هنگام جنگ با ارمنستان که ما آن را در حدود ۱۲۰ ق.م. تاریخ‌گذاری می‌کنیم، آتروپاتنه شاهکنشین زیردست اشکانیان شده بود^(۲۳). به یعنی اثر کوچکی درباره ایستگاه‌های تجاری پارتی^(۷۹) به طور نسبتاً خوب از شرایط اداری ایران شمالی و خاوری در حدود سال شمار جدید اطلاع داریم. مؤلف اثر، ایزیدور اهل خاراکس از جنوب میان‌رودان، در ایام آوگوستوس سال‌یابی می‌شود و بعيد نیست پیشاپیش به منظور لشکرکشی کایوس سزار به مشرق فرستاده شده باشد. او در راهنمایش گزارش می‌کند که چگونه می‌توان از دروازه‌های کاسپی^(۸۰) از راه خوارنه^(۸) و کومیسنه^(۹) به هیرکانیا^(۱۰) رسید. از اینجا سفر از طریق استونه^(۱۱)، پارتیینه^(۱۲) و آپهورک تیکنه^(۱۳) به مرغیانا^(۱۴) ختم می‌شد. در مورد هیرکانیا گذشتہ از وسعت آن (شصت شوین^(۱۵)) عنوان می‌شود که در آنجا یازده آبادی^(۸۲) با کاروانسرا وجود داشته است. که آیا اینها با یازده یا سیزده شهر هیرکانیای مذکور در جغرافیای کلادیوس بطلمیوس^(۸۳) یکی هستند، بسیار دشوار است تصمیمی اتخاذ کرد^(۲۴). همچنین در مورد وسعت آن در حوالی سال‌شمار جدید نمی‌توان از اطلاعات ایزیدور اطلاع دقیقی به دست آورد^(۲۵). گزارش کوتاه‌واری اصولاً از این رو مهم است که اصلاح اداری انجام گرفته در عهد میترادات دوم را مدلل می‌کند که بدین‌وسیله یک ولايت بزرگ مرکب از پارت و هیرکانیا که از دوران هخامنشیان موجود بود، به واحدهای کوچک زیادی تقسیم شده است.

در حالی که ایزیدور هیچ موجبی ندیده است ماد شمالی واقع در حاشیه راه‌های تجاری دوردست را ذکر کند، مسئله در مورد موکل احتمالیش درست بر عکس است.

در کارنامی به طور مکتوب پسامرگ منتشره خدایگان آوگوستوس در هیچ جایی سخنی از هیرکانیا نیست. اما متن حاوی یادآوری‌های هرچند کوتاه، اما روشنگرانه زیادی در مورد پادشاهی آتروپاتنه است: در بند ۲۷ در مورد اقدامی، پادشاهی ارمنستان را به اعضای خاندان حکومتگر ماد شمالی بسپارد، گزارش می‌شود: و من پادشاهی بر همین

79. Stathmoi Parthikoi/ Mansiones Parthicae

80. Isid. Char. Mans. Parth. 7.

81. Schoin

82. komai

83. Klaudios Ptolemaios. 6,9,2-8.

قوم را که بعداً سرکش شد و سر به شورش برداشت و توسط پسر من، کایوس به خاک افکنده شد، به شاه آریوپرزن، پسر شاه مادان، آرتاوازوس، و پس از مرگ وی به پسرش آرتاوازد سپردم^{۸۴} ... در این فقره این نکته به خصوص جالب است که آریوپرزن (پیش از انتصابش در ارمنستان) و پدرش آرتاوازوس، شاه نامیده می‌شوند. این امر حاکی از آن است که موضوع بر سر شاهان وقت آتروپاتنه است. این انگاشت با سخنان قیصر در بندهای بعدی تأیید می‌شود: بند ۳۲... آنها ملتمنانه به من متول شدند... شاهان... ماد [آرتاوازد...]^{۸۵}; بند ۳۳: اقوام پارت و ماد نژادگانی را از پیرجانب من به شاهی پذیرفتند که آنها را از طریق فرستادگانی تقاضا کرده بودند!... مادان، آریوپرزن، پسر شاه آرتاوازد و نوه شاه آریوپرزن را^{۸۶}. ما در این مورد اطلاعات تکمیلی از منابع نوشتاری بعدی در اختیار داریم که شاه آرتاوازد آتروپاتنه، پسر شاه آریوپرزن به آوگوستوس پناه برده است. البته آوگوستوس بعداً توانسته است آریوپرزن دوم، پسر پناهبرده آرتاوازد را در پادشاهی موروثیش بنشاند. از آنجا که همان آریوپرزن در حدود سال شمار جدید توسط کایوس سزار به شاهی ارمنستان رسانده شد، سؤالی مطرح می‌شود که آیا این فرد شخصاً به عنوان شاه زیردست روم بر هر دو قوم در آن واحد پادشاهی کرده است یا نه. اشاره‌ای برای حل این مشکل در بند ۳۱ نهفته است: همچنین با فرستادن هیئت‌هایی در پی دوستی ما بودند... شاهان آلبانی‌ها، ایرانی‌ها و مادان.^{۸۷} اگر قیصر این مطلب را قابل ذکر می‌داند که یک شاه ماد – به طور چشمگیری بدون ذکر نام – به همراه دو سالار قفقازی به دنبال دوستی رومیان بودند، از این مطلب می‌توان تنها چنین استنباط کرد که آریوپرزن منصوبی در حدود یا اندکی پس از سال ۲۰ ق.م.^(۲۶) به شاهی آتروپاتنه، پادشاهیش را حتی قبل از چرخش سال شمار دوباره از دست داده و در تبعید به سر می‌برد، تا اینکه کایوس سزار در ارمنستان برایش جا پیدا کرد. اما فرد نامبرده در رابطه با هر دو سرکرده قفقازی باید جانشین مورد حمایت پارتیان آریوپرزن بوده باشد که برای روابط دوستانه با روم کوشش می‌کرد. این دید از مسائل می‌تواند به طور فوق العاده‌ای با خبری از استرابون معاصر^{۸۸}

84. Res Gestae Divi Augusti, Kap. 27.

85. Res Gestae Divi Augusti, Kap. 32.

86. Res Gestae Divi Augusti, Kap. 33.

87. Res Gestae Divi Augusti, Kap. 31.

88. Strab. 11,13,2.

به هم ربط داده شود که مطابق این خبر، هرچند مادان شمالی تلاش می‌کردند دوستی «سزار» (= سزار پسر) را به دست آورند، اما به طور هم‌زمان به اشکانیان نیز ادای احترام می‌کردند^{۸۹}. به این ترتیب، نفوذ عملی روم بر آتروپاتنه حتی در ایام حیات آوگوستوس با بیرون راندن آریوبزرزن خاتمه یافته بود. اعضای دودمان متمايل به روم آتروپات از این زمان به بعد — جدا از میان پرده ارمنستان — در رُم زندگی می‌کردند که آخرین نماینده بارز آنها در آنجا به خاک سپرده شده است^{۹۰}.

با کارنامک آوگوستوس نخستین گروه منابع یونانی و رومی مورد بحث در اینجا خاتمه یافته است. این گروه شامل مؤلفانی است که متعلق به دوران متأخر یونانی گرایی و نیز سرآغاز دوره قیصری هستند و تحول اوضاع مناطق جنوبی دریای مازندران را تا سال شمار جدید توصیف کرده‌اند.

اینک به تاریخ نگارانی می‌پردازیم که دیگر نمی‌توانستند برداشتی شخصی از شرایط دوره یونانی گرایی داشته باشند، زیرا آنها در زمان جانشینان کلاودینی آوگوستوس متولد شده و در مواردی تا دوره آنتونین‌ها در قید حیات بودند. باید از پلوتارک اهل خایرونا^{۹۱} شروع کنیم، زیرا اطلاعات باقی‌مانده در آثار وی همگی متعلق به پیش از آغاز دوره قیصری می‌باشند. پلوتارک در زندگی‌نامه دولتمردان روم که آخرین سده جمهوری متأثر از آنها بود، صحبتی نسبتاً زیاد به پارتیان می‌کشد. البته یادکردۀایی از هیرکانیا در دوره پس از اسکندر پراکنده هستند و گفتار مایه‌ای به نظر می‌آیند^{۹۲}. همچنین خبری که یک شاه «یلمیان و مادان» در محدوده دریای کاسپی در نظر گرفته شده فرستادگانی را به جانب پومپیوس فرستاده است، بیشتر خارج از زمینه است^{۹۳}. نام نخست جز قوم به درستی «دیلمیان»^{۹۴} نامیده شده نیستند که در ساحل جنوب غربی دریای مازندران سکونت داشتند^{۹۵}. چون که آنها در ابتدا نام برده شده‌اند، در مورد شاه آنها باید سخن بر سر نژاده دیلمی بوده باشد که پاره‌ای از مناطق مرزی ماد شمالی را تصاحب کرده بود — مطمئناً نه شاهی خود این سرزمین^{۹۶}!

بنابراین، اخبار پلوتارک در مورد آتروپاتنه به طور کلی متشكل از گزارش نسبتاً مشروح

89. ILS 844; OGIS 381.

90. Plutarchos aus Chaironeia

91. Plut. Crass. 21 und 37; Caes. 58.

92. Plut. Pomp. 36.

93. Delymäer

94. Plut. Pol. 5,44.

وی درباره لشکرکشی آنتونیوس به پارت و عواقب بعدی آن است^{۹۵}. از این گزارش معلوم می‌شود که آنتونیوس ابدآ توانست به منطقه کانونی ایران برسد، زیرا از شهرستان پایتخت ماد شمالی خلاصی نیافت. این شهر که استراوبون آن را «ورا»^{۹۶} می‌دانست، در نزد پلوتارک «فرآتا»^{۹۷} نام دارد.^{۹۸} امام شاه ماد که خاندانش در شهر محاصره شده پایداری می‌کردند^{۹۹}، ذکر نمی‌شود. موضوع چنان‌که از شواهد مورد بحث مستفاد می‌شود، بر سر همان آرتوازدی است که به سوی آوگوستوس گریخت. اینکه پلوتارک از او اسم نمی‌برد، شاید به این موضوع بستگی داشته باشد که همتا و دشمن ارمیش نیز که در ابتدا در کنار رومیان در لشکرکشی شرکت داشت، درست همین نام را داشته است. احیاناً پلوتارک پیش خود «فکر» و فرض کرده است – ولو اشتباه – چنانچه نام هر دو شاه یکسان ذکر شده بودند، مسئله باید بر سر اشتباه مأخذش (کوئیتیوس دلیوس؟) بوده باشد. با این همه پلوتارک از اختلاف شاه ماد با هم‌پیمان اشکانیش و در مورد نزدیکی جویی وی به آنتونیوس^{۱۰۰} گزارش می‌کند. تا آنجا که به جغرافیای تاریخی بیط پیدا می‌کند، پلوتارک می‌دانست که ارس مرز شمالی آتروپاتنه با ارمنستان بود^{۱۰۱}. اما مأخذش وی را در این مورد به تردید واداشته‌اند که آیا این رود به کوروش^{۱۰۲} [کورا] یا جدا از آن به دریای مازندران می‌ریخت^{۱۰۳}.

کورنلیوس تاکیتوس در سالنامه‌هایش روابط روم و پارت را از سال‌های متاخر آوگوستوس تا عهد نرون، گاه‌گاهی نیز اوضاع داخلی امپراتوری اشکانی را شرح می‌دهد. دوره پرداخته شده توسط وی مقارن با پیکار خاندان حکومتگر آتروپاتنه و یک دودمان جنبی اشکانی ساکن در هیرکانیا به خاطر تاج و تخت شاهنشاهی است که مضمون عده تاریخ پارت آن دوره را تشکیل می‌دهد. باشد تنها به اجمال ذکر شود که تاکیتوس نیز اقدام نه چندان موفقیت‌آمیز آوگوستوس، در نشاندن خاندان آتروپاتنی را بر تخت پادشاهی ارمنستان^{۱۰۴}، گزارش می‌کند.

اطلاعات پراکنده محفوظ در نزد وی در مورد تبار اردوان دوم^(۲۹) به مقام شاهی دست

95. Plut. Ant. 37-53.

96. Vera

97. Phraata

98. Plut. Ant. 38f. u. 50.

99. Plut. Ant. 38.

100. Plut. Ant. 52f.

101. Plut. Ant. 49; auch 52.

102. Kyros

103. Plut. Pomp. 33f.

104. Tacitus. ann. 2,4,2.

یافته در حدود ۱۰ ب.م، فوق العاده مهم هستند:... چنین آنها اردون، از خاندان اشکانیان را که در میان داهی‌ها بزرگ شده بود، به شاهی فراخواندند^{۱۰۵}؛... زیرا (اردون) با هیرکانی‌ها و کارمانی‌ها رابطه خویشاوندی داشت^{۱۰۶}؛ او تنها از طرف مادری اشکانی و وانگهی از دودمانی غیراشرافی است^{۱۰۷}.

بر مبنای این اخبار با اطمینان می‌توان استنتاج کرد که اردون اصولاً به عنوان نخستین شاهنشاه پارتی فقط می‌توانست تبار مادری را از طرف دودمان نمایاننده کشور به اثبات رساند. در عوض اظهارات جغرافیایی مشکلات بزرگی را فراهم می‌آورند. از آنجا که ما آنها را در جای دیگری مورد بحث قرار داده‌ایم^(۳۰) در اینجا هم توافق خلاصه گویی کنیم. تنها بدین نکته اشاره می‌کنیم کسی که در موردش گفته می‌شود، در میان داهی‌ها بزرگ شده، به دشواری می‌تواند جزو خود این قوم بوده باشد. به همین ترتیب، نزاده‌ای که به خویشاوندی سبیی‌اش با هیرکانیان و کارمانیان تأکید می‌شود، نمی‌تواند از اقتشار رهبرانه این اقوام برآمده باشد. بدین ترتیب به برداشتی می‌رسیم که اردون، اگرچه بهترین پیوندها را با قدرتمندان ایران خاوری داشت، اما خود از منطقه دیگر امپراتوری اشکانی بوده است. این مطلب می‌تواند توسط منابع دیگری که بعداً به آنها خواهیم پرداخت، تأیید شود. از این رو مجازیم بار دیگر مسائلی را مطرح کنیم که از معرفی مشترک هیرکانیا و کارمانیا پدید می‌آیند. هر دو سرزمین تنها به طور ظاهری مرز مشترکی دارند و در واقع با دشت کویر و کویر لوت از هم جدا هستند^(۳۱). از این رو ادغام اداری هیرکانیا و کارمانیا را به دشواری می‌توان متصور شد^(۳۲). اما شاید چگونگی تصحیح جملة تاکیتوس در آغاز عصر جدید که به عنوان یگانه نویسنده باستان، ارتباطی میان هیرکانیا و کارمانیا به وجود آورده است، جالب باشد. چون هر دو سرزمین تنگاتنگ مرتبط با هم در پیشگویی‌های نسبت داده شده به میشل دونتردام^{۱۰۸}، پژوهش مخصوص شاه نیز ظاهر می‌شوند^(۳۳). اینکه این یکی خود اعتقادی به «پیشگویی» داشته است، می‌توان در موردش شک کرد. او را می‌توان بیشتر شاعر تاریخ نامید که وقایع گذشته را به طور ادبی مطرح می‌کرد^(۳۴). او فرد فرهیخته‌ای بوده است که قبل از تحصیلات پژوهشکی‌اش در مونپلیه^{۱۰۹} به تحصیل

105. Tacitus. ann. 2,3,1.

106. Tacitus. ann. 6,36,4.

107. Tacitus. ann. 6,42,3.

108. Michel de Notredame

109. Montpellier

همانیسم و فلسفه در دانشگاه اوینون^{۱۱۰} پرداخته بود. توضیحات وی در مورد هیرکانیا و کارمانیا که تنها فقره نقل شده از تاکیتوس به عنوان مأخذی برای وی مطرح است^(۳۵)، پرتو نوری به نحوه کار او می‌اندازد^(۳۶).

اینک دوباره به خود تاکیتوس می‌پردازیم. مطالبی درباره هیرکانی‌ها و کارمانی‌ها در زمینه توصیف شورش حمایت شده از جانب رومیان بر اردوان است که همو را وادر به فرار به مناطق همسایه اسکیتی کرد^{۱۱۱}. اما او به زودی برگردانده شد و توانست تاج و تختش را به یاری نیروهای کمکی اسکیت بازستاند^(۳۷) از قرار معلوم طرفدارانش با او آغشته به گل در حینی که با کمان در حال تأمین گذران زندگی اش بوده^{۱۱۲}، روبه رو شده‌اند. اولریش کاراشتید^{۱۱۴} نتایج دور و درازی از این خبر در مورد توازن قدرت آن زمان در شرق پارت استنتاج کرده است. اما این خبر بنا بر کلیشه‌ای بودنش یقیناً گفتار مایه‌ای است^(۳۸).

در ارتباط با گودرز دوم – جانشین اردوان – نیز بارها از هیرکانیا سخن می‌رود. تاکیتوس او را برادر رقیبیش، وردان^{۱۱۵} و مالاً، پسر اردوان دوم می‌نمایاند. اما همان طوری که از منابع دیگر استنباط می‌شود، او فقط پسرخوانده اردوان بود و برخلاف پدرخوانده‌اش، امکانش هست واقعاً هیرکانی تبار بوده باشد. این سرزمین چون پایگاه قدرت واقعی وی بود، از این رو در جریان پیکار قدرت با وردان بارها بدانجا عقب نشست^{۱۱۶}، و حتی به مناسبت انصراف موقعیت از پادشاهی می‌باشد آنجا بدرو واگذار شود^{۱۱۷}. نیروهای وی متشكل از داهی‌ها و هیرکانی‌ها بود^{۱۱۸}. ولی برخی اطلاعات جغرافیایی دیگر به این آسانی قابل تفسیر نیستند. بدین ترتیب، *Bactriani Campi* که جنگ نهایی میان مدعیان سلطنت می‌باشد در آنجا روی دهد، به دشواری می‌تواند در خود باکتریا بوده باشد. چون در این صورت دو «برادر» متخاصم می‌باشد هریک با نیروهای خودشان از میان قلمروی پادشاهی هند و پارتی عبور کنند تا بعداً در گیریشان را دور از میهن حل و فصل کنند. «زمین‌های باکتریا» باید نام چمنزاری بابلی بوده باشد^(۳۸). سؤالاتی

110. Avignon

111. Tacitus. ann. 6,36.

112. Tacitus. ann. 6,43f.

113. Tacitus. ann. 6,43.

114. Uhlrich Kahrstedt

115. Tacitus. ann. 11,9.

116. Tacitus. ann. 11,8-10.

117. Tacitus. ann. 11,9.

118. Tacitus. ann. 11,8.

نیز در خصوص رودخانه‌های اریندس^{۱۱۹} و سند^{۱۲۰} نام برده در رابطه با لشکرکشی وردان بر گودرز مطرح شده است. رود نخست در کل با خارینداس^{۱۲۱} مضبوط در منابع متأخر، رودخانه بارفروش امروزی در منطقه مرزی میان ماد و هیرکانیا^(۳۹)، یکی دانسته می‌شود. اما شناسایی سند که وردان، گودرز را از هیرکانیا تا این رود تعقیب کرده، و از قرار معلوم منطقه داهی‌ها را از آریا جدا می‌کرده، نامعلوم است. هم‌پنداشت به کرات پیشنهادی تجذب نتوانست بر کرسی نشانده شود^(۴۰).

گودرز پس از به قتل رسیدن وردان، که بی‌شک از جانب وی توطئه‌چینی شده بود، دوباره مقام شاهنشاه را به دست آورد و حتی توانست در برابر مدعی دیگری از خود دفاع کند. خود او باید بر اثر بیماری درگذشته باشد^{۱۲۲}. اما همان‌طور که ما بعداً مشاهده خواهیم کرد، دلایل مساعدی وجود دارد که در مرگ وی نیز دستی برآتش بوده است. برای مدت کوتاهی ونن، شاه ماد^{۱۲۳}، جانشین گودرز شد. این خبر که یگانه نامش این فرد را در میان نوشه‌های باستان نشان می‌دهد، در ضمن می‌تواند کمک کند، نظمی به تبارنامه خاندان جدید اشکانیان بدھیم و تاریخ آتروپاتنه را نیز دقیق‌تر روشن کنیم. باید به خاطر اورده شود که تاکیتوس – جدا از سرنوشت آتروپاتنی‌های طرفدار روم در ارمنستان – تاکتون هیچ مطلبی درباره ماد شمالی یا خاندان حکومتگرش اظهار نکرده بود. اطلاعاتی در مورد تبار مادی ونن که بنا بر گفته تاکیتوس باید مرد کهن‌سالی بوده باشد، محتمل می‌نماید که او دهه‌های چندی شاه آتروپاتنه بوده و شاید هم از جانب خود اردون دوم، وقی که شاه بزرگ شده بود، منصب شده باشد. گمان وایلان^{۱۲۴} دال بر اینکه او برادر اردون دوم بوده است^(۴۱)، مورد تأیید همگان قرار گرفته است.

به دنبال درگذشت ونن و جلوس پسرش، ولخش اول، بر تخت یک مرحله مناسبات تنگاتنگ سیاسی کشورهای قفقاز – کاسپی در میان خود شروع می‌شود. در ضمن مرکز ثقل گزارش تاکیتوس بر پیکارهای روم و پارت به خاطر ارمنستان است که در چهار قسمت سالنامه‌ها پخش شده‌اند^{۱۲۵}: از این گزارش‌های بعضًا به طور امیدبخش مشروحی می‌تواند بیشتر از یادآوری‌های ضمنی در مورد ماد شمالی و هیرکانیا مستفاد شود. شایان

119. Erindes

120. Tacitus. ann. 11,10,2.

121. Charindas

122. Tacitus. ann. 12,14.

123. Tacitus. ann. 12,14,4.

124. Vaillant

125. Tacitus. ann. 13,34-41; 14,23-26; 15,1-17 u. 24-31.

توجه است که در این مورد با یکی از منابع تاکیتوس آشنا می شویم. مسئله بر سر خاطرات کربولو، برجسته‌ترین فرمانده روم در جنگ ارمنستان عهد نرون است که سالنامه‌ها^{۱۲۶} به تأکید از آن نقل قول می‌کنند. توضیحات تاکیتوس نشان می‌دهند که او در کل از گزارش کربولو پیروی کرده است، هرچند گاه‌گاهی هم موضع اندک نامساعدی در قبال او اتخاذ می‌کند^(۴۲). نظر نقل شده از آلفرد گوتشمید دال بر اینکه تاکیتوس اثر سردار جنگی را مستقیماً پیش رو داشته، و مورد بررسی نقادانه وی نیز قرار گرفته است، بعداً تعدیل شد. بر طبق دید ورنر شورس^{۱۲۷}، تاکیتوس خاطرات کربولو را تنها به صورت غیرمستقیمی از طریق کتاب تاریخ کلوویوس روفوس^{۱۲۸} می‌شناخت که مؤلف نرون دوست آن به اصطلاح شاهکارهای فرمانده جنگ را تنزل داده بود. تاکیتوس نیز با این گرایش موافق بوده است^(۴۳). حال به راستی بنا بر دلایل دیگری نیز عجیب نمی‌نماید، چنانچه مؤلف احترام خود را نسبت به کربولو بسیار اغراق‌آمیز بیان می‌کرد: چنان‌که معروف است یک دختر سردار جنگی پس از مرگ از جانب نرون ترتیب داده پدرش، معشوقه و بعداً همسر دومتیان^{۱۲۹} [نرون]^(۴۴) شده است. جدا از اینکه تاکیتوس در مورد این قیصر چه فکر می‌کرد، بسیار نامحتمل به نظر می‌آید که او بر پدر همسر وی بیش از حد تأکید کرده باشد.

سرگذشت بعدی ماد را در اثر تاکیتوس می‌توان به سرعت مرور کرد. به دنبال ونن، پسر ارشد مشروعش، پاکر^{۱۳۰} جانشینش شد. با اینکه نسبتاً اندک در مورد وی گزارش می‌شود، پیدا است که او از برادر کهترش، تیرداد، پشتیبانی کرده تا ارمنستان را به چنگ آورد^(۱۳۱). اما تذکارهای هیرکانیا، هرچند هم آنها ناقص و پاره پاره هستند، نشانگ تحول سیاسی جالبی هستند. از این رو این خبرها به ترتیب گامنگاری تنظیم می‌شوند... کربولو که در این مورد به خوبی مطلع بود، حدس زد که ولخش بر اثر استقلال هیرکانیا مقید به...^{(۱۳۲) ب.م.} زیرا پاریتان در گیر جنگ با هیرکانیا بودند. هیرکانی‌ها هیئتی را برای تقاضای هم‌بیمانی به جانب قیصر فرستاده بودند و برای اثبات دوستیشان به این مطلب اشاره کردند که ولخش از سوی آنها بازداشته شده است. برای اینکه فرستادگان پس از عبور از فرات به دست نگهبانان دشمن نیفتند، کربولو گروهی محافظه برای برگشتشان تا

126. Tacitus. ann. 15,16.

127. Werner Schurs

128. Cluvius Rufus

129. Domitian

130. Tacitus. ann. 15,2,1.

131. Tacitus. ann. 15,14; 15,26; 15,31.

132. Tacitus. ann. 13,37.

ساحل دریای سرخ در اختیار آنها گذاشت که از آنجا به دور از قلمروی پارت دوباره به میهن خود برگشتهند^{۱۳۳} (۵۸ ب.م). ولخش...، که بر اثر استقلال قوم نیرومند هیرکانی‌ها در گیر یک رشته جنگ‌ها شده بود^{۱۳۴} (۶۱/۶۰ ب.م)... تا اینکه او خود (یعنی: ولخش) پس از رفع خصوصت با هیرکانی‌ها...^{۱۳۵} (۶۱ ب.م).

از این فقرات اندک که در آنها از هیرکانی‌ها به تأکید نام برده می‌شود، مقدمتاً می‌توان استنتاج کرد که آنها با شورش خود مانع مداخله مؤثر ولخش اول در ارمنستان بودند. مساعی شاه برای فرونشاندن شورش منجر به کمک خواهی هیرکانیان از روم شد که آیا موقیت آمیز بود، به همان اندازه اندک چون شرایط دقیق انعقاد قرارداد صلح اشکانیان و هیرکانی ذکر نمی‌شود. اما کمبود اطلاعات ما می‌تواند با یادآوری دیگری از تاکیتوس کاهش یابد که از این خبر معلوم می‌شود که حتی در سال ۵۵ ب.م پیکارهای داخلی مانع پیگیری نقشه‌های ولخش در مورد ارمنستان بود: اما به موقع رقیبی در برابر ولخش در هیئت پسری از وردان *Vardanis* *filius* قد علم کرد. پاریان ارمنستان را تخلیه کردند. گویی می‌خواستند جنگ را به تعویق اندازند^{۱۳۶}. در اینجا از یک پسر به اسم ذکرنشده وردان سخن می‌رود که سال‌ها پس از مرگ پدر به دنبال پادشاهی خود بود. متأسفانه این جمله بر اثر دستکاری ناشر تاکیتوس بر باد رفته است. این تکه به *Vardanes filius* تصحیح شده، که بدین معنی خواهد بود، یک پسر ولخش که وردان نام داشته است، بر پدرش شورید. این تصحیح نامساعد به خصوص در میان سکه‌شناسان مورد استقبال قرار گرفته است که به طور معمول از «وردان دوم» صحبت می‌کنند. اما اساساً نمی‌توان هیچ دلیل جدی برای تصحیح متن بازمانده تاکیتوس ارائه داد. حتی مهم‌تر از مشکل تصحیح متن، اشاره‌ای به این مطلب است که میان شورش پسر — وردان در سال ۵۵ ب.م و طغیان برای نخستین بار اثبات‌پذیر هیرکانی‌ها در سال ۵۷ ب.م بی‌شک رابطه وجود داشت^{۱۳۷}. پسر وردان منصوبی توسط خود ولخش به شهری هیرکانیا از نیمة دهه پنجاه کوشش کرده تا بر حاکمیت کل قلمروی امپراتوری دست یابد. اینکه بعداً دیگر سخنی از وی در میان نیست، چنین استنباط می‌شود که ولخش توانسته است شاهزاده شورشی را تقریباً سریع از میان بردارد و طرفداران هیرکانیش را وادر به اطاعت کند.

133. Tacitus. ann. 14,25.

134. Tacitus. ann. 15,1.

135. Tacitus. ann. 15,2.

136. Tacitus. ann. 13,7.

بازتاب بعدی اخبار عصر قیصری می‌تواند فقره‌ای در یوهانس لیدوس^{۱۳۷} باشد که مبتنی بر نویسنده نظامی عتیق متاخر لاتینی، سیلسوس^{۱۳۸} است. این فقره تنها حاوی اطلاعی است که پیشاپیش از طریق تاکیتوس از آن مطلع هستیم، آن هم اینکه اشکانیان بر اثر شورش هیرکانیان از جنگ موفقیت‌آمیزی در ارمنستان بازداشت شده بودند^(۴۵).

توضیحات تاکیتوس با گزارش‌های معاصر (کهن‌ترش) فلاویوس یوسفوس تکمیل و در موارد نادری تصحیح می‌شود. با اینکه یوسفوس اصولاً خود را تاریخ‌نگار قوم خویش می‌دانست^{۱۳۹}، آثارش حاوی بخش‌های نه‌چندان اندکی با موضع تاریخ جهان‌گستری هستند. این امر به خصوص درباره اخبار دخوص مسائل پارتیان صدق می‌کند. حال به اطلاعاتی که یوسفوس دقیقاً و به طور مشخص در مورد آتروپاتنه و هیرکانیا عنوان کرده است، می‌پردازیم. مطلب را با ادعای وی دال بر اینکه اردوان دوم دارای تبار اشکانی بوده و - پیش از مقام شاهنشاهی اش - شاه ماد بوده است که در آغاز سلطنتش بر اثر ناکامی گذرايی بار دیگر به کوههای آنجا [ماد] عقب نشست^{۱۴۰}، شروع می‌کنیم.

پژوهندگان قدیمی در این جمله تناقض بارزی را با اظهارات تاکیتوس در مورد تبار مادری اشکانی و خویشاوندی هیرکانیابی اردوان مشاهده کرده‌اند. اما چنان‌که ما در جای دیگری تلاشی برای روشن کردن آن کرده‌ایم^(۴۶)، اختلافی حل نشدنی به هیچ روی وجود ندارد: آنچه به تبار اشکانی ربط پیدا می‌کند، تاکیتوس تنها اندکی دقیق‌تر از یوسفوس بیان کرده است. اما مبدأ جغرافیایی نیز مشکل غیرقابل حلی را پیش نمی‌آورد. در سطور بالا به مطلبی اشاره شد که تاکیتوس تنها از خویشاوندی ایران خاوری، به عبارت دیگر، سببی اردوان گزارش می‌کند. بدین ترتیب توضیحات وی به هیچ وجه نمی‌تواند به منزله دلیلی خلاف یکه‌شاهی بیان شده آتروپاتنی اردوان از سوی یوسفوس آورده شود. بلکه بر عکس از جمع‌بندی اطلاعات به دست آمده از تاکیتوس و یوسفوس تصویر روشی نمودار می‌شود: شاهنشاه اردوان دوم ادعای حقانیتش بر پادشاهی را می‌توانست تنها با تبار مادریش به خاندان حکومتگر اشکانی ارجاع دهد. او قبل از دستیابی به قدرت، شاه ماد بوده است. از سوی دیگر، در این منطقه چنان‌که از استرابون^{۱۴۱} می‌توان برداشت کرد،

137. Johannes Lydos, de magistratibus 3,34.

138. Celsus

139. Flavius Iosephus, ant. Iud. 20,11,2.

140. Iosephus, an. 18,2,4.

141. Strab. 11,13,1.

خاندان حکومتگر برآمده از تبار آتروپات هنوز در عهد تیبریوس بر سریر قدرت بود. این به معنای آن است که اردوان دوم و برادرش ونن دوم از جانب پدری جزو دودمان آتروپات‌ها بوده‌اند. آنها و جانشینانشان («خاندان اردوانیان») بر امپراتوری پارت تا آخر حکومت کرده‌اند.

بستگی‌های خاندانی پارسی - هخامنشی اردوان حتی از شاهد دومی در اثر یوسفوس آشکار می‌شود. او گزارش می‌کند که شاه بزرگ یکی از پسرانش را در سال‌های آخر عمرش به دست رومیان سپرد.^{۱۴۲} نام - داریوش - که این شاهزاده داشت، در میان اشکانیان غیرمعمول است. اینکه درست اردوان نام شهریار سرشناس هخامنشی را به یکی از پسرانش اعطای کرده، گواه دیگری برای اصل و نسب وی از ماد (شمالی)، آنجا که خاندان حکومتگر پارسی - هخامنشی فتوحات مقدونیان را پشت سرگذاشته بود، می‌باشد. اینکه شاهزاده اشکانی مزین به نام برنامه‌ای داریوش در سیاست آتی کشورش دیگر هیچ نقشی ایفا نکرده است، نه تنها غم انگیز، بلکه باید بی‌اندازه غیرمنتظره استنباط شود. از میان پسران تنی اردوان تنها وردان می‌توانست به مقام شاه بزرگ برسد. همو در اثر فیلوفراتوس^{۱۴۳} - بدون ذکر نام - «مادی» نامیده می‌شود - گواه دیگری برای تبار آتروپاتنی خاندان اردوان.

یوسفوس فقط به طور خلاصه به سال‌های پس از درگذشت اردوان تا دستیابی به قدرت ولخش اول (۵۱ ب.م.) پرداخته است.^{۱۴۴} در ضمن درخور توجه است که او هیچ مطلبی در مورد ونن دوم نمی‌داند و هم وردان و گودرز دوم (که وی او را «کوتاردس^{۱۴۵} می‌نامد) و هم ولخش اول و برادر ناتنی وی را پسران اردوان دوم می‌داند. بدین ترتیب، از رابطه هیرکانیایی گودرز به طور واضحی سخنی در میان نیست. با این همه، بعضی اطلاعات بازمانده در ارتباط با همین فرمانروای هر لحظه دارای اهمیت خاص خود هستند. بنابراین ادعایی دال بر اینکه گودرز قربانی توطئه‌ای شده است ظاهراً با واقعیت سازگار است. گذشته از این باید به سرگذشت غریب مدعی سلطنتی با نام «کیناموس^{۱۴۶}» اشاره کرد که در سال‌های آخر عمر اردوان ظاهر شد. او به تأکید پسرخوانده شهریار

142. Iosephus, ant. Iud. 18,4,5; vgl. Suet. Cal. 19 u. Cass. Dio 59,17,5.

143. Philostratos vit. Apoll. 1,21.

144. Iosephus, ant. Iud. 20,3,4.

145. Kotardes

146. Kinnamos

کهن سال معرفی می شود^{۱۴۷}. از آنجا که خود گودرز نیز نه پسر تنی، بلکه پسرخوانده اردوان بوده است، بسیار عجیب می نماید که اردوان دو کودک بیگانه را به پسرخوانده‌گی پذیرفته باشد که هر دو – مستقل از یکدیگر – به خاطر جانشینی وی نیز کوشیده باشند. از این رو معقول به نظر می آید از نظریه کاراشتد پیروی شود که نام «کیناموس» بازمانده را مخدوش می داند و یکی بودنش با گودرز را در نظر می گیرد^(۴۷).

یوسفوس نه تنها از پایگاه گودرز در هیرکانیا آگاه نبود، بلکه هیچ تصور روشنی نیز از این سرزمین نداشت. این مسئله بدین دلیل عجیب است که از نوشه‌های وی معلوم می شود که «هیرکانوس» در عصر توصیفی از جانشی وی جزو بیشترین اسامی شخصی طبقات بالای یهودی بود. حتی یکی از پسران خودش نیز همین نام را داشت.^{۱۴۸} چگونه درست این نام در میان اشراف یهودی باب شده، ناروشن است. اما انگاشتشی محتمل تر از همه به نظر می آید که این نام می تواند از یهودیان تبعیدی به هیرکانیا سرچشمه گرفته باشد که این نام را هنگام مراجعت از تبعید با خود آوردند. این نظریه می تواند به خبری از اُرس^{۱۴۹} استناد کند که ارتخستر سوم، ملقب به آخوس، «بیشتر یهودیان» را به هیرکانیا تبعید کرده است. امکان دارد قلعه هیرکانیا/ هیرکانیون اغلب نام برده توسط یوسفوس^{۱۵۰} در فلسطین بر حسب نامی ترین دارنده این اسم، یوهانس هیرکانوس اول نام‌گذاری شده باشد.

بدین ترتیب، تنها فقره یگانه‌ای باقی می ماند که ظاهراً در آنجا صحبت یوسفوس به سرزمین هیرکانیا در ساحل دریای مازندران می کشد. موضوع بر سر خبری^{۱۵۱} است که مطابق آن، شاه آنجا به آلان‌ها امکان داده است به سرزمین‌های برادران، پاکر در ماد و تیرداد در ارمنستان سرازیر شوند. پژوهش قدیمی این خبر سال ۷۲ ب.م را به منزله شاهدی به نفع هیرکانیای هنوز موجودی تحت فرمانروای دشمنانه‌ای با ولخش اول و برادرانش تلقی کرده‌اند. اما امروزه تا حد زیادی روشن است که یوسفوس دچار اشتباه شده است: در مورد سالار مورد نظر بدون تردید سخن بر سر شاه ایری‌ها (به ارمنی: ویرک^{۱۵۲}) است^(۴۸) که به طور دشمنانه‌ای رودرروی ولخش اول و برادرانش نیز

147. Ios. ant. Iud. 20,3,2.

148. Ios. vita. 76.

149. Oros. 3,13,6f.

150. Ios. ant. Iud. 13,16,3 u. ö; bell. Iud. 1,8,2 u.ö.

151. Ios. Bell. Iud. 7,7,4.

152. Wirk

قرار داشت. بدین وسیله واضح می شود که هیچ‌گونه دلیلی برای ادامه «پادشاهی» مستقل هیرکانی بعد از ۶۱ ب.م نمی‌تواند از یوسفوس استنتاج شود.

اکنون به سومین گروه مؤلفان کلاسیک موردنظر می‌پردازیم که در عین حال در اینجا منحصرآ نویسنده‌گان یونانی زبان عهد آنتونین‌ها مطرح هستند. با آریانوس اهل نیکومدیا^{۱۵۳} متوفی در سال ۱۷۰ ب.م آغاز می‌کنیم. تاریخ اسکندر وی، چنان‌که ذکر شد، ارزشمندترین اطلاعات را درباره قلمروهای جنوب دریای مازندران در عهد فتوحات مقدونیان ارائه می‌دهد. اصولاً به یمن توصیف مشروح آریانوس از آتروپات، شهرب ماد، بیشتر از اکثر جانشینانش مطلع هستیم. همچنین به موجب حضور مکرر فراتافرس، شهرب هیرکانیا/ پارت در کتاب آریانوس می‌توان تصویر گویایی بازی ترسیم کرد. اما همه این مطالب باید در حاشیه بماند، زیرا ما باید خود را به دوران اشکانیان محدود کنیم. اما باید به چند خبر دارای اعتبار در واقع همیشگی اشاره شود. بدین نحو آریانوس نیز سیر دریا و آمودریا را به دریای هیرکانیا می‌ریزاند.^{۱۵۴} گذشته از این، او اسم کامل شهر زَدَرَكَرَت^{۱۵۵} را که باید مرکز هیرکانیا بوده باشد، ذکر می‌کند.^{۱۵۶}

آریانوس چنان‌که همه می‌دانند، به تاریخ پارت («پارتیکا») نیز که متأسفانه از آن تنها تکه‌هایی به‌جامانده، پرداخته بوده است. از این قطعات، گزیده نقل شده از سوی فوتیوس^{۱۵۷} برای ما مهم است که در آن چنین گزارش می‌شود: «پارتیان قبیله‌ای اسکیتی هستند؛ آنها از دوره غلبة مقدونیان بر پارسیان به همراه آنان زیر دست مقدونیان بودند که به دلایل زیر از مقدونیان جدا شدند: دو برادر اشکانی به نام‌های ارشک و تیرداد، از اعقاب پریاپت بودند؛ و از آنجا که پِرِکلس^{۱۵۸}، شهرب منصوبی از جانب آنتیوخوس تتوس بر این سرزمین، می‌خواست به یکی از این دو برادر دست درازی کند. آنها این ننگ را تحمل نکردند که هیچ، بلکه این بردار را به قتل رساندند و ضمن آن که آنها نقشه خود را به اطلاع پنج تن دیگر رساندند، قوم را به خود مختاری از مقدونیان فراخواندند و حکومت را در اختیار گرفتند»^(۴۹). و قایع‌نگار بیزانسی، گثورگیوس سینکلولوس^{۱۵۹} نیز به آریانوس

153. Arrian aus Nikomedieia

154. Arr. an. 3,29,2; 7,16,3.

155. Zadrakarta

156. Arr. an. 3,23,6.

157. Photios, cod. 58=FGrHist 156 F 30.

158. Pherekles

159. Georgios Syncellos

استناد می‌کند. بنابر توصیف وی، دو برادر ارشک و تیرداد در ایام آگاتوکلس^{۱۶۰} نامی، اپارخ [فرمانده] پارس که ساتراپی باکتریا را اداره می‌کرد، بودند. حرکت آگاتوکلس برای آنکه به تیرداد نزدیک شود، منجر به قیام ارشک و مالاً حکومت وی بر پارسیان شده است.^{۱۶۱} همچنین زسیموس^{۱۶۲} از «اهانت» شهرب آنتیوخوس دوم به برادر ارشک آگاه بوده است.

تا امروز در تحقیق – با وجود آثار ژوف ولسکی – هیچ اتفاق نظر کلی وجود ندارد که آیا تأسیس امپراتوری اشکانی بر طبق توصیف تروگومن - یوستینوس انجام شده است یا که روایت ناشی از آریانوس نیز احیاناً مطالب ارزشمندی را حفظ کرده است؟ البته اینجا محل مناسبی برای ادامه بیشتر این بحث نیست. آنچه برای ما در درجه اول اهمیت قرار دارد، مسائل حاصل از نامش متفاوت شهرب است که به دست نخستین شاه پارت از میان برداشته شد. با آگاتوکلس روایت سینکلوس شروع می‌کنیم. تقریباً چنین به نظر می‌آید که گویی همین نام نسبتاً به کرات مدلل از عهد یونانی‌گرایی تصحیحی را از جانب به اصطلاح رویدادنگاران فاضل نشان می‌دهد که در نمونه‌ای متفاوت از آن آریانوس یک صورت تحریف شده و غیرقابل تشخیص نام شخصی بیشتر نادر آندروغوراس را پیش روی خود یافته‌اند. گذشته از این، توضیحات سینکلوس نشانگر تصورات آنچنان آشفته‌ای در مورد جغرافیای سیاسی ایران در دوران سلوکی - اشکانی است که استفاده از آن ممکن به نظر نمی‌آید. همین مطلب در مورد پریکلس نیز صادق است. بنا بر واقعیتی که تروگوس / یوستینوس فقط آندراغوراس، اما آریانوس / فوتیوس تنها پریکلس را ذکر می‌کنند، سؤال‌انگیز است که بخواهیم تاریخمندی هردو را نتیجه‌گیری کنیم. با این همه پیامدی منطقی از آن پنداشته‌اند که به یکی از آن دو – آندراغوراس – پارت، و به آن دیگری – پریکلس – هیرکانیای به لحاظ اداری جداگانه را تخصیص دهند^(۵۰). چنین پنداره‌هایی هیچ اساسی در منابع ندارند. چنان‌که مشاهده کرده‌ایم، هم آندروغوراس و هم پریکلس شهرب منطقه‌ای نمایانده می‌شوند که بر اثر فتوحات نخستین اشکانیان به کانون

160. Agathokles

161. Georgii Syncelli chronographia, ed. G. Dindorf [CSHB], Bonn 1829, p. 539, 7.

162. Zosimos 1,18.

امپراتوری پارت بدل شد. ظهور نام پریکلس در اثر آریانوس به راستی نیازمند توضیح است، اما امکان استنباط اداره مجزای هیرکانیا از آن نمی‌رود.

منحصرآ می‌توان بدین نکته اشاره کرد که روایت ناشی از آریانوس نیز بنا بر دلایل به آسانی قابل فهم دیگری چندان درخور اعتماد نیست. داستان‌هایی که دگرگونی‌های مهم حکومتی را به دخالت جنسی صاحب قدرتی ارجاع می‌دهند، آشکارا گفتار مایه‌ای هستند^(۵۱). اینکه در متن پیش روی ما مزاحمت مردی نقل شده است، امکان دارد – جدا از علاقه خاص یونانیان به چنین مسانلی – به آوازه ویژه هیرکانی‌ها ربط پیدا کند که پیشتر بدان اشاره شد.

برخلاف آریانوس، اثر آپیانوس معاصر اهل اسکندریه وی این ارتباط هیچ ارزش قابل توجهی ندارد. چنانچه او دو بار از شاه ماد، داریوش، نام نبرده بود، که از آنتیوخوس اول کوماژنی یا تیگران دوم ارمنی حمایت کرده است، و از این رو، پومپیوس در حدود سال ۶۵ ق.م. به جنگ او رفت^(۵۲) و بر روی چیره شده است^(۵۳)، می‌توانستیم از آن چشم‌پوشی کنیم. برای ارزیابی این خبر، نخست باید به پرسش بی‌جواب گذاشته شده آپیانوس پاسخ داده شود که آیا فرمانروای آتروپاتنه از شاه کوماژن یا ارمنستان پشتیبانی کرده است؟ در این رابطه مطالب زیر درخور ذکر است: آنتیوخوس، شاه پیش پا افتاده‌ای بود که کشور کوچکش هیچ عامل قدرت جدی را در ساختار کشورهای حاشیه‌ای آسیای صغیر تشکیل نمی‌داد^(۵۴). افزون بر اینکه شاه از قبل، سال ۶۹ ق.م. با رومیان تحت سرپرستی لوکولوس به توافق رسیده بود که «پادشاهیش» را در اختیار او بگذارد^(۵۵). تعودور مومن با توجه به این رویدادها نامحتمل دانسته است که آنتیوخوس اندک سال‌هایی بعد بتواند جنگ با رومیان را از سر گیرد. درگیری گزاریده درست پیش از ذکر داریوش آپیانوس ۱۶۶ میان آنتیوخوس و پومپیوس می‌تواند از واقعیتی باقی شده باشد که نام وی در میان شاهان مغلوب پومپیوس ذکر می‌شود^(۵۶). اینکه مومن در این مورد محق است، مروری بر اوضاع و احوال سیاسی عصر نشانگر آن است: تیگران دوم از سال ۹۵ ق.م حاکم ارمنستان، سیاست فوق العاده توسعه طلبانه قدرت بزرگی را دنبال می‌کرد. او از حدود سال‌های ۸۷ ق.م. به بعد نه تنها توانست سوریه و کوماژن بلکه بیشتر مناطق غرب

163. App. Mithr. 106.

164. App. Mithr. 117; Diod. 40,4,1.

165. Cass. Dio 36,2,5.

166. App. Mithr. 106.

امپراتوری اشکانی را نیز تصرف کند^(۵۴). در زمرة مناطق مزبور، ماد آتروپاتنه است که فرمانروای وقت آن داماد تیگران شد. اما با لشکرکشی لوکولوس و پومپیوس قدرت ارمنیان درهم شکسته شد و تازه شاه می‌بایست خوشحال باشد که توانست حکومت موروئیش را تحت هم‌پیمانی با روم حفظ کند. از این مطلب، آنچه خبر ناروشن بیان شده آپیانوس دربر دارد، آشکار می‌شود. آنیو خوس و داریوش حاکمان قلمروهایی بوده‌اند که در روزهای اوح تیگران دوم به پادشاهی او تعلق داشتند. چنانچه یک مادی در اواسط دهه شصت مشکلاتی با پومپیوس پیدا کرد، یقیناً به این علت نبوده که او از حاکم کوچک دیگری که از مدت‌ها پیشتر قدرت برین مسترک را ترک کرده بود و دیگر هیچ مناسبات دوجانبه‌ای با او نداشت، پشتیبانی کرده باشد. نحوه رفتار پومپیوس با داریوش باید بیشتر ناشی از این امر بوده باشد که این یکی [مادی] هنوز هم خود را طرفدار ارمنستان می‌دانست و مطابق با آن عمل می‌کرد. شکست وی امکان دارد به از دست دادن تاج و تخت و جانشینی آریوبزرن تنها در یکجا^(۱۶۷) ذکر شده انجامیده باشد^(۵۵).

نام شاه آتروپاتنه مذکور در نزد آپیانوس نیز پاره‌ای تأملات را بر می‌انگیزد. چنان‌که پیش از این اشاره شد، در مورد خاندان آتروپات‌ها موضوع می‌تواند بر سر یک دودمان جنبی هخامنشی بوده باشد. به این ترتیب، ظهور نام شهریار سرشناس هخامنشی در فهرست شاهان ماد شمالی تقریباً قابل انتظار بود. چنان‌که مشاهده کرده‌ایم، در این رابطه می‌توان تبار آتروپاتی اردون از دوم را نیز به این موضوع که یکی از پسرانش را داریوش نامیده بود، ربط داد. به نظر ما برداشتی اجتناب‌ناپذیر است که این یکی [اردون] نه تنها چنان‌که بالاتر توضیح داده شد، آتروپاتنی بوده، بلکه جزو بازماندگان مستقیم داریوش دوره پومپیوس بوده است^(۵۶).

دیرآمده‌ای در میان تاریخ‌نگاران دوره آتنوین‌ها کاسیوس دیو اهل نیکایا^(۱۶۸) (بیتونه) بود که در عهد کمودوس^(۱۶۹) به عضویت سنا درآمد^(۱۷۰). او یگانه مؤلف مطعم نظر در اینجا است که سقوط امپراتوری اشکانی را به عین دیده و در موردش گزارش کرده است. «تاریخ روم» از سال‌های ۶۸ ق.م. تا ۴۶ ب.م. به طور کامل، از این تاریخ تا ۲۲۹ ب.م. به طور ناقص بازمانده وی منبع بالارزشی برای سه سده مناسبات روم و اشکانی است. در حالی که

167. Mon. Anc. 33.

168. Cassius Dio Cocceianus aus Nikaia (Bithynien)

169. Commodus

170. Cass. Dio 72,16,3.

او به هیرکانیا نمی‌پردازد، نسبتاً به کرات درباره شاهان آتروپاتنه و رابطه آنها با روم اظهارنظر می‌کند. اخبار مورد نظر ما با ذکر یک مادی، میترادات شروع می‌شود که داماد تیگران دوم ارمنی بود و به همراه وی با رومیان می‌جنگید^{۱۷۱} این خبر متعلق به سال ۶۷ ق.م در رابطه با توصیف‌های بالاتر مورد بحث قرار گرفته آپیانوس پرتو نوری بر اوضاع سیاسی آتروپاتنه در عهد پادشاهی بزرگ ارمنستان می‌افکند. تیگران دوم چنان‌که در سطور بالا نشان داده شد، به مناسبت جلوشش بر تخت ناگزیر به واگذاری منطقه هفتاد دره ارمنستان بوده که البته بعداً قادر به بازپس‌گیری آن شده است. در آن زمان نه تنها سرنوشت اختلاف مرزی دائم ارمنستان و آتروپاتنه به طور موقت به نفع ارمنستان تعیین شده، بلکه کل ماد شمالی نیز زیر حاکمیت تیگران رفته است. واقعیتی که میترادات آتروپاتنه‌ای وادر به ازدواج با دختر تیگران شد، دلیل مشخصی برای روابط زناشویی آتروپات‌ها با خاندان حکومتگر ارمنی گزاریده در استرابون^{۱۷۲} است.

در اثر کاسیوس دیو جانشینان میترادات، یعنی داریوش و آریوبزن ذکر نمی‌شوند. توصیف وقایع آتروپاتنه وی تازه با لشکرکشی آنتونیوس دویاره از سر گرفته می‌شود^{۱۷۳}. او برخلاف پلوتارک، نام شاه ماد را که می‌بایست بار اصلی حمله روم را تحمل کند، می‌شناسد: آرتوازد^{۱۷۴}. پایتحت وی که پلوتارک فراتا^{۱۷۵} می‌نامد، در نزد کاسیوس دیو به صورت پراسپا^{۱۷۶} ذکر می‌شود^{۱۷۷}. پلوتارک به کوتاهی تنها سرآغاز نزدیکی جویی شاه ماد را با آنتونیوس به میان آورده بود. این وقایع در اثر دیو دقیق‌تر توضیح داده شده‌اند. او توضیح می‌دهد چگونه آرتوازد پس از عقب‌نشینی رومیان با هم‌ییمان اشکانی اش اختلاف پیدا کرد و با آنتونیوس ارتباط برقرار کرد که همو با خوشحالی آن را پذیرفت^{۱۷۸}. برای تأیید دوستی جدید یکی از دختران شاه ماد نامزد الکساندر هلیوس^{۱۷۹}، پسر آنتونیوس و کلثوپاترا شد^{۱۷۹}. تغییر و تحول بعدی وقایع در فصل پایانی کتاب چهل و نهم شرح داده می‌شود: آنتونیوس روانه ارس شد و با آرتوازد پیمان بست که در چارچوب آن مبادله متقابلی از یکان‌ها صورت گرفت. مرز ارمنستان و آتروپاتنه بار دیگر جایه‌جا شد،

171. Cass. Dio 36,14,2.

172. Strab. 11,13,2.

173. Cass. Dio 49,25-31.

174. Cass. Dio 49,25,1.

175. Phraata

177. Cass. Dio 49,33,1-2.

176. Praaspa: Cass. Dio 49,25f.; 50,27,5.

179. Cass. Dio 49,40,2.

178. Alexander Helios

البته این بار به نفع مادان. گذشته از این، آتنونیوس دختر شاه – یوتاپه^{۱۸۰} برای نخستین بار نامش در اینجا ذکر شده – را تحویل گرفت^{۱۸۱}. آرتاوازد در زمان آتی توانست نخست در برابر شهریار اشکانی و مدعی پادشاهی ارمنستان، آرتاکسیاس پایداری کند. متنهای وقتی آتنونیوس نیروهای خود را بی‌آنکه یکان‌های مادی را بدو پس دهد، بیرون کشید، آرتاوازد مغلوب شد و به اسارت اشکانیان درآمد^{۱۸۲}. اما این واقعه تازه پس از فرجام کار آتنونیوس روی داده است. چون ما خبری داریم که کلثوپاترا بعداً در سال ۳۰ ق.م سربریده همتا، همنام و دشمن ارمنی وی را که آتنونیوس او را چندین سال پیش به اسارت گرفته بود، برای او فرستاده است^{۱۸۳}. اما آرتاوازد مادی به زودی موفق به فرار از اسارت شد و به آوگوستوس پناه آورد که یوتاپه به چنگ وی افتاده را بدو برگرداند^{۱۸۴}. او عنوان شاهی ارمنستان کوچک را از قیصر دریافت کرد که تازمان مرگش در حدود ۲۰ ق.م آن را بر عهده داشت^{۱۸۵}.

کاسیوس دیو همچنین از تلاش آوگوستوس برای گمارش بازماندگان آرتاوازد در حکم شاهان زیردست روم در ارمنستان بزرگ گزارش می‌کند^{۱۸۶}. اما توصیف وی به وضوح با شرح تاکیتوس اختلاف دارد. در حالی که تاکیتوس ادعا کرده بود، ارمنیان با علاقه به پادشاهی آریوپرزن تن داده بودند، بر طبق کاسیوس دیو آنها باید مسلحانه به مقابله با انتساب وی پرداخته باشند. در هر صورت تنها این نکته قطعی است که کاسیوس سزار مأمور برای اجرای نقشه به مناسبت محاصره قلعه آرتاگیرا^{۱۸۷} چار سانحه شد که دیگر از آن بهبودی نیافت^{۱۸۸}. در عوض کاسیوس دیو از جانشین آریوپرزن که تاکیتوس وی را آرتاپازوس می‌نامد، فقط واقعیت امر انتساب را، بی‌آنکه قتل هرچه زودتر او و به این ترتیب، شکست نهایی تجربه مخاطره‌آمیز آتروپات‌ها را در ارمنستان ضبط کند، گزارش می‌کند.

کاسیوس دیو درباره معاصران تیریوس و جانشینانش بسیار اندک اظهار نظر می‌کند. مسئله تبار اردوان دوم که ابدأ مطرح نمی‌شود. همچنین خبر کوتاهی در مورد شاهزاده‌ای پارتی با نام داریوش در دربار کالیگولا^{۱۸۹} فی نفسه به تهایی قابل استفاده نیست، زیرا

180. Iotape

181. Cass. Dio 49,44,1-2.

182. Cass. Dio 49,44,4.

183. Cass. Dio 51,5,5.

184. Cass. Dio 51,16,2.

185. Cass. Dio 54,9,2.

186. Cass. Dio 55,10a, 5-8.

187. Artagira

188. Cass. Dio 55,10a,6-9.

189. Caligula: Cass. Dio 59,17,5.

به اطلاع کسی نمی‌رسد که مسئله بر سر پسری از اردوان است. نه وردان و نه گودرز ذکر نمی‌شوند. و هر دو اشاره به پاکر، بی‌اهمیت هستند.^{۱۹۰}

اما خبر تنظیمی در میان سال‌های ۱۳۴ و ۱۳۶ ب.م از اهمیت زیادی برخوردار است. شرح داده می‌شود که چگونه شاه فارسман^{۱۹۱} ایریایی، آلانها را تحریک کرد که به دنبال این آنها آلبان، ماد، ارمنستان را ویران کردند. تازه‌پرداختی‌های ولخش و ترس از فرماندار کاپادوکیا، فلاویوس آریانوس^{۱۹۲} آنها را وادار به قطعِ یورش تاراج‌گرانه‌شان^{۱۹۳} کرده است.^{۵۸} این خبر کوتاه بنا بر دلایل زیادی سزاوار توجه بیشتری است. ما در صفحات قبل مشاهده کرده‌ایم که آلان‌ها پیش از این در حدود ۱۷۵ ب.م درست همان مناطقی را که شصت سال بعد دوباره گرفتار این بليه شدند، غارت کردند. یونفوس بانی این فاجعه را شاه هیرکانی نامیده است. همچنان که پیش از این بعضًا توضیح داده شده است، بنا بر دلایل فقه‌اللغوی و جغرافیایی^{۱۹۴} تنها و تنها فرمانروایی ایریایی مطرح است. اکنون این موضوع با توصیف دیو تأیید می‌شود. اما بازنمایی وی از جنبه دیگری نیز سودمند است. در ضمن ولخش را که با پرداخت پول ایلات وحشی را به عقب‌نشینی ترغیب کرد، معمولاً شاهنشاه ولخش دوم یا سوم اشکانی در نظر می‌گیرند. اما باید این نکته را خاطرنشان ساخت که کاپادوکیا، آلبان و — حداقل به طور رسمی — ارمنستان ابداً جزو قلمروی فرمانروایی وی نبودند. بدین ترتیب، او تنها قدرت برین ماد که اساساً دچار این بليه شده بود، می‌باشد. این امر ما را به دیدگاهی سوق می‌دهد که آریانوس/کاسیوس دیو در واقع شاه وقت ارمنستان، ولرش اول (ولخش) را مطعم نظر داشته‌اند.^{۱۹۵} حال اگر شاهی ارمنی بدون آنکه همتای آتروپاتنی اش ذکر شود، نام بردۀ می‌شود، خواه ناخواه استنتاج سخت باورنکردنی پیش می‌آید که در مقطع زمانی مورد نظر دیگر پادشاهی ماد شمالی وجود نداشت. احیاناً پس از مرگ پاکر به خود مختاری نسبی این سرزمین پایان داده بودند.^{۱۹۶} همچنین مطلبی با این دیدگاه سازگاری دارد که در اثر دیو از آتروپاتنه یا شاهان آنجا دیگر هیچ سخنی در دهه‌های آتی نمی‌رود. ما تنها اطلاع داریم، که اردشیر اول توانست بخش اعظم ماد را تصرف کند، اما در حین اقدام برای تسخیر ارمنستان با

190. Cass. Dio 63,1,2; 63,5,2.

191. Pharasmanes

192. Flavios Arrianos

193. Cass. Dio 69,15,1.

مقاومت مادان متواری رو به رو شد.^{۱۹۴} آیا با اینان سکنه ماد بزرگ یا کوچک مطعم نظر هستند، لایحل باقی می‌ماند.

به این ترتیب، اینک می‌توان به یادآوری به جامانده در گزیده سزاریوس^{۱۹۵} در گذشته به اشتباه منسوب به آرلیوس ویکتور^{۱۹۶} اشاره کرد که هندیان، باکتریان و هیرکانی‌ها فرستادگانی را به جانب قیصر آنتونیوس پیوس فرستاده بودند. از لحاظ تاریخی تحت مردمان «باکتریایی» مذبور باید کوشان مطعم نظر بوده باشد که از پیشتر با سلف پیوس، هادریانوس ارتباط برقرار کرده بودند.^{۱۹۷} از آنجا که کوشانیان بر شمال غرب هند نیز استیلا داشتند، حداقل در مورد هندیان و باکتریایی‌ها مسئله بر سر خود همین پادشاهی کوشان است. از این قرار، این مطلب درباره هیرکانیان نیز ضایق خواهد بود که ظاهراً در حدود سده ۲ ب.م. به زیر سلطه کوشان درآمده بود. از این امر چنین تتجه می‌شود که خبر گزاریده سزاریوس به طور یقین نمی‌تواند گواهی برای پادشاهی هیرکانی به طور پیوسته هنوز موجود یا دوباره سربرافراشته‌ای در نظر گرفته شود. جمله مورد نظر پیشتر می‌تواند چنین تفسیر شود که فرستادگان پادشاهی یگانه که (بخش‌هایی از) هند، باکتریا و هیرکانی را دربر می‌گرفت، به روم آمدند.

مؤلفان شرقی

پس از آثار کلاسیک نخست باید نوشه‌های ارمنی در ارتباط تنگاتنگ با این موضوع مورد توجه قرار گیرد. در ابتدا باید از موسی خورنی به عنوان سرشناس‌ترین تاریخ‌نگار تقریباً به تنهایی مطرح در ارتباط پیش روی ما نام برده شود. تحت نام وی «تاریخ ارمنستان»^{۱۹۸} به جای مانده است که پژوهندگان امروزی زمان تألیف آن را به سده ۸ یا ۹ میلادی موقول کرده‌اند. درون مایه واقعی نوشتۀ موسی خورنی بنا بر فاصله زیاد زمانی نسبت به رویدادها بسیار ناچیز از کار درمی‌آید. به هر حال او چندین بار صحبت‌ش به ماد شمالی همسایه سرزمین خودش کشیده می‌شود که در میان نویسندگان ارمنی به صورت «سرزمین آترپاتکان»^{۱۹۹}، حتی غالباً تنها آترپاتکان پیش می‌آید.^(۶۲)

نخستین فقره مورد توجه ما به حول و حوش سیاست شرقی آنتونیوس بر می‌گردد که

194. Cass. Dio 80,3,2-3.

195. Epitome de Caesaribus

196. S. Aurelius Victor

197. H. A. Hadr. 21,14.

198. *Airpatakan ashxarh*

موسی خورنی تنها خاطره ضعیفی از درگیری‌های ارمنستان را حفظ کرده است (۱۹۹).¹⁹⁹ موسی از لشکرکشی آنتونیوس به پارت و به خصوص از نقش آرتوازد مادی آشکارا چیزی نمی‌داند. بر عکس او فرض نهاده که پسرعموی همنام ارمنی وی بر آترپاتکان نیز حکومت می‌کرده است.^{۲۰۰}

اما محدود اطلاعاتی درباره سده اول ب.م از قابلیت استفاده خاصی برخوردار هستند. بدین ترتیب، خاطره‌ای از اردون دوم در نوشته‌های ارمنی نیز باقی مانده است. در فهرست شاهان اشکانی که نوشته‌های تاریخی زیادی آن را دربر دارند، در هریک شاهی متعلق به نیمة نخست سده اول ب.م که دقیقاً باید سال سلطنت کرده باشد، حضور دارد. اظهارات موجود در کهن‌ترین «تاریخ نخستین» ارمنی بازمانده در اثر سبئوس^{۲۰۱} (سده ۷ میلادی) امکان تنظیم سلطنت‌های سی سال را در گامنگاری مطلقی میسر می‌سازد. شاه مورد نظر باید از ۱۱/۱۰ تا ۴۰/۳۹ ب.م پادشاهی کرده باشد. این تاریخ با سال‌های سلطنت اردون دوم چنان دقیق تطبیق می‌کند که جای هیچ تردیدی در این مورد نمی‌تواند باشد که او مطمح نظر است. البته اسم شخصی شناخته شده‌اش از منابع دست اول و نوشته‌های یونانی و رومی در روایات ارمنی محفوظ نمانده است. او در این نوشته‌ها «دارا^{۲۰۲}» (Dareios)^{۲۰۳} ذکر می‌شود. این امر به دنبال مطالبی که تاکنون درباره تبار اردون اطلاع پیدا کرده‌ایم، نباید زیاد غیرمنتظره باشد؛ با این همه نیازمند توضیح است. البته بعید است که تاریخ نگاران ارمنی از شاهزاده داریوش نام برده در حاشیه حتی توسط نویسنده‌گان کلاسیک اطلاعی داشته و نام وی را به پدرش انتقال داده باشند. اما محتمل‌تر آن است که پدر – آتروپاتنی – اردون دوم نیز می‌تواند داریوش نام داشته باشد. اسم وی که در هیچ منبعی ذکر نمی‌شود، امکانش هست در میان ارمنیان حفظ شده باشد و مؤلفان ارمنی را برانگیخته باشد اردون دوم را به عنوان پسر داریوش و سرانجام خود داریوش قید کنند.

آشفتگی گامنگاری بارها مورد توجه در توصیف موسی خورنی به ترکیب جالبی انجامیده است. نبرد به خاطر دستیابی شاهزاده مادی، تیرداد، بر تاج و تخت ارمنستان مدیون نابرادری ارشدش، ولخش اول دانسته نمی‌شود، بلکه دوباره دارا. گذشته از این،

199. M.X./Thomson 2,22f.

200. M.X./Thomson 2,22 Ende.

201. Sebēos

202. Dareh (Dareios)

شرح تصاحب قدرت یک دودمان جنبی آتروپاتنی - اشکانی در ارمنستان^{۲۰۳} به شدت افسانه‌وار است و اصولاً فقط به دلیل آگاهی نسبتاً خوب ما از مسائل ارمنستان به درستی می‌تواند در عهد کلاودیوس و نرون تنظیم شود. این امر با نام مردی که در نزد موسی خورنی در کانون وقایع قرار دارد، شروع می‌شود. او در واقع تیرداد (ارمنی: ترداد) نامیده نمی‌شود، بلکه با نام آرتاشیس ظاهر می‌شود. از آنجا که این نام با آرتاکسیاس یونانی مطابقت می‌کند، از اینجا قابل تشخیص است که موسی بنیان‌گذار پادشاهی ارمنستان شرقی، ارتاکسیاس اول و تیرداد اول را در یک شخص متمرکز کرده است^(۶۵). آرتاشیس - تیرداد برای وی به هیچ وجه نخستین اشکانی نگهداشت مدت زیادی در پادشاهی ارمنستان دوام آورد، نیست بلکه خلف به اصطلاح یک دودمان جنبی اشکانی حاکم از سده‌ها پیش در کشور ارمنستان است که حق موروثیش به دست غاصبی از وی سلب می‌شود. به همین دلیل گویاتر به نظر می‌آید که با این وجود، خاطره‌ای از تبار آتروپاتنی تیرداد تاریخی باقی مانده است. بدین ترتیب آرتاشیس جوان در ماد^{۲۰۴} بزرگ می‌شود و از سوی تعقیب‌کنندگانش «تهمت» مادی^{۲۰۵} به او ازده می‌شود^{۶۶}. آن‌گاه که او برنا و برایش مقدور است پادشاهی را بازپس گیرد، از داران بروهای آتروپاتنی دریافت می‌کند: «شاه شاهان... سپاه آتروپاتکان را داد... تا بدین وسیله آنها بتوانند او را برداشته و بر تخت پدر بنشانند». ^{۲۰۷} بعداً با کمک یکان‌های مادی به پیروزی دست می‌بند و می‌گویند آرتاشیس در لحظه پیروزی بر دشمنش اهانت سخت صورت گرفته بر خود را به رُخ وی کشیده است: «او [آرتاشیس] به نیروهایش فرمان داد یک صدا فریاد برآرند: «مادی آمده است»^{۲۰۸}، «تا توهینی را به یاد او اندازند که وی را مادی صدازده بود».^{۲۰۹}

موسی خورنی خاطره‌ای نیز از تهاجم آلان‌ها در سال ۷۲ ب.م. حفظ کرده است که باز هم به شدت با افسانه در هم پیچیده است. در خور توجه فقط خبر در ابتدا نقل شده به نظر می‌آید: با کلمات واضحی عنوان می‌شود که آلان‌ها می‌توانستند به هم پیمانی با گرجیان (= ایبریان) تکیه کنند: «در آن ایام آلان‌ها... در حالی که نیم سرزمین گرجستان را در کنار خود داشتند بالشکری عظیم در سرتاسر سرزمین ما پخش شدند»^{۲۱۰} از این مطلب چنین نتیجه می‌شود که موسی خورنی، یا به عبارت دیگر، مترجم ارمنی یوسفوس که در این مورد

203. M.X./Thomson 2,37ff.

204. *i Mars*205. *Mar*

206. M.X./Thomson 2,38.

207. M.X./Thomson 2,43.

208. *Mar amat*

209. M.X./Thomson 2,46.

210. M.X./Thomson 2,50.

مجدداً از وی پیروی می‌کند، اصولاً واقعی‌تر از بعضی محققان امروزی می‌دانستند «شاه هیرکانی‌های» مذکور در نزد یوسفوس^{۲۱۱} را در جای خود بگذارند.

بدین ترتیب آشکار می‌شود که تاریخ نگاران ارمنی به کرات مبتنی بر مطالب آشنای کلاسیک هستند. اما سنت کاملاً متفاوت از آن در میان نویسنده‌گان عرب و ایرانی دوران اسلامی وجود دارد. البته نظر به پراکنده‌گی اطلاعات و نحوه روایت آنها فایده‌ای ندارد، نوشته‌های مورد نظر به همان ترتیبی درست مانند پیش‌گامان یونانی و رومیشان معرفی شوند. در ازایش می‌توان گفت، شیوه «روشمندی» اتخاذ شده است: اخبار مربوط به آذربایجان یا گرگان باید در هر مورد بنابر اظهارات تک تک مؤلفان ذر مجموعه موضوعی تدوین و تنظیم شود.

خوب است از شرایطی که سرزمین‌های حاشیه جنوب دریایی مجازندران نصیب امپراتوری ساسانی در حال پیدایش شدند، شروع کنیم. گتو ویدن‌گرن^{۲۱۲} نزدیک به یقین کرده است که اردشیر اول بلافصله پس از پیکار نهایی با اردوان چهارم در ۸ آوریل ۲۲۴ ب.م و تسخیر در پی آن ماد بزرگ آهنگ ایران خاوری کرده است^(۶۶). در این ارتباط طبری به کوتاهی از تصرف گرگان نیز یاد می‌کند: «(اردشیر)... سوی سگستان، سپس گرگان رفت، و از آنجا آهنگ ابرشهر، مرو، بلخ و خوارزم کرد که مجاور سرزمین خراسان بود و از آنجا سوی مرو بازگشت» (طبری، ترجمة پاینده، ج ۲، ص ۵۸۴)^{۲۱۳}. قابلیت اطمینان این خبر را مورد تردید قرار داده‌اند^(۶۷). اما در پاسخ می‌توان عنوان کرد که هیرکانیا و سرزمین‌های همسایه درست در آغاز کارنامی خدایگان شاپور^{۲۱۴} جزو قلمروی امپراتوری نام بده می‌شوند^(۶۸). شاپور اول، پسر اردشیر با توجه به اشتیاق آوازه گری اش به طور یقین بدین مطلب، چنانچه او نواحی شمال خاوری ایران را شخصاً گشوده بود، اشاره می‌کرد^(۶۹).

تسخیر آذربایجان در طبری بلافصله پس از پیروزی بر اردوان و گشودن اکباتان انجام می‌گیرد: «گویند اردشیر از اسب پیاده شد و سر اردوان را لگدمال کرد... آن‌گاه اردشیر از آنجا به همدان رفت و آنجا را بگشود، به همان ترتیب باقی سرزمین جبل، آذربایجان، ارمنستان و موصل را به جنگ تصرف کرد» (طبری، ترجمة پاینده، ص ۵۸۴)^{۲۱۵}. تحکیم

211. Ios. Bell. Iud. 7,7,4.

212. Geo Widengren

213. Tabari/al-Issa u. Dance I, 819.

214. Res Gestae Divi Saporis

215. Tabari/al Issa u. Dance I, 819.

قدرت در ماد بزرگ و لشکر انگیختن به ایران خاوری باید این کار را برای اردشیر ناممکن ساخته باشد، پیش از آغاز سال ۲۲۶ ب.م در آتروپاتنه باشد^(۷۰).

در مشابهت با طبری، معاصرش یعقوبی فقط به طور ضمنی از تسخیر شمال غرب گزارش می‌کند: «او به سوی جزیره و ارمنستان و آذربایجان لشکر کشید»^(۷۱).

این اخبار مختصر با کتاب عربی دیگری، نهایت‌الارب فی الخبر الفرس و العرب از مؤلفی ناشناخته و پدید آمده احتمالاً پیش از ۱۰۵۰ میلادی تکمیل می‌شود. ویدنگرن به تأکید ارزش این مأخذ را خاطرنشان ساخته است^(۷۲). مؤلف ناشناخته اردشیر را پس از میان برداشتن اردوان در واقع سوی خاور راه می‌اندازد. تازه بعداً آذربایجان و ارمنستان تسخیر می‌شود: «او در شهر مرو یک سال اقامت نمود تا جمیع ملوک خراسان مطیع او شدند. از آنجا به راه ری به آذربایجان رفت. ملک آنجا نیز مقاد گشت. متوجه ارمینیه گشت [همه ملوکش به محاربت با او پیش آمدند و میان آذربایجان و ارمینیه کار به حرب کشید و مردمان زیادی از هر دو طرف کشته شدند]. اما ظفر اردشیر را بود...»^(۷۳). با آنکه یک «شاه» آتروپاتنی ذکر می‌شود، امانمی‌توان از این مطلب دوام پادشاهی و اسال ماد شمالی و خاندان حکومتگر شر را تا دوران متأخر اشکانی استنباط کرد. بنا بر نظر ویدنگرن سخن از شهری در میان است^(۷۴). اینکه این اظهار نظر درست است، همچنین از ملاحظه زیر به دست می‌آید: یک شاه زیر دست آتروپاتنی خویشاوند با خاندان حکومتگر اشکانی ابدآ نمی‌توانست مبادرت به سازش با رژیم جدید کند. او همچون شاه آن وقت ارمنستان که همچنین اشکانی بود، سرسرخانه و به همراه شاه ارمنی می‌باشد برای بقای خود، شاید هم موفقیت آمیز بجنگد. تسخیر ارمنستان گزاریده در کتب تاریخ نگاران عرب به دست نخستین ساسانی از ارزش تاریخی برخوردار نیست. اردشیر اگرچه کوشش کرده این سرزمین را نیز بگشايد، اما در برابر پایداری مسلحانه شاه آنجا چنان‌که پیش از این نشان داده شده است، از سوی مادان فراری نیز پشتیبانی می‌شد، ناکام ماند^(۷۵).

بنابراین ما چنین ارزیابی می‌کنیم که خاطره سرآغاز امپراتوری ساسانی تقریباً واقعی

216. Ya'qûbî p. 179/ Widengren 1971, 767.

217. تجارب الأمم في اخبار ملوك العرب والعمجم، تصحیح دکتر انزاپی نژاد - دکتر یحیی کلانتری، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۷۳، ص ۱۷۹. طبعاً افتادگی ترجمه فارسی تکمیل شد [متترجم].

218. Nihâyat al-Îrab, Fol. 92, 17/Widengren 1971, 770.

219. Cass. Dio 80,3,3.

در روایات اسلامی محفوظ مانده است. اما مسئله در مورد اشکانیان به گونه کاملاً دیگری است. توصیف پارتیان در میان مؤلفان عرب و ایرانی چنان‌که همه می‌دانند، با گاهنگاری به شدت کاسته شده و از دست رفته، یا به عبارت بهتر، تحریف بیشتر اسامی شخصی شاهان زبانزد است. به هر حال کاملاً چشمگیر است که بیشتر فهرست‌های اشکانیان دوره اسلامی دو شاه جودهرز نامیده شده را ذکر می‌کنند که دقیقاً با معلومات امروزی ما در مورد دو شاهنشاه با نام گودرز مطابقت می‌کنند^(۷۴). جدا از فهرست ناقص فرمانروایان، اما خاطره‌های دیگری نیز از دوره اشکانیان باقی مانده است. از مدت‌ها پیش تشخیص داده‌اند که بعضی ویژگی‌های حمامه‌های پهلوانی ایران در پیکار یخسرو با افراسیاب متمرکز شده‌اند که رویدادهای دوره پارتی میانه را بازتاب می‌دهند. در ضمن نقشی که پهلوان گودرز – جودهرز نامبرده و بستگانش ایفا می‌کنند از اهمیت تخاصی برخوردار است. در اینجا چنان‌که پیداست خاطره‌ای از گودرز را پیش رو داریم^(۷۵). اما کاملاً روشن نیست که اخبار – اشکانی مورد نظر به چه نحوی سر از چنان بافت غیرپارتی دوران اولیه ایران درآورده‌اند^(۷۶)، در این مورد گوسان^{۲۲۰}‌ها را که چکامه‌های پهلوانیشان را در دربارهای اشکانیان می‌خوانند^(۷۷)، مسئول دانسته‌اند. بنا بر نظریه دیگری در هم آمیزی تاریخ با افسانه می‌تواند تازه در دوره ساسانیان رخ داده باشد. در این صورت، باقی چنان فرایندی باید بیشتر سفارش دهنده‌انها، یعنی اخلاف با تفویض خاندان‌های بزرگ اشکانی در نظر گرفته شوند تا خود گوسان‌ها. بعد هم نیست که آنها به طریق خاص خود برای خشی کردن جد و جهد ساسانیان برای محظ خاطره اشکانیان کوشیده باشند^(۷۸). در هر صورت فرایند شکل‌گیری روایات سنتی در حدود اوآخر دوران پیش از اسلام خاتمه یافته بود. ویرایش نهایی خدای نامک که به تاریخ ایران از سرآغاز تا مرگ خسرو دوم^(۶۲۸) ب.م) پرداخته^(۷۹)، در نخستین سال‌های هنوز آرام سلطنت یزدگرد سوم انجام گرفت. گزارش سرآغاز تاریخ ایران در طبری و فردوسی اصولاً مبتنی بر این «خدای نامک» به زبان پارسی میانه نگاشته شده و متأسفانه باقی نمانده است که در ضمن پاره‌ای اختلافات در خور توجه است. برای نمونه طبری از اثری که مستقیماً مبتنی بر ترجمه عربی خدای نامک بوده، استفاده کرده است، حال آنکه الگوی فردوسی شاهنامه منتشر ابو منصوری به

فارسی بوده که برای ابومنصور عبدالرزاقد طوسی، والی توس، تدوین شده بود. در میان مأخذ ساسانی که این کتاب از آنها استفاده کرده، به طور حتم خدای نامک، ولونه در اصل بلکه در ترجمه عربی و گردآوری‌هایی وجود داشته است^(۸۰). با در نظر گرفتن کار مقدماتی دقیقی، بعداً ابوالقاسم فردوسی توسعی شاهنامه را در متجاوز از پنجاه هزار بیت به نظم کشیده است. منظومه حماسی متعلق به گنجینه ادبیات جهان فردوسی آزاد از هر ارزیابی قابل اجرا بر منابع تاریخی دیگر است^(۸۱).

اکنون به اخبار مربوط به تبار گودرز^(۸۲) می‌پردازیم. بر طبق فردوسی تیول اصفهان را او یا پسرش دریافت کرده است^(۲۲۱). گوتشمیدانلین فقره استنتاج کرده است که گودرز را می‌توان «پهلوان ماد جنوبی» به شمار آورد^(۸۳). زیرا اگرچه روایت مربوط به اصفهان در اثر طبری نیز ذکر می‌شود، اما طبری پهلوان را به مناسب نخستین حضورش بیشتر به شمال منتقل می‌کند: «آن‌گاه او [کیخسرو] به گودرز، سپهبد اصفهان و نواحی خراسان نوشت که پیش وی آید»^(۲۲۲) (طبری، ترجمه پاینده، ص ۴۲۶). این مسئله تازه زمانی واضح می‌شود که کیخسرو، گودرز را پس از پیروزی به دست آمده بر افراسیاب به صدراعظمی منصوب می‌کند و علاوه بر اصفهان یادشده گرگان را نیز بدروآگذار می‌کند: «اینک مقام بزرگ‌فرمذار راکه وزارت است به تو ارزانی می‌کنیم و اصفهان و گرگان و کوهستان آن را به تو می‌دهیم»^(۲۲۳) (طبری، ترجمه پاینده ص ۴۳۰). از این فقره چنین برمی‌آید که جوده‌هرز سالاری دانسته می‌شود که قلمرویش از هیرکانیا در شمال و نواحی خراسان تا مرکز ایران می‌رسید. از این مطلب حوزه قدرت احتمالی گودرز دوم به خوبی بازشناخته می‌شود که او، هرچند بر ضد وردان راه کوتاه را برگزید، اما او نباید به هیرکانیای کم عرض بسته کرده باشد، بلکه بر بخش اعظم ایران خاوری، تا آنجا که از آن اشکانیان بود، استیلا داشت. شاید ذکر مکرر اصفهان ترکیب معنایی هیرکانیان و کارمانیان را در اثر تاکتیک از زاویه دیگری روشن کند: حوزه نفوذ ایران خاوری خاندان گودرز که در جنوب شامل کارمانیای درون بوم بود، امکان دارد در غرب واقعاً تا منطقه اسپهان (اسپادانا^(۲۲۴)) رسیده باشد.

حتی پاره‌ای از روابط خویشاوندی عنوان شده در حمامه‌های پهلوانی تا حدودی جالب هستند. البته می‌توان از پدر گودرز، کشوار^(۸۴) و دودمان احتمالیش چشم پوشی

221. Firdausi/Warner II, 78; IV, 129; IV, 298.

222. Tabari/Perlmann I, 605.

223. Tabari/Perlmann, I, 613.

224. Aspadana

کرد^(۸۵). همچنین متجاوز از هفتاد تن از پسرانش در بخش اعظم، یاران پوشالی از کار درمی آیند که تنها وظیفه دارند در پیکار با افراسیاب از پای درآیند. منحصرأ گیو مهم است^(۸۶) که کیخسرو جوان را از توران به ایران می آورد. جزئیاتی در رابطه با او آموزنده هستند چون که وی از درفش گرگنشان، یعنی همان جانوری که هیرکانیا بر حسب آن نامیده شده است، استفاده می کند^(۸۷).

بدین ترتیب، مشاهده می کنیم که تاریخنویسی و آثار ادبی اسلامی در بردارنده اشاراتی به گودرز دوم و زمینه هیرکانیش هستند. ولادیمیر مینورسکی^{۲۲۵} کوشش کرده است موارد مشابهی را در منظومة ویس و رامین فارسی که فخرالدین اسعد گرگانی بر اساس اصل پارسی میانه‌ای در میان سال‌های ۱۰۴۲ و ۱۰۵۵ میلادی به نظم کشیده، به اثبات رساند. به خصوص ترجمة نسبتاً دقیق گرجی از سده ۱۲ میلادی برای روایت حائز اهمیت است. برخلاف این آنگاه که یک اصل اشکانی به منزله نسخه اولیه سده اول ب.م استنتاج می شود و نسخه پارسی میانه فقط تحریر واسط ارزیابی می شود^(۸۸)، قابل تأمل است. همچنین نتایجی که مینورسکی و جانشینانش از محتوای کتاب استخراج می کنند، حداقل غیرمنتظره هستند. آنچه شرح داده می شود، در واقع داستان عشق میان رامین، برادر کهتر موبد شاه و همسر وی، ویس است که در عین حال، شباهت اغلب به چشم آمده با داستان تریستان و ایزووت^{۲۲۶} سلت‌های جزیره می تواند بیشتر تصادفی باشد^(۸۹). مسائل سیاسی اصولاً مطرح نمی شود. موبد شاه در مقام شاهنشاه ایران و پارهای مناطق هم جوار نمایانده می شود^(۹۰). اما مرکز اصلی قدرت وی در خراسان و پایتخت آن مرو است. در ضمن از ذکر مکرر گرگان به دشواری می توان نتایج تاریخی استنباط کرد، به ویژه اینکه این امر می تواند با خاستگاه شاعر گرگانی قابل توضیح باشد. از این رو، تا حدودی حیرت آور است چنانچه سعی می شود بازتابی از سیاست پارت-هیرکانیای سده اول ب.م را در کتاب کشف کنند^(۹۱). ادعایی که رامین را جزو اخلاف گودرز حماسه بنمایاند، ظاهراً بر یک سوء تفاهم استوار است. هرچند پهلوانی ویژن نام تنها در محل یگانه‌ای نام برده می شود که در حماسه پسر گیو و نواحه گودرز معروف است^(۹۲). اما این نامش منحصرأ در خدمت مثالی به منظور نشان دادن جنگجوی برجسته‌ای است.

— ارتباط تبارنامه‌ای میان او و رامین به وجود نمی‌آید: «سپاهی بود همچون کوه آهن / بر مردی درو بهتر ز بیژن (ویس و رامین، تصحیح محمد روشن، ص ۱۷۹)»^{۲۲۷} حتی پاره‌ای ملاحظات اضافی نیز به دشواری کمکی به این منظور می‌کند، زمینه‌ای تاریخی برای داستانی بیشتر ابدی کشف کنند. خبری در آغاز داستان مبنی بر اینکه موبد پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است^{۲۲۸}، توسط مترجم گرجی اضافه شده است چون که قهرمانان داستانش را نمی‌توانست به آیین مسیحیت درآورد^{۹۳}. به همان اندازه کمتر واقعیتی که پدر ویس، قارن نام دارد، یعنی باید عضوی از خاندان نژاده اشکانی کارن بوده باشد، چیزی را بیان نمی‌کند. حضور این خاندان با مقرش در نهاد^{۹۴} در واقع نه تنها در دوران اشکانیان، بلکه در عهد ساسانیان و حتی عباسیان نیز مدلل است^{۹۵}.

چنان‌که پیدا است، گویی یادآوری کوتاه گوتشمید^{۹۶} به مراتب بیستر از بررسی پرمایه طراحی شده مینورسکی برای توضیح زمینه تاریخی ویس و رامین کمک می‌کند. دانشور متوفی (گوتشمید) اظهارات آثار تاریخی نسبتاً متأخر متعدد فارسی را با یکدیگر سنجیده است که در آنها سعی شده رامین و موبد را به دوره خاصی نسبت دهند. در این ارتباط نخست شایان توجه است که موبد توسط مؤلفان نه شاه خود مختار بلکه واسال شاهان مختلفی در نظر گرفته می‌شود. گوتشمید در آن هنگام تأکیدش را به خصوص بر خبر تاریخ‌نگار متأخر قرون وسطایی میرخوند گذاشت^{۹۶}. میرخوند، ویس و رامین را در عهد سلطنت دومین شاه اشکانی که از قرار معلوم شاپور نام داشته، قرار می‌دهد: «سلطنت شاپور بن اشک... ویس و رامین در عهد وی بودند». شاپور اول و دومی به منزله جانشین ارشک اول در فهرست شاهان پارتی تواریخ اسلامی نیز ذکر می‌شود^{۹۷}. حال چگونه این نام شاهانه غیرقابل اثبات پیش از دوران ساسانیان سر از فهرست — اشکانیان درآورده است، به سختی می‌توان تصمیمی اتخاذ کرد. محتمل‌تر از همه گمانی به نظر می‌آید که تحریر اصلی آن فهرست شاهان پارتی بر مبنای الگوی فهرست شاهان ساسانی شکل داده شده که اصولاً در بردارنده شاپور در حکم دومین شاه هست. در این رابطه خبری به جامانده در اثر مورد استفاده گوتشمید در رابطه دیگری مفید است. سخن بر سر کتاب فارسی مجمل التواریخ و القصص تألیفی به سال ۱۱۲۶ میلادی است^{۹۸}: داستان

227. Wisramiani/Erb, S. 158.

228. Wisramiani/Erb, S. 21.

229. Mirchond/Mühlhau bei Gutschmid 1892,8.

ویس و رامین در این کتاب به عهد شاپور ساسانی موکول می‌شود: «موبد، برادر رامین صاحب طرفی بود از دست شاپور، به مردم نشستی، خراسان و ماهان به فرمان او بود»^{۲۳۰} (مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراei بهار، ص ۹۴). در آثار دیگر – دست نایافتنی برای ما – دوباره گاهی شاهان پارتی، گاهی ساسانی در حکم قدرت بَرین موبد ذکر می‌شوند^{۲۳۱}. خود گوتشمید بدین استنتاج رسیده که «کتاب پهلوی اگرچه در دوره فرمانروایی ساسانیان نوشته شده بود، اما داستان تو صیفی توسط وی به زمان سلطنت یک اشکانی منتقل شده».^{۲۳۲} در حالی که نتیجه گیری نخست^{۲۳۳} صحیح است، به نظر می‌آید استنباط دوم مشکوک باشد و قابل اثبات نیست. ظاهر منظمه آن گونه که امروزه در دست است، شرایط فرهنگی (شمال) ایران را در دوران پیش از اسلام بازتاب می‌دهد. اهمیت زیاد آینین پرستش هنوز قابل تشخیص آتش با وجود ویراست گرگانی مسلمان و مترجم مسیحی حاکی از آن است که تحریر اصلی باید در دوران «دستگاه مذهبی» توسعه یافته زرتشی^{۲۳۴} پدید آمده باشد^{۲۳۵}. بنابراین داستان ویس و رامین آفریده اصلی از دوران ساسانیان به نظر می‌آید. ما در مورد گمانی که مؤلفش آن را در عهد اشکانیان ناخواهیم برای عصر خود قرار داده است، هیچ نشانه‌ای نمی‌یابیم. اما بیشتر چنین به نظر می‌آید که گویی در یک ناکجا آباد زمانی سیر می‌کند که به خصوص نبود تاریخمندی قهرمانان در نظر گرفته شده موبد و رامین در مقام شاهان سرتاسر ایران نشانگر آن است^{۲۳۶}. ظاهراً تازه در دوران اسلامی و تحت تأثیر منظمه گرگانی سعی شده است که برای این سوژه به خوبی مشهور زمینه‌ای تاریخی ایجاد کنند. برای این منظور موبد می‌باشد به شاه زیردستی برگردانده شود تا بتواند وی را به یک شاه تاریخی ایران ربط دهند. حالت اولیه در مجمل التواریخ حفظ شده است که «موبد» به صورت شهریان شاپور ساسانی ذکر می‌شود^{۲۳۷}. همراه با نام این شاه که به غلط دو مین یا سومین اشکانی خوانده می‌شود، امکان دارد بعداً داستان ویس و رامین ساسانی نیز در آثار بعدی به دوره کهنه نسبت داده شده باشد.

اکنون به آخرین مطلب می‌رسیم که از نظر منابع نوشتاری نیز می‌توان بدان پرداخت. موضوع بر سر پرسشی است که به اصطلاح دیوار اسکندر کی ساخته شده است. شواهد نوشتاری در رابطه با این مسئله به وسیله کاوشگری، یوسف کیانی تنظیم شده است. وی

230. Mujmal al-tawârikh, zit. Bei Gutschmid 1892, 41.

231. در این مورد نک به توضیح مترجم در پایان مقاله.

سوره ۱۸، ۱۰۱-۸۳ قرآن را در حکم کهن‌ترین شاهد مورد توجه قرار می‌دهد که در آنجا توضیح داده می‌شود چگونه ذوالقرنین در مجموع اسکندر پنداشته شده سدی در مقابل یاجوج و مأجوج ساخته است. مشکلی را که دیوار استحکامی هیرکانیا نمی‌تواند توسط اسکندر ساخته شده باشد، کیانی سعی می‌کند به نحو نامتعارفی حل کند: بنا بر نظر وی ذوالقرنین ابدآ با فاتح مقدونی مطابقت نمی‌کند^(۱۰۴). اما این نظر نامیمون از کار درمی‌آید، به ویژه اینکه سایر تفاسیر هیچ تردیدی در مورد یکی بودن مقدونی با ذوالقرنین ندارند^(۱۰۵). بدین ترتیب روشن است که با ذوالقرنین اگرچه مقدونی مطبع نظر است، اما با سد ساخته شده توسط او دیوار گرگان مطبع نظر نیست. این مطلب من جمله توسط یاقوت به دست می‌آید. گردآورنده خبری را از یکی از مترجمان سلام نقل می‌کند که بنا بر دستور خلیفه الواثق (۸۴۷-۸۴۲ میلادی) می‌باشد موقعیت سد یاجوج و مأجوج بررسی شود. سفر وی از میان قفقاز و در امتداد ساحل غربی دریای مازندران صورت گرفت: «... از سامرایا نوشه‌ای... به اسحق ابن اسماعیل، حاکم ارمنستان - که مسندش در تفلیس بود - راه افتادیم که بدو دستور داده شده بود، اجازه عبور به ما بدهند... و نوشه‌ای بر حاکمانی که قلمروی آنها در سر راه ما بود، بنویسد. آنها می‌باشد وسایل آسایش ما را تأمین کنند. وقتی که ما پیش اسحق رسیدیم، خواسته‌های ما را برآورد و به والی سریر نامه‌ای نوشتم، و این یکی به نوبه خود بر شاه آلان‌ها، این یکی دوباره به فیرانشاه و این یکی سرانجام به حاکم خزرها نامه نوشت^(۲۳۲).» تازه در هنگام مراجعت از مناطق واقع در بخش شرقی دریای مازندران و نسبتاً دور از گرگان می‌گذرند: «در هنگام برگشت راهنما ما را تا خراسان همراهی کرد. ما همچنان راه پیمودیم تا از هفت فرسخی پشت سمرقند بیرون آمدیم^(۲۳۳).» توصیف سلام با آنکه ارزش تاریخی آن مورد تردید است^(۱۰۶)، به هر حال حاکی از آن است که سد محتملاً ساخته شده توسط اسکندر در مقابل یاجوج و مأجوج در قفقاز یا شمال آن پنداشته می‌شد^(۱۰۷). بر عکس ارتباط استحکامات هیرکانیا با اسکندر بایستی تازه از سوی گردشگران اروپایی سده ۱۶ و ۱۷ میلادی ساخته و پرداخته شده باشد^(۱۰۸). پیروز و خسرو انشروان، همان شاهانی که هنوز امروزه به دیوار ربط داده می‌شوند^(۱۰۹)، در آثار فارسی قرون وسطای متاخر و اوائل عصر جدید سازنده دیوار معرفی

232. Jâqût, Mu'gam al-buldân/ Fleischhammer 1988, 215.

233. Jâqût, Mu'gam al-buldân/ Fleischhammer 1988, 217.

می‌شوند. همچنین جغرافیای بکران اواخر سده ۱۱ ساخت دیوار دفاعی را در دوران ساسانیان می‌داند^(۱۰). بنابراین، یادداشت‌های مؤلفان ایرانی امکان جمع‌بندی اظهارنظری را می‌دهد که دیوار اسکندر در روایات بومی متعلق به دوره ساسانی (متاخر) دانسته می‌شد.

سکه‌شناسی

سکه‌ها جزو مهم‌ترین منابع تاریخ امپراتوری اشکانی هستند. این واقعیت شناخته شده از آغاز پژوهش عصر جدید در مورد اشکانیان متأسفاً هم‌برای قلمروی جنوب دریایی مازندران تنها به میزان محدودی سودمند است. در ماد شمالی حتی ضراب خانه‌ای وجود نداشت. با این حال، کم نیستند نظریه‌هایی که مطابق آنها شاهان آتروپاتنه سده اول ق.م اقدام به دستیابی تاج و تخت شاهنشاهی اشکانی یا حداقل موقعیت برتری کرده‌اند. برونداد مسکوکات را دلیلی برای این ادعا ذکر کرده‌اند^(۱۱). از آنجاکه ما این انگاره‌ها را که به کرات بر اثر عمل سوء تعبیر و واگردانی بی‌مسئولانه متون زبانزد هستند، در جای دیگری رد کرده‌ایم^(۱۲)، در اینجا اجباری نیست بار دیگر به آن وارد شویم. یگانه فرمانروای آتروپاتنه که چهره‌اش در سکه‌ها شناسایی شده است، اردوان دوم، شاه بزرگ دیرپایی بعدی بود که تعداد زیادی بروندادهای پارتی از وی باقی مانده است. اما هیچ‌یک از این مسکوکات اشاره‌ای به تبار تنها از منابع نوشtarی شناخته شده وی از ماد شمالی نمی‌کنند. هرچند دیوید سلوود کوشش کرده است در مورد اندک پادشاهان اشکانی که خود را در مسکوکات‌شان تمام‌رُخ نموده‌اند (در زمرة آنان: اردوان)، شورشی‌های مادی تبار را مشاهده کند^(۱۳)، اما این نظریه تنها به این دلیل که اردوان دوم یگانه فرد در میان آنها است که می‌توان در نزد وی هم تصویر تمام‌رُخ و هم مبدأ آتروپاتنه را به اثبات رساند^(۱۴)، غیرقابل دفاع است.

وضعیت روایات در مورد هیرکانیا اندکی مساعدتر به نظر می‌آید. در اینجا شرح مختصر خود را با آندراغوراس شروع می‌کنیم. او در ایام سلطنت آنتیوخوس دوم (۲۶۱-۲۴۶ ق.م) مبادرت به ضرب سکه نشان‌دهنده پرتره و درج نام خویش کرده که در ضمن آن از عنوان شاه صرف‌نظر کرد. در خور توجه است که او نه تنها به نقره بلکه به طلا نیز سکه‌هایی را توزیع کرده است^(۱۵). آنچه به مسکوکات اشکانی مربوط می‌شود، استفاده

از ضراب خانه واقع در هیرکانیا می‌تواند فقط برای عهد فرhad دوم (حدود ۱۲۸-۱۲۷ ق.م.) به اثبات رسانده شود که در اختم‌های ضرب تمبرکس با نشان ضراب خانه TAM موجود است^(۱۱۶). اما به کارگیری دو سکه‌خانه دیگر هیرکانی همچنان مورد تردید است. سلوود در اختم‌های علامت‌گذاری شده با حروف ΣΑ را به حدس به سرمهنه تخصیص داده است^(۱۱۷). اما مسئله مبهم علامت CYΛΣ یا ΣΥΛΣ مندرج بر دراختم‌های همین بروندادها است. سلوود بعداً بر سرگمان بدون شک مدلل بر این مسکوکات که در سیرنکس / سیرینکس نیز ضراب خانه وجود داشته است، دیگر باقی نمانده است^(۱۱۸). بدین ترتیب، تمبرکس یگانه شهر تنگاتنگ واقع در هیرکانی باقی می‌ماند که به منظور سکه‌خانه مورد استفاده قرار می‌گرفت. اینکه سکه‌زنی اصولاً صورت گرفت، امکان دارد به تهاجم اسکیت‌هار بربط داشته باشد که به سلطنت فرhad دوم خاتمه داد^(۱۱۹).

حالا که نه از مسکوکات آتروپاتنی، نه واقعاً هیرکانی نمی‌توان سخن گفت، باید روشن شود که آیا درگیری‌های روی داده در سده اول ب.م بازتاب سکه‌شناختی پیدا کرده‌اند یا نه. در این رابطه می‌توان از بروندادهای گودرز دوم شروع کرد که اصولاً بیشترین سکه‌های مورد بحث اشکانی در میان آنها یافت می‌شود. موضوع بر سر دراخم نادر ضراب خانه اکباتان با آوانویسی زیر است^(۱۲۰):

ΤΩΤΕΡΖΗC ΒΑCΛΙEYC ΒΑCΑΙEΩN APCAKOZ YOC KEKAΛΥΜENOC
APTABANOY

اتفاق نظری در خصوص تفسیر آن تنها در نکته‌های اندکی وجود دارد. مهرزن^{۲۳۴} به «یونانی و حشتناکی» نوشت^(۱۲۱) که به هر حال از آن می‌توان برداشت کرد که گودرز دوم، پسر تنی اردوان دوم نبوده است. برای نمونه مشکل را آن واژه سجع ایجاد می‌کند که تعلق گودرز را به خاندان اشکانیان مدلل می‌کند. بنا بر نظر پاره‌ای از محققان سابق سیگمای گرد (Σ) به منزله اپسیلن خمیده (E)، کاپا (K) به منزله نو (N)، امیکرون (O) به منزله امگا (Ω) و زتا (Z) به منزله نو (N) نود درجه چرخانده ارزیابی شده بودند. بنابراین، APEANΩN خوانده و گمان کردند که شاه بر آن بوده خود را فرمانروای «آری(ان)^{۲۳۵}» ها معرفی کند^(۱۲۲). اما به دلیل ملاحظات خط‌شناختی کاراشتد از این تعبیر هیچ نشانه‌ای باقی نمی‌ماند^(۱۲۳).

اینکه واژه مورد نظر در واقع می‌بایست اسم تاج‌گذاری شاه اشکانی را نشان دهد، از همان ابتدا از جانب دانشوران دیگری انگاشته شده است^(۱۲۴). با این همه، ناممکن به نظر می‌آید بتوان صورت APCAKOY را از آن ساخت: هر طور هم بخواهیم آخرین حرف را بچرخانیم و برگردانیم – همواره یک نو (N) یا زتا (Z) و هرگز نه اُپسیلوون^(۱۲۵) (٤) آشکار می‌شود. با این همه اصطلاح APCAKOZ، هر طور هم بتوان فرض نهاد، مقدمتاً مشکل چندانی، چنانچه در ابتدا فرض نهاده بودند، ایجاد نمی‌کند. در تناقض با سایر مسکوکات اشکانی، نوشته دراخم در حالت فاعلی در نظر گرفته شده است. بدین ترتیب، گفته نمی‌شود: «(سکه) گودرز، شاه شاهان...» بلکه «(من هستم) گودرز و غیره». اینکه مهرزن که مجبور بود حالت فاعلی اسم تاج‌گذاری شاه را به عمل آورد، در ضمن آن دچار صرف ۰ شده و یک زتا (Z) در پایان نشانده است، نمی‌تواند با توجه به نبود آگاهی خط‌شناختی و دستوریش حیرت‌آور باشد. به هر حال بهتر است به طرز زیر بیان شود: گودرز، شاه شاهان، ارشک، معروف به پسر اردوان^(۱۲۶). رابطه پدری تنی اردوان با گودرز دوم با این کلمات کنار گذاشته می‌شود – اما واقعاً پسر چه کسی بوده، اطلاعی به دست نمی‌آوریم. از جانب دیگر، سکه‌ها کمک می‌کنند تا میان گزارش تاکیتوس و یوسفوس در مورد شرایط مرگ گودرز دوم تصمیم‌گیری کرد. چهار دراخم‌های گودرز از سلوکیه تا مه سال ۵۱ ب.م. می‌رسند^(۱۲۷). از آن سکه‌های جانشین عملی اش ولخش اول که به طور مرتب از اوت ۵۱ ب.م. به بعد ضرب شدند، سکه‌هایی از قبل حتی نوامبر ۵۰ ب.م. در میان سکه‌های گودرز پیش می‌آیند^(۱۲۸). از اینجا به روشنی آشکار می‌شود که این یکی [گودرز] و ولخش به طور همزمان خواستار مقام شاه بزرگ بودند، یعنی برای تاج و تخت جنگیده‌اند. از این رو، علت مورد نظر تاکیتوس برای مرگ گودرز هیرکانی بسیار نامحتمل است، در حالی که یوسفوس که بنا بر نظر وی گودرز به قتل رسانده شد، خبر درست را حفظ کرده است^(۱۲۹).

هیرکانی‌ها فقط چهار سال پس از تغییر سلطنت دوباره انتظار را به خود جلب می‌کنند. در این میان پسر بی‌نام وردان که در رأس این نهضت قرار داشت، با برondاد سکه‌های نمایان می‌شود. البته ما به یاد داریم که تصحیح – توجیه‌نایذیر متن تاکیتوس که از filius Vardanes (پسر وردان) یک filius Vardanes (وردان، پسر و لخش) ساخته‌اند، به ویژه از جانب سکه‌شناسان با کمال رضایت پذیرفته شده است. بدین ترتیب، سکه‌های

تخصیصی بدین مدعی تاج و تخت اشکانی معمولاً تحت «وردان دوم» تنظیم می‌شوند^(۱۳۰). به طور مطمئن می‌توان چهار درا خم‌های سلوکیه با پرتره شاه جوان‌سالی را که از نوامبر ۵۵ تا زوئن ۵۸ ب.م ضرب شده‌اند، به او تخصیص داد که سری مسکوکات ولخشن اول را قطع می‌کنند. تخصیص سکه‌های دیگری به این فرمانروای مورد تردید است. بر طبق سلوود درا خم‌ها و قطعات پول برنزی از اکباتان که شدیداً مشابه با مسکوکات ذی‌ربط وردان هستند^(۱۳۱)، بدوقوع دارند. گذشته از این در پژوهش سابق درا خم‌ها و خالکو^{۲۳۶}‌هایی از اکباتان و نیز خالکوهایی از سلوکیه به «وردان دوم» نسبت داده شده است که با پرتره تمام رخ نموده شده‌اند^(۱۳۲). سال‌شمار مندرج بر خالکو مقدماً کمک اندکی می‌کند، زیرا تنها حروف BT ظاهر می‌شوند. سلوود این مسکوکات را به زوئن دوم نسبت داده است. او برای این منظور BT را به BET تکمیل کرد و آن را سال ۳۶۲ سلوکی خواند^(۱۳۳). اما این ب.م^(۱۳۴). معیارهای سبکی به عنوان دلیل عدمه مورد استفاده وی قرار می‌گیرد^(۱۳۵). اما این سنجش‌ها کمتر قانع کننده هستند. ما در جای دیگری توانسته‌ایم به اثبات رسانیم که بروندادهای به سختی تنظیمی سده اول ق.م اشکانی که سلوود به صورت نمونه ۳۷-۳۵ تلخیص کرده و به طور محتمل به داریوش آتروپاتنی نسبت داده است، باید به نحو دیگری تعبیر شوند. آنها به یقین به هیچ‌یک از غاصبان برآمده از ماد شمالی تعلق ندارند^(۱۳۶). البته ملاحظات گاه‌شماری باید جدی گرفته شوند. اگر بخواهیم مسکوکاتی را به «وردان دوم» تخصیص دهیم (همچون پرسی گاردنر^{۲۳۷})، در این صورت می‌باشد BT را به BOT تکمیل کنیم تا این‌گونه به سال ۶۱/۶۰ ب.م برسیم. آخرین اخبار تاکیتوس درباره قیام هیرکانیا متعلق بدین محدوده زمانی است که در سال ۶۱ ب.م با قرارداد صلح خاتمه یافت. با توجه بدین مطلب نامحتمل می‌نماید که پسر وردان بتواند تازه اندکی قبل از فروپاشی شورش به ضرایب خانه‌های پایتخت تابستانی اشکانی، اکباتان دستری داشته باشد. علاوه بر این، ترتیب مسکوکات مطمئناً بدوقوع نسبت داده شده از سلوکیه درست در اواسط سال ۵۸ ب.م پایان می‌یابد. از این رو، پذیرفتنی به نظر نمی‌آید که شهر یونانی ناگزیر بوده باشد او را برای مدت کوتاهی دوباره به رسمیت شناخته باشد. از اینجا نتیجه می‌شود که مطالبی به نفع تکمیل حروف BT به BET (سال ۳۶۲ سلوکی) سلوود وجود

دارد. اما تخصیص بروندادهایی به ونن به هیچ وجه معلوم نیست. در حکم صاحب ضرب برای سال مورد نظر در واقع گودرز دوم و ولخش اول، و نیز ونن دوم که طبق تاکیتوس مدت کوتاهی میان هر دو سلطنت کرده است، مطرح هستند. فرضی هم که اصولاً سکه هایی به نام وی [ونن] ضرب شده اند، با این همه بعد می نماید. آنچنان که به نظر می آید، ولخش، پسر نامشروع زاده شده، پدر پیرسالش را به منزله مقام تشریفاتی محض بر تخت نشانده است تا بتواند ادعای «مشروع» مدعيان احتمالی رادفع کند^(۱۳۶). اما آنچنان که چهار دراخم های سال یابی شده ولخش به وضوح نشان می دهند، وی به اسم خود با گودرز مبارزه کرده است^(۱۳۷). از این رو، ماممایل به این نظر هستیم که مسکوکات به شمار آورده شده توسط سلوود به منزله نمونه ۶۷، نمی توانند نه به پسروردان، نه ونن یا حتی گودرز نسبت داده شوند. بلکه بر عکس دلایل مساعدی برای این مورد وجود دارد که آنها را به مرحله آغازین ولخش اول ربط داد. ولخش اول باید تقریباً از زمان جلوش بر تخت تا شورش «وردان دوم» منحصرآ با چهار دراخم هایی از سلوکیه نمایان شده باشد. بنابراین معقول به نظر می آید دراخم ها و خالکوهای تختگاه اکباتان و همچنین دو خالکوهای سلوکیه را نیز به او تخصیص دهیم^(۱۳۸).

اسناد

پژوهندگان در دهه های اخیر منابع دست اول را برای تاریخ امپراتوری اشکانیان به طور فزاینده ای مورد توجه قرار داده اند. اما این منابع برای نواحی جنوبی دریای مازندران نمی تواند آنچه به ویژه در خصوص ماد شمالی صدق می کند، مورد استفاده قرار گیرد. اقدام هرتسفلد در تشخیص پادشاه اشکانی نامبرده در مقدمه پوست نوشته شماره ۱ اورامان دال بر میترادات آتروپاتنی^(۱۳۹)، اشتباه بود. در مورد این فرمانروای موضوع بر سر میترادات دوم اشکانی است که سند مزبور به او اخیر سلطنت وی تعلق دارد. اوضاع در هیرکانیا اندکی مساعد به نظر می آید. حتی نوشتہ ای یونانی خطاب به آندراؤگوراس از ایام سلطنت آنتیوخوس اول، متوفی سال ۲۶۱ ق.م، در گرگان کشف شد^(۱۴۰). با آنکه نوشه چندان گویا نیست، اما به همراه سکه ها شاهد درخور توجهی برای این مطلب است که آندراؤگوراس مدت های مديدة ایالت پارت / هیرکانیا را اداره کرده است، حال آنکه پریکلس یا آگاتوکلس روایت آریانوس جز این در هیچ جا اثبات پذیر نمی باشد.

بدین ترتیب، بهتر است به متون یونانی بیستون و نیز کتبیه پارتی سرپل زهاب پردازیم. ما در جای دیگری سعی کرده‌ایم واژه‌های ΓΩΤΑΡΣΗС ГЕОПОΘРОС (گوتارس) و ΚΩΠΟΤΡΩΣ (کوپوتروس) متعلق به نگارکند نبرد سواران در بیستون^{۲۳۸} و کتبیه سرپل زهاب را به گودرز دوم نسبت دهیم^{۱۴۱}. این امر در این فاصله دیگر امکان ندارد، زیرا حداقل نگارکند سرپل بنابر دلایل سبکی به سده ۲ ب.م تخصیص داده می‌شود^{۱۴۲}. ما این پیش‌رفت علم را بدون شور و شوق مشاهده می‌کیم، زیرا هر دو کتبیه، گودرز بازنموده را فرزند گیو معرفی می‌کنند. این اطلاع می‌تواند با خبر حماسه پهلوانی ترکیب شود که فرد هم‌نامی نیز در آن خویشاوند نزدیک (پسر) جودهرز (گودرز) ذکر می‌شود. البته مانمی‌توانیم به خود اجازه هیچ حکمی در مورد تنظیم زمانی یادمان بدھیم. اما مبنیه زمانی دشوار می‌شود که متن منابع به منظور دانسته‌های جدید باستان‌شناسی دچار واگرایی تعییر می‌شود. بدین ترتیب، در منابع تخصصی پیرو کارآشتد به کرات ادعایی یافت می‌شود که گودرز نگارکند بیستون از این رونمی‌تواند گودرز دوم باشد که او عضو دودمان نژاده هیرکانی گیوپوتران^{۲۳۹} معرفی شده است. افزون بر این باید ذکر شود که گودرز پارتی در فقره‌ای از یوسفوس، پسر ون دوم نامیده می‌شود^{۱۴۳}. به نظر می‌رسد زمان مقتضی فرارسیده باشد از این نظریه‌ها به خصوص از پندر تا امروز در اندیشه‌ها رسوخ کرده دودمان گیوپوتران نامبرده در هیرکانیا دست کشید. این نظر به وضوح توسط هرتسفلد از واژه پسری^{۲۴۰}، بلکه دودمانی می‌دانست^{۱۴۴}. هرتسفلد گمان می‌کرد بتواند نام یک دودمان نژاده‌ای را از این واژه مشتق سازد که باید از دوران هخامنشیان تا ساسانیان در هیرکانیا فرمانروایی کرده باشدند. بدین ترتیب، گودرز دوم باید بدین خاندان تعلق داشته باشد که نگارکند جنگ سواران نشانگ آن است. خویشاوندی با اشکانیان از طریق ازدواج خواهری از اردوان دوم با گیوپوترا^{۲۴۱}، پدر گودرز دوم، برقرار شده بوده است^{۱۴۵}. ما در جای دیگری بدین مطلب اشاره کرده‌ایم که هیچ چیزی حاکی از موجودیت سده‌ها پایدار دودمان پارسی باستانی در هیرکانیا نیست. محتمل آن است که در سده اول ق.م و اول ب.م یک شاخهٔ فرعی خاندان اشکانی در هیرکانی وجود داشته که نخستین و آخرین نماینده آن

238. OGIS 431c.

239. Gēwputrān

240. Filiationsabstammung

241. Gēwpühr

هر دو شاه بزرگی با نام گودرز بوده‌اند^(۱۴۶). اما در درجه اول باید نکات زیر مورد توجه قرار گیرد: گودرز دوم یگانه کسی است که توسط منابع نوشتاری به هیرکانیا ربط داده می‌شود. از این رو، ناممکن است در کنار گودرز هر از چندگاه شاه بزرگ عمل‌کننده از هیرکانیا، تازه یک خاندان نژاده بومی گیوپتران را نیز درست در آنجا فرض نهیم که دوباره گودرزی بدان تعلق داشته است. حتی از هر لحاظ امکانش هست که گوتارزس گثوپتروس با فرمانروای همنام اشکانی یکی نباشد. گذشته از این بعد نیست که گثوپتروس نه به «پسر گیو»، بلکه به «گیو پوهر» قابل ترجمه باشد. این شخص و دوستانش که تنها از طریق کتیبه بیستون شناخته هستند، از این قرار کم‌ترین رابطه‌ای با هیرکانیای بسیار دور از «بغستان» ندارند.

دومین اشتباه پژوهش عبارت از ادعایی است که یوسفوس گودرز را یکی از پسران ونن می‌کند. اما پدر^(۱۴۷) بودن به دلیل توضیحاتی در اثر یوسفوس^(۱۴۸)، که از ونن در آنجا ابدأ صحبت نمی‌شود، کنار گذاشته می‌شود: «اندک زمانی پس از آنکه اردوان درگذشت و کشور را به پرسش وردان سپرد... وقتی... پارتیان... از تصمیم وی با رومیان بجگند، اطلاع حاصل کردند، او را به قتل رساندند و مقام شاهی را به برادرش کوتاردس واگذار کردند. اما این یکی نیز بعداً قربانی توطئه شد و برادرش ولخش به دنبالش آمد که امپراتوری را میان دو برادر قانونیش چنان تقسیم کرد که پاکر بزرگ‌تر، ماد و تیرداد کوچک‌تر، ارمنستان را دریافت کردند^(۱۴۹).» گودرز را صرفاً به این دلیل جزو فرزندان ونن کنند که پسران وی در اثر یوسفوس در میان پسران اردوان ظاهر می‌شوند، نباید شیوه علمی باشد. چنانچه گودرز در «باستان‌شناسی یهود» به منزله برادر وردان حضور دارد، مورد همانندی همچون از آن تاکیتوس را پیش رو داریم: او پسر اردوان دوم محسوب می‌شد. در واقع او باید یکی از آخرین اعضای اشکانیان از تبار پدری^(۱۵۰) بوده باشد. بدین ترتیب می‌تواند جنگ با هر وسیله ممکن وی با فرزندان اردوان و نابودیش توسط ولخش به بهترین وجهی توضیح داده شود^(۱۵۱). اگر گودرز پسری از ونن بوده باشد، در این صورت مجبوریم فرض نهیم که ولخش برادرش شوریده است و پس از پیکار پیروزمندانه‌ای پدر مشترکشان را بر تخت

نشانده است. در عین حال به مراتب عجیب می‌نماید چنانچه ون دوم در طول مدت سلطنت پسر احتمالی اش، گودرز به شاهی آتروپاتنه بستنده کرده باشد و تازه پس از مرگ توطنی چینی شده توسط پسر دیگرش برای مدت کوتاهی به قدرت رسیده باشد. پدر تنی گودرز یک اشکانی به اسم ذکرنشده‌ای بوده که گویا زودهنگام درگذشته است. از این رو، پسر وی با فرزندان اردوان دوم بزرگ شد که حتی از پشتیبانی هیرکانیان نیز برخوردار شده بود.

باستان‌شناسی تبرستان

کاوش باستان‌شناسانه مهم‌ترین مأخذ برای فرهنگ مادی استان‌های جنوبی دریای مازندران پیش از دوران اسلامی است. از آنجا که ما به سبب انبوه مواد باید خود را به رویدادهای سیاسی محدود کنیم، می‌توانیم در هنگام توضیح شواهد نامکتوب خلاصه‌گویی کنیم^(۱۴۸). در درجه اول پرسشی مهم به نظر می‌آید که مراکز فرمانروایی قلمروهای مورد نظر در کجا قرار داشتند. پایتحت آتروپاتنه تا همین اوخر از جانب باستان‌نگاران در تخت‌سلیمان جستجو می‌شد^(۱۴۹). امروزه این برداشت می‌تواند مردود ارزیابی شود، به خصوص اینکه کاوش‌های آنجا تنها آثار و بقایای اندکی را از عهد اشکانیان به دست آورده است^(۱۵۰) بگازک^(۱۴۶)، پایتحت تابستانی ماد شمالی مذکور در استرابون، در ویرانه‌های نزدیک روستای لیلان حدس زده می‌شود^(۱۵۱). اکنون می‌توان بر اساس اطلاعات استрабون بر این برداشت بود که گزک یگانه پایتحت سرزمین بوده که دژ نامبرده و را^(۱۴۷) توسط استрабون و فراسپا یا نام مشابهی از سوی نویسنده‌گان دیگری بدان تعلق داشته است. اما در کل میان فراسپا و گزک تفاوت گذاشته می‌شود و فراسپا به منزله پایتحت (زمستانی) جداگانه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد که در منطقه مرااغه باید دنبالش گشت. احیاناً دژ با مکان دورافتاده قلعه ضحاک یکسان بود^(۱۵۲).

پژوهش جدید باستان‌شناسخنی هیرکانیا در درجه اول با نام یوسف کیانی عجین شده است. در ضمن دستاوردهای عمده‌ی در بررسی «دیوار اسکندر» است. این بررسی‌ها نتایج غیرمنتظره‌ای به بار آورده‌اند که ساخت بنا متعلق به دوره اشکانی است^(۱۵۳). از همین رو،

ساخت دیوار حفاظی متفق القول قرار داده شده از سوی مؤلفان ایرانی در دوره ساسانیان، می‌تواند فقط جنبه بازسازی، ولو مطمئناً بسیار اساسی داشته باشد. عقیده کیانی مبنی بر میترادات دوم در حکم سازنده اولیه دیوار^(۱۵۴)، طبیعتاً حتی در میان دانشورانی که سهمی در پیشگفتارهای کتابش بر عهده گرفته‌اند، مورد تأیید قرار نگرفته است. در حالی که کلایس^{۲۴۸} نظایری را به منظور ساخت دیوار پیش می‌کشد و بدین ترتیب، سازه را در عهد اشکانیان می‌داند، بیوار^{۲۴۹} سنگینی کار را بر تعمیرات دوره ساسانی می‌گذارد^(۱۵۵). گذشته از این، کیانی انبوهی از محوطه‌ها را که آیا و چگونه به‌طور دامنه‌داری در دوران پارتیان مسکونی بودند، بررسی کرده است. با این همه، جلد کیانی برای مکان‌یابی مراکز اولیه اشکانیان در دشت گرگان به جایی نرسیده است. از این‌دو، به ویژه تلاش وی به منظور یکی دانستن دارای محوطه قره‌شیخ تپه واقع در انتهای شرقی دیوار اسکندر^(۱۵۶) با پشتیبانی اندکی مواجه شده است. در واقع شهر، چنان‌که از یوستینوس^{۲۵۰} معلوم می‌شود، در آپهورک تیکنه^{۲۵۱} – در چند صد کیلومتری خاور هیرکانیا – قرار داشت^(۱۵۷). کیانی در رابطه با زَدرکرت مقاله‌ای از موردتمان^{۲۵۲} را «کاویده است» که بر آن بود مرکز هیرکانیا را با قلعه خندان در محوطه جنوبی شهر امروزی گرگان (استرآباد سابق) یکسان نهاد^(۱۵۸). اما زدکرت معمولاً در نزدیکی ساری امروزی در مازندران جستجو می‌شود^(۱۵۹).

همچنین ارزیابی‌هایی که کیانی در رابطه با سفال اشکانی انجام می‌دهد، تردیدهایی را بر می‌انگیرد. موضوع بر سر به اصطلاح «سفال قرمز» است که از سده ۴ ق.م تا اواسط دوران اشکانی در دشت گرگان تولید شده‌اند. کیانی از وجود آنها استنتاج می‌کند که پارتیان (مطمح نظر پرنی‌ها هستند) حتی از پیش‌تر، سده ۴ ق.م به گرگان آمده‌اند^(۱۶۰). در حقیقت نمی‌توان بر اساس میزان بروز همان نوع از سفال در دوران یونانی‌گرایی و اشکانی چیزی را استنباط کرد. طبقه حاکم امپراتوری اشکانیان در آغاز باید قشر بالای از حیث تعداد اندکی با فرهنگ نازل، و محتملأً کوچگری بوده باشد. شاید جمعیت یکجانشین پارت زیر سلطه پرنی‌ها سفال متدال خود را – بدون تأثیری از دگرگونی سیاسی – همچنان به کار برده‌اند.

248. Kleiss

249. Bivar

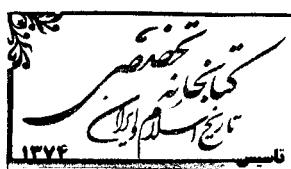
250. Iust. 41,5,2.

251. Apavarktikene

252. Mordtmann

جمع‌بندی

نتیجه سنجش‌های پیش از این انجام شده می‌تواند به صورت زیر ثبت شود: سرنوشت سیاسی پادشاهی ماد شمالی بهتر از همه توسط مورخان یونانی و رومی مورد مذاقه قرار گرفته است. موقعیت دشوار پادشاهی کوچک میان مقدونیان و ارمنیان، بعداً میان اشکانیان و رومیان از این اخبار مستفاد می‌شود. در سده اول ب.م. شاخه‌ای از خاندان حکومتگر دارنده اصل و نسب مادری اشکانی توانست به تاج و تخت شاه بزرگ پارت نائل آید. همان دورانی که از ایام نرون به بعد شاهان ارمنستان را نیز می‌نشاند، از پایان سده به بعد دیگر در میهن خودشان اثبات پذیر نیستند. تصویر هیرکانیا با آنکه منابع گوناگونی در دسترس است، گنگ و مبهم است. در منطقه تازه از عهد میترادات دوم به بعد موجودی یا مرزهای محدودش نتوانست سنت حکومتی نسبتاً طولانی بادوامی تحت خاندان مشخصی ایجاد شود. اظهارات تعداد اندکی از مورخانی که این سرزمین را *regnum* (پادشاهی) می‌نامند، بنابراین بسیار بالا برآورده شده است. از هیرکانیا فقط در سده اول ب.م. به کرات، آنگاه که قدرتمدنان آنجا بعضاً به عنوان حامیان، اما اغلب حتی رقیبان جناح آتروپاتئی در مبارزة تاج و تخت پارت وارد عمل شدند، سخن می‌رود. در خور توجه است که به طور غیرمنتظره‌ای ناحیه به وضوح نامتعارف ارزیابی شده خاور ایران در ادبیات فرانسوی سده ۱۶ میلادی پیش می‌آید. این چنین هیرکانیا و کارمانیا در محفل‌هایی که به دربار والویی^{۵۳} بعدی نزدیک بودند، به نحو تقریباً تصنیعی موضوع بحث قرار گرفتند. نوتردام، پژشک مخصوص شاه که ستوری^{۵۴} هایش می‌تواند اشعار تاریخی تخیلی تلقی شود، امکان می‌دهند خط مستقیمی را با همکار شغليش، دکتر وايلان که نخستین تکنگاری در مورد اشکانیان را مدیون او هستیم، رسم کرد.



(۱۸) پی‌نوشت‌های منابعی در مورد تاریخ ماد آتروپاتنه و هیرکانیا در عهد اشکانیان

۱. نقل قول، اندکی قبل از خاتمه هپتامرون (ص ۷۵۸ ترجمه ویدلور) قرار دارد. آملونگ (P. Amelung) در تعبیر هیرکان، در پسگفتار ص ۷۸۱ می‌نویسد: «هنری دو البر (Henri d'Albert)، شوهر دوم مارگریت، در پس نام Hircan، حروف بازی از Hanric، صورت گاسکونیکی اسم کوچکش پنهان است.» اشاره‌ای به این مطلب که نام هیرکان – هیرکانوس نیز به هر حال وجود داشته است، آرزومندانه می‌بود. ما در بررسی یوسفوس بدان باز خواهیم گشت.
 ۲. برای مثال در مورد پلی‌بیوس نک به ۴۲-۲۹ Schottky 1993.
 ۳. درباره تعبیر این فقره پلی‌بیوس نک به ۵۶-۷۶ Schottky 1989.
 ۴. خلوپین ۱۴۳ und ۱۹۱ Khlopin 1977, 140 und 1912 Kiessling 1912، که طبعاً چنان مطلبی را عنوان نمی‌کند. در مخالفت با خلوپین همچنین نک به ۳۹ Walser 1985, 149 mit Anm.
 5. Kiessling 1914, 460, 501 und 506.
 ۶. صورت صحیح اسم باستانی «Syrinx» بوده باشد، نک به: A. Herrmann, RE IV A2 (1932) s.v. Syrinx 3, 1779. So auch TAVO B V 8.
 7. A. Herrmann, RE XVIII 3 (1942) s.v. Oxos, 2011ff. mit der Karte 2011/12. So auch Khlopin 1977, 142.
 ۸. به کرات به این برداشت استرابون اشاره شده است. نک به: Altheim 1947, 12f.; Altheim/Stiehl 1970, 370.
 9. Altheim 1947, 13.
 ۱۰. نک به پیشنهادهای مختلف یکسان‌انگاری: J. Sturm, RE XVII 2 (1937) s.v. Ochos 2, 1768-1770; A. Herrmann, RE II A 1 (1921) s.v. Sarnios, 29-30; H. Myśliwiec, RE Suppl. XI (1968) s.v. Oaxus Iacus, 1027f.; TAVO B V 3u. 4; TAVO B V 8; TAVO B V 11.
- گمان دو رو دخانه مختلف اما همنام مطرح شده توسط هرمان، از سوی آبریخت دوباره به بحث گذاشته شده است.

۱۱. (که در اینجا تصحیحی از A. Herrmann, RE IV A 2 (1932) s.v. Tambrax, 2098 به Tambröké یادآوری شده است)، (که F. H. Weissbach, RE IV A 2 (1932) s.v. Tagai, 2007/08, 2007/08 در اینجا تصحیحی از Tapē پیشنهاد می‌شود). در عوض کیسلینگ 1914, 516 در اینجا تصحیحی از Tapē و Tagai تفاوت قائل شود.
۱۲. آپولو نیدس اطلاعی را که نیروی جنگی ماد شمالي شامل ده هزار سوار و چهل هزار پیاده است، به Fabricius دست می‌دهد. استرابون با استی غیر مستقیم از کتاب وی استفاده کرده باشد. نک به: 1888, 13f.
13. Schottky 1989, 15-25.
14. z. B. Gross 1957.
15. Altheim 1947, 2-24; Altheim/Stiehl 1970, 359-379.
۱۶. به نظر ما شرح سال‌هایی از جنگ ارمنستان میترادات دوم (حدائق ۱۲۱ ق.م.) تا مرگ میترادات سوم (۵۵ ق.م.) از دست رفته‌اند. نک به: 1989, 217. Schottky
۱۷. آریانوس و کورتیوس رو فوس منابع اصلی هستند. H. Berve, RE XX 1 (1941) s.v. Phrataphernes, 744f.
۱۸. یکسان شمردن آندراؤگوراس «اول» با آمیناپس، برای مثال توسط دبوواز 26 Debevoise 1938, 7, Anm. مطرح شده است. همچنین نک به Robert 1960, 90 با منابع بیشتری در پی نوشت.
۱۹. این‌ها خود قوم بعداً حاکم بر پارت هستند. آنها در نزد استرابون (Strab. 11,7,1) به صورت «Sparnoi»، (دو بار) به صورت Aparnoi (Strab. 11,8,2) و به صورت Parnoi (Strab. 11,9,2-3) ذکر می‌شوند. امروزه معمولاً از «پرنی‌ها» صحبت می‌شود (Wiesehöfer 1994, Namensregister) (Parner s.v.). شباهتی با نام ایالت مفتوحه امکان اخذ این نام را برای سروران جدید آسان کرده است.
۲۰. شیپیمان. 25f. Schippmann 1980 و بیوار 36 Bivar 1983 به واکنشی نسبت به تهاجم سکاه‌گمان می‌برند.
۲۱. سؤالی مطرح می‌شود که آیا میترادات اول – بنیان‌گذار قدرت بزرگ پارت – می‌تواند در میان همسایگان غربی‌اش به عنوان «اشکانی» مطمع نظر بوده باشد یانه. چون جانشین وی، هم در کتاب ۳۸ و هم در کتاب ۴۱ و ۴۲ فرهاد ذکر می‌شود.
۲۲. گوتشمید 3 Gutschmid 1888, 77, Anm. 3: «به منزله گناه خاص یک هیرکانی، پسر بارگی در وندیداد پیش می‌آید (I, 64 übers. Von Spiegel). همچنین نک به 1914, 518 Kiessling (I).
۲۳. درباره سیاست پاریان نسبت به ارمنستان و آتروپاتنه در عهد میترادات دوم، نک به Schottky 1989, 202-231
۲۴. در اثر بسطمیوس Sokanda و Saramanne در زمرة شهرهای ساحلی، و Barange, Adrapsa Kasape, Abarbina, Sorba, Sinika, Amarusa, Sale, Asmurna, Maisoka و «پایتخت هیرکانی» جزو شهرهای درون‌بوم هیرکانیا نام برده می‌شوند. کیسلینگ (Kiessling 1914, 515) متمایل به

- کاهش تعداد آنها به یازده است، زیرا به باور وی مکان‌های ساحلی به هیرکانیای اصلی تعلق نداشتند است. اما این حدس مستلزم ساز است، زیرا بدون تردید Samarianē Saramanne برابر با استرابون ۱۱,۷,۲ Strab. نیز پیش می‌آید، در حالی که آمیانوس مارسلینوس (Amm. Marc. 23,6,52) دوباره Socanda و Saramanna را شهرهای ساحلی هیرکانیا می‌داند.
۲۵. به هر حال نک به ۴۹۸ Kiessling 1914، (معنی: ایزیدور) برابر با یک پاراسنگ پارسی به اندازه ۴۴۵۰ متر یا ۲۷ استادین است. خلوپین Khlopин 1977, 142f. کوشش کرده مرزهای آن وقت هیرکانیا را تعیین کند.
۲۶. در مورد مشکلی که در چه سالی انتساب گزارش شده دوباره آریوبرزن در ۳۳ Mon. Anc. 33 روی می‌دهد، به ویژه نک به: Pani 1972, 87ff. und Schottky 1991, 67ff.
۲۷. پانی Pani 1972, 76ff. به ارتباط هر دو فقره اشاره کرده است.
28. Schottky 1989, 188, Anm. 158.
۲۹. نحوه شمارش اردونان پارتی دیگر امروزه نباید مشکل ساز باشد. نک به ۷۸-۸۱ Schottky 1991.
30. Schottky 1991, 63-78.
۳۱. هرتسفلد (Herzfeld 1932, 86f., Anm. 1) به تأکید بدین مطلب اشاره کرده است. همچنین نک TAVO B V 4,8,11 نقشه ۲ که مناطق بیابانی در آن ترسیم نشده‌اند، اما تصور باطل هم مرز بودن مناطق هیرکانیا/پارت را از سویی و کارمانیا را از سوی دیگر، ایجاد می‌کند.
۳۲. برای راه حل‌های پیشنهادی نک به ۶۵f. Schottky 1991.
۳۳. کارمانیا Carmania در قرن X, 31 ذکر می‌شود، اما در اینجا با Germanie تنظیم و تدوین شده است. ذکر «بیر هیرکانیا» در ضمن تأثیر اطلاعات تاکیتوس را از Verg. Aen. 4,367 نیز نشان می‌دهد.
۳۴. مثال‌های واضح دیگری در این مورد، در ۳۹ Cent. VIII وجود دارد که در آنجا با ذکر شهرهای تولوز و تولدو و نیز بیزانسی‌ها اندکی از تاریخ گُت‌های غربی مطرح می‌شود، و ۶ Cent. IX، که در اینجا تصرف گوینه (Guyenne Aquitaniens) توسط انگلیسی‌ها در جنگ صد ساله «پیشگویی» می‌شود.
۳۵. کتاب تاکیتوس که در ابتدا کتاب‌های یک تاشیش سالنامه را داشت، در سال ۱۵۱۵ در رم منتشر شد.
۳۶. چهاربیتی‌های Cent. X, 31 نیز باید به نحو مشابهی به وجود آمده باشند: نُستراداموس کرمانیا آشنا برایش از تاکیتوس Tac. Ann. 6,36,4 را با گرمانیا، عنوان نوشته دیگری از همان مؤلف، به هم پیوند می‌دهد.
37. Schottky 1991, 83 gegen Kahrstedt 1950, 12f.
۳۸. کاراشتید 5 Kahrstedt 1950, 25, Anm. در آسیای صغیر. در مورد با استناد به «کشترارهای هیرکانی» در آسیای صغیر.
- TAVO B V 8 گسترش حکومت هند و پارتی نک به.
39. Schottky 1991, 107, Anm. 316.
40. Vgl. Kahrstedt 1950, 31; Schottky 1991, 107f.
41. Vaillant 1725, 244f.

۴۲. گوتشمید 1 Gutschmid 1888, Anm. Tac. ann. XV, 16 نشان می دهد، اعتماد چندانی ندارد. او عجیب ترین دروغ ها را به سکوت برگزار کرده است... او در موارد بی شمار دیگری از گرایش مأخذ بدین وسیله کاسته است که انگیزه های نامحتمل همان را در طرف دیگر قرار می دهد که بدون استثنا برای کربولو کمتر مساعد هستند. با این همه گرایش کلی طرفداری از کربولو محفوظ مانده است، زیرا این مسئله تنگاتنگ با مأخذ عجین شده بود و تاکیتوس نمی توانست در نبود منبع بهتری از آن صرف نظر کند.
43. Schur 1925, 80-83.
۴۴. چنین برای نخستین بار، Gutschmid 1892, 113f. در مورد یکی دانستن طغیان هیرکانیا با شورش پسر وردان، نک به Schur 1923, 72f.
۴۵. در مورد بخش های مربوط به هیرکانیا در Lydos به خصوصی نک به Markwart 1931, 105-110.
46. Schottky 1991, 63-78.
47. Kahrstedt 1950, 21 u. 80.
48. Markwart 1895, 632f.
۴۹. قطعه آریانوس از درویزن 235 Droysen 1980, 235 اخذ شده است.
۵۰. برای نمونه کیسلینگ 490 Kiessling 1914, 482 u. چنین می کند.
۵۱. در مورد لوکرتیا Lucretia و ورجینیا Virginia نقش احتمالی هر دو در تکوین قانون اساسی روم، نک به Schottky 1993, 36f.
۵۲. موقعیت ژئوپلیتیکی این سرزمین از ۶ u. 4 V 4 B V 6 u. آشکار می شود.
53. Mommsen 1976, Bd. 4[III], 148, Anm. 6.
۵۴. در مورد توسعه طلبی ارمنستان در عهد تیگران دوم، نک به 6 u. 77 .TAVO B V 4 u. 77 .Schottky 1991, 73 u. 77
55. Schottky 1990, 212; Schottky 1991, 73.
۵۶. در این مورد نک به تبارنامه آتروپات ها در Phraaspa [فراسپه] تنها در نزد استفانوس بیزانسی موجود است که البتہ Praaspa را نیز می شناسد. بطلمیوس (Ptol. 6,2,10) می نویسد. در این مورد نک به Schottky 1989, 20-25.
۵۸. ذکر نام آریانوس امکان استنتاجی را می دهد که توصیف کاسیوس دیو می تواند مستقیماً ناشی از او باشد. در این مورد می توان به Alaniké، نوشته کوچک ناشی از یک گزارش رسمی فکر کرد که در نزد فوتیوس (Photios cod. 58) (RE II 1 (1895) s.v. E. Schwartz, .Arrianus 9, 1233f.
۵۹. حاکمی هیرکانیانی که بتواند آلان ها را ضد ارمنستان و ماد به حرکت وادارد، در این صورت می بایست بر کل ساحل جنوبی و بخش اعظم ساحل غربی دریای مازندران تسلط داشته باشد. نک به TAVO B V 8 u. 8 .Schottky 1991, 122ff. و درباره جریان تهاجم آلان ها نک به 493.
۶۰. نک به Schottky 1991, 131f. با کتاب شناسی بیشتری در پی نوشت.
61. Schottky 1991, 131f.

۶۲. هو بشمان 20 Hübschmann 1897, Nr. 20 محل ارجاع شواهد را جمع آوری کرده است.
۶۳. منبع وی در این مورد یوسفوس، (Ios. bell. Iud. 1,18,5) بوده که از طریق یک ترجمه قدیمی ارمنی از او استفاده کرده است: Thomson 28 u. 160, Anm. 3.
64. "Primary History"/ Thomson, S. 366; M.X./ Thomson 2,37,2,47f., 2,69; Stephanos von Taron, Armenische Geschichte, übers. v. H.Gelzer u.A. Burckhardt, Leipzig 1907, S. 21 (non vidi, zit. nach Lozinski 1984, 137).
- در مورد دارا - داریوش - اردوان دوم در میان مؤلفان ارمنی، اینک نک به ۱۵۳ نوشتة فوق الذکر تنظیم جدولی از فهرست پادشاهان پارت بر اساس سه اثر مذبور وجود دارد.
65. درباره تفسیر گزارش موسی خورنی در مورد «آرتاشیس» که به ۶۴۶-۶۵۹ و Markwart 1895, 646-659 .Schottky 1989, 161-173
66. Widengren 1971, 744ff.
۶۷. برای مثال نک به کتهوفن که در نقشه‌اش TAVO B V 11 کل ساحل جنوبی و شرقی دریای مازندران و همچنین خوارزم را (شاید) تازه به دست شاپور اول مفتوح می‌گرداند.
68. RGDS, parth. Vers., Z.2: *wrkn*; griech. Vers., Z.3: ΓΟΥΡΓΑΝ.
- هر دو تحریر که ترجمه Back 1978, 285ff. را در نظر می‌گیرند، عبارت است: «و من... خداوند کل رشته کوه البرز (= تبرستان و گیلان)، ماد، هیرکانیا، مرو، هریو و همه ایالات علیا هستم...»
69. Widengren 1971, 746f.; Frye 1979, 227.
۷۰. در مورد گاهنگاری نک به Widengren 1971, 747f.
71. Vgl. Widengren 1971, 712f., 720-722, 725-732.
۷۱. نک به ویدنگرن 1971, 748. همچنین نک به ویدنگرن (734, Anm. 46) که بدین مطلب اشاره می‌کند که شهربان‌های زیردستشان «شاه» تلقی می‌شدند. نام اداریش شهردار، *sahrdār* و جمع آن *sahrdārān* است که در منابع عربی اغلب به ملوک ترجمه می‌شود.
۷۳. درباره تصرف ارمنستان به دست ساسانیان در سده ۳ ب.م که تازه شاپور اول بدان نائل آمد، اینک نک به Schottky 1994, 226-232
۷۴. فهرست‌های مختلف شاهان اشکانی در اثر طبری (Tabari/ Perlmann I, 705-711) که هر کدام دارای دو جوهرز (گوهرز) هستند. گذشته از این در مورد اشکانیان در رویدادنامه‌های اسلامی نک به Lozinski 1984, 130-138
۷۵. هرتسفلد 1932, 114) و یارشاطر (Herzfeld 1932, 114) و یارشاطر 1983, 459) گمان می‌برند که هنوز می‌تواند خاطره‌ای از گوهرز اول (نیز) به دست آورده شود. اما این مسئله با توجه به مطالب بسیار اندکی که ما در مورد این شاه می‌دانیم، به دشواری قابل بازآزمونی است.
۷۶. اتفاق نظر فقط در این نکته است که در مورد داستان‌های گوهرز (جوهرز) مسئله بر سر روایات کهن ماقبل پارتی نیست که بعداً اشکانیان آنها را به نام خود ادامه داده‌اند. یک چنان پندر تمام عیار گوتشمید را پیشتر نولدکه 8 § Nöldeke 1930, 8 رکرده است.

77. Herzfeld 1932, 113f.; Yarshater 1983, 459.
78. Nöldeke 1930, § 8. Siehe auch Coyajee 1932.
79. Nöldeke 1930, § 13. Yarshater 1983, 459.
80. Yarshater 1983, 360.
81. Yarshater 1983, 360f.

۸۲ در مورد امکان استفاده از حمامه‌های ایرانی در تاریخ عمومی امپراتوری اشکانی در عهد اردوان دوم و گودرز دوم، نک به: 108-109 (Coyajee 1991, 100-102 u.).

83. Gutschmid 1892, 123.
- ۸۴ این صورت نام از آنجایی به دست می‌آید که پدر گودرز (جودهرز) در طبری (Perlmann I, 608 u.) کشودگان نام دارد (Nöldeke 1930 § 9, S. 17, Anm. 1). فردوسی (Warner II 70 u. ö.) کشودگان نویسد.

۸۵ در طبری (Perlmann 1,617f.) تبار گودرز (جودهرز) از طریق چهارده سلسله به پادشاه کیانی، منوچهر برگردانده می‌شود. در عوض، فردوسی این کشود را پسری از کاوه آهنگر می‌خواند (Yarshater 1983, 457). در خور توجه است که ابو منصور عبدالرازاق توosi که به فرمان وی شاهنامه به نثر تدوین شد، شجره‌نامه‌ای سرهم کرده است که خود وی می‌باشد از نوادگان کشود باشد (Nöldeke 1930 § 15).

۸۶ نام وی در طبری (Perlmann I, 601-614) به صورت «بی» دیگر غیرقابل فهم برای زبان‌شناسان ظاهر می‌شود که در اصل می‌باشد «ویو» (Nöldeke 1930, § 8).

۸۷ فردوسی (Warner III, 33). در مورد اشتراق نام سرزمین و هر کانه Vehrkâna (به یونانی: هیرکانی، فارسی جدید: گرگان) از «Vehrka» (گرگ) نک به (Melgunof Kiessling 1914, 454). ملگونف 1868 (برای گرگ نام مازندرانی «گرگ» و «گرگ»، اما همچنین «ورک werk» کهنه به نظر آمده را ذکر می‌کند).

۸۸ برای نمونه نک به مری بویس (Boyce 1983, 1158): «... رمان ویس و رامین ... به طور قانع کننده‌ای ناشی از یک اصل پارتی است، نخست به واسطه تحریر پارسی میانه. و امکانش نیز هست منظمه پارتی در سده اول ب.م. سروده شده باشد...» ویزهوفر (Wiesehöfer 1994, 186f.) نیز به همان ترتیب.

۸۹ مینورسکی (Minorsky 1954, 92) به درستی عنوان می‌کند: «توجه به شرایط عشق سه جانبه... مسلمًا از تخلی انسانی که دامنه نامحدود دارد مایه گرفته است.» بویس (Boyce 1983, 1159) نیز آن را تأیید می‌کند. تفاوت عمده - تقریباً پیش پافتاذه - در پایان متفاوت هر دو داستان است که منظمه‌های اروپای غربی و آسیای پیشین بدان می‌رسید: در حالی که داستان تریستان و ایزووت گریزناپذیر به فاجعه نزدیک می‌شود، برای دلدادگان ایرانی پایان خوشی در نظر گرفته می‌شود که در ضمن آن، رامین نه تنها زن، بلکه پادشاهی برادرش را نیز به دست می‌آورد. - ما در نحوه نگارش اسمی از تحریر گرجی پیروی می‌کنیم.

۹۰ در بخش آغازین ویس و رامین (Wisramiani/Erb, S.21) سرزمین‌های زیر دست موببد نامبرده

می‌شوند: خراسان، ترکستان، عراق، آذربایجان (Adraban)، کهستان، خوارزم. در بند دوم وسائل‌هایی از شیراز، اسپهان، عراق، گرگان، گیلان، اردبیل و برده (در قره‌باغ) بدان‌ها اضافه می‌شود.

Boyce 1938, 1158. ۹۱ منظمه پارتی... در رابطه با رامین (شاید سلاله‌ای از خاندان گودرز)...» ۹۲ ترجمه گرجی، صورت پارسی میانه نام وی دال بر ویژن را حفظ کرده است. در فارسی جدید به صورت بیژن است. نک به Wisramiani/Erb S.396.

93. So Deeters 1963, 138.

94. Nöldeke 1930, § 8 (Ende); Herzfeld 1932, 64-67.

95. Gutschmid 1892, 41f. (wieder abgedruckt bei Wisramiani-Erb, S.7f.) Vgl. auch Gutschmid 1892, 115.

۹۶ میرخوند متولد ۱۴۳۳ میلادی مؤلف تاریخ جهانی نگاشته شده در هرات به زبان فارسی بود (K.) Knobloch 1978, 97 u. Reg. s.v.) یک نقل قول آورده شده گوتشمید (17) (Gutschmid 1892, 117) از دست نوشته بیخی ۱۱۲۴ هجری قمری = ۱۷۱۲ میلادی، لوزینسکی (Lozinski 1984, 138) را وادار به تصور مضحکی کرده است که خود میرخوند کتاب را در آن سال نوشته باشد.

97. Siehe z.B. Tabari/Perlmann I, 706-710 und die Tabellen bei Lozinski 1984, 130-138.

98. Yarshater 1983, 363.

99. Gutschmid 1892, 41.

100. Gutschmid 1892, 42.

۱۰۱ وقتی ویس در می‌گذرد، رامین دستور می‌دهد «پس آنگه دخمه‌ای فرمود شهوار/ برآورده از آتشگاه برزین/ رسانیده سر کاخش به پروین/ زپیکر همچو کوهی کرد محکم/ از صورت چون بهشتی گشته خرم/ هم آتشگاه و هم دخمه چنان بود (ویس و رامین، تصحیح محمد روشن، ص ۳۷۰) این ایات شرایط اشکانیان را آنچنان نشان نمی‌دهد، زیرا اشکانیان زرتشیان بیشتر ملایمی بودند. تعداد بیشتر آتشکده‌هایی از دوران اشکانی تاکنون فقط در یلمائیس که به منطقه کانوئی اشکانی تعلق نداشت، به اثبات رسانده شده‌اند: 8. TAVO B V 4u.

۱۰۲ جانشین رامین پرسش خورشید می‌شود که نام شاهی خسرو را دریافت می‌کند (Wisramiani/Erb, S.360). بسیار دشوار است که بخواهند این نام را به شهریار پارت، خسرو ربط دهند. در مورد تبارنامه خسرو تاریخی نک به 1991 (لوحة تبارنامه در آخر).

۱۰۳ متأسفانه گوتشمید هیچ اطلاعی در این مورد نمی‌دهد که آیا موبد و رامین در مجلمل التواریخ به شاپور خاصی نسبت داده می‌شوند یا نه. نفسه بیشتر از همه دوران سلطنت هفتاد ساله شاپور دوم پیش می‌آید. برای نمونه نک به 1995 Schottky.

۱۰۴ Kiani: «اما خود این نام معانی مختلفی دارد، «صاحب قاره‌ها»، «صاحب شاخ»، «صاحب موهای دراز» و «صاحب اقران/ نسل‌ها». هیچ اشاره‌ای به اسکندر در میان نیست، زیرا او مدت زیادی در منطقه دریای مازندران اقامت نکرد. بسیار مهم‌تر اینکه ذوالقرنین در اینجا شخص بزرگ‌منش - فرزانه‌ای است، در صورتی که دیدگاه قرآن نسبت به اسکندر نامساعد است.»

105. Vgl. Huff 1981, 125; Fleischhammer 1988, 206ff. mit Anm. 194 sowie Koran/ Henning u. Rudolph, Anm. 27 zu Sure 18,82. (83):
«بدين ترتيب اسكندر كبر... مطعم نظر است که در مورد زندگی و اعمالش رمان بسيار رايжи پدید آمده بود؛ مضمون آن را نيز باید... شنیده باشد... اسكندر در سکه های باستان چون ژوپيتر آمون با يك (يا دو) شاخ نموده می شود... رمان سرياني اسكندر شاخ های اسكندر را شرح می دهد.»
۱۰۶. «قابلیت اطمینان» آن از آنجایی معلوم می شود که ياقوت آن را با اخباری در مورد اژدهای تنين ناشی از روایات یهودی در هم آمیخته است (Fleischhammer 1988, 211). چنان مطالب خیالی احتمالاً شخصیت به لحاظ تاریخی اندک سودمند هارون الوائی و نوه هارون الرشید را جلب می کرد. مثال اروپایی در این مورد، رمان «واتک Väthek» و پیلام بکفرود است.
۱۰۷. نک به ۳ Huff 1981, 126, Anm. 3: «سد افسانه اسكندر اغلب به استحکامات دربند یا دیوار بزرگ چین ربط داده می شود.»
108. Kiani 1982, 12.
۱۰۹. Kiani 1982, 11: «بدين ترتيب اين دیوار به نام های <سد پیروز> و <سد انوشروان> است... این اسفندیار که کتابش را حدود ۶۱۳ هجری قمری / ۱۲۱۶ میلادی نوشته، دیوار را <فیروز کنده> می نامد. مستوفی در نزهت القلوب... آنرا به فیروز نسبت داده... سیاق - نظام در کتاب فتوحات همایيون در تاریخ ۱۰۰۷ هجری قمری / ۱۵۹۸ میلادی، یعنی دو سده پس از مستوفی نوشته شده، آن را به انوشروان نسبت می دهد.»
110. Muhammad ibn Najib Bakrân, Jahân-nâme, Blatt 19a, Zeile 23 der Faksimile-Editioin von Yu. Borschевskii, Moskau 1960 (non vidi).
فرای (Frye 1979, 224) در این مورد خاطرنشان می سازد: «آنچه بکران می افزاید، و آنچه نواست، عبارت از این است که این دیوار احتمالاً بخشی از سیستم استحکامات دفاعی بسطیافته به طرف شرق تا شهر ایبورد و سرخس بود که بخش شرقی دیوار با استحکامات دفاعی سasanی واحه مرو به هم می پیوست.»
111. در اصل نک به هرتسفلد 49ff. Herzfeld 1932, 113ff. (میترادات)، سلوود Sellwood 1965, 916ff. (آرتاوازد دوم)، (داریوش)؛ سولیوان Sullivan 1977, 293. (آرتاوازد دوم).
112. Schottky 1990, 211ff.
۱۱۳. Schottky 1990, 220f. (جزئیات نک به): «شواهد حاکی از آن است که پر تر ره تمارخ مربوط به غاصبان مادی تبار است، البته با اینکه آنها بانی این کار بودند به طور معمول تأکید می کردند که مادی بودند، نه سورشی» همچنین بدین نحو 293 Sellwood 1983, 293. در مخالفت با آن Alram 1987, 537 است. در مورد Type 63,1-5 (Sellwoods Type 63,1-5) از ۲۶ ب.م. است. در مورد .Schottky 1990, 220f. (جزئیات نک به): «در مورد سکه های وی، اکنون نک به 166 Koch 1993 با نوشه های دیگری در پی نوشته ها.
114. در مورد سکه های وی، اکنون نک به 166 Koch 1993 با نوشه های دیگری در پی نوشته ها.
116. Sellwood 1980, 50 (Type 16.11); Sellwood 1983, 283.

117. Sellwood 1980, 14 □ 50 (Type 16.17).

۱۱۸. شکلی با سیگما—آغازین گردی توسط سلوود در (Type 16.15) Sellwood 1980, 50 که با سیگما چهارخطی در نزد سلوود (Sellwood 1983, 283) عنوان می‌شود. سیرنکس (با علامت سؤال) در نقشه ضرائب خانه‌های سلوود (Sellwood 1980, 14) ذکر می‌شود، بر عکس توصیف کلی مورد نظر سلوود (Sellwood 1983, 284) فاقد آن است. سرینکس و تمبرکس، برخلاف سرمنه، به عنوان ضرائب خانه پارتی در ۴ TAVO-Karte B V ۱۹۸۰ که طرح آن در ژوئیه سال ۱۹۸۰ خاتمه یافته، رسم شده‌اند.

۱۱۹. Sellwood 1980, 44: «فراآنی دراخم‌های رایج در تمبرکس بی‌شک مربوط به جنگ اشکانیان با کوچگران مهاجم بوده که موجب مرگ فرهاد شد.» در مورد مهاجموت‌های یونه‌چی و سکاهای در سال‌های ۱۲۴-۱۲۹ ق.م. که در نزد یکی هیرکانیا چریان داشتند، نک به TAVO B V ۱۲۰

۱۲۰. نک به رسم‌های هرتسفلد 47 Herzfeld 1920 (دوباره چاپ در Abb.9 Schottky 1991, 92) و Sellwood 1980, 219 (Type 66.4) سلوود متن را جایه‌جا می‌کند و اسم گودرز را در پایان (so) قرار می‌دهد. این عمل با توجه به ترتیب کلمات در پشت دراخم‌ها auch Sellwood 1983, 295) از هر لحاظ ممکن است، اما ترجمه را آسان نمی‌کند.

121. Kahrstedt 1950, 21.

122. So z.B. Herzfeld 1932, 36, Anm. 2 u. 61 mit Anm. 3.

123. Kahrstedt 1950, 20.

124. Vgl. z.B. Richter 1804, 116f. und Gardner 1877, 49 mit den Corrigenda 65.

۱۲۵. اینکه «آسان نیست» بتوان در آخرین حرف آپسیلون (Y) را تشخیص داد، کاراشتد Kahrstedt 1950, 20 به اکراه بدان اذعان می‌کند.

۱۲۶. Sellwood 1980, 92-94 Schottky 1991, 92-94 شوتکی با استدلال مشروح به طور مشابهی سلوود،

۱۲۷. ۲۱۳. بر عکس سلوود در (Sellwood 1983, 295) به خوانش سنتی APCAKOY برمی‌گردد و از «اشتباہی در کاربرد حالت فاعلی و اضافه ملکی» سخن می‌گوید.

127. Sellwood 1980, 215.

128. Sellwood 1980, 224.

۱۲۹. در مورد جزئیات و امکان احتمالی که اخبار منابع نوشتاری را جمع آوری کرد، نک به Schottky 1991, 113 با کتابنامه اضافی در پی نوشته‌ها.

130. Gardner 1877, 51; Sellwood 1980, 225-227 (Type 69); Sellwood 1983, 295; Sear 1982, 573,

Nr. 5806-5808.

۱۳۱. Sellwood 1980, 255 u. 227 (Type 69.13-16). اینکه سلوود این مشابهت را ثبت کرده است، حاکی از صداقت او است، زیرا ارتباط تنگاتنگ خویشاوندی میان «وردان اول» و «وردان دوم» برقرار نمی‌کند.

132. Gardner 1877, 51 (Tafel VI.3).

133. Sellwood 1980, 221 (Type 67.3).

۱۳۴. Sellwood 1980, 220. «ما اطلاع داریم که همانند داریوش و اردوان دوم، او نیز از ماد آتروپاتنه بوده است، بنابراین، یکی از دلایل عده‌ای برای تخصیص نمونه ۶۷ به ونن – که پرتره تمام رخی در رویه سکه دارد، و علاوه بر این، ما بر این گمانیم که برای نخستین بار از داریوش به بعد، تیارایی همانند تیارای داریوش، مزین به یک شاخ در کنار دارد.» همچنین به طور مشابهی در سال 1983, 295.
135. Schottky 1990, 216-223.
۱۳۶. در این مفهوم می‌توان حدس اظهارشده مدلل بر نبود سکه‌هارا توسط کاراشت Kahrstedt 22 1950 که ونن هرگز در مقام شاه بزرگ سلطنت نکرده و در مأخذ تاکیتوس تنها به عنوان پدر ولخش نام برده می‌شود، تصحیح کرد.
۱۳۷. به خلاف این سلوود (Sellwood 1980, 304) که به باورش پس از ونن در ایران و ولخش در سلوکیه باید گودرز به دنبال آمده باشد. اما از زیابی‌های وی ضعیف هستند، زیرا او هیچ تصور روشی از روابط خویشاوندی تک‌تک شاهان در میان خود ندارد. او در a.a.O.223 ادعامی کند که ولخش پسر یا برادر (!) ونن بوده است، در حالی که در 1983, 295، ولخش اول را پسری از اردوان دوم می‌داند.
۱۳۸. کهنه‌ترین چهار درا خم‌های ولخش اول یک چهره نیم‌رخ چپ نموده بر بالاتنه از رو به رو نمایانده‌ای را نشان می‌دهند. سلوود (Sellwood 1980, 223) این مطلب را به موجب خویشاوندی موجود میان ونن (که خود را تمام‌رخ نمایانده) و ولخش مستدل می‌کند. محتمل‌تر به نظر می‌آید که همه بروندادهایی که از بازنمود نیم‌رخ منحرف می‌شوند، می‌توانند به مرحله آغازین ولخش تخصیص داده شوند.
139. Herzfeld 1932, 49ff. Hiergegen Schottky 1990, 214ff.
۱۴۰. این یکی در 1960, 85-91 Robert چاپ و بحث شده است. در مورد محل کشف همچنین نک به Kiani 1984, 13
141. Schottky 1991, 87-91.
142. H. v.Gall 1990, 12f.
۱۴۳. در مورد مطالب زیر به ویژه نک به 19-22 Kahrstedt 1950 که Karras-Klaproth 1988, 60f., از کاراشت بدون تعمق پیروی می‌کند. اما نقدي بر تصورات کاراشت در H. v.Gall Anm. 4 1990, 12f. نیز وجود دارد.
۱۴۴. این نظر از سوی هرتسفلد (Herzfeld 1932, 60) از نظر فقه‌اللغوی مدلل شده است. حتی خود هرتسفلد، به گونه‌ای دیگر 12. Herzfeld 1920, Abb. شجر(نامه).
145. Herzfeld 1932, 58-64 u. 87.
۱۴۶. در مورد جزئیات نک به 103. Schottky 1991, 90u. 94-103.
۱۴۷. حتی خود کاراشت (Kahrstedt 1950, 22) می‌بایست اذعان کند: «از جانب دیگر، چنان‌که جریان سلطنت حاکی از آن است، گودرز مرد تمام عیاری از هیرکانیا است، و خلاف تباری از شاخه آتروپاتنی را می‌رساند.»

۱۴۸. در مورد فصل زیر در کل نک 56-72 Matheson 1980 (مازندران و گیلان) و در 117-117 آذربایجان، کردستان)، ۱۹۸۸ (Sanbulos شناخته از سرگذشت گوره ز دوم نک Kroll 1984; Bretanizki/Weimarn/Brentjes به ۱۹۷۸ H. v.Gall (of the Eastern Caliphate, Cambridge 1905, 376-381 (non vidi) G. LeStrange, Land) بر اساس اخبار مؤلفان اسلامی تنظیم کرده است. در اثر کیانی ۱۹۸۴، ۱۷-۲۰ Kiani از نو چاپ شده است. همچنین کتاب حاصل از سفرنامه ملگونف (Melgunof 1868) برای جغرافیای «استان‌های شمالی ایران» ارزشمند است.

149. Bengtson 1974, 30; Bengtson 1982, 258.
150. Vgl. Matheson 1980, 112ff, Kleiss 1989, 218.
151. Minorsky 1943-1946, 254. Siehe auch Matheson 1980, 106.
152. Minorsky 1943-1946, 262. Vgl. Kleiss 1973.

۱۵۳. کیانی (Kiani 1982, 38): «... بنا بر دلایل زیر، دیوار گرگان باید در طول دوران اشکانیان ساخته شده باشد. نخست اینکه آجرهایی که برای ساخت آن به کار رفته‌اند، نمونه و اندازه آجرهای متداول اشکانی بودند... دوم اینکه چیدمان آجر در دیوار قابل قیاس با نحوه ساخت بناهای اشکانی است... سوم اینکه ظروف سفالی دیوار مشابه با سفالی است که در محوطه‌های دیگر اشکانی یافت شده... چهارم اینکه تدفین‌های مکشوفه مشابه بادیگر محوطه‌های پارت است... پنجم اینکه نتایج دانشوران روسی در مورد نوسان سطح آب دریای مازندران حاکی از آن است که سطح آب در طول دوران ساسانیان در بالاترین سطح خود بوده که احداث دیوار به طرف غرب به شدت دشوار می‌ساخته است، هر چند که ناممکن نبوده. به هر حال، میان حدود ۲۰۰ ق.م و ۳۰۰ ب.م سطح آب همانند سطح امروزی بوده است، پس مشکلی برای احداث دیوار وجود نداشته است.» حفاری‌های کیانی دیدگاه Huff (Huff 1981, 135) را تأیید و دقیق‌تر کرده است که مطابق وی «دورانی که امکان پیش‌بایسته‌های موضع نگاشتشی برای ترسیم دیوار اسکندر در گستره‌گذگی معلوم برای ما موجود بوده است، دوره اشکانی و احیاناً اوائل و اواسط دوره ساسانی» مطرح است.

154. Kiani 1982, 38 u. 76; Kiani 1984, 16.
155. «مقدمه» از کلایس و «پیشگفتار» از بیوار در کتاب کیانی ۱۹۸۲ Kiani .
156. Kiani 1982, 47f.
157. Vgl. M. Weiskopf, Enclr VI (1993) s.v. Dârâ, 671f.; TAVO B V 3, 4 u. 8.
158. Mordtmann 1869. Danach Kiani 1982, 59.
159. Melgunof 1868, 163; A.F. v.Stahl, Notes on the March of Alexander the Great from Echbatan to Hyrcania, The Geographical Journal 64,4,1924, 328 (non vidi); Treidler 1967, 2219; Engels 1987, 84.
160. Kiani 1982, 64.

کوته نوشت

AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran
ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
BSOAS	Bulletin of the School of Oriental and African Studies
CHI	The Cambridge History of Iran
EncIr	Encyclopaedia Iranica
HdAW	Handbuch der Altertumswissenschaft
HdO	Handbuch der Orientalistik
JHS	Journal of Hellenic Studies
LexMA	Lexikon des Mittelalters
NC	Numismatic Chronicle
RE	Pauly-Wissowas Realencylopädie der classischen Altertumswissenschaft
TAVO	Tübinger Atlas des Vorderen Orients
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

كتاب شناسی ترجمه همراه با تفسیر متون مؤلفان شرقی

Kommentierte Übersetzungen orientalischer Autoren

- Al-Issa, A./Dance, D. (Übers.) 1991, *al-Tabari: Annales*, pp. I,813–845, in: Dodgeon, M.H./ Lieu, S.N.C. (Eds.), *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars AD 226–363*, London/New York, 274–295
- Erb, E. (Herausgabe, Redaktion u. Nachwort) 1991, *Wis und Ramin*. Übersetzung von Amaschukeli, N./ Chuzischwili, N., Leipzig
- Fleischhammer, M. (Auswahl, Übersetzung u. Kommentar) 1988, Auszüge aus: *Jāqūt, Mu'ğam al-buldān*, in: Altarabische Prosa, Leipzig, 206–217
- Henning, M. o. J., *Der Koran*. Übers. a. d. Arabischen. Anmerkungen v. Rudolph, K., Wiesbaden
- Perlmann, M. 1987, *The History of al-Tabārī*. Vol. IV: *The Ancient Kingdoms*. Translated and annotated, New York
- Thomson, R.W. 1978, *Moses Khorenats'i: History of the Armenians*. Translation and Commentary on the Literary Sources, Cambridge/Mass./London
- Warner, A.G. u. E. 1905–1925, *The Shāhāna of Firdausi*. Done into English, 9 vols., London

Texte zur Rezeptionsgeschichte

- Beckford, W. 1974 [1787], *Die Geschichte vom Kalifen Vathek*. Übers. v. Blei, F., Leipzig
 Bellecour, E. 1981, *Nostradamus trahi suivi du texte original et complet des dix Centuries*. Édition de 1605, Paris
 Margarete von (Valois, Königin von) Navarra 1960 [1559], *Das Heptameron*. Übers. v. Widmer, W. mit einem Nachwort v. Amelung, P., München

سکه‌شناسی

- Agram, M. 1987, „Arsacids III: Arsacid Coinage“, *Encl II*, 536–540
 Gardner, P. 1877, *The Coinage of Parthia*, London
 Sear, D.R. 1982, *Greek Imperial Coins*, London
 Sellwood, D.G. 1965, „Wroth's Unknown Parthian King“, *NC* 7,5, 113–135
 Sellwood, D.G. 1980, *An Introduction to the Coinage of Parthia*, London
 Sellwood, D.G. 1983, „Parthian Coins“, *CHI* III 1, 279–298
 Vaillant, J.F. 1725, *Arsacidarum Imperium sive Regum Parthorum Historia. Ad fidem Numismatum accommodata*, Paris

نبشته‌ها، پاپیروس

- Back, M. 1978, *Die sassanidischen Staatsinschriften* (Acta Iranica, 18), München
 Dessau, H. (Ed.) 1892, *Inscriptiones Latinae Selectae* (ILS) I, Berlin
 Dittenberger, W. (Ed.) 1903, *Orientis Graeci Inscriptiones Selectae* (OGIS) I, Leipzig
 Minns, E.H. 1915, „Parchments of the Parthian Period from Avroman in Kurdistan“, *JHS* 35, 22–65
 Shipley, W. (Ed.) 1924, *Res Gestae Divi Augusti*, Cambridge/Mass./London
 Robert, L. 1960, *Hellenica. Recueil d'épigraphie de numismatique et d'antiquités grecques XI–XII*, Paris
 Sullivan, R.D. 1977, „Papyri Reflecting the Eastern Dynastic Network“, *ANRW* II 8, 908–939

باستان‌شناسی

- Bretanizki, L./Weimarn, B./Brentjes, B. 1988, *Die Kunst Aserbaidschans*, Leipzig
 Gall, H. v. 1978, „Die Kulträume in den Felsen von Karafu bei Takab (West-Azarbaidjan)“, *AMI* 11, 91–112
 Gall, H. v. 1990, *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch beeinflussten Kunst parthischer und sassanidischer Zeit* (Teheraner Forschungen, VI), Berlin
 Herzfeld, E. 1920, *Am Tor von Asien*, Berlin
 Herzfeld, E. 1932, „Sakastân. Geschichtliche Untersuchungen zu den Ausgrabungen am Kûh i Khwâdja“, *AMI* 4, 1–116
 Huff, D. 1981, „Zur Datierung des Alexanderwalls“, *Iranica Antiqua* 16, 125–139
 Kiani, M.Y. 1982, *Parthian Sites in Hyrcania* (AMI Erg.-Bd., 9), Berlin
 Kiani, M.Y. 1984, *The Islamic City of Gurgan* (AMI Erg.-Bd., 11), Berlin
 Kleiss, W. 1973, „Qaleh i Zohak in Azerbeidjan“, *AMI* 6, 163–188
 Kleiss, W. 1989, „Azerbaijan II: Archeology“, *Encl III*, 215–221
 Kroll, St. 1984, „Archäologische Fundplätze in Iranisch-Ost-Azarbaidjan“, *AMI* 17, 13–133
 Matheson, S.A. 1980, *Persien. Ein archäologischer Führer*, Stuttgart
 Trümpelmann, L. (u. Gropp, G.) 1976, *Sarpol-i Zohâb* (Iranische Denkmäler, 7 II C), Berlin

منابع دست دوم

- Altheim, F. 1947, *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter I*, Halle
- Altheim, F./Stiehl, R. 1970, *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin
- Bengtson, H. 1974, *Zum Partherfeldzug des Antonius*, SB München 1974, 1
- Bengtson, H. ³1982, *Grundriß der Römischen Geschichte* (HdAW, III 5 1), München
- Bivar, A.D.H. 1983, „The Political History of Iran under the Arsacids“, *CHI* III 1, 21–99
- Boyce, M. 1983, „Parthian Writings and Literature“, *CHI* III 2, 1151–1165
- Coyajee, J.C. 1932, „The House of Gotarzes: a Chapter of Parthian History in the Shahnameh“, *Journal of the Asiatic Society of Bengal* NS 28, 207–224
- Debevoise, N.C. 1938, *A Political History of Parthia*, Chicago
- Deeters, G. 1963, „Die georgische Literatur“, *HdO* I 7, Leiden/Köln, 129–155
- Droysen, J.G. ²1980 [1877/78], *Geschichte des Hellenismus* III, München
- Engels, D.W. 1978, *Alexander the Great and the Logistics of the Macedonian Army*, Berkeley/Los Angeles/London
- Fabricius, W. 1888, *Theophanes von Mytilene und Quintus Delliū als Quellen der Geographie des Strabon*, Diss. Straßburg
- Frye, R.N. 1979, „Islamic Sources for the Pre-Islamic History of Central Asia“, Harmatta, J. (Ed.), *Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia*, Budapest, 221–229
- Grosso, F. 1957, „La Media Atropatene e la Politica di Augusto“, *Athenaeum* NS 35, 240–256
- Gutschmid, A. v. 1888, *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer*, Tübingen
- Gutschmid, A. v. 1892, *Kleine Schriften* III, Leipzig
- Gutschmid, A. v./Mühlau, F. 1892, „Zur Geschichte der Arsakiden“, *Kleine Schriften* III, Leipzig, 5–42
- Gutschmid, A. v. 1892, „Gotarzes“, *Kleine Schriften* III, Leipzig, 43–124
- Hübschmann, H. 1897, *Armenische Grammatik*, Leipzig
- Kahrstedt, U. 1950, *Artabanos III. und seine Erben* (Dissertationes Bernenses, I 2), Bern
- Karras-Klaproth, M. 1988, *Prosopographische Studien zur Geschichte des Partherreiches*, Bonn
- Khlopin, I. 1977, „Die Reiseroute Isidors von Charax und die oberen Satrapien Persiens“, *Iranica Antiqua* 12, 117–165
- Kiessling, E. 1912, „Hekatompulos“, *RE* VII 2, 2790–2797
- Kiessling, E. 1914, „Hyrkania“, *RE* IX 1, 454–526
- Knobloch, E. ²1978, *Turkestan*, München
- Koch, H. 1993, „Heimat und Stammvater der Arsakiden“, *AMI* 26, 165–173
- Lozinski, B.P. 1984, „The Parthian Dynasty“, *Iranica Antiqua* 19, 119–139
- Markwart, J. 1895, „Beiträge zur Geschichte und Sage von Erān“, *ZDMG* 49, 628–672
- Markwart, J. 1931, „Iberer und Hyrkanier“, *Caucasica* 8, 78–113
- Melgunof, G. 1995 [1868], *Das südliche Ufer des Kaspischen Meeres oder die Nordprovinzen Persiens* (Islamic Geography, 244), Frankfurt/M
- Minorsky, V. 1943–46, „Roman and Byzantine Campaigns in Atropatene“, *BSOAS* 11, 243–265
- Minorsky, V. 1954, „Vis u Rāmīn, a Parthian Romance III“, *BSOAS* 16, 91–92
- Mommesen, Th. 1976 [¹1903/04, ²1894], *Römische Geschichte*, 8 Bde., München
- Mordtmann, A.D. 1869, „Hekatompulos. Ein Beitrag zur vergleichenden Geographie Persiens“, *SB München* 1869, 497–536
- Nöldeke, Th. 1930, *The Iranian National Epic or The Shahnamah*, Bombay
- Pani, M. 1972, *Roma e i re d'Oriente da Augusto a Tiberio* (Pubblicazioni della Facoltà di Lettere e Filosofia dell'Università di Bari), Bari
- Richter, C.F. 1804, *Historisch=kritischer Versuch über die Arsaciden= und Sasaniden=Dynastie*, Leipzig
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt
- Schottky, M. 1989, *Media Atropatene und Groß-Armenien in hellenistischer Zeit*, Bonn
- Schottky, M. 1990, „Gibt es Münzen atropatenischer Könige?“, *AMI* 23, 211–227

- Schottky, M. 1991, „Parther, Meder und Hyrkanier“, *AMI* 24, 61–134
 Schottky, M. 1993, „Die Geschichtstheorie des Polybios“, *Anregung* 39, 29–42
 Schottky, M. 1994, „Dunkle Punkte in der armenischen Königsliste“, *AMI* 27, 223–235
 Schottky, M. 1995, „Šāpūr II.; Sāsāniden“, *LexMA* VII, 1375–76; 1385–86
 Schur, W. 1923, *Die Orientpolitik des Kaisers Nero* (Klio Beiheft, 15), Leipzig
 Schur, W. 1925, „Untersuchungen zur Geschichte der Kriege Corbulos“, *Klio* 19, 75–96
 Treidler, H. 1967, „Zadrakarta“, *RE* IX A 2, 2217–2220
 Walser, G. 1985, „Die Route des Isidorus von Charax durch Iran“, *AMI* 18, 145–156
 Widengren, G. 1971, „The Establishment of the Sasanian Dynasty in the Light of New Evidence“, *La Persia nel Medioevo*, Rom, 711–782
 Widengren, G. 1983, „Sources of Parthian and Sasanian History“, *CHI* III 2, 1261–1283
 Wieschöfer, J. 1994, *Das antike Persien*, München/Zürich
 Yarshater, E. 1983, „Iranian National History“, *CHI* III 1, 359–477

نقشه‌های تاریخی جهان

- Kettenhofen, E. 1982, *Vorderer Orient. Römer und Sasaniden in der Zeit der Reichskrise 224–284 n. Chr.* (TAVO, B V 11), Wiesbaden
 Olshausen, E./Wagner, J. 1981, *Kleinasiens und Schwarzmeergebiet. Das Zeitalter Mithradates' d. Gr. 121–63 v. Chr.* (TAVO, B V 6), Wiesbaden
 Orth, W. 1992, *Vorderer Orient. Die Diadochenreiche um 303 v. Chr.* (TAVO, B V 2), Wiesbaden
 Pill-Rademacher, I./Podes, St./Rademacher, R./Wagner, J. 1983, *Vorderer Orient. Römer und Parther 14–138 n. Chr.* (TAVO, B V 8), Wiesbaden
 Waldmann, H. 1983, *Die hellenistische Staatenwelt im 3. Jahrhundert v. Chr.* (TAVO, B V 3), Wiesbaden
 Waldmann, H. 1985, *Die hellenistische Staatenwelt im 2. Jahrhundert v. Chr.* (TAVO, B V 4), Wiesbaden

تبرستان
www.tabarestan.info

توضیحی در مورد ویس و رامین

اینکه ویس و رامین جزو مقوله رمان قرار می‌گیرد، آن تاکید شده است.^۱ اینکه مینورسکی^۲ و به دنبالِ وی، بیلی^۳ با استدلال بر زمینهٔ جغرافیایی و وقایع رویداده در ایران خاوری، کتاب را به عهد اشکانیان منتبه کرده‌اند، مورد تأیید داشبوران^۴ بسیاری نیز قرار گرفته است، اما اینک شوتکی بنا بر زمینهٔ غیرتاریخی و ناکجا آباد زمانی داستان، دوران ساسانی را پیش می‌کشد.

با این همه، حمزه اصفهانی از کتاب‌هایی که در آن ایام [اشکانی] نوشته شده و «هنوز در دست مردمان بود» خبر می‌دهد، و از کتاب مروک، کتاب سندباد، کتاب برسیناس، کتاب شیماس و نظایر اینها که «در مجموع بالغ بر هفتاد می‌شد» نام می‌برد. کتاب‌های موجود درخت آسوریک، ایاتکار زریران و جاماسب نامک را نیز به دوران اشکانیان^۵ نسبت داده‌اند. همچنین کتاب‌های استر و دانیال^۶ که در نیمة دوم سده دوم ق.م در

۱. نک به: تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، فرانس آلتھایم - روت اشتیل، ترجمهٔ هوشنگ صادقی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲، ص. ۲۶۰-۱.

2. V. Minorsky, BSOS XI/ 1946, 1-36.

نک به: ترجمهٔ فارسی همین مقالهٔ مینورسکی در ویس و رامین، تصحیح محمد روشن.

3. H. W. Bailey, BSOS XIII/ 1950, S.403.

۴. البته ویدن گرن، مری بویس و ویزهوفر نیز بر این نظر صحه گذاشتند، نک:

Widengren, Geo, Der Feudalismus im alten Iran, Männerbund - Gefolgswesen - Feudalismus in der iranischen Gesellschaft im Hinblick auf die indogermanischen Verhältnisse, Westdeutscher Verlag, Köln und Opladen 1969. S.40; M. Boyce, Parthian Writings and Literatur, CHI III 2, 1983, 1151-1165; J. Wiesehöfer, Das antike Persien, München-Zürich 1994, S.186f.

5. H. W. Bailey, BSOS. VI, S.65f.

6. F. Altheim-R. Stiehl, Die aramäische Sprache unter den Achaimeniden, Vittorio Klostermann, Frankfurt am Main, 1963. S.195-213.

تبرستان
www.tabarestan.info

توضیحی در مورد ویس و رامین

اینکه ویس و رامین جزو مقوله رمان قرار می‌گیرد، بر آن تأکید شده است.^۱ اینکه مینورسکی^۲ و به دنبالی وی، بیلی^۳ با استدلال بر زمینه جغرافیایی و وقایع رویداده در ایران خاوری، کتاب را به عهد اشکانیان متسب کرده‌اند، مورد تایید دانشوران^۴ بسیاری نیز قرار گرفته است، اما اینک شوتكی بنا بر زمینه غیرتاریخی و ناکجاً باد زمانی داستان، دوران ساسانی را پیش می‌کشد.

با این همه، حمزه اصفهانی از کتاب‌هایی که در آن ایام [اشکانی] نوشته شده و «هنوز در دست مردمان بود» خبر می‌دهد، و از کتاب مروک، کتاب سندباد، کتاب برسیناس، کتاب شیماس و نظایر اینها که «در مجموع بالغ بر هفتاد می‌شد» نام می‌برد. کتاب‌های موجود درخت آسوریک، ایاتکار زریران و جاماسب نامک را نیز به دوران اشکانیان^۵ نسبت داده‌اند. همچنین کتاب‌های استر و دانیال^۶ که در نیمة دوم سده دوم ق.م در

۱. نک به: تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، فرانس آلتھایم - روت اشتیل، ترجمه هوشنگ صادقی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲، ص ۲۶۰-۱.

2. V. Minorsky, BSOS XI/ 1946, 1-36.

نک به: ترجمه فارسی همین مقاله مینورسکی در ویس و رامین، تصحیح محمد روشن.

3. H. W. Bailey, BSOS XIII/ 1950, S.403.

۴. البته ویدن گرن، مری بویس و ویز هوفر نیز بر این نظر صحه گذاشته‌اند، نک:

Widengren, Geo, Der Feudalismus im alten Iran, Männerbund - Gefolgswesen - Feudalismus in der iranischen Gesellschaft im Hinblick auf die indogermanischen Verhältnisse, Westdeutscher Verlag, Köln und Opladen 1969. S.40; M. Boyce, *Parthian Writings and Literatur*, CHI III 2, 1983, 1151-1165; J. Wiesehöfer, Das antike Persien, München-Zürich 1994, S.186f.

5. H. W. Bailey, BSOS. VI, S.65f.

6. F. Altheim-R. Stiehl, Die aramäische Sprache unter den Achaimeniden, Vittorio Klostermann, Frankfurt am Main, 1963. S.195-213.

شوش نگاشته شده و کتاب بابیلیونیکا از یامبیلیخوس^۷ را که در سال ۱۷۰ میلادی در خاور ارمنستان بزرگ پدید آمده جزو رمان‌های دوران اشکانیان دانسته‌اند.

چنین به نظر می‌رسد خالق رمان در سرزمین ایران، دوران اشکانیان بوده است. رُمان آن ایام را ساختار افسانه‌وار، رنگارنگ و شادابی تشکیل می‌داده^۸ که مشخصه و پرکننده محتواش، عشق است. هرچند ساختار رمان ساده است، اما هرگونه هیجان و حتی اطناب کلام نه تنها کاهش داده نمی‌شود، بلکه هر شیء غریب و بیگانه‌ای نیز بدان افزوده می‌شود که ویس و رامین به خوبی در این تعریف جای می‌گیرند.

هرچند آگاهی ما در مورد ادیان و آیین‌های دوران اشکانی بسیار اندک است، به هر حال از پرستش آب، آتش و نیاکان در این دوران خبر داریم.^۹ از این رو خود به خود سوالی مطرح می‌شود که آیا می‌تواند شمه‌ای از آیین اشکانیان در ویس و رامین بازتاب یافته باشد؟ پاسخی که تاکنون بدین سؤال داده شده منفی بوده است. اما ابیاتی از ویس و رامین که اینک برای نخستین بار در این رابطه ارائه می‌شود، می‌تواند ما را گامی فراتر برد، زیرا به نظر می‌آید دلیل قاطعی برای تعلق رمان به دوران اشکانیان باشد^{۱۰}:

چو شاخ خیزان باریک ماری کلاوغی در میان مرغزاری	نهاده پیش او زرین پیاله به جای می دور افکنده ژاله
---	--

در این ابیات آشکارا از باریک ماری چون شاخ خیزان، دو دیگر کلاوغ، سه دیگر زرین پیاله و سرانجام با تأکید بر مایعی که به جای می‌در آن بوده است، سخن می‌رود. موضوع

۷. در مورد درون‌مایه داستان بابیلیونیکا (Babylonika)، نک به: میتراء، آیین و تاریخ، راینهولد مرکلباخ، ترجمه توفیق گلی‌زاده، انتشارات اختیان، تهران ۱۳۸۷. صص ۳۰۱-۲۹۵. اما درباره ساختار و تعلق آن به دوران اشکانی، نک به:

Iamblichos' Babylonische Geschichten, von Ursula Schneider-Menzel bei F. Altheim: Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum, Bd I, Halle a. d. Saale: Niemeyer 1948-1950.

۸. تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، فرانس آلتھایم - روت اشتیل، ص ۲۶۰/۱.

۹. نک به: مبانی تاریخ پارتبیان، کلاوس شیپمان، ترجمه هوشنگ صادقی، نشر و پژوهش فرزان روز، ۱۳۸۴. ص ۱۲۲. البته می‌توان ابیات بسیاری را در تأیید احترام به آب و آتش از ویس و رامین شاهد آورده، اما به دلیل آنکه هردو این عناصر در دوران ساسانی نیز از احترام خاصی برخوردار بودند، ناگزیر تتها به مورد نیاکان تأکید می‌شود. برای نمونه:

بخارد آنگاه با مادرش سوگند بدین روشن و جان خردمند	بـه یزدان و دین پـاکان بروشن جـان نـیکان و نـیاکان
--	---

(ویس و رامین، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۲۱۰)

۱۰. ویس و رامین، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۸۳-۸۱.

وقتی جالب می شود که بازنمود زینه اول^{۱۱} مهرکده فلیسیسیموس اُستیا^{۱۲} را که در بردارنده تصاویر مار یا نماد تیر، کلاع و جام واقع در میان کلاع و نماد است، به میان کشیم (نک به تصویر). آنچه مشاهده می شود، نشانگر مطابقت دقیق و جزء به جزء تصویر زینه اول آیین مهری که در دوره اشکانیان از احترام خاصی برخوردار بوده، با توصیف ابیات فوق الذکر است که با امعان نظر به دیگر استدلال های دانشوران در انتساب ویس و رامین به دوران اشکانی، نه تنها نمی تواند به هیچ روی تصادفی باشد، بلکه تخصیص آن را به دوره اشکانی تقویت هم می کند. تازه نظر به مطابقت کامل بیت ویس و رامین با تصویر زینه اول آیین مهری، آیا نمی توان اجازه انگاشتی^{۱۳} را به خود داد که اگر مایعی که در پیاله بوده تنها حاوی ژاله [آب] بوده، چه نیازی بوده بر آن تأکید شود؟ زیرا با توجه به اینکه پیاله، پیغاله^{۱۴} نیز نگاشته می شده، می توان ژاله را نیز به ژغاله^{۱۵} تغییر داد که در این صورت، نه تنها آسیبی از نظر وزن و قافیه به بیت نمی رسد، بلکه معنای مورد نظر نیز به دست می آید، زیرا ژغاله به معنای ناف گاو است که به هر حال به نوعی با منی و نظایر آن نزدیکی دارد. در این صورت آیا پیاله نمی تواند همان ظرف مقدس مهرکده ها باشد که منی گاو را در آن جمع می کردند که با تأکید بیت به مایع درون پیاله نیز سازگاری دارد؟

به هر روی به موجب حاکمیت آیین زرتشتی در دوران ساسانیان که توصیف آمده در بیت مذکور را برای آن دوران غیرقابل تصور می کند، همچنان می توان در نظر متقدمانی چون حمزه اصفهانی و متاخرانی نظری مینورسکی، بیلی، ویدن گرن، مری بویس و ویزهوفر پایدار ماند که ما در ویس و رامین یک رمان اصیل اشکانی^{۱۶}، البته دستکاری شده دوران ساسانی، را پیش رو داریم.

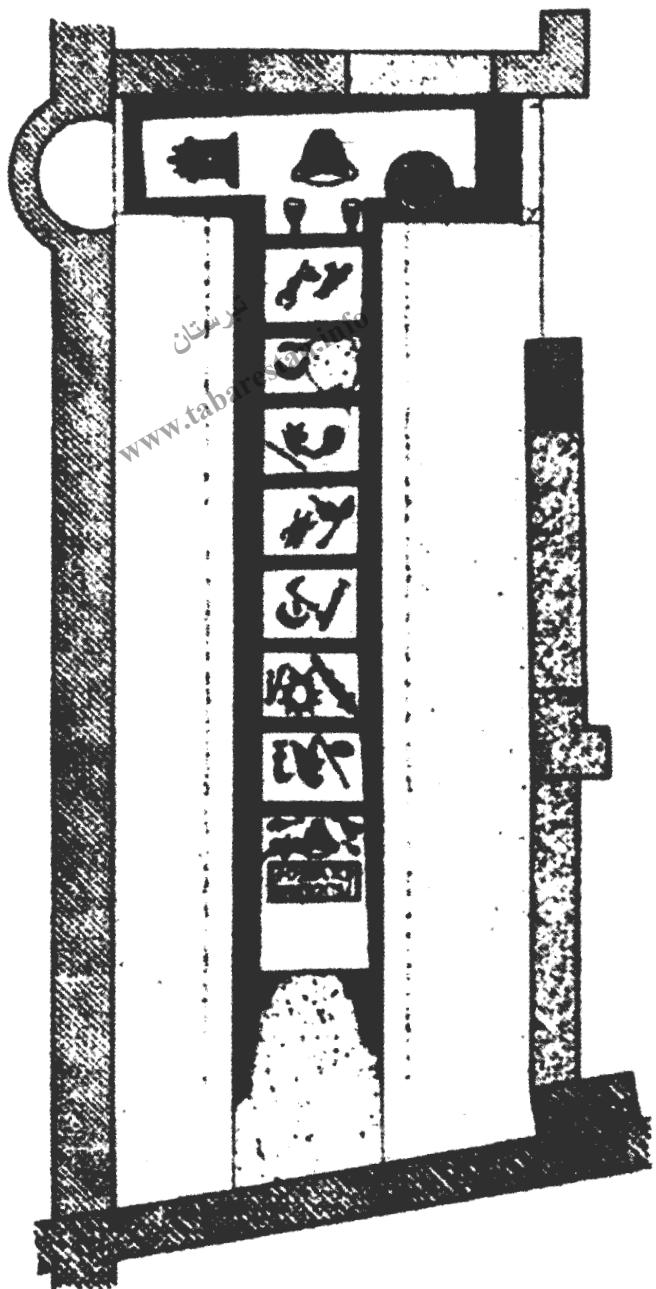
[مترجم: هوشنگ صادقی]

۱۱. نک به: میرزا، تاریخ و آیین، راینهولد مرکلباخ، ترجمه توفیق گلیزاده، ص ۲۳۹، تصویر ۳۸ و نیز ص ۳۳۸، تصویر ۳۷.

12. Felicissimus von Ostia

۱۳. نک: فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۳، جلد اول، ص ۹۴۲.
۱۴. نک: فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ج دوم، ص ۱۷۷۶.

۱۵. حتی می توان مورد دیگری، یعنی ضرب المثل مضبوط در ویس و رامین را دال بر «مراگر موی بر ناخن برستی» (ویس و رامین، ص ۱۲۹) ذکر کرد؛ اگرچه این ضرب المثل بسیار کلی است، اما مطابقت آن با گفته فرستاده ارد به کراسوس که اگر مویی در کفت دست وی بروید، همو تیسفون را خواهد دید، به جای خود جالب و تأمل برانگیز است (نک به: مبانی تاریخ پارتیان، کلاوس شیمان، ص ۴۵)، که حداقل نشانگر قدمت بیش از دوهزار ساله این ضرب المثل می باشد.



دورا-أروپوس در دوره اشکانی

نوشته فرگوس میلار (آکسفورد)

ترجمه خشاپار بهاری

تبرستان
Tibarstan.info

عذر ما برای بازگشت به مجموعه کشیفات درخشنانی که در سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در دورا-أروپوس انجام شده، موجه است. کار انجام شده در آنجا، تمایانگر یکی از چشمگیرترین و خلاقترین فصل‌های کاوش، در کل تاریخ باستان‌شناسی است؛ هرچند همه نتایج پژوهش‌های مذبور کماکان چاپ نشده است.

بد نیست به تکرار خلاصه‌ای از خطوط اصلی قضیه حفاری در «دورا» و انتشار برخی نتایج آن بپردازیم که در کتابی توسط کلارک هاپکینز (۱۹۷۹) گردآوری شده است. کار تنها با یک بازدید یک‌روزه، و تحت نظر و محافظت نیروهای انگلیسی، توسط تیم اعزامی مؤسسه مطالعات شرقی دانشگاه شیکاگو در ۱۹۲۰ آغاز شد. همین بازدید یک‌روزه بود که تنها ثبت غیررسمی از دیوارنگاره‌های هنوز فرونویخته معبدِ بل را فراهم آورد و حاصل آن هم، کتاب تأثیرگذاری ج. ر. بریستید (۱۹۲۴) به نام پیشگامان شرقی نقاشیهای بیزانسی بود. از همین جا می‌توان به ضعفها و قدرتهای تمامی کارهای انجام شده در دورا پی برد: گویی هرکس در پی ارائه تعبیر کار خود (و تنها کار خود!) بود.

کار بریستد، که آشکارا به خطرات سفر در امتداد فرات در سالهای پس از جنگ اشاره می‌کند، دارای مقدمه‌ای توسط فرانز کومون است؛ همو که در ۱۹۲۲، و این بار زیر نظر نیروهای فرانسوی، پژوهشها را بیش از پیش ادامه داد. از برخی جهات، کسی بهتر از او را نمی‌توان چنان مجدهزشده برای این کار در نظر گرفت: کار بزرگ او درباره یادمانهای آیین میترا در سال ۱۸۹۹ چاپ شده بود و در ۱۹۰۷، مذاهب شرقی، و در ۱۹۱۷، اتودهای سوریه را نیز منتشر کرده بود. اما همه گرایش و هدف او در کارهایش، آشکار کردن روح شرقی در فرهنگ رومی-یونانی بود. او انرژی باورنکردنی‌ای را بر سر کار در دورا

گذشت و در دوره (هرکدام) چهار هفته‌ای، از اکتبر تا نوامبر ۱۹۲۲ و سپس ۱۹۲۳ را صرف کار در آنجا کرد. کتاب او درباره دوراً روپوس (۱۹۲۶) در ۵۰۰ صفحه، بر همین مبنای چاپ شد و دارای یک مقدمه مفصل تاریخی، گزارش‌های حفاری دو معبد، و ملاحظاتی درباره دیگر نقاط محظوظ است. تمامی اسناد پوستنیسته‌ای، و ۱۳۴ کتیبه نیز در همان کتاب چاپ شده است.

دو چهره برجسته درگیر در مجموعه حفاریهای سالهای پیامد، کومون و م. ای. روستوفتزف (از دانشگاه ییل) بودند. ده فصل کاری، از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۶/۷، عملأ همکاری آکادمیک بین دانشگاه ییل و آکادمی کتبیه‌ها (فرانسه) بود. ولود در مقalahه‌ای به سال ۱۹۸۸، به شرح وضعیت بسیار خطرناک و بثبات کار در آن زمان پرداخته است. گذشته از فصل اول (۱۹۲۶)، که دو ماه به درازا کشید، هُ فصل دیگر هریک شش ماه، از اکتبر / نوامبر تا آوریل را دربرمی‌گرفت. تمامی این کارهای بعدی در پیوند با نام روستوفتزف است و حق نیز چنین است. اما باید او را به همراه کومون، مدیر علمی پژوهه در نظر گرفت؛ زیرا کومون پس از پایان حفاریهای خود، دوبار دیگر (۱۹۲۸ و ۱۹۳۴) از محظوظه بازدید کرد.

من از این رو بر این موارد تأکید کردم که روش نکم کار مزبور، زیر شرایط دشوار و خطرناک و توسط تیمی کاملأ جوان و از بسیاری جهات، باستان‌شناسان کم تجربه انجام شد که تنها از راه دور توسط دو چهره شاخص مدیریت می‌شدند. کار با سرعت زیاد انجام شد و بنابراین بخش بزرگی از شهر، دست‌نخورده باقی ماند (تصویر ۱). مهم‌تر از آن این که نتیجه بیشتر یافته‌ها تاکنون منتشر نشده است. نزدیک شدن جنگ [دوم] و تأثیر آن بر مردم، باعث شد بیشتر آنچه باقی ماند، همان گزارشات اولیه حفاریها باشد. برای درک بهتر ناکامل بودن کار، و وقفه ایجاد شده در اثر جنگ، خواندن مقاله سوزان متسون، درباره حفاریهای فصل دهم (۱۹۳۶-۷) که در سال ۱۹۹۲ منتشر شد، توصیه می‌شود.

حتی مجموعه خواندنی گزارشات مقدماتی، که نهیین و آخرین آنها (از سال ۱۹۳۶ در سال ۱۹۵۲ به چاپ رسید، به هیچ روی از سرشت معمول گزارشات مقدماتی برخوردار نیست، زیرا به ارائه فرمالیتۀ داده‌های «خام» اکتفا شده است. نوشه‌های مزبور از یک سو سرشت روایی داشته، و از سوی دیگر از محتوای «تعییرگونه»، البته از نوع پراکنده برخوردارند؛ و همین آنها را بسیار خواندنی کرده، و در زمرة فکر برانگیزترین

نوشته‌های باستان‌شناسی قرار داده است. اما به همین دلیل نیز، مرور سیستماتیک گزارشات او لیه بسیار مطلوب و آموزنده خواهد بود. چنین مروری را می‌توان در قالب یک مطالعه موردنی از یک حفاری بزرگ، که با انرژی‌ای باورنکردنی انجام و با ذهنیت «روشنفکرانه» بسیار نیرومندی تعبیر شد، انجام داد.

درباره وضعیت کنونی محوطه، مقالات چاپ شده در مجلات [تخصصی] سوریه (۱۹۸۶) و میازوادان (۱۹۸۸) را می‌توان به عنوان نقطه آغاز کار در نظر گرفت. برخی حفاری‌های جدید در محوطه ادامه دارد. دانش ما از وضعیت دورا-آروپوس در دوره اشکانی، از پایان قرن دوم پ.م. تا سالهای دهه ۱۶۰م، که رومیها آن را اشغال کردند، متزلزل‌تر از گذشته شده است؛ زیرا عمدۀ مطالب چاپ شده درباره دورا در قالب گزارشات نهایی، به دوره هشتادساله اشغال آن توسط رومیها مربوط می‌شود که مجموعه‌ای از بنایهای مذهبی یهودی، مسیحی، و حتی بت‌پرستی، با طیف گسترده‌ای از نوشتگات یونانی، لاتین، سامی (شامل آرامی، عبری، پالمیری و سوری و ایرانی) را دربرمی‌گیرد. هیچ گزارش نهایی درباره خانه‌های شخصی مردم و درباره کتبیه‌ها چاپ نشده است. شاید بهترین نوشته درباره دوره هشتادساله مزبور را بتوان در مقاله برادرفورد ویلس، به نام «جمعیت دورا در دوره رومیها» یافت (۱۹۵۱). حتی میترائیوم، که نخستین بار در سال ۱۶۸م. یعنی کمی پس از اشغال رومیها از آن یاد شده است، در قالب همین مقوله آمده است.

باید انتظار داشت برای بررسی دورا در دوره اشکانی، شواهد بسیار کمتری در دسترس، و درک بسیاری از جنبه‌های آن دشوار باشد. وضعیت تنها هنگامی بهتر خواهد شد که شواهدی درباره روند تکاملی خانه‌های شخصی بدست آید. در هر حال من به ابزاری مجهر نیستم که بتوانم به تحلیل داده‌های ناچیز پردازم؛ و به عنوان یک مورخ، تنها هنگامی احساس اطمینان خواهم کرد که با شواهدی با کارکرد اجتماعی، مانند معبد، و یا با کارهای هنری نسبتاً قابل فهم، مانند دیوارنگاره، نگاره و مجسمه سروکار داشته باشم. اما با وجود همه این محدودیتهای آشکار، در پیوند با انتظار خود از شواهد، و نیز اینکه بیننده امروزی چه تعبیری می‌تواند از آن ارائه دهد، آنچه کماکان براستی شگفت می‌نماید، گستره و سرشت آشکار چیزهایی است که از دورای دوره اشکانی باقیمانده است. شواهد

این دوره، که برخی از آنها در زندگی استقرارهای کوچک در امتداد فرات، در بالا و پایین دورا بازتاب یافته، در بردارنده طیف بزرگی از مواد [فرهنگی] بسیار چشمگیر است. دورا در طول تاریخ، خود را به عنوان یک استقرار هیلینی تثبیت کرده است. اما حفاریهای جدید نشان داده است که استقرار اولیه هیلینی، تنها به منطقه کوچکی در اطراف دژ شهر محدود می‌شود و پلان شهر و دیوارها، متعلق به میانه قرن دوم پ.م.، درست پیش از رسیدن اشکانیان [به شهر] است (لریشه / المحمدود ۱۹۹۴) (به نقشه پلان بنگردید). از دورای دوره سلوکی تقریباً چیزی نمی‌دانیم، گرچه قابل توجه است که چگونه یک پوستنیشته یونانی از ۱۸۰ م.، یعنی ۱۵ سال پس از اشغال شهر توسط رومیها، کماکان بر تداوم نقش یونانیها در آیینهای شهر تأکید می‌کند: متن مزبور به دوره کاهنی سلوکوس نیکاتور مربوط است.

کتبیه‌ای از دوره سلوکی بدست نیامده، و در عوض، دو سند پوستنیشته‌ای چشمگیر (از قرن دوم پ.م. (بدون تاریخ دقیق‌تر)، و دیگری از سال ۱۱۶ پ.م.، یعنی درست پیش از اشغال شهر توسط اشکانیان) بر جای مانده است. در شش- هفت دهه آغازین تسلط پارتیان بر شهر، شاهد سکوت بیشتری از شواهد نوشتاری هستیم. در مقایسه با معیارهای معمول هیلینی، باید گفت زندگی و فرهنگ هیلینی دورا تقریباً به طور کامل ناشناخته مانده است. بنابراین باید تأکید کرد دورای دوره اشکانی که می‌توان از آن چیزهایی دانست و برخی از شواهد کنونی ما، از نوع نوشتگاتی یا نمادشناسی، آن را روشن‌تر می‌کند، معاصر با دویست سال نخست تاریخ امپراتوری روم، یعنی از ۳۰ پ.م.، تا ۱۶۰ م. است.

این حقیقت فوراً مشکلی را فراروی ما قرار می‌دهد و آن این‌که، دلیل اصلی توانایی ما در داشتن مفهومی از تحولات دورا اروپوس، دقیقاً همان است که می‌توانیم سیر تحولات در بسیاری از بخش‌های امپراتوری روم را دنبال کنیم؛ یعنی همان ظهور ناگهانی پروژه‌های ساختمانی، به همراه کتبیه‌های مربوطه. افزون بر این، نکته تنها همانندیهای میان دورا و جهان مدیترانه‌ای روم نیست؛ بلکه همزمانی آغاز کتبیه‌های تاریخ دارِ دورا و کتبیه‌ای از پالمیر از سال ۳۴/۳ پ.م.، درباره ساخت معبدِ بُل و یَرھیبول را نیز باید در نظر گرفت. کتبیه مزبور یک سال پیش از نخستین کتبیه تاریخ دار بعدی در دورا نگاشته شده است که دومی، کتبیه‌ای یونانی از سال ۳۳/۲ پ.م.، مربوط به معبد آرتمیز/ نئیشا است (کومن ۱۹۲۶: ۴۰۹؛ فصل ششم [حفاری]، ۴۱۱).

این جفت کتیبه از دیدگاههای بسیاری مهم شمرده می‌شوند. نخست آنکه، همان‌گونه که گفته شد، کتیبه‌ها گواه آغاز ساخت بنها در دورا هستند که تا پایان دوره اشکانی، و سپس در دوره استیلای رومیها، تا روی کار آمدن پارسیان [ساسانیان] ادامه یافتد. دوم آنکه، یونانی و پالمیری، تنها دو زبان ثبت شده کتیبه‌های عمومی در دورای دوره اشکانی است. چنان که خواهیم دید، رد [زبان] اشکانیان بسیار کم و در حد قابل چشم‌پوشی است. رد زبانهای سامی که در دوره استیلای رومیها در دورا دیده شده‌اند نیز، پیش از استیلای مزبور یافت نشده است. سوم آنکه، مجموعه کتیبه‌های پالمیری دورا، که نگارش آنها تا دوره استیلای رومیها ادامه یافته، تنها یکی از جنبه‌های حضور پالمیریها در طول مسیرهای گوناگون گذرنده از شهر تا فرات، و در امتداد خود رودخانه است (گالیکونسکی ۱۹۸۳). می‌توان وسوسه شد و شواهد گوناگون کتیبه‌ای به خطهای گوناگون سامی را که همواره «پالمیری» پنداشته‌اند، به گونه‌ای بهتر، ویژگی منطقه بزرگ صحراوی‌ای توصیف کرد که فرات را دربرگرفته است. اما در عمل، در برخی کتیبه‌ها صریحاً از پالمیر نام برده شده است (TDMWR) (ادامه را بنگرید). پس بهتر است پذیرفت که گرچه دورا بخشی از امپراتوری اشکانی بوده، اما همزمان تحت تأثیر فرهنگی پالمیر نیز بوده است. دست‌کم از اوایل قرن اول میلادی، خود پالمیر در حوزه فرهنگی روم قرار داشته است. پس نتیجه می‌گیریم که شباهت تحولات شهرسازی در دورا و جهان مدیترانه‌ای امپراتوری روم، چیزی بیش از صریف «همانندی» یا «توازی تحولات» بوده است.

چهارم آنکه، دو کتیبه سالهای دهه ۳۰ پ.م.، مانند اکثریت اسناد تاریخ دار دورا، بر حسب تقویم سلوکی تاریخ‌گذاری شده‌اند که خود، از اکتبر سال ۳۱۲ پ.م. آغاز شده بوده است؛ و این حقیقتی قابل توجه است. تاریخ کتیبه پالمیری، سال ۲۷۹ سلوکی، و تاریخ کتیبه یونانی، سال ۲۸۰ سلوکی است. مانند آنچه بعداً در اسناد سوری نیز دیده شد، امپراتوری فروپاشیده سلوکی به حیات خود در دورا از راه استفاده از تقویم‌ش ادامه داده است. گرچه موضوع این مقاله، «فرهنگ» دورای دوره اشکانی، و نه روابط سیاسی آن است، اما بد نیست پرسیده شود چگونه بر حسب شواهد بدست‌آمده در خود محوطه، می‌توان پی برد که دورا تحت کنترل شاهان اشکانی بوده است. البته در پاسخ باید گفت شواهد بسیار محدودند. هیچ مجسمه، نگاره، یا نقاشی دیواری از شاهان اشکانی یافته نشده و ردی نیز از نهادهای مرتبط با دین و آیین آنان دیده نشده است (و بر عکس، پیش از

این دیدیم که در سال ۱۸۰ م.، یک کاهن سلوکوس نیکاتور بر مصدر کار بوده است؛ در ادامه خواهیم دید که مجسمه‌های نمادین او، از دوره اشکانی هستند). تنها تصویر شاهان اشکانی در این منطقه را بر سکه‌های یافت شده در آنجا می‌یابیم (بلینگر ۱۹۴۹). این سکه‌ها هردو دوره پیش و پس از استیلای اشکانیان بر دورا-أروپوس را پوشش می‌دهند. پس این‌گونه شواهد چندان به کار تأیید سلط اشکانیان بر دورانمی‌آیند. در هیچ مقطعی نیز سکه‌ها در خود دورا ضرب نشده‌اند.

به گونه‌ای مشابه، هیچ کتیبه‌ای از دورای دوره اشکانی در دست نیست که مشخصاً از شاهان اشکانی نام برد باشد. نزدیکترین گواه از کتیبه‌ها که به حکومتی فراگیرتر اشاره می‌کند که دورا را نیز دربرمی‌گرفته شامل چندین اشاره به گزاره یونانی زیر است:

سِتْرَاٰتِگُوس کای إِيِسْتَاتِس ٖتِس پِلْتُوس که ذَكْرُ آن از سال ۳۳۲ پ.م. (قدیمی‌ترین کتیبه یونانی؛ بنگرید به بالا) تا پس از فتح دورا توسط رومیها آمده است (آرنائو ۱۹۸۶: ۱۴۷). شگفت آن‌که آخرین ارجاع [یه این گزاره]، در یک کتیبه لاتین از حدود سال ۲۰۰ م. است: سِپْتِي اِيمِيُوم لوسيَن استراتِگُوم دورانه (گزارش دو: ۱۴۸). بسیار معقول خواهد بود که شخص مذبور [یعنی سِپْتِي اِيمِيُوم استراتِژ]، یک مقام رسمی سلطنتی، و نه محلی بوده است؛ اما این حقیقت که صاحب منصبان مذبور در پایان قرن دوم کماکان بر مسند بوده‌اند، احتیاط بیشتری را می‌طلبد. در هر حال، هیچ سند کتیبه‌ای از دورا، دربردارنده واژه [یونانی] بازیلثوس [یه معنی «شاه»، و یا دربردارنده نام یک شاه اشکانی وجود ندارد.

یک مجموعه مهم شامل ده پوستنیشته یونانی، از سالهای دهه ۸۰ تا سال ۱۵۹/۶۰ م. وجود دارد که شایسته توجه زیاد است. نخست باید تأکید کرد که این اسناد، که به ضبط معاملات شخصی افراد پرداخته، همگی به یونانی بوده و محتوای آنها نیز هیچ نشانی از مشابهت با دیگر اسناد یونانی بخش‌های خاورمیانه‌ای امپراتوری روم ندارد. تاریخ این متنها و انسجام توالی زمانی آنها، تأکیدی دوباره بر این حقیقت است که دورای اشکانی‌ای که پیش روی ما قرار دارد و می‌توان درباره آن اندیشید، به زمانی مربوط می‌شود که معاصر امپراتوری روم بوده است.

با این همه در این موضوع، نکته مهم وجود اشاراتی به شاهان اشکانی است که تصادفاً بسیار آشکار و با جزئیات نیز هست. تناظری فرمایته میان دوره اشکانی و سلوکی رعایت شده که البته تنها در همان سطح «ترمال» است. برای نمونه قدیمی‌ترین سند، از سال ۸۷ م.،

این گونه تاریخ‌گذاری شده است: «سال ۳۳۴، آن‌گونه که شاه شاهان حساب می‌کند، اما قبل‌اً، در ادامه در متن، نام دو مقام رسمی دربار نیز آورده شده است که هردو را قصاصات شاهی توصیف کرده‌اند.

در یکی دیگر از اسناد، از سال ۱۲۱ م.، که در روستای پالیگا (یا فالیگا) (در نزدیکی تقاطع چابور و فرات) نوشته شده و به موضوع پرداخت وام می‌پردازد، به عنوانهای سلطنتی مشابهی بر می‌خوریم: یعنی یک فرمانده پادگان، آركاپاتس، و یک گردآورنده مالیات در منطقه میانرودان، یا استراتژوس میانرودان و پاراپوتامیا، و آربَرخوس [آن‌سوی رود و عربها]. آگاهی بیشتری از شغل این افراد بدقت نمی‌آید، اما وجود یک «امپراتوری اشکانی» کاملاً آشیکار است؛ چرا که خراج مزبور را به عنوان جریمه‌ای گرفته‌اند باید به «خزانه شاهی» پرداخت شود (ایزِ دی بازیلیکوی). مانند دو اشاره محتمل دیگر به «دربار شاهی» (بازیلیکون دیکاستریون) در آخرین مجموعه این اسناد، از سال ۱۵۹/۶۰ م.، از تمامی این اسناد چنین بر می‌آید که معاملات قانونی شخصی در دورا، گرچه کلاً به یونانی ثبت می‌شده‌اند، اما کار کلاً در چارچوب امپراتوری اشکانی انجام می‌شده است؛ گرچه همان چارچوب اداری سلطنتی، کاملاً بر حسب اصطلاحات یونانی بیان شده و تنها در یک مورد، در سندي از پالمیر، آوانگاری یک اصطلاح ایرانی، به صورت آركاپاتس آورده شده است.

این شاهد که به طور تصادفی حفظ شده و بدست ما رسیده است، اجازه هیچ نتیجه‌گیری راستین درباره میزان استقلال دورا [از دولت مرکزی پارت] را نمی‌دهد و یا این که آشکار نمی‌شود استقلال مزبور در طول زمان تا چه اندازه کم و زیاد می‌شده است (آرنانود ۱۹۸۶؛ دابرووا ۱۹۹۴). اما از سوی دیگر، قویاً برداشت بدست آمده از کتبیه‌های دورا در دوره اشکانی را تأیید می‌کند که بنابر آن، زبان نرمال مورد استفاده در شهر، یونانی بوده است. افزون بر این، می‌توان عنوان کرد این مجموعه سند ده‌تایی، که همگی در طول سه‌چهارم قرن نگاشته شده‌اند، از قابلیت بررسی دوباره نیز برخوردارند تا بتوان به شاهدی منسجم درباره نظام قانونی‌ای پی برد که به زبان یونانی، در داخل قلمرو اشکانی مورد استفاده بوده است.

هرچند می‌توان متوجه وجود یک یا چند زبان سامی در دورای اشکانی بود، اما جدای از پالمیری، زبانهای مزبور را تنها در دوره [اشغال] رومیها می‌یابیم. شاید در خود شهر،

مقامات رسمی، سربازان، تجار و ساکنانی بوده‌اند که به زبان پارتی سخن می‌گفته‌اند. گرچه قطعاً این امکان را نمی‌توان متفقی پنداشت، اما عملاً هیچ شاهدی در تأیید آن وجود ندارد.

این‌که فرای و دیگران (۱۹۵۵)، که به گردآوری کتیبه‌های چاپ‌نشده دورا پرداختند، تنها توanstند به فهرست ۲۳۵ کتیبه یونانی و لاتین و یک کتیبه پالمیری خود، تنها دونوشه مختصر و مرموز اشکانی بیفزایند، خود ایده‌ای از نبود چشمگیر توازن را بدست می‌دهد. تا جاییکه با زبان مورد استفاده سروکار داریم، می‌توان نتیجه گرفت که شواهد موجود، چیزی در تأیید اشکانی بودن شهر بدست نمی‌دهند. اما در سندهای پرشماری از زبانهای دیگر، به نامهای ایرانی اشاره شده است (Huyse 1988).

طبعتاً هیچیک از این شواهد، کمکی به پی بردن به زبان گفتاری مردم نمی‌کند. اما بر مبنای شواهد نوشتاری، دورا یک شهر یونانی راستین بوده است. از دیدی دیگر، شهر متاثر از فرهنگ، مذهب، بازرگانی و تحرکات نظامی پالمیری بوده است. همچنین می‌توان گفت منطقه عمومی گردآگرد شهر، منطقه‌ای آباد از دید کشاورزی در حوزه [آبریز] فرات و شابور بوده است. در آنجا مردمی ساکن بودند که گرچه به یونانی می‌نوشتند (اگر اصلاً نوشتند در کار بوده)، اما از نامهای سامی استفاده می‌کردند. معماً بزرگ، که حتی براستی نمی‌دانم چگونه باید آغاز به پاسخ دادن به آن کرد، این است که دورا از چه جنبه‌ای به منطقه فرهنگی، مذهبی، و زبانی میانرودان تعلق داشته است. خود شهر البته کاملاً درون میانرودان شمرده نمی‌شد، زیرا درست در کرانه چپ فرات قرار داشته و از فراز رودخانه، به دشت‌های گسترده میانرودان می‌نگریسته است. فرهنگ منطقه بلافاصله پس از رودخانه نیز در دوره اشکانی / رومی، کلاً ناشناخته است. رسیدن به نخستین منطقه با فرهنگ آشکار، طی مسافتی ۲۰۰ کیلومتری، در امتداد غرب - شمال - غرب رامی طلبد که به قلمرو کوچک هترانی رسد: با آن انبوه کتیبه‌های آرامی آن از قرن دوم میلادی، اما نه پیش از آن. یا ۲۵۰ کیلومتر به فاصله خط مستقیم، که به شهرهای شمالی میانرودان، مانند ادسا، کارهه [=حران]، رسائنا، نصیین و سینگر می‌رسد. این همان منطقه‌ای است که نیروهای رومی، همزمان با اشغال دورا در سالهای دهه ۱۶۰ م.، تا بدانجا پیش روی گردند و توسط سپتیمیوس سوروس تا سال ۱۹۰ به یک قلمرو استانی روم بدل شد. گرچه می‌دانیم در منطقه مذبور زبان یونانی مورد استفاده بوده است، اما زبان سوری (لهجه‌ای از آرامی) نیز

بویژه در نوشتگات بکار می‌رفته است. بار دیگر شاهدی آشکار از دوره رومیها، مبنی بر ارتباط این منطقه سوری زبان و دورا در دست است (P. Dura, no. 28؛ پوستنیشه‌ای سوری از سال ۲۴۳ م.، یافت شده در دورا). اما از دوره اشکانی، اسناد سکوت پیشنهاد ماند.

در جستجوی خود در منابع، درباره تأثیر خارجی بر فرهنگ دورا، امتداد جنوب رو به شرق، ۵۰۰ کیلومتر رو به پایین در امتداد فرات به سوی بابل، یا اندکی به سوی تیسفون و سلوکیه دجله، بهترین جهت بنظر می‌رسد؛ زیرا، نخست آن که تأثیر فرهنگ پالمیر نه فقط در دورا، بلکه بیشتر رو به جنوب سپس رو به شرق (از امتداد رودخانه، و به سوی مراکز کهن تمدن به اثبات رسیده است (گالیکوفسکی ۱۹۸۳). باید تأکید کرد که فرهنگ اکدی کماکان در بابل وجود داشته و حتی نگارش به خط میخی، دست‌کم تا بایان قرن اول میلادی ادامه یافته است. اهمیت این منطقه، نه صرفاً در وجود بی‌چون و چرای مسیرهای بازرگانی در امتداد رودخانه، که در این حقیقت نیز نهفته است که کومون و روستوفت زف از آغاز در بی‌آشکار ساختن جنبه‌های فرهنگ میانرودان در شهر بودند که البته این گونه از کار در نیامد (میلار ۱۹۹۶). اما کماکان دورای دوره اشکانی را می‌توان بر مبنای یک سند، یعنی پوستنیشه‌ای از سال ۱۲۱ م.، متعلق به «میانرودان» پنداشت؛ که در آن، گزاره زیر آمده است:

«پارالمپیتس و استراتزویس میانرودان و پاراپوتامیا، و آربارخوس». این سند در فالیگا نوشته، اما در دورا یافت شده است. پس پرسشی ژرف مطرح می‌شود و آن این که آیا حفاریها چیزی در تأیید پیش‌فرض کومون و روستوفت زف درباره میانرودانی بودن فرهنگ محلی دورا یافته‌اند که به اندازه کافی چشمگیر باشد یا نه.

اگر پاسخ مثبت باشد، ریشه آن را باید در مراکز آبیانی و معابدی یافت که در دوره اشکانی، از اوخر قرن اول پ.م. تا میانه قرن دوم میلادی ساخته شده‌اند. یکی از کم‌شمارترین بررسیهای دربردارنده همه جنبه‌های دورا در دوره اشکانی، کتاب سوزان ب. دوقنی، درباره معماری مذهبی میانرودان، از اسکندر تا دوره اشکانی است (۱۹۸۸). کتاب دربردارنده بخشی درباره [بنای] آی خانوم در افغانستان [بنگرید به فصل درباره نسا، در همین کتاب]، و نیز دو بخش درباره محوطه‌های داخل ایران، و البته بررسی مفصلی از خود دورا است. پس موضوع «تعريف» بنای آبیانی دوره اشکانی، مهم از کار در می‌آید.

البته می‌دانیم دورا شهری یونانی زبان بوده ولی از حفاریها تاکنون هیچ نمونه‌ای از معابد یونانی استاندارد بدست نیامده است. بنابراین باید پاسخی بر ریشه وجود و سرشت گونه‌هایی از بناهای آیینی یافت که در شهر یافت شده است.

موضوع اصلی آنچه در پی می‌آید، همین بناهای عمومی است؛ نه فقط از این رو که به هویت خدایان و شیوه پرستش آنها پی برده شود، بلکه به دلیل پی بردن به هویت معماری خود «معبد» به عنوان ماهیتی مستقل. پاسخ هردو پرسش، به کتیبه‌ها بستگی دارد که بیشتر هم به یونانی هستند و دو مورد نیز به پالمیری وجود دارند. باید دانست هنگامی که در یک کتیبه از خدا نام برده می‌شود، بستر آن را در چه چارچوبی باید شناسایی کرد؛ بدین معنی که پیوند میان خدای مربوطه و معبد حفاری شده چیست. و نیز باید دانست هنگامی که در متنه، از وقف به معبدی خاص یاد شده، مقصود کدامیک از معابد حفاری شده است. رابطه میان کتیبه‌ها و تاریخ بناهای دورا، یکی از دلایل اصلی ای است که بازنگری کامل کتیبه‌ها، و نیز کلیه یافته‌های باستانی را، پیش از دانستن راستین وضع شهر در دوره اشکانی، الزامی کرده است. همچنین باید پرسید از چه اصطلاحاتی برای نام بردن خدایان استفاده کرده‌اند. چه کسی فکرش را هم می‌کرد که معبدی را که اکنون معبد یل شناسایی کرده‌اند، هویت خود را مدیون کشف یک نبیشته یونانی در آنجا است که در آن از زئوس، زئوس مژیستوس، یا زئوس سوتیر نام برده شده است؟ (ادame را بنگرید).

البته آنچه در پی می‌آید را باید جایگزینی برای آن بازنگری بنیادین برشمرد؛ ضمن این که به تمامی موارد نیز نمی‌پردازد. آنها بی را که بالرزاش تر شمرده می‌شوند، به طور خلاصه و به ترتیب زمانی خواهیم آورد؛ یعنی بر مبنای داده‌های کتیبه‌هایی که به آنها اشاره کرده‌اند. بنابراین، بجز مواردی که کتیبه به ساخت معبدی کاملاً جدید اشاره کرده، تاریخها الزاماً به ساخت معبد مربوط نیستند و چنان که خواهیم دید، کتیبه‌ها یا از نوع اهدایی (بدون اشاره آشکار به این که چه چیزی وقف شده) هستند و یا این که به ساخت یا اهدای یک عنصر معماري ویژه مربوط می‌شوند. افزون بر این، حتی هنگامی که معبد صریحاً جدید توصیف شده، این بدان معنا نیست که خدای نام برده شده پیش از آن در دورا یا در جایی دیگر پرستش نمی‌شده است.

البته خود کتیبه‌ها دو پرسش را پیش می‌کشند: نخست آن که، آیا وقف به یک خدا، به معنی تعلق معبد یا محظوظ نظیر به همان خدا است؟ و دوم آن که، چگونه باید انواع عناصر

معماری‌ای را تعییر کرد که در کتیبه‌ها به آنها اشاره شده است؟ باید تأکید کرد که گرچه همین کشف کتیبه‌های مذهبی حفاران را به نامگذاری بنها و محوطه‌ها رهنمون کرده، اما متأسفانه در عمل هیچ نتیجه‌گیری ساده یا آشکاری از کشف یک کتیبه دربردارنده نام یک خدا، برای تعلق معبد به خدای مربوطه وجود ندارد. با این همه، پیش گرفتن همین رویه نیز به اندازه کافی بصیرت ما را از فرهنگ و جامعه آن زمان، و نیز از مسائل کماکان حل ناشده، بالا خواهد برد.

تاریخ مذهبی دورای اشکانی، با معبد نکروپلیس آغاز می‌شود که در حدود ۳۵۰ متری بیرون دیوار قرار دارد. کتیبه متناظر با آن، که قدیمی ترین کتیبه دورا [از آن دوره] شمرده می‌شود، متنی پالمیری از سال ۲۷۹ تقویم سلوکی، یعنی ۳۴/۲ ب.م. است که در بالا به آن اشاره شد و به ساخت معبد پل و پرهاپول مربوط می‌شود. در دو کتیبه یونانی همان از محوطه، به خدای «پلُس» نیز اشاره شده است. از آنجاکه معبد پل معروف، نقش مهمی در بازسازی مفاهیم امروزی ایفا کرده است، باید تأکید کرد که اینها تنها اشارات به پل در دورا شمرده می‌شود (پل، خدایی بابلی، و نیز خدای معبد اصلی پالمیر بود).

از خود شهر، معابد زیر را می‌شناسیم که همگی از دوره اشکانی‌اند. شماره‌های آورده شده، به پلان شهر (تصویر ۱) مربوط می‌شوند.

۱- معبد آرتمیس (یا آرتمیس-نئینا) (H4). برستونی در ورودی آن، کتیبه‌ای از سال ۲۸۰ سلوکی (۳۴/۲ ب.م.) هست که از سلوکوس نامی با عنوان استراتِگوپئتوس گیتارکس نام برده شده است (کومون ۱۹۲۶: ۴۰۹). اما دیرترین اشاره به خدای این معبد، کتیبه‌ای از سال ۲۲/۳ است که مردی با نام سامی آبیدنریگلوس («خدمتگزار بزرگ» [خدای بابلی]) زایدیلاتیوس، چیزی نامشخص [اما یک عنصر معماری] را در معبد نصب کرده است. باید گفت که هنوز به ذکری از معبد «این خدایان» ویژه برخورده‌ایم. گرچه از دوره رومیها، نام آرتمیس بر چند کتیبه آمده است، اما نام نئینا مختص دورا است. حداقل نتیجه‌ای که می‌توان گرفت آن است که نیمة نخست قرن اول، دوره شکوفایی کتیبه‌نگاری در دورا بوده و کتیبه‌ها، نام مجموعه‌ای از خدایان و معابد را در یک فاصله چندساله دربردارند.

۲- معبد «زئوس کیریوس». شگفت آن که در این مورد، شاهد تناظری نمادین میان نام یونانی و سامی خدای مذبور هستیم (و نیازی به فرضیه‌سازی نیست). البته معبد نام یونانی

خدای مربوط، یعنی زئوس کیریوس را یدک می‌کشد و نه خدای پالمیری [یادشده]، یعنی بَل شمین. کتیبه‌ای در بالای محراب، تاریخ ۲۸/۹ م. را بدبست می‌دهد و داده دیگری را دربرندارد. اما یک کتیبه دوزبانه دیگر، به یونانی و پالمیری، از سال ۳۱/۲ م. در پایین نگارهٔ خدای مربوطه نوشته‌اند که خود، بر یک صندلی نشسته است (لوح ۱). وقف‌کننده، که او را سلوکوس شناسایی کرده‌اند، پشت سرِ او ایستاده [و از قول او نوشته‌اند که] تصویری را به «خدای بَل شمین» و «زئوس کیریوس» وقف کرده است. نگاره بر دیوار بالای محراب نصب شده بوده است.

۳- معبد آزاناتکونا (E7). به آسانی نمی‌توان رونده تحول ساخت معبد را دریافت. اما در کتیبه‌ای از سال ۳۳/۴ م. آمده است که چیزی (مشخص ناشده) را، توسط رخیمنائیوس، به نمایندگی از خود و فرزندانش، به معبد اهدا کرده‌اند (گزارش پنج، ۱۷۷). فهرست کتیبه‌های یونانی و سپس لاتین در این باره، شامل نامهای دیگری نیست که از خدا نام برده باشند، تا این که به کتیبه‌ای از سال ۱۶۱/۲ م. می‌رسیم که آورده است زاییدکونوس، پسر رایبلوس، به خدای آرتمیس وقف کرده است. معبد یا محوطه آینی قطعاً پیش از تاریخ وقهای بالا وجود داشته و قدیمی‌ترین کتیبه از این فهرست دراز، به سال ۱۲/۱۳ م. بازمی‌گردد. شاهد دیگری برای شناسایی این بنا به عنوان معبد وجود ندارد.

۴- معبد آتاراگاتیس (H2). از حدود همان زمان و در منطقهٔ مجاور معبد آرتمیس، کتیبه‌هایی در دست است. کومون (۱۹۲۶) منطقهٔ مزبور را بخشی از آرتمیس می‌دانست، اما بعدها آن را معبدی مستقل شناسایی کردند. قدیمی‌ترین کتیبه از محوطه، از سال ۳۱/۲ م. و به نصب جسمی مشخص نشده پرداخته است، بدون آنکه از خدایی نام برده شده باشد. سه سال بعد، همان فرد، یعنی آمونیوس، فالویی وقف کرده است (ولزو و دیگران ۱۹۵۵). دو سال بعد، بار دیگر دسته دیگری از افراد، یک توپوس به یک «ایزدبانو» وقف کرده‌اند (و چیز دیگری مشخص نشده است). نام آتاراگاتیس، که اکنون معبد را به نام او می‌شناسند، در واقع نخستین بار در کتیبه‌ای از همین محوطه از سال ۹۲/۳ آمده است که به نصب یک آیکوس، با یک تامیون در درون آن اشاره می‌کند. کتیبه‌هایی نیز از دورهٔ رومیها از محوطه بدست آمده که نام وی در آن آورده شده است. تمامی اینها در کنار هم، بویژه اشاره به هیرون ایزدبانو، شناسایی را تا اندازهٔ زیادی قابل اطمینان می‌کند. با این همه باید توجه کرد که در همین معبد، به وقفی به یک خدای ناشناخته، تئوس ساسادوس نیز

اشاره شده است. در دوره رومیها هم یک وقف دیگر، این بار به تنوس سادوئودان انجام شده است. پس می‌توان نتیجه گرفت که شاید فرآیند وقف، همزمان به چند خدا نیز انجام می‌شده است.

۵- معبد آفلاد (N8). در گوشة جنوب غرب مرکز شهر، در مجموعه اتفاهایی که بطور نامنظم در صحن ساخته شده‌اند، کتیبه‌ای از سال ۳۶۵ سلوکی (۵۴م.) کشف شده است. بر مبنای آن، اعضای هتایر، یک آندرون را در [معبد] «خدای آپالادوس» نصب کرده‌اند تا سلوکویی استراتژ در امن بماند (گزارش ۱۱۳، ۵). خوشبختانه نام یکی از وقف‌کنندگان، آدادیاپس، پسر زاپدیبولس، افزون بر کتیبه، در نگاره مربوطه هم ضبط شده است (لوح ۲). در نگاره، خود خدا را نمایانده و او را آفلاد نامیده‌اند (همان، ۶۱)، دو متن باید تقریباً همزمان بوده باشند و نگاره را می‌توان پرمحتواترین کار هنری دورای دوره اشکانی خواند. خدای مورد نظر متعلق به «آنست، روستای فرات» معرفی شده است؛ که به معنی آن است که از آن آنده در فاصله ۱۰۰ کیلومتری جنوب دورا در امتداد رودخانه بوده است. مانند فالیگا، که در امتداد دیگر و رو به بالا قرار داشته، آنده‌(ت) و دیگر روستاهای یونانی نشین در امتداد رودخانه، تصوری از منطقه پاراپوتامیا [«آن‌سوی رودخانه»] بدست می‌دهند. خدا را نشسته بر دو شیر بالدار، با کاهنی در پشت سر او نمایانده‌اند.

۶- معبد زئوس («معبد خدایان پالمیری»، یا «معبد بل»). این معبد که در گوشة شمال غربی شهر قرار دارد (J 3/5)، بحث برانگیزترین موارد شناخت [خدا و معبد] را پیش می‌کشد؛ ضمن آنکه از اهمیت زیادی نیز برخوردار است؛ زیرا همین بنا، در بردارنده دیوارنگاره‌های مشهور «قربانی» توسط کسی است که او را کونون دانسته‌اند. این دیوارنگاره‌ها و کتیبه‌های مربوطه را بیش از این بررسی نخواهیم کرد؛ اما یادآوری می‌کنیم هیچیک از دو نام قراردادی که بعدها (از سال ۱۹۲۰ به بعد) مورد استفاده قرار گرفت («معبد خدایان پالمیری» و «معبد بل») توسط خود شواهد معبد، پشتیبانی نمی‌شود و حتی از سوی دیگر، دلایل خوبی وجود دارد که معبد، متعلق به خدایی دیگر، یعنی (زئوس) است؛ چرا که در محوطه، وقفی از سال ۵۱/۲م. خطاب به زئوس سوتر ثبت شده است (گزارش دو، ۹۱). مهم‌تر از آن، کتیبه‌ای دیگر از سال ۱۱۴/۵م. است که بنا بر آن، لیسیاس، پسر کونون، «این اویکوس و هایپروئیون [طبقه بالایی]» را وقف پرستش زئوس کرده

است (کومون ۱۹۲۶: ۳۵۵). پس از زمین لرزه سال ۱۶۰ م.، «خود شهر» وقفی [به معبد] می‌کند که در متن، از «بزرگترین خدایان» [مزیستوس زئوس] یاد شده است.

۷— معبد زئوس تھوس (B3). پیش از پایان دوره اشکانی، در دورا معبد سومی به نام زئوس ساخته شد. در کتیبه‌ای از سال ۱۲۰/۱ م.، به سبکی بسیار کلیشه‌ای، آورده است که سلوکوس، پسر تھومنتوس، پسر آنتیوخوس، «یک اوروپائیوس متعلق به پرتوی، دروازه‌ها (توروماتا) و تصویرهای نقاشی شده‌ای را در معبد (نائوس) زئوس تھوس نصب کرده است (گزارش ۷ و ۸، ۲۱۴). نائوس نه به معنی کل معبد، که به معنی زیارتگاهی درون آن است. به هر روی، متن دربردارنده یک توآزوی مهم در مراسم مذهبی است. البته باید یادآور شد که محرابی با نام زئوس، به تاریخ ۱۱۳/۴ م. قد همین محوطه کشف شده است (گزارش ۷ و ۸، ۲۱۳). پس می‌توان نتیجه گرفت که آیین زئوس پیش از تاریخی که در ابتدای بند به آن اشاره شد، در منطقه وجود داشته است.

۸— معبد آدونیس (L5). اگر از ترتیب زمانی کتیبه‌های آیینی دوره اشکانی در دورا پیروی کنیم، شاهد گرایشی آشکار در چند دهه پایانی دوره مزبور به نگارش متنهایی شفاف‌تر و گسترده‌تر هستیم. این بویژه در مورد معبد آدونیس صدق می‌کند که در نزدیکی دیوار غربی قرار دارد. در آنجا کتیبه‌هایی دربردارنده داده‌های بسیار از سال ۱۵۲ م. بدست آمده است که تا دو دهه آغازین دوره رومیها ادامه دارد (گزارش ۷ و ۸، ۱۶۷). اما بد نیست به یک نکته هم اشاره کنیم که اندکی مایه سردرگمی است؛ و آن، قدیمی‌ترین متنهای مزبور (۸۷۰) در کتیبه‌ای که قطعه‌ای از آن باقی مانده است که گویا به جای آدونیس، به آتراگاتیس اشاره می‌کند. دومین آنها نیز (۸۷۱)، نصب یک آیکوس در سال ۱۵۳ م. توسط هشت نفر با نامهایی سامی را ضبط کرده و به نام هیچ خدایی نیز اشاره نکرده است. در کتیبه [شماره] ۸۷۲، از سال ۱۵۷ م. نیز تنها نام هشت روحانی دخیل در نصب یک فلیستیون آمده است. براستی نیز نام آدونیس تها در دو کتیبه اوایل دوره رومیها آمده است: [شماره] ۸۷۳ از سال ۱۷۵ م.، مربوط به نصب یک محراب؛ و [شماره] ۸۷۵ از سال ۱۸۱/۲ م.، که به ساخت بنایی برای پرستش آدونیس می‌پردازد. پس این که آیا آیین آدونیس ریشه در دوره اشکانی داشته یا نه، کماکان پرسشی است که باید برای آن در جستجوی پاسخ بود.

۹— معبد گاده (H1). آخرین معبد شناسایی شده، با مشکلات این‌گونه روبرو نیست.

معبد گاده در مرکز شهر قرار دارد (گزارش ۷ و ۸). در اینجا داستان معابد شناخته شده دورای دوره اشکانی، آنگونه که آغاز شده بود به پایان می‌رسد؛ چرا که باز هم باز هم شاهد تأثیر ژرف فرهنگ پالمیر هستیم که برجسته‌ترین جنبه آن، دو سنگنگاره از سال ۱۵۹ م.، با نقش نمادهای بخت [گاد] دورا و پالمیر است (لوح ۳ و ۴). نگاره‌ها با متنهای یونانی و پالمیری همراهند که شناخت بی‌چون و چرای همگی چهره‌ها را ممکن کرده‌اند: هایرانس، به عنوان وقف‌کننده؛ [نماد] «بخت» هریک از شهرها؛ و سلوکوس نیکاتور.

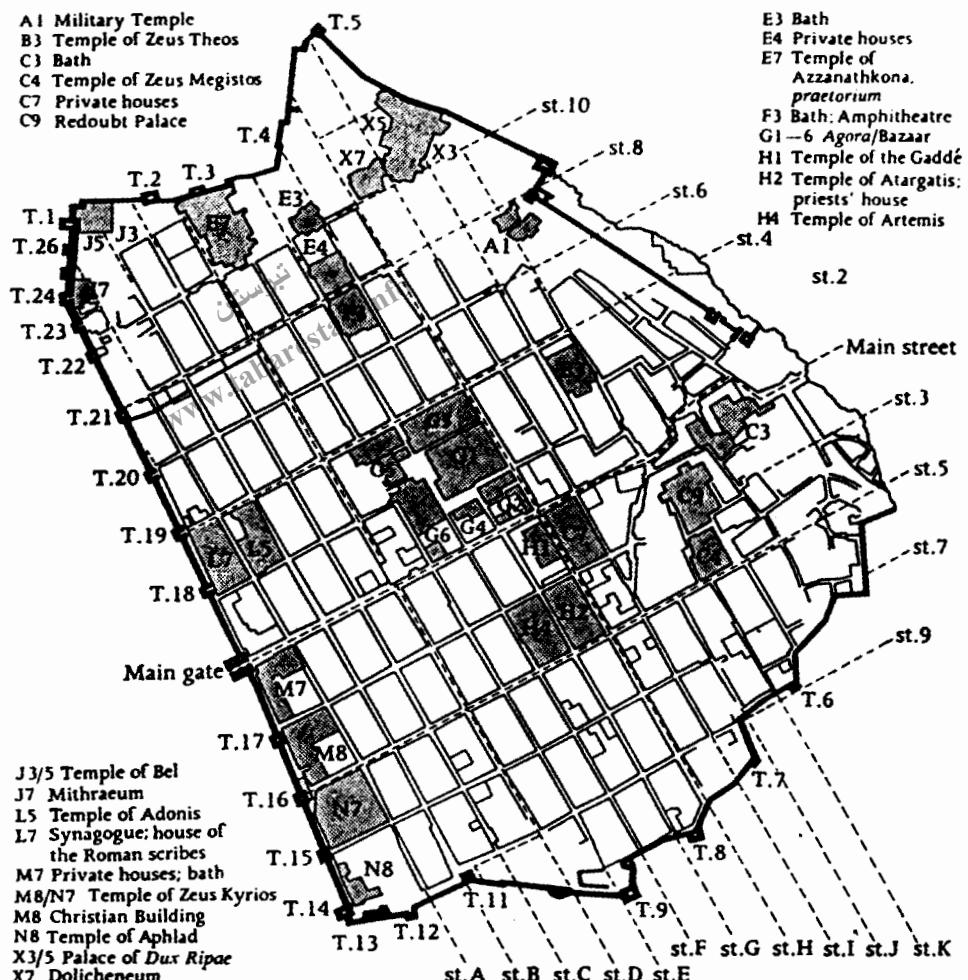
آنگونه که پیش از این پیشنهاد کردم، یک راه دیگر برای پژوهش، مبنی قرار دادن متنهای یونانی نوشته شده بر پوست، در هشت دهه پایانی دوره اشکانی است تا به تحلیل آنها از جنبه‌های گوناگون، مانند تاریخ خط و زبان بکار رفته، تا قانون جاری در آن زمان و تاریخ جامعه مربوطه پرداخته شود. ارزیابی دوباره تمامی کتبیه‌ها بمزاقی دشوار و پیچیده است و همواره با این خطر روبرو هستیم که در اثر افتادن به مسیری ویژه، این شواهد به گونه‌ای از یادمانهایی که به آنها متعلقند، جدا بیافتدند. حتی دشوارتر از آن، بررسی آن است که کتبیه‌های مزبور، براستی چه سهمی را در نام‌گذاری معابدی ایفا می‌کرده‌اند که امروزه آنها را بدان نامها می‌خوانند. گرچه انرژی و نبوغ کومون و رُستوفتِزِف، تأثیری شگرف در رمزگشایی این یافته‌های منحصر بفرد بدست آمده از حفاری داشته است، اما همان کارها بوده که به تعبیراتی شتاب‌آلود و گاه جاه طلبانه نیز انجامیده است. البته این گفته، نه به معنی نفی میراث بزرگ آنان، که ستایشی برای آن شمرده می‌شود؛ زیرا آنها بودند که کل قصیه، یعنی حفاری در دورا-آردوپوس را انجام دادند تا امروز به لزوم بازنگری آنها پی بردند شود.

کوته نوشت

ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
CRAI	Comptes-Rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres
JRS	Journal of Roman Studies
SEG	Supplementum Epigraphicum Graecum
YCS	Yale Classical Studies

كتاب شناسی

- Allara, A. 1986, 'Les maisons de Doura-Europos. Questions de typologie', *Syria* 63, 39–60
- Arnaud, P. 1986, 'Doura-Europos, microcosme grec ou rouage de l'administration arsacide?', *Syria* 63, 135–155
- Bounni, A. 1994, 'Un nouveau bas relief palmyréen de Doura-Europos', *CRAI*, 11–17
- Breasted, J.H. 1924, *Oriental Forerunners of Byzantine Painting: First-Century Wall Paintings from the Fortress of Dura on the Middle Euphrates*, Chicago
- Colledge, M.A.R. 1967, *The Parthians*, London
- Colledge, M.A.R. 1977, *Parthian Art*, London
- Colledge, M.A.R. 1986, *The Parthian Period* (Iconography of Religion 14.3), Leiden
- Dabrowa, E. 1994, 'Dall'autonomia alla dipendenza: le città greche e gli Arsacidi nella prima metà del I secolo D.C.', *Mesopotamia* 29, 185–198
- Downey, S.B. 1977, *The Stone and Plaster Sculpture* (Monumenta Archaeologica 5/ Excavations at Dura Europos, Final Report III. 1–2), Los Angeles
- Downey, S.B. 1988, *Mesopotamian Religious Architecture: Alexander through the Parthians*, Princeton (pp. 88f.: 'Dura-Europos in the Parthian and Roman periods')
- Downey, S.B. 1993, 'New Soundings in the Temple of Zeus Megistos at Dura-Europos', *Mesopotamia* 28, 169–193
- Downey, S.B. 1994, 'Excavations in the Temple of Zeus Megistos at Dura-Europos', *Mesopotamia* 30, 241–250
- Frye, R.N. 1984, *The History of Ancient Iran*, München
- Gawlikowski, M. 1983, 'Palmyre et l'Euphrate', *Syria* 60, 53–68
- Hopkins, C. 1936, 'Aspects of Parthian Art in the Light of Discoveries from Dura-Europos', *Berytus* 3, 1–30
- Hopkins, C. 1979, *The Discovery of Dura-Europos*, New Haven
- Huyse, Ph. 1988, 'Zum iranischen Namengut in Dura-Europos', *Anz. Öst. Akad. Wiss., Wien* 125, 19–32
- Leriche, P./Al-Mahmoud, A./Mouton, B./Lecuyot, G. 1986, 'Le site de Doura-Europos: état actuel et perspectives d'action', *Syria* 63, 5–25
- Leriche, P. 1986, 'Chronologie du rempart de brique crue de Doura-Europos', *Syria* 63, 61–84
- Leriche, P./Al-Mahmoud, A. 1988, 'Bilan des campagnes de 1986 et 1987 de la mission franco-syrienne à Doura-Europos', *Syria* 65, 261–282
- Leriche, P./Al-Mahmoud, A. 1992, 'Bilan des campagnes 1988–1990 à Doura-Europos', *Syria* 67, 3–28
- Leriche, P./Al-Mahmoud, A. 1994, 'Doura – Europos. Bilan des recherches récentes', *CRAI*, 395–420
- Millar, F. 1993, *The Roman Near East, 31 BC – AD 337*, Cambridge, Mass. (pp. 445f.: 'Dura-Europos in the Parthian Period')
- Millar, F. 1996, 'M.I. Rostovtzeff i yevo rol' v rukovodtsve raskopkami v Dura-Europos', *Vestnik Drevnej Istorii* 3/218, 184–187
- Perkins, A. 1973, *The Art of Dura-Europos*, Oxford
- Ploug, G. 1988, 'East Syrian Art of 1st cent. BC – 2nd cent. AD', *Acta Hyperborea* 1, 129–139
- Rostovtzeff, M. 1935, 'Dura and the Problem of Parthian Art', *YCS* 5, 155–304
- Rostovtzeff, M. 1938, *Dura-Europos and Its Art*, Oxford
- Velud, Ch. 1988, 'Histoire des recherches à Doura-Europos. Contexte historique régional des fouilles de Doura entre les deux Guerres mondiales', *Syria* 65, 363–382
- Welles, C.B. 1951, 'The Population of Roman Dura', Coleman-Norton, P.R. (ed.), *Studies in Roman Economic and Social History in Honor of A.C. Johnson*, Princeton, 251–274
- Widengren, G. 1976, 'Iran, der grosse Gegner Roms: Königsgewalt, Feudalismus, Militärwesen', *ANRW* II.9.1, 220–306
- Wieschöfer, J. 1993, *Das antike Persien von 550 v. Chr. bis 650 n. Chr.*, München/Zürich
- Will, E. 1988, 'La population de Dura-Europos: une évaluation', *Syria* 65, 315–321
- Wolski, J. 1993, *L'empire des Arsacides*, Louvain
- Yarshater, E. (ed.) 1983, *Cambridge History of Iran III.2: the Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*, Cambridge



ت ۱-پلان دورا-أروپوس، به همراه مکانهای حفاری شده.



لوح ۱ - نگاره زنوس کیریوس / بل شمین؛ گالری هنر دانشگاه بیل، مجموعه دورا-آروپوس.



لوح ۲ - نگاره افلاد، موزه ملی دمشق.



لوح ۳ - نگاره خدای دورا-أروپوس، گالری هنر دانشگاه بیل.



لوح ۴ - نگاره خدای پالمیر، گالری هنر دانشگاه بیل.

هترا و پادشاهی اعراب

نوشته اشتفلان هاوسر (برلین)^۱

ترجمه هوشنگ صادقی

تبرستان
www.tabarestan.info

I

هیچ مکان دوران اشکانی یک چنان بررسی دامنه داری را مانند هترا را واقع در استپ عراق به خود ندیده است: برای این کار می توان دلایل مختلف تاریخ پژوهش و سیاسی را نام برد: آوازه ویرانه ها و سرگذشتیش در متون باستان، شدت از نظر سیاسی حمایت شده پژوهش باستان شناسانه و فقه اللغوی و نتایج فوق العاده آنها.

۱. روایات باستان

نخستین دلیل برای اهمیت عمدہ ای که هترا در پژوهش دارد، آن است که خاطره هترا پس از تصرف شهر به دست ساسانیان در سال ۲۴۰ ب.م، همواره به توسط ادبیان و تاریخ نگاران عرب زنده نگهداشته شد. شاعران در دربار حیره رابطه ای خویشاوندی میان آخرين فرمانروای هترا که ضیزن یا ساطرون (سنطروق)^۲ نامیده می شود، و شاهان عرب حیره برقرار کردند. آوازه ثروت شهر و نابودیش که به داستان عشقی سوگناکی مزین شد، از قصیده های پیش از اسلام تا تاریخ نگاران قرون وسطی (از جمله مسعودی، طبری، یاقوت) نقل شده است^(۱). بدین ترتیب، هترا که طبق یاقوت^۳ باروی مدوری با شصت برج بزرگ، و میانه هر برجی تا برج دیگر نه برج کوچک داشت، دو (همچنین بنا بر بعضی منابع چهار) سال بیهوده از سوی ساسانیان شهر بندان شد. تازه آنگاه که نصیره، دختر شاه،

1. Stefan R. Hauser (Berlin)

2. Sāfirūn (Sanaṭrūq)

3. Yāqūt 2,282.

عاشق شاپور شد، و طلسم حافظ شهر را که جز آن ویران نمی شد به شاپور داد، شهر توانست گشوده شود^(۲). البته منابع اتفاق نظر ندارند که فاتح شهر، شاپور اول، پدرش یا شاپور دوم بوده است.

نوشته های سوری نیز معمولاً خاطره شهر را برقرار نگهداشتند، ولو آنها در تنافض با تاریخ نگاران و شاعران عرب خود را به ذکر گاه و بی گاه شهر محدود می کنند. در منابع سوری از هترای سنطرو یا سنطروق^(۳) (قهرمان)، سخن می رود که به کرات با کلخ^۴ کتاب مقدس یکسان نهاده می شود^(۴).

هترا در میان تاریخ نگاران اروپایی در غرب نیز، همانند مورخان عرب، از یادها نرفت، زیرا شهر از سوی تاریخ نگاران رومی به عنوان سوژه شهر بندهان های بی ثمر زیادی توسط قیصر های روم شرح داده می شود. کاسیوس دیو^۵ به مناسبت محاصراه بیهوده هترا از سوی ترايانوس در سال ۱۱۷ ب.م، آن را شهربی نه بزرگ و نه مرphe شرح می دهد که میان صحرا های فراخ بی آبی بود. اهمیت و قدرت محرزی اما از خود واقعیت شهر بندهان و نیز پایداری موفقیت آمیز هترا معلوم می شود، هرچند کاسیوس دیو می خواهد ناکامی یکان های رومی را به خصوص ناشی از شرایط طبیعی نامساعد و یاری هلیوس که شهر بد و تقدیم شده بود، بداند.

هترادر او اخر سده ۲ میلادی آن گاه که سپتیمیوس سوروس دو بار اقدام به گشودن شهر کرد، همچون منابع عربی بزرگ، سخت مستحکم و شروع تمند شرح داده می شود. هرودیان و کاسیوس دیو راجع به علت شهر بندهان ها دو روایت می شناسند. از سویی هرودیان^۶ گزارش می کند که پسکینوس نیگر^۷ در مبارزه به خاطر مقام قیصری در سال ۱۹۳ ب.م از «شهریار پارتیان و نیز شاهان ارمنیان و هترایان» تقاضای کمک کرده بود. به نظر می آید شاه هترا، بارسمیاس^۸ کمان دارانی را نیز فرستاده باشد^۹. کاسیوس دیو^{۱۰} در روایت موازی با آن، حمله اسرورئنه ها و آدیابنه ها به نصیبین و تصرف دژ^(۵) سابق بر این روم را دلیلی برای لشکر کشی سپتیمیوس سوروس (سال ۱۹۵ ب.م) بر آنها^{۱۱} می داند. از

4. Kalach

5. Cassius Dio 68, 31,1-2.

6. Herodian 3,1,2.

7. Pescennius Niger

8. Barsemias

9. Herodian 3,1,3.

10. Cassius Dio 75, 1,2.

11. Cassius Dio 75, 1, 2-3.

دیگر سو، کاسیوس دیو^{۱۲} بر مبنای روایت متن دیگری با هروdiان^{۱۳} در این مورد اتفاق نظر دارد که حمله سپتیمیوس سوروس بر اسرورئنه‌ها، آدیابنه‌ها و اعراب، یا به عبارت بهتر، مطابق هروdiان علیه هترا، به سبب حرص آوازه‌گری صورت گرفت. در پیروی از توجیهات بسته به مورد، یک روایت، سپتیمیوس سوروس را در ابتدا روانه جنگ با هترا می‌کند که هروdiان به اشتباه آن را در عربستان خوشبخت^{۱۴} [منظور: یمن] بر فراز صخره بلندی می‌نشاند^{۱۵}، و پس از آن به سوی تیسفون می‌فرستد.^{۱۶} بر مبنای روایت دیگر، اما عملیات جنگی علیه اسرورئنه‌ها، آدیابنه‌ها و اعراب که سپتیمیوس سوروس پس از پیروزی بر پسکینوس نگر انجام داد، باید از حملاتی به هترا که او پس از گشودن تیسفون (۱۹۷ ب.م.) سازماندهی کرد، جدا شود. بدین ترتیب، سپاه روم نخست در مسیر فرات به سوی تیسفون بادبان برافراشت و راه افتاد.^{۱۷} و تازه پس از آن، در هنگام برگشت از تیسفون از راه دیگری هترا را مورد حمله قرار داد.^{۱۸} از آنجاکه این اقدام به تصرف شهر با شکست مواجه شد، سوروس مبادرت به تهاجم دومی به هترا کرد^{۱۹}. اما این اقدام نیز به دلیل پایداری مدافعان که بر سواران و کمانداران آنها تأکید می‌شود، و نیز سرانجام به موجب سریچی یکان‌های دورا اروپوس^{۲۰} از دستور عقیم ماند. کاسیوس دیو^{۲۱} علاوه بر ثروت همگانی هترا به خصوص هدایای به خدای خورشید را ذکر می‌کند. اما اینکه ثروت شهر به ویژه به موجب نقشی در بازارگانی به دست آورده شد، نقشه پوتینگرایانا^{۲۲} آن را تأیید می‌کند که هترا به مثابة ایستگاه مهم راه‌های تجاری زیادی در آن نشان داده شده است.^{۲۳} سرانجام کاسیوس دیو^{۲۴} در خاتمه «تاریخ روم» اش گزارش می‌کند که اردشیر، نخستین «شاه شاهان» از خاندان ساسانیان، پس از پیروزی بر اردوان اشکانی بی‌نتیجه به هترا تاخته است. این حمله در پایان دهه بیست سده ۳ ب.م روی داد^(۹).

12. Cassius Dio 75, 1, 1.

13. Herodian 3,9,1.

14. Arabia Felix

15. Herodian 3,9,2-4.

16. Herodian 3,9,9-11.

17. Cassius Dio 76,9,3.

18. Cassius Dio 76,9,5-76,10,1.

19. Cassius Dio 76,11-12.

20. Cassius Dio 76,12,2.

21. نمونه قرون وسطایی نقشه جهان رومی که بنا بر صاحب قبلی آن، Peutingeriana، نامیده شده است.
[متترجم].

22. Cassius Dio 80,3,2.

آخرین یادکرد هترا در منابع رومی در اثر آمیانوس مارسلینوس پیش می‌آید که او گزارش می‌کند که نیروهای رومی که یولیانوس^{۲۳} در این فاصله کشته شده آنها را علیه تیسفون رهبری کرده بود و اینک به سرپرستی یوویانوس^{۲۴} به طرف شمال فرار می‌کردند، در سال ۳۶۳ ب.م با هترا به صورت متروک و انزوای کامل رو به رو شدند. بدین ترتیب، منابع رومی نه تنها ثروت و استحکامات شهر را تأیید می‌کنند، بلکه نشانه واضحی برای سال یابی پایان شهر نیز ارائه می‌دهند.

۲. تاریخ پژوهشنامه

ثروت هترا و مقاومت موفقیت‌آمیز در برابر رومیان و ساسانیان که منابع عربی و رومی شرح می‌دهند، هترا را در کنار تیسفون به نامدارترین شهر دوران اشکانیان و حتی در آغاز بررسی علمی در مورد امپراتوری اشکانیان به عظمت دائمی بدل کردند. گردشگران غربی، از جمله رُس^{۲۵} (۱۸۳۶ و ۱۸۳۸ میلادی)، اینسورث^{۲۶} (۱۸۴۰ میلادی) و لاپارد^{۲۷} (۱۸۴۶ میلادی) به کرات و زودهنگام بسته به مورد از ویرانه‌های شهر دیدار کردند. رُس حتی نقشه‌ای فراهم آورد که ویرانه‌گردی با یک محوطه معبد/ – کاخ مریعی را در مرکز شهر نشان می‌دهد^(۱۰). هترا در نخستین تاریخ مشروح امپراتوری اشکانیان از راولینسون^{۲۸} حتی یگانه محوطه به دقت توضیح داده شده عهد اشکانی است و بدین ترتیب، نمونه‌ای برای فرهنگ پارتی شد^(۱۱).

پژوهش باستان‌شناسانه هترا بعداً توسط آندرآ^{۲۹} که در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۱۴ میلادی در فاصله پنجاه کیلومتری، در آسور کار می‌کرد، پیش برده شد. او و همکارانش طی ده سفر کوتاه‌مدت به هترا اقدام به مساحی کل ویرانه‌ها کردند، همه سازه‌های موجود را در پلان و عکس‌برداری مستند و این دستاورده بزرگ را بی‌درنگ منتشر کردند^(۱۲). نقشه شهر آندرآ تا به امروز به عنوان شالوده کار به کار برده می‌شود.

گزارش‌های عربی، سوری و رومی نیز زودهنگام به یکدیگر ربط داده شدند که بدین وسیله توانست زوایای تاریخ شهر به میزان درخور توجهی تعیین شود^(۱۳). اما

23. Julian

24. Juvian

25. J. Ross

26. W. Ainsworth

27. A. H. Layard

28. G. Rawlinson

29. W. Andrae

مدتها به موجب شواهد متناقض با یکدیگر، زمان و پرسشی که بالأخره هترا به دست کدام شهريار ساسانی، پیش از ۳۶۳ ب.م گشوده شده، لایحل باقی ماند. سال تصرف (آوریل ۲۴۰ – آوریل ۲۴۱ ب.م) واقعیتی که اردشیر و نه پسرش، شاپور اول گشاینده شهر تلقی می شود، اینک توسط قانون نامه^{۳۰} مانی (کُلن) مدلل می شود^(۱۴).

فعالیت حفاری در هترا تازه در سال ۱۹۵۱ میلادی، پس از استقلال عراق، توسط <سازمان دولتی عتیقه جات> شروع شد. در ضمن هترا به عنوان نماد پادشاهی مستقل عرب، اهمیت ویژه‌ای به منزله نقطه آغازی برای کشور نوپا پیدا کرد. بدین نحو هترا از سال ۱۹۶۰ میلادی محل برگزاری جشن‌های بهاری است که سین^{۱۵} تاریخ عراق را با مقاله‌ها و برنامه‌های فرهنگی برای بازدیدکنندگان که در درجه اول در میان آنها به خصوص شیخ‌های منطقه هستند، شرح داده می شود. در عین حال از هترابه منزله میانجی شرق باستان، اعراب و عراق استفاده می شود. در سال‌های اخیر حتی سکوهای دائمی برای این برنامه‌ها در محدوده معابد کار گذاشته‌اند. آثار متشرۀ عراقی، برای نمونه هترا؛ پایتخت عرب از الشمس^{۳۱}، به کرات بر خصلت عربی شهر تأکید می‌کنند.

حفاری هترا در طول دهه پنجاه به سرپرستی فؤاد سفر^{۳۲} و محمدعلی مصطفی یکی از بزرگترین پروژه‌های اداره عتیقه جات عراق بود و تا امروز نیز به ویژه تحت سرپرستی الصالحی ادامه دارد که در ضمن، از دهه هفتاد به بعد مرکز ثقل عملیات بر طرح بازسازی دامنه‌داری گذاشته شده است^(۱۵). گذشته از این، از سال ۱۹۸۷ میلادی به بعد ونکو^{۳۳} از دانشگاه تورین در هترا کار می‌کند، و گاولیکووسکی^{۳۴} از ورشو توانست در سال ۱۹۹۰ میلادی حفاری کوتاه‌مدتی به عمل آورد.

هترا را نه تنها حجم حفاری‌ها و وضع نگاهداشت غیرعادی مطلوب بقایای آثار باستانی، بلکه آثار مکشوفة متنوع جزو یکی از بهترین شهرهای مورد بررسی قرار گرفته دوران اشکانیان کرده است. همزمان هترا و آثارش به عنوان مکان مرجعی به منظور بحث روابط شرق و غرب، برای نمونه معماری^(۱۶)، مجسمه‌سازی و جهان خدایان^(۱۷)، همچین تاریخ سیاسی در محدوده مرزهای میان امپراتوری اشکانیان و روم، مورد استفاده قرار گرفت. نوشته‌ها و دیوارنوشته‌های در این فاصله حدوداً پانصد عدد مکشوفه در زبان و

30. Kodex

31. M. A. al-Shams, Hatra: The Arab Capital.

32. F. Safar

33. R. Venco

34. M. Gawlikowski

خط خودی، به اصطلاح هترایی، فراتر از آن به پایه‌گذاری یک شاخه پژوهش خاصی در قلمروی سامی‌شناسی منجر شد.

آثار مکتوب و باستان‌شناسی کم‌کم، اما درست رو به افزایشی از هترا در سال‌های اخیر، همواره تجدید نظری را در نتایج همه حوزه‌های نامبرده در بالا ملزم می‌گرداند. در فصل II باید نخست آثار موجود تا امروز بار دیگر به کوتاهی معرفی شوند. سپس در فصل III به جنبه‌های مختلف، اما در شرایط حاضر مورد اختلاف تاریخ شهر پرداخته می‌شود. از آنجا که از سویی، خود هتراستا به طور گسترشده‌ای بررسی شده، از سوی دیگر، استپ‌های پیرامونی پژوهیده نشده، شهر در نوشته‌های اغلب به صورت تکنگین ظاهر می‌شود. از این‌رو، بررسیش در به هم پیوستگی منطقه‌ای در فصل III منجر به حدسیات جدید نقش سیاسی شهر شد.

II

وظیفه این مقاله در اینجا ایجاد نمی‌کند که کل مواد باستان‌شناسانه و فقه‌اللغوی هترا را به طور مشروح معرفی کند^(۱۸). متنها باید نکته‌های اصلی به کوتاهی با تأکید بر جدیدترین نتایج پژوهش بحث شوند.

۱. موقعیت و سازه‌ها

هترا در مرکز جزیره شرقی، در پنجاه کیلومتری غرب قلعه شرقاط (آسور)، هشتاد و پنج کیلومتری جنوب غرب موصل و سه کیلومتری وادی ثرثار (تصویر ۲) واقع است^(۱۹). شهر امروزه تقريباً به صورت محوطه گردی به قطر حدوداً دو کیلومتر، محصور در میان استحکامات دفاعی سه گانه رده‌بندی شده‌ای می‌نماید (تصویر ۲). خندقی به پهناهی هشت متر و زرفای چهار تا پنج متر^(۲۰) که در طرف داخل با دیوار کوچک مستحکم شده است^(۲۱) و در دروازه‌ها پلهایی بر آن زده‌اند، باروی اصلی دفاعی را در میان می‌گیرد که یک دیوار موازی داخلی در فاصله چندمترا در مراحل بعدی آن را تکمیل کرده بود^(۲۲). باروی اصلی بیش از سه متر پهنا و ده متر بلند دارد (تصویر ۳). ابراهیم، یازده «برج دژ-مانند»، ۱۶۳ برج کوچک و ۲۸ برج بزرگ را در تأسیسات دفاعی برشمرده^(۲۳). از چهار دروازه شهر، دروازه شرقی و دروازه شمالی مهم‌تر که در نزدیکی آن منجنیقی نیز پیدا

شد^(۲۴)، خاکبرداری شد. خاکریزی که شهر را در فاصله حدود ۵۰۰-۴۰۰ متری در میان گرفته است، در نوشه‌های اروپایی دیوار شهربندان ساسانیان^(۲۵)، و از سوی همکاران عراقی و رویین^(۲۶) تأسیاست دفاعی اضافی در نظر گرفته می‌شود (تصویر ۲).

۲. سازه‌های حفاری شده در شهر

در مرکز شهر مجموعه معابد^(۲۷) محصوری در اندازه ۳۲۰×۲۴۰ متر با دروازه‌ای اصلی در دیوار شرقی و یازده ورودی دیگر وجود دارد (تصویر ۴). دیواری محوطه معابد را تقریباً به نسبت یک به دو از جلوخان^(۲۸) و صحن اصلی معابد جدا می‌سازد^(۲۹). در این محوطه، بر روی سکویی^(۳۰) پرستشگاه اصلی شهر، به اصطلاح ایوان بزرگ با معبد-شمیش (H) مربع شکل متصل بدان قرار دارد^(۲۸). در مجموع هشت ایوان رو به مشرق نمایی به طول ۱۱۵ متر (تصویر ۴) با ارتفاعی تا ۲۳ متر را می‌سازند^(۲۹). آنها به سه گروه اتاق تقسیم می‌شوند، ایوان دوگانه در شمال (۱) و دو گروه اتاقی که متشکل از یک ایوان بزرگ مرکزی و دو ایوان کوچک‌تر هستند و ایوان شمالی و جنوبی (تصویر ۴، شماره ۲، به عبارت دیگر، ۳) نامیده می‌شوند. معبد اللات (B) که در مقابل آنها واقع است، به جلوخان باز می‌شود. در کنار این معبد اما عمود بر آن، معابد C و D در جوار دیوار جداکننده قرار دارند که به سمیا^(۳۱)، یا به عبارت دیگر، به شحیرو^(۳۲) تخصیص داده می‌شوند^(۳۰). معبد A در نزدیکی دیوار جنوبی واقع است که بر اساس نگارکنند مکشوفه در آنجا به تثیلث (تریاس)^(۳۱) هترا تخصیص داده می‌شود^(۳۱). معبد تریاس، معبد اللات و معبد C از طرح ایوان بزرگ با سه ایوان تبعیت می‌کنند که معبد میانی در میان آنها متمایز شده است. اما معبد D به دلیل رواق ستون‌دار^(۴۲) جلونشسته‌اش و هشتی^(۴۳) دو طبقه بعداً از کنار بدان الحاقی با سرستون‌های یونیک، یا به عبارت دیگر، کورنتی از سوی کاوشگران هلنیستی-رومی نامیده شد^(۴۲). معبد E، معبد دوگانه^(۴۴) پدیدآمده در دو مرحله ساخت با ستوری^(۴۵) سوری تابع معماری

35. Rubin

36. Temenosbereich

37. Vorhof

38. Podium

39. Samya

40. Şahîrû

41. Trias

42. Porticus

43. Vorhalle

44. Doppelperipteros

45. Giebel

سوری- رومی است. معبد به سبب ۴۲ نوشته یادبودی^{۴۶} که در سنگفرش‌های رواق ستون‌دار غربی خراشیده شده بودند و به طور مکرر از خدا مَرَن طلب یاری می‌کنند، بدین خدا نسبت داده می‌شود^(۳۳).

تاکنون در مجموع ۱۵ معبد کوچک دیگر در محدوده شهر حفاری شده است^(۳۴). آنها اغلب دارای ساختار اصلی ساده یکسانی هستند. از فضای باز به اتاق پهنی که در نوشته‌ها اتاق ماقبل بتخانه^{۴۷} نامیده می‌شود، راه ورودی است که در دیوار پشت آن، تقریباً در وسط، بتخانه^{۴۸} مربع یا دراز بسیار باریکی به عمق ساخته شده باشد^(۳۵). در حالی که معابد واقع در محوطه مقدس مرکزی از طریق مضمون و صورت نوشته‌ها می‌توانند به فرم انروایان هترا ربط داده شوند، معابد کوچک ظاهراً بدون حمایت عمومی توسط افراد خصوصی ساخته شده‌اند^(۳۶).

سازه‌های خصوصی در هترا در گذشته فقط در جاهای اندکی، آن هم در رابطه با معابد کاویده شده و حتی توأم با تردید منتشر شده‌اند^(۳۷). همه خانه‌های شخصی تاکنون حفاری شده دارای شالوده نامنظمی هستند که اتاق‌ها دور حیاط (حیاط‌ها) واحد (یا بیشتری) در هر کدام یک تا دو ایوان مستقر بودند. شناختی از ترکیب شهر را حفاری‌های یک خانه خصوصی بزرگی، «ساختمان A»، و نماهای یک خیابان – بازاری نوید می‌دهد که از دروازه شمالی به محوطه مقدس معابد متنه می‌شود که به عقیده ونکو^{۴۹} «تصویر می‌تواند یک سوق خاورمیانه باشد که ساختمان‌های مذهبی، معازه‌های تجاری، و منازل تنگاتنگ هم واقع بودند»^(۳۸). افرون بر این، آندرآ موفق به تشخیص ۷۲ برج- مقبره^{۵۰} در هترا شد که الصالحی نه عدد از آنها را حفاری کرد^(۳۹).

برای همه ساختمان‌های حفاری شده حتی معبد VIIIa نیز کاربردی تا پایان استقرار شهر انگاشته می‌شود. اما زمان احداث ساختمان‌ها و مدت زمان استفاده از آنها اغلب ناروشن است، به ویژه از این رو که کاوشگران در مورد بیشتر سازه‌ها قید می‌کنند که مراحل تغییر و تبدیل و استفاده زیادی داشته‌اند، اما هیچ موردی را دقیق‌تر بیان نمی‌کنند. تاکنون نه سفال، نه سایر یافته‌ها، به خصوص سکه‌ها که می‌توانند تاریخ حداقل

46. Commemorativinschrift

47. Vorcella

48. Cella

49. R. Venco

50. Turmgrab

برای سال یابی لایه‌ها در سازه‌ها ارائه دهند، منتشر نشده‌اند^(۴۰). از این terminus post quem رو، سال یابی مطلق سازه‌ها تنها می‌تواند از ذکر سال‌ها و اسمی اشخاصی که در نوشته‌ها نام برده شده‌اند که در داخل یا بر روی بنایها پیدا شده‌اند، به دست آید.

۳. نسبت‌ها

حتی رُس از پیشتر نخستین نوشته را در هترا رونویسی کرده بود و آندرآنیز یازده نوشته و دیوارنوشته را معرفی کرد^(۴۱). تعداد نوشته‌ها از زمان آغاز حفاری‌ها در سال ۱۹۵۱ میلادی به طور مستمر در حال افزایش بود. امروزه حدود ۵۰۰ نوشته و دیوارنوشته را به زبان‌های مختلف از هترا می‌شناسیم^(۴۲). آنها اغلب به صورت هترایی، یعنی زبان آرامی شرقی میانه نوشته شده‌اند که الفبا ایش شامل ۲۲ حرف است^(۴۳). عدد ۴۱۶ از این نوشته‌های آرامی محلی تاکنون در شمارش رسمی ضبط شده‌اند و ۳۷ عدد دیگر توسط ابراهیم (۱۹۸۶)، آگوئلا^{۵۱}، پناچیتی^{۵۲} و دیگران تکمیل شده است^(۴۴). افزون بر این، بر تولینو به وجود دیوارنوشته‌های زیاد ویرایش نشده‌ای در دیوار محوطه معابد، یا به عبارت بهتر، نوشته‌های دهه نخست سده ۲ ب.م به دست آمده از حفاری‌های جدید اداره عتیقه‌جات عراق در معبدی در جنوب غربی محوطه مقدس معابد^(۴۵) اشاره می‌کند. تازه دو نوشته کوتاه آرامی پالمیرایی، سه نوشته لاتین از معبد IX و نوشته‌های مختلف منتشر نشده‌ای در زبان یونانی^(۴۶) بدین نوشته‌های آرامی محلی اضافه می‌شود.

اغلب متون، نوشته‌های یادبود، یا به عبارت بهتر، نوشته‌های نذری^{۵۳} هستند و از نذرکننده، احیاناً موقعیتش و یا تبارش و نیز به ندرت از مخاطب رب‌النوعی نام می‌برند. فقط درصد اندک نوشته‌ها جامع هستند^(۴۷). تاکنون ۳۰ نوشته سال یابی شده در تقویم سلوکی پیدا شده که در مورد ۲۲ عدد از آنها خوانش تاریخ مطمئن محسوب می‌شود. آنها شامل مقطع زمانی از ۹۸/۷ تا ۲۳۸/۷ ب.م هستند^(۴۸) و سرنخ‌های ثابتی برای گاهنگاری اقدامات ساختمنی را در شهر و فهرست فرمانروایان محتمل که در نوشته‌ها به خصوص بدانان توجیهی مبذول شده، ارائه می‌دهند.

51. Aggoula (1991).

52. Pennacchietti (1988a; 1992).

53. Votivinschrift

۴. فهرست فرمانروایان

از عناوین نامبرده در انبوه نوشته‌های هتایی، اغلب دو عنوان مختلف به مثابة عنوان فرمانروا، *mry'*، «سرور» و *mlk*'، «شاه»، ارزیابی می‌شوند. فقط نه نوشته با اسم فرمانروا دارای تاریخ هستند^(۴۹)، و از دو *mry'* و سه ملک مختلفی نام می‌برند. حتی پنج شخص دیگر در متون سال‌یابی نشده نیز به مثابة *mry'* و دو فرد دیگر به منزله ملک ذکر می‌شوند که در میان آنها *mlk'ntwn'šry'* که به مثابة *lhw'* که به شاهان هترا تعلق ندارد^(۵۰). اشاراتی به گاهنگاری تقریبی فرمانروایان هترا از نسبت‌نامه‌هایی^(۵۱) که خویشاوندی را در مورد غالب این اشخاص مدلل می‌کنند، به دست می‌اید. پس از تفاسیر متفاوت، به ویژه در مورد سرآغاز فهرست و تخصیص مدت زمان حکومت، در این فاصله گاهنگاری فرمانروایان هترا در نوشته‌های علمی تقریباً یکپارچه ارزیابی می‌شود^(۵۲). فهرست با تغییری از عنوان *mry'* به *mlk'* در میانه سده ۲ ب.م تقسیم‌بندی شده است.

نخستین *mry'* مدلل اغلب وُرُد (ارد)^(۵۳) در آغاز سده ۲ ب.م ارزیابی می‌شود^(۵۴). خویشاوندی را با فرمانروایان بعدی نمی‌توان به اثبات رساند. البته محتمل است که معنو^(۵۵) *mry'* (نوشته شماره 288d) که سال‌یابی آن نیز نامطمئن است، می‌تواند با پسر *wrwd* نامبرده در نوشته شماره ۱۸۹ یکی باشد^(۵۶). آگوئلا مجدداً پیشنهاد کرده که امکانش هست الکود (*lkwd*) را نخستین *mry'* ارزیابی کرد. اما تاریخ نوشته شماره ۴۱۶ که از او نام می‌برد، ناقص و مورد اختلاف است^(۵۷). اگر نوشته بتواند در سال ۳۶۷ سلوکی (= ۵۵/۶ ب.م) سال‌یابی شود، در این صورت الکود باید کهن‌ترین *mry'* هترا باشد. از آنجاکه نوشته الکود را فقط پدر سازنده سازه – محتملاً گور – نامبرده در نوشته می‌نامد، سال‌یابی نوشته تنها به سال‌یابی مستقیم این *mry'* کمک می‌کند که او می‌تواند در تاریخ احتمالی (= ۴۶۷ ۱۵۵/۶ ب.م) تقریباً در ایام ارد یا معنو، منصبی را بر عهده داشته باشد.

به دنبال یکی از این سه تن، نَشْرِيَهَب^(۵۸) می‌آید که در نوشته شماره ۳۳۸ از سال ۱۳۲/۳ ب.م به عنوان *mry'* ذکر می‌شود و می‌تواند نخستین فرمانروای سلسله‌ای نامیده شود^(۵۹).

54. Filiation

55. Worōd (*wrwd*, Orodes)

56. Ma'ñū

57. Našrihab (*nšyhb*)

از نوشته‌های مختلف^{۵۸} پیدا است که او، پدر نصرо' *mry'* است که در مجموع در ۳۵ نوشته نام برده شده است^(۵۶). دو نوشته‌ای که از نصرو' *mry'* نام می‌برند، در سال‌های ۱۲۸/۹ (نوشته شماره ۳۴۶) و ۱۳۸ ب.م. (نوشته شماره ۲۷۲) سال‌یابی شده‌اند. اما وی در نوشته نام‌برده شماره ۱۳۲/۳ از سال ۱۳۲/۳ ب.م. بدون عنوان ذکر شده است. اما به قیاس نوشته‌های زیاد دیگری نمی‌توان از آن استنتاج کرد که نشريهب بدین دلیل هنوز متصدی امور بوده است^(۵۷).

نصرو، دو پسر به نام‌های ولخش^{۵۹} و سنطروق^{۶۰} داشت که هر دو در مقام 'mry' نیز مدلل هستند^(۵۸). با وجود آنکه برای سنطروق 'mry' در این مورخی^{۶۱} نسب فرزندی ذکر نشده است، در کل فرض بر این گذاشته می‌شود که او باید بالملک سنطروق (اول)، پسر نصرو، که او را نوشته شماره ۸۲ در سال ۱۷۶/۷ ب.م. به عنوان نخستین شاه هترا به طور مطمئن و مدللی سال‌یابی می‌کند^(۵۹)، یکی بوده باشد. یک ولخش ملکی که شناسایی وی با ولخش 'mry' فرض نهاده می‌شود، در نوشته شماره ۱۹۳ (شاه عرب) و در شماره ۲۸۶ مدلل است. از آنجا که پس از سنطروق، پسر و نوه‌اش در مقام شاهان به ثبوت رسانده شده‌اند، در کل انگاشته می‌شود که ولخش قبل از سنطروق حکومت می‌کرده و برای نخستین بار از عنوان شاه استفاده کرده است.

تعییری از 'mry' به ملک تاکنون به دقت سال‌یابی نشده است. آخرین نوشته‌ای که (احتمالاً) از یک 'mry' بر سر کار نام می‌برد، نوشته شماره ۲۷۲ از سال ۱۳۷/۸ ب.م. است که تازه ۳۹ سال بعد، ۱۷۶/۷ ب.م.، سنطروق را شاه می‌نامد. دو نوشته‌ای (شماره ۳۳۶ و ۳۴۳) که نتایج گردهمایی هترایی‌ها و اعراب را تحت سرپرستی یک *rbyt* (پیشکار)^{۶۱} در سال ۱۵۱/۲ ب.م. اعلام می‌کنند، دلیلی برای این منظور در نظر گرفته می‌شود که پادشاهی در آن زمان هنوز وجود نداشت. نوشته شماره ۳۶۳ از سال ۴۷۳ سلوکی (= ۱۶۱/۲ ب.م.) می‌تواند به دقیق‌تر کردن هرچه بیشتر این امر کمک کند. یک *qbšmš* [عقبشمش] در این نوشته خود را پسر *mry* می‌نامد. اگر در اینجا آن را لقب / / *mry* و نه اسم شخصی بخوانیم^(۶۰)، در این صورت، نبود اسم پدر می‌تواند حاکی از این مطلب باشد که در این

58. Nr. 194, 272, 346, 351, 352, 356 und 361.

59. Wolgaš (*wlgš*, Vologases)

60. Sanatrūq (*sntrwq*)

61. Maiordomus

مورد یک 'mry' متصدی وقت مطعم نظر است^(۶۱). بر مبنای این پیشنهاد اعمال لقب شاه در هترا می تواند به سال های میان ۱۶۱/۲ و ۱۷۶/۷ ب.م. محدود شود^(۶۲).

پس از سنطروق (اول)، شاهان هترایی بعدی عبارتند از پرش، عبدالسمیا^(۶۳)، و پسر وی، سنطروق (دوم) که توسط متون بسیاری گواهی می شوند^(۶۴). عبدالسمیا با شاه بارسمیاس نامبرده از سوی کاسیوس دیو یکسان دانسته می شود^(۶۵). حکومت وی می تواند با نوشته های شماره ۲۹۰ و هترا ۱ برای زمانی از ۱۹۲/۳ تا ۲۰۰/۱ ب.م. حکومت سنطروق دوم توسط نوشته شماره ۳۶ برای سال ۲۳۷/۸ ب.م. مدلل شود.

۵. سال یابی سازه ها از روی نوشته ها

از طریق (بنا) نوشته های سال یابی شده و شواهد گاهنگاری برای نوشته هایی که یک 'mry' یا ملک در آنها نام برده شده اند، امکان سال یابی نسبتاً دقیقی برای بسیاری از سازه های هترا فراهم می شود. بررسی جامع مضمون متون در رابطه با محل کشف باستان شناختی تازه اخیراً از سوی بر تولینو عرضه شده و در مورد باروی شهر توسط گالیکو و سکی انجام داده شده است^(۶۶).

وجود باروی تا امروز قابل رویت شهر به یمن نوشته های شماره ۳۳۶ و ۳۴۳ که در دروازه شمالی، یا شرقی پیدا شدند، برای سال ۴۶۳ سلوکی (۱۵۱/۲ ب.م.) مدلل است. در این نوشته های همانند هم، مندرج است که هترایی ها و اعراب، مجازات مرگ را برای آنها یی که در داخل «باروی بیرونی» اقدام به دزدی کنند تصویب کرد^(۶۷). نامش «باروی بیرونی» تلویحاً اشاره به وجود «باروی داخلی» می کند. اما باروی شهر برای ابراهیم و الصالحی خود همان «باروی داخلی» است، در حالی که «باروی بیرونی» با دیوار خاکی در فاصله پانصد متری قابل یکسان نهادن است. اما این دیوار خاکی که رو به طرف شهر مستحکم شده و خندقی نیز بدان اضافه شده است، خلاف آن راثابت می کند، از این رو، باید دیوار شهر بنдан دانسته شود^(۶۸). حتی اگر باروی شهر نیز «باروی بیرونی» باشد، در این صورت نامعلوم می ماند که کجا «باروی داخلی» بوده است. گاویلیکو و سکی پیشنهاد کرده که «باروی داخلی» همان حصار محظوظ مقدس بوده است. این پیشنهاد مبتنی بر

62. Abdsmiya ('bdsmiy')

خوانش نوشتۀ شمارۀ ۳۳۵ و ابراهیم IX است^(۶۸) که با برنز پوشانده شده و بر بالای دروازه شمالی و شرقی نصب شده بودند، و وی یادبودی از احداث «باروی سنگی داخلی» را توسط نصره در آنها خوانده است. از آنجا که نصره طبق نوشتۀ ۲۷۲ حصار محوطه مقدس را ساخته، گاویلکووسکی آن را با باروی داخلی یکسان دانست^(۶۹). اما ابراهیم و سگال «دیوار طاق(?)» را به جای «دیوار سنگی داخلی» می‌گذارند^(۷۰). در مخالفت با سنجیدگی گاویلکووسکی می‌توان فراسوی همه استدلال‌های فقه‌اللغوی قید کرد که یک نوشتۀ ساختمان معمولاً سازه‌ای را که بر آن نصب شده است، می‌نامد. این امر همچنین در مورد نوشتۀ های شمارۀ ۳۳۶ و ۳۴۳ صادق است که تلویحاً اشاره می‌کنند که باروی شهر می‌تواند «باروی بیرونی» به شمار آورده شود، همچنان‌که گاویلکووسکی نیز همین کار را انجام داده است. از دیگر سو، ترجمۀ «دیوار طاق(?)» ابراهیم و سگال برای نوشتۀ ای در طاق دروازه معقول است. البته این امر مانع آن نیست که تعبیر دیوار محوطه مقدس گاویلکووسکی به منزلة «باروی داخلی» تلویحاً اشاره شده در نوشتۀ های ۳۳۶ و ۳۴۳ صحیح است. اما امکان دیگری نیز پیش می‌آید، زیرا گاویلکووسکی در سال ۱۹۹۰ میلادی موفق به اثبات باروی شهر کهنه تقریباً در فاصله سیصد متري جنوب شرقی حصار محوطه مقدس شد. قطعه خاکبرداری شده بازسازی یک حصار دفاعی مستطیلی سده اول ب.م را نزدیک به یقین می‌کند^(۷۱). این دیوار کهنه شهر که فقط در مواردی روی آن ساخت و ساز شده بود، به احتمال زیاد هنوز در سال ۱۵۱/۲ ب.م سرپا یا به وضوح قابل تشخیص بوده و امکانش هست به معنای «باروی داخلی» شناسایی شود^(۷۲).

سه نتیجه باید در اینجا قید شود. نخست باروی کهنه «داخلی»(?) شهر که توسط گاویلکووسکی حفاری شده، همانی است که تراپانوس نتوانست بر آن فائق آید. دوم اینکه به فاصله کوتاهی پس از این واقعه باروی جدیدی، به اصطلاح «باروی بیرونی» جایگزین آن شده که دروازه شمالی و شرقی آن می‌تواند با' *mry*, *Naṣrū* یعنی در حدود ۱۲۸-۱۳۸ ب.م سال یابی شود. و سوم اینکه دیوار جلوکشیده پیرامون هتراء یک کمریند شهر بندان بعدی را نشان می‌دهد و نه جانپناه دفاعی جلو تبردهای.

برج – مقبره‌ها توسط باروی «بیرونی» سال یابی غیرمستقیمی را دریافت می‌کنند که پیش

از ساخت باروی بیرونی خارج از شهر قرار داشتند و بسیاری از آنها به منزله برج در باروی جدید شهر ادغام شدند^(۷۳). نوشه‌های شماره ۲۹۴ و ۲۹۳ مندرج بر گور ۳ دلیلی اضافی به منظور سال‌یابی گورها در اختیار می‌گذرند. شماره ۲۹۴ در سال ۱۱۱/۲ ب.م سال‌یابی شده است، حال آنکه نوشتۀ ناقص شماره ۲۹۳ حداقل در سال ۸۸/۹ ب.م به وجود آمده است^(۷۴). این تاریخ‌ها و گنجاندن گورها در داخل محوطه شهر تازه با احداث باروی جدید در زمان نصر و نشانگر سال‌یابی برج – مقبره‌ها در سده اول و اوائل سده ۲ ب.م است که با سال‌یابی مقبره‌ها در پالمیرا و دورا اروپوس مطابقت می‌کنند^(۷۵).

هم‌زمان با احداث باروی جدید، مطابق نوشتۀ شماره ۲۷۲، حصارِ محوطه معابد توسط نصر و ساخته شده در سال ۱۳۸ ب.م پدید آمد. دو این مقطع زمانی باید ساخت معابد در داخل محوطه مقدس تا حد زیادی خاتمه یافته باشد. سفر و مصطفی براساس نتایج حفاری ترتیب زیر را برای پیدایش معابد واقع در داخل محوطه مقدس در اختیار می‌گذارند: معبد مران، معبد شحیرو و پرستشگاه واقع در رویرو، بعد ایوان‌های به ردیف در کنار هم ساخته شده و آخر از همه معبد مربع شکل شمش که آن راسته‌روق اول به پایان رساند^(۷۶). البته این بازسازی مبتنی بر فرض اشتباهی است که معبد مران، بنا بر دلایل معماری و به موجب تندیس‌های خدایان یونانی یافته شده در آن هلنیستی است و «بعداً در دوره اشکانیان» تغییراتی در آن صورت گرفته است^(۷۷). اما سبک معماری به سده ۲ ب.م اشاره می‌کند و تندیس‌ها به سال‌یابی اولیه معبد کمکی نمی‌کنند^(۷۸). ایوان شمالی و جنوبی طبق سفر و مصطفی در دو مرحله با چیدمان سنگ متفاوتی ساخته شده‌اند. نوشه‌های از ارد (وُرُد)، و در بالای ۴/۷۰ متری آن از نصر و نام می‌برند. نوشه‌های شماره ۱۰۸ از سال ۱۱۱/۲ ب.م و ۲۴۳ از سال ۱۱۶/۷ ب.م به اقدامات ساختمانی حداقل در مواردی تأمینی با کمک‌های اهدایی در این دوره اشاره می‌کنند که خاتمه آن می‌تواند در دوره نصر و انگاشته شود^(۷۹). معبد مربع شکل شمش باید از پیشتر طراحی شده باشد، زیرا درب رابط به ایوان جنوبی بعداً شکافته نشده است^(۸۰)، و تازه در ایام سنته‌روق اول به پایان رسیده است^(۸۱). نوشتۀ شماره ۳۴۶ مندرج بر بلوك سنگ ساختمان دلیلی را برای وجود معبد تثییث در سال ۱۲۸/۹ ب.م ارائه می‌دهد، و پاپیکره‌ای در معبد اللات در سال ۱۶۲/۳ ب.م سال‌یابی شده است (شماره ۳۶۳). معبد سمیا و شحیرو سال‌یابی نشده‌اند^(۸۲). بدین ترتیب، سنگینی فعالیت ساختمانی در محوطه مقدس

معابد مقارن با ثلث دوم سده ۲ ب.م، آنگاه که باروی جدید شهر احداث شد، می‌باشد. معابد کوچکتر فقط به میزان بسیار جزئی قابل سالیابی هستند^(۸۳). معبد VIIIa از سوی قبایل بنی تیمو^{۶۴} و بنی بلعقب^{۶۵} در سال ۹۷/۸ ب.م ساخته شده^(۸۴) و بدین ترتیب، مطمئناً کهن‌ترین سازه سالیابی شده شهر می‌باشد. برای معبد IX (نوشته شماره ۶۲ از سال ۱۶۴/۵ ب.م) نیز امکان تاریخ‌ساختی به دست می‌آید. تعدادی از معابد را می‌توان با نوشته‌هایی به سال‌های حکومت فرمزا و ایان مشخصی ربط داد؛ بدین نحو، نوشته شماره ۶۷ از معبد X، در غرب محظوظ مقدس، از 'Naṣrū mry' نام می‌برد. نوشته ۳۳ بر روی آرشیتارا^{۶۶}، که از نصر و ولخش (هریک بدون عنوان) نام می‌برد، شباید معبد ۷ را نیز در ربع دوم سده ۲ ب.م سالیابی می‌کند. حتی سه پیکره زن همراه با نوشته‌های (شماره ۳۶-۳۴) میان سال‌های ۲۲۴/۵ و ۲۳۷/۸ ب.م در این معبد برپا شد. این نوشته‌ها همچون سایر نوشته‌ها حاکی از این هستند که معابد در کل تا پایان بقای شهر پابرجا بودند^(۸۵). اما ساخته‌هایی از سده ۳ ب.م تاکنون معلوم نشده است. متأخرترین معبد به نظر می‌آید معبد XIII بوده باشد که نوشته شماره ۴۰۸، سال ۱۹۴/۵ ب.م و نوشته شماره ۴۱۳ احیاناً از تجدید ساخت‌های سال ۲۳۴/۵ ب.م نام می‌برند. هر هفت نوشته دیگر سالیابی شده سده ۳ ب.م بر پایکرها درج شده‌اند. در مورد ساخت و سازهایی جدا از معبد VIIIa که بعداً معبد VIIIib جایگزین آن شد، تاکنون فقط می‌توان تاریخ‌های سده ۲ ب.م را ارائه داد. بدین ترتیب پیدا است که شکل هترای امروزه قابل تشیخ‌ص در درجه اول در دهه‌های بیست و سی سده ۲ ب.م به وجود آمد. اهمیت شهر که از واقعیت شهریندان تراپیانوس حاصل می‌شود، و ثروت آشکار آن در ساخت و ساز عظیمی در عظمت سه گانه بازتاب می‌یابد. در اینجا باید اظهار داشت که در این دوره، یعنی پس از انعقاد قراداد صلح میان هادرپیانوس و ولخش سوم، ۱۲۳ ب.م، اقدامات ساختمان‌سازی گسترده در منطقه وسیعی، در هر دو طرف مرزهای پارت و روم، انجام گرفت. به موازات توسعه هترا در مراکز تجاری همچون پالمیرا، آپامیا و گراسا^{۶۷} نیز خیابان‌های ستون‌دار بزرگ و معابد جدیدی برپا می‌شود، و همچنین در آسور نیز می‌تواند مرحله رونق اقتصادی به اثبات رسانده شود^(۸۶).

64. Benī Taymu

65. Benī Bel'aqab

66. Architrav

67. Gerasa

۶. سکه‌ها

با آنکه سکه‌های زیادی در محدوده شهر هترا پیدا شده، تاکنون تنها اندکی از آنها منتشر شده است^(۸۷). سکه‌های دوره‌ای از سلوکوس فیلادلفوس^(۶۸) (۹۲-۸۳ ق.م)^(۸۸) تا اردشیر اول (۲۴۱-۲۲۴ ب.م)^(۸۹) را در بر می‌گیرند. اما بخش اعظم سکه‌های نقره منتشره در تناقض با دورا اروپوس به مسکوکات رومی تعلق ندارد، بلکه تولیدات چهار دراخم اشکانی سلوکیه هستند. از جمله گنج یافته بزرگی از سکه‌های وتخشن پنجم، از اوآخر سده ۲ ب.م است که در محوطه دروازه شمالی یافت شد^(۹۰).

اما در درجه اول سکه‌زنی برنزی مختص هترا برای ما جالب است. والکر^(۹۱) دو نوع را از هم تفکیک می‌کند. نوع A بر رویه سکه دارای تصویر خدای خورشید و در پشت سکه عقابی بر روی C صد و هشتاد درجه چرخانده‌ای در مقابل S، یعنی نمونه وارونه SC مسکوکات رومی - آنتیوخیایی^(۹۲) است. رویه سکه دارای سجع *h̄r'dšmš* «هترا شمش»^(۹۳) است. این مدل در انواع مختلف رویه و پشت سکه نمودار می‌شود^(۹۴). نمونه A والکر نیز همانند نوع B مدت مديدة تنها از بازار معاملات هنری شناخته بود. اما بعداً در حفاری‌های هترا توانست در اندازه‌های زیادی از جمله در تاقچه آیینی هرکول/ نرگال^(۹۵) در دروازه شمالی، پیدا شود^(۹۶).

اما نوع B والکر تاکنون در هترا مدلل نشده و تخصیص آن به هترا به شدت مورد اختلاف است و تنها سه عدد از آن شناخته است که دو عدد آن نیز مفقودالاثر شده‌اند^(۹۵). این سکه‌ها پرتره بدون ریش مرد جوانی با دیادم و یک هلال ماه را در روی / مقابل پیشانی نشان می‌دهند. سجع سکه، شخص مذکور را *sin mrlha* «سین، سرور خدایان» می‌نامد. پشت سکه همانند نوع A، عقابی را بر بالای SC چرخانده شده‌ای نشان می‌دهد. این یکی و طرح کلی موجب شدنده که والکر سکه‌ها را به هترا تخصیص دهد. اما این شناسایی از سوی ملک، درایورز و به ویژه اسلوکوم^(۷۱) رد شد، زیرا سین در مقام سرور خدایان در هترا، آنجا که شمش خدای خدایان بود، غیرقابل تصور است. از این رو، سکه‌ها می‌توانند

68. Seleukos Philadelphos

69. Walker 1958.

70. Hercules/Nergal

71. Slocum

به سنگارا (ملک) یا بیشتر حران ربط داده شود^(۹۶). اما توپاخ پس از همه سعی کرده به اثبات رساند که با این همه، سکه‌ها متعلق به هترا هستند. او تأکید می‌کند که جدا از هترا فقط می‌بینیم و به ندرت ادسا سکه‌هایی با سجع آرامی، متنهای بدون خدای خورشید یا ماه^(۹۷)، توزیع کرده‌اند. او پیشنهاد کرد که در *sin mrlha*^۱، می‌توان برمرین متعلق به تثلیث (تریاس) هترا را در نظر گرفت که او بازنمودهای خدایی با هلال ماه، پرتو نور و شاخ را به او نسبت می‌دهد^(۹۸).

تبرستان

۷. پیکره‌ها

در طول حفاری‌ها در هترا بزرگ‌ترین مجموعه از تندیس‌ها و پیکره‌ها از محدوده حوزه نفوذ اشکانیان پیدا شد. از سویی ایوان‌های معابد بالاتنه‌هایی آذین شده‌اند^(۹۹)، از سوی دیگر، تندیس‌های فراوان هترایی‌ها، در درجه اول اعضای خاندان حکومتگر، و نیز نقش بر جسته‌ها و پیکره‌های خدایان متنوعی در معابد مختلفی^(۱۰۰) پیدا شدند. از آنجا که فهرست کاملی از پیکره‌ها وجود ندارد، شمار دقیق آنها را نمی‌توان ذکر کرد. تعداد زیاد آنها و واقعیتی که یازده عدد از آنها به‌طور مکتوب سال‌یابی شده‌اند، آنها را به استاندارد مقایسه‌ای برای فراغیرترین پژوهش در مورد پیکره‌های اشکانی بدل می‌کند^(۱۰۱).

همس - فردریک^{۷۲}، تندیس‌ها را در نخستین جمع‌بندی، پیوندی^{۷۳} از سنن فراوان خاور و باختن نامید و گذشتۀ از خصوصیات (از پیشتر توسط رrostovtseff^{۷۴}) روی هم رفته منسوبی تمام‌رُخ‌نمایی، تقارن، نمودهای استاتیکی و واقع‌گرایی^{۷۵} به پیکره‌های دورۀ اشکانی، ویژگی‌هایی در جزئیات جامه، نبود گروه‌ها و تنوع موضوعات را متمایز کرد^(۱۰۲). برخلاف وی، ماتیسین^{۷۶} هیچ‌یک از این معیارها را برای مدت زمان طولانی یا برای کل قلمروی امپراتوری اشکانیان معتبر ارزیابی نمی‌کند^(۱۰۳)، و تندیس‌های هترا را نیز قالبی و کلیشه‌ای توصیف می‌کند. از این رو، تفکیک وی به سه گروه سبکی، همچنان که خود وی نیز خاطرنشان می‌سازد، مشکل‌ساز می‌ماند^(۱۰۴).

72. D. Homès-Fredericq

73. Hybrid

74. Rostovtzeff

75. Verismus

76. Mathiesen

۸. خدایان هترا

نوشته‌های زیاد و شواهد تصویری خدایان آشنای هترا و درهم آمیزی^{۷۷} آنها، بحث زیادی را برانگیخته است^(۱۰۵). چنان‌که توسط کاسیوس دیو و مسکوکات هترا معلوم است، خدای اصلی شمش بود. در درجه اول معبد مربع شکل H می‌تواند به او تخصیص داده شود. او هم‌زمان به عنوان مرَن، بخشی از تثلیث خدایان متشکل از مرَن، مرَن و بَرْمَرِین^{۷۸} است. از طریق نوشته‌های شماره ۱۰۷ و ۲۸۰ که برمیرین در این نوشته‌ها پسر شمش نامیده می‌شود، می‌توان به یکی بودن شمش با مرَن که به حخصوص در معبد E و در ایوان جنوبی معبد بزرگ پرستیده می‌شد، پی برد. علاوه بر این، *bt' šmš* و *bt' d'mm* در تعدادی نوشته‌های محل کشف یکسان و متن همانند با هم جایه‌جا شده‌اند^(۱۰۶).

اما هویت دقیق مرَن و برمیرین مورد اختلاف است. «اسامی تثلیث در واقع فقط القابی^{۷۹} هستند که اسامی واقعی خدایان را واپس زندن، یا به عبارت بهتر، جایگزین آنها شدند. ناشناختگی تقریباً در همه نوشته‌ها حفظ شده است»^(۱۰۷). در حالی که محتملاً مرَن را می‌توان باللات یکسان دانست^(۱۰۸)، برمیرین توسط الصالحی خدای ماه تعبیر شده، زیرا او با هلال ماه، تابش نور و شاخ نموده می‌شود. اما این تعبیر توسط درایورز و توپاخ رد شد^(۱۰۹). درایورز پیشنهاد می‌کند که برمیرین را *Nabū/Neib*^{۸۰}، یعنی هرمس هلیوپلیتانوس^{۸۱} به عنوان خدای فرزانگی، هنر نگارش و حامی رویش غلات سنجید، و توپاخ او را در میان تثلیث به هلال ماه تعبیر می‌کند و رب‌النوع بسیار پیچیده‌ای با ابعاد زیادی می‌داند که گاهی دارای لقب «سرور خدایان» و همچنین دارای رابطه خورشیدی و اهمیت فراینده‌ای است. ظاهراً برمیرین در هترا همانند با *Dionysos*^{۸۲} بوده، اما تاکنون فاقد شواهد متنی برای این ادعا هستیم^(۱۱۰).

متها هم پنداشت‌های دیگری به طور مکتوب مدلل هستند. به طوری که از تبرک سرباز رومی مستقر در هترا، پترونیوس^{۸۳}، معلوم می‌شود، این سرباز از شمش به صورت *sol invictus cohortis genius* تقدیم کرد^(۱۱۱).

77. Synkretismus

78. Maran, Matan, Barmarēn (*mm*, *mrtn*, *brmryn*)

79. Epitheta

80. Nabū/Nebo

81. Hermes Heliopolitanus

82. Dionysos

83. Q. Petronius

هرکول/هراکلس^{۸۴} اغلب با نرگال^{۸۵} یکسان دانسته شده، در کنار مرن و برمرین بیشترین خدای مورد استمداد در هترا است، اما رب النوعهای دیگر، حتی مرتن، به ندرت نام برده شده‌اند^(۱۱۲). هرکول/نرگال در دروازه شمالي و شرقی، در هریک جایگاه پرستشی داشت و بر طبق نوشه‌ها یا تصاویر خدایان مکشوفه، معابد VIII، IX (هرکول)، X (نرگال) و احياناً VII و XI نیز به او اهدا شده بود^(۱۱۳). در مجموع بیش از ۴۰ تندیس یا نقش بر جسته این رب النوع پیدا شد. معبد XII به نبو، معبد V به خدا آشور^(۱۱۴) و معبد III احیاناً به بعلشمن (b'lshmyn) اهدا شده بودند. گذشته از این، کاوشگران معابد II و IV را به اترگیس^{۸۶} ربط داده‌اند^(۱۱۵). اما همه این خدایان هیچ معبده‌ی در محوطه مقدس ندارند. اما در صحن مقدس گذشته از تثلیث (معبد A و شاید معبد بزرگ)، معابد اللات - نیمیس^{۸۷} (معبد B)^(۱۱۶)، شحیرو (معبد D) و سمیا (معبد C) به ویژه سزاوار پرستش نمودار می‌شوند. توضیح مشخصی برای نقش سمیا، درفشی با حلقه‌های گرد مزین به عقاب و هلال ماه که از پرستش خدایی برخوردار بود، هنوز وجود ندارد. اما آشکارا درفش تأثیر حفاظتی دارد و خدا یا خدایانی را نمایندگی می‌کند، از این رو، خود هدایایی را دریافت می‌کند^(۱۱۷). علی‌رغم همه درهم‌آمیزی‌ها با رب النوعهای غربی، چه در نام‌گذاری چه در بازنمود تصویری می‌توان هترا را از جنبه مذهبی یک شهر سامی توصیف کرد^(۱۱۸).

III. چشم‌انداز پژوهش، مسائل جدید

اگرچه به یمن پژوهش‌های سال‌های اخیر پرسش‌هایی در حوزه‌های مختلف روش‌شده‌اند، اما مسائل مهم دیگری که مربوط به هترا می‌شوند، هنوز لایحل می‌باشند. در زمرة این مسائل آغاز و فرجام شهر و نیز ساختار درونی و رابطه با منطقه پیرامونی است.

۱. آغاز استقرار هترا

پایه‌گذاری شهر هنوز تا حد زیادی در تاریکی قرار دارد. در نوشه‌ها به کرات خبری وجود دارد که هترا در دوره آشور مسکونی بوده است^(۱۱۹). اما کهن‌ترین نوشه‌های سال‌یابی شده تازه متعلق به پایان سده اول ب.م. هستند. دلایلی برای وجود سازه‌های

84. Hercules/Herakles

85. Nergal

86. Atargatis

87. Allat-Nemesis

قدیمی در هترانها می‌تواند از روی توالی لایه‌نگاشتی حفاری‌های عمیق اندکی به دست آید که در همه‌جا از سازه‌های قدیمی‌تری در زیر معابد امروزه قابل رویت سخن به میان آورده می‌شود، اما در آثار منتشره هرگز سال‌یابی نشده‌اند. ابراهیم در سال ۱۹۷۶ در دو گمانه‌آزمایشی، در میان پله‌های معبد B و دیوار شمالی محظوظ مقدس (گمانه‌زنی I)، یا در زیر دیوار جنوبی معبد شمش (گمانه‌زنی II) به زمین بکر دست یافت^(۱۲۰). در هر دو گمانه‌زنی یک لایه خاکستر، یا به عبارت بهتر، شن-خاکستری تا ضخامت ۶۰ سانتی‌متر بر روی زمین بکر قرار داشت. ابراهیم آن را باقی مانده احتمالی اردوگاه کوچگری تعبیر کرد که سالیابیش نامعلوم است^(۱۲۱). علی گمان می‌برد که لایه خاکستر، باقی مانده آبادی است که نبوکدنصر بایستی ویران کرده باشد^(۱۲۲). متنها این امر قابل تأیید نیست، زیرا یافته‌های دوره بابلی نواز هترانها منتشر نشده‌اند. گو اینکه مطابق پالمیرا و پترا^{۸۸} به هیچ روی نامحتمل به نظر نمی‌آید که هتران از یک اردوگاه موقت به محل آبادی دائمی بدل شده باشد، اما تاکنون هر شاهدی برای چنان استقراری که پیش از سده اول ب.م باشد، غایب است.

۲. ساختار اداری شهر

تازه در سال‌های اخیر مجدداً به موضوع ساختار اجتماعی و اداری شهر و محدوده پیرامونش پرداخته شده است. در ضمن منابع عمده عبارتند از عنوانین زیادی که در متون هترانام برده می‌شوند^(۱۲۳). تعبیر متفاوت آنها منجر به برداشت‌های مختلفی در مورد ساختار درونی و رابطه هتران با پیرامونش شد. بدین نحو فؤاد سفر فرض نهاده که قدرت در آغاز میان 'rb، «بزرگان»، که انتخاب می‌شدند، تقسیم شده بود، تا اینکه بعداً از حدود ۸۰ ب.م قدرت به 'mry، «سروران»، و سرانجام از اواسط سده ۲ ب.م به 'mlk، «شاه»، و اگذار شد^(۱۲۴).

الف) عنوان رب منحصرآ شاید در معنای «رئیس» و در رابطه با متمم توضیحی، برای مثال 'rb' d̥hšyhy، «سرنگه‌بانان»، 'pkl rb'، «سر پریستاران»، و 'by' 'rb'، «سرنژادگان»^{۸۹} (ابراهیم) یا «ارشد شیوخ»^{۹۰} (سگال) نمودار می‌شود^(۱۲۵). اغلب رب را واژه‌ای برای شیخ قبیله ارزیابی کرده‌اند. در مورد هتران ساختار قبیله‌ای را از این مطلب برای دوره پیش از

ها برداشت کرده‌اند^(۱۲۶). البته قابل اثبات نیست که یکی از این عناوین پیش از دوره' mry' ها کاربرد داشته است. هیچ متنی با رب به تنهایی سال‌یابی نشده است و این mry'Naṣrū است که تقریباً در میان سال‌های ۱۲۰ و ۱۴۰ ب.م دارای عنوان 'pkl rb' و 'by' rb' بود.

از جانب دیگر، نوشته‌های شماره ۲۱۴ و ۲۹۳ از قبایل بنی تیمو^{۹۱} و بنی بلعقب نام می‌برند که گور ۳۳ را (پس از) سال ۸۸/۹ ب.م و معبد VIIa را در سال ۹۷/۸ ب.م ساختند. قبیله‌ای با نام بنی تیما^{۹۲} و 'tym' dy mškn' در نوشته‌هایی از وادی هوران^{۹۳} نیز که در مارس ۹۸ ب.م سال‌یابی می‌شوند، مدلل هستند. ازین رو، می‌توان فرض نهاد که اعضای قبایل یکسانی نام برده شده‌اند که از هترا در طول دوره اویله‌اش دیدار کرده‌اند. اما تسلط این قبایل^(۱۲۷) بر هترا قابل اثبات نیست.

ب) چنان‌که بالاتر ذکر شد، معمولاً دو عنوان نام‌برده در نوشته‌های هترا به منزله عنوان فرمانرو ارزیابی می‌شوند: 'mry'، «سرور»، و 'mlk'، «شاه». البته معنای دقیق محتوا بی عنوان 'mry' روشن نشده است. تأکید ابراهیم بر اینکه عنوان دارای مفهوم مذهبی، مفهوم سیاسی یا هر دو با هم بوده است، ناروشن است. سفر و مصطفی در دارندگان عنوان، سرکردگان قبیله، شیوخ را ارزیابی می‌کنند که به دنبال هم حکومت کرده‌اند. سکال مجدداً فرض نهاده که اشخاص مختلفی به‌طور هم‌زمان با این عنوان در هترا بوده‌اند^(۱۲۸). بنابراین تعبیر عنوان اهمیتی اساسی برای بازسازی اداری و ساختار اجتماعی شهر دارد.

توضیح مسئله نقش سیاسی 'mry' از این رو دشوار است که این عنوان اصولاً بدون متممی که حوزه نفوذی را ذکر کند، ظاهر می‌شود. مقدمتاً نمی‌توان اهمیت مذهبی را کنار نهاد. ممکن است که نصر و یگانه 'mry' است که دارای عنوان 'pkl' rb'، 'spriyistar'، «خدا»^{۹۴} یا (دقیق‌تر) «خدای شمش»^{۹۵} است. در سه نوشته (۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۲) عنوان مذهبی مقدم بر عنوان دنیوی 'mry' است. در نوشته شماره ۳۶۱ و نوشته ابراهیم IX و همچنین در نوشته شماره ۳۴۵، قبل از عنوان «سرپریستار» علاوه بر 'mry' لقب 'by' rb' درج است. عنوان «سرپریستار» فقط در نوشته‌های نذری و پایه‌های مجسمه‌ها پیش می‌آید که برای نصر و یگانه شده‌اند. اما در نوشته‌های ساخت فقط عنوان

91. bny tymw

92. bny tym'

93. Hauran

94. Nr. 67, 345, 352, 361.

95. Ibrahim Nr. IX

mry' وجود دارد که محتتماً می‌تواند وظیفه‌ای دنیوی را خاطرنشان کند. گذشته از این، مسلم است که عنوان 'mry' با بروز عنوان 'mlk' محو می‌شود. این تغییر در عنوان محکم‌ترین استدلال به نفع تعبیر 'mry' به منزله حاکم دنیوی هترا است.

حال اگر 'mry' را «شیخ» یکی از قبایل مدلل در هترا تعبیر کنیم، بدین نحو، بر مولفه قبیله‌ای تاریخ شهر که حداقل برای اواخر سده اول ب.م مدلل است، تأکید می‌شود. در این مورد می‌توان قید کرد که نخستین 'mry'‌ها سمت خود را به ارت نمی‌بردند، بنابراین تغییری از قبیله‌ای به قبیله دیگر قابل تصور است. البته اینکه هیچ‌گاه یک 'mry' در رابطه با یکی از قبایل مختلف نمودار نمی‌شود، خلاف آن را می‌رساند. بدین ترتیب مسئله با مشکلی ارتباط دارد که آیا افراد مختلفی به طور هم‌زمان دارای عنوان 'mry' بودند یا نه. سگال استدلال می‌کند که باید 'mry'‌های زیادی به طور هم‌زمان وجود داشته باشند، زیرا در دو عدد از سه نوشته سال‌یابی شده‌ای که در بردارنده عنوان 'mry' هستند، در هر کدام دو شخص، 'mry' نامیده می‌شند^(۱۲۹). کهن‌ترین این نوشته‌ها، شماره ۳۴۶ مندرج بر پاپیکرهای برای نصر و در معبد تریاس (تثلیث)، از «Našrū mry'» در سال ۱۲۸/۹ ب.م نام می‌برد^(۱۳۰). نوشته شماره ۳۳۸ مندرج بر قربانگاهی که در سال ۱۳۲/۳ ب.م از سوی عبدالله، نوه نصر و برپا و در المیمون پیدا شده 'Našrīhab mry' و پسرش، Našrū qšys را «ریش سفیدان/شیوخ» می‌نامد، حال آنکه نوشته شماره ۲۷۲ از سال ۱۳۷/۸ ب.م، هر دو، یعنی نشريهب و نصر و را 'mry' می‌نامد. مسئله در این است که به وضوح از متون آشکار نمی‌شود که آیا اشخاص نامبرده فوت شده یا در قید حیات بوده‌اند، به عبارت دیگر، که آیا موضوع بر سر 'mry' سابق یا وقت است. فؤاد سفر از واقعیتی که از سویی، نصر و پسر نشريهب است، و از دیگر سو، نوشته شماره ۲۷۲، نشريهب را 'mry' می‌نامد، وجود دو دارنده این نام را که یکی از آنها را پیش از نصر و، و دیگری را پس از وی می‌گذارد، استنتاج کرد^(۱۳۱). ابراهیم، آگونلا، واتیونی و برتو لینو برخلاف وی تنها یک نشريهب را می‌شناسند، اما در مورد تاریخ زندگی وی با هم توافق ندارند. برای آگونلا از نوشته شماره ۲۷۲ چنین بر می‌آید که او در سال ۱۳۷/۸ ب.م هنوز در قید حیات بوده، حال آنکه ابراهیم هر سه نوشته را دلیلی برای دوره حکومت نصر و ارزیابی می‌کند و سفر اذاعان می‌کند که نشريهب باید در حدود ۱۰۰ ب.م به سر برده باشد^(۱۳۲). متنها از آنجا که همه شاهان یا سروران نامبرده در نوشته‌های زیادی در ارتباط با نسب‌نامه، گاه حتی در طول

چندین نسل^(۱۳۳)، با عنوان ذکر شده‌اند، نمی‌توان از واقعیتی که نشريه‌ب با عنوان ذکر می‌شود، استنتاج کرد که او هنوز در قید حیات بوده است. این مسئله حتی در مورد پسر وی در نوشته شماره ۳۳۸ که دارای عنوان افتخاری دیگری است، صدق می‌کند. در مغایرت با فرضیه سگال محتمل است که در نوشته‌ها تنها 'mny های وقت نام برده نمی‌شوند. تصدی مقامی به‌طور هم‌زمان یا تغییر 'mny را در سمت می‌توان رد کرد.

به‌طور خلاصه می‌توان عنوان کرد که 'mny ها ربطی به قبایل نداشته‌اند، بلکه مسئولیت شهر را بر عهده داشتند^(۱۳۴). اهمیت آنها را می‌توان با پنج دلیل نشان داد. نخست اینکه هیچ عنوانی کم و بیش چنان زیاد همچو 'mny در نوشته‌های نمودار نمی‌شود، دوم اینکه این مسئله در پیوند با اقدامات ساخت‌عمده‌ای در شهر انجام می‌گیرد، سوم اینکه نصر و دارای عناوین زیادی است که در میان آنها 'mny اغلب در اول قید می‌شود. چهارم اینکه بنا بر دیدگاه فعلی دو دارنده این عنوان بعداً به منزله شاه نمایان می‌شوند. و سرانجام به نظر می‌آید هر دوی این عناوین همدیگر را، چنان‌که می‌توان از نبود هم‌پوشانی^{۹۶} زمانی استنتاج کرد، نقض می‌کنند.

پ) چنان‌که بالاتر توضیح داده شد، میان سال‌های ۱۵۱/۲ یا ۱۶۱/۲ و ۱۷۶/۷ ب.م. تغییری در لقب حاکمان هتراء از 'mny به 'mlk'، یا به عبارت بهتر، 'rb' 'mlk' dy یا 'rb' 'mlk' d 'rby صورت می‌گیرد. این امر سؤالی را به میان می‌آورد که تحت «پادشاهی اعراب» چه چیزی را می‌توان به لحاظ مکانی و محتوا بی فهمید. واتیونی، 'rb' [عرب] را واژه صحراء و 'rby' را [عربیا] نام آن کسانی که در صحراء زندگی می‌کنند، تعبیر می‌کند، یعنی اینکه برای وی آنها کوچگر، یا به عبارت دیگر، همان Scenitae استراپون و پلینیوس هستند^(۱۳۵). میلار به حق خاطرنشان می‌کند که «نویسنده‌گان یونانی و لاتین، ... اصطلاح <عرب> را... به مثابة اصطلاح سنتی که یا به اصطلاح نادقيق جغرافیایی <Arabia> و یا به شیوه زندگی خاصی اشاره داشت، به کار می‌برند»^(۱۳۶). از جانب دیگر، او مثال‌هایی از هتراء را چنین تعبیر می‌کند که شاهانی که خود را شاه عرب یا شاه عربی می‌نامیدند، با این خودنام‌گذاری درست مانند هوران، دورا اروپوس یا اسروئنه می‌خواستند «روابط کنترلی بر عنصر یا منطقه مתחاصمی تا ادعای یکی دانی با مردم مورد نظر را» اظهار کنند^(۱۳۷). البته میلار آشکارا از نوشته‌های

شماره ۳۳۶ و ۳۴۳ منتشره توسط الصالحی و ابراهیم خبر نداشت^(۱۲۸) که در آنها به اطلاع رسانده می‌شود که گردهمایی همه هترایی‌ها و اعرابی^(۱۲۹) که در شهر زندگی می‌کنند یا بدانجا آمد و شد دارند، مجازات مرگ را برای دزدی تصویب کردند. بدین ترتیب، باید هر تردیدی در مورد کاربرد نام «اعراب» به مثابة خودنام‌گذاری برطرف شده باشد. با عنوان Eph' al *mlk' dy rb* [شاه عرب] آشکارا رابطه دشمنانه‌ای بیان نمی‌شود. بر عکس با

می‌بایست برداشت کلی ادراک شود که اهمیت و ارزیابی آن مشروط به ناظران و شرایط هریک است^(۱۴۰). گمان درایورز نیز که در عنوان جدید نشانه افزایش قدرت شهر را بر حومه اطرافش ارزیابی می‌کند^(۱۴۱)، آشکارا از تناقض میان زیستگاه باشندۀ هترا و جمعیت کوچگر پیرامونش سرچشمه می‌گیرد.

به خصوص روتون^{۹۷} در بررسی‌های فراوانی نشان داده است که تصویر معمولاً ستی کشمکش اجتناب‌ناپذیر میان یکجانشینان و کوچگران در علوم تاریخی به هیچ روی با واقعیت سازگاری ندارد. بر عکس مناسبات تنگاتنگ اقتصادی و اجتماعی میان هر دو گروه می‌تواند در مناطق خشک و نیمه‌خشک به اثبات رسانده شود. درگیری‌ها و اتحادهای انجام‌گرفته در این سیستم توسط روتون «جامعه دوریختی»^{۹۸} نامیده شده، در دو سطح، یعنی میان یکجانشینان و کوچگران و نیز حکومت و قبایل که بعضًا به صورت کوچگری زندگی می‌کردن، انجام می‌گیرد^(۱۴۲).

دیکسترا^{۹۹} مدل روتون را در هترا به کار بست و به اثبات رساند که مبادله میان قبایل و شهر، نه تنها در سده اول، آن‌گاه که بنی تمو و بنی بلعقب سازه‌هایی را در هترا احداث کردند، بلکه می‌تواند حتی اندک زمانی پیش از گشودن شهر به دست ساسانیان مشاهده شود. او این امر را با نوشته شماره ۷۹ که الکود^{۱۰۰} و یهبرمرين^{۱۰۱} به عنوان نمایندگان Mana گروه (—قبیله) خود به پسری از شاه سنتروق دوم، سوگند وفاداری ادا می‌کنند، مستند می‌کند. از آنجاکه گروه (—قبیله)، پاره‌ای در داخل، و پاره‌ای در خارج شهر املائی دارند و زندگی می‌کنند، دیکسترا نتیجه گیری می‌کند که در مورد الکود و یهبرمرين سخن بر سر نخبگان شاغل قبیله کوچگری در شهر است^(۱۴۳). احتمالاً هر دو حتی با *mšbrk* که در مقام 'rbyt'، گردهمایی مکرر نامبرده هترایی‌ها و اعراب را در سال ۱۵۱/۲ ب.م سرپرستی

97. M. B. Rowton

100. Elkūd ('lkwd)

98. dimorphic society

101. Yahbarmarēn (*yhbrmryn*)

99. K. Dijkstra

کرده، خویشاوند هستند. عنوان سیاسی وی، *rbyt'*، در ترجمه به معنای «بزرگ خاندان» یا «پیشکار» است^(۱۴۴). عنوان *rbyt'* درست مانند عنوان رب در رابطه با اسمی خدایان از دوره سنطروق اول به بعد نمودار می‌شود (نوشته‌های شماره ۱۶، ۱۰۹، ۲۲۳، ۱۹۵، ۲۲۴) و احتمالاً پرده‌دار (مسئل) معبد را می‌نامد. یک چنان *rbyt'* تندیسی را طبق نوشتة شماره ۳۶۴ به یک *'rb rbyt' dy* وقف می‌کند^(۱۴۵). دیکسترا *rbyt' dy*، یعنی *'rb*، «پیشکار اعراب»، را به سبب نقشی که *šmšbrk* ایفا می‌کند، «وزیر امور داخلی^(۱۰۲)» تعبیر می‌کند^(۱۴۶) که جزو وظایف وی رسیدگی امور هتراء نسبت به حومه بود.

در اینجا، چنان‌که می‌توان از عناوین *'rb dy* [ملک عرب]^(۱۴۷) و *'rbty d* و *'rbty* و نیز خودنام‌گذاری مندرج در نوشتة‌های ۳۳۶ و ۳۴۳ برداشت کرد، اعراب ساکن بودند. تحت این نام [اعراب] تاکنون همچنان که ترجمة واتیونی واژه *'rb* [عرب] شنان می‌دهد، اغلب منحصرًا کوچگران ادراک شده‌اند. اما در بررسی باستان‌شناسانه‌ای در بخش شرقی جزیره، آبادی‌های زیادی از عهد اشکانی در حومه هتراء مشخص شد. بدین ترتیب، جزیره در عهد اشکانیان به هیچ روی تنها از سوی کوچگران مسکونی نبود، بلکه چنان کثرتی از آبادی‌های دائم را نشان می‌دهد که در هیچ دوره دیگری به اثبات رسانده نشده است^(۱۴۸).

پاره‌ای از این آبادی‌ها به وسعت قابل توجهی، به خصوص *Umm Etlail* (ابراهیم شماره ۲۲، حدود ۹ هکتار) و *Tell Ajri*^(۱۰۳) (ابراهیم شماره ۸۴، حدود ۱۸ هکتار) می‌رسند، که می‌توانند با آبادی‌های سایین^(۱۰۴) و *Falcarara*^(۱۰۵) مندرج در نقشه پوتینگریانا یکسان نهاده شوند^(۱۴۹).

روتن در ادامه اشاره کرده که یکجانشینی گسترده به سود مصالح فرهنگ شهری است، زیرا کوچگران به دشواری قابل کنترل هستند و خطروی را برای تجارت که منوط به شهرها است^(۱۵۰)، می‌نمایانند. از جانب دیگر، تجارت امکان دارد در یکجانشینی سهیم بوده باشد. اسکان متراکم منطقه اطراف هتراء می‌تواند از سویی، قدرت سیاسی هتراء، و از دیگر سو، کامیابی اقتصادی «جامعه دوریختنی» ارزیابی شود که در عنوان ملک عرب بازتاب یافت.

102. Minister of internal affairs

103. Tell Ajri

104. Sabbin

105. Phalcarra

۳. پایان استقرار شهر

در مورد پایان شهر مجدداً در سال‌های اخیر به شدت بحث شده است. این بحث از سوی ناشی از تاریخ‌نگاران اسلامی است، و از سوی دیگر، دلایل باستان‌شناسی برای استقرار پس از ۲۴۰ ب.م. ذکر می‌شود.

بیش از همه الصالحی بر نظریه تداوم استقرار شهر پافشاری می‌کند که بدین نکته ارجاع می‌دهد که منابع کهن اسلامی بعض‌ضیزن و نه سنطروق را آخرین شاه و نیز شاپور دوم را فاتح هترامی نامند^(۱۵۰). در این صورت ویرانی هترامی استی به فاصله کوتاهی پیش از گزارش آمیانوس مارسلینوس^(۱۵۱) انجام گرفته باشد که بنا بر گزارش وی، هترا در سال ۳۶۳ ب.م. ویرانه متروکی بیش نبوده است. چنانچه ضیزن مغلوب شاپور دوم شده باشد، از این قرار، الزاماً استقرار هترا در اواسط سده ۴ ب.م. قابل انتظار است که در این صورت، باید از لحاظ باستان‌شناسی نیز قابل اثبات باشد. الصالحی متناسب با آن بدین نکته اشاره می‌کند که «اسکان در پاره‌ای از بخش‌های شهر، از جمله خانه‌ها و تأسیساتی در نزدیکی و اطراف دیوار و استحکامات تداوم داشته است^(۱۵۲)». او در مقاله‌های مختلفی تاکنون سه دلیل برای این امر ذکر می‌کند. او نخست تاریخ ناقص – بازمانده نوشته شماره ۴۱۶ را به سال ۶۶۷ سلوکی (= ۳۵۶ ب.م.) تکمیل می‌کند که در نتیجه، نوشته البته ۱۲۰ سال جدیدتر از تمام نوشته‌های دیگر هترامی شود^(۱۵۳). اما این فکر تاکنون در نوشته‌های داشده است^(۱۵۴). بعداً الصالحی نشانه دیگری برای تداوم یا دوباره استقرار شهر، نخست تعدادی دیوار نقاشی از سوارانی بر روی دیوار منازل که بایستی پسین تر از سبک مرسوم هترا باشند، و دوم بازنمود افروдیت را که متمایل است آن را کار رومیان بداند، ذکر می‌کند. گذشته از سال‌یابی اندکی پیش از ۲۴۰ ب.م. به الصالحی امکان می‌دهد که این نقاشی را از سوی نیروهای رومی که می‌توانند در سده ۴ ب.م. هم‌پیمان ضیزن بوده باشند، به تصویر کشاند^(۱۵۵). از آنجاکه عکسی از دیوار نقاشی ارانه نشده است، اتخاذ تصمیم بسیار دشوار است. منتهاً سال‌یابی پیدایش بازنمود افرودیت در سده ۴ ب.م.، شرط لازمه آنچه تازه باید به اثبات رسانده شود، می‌باشد، آن هم سال‌یابی ضیزن در این دوره و هم‌پیمانی دیگری با روم. از این رو، این استدلال هم نمی‌تواند قانع‌کننده باشد.

اما به هیچ روی بعيد نیست که هتراء پس از ۲۴۰ ب.م باز هم اسکان مجددی را به خود دیده باشد. اخیراً آبادی‌های اندکی از اوائل دوره ساسانی در آسور به اثبات رسانده شد^(۱۵۵). البته سکه‌های مکشوفه هتراء که در اوائل دوران ساسانیان به پایان می‌رسند، خلاف فرض تداوم زندگی در سطح بالا راثبت می‌کنند.

در نتیجه می‌توان فرض را بر این نهاد که هتراء پس از تسخیر به دست اردشیر، رها و خالی از سکنه شد. نتایج بررسی باستان‌شناسانه نشان می‌دهد که این امر در مورد بیشتر آبادی‌های جزیره هم صدق می‌کند^(۱۵۶).

IV. هتراء در بافت منطقه

پیرستان

هتراء در پژوهش اغلب به صورت تک‌نگینی ظاهر می‌شود و تنها گاهی در بافت منطقه‌ای و تاریخی مورد توجه قرار گرفته است. در ضمن، تاریخ نگاران عراقی به نقش هتراء به عنوان پادشاهی اعراب که احیاناً تا زمان تراپیانوس بخشی از آدیابنه بوده، اما بعداً با 'mry'، تحت فرمان شاهان مستقل شده است^(۱۵۷)، تأکید می‌کنند. اما تاریخ نگاران غربی اغلب هتراء را سرزمین حائلی میان قدرت‌های بزرگ روم و اشکانی، پیش از آنکه در سده ۳ یا عقد هم‌پیمانی با روم بست تا در برابر ساسانیان بتواند پایداری کند، یا به تصرف رومیان درآمد^(۱۵۸)، ارزیابی می‌کنند. در زیر باید دو مجموعه پرسش‌ها توضیح داده شود: چه نقش سیاسی را می‌توان به پادشاهی اعراب تخصیص داد؟ و رابطه هتراء با روم چگونه بود؟

۱. پادشاهی اعراب

عنوان «شاه اعراب» در سطور بالا لحظ محتوایی به منزله بازتاب ارتباط تنگاتنگ هتراء با محیط پیرامونش در شکل «جامعه دوریختی» توضیح داده شد، اما در زمینه سیاسی مناسباتی با امپراتوری‌های قیصران رومی و «شاه شاهان» اشکانی گنجانده نشد.

ویتر^{۱۰۷} برآمدن عنوان شاه را در رابطه وسیعی قرار می‌دهد: «مثال هتراء نشانگر پیامدهای این <پراکندگی قدرت> در مورد فرمانروایان اشکانی است که ناگزیر بودند استقلال قدرت‌های محلی را در نهایت با رواداشت عنوان شاه در نظر بگیرند»^(۱۵۹).

ویزهوفر نیز به طور ضمنی همین مطلب را بیان کرده که او رشد اقتصادی هترا را با تغییری از وابستگی قدرت بَرین پارتیان «به هم پیمانی سنت» تلفیق می‌کند^(۱۶۰). تصویب عنوان شاه امکان داشت تقریباً به منزله عمل اجتناب ناپذیری تا دلیلی برای اهمیت به دست آورده شده و استقلال ناشی از آن ارزیابی شود.

اما این مسئله نامعلوم است که آیا تعبیر سنتی عنوان شاه به منزله نشانه استقلال قابلیت دارد یا نه، زیرا این عنوان در امپراتوری اشکانیان عنوان متدالی برای حاکمان ایالات مهم بود^(۱۶۱). و فرماتروایان اسرؤئنه در سده ۲ و ۳ میلادی در زیر قدرت بَرین روم نیز شاه نامیده می‌شوند^(۱۶۲)، بدون آنکه تاکنون استقلالش را از رومیان مد نظر داشته باشند. بدین ترتیب، منحصراً از عنوان نمی‌توان استقلالی را استنتاج کرد، فکر استقلال تحملی آن‌گونه که ویتر بیان می‌کند، تصویر شاهنشاهی اشکانیان را به صورت امپراتوری ضعیفی پیشایسته می‌گذارد. هم‌زمان برداشت استقلال هترا و سایر شاهکنشین‌ها، در خدمت یکی از دلایل عمدۀ قرار می‌گیرد، برپذیرش ضعف قدرت مرکزی اشکانیان تکیه کنند. به این ترتیب، دلایل به تسلیل باطلی می‌انجامد^(۱۶۳).

فکر استقلال هترا مبتنی بر هرودیان^{۱۰۸} است که هترا و پارت را دو واحد جدا از هم ذکر می‌کند. اما در روایات مختلف کاسیوس دیو، اسرؤئنه، آدیابنه و اعراب با پارتیان^{۱۰۹} مقایسه می‌شوند. در این رابطه آن بخشی^{۱۱۰} مهم است که کاسیوس دیو گزارش می‌کند که سپتیمیوس سوروس به جنگ اسرؤئنه‌ها، آدیابنه‌ها و اعراب رفت. بعداً به دنبال پیروزی‌هایش با القاب افتخاری *Parthicus Arabicus* و *Parthicus Adiabenicus* از وی تقدیر به عمل آورده شد^(۱۶۴). شامون^{۱۱۱} و دیگران انگاشته‌اند که منظور از اعراب باید اسرؤئنه‌ها بوده باشند، زیرا کاسیوس دیو^{۱۱۲} تنها آنها را گذشته از آدیابنه‌ها شورشی می‌نامد^(۱۶۵). اما شاه اسرؤئنه، ابگار^{۱۱۳} که برای جلب نظر سپتیمیوس سوروس به هر وسیله‌ای متولّ شد تا اینکه پس‌رانش را به گروگانی و کمان‌دارانی را به عنوان نیروی کمکی بدو تقدیم کرد^(۱۶۶)، برخلاف این نظر است. افرون بر اینکه اسرؤئنه از زمان جنگ‌های لوسیوس وروس^{۱۱۵} در امپراتوری روم ادغام شده بود. مرزاها پس از سال ۱۶۲ ب.م در امتداد خابور و جغ‌جغ

108. Herodian 3,5,1.

109. Cassius Dio 75,1,1-2 und 76,9,1.

110. Cassius Dio 75,1,1.

111. M. L. Chaumont

112. Cassius Dio 75,1,2.

113. Abgar

114. Herodian 3,9,2.

115. Lucius Verus

با پاسگاه مرزی همچون دورا اروپوس^(۱۶۶) عبور می‌کرد. از این رو، بیش از اندازه نامحتمل به نظر می‌آید که رومیان اسروهنه‌ها را سی سال بعد «اعرب پارتی» نامیده باشند. «اعرب پارتی» بیشتر باید آن اعرابی ارزیابی شوند که کاسیوس دیو^{۱۶۶} به طور مجزا از آنها در کنار اسروهنه‌ها و آدیابنه‌ها نام می‌برد. از این رو، جسوارانه نخواهد بود که آنها را با اعراب اطراف هترا، واقع در میان اسروهنه و آدیابنه، یکی بدانیم، به ویژه اینکه کاسیوس دیو^{۱۶۷} هترایی‌ها را به طور مکرر اعراب می‌نامد.

نام‌گذاری اعراب پیرامون هترا به منزله «اعرب پارتی» چنان‌که در لقب افتخاری سپتیمیوس سوروس بازتاب می‌یابد، پرتو دیگری بر عنوان هترایی «شاه اعراب» می‌افکند. چنان‌که نشان داده شد، تصویب عنوان شاه می‌تواند در تاریخی میان ۱۵۱/۲ (یا ۱۶۱/۲) و ۱۷۶/۷ ب.م سال‌یابی شود. به این ترتیب، دقیقاً در ایام جنگ سال‌های ۱۶۶/۶۱ ب.م، میان رومیان و اشکانیان هستیم که نتیجه عمده آن برای اشکانیان از دست دادن اسروهنه بود. در نتیجه جزیره اطراف هترا منطقه مرزی شد. از این رو، بهتر است که ارتقای فرماترواپان هترا به مقام شاه، به قیاس سایر ایالات مهم امپراتوری، پاسخ معقول اشکانیان تعییر شود. در ضمن تا چه حد این عمل لازمه ادغام دائم هترا در امپراتوری اشکانیان است یا اما موقعیت حائل نیمه خودمختاری باید برای «پادشاهی اعراب» انگاشته شود، بی‌جواب می‌ماند.

۲. هترا و روم

حتی مسعودی از همکاری هترایی‌ها با امپراتوری روم گزارش کرده است. این مسئله در تاریخ باستان در درجه اول اهمیت بحث راجع به مرزهای شرقی روم و ادغام هترا در داخل شبکه دفاعی قرار دارد. البته نه تنها آغاز آن، بلکه ترتیب آن نیز مورد اختلاف است. در این رابطه فقط سه دلیل می‌توان ذکر کرد. در سال ۱۹۹۵ میلادی سه نوشتة لاتینی سریازان رومی بر قربانگاهی که دارای تاریخ ۵ ژوئن ۲۳۵ ب.م است، و بر دو پایه ستونی که به موجب نامش *Cohors XI Maurorum Gordiana* در سال ۲۳۸ ب.م سال‌یابی می‌شوند، در معبد *IX* هترا پیدا شد^(۱۶۷). نوشتة‌ها حداقل حضور هر از چندگاه نیروهای رومی را در هترا مدلل می‌کنند.

116. Cassius Dio 75,1,1.

117. Cassius Dio 76,11,2 und 12,2.

ماریک^{۱۱۸} آغاز حضور آنها را به لشکرکشی الکساندر سوروس^{۱۱۹} به منطقه در سال ۲۳۲ ب.م. ربط داد، زیرا یک سنگ راهنمایی از همان سال (در سال ۱۹۲۵ میلادی) در پنج کیلومتری جنوب غربی بلد سنجر، سنگارا رومی، پیدا شده بود. این امر به بهسازی شبکه راههای رومی در منطقه، پس از آنکه سنگارا از پیشتر، ۱۹۸ ب.م. به دست سپتیمیوس سوروس در دستگاه اداری روم ادغام شده بود^(۱۶۸)، اشاره می‌کند. اما بازسازی شبکه دفاعی روم در امتداد کوهپایه‌های میان هترا و دجله توسط استاین^{۱۲۰}، اساسی برای همه سنجش‌ها بود. استاین، یکی از پیشگامان پاسخانشی عکس‌های هوایی براساس الگوی پویدبارد^{۱۲۱} در آوریل ۱۹۳۸ میلادی در جستجوی دژهای رومی بر بالای جزیره شرقی پرواز کرد. وقتی او سازه‌ای مربع شکل را در محل خیرت جدله^{۱۲۲} کشف کرد، نوشت: «برای ما توضیح وجود دژ رومی فقط در ۲۲ مایلی (۳۵ کیلومتری) هترا باید دشوار باشد» اما پس از آنکه سازه‌های دژمانند دیگری را در منطقه پیدا کرد، نتیجه گیری کرد: «آن به شاهد مهم و مشخص تاریخی اشاره می‌کند که راهی که در کنار پای رشته تپه‌های غربی واقع است... برای مدتی از سوی رومیان به عنوان بخشی از خط دفاعی میان روdanی خود محافظت شده بود»^(۱۶۹). او این شبکه خط دفاعی را به طور موقت در عهد مارکوس اورلیوس^{۱۲۳}، بدون آنکه تاریخ متأخری رانفی کند، سال‌یابی کرد. اگرچه استاین انتساب دژها را گذشته از این با حفاری‌ها یا استدلال‌های بیشتری به منظور سال‌یابی دقیقی مدلل نکرد، اما نظریه‌وی به طور عام پذیرفته شد و به نظر آمد، سرانجام به وسیله نوشه‌های لاتینی از هترا مدلل شده باشد. بدین ترتیب، بازسازی مرز خاوری امپراتوری روم استاین با سال‌یابی ماریک در اوائل سده ۳ ب.م.، همچنان به طور ثابت در نوشته‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد^(۱۷۰).

اما پایان نامه انجام گرفته دکترای اسکان پیش از اسلام در جزیره از ابراهیم^{۱۲۴} در سال ۱۹۸۶ میلادی در آکسفورد که بازآزمونی نظریه را ممکن کرد^(۱۷۱)، بی‌توجه باقی ماند. ابراهیم در این نوشته نتایج بررسی جزیره شرقی را ارائه داد که در ضمن آن، از سه دژ از پنج دژ استاین دیدن کرد و دو عدد از آنها را خانه اسلامی شناسایی کرد^(۱۷۲). ابراهیم حتی

118. A. Maricq

119. Alexander Severus

120. A. Stein

121. A. Poidebard

122. Khirbet Jaddalah

123. Marcus Aurelius

124. Kh. Ibrahim, Preislamic Settlement in Jezirah, 1986.

حفاری‌های سطح وسیعی در خربت جدله صورت داد که سازه را بیش از دژ احداثی ۱۴۱ ب.م نوشته‌های نگاشته شده در زیان هترایی نشان می‌دهد^(۱۷۳). سه جنبه ساخت معماری خربت جدله استحقاق توجه خاصی را دارد. نخست اینکه برج‌های گوشه‌ها به مراتب بیشتر از دیوار کناری جلوتر می‌زنند، دوم اینکه اتاق‌های داخلی مستقیماً بر دیواره بیرونی تکیه کرده‌اند و بدین ترتیب، یک حیاط داخلی بزرگی پدید می‌آید که بناهای دیگری می‌توانند در آن تنظیم شوند. با آنکه این نشانه‌ها در دژهای منطقه فراوان هستند، اما در دژهای رومی بیش از سده ۳ ب.م پیش نمی‌آیند. آنها در سده اول و ۲ به طور معمول هنوز شکل سنتی، یعنی شالوده مستطیل درازی با گوشه‌های مدور و برج‌های تو رفته‌ای را نشان می‌دهند، حال آنکه دژهای رومی در سده ۳ ب.م خلاصه دیگر برج‌های جلو زده شالوده مستطیلی را نشان می‌دهند. برج‌های مدور گوشه‌ها برای برج‌های رومی تازه در زمان دیوکلسین^(۱۷۴) مدلل هستند. شالوده خربت جدله که به آن خانه‌های اسلامی شباهت دارد، اما در میان دژهای دیگر جزیره و نیز نمونه‌های دوره اشکانی در بابل و حوزه خلیج فارس یافت می‌شود^(۱۷۵). گذشته از این، شکل برج‌های گوشه‌ها در خربت جدله که به راست گوشه‌های گردی می‌مانند، در خور توجه هستند. این شکل برج جز این فقط در نیپور و الدور مدلل است و همچنین به خاستگاه اشکانی اشاره می‌کند^(۱۷۶). از این رو، خود به خود به ذهن می‌رسد که جدا از خربت جدله و نیز خربت قبر بن نائف^(۱۷۷) که از طریق نوشته‌ای هترایی در سال ۱۳۷ ب.م سال‌یابی می‌شود، و نیز سایر دژهای دارای این شالوده در جزیره به جای رومیان باید به اشکانیان تخصیص داده شود. در عین حال در خور توجه است که دژهای زیادی در بالادست وادی در شرایطی قرار دارند که از طرف جنوب شرقی، یعنی دجله در برابر تهاجماتی از شمال غربی حفاظت می‌کنند، اما در سمت دیگر چندان معقول به نظر نمی‌آیند (تصویر ۱). فرض بیناییں تاکنون در کل پذیرفته شده استاین دال بر اینکه دژهای نفسه^(۱۷۸) باید توسط رومیان احداث شده باشند، بدین علت باید رد شود. یک رشته دژهایی که در اطراف هتراء وجود دارند، برخلاف این دلالت بر وجود دژها یا احیاناً خط دفاعی اشکانی در برابر رومیان دارند^(۱۷۹).

با وجود آنکه این تشخیص می‌تواند مقدمتاً غیرمنتظره به نظر آید، ولی به همان خوبی

با گزارش کاسیوس دیو^{۱۲۸} تناسب دارد که یکی از شرایط صلح را که اشکانیان بر ماکرینوس^{۱۲۹} در سال ۲۱۸ ب.م. تحمیل کردند، بازسازی دژهایشان بود که کاراکالا (آنتونینوس)^{۱۳۰} منهدم کرده بود. اینکه چنین خبری از کاسیوس دیو درست است اکنون می‌توان آن را نشان داد. اما از آنجا که «دژهای رومی» استاین، تأسیسات اشکانی سده ۲ ب.م. هستند، فرض مبتنی بر استاین کندي^{۱۳۱} نیز دال بر اینکه نیروهای رومی در حین لشکرکشی عمومی بر منطقه توسط سپتیمیوس سوروس در هترا مستقر شدند، دیگر غیرقابل دفاع است^(۱۷۸). پوتر^{۱۳۲} در مخالفت با این اظهارنظر از پیشتر قید کرده بود که توصیف کاسیوس دیو^{۱۳۳} از لشکرکشی اردشیر در واخر دهه بیست سده ۳ ب.م. «به نظر می‌آید او هترا را حکومت مستقلی تلقی می‌کرد: او عنوان می‌کند که اردشیر می‌خواست هترا را پایگاهی برای عملیات ضد روم کند، نه اینکه او حمله‌ای به امپراتوری روم کند»^(۱۷۹). از این رو، هم‌پیمانی هترا را با روم نمی‌توان پیش از ایام نوشته نخست لاتینی معبد IX هترا در سال ۲۳۵ ب.م. ردیابی کرد.

نظر کاسیوس دیو که اردشیر می‌خواست هترا را به منزله پایگاهی برای حملاتی بر روم، تسخیر کند، پیچیدگی شرایط را تنها به طور ناکافی بررسی می‌کند. البته دلیل مهمی می‌تواند در این مسئله مشاهده شود که اردشیر می‌کوشید تا حد امکان مناطق وسیع امپراتوری اشکانیان را در اختیار خود بگیرد تا پایداری اشکانیان را درهم شکند. در این رابطه به اهمیت هترا حتی تأکید می‌شود، و همچنان که پوتر در نظرش محق است که شاهان هترا همانند شاهان سایر ایالات مهم امپراتوری اشکانیان با خاندان اشکانیان خویشاوند، یا به عبارت بهتر، از خود آنها بودند^(۱۸۰).

ولی هم‌پیمانی هترا با رومیان پس از سقوط نهایی دودمان اشکانی در میان‌رودان و ایران، بدون این خویشاوندی نیز معقول است، زیرا هر دو راعلاعیق تجاری مشترکی به هم پیوند می‌داد. هترایی‌ها همانند اشکانیان در ارمنستان به همراه رومیان بر قدرت جدیدی که زمام امپراتوری اشکانیان را در دست گرفته بود، حمله کردند. متنها در بلندمدت نه این هم‌پیمانی، و نه ثروت شهر به هترا کمکی نکرد، و بدین نحو، شهر وقتی آمیانوس مارسلینوس در سال ۳۶۳ ب.م. از برابر آن گذر کرد، ۱۲۳ سال بود که متروکه شده بود.

128. Cassius Dio 79,26,3.

131. D. Kennedy

129. Macrinus

132. D. Potter

130. Caracalla (Antoninus)

133. Cassius Dio 80,3,2.

۷. خواست‌ها

با وجود پژوهش گسترده هتراء همچنان پرسش‌های گوناگونی ناروشن هستند و خواست‌های علمی باید نام برده شوند. در شرایط حاضر باید متأسفانه حفاظت ویرانه‌ها در برابر ویرانی و دزدی آثار هنری به عنوان نخستین خواست نام برده شود. هتراء به دنبال جنگ خلیج فارس و شرایط دشوار اقتصادی از هر دو مورد آسیب دیده است.

در ابتدا باید نبود یک پلان جامع شهر به عنوان خواست علمی بیان شود، به ویژه اینکه پلان آندرآ، شهر را بیش از اندازه گردتر از آنچه عکس‌های *شانز* می‌دهد، می‌نمایاند. از این رو، تک‌تک سازه‌ها را به دشواری می‌توان در آن تنظیم کرد. نبود یک پلان جدید تا بدین حد حیرت‌آور است که با کمک تصاویر ماهواره‌ای و هوایی و موقعیت ویرانه‌ها می‌توان پلان ریزه کارانه‌ای را که بیشتر منازل و خیابان‌ها را در آن نشان داد، رسم کرد.

خواست عمده همچنین انتشار به اصطلاح یافته‌های خُرد و سفال حاصل از حفاری‌ها است. درست سفال این دوره تاکنون به دلیل کمبود تحقیق به دشواری امکان سال‌یابی دقیقی را می‌دهد. گاهنگاری برای منطقه بعدی تا این اواخر تا حد زیادی وابسته به حفاری‌ها در دورا اروپوس در طول دهه بیست و سی بود. تازه اخیراً پژوهش‌هایی درباره سفال دوره اشکانی شروع شده است^(۱۸۱). درست به یمن تاریخ‌های مطلق بسیاری که هتراء در اختیار می‌گذارد، سفال حاصل از حفاری عراقی‌ها می‌توانست به بنیان گاهنگاری مطلوبی کمک بکند.

یافته‌های پربار حفاری‌های عراقی‌ها توانستند برداشت‌های روشی از ساز و برگ منازل و معابد و بدین ترتیب از تاریخ و نحوه استفاده آنها فراهم آورند. درست انتشار تعداد زیاد سکه‌های مکشوفه می‌تواند منجر به یک تصویر دقیق توسعه شهر، دقیقاً سال‌های اولیه و پایانی زیستگاه نیز که احیاناً رکودی در این سالها مشهود شد، بشود.

با آنکه از همه یافته‌های غیرمکتوب، تندیس‌ها بیشترین توجه را دریافت کرده‌اند، آرزوی مجموعه‌ای دلخواه می‌بود. همین موضوع در مورد نشر بیشتر نقاشی‌های فوق العاده‌ای که با نقاشی‌های دورا اروپوس قابل قیاس هستند، صادق است. در مورد هر دو نوع یافته‌ها درخور توجه است که خواست‌های دیگری می‌تواند نام برده شود که نوشت‌های همراه دارندگان نوشت‌های متشر شوند، نه اینکه یکی بدون دیگری.

حوزه‌های دیگری که بررسی بیشتری را لازم دارند، پژوهش پیرامونی و محیط زیست است که به شرایط بوم‌شناسختی تأمین این شهر بزرگ در این ناحیه استپی پردازد^(۱۸۲). نه تنها پژوهش‌هایی در خود هترا، بلکه در درجه اول بررسی دقیقی – با توجه به مسائل بوم‌شناسختی و با بهره‌گیری از زیست‌شناسان و زمین‌شناسان – در پیرامون شهر جزو این وظایف محسوب می‌شود. در ضمن به خصوص باید به جنبه روابط یک‌جانشینی و کوچگری توجه شود^(۱۸۳). همچنین دژهای اطراف هترا مستلزم تحقیق بیشتری است. اگر آنها در گذشته به عنوان دلیلی برای فتوحات رومی در منطقه مورد استفاده قرار گرفتند، اینک با اثباتِ تعلق آنها به شبکه دفاعی اشکانی در پیرامون رومیان در نتیجه حفاری‌ها می‌توان عمدت‌ترین خواست همه پژوهش را در مورد اشکانیان برآورده کرد، یعنی واژش از اروپا مرکزی‌بینی در پژوهش تاریخ و فرهنگ آنها^(۱۸۴).

جمله اصلاحی: ذکر سال‌های برابر مبنای تقویم سلوکی در هماهنگی با نوشتة‌های امروزی بر اساس تقویم مقدونی محاسبه شد که آغازش در اکتبر ۳۱۲ ق.م بود. سال یابی بر اساس تقویم بابلی (شروع از ۳۱۱، ۴، ۲ ق.م) نیز نامحتمل به نظر نمی‌آید^(۱۳۴).

134. St. R. Hauser, "Zur Datierung der arsakidischen Tetradrachmen", in: *Denkschrift für P. Calmeyer*, Münster (voraussichtlich 1998).

(۱۹) پی‌نوشت‌های هترا و پادشاهی اعراب

۱. در مورد منابع عربی نک به:

- Nöldeke 1879/1973, 33-40; Herzfeld 1914, 657-9; zusammengefaßt bei Pellat 1975, 52.
۲. شاپور پس از گشودن شهر، همچنان که وعده داده بود با نصیره ازدواج کرد. اما می‌تویند نصیره هر شب از سفقتی بستر می‌نالید، حال آنکه بستر وی حریر پرشده از ابریشم بود. و دلیلی برای آن برگ موردنی بود. به دنبال این شاپور در خشم شد، که نصیره با پدرش که او را چنان نگهداشته بود که برگ موردنی را در زیر لحاف احسان کند، چنان کرد، با وی چه کند، از این رو، فرمان داد یکی بر اسب سرکش نشست و گیسوان زن را به دم آن بست و اسب را بتاخت و پیکر وی پاره شد. در مورد روایت و خود این داستان، نک به: Christensen 1936, 241-250.
۳. به طور سنتی به «غول» ترجمه می‌شود. تو باخ (Tubach 1986, 230 Anm.) با دلایل خوبی ترجمة «پهلوان» را برای جبار پیشنهاد می‌کند.
۴. در مورد منابع سوری، نک به: Tubach 1986, 228-35، به خصوص در مورد یکی دانی باکلخ، نک ص ۲۲۰-۲۲۱.
۵. در نزد کاسیوس دیو (Cassius Dio 75,9,1 (nach Xiphilinos)، این اقدام در کل به اشکانیان و نه مورد نام برده در فقره موازی (Cassius Dio 75,1,2) نسبت داده می‌شود. بدین ترتیب، در فقره (Cassius Dio 75,9,1) دلیلی برای حمله چاوا لگرانه‌ای به پایتخت اشکانیان، تیسفون ارائه شده است که علت آن جز این در متن ناروشن است.
۶. شامون (Chaumont 1979) بر مبنای توصیف هرودیان فرض می‌نمهد که شهر بنان نخست هترا محتملاً پیش از تاراج تیسفون انجام گرفت. و گرنه در پیروی از کاسیوس دیو چنین فرض نهاده می‌شود که سپتیمیوس سوروس تازه پس از گشودن تیسفون (۱۹۷ ب.م) هترا را دو بار محاصره کرد، در این مورد همچنین نک به:
- Ziegler 1964, 131-2; Drijvers 1977, 817; Schippmann 1980, 68-70; Aggoula 1983b.
- در مورد تاریخ پاییز ۱۹۷ ب.م به جای فرض شیمیان دال بر بهار ۱۹۸ ب.م، نک به:
- Rubin 1975, 431-6; Drijvers 1977, 817; Birley 1989, 129.
۷. در مورد تأسیسات پرتاب تیر در هترا نک به ۱۹۸ Baatz 1977; Baatz 1978. شناسایی «اروپایان» (Cassius Dio 76,12,3) به منزله سربازانی از دورا اروپوس توسط Speidel 1984.

8. Hauser 1995.
9. Wiesehöfer 1982, 445; Felix 1985, 34: محدثاً ۲۷۷/۶ ب.م. در تاریخ ۲۰ ب.م. Millar 1993, 149: حدود ۲۳۰ ب.م.«.
10. Ross 1839; Ainsworth 1841; Layard 1849, 105. 108-10. Vgl. Drijvers 1977, 804; Tubach 1986, 239.
11. Rawlinson 1873, 372-82.
12. Andrae 1908 und Andrae 1912.
13. Nöldeke 1879/1973, 40; Streck 1912, 2516-23; Macdonald 1913, 219; Herzfeld 1914.
14. Hernrichs/Koenen 1970; Felix 1985, 42; Koenen/Römer 1988; Sundermann 1990.

نوشته‌های پرباری در سال‌های اخیر در مورد کامپانی جنگ‌های هرزوی ساسانیان با رومیان در دهه سوم سده ۳ ب.م. که تصرف هترا را نیز می‌توان در ارتباط با آنها قرار داد، منتشر شده است. بر طبق کنتهوفن (Kettenhofen 1995 und 1982, 21) کره و نصیبین در سال ۲۳۵/۶ به دست اردشیر گشوده شد و در بهار سال ۲۴۳ ب.م. دوباره توسط گورديانوس از چنگ ساسانیان به درآورده شد. جز این در کل سال ۲۳۸ ب.م. سال فتوحات ساسانی در نظر گرفته می‌شود، نک به: Maricq 1957, 295; Loriot 1975, 759; Wiesehöfer 1982, 447 Anm. 87; Felix 1985, 37; Potter 1990, 35. 191.

حال میلار (1993, 153) با دلایل خوبی با هرگونه تصرفات دائمی ساسانی در این دوره مخالفت می‌ورزد. در مورد مشکلات سیاست روم، خارج از مشرق زمین و درباره امکان توان مذاکرة قیصر در سال ۲۳۸ ب.م. نک به 724-688. Loriot 1975, 688-724. ۱۵ در مورد آثاری تا سال ۱۹۷۲، نک به تلخیص به طور مژووح مصور سفر - مصطفی (۱۹۷۴) با متن عربی؛ همچنین نک به الشمس ۱۹۸۸، خلاصه‌ای تا سال ۱۹۸۲ به زبان انگلیسی در اثر ابراهیم ۱۹۸۶، موجود است.

16. Lenzen 1955; Downey 1988, 159-73.
 17. Safar/Mustafa 1974, 41-6; Drijvers 1977, 828-36; Tubach 1986, 255-487.
۱۸. تلخیص‌های قدیمی در: Safar/Mustafa 1974 (تا سال ۱۹۷۲، به عربی همراه با تصاویر و نقشه‌های زیاد) Drijvers 1977 (دقیق و به آسانی قابل دستیابی) Tubach 1986, 243-54; Ibrahim 1986, 92-140.

۱۹. اطلاعات راجع به فاصله هترا تا موصل در نوشته‌ها میان ۸۰ کیلومتر (Drijvers 1977, 803) تا ۱۰۸ کیلومتر (Ali 1996, 188) متغیر است. نوسان‌ها بیشتر بازتاب فاصله خط هوایی و راه زمینی است. اندازه‌گیری خودی:

(nach Tactical Pilotage Chart G-4B hrsg. von der Defense Mapping Agency Aerospace Center, St. Louis, Missouri [1989] und dem Ministry of Defense United Kingdom [1991] im Maßstab von 1:500.000 und den Karten: Irak 1:200.000 hergestellt im Auftrag des Generalstabes des Heeres, Berlin [1941])

در مورد راه زمینی از مرکز موصل تا هترا، فاصله ۹۲ کیلومتر را به دست داد.

20. al-Salihi 1991, 191.
21. Gawlikowski 1994, 152.
22. Andrae 1912, 24-5; Gawlikowski 1994, 150-1.
۲۳. ابراهیم (۱۹۸۶، ۱۱۹)، الصالحی (۱۹۹۱، ۱۹۰) از تعداد «حدائق ۱۶۳ برج» سخن می‌گوید. آندرآ (Andrae 1912, 25-7) برج اصلی، ۶ جانپناه بزرگ بر مجرای آب و دروازه‌ها و ۴۵ برج سنگی را که او تکمیل بعداً تنظیمی در مقابل بارو برای دستگاه‌های پرتابی تعبیر کرد، بر شمرد. گاویلیکووسکی (Gawlikowski 1994, 156) بر این تعبیر صحه می‌گذارد و به همچنین استحکامات سنگی را که به منزله پایه‌هایی برای منجیق‌ها در مقابل بارو کار گذاشته شده بودند، ذکر می‌کند. دستگاه‌های پرتابی دیگری در میان دیوار اصلی و دیوار کوچک به جلو کشیده شده‌ای قرار داشتند.
24. Safar/Mustafa 1974, 22; Baatz 1977 und 1978.
25. Andrae 1912, 20-1; Kennedy/Riley 1990, 107; Gawlikowski 1994, 151.
26. Ibrahim 1986, 119; al-Salihi 1991, 188; Rubin 1975, 422-3.
۲۷. سفر / مصطفی (۱۹۷۴، ۳۲۷) اندازه‌های داخلی دیوار را چنین ذکر می‌کند: دیوار شمالی ۴۳۵ متر، دیوار شرقی ۵، ۳۲۱ متر، دیوار جنوبی ۴۳۸ متر، دیوار غربی ۳۱۰ متر. درایورز (Drijvers 1977, ۸۰۵) اندازه‌هارا ۵، ۴۳۷، ۵، ۴۳۲ متر ذکر می‌کند.
۲۸. شماره گذاری A تا H ساختمان‌ها مبتنی بر Andrae 1912 است.
۲۹. سفر / مصطفی (۱۹۷۴، ۱۹۷)، با عکس‌های زیادی.
۳۰. معبد اللات، به دلیل نقش بر جسته مکشوفه و کثیة شماره ۳۶۷ که گذشته از این، ساخت معبد را به شاه سلطروق متعلق می‌داند، به الاهه تخصیص داده شد؛ نک به al-Na'gafi 1983, 188; Invernizzi 1989. تنها اشاره به نام خدای مورد پرستش در معبد C یک نگاره مسلح به درفیش نقش بر جسته در آنجا مکشوف است، به آرامی: 'smу. از این رو، نام‌گذاری باید نامعلوم بماند (سفر / مصطفی ۱۹۷۴، ۳۴۲؛ ابراهیم ۱۹۸۶، ۱۲۶). تخصیص معبد D مبتنی بر نوشته شماره ۱۴۶ بر روی تندیس در آنجا برپاداشته‌ای است که در آن از رب‌النوع شمیرو شمیرو استمداد می‌شود (سفر / مصطفی ۱۹۷۴، ۳۳۷).
31. Ibrahim 1986, 127.
32. Safar/Mustafa 1974, 337, Pläne S. 338-341.
33. Safar/Mustafa 1974, 344; Tubach 1986, 256; Bertolino 1995, 48.
۳۴. با اعداد رومی از I تا XIV مشخص شده‌اند. معبد VIII متشكل از دو واحد ساختمان قائم الزاویه قرار گرفته نسبت به هم، اما به لحاظ زمانی جدا از هم است. در مورد معبد I تا XI نک به: سفر / مصطفی ۱۹۷۴، ۳۵۰-۳۶۷؛ به طور خلاصه: ابراهیم ۱۹۸۶، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۲۱. در مورد معبد XII نک به: الصالحی ۱۹۸۳؛ در مورد معبد XIII نک به: الصالحی ۱۹۹۰. معبد XIV به طور کلی هنوز منتشر نشده است.
۳۵. معابد XII، VIIa und b، VI، VIIia und XIIIab با این شکل تقاضت دارند. در معبد XIII در مقابل اتاق پهن، اتاق پهن دیگری قرار دارد، در معبد VIIIa بت خانه همچون معمول بر بالای گوش راست

ساختمان قرار ندارد، بلکه توسط تاقچه‌ای جایگزین شده است. در معابد XII، VI، VIIb und VIIIc از طرفین سرسرآ دو اتاق کناری منشعب می‌شود. بدین وسیله اتاق‌ها به منزله پخش‌کن با تاقچه نیایشی خصلت دیگری را تا اتاق‌های پهن بسته دیگر معابد دریافت می‌کنند.

36. Bertolino 1995, 66.
- . ۳۷. بیت معنو (bēt Ma'ñū) در کنار معبد I، و تعدادی منازل در کنار معبد VIII، معبد XI و معبد V. پلان‌ها در رابطه با توصیف معبد در سفر / مصطفی ۱۹۷۴. در کنار دروازه شمالی به اصطلاح قصر شمالی منتشر نشده واقع است (نک به تصویر ۲). همچنین نک به: Venco Ricciardi 1996b.
38. Venco Ricciardi 1992, 198.
39. Andrae 1912, 75-106; al-Salihi 1972.
- . ۴۰. سفر / مصطفی (۱۹۷۴) خبر از جلد دومی در مورد شیشه، سفال و سکه‌های مکشوفة حفاری‌های خود را در هترادادن که تا امروز منتشر نشده است.
41. Ross 1839, 470; Andrae 1908, 28; Andrae 1912, 161-4. Bl. 54. Taf. 22-3; Andrae/Jensen 1920 25, 47 Abb. 2; vgl. Aggoula 1983a.
- . ۴۲. تلخیص‌های قدیمی تاریخ هترانمی توانستند این نوشته‌ها را منظور کنند. سفر / مصطفی (۱۹۷۴) ۴۰۵-۴۱۶ نوشتۀ‌های ۱ تا ۲۹۲ را به طور موجز منتشر کردند. درابورز (Drijvers 1977, 814-5) از ۳۲۵ نوشتۀ منتشر شده آرامی تا سال ۱۹۷۵ استفاده کرد. ابراهیم (Drijvers 1977, 814-5) از ۳۴۱ متن منتشر شده و ۱۹ متن تا آن زمان ناشناخته استفاده کرد که معمولاً به صورت ابراهیم ۱ تا XIX نقل قول آورده می‌شوند. اغلب آنها بعداً در شمارش رسمی ضبط شدند. در مورد متون جدید نک به الصالحی ۱۹۷۸ (شماره‌های ۳۴۱-۳۳۶)؛ ابراهیم ۱۹۸۲ (شماره‌های ۳۴۴-۳۴۳)؛ النجفی ۱۹۸۳ (شماره‌های ۳۴۵-۳۸۷)؛ عبداللّه ۱۹۸۴ (شماره‌های ۴۰۵-۳۸۸)؛ الصالحی ۱۹۸۶/۱۹۸۵ (شماره‌های ۴۰۶-۴۱۶).
43. Bertolino 1995, 13.
- . ۴۴. امکان دسترسی آسانی را کارهای ۱۹۹۴ und ۱۹۹۱ Vattioni 1981 ارائه می‌دهند که ترجمه‌های متناقض نیز در آنجا بحث شده است. در مورد تصاویر نک به ۱۹۹۱ Aggoula.
45. Bertolino 1995, 49 und 5 Fn. 18.
46. Bertolino 1995, 1.
- . ۴۷. پژوهش‌هایی در مورد متن در ۳۲-8 Bertolino 1995, 32-8.
- . ۴۸. نک به ابراهیم ۱۹۸۶، ۱۹۵-۲۱۳ و:
- Aggoula 1991; Vattioni 1994, 6 und 90; Bertolino 1995, 11.
- مدت‌های مددی مورد بحث بود که آیا تاریخ‌ها بر طبق تقویم سلوکی یا اشکانی تاریخ‌گذاری شده و چگونه سدگان خوانده می‌شوند. امروزه در کل پیشنهاد خوانش ۱۹۷۲ Milik و سالیابی مطابق تقویم سلوکی (SÄ) پذیرفته شده است. در این مورد به طور مشروح نک به: ۴-6 Bertolino 1995.

فهرست نوشه‌های به طور مطمئن سال یابی شده:

شماره [نوشه‌ها]	محل کشف	سال سلوکی	پس از میلاد	[نام] فرمانروایان
-----------------	---------	-----------	-------------	-------------------

۲۱۴	معبد VIIIa	۴۰۹	۹۸/۷	
۱۰۸	ایوان ۴ (جنوب)	۴۲۲	۱۱۱/۱۰	
۲۹۴	گور J3	۴۲۳	۱۱۲/۱	
۲۴۳	ایوان شمالی (نذر بول)	۴۲۸	۱۱۷/۶	
۳۴۶	تندیس در معبد تریاس	۴۴۰	۱۲۹/۸	<i>n̄rw mry'</i>
۳۳۸	نوشه قربانگاه نصرو	۴۴۴	۱۳۶/۲	<i>n̄sryhb mry'</i>
۲۷۲	دیوار محوطه مقدس نصرو	۴۴۹	۱۳۸/۷	<i>m̄srw mry'</i>
۳۳۶	دروازه شمالی	۴۶۳	۱۵۲/۱	
۳۴۳	دروازه شرقی (= ابراهیم I)	۴۶۳	۱۵۲/۱	
۳۶۳	تندیس در معبد الات	۴۷۳	۱۶۲/۱	
۶۲	معبد IX (ساخت معبد)	۴۷۶	۱۶۵/۴	
۸۲	در جلوی ایوان جنوبی	۴۸۸	۱۷۷/۶	<i>sn̄trwq mlk'</i>
۶۵	معبد IX (برپاداشت درفش)	۴۹۸	۱۸۷/۶	
۲۹۰	ناشناخته، قربانگاه (?)	۵۰۴	۱۹۳/۲	<i>'bdsmy ,mlk'</i>
۴۰۸	معبد XIII	۵۰۶	۱۹۵/۴	
۱۰۱	تندیس در ساختمان A	۵۱۲	۲۰۱/۲۰۰	<i>'bdsmy mlk'</i>
۴۰۵	تندیس در معبد XII	۵۱۶	۲۰۵/۴	
۳۴	تندیس در معبد V	۵۴۶	۲۳۵/۴	
۴۱۳	معبد XIII	۵۴۶	۲۳۵/۴	
۳۵	تندیس در معبد V	۵۴۹	۲۳۸/۷	<i>sn̄trwq mlk'</i>
۳۶	تندیس در معبد V	۵۴۹	۲۳۸/۷	
۸۰	تندیس در معبد XI	۵۴۹	۲۳۸/۷	
۲۴۴	در ایوان شمالی	ناخوانا	؟	
۰۱۵	سؤالی	؟۳۱۸	۹۸/۷	
۲۹۳	گور J3	۴۰۰ + X	۹۸۹/۸	
۲۸۸b	«بولوتربون»	۹۴۲۰	؟ ۱۰۹/۸	<i>'lkwd mry'</i>
۲۸۸a	«بولوتربون»	؟ [۴] ۶۰	؟ ۱۴۹/۸	
۴۱۶	مقبره / گور در دروازه شرقی	x ۶۷	؟ x ۵۶/۵	
۳۸۰	تندیس	؟۵۱۹	۹۲۰۸/۷	<i>sn̄trwq mlk'</i>
299b	معبد سمیا، تندیس سنطروق	(؟ ۵۵۱) ۵۴۱	۲۳۰/۲۹ (۲۴۰/۳۹)	<i>sn̄trwq mlk'</i>

تاریخ‌های نامطمئن:

۲۴۴	در ایوان شمالی	ناخوانا	؟
۰۱۵	سؤالی	؟۳۱۸	۹۸/۷
۲۹۳	گور J3	۴۰۰ + X	۹۸۹/۸
288b	«بولوتربون»	۹۴۲۰	؟ ۱۰۹/۸
288a	«بولوتربون»	؟ [۴] ۶۰	؟ ۱۴۹/۸
۴۱۶	مقبره / گور در دروازه شرقی	x ۶۷	؟ x ۵۶/۵
۳۸۰	تندیس	؟۵۱۹	۹۲۰۸/۷
299b	معبد سمیا، تندیس سنطروق	(؟ ۵۵۱) ۵۴۱	۲۳۰/۲۹ (۲۴۰/۳۹)

یادآوری:

- واتیونی (1994, 6) و برتولینو (Bertolino 1995, 11 und 63) تاریخ نوشته ۲۹۳ را از گور J3 مطمئن می‌دانند. طبق ابراهیم (۱۹۸۶، ۲۱۳) عدد سال x + ۴۰۰ ناقص است.
- شماره b 288a und a. (Vattioni 1994, 288c) در نزد ابراهیم (۱۹۸۶) شماره ۲۸۸ است. واتیونی (Vattioni 1994, 65) شماره ۴۴۰ می‌خواند و x + ۴۸۰ را به منزله شماره سال‌ها نام «بولوتريون Bouleuterion» از سوی برتولینو برای تعدادی دیوارهایی با اهمیت ناشناخته‌ای در محوطه معابد وضع شد.
- شماره ۲۹۴ توسط ابراهیم (۱۹۸۶، ۲۱۲) به صورت ۴۲۰ تقویم سلوکی = ۱۰۹/۸ ب.م و شماره ۲۲۳ توسط واتیونی (۱۹۹۴، ۶) به صورت ۳۲۹ تقویم سلوکی = ۱۸/۷ ب.م خوانده می‌شود.
- تاریخ شماره ۴۰۸ توسط واتیونی (۱۹۹۴، ۸۴) او ۵۴۶ به ۵۰۶ سلوکی تصحیح می‌شود. نک به پی‌نوشت قبلی. ۴۹

۵۰. نوشته شماره ۲۱: *ilwn mlk' ntwn'stry*: همراه با بحثی در مورد تحصیص‌های قدیمی:

Drijvers 1977, 824; Hauser 1994, 571-2; Safar/Mustafa 1974, Abb. 197; Aggoula 1991, Pl. II, 21.

.*ilwn* را به ویژه سگال (Segal 1986, 92)، شاهی از هترادر نظر می‌گیرد.

۵۱. بازسازی‌های فهرست فرمانروایان توسط ملک (Milik 1972)، سفر / مصطفی (Safar/Mustafa 1974)، آگوئلا (Aggoula 1991) و ابراهیم (Aggoula 1991) توسط برتولینو (Bertolino 1995, 12) به طور گویایی در تابلویی نمایانده شده‌اند.

۵۲. وُرَد (ارد) در مقام *mry* در نوشته‌های شماره ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۶۶ و ۲۶۷ ذکر می‌شود. طبق سفر، نشريه‌ب (اول) در اواخر سده اول ب.م. نخستین *mry* است: ۷- ۲۶- ۷ Safar/Mustafa 1974.

۵۳. درایورز (Drijvers 1977, 823) و واتیونی (Vattioni 1994, 8) چنین فرض می‌نهند. اما برای *Ma'nū* به طور مختلف، سال ۱۴۹ ب.م. ذکر می‌شود (ابراهیم ۱۹۸۶، ۱۰۱). این امر مربوط به قربانگاهی است که بر روی آن، چهار نوشته (Nr. 288a-d) پیدا شدند که دو عدد از آنها (به طور مختلف) سال‌یابی شده‌اند. اما نامش معنون در نوشته سومی یافت می‌شود که هم‌زمانی اش مدلل نمی‌باشد. از این رو، تاریخی برای معنون باید نامعلوم بماند.

۵۴. عدد سدگان به علت آسیب دیدگی هر تکمیلی را امکان می‌دهد. الصالحی (الصالحی ۱۹۸۵/۶، ۱۱۰) در ابتدا خواش ۵۶۷ یا ۶۶۷ سلوکی (یعنی ۲۵۵/۶ یا ۳۵۵/۶ ب.م.) را پیشنهاد کرد و بعداً (الصالحی ۱۹۸۹/۹۰، ۱۱۲) تصمیم بر تاریخ متأخر گرفت. بر عکس، آگوئلا (Aggoula 1988, 5-8; 1990a, 1990b) (۴۱۹) تاریخ ۱۶۷ سلوکی (= ۱۴۵/۴ ق.م.) را پیشنهاد کرد. اما هر دو پیشنهاد سال‌یابی بسیار خارج از چارچوب زمانی نوشته‌های مورد نظر در اینجا قرار می‌گیرند. گارلیکووسکی (Gawlikowski 1994, 183) هر دو پیشنهاد را رد می‌کند و تاریخ ۳۶۷ سلوکی (۵۵/۶ ب.م.) را محتمل می‌داند که در این صورت، باید کهن‌ترین نوشته در هتراباشد. اما تاریخ معکن، یعنی ۴۶۷ سلوکی (۱۵۵/۶ ب.م.) را بدین دلیل کنار می‌گذارد که وی می‌انگارد که سنگ - بلوک نوشته به گوری تعلق داشته که در همان زمان در دیوار شهر کار گذاشته شده بود. اما بلوک تنها در آوار باروی اصلی در فاصله چند متري گوری که «در برج دروازه شرقی مورد استفاده مجدد قرار گرفته بود» (Gawlikowski 1994, 183)، پیدا شد. هم‌زمان

ترجمه سازه 'by' مذکور به عنوان گور همچنین بر فرض تعلق بلوک و گوربنا به هم استوار است. از این رو، تاریخ و ترجمه مطمئن نیستند.

۵۵. با عنوان 'mny' در نوشه‌های شماره ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۴۶، ۳۳۸، ۳۶۱، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۳، بدون عنوان در نوشه ۱۹۴ و احیاناً در شماره‌های ۳۶۰ و ۳۶۲ مدلل است. احیاناً او پسر الکود 'lkwr/d'، پسر عبدو 'bdw' (نوشه‌های ۳۴۹ و ۳۵۰) است.

۵۶. در شماره‌های ۳۳، ۳۴۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۰، ۲۳۱، ۱۹۹، ۱۹۶، ۸۲، ۶۷، ۱۹۷، ۱۹۴، ۲۷۲، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶ شماره ۳۶۱ 'by' 'rb' (nṣrw، پسر نشیریه) و شماره ۳۲۸، ۳۷۸، ۳۷۶ مدلل است. همچنین شماره ۳۶۱ (nṣrw، پسر نشیریه) را می‌توان با اطمینان به او نسبت داد.

۵۷. سفر / مصطفی (۱۹۷۴، ۳۰) به موجب نوشه ۲۷۲، که در آن عبدالله 'lh'، نسخه نشو و 'bd'، Našrū برای زندگی سرور نشیریه و بازماندگانش دعا می‌کند، فرض می‌تواند که نشیریه دومی پس از نشو حکومت کرده است. اما این نظریه جز این رد می‌شود.

۵۸. در شماره ۲۳۲ 'wlgš mny' در شماره ۳۴۸ 'sntrwq mny'، شود. در شماره ۲۸۵ 'wlgš mny' در شماره ۲۲۲ 'wlgš mny' این عنوان پس از 'mr' قطع می‌شود. از این رو، به جای 'mny' امکان دارد همانند شماره ۱۴۰ 'wlgš mr' مد نظر بوده باشد. مطابق سگال (Segal 1986, 60 Anm. 16) 'mr' یک «لقب تشریفاتی» است. در شماره ۳۳ 'wlgš mny' به همچنین بستگی هر دو نشان داده شده است، اما ولخش بدون عنوان درج شده است. سفر (۱۹۷۳، ۸۹) به نقش بر جسته‌ای استناد می‌کند که در کنار فرد درازکشی سه نفر ایستاده نموده شده‌اند. در حالی که فرد درازکش دارای نام نصرو است، افراد در کنار وی ایستاده دارای نام ولخش هستند.

۵۹. سنطroc (اول) در نوشه‌های شماره ۸۲، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۶، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۵۳، ۳۴۷، ۳۴۵، ۲۳۱، ۲۷۳، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹ در نوشه‌های شماره ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۳۹، ۲۷۶، ۳۷۵، ۳۷۲، ۲۸۷، ۲۰۲ و ۳۸۵ به وضوح قابل تشخیص نیست که آیا او یا نوہ همنام وی سنطroc دوم، مطمح نظر است. سنطroc اول بدون عنوان در شماره ۳۳۳ به منزله پدر بزرگ وی نام برده شده است.

۶۰. واتیونی (Vattioni 1994, 77) هر دو رابرای انتخاب ارائه می‌کند.

۶۱. گذشته از این، 'qbšms' [عقبشمش] نوشه شماره ۶۲ سال یابی شده در سال ۱۶۴/۵ ب.م. را از خود به جای گذاشته است که اما هیچ راهنمایی دیگری را ارائه نمی‌کند.

۶۲. آگوئلا (Aggoula 1986, 361) با خوانش 'mny'. حتی مقطع زمانی را می‌شد دقیق‌تر محدود کرد، چنانچه آگوئلا (Aggoula 1991, 170) با خوانش تاریخ متأسفانه ناقص نوشه شماره ۳۸۰ که سنطroc را شاه می‌نامد، محق می‌بود. خوانش وی به صورت $479\text{ سلوکی} = 167/8$ ب.م. قابل تأیید نیست (Vattioni 1994, 79). خوانش خود واتیونی: $419 = 107/8$ (؟)، البته هیچ‌گونه مفهومی ندارد، $(519 = 207/8)$ دوباره می‌تواند زمان حکومت سنطroc دوم را دقیق‌تر تعیین کند. مطابق تصاویر هر تکمیل تاریخی ممکن است. گذشته از تاریخ اعمال پادشاهی، دلیلی برای این امر است که برادران ولخش و سنطroc، باید نخست دارای یک عنوان و بعداً آن دیگری بوده باشند،

مسئله‌ساز است؛ نک به ۱۰۴. برای امتحان می‌توان فرض نهاد که ولخش' کس دیگری غیر از ولخش' *mry* است. زیرا در نوشته شماره ۳۶۶ که در معبد الالات پیدا شد، تندیس مربوطه به ولخش (اول)، پسر ولخش (دوم) نسبت داده می‌شود. با این شرط که ولخش (اول) پسر نصره است، قابل تصور می‌بود که او (پسر نصره و برادر سلطنتی اول) فقط 'mry' بود، حال آنکه پسر وی (ولخش دوم)، نوه نصره، در زمان متأخری شاه شد. در این صورت تازه باید مجدداً پس از اتمام حکومت سلطنتی اول قابل انتظار باشد. این بازسازی با تکمیل ولخش دومی می‌توانست یک رشته از مسائل فهرست فرماتروایان را حل کند، به خصوص مشکلی را که تاکنون توسط حضور ظاهری دو شخصی که در ابتدا عنوان 'mry' و بعداً عنوان 'mlk' را داشتند، از میان بردارد. البته باید هم پنداشت هر دو ولخش نام برد ه با هر دو دارنده عنوان تا پیدا شدن نوشته‌های دیگری جزو حدسیات باقی بمانند.

۶۳ 'bdsm' در نوشته‌های شماره ۳۶، ۷۹ (rb)، ۲۰۳ (بدون لقب)، ۲۹۰، ۲۷۷، ۲۲۹، ۲۲۳، ۳۴۱، ۳۷۳؛ او به عنوان ولی‌عهد pšgnyb'، در نوشته‌های شماره ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶ و احیاناً در شماره ۲۸۷ نام برد می‌شود. در نوشته آخری مسئله می‌تواند بر سر پسر همان نام سلطنتی دوم بوده باشد. – سلطنتی دوم در مقام 'mlk' در نوشته‌های شماره ۲۸، ۳۶، ۷۹، ۱۹۵، ۷۹ و ۲۰۳ و نیز بدون عنوان در شماره ۳۳۴، ۳۳۳ و ۳۴۱ نام برد می‌شود.

64. Safar 1973 und Drijvers 1977, 824.
65. در مورد محل کشف نوشته‌های اشکانی که به Safar/Mustafa 1974, 370-2; Bertolino 1995, Tav. VI-XVI
66. Ibrahim 1986, 195-6; Vattioni 1994, 71.
67. آندرآ (Andrae 1912, 20-1) نشان می‌دهد که دیوار، هسته‌ای صندوقی دارد که رو به طرف شهر مستحکم شده است. گذشته از این، خندقی در طرف داخل دیوار قرار دارد. ابراهیم خندق را گوдал زباله تعبیر می‌کند و از این رو، به یک دیوار تدافعی از داخل ساخته شده گمان می‌برد Ibrahim 1986, 119؛ در پیروی از وی الصالحی: al-Salihi 1991, 181. اما تعبیر آندرآ به منزله خندق و تقویتی در برابر شهر باید به عنوان دلیل واضحی برای دیوار شهر بندان ارزیابی شود.
68. Ibrahim 1986, 200; Segal 1986, 76; Vattioni 1994, 93-4 (Nr. 208); Gawlikowski 1994, 182.
69. Gawlikowski 1994, 158.
70. Ibrahim 1986, 200; Segal 1986, 60; Vattioni 1994, 93-4.
71. Gawlikowski 1994, 162-177. Fig. 17.
72. هاوسر (Hauser 1994, 468) مساحت قدیمی را حدود ۱۰۰ هکتار برآورد می‌کند، در حالی که باروی جدید هترًا حدود ۳۱۰ هکتار را دربر می‌گرفت.
73. Gawlikowski 1994, 156, 163.
74. بلوک سنگی دارای نوشته شماره ۴۱۶ در نزدیکی گور ۵J قرار داشت؛ تاریخ نوشته و تعلقی به گور مورد اختلاف است. نک به پی‌نوشت ۵۴.
75. Andrae 1912, 75-106; al-Salihi 1972؛ راجع به گنجاندن آن در باروی جدید شهر نک به Gawlikowski 1994, 156؛ در مورد موقعیتی خارج از باروی قدیمی شهر: Gawlikowski 1994, 156

۱۶۳. به خصوص برج - مقبره‌های پالمیرا اغلب دارای تاریخ هستند که مقطع زمانی میان ۹ ق.م و ۱۲۸ ب.م را دربر می‌گیرند؛ نک به ۳۴، As'ad/Schmidt-Colinet 1995، برج - مقبره‌های همان دوره خارج از پالمیرا به ویژه در دوران اروپوس و آسور در خارج دیوارهای شهر پیدا شده‌اند. این نوع گور باید خاص شهرهای غرب امپراتوری اشکانیان در سده اول ب.م تلقی شود.
76. Safar/Mustafa 1974, 327.
77. Safar/Mustafa 1974, 344.
۷۸. داونی (Downey 1988, 161): «نه زودتر از اوائل سده دوم پس از میلاد». سنت فریرگر (St. Freyberger) در پژوهش تاکتون منتشر شده آذین‌های ساختمانی سوریه رومی، که وی معابد هترا رانیز در آن منظور کرده، به نگارنده اطلاع داد که به تاریخ‌های ساخت کهن‌تری برای معابد هترا می‌رسد.
79. Vgl. Bertolino 1995, 41; Ibrahim 1986, 124.
80. Safar/Mustafa 1974, 334.
81. Bertolino 1995, 43.
۸۲. نوشتۀ شماره ۲۲۹b بر روی پاپیکره‌ای برای سنطروق از معبد سمیا دارای تاریخ ۲۲۹ یا ۲۳۹ ب.م است.
۸۳. در مورد بحثی در جزئیات نک به: Bertolino 1995, 50-5.
84. Segal 1986, 58.
85. Bertolino 1995, 52.
86. Hauser 1994, 467.
۸۷. دید کلی اولیه‌ای در مورد سکه‌های مکشوفه در ۱۹۷۴ al-Salihi 1974 وجود دارد و منابع را توباخ (Tubach 1986, 286-95) تنظیم کرده است.
۸۸. در مورد گنج یافته در دروازه شمالی، نک به: al-Salihi 1980, 163.
89. al-Salihi 1974, 160. Taf. 3.
90. al-Salihi 1980, 163 Abb. 11.
۹۱. Slocum 1977, 43. این نوع در آسور نیز مدلل است؛ نک به هاوسر (Hauser 1994, 392-5) با بحث سال‌یابی این نمونه.
92. Walker 1958, Pl. 14, 1-10; Slocum 1977, Pl. 6-7; al-Salihi 1974, Taf. 3.
93. Slocum 1977, 38-42; Tubach 1986, 287-9.
94. al-Salihi 1973, 66.
95. Walker 1958, 170; Slocum 1977, 45; Tubach 1986, 293.
96. Milik 1972, 399; Drijvers 1977, 831; Slocum 1977, 46.
97. Tubach 1986, 294-5.
98. Tubach 1986, 304-19.
99. Vgl. von Gall 1970.

100. Safar/Mustafa 1974, 274-90 Abb. 268-88.
۱۰۱. ماتیسن (7-7) Mathiesen 1992, 9. S. 73-74 («خلاصه‌ای در مورد تندیس‌های هترا» ارائه می‌دهد؛ همچنین نک به صفحه ۲۰۴، شماره ۲۰۶-۲۱۷-۲۱۶ با عکس‌های بسیار عالی. در مورد تصاویر جز این نک به Safar/Mustafa 1974, *passim*.
۱۰۲. معرفی اولیه تندیس‌های مکشوفه غیرمنتظره در آن زمان نک به: Ingholt 1954.
103. Mathiesen 1992, 10. در مورد پیکره‌های هم‌عصر اشکانی نک به مقاله‌گال در همین کتاب.
۱۰۴. Mathiesen 1992, 75-7.
105. Safar/Mustafa 1974, 41-6; Drijvers 1977, 828-36; Tubach 1986, 255-456. Ausgehend von Skulpturen: Invernizzi 1989; al-Salihi 1973, 1975, 1982, 1985, 1989a und 1989b.
۱۰۶. Safar/Mustafa 1974, 41; Tubach 1986, 261. مشکلات تعبیری را همچنین عقاب اغلب به صورت تصویری نموده شده، 'رس', ارائه می‌کند. درایورز (Drijvers 1977, 830; 1978, 163-5) آن را به عنوان نماد خدای آسمان به مرن ربط داده و هر دورا در مقابل خدای خورشید، شمش، می‌گذارد. اما توباخ (Tubach 1986, 268) در پیروی از کومون و آگونلا، عقاب را جانور مرن/شمش، تعبیر می‌کند، زیرا در همان عقاب طلب استمداد می‌شود و در پالمرانیز جانور مقدس بل، یا به عبارت بهتر، بعل شمین است.
107. Tubach 1986, 258.
۱۰۸. توباخ (Tubach 1986, 456) به استنباطی می‌رسد که مرتن ماه نو است که مرن با او در هم می‌آمیزد و بعداً از آن بر مرين، هلال ماه، بیرون می‌جهد. از آنجا که ماه نو نامرئی است، مرتن هیچ نماد ماه دربر ندارد. بر عکس، الصالحی (al-Salihi 1985; 1989b) مرتن را لقبی از اللات – نمسیس ارزیابی می‌کند.
109. al-Salihi 1975, 79; Drijvers 1977, 831; Tubach 1986, 304.
110. Drijvers 1977, 832; Tubach 1986, 456. 319-35 zu Dionysos; zustimmend Invernizzi 1989.
111. Drijvers 1977, 826.
112. Tubach 1986, 256.
113. Vgl. Safar/Mustafa 1974, 359-65; Ibrahim 1986, 130-1; Drijvers 1977, 833.
114. Aššur-Bēl ('šrbī): Safar/Mustafa 1974, 356; vgl. v.a. Aggoula 1990b.
115. Safar/Mustafa 1974, 352. 354.
۱۱۶. بر طبق الصالحی (al-Salihi 1985, 1989b) اللات با آتنا (Drijvers 1977, 834) برابر نیست، بلکه با نمسیس.
117. Drijvers 1977, 833-5.
118. Drijvers 1977, 836.
119. Safar 1973, 97; Downey 1988, 159.
120. Ibrahim 1986, 92-4.

۱۲۱. ابراهیم (Ibrahim 1986T 140): «محوطه به نظر می‌آید همچو یک استقرارگاه کوچگری شروع شده باشد». متنها در صفحه ۹۳ «پرسور آتس (D. Oates) پیشنهاد کرده که خاکستر نشانگر اسکان موقت کوچگران بوده است. با این حال، هیچ‌گونه شواهدی برای اثبات این پیشنهاد وجود ندارد. گذشته از این، ارائه تاریخ دقیقی به این سطح کار دشواری است.».

۱۲۲. Ali 1996, 190. در سالنامه BM 21946 گزارش می‌شود که نبود نصر (Q. M) مبادرت به لشکرکشی بر هاتی کرده و در ضمن آن، گروه‌های مختلفی از اعراب را فرمانبردار و چپاول کرده است. آنان در ارمیا (Jeremia 49,32-33) برشمرده می‌شوند. در زمرة آنها «پادشاهی‌های حاضر» است. در حالی که برای Eph'al (1982, 175-6) هویت آنها نامعلوم است، علی آنها را با هترا یکی می‌داند.

123. Vgl. Ibrahim 1986, 107-16.

124. Safar 1973, 97; Safar/Mustafa 1974, 26.

125. Vgl. Ibrahim 1986, 108; Segal 1986, 59-60.

۱۲۶. نوشته شماره ۱۱۰؛ 'slkw rb'؛ نوشته شماره ۲۸۸b؛ سفر (Safar 1973, 97) «رئیس قبیله»؛ Segal 1986, 59.

127. Safar; 1964; Ibrahim 1986, 213; Segal 1986, 58.

128. Ibrahim 1986, 108; Safar/Mustafa 1974, 27; Segal 1986, 61.

129. Segal 1986, 61.

۱۳۰. نخستین بار در ابراهیم (Ibrahim 1999) به منزله ابراهیم شماره VI.

۱۳۱. سفر ۱۹۷۳؛ سفر / مصطفی ۱۹۷۴. اینکه این اسم نادر نبود، نوشته‌های شماره ۱۳۹ که در آن نشريه‌ب، نوہ سنطroc، مدلل است، و شماره ۲۵ که نشريه‌ب را پسر عبد - علی می‌نامد، نشان می‌دهند.

۱۳۲. ابراهیم، ۱۹۸۶، ۱۰۰/۱. نشريه‌ب برای واتیونی به موجب نوشته شماره ۲۳۸ از سال ۱۳۲/۳

ب. هنوز در قید حیات است، زیرا نه نصر، بلکه او دارای لقب است. از جانب دیگر، واتیونی، نشريه‌ب را در نوشته ۳۴۶، یعنی پنج سال پیش تر، در قید حیات ارزیابی نمی‌کند. او راه حلی برای مشکل ارائه نمی‌کند (Bertolino 1995, 7). همچنین برتوالینو (Vattioni 1994) (9) تصمیمی اتخاذ نمی‌کند، اما تأکید می‌کند که نوشته شماره ۲۷۲ فقط نسبنامه نصر و را فهرست‌بندی می‌کند و بیان نمی‌کند که نشريه‌ب هنوز در قید حیات است. مشکل جانشینان تازه اگر تصور کنیم که آنچه تابه حال به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است، هیچ یک از سه نوشته سال‌یابی شده‌ای که از نصر و اسم می‌برند، متعلق به خود وی نباشد، بیشتر می‌شود. زیرا با وجود آنکه شماره ۲۷۲ تاکنون همواره به عنوان شاهدی برای فعالیت ساختمانی نصر و زیرا بیشتر شده، چنین نوشته متعلق به عبداللّه، نوہ یک نصر و بدون لقب نامبرده‌ای است (نوشته‌های دیگر عبداللّه عبارتند از نوشته شماره ۱۵۱، ۲۱۸ و ۲۳۶. در شماره ۲۳۶ با نسبنامه

یکسانی همانند؛ در شماره ۲۱۸ به طور رسمی پس از *dry*-*smk*، پیشکار، نامیده شده. از آنجا که عبدالله در شماره ۲۱۸ نسب نامه‌ای را نشان نمی‌دهد، یکی دانی وی با فرد نامبرده در شماره ۲۲۶، ۲۷۲ و ۲۳۸ نامطمئن است). از این رو، قابل تصور است که نوشته ۲۷۲ نه به ساخت و سازهای نصرو، بلکه فعالیت‌های عبدالله مربوط است. در این رابطه مهم است که آیا *Naṣrū mny* پدریز رگ عبدالله است و آیا عبدالله آن دیوار مورد تردید را «ساخته» (ابراهیم)، یا «مرمت کرده» (سفر) یانه. حال فرض بر این می‌گذاریم که عبدالله نوہ نصرو است و مرمت و یا حتی احداث کرده، در این صورت باید ساخت و سازهای اصلی نصرو مقداری عقب اندخته شود. اما هم‌زمان باید یک جایه‌جایی نسلی سنتروق، پس نصرو را که تازه چهل سال بعد به عنوان نوہ وی مدلل است، فرض بگذاریم. این مسئله یا مغایر بافرضی است که نوشته سازه‌ها مربوط به عبدالله است یا بر عکس، اینکه او نوہ نصرو است. اما اگر عبدالله نوہ نصرو دیگری باشد، بدین ترتیب، او می‌تواند همانی بوده باشد که مسئول ساخت است، که نصرو او را بدان کار مأمور کرده بود. بدین ترتیب، مجدد ساخت دیوار محظوظ مقدس تأیید می‌شود. اما توضیح این مشکل هنوز خاتمه نیافته است.

۱۳۳. برای سه نسل 'mlk' و 'mny': شماره ۱۹۴ (۳۷۵)، در اینجا هیچ عنوانی برای نشریه به ذکر نمی‌شود). سه نسل با یک شاهزاده / شاهدخت: شماره ۳۶، ۱۹۵، ۳۷۶. دو نسل با عنوانی از نوشته‌های جدید: ۳۴۸-۳۴۵، ۳۵۶، ۳۵۳-۳۵۱، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۷۱-۳۶۷. از

۱۳۴. عنوان 'mny' در آسور نیز در میان سال‌های ۱۲/۱۲ و ۲۱۷/۱۸ ب.م مدلل است؛ Aggoula 1985.

.Nr. 1-4, 6. 16.

۱۳۵. Vattioni 1994, 4-5؛ در مورد اعراب در هزاره اول ق.م. نک به 1982 Eph'al. درباره اصطلاح‌های *Saraceni* و *Arabes*، *Scenitae* و *Arabes* و کاربرد مختلف آنها در نوشته‌های رومی، نک به Bowersock 1987 (با کتاب‌شناسی در پی نوشت ۱۰؛ Christides 1970, 8). بر این بنا، در سده ۳ میلادی باو یا بدون متمم هم *Scenitae* هم یکجانشینان و هم کوچگران را می‌نامد، حال آنکه در HA سده ۴ میلادی، *Scenitae*، کوچگران و *Arabes*، یکجانشینان را مطمع نظر دارد (Bowersock 1987, 79 bzw. 74).

136. Millar 1993, 512-3.

۱۳۷. میلار (512)، به گونه دیگری در صفحه ۴۹۵، که وی در اینجا مسئله را پادرها می‌گذارد. میلار (17) (Millar 1993, 495 Anm. 17) برای عنوان 'rb' (mlk' dy 'rb)، یا به عبارت دیگر، فقط نوشته‌های شماره ۱۹۳، ۱۹۷-۱۹۵، ۲۲۱ به عبارت دیگر ۲۸۷ رامی‌شناسد؛ در تکمیل آنها باید شماره‌های ۳۵۳، ۳۴۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹ (نخستین بار در نزد النجفی ۱۹۸۳؛ نک به 1994 Aggoula 1991; Vattioni 1991) ذکر شود.

138. al-Salihi 1978, 69; Ibrahim 1982, 120-1; Ibrahim 1986, 195. 213.

۱۳۹. واتیونی (71) (Vattioni 1994) به «کوچگران» ترجمه می‌کند.

۱۴۰. Eph'al 1982, 7 از کاربرد عمومی اصطلاح در منابع خط میخی هزاره اول ق.م. و نیز منابع یونانی، عربی کلاسیک و جنوب عربستان به خود نام‌گذاری به مفهوم «صحرانشین» را، بدون آنکه الزاماً شیوه زندگی کوچگری به آن ربط داشته باشد، استنباط می‌کند.
141. Drijvers 1977, 822 mit Anm. 72; Wiesehöfer 1982, 440.
142. همچنین Dijkstra 1990, 91-92؛ Vgl. v.a. Rowton 1973a; 1973b; 1976b؛ استادانه‌ای از Irons/Dyson-Hudson 1972 sowie Cribb 1991.
۱۴۳. Dijkstra 1990, 83-90, 93-4 در مورد گرایش نجگان قبایل در شهرهایی که به منزله رابطی میان کوچگران و حکومت خدمت می‌کردند، تا یکجانشین شوند نک به Rowton 1976a.
۱۴۴. نک به ۹۰ Dijkstra 1990, 109؛ Ibrahim 1986, 109؛ Ibrahim 1986, 1986 (Segal 1986) پیشنهاد می‌کند، نمی‌تواند مدلل شود؛ نک به ۷۱ Vattioni 1994، برای سگال، 'rbyt' چنان‌که ابراهیم (65) پیش از شاهی «متصلی اصلی اجرای امور هتراء» است.
۱۴۵. al-Salihi 1989a, 23 این عنوان گذشته از این در شماره ۲۲۳ مدلل است. در مورد نوشته نک به:
- Al-Nağafi 1983, 186-7؛ Aggoula 1991, 166؛ Vattioni 1994, 77.
146. Dijkstra 1990, 90.
۱۴۶. اصل تاریخ‌ها در نزد ابراهیم (Ibrahim 1986, 39-86). برای ارزیابی مشروح نک به Hauser 1994, 487-562 از آنجا که تراکم تاریخ‌ها برای همه نواحی بررسی منطقه‌ای یکسان است و نقشه جاهای همچنین سال‌یابی دقیق وجود ندارد، بررسی‌ها و حفاری‌های بیشتری لازم است. حتی اگر ترجمه واتیونی توسط نتایج بررسی مورد تردید قرار گیرد، ایرادهای وی، 'rb' را به لحاظ قومی به اعراب امروزی ربط دهنده، با آن تلاقی نمی‌کند. در مورد برداشت «عرب» نک به ۱982 Eph'al؛ به طور کلی در مورد مسئله تعریف گروه‌های قومی نک به Mahmood 1992؛ Lenz 1995.
۱۴۸. Hauser 1995, 232-3 وانگهی دقیقاً این همان راه تجاری مهم مندرج در نقشه پوتیگریانا است که تراپیانوس، سپتیمیوس سوروس و بعداً یووپیانوس در هنگام برگشت‌شان از تیسفون هر یک آن را دنبال می‌کردند. نک به 602 Hauser 1994.
۱۴۹. Rowton 1973a; Dijkstra 1990, 92. به طور مشروحی درباره کوچگری و یکجانشینی در منطقه پیرامون هتراء، نک به هاوسر (زیر چاپ) /
150. al-Salihi 1989/90.
151. al-Salihi 1996, 201.
152. al-Salihi 1989/90, 112.
۱۵۳. الصالحی (al-Salihi 1989/90, 112) تفاوت‌های پارین‌نویسه‌ای را در نوشته‌های جز این پسین‌تری مشاهده کرده. سرخلاف وی، گاویلکووسکی (Gawlikowski 1994, 183)

خاطرنشان می‌سازد که نوشه کاملاً در شیوه نگارش مرسوم نگاشته شده است.

154. al-Salihi 1989/90, 112; al-Salihi 1996, 201; Bertolino 1995, 66; Kritisch Venco Ricciardi 1996a, 150-1.
155. Hauser 1994. ۱۵۶. در مورد تاریخ استقرار و رشد جمعیت جزیره در دوران اشکانیان و ساسانیان، نک به Hauser 1994.
157. Safar/Mustafa 1974, 27; Ibrahim 1986, 140.
158. Maricq 1957; Drijvers 1977, 803; Wiesehöfer 1982, u.a. Oates 1955; Segal 1986, 64. ۱۵۹. Wiesehöfer 1982, 440) Winter 1988, 34 (با شرح و بسط): تقریباً در همان مضمون دوباره در صفحه ۶۹. در مورد بستگی عنوان شاه با استقلال نک به 62. ۱۶۰. Safar 1973, 97; Segal 1986, 64. Wiesehöfer 1982, 440. ویزهوفر امروزه نظر مغایر آن را نمایندگی می‌کند؛ نک به Wiesehöfer 1994, 198 که در این کتاب هتراء جزو شاهکنشین‌های وابسته به شمار می‌آورد که فرمانروایانش مجاز بودند خود را شاه بنامند. ۱۶۱. در این مورد نک به هاوسر (در دست تنظیم).
162. Vgl. z.B. Millar 1993, 473. ۱۶۳. اینکه منابع رومی امپراتوری اشکانیان را تا پایانش، قدرت هم‌تراز ارزیابی می‌کردد، ویزهوفر بدان تأکید می‌کند (Wiesehöfer 1982, 441).
164. Ziegler 1964, 131; Birley 1989, 116.
165. Chaumont 1987, 437-9.
166. Millar 1993, 113-4.
167. Oates 1955; Maricq 1957, 294; Drijvers 1977, 825-7; Isaac 1992, 154 Fn. 271.
168. Maricq 1957, 292-5; Drijvers 1977, 827; Speidel 1985. ۱۶۹. Stein 1941, 310; Stein 1985, 67-77. Stein 1985, 73-4. در مورد تک قطعه‌های نک به Stein 1985, 73-4. استاین اطمینان داشت که نقشه پوتینگریان، قلعه‌های رومی را برای این منطقه نشان می‌دهد. اما در آنجا ایستگاه‌های راه‌های تجاري ذکر شده است که بخش اعظم آنها می‌تواند شناسایی شود. نک به Hauser 1995.
170. نک به 446 Wiesehöfer 1982: «به نظر می‌آید هتراء در سیستم دفاعی روم ادغام شده، و دیوار گذشته از این جلوتر به طرف شرق و جنوب کشیده شده بود»، بدین ترتیب وی از درایورز Drijvers 1977, 827) پیروی می‌کند؛ به همچنین ویتر (Winter 1988, 70): «ادغام شهر در سیستم دفاعی دیوار رومی اساساً موقعیت راهبردی روم را در شمال میان رودان بهبود بخشدید». پوتر (Potter 1990, 378) در مشابهت با همو: «هتراء در این تاریخ به طور قطع جزو اردوگاه

رومی بوده است و جاده‌سازی اولیه شاید به این هم‌پیمانی ربط داشته باشد.» Millar با احتیاط (Millar 1993, 151): «هترا برای رومیان فقط یک پاسگاه دیده‌وری دوردست بود، ولو هترا استحقاق توجه بیشتری به عنوان دورترین نقطه جنوب شرقی را داشت که به‌طور مداوم تحت اشغال نیروهای رومی بود.» همچنین نک به نقشه‌ها:

TAVO B V 12 Östlicher Mittelmeerraum und Mesopotamien. Die Zeit der Reichskrise (235-284 n. Chr.) von E. Kettenhofen (1983).

. Hauser 1994, 485-6. 531-41.

172. Khirbat al-Naddas (Ibrahim Ort Nr. 49) und Umm ash-Shinin (Nr. 111). ابراهیم در مورد مکان شیخ ابراهیم (شماره ۱۲۸) فقط داده‌های استاین را تکرار می‌کند. از این رو، معلوم نیست که آیا خود او محل را دیده است یا نه. مکانی در موقعیت و وسعت قابل قیاسی همچون نجمة ذکر شده توسط استاین (Stein 1941, 301) در نزد ابراهیم یافت نمی‌شود.
173. Vgl. Ibrahim 1986, 143-53; zu den Inschriften s.a. Pennachietti 1988b; Vattioni 1994, 100. ۱۷۴. به‌طور مژروح نک به ۱۹۸۴: به‌طور خلاصه Lander 1990, 138-9. اوزنات Kennedy/Riley (Euzennat 1989) نشان می‌دهد که شکل لاکپشتی در افریقا نیز تا ایام دیو کلسین حفظ شد. به‌طور اختصار در صفحه ۲۷۳ تصویر ۲۰۰.
۱۷۵. برای نمونه Ibrahim Nr. 71 und 74, s. Ibrahim 1986, Pl. 22-3؛ برای مثال‌های دیگری نک به ۵ Hauser 1994, 534-5.
176. Hauser 1994, 533-5. ۱۷۶. Hauser 1994, 536-541. مشکلات در مورد سال‌یابی بناهای مریع یا مستطیل و نیز وظيفة آنها به منزله دژ یا چنان‌که اسحاق (Isaac 1992) پیشنهاد کرده، به منزله خانه باید با بررسی‌ها و حفاری‌های دقیقی پیگیری شود. نگارنده امیدوار است بتواند چنان طرحی را در آینده با حمایت اداره عتبیه‌جات عراق به انجام رساند.
۱۷۷. Kennedy 1986, 404; ebenso Birley 1989, 130. روین (Rubin 1975, 441) در این مورد هم‌پیمانی میان روم و هترا را حتی در عهد سپتیمیوس سوروس در نظر می‌گیرد. او گمان می‌کند که هترا در قاب IV (Panel) طاق نصرت سوروس در رم نموده شده است، دوم اینکه باز نمود نمایانده شده ملاقات سوروس با «پارتیان» در آنجا باید موقفيت مذاکراتی با هترا باید را نشان دهد، و سوم اینکه این تصویر رسمی سوروس بر آن گزارش کاسیوس دیو از شکست در مقابل هترا اولویت دارد. البته هیچ‌یک از سه استدلال الزامی نیستند. زیرا بسیار بحث‌انگیز است که آیا هترا یکی از دو شهر قاب IV که روین یک شهر را از دو منظر می‌داند، بوده باشد. نه شهری که کارزار را نشان می‌دهد و نه آن شهر دیگری که نمایندگان رومی و «پارتی» در مقابل آن دیدار می‌کنند، با تصویر شهر هترا بسیار بعید تطبیق می‌کند. و در حالی که برای استدلال روین تعیین‌کننده است که هر دو بازنمود یک شهر را مطمح نظر دارند، اما بازنمود هر دو شهر به‌طور گسترده از هم متفاوت است. همچنین اینکه چرا باید توضیح کاسیوس دیو از قابلیت اعتماد کم‌تری تابازسازی روین از نسخه رسمی سوروس برخوردار باشد، نامعلوم است.

[۸۱۴] امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن

۱۷۹ . Potter 1990, 378 Fn. 32. پوتر اصولاً از بازسازی استاین که در رانشانه حضور رومیان می‌داند، پیروی می‌کند. برای وینتر (Winter 1988, 77) هم بیمانی با روم حتی دلیلی برای حمله اردشیر به هتر است.

180. Potter 1987.

۱۸۱ . سفال تل شیخ حمد (C. Römer, in Arbeit) و هترا (حفاری‌های ایتالیایی‌ها (B. Carruba) و نیز آسور (Hauser 1994, 101-378; Hauser 1996).

۱۸۲ . مطابق سفر / مصطفی (23: Safar/Mustafa 1974: 23) هر خانه در شهر دارای آب‌انبار بود؛ در مورد تأمین آب نک به: Hikmat 1991؛ در مورد شرایط بوم‌شناسی منطقه در دوران اشکانیان و ساسانیان به طور عام نک به: Hauser 1994, 556-62.

183. Dazu Hauser 1994, 556-62 und Hauser (زیر چاپ).

184. Vgl. Hauser (زیر چاپ).

کوته نوشت

AION	Annali, Istituto Orientale di Napoli
ANRW	Aufstieg und Niedergang der Römischen Welt. Festschrift J. Vogt, Berlin
EI	Encyclopaedia of Islam
IrAnt	Iranica Antiqua
JESHO	Journal of Economic and Social History of the Orient
MDOG	Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft
NumChron	The Numismatic Chronicle
TAVO	Tübinger Atlas des Vorderen Orients
WVDOG	Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen Orient-Gesellschaft
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft
ZPE	Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik

کتاب‌شناسی نوشته‌های کلاسیک

- Ammianus Marcellinus, *Römische Geschichte*. Hrg. Wolfgang Seyfarth, Darmstadt (1986)³
Cassius Dio Cocceianus, *Dio's Roman History*. Ed. Ernest Cary, Cambridge, Mass. 1955, Reprint der 1. Auflage von 1917
Herodian, *Roman History*. Ed. and Transl. C.R. Whittaker, London/Cambridge, Mass., 2 vols. Book I-IV: 1969 und Book V – VII: 1970.
Koenen, L/Römer, C. 1988, *Der Kölner Mani-Kodex: Über das Werden seines Leibes. Kritische Edition*, Opladen
Nöldeke, Th. 1879/1973, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabari*. Leyden 1879/(Nachdruck:) Graz 1973

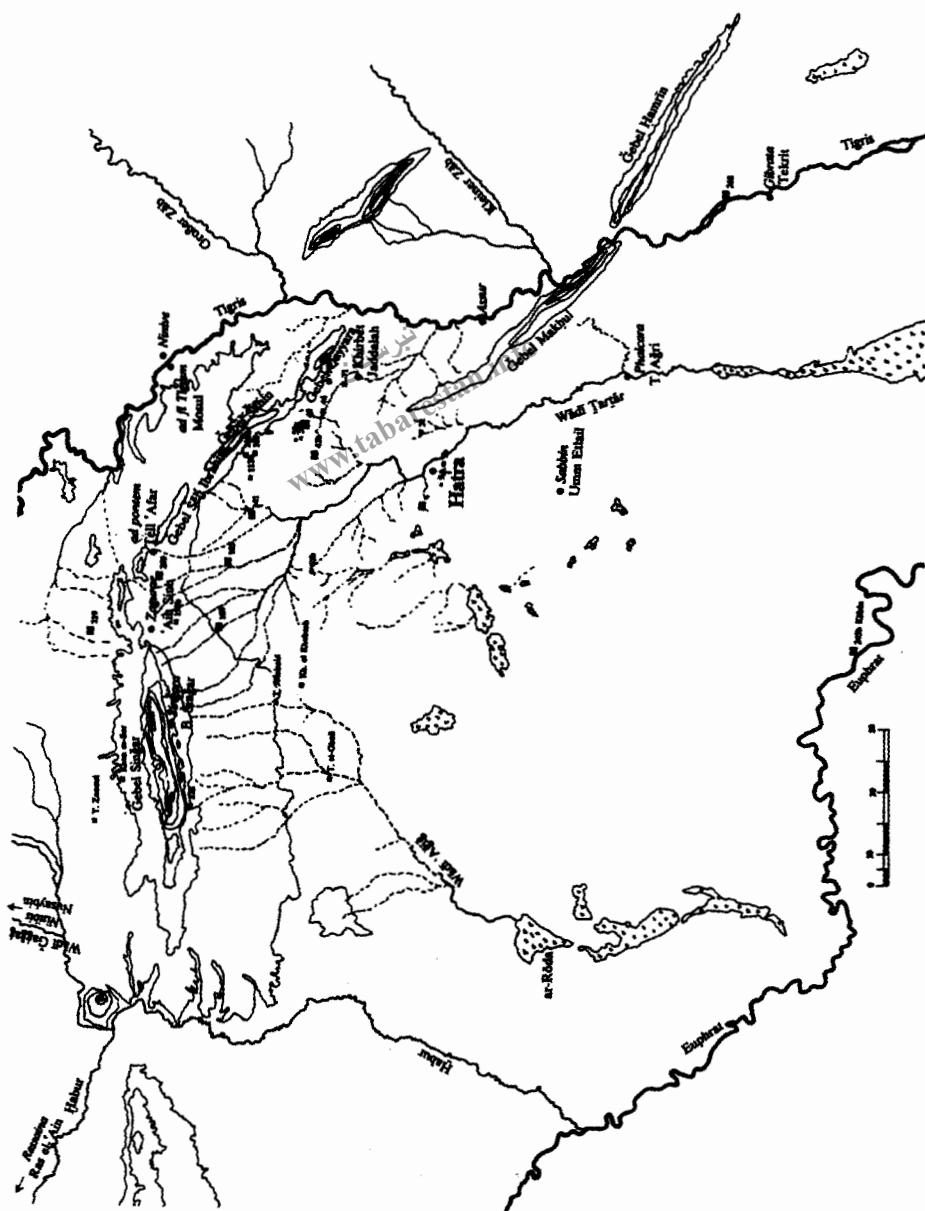
منابع دست دوم

- Abdallah, M.S. 1984, „Kitabād al-Ḥadr: al-ma'bad al-thāni 'aśar al-ma'bad ilāh Nabū“ („Inscriptions of Hatra. The Shrine of God Nebo“), *Sumer* 43, 109–118
- Aggoula, B. 1983a, „Remarques sur les inscriptions hatréennes (IX)“, *Syria* 60, 251–257
- Aggoula, B. 1983b, „Hatra et Rome: une mise au point“, *ZDMG Supplement V*, 212–219
- Aggoula, B. 1985, *Inscriptions et graffitis araméens d'Assour*. Annali dell'Istituto orientale, Supplemento 43 = AION vol. 43 fasc.2, Napoli
- Aggoula, B. 1988, „L'inscription Hatra 416 et l'institution seigneuriale“, *Semitica* 38:1, 1–8
- Aggoula, B. 1990a, „Remarques sur les inscriptions hatréennes (XVI–XVIII)“, *Syria* 67, 397–421
- Aggoula, B. 1990b, „La divinité ŠRBL à Hatra“, Zayadine, F. (Ed.), *Petra and the Caravan Cities*, Amman, 221–225
- Aggoula, B., 1991, *Inventaire des inscriptions hatréennes*, Paris.
- Ainsworth, W. 1841, „Notes of an Excursion to Kal'ah Sherkāt, the Ur of the Persians, and to the Ruins of Al Hadhr, the Hutra of the Chaldees, and Hatra of the Romans“, *Journal of the Royal Geographic Society* 11, 1–20
- Ali, Kh. I. 1996, „Eine erste Miszelle: Zur Frage Hatra: aram. Ḥaṭrā, hebr. Hāṣōr/Haṣar = arab. al-Ḥaṣr/Ḥadr/Haṣar“*, *Oriens* 35, 188–192
- Andrae, W. 1908, *Hatra. Nach Aufnahmen von Mitgliedern der Assur-Expedition der Deutschen Orient-Gesellschaft. I. Teil*. WVDOG 9, Leipzig
- Andrae, W. 1912, *Hatra. Nach Aufnahmen von Mitgliedern der Assur-Expedition der Deutschen Orient-Gesellschaft. II. Teil: Einzelbeschreibung der Ruinen*, WVDOG 21, Leipzig
- Andrae, W./Jensen, P. 1920, „Aramäische Inschriften aus Assur und Hatra aus der Partherzeit“, *MDOG* 60, 1920, 1–54
- al-As'ad, Kh./Schmidt-Colinet, A. 1995, „Kulturgeggnung im Grenzbereich“, Schmidt-Colinet, A. (Hrsg.), *Palmyra*, Antike Welt 26 Sondernummer. Mainz, 28–53
- Baatz, D. 1977, „The Hatra Ballista“, *Sumer* 33, 141–151 (englischer Teil). = ebenda: S. 164–169 im arabischen Teil
- Baatz, D. 1978, „Das Torsionsgeschütz von Hatra“, *Antike Welt* 9, 50–57
- Bertolino, R. 1995, *La Cronologia di Hatra: Interazione di archeologia e di epigrafia*, Annali dell'Istituto Universitario Orientale, Supplemento n. 83 = AION vol. 55 fasc. 2, Napoli
- Birley, A.R. 1989, *Septimius Severus: The African Emperor* (Revised Edition), New Haven
- Bowersock, G. 1987, „Arabs and Saracens in the Historia Augusta“, *Bonner Historia-Augusta-Colloquium 1984–5*, Bonn, 71–80
- Chaumont, M.L. 1979, „A propos de la chute de Hatra et du couronnement de Shapur Ier“, *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 27, 207–237
- Chaumont, M.L. 1987, „Un document méconnu concernant l'envoi d'un ambassadeur parthe vers Septime Sévère (P. Dura 60 B.)“, *Historia* 36, 422–447
- Christensen, A. 1936, „La princesse sur la feuille de myrte et la princesse sur le pois“, *Acta Orientalia* 24, 241–257
- Christides, V. 1970, *The image of the preislamic Arabs in the Byzantine sources*, Ph.D. Diss. Princeton 1970, Ann Arbor: UMI 71–1589
- Cribb, R. 1991, *Nomads in Archaeology*, Cambridge
- Dijkstra, K. 1990, „State and Steppe: The Socio-political Implications of Hatra Inscription 79“, *Journal of Semitic Studies* 35:1, 81–98
- Downey, S.B. 1988, *Mesopotamian Religious Architecture: Alexander through the Parthians*, Princeton
- Drijvers, H.J.W. 1977, „Hatra, Palmyra und Edessa. Die Städte der syrisch-mesopotamischen Wüste in politischer, kulturgeschichtlicher und religionsgeschichtlicher Bedeutung“, *ANRW II* 8, 799–906
- Drijvers, H.J.W. 1978, „Mithra at Hatra?“, *Acta Iranica* 17, I. ser. 4., 151–186
- Eph'al, I. 1982, *The Ancient Arabs: Nomads on the Borders of the Fertile Crescent 9th – 5th Centuries B.C.*, Leiden/Jerusalem

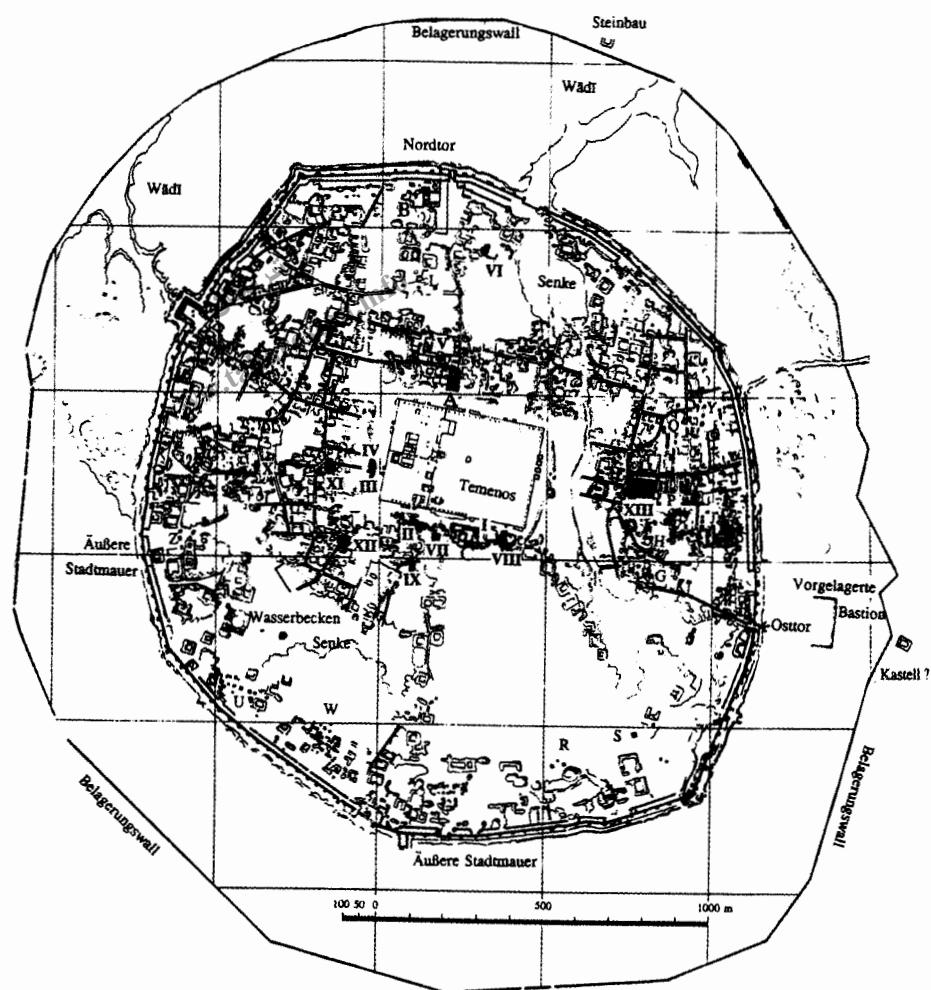
- Euzennat, M. 1989, *Le Limes de Tingitane: La frontière méridionale*, Paris
- Felix, W. 1985, *Antike literarische Quellen zur Außenpolitik des Säsänenstaates. Erster Band (224–309)*, Österreichische Akademie der Wissenschaften, Veröffentlichungen der Iranischen Kommission Nr. 18, Wien
- Gawlikowski, M. 1994, „Fortress Hatra: New evidence on ramparts and their history“, *Mesopotamia* 29, 147–184
- Hauser, St.R. 1994, *Chronologische und historisch-politische Untersuchungen zur östlichen Gazira in vor-islamischer Zeit*, Dissertation auf Microfiche, Freie Universität Berlin
- Hauser, St.R. 1995, „Die mesopotamischen Handelswege nach der Tabula Peutingeriana“, Finkbeiner, U./Dittmann, R./Hauptmann, H. (Hrsg.), *Beiträge zur Kulturgeschichte Vorderasiens. Festschrift für R.M. Boehmer*, Mainz, 225–235
- Hauser, St.R. 1996, „The Production of Pottery in Arsacid Ashur“, Bartl, K./Hauser, St.R., *Continuity and Change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the Early Islamic Period*, Berliner Beiträge zum Vorderen Orient Bd. 17, Berlin, 55–84
- Hauser, St.R. (im Druck 1), „Der hellenisierte Orient: Bemerkungen zum Verhältnis von Alter Geschichte, Klassischer und Vorderasiatischer Archäologie“, Kühne, H./Bärnbeck, R./Bartl, K. (Hrsg.), *Denkchrift zur Vorderasiatischen Archäologie aus Anlaß des 60. Geburtstages von H.J. Nissen* (1998?)
- Hauser, St.R. (im Druck 2), „Ecological Borders and Political Frontiers: The Eastern Jazirah in the Later Preislamic Period“, Fales, M./Milano, L. (Eds.), *Landscapes: Territories, Frontiers and Horizons in the Ancient Near East. Papers Read at the XLIV Rencontre Assyriologique Internationale*, Venezia July 7–11, 1997, Milano (1998?)
- Hauser, St.R. (in Vorbereitung), *Oede geworden ist Hatra: Historische und siedlungsgeographische Untersuchungen zur östlichen Gazira in arsakidischer und sassanidischer Zeit*. *Iranica Antiqua Supplément*, Leiden
- Henrichs, A./Koenen, L. 1970, „Ein griechischer Mani-Codex (P. Colon. inv.nr. 4780)“, *ZPE* 5, 125–32
- Herzfeld, E. 1914, „Hatra“, *ZDMG* 68, 655–676
- Hikmat, B.A. 1991, „Water Sources at Hatra“, *Mesopotamia* 26, 195–212
- Homès-Fredericq, D. 1963, *Hatra et ses sculptures parthes: étude stylistique et iconographique*, Nederland Historisch-Archaeologisch Instituut in het Nabije Oosten, Istanbul
- Ibrahim, J.Kh. 1982, „Kitābāt al-Hadr“ („Inscriptions of Hatra“), *Sumer* 38, 120–125
- Ibrahim, J.Kh. 1986, *Pre-islamic Settlement in Jezirah*, Baghdad
- Ingholt, H. 1954, *Parthian Sculptures from Hatra: Orient and Hellas in Art and Religion*, Memoirs of the Connecticut Academy of Arts & Sciences XII, New Haven
- Invernizzi, A. 1989, „The investiture of Nemesis-Allat in Hatra“, *Mesopotamia* 24, 129–175
- Irons, W./Dyson-Hudson, N. (Eds.) 1972, *Perspectives on Nomadism*, Leiden
- Isaac, B. 1992, *The Limits of Empire: The Roman Army in the East*, Revised Edition, Oxford
- Kennedy, D.L. 1986, „‘European’ Soldiers and the Severan Siege of Hatra“, Freeman, P.W.M./Kennedy, D.L. (Eds.), *The Defence of the Roman and Byzantine East*, BAR Int.Ser. 297, Oxford, 397–409
- Kennedy, D/Riley, D. 1990, *Rome’s Desert Frontier from the Air*, London
- Kettenhofen, E. 1982, *Die römisch-persischen Kriege des 3. Jahrhunderts n. Chr. nach der Inschrift Šah-puhrs I. an der Ka’be-ye Zardošt (ŠKZ)*, TAVO Beiheft 55, Wiesbaden
- Kettenhofen, E., 1983, *Die Zeit der Reichskrise (235–284 n. Chr.)*, TAVO Karte B V 12: Östlicher Mittelmeerraum und Mesopotamien, Wiesbaden.
- Kettenhofen, E. 1995, „Die Eroberung von Nisibis und Karrhai durch die Säsänen in der Zeit Kaiser Maximins (235/236 n. Chr.)“, *IrAnt* 30, 159–177
- Lander, J. 1984, *Roman Stone Fortifications: Variation and Change from the First Century AD to the Fourth*, BAR Int. Ser. 206, Oxford
- Layard, A.H. 1849, *Nineveh and its Remains* I, London
- Lentz, C. 1995, „‘Tribalismus’ und Ethnizität in Afrika – ein Forschungsüberblick“, *Leviathan* 1995, 115–145
- Lenzen, H. 1955, „Gedanken über den großen Tempel in Hatra“, *Sumer* 11, 93–106

- oriot, X. 1975, „Les premières années de la grande crise du III^e siècle: De l'avènement de Maximin le Thrace (235) à la mort de Gordien III (244)“, *ANRW* II 2, 657–787
- Iacdonald, D.B. 1913, „al-Ḥadr“, *EI*, vol. II, Leiden/Paris, 219
- Fahmood, C.K. 1992, „Do Ethnic Groups Exist?: A Cognitive Perspective on the Concepts of Cultures“, *Ethnology* 31, 1–14
- Marićq, A. 1957, „Les dernières années de Hatra: L'alliance romaine“, *Syria* 34, 288–296
- Mathiesen, H.E. 1992, *Sculpture in the Parthian Empire: A Study in Chronology*, Aarhus
- Lilik, J.T. 1972, *Recherches d'épigraphie proche-orientale, I: Dédicaces faites par des dieux (Palmyre, Hatra, Tyr) et des thiases sémitiques à l'époque romaine*, Paris
- Killar, F. 1993, *The Roman Near East 31 BC – AD 337*, Cambridge, Mass./London
- Naqṣafī, H. 1983, „Kitāb al-Ḥadr“ („Inscriptions of Hatra“), *Sumer* 39, 175–199
- ates, D. 1955, „A Note on Three Latin Inscriptions from Hatra“, *Sumer* 11, 39–43
- ellat, Ch., 1975, „Al-Ḥadr“, *EI*², vol. III, Leiden/Paris, 52–53
- ennacchietti, F.A. 1988a, „Tre note di epigrafia hatrena“, *Mesopotamia* 23, 41–66
- ennacchietti, F.A. 1988b, „Le iscrizioni aramaiche di Khirbet Gaddāla (Iraq)“, *Annali di Istituto Universitario Orientale Napoli* 48, 139–147
- ennacchietti, F.A. 1992, „Le due iscrizioni aramaiche inedite dell'edificio A di Hatra“, *Mesopotamia* 27, 199–205
- otter, D. 1987, „Alexander Severus and Ardashir“, *Mesopotamia* 22, 147–157
- otter, D.S. 1990, *Prophecy and History in the Crisis of the Roman Empire: A Historical Commentary on the Thirteenth Sibylline Oracle*, Oxford
- awlinson, G. 1873, *The Sixth Great Oriental Monarchy; or the Geography, History & Antiquities of Parthia*, London
- oss, J. 1839, „Notes on Two Journeys from Baghdad to the Ruins of Al Hadhr, in Mesopotamia, in 1836 and 1837“, *Journal of the Royal Geographic Society* 9, 443–475
- owton, M.B. 1973a, „Autonomy and Nomadism in Western Asia“, *Orientalia* 42, 247–258
- owton, M.B. 1973b, „Urban Autonomy in a Nomadic Environment“, *JESHO* 32, 210–215
- owton, M.B. 1976a, „Dimorphic Structure and the Tribal Elite“, (*Festschrift J. Henninger*), *Studi Instituti Anthropos* 30, 219–257
- owton, M.B. 1976b, „Dimorphic Structure and Topology“, *Oriens Antiquus* 15, 17–31
- ubin, Z. 1975, „Dio, Herodian, and Severus' Second Parthian War“, *Chiron* 5, 419–441
- afar, F. 1964, „Kitāb min Wādī Hawrān“ („Inscriptions from Wadi Hauran“), *Sumer* 20, 9–24
- afar, F. 1973, „The Lords and Kings of Hatra“, *Sumer* 29, 87–98
- afar, F./Mustafa, M.A. 1974, *Al-Hadr, madīnat aš-šams (Hatra: The City of the Sun [God])*, Baghdad
- Salihī, W.I. 1972, „Hatra – Excavations in a Group of Tombs 1970–1971“, *Sumer* 28, 17–20 (englischer Teil), 19–30 (arabischer Teil)
- Salihī, W.I. 1973, „Hercules-Nergal at Hatra (II)“, *Iraq* 35, 65–68
- Salihī, W.I. 1974, „Al-Ḥadr: An-nuqūd al-muktaṣafa ḥilāl tanqībāt (1971–1972)“ („Excavation Coins from Hatra 1971–1972“), *Sumer* 30, 155–162 (arabischer Teil)
- Salihī, W.I. 1975, „New Light on the Identity of the Triad of Hatra“, *Sumer* 31, 171–188
- Salihī, W.I. 1978, „Kitāb al-Ḥadr“ („Inscriptions from Hatra“), *Sumer* 34, 69–74
- Salihī, W.I. 1980, „Al-Ḥadr: At-tanqib fi-l-bawwāba aš-Šimāliyya“ („Hatra, Excavations at the Northern Gate“), *Sumer* 36, 158–189 (arabischer Teil)
- Salihī, W.I. 1982, „Further Notes on Hercules-Gnada at Hatra“, *Sumer* 37, 137–140
- Salihī, W.I. 1983, „The Shrine of Nebo at Hatra“, *Iraq* 45, 140–145
- Salihī, W.I. 1985, „Allat-Nemesis. Iconographical Analysis of Two Religious Reliefs from Hatra“, *Mesopotamia* 20, 131–146
- Salihī, W.I. 1985/86, „Kitāb al-Ḥadr“ („Inscriptions of Hatra“), *Sumer* 44, 98–110
- Salihī, W.I. 1989a, „The Lintel of Gods from Hatra“, *Bulletin of the Asia Institute N.S.* 3, 21–24
- Salihī, W.I. 1989b, „Stele of BRMRYN from Hatra“, *Mesopotamia* 24, 177–180
- Salihī, W.I. 1989/90, „The Sieges of Hatra“, *Sumer* 46, 109–113

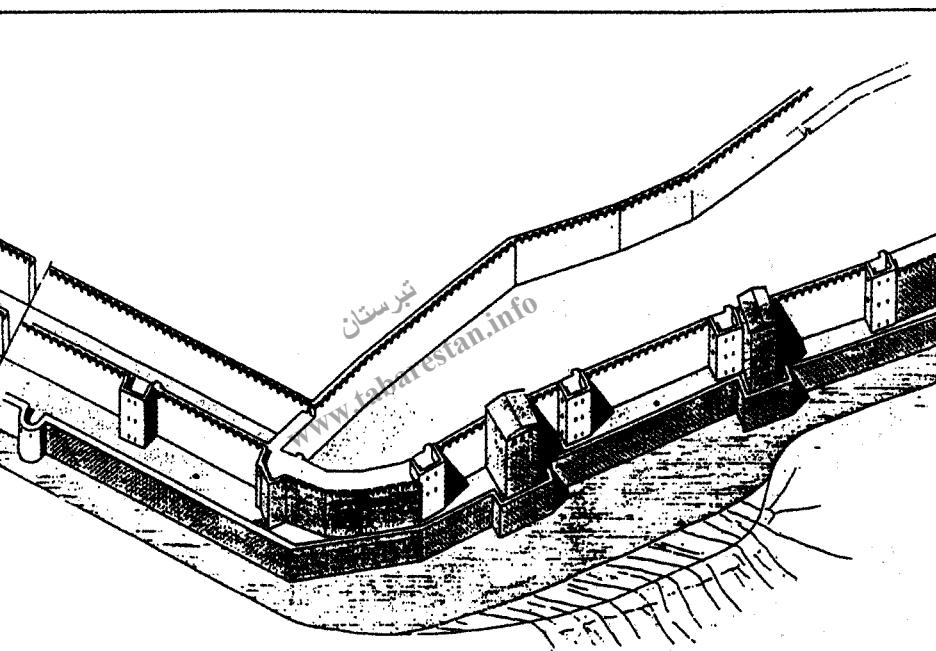
- al-Salihi, W.I. 1990, „The Excavations of Shrine XIII at Hatra“, *Mesopotamia* 25, 37–46
- al-Salihi, W.I. 1991, „Military Considerations in the Defences of Hatra“, *Mesopotamia* 26, 187–194
- al-Salihi, W.I. 1996, „Mural Paintings from the North Palace at Hatra“, *Mesopotamia* 31, 197–202
- Schippmann, K. 1980, *Grundzüge der partischen Geschichte*, Darmstadt
- Segal, J.B. 1986, „Arabs at Hatra and the Vicinity: Marginalia on New Aramaic Texts“, *Journal of Semitic Studies* 31:1, 57–80
- al-Shams, M.A. 1988, *Al-Hadr: al-āsimah al-‘arabīyya (Hatra: The Arab Capital)*, Baghdad
- Slocum, J.J. 1977, „Another Look at the Coins of Hatra“, *American Numismatic Society Museum Notes* 22, 37–47
- Speidel, M. 1984, „‘Europeans’ – Syrian elite troops at Dura-Europos and Hatra“, Speidel, M., *Roman Armies Studies I*, Amsterdam, 301–309
- Speidel, M. 1985, „Valerius Valerianus in Charge of Septimius Severus’ Mesopotamian Campaign“, *Classical Philology* 80, 321–326
- Stein, A. 1941, „The Ancient Trade Route Past Hatra and its Roman Posts“, *Journal of the Royal Asiatic Society* 1941, 299–316
- Stein, A. 1985, *Sir Aurel Stein’s Limes Report*. Ed. Sh. Gregory/D. Kennedy, BAR Int. Ser. 272, Oxford
- Streck, M. 1912, „Hatra“, *RE* VII, 2516–2523
- Sundermann, W. 1990, „Shapur’s Coronation: The Evidence of the Cologne Mani Codex Reconsidered and Compared with Other Texts“, *Bulletin of the Asia Institute* N.S. 4, 295–299
- Tubach, J. 1986, *Im Schatten des Sonnengottes: Der Sonnenkult in Edessa, Harran und Haṣrā am Vorabend der christlichen Mission*, Wiesbaden
- Venco Ricciardi, R. 1988, „Preliminary Report on the 1987 Excavation at Hatra“, *Mesopotamia* 23, 31–42
- Venco Ricciardi, R. 1992, „Archaeological Research at Hatra: Preliminary Report on the 1989 Season“ *Mesopotamia* 27, 189–198
- Venco Ricciardi, R. 1996a, „Wall Paintings from Building A at Hatra“, *IrAnt* 31, 147–165
- Venco Ricciardi, R. 1996b, „Parthian Domestic Architecture at Hatra“, Veenhof, K.R. (Ed.), *Houses and Households in Ancient Mesopotamia. Papers Read at the 40e Rencontre Assyriologique Internationale*, Leiden, July 5–8, 1993, Leiden/Istanbul, 309–321
- Vattioni, F. 1981, *Le iscrizioni di Hatra*, Annali dell’Istituto Universario Orientale. Supplemento n. 28 = AION vol. 41 fasc. 3, Napoli
- Vattioni, F. 1994, *Hatra*, Annali dell’Istituto Universario Orientale. Supplemento n. 81 = AION vol. 54 fasc. 4, Napoli
- von Gall, H. 1970, „Zur figuralen Architekturplastik des großen Tempels von Hatra“, *Baghdader Mitteilungen* 5, 7–32
- Walker, J. 1958, „The Coins of Hatra“, *NumChron* 18, 167–172
- Wiesehöfer, J. 1982, „Die Anfänge sassanidischer Westpolitik und der Untergang Hatras“, *Klio* 64, 437–447
- Wiesehöfer, J. 1994, *Das antike Persien von 550 v.Chr. bis 650 n.Chr.*, München/Zürich
- Winter, E. 1988, *Die sasanisch-römischen Friedensverträge des 3. Jahrhunderts n.Chr.: Ein Beitrag zum Verständnis der außenpolitischen Beziehungen zwischen den beiden Großmächten*, Frankfurt
- Ziegler, K.-H. 1964, *Die Beziehungen zwischen Rom und dem Partherreich: Ein Beitrag zur Geschichte des Völkerrechts*, Wiesbaden



تصویر ۱: هtra و جزیره شرقی با ذکر مهم ترین محل های کشف و دزها. ترسیمی ازنگارنده

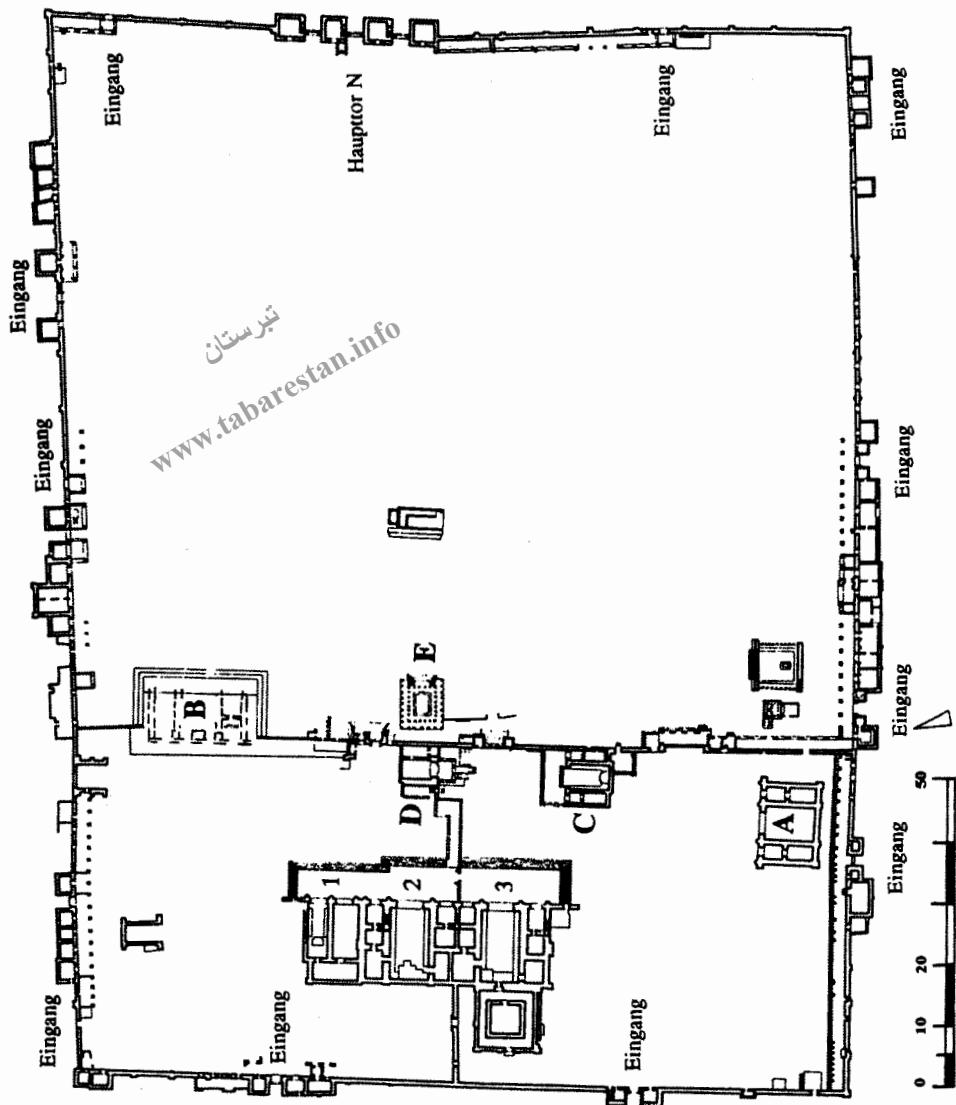


تصویر ۲: پلان شهر از آندرآ (۱۹۱۲، لوحة ۱) طبق تکمیل‌های سفر /
مصطفی (۱۹۷۴، تصویر ۱) و خودنگارنده



تصویر ۴: محوطه مقدس معابد بر طبق (H. Stierlin, Städte in der Wüste, Köln 1994²)

با تغییراتی در برداشت‌ها، و تکمیل و تصحیحاتی در مقیاس



تئیوس بر مبنای اشترلین. شهرهای در بیان، (کلن ۱۹۹۴ چاپ دوم) با تغییر نشانه گذاری، اندازه تکمیل و تصحیح شده.

تبرستان
www.tabarestan.info

ملاحظات پایانی و نتیجه‌گیری

نوشته آمیلی کورت (لندن)

ترجمه خشایار بهاری

تبرستان
Tibarstan.info

از شرکت‌کنندگان در گردهمایی خواسته شده بود بر منابع موجود از دوره اشکانی تمرکز کنند. نکته اولی که باید بر آن تأکید کنم و در طول گردهمایی آشکار نیز بود، آن است که سندهای موجود، از کتبیه، نگاره و شواهد نام‌شناسی گرفته، تا انواع شواهد باستان‌شناسی، به هیچ روی برای یک بازسازی رضایت‌بخش تاریخ، سیاست و جامعه اشکانی کافی نیستند. منابع نوشتاری توصیفی عمدتاً از نویسندهای یونانی- رومی است که از دیدگاه‌هایی کاملاً متفاوت به موضوع اشکانیان پرداخته و انگیزه‌های متفاوتی نیز در این کار داشته‌اند (درایورس، ارهارت). چنین دیدگاه و انگیزه‌هایی را به دشواری می‌توان آشکارا [در متنها] یافت و تنها باید استنباط شوند. در هر حال این نوشتگات بازتاب دیدگاه «خارجی»‌ها و افرادی است که آنسوی مرزهای امپراتوری اشکانی می‌زیسته‌اند که البته با جامعه اشکانی نیز آشنایی نداشته‌اند. آنان امپراتوری پارت را به منزله دشمنی خشن و خطرناک می‌پنداشتند. چنین وضعیتی، به ارائه توصیفهای کلیشه‌ای انجامیده و جای شگفتی نیست که بیشتر گزارشات دربردارنده شماری محدود از تمها و سوژه‌های اغلب ملال‌آور است. این به معنای آن نیست که نوشه‌های یونانی- رومی درباره اشکانیان، فاقد هرگونه محتوا است؛ بلکه جزئیاتی وجود دارد که به گونه‌ای تصادفی، در دل تمها مذبور گنجانده شده‌اند. تمها معمول و تکرارشونده، همان موضوعاتی چون خودکامگی، انحطاط، خشونت، بی‌ثباتی، خیانت و ضعف هستند. البته باید به یاد داشت که اینها، راههای استاندارد به تصویر کشیدن دشمنی ترسناک و نیرومند بوده است که به دیدگاه رومیها درباره اشکانیان نیز محدود نمی‌شده است. به یاد بیاوریم که در نیمة نخست قرن بیستم، از آلمانیها، و در نیمة دوم آن، از روسها، چه تصویری مثلاً در بین

انگلیسها به وجود آمده بود. از دید من، این‌گونه شیوه برخورد با هر تهدیدی، کاملاً معمول بوده و هست.

پس باید در قبال این باور عمومی که این دیدگاه کلیشه‌ای را تنها راه برخورد مردم در امپراتوری روم (بویژه بخش شرقی آن)، امپراتوری اشکانی می‌داند، محاط بود. بویژه در مقاله رولف اشتایدر، شاهد ظرفیهای نهفته‌ای بودیم که به موازات همان تصویر خشن از امپراتوری اشکانی وجود دارد. مقاله او به روشنی پیچیده بودن موضوع را آشکار ساخت. در حوزه نوشتگات، می‌بینیم که فردی ملتند. ژوزفوس [مقاله رَجَك در همین کتاب]، از همان آغاز شیوه‌ای کاملاً متفاوت با دیگر نویسنده‌گان یونانی- رومی را در پیش گرفته و از همین رو نیز هست که نوشتگاهی او درباره اشکانیان، از چاشنی متفاوتی برخوردار است. به گفته دیگر، نویسنده‌گان دوره کلاسیک، هرگز در پی ارائه تصویر کاملی از دوره اشکانی نبوده‌اند و البته از آنها چنین انتظار را هم نمی‌توان داشت. افزون بر این، شمار محدود همان تصاویری که می‌توان از منابع کتبی بدست آورد، تنها کسری بسیار کوچک از یک قطعه، درباره احساس مردم در قبال امپراتوری اشکانی شمرده می‌شود.

محدودیت منابع نوشتاری بدین معنی است که باید بیش از پیش در جستجوی دیگر منابع، و حتی دیگر روشها بود. بیایید ابتدا به منابع دیگر پردازیم که برخی، موضوع مقالات این گردهمایی بوده و برخی هم در حد اشاره آمده‌اند. از دید تاریخی، مهم‌ترین آنها، روزشمارهای نجومی بابلی است که جلد سوم [گردآوری شده] آنها در سال ۱۹۹۶ چاپ و دربردارنده متنهای تا سال ۱۶۱ پ.م. است (Sachs/ Hunger 1996). داده‌ها و فواید این روزشمارها به منطقه بابل محدود است؛ ضمن این‌که با کیفیت لوحهای بازمانده و ترتیب و بُرد زمانی آنها نیز محدودیتها بی ایجاد می‌کند. اما دست‌کم از این فایده برخوردارند که ما را مستقیماً به بابل دوره اشکانی می‌برند. جوآشیم اولسنز (۱۹۷۵) و ت. پیش‌س (۱۹۰۸) پیش از این برخی از داده‌های مزبور را منتشر کرده‌اند؛ اما البته نه همه را. داده‌ها رسان‌ترین روزشمارها، شرح کامل جنگهای پانزده‌ساله در بابل است که به قدرت رسیدن اشکانیان در منطقه مزبور را مدنظر قرار داده است. از دیگر مدخلهای مهم در روزشمارها، حمله به بابل توسط کامن‌سکیرس ایلامی است (لوح ۱۴۴، روی لوح ۱۶ تا ۱۸)، پشت لوح (۲۰-۲۲). برت فان در اسپک به یک نکته مهم دیگر نیز توجه کرده و آن

این است که لوحهای مزبور به عنوان یک منبع تاریخی از «داخل» امپراتوری اشکانی، بسیار مهم و قابل اعتماد، و شایسته بررسی بیشترند.

جدای از این، انواع اسناد دست اولی از نواحی تحت تسلط شاهنشاهی اشکانی نیز وجود دارد که مهم‌ترین آنها، **استراکاها** نیسا، در قلب قلمرو اشکانی است (تنها بخشی از آنها چاپ شده است؛ دیاکونف / لیفیشیتز ۱۹۷۶-۹). به رغم این، نباید اهمیت بالقوه آنها را دست کم گرفت؛ پژوهش منبعی غنی از نامهای فردی شمرده می‌شوند که تصویری از تعامل میان تولیدکنندگان شراب و کاخهای دربار بدست می‌دهند. مایه تأسف است که هیچ مقاله‌ای در گردهمایی به آنها اختصاص نیافته بود؛ هرچند می‌بذریم که هم‌اکنون دسترسی به **استراکاها** ناممکن است. کتبیه‌های میخی ای نیز، جدای از متنهای نجومی، از خود بابل وجود دارد که همزمان با اوایل دوره اشکانی است (بنگرید به مقاله فان در اسپک). این متنها به دخل و خرج نهادهای محلی، و بیش از همه، معابد بابلی می‌پردازند؛ هرچند اشاراتی گاه و بی‌گاه به مقامات مسئول حکومتی نیز یافت می‌شود.

گرچه گونه‌های مبنای به نظر زیاد می‌آید، اما چشم‌انداز تعداد خود آنها چندان چشمگیر نیست و باید گفت بر مبنای آنها نمی‌توان به بازسازی ساختار امپراتوری ای پرداخت که چندین قرن دوام آورده بود.

این مرا به دومین نکته بحث می‌رساند که شاید در گردهمایی چندان هم مورد توجه قرار نگرفت؛ و آن موضوع ترتیب و گستره زمانی امپراتوری اشکانی است که با کمبود این چنینی اسناد، پرداختن به آنها بسیار وسوسه‌انگیز است. از یک دیدگاه، امپراتوری اشکانی یک شبه پدید نیامد. برای نمونه، سوزان شریوین- وایت و من استدلال کرده‌ایم که از زمان تثبیت قدرت پُرفی‌ها در استان پارت، تا آغاز گسترش قدرت قطعی اشکانیان و تصرف نواحی ای که به طور دائم بر آنها مسلط بودند، هشتاد تا صد سال زمان گرفته است (۱۹۹۳: ۸۴ تا ۹۰). حتی پس از آن زمان نیز، کنترل آنها بر برخی نواحی قلمرو خویش، کمثبات بوده است. برخی نواحی نیز افزوده و یا کم، و این روند گاه چند بار تکرار می‌شد. این خود یک عدم قطعیت و بی‌ثباتی زمانی در برخورد با اسناد مربوط به نواحی مرزی به همراه دارد. قلمرو اشکانی هرگز یک ماهیت «ایستا» نبوده و دوره دراز برقراری دولت مزبور، تغییر بنیادین برخی ساختارها و نهادها را بیش از پیش محتمل تر می‌کند. بسیار بعید است امپراتوری اشکانی در قرن اول پ.م.، همان امپراتوری اشکانی اوآخر قرن دوم م.

بوده باشد. از همین رو است آنچه را که برای یک مقطع به عنوان ساختار امپراتوری فرض کرده‌اند، خود بخود برای مقاطع بعدی آن صدق نمی‌کند.

نکته سوم آن است که باید روشن شود منظور راستین از بکار بردن برخی اصطلاحات چیست؛ و آشکارترین آنها، همان اصطلاح «امپراتوری اشکانی» است. این خود بحثی گسترده است که شاید گردهمایی دیگری را می‌طلبد. من خود کاربرد اصطلاح امپراتوری را جایز می‌دانم؛ اما همزمان می‌پذیرم که اصطلاح مزبور کمکی به تعریف ساختار امپراتوری نمی‌کند.

کما کان اصطلاحات دیگری نیز در میان مباحثت مطرح می‌شوند که باید به روشنی تعریف شوند. یکی از آنها، خود سرزمین پارت است که خیلی آسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما این به چه معنی است و براستی آیا مقصود همگان از آن یکسان است؟ براستی پارت کجا است؟ آیا یک منطقه جغرافیایی خوش تعریف است؟ آیا مفهوم «پارت» در کل دوره اشکانی ثابت می‌ماند؟ جالب است به یاد آوریم که گویا اقامتگاههای شاهانه در طول حیات امپراتوری، دائمًا جایجا می‌شوند و یا دست‌کم، اقامتگاههای جدیدی پس افکنده می‌شود. پس آیا همواره «سرزمین اصلی پارت» و استقرارهای شاهانه یکی بوده‌اند؟ هنگامی که رومیها به مرزهای پارت رخنه کرده و به تیسفون می‌رسند، ظاهراً آن را به منزله پایتحت و سرزمین اصلی اشکانیان می‌پندارند؛ اما آیا الزاماً دیدگاه خود قوم پارت نیز چنین بوده است؟ آیا خود شاهان اشکانی چنین مفهومی را، آن‌گونه که هخامنشیان به کار می‌برند، اعمال می‌کرده‌اند؟ یعنی فرضآ خود را «شاه در پارت، شاه همه اقوام و زبانهای دیگر، شاه شاهان» می‌خوانند؟

اصطلاح دیگری که باز هم تقریباً آزادانه مورد استفاده قرار می‌گیرد «استقلال» [کشورهای تابعه از دولت مرکزی] است. براستی وقتی آن را برای فرمانتروایان محلی الیمانیس و پارس بکار می‌برند، مقصود چیست؛ که کاملاً هم درون قلمرو پارت قرار دارند. آیا صرفاً راهی ساده برای اشاره به این است که فرمانتروایان مزبور، سکه‌هایی با چهره خود ضرب می‌کرده‌اند؟ در نبود منابع کامل‌تر، این تنها نشانه برای نشان دادن استقلال فرضی آنان است. اگر براستی چنین بوده باشد، آنگاه استفاده اصطلاح مزبور (با همگی آنچه از آن نتیجه خواهد شد) نامناسب است و باید به کنار نهاده شود. نشانه قاطعی بر رد آن، وجود قلمروهایی به ظاهر مستقل، درون قلمرو هخامنشی، با سکه‌های مستقل است. از برخی مقالات ارائه شده چنین برمنی آید که مقصود از استقلال، چیزی متفاوت، و

در پیوند با سرزمهنهایی چون مادِ آتروپاتن (مقاله اسکوتکی) و خاراکن (مقاله اسکول) است؛ گرچه حتی استفاده از گزاره «مستقل از پارت» نیز، ایده روشنی از سرشت روابط سیاسی و اقتصادی بین این مناطق و دولت مرکزی اشکانی بدست نمی‌دهد.

مفهوم دیگری که از دید من، چندان برای درک جامعه پارت، یا قوم پارت مفید نیست، «کوچنشین» خواندن پارتیان اولیه است. بی‌گمان ریشه نهایی دودمان اشکانی به قبایل استپ‌نشین بازمی‌گردد و این خود اشاره‌ای مهم برای درک آیین شاهی اشکانی است (مقاله اولبریخت). اما پرسش این است که چگونه؟ این جنبه‌ای است که می‌تواند به آمادگی اشکانیان در اقتباس معماریهای سلطنتی و هنرهای درباری موجود کمک کند (مقاله اینورنیتزی). اما اگر چنین بوده، این موضوع در چه جایی دیگری نمود یافته است؟ اینکه پادشاهان اشکانی لباس سواری را به عنوان جامه پادشاهی خود برگزیده بودند، (مقاله کرتیس)، براستی تا چه اندازه مهم است؟ این کار را به گونه‌های مختلف می‌توان تعبیر کرد؛ مثلاً تنها می‌توان آن را تأکیدی بر سرشت «رزمنده» نیاکان اشکانیان پنداشت که در این صورت، ارتباط چندانی با ریشه قوم پارت در استپهای آسیای میانه نخواهد داشت.

پرسش چهارم من، دودمانهای پیش از اشکانیان، یعنی هخامنشیان و سلوکیان است. گرچه بی‌گمان عناصری از آیین هردو دودمان، نقشی را در آیین شاهی اشکانیان ایفا کرده است؛ اما ارزیابی دقیق این که عناصر مزبور براستی چه بوده، دشوار است. البته یک مشکل، دانش ناچیز ما از خود «جزئیات» آیین هخامنشیان است (می‌گوییم جزئیات، چون براستی دانش نسبتاً خوبی از دوره هخامنشیان در دست است که البته نمی‌توان آن را «جزئیاتی» توصیف کرد). افزون بر این، رده چندانی هم در آیین شاهی و نمادشناسی سکه‌های اشکانی، از آیین و نمادهای هخامنشی یافت نمی‌شود. تنها می‌توان گفت اشکانیان گاه و بی‌گاه از برخی جنبه‌های مفاہیم هخامنشی بهره برده‌اند که البته هرگز نقش محوری نداشته است. بنابراین یافته‌های اخیر در نسای قدیم، بویژه مجسمه‌گلی بزرگتر از اندازه واقعی به سبک یونانی (مقاله اینورنیتزی)، شاهدی مهم برای فهم بهتر هنر درباری اشکانی است. سرنخهای بیشتری نیز برای بی‌بردن به این وجود دارد که شاهان اشکانی چگونه خود رامی نمایانده‌اند. برای نمونه، طرح تاج آنها به شکلهایی مرتبط با چهره، که به خوبی در کنده کاری سکه‌ها آشکار است، از این دیدگاه بسیار مفید شمرده می‌شود. طرح لباس شاهان و اقتباس آن از بیرون حلقه دربار نیز (مقاله کرتیس)، شایسته بررسی بیشتر است. گسترش و رواج آنچه لباس شاهی قلمداد می‌شده، می‌توانسته است نشانه‌ای بر

وجود یک مکانیزم تثبیت وفاداری به دولت مرکزی بوده باشد که با پوشیدن لباس مزبور در مراسم عمومی و بارعام شاهانه، بیش از پیش جامی افتاده است. درک من این است که گرچه داده‌هایی مهم برای پژوهش در این باره وجود دارد، اما هنوز پرسش اصلی در این باره مطرح نشده است. می‌توان سنت هخامنشیان و سلوکیان را به عنوان الگویی در نظر گرفت تا پرسش به درستی مطرح شود. من به دنبال همانندیهای احتمالی نیستم، که شاید هم وجود نداشته باشد، و در عوض بر این باورم راههایی برای درک اهمیت این شواهد، با نگریستن به فراسوی صرف توصیف دقیق داده‌های موجود، در جهت تلاش برای فهم الگوهای رفتاری زمینه‌ای که در آنها بازتاب یافته است، وجود دارد. مزیتها گزینش چنین رهیافتی را اخیراً ویسهافر (۱۹۹۴a) در پژوهش خود درباره تاریخ صدر هخامنشی یادآور شده است.

آشکار است که جنبه‌های گوناگون دیگری نیز وجود دارد که مستلزم پژوهش بیشتر است؛ و چنان پرشمارند که در این فصل پایانی که صرفاً به نتیجه‌گیری می‌پردازد، قابل بررسی نیستند. اما اشاره به برخی از آنها خالی از فایده نیست. نخست آنکه، ظاهراً زبان پارتی به عنوان زبان مکتوب، رواج داشته است (مقاله اشمیت). گویا زبان مزبور از میانه قرن اول پ.م. به بعد، و در برخی موارد، جای یونانی را گرفته است. براستی چرا چنین شده، گستره آن‌چه اندازه بوده، و بنابراین چه اهمیتی باید به آن نسبت داد؟ دوم آن‌که جنبه‌ای از هنر پارت وجود دارد که گرچه اغلب از آن چشم‌پوشی شده، اما هرگز این اغماس موجّه نبوده است و آن این‌که مفهوم هنر مجسمه‌سازی اشکانیان، که گویی با گذشت زمان مهم‌تر شده، هرگز بدروستی شناخته نشده است.

سرانجام به موضوع جوامع یونانی تابعه دولت اشکانی می‌پردازیم. مقصد من مسئله هلنیزم نیست که خود موضوعی جدا است؛ زیرا نسای قديم داده‌هایي بسيار مفید در اين باره فراهم آورده که تحليل دقیق آن را ممکن ساخته است. از دید من آنتونیو اينورنیتزی در مقاله خود درباره نسا [در همین کتاب] بهترین رهیافت را پیش روی ما قرار داده است تا بتوان پرسش اصلی را به بهترین شیوه، فرموله کرد. دغدغه اصلی من، چگونگی روابط میان جوامع یونانی و شاهان اشکانی است که می‌تواند روشنگر پیوندهای میان شاه و شهرها در چارچوب امپراتوری اشکانی باشد. کتبه‌ها، نامه‌های شاهانه و روایات آمده [در متون کلاسیک]، ما را قادر به ردیابی تعامل میان شهرهای یونانی و شاهان اشکانی می‌کند. بهره‌برداری بیش از پیش از این شواهد، می‌تواند پرسش اصلی را به گونه زیر

مطرح کند: شاهان اشکانی، چگونه و چه هنگام در امور جوامع و شهرهای یونانی دخالت می‌کرده‌اند؟ براستی رابطه میان آنها چگونه بوده و چگونه فرمول‌بندی می‌شده است؟ آیا سفیران جوامع به دربار شاه می‌رفته‌اند؛ به گفته دیگر آیا یک دیالوگ دائم بین شاه و مردم تابعه، در سطح مدنی وجود داشته است؟

شواهدی از این در دست است که این سیستم در دوره‌های پیش از آن چگونه کار می‌کرده است (برای نمونه بنگرید به شروین-وایت/کورت ۱۹۹۳، فصل ۲). داده‌های موجود برای شهرهای یونانی درون قلمرو اشکانی را می‌توان با شواهد مزبور ترکیب کرد تا بتوان مدلی برای پاسخ تصور کرد. این مدل سرانجام خواهد توانست فرآیند پیوند پویا میان دولت مرکزی و مردم تابعه را روشن تر کند. در این پیوند، شایسته است پرسیده شود آپولودروس آرتیما چگونه و به چه دلیل به نگارش تاریخ اشکانیان روی آورده است (مقاله درایورس): آیا او تاریخ مزبور را برای خود شاهان اشکانی نوشته است (مانند کاری که پیش از او، افرادی چون بروسوس، مانتو و هکاتائیوس آبدرایی، اما در شرایطی متفاوت کرده بودند)؟ آیا انجام چنین کاری توسط آپولودروس کاملاً غیرممکن بوده است؟ و اگر این یک گزینه بوده، این تاریخ درباره روابط شاه-دولتها چه چیزی را در اختیار ما قرار می‌دهد؟ گرچه پاسخ رایج این است که آپولودروس این کار را برای یونانی‌زبانان هموطنش انجام داده، اما از دید من این متأثر از دیدگاه مرسوم یونانی-رومی محور است که گردهمایی کنونی آن را به چالش گرفته است.

کتاب‌شناسی

- Briant, P. 1996, *Histoire de l'empire perse*, Paris/Leiden
- Diakonov, I.M./Livshits, V.A. 1976–79, *Parthian Economic Documents from Nisa*, London
- Oelsner, J. 1975, „Randbemerkungen zur arsakischen Geschichte anhand von babylonischen Keilschrifttexten“, *Altorientalische Forschungen* 3, 25–45
- Pinches, T. 1908, *The Old Testament in the Light of Historical Records and Legends of Assyria and Babylonia*, London
- Sachs, A.J./Hunger, H. 1996, *Astronomical Diaries and Related Texts from Babylonia III: Diaries from 164 to 61 BC*, Wien
- Sancisi-Weerdenburg, H. 1989, „Gifts in the Persian Empire“, Briant, P./Herrenschmidt, Cl. (eds), *Le tribut dans l'empire perse*, Paris, 129–146
- Sherwin-White, S./Kuhrt, A. 1993, *From Samarkhand to Sardis*, London
- Wiesehöfer, J. 1994a, *Das antike Persien*, München/Zürich
- Wiesehöfer, J. 1994b, *Die „dunklen Jahrhunderte“ der Persis* (Zetemata 90), München

از این مجموعه تاکنون منتشر شده است:

- امپراتوری هخامنشی جلد اول و دوم: پی بر بریان / ترجمه ناهید فروغان
- کتبیه‌های هخامنشی: پی بر لوکوک / نازیلا خلخالی / ویرایش دکتر احمد رضا قائم مقامی
- مبانی تاریخ پارتیان: کلاوس شیپمان / ترجمه هوشنگ صادقی
- مبانی تاریخ ساسانیان: کلاوس شیپمان / ترجمه کیکاووس چهانداری
- مقالاتی درباره زردشت و دین زردشتی: ژان کلنز / ترجمه احمد رضا قائم مقامی
- روم و ایران: انگلبرت وینتر و بناهه دیگناس / ترجمه کیکاووس چهانداری
- تاریخ پارس، از اسکندر مقدونی تا مهرداد اشکانی: یوزف ویزهوفر / ترجمه هوشنگ صادقی
- شوش شش هزار ساله: پی بر آمیه / ترجمه علی موسوی
- تاریخ سیاسی هخامنشی: محمد. ع. داندایف / ترجمه فرید جواهر کلام
- ایرانیان، یونانیان و رومیان: یوزف ویزهوفر / ترجمه جمشید ارجمند
- اسوانه کورش بزرگ: دکتر شاهرخ رزمجو
- امپراتوری فراموش شده: گردآوری: جان کرتیس و نایجل تالیس / ترجمه خشایار بهاری
- امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن: گردآوری: یوزف ویزهوفر / ترجمه هوشنگ صادقی / خشایار بهاری / فرید جواهر کلام / آرزو رسولی

از این مجموعه، در دست انتشار:

- ساسانیان و هون‌ها: فرانس آلهایم / ترجمه هوشنگ صادقی
- فرهنگ و نهاد‌های اجتماعی ایران باستان: محمد. ع. داندایف / ترجمه جواد نیستانی
- کتبیه‌های فارسی باستان نقش رستم و تخت جمشید: رویدیگر اشمیت / ترجمه دکتر علی شهیدی
- کتبیه‌های داریوش بزرگ در بیستون: رویدیگر اشمیت / ترجمه دکتر علی شهیدی
- امپراتوری ساسانی: تورج دریابی / ترجمه خشایار بهاری
- جهان هخامنشیان: گردآوری: جان کرتیس و سنت جان سیمپسون / ترجمه خشایار بهاری
- هخامنشیان در مبنای مدارک ایران شرقی: ولگانگ فاگلسانگ / ترجمه خشایار بهاری
- ادبیات پهلوی: کارلو. ج. چرتی / ترجمه پانته آ ثریا
- تاریخ ماد کمربیج: ایگور میخائیلوفیچ دیاکنف / ترجمه خشایار بهاری
- حماسه و تاریخ در ایران باستان: دکتر رحیم شایگان / ترجمه خشایار بهاری

Already published from this Collection:

- **Histoire de L'Empire Perse de Cyrus à Alexandre** (Two Volumes)
Pierre Briant/Nahid Foroughan
- **Les Inscriptions de la Perse Achéménide**
Pierre Lecoq/ Nazila Khalkhali/ Edited by Ahmad Reza Ghaemmaghami
- **Grundzüge der Parthischen Geschichte**
Klaus Shippman / Houshang Sadeghi
- **Grundzüge der Geschichte des Sasanidischen Reiches**
Klaus Shippman/Keikavoos Jahandari
- **Essays on Zarathustra and Zoroastrianism**
Jean Kllens / Ahmad Reza Ghaemmaghami
- **Rom und Das Perserreich** / Zwei Weltmächte, Zwischen Konfrontation und Koexistenz / Engellbert Winter/Beate Dignas/Keikavoos Jahandari
- **Pars History** / Josef Wiesehofer/ Houshang Sadeghi
- **Suse 6000 years** / Pierre Amiet/Ali Moosavi
- **A Political History The Akhemenid Empire**
M.A Dandamaev/ Farid.J.Kalam
- **Iraniens, Grecs et Romains** / Josef Wiesehofer/ Jamshid Arjomand
- **The Cylinder of Cyrus the Great** / Dr. Shahrokh Razmjou
- **Forgotten Empire** / The World of Ancient Persia
Edited by John Curtis and Nigel Tallis / Khashayar Bahari
- **Das Partherreich und Seine Zeugnisse**
Josef Wiesehofer / Houshang Sadeghi, Khashayar Bahari,
Farid.J.Kalam , Arezoo Rasouli

To be Published from this collection:

- **Geschichte Der Hunnen** /Frantz Althaym / Houshang Sadeghi
- **The Culture And Social Institutions of Ancient Iran**
M.A Dandamaev/Javad Neyestany
- **The old Persian Inscriptions** of Naghsh-e-Rustam and Persepolis
Rudiger Schmitt / Ali Shahidi
- **The Bisitun Inscriptions of Darius the Great Old Persian Text**
Rudiger Schmitt / Ali Shahidi
- **Sasanian Persia** / Touraj Daryae/ Khashayar Bahari
- **The World of Achaemenid Persia**
Edited by John Curtis and St John Simson / Khashayar Bahari
- **Achemenian Empire: An Eastern Iranian Evidence**
Wolfgang Vogelsang / Khashayar Bahari
- **La letteratura Pahlavi** / Carlo G.Cereti / Pantea Soraya
- **The Media** / The Cambridge History of Iran
Igor Mikhailovich Diakonov / Khashayar Bahari
- **History and Epic in Ancient Iran**
M.Rahim Shayegan / Khashayar Bahari

Managing Editor:

Kamran Fani

Development Director:

Turaj Ettehadieh

Series Editors:

Professor Richard N. Frye

Harvard University

Professor Oktor Skjaervo

Harvard University

Professor M. Rahim Shayegan

UCLA

Academic Advisors:

Professor Jaleh Amouzegar

Tehran University

Professor B. Gharib

Tehran University

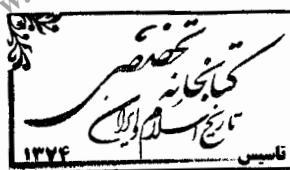
Shahrokh Razmjou

Tehran University

Daryush Shayegan

Chairman, Farzan Publishers

تبیین
www.tabarestan.info



Ancient Iranian Studies Series

The Ancient Iranian Studies is divided in five categories:

(1) History of Ancient Iran:

- (a) History and Art of Elamite and Achaemendid Susa;
- (b) History of the Achaemenid Period;
- (c) History of Seleucid Iran;
- (d) History of Arsacid Iran;
- (e) History of Sasanian Iran;

(2) History of Ancient Iranian Religions:

- (a) History of Zoroastrianism;
- (b) History of Manicheism in Ancient Iran;
- (c) History of the Nestorian Church in Ancient Iran;
- (d) History of Iranian Jewry in Ancient Iran;

(3) Introductory Manuals in Ancient and Middle Iranian Languages:

- (a) Introduction to the Old and Young Avestan Language;
- (b) Introduction to the Old Persian Language;
- (c) Introduction to the Sogdian Language;
- (d) Introduction to the Khotanese Language;
- (e) Introduction to the Pahlavi Language;
- (f) Introduction to Middle Persian and Parthian Language;

(4) Ancient Iranian Source Material:

Les Inscription de la Perse Achemenide
Bisitun, Naqhsh-i Rustam and Persepolis Inscriptions

(5) History of Oral Literary Traditions.

Epos and History in Ancient Iran

Ancient Iranian Studies Series Farzan Publishing

The aim of the Farzan series of Ancient Iranian Studies is manifold.

First, it seeks, through the translation, publication and dissemination of recently published, or of yet unpublished, works of scholarship to provide a new platform, whereupon interested layman and specialists of Ancient Iran alike could draw, thereby remedying the present lacunary state of knowledge on Ancient Iran (a fact most visible in references to antiquated works of scholarship and in works of synthesis in Iran proper);

Second, it intends to increase interest in the history, culture, languages, and religions of Ancient Iran by exposing the nature of recent debates in Western scholarship, hence exploiting a vague and passive awareness of Ancient Iran and turning it into an informed and pro-active reception that could impact the nature of historical and cultural discourses in Iran;

Third, it aims to promote and uphold the heritage of Ancient Iran in the absence of state sponsorship and despite ideologically inspired disinterest in things ancient Iranian by relying on the contributions of private citizens throughout the world.

In view of the production of the Ancient Iranian Studies Series, the Farzan Publishing House has decided to request the sponsorship of admirers and promoters of Iranian culture, whose generous contributions will be duly acknowledged following the publication of each supported volume.

The Farzan Publishing House was established in the year 1994 in order to promote the translation and publication of influential Western works on Philosophy, Social Sciences, Art and Literature, as well as the presentation of original critical works by Iranian thinkers. Beside its publishing business, Farzan Publishing has also served as a forum, wherein influential lectures on topics of cultural and social relevance have been held on a monthly basis.

تبرستان
www.tabarestan.info

The publishers wish to offer their heartfelt gratitude to Dordaneh and Arjomand (Bijan) Taraghi for supporting the Ancient Iranian Studies Collection. Thanks to their moral and financial contribution the translation and publication of the present title was made possible.



The Arasid Empire: Sources and documentation

Edited by:
Josef Wiesehofer

Translated by:
**Houshang Sadeghi, Khashayar Bahari,
Farid Javaher Kalam, Arezou Rasouli**



پرسنل
www.tabarestaninfo



ISBN: 978-964-321-347-3

9 789643 213473
قیمت: ۱۰۰۰ تومان

